

تاریخ جامع ادیان

جہاں سے ناس



تاریخ جامع ادیان

جان ناس

ترجمہ علی اصغر حکمت

(چاپ سوم)



تحت شماره ۳۹۲۴ ر ك ن
کتابخانه ملی
۴۵/۱۱/۲۳

باهمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

This is an authorized translation of

MAN'S RELIGIONS

by John B. Noss.

Revised edition copyright The Macmillan Company 1956.

First edition copyright 1949 by The Macmillan Company.

Published by The Macmillan Company, New York, New York.

چاپ سوم این کتاب در یک هزار نسخه در تاریخ فروردین ۱۳۵۴ در

چاپخانه پیروز به چاپ رسید.

حق طبع محفوظ است

فهرست مندرجات

قسمت اول: ادیان بدویه و منقرضه

- | | | |
|----|----|--|
| ۵ | ۰۱ | دین در اعصار قبل از تاریخ و در تمدنهای باستانی |
| ۳۲ | ۰۲ | ادیان اقوام سالفه |

قسمت دوم: مذاهب هندوستان

- | | | |
|-----|----|---------------------------|
| ۸۹ | ۰۳ | هندوئیسم قدیم |
| ۱۱۰ | ۰۴ | جینیسم - مذهب ریاضت |
| ۱۲۱ | ۰۵ | بودائی در مراحل اولیه |
| ۱۳۹ | ۰۶ | تحولات مذهبی در مذهب بودا |
| ۱۷۱ | ۰۷ | هندوئی در قرون اخیر |
| ۲۰۷ | ۰۸ | سیکیزم |

قسمت سوم : ادیان خاور دور

۰۹	دین چینیان و مذهب تائوئیزم
۰۱۰	کنفوسیوس و کنفوسیائیزم
۰۱۱	شینتو

قسمت چهارم : ادیان امم خاور نزدیک

۰۱۲	زردشتی یا آئین دوگانه پرستی اخلاقی
۰۱۳	مذهب یهود
۰۱۴	مسیحیت در آغاز ظهور
۰۱۵	تحولات مذهب عیسوی
۰۱۶	اسلام مبدء توحید

قسمت اول

ادیان بدویہ و منقرضہ

مقدمه بر قسمت اول

همه ادیان ، بهر راه و بیانی که باشد ، متفقند بر اینکه انسان قائم‌الذات نیست و نمیتواند باشد . زندگی او بقوای موجود در طبیعت و اجتماع پیوستگی دارد و بلکه وابسته بدانست . انسان بطور مبهم یا روشن میدانند که قوه مرکزی مستقلی که بتواند ، جدا از این جهان ، قائم بنفس خود باشد نیست .

همه ادیان به این مطلب اذعان دارند ، در ادیان ابتدائی بصورت اعتقاد به وابستگی بهقوا و نیروهای موجود در محیط بلافصل اجتماعی و طبیعی و در ادیان برتر بصورت اعتقاد به علت اولی اشیا، و اعتقاد بموجودی انسانی یا غیر انسانی که آفریننده عالم و اصل حاضر و مسووعه هستی و افعال آن است . ادیان در هر يك از این دو حالت ، بمتوان قاعده کلی ، انسان را به قوه یا قوای عامل طبیعت و اجتماع از نزدیک مربوط میدانند و طبیعت و اجتماع هر دو همچون گردونه قدرت و یا حامل آن حس میگردد .

اگر چه اعتقاد بخدا در ادیان برتر موجب می‌شود که مردم خود را در این جهان همچون

مسافر و غریب حس کنند و مسکن واقعی خود را در بهشت و آسمان بدانند اما چنین اعتقادی به دور از عقاید نوعی ادیان انسان است، در حقیقت چنین اعتقادی ایمانی است که در وضع خاص شده است. روش کلی بر این است که رابطه میان انسان و جهان او رابطه ذاتی و حیاتی است؛ و خارجی. در این ادیان گاهی قیافه ظاهری طبیعت قابل اعتماد نشان داده نشده است اما درجه و اطمینان به امری که در اعماق طبیعت است نسبت داده شده است.

بیشتر مردمان از جنگل نشینان تا افراد اجتماعات پیشرفته در فرهنگ، انسان عبارت از همین مواد جسمانی نمی دانند. چنین اعتقادی مخالف آن احساس خیلی عمیقی است بموجب آن همه حیات و هستی انسان وابسته بقوایلی است که خارج از ذات اوست ولی بیلا در طبیعت با او همانند است و باید با او هماهنگی کند. احساس اصلی همه ادیان همین است برای اینکه این معنی از پیشاپیش درک شود باید به ادیان ابتدائی و گذشته توجه کرد. ممکن است گفته های این ادیان با فلسفه دانش مطابق نباشد و یا چیزی جز قبول بیجای دریافت های حواس و یا امور خیالی و رمزی نباشد اما این ادیان بشیوه خاص خود توانسته اند گفته اند.

فصل اول

دین در اعصار قبل از تاریخ و در تمدنهای باستانی

دین در صور نخستین خود آده:زاد را توانا ساخت که نسبت بهفایق عالم کون که محیط و مجاور او بودند مانند قوای طبیعت، وارواح گذشتگان، نیروی موجود در بشر در مؤسسات اجتماعی او، روشی خاص در پیش گیرد.

پس از روزگاری که دامنه افکار انسانی وسعت گرفت و بزور تجربه و نیروی آزمایش توانست امور طبیعی را در موقع خود شناسد و در محل خود جای دهد با دایره محیط خود رابطه ای وسیعتر ایجاد کند در امر خدایان بزرگ و آلهه طبیعی و بالاخره در باره آفریدگار زمین و آسمان بفکر و اندیشه فرو رفت.

فصولی که اکنون در این کتاب آغاز میکنیم بیان تحول این داستان است، برای آنکه فرهنگ و آئین مردم بدوی را که با ما معاصر و هم در زمان ما زندگانی میکنند بهتر بشناسیم سزاوار است که سرگذشت بشر را ازین لحاظ از ازمینه باستانی هرچه قدیمتر شروع کرده و باختصار از زمانی که از آن به «عصر قبل از تاریخ» تمیز میکنند سخن گوئیم.

۹. دین در عصر حجر

« ای ابن عم من ! ای انسان » نیاوند رتال^۱ بیا با من سخن گو و مرا از حال خود آگاه ساز ! بمن بگو در صحیفه اندیشه تو چه صورتها و چه سایه های فریبنده نقش میشد ؟ اینک استخوانهای تو در برابر من و جمجمه مجوف فرسوده تو در پیش دیده من ، حربه سنگی برنده تو در مقابل من ، همه به زبان حال از نیرو و توانائی تو در آن روزگار فراموش شده حکایت میکنند ؛ با من بگو چه میکردی ؟ چه میگفتی ؟ که را دوست داشتی ؟ که را می پرستیدی ؟ ای ابن عم با من باز بگو...»

اگر باین پرستها می توانستیم پاسخ دهیم هر آینه حل معمای پیدایش دین و مذهب آسان می شد ، لکن درینا که جواب این سئوالات بسیار تیره و تاریک است چون دین نتیجه سعی و عمل مغز انسان است که برای خود پناه و مأمنی در جهان بدست آورد . ازین سبب میتوان گفت که انسان (عصر حجر) نیاوند رتال نخستین آدم متدین در روی زمین بوده است ولی برای دانستن آنکه قبل از او که بوده ؛ و چه اندیشه داشته بهیچوجه وسیله ای در دست نیست . مسلماً داستان دین بهیچ معنائی در بانصد هزار سال قبل در نزد جانوران شبه انسان از قبیل « پیتکانتروپوس »^۲ Pithecanthropus تکوین نیافته زیرا از مطالعه سنگک چخماقها و حربه های نوک تیز ایشان که برای جنگ در میدان تنازع بقا بکار می برده اند میزان از درجه هوش و مرتبه عقل آنها دستگیر ما میشود که میتوانیم حدس بزنیم آیا دین و مذهبی داشته اند یا نه ؟

انسان ملقب به نیاوند رتال^۱ که پس از یک دوره فترت طولانی ناگهان بظهور رسیده و عدد آنها از بیاد پاره ها من صد هزار تا بیست و پنج هزار سال قبل از این می زیسته اند . بعضی آثار و اشیاء که در قبور این آدمیان یافت شده حاکی از نوع اعتقادات آنهاست . در مدفن اموات خود غذا و طعام که بعضی استخوانها از آن هنوز باقی مانده و همچنین حربه های سنگی دفن می کرده اند ؛ از اینجا حدس زده میشود که در فکر آنها جرئومه پرستش ارواح (آتیمیزم) برای نخستین بار تکوین شده و این عالیترین مرتبه تفکرات عقلانی آنان بوده است . و همچنین توهم می کرده اند که اموات یک گونه حیات جسمانی مرموز و نامعلوم دارا هستند .

چون از مرحله تاریخ بدوی بگذریم و بمالی ترین سطح فرهنگ عصر حجر قدیم یعنی در حدود ۲۵ هزار سال قبل برسیم دوره ای را مشاهده میکنیم که از آن بآدمیان « کرومانیون » Cro-Magnon تعبیر میکنند و آنها انسان عصر حجری در اروپا و آفریقا هستند در آنجا بواسطه فقدان علائم و آثار دوباره در روطه تاریکی افتاده وضع عقاید دینی و اعمال مذهبی آنها بر ما مجهول و مشکوک می ماند .

« کرومانیون » ها در واقع نژادی از بشر حقیقی متکامل بوده اند با جمجمه های قدری بزرگتر از استخوان کاه امروزی . بعضی از علماء انسان شناس (انثروپولوژیست) از فرابت آنان با

۱- Neanderthale لقب و نامی است که برای نوعی از بشر بسیار قدیمی که در دره نئاندار در آلمان می زیسته اند داده شده و این طبقه که نوع مرکب از حیوان و انسان است در سایر نقاط ارض هم بهین اسم معروف شده اند .

بعضی جماعات بشری کنونی در جهان مانند سیکها (هند) ملاحظه کرده‌اند از اینقرار کرومانیونها بلند بالاترین و تنومندترین نژادهای بشری جهان بوده‌اند. ایشان از محل خود کوچ کرده به نقاط معتدل رفته‌اند زیرا آب و هواهای سخت و شدید زندگانی نثاندرتالها را بخطر می‌افکنند چون کرومانیونها جانشین آنها شدند طریقه و روش صحراگردی و کوچ‌نشینی را پیش گرفتند ولی در عین حال برای آسایش خود پناهگاههایی از غارها و صخره‌ها در مواقع و فصول بسیار سرد اختیار کردند. معاش ایشان فقط بصد و شکار میگذاشت واز گوشت حیوانات و دام و دمانند «گااو وحشی» (بیزن) و غزال و گورخر و گور اسب تغذیه میکردند. در محلی موسوم به سولوتر Solutre در مرکز فرانسه، باستان‌شناسان در مکانی وسیع آثار بسیار از ابزار شکار ایشانرا کشف کرده و استخوانهای صدهزار اسب وحشی، بانضمام استخوان گوزنها و ماموت‌ها و بیزونها را از زیر خاک بیرون آوردند که معلوم میشود در طول چند قرن در آنجا این مردم همواره مجلس جشن و ضیافت کلان بر پا می‌کرده‌اند. قرینه‌ئی در دست نیست که کرومانیونها اسب وحشی را رام کرده باشند بلکه آن حیوان که در رمه‌های زیاد بانواع مختلف در صحراها حرکت میکرد، اند شکار خوبی برای مصرف طعام و غذای خود میدانسته‌اند.

آنها هم مانند اسلاف خود یعنی نثاندرتالها اموات خود را در زیر خاک مدفون میکرد و محل خاصی برای دفن آنها داشته‌اند و اجساد مردگان را با اسلحه و زبور آلات و انواع اغذیه بخاک می‌سپرده‌اند و رسم عجیبی داشته‌اند که ابدان و استخوانهای اموات را بارتنگ قرمز ملون می‌ساخته‌اند. نقاشی و رنگ آمیزی در حیات این گروه بشری نقش بزرگی داشته است. برجسته ترین و مهمترین عمل فرهنگ این قوم قدیمی همانا کارهای نگارندگی و نقاشی و مدل‌سازی ایشان است. آنها توانسته‌اند که روی دیوار مفارم‌های مسکن خود نقوش و تصاویر رسم کنند و مدلهای گلی باشکال مختلف بسازند و روی استخوانها و شاخ‌گوزنها کنده‌کاری و منبت‌سازی نمایند و بقدری در این هنر پیشرفت داشته‌اند که چشم‌انداز^۱ و واقعیت^۲ کارهای هنری ایشان از تمام اقوام بدوی باستانی بیشتر و کاملتر است.

موضوعاتی که برای هنر خود انتخاب میکردند غالباً عبارت بسوده است از حیوانات شکاری و صورت انسان را کمتر میکشیده‌اند. فقط بعضی مجسمه‌های کوچک فوق‌الماده پهن و عظیم الجثه که ظاهراً هر یک معنایی رمزی داشته است از آنها باقی‌مانده.

بسیاری از صورت نگاری‌ها و کنده‌کاریهای آنها روی دیوار مفارم‌های تاریک کشف شده که بانور و شعله آتش چوب و پیسوز آن آثار را از خود بجای گذاشته‌اند و عمل این هنرمندان قرون اولیه در آن گوشه‌های تاریک و دور از دسترس مسلماً بقصد هنرنمایی نبوده است.

معلوم نیست که در این کار چه نیتی داشته وجه اندیشه میکردند؟ ظاهراً همانطور که در نزد مردمان برای عصر حاضر معمول است برای این نقوش يك اثر افسون و سحری قائل بوده و آنرا نماینده زنده آن حیوان میدانسته‌اند و آنرا در تحت تأثیر سحری آن صورت می‌پنداشته و ازینرو آنرا وسیله غلبه بر آن حیوان توهم میکرده‌اند. بخوبی معلوم است که کرومانیون‌های شکارچی قبل

۱- چشم‌انداز = Perspective

۲- واقعیت = Realism

از آنکه از مناره بطلب صید بیرون روند در آن گوشه‌های نارنگ جمع شده و با تشریفات خاصی پیشوایان خود را بر آن میداشته‌اند که روی بدن آن حیوان منقوش را رنگ نمایند و علامت اسلحه و افزار شکار را بصورت بسیارخام و ناموزون در روی بدن آن نقش‌کنند پس از آن ازمناره‌ها بخارج رفته و عقیده داشته‌اند که آنچه را توهم و تصویر کرده‌اند بزودی صورت وقوع حاصل خواهد کرد. هم‌چنین يك رشته رنگ آمیزی و منبت کاری در نزد بعضی از این نژادهای کهن در روی ابدان تصاویر انسانی بکار رفته است. این مجسمه‌های زشت و ناموزون که غالباً صورت زنان را نشان میدهد در آثار مردم عصر حجر غالباً دیده میشود که از صنعت عصر قدیم پلئولیتیک upper Paleolithic باقی مانده.

ظواهر مقصود از این نقش و نگارها ازدیاد نسل و فراوانی زادو ولد است. رخسارهای این تصاویر را محور مدور است ولی پهلوها و شکمها و سینه‌های آنها زیاد از حد بزرگ و قرینه دیده میشود.

در حقیقت اینها عمل جادویی زادو ولد و سحر ازدیاد نفوس بوده است.

ازبقرار در مطالعه انواع صورتهای و نقاشی‌ها که از انسان پالئولیتیک Paleolithic باقی مانده چنین برمی‌آید که عمل سحر در کار صید و شکار و زادو ولد منظور آنها بوده است و ایمان داشته‌اند که بدینوسیله به مقصود خود نائل خواهند شد.

رسوم و آداب معمول نزد انسانهای اولیه کرومانیون‌ها در امر دفن اموات متضمن بعضی اعتقادات ضمنی ایشان نیز بوده است. آنها با يك آداب ساده خاص مرده را در نزدیکی پناهگاهی که در زمان حیات بسر میبرد زیر خاک میکردند و در آن گودال و حفرة آلات و افزار سنگی و زبورها و اغذیه مختلف همه را برنگ قرمز که در حقیقت علامت ورمز خون او بوده است ملون می‌ساخته در آنجا معلوم میشود که آنها که ابیش عقیده‌ئی داشته‌اند که مرده بیک منی در عالم خاک دارای حیات است. ولی معلوم نیست که فکر آنها به تصور روح در روان یعنی يك واحد روحانی میرسیده است بلکه جسدی جسمانی شبیه به اشباح وهمی برای ارواح توهم میکردند که عیناً دارای حوائج و امیال جسمانی بوده است.

همراه این عقاید خرافی و اوهام این آدمیان قرون اولیه يك نوع بیم و واهمه از مردگان نزد خود داشته‌اند. تذکار و یادآوری اشباح آن مردگان مخصوصاً نسبت به شیخ رئیس قبیله و بزرگ خاندان و همچنین دیدن اشباح آنها در عالم خواب و رؤیا بر این رعب و هراس میافزوده است و مخصوصاً به تظاهر آنها در قوای طبیعت معتقد شده و برای آنها در عالم دیگر نیروئی مافوق انسانی بسیار هولناک تصور میکردند ازینرو برای اموات استعداد و توانائی فوق طبیعت بشری قائل شده و خیال میکردند که آنها می‌توانند مانع و مزاحم یا یار و مساعد زنگان شوند. چون مرتبه تصورات ایشان باین مرحله رسیده که کم‌بمرحله پرستش ارواح اموات مانند موجودات عالیتر و توانائی نزدیک شدند.

و قتیکه بشر بمصر نئولیتیک «Neolithic» (از ۱۰ هزار سال تا ۳ هزار سال ق. م) یعنی

«دوره جدید حجری» رسید و صنعت نیز کردن و صیقل دادن آلات سنگی و ساختن تیرها و ناوکها همچنین آندک قدیمترین صورت فلاح و زراعت و هنر رام کردن حیوانات وحشی و صنعت ساختن ظروف گلی و بافتن و ریشتن و ساختن کوخ و کلبه‌های گلی و چوبی و همچنین تراشیدن

قاپق‌ها بصورت بسیار ساده ابتدائی پدیدار شد و دست‌بش اولین زخم بندی و جراحی را بعمل آورد. بالطبع همراه این سیرو پیشرفت در عقاید دینی او نیز تحولات تازه‌ئی بظهور رسید. مراسم دفن اموات اهمیت و فروع بیشتری حاصل کرد و برای مردگان تقدیم قربانیهای انسانی از زنان و غلامان مخصوص متوفی مرسوم شد. در گورگاهها بصورت عالیتر و بزرگتر غارهای مصنوعی و اطافهای سنگی (dolmens) در درون دل صخره‌ها بزحمت بسیار بیرون آوردند تا اجساد مردگان را در آنها جای دهند. عمل دیگری که در بعضی نواحی و سرزمینها معمول شد در این عصر همانا رسم سوزاندن جسد و نعش بود.

تحقیقات اركئولوژی يك سلسله آثار سنگی یادگاری از این دوره كشف کرده‌است که عبارت از انواع گوناگون از ستونهای مغرد بسیار بلند و سنگهای عمودی سرپوش دار و قطعات سنگی رمزی می‌باشد. آنها رمز چیست معلوم نیست ولی معلوم است که بطریقی که بر ما مجهول مانده هر يك از این اشیاء بیک رشته امور و عقاید مذهبی آن مردم باستانی مربوط بوده است شاید آنها علامات امکانه مقدسه یا نشانیهایی محل تجمع برای مناسک عبادت‌های ابتدائی یا رمزهای انجام قربانی در مواقع مهمت و فصول مخصوص و امثال آن باشد.

بعضی اشیاء که بدون شبهه آثار عبادت طبیعت است و از عصر نئولیتیک یا عصر جدید حجری بدست ما رسیده است عبارتند از بعضی قطعات عدیده از احجار مدور که بی‌شبهه مظهر یا نماینده ماه و یا آفتاب‌اند و نیز بعضی ستونهای سنگی که در محل عبادتگاه نصب می‌کرده و هم ازین عصر آثار پرستش ستاره‌ها و اشجار و میاه و انهار نیز بدست آمده است همچنین از علائم ترس و هراس از مردگان که یادگار عصر حجری قدیم است آثاری كشف شده ولی ترقی انسان در مطیع ساختن قوای طبیعی بوسیله اختراعات جدیده مثل قیث‌ها ازین زمان بجای گذاشته مانند تبرها و نیزه‌ها و چرخهای پره‌دار که ظاهراً همه مورد احترام بوده‌اند.

سنگریزه‌های ملون که ازین عصر بدست آمده معلوم میکنند که احتمالاً اعتقادات سحر و جادو کم‌کم صورت عمل گرفته است.

پس از بیان این مقدمه در اینجا باید اندکی درنگ کنیم و تحقیق نموده معلوم سازیم که دین کی و چگونه آغاز شده؟ این معما را هنوز فکر بشر حل نکرده است و این آثار و علائم منکشفه که از عصر حجر ما رسیده همه مقدمه يك تحقیقات روحی و روانی است و از موضوع این کتاب خارج است. بحثی که اکنون ما در پیش داریم مطالعه عقاید و ادیان مردم ابتدائی ساده است که در عصر حاضر هم هنوز وجود دارند.

۴. صفات عمومی مذاهب ملل بدوی در عصر حاضر

در میان آدمیان بدوی که امروز وجود دارند مظاهر مافوق الطبیعه بسیار مختلف است و در هر محل سبک و روش خاصی معمول است که نمیتوان آنها را با همدیگر مقایسه و تطبیق نمود ازینرو وضع کلیات و بیان قضایای عامه که شامل همه آنها بشود بسیار مشکل است.

اما از آنجا که مختصر شباهتی در میان همه آنها کم و بیش موجود است میتوان بعضی صفات عمومی کلی از عقاید و ادیان بشری نزد مردم بدوی استخراج نمود.

نخست، اینکه آنها در شخصیت و فردیت خود بقدری وابسته به جامعه و قبیله خود می-باشند که نمیتوان گفت هر يك از افراد آنها به انفراد در مسائل روحانی و عمومی دارای عقیده مستقلی هستند. «عقل جامعه‌های بدوی یا فکر اجتماعی آنها قدیمترین اثر سوسیولوژی موجود میباشد و رویهمرفته آن مردم تابع اخبار و روایات و عادات و رسوم خود میباشند. دوم آنکه، آنها غالباً بمقاید و رسوم خود یا بست و متمعد و در براس هر گونه تغییر و تبدیلی شدیداً مقاوم هستند و از هر گونه تخلف از اخبار و عقاید قدیمه خود ترس و واهمه دارند.

سوم آنکه، بر طبق تحقیقات بسیار دقیق این رسوم و عقاید مردمان بدوی بمناسبت حوائج و نیازمندیهای قوای جسمانی و روانی آنها بظهور رسیده است. احتیاجات جسمانی (بیو-لوزیک) مانند گرسنگی و عشق و خود فروشی و ترس از درد و مرض یا مرگ و حب تمدی و تجاوز بدیگران و دیگر امیال مؤثر در رسوم و آداب ایشان است.

اما احتیاجات روانی (پسیکولوژیک) هم تأثیر بسیار در زندگانی آنها دارد و برای این قضیه مثال فراوان میتوان ذکر کرد. از آنجمله عقیده به کاهن «شمن» یا معالج امراض که بالطبع اشخاص دیوانه صفت و نامتعادل هستند و حالات مبهم و انفعالات مرموز و تأثرات نفسانی شدید دارند و غالباً تنها به تفکر فرو میروند. از اینرو مردم بدوی معتقد میشوند که در هنگام مرض و گرفتاری بآلام روح ناپاکی بر آنها چیره و مسلط شده است و از اینرو کاهنی یا شمنی لازم است که این درد او را علاج و تن او را از دست آن روح ناپاک و روان پلید خلاص سازد. در نتیجه همه آنها این کاهنان را کسانی میندازند که با عالم ارواح رابطه و سر و کار دارند و مابین خلایق با ارواح واسطه میشوند بطوریکه بعضی-ترین و لایبالی-ترین افراد قبیله باین گونه کاهنان اعتماد کرده و اوامر و نواهی آنها را مربوط بمالم ارواح دانسته و یا برای استشفاء و اعاده صحت رعایت و قبول میکنند.

مفتاح حل معمای مبادی وادیان اقوام ابتدائی در این قضیه ساده است که بشر بدوی خود قادر به تجزیه احساسات خود نیست بلکه کاملاً در آن مستغرق است و نمیتواند آنها را تحلیل کند و خواه ناخواه گاهی در تحت تأثیر حقایق نایمه دنیای خارجی و گاهی در حال متابعت از تجربیات و عادات قوم و قبیله خود آنها را قبول مینماید. علماء روان شناسی این حالت را به «زودباوری» و «ساده‌لوحی» بدوی تعبیر میکنند. بمبارت دیگر در زندگانی عقلانی آدمیان ابتدائی هرگز پیچیدگی و اشکالی موجود نیست در عالم تجربیات حسی ایشان هیچگونه تردید و دودلی پدیدار نمی‌باشد آنچه را که می‌بینند و میشوند حقیقت میدانند.

حقیقت بینی (رنالیسم) ابتدائی در قبول احساسات بهر صورت و بهر شکل که باشد بصورت-های عجیب و غریب روی انواع تجربیات و خیالات انفرادی یا دسته جمعی قرار گرفته است. زیرا ادراکات آنها بذهن ایشان همانرا القاء میکند و وقتیکه فرد یا جماعت (قبیله) متفقاً حقیقتی یا عاطفه‌ای را درک کردند همگی آنرا بدون شك و بی لائوم قبول مینمایند.

با ملاحظه این اصول اینک باید مظاهر کلی و صفات عمومی مذاهب بدویان معاصرین خودمان را در زمان حاضر مطالعه کنیم.

این بدویان باین عقاید و آداب خود يك گونه فرهنگ و ثقافت خاصی برای خود ایجاد کرده‌اند

که متناسب با اوضاع اقتصادی ایشان و با محرکات نفسانی آنان و در خور واکنشهای روانی آنهاست که رویهمرفته همه این عوامل برای ایشان دین و عقیده مخصوصی ایجاد کرده است و علاوه همین عقاید و اعمال دینی گروهها و جماعات آنها را بهم دیگر متحد و پیوسته ساخته است بطوریکه برای هر فرد انسان نیمتمدن یا وحشی یکنوع و وظیفه اجتماعی وضع و مقرر داشته است.

صفات مشترک مذاهب بدوی

۱. شیء مقدس و قتیکه شخصی سیاح یک گروه مجتمع از طوائف ابتدایی میروند اولین چیزیکه مشاهده میکنند اینستکه آنها یک نوع عقیده یا احترام مذهبی نسبت بیکان خاصی یا شخص معینی یا شیئی مخصوصی با اعمال و افعال مشخصی دارا هستند که میتوان گفت آنها «مقدس» می شمارند و همیشه نسبت بآن یک حالت احترام آمیخته با احتیاط محسوس بخود میگیرند. بآن قبیل اشیاء و اموال چون بارو و پاییل و امثال معامله اشخاص با افراد می کنند بلکه برای آنها یک قوه فوق طبیعی قائل میباشند که قدرت احیاء یا اعدام را داراست و میتواند منشأ خیر و خوبی یا مصدر شر و بدی باشد و همچنین آن اشیاء دارای قوه برکت بخش است و هیچکس نمیتواند بآن دست بزند و صدمه بآورد برساند مگر اشخاصی که دارای صفات خاصی باشند مانند رئیس خانواده یا شیخ قبیله یا کاهن یا کشیش. ازینرو همیشه نسبت به آن شیء مقدس یک حس احترام مرموز آمیخته با رعب و هراس و خلوص عقیدت درعالم سادگی خود دارا هستند. انواع اشیاء مقدسه نزد بدویان و وحشیان را بعداً شرح خواهیم داد.

۲. اعتقاد به «مانا» Mana - مانا بمعنی نیروی حیاتی «دینامیزم» است اصل این کلمه را علمای آنتروپولوژی از لغت مالایا (مجمع الجزائری در شمال شرقی استرالیا) اقتباس کرده اند و اکنون این لفظ را اصطلاحاً بمعنای خاص علمی استعمال میکنند. مانا یک نیروی روحانی فیزی است که اعتقاد بآن در نزد اقوام بدوی عمومیت دارد ولی در هر ناحیه و اقلیم رسوم و آداب و واکنشهای خاصی نسبت بآن معمول میباشند. اعتقاد بمانا در نزد هندوهای امریکا، وحشیان مراکش، پیگمیها Pigmee (کوئوله) های وسط آفریقا، بانتوهای آفریقای جنوبی و بالاخره ملل و اقوام بدوی در دیگر نقاط روی زمین همه جا ولی هر جا بنوعی خاص وجود دارد. بالاخره، بطور کلی همه این مردم بدوی معتقدند که یک قدرت ساکت و نا معلوم در هر شیئی موجود است خاصه شبیه یک نیروی مافوق طبیعی است که بخودی خود دارای فعالیت است و مافوق قوه حیاتی موجود در اشیاء میباشد و بوسیله اشخاص معین یا در وجود اشیاء حبه و متحرک ظاهر میشود. و دارای این خاصیت است که میتوان آنها را از اشیاء جامد با افراد ذی حیات منتقل ساخت. با از یک شخص بشخص دیگر سرایت داد یا بالاخره از اشخاص زنده باشیاء جامد دوباره اعاده داد. چون ریخته عقیده بمانا را در نزد اقوام بدوی تجزیه و تحلیل نموده اند معلوم شده است که «مانا» بیشتر از سایر قوای عادی طبیعت دارای معنای حیاتی و اثر فوق الماده و صاحب صفات و امتیازات خاصی است و حوادث عظیمه یا قدرت شگفت انگیز فرد خاص یا حیوان درنده مخصوصی که مورد توجه ایشان قرار میگردد مبتنی بر «مانا» است که در جسم آنها وجود دارد و برای دفاع در برابر آن یا برای استمداد از آن برای افزایش قوت بازو یا بیل یا، حاصلخیزی محصول خود باید بآن توجه خاصی مینماید و این روشها و طبقات و نسلهای متوالی این اقوام

درباره مانا ممتدبه خواص و آثار سحری عجیبه شده‌اند .

۳ سحر - میتوان گفت که سحر را چنین تعریف نمود ، که آن کاری است که آدمی بوسیله تیره و تکرار بعضی کلمات یا انجام بعضی اعمال قوای فوق‌العاده عظیم جهان را می‌تواند بنبغ خود قبضه نماید. در این زمینه عقاید و حشیان بسیار دامنه‌دار و شرح تمام آن از حوصله این کتاب خارج است همیشه قدر برای ما کافی است که سه اسلوب یا سه موضوع را که بدویان آنرا وسیله تسخیر یا غلبه بر قوه و نیروی غیبی میدانند شرح دهیم ،

نخست عقیده به «فتیش» Fetishism است و آن عبارتست از استفاده و استمداد از قوه مخفی و مستور در اشیاء بی‌جان (غیر ذی‌حیات). بمبارت دیگر نسبت به اشیا بی خاص قیابیل بدوی احترام و تقدیس فائل میشوند و آنها را فتیش‌های طبیعی از آنجهت می‌گویند که دارای شکل و صورت خاصی هستند مانند سنگ‌ریزه‌ها و قلوچه‌های عجیب یا اجار ساقطه از آسمان (شهب) ، استخوانها - چوبهای عجیب و نادر و امثال آن که از همان دقیقه که بدست آنها می‌رسد در آن نیروی عظیمی را مخفی میدانند که برای آن فرد و دوستانش مفید و سودمند و برای دشمنانش مضر و زیان بخش میباشد و از اجاط سحری قوای سودمندی را در انواع آن اشیاء جامد و بیجان ذخیره است که آنها فتیش شمرده میشوند ، مثلا شایگوزن و امثال آن مخزن آن قوای عجیبه میباشد و از این جهت در بسیاری موارد از آنها برای حصول مقاصد ساده و نیازمندی‌های بدوی خود استفاده میکنند .

این فتیش‌ها اعم از اشیاء طبیعی و مصنوعی در نظر ایشان دارای یک نوع شخصیت مستقل هستند و صاحب اراده میباشدند - در افریقا از احساسات دارندگان فتیش درباره آنها اینچنین معاموم میشود نخست با کمال سادگی آنها را دارای یک روح غیبی میدانند و مورد احترام و برستش قرار میدهند. هدایا به آنها تقدیم میکنند بامید حصول مرام و وصول نتیجه در پیش فتیش‌ها با نضرع دعا میخوانند، لیکن اگر آن‌آرزو تحقق نیافت و دعا اجابت نشد رفتار آن شخص وحشی نسبت به آن فتیش تغییر میکند نخست با او از در تملق و چاپلوسی در می‌آید بعد او را ریشخند و استهزاء میکند بعد با داد و فریاد و خشونت با او امر می‌نماید و بالاخره آنرا میزند یا مجازات میکند و اگر باز نتیجه مطاوب حصول نیبوست معتقد میشود که روح مخفی از آن فتیش خارج شده است و دیگر ببرد نمی‌خورد باید آنرا ترک کرده فتیش دیگری طلب کند یا اینکه روح فتیش قویتری از ناحیه مجاور بر آن غلبه یافته است در آن صورت آنرا باید نزد ساحر یا کاهن ببرد تا آنرا از قوه مخفی دوباره برگرداند و قدرت جدیدی برای انجام حوائج قوم باو بدهد .

دوم طریقه سحری آنست که آنرا به «شمنیزم» Shamanism نامبر میکنند که مقصود از آن تصرف در قوای روحی و غیبی جهان است . در این طریق یک نفر «شمن» که خود دارای این چنین قوه غیبی است در بدن انسان دیگر تأثیر میکند یعنی روحی معین را از بدن او خارج یا بجم او داخل مینماید .

کلمه شمن را از لغت اهل سیبری اقتباس کرده‌اند زیرا آنها از تمام سحره و جادوگران و کاهنان جهان در این کار معروفترند و در آن سرزمین برای غلبه بر ارواح غیبیه کارهای عجیب و غریب میکنند و مریضان و بیماران را معالجه مینمایند .

سوم طریقه «سحر عوامانه» است که منحصر بدست کاهن یا ساحر نیست بلکه در نزد تمام افراد قبیله یا گروه معمول میباشد که بوسیله سیار ساده و ابتدائی بخيال خود سعی میکنند از مضرات و

شورر ارواح موزبه جاوگیری نمایند یا ارواح مفیده را بنفع خود بکار و امیدارند ؛ مثلاً تمام قبیله جمع میشوند و گناهان و خیانت خود را با تشریفات خاصی به جازوری منتقل ساخته سپس آنرا میکشند یا به فایقی منتقل ساخته آنرا در دریا یا رودخانه غرق میکنند . هزارگونه عملیات و آداب از این راه انجام میدهند مخصوصاً برای حاصلخیزی زمین باین یا فرزند آوردن زن عقیم یا حیوانات نازا انواع وسائل و اعمال عجیبه دارند . مثالی برای نمونه که در بسیاری از نقاط جهان معمول شده است همان «رقص غله» که در هنگام کاشتن بذر با افشاندن خون قربانی حیوانی یا حتی قربانی انسانی و دفن جسد او در زمین باین و با تقدیم اولین محصول نوبر از میوه یاغله یا فرزند بخدایان پارسش گاو و دیگر حیوانات و غیره و غیره .

۴ . Tabu - میتوان گفت که اعتقاد به تابو تقریباً در تمام جهان عمومیت دارد ، شخص رئیس گروه یا شیخ قبیله غالباً «تابو» است و افراد جماعت برای او آنچنان قوه و نیروی غیبی قائل هستند که تصور میکنند دست زدن به بدن یا فرش و یا جامه و یا ابزار و اثاث او خطرناک است و اگر کسی چنین گناهی را مرتکب شود جان او در معرض خطر است و باید بمملی خاص آنرا جبران و کفاره نماید . حکایات بسیار از قبایل بدوی نقل شده است که بعضی افراد قبیله از زن و مرد که ندانسته نیم خورده رئیس را تناول کرده اند از شدت هول و وحشت هلاک شده اند زیرا بدن آن رئیس انباشته و محتلی از قوه غیبیه «مانو» میباشد . همان احترام و وحشت از امراء و روحانیون که از دیر باز در اقوام قدیمه بوجود آمده درباره کسانی دیگر نیز پدیدار میشود . سرزبان، شکارچیان، ماهیگیران در بسیاری از طوائف وحشی «تابو» شمرده میشوند ، در نزد بعضی دیگر جسد میت «تابو» است و حتی کسانی که آنرا لمس نمایند نیز دارای همان خاصیت میشوند . لمس کردن آدمکشان و قاتلان را حرام میدانند تا وقتیکه بوسائل و عملیات مخصوصی تصفیه و تطهیر شوند؛ طفل نوزاد ، دختر یا پسر در موسم بلوغ و هنگام تشریفات آن و همچنین مادر طفل شیرخوار در نزد طوائف دیگر «تابو» بشمار میآیند . بالاخره عدد تابوها از نزد مردم بدوی از چیز احصاء بیرون است تا کار بجائی میکشد که اشیاء مختلف و اقدام به بعضی کارها و حتی تفوه به بعضی کلمات و اسامی و قدم نهادن در اماکنی خاص تابو بحساب میآید و نزد اجتماعات حرام میباشد . طوائف دیگر برای اسلحه و تیر یا قطعات آهن یا خون بدن یا گیسوان یا موی چیده یا ناخن بریده همه روح موذی قائل هستند و لمس آنها را ممنوع میشمارند . بعضی غذاها یا آب دهان، گرهها، عقدهها مخصوص حلقه انگشت و نگیں همه در عدد تابوهای امم بدوی اند . ظاهراً اعتقاد به تابوها منحصر به اقوام بدوی و وحشی نیست بلکه دامنه آن وسعت گرفته ، ممالک راقبه و امم متمدنه هم در عالم خود يك سلسله تابوها را رعایت میکنند .

در نزد این امم بدوی اگر کسی برخلاف قاعده رسم تابو را بشکند آلوده و نجس شمرده میشود ، تولد؛ مرگ؛ ریختن خون ؛ آلاچش بخون و تماس با اشخاص تابو همه موجب نجاست و پلیدی است . و مستلزم حدود يك وضع غیر طبیعی خواهد شد . مثلاً يك روح ناپاک موذی آن شخص یا آن خانواده یا آن قریه را آزار خواهد رسانید بنا براین باید عملیاتی انجام داد تا آن روان پلید از آن شخص یا آن مکان بخارج رانده شود و آن عمل را که تطهیر یا تصفیه نام نهاده اند و در نزد اقوام و ملل بدوی برسوم و آداب مختلف انجام میگردد ، از آنجمله است ، روزه گرفتن ، تراشیدن مو، گرفتن ناخن، بدنرا در روی خاک افکندن یا در معرض دود قرار دادن و در همان

حال خواندن اوراد خاص و دویدن در میان آتش مشتمل و یا جستن از روی آن وبالاخره شستن بدن با خون یا زخم کردن عضوی از بدن وجاری کردن خون از آن (فصد) برای آن است که روح پلید همراه آن خارج شود؛ خلاصه آنکه برای تطهیر و تصفیه در نزد اقوام و امم هزاران وسائل گوناگون از عهد باستانی باقی مانده است که به حین شمار در نمیآید.

۵. آئیمیزم «Animism» - در نزد همه امم بدوی که در عصر حاضر هنوز وجود دارند يك نوع عقیده آئیمیزم متداول است - یعنی آنها معتقدند که تمام موجودات اعم از متحرک یا ساکن، مرده یا زنده، دارای روحی و روانی هستند که درون آن مخفی و مستور میباشد و خاصه افراد انسانی هر يك دارای روحی هستند که در هنگام خواب و رؤیا از بدن او موقتاً خارج میشود و بالاخره در لمحہ واپسین و هنگام مرگ بدن را بطور قطع رها میکند؛ نزد ایشان ارواح دارای شکل و صورت و احساسات و صوابفاند و صاحب قوه اراده و صاحب قصد میباشد و مثل اشخاص زنده آنها را میتوان اداره کرد و راهنمایی نمود و اگر آنها بخشم آیند و غضبناک گردند بمنتهای درجه موذی و مضر خواهند بود و چون آنها از خوشآمد و چابلوسی خوشند میشوند و وفاداری و خلوص ممنون میگردند ازینرو باید همواره بیاد آنها بود همانطور که تایلور «E. B. Taylor» گفته است «نزد اقوام بدوی سراسر عالم طبیعت پیراست از موجودات روحی که برعالم احاطه و تصرف دارند» و چون آنها را مرکز نیروی غیبی میدانند تمام سرنوشت خود را بدست آنها سپرده و اعمالی که نسبت بآنها بجا میآورند در اطراف جهان هم اکنون بصور عتیده و مظاهر بی شمار ملاحظه میشود.

۶. پرستش منظر طبیعت - این کلام که از هابکین آمریکائی^۱ منقول است قولی است درست که میگوید آدمیزاد هر چه در زیر زمین می‌بندارد و هر چه که بین زمین و آسمان قرار دارد و هر چه که در آسمانها وجود دارد پرستش میکند فقط بسبب روح این موجودات سفالی و علوی است که میزان پرستش او جابجا کم یا زیاد میشود، یعنی همیشه آنها نمیتوان از مقوله آئیمیزم دانست زیرا در بعضی موارد ملاحظه شده که شخص بدوی عین ماده و جسم چیزی را می‌پرستد و آنها زنده و فعال میدانند که محتوی قوه فعاله «مانا» میباشد. بعضی اوقات آن شئی را از آن جهت می‌پرستد که آنها نماینده و رمزیک امر حقیقی دیگر دانسته است اصل آن مخفی است ولی آن شئی مظهر یا نماینده آن امر مخفی است. بعضی اوقات از هر سه جهت اشیاء مورد پرستش اند چنانکه مذهب بت پرستی در هند، از همین نوع است یعنی مردم جاهل و ساده دل بت را يك موجود زنده و فعال می‌دانند و می‌ستایند ولی مردمی دیگر در داخل بت روح و روانی نهفته قائل اند و آنها می‌پرستند. در حالی که طبقه دانشمند و روشن فکر با خلوص نیت و حسن عقیدت به بت احترام میکنند ازینچگونگی آنرا مرکز مظهر رمزی يك حقیقت عالی و نهفته که قابل ستایش است، میدانند.

پرستش مظاهر طبیعت انواع مختلف دارد، از آن جمله - سنگ پرستی یا عبادت احجار است؛ هرگونه سنگی از سنگ ریزه خرد گرفته تا خنجره سنگ کلان در اماکن مختلف بنحوی مورد ستایش و پرستش می‌شود؛ گاهی یگانه و منفرداً گاهی بطور مجموع و مرکب، گاهی جنس آن محل

۱ - نقل از کتاب «Primitive Culture» تألیف تایلور انگلیسی ج ۲-ص ۱۸۵

۲ - نقل از کتاب «اصل و تحول مذاهب» تألیف «E. W. Hopkins»

توجه است و گاهی شکل آن و گاهی ماده ترکیبی آن، گاهی آنرا بدست هنر انسان ساخته و پرداخته‌اند و گاهی بطور طبیعی می‌پرستند. همچنین احجار ساقطه از آسمان مورد حرمت و عبادت قرار می‌گیرد. هم اکنون طوایف وحشی آفریقا و اقیانوسیه و هند و ژاپون و هندوان سرخ پوست آمریکا همه آلات و ادوات سنگی خود را محترم شمرده و ستایش مینمایند در جزایر فیلیپین بومیان برای سلاح و حربۀ جنگی رئیس طایفه يك قوه غیبی و روح نهفته قائل هستند. هنوز در دهات آلمان و بلاد اسکاندیناوی مانند رومیان و یونانیان قدیم به تیر احترام مخصوصی می‌گذارند.

دیگر از آنجمله گیاه پرستی یا عبادت نباتات و اشجار است. این عبادت در نزد تمام امم بدوی جهان عمومیت دارد حتی در غالب مدنیت‌های راقیه نیز غالباً آثار آن دیده میشود، بقایای همان پرستش قدیم است که در نزد ملل تمدن عالم مثلاً تهیه و آرایش درخت درعید «میلاد مسیح» (ماه ژانویه) و در مورد دگل ماه مه May pole که در آن مواقع آنها را زینت و چراغانی کرده در اطراف آن بچش و سرور می‌دازند این عادت تاکنون باقی مانده است، گویند در بعضی نواحی شمالی اروپا هنوز هم زیم شکنان و درخت افکنان و قتیکه می‌خواهند درخت تنومند کهنی را قطع نمایند در برابر آن ایستاده و زیر لب دعای غفو و غفران می‌خوانند، به علاوه برای اشجار در قیابیل بدوی يك قوه و روح تولید عظیمی قائل هستند. توسل و دعا در برابر درختها و نباتات بمنظور التجایدگاه قوه نامه به طبیعت است. و از آنها فراوانی غلات و بهبودی زراعت و افزایش گله و درمه و حتی زایش زنان سترون و عقیم را طلب می‌کنند در بعضی نقاط دختران نازارا بدرختهای معینی بازواج در می‌آورند و معتقدند که آن زن اولاد بار خواهد آورد.

دیگر جانور پرستی یا عبادت حیوانات است. این عبادت عنصر اصلی و ماده ابتدائی مذاهب اقوام بدوی است و در بسیاری از مظاهر آن صورت دیگری از همان «توتیمیزم» میباشد و این پرستش ناشی از آنست که حیوانات و جانوران را بطور فوق‌العاده در زندگانی بشر مؤثر میدانند، عقیده بانفعال روح از بدن انسانی بجم جم حیوانی یا بالمکس - (تناسخ) - بیشتر از مردم جهان هنوز بدان معتقدند. داستانها و هم چنین افسانه‌ها و اساطیر پریان و ارواح در نزد تمام ملل درباره حیوانات که دارای روح انسانی اند فراوان است. عقیده به عفريت و غول و جن و امثال آنها که گاهی بصورت حیوان و گاهی بجم انسان در می‌آیند بسیار است.

از حیوانات و همی بصورت ببرها و گرگها حکایات فراوان زبانزد خاص و عام میباشد پرستش شیر در آفریقا - ببر در هندوستان - عقاب و خرس و سگ آبی در امریکای شمالی - گاو در یونان و مصر و گاو ماده در هندوستان و آفریقا و اسکاندیناوی - گاو میش در جنوب هندوستان - کنگر و در استرالیا همه نشان میدهند که این جانوران در نزد مردم قدیمی آن کشورها همیشه مورد احترام بحد عبادت بوده‌اند. تقدیس کبوتر و قو و مار نزد بسیاری از ملل هنوز مرسوم و معمول است. مخصوصاً پرستش مار خواه بصورت افمی زهری خواه بصورت اژدهای بالدار به هزاران انواع و اشکال مختلف در نزد غالب امم عمومیت دارد.

از جمله عبادات دیگر که نسبتاً تازه تر است همانا پرستش «عناصر» عالم وجود میباشد مانند خاک و باد و آتش و آب که همه آنها را بصورت کلی و مطلق محل پرستش و عبادت قرار میدادند گرچه غالباً آتش پرستی از صورت عمومی خارج شده و جنبه محدود و مشخصی حاصل کرده است و از فجر

پیدایش تاریخ درعالم بشریت این عبادت ظهور یافته و این شاید یادگار عصر حجر باشد تا امروز که نزد پارسیان (زرتشتیان) این مذهب صورت و ماهیت معلومی بخود گرفته است.

آسمان (جو محیط) مرکز و موطن ابرها و مبداء و منشا بارها و جایگاه آفتاب و ستارگان است. فمائل وحشی هر کدام از آنها را دارای روح و روانی غیبی دانسته اند پرستی آب بصورت مطلق و معین نیز نزایشان رواج دارد، چشمه سارها، چاهها، رودها، دریاچهها و بالاخره دریای محیطهمه درعالم واهمه و خیال بشری توقع سکانت عظمی داشته اند و آن در تمام مدنیت‌های قدیم شروع شده و تا زمان قرون وسطای تاریخ معمول بوده است یعنی همان زمانی که در ونیز معمول بود که درجه (دوک و نین) پادریای آدریاتیک همه ساله عقد ازدواج می بست ، همچنین پرستش خاک که زمین را مادر کل و حامل غلات و حیوانات میدانسته اند بسیار معمول بوده و هنوز نیز هست .

۷. قربانی - ضمن بیان سحر سابقاً بیان کردیم که چگونه اقوام ابتدائی سمی میکرده اند که بوسیله ای قوای نیرومند روحانی رامسخر و بفتح خود مجبور بکار نمایند ولی بعد ملتفت شدند که آن قوای فوق طبیعی گاهی بقدری قوی هستند که مطیع ساختن و تسخیر ایشان غیر مقدور میباشد. بمبارت دیگر این ارواح مزوم و مخفی نیرومند جهانی مافوق آن اند که بتوان آنها را بزور مسخر و مطیع نمود بلکه باید آنها را بالاحاح و نضرع و عجز و لایه بانجام مقصود تشویق کرد ؛ ریشه تاریخی اعمالی که از آن به «مناسک مذهبی» تمییز میکنند از این سابقه سرچشمه میگیرد ، این اعمال نخست بصورت تقدیم هدایا و نیاز و اعطاء تحف از جمله قربانی شروع میشود ، قربانیها خواه حیوانی و خواه انسانی و حتی گاهی بصورت ایشان نفس و خودکشی همه بمنظور آن بوده که قوای عظیمه مافوق بشر را رام و براری انجام حوائج او آماده سازد البته تقدیم هدایا و تحف بدون تکلم و نفوه به سخنان و کلمات متناسب ممکن نیست و باید آدمی چم و عباراتی خوش آید خدایان بگوید این است مبدأ تحمید و تحسین که بالاخره منتهی به سرودها و مزامیر شده است، و بعد از حمد و ستایش ، نوبت به درخواست و استدعا میرسد و از اینجا نخستین بندرد و مناجات در ضمیر انسانی کاشته میگردد و عبادات و ادعیه رسمی کم کم بوجود آمده و تکامل حاصل میکنند و همین اداء شکر و ابراز کلمات سیاسی نسبت بقوه غیبیه ازین سرچشمه ناشی شده است .

البته انجام این اعمال و مناسک و ایراد این کلمات و مناجاتها بدون آنکه جایگاه معینی برای محل آن آماده و مهیا باشد مشکل است - پس برای این مقصود اماکنی بوجود آمده است که عبارتست از مابدو مقامبر مقدسه البته این امور بتدریج و بمرور زمان تکامل حاصل کرد و چون انجام قربانی و ایراد ادعیه و نذلات مناجات‌ها در مکان مخصوص و محل معین همه تشریفاتی میباشد که باید بنحو احسن و از روی قاعده انجام شود ازینرو برای هدایت افراد اشخاص خاصی لازمند که آن اعمال و کلمات را بدستی تعلیم نمایند پس ناچار طبقه «کشیشان» متشکل با «کاهنان» کم کم تشکیل شدند یعنی کسانی متشکل شدند که سر امر خود را صرف رسیدگی بکارهای معبد و تعلیم اعمال و افعال دینی باشخاص متعارف می نمودند و چون این افراد با عالم روحانی سروکار دارند بالاضروره از اراده و قصد خدایان آگاه گردیده و از غیب خبر می دهند و مردم را از سر انجام امور واقف و آگاه می سازند .

۸. احرام اعوات یا پرستی اجداد - این موضوع بسیار مهمی است که در تاریخ ادیان شایسته بحث و فحص میباشد باید دانست که تصور فنا و نیستی کامل درباره شخص معینی در هنگام وفات او امری است که برای انسان دشوار و تعمال ناپذیر ملایم بانجریبات و عادات روزانه او نمیشد ، کسیکه با دیگری

سالیان دراز رفیق شفیق و همشین و مونس بوده است ناگهان بواسطه مرگ بطور ابد با او جدائی حاصل می‌کند یعنی امری پیش می‌آید برخلاف عادت و انتظار و باید روش زندگانی را با این مفارقت و جدائی موافق ساخت .

یاد آن توفی همواره در خاطر و شبح او در ذهن و سخنان او در گوش و اثرات او در ضمیر بروزگاران باقی مانده و ذکر او باعث تسلی نفس میشود و در هنگام خواب در نیمه شب او را در عالم رؤیای دیده با او تکلم میکنند .

همین احساسات در نزد آباء دیرین و نیاکان باستانی بشر بنحو کامل وجود داشته است ازینرو عجیب نیست اگر انسان قبل از تاریخ و یا بدویان مفاصل که نمایندگان آدمیان دیرینه باستانی‌اند برآیند که اموات نه فقط زنده و باقی هستند بلکه دارای همان احساسات و حوایج ایام حیات نیز می‌باشند ولی وجود آنها در مجاورت زندگان و اینکه همه وقت حاضرند و آدمیان زنده را می‌بینند ایجاد یک ناراحتی کرده و میکند زیرا روش آن مردگان مانند قدیم نیست بلکه سبک دیگری در اعمال خود پیش می‌گیرند .

از قدیم ایام بشر ابتدائی برای جلوگیری از زحمت آمد و شد احیائی اموات تدابیری اتخاذ کرده که در اطراف ممالک جهان صورتهای گوناگونی دارد از آنجمله مثلاً انبوهی از سنگ بر روی جسد مرده قرار میداده یا بدن او را با طنابهای محکم می‌بسته‌اند حتی در بعضی نقاط مشاهده شده که چوبی نوک‌تیز در سینه او فرو کرده و جسد او را بزمین می‌دوخته‌اند. تمام این کارها برای آن می‌شده که از حرکت و براه افتادن مردگان جلوگیری کنند در همان حال برای استرضای خاطر آنها و خشنودی روح ایشان بعد از دفن هدایایی بآنها تقدیم می‌کنند. بسیاری از این عادات هنوز در ابناء انسانی باقی مانده است . در بعضی نقاط جهان مشاهده میشود جنازه مرده را طوری حرکت میدهند که سرها به عقب و پاها رو بجلو است یعنی راه ربابان نشان میدهند و بعضی موارد رسم است که شخص حامل جنازه بخط مستقیم حرکت نکرده در طریق خود خط کج و میسر مموجی پیش می‌گیرد بمنظور آنکه مرده راه را گم کرده دیگر نتواند بمنزلگاه قدیم خود باز گردد .

در بعضی کشورها قبایل نیم متمددن مرده‌های خود را از درب معمولی خانه بیرون نمی‌برند بلکه آنها را از پنجره یا روزنه بیرون می‌افکنند و سوراخ را بعد از آن مسدود می‌سازند . سیاهوستان کنگو را رسم چنان است که در اطراف قبر و در خط طریق بمقابر خار و خس می‌کارند تا در پای اموات فرورفته نتوانند مراجعت کنند در بعضی جاهای دیگر اطراف قبر سد بنا میکنند یا خار بست پرچین می‌نمایند یا خندقی می‌کنند تا بلکه مانع از رفت و آمد روح او گردد .

البته واضح است که این تدابیر در موقعی است که بازماندگان برای روح میت تصور خصوصت و دشمنی با زندگان مینمایند مثلاً در مورد امواتی که در نتیجه غفلت و یا تمدی بطور خشنانک و ناراحتی از این جهان رفته‌اند مثلاً در جوانی بظلم و شقاوت کشته شده یا از دست کسان و نزدیکان خود جفا و آزار بسیار دیده و یا از مرض و بیماری رنج و تب بسیار تحمل کرده یا از سوز و تصادفات یا در ممر که کشته شده‌اند یا در زمان طفولیت مرده‌اند البته تصور می‌رود که اینگونه مردگان کینه زندگان را در دل خوانند داشت و بیوسه درصدد تلافی و انتقام خواهند بود . پس طریقی حزم مقتضی احتیاط است . اما در مورد امواتی که دارای احساسات دوستی و محبت آمیز می‌باشند قضیه چنین نیست بلکه ارواح آنها غالباً سودبخش و مفید خواهد بود ، در تمدن چین علاقه و اعتقاد

بگذشتگان بر روی کمال نیک بینی و حسن ظن است و معتقدند که روان اجداد همواره نسبت باعقاب مایل به یاری و امداد میباید بشرط آنکه زندگان نسبت با آنها رعایت سپاس‌گزاری و حشمتی را بعمل آورند .

تقدیم هدایا و تحف بمقابر اموات از روی همین احساس و عقیده در باره ارواح آنها پیدا شده است و از هر دو حالت ناشی‌گشته از اینجاست که در تمام جهان رسم عام بر این است که در روی قبر هدایا و اطعمه لذیذ و مشروبات گوارا می‌چینند و نیاز ارواح رفتگان میکنند. در بسیاری از مدنیتهای باستانی قاعده چنان بوده است که اسلحه و البسه و حتی اثاث‌البیت و اشیاء قیمتی‌گرانبهای میت را در قبر پهلوی او دفن میکردند (در مصر باستانی معمول بوده است که مجسمه‌های کوچک و صورت تنور و قرص نان از چوب و صندلی و میز و حتی نوک‌های مصنوعی بصورت مجسمه‌های کوچک در قبر میگذاشته‌اند.

در بسیاری از تمدنهای دیگر در ازمنه باستانی عادت بوده است که زنها و خدم میت رابا او زنده‌بگور میکردند یا آنکه در روی تل‌هیزم آنها را با جسد مرده ممأ طعمه آتش می‌ساخته‌اند. در افریقا همیشه مردن سلاطین توأم بوده است با کشتن صدها مرد و زن که همه به نیت همراهی با آن سلطان بزرگ بقتل میرسیده‌اند .

از جمله عقاید دیگری که در باره اموات وجود داشته و هنوز دارد آن است که اشخاص بدخو و جفاکار و ستم‌پیشه بعد از مردن همچنان دارای همان صفات موزیه خواهند بود ازینرو بصورت شیاطین و غریبها در می‌آیند در صورتیکه رادمردان و نیکوکاران جنبه تقدیس پیدا کرده در عالم اساطیر رفته و پهلوانهای نامی‌شده تا بعدی که منزلت الوهیت حاصل می‌نمایند .

۹. اساطیر «میتوزی». اختراع اسطوره‌ها و افسانه‌ها در تمام‌نوع بشرعه میت دارد. همچنانکه در نزد بومیان، استانی و بومیان aboriginis استرالیا و در همه‌جا اسطوره‌ها از آن ناشی شده که باندیشه‌های ما فوق‌الطبیعه وزن و ارزشی خاص میدهند و یا برای تشریفات و آداب و عبادت قبیله یکنوع حقانیت و استدلال ایجاد می‌نماید. و نیز پیدایش ریشه اساطیر اولیه را میتوان در خوابها و رؤیاهای جستجو کرد که چون آنها بارها نقل و تکرار نموده‌اند تا بیدانوسبیله برای ابتدا و سرآغاز و ملل و معانی امور تاحدی علت و سببی پیدا کنند. همچنین اساطیر ممکن است از آنجا تکوین یافته باشد که در یکی از روزهای اوائل از شخصی که دارای فوه تصویره نیرومندی بوده است سؤالاتی به‌عمل آمده ازین قبیل ، عالم را کی ساخت ؟ آدم اولی از کجا آمد ؟ چرا خرس دم ندارد ؟ و چرا مار پا ندارد ؟ پس آن مرد از قوه تصویره‌ها از خواب و خیال خوبی پاسخ‌هایی برای آن سؤالات تراشیده است ، مخصوصاً اگر حکایات ساده‌ئی از بزم مردان در این باره شنیده و نقل کند سپس خود بر آن جزئیاتی بیافزاید رفته‌رفته اسطوره‌ئی بظهور رسیده است . این قصه‌سرایان یا مخترعان اسطوره‌های نخستین هر چند بسیار ساده لوح و سطحی بوده‌اند ولی بنظر میرسد که آنها خود را در یک‌گونه کار فکری عملی سرگرم میکردند. و مطنه‌ها و تصورات مختلف خود را با یکدیگر آمیخته‌اند تا با افکار عموم افراد قوم و قبیله خود در آن زمان سازگار باشد

البته این اسلوب اسطوره‌گوئی و قصه‌سرای بی‌سازمان ساده و طبیعی است . از دوره طفولیت خود هر آدمی امثال و نظایر آنها بسیار بیاد دارد . نویسنده این‌طور خود بخاطر دارم که اووبرادر کهترش یکروز صبح زود در بستر بودند ناگهان زمین لرزه شدیدی بوقوع پیوست که هر دو از تخته‌خواب

فرو افتادند و قتیکه مادرشان با شتاب بدرون آمد تا ببیند که آیا هر دو کودک سالم مانده‌اند یا نه ؟ فریاد کردند : « این چه بود ؟ » مادر جواب داد ، « زمین لرزه » ماهر دودنبال اوفتاده میگفتیم ، از کجا آمده ؟ مادر در حالیکه بشتاب از اطاق بیرون میرفت گفت ، « از زیر خانه » بعد از ساعتی همانروز که این حادثه غیر عادی رویداد مادوظفل با هم نشسته صحبت از زمین لرزه میکردیم در عالم پندار همچو تصور میکردیم که زمین لرزه مانند یک خوک پرواری بسیار بزرگی در زیر زمین خانه جای دارد و چون همیشه در زباله و خاکروب افتاده است بدن او خارش میکند پس برای آنکه آن گردو دکثافت را از بدن خود بکنند پش خود را بلند کرده شدت می جنباند ، از جنبش او تمام عمارت بلرز می افتد . قدری عمیقتر و با معنی تر همانا اسطوره ها تجسم احساساتی است که ندانسته بعضی افراد برای تقلیل و یا اعتراض بر امور نامطلوب و غیر عادلانه که در سازمانهای قبیله یا جامعه خود مشاهده میکنند بیان مینمایند و ازین حیث اسطوره ها راز رموز دکثایات یر مغز و با معنی میباشد که چون آنها کراراً نقل کنند و پیاپی باز گویند یک نوع آرامش فکری در ذهن آنها ایجاد مینماید . و آنها را گوئی با لحن مؤثری راضی و قانع مینماید و این مهمترین صورت اساطیر اولین است .

اما اسطوره های نیم تاریخی از نوع دیگر است . آن عبارتست از تکامل و تحول یک واقعه مبتدایی و حادثه اصلی که در آن شخصی مادی یا پهلوانی زورمند کارهای فوق عادت انجام میدهد تا آنکه رفته رفته بصورت یک افسانه بر از عجایب و غرائب درمی آید و همه جا نام آن پهلوان توأم با یک اثر سحر انگیز تکرار میشود و سپس در اطراف سیمای اوی یک هاله از احترام مذهبی نقش می بندد و در آن درخشندگی فوق الطبیعه حاصل کرده عاقبت یک جنبه الوهیت بر او بسته می شود .

* ۱- توتمیزم « Totemism » مقصود از توتمیزم که اکنون بحث ما بدان خاتمه می پذیرد . یک نوع عقاید و اعمال عمومی بدویان اولیه است که جنبه مذهبی یا سحری ندارد لکن از طبیعت آن هر دو مذهب و سحر - قسمتی در آن موجود است . برای بشر اولی این قضیه امری طبیعی بوده است که نسبت به حیوانات اطراف خود با دیده نزدیکی و قرابت نظر کنند زیرا مشاهده میکنند که آنها در همه چیز باو مشابهت دارند در حرکات و سکنات و جلب غذا و فرار یا جنگ و نزاع اعمالی شبیه کارهای خود او انجام میدهند و با او ابدأ میبایست و تناقضی ندارند ازینرو بالطبع تصور میکنند که او پاهضی از آن حیوانات پیرامون خود از یک رشته و اصل انشعاب یافته اند یا آنکه یکی از نیکنان قدیم آنها بصورت همان جانور بوده است و یک جد مشترک داشته اند .

همین احساسی نزدیکی و مؤالفت با سایر اشیاء حتی موجودات بیجان روح و جوهر عقیده به « توتمیزم » است ؛ این عقیده در نقاط مختلف گیتی در نزد قبایل بدوی صورتهای متنوع و مختلف پیدا کرده است و نسبت بر ابطه قبایل دیگر یا مردم همسایه خود با حیوانات نیز تصورات و پنداشتتهائی حاصل نموده مثلاً خیال میکردند که قبیله خود او با خرس دارای قرابت خاصی است ولی قبیله مجاور باغزال نزدیکی دارد یا آنکه فکر میکردند که بهترین طعام و خوراکی او از حیوانات خاصی بانبات معینی میباشد ازینرو آنها در « توتم » قبیله او شده است ، پس باید این جانوران و این گیاهان را حفظ کنند و آنها را بزور سحر یا دعا یا قربانی و امثال آن تکثیر کرده افزونی بخشند چون افرادی که به توتم قبیله معینی وابستگی ندارند آن حیوان یا آن نبات را با بی اعتنائی و با بی پروائی می خورند و زبان می رسانند ، ازین سبب هر تیره و قبیله باید برای حفظ آن جانور و نبات بکوشند و آنها را همگی مقدس بشمارند و در حقیقت مانند افراد قبیله خود آنها را محترم شمرده محافظت کنند و اگر بایستی آنها خورد

باید با آداب و تشریفات معین مذهبی آنها را کشته سپس مصرف نمود.
 برای مثل از این مظهر اجتماعی بدویان یک نمونه توتم از هندوهای آمریکا را ذکر میکنیم؛
 (ضمناً باید گفت که کلمه توتم Totem اقتباسی از لغت و زبان قبیله «اجیبوی» Ojibway است و بمعنی «گروه» یا «تیره» میباشد) قبیله‌های هندوان سرخ پوست به گروهها و تیره‌های جزء تقسیم میشوند و هر کدام برای خود توتم مقدسی دارند که آنها را رمز و علامت محترم یادگار از جداعلای تیره خود می‌دانند و نسبت بآن صفات اجتماعی خاصی قائل می‌باشند مثلاً افراد آن تیره توتم خود را نمی‌کشند و همچنین باو آزار و ایذا نمی‌رسانند مگر در مواقع بسیار مهم. مثلاً برای آنکه گوشت آنها در هنگام انجام تشریفات و آداب سحری و یا مذهبی با رسوم خاصی تناول نمایند و برای آن معانی رمزی عالی تصور می‌کنند.

۳. بعضی امثال و نوادر

از آنچه در این مختصر مقدمه گفته شد نمیتوان بدستی بحقیقت عقاید روحانی و آداب مذهبی مردم ابتدائی و اقوام بدوی پی برد ازین سبب لازم است که برای مزید توضیح و درک کنه افکار ایشان در عالم تصور و خیال به بعضی از اماکن که قبایل نیم وحشی هنوز توسطان دارند مسافرت کرده و در آنجا اوضاع و احوال آنها را مشاهده نمائیم و از عقاید و اعمال ایشان اطلاعات بیشتری بدست آوریم.

نخست مسافرتی به استرالیا می‌کنیم تا اثر سحر و مذهب را در قواعد و آداب اجتماعی مردمی که بمصر حجر نزدیک آنند آزمایش نمائیم سپس به هندوستان می‌رویم و در یکی از قبائل جنگل نشین آن خطه همان امور را تحقیق میکنیم و بالاخره در افریقا زندگانی و خیالات اقوام بدوی نسبتاً مترقی‌تر را تحت مطالعه قرار می‌دهیم.

۱- دیریها «Dieri» در جنوب شرقی استرالیا مردم ابتدائی «aborigines» استرالیا در وقت حاضر در زمانی فاصله مابین عصر حجری قدیم paleolithic و عصر حجری جدید neolithic قرار دارند از اینرو ریشه و اصل ایشان بسیار قدیم و باستانی است، این قوم نژادی هستند برنگ تیره‌های بابینی‌های یهن، چشمهای فرورفته، پیشانی‌های عقب رفته با استخوانهای چه‌جهه بسیار کلفت. موهای آنها برخلاف موی زنگیان جمعد نیست بلکه موج و شلال و مردها دارای ریشهای انبوه می‌باشند. آنان غالب اوقات سال لباسی بر تن ندارند جز کمر بندی که مردان حربه خود را هم بآن می‌بندند و در فصل سرما با پوست کالگورو یا اوپوسوم (موش درختی) «opposum» تن خود را می‌پوشانند، دسته‌جات و گروههای عده‌به از آنها جابجا متفرق است و همه بیک لهجه مشترکی تکلم می‌کنند ولی هر قبیله در ناحیه جداگانه زندگی می‌نماید.

این مردم از رسم زراعت آگاه نیستند و زمین را شیار نکرده تخم نمی‌کارند و حیوانات رام را تربیت نمی‌نمایند فقط بسیدو گرفتن جانوران و کشتن و خوردن آنها روز می‌گذرانند یک نوع نیزه مهم‌ترین اسلحه ایشان است و آن عبارتست از چوب بلند محکمی که بر سر آن سنگ چخماق نولگیزی باریشه و اوتار اشجار می‌بندند و حربه مخصوصی برای یرتاب کردن می‌سازند، نیز و کاردها همه از سنگ تراشیده است، فن یرتاب کردن و اینها بهترین حربه است و قوی است و بسیار خطرناک است و چنان استادانه

سلاح خود را بطورکج و بسرعت پرتاب می‌کنند که آن دور زده دوباره بسوی اندازنده برمی‌گردد؛ مسکن آنها عبارتست از کلبه‌ها و کپه‌های بسیار ساده بدوی که از شاخ و برگ درختان پناهگاهی محذب بشکل نیمکره می‌سازند و روزنه‌گردی در یکطرف آن قرار دارد. قبائل مجاور همانطور که باهم جنگ و نزاع دارند تبادل‌المنعمه نیز می‌نمایند. توت‌میزم نزد آنها تأثیری قوی دارد و خط ارتباط و علامت افتراق قبایل از یکدیگر از توت‌های گوناگون آنها مشخص می‌شود.

دیری‌ها از سال ۱۸۶۰ مورد مطالعه علماء و دانشمندان قرار گرفتند^۱ در آن تاریخ عقاید و اعمال آنها هنوز دست نخورده و اصیل بود. این قبیله در مشرق و جنوب شرقی دریاچه ایر Eyre در استرالیا جنوبی سکونت دارند و آن ناحیه به خشکی و کمی باران و گرمای زیاد موسوسوف است این قوم به دو طایفه تقسیم میشوند و هر دو طایفه را «موردز» *murdus* گویند که باهم مزاجت و بیوند دارند. و هر قبیله باید با قبیله دیگر تزویج کند و ازدواج با زنان قبیله خود اجتناب نماید، هر قبیله بچند تیره منقسم میشود. و هر تیره توت‌میز جداگانه‌ای دارد، انواع ذوی الحیات مانند کرم ابریشم، مار و قره‌غاز، کلاغ، موش صحرائی، قورباغه، خفاش، گل زرد، عقاب شکاری و سگ وحشی و غیره توت‌های آنها را تشکیل میدهند، هر فردی از دست مادر خود توت‌میز خود را می‌ستاند و سلسله نسب هرکس را از طریق مادرش نگاه میدارند.

امور اجرائی در تیره و قبیله در دست سال‌خورده‌ترین یک دسته مردان صاحبان توت‌میز مخصوص است و آنها را پینارا *Pinnaru* یعنی «رئیس» مینامند و پیناراهای تیره‌ها مجتمه رؤسای آن قبایل هستند و یککف از آئینیان بردیگران برتری دارد و رأساً در مواقع انجام تشریفات و آداب نقش عمده دارند.

از لحاظ عقاید سحری و مذهبی شخصی که در هر تیره اهمیت خاصی دارد کسی است که کار طبابت و معالجه نیز میکند و او را کونکی «*kunki*» نامند و معتقدند که او با موجودات فوق‌الطبیعه رابطه مستقیم دارد. و معتقدند که مورا موراس «*Mura-muras*» یعنی ارواح عالی‌ه پهلوانان داستانی قدیم که بزعم ایشان نیاکان استرالیا بومی‌های باستانی بوده‌اند نیز با کونکی ارتباط دارند و قوه مستور و مرموز خود را آنها از این ارواح و موجودات مافوق طبیعت که کوچی *kutchi* نام دارد دریافت میدارد. و خواب‌ها و رؤیاها را برای آنها تعبیر میکند و نیز ارواح شریره و شیاطین موزیه را دفع مینماید و نیز کونکی میتواند که بطور سری و نامرئی در اندرون بدن دشمنان استخوان یاسنگ بلور کوهی فرو کند و نیز میتواند از اجسام هرکس بخواهد ماده پیه (چربی) انسانی را بیرون بیاورد و از آن معجون سحر آمیز بسازد این دزدیدن چربی از بدن بگمان ایشان سبب حقیقی مرگ آن افراد است. چون یکی از افراد می‌برد کسان و نزدیکان میت نزد کونکی می‌روند و او بقیه غیبی مخفی خود معلوم میکند که چه کسی پیه بدن میت را دزدیده و باعث هلاک او شده است زیرا نزد ایشان مرگ یک امر حتمی طبیعی نیست و مردن یا در اثر سحر و یا در نتیجه توطئه ارواح غیبی یا «کوجی» *Kutchi* است. وقتی کسی مریض میشود قبل از مردن بواسطه عمل کوچی‌ها ارواح موزیه‌اند که بیماری او را فراهم آورده‌اند و تنها «کونکی» یا طبیب میتواند آن اثر سوء آن روح موزی را از بدن آن شخص مریض اخراج کند. نزد آنها مرگ را

۱ - هویت A.W. Howitt در کتاب «قبائل بومی جنوب شرقی استرالیا» لندن ۱۹۰۴

سبب دیگری نیز میتواند باشد. آن بواسطه «اشاره کردن استخوان» است یعنی دشمن او باینکه نفر دیگر همدست میشود و مخفیانه در ضمن آداب سحری مخصوص، استخوان ساق پای جسد انسانی را بسوی آن شخص مقصود اشاره میدهند و افسونی میدهند و کلماتی مرموز تکلم میکنند در نتیجه آن شخص مریض میشود ازین سبب هر وقت یکی مریض میشود فوراً کسان او نزد «کونکی» می-روند و او معلوم میکند که آیا کسی بوسیله استخوان باو اشاره کرده یا نه؟ اگر آن بیمار اتفاقاً بمیرد و نهمت این عمل متوجه شخصی بشود فوراً جمعی بنام «پینیا» pinya یعنی انتقام جمع می-شوند و در تحت تعلیم رئیس طایفه برقتل او تصمیم میگیرند.

چون آن ناحیه بیابانی خشک و کم آب است و دوره‌های خشکسالی متوالی روی میدهد ازین جهت همان طیبی یعنی «کونکی» باز محل احتیاج است زیرا اوست فقط که میتواند باران ایجاد کند و هوا را تغییر میدهد. در موقع انجام مراسمی که آنها بعمل میآوردند تمام قبیله جمع باید بشوند و بعقیده آنها ابرها اجسامی هستند که بارانرا مورا مورا درون آنها جای داده است و مورا موراس Mura - muras در صحراهای مرتفع در آسمان منزل دارد این مردم برای ایجاد باران آدابی دارند، از جمله افراد قبیله چالهئی در زمین بعمق دو پا و بطول دوازده پا و از هشت تا ده پا عرض حفر میکنند و برروی آن کبری، از شاخ و برگ درختان برها مینمایند چندتن از پیرمردان درون آن کیرمیروند و در آنجا بازوهای آنها را مرد طیب با یک سنگ نوک تیز فصد میکند بطوریکه خون جستن مینماید و روی بدن دیگران که اطراف اویند میریزد و سپس کشتهای خود را از خون بر کرده بهوا می‌افشانند. نزد ایشان خون رمز باران است. همینکه این آداب انجام گرفت آنگاه تمام مردان قبیله پیر و جوان با سر و پیشانی خود بان کیربشخت می‌زنند تا آنرا سرتکون می‌نمایند خراب کردن و سوراخ کردن آن کیر رمز سوراخ شدن ابر و افتادن آن نشانه فرو ریختن باران است آنگاه از مورا مورا به نضرع استدعا میکنند که برای آنها باران بفرستد تا اهالی از تشنگی و خشکسالی و قحطی نجات یابند و اگر با همه این تفصیلات باز باران نیارد معلوم میشود مورامورا از آنان غضبناک است و اگر چندین هفته و ماه بگذرد و باز از باران خبری نباشد تصور میکنند که یک قبیله دشمن آن عطیه غیبی را بسحر از آنها سلب کرده است.

اقوام دبری عقیده دارند که کره خورشید شام‌گاهان در سوراخی در زمین فرو میرود و در زیر زمین سیر کرده و صبح از طرف مشرق از سوراخ دیگری بیرون میآید. کهکشان را رودخانه آسمان میدانند و نزد ایشان آسمان کشوری است مانند زمین دارای اشجار و انهار که در آنجا ارواح مردگان و موراموراها زندگانی مینمایند، وقتی که اموات بانجا میرسند آنرا جایگاهی خوش و خرم می‌یابند ولی مردگان میتوانند که غالباً بزمین باز آمده در آنجا نیز گردش کنند و در هنگام خواب بملاقات آدمیان بیایند و چون چنین امری واقع شود باید برای آن میت که بدیدن آمده خوراکی تهیه کرده برسر قبر او بپزند و آتشی هم روشن کنند و اگر چنین نکنند آن‌مرد غمناک شده موجب آزار و اذیت خواهد شد.

وقتیکه یکی از افراد قبیله میمیرد در حال یکدسته از اقوام نزدیک او مانند پدر وعموها و عموها و اطفال اطراف او گرد آمده و در جانب او می‌نشینند و چون دم در کشید خود را بروی جسد او می‌اندازند و دسته دیگر مانند مادر و خالها و خالوها و خواهران از شخص محتضر دوری

جسته و سعی میکنند که بر او نظر نیندازند سپس قبری برای او حفر میکنند و هر دو دسته بسوگواری مشغول شده و دسته اول بدن خود را بعلامت عزا به رنگ سفید (گچ) و دسته دوم برنگ قرمز (گل اخرا) ملون می‌سازند و بر روی قبر او چند روز غذا و خوراکی می‌گذارند. و در فصل زمستان بر فراز مدفن او آتش روشن میکنند تا روح مرده از سرما در زحمت نباشد.

چون مرده را در قبر نهادند عمل عجیبی که از عادات مختصه بومیان استرالیا است انجام می‌دهند و آن چنین است که معتقدند بپه بدن میت دارای خواص سحرانگیز می‌باشد پس یکی از پیرمردان اقارب او بدرون حفره قبر رفته و از بدن آن مرده هر قدر میتواند از صورت و رانها و بازوها و شکم او پیه و چربی بریده و باشخاصی که در اطراف قبر جمع شده‌اند میدهد و آنها شروع بخوردن آن میکنند مادرها از پیه فرزند و فرزندان از پیه مادر - مردها از پیه زن و خواهر و زنها از برادر و خاله و عمه و خالو و عمو و غیره و غیره همه کس سهمی از آن پیه می‌خورد فقط پدر از خوردن پیه فرزند و فرزند از خوردن پیه پدر ممنوع است. این آدم‌خواری مخصوص ناشی از ازاین عقیده است که اجسام زندگان از صفات و نیروهای شخص متوفی بهره‌ور گردند.

بعضی از قبائل دیری امروزی معتقد به راجعت اموات هستند که برای جلوگیری از آن دو شست پای مرده را با بندی محکم بیکدیگر می‌بندند و هر دو ابهام (شست دست) را از پشت سر بیکدیگر وصل میکنند و شب اطراف قبر را جارو میکنند و سحرگاه می‌روند و ملاحظه میکنند که نشانی از جای پای بر روی خاک نرم دیده‌میشود یا نه، اگر اتفاقاً نقش پای دیده شد یقین میکنند که مرده از قبر خود ناراضی است پس او را بیرون آورده در قبر دیگری دفن میکنند.

بعضی قبائل در استرالیا جنوبی معتقدند که موجودی فوق‌الطبیعه در آسمان است نه از نوع مورا مورا و نه از قبیل ارواح اجدادی بلکه او موجودی است ازلی و جاویدی و غیر مخلوق که قبل از همه موجودات بوده و شبیه و نظیری ندارد و او رئیس مملکت آسمان است و او نخستین کسی است که تمام این رسوم و آداب را در ازمنه بسیار کهن برای قبائل قدیمه استرالیا بنیاد نهاده این پدر جاویدی آسمان در قبیله اسمی دارد از قبیل نورراندنر Nurrundere و بیامیان Biamban و بسونجیل Bunjil و مونگانگما Munga-ngama و نورآلی Nuralli و امثال آن.

غالباً در موقع اشاره باو اسم او را نبرده و از او باشاره «پدر ما» تعبیر میکنند بعضی از آنها برآنند که آن پدر بزرگ چندان توجهی بکارهای آدمیان ندارد ولی بعضی دیگر بر خلاف معتقدند که وی دائماً مراقب و دیده‌بان اعمال و افعال آدمیان در زمین میباشد. اطلاعات و قرائن بیشتری در دست است که نشان میدهد تمام طوایف بومیان استرالیا یک‌گونه اعتقادی به یک خدای بزرگ دارند طوایف «دیرپها» هم که مورد بحث فعلی میباشد نمیتوان از این قاعده کلیه مستثنی دانست.

دیگر از عادات جالب و شگفت‌انگیز خاص بومیان آن اقلیم تشریفات معینی است که نشان میدهد عقاید دینی چگونه از پیران حیوانات منتقل میشود این مسئله شایسته بحث و شرح است.

تئریکه پسر، یا دختری بسن بلوغ میرسد رسوم و تشریفات دینی در باره آنها بعمل می‌آید برای آنکه بزعم ایشان بار دیگر ولادت یابند و جوان بمرتب مرد کامل یا زن کامل پسر - باستی این تشریفات را در باره پسران مخصوصاً در مراحل مختلفه در طول معنت چندماه انجام

دهند و مرحله آخر تمام مردان قبائل از هر طرف حتی از چند فرسخی جمع میشوند؛ پسر مردی که رئیس قبیله است وقت معلومی را برای این کار معین میکند و به مجمع پسر مردان قبیله اطلاع میدهد که آن جوانان مورد نظر کدامند و در چه وقت آن امور انجام خواهد گرفت، برای اینکه صبیان به مرحله رجولیت برسند باید علی الظاهر بمیرند و از نو متولد شوند. برای رسم مردن ظاهری هر پسر را نشانه با چوب نوك تیزی دندانهای پیش او را میکنند و آنرا ۱۲ ماه بعد در حفره‌ئی بمق هیجده اینچ در زیر زمین دفن مینمایند.

در همان اوقات در سن نه یا ده سالگی رسم «ختنه» بعمل میآید در آن موقع پدر آن پسر روی او خم شده و او را بنامی موسوم میسازد بمداز چند وقت ناگهانی مراسم عملی که به لغت خود «کولپی» Kulpi میگویند انجام میگردد و بعد از آن، آن جوان به مرحله بلوغ کامل و مردانگی (رجولیت) میرسد این عمل عبارتست از ایجاد بربندگیها و جراحات در بدن او. و نیز عمل دیگری که آنرا «ویل یارو» Wilyaru مینامند بکلی بدوره طفولیت او خاتمه میدهد و آن عمل این است که جوانرا بی‌خبر بصحرا برده و پیرانی چند (باستثنای پدر یا برادرش) او را احاطه کرده و چشمانش را می‌بندند، یکی از پسر مردان بازوی دیگری را با ریسمانی محکم بسته و با سنگ نوك تیزی رگ او را از زیر آرنج فصد میکند و جریان خون روی استخوان جوان فرو میریزد و سرای پای او راملون میسازد اگر آن پسر مرد طاقت نیاورد دیگری بکمک او معین میشود و بر این عقیده‌اند که بوسیله این کار شجاعت و مردانگی از پسران بجوانان منتقل میشود و دل او را قوی میکند تا از منظره خون نهراسد و بعد از این مستعد جنگ و قتال بشود. بمبارت دیگر تمام این تشریفات برای آنتسکه روح و عقل پسران بجوانان اثر کند و همه دارای یک خون و یک صفت میشوند.

پس از آن، آن جوان خون آلود را نشانه و با یک سنگ بسیار تیز روی گردن و پشت او ضربات و زخمهای چند میزند. برای اینکه پس از التیام و بهبودی آثار جراحات بر روی جسم او باقی بماند و ثابت کشکک او (ویل یارو) شده است، پس از آن یک قطعه چوب که با پندی از موی سر آدمی ساخته‌اند بطول ده تا دوازده پا بسته و از آن صدای مهیبی بیرون میآید که میکویند تأثیرات فوق‌الطبیعه دارد میتواند بر تمام موجودات زنده غلبه یابد و آن در حقیقت علامت رضایت و مراموراه میباشد یعنی باو تعلیم میدهند که طوری آن قطعه چوب را بچرخاند که صدای مهیبی مانند غرش گاو از آن برخیزد پس آنرا در محلی پنهان مخفی میدارند و بجوان میکویند که هیچوقت آنرا نباید بزنان نشان دهد یا برای آنها آنرا توصیف کند. پس از آن جوانرا یک‌هفته یا چند روز به جنگل می‌فرستند و او در آنجا بحال خود باقی می‌ماند تا آنکه زخم‌ها و جراحات بدنش کاملاً التیام پذیرد. و اثری از خونها روی جسم او باقی نماند. این درس که باو آموخته‌اند، در تمام عمر در روح و فکر او باقی و مؤثر خواهد ماند. گاهی این مفارقت چند ماه طول میکشد و در این مدت باید هیچ زنی او را نبیند، البته در طول این مدت کسان و خوبشانش برای او خیلی نگران هستند و از حال او پرسش مینمایند و وقتیکه «ویل یارو» عاقبت به قبیله بر میگردد سرور و شادی آنها مخصوصاً مادر و خواهرانش بمنتهای شدت است او دیگر مرد کامل شده و با زنان کاری ندارد پس آخرین قدم این تشریفات تشکیل مجلس جشن و سروری است که آنرا «مین داری» Mindari میگویند و همه در آنجا جمع شده وزن و مرد و جوان – ویل یارو – همه بشادی وعیش و رقص مشغول میشوند در این مجمع است که غالباً دعوای و منازعات افراد و دستها صلح و

آشتی تمام میشود .

باید دانست در ابتدای هریک از این مراسم پیرمردان سخن آغاز کرده و حکایات و افسانه‌های اصلی قبایل را در آن باره نقل میکنند و بچوانان بزعم خود نصیحت و پند میدهند و چگونگی «توت» قبیله و شرایط احترام بآنها برای او بیان مینمایند . باین ترتیب قوانین و آداب جامعه خود را در طول نسلهای متوالی حفظ کرده‌اند و بآن جنبه تقدیس دینی بخشیده و انحراف از آنها گناه می‌شمارند .

۴- بیرهوهای شوتا Bihhors of Chota (تنگ پور هندوستان) مطالعه احوال این قبائل آدمیان جنگلی بسیار جالب است زیرا هر چند اعمال و افعال ایشان همچنان به طرز دیرین ابتدائی باقی مانده است ، معذک بعضی افراد آنها در تحت تأثیر هندوهای مجاور خود قرار گرفته و افکار آنها در اینان تأثیر بسیار کرده است .

بیرهورها Bihhors از قبایل قدیم باستانی بومی (دراویدیان) هند هستند که در فلاتی مستور از جنگل شوتا Chota در شرق هند مرکزی در ایالت ناگپور Nagpur زندگانی می‌کنند . بعضی از آنها هنوز کوچ‌نشین و سیارند و بعضی دیگر ساکن و دهنشین شده‌اند . صنف دوم که نسبتاً عدد قلیلی می‌باشند در جوار دعات هندوها زمین‌گرفته بزراعت مشغول‌اند . اما صنف اول که مورد بحث و مطالعه کنونی ماست ، بدستجات کوچک رحاله تقسیم میشوند که دائماً در اطراف جنگل در حرکت‌اند در موسم بارندگی‌های شدید در دامنه تلها و کوهها از شاخ و برگ اشجار کیره درست کرده و جندی اقامت می‌نمایند آنها را «آدم‌بوزینه» نام داده‌اند زیرا قوت و غذای غالب ایشان از گوشت بوزینگان است . و همواره در حالاتی در سطح انسان عصر حجر بسر می‌برند . این جنگلیهای ابتدائی هنوز به تربیت جانوران نپر داخته و دواب و بز و خوک و مواشی دیگر ندارند ولی یادگرفته‌اند که هر وقت ضیافت و جشنی برپا کنند یا قربانی تقدیم برسانند گوشت این حیوانات اهلی را از آبادیهای حواشی جنگل بدست آورند، ازین که بگذرد خوراک آنها عبارتست از گوشت طیور و حشرات و موشهای صحرايي و بوزینه و بعضی برگها و ریشه‌های نباتات .

تشکیلات اجتماعی این مردم از دو نوع بیرون نیست ، یا تجمع آنها برای طلب غذا و صید است یا تجمع ایشان برای ازدواج و ایجاد خویشاوندی . در قسمت اول قبیله‌های آنها بدستجات چند تقسیم می‌شوند و هر دسته و گروه را تاندا «Tanda» گویند . هر «تاندا» مرکب از چهار تا ده خاندان است و بزرگتری دارد که هم‌رئیس آن دسته است و هم‌کاهن (کشیش ایشان) و در قسمت دوم قبیله بدستجات خویشاوندان دور و اوابر بعید تقسیم می‌شوند که هریک توتی از نوع حیوانات بانبات مایموجات یا گلهها و غیر آن دارا می‌باشند .

بیرهورها هنوز به تیر و کمان آشنائی ندارند و چون مردان آنها باید بشکار کسب طعام کنند بیشتر اوقات خود را در یافتن و ریستن طنابها و ریسمانها که از نار و یود ریشه درختان می‌تایند و از آنها دامها می‌یابند تا آنکه شکارهای خود را بوسیله آن صید کنند . در اطراف جنگل آن دامها را گسترده واز هر کرانه بوزینه هارا رم داده و بسوی آن دامها می‌رانند تا آنکه عاقبت آنها جانوران در آن دام بیافتند در بامداد روزی که برای شکار معین شده نایا Naya یعنی رئیس تانداها نخست به نهر یا چشمه مجاور رفته تن خود را می‌شوید و کوزه‌ی پر از آب کرده بمنزل نگاه می‌آورد و پس با دوسه تن دیگر هریک مثنی برنج یا کوزه آب برداشته به جنگل مقدس می‌روند در آنجا همه دامهای شکارچیان را که حاضر و آماده

ساخته‌اند جمع آوری می‌کنند پس نایا در مقابل آنها روی پای چپ ایستاده پاشنه پای راست را روی زانوی چپ گذاشته و روی خود را بطرف شرق کرده دستهای خود را دراز کرده آن‌کوزه آب را برداشته سه دفه کمی آب روی زمین می‌ریزد و نام ارواح غیبی را می‌برد و از آنها درکار شکار آرزو می‌داند می‌طلبد و این چنین می‌گوید: «اینجا آمده‌ام و باسم تو آب می‌نوشم خون شکار مرا مانند همین آب برای ما روان کن»، پس در برابر آن دامها نشسته و روی زمین برابر آنها با شکر سه علامت قرمز رسم می‌کنند و کمی برنج روی این علامت می‌پاشد دوباره ارواح را مخاطب ساخته می‌گوید «من امروز این برنج را به تو هدیه می‌کنم امیدوارم کامیابی روز نصیب ما گردد و این دامهای ما در جنگل پراز سید شود.» پس شکاری‌ها دام خود را گرفته دونفر دونفر تقسیم می‌شوند هر کدام با چماقی و چند نی هندی (بمبو) محکم برای نصب دامها بطرف قسمت معینی از جنگل می‌روند در آنجا چند دفه دور هم جمع شده بعد بیک بطرفی می‌روند. این جماعت اعتقاد عمیقی بچشم بد دارند، برای رفع اثر مضر چشم زخم‌زنجاری قبیله نایا عملی می‌کنند که آنرا باناسانا می‌گویند. یک قطعه چوب آبنوس برداشته بهر یک از آن دامها می‌زند و زیر لب آهسته می‌گوید: «من امروز باناسانا می‌کنم بنام آن زنانی که چشم بدشان را همراه ما فرستاده‌اند، امیدوارم تا داخل جنگل رسیدیم شکار خوبی نصیب ما شود و روغن در چشمهای آنان که بما چشم زده‌اند ریخته شود» پس از آن بجنگل رو آورده دامها را بدرختها ردیف یکدیگر بسته بهن می‌گسرتند و دونفر مستحفظ مراقب نزدیک آنها می‌نشینند پس دیگران از دور میوه‌ها را رم داده بطرف مرکز دامها میرانند آنها مرتباً در دامها گرفتار می‌شوند پس دست‌وپای آنها را بسته بمنزله‌گاه بر می‌گردند آنگاه در جای مناسبی نزدیک چشمه یا نهر بوسیله سنگ چخماق آتش روشن می‌کنند و بوزینه‌ها را بر روی آن کباب می‌کنند پس آنها را می‌شویند و پوست آنها را کنده قطعه قطعه می‌نمایند، در کبیه‌هایی که از برگ و الیاف درختان بهم دوخته‌اند می‌گذارند و مابین افراد آن دسته تقسیم می‌نمایند ولی آنها حق ندارند بان دست بزنند و تصرف کنند تا آنکه نایا بیاید نخست باو یک قطعه از جگر بوزینه می‌دهند و او آنها را بروی آتش کباب کرده پس آنها برداشته، اندک مسافتی دور دست رفته پشت خود را بطرف آنها کرده و آن قطعه جگر کباب را تقدیم ارواح می‌نماید و وعده می‌دهد که در آینده نیز هر وقت همچنان شکار خوبی نصیب آنها بشود باز کباب برای آنها خواهد آورد.

در نزد طوائف بیره‌ور محقق است که هر چه عدد شکارچیان زیادتر باشد بهتر است ازین جهت درکار زنگرفتن و تناسل و نوالد اهتمام باید کرد ازینرو برای انجام عروسی و زایمان تشریفات مفصلی انجام می‌دهند که با عملیات سحر آمیز وبا نابوها و پرستش ارواح مخلوط است و بکودک نوزاد خیلی توجه می‌نمایند و بمادر آن اطفال می‌گویند که مراقب بچه‌های خود باشد و از گزند ارواح شریره آنها حفظ کند و خالی رنگین برای دفع چشم زخم مابین دو ابروی آن زن می‌گذارند و وقتی که راه دوری در پیش دارد مقدار ریمل و سنگ ریزه بگوشه لباس زنده آن زن می‌بندند و قتی که بخانه بر می‌گردند همینکه منزلگاه از دور نمایان می‌شود آنگاه آنگوشه و آن سنگ ریزه‌ها را با نوک دوا انگشت گرفته و به پشت سر خود پرتاب می‌کنند.

هر کودکی باید بیاموزد که همیشه در مرض مزاحمت ارواح شریره قرار گرفته است، آنها معتقدند که زندگانی احاطه شده است به بدیها و ناخوشیها و تمام این ناخوشیها از عوامل فوق‌الطبیعه و ارواح غیبی ناشی می‌شود که در اطراف زمین متفرق‌اند. خاک و آب و هوا - کوه و دره و جنگل از آنها پر و مملو است، در موجودات جاندار حتی در اشیاء بیجان یا چیزهای غیرمادی مانند خیال

و خواب و چشم زخم و کلمات نفرین و افسونها و اوراد و نقوش و طلسمها و اعداد و ارقام همه‌داری یکی از این عوامل نهفته مزاحم می‌باشند و باید اجتماع افراد را از شرور آنها محافظت کرد تا بتوانند براحتی زندگی نمایند .

نزد افراد قبایل بیرهور هر چیزی در بالا و پائین و اطراف و جوانب دارای روحی است و نیروئی در آن پنهان است از آنجمله قوای غیبی در کوه‌های اطراف دستجات مختلف قرار دارد و ارواح اجداد گذشته نیز همراه آنها می‌باشد . همچنین ارواح خدایان دیگر نزد ایشان معبدهی داشته و همه روزه باید آنها را پسرستش کرد ولی از همه بالاتر خدای بزرگ است که آنرا سینگابنگا Singabonga مینامند و او را آفرینگار و خالق می‌دانند و میکوبند آفتاب نشان و علامت اوست و این خدا مستقیماً تأثیری در کار زندگانی بشر ندارد ولی باید در سرواژه معین برای او قربانی گذرانید . دیگر خدای مادرست که آنرا دومی Devi Mai یا بوشی می Bushi Mai نام داده و گویند او بجز نیات امور آدمیزاد مراقبت دارد و اگر کسی او را درست عبادت و خدمت کند برایش صحت و فراوانی و اولاد زیاد و رزق فراهم میسازد این ارواح دائماً احتیاج و نیاز به قربانی ندارند ولی اگر بفردی یا بخانواده‌ئی بدبختی بیایی و مکرر وارد شود دلیل آنست که برای آن خدایان باید هدیه و قربانی فرستاد و در این صورت یکنفر کاهن «روح‌شناس» که مانی mati نام دارد و در هر تیره و طائفه‌ئی یافت میشود دعوت می‌نماید که نام آن روح مزاحم را بنویسند تا اینکه برای او هدیه و قربانی تقدیم نمایند .

تا بوهائی که در نزد قبائل بیرهور محترمند که بعضی از آنها ذکر میشود نمونه و مثال خوبی است از تصورات فکری و اندیشه‌های دفاعی مردم ابتدائی . از اینقرار ،

- برای زنان جائز نیست روی یک دام شکارچی به نشینند و با روی چماق او دست بگذارد که اگر چنین کنند از آن شکار امید کامیابی نیست و باید آن چماق را بدور اندازند .
- برای جوانان لازم است که تخم مرغ را قبل از خوردن تکان بدهند اگر صدائی از آن شنیده شود خوردن آن جایز نیست و اگر بخورد گدگوشش چرک خواهد کرد .
- برای افراد بیرهور جایز نیست که با انگشت بطرف قوس قزح اشاره کنند و اگر چنین کنند آن انگشت فلج میشود یا کج خواهد شد .

- بر آنها جایز نیست که وقت صبح با یک چشم برد دیگری نظر کنند اگر چنین کنند آن دومی در آنروز از شکار و با هر پیش آمد خوب محروم می‌ماند و برای باطل کردن اثر شوم آن کار باید همان شخص دوباره با دو چشم باز بر او خیره نظر نماید .

- برای آنها جایز نیست که وقتی از خانه بقصد شکار بیرون می‌روند بمقرب سرنگاه کنند اگر چنین کنند در آن روز شکاری نصیب آنها نخواهد شد .

- برای افراد خاندان جایز نیست که ظرف یا ادوات فلزی را در خارج از کلبه و یا کبر خود بگذارند اگر چنین کنند صاعقه‌ئی از آسمان بر آن کبر وارد خواهد گردید .

همچنانکه سابقاً گفتیم قبائل بیرهور نمونه و مثال خوبی هستند برای شرح تغییراتی که در این زمان و در میان قبائل خیلی بدوی کهن روی داده است . مخصوصاً نکته قابل توجه در باب آنها این است که با وجودیکه بیرهورها بطور وضوح و روشن عادات و عقاید خاصه خود را از قدیم حفظ کرده‌اند و رسوم و آداب آنها از دیرباز ثابت و برقرار مانده ممالک افکار هندوها نیز در زندگانی آنها نفوذ بسیار کرده است . در حکایات و افسانه‌های قومی و اساطیری ایشان آثار هندی زیاد ملاحظه

ادیان بدویه و منقرضه

می‌شود، موجوداتی مانند شیئاراما - لکشن - روانا - هانومان که همه موضوع افسانه‌ها و حماسه‌های (رامایانا) (حماسه هند) هندوست در حالات و افکار ایشان وجود پیدا کرده است. در ضمن قصه‌ها و حکایاتی که اطراف آجاق شیبا روایت و نقل میکنند سخن از برهمنان و راجه‌ها و رانی‌ها و سوداگران مسلمان و فیل و تخت‌روان و قصر و امثال آن در افسانه‌های محلی ایشان فراوان شنیده می‌شود.

۳- باوندها در افریقای جنوب باوندا BaVenda نام قبیله‌ای است از شعب قوم بانتو Bantu در افریقای جنوب. مسکن آنها در شمال ترانسوال در جنوب رودخانه لیمپوپو Limpopo در ناحیه‌ای کوهستانی واقع شده و عدد نفوس ایشان در حدود ۱۵۰ هزار نفر است. این قوم در شبانی مهارت زیاد دارند و از جهت مطالعه عقاید مذهبی بشر در آغاز مرحله زراعت نمونه و مثال پارزی را نشان می‌دهند. گرچه از لحاظ نژادی باوندها مرکب و مخلوط از نژادهای عده‌باند، ولی ریشه «حامی» Hamitic در آنها نمایانتر است.

اخلاقاً آنان مردمی مؤدب و میهمان نوازند ولی امور زندگانی شخصی و آداب و رسوم اجدادی خود را خیلی مخفی نگاه میدارند. گویا چون اروپائیان تازه وارد از آنها سوء استفاده کرده‌اند یادگارهای تلخ از ایشان در دل آنها مانده ولی برخلاف دیگر اقوام مانند مایل بجنکجوئی و ستیزه خوئی نمیباشند. مساکن آنها عبارتست از کلبه‌های استوانه‌ای شکل که بام مخروطی دارد و از شاخ و برگ گیاهان و اشجار مسقف است و پایه آن بر روی تیرک‌های استوار قرار دارد که با ترکیه بید بیکدیگر محکم می‌بندند. گله‌های بزرگ از مواشی و دواب دارا هستند که اساس ثروت ایشان محسوب می‌شود ولی برای زندگانی روزمره به زراعت اشتغال می‌ورزند و محصولاتی که بعمل می‌آورند عبارتست از ذرت و ارزن هندی و اوپیا و کدو و کدو حلوائی و هندوانه و سیب زمینی این کشاورزان بدوی زمین را بوسیله یک نوع کج‌بیل شیار میکنند. قبل از آنکه مصنوعات کارخانجات از اروپا بفرستند آنها وارد شود حرف رایج بومی آنها عبارت بوده است از نساجی و چرم‌سازی و آهنگری و بیل و تبر سازی و مسگری همه بطور ساده ابتدائی.

باوندها تشکیلات اجتماعی متنوعی دارند. هر فرد از آنها به گروهی جداگانه وابسته است از آنجمله آنچه که از همه مهمتر است اول دایره خانواری شخصی اوست و دوم سلسله اقوام پدری اوست که از آنها بتوالی ارث میرسد. سوم سلسله اقوام مادری اوست که نسبت با آنها نیز عواطف و قربت نزدیک دارد بالاخره در مرحله چهارم منسوب است بیک گروه بزرگتر یا سب «Sib» که نماینده توتوم قبیله بزرگتری دارا می‌باشد که اسم جانوری یا گیاهی یا جمادی دارد از قبیل شیر- کبوتر- خوک- فیل- بز- گاومیش و تمساح و غیره. و نسبت با آن موجودات هر سب احترام مخصوصی رعایت میکند.

مناسبات مردم باوندا با عوالم فوق طبیعت یک سلسله عقاید و اعمال دینی را متضمن است که تمام مدارج تحول و افکار را از ایمان به روح مخفی (مانا) گرفته و مراتب آنیمیزم و پرستش اجداد را طی کرده بالاخره به اعتقاد بیک خدای متعال غیبی و حاکم بر خلقت منتهی میشود. اساس فکر ایشان روی اعتقاد باین قضیه است که هر موجودی خواه جاندار و خواه بیجان دارای یک قوه خاصی برای اعمال خیر یا شر می‌باشد، مثلاً حکایتی که عالم انگلیسی استیانت Stayt از آنها نقل میکند این معنی را خوب نشان میدهد، میگوید شاخه درختی که بر فراز راه

صعب‌المبوری روئیده بود و هر راه‌گذر بضرورت دست بآن زده از آن کمک می‌گرفت دارای قوه مفید فوق‌العاده‌ای شده واز آن طلسمی ساخته هنگام مسافرت به نوسفران کم دل می‌دهند و برعکس کنده و ریشه و تنه درختی که در وسط شاهراهی روئیده و باعث افتادن رهگذران و آزردن پای آنها میشده دارای قوه شر زیادی گردیده پس از آن قطعه بریده و سائیده و گرد آنرا بمنظور آزار و ایذاء دشمنان در هنگام مسافرت بکار می‌برند .

از همین نوع عقاید يك سلسله اعتقادات و اعمال سحر و جادو در میان باوندانها: ظهور رسیده است و دو نماینده مابین آنها پدید آمده اند یکی طیبیان (nganga) و دیگری غیبگویان (Mongana) که هر دو نزد آقا قوم دارای احترام و اهمیت زیادی میباشند . دسته اولی قادر بمعالجه انواع امراض هستند . و برای يك خانواده یا برای تمام مردم طبابت میکنند . و دواها و معجونها و سموم نباتی در ذخیره دارند و بسیاری از امراض را مانند مالاریا و رماتیسم و ذات‌الجنف و حتی جنون را بسا آنها مداوا کرده و غالباً نتیجه خوب میگیرند ولی علاوه بر قوه خیر و سودمند که در دواهای این طیبیان نهفته است وی می‌تواند دواهای دیگر را بطریق مخالف نیز استعمال نماید و باختلاف ترکیب و طرز عمل باعث ضرر و بیماری دشمنان میشود نزد آنها مرض بواسطه اسباب و علل طبیعی ظاهر نمیشود بلکه موجب و سبب آن ارواح مضره و خبیثه‌اند یا آنکه ارواح اجداد و گذشتگان نسبت باعقاب خود خشمگین شده و موجب بیماری آنها گشته‌اند یا آنکه ساحران و جادوگران آنها را بآزار و ایذاء شخصی برانگیخته‌اند .

جادوگران که غالباً زنها هستند خود منفرداً یا با دستیاری طیبیان برضد دشمنان عمل می‌کنند و بواسطه بغض و نفرت علیه کسی یا اشخاصی بهلاک آنها کمر می‌نندند . مثلاً از طیبیب گردی زهر آلود که موجب هلاک است نهانی بدست آورده و بنزدیک دشمن منظور رفته و آن گرد را بطرف او می‌باشد یا میدمد و میگوید «باید بمیری ... هلاک شو .»

يك طریقه دیگر مسجور شدن آنست که ندانسته و غیر عمدی واقع میشود . در موافقی که غالباً غم‌انگیز و ناثر آور است همه کسی ممکنست در معرض سحر قرار بگیرد چون هیچکس از سوءظن و نهمت مبری نیست و در نظر آنان هرکسی در هر حالی میتواند ندانسته یا در هنگام خواب منزلگاه ارواح مودی و شرور بشود یعنی شبانه روح کهناری یا شغالی یا تمساحی یا جفندی یا ماری بیاطن او سرایت کند و در اثنای روز این چنین شخصی که از حال ناگوار و روزگار تباہ خود بی‌خبر است شاید عضوی آزاربلکه فرد سودمندی میتواند باشد لکن در شب هنگام آلت آزار و ایجاد امراض ضایع شدن مال و جان دیگران خواهد شد و باید بیدارنگ آن روح شرور را از آن لانه خارج کنند در این حال يك طیبیب یا ساحر باید که بواسطه آموزش سحرانگیز آن خطا کار را کشف کند . حکایت کنند که وقتی زارعی تمساحی را هدف گلوله قرار داد ولی باکمال نأسف مشاهده کرد که آن گلوله از جسد آن حیوان کمانه کرده بکودکی که در آن نزدیکی بود اسبابت کرده او را شدیداً مجروح ساخت آن کودک پس از معاودت بقریه و معالجه و بهبودی کم‌کم مورد اتهام مسجوریت قرار گرفت و بالاخره او و تمام اقارب و کسانش مجبور شدند که از آن ناحیه مهاجرت کنند و تمام مردم یقین داشتند که آن طفل دارای روح آن تمساح شده است که بصورت آدمی در آمده و الا گلوله که به بدن او خورده بود هرگز جستن نمی‌کرد و باو نمی‌خورد . نکته غم انگیز آن است که آن فرد مسجور متهم خود نیز باور دارد که از روی کمال بدبختی همانطور که او را متهم کرده‌اند واقفاً

او مقصد و خطا کار است.

در این موارد شخص مورد سوء ظن را دعوت میکنند که نزد کاهن «مون گاما» حاضر شده و او بقوت علم سحر معلوم سازد هویت آن عامل شر و موزیکی در بدن او جای گرفته چیست؟ و کیست؟ چون همه معتقدند که مرگ جز در مورد پیرمردان خیلی سالخورده در دیگر مواقع ناشی از سحر و جادو میشود آن کاهن به علم غیب میداند و میتواند بفهمد که فاعل و عامل مرگ آن اشخاص که بوده است. برای اینکار کاهن انواع مهرها و دانهها دارد که آنها را بحرکت در میآورد و چون ساکن شدند آنها خواننده مطلب مخفی آنها معلوم میسازد یا آنکه او کاهنی مخصوص عمل سحر دارد که درون آن بسبب خاصی چنددانه حیوانات میافکند و همینکه وضع آنها را مطالعه کرد وای بروزگار کسیکه بعد از قرائت آن علائم و دلایل مورد اتهام قرار گیرد.

پرستش اموات در درجه اول زندگانی مذهبی قوم باوند اقرار دارد بزعم ایشان روح و جان آدمیزاد ترکیبی است از نفس و خیال او که بعد از مرگ هر ذیحیاتی آنها در زوایل میشوند جان بعد از آنکه جسمیت را ترک کرد باید مکان و محل جدیدی بدست آورد تا در آن آرام و قرار گیرد بعد از مرگ اندک مدتی در اطراف قبر میت سرگردان است پس در آن نواحی و اطراف میگردد تا عاقبت جایگاهی برای خود پیدا کند. شاید که در عالم خواب بدین یکی از اولاد و اعتقالات برود حوائج خود را باو بگوید و شاید که در بدن یکی از بیگانگان حلول کند. گاهی هم ممکن است بصورت تناسخ روح اشخاص مرده مخصوصاً رؤسای قبائل - بجسد حیوانات مانند شیر و پلنگ و مار درآید. بهر حال در نزد آن قبایل واجب است که یادگار اموات همواره در خاطر اعقاب و اولاد باقی بماند و از آن میت بعزت و احترام یاد کنند.

و فتیکه یکی از آنان را اجل در میرسد بایستی تمام خویشان و کسانش در اطراف بستر مرگ او جمع شوند اگر یکی غایب باشد مورد نهمت و سوء ظن قرار میگیرد و او را در مرگ آن شخص شریک می‌پندارند. بعد از قطع حیات اول کاری که میکنند آن است که قلمه‌ئی از لباس او را بریده نزد کاهن میرند و او عامل مرگ متوفی را بدانوسیله کشف می‌کند. قبر یا مدفن میت را باید بکلی مخفی نگاهدارند مبادا دشمنی بدان دست یافته و پس از نیش قبر جنازه را بیرون آورده برای عمل سحر و جادو بکار ببرد، از آداب مذهبی قابل ذکری که دارند یکی آنستکه فرزند ارشد در برابر قبر مادر ایستاده و چون اولین مشت خاک را بر روی آن میریزد زیر لب این سخنان را تکرار میکند «ای مادر در این جایگاه آرام بگیر، و ما را رنج و آزاری نرسان، از من هرچه بخواهی بگو خواهم داد» پس افراد آن خاندان بعلامت عزای سوگواری سرهای خود را می‌تراشند و تا وقتیکه علت مرگ آن میت کشف نگردیده و انتقام او گرفته نشده بهمان حال باقی می‌مانند و باید از آن پس روح آن پدر را با مادر بزرگ را همیشه اولادش و راضی نگاهدارند. زیرا معتقدند تمام بدبختیها و مصیبت‌های که وارد بر آدمی میشود یا بواسطه سحر است یا ناشی از ناراضی اموات. پس برای علامت و نشان رمزی از روح متوفی اگر از پدران باشد یک گاو ماده، یا یک گاو سیاه را اختیار می‌کنند یا آنکه سنگ بلند غلطان کاملاً صیقلی شده و آنها را در جنب کلبه رئیس خاندان در خاک میکنند و اگر از مادران باشد ماده بز سیاهی انتخاب میکنند و نسبت باین حیوانات کمال احترام و محبت را بعمل می‌آورند پس هر یک از مردان اقوام و اقارب میت نیزه‌ئی آورده در کلبه رئیس آن خاندان نصب میکنند و هر یک از آنان یک حلقه آهنی با مس با آنکه نقشی

به چوبی بسته در آنجا میگذارند .

اقوام باوندا علاوه بر اعتقاد به ارواح بیک عده قوای غیبی به تصاویر و اوصاف گوناگون نیز معتقد هستند که مثلاً بعضی مربوط بکوهساران است که باعث مرگ مسافران میشوند بعضی منتسب به انهار و چشمه سارهاست که تیر و کمانی در دست دارند بالاخره از همه این ارواح ناپیدا بزرگتر و عالیتر همانا روح موجود متعال مستور و رموز است که بگفت ایشان «رالوهیم با» Raluvhimba نام دارد . این خدای واحد آفریننده و بر خلقت جهان دست درکار است . و در یک نقطه معینی در آسمانها جای دارد . مستر استایت Stayt انگلیسی در این باره میگوید که کلمه «لوهیم با» Luvhimba بمعنی «عقاب» است و آن پرنده ایست که بالاتراز همه طیور می‌برد و مردم باوندا، معتقدند که این قوه غیبی بزرگ هم مانند پرنده ایست که در سموات طیران میکند و اسباب و ابزار کار او همانا ستاره ها و باد و باران میباشد . بهر حال قوم باوندا مانند دیگر اقوام بانتو Bantu در جنوب افریقا عقیده زیادی به «رالوهیم با» دارا هستند و او را موجودی پوشیده و ناپیدا می‌دانند ولی بیش از سایر اقوام «بانتو» باونداها یک احترام آمیخته به تقدیس و عظمت نسبت باین موجود آسمانی مرعی میدارند و بتوسط رؤساء قبیله او را می‌پرستند و او را خالق باران دانسته و در هنگام خشکسالی و کم آبی به نیایز و مناجات محبت او را طلب میکنند. بگمان ایشان غرش رعد که از آسمان بلند میشود آواز را لوهیم باست. در سال ۱۹۱۷ یکی از شهب آسمانی در وسط روز روشن با صدای طراق عظیمی بزمین ایشان افتاده و خرد شد، در حال افراد قبایل در دهات و صحرا بیرون آمده و فریاد غریو شادی برآوردند دست زنان و بای کوبان بوقها را بصدا در آوردند برای آنکه بشکرانه این موهبت «رالوهیم با» را ستایش کنند . همچنین وقتی که زمین لرزه حادث می‌شود همه بیرون دویده رالوهیم بارا ندا داده فریاد می‌زنند «باران بما بده سلامت بما بده» ولی پرستش و عبادت رالوهیم با مخصوص تمام قبایل باجماع و بطور عمومی میباشد و افراد جداگانه خانواده ها به تنهایی حق عبادت او را ندارند .

اینست نمونه خاصی از اعمال و عقاید مذهبی مردم بدوی در دوره تحول و سیری که در اقوام ابتدائی بظهور رسیده است . در صورتیکه عبادت خدای واحد در اقوام مترقی و متهدن اول از طایفه و خانواده و بعد افراد شرکت کرده اند و همه بدرگاه او نماز و دعا میخوانند .

فصل دوم

ادیان اقوام سالفه

در خانمه فصل سابق چگونگی تحول مهمی که در تبدیل صورت افکار و عقاید انسانی روی داده است بیان شد و شواهدی از انتقال اندیشه بشری و کیفیت زندگانی قبائل و طوائف ذکر گردید و نشان دادیم که ملل و اقوام جهان پس از آنکه سازمانی بخود گرفتند و سلطنتها و حکومتها تشکیل گردیدند ادیان ملی نیز جانشین مذاهب و عقاید قبیله و عشیره شد. در وادیهای نیل و فرات و در شبه جزیره‌های یونان و ایتالیا صدعا قبائل و طوائف با هم گرد آمده و امم بزرگ تشکیل دادند شهرها از اتحاد عشا پر و سپس دهات و قصبات بوجود آمد و از اتحاد شهرها ملت واحدی ساخته شد و در آن مجموعه شهرهای بزرگ زائیده گردید که در رأس آن پادشاهان نامدار و ملوک با اقتدار فرمانروائی میکردند پس خدایانی مانند ماردوک و آتون و زئوس و ژوپیتر بشرح اوصاف ناربخشی برای هر يك، بظهور رسیدند و در السنه و لغات مترقی و در طی اخبار و روایاتی مفصل از هر يك از آن خدایان داستانها سرائیدند .

اما ادیان بزرگتر و خدایان قویتر از عقیده بدین آلهه بدوی از ریشه اصلی خود منحرف نگشتند و نهال عقاید ملل از بوستان اصلی افکار ابناء وحشی و نیاکان همجی ایشان ریشه کن نشد هر

زمان که ابناء بشر در سایه اشجار سایه افکن عقاید دینی جای گرفته و باچشمان بر از تحیر و اعجاب بر ناخ و برگ و گلها و میوه‌های آن نظر افکندند دانسته یا ندانسته بر روی میانی قدیم باستانی خود قرار داشتند.

این باب یکی از اجزاء مهم و جالب تاریخ بشر است و عجب نیست اگر دانشمندان اینقدر کتب و رسائل و مشروحات مفصل و حجیم بر از تحقیقات و متضمن حقایق و دقایق درباره مذاهب منقرضه و ادیان اقوام و امم سالفه بقلم در آورده‌اند و نشان میدهند که اصحاب آن عقاید اگر چه از میان رفته‌اند ولی میباید ساده بدوی ایشان از تمدد آلهه و بت پرستی و پرستش اجداد متحول و منتقل به ادیان راقیه حیه موجود گردیده و برای علاج دردهای روحانی هر فرد بشر دوائی و علاجی معنوی آماده ساخته‌اند.

ما اکنون در صد آنیم که ازین مطالعه دوبهره برگزیریم و دو مقصد داریم یکی آنکه میباید اصلیه و عناصر ابتدائی مذاهب باستانی را از ادیان موجوده حیه استخراج نمائیم دیگر آنکه آن مقدمات و نتایج و مبادی و عواقب عقاید جهانی و بالآخره الهاماتی که بفکر بشر تقدیم کرده‌اند اندیشه کنیم.

در این فصل که اکنون مورد بررسی و تحقیق است مقصد اول را ازین دو هدف دنبال میکنیم و در فصول آتی از مقصد دوم سخن خواهیم گفت.

در این معنی گفتگو بسیار است. جزئیات عدیده و مطالب گوناگون وافق وسیع میباید و حس اعجاب و کنجکاری که در این زمینه تحریک میشوند همه قابل توجه و جالب خاطر می‌باشد. امید که از وصول آن دو مقصود با همه وسعت و تندد ما را فتوری روی ندهد

۱. مصر

در میان اقوام و امم باستانی گویا مصر ساده‌ترین صورتی از تحول عقاید را جلوه گر میسازد در طول زمانی دراز میباید بسط پرستش ارواح و «آنیمیزم» اعتقاد به اشیاء ممنوعه «نوتیمیزم» به شکلی ساده به تمدد آلهه «پولی نثیزم» منتهی گردید و در آن کشور یک سلسله مبادی اخلاقی و معنوی بوجود آورد.

ناحیه مصر علیاً نسبتاً مستقلتر و پابرجاتر است و از انفعال عوامل خارجی بهتر از بابل (بین‌النهرین) محفوظ مانده. روزگاری بر آن کشور گذشته که هیچگونه تأثیری از جوانب و اطراف بدانجا راه نیافته است ولی در ناحیه مصر سفلی یعنی مصب رود نیل (Delta) تماس خلاق و آمدوشد عوامل بیگانه فراوان بوده است، زیرا از این طریق است که دائماً سیاحان بسیار و نجار بیشمار از معالک بیگانه بدرون کشور مصر آمده و با خود هزارگونه افکار و آداب و رسوم از خارج ارمغان آورده و بصریان سپرده‌اند آنان نیز از آنها گرفته در طول دره نیل رواج داده‌اند علاوه بر این غالباً «عجایب» و «عجایب» نیروهای خارجی نیز بنوبت در این ناحیه مصر سفلی، صورت میگیرند که قهرماً موجب ظهور رسوم و آداب نوین میشده است. با اینهمه باز اگر مصر را با سایر امم که با هم هم‌جوار بحر متوسط «مدیترانه» قیاس کنیم روزگاری درازتر بر این سرزمین بگذشت که فرهنگ داخلی

ملی و تحولات دینی و مذهبی بطور انفرادی بصورت ساده طبیعی سیر منطقی خود را ادامه میداد .

زمینه طبیعی و اجتماعی دین مصریان

برای این استقلال فکری مصریان باستانی علل و اسبابی چند بوده که کمابیش معلوم و حاجت بتکرار آن نیست .

سرزمینی که دریائی بزرگ از طرف شمال آنرا از سایر قطعات جهان جدا میساخته و بیابانهای پهناور از طرف مشرق شروع شده بکوهستانهای جنوبی درحیثه آنرا فرا می گرفته و از طرف مغرب ریزکارهای بی پایان وسیع امتداد یافته و هزاران فرسخ «صحرا» درباختر آنرا احاطه می نموده و کوهستانهای استوائی بسیار مرتفع مانند دیواری رفیع در جنوب آن واقع می شده که هفت آبشار بلند بیایی در دهنه های آنها بوجود می آمده - این سرزمین خشک و بی باران این چنین در طول سالها و قرنهای متمادی و مزید ایام زندگانی خود را در زیر آفتاب فروزان بسر آورده و حواشی مادی خود را همه ساله از برکت فیضان رودی عریض و طویل که سرچشمه حیات او بود حاصل میکرد و افکار مردم آن وادی شاید در نتیجه همین می نیازی از کار و عمل متوجه پرستش اموات و معتقد به حیات لایتنهای گردید.

تاریخ مصر قدیم ترین تواریخ ایام سالفه و کهنه ترین سرگذشت ملل باستانی است. در قدیم ترین دروه عصر حجر دستجات کوچک و پراکنده شکارچیان و صیادان در باطلایهای حاشیه نیل که تنگتر و باریکتر از عصر حاضر بوده است به شکار و جمع کرده ادامه حیات میداده اند و از خود بعضی افزار و آلات و کلبه های محقر و اجساد اموات برای آیندگان باقی گذارند.

این آوارگان بیابانگرد جای خود را در دوره نئولیتیک Neolithic^۱ بمردمی دادند که نخستین ساکنان وادی نیل شمرده میشوند. فومی گندمگون و سپاهچرده و شبان پیشه که اندک اندک در طول مرور قرون و اعصار خانه های از چوب و آجر و سنگ بتدریج و نوالی برای خود ساخته و بصورت جوامع شهر نشین درآمدند . پس از گذشت زمان خطی تصویری pictographic برای انتقال افکار خود اختراع کردند که ریشه اصلی و بدرنخستین خط هیروگلی فیک مصری^۲ میشد. ناآنکه حامل افکار و ناقل اخبار و آثار ایشان باشد . از آن قبائل متفرقه تومیست و پرستندگان اشیاء و اجسام که در عصر حجر وجود داشته اند البته اثری باقی نمانده و شهر نشینی در قراء و نصاب آغاز گردید باز در آن کشور یک ملیت تمام بمعنای آن کلمه هنوز تشکیل نگردیده بود و هر جامعه و ناحیه حیات اجتماعی مستقلی برای خود داشت که آنرا نوم «nome» نام داده اند و آن بمعنی مجموعه ای از قراء و روستاهاست که در یک ناحیه معینی در حاشیه رود نیل قرار گرفته و در وسط آنها قصبه بزرگتری بوجود آمده که در حقیقت مرکز آنها بود. مردم یک «نوم» در امتداد آن رود طولانی با سکنه نوم های دیگر روزگاران روابط و آمد و شدی داشته و با همسایگان خود در باب بهره داری از آن رود سرشار و طرز جلوگیری از فیضان آن کنگاش میکردند لیکن هر یک

۱- دوره نئولیتیک Neolithic عصر حجری جدید.

۲- خط هیروگلی فیک hieroglyphic .

برای خود رسم و روش خاص و خدایان و معبودهای معینی داشتند و با همسایگان گاهی بصلح و گاهی بجنگ میگردانیدند. باگذشت روزگار بعضی از این نومیها بر بعضی دیگر استیلا یافته و درهم آمیخته و فرهنگ آنها با یکدیگر مخلوط میگردد و این روش طبیعی اختلاط و امتزاج آنها همچنان پیوسته ادامه داشت تا آنکه عاقبت در آن سرزمین دو سلطنت بوجود آمد یکی سلطنت علیای نیل یا مصر داخلی و دیگری سلطنت سفلی نیل یا «دلتا».

ظاهراً پادشاهی بنام منس «Menes» این هر دو را در تحت اقتدار خود در آورده و مؤسس اولین سلاله فرعون مصر شد و این واقعه در حدود ۲۹۰۰ سال ق.م اتفاق افتاد. این بود چگونگی ایجاد وحدت ملت مصر. در روی این زمینه است که تاریخ دین مصریان را مطالعه باید نمود. یعنی آمیزش و اختلاط مذهبی و تحولاتی که اتصالاً در آن کشور جریان داشته است.

پرستش جانوران و خدایانی که سر حیوانات داشته اند

نخستین مظاهر خدایان مصری در صورت حیوانات پدیدار میشود. هر اجتماع «نوم» را بلك حافظ خاصی از نوع جانوران نگهبانی میکرده این نمونه از پرستش طبیعت در قصبات و شهرهای مصر است. مثلاً در شهرهای ابی دوسو تینیس «Tiniis» و «Abydos» شمال رامی پرستیده اند. در فیوم «Fayum» تمساح معبود خلق بوده در تیبس «Thebes» خدای آمون بصورت قوچ جاوه گسر میشده است. شهر ممفیس «Memphis» را دو خدای محافظ بوده است یکی «Sekhmet» بصورت ماده شیر و دیگری آپیس «Apis» بصورت گاو نر در شهر داندرا «Dandera» مردم خدای هاتور «Hothor» که شکل گاو ماده داشته است می پرستیده اند. در شهر ادفو «Edfu» شاهباز بنام بهودت «Behudet» یا هوروس «Horous» معبود مردم بوده و در شهر هیراکنپولیس «Hierakonpolis» کرکس را حرمت دینی مینهادند. بهمین قیاس در نقاط دیگر جانورانی دیگر از قبیل بوزینه و اسب آبی و موش بوزدار و لکلك و مار کبری و گربه و قورباغه و مار ماهی و دیگر جانوران گوناگون مورد عبادت و احترام بوده اند. ظاهراً این چهار پایان و پرندگان را محض صفات حیوانی ایشان نمی پرستیده اند بلکه از آنجهت که برای آنها قوای انسانی یا مافوق انسانی فائل میشده اند مورد احترام خود قرار میدادند چه با ایمان و عقیده که صفات خدائی در انسان یا در حیوان بظهور میرسد از ینرو میبایستی در

۱- در زمان سلاله اول و دوم (۲۹۰۰-۳۴۶۰ ق.م) وحدت مصر بحصول پیوست و آن کشور برخاک فلسطین و سواحل شام استیلا یافت. پس از آن سلاله سلطنتی طولانی بظهور رسید (۲۲۰۰-۳۴۶۰ ق.م) که با بنیان اهرام میباشند. پس از ایشان یکدوره ترازول و ضعف در سلطنت مرکزی مصر پیدا شد (۲۰۰۰-۲۲۰۰ ق.م) تا عاقبت سلطنت دوره وسطی تشکیل شد (۱۹۹۰) دوره این این پادشاهی نیز بنوبت خود منقرض شده و بجای آن امپراطوری نوین مصر بروی کار آمد. هیکسوسها «Hyksos» در این زمان بداخل مصر ناخسته و در حدود (۱۵۶۰ ق.م مصر در برابر آنها از خود دفاع می کرد. دیگر بار دوره مجد و عظمت مصر شروع میشود و باز بر فلسطین و شام غلبه میکند تا آنکه عاقبت دوره ضعف و انحلال آن مملکت کهن سال فرامیرسد و آن کشور را بتوالی ایرانیها و یونانیها و رومیها فتح میکنند.

هردوی آنها نمودارگردد در نتیجه برای خدایان خود تن انسان و سر حیوان یا بالعکس تصور میگرداند. زیرا در این مظهر که ترکیبی از آدم و جانور است خدایان بیشتر و بهتر جلوه‌گر میشوند. برای خدای کرونوموس «Knummu» که او را خالق کل موجودات میدانسته‌اند شکلی مرکب از بدن انسان و سرفوج درست میکرده که با دستهای انسانی چرخ آفرینش را به حرکت می‌آورد همچنین برای خدا انویس «Anubis» حافظ و هادی مقابر و اموات جسمی از پیکر انسان و سری از شغال میساختند. در همان حال برای خدای بات «Thoth» خدای علم بدن انسان و سر لکک می‌انگاشته‌اند سر شیر ماده خدای سخمت «Sekhmet» و سر گربه خدای باست «Baset» بر بدن زنی قرار داشته است و از همه عجیب تر خدای ست Set است که سر سگ شکاری و دست و پای انسانی با دم افزاشته خوک داشته است و خدای رقب او یعنی خدای هروس «Horus» سر ماهیاز با تن انسان داشته تا نماینده آفتاب باشد.

اختلاط و امتزاج آلهه

این خدایان هریک بجای خود حاکی از يك سلسله تحولات تاریخی مذهبی است در همان حال تنبیرات و تبدلات سیاسی را هم نشان میدهد. اسامی که بکتور مصر در طول مرور اعصار نهاده‌اند از جهل و دوام افزونتر است همه آنها در نتیجه جنگها و فتوحات بوجود آمده ولی بعضی از آنها با اسامی خدایان حیوانی آمیخته و ترکیب شده است زیرا که هریک از آن خدایان محافظ قصبه‌ئی یا بلدی خاص بوده‌اند و همینکه آن بلده مغلوب دیگری می‌شده خدای بزرگتری را طرفین میخواستند بپرستند ازینرو ترکیبی از هر دو بوجود می‌آمده که حامی و حافظ آن ناحیه میشده و از آن خدای جدیدی مرکب از هر دو میساخته‌اند و نام مرکبی بر آن مینهادند و هر دو نوم یعنی غالب و مغلوب باین‌خدا معتقد میشده‌اند.

مثلاً خدای موسوم به آمون رع Amon-Rà و یا خدای دیگری موسوم به پتاح - سوکار Prah-Sokar و اوزی ریس Osiris متنازراً از اختلاط و امتزاج دو خدا و یا سه خدا بوجود آمده است که از آن يك خدا ساختند که جامع خصایص و اوصاف هریک از آنها بوده است. چنانکه در ابتدا در ناحیه مصب نیل (دلتا) خدای سوکار - پتاح در شهر ممفیس محل عبادت بوده بعد خدای ازیریس با سر گاو و بدن انسان در همان ناحیه بظهور رسیده است و از آن بسمگامی او را ازیریس ایپس «Osiris-Apis» نامیده‌اند و همین کلمه را بعدها رومیها از مصریان اقتباس کرده بصورت سراپیس Serapis استعمال و تلفظ کرده‌اند که بمعنای «روح گاو» میباشد همچنین وقتیکه ازیریس در ناحیه دلتا بصورت هاتور «Hathor» با سر گاو ماده در آمد دارای دو شاخ قوسی بسیار بزرگ گردید که بر بالای سرش چون دو کمان نمودار می‌شد.

در بعضی مواقع ترکیب و تخلیط خدایان ممکن نمیشده و در اینگونه موارد این خدایان همچنان در حال تباین و خصومت با یکدیگر باقی می‌مانده‌اند. و یک‌گونه عبادت دوخدائی «dualism» یا سه خدائی «triad» بوجود می‌آمد و آن الهه ابدالآباد با یکدیگر در حال خصومت و جنگ بوده‌اند و آنها مجروحاً صفات هریک از آن الهه یا آله را دارا می‌شده‌اند.

مثلاً وقتیکه در سلطنت سلاله اول فراعنه در قسمت مصر علیا و سفلی باهم آمیخته و متحد

گردیدند هوروس Horus که خدای ناحیه دلنا بود با خدای ست Set که معبود ناحیه مصر علیا بود همچنان بجنگ و خصام خود ادامه دادند و چون هوروس را خدای آفتاب انور میشمردند ست را در برابر او نیروی ظلمت میشناختند و حتی پس از آنکه این دشمنی و جدال اندکی تخفیف یافت اسطوره و افسانه دیگری بوجود آمد بنام قصه ایزیس و اوزیریس که هوروس از آمیزش آن دو متولد گردید و او پسری بود که برای انتقام خون پدر خود ایزیریس عموی خودست بر علیه او کمر بسته و بکینه تیزی معروف و مشتهر است .

افسانه ایزیس - اوزیریس و هوروس

داستان خاندان ایزیس - اوزیریس گرچه از مخلوقات مصریان در ادوار اخیر است ولی هر يك از آنها قوه تصویری عوام مصر را بیش از سایر خدایان تحریک کرده است و از آنها سرگذشتها ساخته اند .

اصل اوزیریس ممکن است مربوط بدوره قبل از تاریخ باشد بعضی بر آنند که پرستش این خدا از سرزمین لیبی «Lybia» بصیر آمده و در آنجا او را مانند آب حیات بخش که در میان و صحرای خشک باعث روئیدن نباتات می شده می پرستیده اند بعضی دیگر بر آنند که چون اوزیریس بصورت انسانی نمایانده میشود ظاهراً از کشور شام بصیر آمده باشد در آنجا او را مانند خدای کشت و زرع پرستش مینموده اند . ولی بمدأ مصریها او را خدای مستقلی دانسته و گفته اند ایزیریس از آمیزش خدای مذکور «Jeb» با الهه زمین یا خدای مؤنث نوت Nut خدای آسمان زائیده شد و پس از آن با خواهرش ایزیس «Isis» مزاجت کرده ایزیس که قبلاً نیز در نزد مصریان معروف بود در ۱۵۰۰ ق . م (در زمان امپراطوری جدید مصر) خیلی مورد احترام عامه قرار گرفته است و بیش از شوهرش اوزیریس معبود خاص و عام شد . از آمیزش این دو در درود نیل سفلی خدای اوزیریس روزگاری بسمادت و خوشی گذرانید ایزیس نمونه و مثل اعلای يك زن کامل عیار و وفادار بود ولی ناگهان این زندگانی سعید آن دو جفت بهم برآمد و اوزیریس مورد بغض و کینه غدارانه برادرش ست گردید و پس از يك سلسله ها توطئه ها و حیله او را گرفته و کشته و جسدش را در تابوتی از چوب سدر نهاد و در درود نیل افکندند و آب او را بدریا برد . زنش ایزیس بطلب آن جسد برآمد و پس از کوشش بسیار بالاخره آن تابوت را در سواحل شام بدست آورد و بصیر بازگردانید .

چون باز آمد آن جسد را مخفی کرد و در این بین از او طفلی متولد شد بنام هوروس که او را در باطلایهای مصب نیل پرورش داد و رشد نمود و یافت باردیگر ست به جسد برادرش اوزیریس دست یافته و از روی خشم و عناد آنرا پاره پاره ساخت و هر قطعه را به یکی از چهارده قطعه کشور مصر پراکنده نمود و هر قطعه را در یکی از نواحی آن کشور مدفون کرد از اینجهت است که اگر بندر جنوبی را بظاک بیافشانند شبه بار می آورد باری همینکه فرزندانها هوروس بعد رشد رسید بطلب خون پدر و انتقام ازم برآمد و در رزمی حماسی با حمله برد و بر او غلبه یافته و او را دستگیر ساخت و دست بسته نزد مادر آورد ولی ایزیس از سرخون شوهر گذشته او را غمگور کرد . پس هوروس در صدد برآمد که قطعات جسد پدر را بدست آورده و او را دوباره زنده کند تا ثوث Thoth خدای حکمت در این کار با کمک ویاری کرد و او بر این مقصود نائل گردید و هوروس که يك چشمش در

هنگام نبرد باست کور شده بود پسر را زنده ساخت و پسرش اوزیریس چون زنده شد او را بینائی بخشید ازینجاست که چون هوروس خدای آفتاب است چشم او روشن شد.

چشمه آفتاب منشاء حیات و منبع نور گردیده است و خاک از برکت جسد اوزیریس منبت غلات و حبوبات میباشد لیکن اوزیریس از آن پس بر روی کره خاک زیست نکرده بجهان تحت الارض رفت در آنجا داور و خدای مردگان گردید و سلطنت و خدائی کشور مصر و آفتاب درخشان جهان افرورز را به هوروس واگذاشت (از این افسانه باز هم سخن خواهیم گفت).

عبادت آفتاب

هوروس را نباید یگانه خدای آفتاب دانست. پرستش آفتاب در مظاهر دیگر نیز جلوه گر گردیده است. از مبداء تا منتهای خاک مصر مردم آن سرزمین همگی بی شبهه میدانستند که رشد و نمو نباتات و فراوانی غلات تا چه پایه به بن تووگرمی چشمه خورشید جهان تاب و ابستکی داردم از آغاز وجود خود مصریان باین نکته پی برده و حرارت و نور را پرستیده بوده اند.

از آنجمله از یک سو عبادت خدای رع $R\bar{a}$ یا Re متداول بوده که آفتاب در او بصورت انسان مصور گردیده و مظهر خورشید نیمروزی است. و از سوی دیگر خورشید صبحگاهی بنام خیر $Kheperer$ در زورقی نشان داده میشود که به قبه فلک صمد میکند و نیز از دیگر سو خورشید شام هنگام است بنام $Atum$ که اونیز در زورقی دیگر رو با فول در افق سرازیر میشود پرستش این دو معبود اخیر قدیمتر از عبادت اولی (رع= $R\bar{a}$) میباشد.

همچنین خود مصریان آفتاب را بصورت پرنده و نیز بشکل حشره «جمل» نمودار میکنند و قتیکه خدای هوروس ناپیده میشد در قیافه باز بلند پرواز متجلی میگردد که بسرعت پهنه آسمان را پرواز میکند و بالهای او گشاده بمانند اشعه درخشان شمس رمزی بوده است که در سراسر دیار مصر بآن اشاره میکردند و از این همه عجیب تر ظهور آفتاب در صورت «جمل» یا سوک است که آنرا $Scarab$ گویند و آن حشره را در تمام مصر محترم و مقدس می شمرده اند در آنجاست که قوه سبک سیر تصویریه فلاحان وادی نیل از مشاهده این خزنده فعال ساعی در روی زمین بسوی آسمان اوج گرفته است یعنی همانطور که این حشره مثنی سرگین را که در آن تخم میگذازد گرفته و آنرا در روی سطح مزرعه میچرخاند و گلوله میکند آفتاب نیز که کره می بس عظیم است در عرصه مزرعه فلک میچرخد و نیروی آن خزنده آسمان را بشکل گلوله در میآورد این حشره فلکی را «خیر» $Kheperer$ نام داده و حرمت قدوسی نهاده اند. کار بجائی کشیده که در ادوار بید شکل جمل را در روی مهرها و در سطح طلسمها تموینها یا در جلو پیشانی مجسمه سلاطین و فراعنه نقش می کرده اند و آنرا رمز حیات و نیروی محافظ غیبی میدانسته اند که جادوی سحرش تاریکی و ظلمت را باطل میکند.

بعد از آن زمانی آمد که در مصر سفلی در شهر هلیوپولیس $Heliopolis$ کاهنان مبداء $Atum$ او را با خدای رع - که آفتاب است درهم آمیختند و ازین بالاتر قدمی برداشت او را با مظاهر مختلف خدای هوروس (آفتاب افق) مخلوط کردند چندانکه برای هر ساعت از ساعات روز از نام نا نام خداپان متعدد که همه مظاهر گوناگون - رع - هستند بوجود آمد و آن خزنده جرکین نیز جزئی

در آن گردید

قرص هور آسمانی نزد ایشان نه تنها مرکز نیروی طبیعی جهان بود بلکه هم او مظهر قدرت سلاطین در روی زمین نیز شد تا آنکه بیاری او توانستند کشور خود را بسط داده و رعایای خود را محافظت کنند .

بهین دلائل است که بعدها در عصر اهرام (۲۲۰۰ - ۲۶۰۰ ق. م) فرعون مصر بلقب «فرزندرع» یا پس آفتاب معروف شد و مناره‌های مخروطی «Obelisks» بکنایه از شعاع آفتاب در هر گوشه بنا کردند و فرعون خود که درون هر مهای عظیم بخواب ابدی رفته بود اشاره و رمزی از آن بود که آفتاب در هنگام مرگ مانند ایام حیوة کالبد آن سلاطین را در آغوش خود فرا گرفته است. خورشید همانطور که در وقت زندگی پدر فرائه بود در زمان ممات نیز جان جاویدان بقالب ایشان میدمید .

هزارسال پس از آن در زمانی که امپراطوری جدید مصر تأسیس شد ملکه همسر فرعون خود کاهنه معبد آفتاب گردید و فرعون که مظهر وجود خورشید بود در او نور و حرارت دمیده وی رامادر فرزندان ساخت که همگی هم از لحظه تولد «خدا» بوده‌اند .

در شهر تب «Thebes» در مصر علی‌الحدای آفتاب را بلقب آمون ملقب ساخته و در برابرش سر تعظیم و عبادت فرود می‌آوردند او نیز بارع که مظهر دیگری از آن کوکب جهان تاب است آمیخته گشت و خدای آمون رع Amon - Ra بوجود آمد و معبدی برای او در کرناک بنا کردند که پیوسته بکمال نفاست و ظرافت زینت می‌شد ، و بر عظمت و وسعت آن می‌افزودند تا بمنتهای جلال و شکوه رسید. این معبد، خانه آمون رع بود و چون مردم تب بردیار مصر غالب آمدند خدای ایشان هم در دو هزار سال قبل از میلاد معبود تمام سکنه آن سرزمین شد . از آن دو خدای معبود بزرگ فرزندان بوجود آمدند و خاندانی از آلهه تشکیل گردید .

خدای مؤنث موت Mut که بدن زن و سر کرکی داشت زوجه او شد و از آن دو فرزندی بوجود آمد که او را خونسو «Khunsu» یعنی خدای ماه دانستند. قوچ نماینده آفتاب در عالم حیوانات بود ولی در برابر آن مار کبری قد علم کرد تا نشان بدهد که پادشاه خدایان است و بر فراز سراقص آفتاب نمایان میگردد این مناظر و نقوش همه بر دیوارهای معبد کرناک منقوش و ناعصر ما موجود است .

خدایان دیگر

از اینها که بگذریم مصریان را خدایان دیگر بوده است از آن جمله در شهر ممفیس Memphis خلائق يك خدای میهم و مجهولی را می‌پرستیدند بنام Ptah که او را خالق کل می‌دانسته‌اند که عالم را از ماده گل قدیم آفریده است . و از عجایب آنکه در باره او معتقد بوده‌اند که وی از سرتا قدم در کفنی مانند کفن اجساد مومیائی پیچیده شده تا نشان بدهد که وی از زمانی بسیار قدیم و روزگاری عتة آمده ، تاریخ اعتقاد باین خدا هنوز بدرستی معلوم نشده است .

دیگر الهه موسوم به مات Maat که مؤنث است و خدای مظهر راستی میباشد و از این جهت تصویر او را در روی دیوارهای مصری در روز داوری رسم میکردند که در کنار درب طالار

بزرگی ایستاده و قلوب اموات را در ترازو با پر مرفی می‌سنجد .

دیگر خدای مؤنث موسوم به سفخت «Safekht» که ربخط و کتابت است و دیگر خدای هوHu رب ذائغه و خدای انوبیس «Anubis» که بصورت شغالی همیشه محافظ قبور اموات میباشد . دیگر خدای نیشیت «Neit» ربشکار که همیشه با تیر و کمان نشان داده میشود و چندین خدایان دیگر که اگر بخواهیم فهرست آنها را به تفصیل در اینجا ذکر کنیم سودی ندارد . همینقدر کافی است گفته شود که این فهرست طولانی مبین آنست که چگونه مصریان باستانی همگی از روی شوق قائل بآلهه متعدده بوده‌اند زیرا آنان نه تنها خدایانی که بومی مصر بوده‌اند پرستش میکردند بلکه بسیاری از الهه کشورهای دیگر را نیز عبادت مینموده‌اند مانند انی «Anaitis» که همان آناهیتا (ناهید) پارسیان است قادس یا اشتر که همان خدای ایشتار الهه عشق نزد مردم بابل و فلسطین است .

اصل حیات بعد از ممات

هر چند مصریان باستانی نمتنع از لذایذ حیوة دنیوی را غایت مقصود خود قرار داده بودند و هر چند آنان با کمال خلوص عقیدت بافتاب و رود نیل حرمت مینهادند که آن هر دو عامل طول حیات و سادت انسان میبودند معنک در ایشان بیش از دیگر امم آندیشه دیگری که ظاهراً مخالف و مباین با حیوة دنیوی است رشد و نمو پیدا کرد یعنی فکر کالبد اموات و زنگانی بعد از مرگ و اجساد خاصه جسد سلاطین و فراعنه در بادی امر بر آن عقیده بوده‌اند که تنها سلاطین ایشان در دنیای دیگر بعد از مرگ خرم و شاد زنگانی می‌کنند، خرد خرد این فکر در بین مصریان روان یافت که برای عامه خلایق حصول این خرمی و حیات بعد از مرگ نیز میسر است و برای همه کس در سواحل مغرب که محل فرو رفتن آفتاب میباشد امید برکت و نجات حاصل است .

ایشان نسبت به زندگی بعد از مرگ همیشه بدگمان نبوده‌اند بلکه دلایلی در دست است که نشان میدهد آنان بحیات بعد از ممات ایمان داشته‌اند . یعنی همانطور که در اینجهان بخوشی و شادی بسر میبردند آرزومند بوده‌اند که در جهان دیگر نیز از نعمت عیش جاودانی و مسرت ابدی برخوردار گردند یعنی شادمانی در حیات و خرمی بعد از ممات را خواستار بوده‌اند .

افکار و اوام ایشان را نمیتوان بطور منطقی منظم نمود از زمان بسیار قدیم بموجودی روحانی موسوم به بیعBâ ایمان داشته‌اند که با بدن پرنده و سراسانی که در روی قلب یا شکم او قرار دارد در دم واپسین در فراز جسد میت پرواز میکند لیکن چون آن روح را با جسم و جسد علاقه و محبت است بعد از مرگ دوباره باشوق و ولع بسیار برمیگردد در حالیکه همان علاقه قدیم به بطام و شراب هنوز در وجود او باقی است . ازینرو در هنگام رجعت این روح راحت و آرامش نخواهد یافت مگر آنکه بدنی عیب و محفوظ مانده باشد و غذا و آب در دسترس او موجود بوده و راه آمده شد آن روح بدرون قبر آسان باشد یعنی آشیانه قبر را روزنه یا منفذی باشد که مرغ روح بتواند در آن باسانی عبور کند . در همان حال مصریان به روح دیگری نیز عقیده داشته‌اند موسوم به کفKf که مظهر قوای دماغی شخص است و منبع حرکات و تفکرات آدمی میباشد و او را دو بازو است که از وسط فم دراز کرده و روحی ثانوی است که مانند روان اولی در خدمت بدن است و ایسن موجودی

روحانی است که بزعم ایشان بعد از مرگ در مجسمهٔ مشخص میت که پهلوی کالبد او دفن می‌گردد، اندرون میرفته و حوادث و خاطرات عمر گذشته او را که بر دیوار گورها نقش و تصویر کرده‌اند، پیوسته تماشا می‌کند.

علی‌الظاهر روح «کع» با روان «بع» یکی از یکدیگر ممتاز و جدا بوده‌اند. آن‌را گاهی بصورت دوبلوی انسانی نشان میداده‌اند که از هر طرف گشاده و مرغی در وسط آنها قرار دارد و این مرغ نشان روح بع بوده است که پس از مرگ از بدن خارج شده و پرواز کرده با آسمان صعود می‌نماید و آنرا «ikhu» نیز مینامیده‌اند و در برابر این روح علوی يك روح سفلی وجود دارد که آنرا Khaibit یا «سایه» آدمی میدانسته‌اند «قالب مثالی» که همه‌جا با انسان همراه و لاینفک از اوست. بخوبی معلوم است که مصریان قدیم باین نکته عقیده‌مند بوده‌اند که سعادت بعد از مرگ وابسته بحفظ بدن و جسد است و باید آنرا بدون عیب نگاهدارند. پس در صنعت حفظ جسد از انهدام و فساد ترقی بسیار کرده‌بودند و رازوهنی مومیائی کردن‌را از دیرباز دریافته و در این کار متخصصین ماهری در میان ایشان وجود داشته که بدن مرده را ندهین و نگاهداری می‌گرددند....

نه‌تنها جسد مرده را برای «بع» حفظ می‌کرده و برای «کع» مجسمه کوچکی می‌ساخته‌و در پهلوی کالبد او مینهادند، بلکه قبر او را هم با لوازم و اثاثیه و خوراکی فراوان پر می‌کرده‌اند و برای «بع» سبوهای پر از آب و خمهای شراب و ظروف مملو از حیوب و خرما و قرص نان و قطعات گوشت و دیگر اطعمه و اشربه درگور مرده مینهادند که بمرور زمان از میان رفته و خاک میشده است.

برای «کع» نیز سندی و میز و تیر و حتی عرابه و زورق و هزارگونه وسائل و لوازم و اسباب‌نمگانی خانوادگی از ظروف و لوازم مطبخ و اثاثیه بصورت چوب تراشیده و برای آن روح در آن‌گور ذخیره می‌کرده‌اند حتی اسباب تفریح و ورزش و بازی برای وقت گذراندن او در آنجا وجود نداشته است حتی در بعضی مواقع ملاحظه شده که گنجینهٔ بزرگی از نقود و جواهر در جنب جسد مدفون می‌کرده‌اند و اگر مرده از بزرگان و توانگران بوده است در آن خوابگاه ابدی هزاران اشیاء زرین و سیمین و مصنوعات صنعتی بسیار گرانبها بگور می‌کرده و هیچ چیز از نظر محو نمی‌شده است.

کتاب مناجات مردگان که با میت بخاک سپرده میشده شامل افسون‌ها و اورادی بوده است که مجسمه‌های خادمان و خادما میت مردگان‌را بوسیله آنها بزندگان اعاده میداده و برای خدمت ارباب مرده خود آماده می‌ساخته است. مجسمه‌های مذکور در دستشان کج‌بیلی و یا کیشه‌ای بوده است در روی سینه ایشان این افسون را می‌نوشته‌اند: «ای پیکر که در خدمت فلانی (اسم مرده) تو باید همه وقت برای خدمت من آماده باشی. صحراها را شیار کنی. زمین‌ها را آب دهی، سنگها را از شرق بغرب حمل نمائی و همیشه بگوئی: «اینک من آماده خدمتم.»

و این افسون را باعث حضور و آمادگی آن مجسمه در خدمت آن پیکر متوفی میدانسته‌اند. اما سرگذشت میت در عالم دیگر: اتفاق عقیده در این باب وجود نداشته و در هر زمانی عقائدی دیگر در این باره رواج و متبع بوده است.

در ادوار تاریخ بسیار قدیم مصریان معتقد بوده‌اند که آلاه آسمان «نوت» Nut ارواح رستگاران و محبوبان (مانند سلاطین و امرا) را به سرزمین ستارگان میبرد در آنجا مرکز دو قطب جهان در

فراز آسمان دوران دارد و در آنجا از دستبرد زوال و فنا محفوظ و ایمن میمانند .
 بیرون و متمقدین بخدای رع «Ra» طرز دیگری فکر میکردند . در قبور و مدافن زورقهای
 مجهز و آراسته مینهادند تا آنکه ارواح اموات بدانوسیله از دریای مشرق عبور کرده و به سفینه
 خدای آفتاب برسند .

در تحولی که این اساطیر و میتوازی بعدها حاصل نمود در راه این ارواح انواع مشکلات
 و موانع تصور میشده که همه در سر آنها مانع وصول ایشان به سفینه الهی بوده اند ، دریای مشرق نزد
 ایشان دریاچه‌ای بود که سطح آن از گل نیلوفر پوشیده و تنها وسیله عبور از آن يك سفینه بوده
 است که ملاحی در آن نشسته و بایستی با چابلوسی و تملق فراوان از او خواست نمود تا روح را
 از آن دریا عبور دهد .

اگر اتفاقاً آن تملق و تحسین مؤثر نیافتاد و ملاح بر عبور دادن روحی آماده نکرده آن روح
 بیچاره باید خود بر فراز آبری از دود بخور و آدویه سوار شده و از فراز دریاچه بگذرد یا مانند مرغی
 بال در آورده بر فراز آن طیران کند ، در معبر او همه چیز زنده و گویاست هیچ چیز جامد و مرده
 وجود ندارد ، حتی زورق و پاروها و اشیاء دیگر همه زبان دارند و صاحب صوت و آواز میشوند ،
 باری چون روح از دریاچه گذشته بساحل دیگر رسید در آنجا در برابر او مشکلات تازه و صعوبات
 دیگر ظاهر میگردد ؛ دروازه‌های مقفل و حیوانات خرابه و مارهای سمی ، صحرای بیکران و دشتهای
 پهناور جلو خود میبندد تا آنکه پس از رنج بسیار عاقبت روح بمقصد رسیده ، به آفتاب مغربی متصل
 میگردد و در آنجا در سر منزل آسایش و سکون ابدی قرار میگیرد .

بعضی دیگر بر آن بوده اند که چون روح به آلاه آفتاب رسید در مصاحبت او همچنان روبه مغرب
 طی مراحل کرده و همراه بزی زمین میرود در آنجا به دوازده برج شب میرسد که هر کدام قسمتی
 یعنی یاسی از شب میباشد که چون در یکی بسته میشود در حال دردیگری گذوده میشود .
 بعضی دیگر بر آن بوده اند که اموات خود بصورت ستاره‌ها در می‌آیند یا آنکه در وجود
 آلاه آفتاب معو و مستهلك میگردند .

سلطنت اوزیریس Osiris

یکی از کهنترین و شاید همان قدیمترین عقیده به حیات بعد از مرگ عقیده به سلطنت اوزیریس
 است که در مصر بنای اهرام بسیار رواج داشته ، این عقیده در ازمته و اماکن مختلفه بصورت گوناگون
 در نزد مصریان بظهور رسیده . یکی از آنجمله معتقد است که انتقال روح به سرزمین مبارک مغرب
 اوزیریس در انتهای علیای دره طولانی نیل در سر راهی که منتهی به يك واحه میشود در مکانی بنام
 ایدوس Abydos قدم نهاده و در آنجا روح عسا در دست مسافرتی طولانی را آغاز می‌کند و براه
 میافتد و آن واحه نزد ایشان سرحد فاصل بین عالم معلوم و دنیای مجهول است و از آن چون
 بگذرند در کوهستانها با آخر جهان می رود در همانجائی که آفتاب عالم مرئی و محسوس را ترك
 کرده و درون جهان تحت الارض و عالم ستارگان فرو می‌افتد در آنجاست که جزایر بسیار حاصلخیز
 و سرسبز وجود دارد که غله در آنجا چند برابر بلندتر و بزرگتر از غلات روی زمین میرود .
 عقیده دیگر بر آنست که سرزمین اوزیریس و کشتزارهای آن در شمال مصر واقع است یعنی

در ناحیه دلتا یا آنکه از آنجا دورتر در کشور شام و یا از آن بازم در کهنشان که رود نیل آسمانی است وجود دارد. بهرحال هر جا باشد جهان اوزیریس ملکی خوش آیدند و دلپذیر میباشد و در آنجا چمنها و مزارع بسیار خرم و سرسبز و انبوه از نباتات و غلات که هر یک سه گز ارتفاع دارد و درختان برومند سایه افکن فراوانند روح سعادتمند در آنجا بخوشی و شادمانی در زیر ظلال آن اشجار قرار گرفته و با همسر گشاده روی خود و با دوستان عزیز به خوشی و خوشکامی مشغول و غلامان متعدد آن اراضی سیاه را با گاوهای نر شیار میکنند و سنبله‌های بسیار بزرگ گندم یا ذرت را برمی‌چینند لیکن برای آنکه هر کس نتواند باین سرانجام مبارک نائل گردد روح باید که از دیوان حساب بگذرد تا آنکه عاقبت بآن سرزمین سعادت و خرمی قدم گذارد.

در کتابهای اموات منکشفه در قبور داستان شمار حساب ارواح مذکور است که چگونه در حضور شخص خدای اوزیریس محاسبه بعمل می‌آید و نیک و بد او را می‌سنجند. سرگذشت این شادند و مقدرات روح بی‌نوا را غالباً بر روی اوراق پایبوس برای اموات نقش کرده و مرسم ساخته‌اند که چگونه او را در محضر حقیقت یعنی خدای انوبیس Anubis که جسم انسان و سرشغال دارد و حافظ مقابر است می‌آورند و سپس در برابر اوزیریس حاضر می‌سازند اوزیریس که بر تختی نشسته و سایبانی بر سر او افراشته است. و ایزیس Isis و نفتیس Nephthys در چپ و راست او ایستاده‌اند، همینکه آن سرگردان جلال‌روان منظر خداوند اوزیریس را می‌بیند بمظمت اقرار می‌کند و گناهانی را که مرتکب نشده و در ایام حیات دامانش از آن پاک بود برای او می‌شمارد مثلاً میگوید:

دردیاد مرخدای بزرگ! خداوند راستی بنگر که من اینک نزد تو آمده‌ام و در پیشگاه دادگری تو جا گرفته‌ام، من گناهی نکرده و کار ناشایستی بجا نیاورده‌ام... آنچه را که خدا ناروا شمرده من روا ندانسته‌ام، هیچ‌کس را گرسنه نساختم، ماهی بدبختی وزاری کسی نشده‌ام، کسی را نکشتم و بکشتن کسی فرمان ندادم و از خوراک پرستش‌گاه نکاسته‌ام و خوردنی‌هایی که برای مردگان بود برای خود برنداشتم من زنا نکردم و از میزان کیل و پیمان حبوب نکاستم و کفه میزان را سنگین نکردم در علامت نقش مهرها تزویر و تقلب نکردم طفل را از بستان مادر جدا نساختم و چارپایان و مواشی را از چراگاه خود دور نمودم جلو آب جاری سد ساختم دیگران را از آب نهرها و مجاری میاه محروم ننمودم، سهم خدایان را بدرستی پرداختم و چهاربار خود را تطهیر نمودم. اینک من طاهر و پاک شده‌ام.

در طلاری که چهل و دو قاضی روحانی جلوس کرده و هر یک نماینده یک ناحیه (نوم) از کشور مصر بودند روح مسکین می‌بایستی همین اعترافات و حکایات را تکرار کند آنگاه دل و جگر او را بیرون آورده در ترازویی، هم وزن پرشتر مرغ می‌سنجند اگر آن قلب بواسطه اعمال صالحه و کردارهای نیک سبک شده باشد کفه مرغ می‌چربد سپس خدای ثات thoth که سرک‌لک و بدن انسان دارد و کاتب اعمال اموات است شرح حال او را به اوزیریس مینویسد و پس او را اجازه میدهند که بسرزمین خرم اوزیریس درون رود ولی اگر دل او سنگین تر باشد و کفه آن چرب و معلوم شود که مرتکب اعمال ناپسند شده است پس گرفتار کيفرها خواهد شد و بر حسب بعضی روایات جانوری مردار خوار که سرو دهانی چون نمساح و بدنش چون شیر و کفل او چون اسب آبی است با کلام گرسنه در آنجا بانتظار ایستاده و آن گناهکار را دریده می‌بلعد و بر حسب بعضی اخبار دیگر آن روح ناپاک را در دوزخی پراز شر آتش می‌افکنند که در آنجا دچار عذاب الیم سرد می‌باشد.

ایخنائون پیشقدم توحید

آنچه گفتیم از عقاید و افکار مصریان در زمینه تمدد الهه Polytheisme بود که خدایان عدیده را می‌پرستیدند ولی از عجایب آنکه در تاریخ مذهبی مصر قدیم يك مورد که در آن بوی مشرب عالی توحید نویویسم استشمام می‌شود که مصر رفته است که يك اصلاح مذهبی در آن بوجود آورد.

این داستان از اینقرار است که در خاطر یکی از فراغه جوان مصر تمایلی به توحید به ظهور رسید. پدرش خدای آمون هوتب Amenhotep II که در شهر تب معبود بوده است این فرعون را که بی‌رستش آفتاب گرائیده و نعمانی خطاب بقرص خورشید سروده و آنرا اتون Aton خطاب کرده چنین می‌گفته است .

«ای آفریدگاری که زمین را آفریده‌ای . . . آفریدگار بزرگی که برای خلقت هزاران مخلوق رنج بسیار بزرگی برده‌ی . . .»

این فرعون جوان این کلمات را می‌شنیده و در دل او نائرهٔ یگانه‌پرستی شملور گردیده و طاقت بر آن شده که نام خدای ملی مردم تب را که آمون می‌گفتند تغییر داده و از آن پس او را آتون بنامد و نام خود را که تا آنوقت به آمون هوتب معروف بود از آن پس به ایخنائون Ikhnoton (یعنی مؤمن به آتون) تغییر دهد پس امر فرمود که در سراسر کشورش آتون را عبادت کنند و او را خدای واحد و یکتا بدانند که خالق همهٔ موجودات و حافظ همهٔ موجودات است و در معابد مصر بنام او کاهنان نعمات بنوازند و سرود خورشید بسرایند .

معنی از آن سرود را بردیوار معبد آتون نقرورسم کردند که بزمان ما رسیده و آن دارای معانی لطیفه و شیرین است^۱. این سلطان یگانه‌پرست و قوی اراده حکم کرد که نام خدای آمون و دیگر خدایان را در تمام ایشیه و ممابید و اوارا ق مذهبی محو کنند و او زبیریس خدای خدایان را فراموش نمایند. پس برای آنکه محیطی مساعد و جایگاه نوینی برای معبود جدید خود فراهم آورد دربار خود را از شهر تب نقل کرده و تختگاه نوینی در کنار رود نیل اندکی دورتر از شهر تب، بنا فرمود و آن شهر را، ایخنائون (یعنی آسمان آتون) نام داد. شهرهای نوین در اطراف کشور بمنظور نشر دعوت جدید ساخته گشت و دامنه آن از درون داخله کشور تجاوز کرده در خارج یعنی تا سر حد ممالک شام و نوبه امتداد و انبساط یافت .

متأسفانه این اصلاح مذهبی فرعون جوان دوامی نیاورد و همینکه وفات یافت شوهر خواهرش بجای او بر تخت سلطنت فراغت نشست وی دوباره تسلیم سخنان کاهنان گردید و مذهب قدیم آمون را از نو متداول ساخت و نام خودش را نوت عنخ آمون لقب نهاد این نام در عصر حاضر بسیار

۱- این بندهٔ مترجم مفاد آن سرود را وقتی بنظم آوردم و در مجله دانشکده ادبیات طهران (شماره اول سال ۷) بطبع رسید و آن منظومه طولانی است که شروع میشود به توصیف دین تمدد الهه مصریان باستانی و ظهور ایخنائون و سرود خورشید و غیره . بعضی از آن ابیات در ذیل ثبت می‌آیند:

مصریان بودند در عهد قدیم . . . الخ

معروف و نزد عامه شهرتی تمام دارد. در زمان او بنوبت خود نام آتون را محو کردند و باز اسم آمون را نگاشتند. خدایان قدیم یعنی عامون و «اوزیریس» و «ایسیس» و «هوروس» دوباره بر سریر الوهیت خرافی خود نشستند، و همچنان در قلوب و افکار ناس به سلطه خود ادامه دادند. تا زمانی که دشمنی قویتر یعنی دیانت مسیح بر آنها چیره شده و نام ایشان ابدی بر افتاد.

۴. بابل

بلاد و امصار، سلطنتها و حکومتها، الراج و کتیبه‌ها، معابد و کاهنان در بین‌النهرین از زمانی قدیمتر از مصر بظهور رسیدند لکن روحی که در جسم تمدن بابلی دمیده میشد از کشور فراغته عریانتر و قوی‌تر و حقیقی‌تر و مادی‌تر بود چه در همان هنگام که مصر را در شرق و غرب پهن‌دشتهای ریگزار و در جنوب کوهستانهای آبخار و در شمال دریا احاطه کرده بود ساکنان عراق در عرصه‌ئی بین درود توأمان در سرزمینی مسطح و حاصلخیز زندگانی میکردند و کشورشان از هر سو در معرض مهاجمات و تاخت و تازهای بسیار قرار گرفته بود. در آن سرزمین روزگار بر سرعت تبدیل و تغییر حاصل میکرد و فکر بقا و ازلیت قهراً در دماغ آن قوم ایجاد نمیشد، اوضاع و حوادث همیشه موقت و زودگذر جلوه‌گر می‌شد و هیچ چیز دوامی و بقائی نداشت و مظاهر عمر بزودی طی میشد. بمبارت دیگر، ماهیگیران و شکارچیان باستانی که در سواحل و باطنای دجله و فرات بسید میبردند و میبختند جای خود را به قراء دهات و دهات و روستاها جای خود را به شهرها و بلاد (مانند ارک Erech و اریدو Eridu و لاکش Lagash و اور و نینب پور Nippur) دادند سپس شهرها بایکدیگر بنزاع و جدال برخاستند و یکی بردیکری غلبه می‌یافت تا اینکه بالاخره سلطنت سومری‌ها Sumeriens تأسیس شد و عاقبت در تمدن مهاجمین سامی تحلیل رفته از میان رفت، و سلطنت‌های جدید بظهور رسیدند که سرانجام ایشان نیز بدست جهانگیران ایرانی منقرض شدند.

بهمین منوال و بهمین قیاس خدایان ارضی دهات و شبانان در حاشیه رودها و آنها را جای خود را بمعبودهای سماوی دادند که روشنائی فلکی در بالای سرایشان تابان بود و آنها در شهرها بصورت موجودات متعال روحانی و متجسم در مابند درآمدند و در آنجا شوراهاى الوهی مرکب از الهه متعدده بظهور رسید که آنان نیز با یکدیگر گاهی بصلح و گاهی بجنگ و گاهی بمشق و معجبت و گاهی به بنفص و کینه بزمیبردند و تعداد ایشان افزون از حد حساب و بیرون از میزان شمار گردید.

آلهه سومریها

نخستین مجموعه خدایان متعدده (پانتئون Pantheon) در عصر سومری بظهور رسید، اسامی این آلهه افزون از چهار هزار است که هر يك مظهر جزئی از مظاهر طبیعت شمرده میشدند در آن میان شش خدا بردیکران تفوق و برتری حاصل کردند که عبارت بودند از:

- ۱ - انو Anu رب آسمان خدای بزرگ در شهر ارک Erech سلطان قدیم و رب الارباب کهنسال.
- ۲ - ان Enhil رب جو فوقانی و اراضی تحتانی خدای محارب و جنگجو در شهر

نیپور NipPur

۳ - سین Sin خدای ماه معبود شهر اور Ur

۴ - بابار Babbar که بعدها نام شمش Shamash حاصل کرد. خدای آسمان و آفتاب در شهر لارسا Larsa .

۵ - «اا» Ea یا «انکی» Enki خدای میاه و آبها در شهر اریدو Eridu

۶ - «نینتود» Nintud خدای مؤنث (مادرکل) که او را ایشتر Ishtar نیز میگفتند در شهر

کیش Kish

نزد مردم این شهرها هر خدای منکر از داشتن يك همسر و زوجۀ مؤنث ناگزیر بود که او را نیز در معبد مخصوص او پرستش میکردند . البته بعضی خدایان مانند نین تود مؤنث (رب مادر) از این قاعده مستثنی بود و در نزد بعضی دیگر مانند خدای انوک که خودش اهمیتی نداشت ولی دخترش عظمت حاصل کرد که دوشیزه آسمانی موسوم به ، انی می «Innimi» میباشد . این خدایان با هم معاشرت می کردند و نسبت بیکدیگر مهربان می بودند و هیچ خدائی عبادت خدای دیگر را منع نمی فرمود البته مقام عظمت و معبد بزرگ شهر متعلق بود به بزرگترین آلهه و رب اکبر ، ولی معبدهای کوچکتر و حقیرتر نیز برای دیگر خدایان خرد در محلات مختلف شهر بنا می شد .

بالطبع لازم آمد که این خدایان به مجموعه های سه گانه ترکیب شوند مثلاً در زمانی انونانلیل و انا باهم اناز شده و عالم وجود را بین خود تقسیم کردند سلطنت آسمان به اولی و زمین بدوی و آبهای تحت الارض نصیب سومی شد .

در ازمئه بعد که زراعت و کشاورزی تکامل حاصل کرد مجمع ثلاثه خدایان بصورتی دیگر در آمد شمش خدای آفتاب ، سین خدای ماه و ایشتر ربه الارباب خدای مادر حاصلخیزی و باروری باهم ترکیب شدند و سپس مدت زمانی سه الهه دیگر با سومی نین تود Nintud و نانا Nana و ماما Mama و امورت Amuret و نین هورساك Ninhursag و آرورو Aruru و غیره معروف گشتند . در ابتدا خدایا عفرا انی می Innimi بادوشیزه سماوی بنام زهره Venus نامیده شد .

در میان تمام این خدایان ربه الارباب ایشتر یا الهه مادر معروفتر از همه و تقریباً مورد پرستش عام و خاص قرار گرفت با آنکه او را مادر کل میدانند ممذلك او را بطبعیت عفرا دوشیزه میباشد .

با اتصال ویبوستکی او با خدای ناموز Tammuz رب آفتاب به یاری و نحریک او این خاصیت عشق را از خواص خود قرارداد و چون رب حاصلخیزی و باروری بود موجود حیات نباتات و توالد و تناسل حیوانات ماده و زاد و ولد زنان گردید و مانند سیاره زهره که ملکه آسمانها و ستارگان است پرستش و ایمان به ایشتر از بابیل تجاوز کرده غرباً تا مملکت فلسطین و مصر انتشار یافت و شراحتی زرتشتیان ایران نیز در برابر عادت او مقاومت نیاورده و پس از آنکه در ایران نام او را تغییر دادند به آناهیتا Anahita (ناهید) نامیده شده و به معنی معبود پاک و منزّه و اورانیز همدوش او را مزدامحل ستایش و پرستش قرار دادند .

ماردوخ خدای بابل

بزرگترین رقیب ایشتر در الوهیت همانا ماردوخ است . عظمت این خدا بیشتر مدیون به

موقعیت سیاسی شهر بابل بوده است باین معنی که چنان اتفاق افتاد که ششمین پادشاه از اولین سلاله حکمران بابل موسوم به هامورابی (۲۰۲۵ - ۲۰۶۷ ق. م) یعنی همان پادشاهی که قوانین معروف خود را برای اهل جهان باقی گذاشت، شهر بابل را برای مفرسلطنت خود اختیار کرد پس مملکتی وسیع که در قلمرو او بود از فلسطین و مصر تا خلیج فارس و تمام بلاد بین النهرین آن شهر شهر را تختگاه و مرکز شناختند از آن تاریخ تا دوهزار سال بعد بابل یکی از بزرگترین شهرهای عالم گردید. و تغییرات متوالی اعصار و قرون از عظمت آن بلده بزرگ نکاست پس چون آن شهر عظیم مافوق همه امصار و بلاد قرار گرفت خدای مردم آنجا بنام ماردوخ Marduk هم آهنگ تقدیم و قدرت آن شهر بزرگی و اقتدار حاصل نمود در ابتدا ما در رخ خدای محلی کوچکی بیش نبود ولی بتدریج خدایان شهرهای دیگر و دیار اطراف را تحت الشعاع خود قرار داد و با بعضی دیگر نیز رابطه خاصی پیدا کرده و آنها را در وجود خود منحل ساخت مثلاً اناخدای شهر اربد و همچنین فرزند او نیورتا خدای جنگ در او تحلیل رفتند یعنی ماردوخ را فرزند دیگر انا دانسته‌اند و عقل و حکمت انا با بالورائه باو منتقل کردند و نیز معتقد شدند که نابو خدای شهر بار سبب بایمنی رب سرنوشت نیز اقتدار الوهی خود را بماردوخ منتقل ساخته است و صفات عالیّه «انلیل» خدای شهر «نیبور» را نیز باو نسبت دادند و بالاخره تمام مردم معتقد شدند که ماردوخ خدای آسمان و زمین است و عاقبت کاهنان تمام نوشتجات و متون ادبی و مذهبی بابل را حاکم و اصلاح کرده و هر جا نام خدایان دیگر بود محو ساختند تا آنکه ماردوخ خدای عظیم و بزرگی که در خورشان شهر بابل است معبود خاص و عام گردید.

حماسه‌ها و اساطیر بابلی

مردم سومر باستانی و اهل بابل قوه تصویری نیرومندی داشته‌اند و نقل حکایات و قصص را در دست می‌داشته و از خدایان و پهلوانان خود داستانها می‌ساخته‌اند. روش ما بر آن نیست که این اساطیر طولانی و افسانه‌های فراوان را در اینجا نقل کنیم بلکه فقط بذكر چند حکایت که دارای نکت و فوائد اصلی است و همچنین از آن لحاظ که با حکایاتی مشابه بآن در کتاب مقدس توریّه (عهد عتیق) است و بموازات یکدیگر واقع شده‌اند و قابل توجه‌اند اکتفا کنیم.

الف. خلقت - از جمله این اساطیر بابلی سرگذشت خلقت است. بنا بر یک روایت بسیار کهن از عهد سومری‌ها این نظم و ترتیبی که در گیتی امروز برقرار است در روز ازل از نبرد و جدالی بوجود آمده که مابین اژدهای دریای ظلمت و پیکرهای دریاهاى آشفته و طوفانی با خدایان نور و آناه نظم و آرامش اتفاق افتاد. بریاست آن عفریتهای هولناک موجودی عجیب و برمهات سروری یکبار که بیکر مرغی داشت بنام زو Zū و یا بر روایت دیگری ازدهایی بود بنام تیامت Tiamat و سردار خدایان روشنایی. الهی بود موسوم به نین اورنا «Ninurta» یعنی خدای جنگ. کشتیان و کاهنان بابلی چون بمرث. این افسانه سومری بدستان افتاد آنها بصورتی دیگر نگاهشند و خدای شهر خود ماردوخ را بجای نیورتا پهلوان این جنگ فرار داده و او را آفریننده جهان و آدمیان و برآرنده نظم و آرامش معرفی کردند.

این حکایت روایت بنوعی ایشان چنانست که آب و رب میاه شیرین و غذ و نیامت ازدهای دریای شور و ناگوار با یکدیگر به پیکار برخاستند از آمیزش این دو خدا و این دو رب درطی سالیان

دراز. خدایان دیگری بوجود آمدند و آنها در صدد برآمدند که جهان را از آشفتگی رهائی بخشیده و انتظام و استقراری ایجاد کنند. و میخواستند که آب شیرین درون شهرها و ترعه‌ها جریان یافته و سرزمین نوین و اراضی مستعدته را که از گل و ته نشین و رسوبات بوجود آمده بود سرحد فاصل آبهای شور قرار دهند. خدایان نخستین از این تنظیم و ترتیب راضی و خشنود نبودند و میخواستند روش دیرین همچنان باقی و برقرار بماند گویند «پس دهان خود را بکشود و بتیامت گفت: «روز نمیتوانم آرמיד و شب نمیتوانم خفت. باید که لشکریان را پراکنده سازم و راه ورودش ایشان را براندازم شاید که این آشفتگی پایان یابد و کار بسامان آید و ما بتوانیم اندکی آسایش و آرامش پیدا کنیم». چون تیامت این سخنان بشنید ناله غضب و مشتعل شد و درون دل آتش شرارت و خشم شعله‌ورگشت و گفت هر چه ساخته‌ایم تباه خواهیم تا لشکریان در کار خود به بیچارگی و ناتوانی افتند و ما آسایش یافته بخوابیم.

در این جنگ و بیگاریسو بدست خدای انا Ea کشته شد لیکن تیامت اعوان و انصار بسیار در هر سو بیاری خواست و خدایان انا و آنو «Anu» را از پیش براند. سپس خدایان از ماردوخ یاری خواستند و باو اطمینان دادند که او را سروری و ریاست خود خواهند گزید پس ماردوخ برخاسته دوباره جنگ با آن ازدها را آغاز کردند.

گویند آن دو خدا یعنی تیامت و ماردوخ درهم آویختند ماردوخ دام خود بگسترده و آن ازدها را صیدکرد باد و طوفان را که بیروان او بودند در شکم آن عفریت جریان داد و چون تیامت دهان خود را بوسه تمام بکشود تا خصم را ببلند بادی زشت به حلق او راه یافت و در اندرون جای گرفت و دل و جگر او را از جای بکند پس ماردوخ او را ناتوان ساخت و جان او را بگرفت و کالبد او را پهن بگشرد و خود بر فراز آن بایستاد. سپس دیگر عفریتان اعوان تیامت را مطیع ساخت بار دیگر تیامت علیه او صف آرائی کرد. ماردوخ در این بار بهلاک او که ریست و پیکر او را از بهلو بدو نیمه متساوی مانند جسد ماهی از هم شکافت تا یک نیمه سایبانی بریاکرد که جلو آبهای نازله از آسمان را بگیرد و با نیمی دیگر جایگاهی بساخت که بر روی آبهای زمین قرار یابد.

الواح گلی که بخط میخی این داستان حماسی بابلی را نقل کرده اند باقی این افسانه را به روایات مختلف نوشته اند ولی خلاصه آنها این است: «از آن پس ماردوخ در گیتی نظم و ترتیب برقرار فرموده و در حرکات ستارگان آسمان و نمو نباتات و گیاهان و رشد و جنین جانوران را وضعی ثابت عطا کرد تا آنکه نوبت به آفرینش انسان رسید.»

پس ماردوخ دهان گشوده خدای انا اندیشه و آهنگ خود را باز گفت و چنین فرمود: «اکنون از خون و استخوان خود مقداری گرفته و آدم را خلق خواهم کرد که بر روی زمین ساکن گردد.»

ب- داستان طوفان - اسطوره طوفان نیز از زمان سومریان آغاز میشود و ظاهراً ناشی از طغیان شدیدی است که وقتی در دو رود بزرگ دجله و فرات بوقوع پیوسته بوده است و ازین داستان صور گوناگون به قطعات مختلف بدست و زمان ما رسیده. لطیفترین آنها صورتی است که در ذیل حماسه گیلگامش «Gilgamesh» بهلوان بابلی آمده است و در ضمن آن حکایت طوفان نقل و روایت شده است. بنابراین داستان خدایان چون از گناه ابناء بشر بخشم در آمدند آهنگ آن کردند که با طوفانی شدید نوع و نژاد او را براندازد و آدمیان را محو و نابود سازند. این سرنهانی اتفاقاً بگوش

یکی از افراد آدمیان رسید یعنی خدای انا که از آلهه مهربان بود نسبت به مردی موسوم به اوتنایش- تیم Utnapishtim بر سر لطف و پودنهایی او را از این خطر که در پیش بود آگاه ساخت، آن مرد در حال شتافت و کشتی بزرگ بساخت که صد و بیست زراع اضلاع آن و صد و چهل زراع ارتفاع آن بود. اوتنایش تیم بعدها سرگذشت خود را برای پهلوان مذکور یعنی گیل کامش چنین نقل کرده است:

«من خاندان و کسان خود را در این کشتی بردم و نیز از خزندگان مزرعه و دام و صحرای و صنعتگران بلاد عده‌ای چند را با خود بردم. در روز معین که رب شمش مقرر داشته بود و در آنروز خدای ظلمات بارانهای سنگین روان داشته من بکشتی درون رفتم و درها را فرو بستم. روز موعود نزدیک شد از افق ابری سیاه برخاست و رعدی هولناک بفرش آمد. خدایان نابو Nabu و مار دوخ Maredukh از پیش رفتند و طوفان بنایت شدت رسید. نور و روشنی به ظلمت و تاریکی مبدل شد و سیلاب تمام سطح جهان را فراگرفت و آب از قله جبال بالاتر رفت و آنها جاری و فانی روی نوع انسان کشید، هیچکس بیاد دیگری نبود و هیچکس طاقت سر برداشتن و بر آسمان نگرستن نداشت. چون کار بانجا رسید خدایان خود ازین طوفان بهراس افتادند پس برخاستند و به آسمان رفتند چنانکه مانند سگ از ترس خم شده بودند. آلهه ایشتر چون زنی در هنگام زایمان ناله می‌کرد و آن ملکه خدایان زار زار میگریست و آدمیان همه در گل‌ولای مدفون گشتند.

چون روز هفتمین در رسید آشفته‌گی آرام گرفت و طوفان که مانند لشکری مهاجم بود عقب نشست دریاها ساکن شدند و سیلاب خاموش گشت. من دریچه را گشوده بآن دریای بیکران نظر افکندم و شیون و زاری آغاز کردم ولی سراسر آدمیان در گل فرو رفته بودند، دشتهای و مزرعه‌ها همه چون باطلاتی رسب در برابر دیده من مینمود. پرنو خورشید بر چهره من تافت، خم شدم و بنشستم و بگریستم، اشک از دیدگان من روان بود، چون بجهان نظر کردم همه سراسر دریا بود. پس از دوازده روز (؟) خشکی نمودار گشت کشتی بسوی سرزمین نیسیر «Nisir» روان بود کوه نیسیر آنرا بخود محکم گرفت و از آن پس بیحرکت ماند. پس من کبوتری رها کردم به بیرون فرستادم آن پرنده از هر طرف بدقت بال‌گشود و چون مستقر و مکانی نیافت بکشتی باز آمد. پس پرستونی پرواز دادم او نیز بهر سو پرید و چون جای آرامش پیدا نکرد ناگزیر مراجعت کرد. پس بار دیگر زاغی را از کشتی آزاد ساختم، آن پرنده فرو رفتن آب را ملاحظه کرد پس آوازی داد و دیگر باز نکشت پس من هر چه داشتم بجهار گوشه جهان رها کردم و بر فراز قله کوهی فریبانی گذرانیدم و شراب مقدس نوشیدم.

شیبای و نزدیکی این اسطوره با آنچه که در کتاب عهد عتیق (توریه) آمده بخوبی معلوم

و مشاهد است.

ج - داستان هیوط اینتر بر زمین اموات - در پایان این حماسه ذکر از تموز Tammuz آمده که اگر درست ترجمه شده باشد آن داستان از این قرار است: «بیشتر در طلب عاشق‌دلاناره خود به سرزمین حادس Hades فرود آمد. محبوب او مظهر آفتاب بهاری بود که در هنگام خریف نیروی او کشته گردیده و نقصان می‌پذیرفت. پس چون آن خدای ماده بیابان سرزمین رفتگان رسید دربان را مخاطب فرموده با الهجه آمرانه گفت: ای دربان در را بگشا تا من درون روم. اگر در را بگشائی آن را در هم خواهم شکست و قفل آنرا نابود خواهم کرد و دروازه‌ها را از میان

ادیان بدویه و منقرض

بر میدارم تا همه مردگان از این مدفن بیرون آیند تا هر چه هست بخورند و زنده شوند... «مردبان در برابر فرمان خدای اموات و آلهه آسمان چاره‌ئی جز اطاعت نداشت پس آن ربه الاموات بدرون شد از هفت دروازه بگفت و در هر کدام يك پاره از جامه او را از او می‌گرفتند . تا آنکه سرانجام وی بکلی عور و برهنه بطبقه آخرین از سفای ارض داخل گردید . در آنجا بانواع شدائد و آلام مبتلا شد و الا بلا یا نمطار Namtar او را بی دربی در معرض انواع مصائب قرار می‌داد و بشتت مرض گرفتار گشت . در زمان غیبت او در روی زمین آدمی و جانور و گیاه بی‌چشیش مانده و زاده ولد نمی‌توانستند کرد . زمین از محبت و باروری تهی ماند و خدایان همه آشفته و بینوا گشتند . خدای شمش بحضور پدر خود خدای سین Sin آمده و در برابر انا Ea اناک از دیدگان جدا ری ساخت و میگفت ، ایشتر از آسمان بزمین فرود رفته و دیگر باز نگشته‌است .

اثر تاب الا رباب فرستاده بسوی ارض مردگان حداس گسیل فرمود و به نمطار امر کرد که بر تن ایشتر از آب حیات فروبارد پس آن خدای مادینه شفا یافت و جوانی و خرمی از سر گرفت و از عالم سفلی به جهان علوی پرواز کرد و چون از هر دروازه میگذشت آن قطعه از جامه او را که گرفته بودند به وی مسترد میداشتند ...

این داستان شاعرانه غیبت خدای نباتات در هنگام وصول فصل زمستان و رجعت او آغاز بهار بروزگاران بازماند ،

د داستان سفر میل ممیش - این داستان یکی از حماسه‌های کامل و ادبی تاریخ باستان است که از اساطیر قدیم بابل بجای مانده . گیل گامش Gilgamesh حکمران شهر اوروک Uruk پس از آنکه از بروبح میگذرد و انواع مخاطرات و شدائد را تحمل میکند در آنسوی دریای مغرب (ظاهراً مدیترانه است) بر زمین مردگان میرسد در آنجا بمنزل گاه جد اعلائی آدمیان یعنی اوت نا- پیش تیم Utnapishtim (نوح بابلی) قدم میگذازد (و داستان او را چنانکه گفتیم از او میشوند) پس از آن بار دیگر به اوروک باز میگردد در مراجعت نیز دچار مشکلات و مصائب فراوان میشود و گیاه حیوة جاوید را که بیاری جد اعلائی قدیم خود بدست آورده بود در زورقی مینهد ولی ماری آنرا می‌دزدد و در برابر مرگ مانند همه آدمیان به گوناگون نومیدی و حرمان دچار می‌شود . عاقبت شهر خود باز میگردد و باین نتیجه میرسد که درد مردن را جز بگنرانیدن عمر بعیش و نوش درمان نتوان کرد .

وقتیکه میخواست است بر فراز دریای مغرب کشتی براند دوشیزه دریا نام سابی، نو Sabitu او را مخاطب ساخته چنین میگوید ، ای گیل گامش ، با این شتاب بکجا میروی . زندگانی جاوید را که در طلب آنی هرگز نخواهی یافت . روزا زل که خدایان انسان را آفریدند مرگ را برای او مقرر داشتند و حیات ابد را برای خود نگاهداشتند . ای گیل گامش! خوش باش ، شکم خود راسیر کن و شبانروز بشادی بگنران همه دم در عیش و نوش بسر آور ، برقص ، پای بکوب و شادمانی کن ، جامه‌های ظریف بر تن خود بیارای ، در آب پاک سر و اندام خود را بشوی . بروی کودکی که دامن ترا گرفته نسیم کن ، با زنی که در آغوش تو زندگانی میکنند بسمادت بگنران . «
در این کلمات سراسر روح نهانی وقوه تصویریه مردم بابل نهفته است و ایشان برخلاف مصریان از دنیای دیگر جز نا کامی ورنج انتظاری نداشتند و سراسر سمدت و نیکبختی را در این جهان می‌پنداشتند .

قربانی، سحر و نجوم

بابلیها بقصد آنکه از برکات و انعام حیوة بهره‌ور گردند به کاهنان و پیشوایان دینی خود متوسل گشته و در اموری چند مانند قربانیا و افسونها و نمازها و دعاها و مطالعه کواکب از آنها یاری می‌جستند و با آواز نغمات نئی و سرودهای دلپذیر موسیقی در هنگام عبادت و خضوع در آستانه آله می‌پرداختند. نماز و آداب دینی ایشان بسیار طولانی است و آنرا بمنظور نرم کردن دل‌های خدایان بجا می‌آوردند. هرگاه از دعا و نماز ایشان خدایان مهربان نمی‌گشتند ناچار افسونهائی بکار می‌بردند که بزعم ایشان در مزاج خدایان نفوذ میکرد و آنها را ناگزیر میساخت تا حاجات ایشان را برآورد و ارواح شریره در برابر آنها گردن‌نسلیم فرو بیاورند و برستندگان‌خدای‌ایشتر مبلنی‌کلان به کهنه می‌پرداختند تا انخدا را خواه و ناخواه با خود موافق سازند و چنین می‌گفتند:

«ای بانوی آسمانی ما دمی نظر کن، من ترا بساتن نزار و دل محزون و دیده اشکبار میخوانم، بر نضرع و استکانت من ترجم فرما. تا کی این تن من نوحه‌گری کند و باشفگی و رنج بسر آورد تاکی دل من درد و محنت تحمل نماید و بنم و اندوه و اشک وآه فرین باشد. رنج مرا بپایان آور واز جادوئی که بدن مرا در تاب خود گرفته رهائی بخشی و با نور خود دیده من را روشن ساز...»

کاهنان نه تنها نماز و مناجات بدرگاه خدایان را انجام میدادند بلکه افسونهای چند نیز میدانستند که بوسیله آنها ارواح شیاطین شریرو خدایان موذی را از بدن شخص دیپوزده خارج میکردند مثلا ترجمه یکی از آنها این است:

«از تن من بیرون آی، از بدن من دور شو، زنهار زنه‌ار بر تن من ستم مکن ای روح پلید بحق شمش خارج شو ای روح پلید بحق انا رب همگان خارج شو، بحق مار دوخ سرور خدایان و خارج کننده ارواح آلهه بیرون برو...»

اوراد کاهنان و ادعیه ایشان بدرگاه آلهه و ارواح همیشه برای استعانت و یاری یا عذو و نصیحت و هدایت و ارشاد آنها بعملی یا منع یا نهی از عملی نبوده بلکه بعضی صورت اقرار و اعتراف دارد و میتوان آنرا به نغمات توبه نامه ملقب ساخت مثل این مناجات ذیل:

«ای خداوند، خطاهای من بسیار است و گناهان من بزرگ است، پراز رنج و الم، فرو- افتاده‌ام و ناتوان گشته طاعت دیدن ندارم. ای خدای بخشاینده به تو توسل میجویم که آندوه و زاری مرا پایان دهی...»

دستگاه کاهنان بابل بسیار منظم و سازمان کهنوت بسیار مرتب بوده و ایشان خود مردمانی بسیار فعال که برای اصحاب خود کارهای بسیار انجام میدادند و تعالیم ایشان طبقه بعد از طبقه از ۳۲۰۰۰ نفر شروع شده است و کارگاه ایشانرا میتون در واقع «مشاغل معبد» نام‌داد و ممبدیک واحد نیرومندی بوده است غالباً دارای اموال و اراضی فراوان دستگهای مشغول بکسب و کار و بهره برداری منظم. و دفاتر منظمی از انواع گلی داشته‌اند که صورت دخل و خرج خود را بسدقت ثبت میکرده‌اند.

بنای معبد - بعدها که معبد مرکز محل صاحبان مشاغل همین شده است عبارت بوده از ابنه عظیم که از خشت خام و یا آجر پخته ساخته شده و در جلو آن فضای وسیع قرار داشته و غالباً

کوههای مصنوعی در آتلیان برپا میکرده‌اند و از هر طرف به دیوارهای آجری احاطه داشته بنام زیگوراتها Ziggurats و در رأس آن مذهبی قرار داشته است. در این فضا کاهن مراسم عبادت و دعا و افسون را بجا می‌آورده است و همچنین در آنجا مکانی تأسیس شده بود که بناگردان فن خواندن و نوشتن و حساب کردن را می‌آموخته‌اند و در آنجا برای ارباب حاجت غیبگویی میکرده و برای صاحبان مطامع و آمال از علائم و صور آسمانی نقش زمان را خوانده و پیش‌بینی‌ها می‌کرده‌اند.

غیبگویی در واقع شغلی از مشاغل کاهن بوده است. جماعتی از ایشان در تمبیر رؤیا عالم بوده و یا حوادث طبیعی را پیش‌بینی می‌نموده‌اند مخصوصاً فنی نزد ایشان معمول و رواج بسیار داشته است که عبارت است از خواندن غیب از روی جگر گوسفند. زیرا چنین می‌پنداشته‌اند که مشیت خدایان در روی خطوط و چینهای موجود بر آن کبدمنقوش است و در درون جگر آن حیوان خواصی طبیعی نهفته است که مغیبات را آشکار می‌سازد لکن مهمترین مطالعات ایشان از عالم غیب در علم نجوم «astrology» ظاهر شده است که برای ما اهمیت بسیار دارد، ایشان معتقد بوده‌اند که اراده خدایان در اوضاع و احوال اجرام سماوی جاوهرگر است و اگر بوسیله سبک و روش علمی کواکب را مطالعه و رصد نمایند هر آینه بحقایق غیبی آگاه خواهند شد.

ازین سبب جدولهای دقیق و مفصل از حرکات سیارات و ثوابت رسم میکرده و آنها را ضبط می‌نموده‌اند که همان مطالعات نجومی قدیم پایه و اساس علمی و صحیح علم هیئت جدید در زمان ما گردید.

ایشان هر یک از صور منطقه البروج را مظهر خدائی و منزلگاه الهی دانسته و برای مساحت و سنجش فضای آسمان وسائل و اسبابی اجتماع کرده بودند و طلوع و غروب و اوج و حضیض کواکب را بدقت و صحت حیرت انگیزی ثبت می‌نموده‌اند.

۳. یونان

درفرن ماضی تجدید نظری درباره آنچه در بابه مذهب یونانیان عصر کلاسیک تصور می‌شد بوقوع پیوست از آن پس سخنان هومر Homer دیگر در فوق مآخذ و منابع این مسئله قرار نداشت. آنچه را که این شاعر باستانی با کلمات جاذب در وصف خدایان عهد قدیم و اندیشه‌ها و افکاری که در عالم شعر بی‌شبه و نظیر است گفته در طول قرون و اعصار در تمام ممالک مغرب زمین مانند بهترین مآخذ مذهب یونانیان مورد قبول خاص و عام بود.

ولی در برین تو تحقیقات فضلا و دانشمندان اخیر دیگر ازین پس این عقیده تنبیر یافت و اکنون اهل تحقیق و دانش که اوصاف و معانی خدایان یونانی را از سیمای مجسمه‌ها و بویکرهای هنری کلاسیک استخراج می‌کردند و از ابیات سحرانگیز هومر استنباطها می‌کردند اکنون بروایات خرافی و اوهام روستاییان سرزمین یونان بیشتر توجه و اعتنا پیدا کرده‌اند زیرا حقایق اوصاف ایشان در دیوانهای شعر هر یوزد انجمنی روشن و معلوم و زبمی دیگر مخفی و مجهول مانده است اکنون از مطالعه دقیق این

ارهام و خرافات عامه بسیاری از مبنای اصول مذهب یونانیان در ابتدای تاریخ ایشان کشف و آشکار شده البته مجموعه خدایانی که هومر ایجاد کرده نمونه کامل اعتدال فکر و تناسب آندیشه است. اما در وقت حاضر از اخبار و روایات درهم آمیخته طوائف دیرین يك رشته اطلاعات درباره خدایان یونان بدست آمده است.

تجمیع الهه در نزد هلاس های قدیم

واقف بزنگی که در ایجاد مذهب یونانیان تأثیر اصلی دارد همانا سلسله مهاجرات اقوام شمالی است که افزون از ۲۰ قرن قبل از میلاد شروع شده است. این قبائل مهاجم همه از ریشه و زبان آریائی یاهند و اروپائی نشأت گرفته اند از طرف کوه های شمال یونانی سرازیر شده و بر شبه جزیره استیلا یافته و بومیانی که بنام «هلادیک» (Helladic) قبل از ایشان در آن سرزمین میزیسته اند در تحت فرمان خود آورده اند. ریشه و آغاز این اهم قدیمه بر مورخین درست معلوم نیست لیکن غالباً برای این رفته اند که ام دیرین صاحبان تمدنهای باستانی بسیار کهن مانند مینوئان ها Minoans در جزیره کرت Creat (در ۱۱۰۰ تا ۲۲۰۰ ق. م) و همچنین عصر برنز در شبه جزیره و در جزائر اطراف (۱۱۰۰ - ۲۵۰۰ ق. م) که آنها را بلازیان Pelagians میگویند همه کسانی بوده اند که قبل از عصر تمدن یونانی در آن آب و خاک میزیسته اند

تمدن مینویان های قدیم در حدود ۱۴۰۰ ق. م روبرو انقراض و نیستی نهاد و شاید که همان عصر نهام قبائل آشیان Achaens بوده که از مهد شمالی خود حرکت کرده بر جزیره ایشان ناخت آورده اند بهر حال قصر تمدن کرت ویران گردید و دیگر بار آن فرو شکوه و سرمایه و ثروت قدیم را بدست نیآورد ولی فرهنگ و ثقافت کرت از آن جزیره به شبه جزیره نفوذ و انبساط یافت و در شمال ناحیه پلوپونوس Peloponnesus تمدنی بوجود آورد که ظاهر آ قسمت آخر همان عهدی است که هومر در حماسه های خود آنرا وصف کرده است. بالاخره در حدود قرن ۱۲ ق. م باردیگر موجی بزنگ از مهاجمین شمالی که آنها را دوربان ها Dorians گویند از شمال بجزوب رو آور شدند و تمدن آشیان ها را وازگون ساخته و انقلابی عظیم در ساکنین آن نواحی بوجود آوردند و در نتیجه کوچ نشین ها (کومونی) های یونانی در سواحل آسیای صغیر پدیدار شدند طبعاً آنها مردمی بودند آمیخته از ایونینها Ioninos و الویانها Aeolians و دوربانها Dorians.

چون از این دوره باستانی زمانی بگذشت و هر کسی در محل خود مستقر گردید اندک اندک شهرهایی بوجود آمد که همان بلاد تاریخی یونان قدیم اند و هر يك برای خود دولتی مستقل بودند. و در این موقع مذهب و کیش یونان کم کم صورت و شکل واضحی بخود گرفت. این شکل نوین دینی و مذهبی که در یونان پدیدار گشت مخلوطی بود از عناصر مختلف و عوامل گوناگون. و البته مهاجمین آریائی در این اختلاط خدایان و اامتزاج عقاید سهمی بسیار داشتند خدای عظیم یونان و بزرگترین آلهه ایشان که بدر آسمانی و نازل کننده باران است همانا زئوس Zeus میباشد که قبایل آریائی هند او را دایوس پیتار Dyaus Pitar یعنی بدر آسمانی نام داده و رومیها او را زویوس Jupiter گفته اند و پس از اونوبت به دیمتر Demeter میرسد که خدای زمین است و هستیاست Hestia که رومیها او را «وستا» Vesta گفته و آن آلهه عنذرا و خداوند کانون همانا بزعم ایشان خواهر زئوس است. ایمان باین خدای مادینه نیز از قدیمترین میراث فرهنگی آریان های هند و اروپائی است که در

تمام قبائل و طوائف باستانی ایشان آنرا پرستیده قبل از آغاز و بعد از انجام مراسم قربانی نوشته منحصی بنام اومینوشیده‌اند.

ایشان خدایان قدیم و یادگاران ادوار کهن‌اند. اعتقاد به بعضی آلهه دیگر در ادوار بعد بظهور رسیده مثلاً خدای رهی Rhei که در نظر اولی اختراع اننی‌های عصر میوسن میباشد و دیگر خدای هرمس Hermes و خدای هرا Hera که در جزائر ازه و ناحیه هلاد Hellade پیدا شدند بالاخره خدای اپولو Apollo که مبدود ایونی‌هاست و نیز افرودیت Afrodite مبدود مبد مردم سیروس (فبرس) است و خدای دیونیوس Dionysus و ارس Ares که از تراس بوجود آمدند خلاصه آنکه خدایان گوناگون هریک از هر طرف در دایره کشور یونان حلقه وار همه در مرکز کوه اولیمپوس Olympius جمع شدند.

برای ما دانستن اصل و مبدأ هریک از این آلهه چندان اهمیتی ندارد بلکه نکته عمده آنستکه معلوم کنیم هریک از آنها چه وظائفی داشته و چه اموری را انجام میداده است؛

وظایف خدایان اعصار قدیمه قبل از هومر

یونان از لحاظ جغرافیائی کشوری است از هم بریده. دره‌های کوچک و صحراها که جایبادر و سطیک نیم‌دایره از نلال در ده‌ها و زبانه‌های دریا آنها را از هم منفصل ساخته است بر خلاف دو کشور مصر و بابل که ساکنین بلاد را متصل و نزدیک یکدیگر قرار داده ولی در یونان مراکز آبادی و اجتماعات بشری متفرق است. در این اوضاع قبل از آنکه تهاجم قبائل شمالی صورت پذیرد بومیان باستانی شبه جزیره که مردمانی ساده و ابتدائی بودند هر کدام در محلی جداگانه گرد آمده هریک بسیک و سلیقه خود ارواح موهوم و قوای طبیعت را پرستش میکردند و انواع قوای بارور و جهان را عبادت می‌کردند و رسوم و تشریفاتی گوناگون برای خود ترتیب داده و بانواع امور سحری و ایمان به تا بوها و پرستش ارواح اموات (انمی‌نیزم) میبردند. چون سیل مهاجمین از آنجا منتشر گشت نه تنها زبانی نوین و سیما و قیافه تازه‌ای همراه خود به آن سرزمین تحمیل کردند بلکه وحدتی در اسامی خدایان نیز پدید آوردند. از آن پس خدایان بزرگ اعم از ذکور و اناث هریک بلبق یکی از قوای محلی موسوم و ملقب گشت همان اعمال و رسوم و نیز اساطیری که بومیان قدیم برای مبدودهای خود درست کرده بودند بصغات و خواص باین خدایان جدید اضافه گشت.

ژئوس (بزرگترین خدایان یونان) بهترین نمونه‌ایست که چگونه خدائی مهاجم وظایف و تکالیف الهه محلی رامی‌تواند برای خود غصب نماید. وی نخست خدای بزرگ و پدید آسمانی و حاکم بر بادهای معطر باران‌ها بود ولی پس از آنکه در نواحی مختلفه یونان راه یافت در هر جا نام فله‌کرهی را برهوتی افزودند، یعنی نه تنها ژئوس اولیمپوس بود بلکه در یکجا به ژئوس لیکواس و در جای دیگر به ژئوس لایبتوس و در محلی موسوم به ژئوس تسالی و غیره ملقب و معروف شد بعضی وظایف و اقتدارات دیگر نیز بر تکالیف و شئون او افزوده گشت یعنی اورا خدای باروری و رشد و نمو و حتی در بعضی نقاط اورا رب تحت الارض و اموات نیز دانسته‌اند. در موقمی دیگر نام اورا ژئوس پولیوس Zeus Poleus نهاده و او را محافظ و حامی شهرها و بلاد مستقل یونان شمردند. وقتی دیگر ژئوس افیکتر Zeus Aphiktor قاضی شکایات متظلمین گردید که بصورت خدا مجسم شده از زمین با آسمان صعود

میکند در شهر آتن نام او را زئوس فراتریوس Zeus Phatrios نهادند هنگامیکه پدری فرزند خود را برای ثبت نام می‌آورد افراد خاندان در برابر مذبح او هر یک رأی خود را اظهار میداشتند در ناحیه دودنا Dudona زئوس صورت کاهن غیبگو را پیدا میکرد و بوسیله صدای وزش باد در شاخ و برگ درختهای بلوط از مغیبات خبر میداد، اصولاً وظیفه ابتدائی او هدایت و توزیع ابرها و نزول بارانها بوده که بعد برق را در آستین داشته و زمین را بلرزه می‌آورد و ولی کم کم صاعقه زئوس به منظور مجازات اشرار و کفر تبه کاران نیز بکار رفت... زئوس بالاخره سرچشمه تولید و پیدایش صاحبان نبوغ و قدرتهای فوق‌الطبیعه گردید. پس از آنکه با خدایان مؤنث مزاجت نمود اولاد و اعقاب متعدد از او بوجود آمد و عدد بیشماری از پهلوانان و شاهان و پادشاهان بلاد عظیمه از نسل او بدینجهان آمدند، در هر شهری برای او زوجه‌ای قائل شدند ولی زن عمده و همسر مشهور او همانا «هرا» Hera نام داشت که ابدالابداز بزوجیت اوباقی است. معذک در هنگامیکه در شمال یونان رسیدند برای او زوجه دیگر بنام دیون Dione قائل شدند همچنین در نقاط دیگر زندهای دیگر باو نسبت دادند.

اما، هرا از طرف دیگر یعنی از جنبه ملت مغلوب (بومیان قدیم) قابل توجه است زیرا اونیون مانند زئوس قبل از تزویج دارای سابقه و تاریخی دیرین در محل بوده و مانند خود او وقتی مورد پرستش قرار داشت. ابتدای امر هرا در ظلمات عهد قدیمه مخفی و مستور است و میتوان گفت که خدای ماده گاو در افسانه‌های قدیم اهمیتی داشته در عصر تمدن می‌سناها Mycenae اورا آلهه غذا میخواندند و او را در عصر هرکول در صحرای پلوپونز Peloponnesiam همقدم آن پهلوان نیرومند و جوان میشمردند و نیز در ناحیه تسالی اورا دوست جاسون Jason که پهلوانی جوان و نیرومند است قراردادده بودند در آن زمان ظاهراً او خدای زمین نبوده بلکه دوشیزه‌ای است که بگذشت سالها جسم می‌یابد و زئوس از «دیون» زن نخستین خود بریده و با او پیوسته است. ولی در آغاز زواج آن‌ها هر دو خدا را با یکدیگر اختلافات و منازعاتی روی داده و برای این هر دو زحماتی ایجاد شده بود یکی از دانشمندان یونان شناس^۱ گفته است «داستان تزویج» «زئوس» و «هرا» عکس از وقایع جاریه زمان است و چگونگی غلبه مهاجمین کوهستانهای شمالی را بر بومیان محلی مصور می‌سازد و از آنجا که آن زن و شوی علوی دائماً با یکدیگر در جدال و نزاع بوده‌اند. البته يك علت انسانی نیز در کار است. «هرا» زنی جسور و غیور است و زئوس طبیعی غضبناک و خونی تند دارد ولی علت حقیقی را باید معمول اختلاف و جدال دونژاد غالب و مغلوب دانست. در هر حال «هرا» ملکه صحرای داخلی است و کوهستانیان قدیمی او را می‌پرستیدند و روایات و اخبار مادر پرستان باستانی درباره هرا فراوان است در حالیکه زئوس خدای قبائل شمالی و «پدر پرستان» است و برای آنکه جا و مقام خود را در آن کشور مغلوب مستحکم سازد او را بقدر ازدواج خود در می‌آورد، بهر حال چندی بر نیامد که زواج آنها عاقبت جنبه خوش و خرمی حاصل کرد و با هم بموافقت و حسن سلوک زندگانی خانوادگی را آغاز کردند و در دیده یونانیان بصورت ازدواجی سعید و مقنس درآمد و «هرا» از آن پس حافظ و نگهبان زنان شوهر دار و حامی و سر مشق ایشان گردید.

در خدای ایپولو Apollo - مظهری صاحب وظایف و اختصاصات مختلف دیده می‌شود ممکن است مبداء ایمان به «ایپاو» از ریشه یونانی نباشد. در ایلیاد Iliad هومر خدای ایپولو را در طرف

یونانیان قرار نداده بلکه خدای تروژان ها Trojans می‌باشد یعنی دشمنان زره‌پوش جنگی که شهر تروی Troy را محاصره کرده بوده‌اند و محتمل است بر حسب روایات و اسطوره های باستانی ابولو میبود جزیره دلس بوده باشد یا در نزد مردم صحرای آسیای صغیر مورد پرستش قرار داشته است بهر حال منشاء و مبداء ابولو را از روی صحت نمی‌توان تعیین کرد ، همینقدر مسلم است که اندکی برنیامد که نزد یونانیان بسیار کهن وی‌خدای حافظ شبانان و کشاورزان شد . و نیز معلوم است که وی‌خدای آفتاب نبوده بلکه در بعضی نقاط تروی Troy و تسالی Thessaly او را بصورت شبانی . نشان داده اند وقتی خدای گرگ بوده ولی در عین حال بوظیفه شبانی خود گله ها وره ها را نگاهبانی می‌کرده است ، در نواحی زراعتی بیشه ها و درخت زارها در ظل حمایت او بوده‌اند و روستائیان او را تقدیس می‌نموده و مانند شبانان که همه نغمات موسیقی را دوست دارند آن روستائیان بومی ابولورا نوازنده هنرمندی دانسته‌اند که با بربط خود برای پسران برنا و دختران دوشیزه نغمه سرائی می‌کرده است ، در باره وی قائل بوده‌اند که او خواه جویانان است و پشتیبان هنرهای پهلوانی و خود نیز زره کمان را به قوتی عظیم می‌کشیده در نزد ایشان همان تیرانداز افسانه‌ای هکتابولوس Hekatebolos می‌باشد که از مسافتی بمید تیر خود را گشاد می‌داده هرکس هدف تیر او می‌شده نهنه‌ها از ناوک او خون‌جاری می‌شده بلکه شکار خود را به مرضی هرگ خیز میتلامی ساخته است . ابولو همچنین در دامنه های کوه « پرناس » Parnass در یونان پیتون Python را که از دلفی آمده بود بقتل رسانید شرکت او در شهر دلفی Delphi کاری بس مهم بود و نتایج و اثرات عظیم در مذهب یونانیان داشت زیرا در اثر بودن او در دلفی وی خدای صاحب وهی و الهام شمرده شد و بوجود ابولو در دلفی به فوبوس Phoebus که نام خود اوست در اشعار هومر اشاره شده ، هر وقت می‌خواستند بنیان شهری نوین را بگذارند رای و اجازت کاهن دلفی را استدعا می‌کردند . و از آن پس ابولو حامی و حافظ آن شهر قرار می‌گرفت . بعد از دیر زمانی شاید در اثر نفوذ مذاهب بیگانگان مانند مصریها و دیگران ابولو راهمان خدای آفتاب یعنی هلیوس Helios دانسته و گفتند که برعباره زرین سوار است و از دروازه های شرقی آسمان به کشورهای ظلمات شب در مغرب رهسپار می‌باشد .

خدایان دیگر یونانیان همچنان چون ابولو هرکس داستانی دارند از آن جمله یکی آرتمیس Artemis است که خدای دوشیزگان عالم نوحش است و همیشه در کوهها و جنگلها می‌گردد و اشتباحتی در مجاورت خود از دوشیزگان دارد ولی با حیوانات وحشی سرخوش و خرم می‌باشد ، این خدا محب اطفال و کودکان و حامی و حافظ مردان و دوشیزگان است و در هنگام ولادت که مادر دچار رنج و الم زایدند است باو متوسل می‌شوند و از او یاری می‌جویند . هنگامی که این آلهه در ناحیه ایونی Ionia (آسیای صغیر) بوده در شهر (افسوس) Ephesus مورد عبادت قرار گرفته که او را بنام آلهه مادر و صاحب پستانهای متعدد پرستش می‌کرده‌اند .

دیگر از خدایان یونان آلهه هرمس Hermes است که از اعماق ازمئه قدیم اعصار قبل از تاریخ هلن بیرون آمده و در اعصار قدیمه رموز و علامات ساده داشته مانند يك قنوده سنگه و بهمانگونه که دهقانان و روستائیان در اراضی سنگلاخ در گوشه و کنار مزارع گرد می‌کرده و میکشند و غالباً مدفن اموات ایشان نیز در کنار آنها بوده است همچنین علامت وجود هرمس شده بمداز آن هرمس را بصورت يك ستون سنگی مربع نشان داده و آنرا هرم Herm می‌نامیده‌اند . و گاهی بر فراز آن ستون سر مجسمه هرمس را نیز نصب می‌نموده‌اند و بر آن بوده‌اند که او را از زیر طبقات خاک بیرون

کشیده‌اند وی در آنجا ساکن و بی حرکت میزیسته پس دارای یاها و کشفها مجهز به بال و پر گردیده است. کار او اینست که ارواح اموات را از فراز زمین به اعماق هادیه Hades رهبری می‌کند. اومنادی و چاوش خدای زئوس Zeus می‌باشد و از عالم تحت‌الارض بیک پیام آوراست. پیراهنی بلند بر تن و کمر بندی دراز بر کمر و کلاهی لبه دار بر سر و کفشهای با بال و پر برپا دارد .
خدایان دیگر یونان نیز بهمین نهج هر یک را کاری و مشغله‌ایست . پوزیدون Poseidon الهه دریاها - سابقاً خدای اسب بوده و دریاچه ها و شط‌های داخلی را محافظت می‌فرموده ولی بعدها مهاجمین قدرت او را بدریا کشانده‌اند.

آتنا Athena الهه حکیم و دوشیزه جنگجو سابقاً بصورت جغد بوده زیرا همیشه این پرنده را مقدس می‌شمرده‌اند و خود نیز بصورت همان پرنده در آمده و با آسمان صعود کرد ، « دمیتز » Demeter الهه خاگ حاصلخیز عیناً مانند آلهه مادر پرسفون Persephone نازک اندام و خوبرو بوده که هر دو بموالمتحت‌الارض رس و کار دارند .

از تمام این خدایان عدیده تعدادی از خدایان و معبود ها و ارواح مردم در هر محل اثری باقی مانده است. حتی خدای افرو دیت Aphrodite که الهه عشق است بعداً در نزد یونانیان معروف و معبودیت یافت ظاهراً او صورت دیگری از ایشثار Ishtar الهه مؤنت بابلها است که از کف دریا زائیده شد و در منتهای لطف و نازگی و زیبایی است و همچنان دارای مراتب خلاف عفت و نسا پاکسی و ربه‌النوع کنیز کان مطربه معابد است و نیز مانند ایشثار تن خود را شرحه شرحه می‌کند .
در میان خدایان یونان تنها دیونیوس Dionysus است که همچنان غیر قابل وصول و اطاعت ناپذیر می‌باشد که از آن سخن خواهیم گفت .

خدایان هومر

اکنون موقع آنستکه از آن خدایانیکه قلم هنرمند و خرد پرور شاعر بزرگ یونان هومر مصور کرده سخنی گوئیم و در باره صفات هر یک داوری نمائیم .
آلهه متعدده در نزد این شاعر در امکانه مختلف متفرق نبوده‌اند بلکه مسکن مشترکی در قله کوه بلند اولیمپوس Olympus در این منزلگاه علوی که بسی بالاتر و والاتر از آن کوهی است که هم اکنون در خاک ناحیه تسالی وجود دارد زئوس Zeus (رب الارباب) راننده اسب ها ، خدای مهربان قرار دارد و هم آنجاست که «هرا» Hera آلهه سفید اندام و ملکه خدایان - زوجة زئوس بر فراز سربری از زرناب جای گرفته و این خدای بزرگ دیگر خدایان را در زیر نظر داشته و می‌داند که هر یک در کجا هستند و چه می‌کنند و چون وی پدر بزرگ اکثر این خدایان است از پسر و همه فرمانبردار و مطیع اویند. در آن میان یکی دختر که محبوب وی با چشمان کبود یعنی دوشیزه آتنا Athena خدای حکمت و خرد است و پسر عزیزش اپولوو apollo خدای کماندار با زلفکان طلائی هم درد می‌رساند هم درمان می‌کند. دیگر خدای آرتمیس Artemis است که باگراز وحشی و گوزنهای سریع‌السر میبرد او نیز دخترکی خجول است که غالباً خود را در قتل جبال پنهان می‌سازد ، دیگر خدای « آرس » Ares است که پسر جنگجو و دلیر زئوس می‌باشد و « شکافنده سپر ها » لقب دارند و غالباً مورد خشم و غیظ پدر قرار میگیرد .

پس نوبت به افرویدیت Aphrodite میرسد که خدای فریبنده عشق است اولین دختری دیگر از زئوس میباشد که از همسر دیگر وی بنام دیون Dione زائیده شده وی بزواج برادر نانی خود هفتسوس Hephaestus در آمد که آناه کانون و تنور و رب النوع آتش میباشد و از هر از زوجه دیگر زئوس زائیده شده است لیکن افرویدیت با او فادار نمانده با ارس Ares پسردیگر زئوس عشق میبازد. از همه این خدایان با ارزشتر در منظومه هومر همانا هرمس Hermes است که دلیل راه آسمانها و متمادی و پیک خداهاست او نیز فرزند دیگر زئوس میباشد و از ماجرای عشق او با ددیزه مایا Maia بوجود آمده. خدای هوشمند و حیل باز که اغلب با دزدان بسر میبرد و ارواح اموات را در کوه الیمپوس به و هادیه هادس Hades رهبری مینماید.

دواله دیگر یکی پوزیدن Poseiden رب النوع بحار و انهار و هادس (Peuto) الهه عالم تحت الارض هر دو برادران زئوس هستند و از یک پدر و مادر مشترک کرونوس Chronos ورهی Rhea متولد شده اند و نیز او را خواهری از همان پدر و مادر است که دمیتسر Demeter نام دارد.

این بود خلاصه ای از مجموعه خاندان «ارباب انواع و آلهه» یونانیان که هومر در منظومه خویش وصف کرده این خدایان زمام قوای طبیعت را در قبضه اختیار دارند نه آنکه خود مظهر آن قوا باشند. گوئی یونانیان باستانی آنها را خود قوای طبیعت میدانسته اند، کردار و عمل آنها عالی و ارجمند و در همان حال بسیار ساده و بسیط است. فنیها و توتنها که در فرهنگ باستانی مینونهای قدیم (Minoan) (نومیان قدیمه ساکنین جزیره کرت در هزاره سوم و دوم قبل از مسیح) وجود داشته و خدایانی که در پیکر جانوران و خدایان مادینه (مادر کال) زائیده شده بودند دیگر از میان رفته و اثری در سخنان هومر از آنها یافت نمیشود. عقیده بدوی خدایان و تولد نباتی و حیوانی و انسانی مولد موجودات که نزد بلاسجیانها Pelasgians (نام قوم عصر قبل از تاریخ ساکن یونان است) و عقاید آنان در باب مرگ و حیات و عالم تحت الارض بکلی تصفیه و تکامل و تلطیف حاصل کرده است.

هومر شخصیت این خدایان را بوضوح هر چه تمامتر چون روز روشن و بکلی متمایز از یکدیگر وصف کرده است و آنها را بصورت آدمیان خاکی در آورده که دارای همان صورت و سیرت و همان کردار و افکار و آرزوهایند. گرچه همه جاویدی و دارای صفت «ازلیت» میباشد، ولی به چوچه غیر قابل قیاس و مجهول و رعب انگیز نیستند از مد نظر جمال، آنها از آدمیان خوبیتر و زیباترند. هومر از حال آنها سرمشقا و نمونه های ممتاز برای صنعتگران هنرمند یونان در آینده تهیه کرده است که بعدها بیکر آنان را از مرمر یا برنز بدیده آورند. آنان در کلمات هومر با جامه و اندامی فتان و دلربا و محبوب و متناسب جاوید گذشته اند در حاشیه هر کوی و هر برزن و مخصوصاً در آکر و پولوا Acropolis قرار گرفته و از فراز پایگاههای خود یا در درون مهابد باوقار بسیار بر نوع بشر نظر میکنند و با جلال و شکوه فراوان بمالهای دیگر که ازین جهان پست برتر و بالاتر است تعلق دارند.

بعلاوه این الهه در نزد هومر دارای نیروهای فوق طبیعت اند چنانکه چون زئوس سر بجنبانند سراسر کوه الیمپوس بلرزه در می آید و خدای پوزیدن میتواند در سه قدم از نشیب بفرز کوه بر آید. او و دیگر خدایان را صوتی چون غرش رعد مهیب و عظیم است. ایشانرا بر حیات آدمیان اگان استیلا و قدرت بسیار است که آنها را فرین شقاوت با سعادت مینوانند کرد و چون اراده کنند حصار شهرها از بی بر میافند و مردان هلاک می شوند و لشکرها شکسته می گردند. ابناء بشر باید بدانند که وظیفه ایشان آنست که نزد این خدایان مراسم قربانی چنانکه منظور است در مواقع مهمه بعمل آورند

وگرنه مستوجب خشم و غضب خدایان علوی قرار خواهند گرفت زئوس عهواره مراقب کردار و رفتار اولاد آدم می باشد .

ولی با همه این احوال قدرت خدایان هم بشدت محدود است . در عالم هستی چیزی وجود دارد که از زئوس نیرومندتر است و در برابر او این الاله راننده ابرها سرطاعت و تنظیم فرودمی آورد آن قدرت مافوق خدایان را «می پرا» Moira نام میداده اند و ما میتوانیم برنوشت «Fates» ترجمه کنیم، اونیروئی عظیم و بی پایان دارد. اوتنها نیست قدرتهای دیگری نیز با او مشارکت دارند. مانند حق- وحشت- خشم - عذاب و شهرت و بالاخره مرگ (که همه این قوا بر نهاد بشر مسلط اند) خدایان در عین اینکه موجودات فوق بشرند ولی مانند انسان در چارچوب طبیعت و تاریخ محدود و محصور می باشند. حماسه های هومر در هدایت افکار و ترکیب اندیشه یونانیان تأثیری بسیار داشته است که در آن مردم نه تنها طبقه اریستوکراتی آن اشعار را میسر آیدند بلکه تدریجاً قاطبه مردم یونان از آن بهره ور شده و در جشنها و مجامع عام همه جا آنها را میخواندند. و بالاخره این منظومه در تربیت و پرورش جوانان یونان مهمترین عامل اساسی بشمار رفته است و اثری عظیم در ایجاد حس وحدت در فرهنگ و مذهب آن قوم نموده در پرتو این رزمنامه ها همه یونانیان متفق بودند که هلاس Hellas از حیث دین و دانش یگانه و متحد است با آنهمه باید گفت در اشعار هومر جنبه سیاسی و جهت مذهبی فزونی داشته است و معلوم است که در اعتقادات روزمره و نمازها و قربانیها خدایان در منظومه های هومر هر چند زیبا و شکیل طرح ریزی شده اند قلوب مردم را بکلی مسخر نکرده و آنها را از علاقه های روحی قدیم ایشان منحرف نساخته . خدایان منظومات هومر و هسیود Hesiodه بمنظور تجسم جمال و زیبایی کامل و تمام وصف شده اند ولی در آنها غالباً هدف عقلانی را تعقیب نشده و بر آنها مانند بازیگران بر روی صحنه نظر میکردند که فقط برای تماشا خوب بودند ولی قلب و روح تماشاکننده را جلب نمیکرد و این نقطه ضعف نمایانی بود طبقه عالی جامعه یونانی از آن اشعار راضی بوده ولی عطش عامه مردم و طبقات پائین بهیچوجه سیراب نشده و در جستجوی یک عامل روحانی و مذهبی دیگر بودند این بود که مذاهب مرموز و مخفی (Mystery) در آن کشور بظهور رسید

مذاهب مرموز

چگونگی تحول عقاید یونانیان در این باب خیلی مبهم است ، همینقدر معلومست که بعد از عصر پهلوانی «Achaean age» قدیم این افکار در آن-رزمین پدیدار گردیده و خدایان هومر در زمین آن اعضاء باستانی نیز بظهور رسیدند که مظهر کردار و اعمال قوای جاویدی باشند که احساسات دینی یونانیان را در درون ضمیر ایشان قانع سازند . و این عبارت بود از یک سلسله عقاید بمطالب نهفته و سری که بطور خصوصی با افرادی خاص تعلیم میشد و در ضمیر آنها رضایت وجدان و امنیت خاطر و طمأنینه روحانی ایجاد میکرد این معنی که هرگز بوسیله تقدیم قربانیهای رسمی در مراسم جشن و اجتماع در پیشگاه معابد خدایان برای آنها حاصل نمیشد در آنجا میسر می گشت.

بیروان این رشته عقاید مخفی بقدری خلوص و شوق در انجام رسوم و آداب دینی خود داشتند که حتی در مواقع خطر و بحران عمومی که مردم همه آشفته و پریشان بودند آنها دست از ایفاء آن مراسم و مناسک برنمیداشتند .

این سلسله عقاید را از آن سبب «مذهب‌مستور Mystery Religions» مینامیدند که مراسم و آداب آن‌را مبیایستی جز به نوآموزان از دیگران مخفی دارند. کاهن روحانی آنجماعت (Hierophant) کاشف مقدسات) نوآموز تازه‌وارد را با ووری چند رهبری می‌کرد یعنی با آنها تعلیم میداد که اولاباید با مراسم خاصی همگی ساحل رفته و در آب دریا مراسم تطهیر و تفسیل را بعمل آورند^۱ از علوم مخفی تعلیماتی نهانی در طلاری در بسته تعلیم یابند بعضی اشیاء مقدسه را زیارت‌کنند یک حکایت و نمایشنامه روحانی‌را بمعرض‌نمایش بگذارند که در روی آن‌صحنه خدایان بصورت اشخاص نمایان‌میشدند و نقش خود را بازی می‌کردند در خاتمه همینکه مبتدی بحدکمال می‌رسیده بر سر او تاج‌گل مینهادند همراه این اعمال که چند روز انجام آن بطول میانجامید یک سلسله اعمال و حرکات و تشریفات طولانی مریب انجام می‌گرفت پس روح معتمدین آرامش یافته و حس‌ایمان و اعتقاد بحقایق غیبی و اتصال رمزی مستور با آنها در نهاد او قوت می‌گرفت.

قدیمترین و مضبوطترین مستورات و عبادات این جماعت رسمی است که به الورشن (Eleusian) موسوم است و خدایانی که در این عبادت پرستش میشده‌اند عبارت بوده‌اند از دمیتر Demeter (مادر زمین - خسته غله) و دختر دوشیزه اش کوره Kore که بیشتر بنام پرسفون Persephone مشتهر است و گویند که آندختراک (کوره) را «هادس» Hades ربوده بطبقات سفلی جهان برد تا که با او تزویج کند ولی ما در آن دوشیزه روزها در غم دخترمان نگرفت و کوششها کردیم مانع از نمو و رشد خسته‌های غلات گردید، عاقبت ژئوس به هادس امر فرمود که آن دوشیزه را رها کند تا نزد مادر خود بزمین بازگردد ولی آندختراک دانه اناری که نهانی و بحیلت هادس باو داده بود خورده و چون بنزد مادر خود بازگشت مادر باو گفت:

«ای فرزند اگر در آن جهان چیزی خورده‌ای بمن بازگو، زیرا که اگر دهان بخوردنی نیالوده باشی می‌توانی بهلوی من و ژئوس پدر بزرگت زیسته و نزد همه خدایان جاویدی و محترم باشی، لیکن اگر چیزی خورده باشی بایستی دوباره بهمان طبقات سفلی زیر زمینی بازگردی و چهار ماه در آنجا منزل گزینی تا اینکه از روی زمین شکوفه‌ها شکفته و گل‌های مه‌طرب بهاری جهانرا خوشبو کردند تو از آن دنیای ظلمات غبار آلود سفلی بازگردی و نزد ما آئی و مایه شگفتی خدایان و آدمیان شوی.»

(این حکایت از سرودی که از قرن هفتم قبل از میلاد باقی مانده و بعصر ما رسیده است اقتباس میشود) لیکن «پرسفون» بناچار اعتراف میکند که دانه اناری خورده است از اینرو بنزد هادس برمیگردد و هر بهار بجهان باز می‌گردد. تمام این سرگذشت را مخصوصاً بانوان و دوشیزگان در صحنه عبادتگاه مخفی خود بتفصیل نمایش میدادند.

گرچه راز نهانی این نمایش‌ها را از نظر عامه مستور میداشته‌اند ولی هنگام طواف آنجماعت که از شهر بسوی ساحل دریا برای انجام مراسم تفسیل و تطهیر میرفته‌اند اهل آتن دستجات و جماعات ایشانرا میدیده‌اند و همچنین انجام رسوم و آداب ایشانرا در هنگام حرکت از آتن به الویس Eleusis که شمالی از «دیونیسوس» Dionisus را همراه میرده‌اند مشاهده می‌کرده،

پیروان این فرقه بر آن بوده‌اند که با انجام این آداب و تشریفات مستور و مرموز در طول شبهای دراز هر آینه در جهان دیگر بنعمت ابدیت و عمر جاویدانی سرفراز خواهند شد و از آنجا که بر تو نیروهای غیبی دیمتر و کوره و دیونیوس بدرون روان آنها تافته است نصیبی بهتر خواهند داشت .

البته ریشه این عقاید الوزینیان Eleusinians در ممالک باستانی تراس و فیژییا قرار داشته و آن سکر و مستی که بعد از انجام آداب از نوشیدن شراب خدای دیونیوس بر آنها دست میداده رمز غلبه قوت و نیروی آن الاهی پیروان شخص معتقد بوده است همچنین بوسیله خوردن گوشت خام و نوشیدن خون بزغال یا گوساله با آنها وجد و ذوقی دست میداده که آنرا نشانه اتصال معنوی و مقدس با آن خدا (دیونیوس) میدانسته‌اند، شکافتن جسد و قطعه قطعه کردن کالبد آن حیوان را که رمزی مقدس است ام‌فازیا « Omphagia » می‌گفته‌اند و این عمل در تمام یونان معمول بوده است زنان در اثر اعمال رمزی دیونیوس از فرط غلبه روح آن الهه بر وجود ایشان حالت شوق و شور بایشان دست داده و حیوان مقدس را می‌کشته و قطعه قطعه میکردند و همه آنها داستانهای رمزی از ارفوس Orpheus نقل می‌کرده‌اند و او نوازنده‌ای ساحر بوده است که این رشته عقاید اسرارآمیز الهه دیونیوس را تأسیس کرده و خود او نیز قربانی اعمال «ام‌فازیا» گردیده و زنان شهر تراس او را قطعه قطعه کرده‌اند .

این مراسم و عقاید پیروان خدای دیونیوس که در آغاز کار این چنین خام و وحشیانه بوده است بعدها در صورت‌های دیگر که به «اورفیس» Orpheism معروف است در تمام دنیای سواحل (مدیترانه) یعنی هر جا که نژاد و فرهنگ یونانی وجود داشت انبساط یافت. و از جنوب ایتالیا و جزایر کرت و قبرس معمول گشت و در همه جا رسم تناول گوشت خام خدای «زاگزیوس دیونیوس» Zagreus Dionysus که الاهی حزن و مرگ بوده معمول گردید و شخص تازه مؤمن و مبتدی ماده عنصر الهی را در وجود خود بدینوسیله تقویت می‌کرده و پرورش میداده است.

خلاصه قوانین عقیده «اورفیس» که عبارت از طهارت و پاکی و پوشیدن جامه‌های سفید و اجتناب از خوردن هرگونه گوشت حیوانی (البته باستانی گوشتی که رمز بیکر الاهی بوده) و همچنین پرهیز از محرمان نسبت بسوابط جنسی و حفظ از آلودگی دامان و عفاف و گذرانیدن عمر به ریاضت همه را رعایت می‌کرده‌اند باین نیت که روح را از عنصر شرارت و خیانت پاک و مطهر سازند و بعد از مرگ گرفتار عذاب جاودانی (دوزخ) نشوند و بالاخره هر فرد آدمی اگر در طلب سعادت و رستگاری در دنیای دیگر باشد و خواهان و طالب صفای روحانی در این جهان باشد مبیاضی این قوانین و مقررات آئین « ارفیس » را پیروی نماید و از زحمت تعب بعد از مرگ که آنها معتقد هستند رهائی یافته در جزایر نزهت انگیز سعادت‌مندان و نیکانی جاودانی منزل یابد .

این عقاید «ارفیس» بعدها در یکی از مکاتب بزرگ فلسفی یونان و در جامعه اخوتی که «فیثاغورث» Pythagoras تأسیس نمود تأثیری بسیار کرد. اخوان در مکتب آن فیلسوف بر آن رفتند که وظیفه و تکلیف هر آدمی در این جهان سعی در تصفیه باطن و تطهیر روح است و باید مانند « ارفوس » یا «اپولو» در روان خود یک حالت آرامش و صفا و یک لطف و وجد روحانی ایجاد کنند. تدریس و تحقیق در رشته‌های طب و موسیقی و نجوم و ریاضیات و فلسفه محض که نزد

ایشان مطلوب و پسندیده می باشد همه بمنظور آنست که در روان آنان عنصر الهی تقویت شود و روح بند از مرگ تناسخ یعنی حلول از جسمی ارضی بجسم ارضی دیگر خلاصی یافته و یک صفای علوی و لطف روحانی حاصل نماید .

مذهب یونانیان و شعراء تراژیک (حزن انگیز)

غم نامه ها (تراژدی) های معروف یونانی مانند « اسی لوس » Aeschylus و « سوفوکلیس » Sophocles و اورپیدس Euripedes همه اطراف این نکته دور میزنند که بدبختی و شقاوت آدمیزاد حکمی مقدر است که خدایان او را بدان مجبور و ناگزیر ساخته اند، همین منی را اساطیر یونانی پیوسته تکرار کرده اند ولی از این افسانه های حزن انگیز معلوم نمیشود که این بلاها و بدبختی ها را خدایان از روی قصد و عمد مقرر داشته اند یا بدستور قضا و قدر غیر قابل اجتناب میباشد؛ که حتی خدایان علیرغم اراده خود تابع و منقاد اویند برای انسان حتم کرده اند . نویسندگان ایسن درام های غم انگیز مسائل غامضی را عنوان کرده اند که از آنها این ابهام و آشفتگی حاصل میشود و در ضمن نمایشنامه های خود قطعاتی از افکار اخلاقی و دینی مندرج ساخته اند که باستانی کتب انبیاء (در عهد عتیق) در عالم ادب شبیه و نظیری ندارد .

فلاسفه و خدایان

اما فیلسوفان یونان از نظریات و بیانات هومر هم از آغاز دوری جسته اند. فلسفه یونان بایک قسم عقیده بوحث وجود Monism شروع شد آنها گفتند که موجودات در این عالم صور گوناگون یک شئی واحد میباشد . طالس Thales بر آن شد که این ذات اصلی آب است ، انکسیمنس Anaximenes معتقد بود که ذات اصلی هوا است هراکلیتوس Heraclitus آنرا آتش دانست . فیلسوفی دیگر بنام اناکسیماندر Anaximander مدعی شد که ذات اصلی ماده نیست نامعلوم و مجهول امکانه . ولی همه در این قول متفق شدند که اصل وجود هر چه باشد در هر حال آن قوه ایست الوهی که دارای صفت خالقیت میباشد . زنفون Xenophones ایمانی داشت که نیروی خالق مربوط به خدائی است یگانه که از همه خدایان و آدمیان بزرگتر است نه در صورت و شکل و نه در معنی و فکر . شباهتی بوجودات فانیه ندارد او همه چیز را می بیند و هر صدائی را می شنود و بر همه امور عالم داناست، اما انسان اصرار دارد که آن خدای یکتا را شبیه صورت خود تصور نماید و از اینرو در وادی ضلالت و سفسطه «تجسم» فرو افتاده است.

یکی از دانشمندان گوید^۱ ، «هومر و هسیود هر دو تمام اموری که در نزد آدمیان مضموم و قبیح و شرم آور است مانند دزدی و زنا و فریب و دروغ همه را بخدایان خود نسبت داده اند ، انسان فانی چنان می پندارد که خدایان مولودند و زائیده شده اند و جامه به بدن می پوشند و مانند آنان هر یک دارای صورتی صوتی هستند .

۱ - رجوع شود بکتاب «افکار و مذاهب یونانیان از عصر هومر تا دوره اسکندر» ص ۸۵

اگر گاوها یا اسبها یا دیگر جانوران دست داشتند و می‌توانستند مانند آدمی با قلم خود کار بکنند و بنگارند و بسازند و نقاشی کنند هرآینه اسبها صورت خدایان خود را بشکل اسب میکشیدند و گاوها نمثال او را بصورت گاو مجسم مینمودند بهرحال هر نوعی از انواع موجودات پیکر خدایان را مانند پیکر جسمانی خودظاهر میساختند. حبشها میگویند خدایان ایشان دارای بره سیاه و بینی‌های افطسی است ولی مردم تراس Thracians برای آلهه خود چشمهای کبود و موهای طلائی قائل میشوند.^۱

اما افلاطون Plato از جنبه دیگری این عقایدرا انتقاد میکند. در کتاب جمهوریت در آنجا که در باب تربیت جوانان بحث کرده ابراز نگرانی بسیار میکند و بر آن است که تعلیم افسانه‌ها و اساطیر هومر بجوانان اگر تهذیب و تصفیه نشود هرآینه مفسد اخلاق ایشان خواهد بود.

همچنین افلاطون از مذهب مستور یونانیان عیب گرفته و آنرا انتقاد نموده است و میگوید ضرر این تمالیم رمزی آنستکه آنرا با رعایت اصل «عدالت برای عدالت» تعلیم نمیکند خالی از خلوص و صفای صرف است زیرا آنها مبادی اخلاق عالیه و تقوی را برای کسب پاداش و جذب نفع بعمل می‌آورند و منظور ایشان از این اعمال آنستکه سعادت برکات آسمانی مانند باران برس مؤمنین و معتقدین فرو بارد.

البته افلاطون منکر به وجود خدایان نبود لیکن می‌گفت که آلهه آنچنان که هومر پنداشته است نه خود کام اندو نه خطاکر و نه آنچنان که پیروان مذهب مستور مرموز گمان نموده‌اند آنها بیبوهه از طریق عدالت منحرف میشوند بلکه خدایان همه در اعمال خود تابع قوای بزرگ عالی و متعالی هستند و برطبق اوامر آن حرکت میکنند مافوق آنها و در وراء تمام موجودات و کائنات یک آفرینگار و صانمی عظیم وجود دارد که خود را از تمام اشیاء و از تمام صور و معانی بالاتر و در کسوت خیر مطلق جلوه‌گر میسازد و او بوده است که در ازل صور ممکنات را ابداع فرموده و ارباب انواع همه از او الهام گرفته جهانی این چنین بوجود آوردند، خاک و آب و کوه و دشت و دریا و خدایان و آدمیان و جانوران از پرتو آن ذات مطلق نمایان گشتند و آن خیر محض و جمال مطلق حق صرف است که بدرجات و مراتب مختلف نمودار شده است. اما آدمیزاد روانی دارد که در بیکره روان او همیشه سائر و ساری بطرف خیر مطلق باید باشد و تا به مرحله مقامی برسد که از رحمت رنج تولد بیایی (تناسخ) نجات یابد و بمقامی برسد که او نیز مانند خدای بزرگ ابدالاباد از مراتب صور و تینات گذشته به حق مطلق و جمال محض و خیر صرف واصل گردد. الهه و خدایان کوچک نبوت خود به هیچگونه عبادات صوری خوانی احتیاج ندارند و آداب و تشریفات سحره و کاهنان را که آدمیزاد بقوه و اواهمه خود برای آنها وضع کرده و قرار گذاشته بهیچوجه نمی‌طلبند بلکه آنها تنها چیزی که از بنی آدم می‌خواهند اینست که روح خود را از طریق هدایت منحرف نسازد و بطلب خیر محض که باریتعالی در برابر او گذاشته سالک و متحرک باشد افلاطون تا این عقاید ثابت و استوار در اواخر سنین عمر دراز خود معتقد بود که انکار الوهیت بی‌انصوری است اینک خداوند نسبت به بشر بی‌علاقه و نامهربان است یا توهم اینک مهر و محبت الهی را بوسیله تقدیم هدایا و نذور و گذرانیدن

۱ - حدیثی از امام صادق منقول است که مورچه تصور میکند که خدا دارای دوزبانیه است زیرا داشتن آن نزد آن حشره کمال وجود است.

قریبانها و رسوم میتوان جلب و خریداری نمود بخلط و خطا است. و برای هیئت اجتماعی این چنین تصورات خطرناک میباشد.

در باب افلاطون و دیگر فلاسفه پیروان او سخن بسیار میتوان گفت ولی در اینجا بهمین مختصر که گفته شد کفایت میکند و شمه‌ای از روش و اسلوب افکار آنها را تا حدی نشان میدهد و معلوم میدارد که چگونه مذهب عامه مردم یونان در پرتو افکار عالی و دماغهای نورانی دانشمندان آن قوم از مراحل بدوی سافله بمراتب و درجات عالیه تقدم و ارتقاء حاصل کرده ارسطو و حکماء رواقیون و فلاسفه مکتب افلاطونیه جدید نیز در پی استاد خود افلاطون همه کوشیدند که هموطنان خود را از قبود جهل رهایی داده بطرف خرد و دانش عالیتر و حیاتی والایتر و آزادتر رهبری نمایند.

۴. روم

کلیات و اصولی که در باره مذهب یونانیان صدق میکند همچنان شامل تاریخ مذهب رومیان نیز میشود یعنی ادبیات ادوار کلاسیک را هنمای کامل و موثقی برای علم به مذهب رومیان قدیم نمی باشد. آثار نویسندگان روم در عصر جمهوریت و اوایل عهد امپراطوری باید بسر مبنای قواعد انتقادی علمی تجزیه شود تا از نقادی آن ارزش حقیقی معتقدات رومیان باستانی بدست آید. قشر ضخیمی که بردین آنها از اقتباسات از مذهب یونانیان و همچنین تأثیرات ادیان مصری و ملل شرق نزدیک پوشیده شده باید برکنار کرد تا از روی عبادات و آداب لاتینهای باستانی با تکرار دینی ایشان بتوان بی برده بی برد.

شبه جزیره ایتالیا درست مانند شبه جزیره یونان در آغاز محل سکونت بومیانی بوده که از ریشه نژاد هند و اروپائی نبوده اند، هجوم قبائل آریائی مخصوصاً سلتها Celtes بآن سرزمین در زمانی در اثناء هزاره دوم ق. م از طرف شمال آن شبه جزیره بوقوع پیوسته است؛ این قبایل مهاجم در آن زمان از جبال اپنین Apennines عبور کرده در سواحل رود تیبر Tiber و در دامنه نلال شرقی شبه جزیره سکنی گرفته اند. این اقوام و قبایل لاتین نام داشته و سرزمین آنها را لاتیم Latium گفته اند ولی آنها نیز بنوبت خود در معرض حمله و نفوذ اقوام دیگر قرار گرفته اند. از جمله در قرن هشتم ق. م یک قوم دیگری که با آنها قرابت داشته اند بنام طوایف سابین Sabines از کوهها عبور کرده بنواحی شرقی شبه جزیره فرود آمده اند و اندکی قبل از این تاریخ باز همان ناحیه مورد تاخت و تاز مردمی دیگر از طرف شمال قرار گرفته در ناحیه‌ای که به «اتروریا» Etruria موسوم است و آنها از طرف مشرق دریای مدیترانه با سفائن خود در آن دیار فرود آمده اند و ایشانرا اتروسکان گفته اند، قومی کارآمد و فعال که روزگاری با رومیان جنگیده و آنها را کاملاً مغلوب خود ساخته بودند. هم چنین درنواحی و سواحل دور دست جنوبی شبه جزیره (ایتالیا) نیز اقوامی دیگر هجوم آورده اند که مورد توجه رومیان نشده اند و آنها از ریشه یونانی یعنی «Magna Graecia» بوده و از شبه جزیره یونان مهاجرت کرده بوده اند و بسواحل جنوب ایتالیا گرد آمده اند... از بقع لاتینها در قرن هشتم قبل از میلاد در میان دو قوم و دو مهاجم قرار گرفتند، اتروسکانها در شمال و یونانیها در جنوب. میزان تأثیر و نفوذ این دو مردم را در تحولات دینی لاتینها اینک بیان خواهیم نمود.

شهر رم در ابتدا یکی از قبیلات و بلاد کوچک قوم لاتین بوده بعد از آنکه مهاجرت بعضی قبائل بر روی تلال مسیمه این شهر در قرن ششم قبل از میلاد کاملاً صورت گرفت. آن شهر بوجود آمد و در گرداگرد آن باروی محکم و طولانی بنا نمودند. اهالی رم اندک اندک نواحی اطراف آن شهر را بقبضه تصرف خود در آوردند؛ و آن شهر دائماً رونق و توسعه حاصل کرد تا آنکه بر-جسته ترین بلاد ایتالیا گردید. در اواخر قرن سوم ق. م «کارتاها» Carthagians که در برابر نفوذ و سلطه روم مقاومت می کردند در هم شکسته شدند و روم بر تمام حوزه دریای مدیترانه استیلا و اقتدار حاصل کرد. در نتیجه سازمان اداری بسیار محکم و نیرومند، کار روم بجائی رسید که مدتی دراز بر جهان تفوق و استیلا یافت.

در طول این تاریخ طولانی همانطور که ذخائر ثروت و اندوخته های اموال دیگر ملل دائماً بشهر روم فرو میریخت همچنان مبادی و عقاید و آداب آنها نیز بآن کشور حمل می شد ودر عقاید و ادیان اصلی رومیها نفوذ می یافت ما در این فصل میخواهیم چگونگی و تاریخ این اختلاط و امتزاج را بیان کنیم.

دین رومیان باستانی

تاریخ مذهب رومیان مانند تاریخ شهر روم سر آغاز و ابتدای بسیار حقیر و کوچکی داشته است اماکن و معابد مقدسه آنها نخست در خارج از حوزه شهر ایشان قرار گرفته از آنجمله معبد دیانا Diana در جنگلهای آریسیا Aricia در اطراف دریاچه «نمی» Nemi جای داشته است و همۀ طوایف و قبایل لاتین آن مکان را مقدس و محل عبادت میدانستند. همچنین در تل البان Alban در شرق کشور لانیوم تمام قبائل اجتماع کرده و با احترام خدای زوپیتر Jupiter Satiaris جشنها برپا میکردند.

در ادوار بعد رومیها خود در هنگام اشاره به مذهب اصلی خود از آن به دین «نوما» Numa تعبیر کرده اند و گفته اند که اولین مقنن تاریخی ایشان آن مذهب را برای ایشان ندوین و جمع آوری کرد بی آنکه خود اختراع کرده باشد. این دین شامل يك رشته عقاید به سحر و موهومات و خرافات بود و از طلسمات و افسونها و فالهای نیک و بد سخن میگفته است و برای خدایان و ارواح يك ماهیت بی نظم و آشفته قائل بوده و برای آنها يك شخصیت برجسته ئی نشان نمیداده و حتی جنسیت نر و ماده آنها درست معلوم نبوده است.

بطوریکه یکی از دانشمندان آن مذهب باستانی را چنین وصف کرده است: «مذهب رومیان قدیم دارای هیچ تاریخ اساطیری برای افراد خدایان نبوده و برای آنها هیچگونه نسب نامه یا عروسی و زواجی و یا زاد و ولدی و هیچگونه افسانه پهلوانی پرستش بهدوانان و یا افسانه خلقت و مرگ و زندگانی آخری نداشته اند خلاصه آنچه که هومر و هسیود با آن طول و تفصیل که برای خدایان یونان ایجاد کرده اند رومیها فاقد می باشند بقدری این ارواح متفرقه در مزارع و چمنها خالی از شخصیت مستقل و وضوح بوده اند که رومیهای قدیم خود آنها را به «نومی نا» Numina تعبیر نموده اند یعنی «قوای کلی و غیر مشخص» و هیچگونه جسم خارجی برای آنها قائل نبوده و تصویری برای آنها در عالم ذهن خود رسم نکرده و بر فراز آبنه و آثار و یا پرده های نقاشی یا

ظروف نقشی از آنها نگهشده‌اند. و ظاهراً بعدها از اتروسکان‌ها و یونانیها اعتقاد به خدایان مرئی و مجسم و شبیه بانسان را اقتباس کرده‌اند.

رومیها ظاهراً توجه فوق‌العاده به وظایف ارباب انواع «الهه» مینول میداشته‌اند و حدود اعمال ایشانرا بسبکی منطقی مشخص و معلوم میکرده‌اند نه آنکه آنها را بصورت شخص معینی در آورند ... حتی بعد از آنکه کیشها و کاهنان در تکمیل عقاید و تنظیم افکار روحانی مردم روم قدیم سعی بسیار کردند، باز وضعیت دین و آئین در آن کشور فقط صورت خاصی و مستقلی داشته که شبیه سایر ممالک و ملل نمیباشد.

۱- دین در خانه و مزرعه - مشغله اصلی رومیان باستانی عبارت بوده است از زراعت مزرعه و جمع‌آوری محصول و نگاهداری خانواده و تولد و تناسل و بالاخره جنگ و بیگار با دیگران ازینرو برای کاهنایی در امر کشاورزی و بذرافشانی، به روحی بنام ساتورنوس Saturnus و برای رشد غلات و حبوبات، به روحی دیگر بنام «سرس» Ceres و برای حصار به روحی بنام کونوس Consus و برای حفظ انبارها و مخازن بروحی بنام «اپس» ops و برای شخم کردن زمین را شیار نمودن بروحی بنام «تلوس» Tellus و برای شکوفه‌ها و ازهار روح فلورا Flora و برای نضج و رسیدن انبار رومیوها به روح «پومون» Pomona و برای حفاظت جنگلها و بیته‌ها روح «فونوس» Founus و بالاخره برای حفظ مزارع و کشتزارها به روح «لارس» Lares و برای مراتع و چمنها به «پالی» Pales و برای اعلام سرحدی و سنگهای نشانه حدود مزارع بروح «ترمینوس» Terminus و برای چشمها به روح «فانز» Fons و برای انبار ورودخانه‌ها به روح «والترنوس» Valternus و برای چشمها به روح «فانز» Fons و برای انبار ورودخانه‌ها به روح «والترنوس» Valternus احترامی شبیه پرستش مرعی میداشته‌اند و در رأس تمام این ارواح و ما فوق همه اینها «ارباب انواع» روحی بزرگ ژوپیتر Jupiter یعنی پدر آسمانی قرار داشته که مولد باران و موجد اشمه آفتاب فروزان است.

اما در امر خانه و خانواده نیز ایشان يك سلسله ارواح مشابه که دارای قوای روحانی بوده مورد احترام و پرستش قرار داشته‌اند از اینقرار که «جانوس» Janus رب درو دروازه و «وستا» Vesta خدای اجاق (کانون) و موجد شعله آتش (بعینه مانند «هستیا» Hestia نزد یونانیان.) تکلیف و وظیفه رئیس خاندان آن بوده است که مانند کاهن با «جانوس» رابطه نیکویی داشته باشد ولی زنان بایستی با «وستا» مناسبات حسنه برقرار کنند و قبل از صرف طعام همیشه سهمی از اغذیه خود را برای آن‌ها میگذارند. «پنات‌ها» Penates ارواحی هستند که حافظ و نگهبان انبار آذوقه و مخزن اطعمه میباشند و بعد از میان آنها «سرس» و «ژونو» و «ژوپیتر» برای پشتیبانی و پناهگاهی خانه برگزیده شده‌اند و در میان آن ارواح «لارها» Lares هر يك با منظری از مظاهر زندگانی فامیلی رابطه مستقیم داشته‌اند که روزهای معین در ایام ماه افراد خاندان آنها را پرستش و عبادت میکرده‌اند؛ از آنجمله روحی بنام «ژینوس» genius موجود است که میتوان گفت حاکی از نیروی حیاتی و زورمندی رجال و مرد قوم و قبيله بوده است و آنرا «روح مردانگی» میتوان نامداد. ژینوس موجودی جداگانه است و قوه قادره مستقلی میباشد که در رجال و جوانان نوداماد ظهور میکرده است و هر مردی نسبت به «ژینوس» خود احترام خاصی را رعایت مینموده همانطور که هر زن نسبت به «ژونو» Juno پرستش و ادبی مخصوص مرعی میداشته است او پدر خانواده در روز تولد فرزند ارشد خود در باره ژینوس آداب پرستش خاصی انجام میداده و

متفق بوده‌اند که مادر خانه رمز تجسم زینوس آن خانه است و روح ثانوی رئیس خانواده میباشد. مراسم عبادت نسبت باین همه ارواح گوناگون بصورت جشنها و تشریفات و آداب عملی انجام می‌گرفته است که با اعمال سحری و با احترام باشیاه مقدسه «تابو» tabu آمیخته بوده و در همه آن عبادات و مناسک صفات طبیعی جدی ایشان نمایان می‌شده است.

کلمه رلیژیون Religion بمعنی مذهب از ریشه لنتی است که از زبان ایشان یعنی (لانتین) گرفته شده و در سایر اسننه انتشار یافته است. زیرا کلمه رلیژیو religio بدان زبان بمعنی «عقد رابطه بین دو طرف» است و این نشان میدهد که در عالم معنی این آداب و رسوم مذهبی روابط افراد را با یکدیگر بهم می‌بندد ولی در عالم عمل یعنی آنچه مربوط بمناسک و عبادات است استقلال جداگانه افراد رعایت می‌شده و از هر گونه احساس و عاطفه بین الائتین مبری بوده و در حقیقت بوسیله این اعمال دینی مابین عابد و معبود یک گونه داد و ستد برقرار می‌گردیده که در برابر انجام آن مناسک ارواح غیبیه پاداش خیری به شخص معتقد میداده‌اند و این ناشی از طبیعت ملی و صفت قومی رومیان است که باطبیع مردمی عملی و فعال و جدی بوده‌اند. به همین دلیل است که در تشریفات دینی رومیان تکلم بالفاظ غیر ضروری یا تحریف جعل و عبارات یا هر گونه انحراف جزئی از رسوم و آداب مقرر به عقیده ایشان باعث میشده که آن عبادت باطل و بی اثر گردد. از اینجاست که احتیاج به کشیش یا پیشوای روحانی در میان ایشان بوجود آمده است برای آنکه در تحت هدایت و راهنمایی او بتوانند تشریفات و رسوم عبادتی را کماهو و بی هیچ زیاده و نقصانی بانجام برسانند.

این بود مذهب رومیان در خانه و مزرعه اکنون مابعد از مذهب دولت سخن گوئیم؛ سه مذهب دولتی در روم قدیم - مذهب دولتی در نزد رومیان قدیم دارای سازمان متشکل مضبوطی بوده است خدایان و آلهه و طبقه کشیشان روحانی خاصی داشته که آنها را «فلامین» Flamines میگفته‌اند که هر یک مخصوص خدمت خدائی بوده ولی تشریفات رسمی دولتی بر عهده ایشان نبوده است. در عصر سلطنت روم پادشاه خود رئیس کاهنان بشمار می‌آمد و اینگونه تشریفات مهمه را شخص او هدایت و رهبری می‌فرموده در تمام ازمنه بعد در تاریخ روم وظیفه انجام تکالیف دینی به عهده عمال و قضاة دینی بوده که آنها را «ماژیسترات» magistrates لقب داده بودند و آنها بیشتر به وظائف مدنی می‌پرداختند گرچه بعدها تکالیف مذهبی و هدایت دینی را عمال مذهبی «پونتی فیس» pontifices بعمل می‌آوردند. روزهای مقرر و معین در تقویم دولتی که عدتش در تمام سال به ۱۰۴ روز میرسد کشیشان خدایان گوناگون و الهه مختلف بتوالی یک سلسله تشریفات و آداب با نهایت دقت ولی با کمال خستگی و بی تکلف انجام میداده‌اند.

این خدایان که در معابد رسمی دولتی پرستش میشده‌اند که بوده و چه بوده‌اند؟ هر چند بعضی از این تشریفات خاص خدای معینی نبوده است ولی رویه مرفهانه فخرست اسامی آلهه دولتی روم که در بعضی تشریفات دیگر مورد توجه و محل عنایت قرار داشته‌اند موجود است و اسامی آن آلهه ازینقرار میباشد.

Anna Prenna	انا برنا
Carmenta	کارمانتا
Carna	کارنا

Ceres	سرِس
Consus	کونسوس
Diva Angerona	دیوا انگرونا
Flacer	فلاسر
Founus	فونوس
Flora	فلورا
Furrina	فورینا
Janus	ژانوس
Jupiter	ژوپیتر
Larenta	لارنتا
Lares	لارس (۴)
Liber	لیبر
Mars	مارس
Mater	مانر
Matuta	ماتوتا
Neptunus	نیتونوس
Ops	ایس
Pales	پالس (بالاتوا)
Pomona	پومونا
Portunus	پورتونوس
Quirinus	کیرینوس
Saturnus	ساتورنوس
Tellus	تلوس (یاتومینوس)
Vejovis	وجوویس
Vesta	وستا
Volcanus	ولکانوس
Volturnus	ولترنوس

در این فهرست بعضی الهه مانند «ژانوس» و «ژوپیتر» و «مارس» و «وستا» و «نیتون» و «ولکان» بخوبی شناخته شده و معروفند. براینها اسامی چند الهه دیگر رومی که اهمیت و شهرت بسیار دارند نیز باید اضافه شود و آنها عبارتند از:

ژونو Juno - ونوس Venus - اپولو Apollo - مینروا Minerva - مرکوری Mercury
 بعضی از خدایان مذکور در این فهرست در این اواخر دیگر محل توجه عامه نبوده و رفته رفته فراموش شده‌اند ولی مابقی هم در شهر روم و هم در سراسر مملکت بستايش و پرستش تمام مردم باقی مانده‌اند.

از میان خدایان، ژوپیتر از همه مهمتر و معروفتر است. و اصل آن «ژوپتر» Dioseis.

Pater یعنی «پدر آسمانی» که بعدها منحصراً از کثرت استعمال بصورت «ژوپیتز» در آمده و ریشه تاریخی آن در ظلمات عهد قدیمه مخفی مانده است. در نزد قبایل قدیم هند و آریائی همین نام باختلاف لهجات وجود داشته مانند Dayaus pitar (هندی) و ژئوس پاتر Zeus pater (یونانی) این همان الهه معبود دیرین باستانی است که ظاهراً بر فراز کوههای آلپ وجود داشته و همانطور که به یونان رفت در ایتالیا نیز بصورت ژوپیتز در آمد و بسیاری از خدایان بومیان محلی قدیم در برابر شهرت و عظمت او محو و نابود شدند. لقبی که لاتینها باین خدای بزرگ دادند ایشیموس مکزیموس Maxomus Optimus میباشد که می توان آنرا «قادر متعال» ترجمه کرد و او را خدای برق و رعد و باران می دانستند و چون او را خدای نور نیز می دانسته اند ایام البیض (روزهای لیالی بدر) را مخصوص نام مقدس او قرار دادند و گفتند که او حاکم سرزشت انسان است و او قبل از وقوع وقایع نامطلوب آدمیان را بوسیله علائم و نشانی‌های آسمانی و قراین و دلایل جوی مانند بروز برندگان و غیره غیره از آن حوادث و سوانح یا خبر می سازد که باید همواره مراقب آن علائم و دلایل باشند و از اینرو او را (به لاتین) پردویالس Jove Prodigalis لقب دادند یعنی فرستنده «علائم شکفت» برق و صاعقه از ساحت او برای مجازات بدکاران و خطا پیشگان فرود می آید زیرا ژوپیتز حامی و محافظ قانون عدالت است. در شهر روم برای این رب الارباب معبد بزرگی در روی تل کاپی‌تولین بنا کرده و آنرا Jupiter Capitolinus نام داده بودند و چون او را حافظ و نگاهبان شهر روم می شمردند در تمام جشنها و افتخارات و فتوحات شهر روم مقامی ارجمند برای او قائل بوده و او را به امپراطور یعنی حاکم مطلق و ویکتور یعنی فاتح کل و و دیکتوس یعنی «شکست ناپذیر» ملقب ساختند. نه تنها کنسولهای روم در دوره جمهوری و وقتی که بر مسند فرماندهی می نشستند به معبد او می رفته و مراسم عبادت وی را بعمل می آوردند بلکه بعدها هر وقت سرداری بزرگ پس از فتح و غلبه در جنگها به شهر تختگاه باز می گشت در میان فریاد هلهله و غریو شادی خلایق بانفاق غنائم و اسیران جنگی از کوچه ها و معابر عبور کرده بمعبد ژوپیتز می رفتند و مراسم عبودیت و شکرانه را بجا می آوردند.

اما دو الیه مارس Mars (مریخ) و آلهه کیرینوس Quirinus خدایان جنگ شمرده میشدند و نزد یونانیان فارس بنام آرس Ares مشتهر است و در ابتدا حافظ مزارع و گله‌ها در برابر هرگونه تجاوز و آزار شمرده میشدند بعدها که خرد خرد قدرت امپراطوری روم بسط یافت این خدا برای جنگها اختصاص یافت. در شهر روم در معبد مارس Campus Martius در برابر مذبحی که مقام آن خداوند بوده است تشریفاتی بعمل می آورده اند. نیزه و سپر علامت مقدس و رمز آسمانی اوست و گرگ جانوری مقدس و مخصوص اوست و کاهنان و کشیشان خاصی بنام سالیس Sallis و مارسالها Martials داشته است.

از خدای کیرینوس Quirinus اطلاع زیادی در دست نیست جز اینکه او را نیز خدای جنگ ارکرینال (یکی از تلال هفتگانه شهر روم - همانجائی که فعلاً قصور سلطنتی قرار دارد) می شمردند و معبدی خاص او در آنجا ساخته همانطور که معبد مارس در تل موسوم به پلاتین Palatine بنا شده بود و برای کیرینوس خدمه و کهنه و نیز ایام مقرری برای انجام مراسم عبادت او تخصیص داده بودند، که مطابق با روز 17 فوریه بوده است و محتمل است که او را خدای «مترک» یا «دفاع» می دانسته‌اند در صورتیکه مارس خدای مهاجمه و حمله شمرده میشد.

الهه ژانوس Janus واله و ستا Vesta هر دو در مراسم دینی بیکدیگر متصل اند و در تشریفات

مناسک هر دو را متفقاً مورد عبادت قرار میداده‌اند. زانوس که حافظ و نگاهبان درها و دروازه‌هاست در ابتدا و سرآغاز هر کاری نام او ذکر میشده و اولین ساعت روز و نخستین روز هر ماه و بالاخره نخستین ماه هر سال بنام مقدس او است (کلمه زانویه January از نام زانوس اشتقاق یافته). اولین علامت رمزی که بیاد او برپا کرده بودند در شهر رم عبارت بود از يك دروازه بزرگی که در زاویه شمال غربی فوروم (Forum) قرار داشته است. کهنات معبد او مخصوص شخص پادشاه بوده و بعد هم کاهنی که برای رهنمائی عبادت او تعیین گردید به سلطان قدوسی Rex Sacrorum ملقب گردید و در مرتبه و درجه مافوق همه کاهنان مقام داشت. اما برای الهه وستا (خدای کانون) يك شمله آتش را علامت و نشانه قرار داده بودند. و گروهی دوشیزگان بخدمت معبد او (فوروم) قیام داشتند و آن خدای مادینه را خدمت کرده و بیعت و پاکدامنی بسر می‌آورده‌اند.

تأثیر اثر و سگانها در عقاید رومیان

این نکته معلوم است که شهر روم در سراسر قرن ششم ق. م. در تحت استیلای اتروسکانه‌ها درآمده بوده است. این جماعت فعال و ناجر بیسته در زندگانی اجتماعی روم تأثیری بسزا داشته‌اند و آنها بوده‌اند که گرداگرد شهر روم باروئی درخورد گنجایش دویست هزار نفر سکنه بنا کردند و طبقه عوام آن شهر را در برابر گروه خواص تقویت و پشتیبانی نموده و باعث ابداعات جدید در دین آنها شدند. ایشان بدون اینکه مزاحم مناسک و عبادات آلهه بومی بعضی مردم آن شهر بشوند عبادت خدایان نوبنی را در آنجا ابداع کردند. از جمله برای خدای دیانا Diana که سابقاً معبدش در اریسیا Aricia بوده معبدی تازه بر قله‌تل اونتیا Aventia (یکی از تلال سیمه روم) بنا نهادند. خدایان ثلاثه رومیان که عبارت بودند از: ژوبیتس و مارس و کیرینوس جای خود را بخدایان ثلاثه دیگر که عبارت باشند از ژوبیتس Jupiter و زونو Juno و مینروا Minerva داده و مسماران و کلرگران اتروسکان برای این سه خدای جدید معبد نوین بر فراز کاپتولین بنیاد نهادند.

همین ترکیب عقیده به ژوبیتس با ژونو بمرور ایام تحول یافته و رومیان بعدها برای آن خداوند زن و ماده مقام زن و شوهری قائل گشتند. این اولین دفعه بود که آن اقوام برای خدایان خود معتقد به زواج و زناشوئی گردیدند و ظاهراً رومیان باستانی برای ارواح معبود خود یعنی نومیئا numina قائل به جنسیت و نرو مادگی نبوده‌اند. ژونو قبلاً محافظ و «نومنا» numina طبقه انات (زنها و دختران) بشمار میرفت (همانطور که ژینوس حافظ مردان و جوانان بود) و در هنگام تولد طفل نام او را بتقدیس یاد میکردند و پس از آن بتدریج ژونو شخص و تبرزی حاصل کرده بالاخره همسر ژوبیتس شد، ازینرو و قتیکه یونانها به روم آمدند ژونو راشبیه و نظیر آلهه خود «هراده» دانستند. اما مینروا Minerva این خدا نیز متحماً از آلهه اتروسکانها بوده است که نزد رومیان قبلاً اعتباری نداشته است اتنا Athena نزد یونانیان الاله حکمت و پشتیبان صنایع و هنر است. بعدها او را در هنگام بحاربه و جنگ نیز یاد می‌کردند و بیکر او را بصورت رزمنده‌های مسلح و مجهز به زره و خود و بانیزه و سپر تصور نمودند باری ساختن مجسمه و بیکر خدایان مجسم همانا از ابداعات اتروسکانه‌هاست و ایشان بوده‌اند که صورت آلهه را در معابد نوییاد خود برقرار کردند از آنجمله در معبدی که بر فراز تل کاپیولین بنا نهادند دو ردیف ستون در مرکز محراب نصب کردند و

گونه شمال شرقی آن سه پیکر و مجسمه خاص خدایان سه‌گانه زوپیتر و ژونو و مینروا برپا داشتند و از آن بید رومیان رفته‌رفته برای هر یک از خدایان خود تجسم و تشخیص معینی را قایل‌گردیدند از آنجمله برای ژونو سری دارای دو رخساره یکی در جلو و یکی در عقب تصویر کردند .

اقتباسات از مذهب یونانیان

همانطور که نفوذ فرهنگی اتروسکان‌ها از شمال بجنوب شبه جزیره ایتالیا توسعه و بسط یافت نفوذ فرهنگی یونانی هم از جنوب بشمال انتشار حاصل کرد . مذهب و اعمال دینی یونانیان- که آمیخته با حرارت اشتعال و آمیخته بذوق شمری بود نزد رومیان امری بدیع و نازه جلوه‌گر گشت ازاینرو اموری بسیار در مبادی و مراسم دینی از آنها اقتباس کردند .

از جمله مطالبی که از یونانیان گرفتند همانا عبارت بود از مجموعه پیشگویی‌ها و اخبار به مغیبات که در قرن ششم ق. م به روم آمد و این مجموعه منتسب بود بزنی کاهنه موسوم به «کومیان- سیبل» Cumae Sibyl که کتابهای چند از این مقوله گرد کرده بود و آنها را بروم آورده در بنیان معبد تل کابی‌تولین پنهان کردند و یک سلسله‌سازمان کشیشی و کهنه برای حفظ آنها بوجود آمد. همیشه از دوتن تا ده‌تن کشیش روحانی محافظ آن کتابها بودند که بلائینی آنها را *duovi Sacris faciundis* می‌گفتند در هنگام بروز حوادث خطیر با آنها رجوع می‌کردند و آنان آباتی که در آن کتابها نگاشته شده بود می‌خواندند و مردم راه چاره و علاج سوانح را بیان می‌کردند و گاهی نیز آن کاهنان بخدایان و آلهه مراجعه نموده و برسم مخصوص خودشان تشریفات و مناسکی بعمل می‌آوردند و چون این کاهنان از اصل یونانی بودند و این امور را از مبادی و منابع یونانی اقتباس کرده بود نزد رومیان جدید و بکلی چیزی نازه بود که در مبادی و معتقدات آنها بظهور پیوست . پس در سال ۴۹۳ ق. م اشعاری که از آن کتابها به یونانی خوانده شد این چنین تفسیر و تعبیر گردید که برای خدایان ثلاثه معبدی تازه بسازند و نیز در وقت دیگر از تعبیرات کشیشان همچو مستفاد شد که باید برای اپولو نیز معبدی بنا شود ، رومیان خدای اپولو را از یونانیها اخذ و اقتباس کرده و بنام «نپتون» Neptune مسمی ساختند و همچنین برای خدای یوزبیدن که از آلهه اصیل یونانی بود در رم بسک و رسم یونانی عبادات و مناسک معمول گشت همچنین الاله «هرمس» از یونان بروم آمده و به «مرکوری» Mercury که خدای تجارت بود تبدیل‌ام داد ؛ بالاخره بهمین ترتیب خدای یونانی افردیت Aphrodite به روم آمده و با همان آداب و رسوم ولی باسم «ونوس» Venus که خدای باغ و بوستان بود شناخته گردید . در همان اعصار عبادت خدای یونانی دیگر اسکولاپیوس *Aesculapius* که نزد یونانیان رب‌النوع شفای امراض بود در روم متداول گشت و برای اومعبدی مخصوص بنا کردند خلاصه آنکه تعدادی کثیر از ارباب انواع یونانی در مبادی و افکار دینی رومیها نفوذ کرده و چندین الهه معین و مشخص بر خدایان میهم ایشان افزوده گشت .

کشیشان و کهنه یونانی‌الاصل کتب سیبیلی Sibelline گاهی بک عدده الاله یونانی بطور دسته‌جمعی نوصیه می‌کردند و از آنها پیکرهای کوچک از چوب می‌ساختند و جامه می‌پوشانیدند . گرداگرد میز طعام می‌نشاندند و برسم و آداب معمول یونانیان مراسم ضیافت دینی انجام می‌گرفت . درنواربخ نوشته‌اند که هنگام بروز طاعون در سال ۳۹۹ ق. م برحسب نوصیه دوتن از کششهای سیبیلی از چندین

الهه یونانی که عبارت بودند از اپولو و لاتونا و هرکولس و دیانا و مرکوری و نپتون مجموعاً ضیافتی بعمل آوردند ازینقرار الهه یونانی دائماً در روم بصورت‌های شبیه انسان درمی آمد . بعداً رومیها نیز بهمین سبک و روش خدایانی از خود اختراع کردند و مورد احترام و پرستش قرار دادند . چنانکه خدائی بنام «فورتونا» Fortuna برای سرنوشت و خوشبختی بظهور رسید و بالاخره برای هر یک از این الهه‌نوظهور یا تازه‌وارد ممبدی جدید ساخته میشد .

رومیها نهنها عبادات و مناسک الهه یونانی را از آنها اقتباس نمودند بلکه به حکایات و اساطیر و حماسه‌های یونان نیز علاقه‌مند گردیدند و بسیاری از آنها را از ایشان اتخاذ کرده رنگ و جامه ایتالیایی بر آن پوشانده در تاریخ روم داخل نمودند . سرگشتهائی که از حوادث زندگی ژوپیتر و ژونو میزروا و دیگر خدایان روم نوشته‌اندهمه اقتباس از حکایات و افسانه‌های باستانی یونانی است که بعدها بدیگر ملل هم نیز نفوذ یافته و صورت بین‌المللی حاصل کرده است ولی در همانحال قوه تصویره رومی‌ها نیز عاقل نمانده و بتقلید از یونانها حکایات و اساطیر جدیدی ابداع و اختراع کردند که مطلب آن‌ها رومی ولی سبک آن‌ها یونانی است مانند اساطیر منسوب به «رومولوس» Romulus و «رموس» Remus و «انئاس» Aeneas و «تیبیرینوس» Tiberinus و غیره ، شعری بزرگ رومی مانند اودی و ویرجیل بهمین سبک و روش منظومات حماسی و اشعار رزمی بنظم آوردند .

افکار مقتبس از مشرق زمین

افکار مذهبی رومیان از ممالک دوردست نیز متأثر گردید ، وقتیکه دولت روم توسعه یافت و صاحب اختیار در تمام حوزه مدیترانه گشت و یک نیروی بزرگ بین‌المللی گردید پس متوجه شد که در دیگر کشورهای عالم فرهنگها و تمدنهایی وجود دارد که با آنها یکی میبایست دارد ، زندگانی رومیان از سادگی زندگی فلاحی ابتدائی ایام قدیم تکامل یافت و بعدها حیات اجتماعی مدنی و جنبه امپراطوری حاصل کرد ازینرو طبعاً نسبت بافکار و اندیشه‌های دیگران در مقام کنجاوی و تحقیق برآمدند و بی‌دری به تقایم موجود در مبادی و آراء مذهبی خود متوجه گردیدند . رومیانی که بحکم ضرورت از وطن اصلی خود دور افتاده به کشورهای دیگر رفتند مشاهده کردند که عقاید و مبادی ابتدائی باستانی ایشان وافی به احتیاجات و احساسات ایشان نمی‌باشد ازینرو نسبت بخدایان خوداندک شک و شبهه (Septicum) در افکار آنها راه یافت و در صدد طلب معرفت و در مقام کشف حقائق نوین برآمدند . مشرق‌زمین که مهد عقاید اسرارآمیز و افکار روحانی عرفانی (Mysticism) بود برای آنها ایجاد حس رضایت نفسانی مینمود . از جمله یک سلسله معتقدات را رومیان از کشور قدیمی «فریژی» Phrygia اقتباس کردند که عبارت بود از اعتقاد به ماگنا Mater و سیبل Cybele (که شرح آن در فوق گفته شد) . گویند در اثنای جنگهای هفتگانه روم با کارتاژ (۲۲۰-۲۱۸ ق.م) رومیان پنج تن از مردم برجسته شهر خود را بآن کشور فرستادند تا سنگی مقمس را که گفته میشد از آسمان افتاده و منزلگاه سیبل است ، بروم بیاورند و نیز بمردم روم اجازت داده شدند که زیارت معبد او در آسیای صغیر بروند و از او سعادت و یاری دَر آیین دنیا و دنیای آتیه طلب کنند ، بعد از آئین سیبل Cybele ، مذهب اسرارآمیز باکوس Bacchus یا دیونیوس با تمام مناسک و آداب آن

بروم آمد و در سرتاسر شبه جزیره ایتالیا رومیان باین آئین گرویدند. طبقه عالی در جامعه روم چون از هرگونه مذاهب مستور و مخفی متنفر بودند بموجب فرمانی که مجلس سنا در ۱۸۶ ق.م تصویب کرد قبول این مذهب قدغن شد، و از آن جلوگیری بعمل آمد ولی طولی نکشید که دوباره اتباع آن عقیده رواجی از نو یافتند و در تحت نظر دولت انجام مراسم آن اجازه دار شد.

بعد از این تاریخ در طول سنین متوالی مذاهب و عقاید دیگر همچنان از مشرق به روم سرایت کرده در آن جاری شده و اندیاز آن جمله مذهب «ما Ma» از «کاپادوشیا» (آسیای صغیر) و ایمان به «آدونیس» - Adonis از شام و عقیده به «ایزیس» و «ازیریس» از مصر (که بآن نام و نشان سرایس Serapis نهادند) و بالاخره کیش مهر پرستی و آئین میترا Mitra از ایران همه در روم انتشار یافت. و مردم روم بامید نجات اخروی و حصول حیات جاویدی کمابیش بآنها گرایشیدند زیرا مذهب رسمی دولتی روم که در آن تاریخ بدست اگنوستیکها و سیاسیون افتاده بود قلوب مردم را قانع و راضی نیساخت.

عقاید نهائی رومیان

در حدود يك قرن یعنی ۵۰-۱۵۰ ق.م که دوره جمهوریت روم است نمایان و جنبشهای دیگری در افکار و عقاید رومیان حاصل گردید. مذهب دولتی روم با انحطاط نهاد و از آن جز صورتی بی‌منی و شکی میان تهر چیزی باقی نماند. فقط شهر روم را جزو خدایان و الهه قرار داده و آنرا «Dea Roma» لقب داده اند ولی پرستش خدایان قدیم بسبب و روش دیرین اندک اندک منسوخ گردید. طبقه روشنفکران و دانشمندان در تحت تأثیر فلسفه یونانی باسبک انکار و الحاد «atheistic» اپیکوریان را پیش گرفتند و یا مانند رواقیون «Stoics» تابع طریقه و فکر الوهیت کل یا پانتیزم Pantheism شدند یا آنکه در این مسائل بکلی بیعلاقه و لاابالی گشتند از آن پس بحث در مادی و دین و مذهب برای ایشان امری تفتنی بود که در اطراف میز ضیافت و هنگام فراغت با دوستان مورد صحبت قرار میگرفت و از آن مرحله بیشتر در زندگانی سیاسی اهل دانش و فکر برای دین ارزشی قائل نبودند.

اگوستوس قیصر روم که بعد از يك نسل انقلابات و جنگهای داخلی در صدد برآمد که دنیا را بسبب قدیم انتظامی جدید بخشد، اعمال و مناسک مذهبی رومیان باستانی را نیز احیاء و معابد متروکه خدایان را در شهر روم تعمیر و مرمت فرمود و طبقه کهنه و خادمان معابد را رونق و نفوذی بخشید و در قله تل پالاین Palatine با احترام اپولو که پشتیبان خاندان او بود معبدی از نو بنا کرد ولی این مساعی قیصر محدود بشهر روم بود. و در آنجا هم تأثیری عمیق نکرد. پس قیصر بخیال افتاد که برای منافع سیاسی خویش آئینی برقرار سازد که او را در سراسر قلمرو رومیان مانند «خدا» بشمار آورند؛ دنیا در آن زمان احتیاج به مرکز عبادتی داشت که همه آن عالم پریشان را جمعیتی بخشد و بنظر او این چنین مرکزی جز روح (زنی) جاویدان امپراطوری چیز دیگر نبود برای اینکه این اندیشه را تشویق نماید اوگوستوس قیصر معبدی در فوروم برپاساخت و يك سلسله کاهنان روحانی برای خدمت آن گماشت و آنرا بنام دیویس جولیوس (ژولیوس سزار) پدروخوانده خود تقدیس کرد زیرا به سزار مذکور مجلس سنای روم بموجب فرمان خاصی در تاریخ ۴۲ ق.م عنوان الوهیت بخشیده

بود او نیز در معبد خاص خود ضریح و محرابی برای پرستش‌زنی وی بنا فرمود . از آن زمان دوره قیصرپرستی و یا عبادت امپراطور در روم آغاز شد . از آن پس مقرر گردید که در ولایات و بلاد دوردست روم همه‌جا احترام به‌زنی امپراطور و حتی بشخص خیالی او معمول گردد . بعد از مرگ اوگستوس و پیرا نیز در عداد خدایان روم قرار دادند و معبد خاص پرستی‌شخص او همچنان‌دائر و باقی ماند . همین‌مقام پرافتخاررایی از وی بدیگر امپراطوره‌های روم نیز اعطا میکردند و در هنگام تشییع جنازه هر يك از قیصرهای روم هم او را بنام «خداوند» عبادت می‌نمودند بالاخره دو قیصر بنام «کالیکولا» Caligula و «دمی‌تیان» Domitian حتی در زمان حیات خودشان نیز محل عبادت و پرستش‌قرار گرفتند و قبل از ایشان نیز نرون قیصر Nero معروف همدوش اپولون‌شمرده شد .

این نکته قابل‌توجه است که برای امپراطوری روم ایجاد وحدت مرکزی، امری لازم‌بوضوری بود و پیش از وضع قوانین متحدالشکل و تأسیس يك حکومت مقتدر می‌بایستی احترام قلبی واحد و يك‌حس وفاداری در قلوب عامه نسبت بیک مرکز روحانی عالی نیز فراهم آید . برای حصول این مقصود و بمنظور جلوگیری از اختلاف و تفرقه قومی عبادت امپراطور را کاملاً وضع کردند که آن گرچه تا حدی مفید بود ولی البته کافی نبود و نمیتوانست افراد بشری و جوامع انسانی را با عالم وجود مرتبط و یکنواخت سازد و در تحت يك قبله مشترك و پرارزش معنوی درآورد . البته در حوزه مدیریتانه عبادت امپراطور تا حدی جامع قدرت یگانه مذهبی روم گردید ولی نیرو و قوت باطنی آن قدری نبود که در روحیات و منویات افراد ممالک وسیع نفوذ کرده آنرا بکلی منقلب سازد . ترکیب و اختلاط الهه متعدد یا هرگونه اصول عقاید اختیاری در مذاهب عامه ایجاد یکنه و آئین عمومی نمیکرد . قوای فعاله دیگری لازم بود که بوسیله عقاید قلبی باطنی حصول پذیرد ، بالاخره در روم و در مصر ، در یونان و در بین‌النهرین مذاهب ملی که محصول ارتباط و ترکیب الهه و خدایان قدیم و جدید مردم آن ممالک بود همه ادیانی‌موقتی بشمار می‌آمدند بالاخره در اثر مرور زمان این مذاهب و ادیان در برابر منهی جدید و آئینی نوکه پر مغزتر و بزرگتر ولی ساده‌تر از همه بود در روی عرصه تمدن نمایان‌گشت محو و نابود شدند .

این مذهب جدید که سراسر قلمرو روم را تسخیر کرد آئین مسیح بود عاملی قوی که نه فقط انسان را با جامعه مربوط میساخت بلکه رابطه‌ئی معنوی بین افراد جامعه و نه بین آدمی با همسایه‌اش و بالاخره بین خلق و خدا بین زمین و آسمان در تحت عبادت خدای واحد ایجاد میکرد .

۵ . مردم اروپا - ادیان ماورا؛ آلب

سابقاً در ضمن بحث در تاریخ قدیم مذهبی یونانیان و رومیان باستانی گفتیم که چگونه طوائف و قبائل هند و اروپائی از شمال بطرف جنوب رو آوردند ، در شمال اروپا این مردم را همه‌جا می‌یابیم و در آتیه نیز در ضمن بحث از ایران و ارمنستان و هند باز با همین طوائف و قبایل تلاقی میکنیم . منشاء و مبداء آنها کجا بوده و علت و باعث مهاجرت طولانی آنها باقصای عالم چه بوده؟ سؤالی است که هنوز از مشکلات بزرگ تاریخ بشری میباشد . این قوم در مرکز و کانون واحدی آغاز حیات کرده سپس شاع حرکت ایشان از هر طرف بسوی جنوب و مغرب و شمال و شمال و غربی امتداد یافته است ، آنچه مسلم است اینستکه علت جنبش و مهاجرت آنها از کانون ابتدائی

مولد و موطن ایشان و در جنوب روسیه یا اوکراینی Ukraine هر چه بوده ولی هر جا رفته‌اند قبایل بومی و سکنه اصلی را در سرزمینهای خط سیر خود مغلوب ساخته و سپس زبان و عقاید اصلیه‌مانند سحر و جادو و دیگر اعتقادات خود را بر آنها تحمیل کرده‌اند.

در آرمینان اقوام شمالی یعنی سلت‌ها Celts و تیوتون‌ها Teutons و اسلاوها Slavs هر کدام بنوبت خود يك سلسله آداب دینی و اعتقادات مذهبی برای خود بوجود آوردند و نیز بسیاری از افکار و معتقدات مختلفه و رسوم و آداب مردم محلی و بومیان اصلی را اقتباس کرده و در خود تحلیل بردند. اکنون باید دانست که خرافات و اندیشه‌های دیرین و اوام باستانی قبائل قدیم و اردوایی چه بوده و چه صورتی بعدها بخود گرفته است. اینک ازهریک از این اقوام باختصار سخن خواهیم گفت.

سلت‌ها

درباب سلت‌ها و هجوم ایشان بشمال ایتالیا سابقاً سخنی بمیان آمد از ینرو ذکر آنها را بر دیگر قبایل شمالی اروپا مقدم میداریم تا آنجا که بوسیله آثار و اسناد تخمینی میتوان تا حدی حسن زده استنباط کرد قبایل سلت نخست از کانون و موطن اصلی خود بنواحی شمال غربی آلمان رو آورده‌اند و در آنجا با بعضی طوایف و اصناف بشری که از ریشه‌شمالی Proto-Nordic الپین Alpine بوده‌اند امتزاج و اختلاط حاصل کرده‌اند و از آمیزش این دو نژاد يك گروه نژادی جدیدی بوجود آمده که به قامت بلند و چشمان کبود و زلفهای طلایی یا قرمز موصوف بود. پس آنگاه این قبائل بسوی جنوب رو آورده نخست بنگاه فرانسه (Gaul) هجوم کردند و از آنجا تا سرزمین اسپانیایی پیش رفتند و همچنین به سوی غرب تاخته و از ترعه مانس گذشته قدم بنگاه جزایر بریتانیا نهادند. و از سوی دیگر نیز جنوباً به شبه جزیره‌های ایتالیا و یونان رسیده و از آنجا گذشته از سواحل آسیا عبور کرده و در بر آسیای صغیر در طول مدت قرون متوالی ممالکی بوجود آوردند که اسامی خود را بر آنها نهاده‌اند که از آنجمله ناحیه گالاتیا Galatia میباشد.

از مذهب و دین این سلت‌های قدیم باستانی و معتقدات آمیخته بسحر و ساحری ایشان اطلاع مفصلی در دست نیست ولی در نوشته‌جات (کلاسیک) رومیهای قدیم خاصه در نوشته‌جات سزار قیصر روم Commentaries که جابجا بآنها اشاره میکند بطور مستقیم بعضی نکات بدست میآید که خلاصه آن چنین است.

بعوجب آنچه که سز نوشته است سلتها خدائی را پرستش میکردند که بزعم او مشابه مرکوری Mercury لاهه رومیان است ولی اسم سلتی او را ذکر نمیکند همچنین میگوید که پرستش اپولو و مارس و زویپتر و منروا نیز در نزد قبایل سلت معمول بوده است و بر اینجمله نام خدای دیگری اضافه میکند بنام دیسپاتر Dispatr و میگوید که اصل و تبار گالها از این الهه است. هم سزار و هم نویسندگان دیگر رومی مانند، تاسیتوس و پلینی Pliny الدر Elder و لوکان Lucan متفق‌اند که سلت‌ها را پیشوایانی روحانی یعنی کاهنانی بوده است بنام دراوید Druids که برای آنها مراسم و قربانیهای حیوانی و انسانی بعمل می‌آورده‌اند و نیز آداب و عباداتی نیست باشجاد داشته‌اند و چون این آلهه را که رومیان برای اقوام سلت ذکر کرده‌اند بخواهیم با اسامی خدایان

قدیم گانها و ایرلندها و انگلیس ها تطبیق کنیم دچار زحمت بسیار میشویم زیرا در برابر هر یک از خدایان رومی چندین الهه و معبود وجود داشته‌اند مثلاً در مقابل «مارس» بر حسب توصیف رومیان پنجاه خدای متعدد در نزد آن قبایل باستانی مورد پرستش بوده است و نسبت به سایر آلهه نیز بهمین قیاس خدایان عدیده داشته‌اند معلوم میشود که آلهه سلتی (یعنی پانتئون مجموعه خدایان ایشان) در طول مرور تاریخ ایام اسامی خود را از دست داده و مقداری از آلهه روم را بجای آنها گرفته‌اند.

از آنجمله یکی از خدایان دیرین باستانی سلت خدائی است بنام سرنونس Cernunnos که تصویر او را با سه سر شاخدار کشیده‌اند که در پیش‌گای یا گوزنی غله‌میریز دظاهر او را خدای خصب و فراوانی و باروری میدانسته‌اند همین‌چنین خدای دیگری داشته‌اند بنام سوسل اوس Suellos که تصویر او همیشه با چکشی در دست طرح می‌شده که ظاهراً علامت رعد و برق است و در دست دیگر جامی دارد که علامت هممان‌نوازی میباشد. خدای دیگری نیز از آنها باقی مانده بنام اسوس Esus که تیری در دست دارد و شاخه‌های درختی را قطع میکند. تمام اینها الهه قدیمی اقوام گال هستند. در نزد ایرلندیهای باستانی نام خدائی به‌گوش میرسد بنام داگدا Dagda یعنی «پدر بزرگ» و لوگه Lug یعنی «خدای صنایع و حرفه». در سرزمین انگلستان خدائی پرستش میشده که گال‌ها و ایرلندیها نیز او را می‌پرستیده‌اند بنام بریجیت Brigit که او را خدای شعر و حکمت می‌شمرده‌اند و دو خدای دیگر بنامهای دانو Danu و انو Anu الهه زمین بوده‌اند نزد مردم باستانی انگلند و ویلز خدایان دیگری مورد پرستش و احترام بوده‌اند به اسامی مختلف مانند «اندرستا» Andrasta (خدای فتح و ظفر) «بلونوز» Belenos (خدای آفتاب) «توتاتیس» Totatis (خدای جنگ) و «لیز» Lyr (خدای دریا) و بسیاری دیگر که همه این الهه در برابر قدم دین مسیح بر زمینهای ایشان رفته رفته حالات انحطاط یافته و صورت سلاطین و پادشاهان و ملکه‌های افسانه داستانی بخود گرفته‌اند مثلاً تصور می‌رود که افسانه حماسی «شاه آرتور» King Arthur یهلوان افسانه بریتونها و اسکاتلندیها همان آرتور Artor خدای قدیم قوم انگلیس است که او را حافظ و نگاهبان زراعت میدانسته‌اند یا همان «ارتواس» Artaios خدای قدیم قوم گال است که نزد ایشان خدای جنگ بوده و امثال این تبدیل و انتقال افسانه‌ها و پیدایش افکار اساطیری عبرت‌یافته بود.

این قضیه کمتر مورد تردید است که اقوام سلت بعد از اعلا مظاهر طبیعت را می‌پرستیده‌اند. مثلاً آسمان، کوهها، احجار، اشجار، دریاچه‌ها، انهار، چشمه‌سارها، دریاها و انواع حیوانات مانند گراز و خرس و گاو و اسب و خرگوش و قوچ حتی کلاغ و بسیاری از جانوران مؤنث مانند گاو ماده مورد پرستش ایشان بوده است. از آنجمله نسبت به «مار» احترامی خاص قایل بوده. در افسانه‌های محلی ایرلندی یکی آنست که چون قدیس پاتریک St. Patrick بآن جزیره فرود آمد خدایان آن ناحیه را از منزلت و مقام الوهیت خلع کرده و آنها را به قلل جبال و عمق وادیها تمیید فرمود تا مانند موجودات پست‌تر چون پریشان و ارواح بکارهای دیگر مشغول باشد ولی کار عمده را که آن مرد مقدس مسیحی در آن سرزمین انجام داد آن بود که خاک ایرلند را از مار صفتی ساخت بمبارت دیگر رسم مار-پرستی را بر انداخت. بعضی از آلهه سلت‌ها صورت مزدوجی از انسان و حیوان داشته‌اند. بعضی دیگر شبیه اپوننا Epona خدای باروری و فراوانی نعمت نزد گال‌ها الهه مؤنثی بوده است که ناخی مملو از نم و برکت ارضی در دست داشته و بر پشت اسبی سوار بوده یا در میان رماه‌های از اسبها جلوس کرده بود.

مطلب دیگر که بحقیقت پیوسته آتشکده اقوام سلت درباره فراوانی و ازدیاد محصول اعم از نباتات و حیوان و انسان توجه خاص داشته‌اند ازینرو بیک عده قوای روحانی و خدایان نرینه‌ومادینه که موثر در فراوانی نعمت و برکت بوده‌اند عقیده داشته‌اند و صورت آن قوای ثلاثه را در شکل زنی که در دامن خود اطفالی دارد یا سیدی پراز میوه در دست گرفته مجسم میکرده‌اند. در اوایل ماهی (بهار) که هنگام جشن مقدس مذهبی ایشان است نثریفانی داشته‌اند که تاکنون بقایای آن جشن در صورت بعضی از رقصها و آداب عامیانه از قدیم‌الایام هنوز در اروپا و امریکا باقی مانده . مانند رقص Maypale که در اطراف ستون ماه می بعمل می‌آید در این جشن اعمال سحر و جادو نیز بکار میرفته و آنتها بر فراز تل‌ها و بلندنی‌ها می‌افروخته‌اند و گله‌ها و ره‌های مواشی و دواب را از میان آنها عبور میداده‌اند . و در برابر آفتاب مردان و زنان برقص می‌پرداخته و از آن آتش شعله های فروزان بخانه‌ها برده کانونها و اجاقها را درخانه‌ها روشن میکرد و هیزهای مشتعل و مشعلهای افروخته‌را در اطراف مزارع میگردانیده سپس برسم نیاز بدرگاه الهه قربانیهای حیوانی و حتی انسانی میگنزانیده‌اند و این علامت و رمز از بیدار شدن کرم آفتاب بعد از خواب طولانی زمستان و تجدید حیات و اتخاذ نیروی تازه وی میباشد ، هم در آنروز پس جوانی را بعنوان پادشاه و دختر جوانی را بنام ملکه برمیگزیده و مراسم خاصی درباره آنها بعمل آورده و معتقد بوده‌اند که آنها در تجسم روح نباتات میباشد پس آنها را با یکدیگر تزویج میکرده‌اند.

رسم قربانی انسانی که در فوق اشاره کردیم در نزد رومیان بسیار منکر و نامطلوب افتاد و برای جلوگیری از آن عمل وحشیانه اقداماتی کردند. سلت‌ها قربانی انسان را از آن سبب بعمل می‌آورده‌اند که در برابر آلهه بزم خود حقیقتاً شکرگزاری کرده باشند و آنها را به ازدیاد نم و برکت و فراوانی محصولات تشویق کنند. قربانیهائی که برای این مقصود بر میگزیدند عبارت بوده گاهی از زنان و اطفال خردسال و گاهی از اسرا جنگی یا دزدان و راهزنان و آدمکشان که آنها را می‌گرفتند و می‌بستند و به پیشوایان دینی و کاهنان (دروید) Druids تسلیم میکردند . نویسندگان رومی وصف این رسم قربانی سلت‌را چنین کرده‌اند که محبوبس را گاهی در حضور الهه هدف تیر قرار داده یا آنکه میخی در شقیقه‌های آنها می‌کوفته‌اند و لای بیشتر قاعده چنان بوده است که یک پیکر بسیار بزرگ آدمی از تخته یا شاخه‌های درخت و کاه می‌ساخته درون آنرا با جانوران یا با افراد بدبخت انسانی انباشته و آنگاه مشخص کاهن دروید Druid بآن آتش میزده است.

البته اینگونه قربانیها مخصوص مواقع مهمه خاص بوده است و در مواقع عادی فقط حیوانات را قربانی میکردند بطوریکه آریان Arian مورخ رومی مینویسد، اقوام سلت در کالاشیا پس از قربانی آدمیان با اتفاق سگهای خود جشن کلانی میگزفتند و آن جانور را با گله‌ها و الوان زینت میکرده‌اند ظاهراً بقایای این عبادت‌هنوز تا زمان ما در فرانسه باقی مانده است و بعضی از محققین که در عبادات و آداب ملل اروپا تحقیقات کرده‌اند صدها اموری را ذکر میکنند که از قدیم الایام در نزد امم اروپا قبل از انتشار مسیحیت معمول بوده و تاکنون باقی مانده است.

سلت‌ها مراسم عبادت الهه را در تحت راهنمایی و هدایت درویدها هم در معبد وهم در خانه و بعضی مراسم مهم را در قبرستان انجام میداده‌اند . و این کاهنان و کشیش‌ها نه فقط رسوم و آداب دینی را رهبری میکرده‌اند بلکه هر یک در جامعه مقام سیاسی و اجتماعی برجسته‌ئی نیز داشته‌اند و مثلاً در انتخاب شاه دست داشته و بسمت سفیر و ایلچی بناوای و ممالک دیگر

می‌رفته در جنگها و محاربات زعامت و پیشوائی میکرده ، ضمناً شاگردانی تربیت میکرده‌اند که مدت‌های طولانی در حدود بیست سال با آنها شفاهاً تعلیماتی میداده‌اند و مطالب و آداب مذهبی و همچنین اسرار سحر و جادویی و نیز حرکات کواکب و مواقع نجوم و چگونگی خلقت عالم را بایشان می‌آموخته‌اند .

گویند که «درویدها» معتقد بوده‌اند که جهان روزی با آخر خواهد رسید و در روز آخرالزمان بر خدایان هم آدمیان سر تسلیم فرود خواهند آورد و در آتروز آب و آتش عالم را فرا خواهند گرفت و زمین و آسمان نابود می‌شوند و انسان بکلی نیست و معدوم میشود و بار دیگر زمین و آسمانی از نو با مخلوقاتی جدید بوجود خواهند آمد .

نیوتن‌ها Teutons

«نیوتن‌ها» بعد از «سلت‌ها» در عرصه تاریخ نمودار شده‌اند این قبایل که از ریشه و نژاد هند و اروپائی تا حدی پاکتر و اصیل‌ترند در سواحل جنوبی دریای بالتیک آغاز انتشار کرده و بعضی از ایشان مانند ژوتها Jutes و انگلوساکسون Anglo-Saxons رو بفریب و بعضی مانند ساکونها و آلمانها Almanni و اومباردها Lombards و فرانکها Franks بطرف جنوب و برخی دیگر مانند گوتها goths و واندالها Vandals بطرف جنوب شرقی و پاره دیگر مانند اسکاندیناویها بطرف شمال رو آور گشتند.

تاسیتوس مورخ رومی (۱۰۰ ق . م) خدایان مرکوری و مارس و هرکول را بنام عالیترین آلهه نیوتن‌ها ذکر میکنند ازین قرار نام سه الیه که خاص اقوام مذکور میباشد شناخته میشود اول، ودان یا اودین (Odin) دوم زیو (Ziu) یا تیو سوم دومار Domar یا تار (Thor) . همان مورخ شرح می‌دهد در آداب و عبادت الهه نرتوس Nerthus نگاشته است و آنرا به اصل عبادات نیوتن‌های سواحل بالتیک منسوب میدارد علاوه بر این روایات و مسطورات در حکایات دیگر و اخبار ملل نیوتنی را همه تأیید و تثبیت میکنند.

حکایات و اخبار مذکور بیشتر از دو منبع بدست ما رسیده که آن هر دو عبارت است از افسانه‌های ایسلندی یکی بشماره Poetic Edda و دومی به نثر Prose Edda . اولی مجموعه سرودها و مناجات‌هایی است بدرگاه خدایان و اشعار حماسی که شخصی بنام سومندر حکیم Saemunder (در ۱۱۳۳-۱۰۵۸ م) تنظیم کرده است و دومی را شخصی بنام ستورلسون Sturleson در قرن سیزدهم میلادی جمع‌آوری نموده و منظور وی از این کار تهیه رساله و متنی برای مطالعه شاعران جوان آن بلاد بوده که بخواهند از افسانه‌های قدیم ایسلند در تحریرات و اشعار خود اقتباس کنند. گذشته از این دو بعضی مآخذ و منابع نیز بدست ما رسیده ولی در اصل اهمیت در درجه بعد قرار دارند و آنها را «نورس ساگا» Norse Saga می‌نامند.

بالاخره از این منابع دورنمایی در هم آمیخته از دهها خدایان نرینه و مادینه در برابر نظر ما گشوده میشود که بعضی از آنها بسیار دیرین و کهن و برخی نسبتاً تازه‌ترند و بعدها برور زمان کسب اهمیت کرده‌اند ، ظاهراً یکی از آن آلهه که سال خدائی است بنام «زیو» Ziu (Tiu یا Týr) که با ریشه زئوس Zeus خدای یونانیان و بالاخره با ژوپیتر و دیوس پیتار Dyaus Pitar

دیگر سلاله‌های نژاد هند و اروپا از یک‌ریشه واحد اشتقاق یافته‌اند و کلمه تیوزدی Thursday «روز تیوز» که اکنون در زبان انگلیسی برای «سه‌شنبه» مستعمل است از نام همان خدا گرفته شده. این آله‌زدیوتنهای باستانی مظهر آسمان رختان بوده که بعد به‌زمین فرود آمده و خدای جنگ شده است. بر خلاف خدای دیگر بنام «دونار» Donar یا «ثور» Thor و او در نخست آله رعد و باران بوده و بعدها خدای زراعت شده و پیوسته بر دایره عظمت و قدرتش افزوده گشته تا اینکه عاقبت بزرگترین آله در تمام ممالک سرزمین تیوتن‌ها شده است صورت او را با ریشی قرمز و دستهای آهن پوش مجسم کرده که چکش در دست دارد در آسمان بر عرابه سوار و دو بیز آنرا می‌کشند مخصوصاً در دو مملکت نروژ و ایسلند پرستش و عبادت این خدا بمنتهای توسعه و انتشار رسید اسم او در کلمه تریزدی Thursday «روز ترز» که بمعنی پنجشنبه بزبان انگلیسی است همچنان تا بروزگار ما باقی مانده است.

شاهان و امراء و سرداران جنگجوی قبائل تیوتن خدائی را عبادت و احترام می‌کرده‌اند بنام «ادین» Odin یا «ودان» Wadan زیرا او را رب‌النوع جنگ و بیگار و حامی و حافظ پهلوانان و رزم‌آوران میدانسته‌اند که جسد جنگجویان کشته در میدان نبرد را بوسیله دو دوشیزه مقرب خود با آسمان نزد خود می‌برده است این خدا از درون دریاچه قمر خود «والاسکیالف» Valaskialf عالم را در تحت نظارت خود قرار داده و در حالتی که در آسمان‌ها بسیر و سفر مشغول است دو زاغ سیاه بر دو دوش او نشسته و جهان را دیده‌بانی میکنند که یکی «خیال» و دیگری «حافظه» است و آنها هر چه می‌بینند بگوش او می‌گویند، نیزه‌ای که این خدای جنگ می‌افکند همیشه به‌دفع اصابت می‌ماند و چون همه چیز را می‌بیند و می‌داند از تیوتن دانایان و شاعران جهان از او کسب دانش و سخن می‌کند. اسم این خدا در کلمه ودنزدی Wednesday «روز ودان» (چهارشنبه) در زبان انگلیسی هنوز باقی مانده است. بعضی از مردم تیوتن مانند اهالی ایسلند ودان را خدای بزرگ آسمان می‌دانند که بر خدایان زمین حکم او غالب است و او را «بدر کل» لقب داده و در کار خلقت او را شریک و انباز می‌شمارند.

اقوام تیوتن به‌همه چیز بسیار دل‌بسته بوده‌اند که عبارت باشد از اولاً باروری و حاصلخیزی. ثانیاً مرگ و موت و ثالثاً آخر جهان. در باب باروری و خصب علاوه بر استعداد از خدای باران و برق یعنی تور دو خدای دیگر را نیز مورد استعانت و محل عبادت قرار می‌ده‌اند یکی فریس Freyr خداوند برکت و باروری در انسان و حیوان و نبات و دیگری خواهر و زوجه او فریجا Freyja و این هر دو فرزندان خدای ثروت نژرد Njord و خدای ماده نرئوس Nerthus بوده‌اند. در نزد مردم باستانی سوئد آله فریس Freyr را مافوق همه خدایان دانسته و قبل از اینکه به پرستش «نور» و «ادین» مذکور بگرایند عبادت فریس نزدشان خیلی رواج داشته است اما زوجه او فریجا نزد سوئدی‌ان الهه محبت و جمال شمرده می‌شده و او را همیشه سوار بر عرابه مجللی می‌پنداشته‌اند که دو گربه زیبا با خله می‌پشم او را در آسمانها حمل میکنند.

تیوتن‌ها برای تجدید ادوار ضول سالیانه یعنی بهار و تابستان و پاییز و زمستان خدایان متعدد داشته‌اند که مهمتر از همه یکی بنام بالدر Balder (نور متبرک) می‌باشد و او از همه الهه مهربانتر و نجیب‌تر است در مورد بالدر یک حکایت و اسطوره ملی حکایت مرگ غم‌انگیز او را (در پائین) روایت می‌نمایند وی فرزند الهه مؤنت فریگ Frigg می‌باشد که او را ملکه خدایان و زوجه

«اودین» خدای برق و باران میبنداشته‌اند و کلمه (فرایدی) روز فریگ در زبان انگلیسی برای «جمعه» هنوز نام این خدا را تا زمان حاضر نگاه داشته است.

تیوتن‌ها را خدای دیگری است بنام لوکی Loki که الهه‌ش و زشتی است وی خدائی خبیله‌گر و باعث انواع شقاوت و بدبختی‌ها میباشد وجود او نزد تیوتن‌ها (مثل سایر اقوام و امم) مسبب مظاهر ناپسند و هم‌انگیز روزگار و علت مصائب و بلیات ضروری است وی را خدای تاریکی (شب) و زمستان و پروردگار شیطانها و باعث حوادث شر و تصادمات سوء و وقوع حریقها می‌شمارند.

اما مرگ در نزد اقوام تیوتنی - مرگ ابتدای شادان و مشقات است مادام که کالبد میت نبوسیده است ممکن است منشأ آزار و عذاب زندگان بشود و بصورت روح خون‌آشام (Vampur) و یا روان شریر درآید (همین اندیشه خرافی نزد چینیان در آن طرف کره ارض نیز عیناً وجود دارد) نیز جسد مرده را ممکن است گرگان دوزخ ببلعند و شیطانهایی که سراسب دارند آنها را باره باره کنند و یا عقابهای مردار خوار آنها ازهم بشکافند.

ولی ارواح مردمان نیکوکار که در زندگانی با اعمال صالح و کردار نیک مشغول بوده‌اند هرگاه بعد از ممات تقدیس و تجلیل شوند باعث سعادت و نیکبختی اعقاب خود را فراهم خواهند ساخت.

اما مسئله حیات بعد از ممات، در نزد تیوتن‌ها خیلی مخلوط و درهم پیچیده است در این اواخر آنها معتقد بودند که اموات بعد از مرگ در قبور خود همچنان زنده هستند و در محلت نه شبانه روز حرکت کرده بدوزخ و هوالم سفلی سفر می‌کنند و در آنجا در طالاری بزرگ بر روی تخت‌های نشینند و یکنوع قنقاع (Mead) می‌نوشند ولی امواتی که از طبقه جهنم‌جویان و پهلوانان باشند به طالار وال‌هالا Valhalla که در قعر آسمانی (اودین) قرار دارد می‌روند و در آنجا از آنها پذیرائی می‌شود، و اغذیه گوارا از گوشت خوک تناول می‌کنند و آن طالار پانصد و چهل در بزرگ دارد و سقف آن از سپرهای جنگی مستور است بعد از ضیافت ارواح در فضای خارج طالار برای ابراز هنرمندی و پهلوانی با یکدیگر به هم‌وردی و پیکار می‌پردازند.

در نامه باستانی موسوم به اسنوری Snorri که جزو کتاب منشور ادا Edda ضبط شده است افسانه خلقت بزم تیوتن‌ها و جرمن‌ها چنین آمده:

در روز ازل فضائی دهان گشاده وجود داشت غوطه‌ور در مه و میخ و سرما بنام گینونگا Ginnunga که ناحیه گرمای فروزان بنام موسیل هیم Muspelheim با آن مجاورت داشت از شکاف مابین آن دو یک جبار قوی هیکل آسمانی برون آمد که به یمیر Ymir ملقب بود بهمین منوال گاوی نیز آفریده شد بنام اودوم لا Audumla که باستان‌های خودجبار یمیر را شیب می‌داد و تغذیه می‌کرد و نیز از زیر پاهاو دست‌های یمیر جبارهای دیگر که برادران او بودند بوجود آمدند ولی این جباران کوچکتر که هر کدام نامی مخصوص داشتند و رئیس آنها به بسوری Buri موسوم بود عاقبت همه تجمع کرده و علیه جبار نخستین برخاستند و او را کشته و بدن او را پاره پاره ساختند از گوشت بدن او کره ارض پدیدار شد و از موی او درختان و اشجار و از استخوانهایش کوهستانها و جبال و از خونش دریاها و بحار و از مغز او ابرها و از جمجمه او قبه آسمان بوجود آمد (نظیر و شبیه این حکایت در اسطوره‌های هندیان و چینیان دیده می‌شود) از فضای گرم و

قسمت دوم

مذاهب هندوستان

مقدمه بر قسمت دوم

مذاهب مردم هند بعد کمال این نکته را شرح میدهد که احساسات بشری نسبت به حوائج روحانی و عقلانی در زندگی این جهان چگونه است . این شرح و بیان هم نسبت به حقایق زمان حال و هم نسبت بزمان ماضی بسیار عمیق و پرمغز میباشد و هرگونه پرسشی را که انسان در باره نیازمندی خود بموالم مذهبی طرح میکند پاسخ میدهد و هیچ نکته را فرسگذار نمیکند ، دانشمند محقق در مطالعه و تحقیق تحول مذاهب اهل هند درست مانند باستانشناسی است که در طبقات متراکمه زمین حفاری میکند اونیز در مراتب و طبقات تمدنهای شرق نزدیک غور نموده و همیشه باین معنی میبرد که در زیر هر يك از آن طبقات باز طبقه دیگری کهنسال تر و دیرینه تر قرار دارد . هر چند در حل مسائل مختلفه تاریخ ادیان آن مردم نمیتوان قواعد و اصول کلی وضع کرد ولی بدوستی میتوان گفت که در سر يك اصل توافق عمومی حاصل میباشد و آن اینستکه مردم هند حتی مسلمانان و زردشتیان آن دیار بطواهر دنیای مادی قانع شده و جسم و جسمانیات در نزد ایشان در مرحله ثانوی قرار دارد و منتفذنکه در عالم حقایقی موجود است مربوط به حیوة و عقل و روح که بالاتراز عالم ماده است . در فکر اکثریت هندوان جهان طبیعت نه فقط ایجاد مشکلاتی در حل

مسائل مربوطه به حیوة و روح و عقل طرح کرده بلکه با مظاهر صوری آن فریبنده و درست متضاد با حقیقت میباشد .

مبداء فکر و اندیشه در نزد هندوان و چین‌ها و بودائی‌ها که زائیده سرزمین هندند همانسا وصول بسر منزل نجات درستکاری است پس از آن دین جینیزم برخلاف هندوان در اولین درجه عمل انسان را سرچشمه سعادت یا نجات او میدانند و بر آنستکه آدمی محصول کارها و افعال خود را می‌چیند و باید طوری رفتار و کردار خود را پیراسته سازد که از آلائش ماده در امان مانده و در مراحل و مراتب روحانیت وجود سیر و صعود نماید پس آنگاه دین بودائی است که منبع ضلال و گمراهی را در عوالم جسمانی احساسات ظاهری جای میدهد و میگوید هواجی و امیال بشری است که او را به بدبختی میکشاند و وی باید در عالم روحانیت فکری و عقلی وارد شود تا آنکه از بلبله شقاوت محفوظ بماند و روح آسایش جاویدی حاصل کند.

لیکن این کلیات را که در این مقدمه گفته شد نباید قاطع دانست چه هیچک از این مذاهب و ادیان سگانه خود را بکلی از دائرهٔ تأثیر خیال و احساس و عمل خارج نمیسازد و چنانکه بعداً در تفصیل تمولات هر یک شرح خواهیم داد معلوم می‌شود که هر یک از آنها در مبداء خود تا حدی با فکر و اندیشه و یا کردار و افعال یا امیال و احساسات سرو کار دارند و هر کدام بنحو مخصوصی در آن باره قضاوت مینماید .

هندوها و بودائی‌ها فکر میکنند که درستکاری انسان بسته به رهایی او از مظاهر فریبنده و حدود گمراه کننده عالم جسم است که باید خود را از قید آن رها کرده به جهان روحانیت و عقلانیت پناه برد و در آنجا بحقیقت محض که ضامن سعادت جاویدی است نایل گردد ولی چین‌ها بر آنندکه انسان باید از دنیای زشت ماده که موجب خذلان و ضلالت است خود را رها سازد. اینگونه معتقدات خاصه مردم هندوستان که ناشی از اعتقاد به فرار از عالم ماده است در قدیمترین مبادی دینی آنان نمودار میگردد لیکن در همین حاکم نباید مبداء بدبینی «pessimism» را نزد ایشان بعد اغراق و مبالغه رسانید . متفکرین هند پس آنند که موجود آتی را باید ترک کرد و غایت نهائی ابدی را با امید نجات و درستکاری طلب نمود ، اندیشهٔ دینی مردم آن سرزمین در حول این نقطه دور میزند که جسم موجود باعث خطا و محل ضلالت است آنرا باید رها نمود و در راه شادی و مسرت و اقامی جاویدانی که در نتیجه حصول به حقیقت و ازلیت دست می‌دهد فدا باید نمود و آدمی در شنیدن و بنظر مبادی هندوان درست شبیه کسی است که باشتیاق استماع موسیقی کلاسیک استادانی مانند «بهتون» و براهمز و دیگران به محفل کنسرت میرود ولی در آنجا روح تشنه اوبضربات درهم آشفته جازهای بازاری و نغمات ساده بدوی رنگیان تلاقی مینماید . ولی نکته در اینستکه حقیقت اصلی و راز نهانی در کلمات و مبادی ایشان مسطور و نهفته است .

ما در آن سرزمین به سه دین عمده تصادف میکنیم که هر یک در فروع و شاخه خود با دیگری فرق و اختلاف دارند ولی میتوان گفت که در اصول و ریشه با یکدیگر متفق اند . نخست مذهب وسیع فلسفی هندوئیزم یا (برهمنیزم) را می‌یابیم که بدین اصل معتقد است که خطای عمدهٔ انسان در طرز اندیشه و تفکر اوست و شقاوتها و بدبختیهای او نتیجه منالطه و فریبی است که در مظاهر اشیاء موجود است و رابطه به گناهها و خطاهای او در زندگانی ندارد .

سوزان « موسیل همیم » بیوسته جرقه ها و شراره‌ها بخارج می‌تافت و از آنها آفتاب و ماه و دیگر کواکب موجود می‌شدند . پس آن‌سه برادر جبار از پیشانی یمیر صحرائی پهناور ساختند که موسوم است به میدگارد Midgard در آنجا منزلگاه انسانی بود از دودرخت در آن صحرا درکنار دریامردی و زنی ساخته شد که آدمیان نخستین بودند مرد «اسکر» Askra و زن «امبلا» Embla نام داشت و آنها والدین سراسر آدمیان می‌باشند. پس آن سه جبار همچنان عفریتانی زشت ساختند که از طبقات تحت‌الارض در دل صحور و جبال منزل گزیده، سپس طبقات فوق‌الارض افلاک را خلق کردند که جایگاه خدایان است و به اسگارد Askgard موسوم می‌باشد و دارای قصور و طلاهاست. بین زمین و آسمان از قوس قزح پلی آفریدند که آن هر دو را بهم می‌پیوند و خدائی بنام هیمدال Heimdall همواره حافظ و نگهبان آن پل است . این است اسطوره خلقت به تفصیلی که درنامه باستانی (ادای) منثور مذکور است . همین اسطور در منابع باستانی دیگر اقوام تیوننی با اندک اختلاف نیز آمده است .

در آن هنگام دنیای آشفته و نا همواری بوجود آمده بود و دیوهای یخی را بساحل محیط اوگارد Utgard که برکوه خاک احاطه داشت تیمید کردند آن خدایان در اسگارد جمع شدند ولی آدمیان در میدگارد منزل گرفتند و اموات بدوزخ فرستاده شدند در دریای محیط اژدری هولناک چنبره زده بود . و در جهان آتش یعنی فضای موسیل همیم گرگهای درنده Fenris را خدایان با زنجیرهای سحری بقید کرده بودند پس خدایان ساکن آسمان (اسگارد) از روی پل قوس قزح گذر کردند و در زیر شجره جهان قرار گرفته بکار قضاوت و داوری مشغول شدند .

اما درخت جهان که یاگ در اسل Yggdrasil نام دارد درختی کهنسال است مانند ستونی قائم استوار و نه ناحیه عالم در دو طرف آن قرار دارند او را سه ریشه است که دره یمیکمانی وسیع قرار گرفته و جایگاه اموات و دیوهای یخ زده است اما نواحی آسمان در شاخ و برگ درخت قرار دارد (تصور اندیشه این چنین شجره کیهانی بیش و کم در نزد دیگر اقوام باستانی مانند سلت‌ها و اسلاوها و حتی امم بین‌النهرین و هندوستان و اقوام آسیای مرکزی همچنان با اندک اختلاف وجود دارد .

معلوم است نظم و سکون همیشه در این جهان پایدار نمی‌ماند ازینرو تیونن ها ممتقد بودند که سه حاکم سرنوش یعنی نورن‌ها «Norns» در زیر آن درخت مکان دارند و آنها مقدرات هر فرد انسانی را از آغاز تولد معین می‌کنند و نیز روز فئای جهان را معلوم می‌دارند . در آن روزنهائی آن درخت کهنسال بلرزه درآمده فغان و ناله سر می‌کند گرگان درنده زنجیر های خود را پاره نموده از جایگاه آتشین خود رو به زمین می‌آوردند دیو های آتشین بخدایان حمله و می‌گردند از طرف دیگر دیو های یخی نیز از آنسو بجنشش درمی‌آیند ، اژدری که گرد زمین چنبره زده بود در دریا پوست می‌افکند و امواج عظیم و هولناک روی زمین روان می‌سازد .

پس سگهای یاسبان جهنم غریبو بر آورده و خدای شر یعنی لاکي Loki اتباع و پیروان خود را در جهان روان می‌سازد تا اینها همه با اتفاق یکدیگر دنیا را ویران سازند و در زیر پای این مهاجمین شرارت بار سياهکار پل روان بیفرست Bifrost قوس قزح ناب مقاومت نیاورده خرد و نابود می‌شود آنگاه در روی صحرائ زمین بین عوامل شرر باخدایان و بهاولانان جنگی بزرگ در می‌گیرد بهاولانان و اباطال که در نالاروال هالا Valhalla مقام داشتند بیرون ناخته در برابر آنها پایداری می‌کنند ولی سرانجام شکست می‌یابند و آدمیان نیست و نابود می‌شوند و زمین در اثر شراره

آتش سوخته و معدوم می‌گردد .

چون زمانی از این حوادث بگذرد دیگر بارزمینی از نو از درون دریای بیکران بیرون می‌آید دوباره فرزندان خدایان یعنی «اودین» و «تور» و «بالدر» و «هدر» Höder از دوزخ خلاصی می‌یابند با توافق و معاضدت خدایان دنیا می‌آیند از نو نظم و آرامش ایجاد می‌کنند دوباره بشر بوجود می‌آید و حیات از سر می‌گیرد . این اندیشه و تصور حیرت انگیز که اقوام تیوتنی درباره قدمت عالم و تاریخ جهان در عالم پندار و هم‌انگاشته‌اند مع‌العجب با اندیشه‌های اقوام هندوستانی که معتقد به وجود ادواری جهان هستند بسیار شبیه و مانند است بعد از اینکه مذهب مسیح بی‌لاد شمالی اروپا نفوذ یافت و اقوام تیوتنی را فرا گرفت میلین از سابقه ذهنی آن اقوام درباره مرگ خدایان و بعثت بعد از موت که درباره قتل ظالمانه خدای بالدر Balder فرزند اودین خدای رعد تصور کرده بودند استفاده کرده همان را درباره خداوند عیسی مسیح تعلیم دادند و البته نزد ایشان بزودی صورت قبول یافت .

اسلاوها

از آنجاکه مذهب مسیح نخست به اقوام سلت و اسلاو نفوذ نمود و سپس به اقوام تیوتنی و مخصوصاً ب مردم اسکاندیناوی سرایت کرد ازینرو افکار قدیم باستانی در باره مسائل چند مانند مرگ و حیات و پایان جهان آنچنان که میان تیوتنها تکامل و تفسیح یافت در نزد ایشان نوسه حاصل نکرد . یعنی تیوتنها نسبتاً زمانی درازتر در دایره پاگانیزم باقی ماندند ولی مذهبک نزد اسلاوها هم یک سلسله اندیشه‌های باستانی نژاد هند و اروپایی در باره نیروهای طبیعت چون آفتاب و ماه و آتش و باد و آب و شیطان و ارواح مردگان و قوای بارور و مولد از خاک و از جانوران و نباتات همچنان دیده می‌شود که یادگار اعصار بسیار قدیم است . علم تاریخ مابین اسلاوهای جنوبی (سکنه دره دانوب و ممالک بالکان) با اسلاوهای شمالی (چکها و اسلواکها و لهستانی‌ها و روس‌ها) فرق می‌گذارد از اینرو برای محققین اکنون بسیار مشکل است که بدرستی معلوم سازند اسلاوهای جنوبی قدیم چه اندیشه‌ها و افکار دینی داشته‌اند و از اسلاوهای شمالی نیز مطالب بسیاری در دست نیست . از آنجا که از اسلاوها قبل از عصر مسیحیت هیچگونه آثار ادبی بجای نمانده و اخبار و روایات شفاهی نیز باقی نگذاشته‌اند ازینرو منبع اطلاع ما درباره عقاید این اقوام قبل از آنکه بدین مسیح درآیند تنها بمبندی براطلاعات مبهم و غیر دقیقی است که نویسندگان مسیحی از روی تحقیر و استهزاء درباره آن ملل کافر نوشته‌اند البته بعضی آثار لنوی (فیلولوژیک) و فرهنگ‌کی هم تا عصر امروز در گوشه و کنار بدست می‌آید که تا حدی از تحولات افکار اسلاوهای قبل از عصر مسیحیت مطالبی مبهم بدست بدهد .

خلاصه‌ای از مبادی باستانی آن قوم از این قرار است ، نخست آنکه آنسردم برای بعضی حقایق دینی کلماتی و اصطلاحاتی داشته‌اند که هنوز در السنه ایشان باقی مانده است . از آنجمله کلمه «بوگو» یا بوغو «Bogu» است که بمبندی غنی و توانگر مطلق و خستاپنده ثروت و مال است برای مفهوم «خدا» استعمال میکنند و کلمه «بسو» Besu یعنی مکرره و ناپسند که برای شیطان یا اهرمن بکار می‌برند ازین معلوم میشود که سرچشمه باروری و نعمات و برکات خدایان بوده‌اند ولی شیاطین همیشه در برابر خدایان خوب و نیکوکار موانعی ایجاد کرده معاصی ایشانرا خنثی می‌نموده‌اند،

درلنت این قوم کلمه ایست که بتنگیس «دوچو» Duchu و بتانیث «دوشا» Dusha میگویند و آن بمنی روح یا نفس است و کتایه از وجود لطیفی است در موجودات حیه که بعد از مرگ از جسد میت خارج میشود ازینرو معلوم میشود که مسئله مرگ و حیات آنچهانی نزد اسلاوهای قدیم در اهماق فکر ایشان قرار داشته است و ظاهراً همچو می پنداشته اند که روح بعد از مرگ بصورت جانوری کوچک چون پرنده یا موش یا حشره درنده از دروینجره منزلگاه خارج میشود و در آنحال اگر از آن روح فراری به پهبانی یاد کرده و گاهگاه هدایا و اغذیه نثار او نمایند شاید بصورت روح اشباح خیالی «دمووژ domovoژ» در آمده در ظلمت شب خمیده پخانه باز آمده و در عقب اجاق منزل گرفته خانه و اصطبل و انبار را شیها محافظت نماید ولی اگر با آن روح خوش رفتاری نکنند و او را بیدی یاد کنند در جسم گرگی حلول کرده یا بصورت انسانی گرگ خصلت در آمده برای همه ایجاد وحشت و زحمت می نماید و عاقبت دیر یا زود روح آن مرده از زمین آهنگ رحلت کرده در سفری دراز دیر از مشقت بجایگاه بهشت «راجی» raji می رود مکانی که در انتهای جهان قرار دارد، چون برای این سفر طولانی احتیاج به زاد و توشه دارد از اینرو باید زندگان باو هدایا نثار کنند یا آنکه او خود از ایشان خواهد ربود .

روزگاری دراز بعد از نفوذ آئین مسیح همچنان عقیده به موجودات شیطانی در عالم تصور و پندار نزد اسلاوها باقی ماند . از آنجمله معتقد بودند که ارواح موذی مادهینه (vilen) که صورتی زیبا و انسانی دل آزا دارند بصورت مرغ آبی و غاز و دیگر طیور در می آیند یا آنکه پیکر مار حاصل کرده بآنان که خشنودند نیکی می رسانند و آنانرا که مکروه میدارند آزار میدهند از آئینان ارواح سرگیبان «rusalken» خطرناکتر از همه اند که از هر طرف حرکت کرده زندگان را مسحور و مفتون می سازند ، این ارواح خبیثه خود را درون مزرعه غلات و در شاخسار اشجار مخفی ساخته در کمین رهگذران نشسته و ناگهانی بآنها حمله کرده و آنها را دچار رعب و هراس و مدهوشی می سازند ، تنها راه علاج کلر آنها ودفع ضرر ایشان آنستکه هدایای خوراکی یعنی اطعمه و اشربه گوارا و دسته های گل بآنها تقدیم کنند یا جامه های زیبا بنام ایشان بدرختها و شاخسار اشجار بیاویزند یا اگر آنها در نهراها و استخراها مخفی باشند آن هدایا را بیاد ایشان در آب فرق سازند. بهر صورت طبع موذی و مزاحم این شیاطین در سراسر زندگانی باعث زحمت و خطر آدمیان است.

همانطورکه نیوتن ما به «نورن» norm و یونانیها ورمیها به «سرنوشت» عقیده داشتند اسلاوها نیز سرنوشت «Fate» را عامل مؤثری در زندگانی میدانسته و برای او انواع تحف لذیذ از غلات و حبوبات یا نان و پنیر و عسل هدیه می آورده اند و معتقد بوده اند که سرنوشت سرنشته زندگانی هرکس را در کف دارد و طول آنرا معین میکند و عمر هر آدمی به آن رشته وابسته است.

نزد ایشان خدای آفتاب «دزی باگ» Dazibogu و خدای رعد پرون Perun و خدای آتش سارورگ Svarog بیش و کم اهمیتی فراوان داشته است . خدای مواشی و دواب «ولوس» Volos و خدای باد «استریبوگ» Stribog همه مورد احترام بوده اند. اعمال و عبادات در پرستش اینها و دیگر آلهه بوسیله کشیها و کاهنان معمول بوده و مراسمی بنام آنها بعمل آورده و قربانیهای حیوانی و نوشیدن شراب مقس و افشانیدن خون انجام میگرفته است . تمام این آداب و رسوم بعد از انتشار مسیحیت از میان رفته و کم کم محو گردیده و بگذشت زمان فقط اثری نامعلوم و مبهم از آن جمله در عبادات عمومی و نزد عوام ، باقی مانده است.

فصل سوم

هندوئیسم قدیم - تحول از اعتقاد به تعدد الهه بمرحله

ترك دنيا

کسانی که درباره هندوئیسم مطالعات و تحقیقات بعمل آورده‌اند قبل از هر چیز تنوع مقاصد آن جلب خاطر ایشان را کرده است زیرا هندوئیسم مشتمل بر مسائل و مطالب مختلف گوناگون بسیار است و انواع افکار را محتوی می‌باشد و بطالبان هدایت و نجات گنج نهانی عظیمی را وعده و نویدی می‌دهد. در میان مذاهب جهان مذهب هندوئی مانند انبان يك بازرگان دوره گرد مشرقی است که از نفاثی کهن و اشیاء سالخورده بسیار جالب مملو و انباشته است و مسلماً آن دینی است که میتوان گفت هر گونه احساسات دینی و عواطف مذهبی را تا حدی دارا می‌باشد.

تنوع و پیچیدگی عقاید و اعمال در مبداء هندوئیسم بقدری دامنه دار است که بایستی حدود وسیع و پهناور آنرا با معانی مضیق و محدود آن تمیز داد. خود هندوان تعریفات کلی و فضایی مطلقه را بر ائمه دین خود ترجیح نهاده‌اند. بر حسب اقوال ایشان هندوئی عبارتست از مجموعه اعتقادات و سازمانهای بیشمار و درهم آمیخته که از زمان پیدایش آثار و کتب مقدمه و داهای «Vedas» بظهور رسیده و تا کنون ادامه دارد. محققین غربی که همواره میل دارند بتعریفات مشخص تر و محدودتر آن دین را معرفی کنند بر آنند که زمان پیدایش مبادی معروف به ودیک Vedic یا عصر برهنی مقدمه

تحولاتی بوده است که عقابت دین هندوئیسم را فراهم آورده و هندوئیسم در نتیجه عبارت شده از یک سیستم مذهبی اجتماعی که در میان مردم آن سرزمین در قرن سوم قبل از میلاد رشد و نمو یافته است. هندوئیسم به معنای مضیق و محدود کمتر موجب تنوع مظاهر و اختلاف معانی میشود ولی هندوهای ارتودوکس (متأصل) یک سلسله عقاید فوق‌العاده گوناگون و اعمال مختلف و متضاد را که از آنجمله است، عقیده به وحدت وجود و مونئیسم، تعدد آلهه، توحید، عرفان (اگنوسیزم) یا حتی انکار الوهات و تنویت و کثرت. و امانال آنرا پیروی میکنند و مرد هندو میتواند در اعمال و افعال اخلاقی خود خیلی سخت و متمصب باشد و هم ممکن است بسیار مسامح، و مساهله کار باشد حتی ممکن است و اعمال ناشی از هوای نفس برخلاف اخلاق حسنه رفتار کند ممکن است صوفی مشرب و میستیک باشد شاید بر رفتن بمعبود و انجام مراسم عبادت منظم و مستمر یا بستن شود و شاید اگر در تمام عمر بهیچوجه بمبادتگاهی نرود هیچکدام از این امور متعارض و متناقض وصف هندوئیست او را متزلزل و باطل نمیکند تنها چیزیکه براو واجب است رعایت کند آن است که قوانین صنفی (Caste) خود را رعایت نماید و ایمان داشته باشد بارعایت این امور بار دیگر که در این جهان تولد خواهد یافت روزگاری سعیدتر و فرخنده‌تر خواهد داشت.

در مقام شرح و بیان این مذهب حیرت‌انگیز بهتر آنست که آنرا بدو فصل جداگانه تقسیم نمائیم یکی را شرح هندوئیسم قدیم باستانی اختصاص داده و دیگری را درباره هندوئیسم جدید مخصوص سازیم. و از مد نظر حوادث تاریخ در میان این دو فصل از چند مذهب دیگر نیز سخن گوئیم که عبارت باشند از جینیسم و بودیسم و مذاهب عدیده دیگر که همه از ریشه هندوئیسم قدیم شاخه زده و منشعب شده‌اند و از اینرو شایسته است که آنها را قبل از بحث در هندوئیسم جدید مورد مطالعه قرار دهیم.

اکنون در این فصل موضوع کلاماً اصل و ریشه هندوئیسم و سیر ترقی و تکامل آنست که چگونه از تعدد آلهه منتهی به وحدت محض و انکار وجود گردید و ادوار مختلفه تاریخی را بعنوان عصر ودائی و عصر برهمنی چگونه طی نمود.

۱. مذهب عصر ودائی

هند قبل از آریانها

هندوستان کشوری باستانی است و قومی که نسل در آن سرزمین دیرین می‌زیست‌اند پیش از دو هزار سال قبل از میلاد سکنه آن دیار مردمی بوده‌اند سیه‌چسده با موهای مجعد که عقاب ایشان بنام دراویدیانها Dravidians هم‌اکنون در نیمه جنوبی شبه‌جزیره فراوانند. این مردم معدک قومی وحشی ابتدائی نبوده‌اند و در میان ایشان برخی گروههای قبایل بدوی از ریشه‌های کهنتر وجود داشته که هنوز بعضی از آنها تا عصر حاضر در جنگلهای جنوبی و مرکزی هند باقی مانده‌اند (رجوع شود به شرح و تفصیل قبائل بیرهور Bihors در فصل اول این کتاب) در شمال شرقی آن کشور بعضی قبایل از ریشه منولی سکنی داشته و در سواحل رود سند هم در حدود ۲۵۰۰ قوم قومی از ریشه‌های مختلف و مخلوط زندگانی میکردند و تمدنی از نوع تمدن عصر برونز بظهور

رسیده و حتی دارای صنایع و معماری خاصی بوده‌اند (این معنی را حفاریهای اخیر در هارپا «Harappa» در پنجاب و در خرابه‌های مهانجودارا Mohango_dara در ساحل سند باثبات رسانیده است) این قوم دارای مذهب و دینی مترقی بوده که شاید در بعضی نکات اصلیه و ابتدائی که هم اکنون در مبادی تناسخ و انتقال ارواح (قانون کارما) هندو موجود است در آن ریشه قدیمی نیز یافت میشده. متأسفانه ازین تمدن باستانی هیچگونه اثر کتبی باقی نمانده و بدست ما نرسیده و دین و آئین این فدهاء بکلی بر ما مجهول مانده است.

هجوم آریانها

در زمانی دیرین یعنی در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد مردمی از ریشه و نژادی دیگر از دامان کوهها و سلسله جبال هندوکش گذشته و از طرف شمال غرب بداخله کشور هند سرازیر شده‌اند و سرانجام آن ملک را تسخیر کرده و بدان صورت و شکلی جدید داده‌اند. آنها مردمی بلند قامت و سفیدچهره بوده‌اند از نژاد ریشه «هند و اروپائی» که خود را «آریان» میخواندند و آنها به پنج شبه تقسیم میشدند که هر شبه دارای قبایل منظم و متشکل بوده است. روزگاری دراز این اقوام مهاجم بطرف شرق دائماً پیش میرانده‌انده و در طلب مسکن و جایگاه اقامت جلو میرفته‌اند.

نژاد شناسان و علماء اینولوژی این مهاجمین کشور هند را منتسب بریشهٔ نژادی میدانند که قبایل و عشایر نیرومند آن از مرکز خود در روزگاری دیرین براه افتاده بجنوب و مغرب و شمال رو آورده و از هر طرف پیش ناخته‌اند. از یکطرف اقلیم اروپا را تسخیر کرده با خون و زبان و آداب خود ملتها و امم گوناگون مانند یونانها - لائنها - سلتها و ژرمنها و اسلاوها را بوجود آورده‌اند.

از این قوم قسمتی که آنرا آریانهای هند نام نهاده‌اند از طرف دیگر بجنوب ناخته وسیعی بسوی مشرق عنان گشوده و بجلو رفته‌اند. بعد از آنکه سالیانی بیشمار که عدد آن بر احدی معلوم نیست از دشتهای «باخت» در آسیای مرکزی فرا رفته و از ساحل رود جیحون «آمو» گذشته‌اند شبه‌ئی از ایشان بسوی هندوستان روی آورده‌اند و شبه‌ئی دیگر بسوی جنوب غربی هجوم کرده و صحراهای فلات ایران را بی‌سیر اسبان خود ساخته‌اند. این دوشبه که یکی بمشرق (هند) و دیگری بمغرب (ایران) منتهی گشته، بنوبت خود باز بسوی جنوب رو آورده و در صحراهای آن دو کشور متفرق گردیده‌اند. در طی شعور اعوام و مرور سنین و ایام در زبان و رسوم و آداب آن هر دو قوم تغییرات بسیار بوجود آورد. و در امر دین و مذهب مابین آن دو قبیله آریائی نژاد دوکش جداگانه «یکی هندوئی» و دیگری «پارسی» پدید آورد که هنوز آثار مصدر واحد و ریشهٔ یگانهٔ آن هر دو مردم در زبان و آئین و روش آنها بخوبی نمایان و پدیدار است.

آریانهای هند نخست در سواحل شیب شمالی رود سند فرود آمدند آنها که تا آنوقت قومی کوچ‌نشین و متحرک بودند اندک اندک سکونت اختیار کرده و قراء و دهات بوجود آوردند و با اغنام و احشام خود ساکن گشتند. در دامنه‌های جبال هیمالیا ایشان روز افزون پیشرفت با آب و هوای آن کشور آشنا شده و رفته رفته از حالت شبانی بدقتانی تبدیل صورت داده کلرکشاورزی را

پیش‌گرفتند. مردها به جنگ و نزاع و پرورش مواسی و دواب و زنها بسازمان خانه و بستان مشغول گشتند. ظاهراً حیواناتی که باخود باین دیار آورده‌اند عبارت بوده از گاو و گوسفند و بز و اسب و سگ و لی از فیل و بوزینه و ببر که جانوران بومی هند هستند خبری نداشتند. آریانه‌های جنوبی رسوم و آداب دیرین نیاکان خود را در این موطن نوین نیز حفظ کردند همان طعام و شراب را تناول میکردند ازینرو آنان مانند هم نژادان خود یعنی ایرانیان باستانی رسم چنان بوده که از گیاهی نامعلوم بنام «سوما» Soma شربتی مسکر میساخته‌اند و آنرا با شیر آمیخته می‌نوشیده و آنرا شراب الهی دانسته و از آن نیز نثار درگاه خدایان مینموده‌اند و هنگام تقدیم قربانی آن شربت مقدس را می‌نوشیده‌اند.

پیش آهنگ و طلبه مهاجرین آریائی هند از یکطرف با سکنه بومی یعنی (دراویدیانها) مشغول مجادله و تنازع بودند و از طرف دیگر در برابر امواج جدید مهاجمین آریایی نژاد که از عقب‌پیش می‌آمده‌اند مقاومت و نبرد می‌کردند و ازینرو پیکارها و جنگهای عیدیه دربین آنها بوجود می‌بیوست که همه از حماسه‌ها و رزم‌نامه‌های باستانی قوم هند و نامه رامایانا Ramayana و مهابهاراتا Mahabharata جاویدان مانده ضبط و ثبت شده است. در این روزگار است که سواحل شیب هفتگانه سرچشمه‌های رود سند در تحت استیلای این قوم درآمد و اندک اندک طبقات جدیدی در میان جامعه ایشان بطور رسیده و بندر اولیه اسناف متمایز (کاستها) Castes کشته شد که هرصنفي کاری مستقل و شغلی جداگانه داشت.

هرقبیله را به رئیسی و سروری احتیاج افتاد که آنرا راجا Raja نامیدند (این لفت با کلمه rex لاتین از یک ریشه است) و مقام این فرمانروا بحکم وراثت از پدر به پسر منتقل میگردد، هر قدر که این سرور و بزرگ قبیله بر ناحیه‌ئی وسیعتر تسلط و استیلا پیدا میکرد دائماً مقتضیات و تکالیف شغل ریاست او زیادت می‌شد چندانکه در اواخر عصر ودائی Vedicage راجه از دیگر افراد ناس بداشتن خیل و حشم بسیار وهمچنین کاخها و قصور بزرگ و جامه‌های مجلل درخشان و براق ممتاز گردید و برای حفظ و حراست سرزمین قلمرو خود به سپاهیان و جنگجویانی حاجت پیدا کرد همچنین به اشخاص و افراد روحانی نیازمند گردید تا از پیشگاه خدایان غیبی برای او خیر و کامیابی و فیروزی طلب نمایند و خدایان زبردستان او را نگاهبانی کنند، ازین دو دسته - سپاهی و روحانی - که بگذریم دیگر تابانان او عبارت بودند از دهقانان و کشاورزان و شبانان که همچنان بسبک و روش اجدادی خود در صحراها و دهات زندگی را بسر می‌آوردند. رئیس خاندان بنام پیتار Pitar نامیده میشد (که با کلمه پاتر Pater بزبان لاتین و واتر ژرمنی و فادر انگلیسی و پدر فارسی و غیره همه از یک ریشه هستند) و همین شغل و لقب به‌گفتیش روحانی نیز داده میشد و اولاد و اعقاب قبیله از او منتمب میگشت همسر و زوجه رئیس خاندان بزبان ودائی قدیم به‌ماتار Matar موسوم بود (با کلمه ماتر mater لاتین و موثر muther ژرمنی و مادر فارسی همه از یک ریشه است) این زن فردی آزاد بوده که در خانه و خاندان مانده موکل اطفال، فرمانروای غلامان و کنیزان سیاه پوست (قوم منلوب) بوده وای در غالب موارد تابع امر و فرمانبردار شوهر خود می‌بود زیرا که او رئیس مطلق و خداوندگار خاندان شمرده میشد.

همان‌نح و روش قوم هند و آریایی در طول قرون پیشمار و پیاپی در آفاق دوردست جنبش و حرکت بودند و اندک اندک در هر گوشه و کنار رحل اقامت می‌افتند و در اینجا و

در آنجا توطن می‌گزید ، قوه تصویری و نیروی پندار و اندیشه ایشان نیز در جنبش و حرکت بود و مانند غواصی در محیط وجود و در دریای هستی شناوری میکرد ازینرو اندکی بر نیامد که افسانه‌ها و حکایات شفاهی کم‌کم بصورت اشکال‌گونگون در آمد و داستانهای قومی و حماسه‌ها ورزم نامه‌ها بسرعت متشکل‌گشت . مصادف با همان اوقات کشیشان یعنی روحانیان نیز يك سلسله ادعیه و اوراد بصورت ترتیبات و سرودهای دینی در باطن روح و سر نهاد ایشان‌تراوش کرد . اوراد سحری و افسونهای جادوگری را پدید آمد و بالاخره نخستین و قدیم‌ترین آثار کتبی یعنی کتب مقدسه هندو متولد گشت . این جمله در چهار کتاب مدون گردید و بدینترتیب مدت زمانی باین اساسی نامیده شد ،

۱- ریگ‌ودا Rig-Veda ۲- ساماودا Sama-Veda ۳- یاجورو دا Yajur-Veda
۴- آنا و اودا Athara - Veda .

آباء و نیاکان قبایل هند و آریایی همه تا اولاد و اعقاب ایشان احترام و اهمیتی فراوان برای این مجموعه‌های اربمه قائل‌گردیدند (کلمه ودا بمعنی «علم» در زبان آریایی ریشه‌کهن دارد و لغت انگلیسی «Wit» و «wisdom» همه از آن ریشه باستانی اشتقاق یافته) سراسر اطلاعات ما در زمان حاضر ازین کتاب کهنسال چهارگانه اقتباس میشود و سرچشمه دانش مادر باب عصر ودائی از آنجا جریان می‌یابد. اکنون بشرح آنها میپردازیم:

ریگ ودا

ریگ ودا بمنزای قطعات حمد و ستایش است، هر قطعه را بهندی قدیم «منتر» گویند . این کتاب مجموعه‌ایست از اشعار مذهبی که مجموعه آنها در ده مجلد تشکیل یافته و متضمن افزون از هزار سرود است قوه خلاقه نسلهای متوالی افراد بشری را نمایان می‌سازد . در ازمئه سالفه آن منظومات و قطعات بصورت شفاهی در سینه‌ها ثبت و در اذهان مذکور بود و ظاهراً در حدود قرن هشتم قبل از میلاد به قلم آمده و صورت کتابت یافته است. آن سرودها جمله‌کی مناجات‌ها و ادعیه‌ایست که هر یک بیکی یا دو خدا از الهه متنوعه قدیم خطاب می‌کند و زیباترین و جالب‌ترین صورتی از پرستش طبیعت را جلوه‌گر مینماید.

خدایانی که مخاطب این نعمات مذهبی هستند ظاهراً الهه باستانی ازمئه دهرین آریایی میباشند بعضی از ملل آریایی نژاد قدیم مانند ایرانی‌ها و هیت‌ها Hittites و یونانی‌ها و رومی‌ها به سه خدا از آنجمله مشترک معتقد بوده‌اند که آنها عبارت‌اند از خدای پدر (دیوس پیتار Dius pitar) که قبلاً گتیم بازئوس پاتر Zeus pater یونانی‌ها و ژوپیتر Jupiter رومی‌ها مشترک است و او نزد همه این ملل «پدر آسمانی» شمرده میشود. دوم خدای مادر که بهندی او را بریتوییمانار Prithivi Mater خدای‌زمین یا گایا مانی Gaia Mater یونانیان است. سوم خدای میترا mithra که ایرانیان او را میترا یا «مهر» میگویند و نزد همه آنها این الهه خدائی بخشانیده و جواد است و نماینده صدق و ایمان و مکارم اخلاق میباشد و محتمل است که میترا در آسمان خدای آفتاب (مهر) بوده است.

این الهه ثلاثه در کتاب ریگ‌ودا بصورتی مبهم و بطور اجمال نامبرده شده‌اند و بندرت ذکر

ایشان رفته و ظاهراً مقام شامخ قدیم باستانی خود را در آن موقع کم‌کم از دست داده و خدایان نرینه و مادینه که مظاهر طبیعت‌اند بوضوح بیشتر و محیط کشور شمال غربی هندوستان را جلودگر می‌ساخته جای آنها را گرفته‌اند. از خدایان دیگر که در آن منظومه باستانی «ریگ‌ودا» بطور برجسته و واضح نام برده شده یکی ایندرا Indra «رب طوفان» است مخصوصاً موجد بارانهای سیلابی که بعد از فصل خشکی و موسم گرما بظهور میرسد و این خدا نیز از جمله آلهه قدیم آریانه‌های باستانی است که در هندوستان صورت دیگر و شخصیت خاصی حاصل کرده است. ایندرا همچنان خدای جنگ نیز شمرده می‌شده و در نظر پرستندگان او بهیکی بس عظیم نمودار می‌گردد که موهای سروریش او از هر طرف پریشان است و از آن میان فریادهای بلند برمی‌آورد و غرش میکند آواز او رعد است و صاعقه نابودکننده مانند تازیانه در دست راست اوست و او حامی و پشتیبان آریانه‌هاست که بمیدان آمده تا آنها را از گزند دشمنان نجات دهد. در هیجانهای عظیمی که همه ساله او را دست میدهد او ازدهای خشکی و خشکالی موسوم به وریتر Veritra را که در کوه‌های بلند مقام دارد و مانع جریان آب است می‌زند. او پهلوان آریان‌هاست و سه قدح بزرگ از شراب سوما می‌نوشد و خود را آماده کارزار می‌سازد و ازدهارا کشته آنها را بطرف دریای محیط روان میگرداند.

ناید از سرودهای سراسر ستایش که در ریگ ودا درباره ایندرا آمده همچو تصور کرد که آریانه‌های باستانی در سایه پرستش او بسوی توحید «یکانه پرستی» گرایده بوده یا حتی بسوی «هنوتیزم» henotheism یعنی (رب‌الارباب) پرستی «عبادت خدای بزرگترین» قدم برداشته باشد برخلاف یونانیان باستانی (گرچه در بسیاری از عقاید و آداب با آنها شریک و انباز بوده‌اند) هیچوقت آریانه‌ها هند یک خدا را مافوق دیگر خدایان کوه اولیمپ قرار ندادند بلکه هر کدام را بنوبت خود بظلمت و بزرگی یاد کرده و نمازها و مناجاتهای جداگانه در ستایش آنها سرودند. درست برخلاف ایندرا خدای هولناک که بزعم ایشان در کوهستان مقام داشته است بنام «رودرا» Rudra موسوم است در کتاب ریگ ودا سرودها وادعیه بسیار بنام او منکور است آنقوم ازین خدا بیمناک بوده و او را سب و بانی طوفانها و سیلابها که از قتل برف آگین هیمالیا سرازیر میشده می‌پنداشته‌اند. وی صفات خود دشمن آریانه‌ها شمرده می‌شده و جان و مال ایشان را طعمه فنا و نابودی می‌ساخته پرستندگان وی با خشوع و خشوع بسیار در برابر او افتاده و آن خدای جبار قهار ابدی را می‌پرستیده و از او التماس میکرده‌اند که بجای خشم و غضب رحمت و لطف ابراز دارد و بفرزندگان و نوادگان ایشان بخشایش و مهربانی بکنند. در حقیقت او در بدو تاریخ صورتی از خدای شیوا Shiva است که بعدها در نزد هندوان محل عبادت قرار گرفت و هم‌کننده است و هم‌نجات دهنده باردیگر همان خدای رود را از فراز قلاع کمرها و قتل کوه‌سارها مهربانی و رأفت پیشه میکند و در آنجا نباتات و گیاهان می‌رویند که بعضی جانگداز و کشنده و بعضی شفابخش و نجات دهنده هستند.

در کتاب ریگ ودا طی نسمات ژرف و اشعار بلند در وصف این خدایان مظاهر طبیعت سروده است که از آنجمله یکی دیگر وایو Vayu خدای باد و حامل عطربوی خوش است واز ارواح کوچک طوفانی «ماروت» Maruts که بسرعت باد و باران حرکت کرده در آسمانها به نغمه مشغول است یسار می‌کنند. همچنین رب سبیده دم بنام اوشاس Ushas (خدای ائس Eos یونانیان) که

دوشیزه‌ایست جوان با جامه سفید بر فراز عرابه نشسته و اسپان خالدار او را بهر طرف که می‌خواهد می‌برند وی بر فراز نشیمنی از طلای ناب قرار گرفته زمام زرین اسپانرا در دست دارد و چرخها و پیکر عرابه نیز از زر ناب است و زودتر از یک طرفه‌المن مسافت طولانی را می‌پیماید نیز آلهه سوریا (Surya) خدای پرتو آفتاب والا ساویتا «Savita» خدای شمع آفتاب بالاخره پس از آنها نوبت به ویشنو «Vishnu» میرسد که او نیز پروردگار آفتاب است ولی باگامهای وسیع خود بسر سراسر کره ارض وجو محیط احاطه دارد و آسمان تا زمین را در سه قدم می‌پیماید و عالم را از شر ظلمت شب نجات می‌دهد.

این خدا هم مانند رود را (ویشنو) در میان خدایان مذکور در وداها تاکنون باقی مانده و بمصر و زمان حاضر رسیده است و در این طبایع و خصایص اصلیه که بمنوان خدای آفتاب درباره او قائل بوده است تغییر صورت داده است .

یکی از موجودات جالب توجه مذکور در ریگ ودا همانا شخصی است بنام یاما Yama یعنی انسان نخستین که پس از مرگ خدای مردگان شده بر عالم اموات حکومت مینماید آریانه‌ها این وجود روحانی را ستایش کرده و به نیکی یاد نموده و بنام او ابدان اجساد اموات را بسروری توده‌های هیزم نهاده با سرودها و ترتیلات دینی می‌سوزانده‌اند .

در سرودهای ریگ ودا نه تنها ستایش یامسا وروان مردگان فراوان است بلکه از پدران و نیاکان مردم بسیار یاد کرده‌اند و معلوم است که آریانه‌های قدیم درباره ارواح اجداد احترامی بحد ستایش رعایت میکردند، و این خود جزئی مهم از آئین دینی ایشان بوده و همواره بر روی زمین خوانی بنام اموات میکشوده و در آن از نانهای گندم و برنج و حبوبات و غلات و شیر و شربت «سوما» می‌نهاده و سرودهایی خطاب بارواح نیاکان میسروده و از آنها دعوت میکردند که بیایند و از آن خوان بخورند و بنوشند .

یکی از خدایان بزرگ و پر مخافت در ودا که مقام معنوی آن مافوق دیگر آلهه میباشد همانا خدای موسوم به وارونا «Varouna» است که در آغاز رب گنبد آسمان بوده است و بعداً خدای نظم و ترتیب و ضبط و سامان امور شده و تمام قوا و نیروهای عالم در هر جا و در هر زمان تابع امر او قرار گرفته‌اند و قوانین و نوامیس طبیعت در تحت اراده او واقع شده و او جهان مواد و جسمانیات را در برابر قوای مدهش وفائی کننده حفظ می‌کند و در همان حال انسانرا بسر اطاعت قواعد و قوانین اخلاقی الزام می‌فرماید .

وی گناهان را قاش می‌ساخته و مابین حق و باطل فضاوت مینموده و جوایس و نگاهبانان او در همه جا بوده و ناظر و مراقب اعمال بنی آدمند. ازینرو هر وقت آدمیزاد مرتکب گناهی میشده می‌بایستی نزد وارونا بضوع و خشوع دعا کند و استدعای عفو و ففران نماید. اینستکه در ادبیه و نمازهای خطاب به وارونا که در ریگ ودا مذکور است آموزش اعمال ناپسند و فخرانگناهان استدا شده است .

نزد ایشان نظام عالم وجود از ماده و معنا در جهان آفرینش همه در یک کفایت وارونا قرار داشته و ازینرو بالطبع معتقد بوده‌اند که این اله با خدای میترا که رب وفاداری و حفظ بیمان است انباز و همکار میباشد و بملاوه بر آن عقیده بوده‌اند که یک امر کلی هرموز و مستوری بنام ریتا Rita در تمام موجودات عالم وجود دارد که همه چیز را به نظم و ترتیب و اهمال مرتب

وا میدارد و بر حسب دستور ریتا است که روزها در پی شبا و زمستانها در عقب بهارها بتوالی میانند و میروند و بموجب ناموس ریتا است که آفتاب مدار خود را طی میکند و انسان عوالم مختلفه حیات را از هنگام تولد تا زمان مرگ می‌پیماید و همواره آن روح نابیدا او را رهبری میکند .

از اینها که ذکر شد بگذریم در ریگ‌ودا خدایان بیشمار دیگر نیز نامبرده شده‌اند که هر یک در نظر محققین و عملاء امروز دارای اهمیت و معنای خاصی هستند و هر یک جداگانه مورد عبادت و نماز بوده و با سنن و آداب عملی محل پرستش قرار می‌گرفته‌اند از آنجمله اگنی Agni خدای «آتش» خدای آتش و گیاه سوما Soma که روح الهی در شیره او وجود داشته و افراد ناسرا با ستفانی روحانیون و کشیشان بزرگ بان گیاه دسترس نبوده است .

رسم عبادت نزد آریانه‌های باستانی بسیار ساده بوده و آنها در هنگام عبادت با اطمینان قلب و روح امیدوار خدایانرا نماز می‌بردند مگر در مواقع خاصی که موجبات بیم و هراس وجود داشته است مثلاً خدای رود را غضبناک شده یا وارونا خشمگین گردیده باشد . در آن ازمتهٔ دیرین این قوم را مبعدی یا محل خاصی برای عبادت نبوده است بلکه مراسم پرستش را در زیر گنبد آسمان و بر فراز چمنهای سر سبز پیرامون محرابی که موقتاً می‌آراسته‌اند بعمل می‌آورده‌اند . بر روی سبزه تازه نشیمنگاهی نزدیک محراب برای خدایان نامرئی قرار میداد و آنها را بدعا به آن بزم فرا میخواندند و برای ایشان اغذیه مطلوب مانند شیر و کره و روغن و حبوب و انواع چارپایان نیاز می‌کردند و حیوانات قربانی می‌ساخته‌اند و در آنمیان قربانی اسب چون خیلی گرانها بوده از همه مهمتر و مؤثرتر شمرده میشده است . پس از آنکه بگذشت زمان رسم قربانی تشریفات و آداب معینی حاصل کرد فرد فرد روحانیان و برهمنان خاص که هر یک موظف بانجام عملی مخصوص بوده‌اند معین گشتند . یکی محراب می‌ساخت و دیگری زمین را می‌آراست و دیگری ترتیلی برای دعوت خدایان تلاوت میکرد پس از آن دیگری آتش قربانی را می‌افروخت اندک اندک بمروور زمان طبقهٔ برهمنان بوجود آمدند و برهمن بر سایر افراد روحانی تفوق حاصل کرد و اوشخصی شده نماز اصلی و مناجات عمده یعنی براهما (Brahma) را قرائت مینمود .

بدون حضور خدای اگنی (Agni) هیچ عملی و قربانی نمیبایستی صورت گیرد زیرا او خدای آتش بود (لاتین‌ها، او را ایگنیس Ignis گفته‌اند) قبل از شروع مراسم عبادت نخست مناجاتی بنام او میخواندند و حضور او را با برام و الحاج تمام استدعا می‌کرده و او را با منتهای خلوص ستوده و می‌پرستیدند، در مورد پرستش این خدا همین است که هندوان هند با زرتشتیان ایران دربارهٔ مراسم انجام ادب و احترام نسبت به آتش اشتراک و شباهت تاریخی دارند همانطور که آتش همهٔ چرخکها و پایدیها را پاک می‌کند همچنان «اگنی نیز گناهان و خطایا» را پاک می‌کند و محو می‌سازد «اگنی» نور است و خرد است و شیطانها (امریین)ها را طرد مینماید و خانه‌ای که در کانون آن مقام دارد مطهر می‌سازد. وی کاشف اسرار و روشن کننده ظلمات است ، او رابطه بین بشر با دیگر خدایان می‌باشد و حلال مشکلات است از او میبایستی یاری و رهبری طلب کرد. در هنگام زواج و زناشویی وی شوی روحانی عروس و برادر روحانی داماد شمرده میشده پرستندگان اگنی و سعادت و رستگاری را در حضور او و در محضر خود او می‌طلبند و بس.

شرب شراب (سوما) نیز در محفل عبادت هنگام قربانی تکلیفی بایسته و واجب شمرده

میشد ، فشاندن شراب سوما بر چمن و نوشیدن آن شربت جزو اعمال و مناسک و دینی امری اساسی و حتمی بوده است برگهای این گیاه را برهمنان نیمه شب در روشنائی ماه در کوهسارها چیده و در بزم قربانی حاضر میساخته‌اند آنگاه آنرا مابین دو سنگ کوفته و بر آن اندکی آب افشانده و شیره آنرا گرفته سپس آنرا با شیر آمیخته و آنرا بعنوان شرابی مقدس والهی بیافزاد حضار می‌نوشانیده‌اند و اثر سکر آمیز آن را در دماغ ایشان به ظهور قوه مقدسه الهه در آن نبات منسوب می‌دانستند و حتی خداپانرا هم از آن شربت مقدس‌گزیری نبوده است که در آن صحن چمن بنام هریک از ایشان جامی نثار می‌کرده و سرودهایی که بنام سوما در (ریگ ودا) مذکور است می‌سروده‌اند .

برحسب عقیده ساده این اقوام نخستین خدائی بنام برهماناسپاتی *Brahmanaspathi* میبایستی در آن بزم پرستش حضور یابد . اگرچه سرودهای چندانی آفتدر که برای آگنی و سوما آمده در کتاب ریگ ودا بنام برهماناسپاتی نیامده و ظاهراً پرستش او از تحولات است که در ادوار بعد ظهور یافته و برهمنان بدلائل خاصی او را تجلیل و تقدیس نموده‌اند و او را صاحب قوه مقدسه نافذه در کلمات و اوراد برهمنان می‌دانسته‌اند ولی عامه را با انخدا چندان سروکاری نبوده ازینرو اورا خدای شفاعت شمرده که برای گناهان بشر نزد او طلب آموزش میکردند . هرگاه حضور داشته دعای برهمنان اجابت و قبول می‌یافته و الا آن دعاها و سرودها صدائی بی‌معنی و بی‌اثر بیش نمی‌بوده است .

ازینرو (برهما) دعای مقدس را میبایستی بصحت تلفظ و بدقت قرائت کند و غلطی و سهوی در آن روی نهد و کشتیش خاصی (برهمنی) که بوفور علم و دانش موصوف باشد آنرا بایستی تلاوت کند و لافیر .

وداهای دیگر

سه ودای دیگر از بسیاری جهات وابسته به ریگ ودا میباشند . از آن جمله یاجورودا *Yajurveda* بیشتر کلام منثور است و برای آن گفته شده که ادعیه و اوراد و نمازهای مذکور و مقرر در ریگ ودارا این تکمیل سازد . ودای دیگر موسوم به سامودا *Samaveda* مجموعه‌ئی از سرودهای موزون است که برهمنان (کشیشان) دره وقع قربانی و نیاز شراب سوما آنها را می‌سروده‌اند بیشتر سرودهای مذکور مقبسی و مستعار از ریگ ودا است.

اما ودای سوم یا «آثاروا ودا» *Atharva veda* بیشتر از آندو و دیگر استفال دارد و آن مجموعه‌ایست مشتمل بر افسونها و اوراد (منترها) که از سحر و جادوی ازمئه بسیار دیرین باقی مانده است .

این ودا نیبان مظاهر عواطف و شرح احساسات خاصی است که در ریگ ودا از آن سخن نرفته مانند ، ترس - غضب ، شهوت، نفرت، آلام جسمانی و مساعی برای اصلاح این معایب و معاصی در این ودا لحن نامها و نفرینها و ادعیه سحرانگیز بسیار است و نا حدی علوم غریبه سحر و جادوی معمول در اروپا را بنیاد می‌آورد چنانکه بعضی از آن اوراد برای شفای امراض بکار میرفته و با تلاوت آنها شرور و ارواح موزیه را دفع میکردند و یا بازو در آن افسونها شریات هولناک سر نوشت

را بر سر یک آدمی بدبخت منفور مینفوس فرو می آوردند.

بعضی از این اوراد و افسونها که برای شفای امراض با آداب خاصی بایستی خوانده شود همه واقعاً باعث خنده میباشد ولی آنها را نباید بطور کلی احمقانه و خرافی فرض کرده زیرا آنها خود مقدمه تحقیقات وسیعتر و تهیه زمینه های عالمانه تر ادوار بعد بوده است.

بعضی فصول «انارودا و داء» (مخصوصاً باب ۲۲ آیه ۳ و باب ۲۱۰ آیه ۲) بیشتر مربوط است به آلات و اعضاء حیاتی بدن و ترشحات جسمانی و استخوانهای پیکر انسانی که بدقت شرح و توضیح داده شده اند و معلوم میشود که در آنوقت اندک اندک صنعت طب تشریحی در آغاز پیدایش و تکوین بوده است. و در یکی از آیات آن کتاب تصریح شده که در آن زمان صدحا طبیب مشغول معالجه اند و هزارها گیاهان مؤثر در اختیار خود دارند. افسونهای استعلاجی البته بسیار کهن و دیرین است ولی پاره ای آنها که استعمال بعضی ادویه و نباتات را توصیه میکند نشان میدهد که رفته رفته روش حقیقی معالجه امراض بواسطی عملی شروع به پیدایش و ظهور کرده بوده است. عدد امرایی که در آن کتاب یاد شده طولانی است ولی البته آن جمله محتوی بر معلومات مخلوط و متشوش و مبهم میباشد.

خلاصه باید گفت که اقوام قبایل باستانی هندو آریائی دارای مغزهای قوی و روشن بوده اند و مبادی تحقیق و استکشافات علمی را در جهات مختلف دانش بسبکی خوب و درست آغاز کرده اند.

پایان عصر ودیک

چون با دییات و آثار این عصر رویه رفته نظر شود فرهنگی پرمغز و نیرومند بوضوح جلوه گر میگردد که این قوم باستانی هندو آریائی مرحله ای از مراحل تکامل و تحول طی کرده و بسیار واضح است که این مردم نیرومند با روحی مثبت بازننگانی و حیات رو برور شده و از چندین جبهه با اعتماد و اطمینان کامل آغاز بکار کرده اند و در این آثار ادبی باستانی دلائل و علائم برجسته بسیار دیده میشود که آن قوم را به آینده بزرگی بشارت میدهد.

درباره یکی از آن نویندهای دیرینه شایسته است که در اینجا کلمه ای گفته شود، نزدیک باختتام عصر ودیک در روزگاری که عدد کشیشان (برهمنان) بیوسه رو با افزایش میرفته و اقتدار و نیرومندی آنها بیوسه زیاده پدیده و آنان تمام اوقات خود را صرف کارهای مذهبی و تحقیقات علمی و مرانبع معرفت و دانش می کردند اندک اندک بارقه عقیده وحدت در کل، اشیاء monism در نهاد ایشان تابش کرده است. استاز اینجاست که در بعضی سروده های اخیر ریگ ودا ناگهان مشاهده میشود که بوجودات کلی روحانی اشاره میکنند از قبیل ویشواکارما Vishva karman یعنی «خالق کیهان» یا پراج پاتی Prajapati یعنی «پادشاه آفریدگان» یا «آفریدگار کل»، و پوروشا Purusha یعنی «روح انسانی» که عظمت یافته و بصورت روح کیهانی «جان جهان» در آمده است و تمام موجودات حیه از نباتات و حیوانات فیض بخشیده و بالاخره از برهمنستی خود عالم را موجود ساخته است. در یکی از سرودها (سرود ۱۲۹) کتاب (۱۰) مخاطب کلام و مقصود مناجات یک حقیقت بر نام و نشانی است که بکمال صراحت و سادگی آنرا «شیء واحد» لقب داده و آنرا اصل و با عامل نخستین می داند که قبل از وجود عالم موجود بوده است و در این سرود افکاری بسیار عالی و بلند راجع بخلقت گیتی به بیان آمده مقالنی بسیار عجیب و حیرت انگیز است که در آخر آن میگوید،

خواه او عالم را آفریده خواه نیافریده باشد او میدانند که این خلقت از کجا آمده و تنها اوست که میدانند و در اعلی مقامات سموات قرارداد و جهانرا مراقبت میکند و او شاهد عالم و دانی کل باشد و شاید که نباشد .

بخوبی روشن است که برهمنان در پایان دورهٔ عسرو دیک کم کم دارای افکار مترقی فلسفی شده بوده‌اند و از آنجا که میخواستند اصل پیدایش عالم را معلوم سازند و بدانند که اشیاء از کجا آمده‌اند بناچار به تفکرات فیلسوفانه متوسل گشته‌اند . و بالاخره در دماغ روشن ایشان این فکر و اندیشه تابیدن گرفته که قبل از آنکه جبال مرتفع و دریاها منحض بوجود آید و قبل از آنکه خدایان عدیده در آسمانها قرار گیرند و بالاخره قبل از آنکه قسمتی از دنیای محسوس ساخته و پرداخته یک موجودی بی نام و نشان و مبدع و مصدر کل وجود داشته است. این اندیشه برهمنان را برانگیخته و برای آنکه او را با سومی مخصوص موسوم سازند سعی بسیار کرده ولی سرگردان مانده‌اند همچنانکه بشر از آن تاریخ تا کنون همچنان در این وادی راه پیموده و هنوز هم بمقصود نرسیده است .

برهمنان این موجود نخستین و واحد اول را گاهی «ایندرا» و زمانی «میترا» و وقتی «وارونا» و موقی «اگنی» نامیده و آنرا ذاتی علوی و دارای نامهای مقدس بنام گروتمان^۱ Garutman دانسته‌اند و این جماعت متفکر و حکیم پیوسته درباره ماده نخستین باندیشه سرگرم بوده‌اند تا اینکه باردیگر در جنبش و تهاجم آریائی حرکتی قومی بظهور رسید ، سیل مهاجمین جدید از عقب آنها را بجلو رانده و پیوسته در وادی رود گنگک به پیش می‌رفتند و در شرق و جنوب شرقی و جنوب طوائف بومی گندمگون باطاعت و فرمانبرداری آنها گردن می‌نهادند و این حرکت همچنان روزگاری دراز ادامه داشت سرانجام سراسر شمال و مرکز هندوستان تا مصب رود گنگک در قبضهٔ ایشان درآمد در آنوقت بناچار در آن سرزمین متوقف گشته و سکونت و استقرار یافته در معرض تحولات فکری و تبدلات نوینی واقع گردیدند .

۴. برهمنیسم Brahmanism

ظهور اصناف و طبقات (کاست Caste)

در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد که آریانها سراسر درهٔ گنگرا در تحت قبضهٔ خود در آوردند در نتیجهٔ تشکیلات و سازمانهای اجتماعی چند در آنجا بظهور رسید یعنی در بعضی نواحی امارت- نشینها و دولتهائی بوجود آمد که در رأس آن مهاراجه‌ها بحق نوارث سلطنت میکردند در بعضی اماکن سازمانهای اجتماعی قبایلی در تحت امر شورای رؤسای قبیله تشکیل می‌شد که در واقع یکنوع جمهوری عشائری بود ، در این سازمان متحرک و غیر ثابت اجتماع بشری هندوستان ، قوم فانتج یعنی آریانها در مرتبه فوق قرار گرفتند و در تحت آن طبقه سافل یعنی قوم مغلوب که به بشرهٔ گندمگون

۱ - گروتمان یا گارودا Garuda در اساطیر هند و پادشاه یا آله طيور است که بعضی اوقات او را کنایه از آفتاب میدانند گویند خدای ویشنو بر آن سوار میشود و آن بصورت مرغی است با سرو بال و چنگال و منقار عقاب ولی با اعضا و جوارح آدمی .

و چهره و تیره موصوف بودند و جود داشته و در تحت یوغ استیلاء آریانها جای داشتند. در آنوقت هنوز اصناف مختلفه اجتماع از یکدیگر کاملاً جدائی و افتراق نام حاصل نکرده بودند ولی اندک اندک در اثر تحولات زمان چهار صنف متمایز و با چهار گروه اجتماعی جداگانه صورت تشکیل یافت آنها عبارت بودند از کاشاتریایا «Kashatriyas» یا طبقه امرا و شاهزادگان دوم، برهمن ها Brahmins یا طبقه روحانیون سوم و سیایا «Visiyas» یعنی طبقه عامه آریین نژاد (کشاورزان و صنعتگران) بالاخره چهارم طبقه مغلوبه و قوم غیر آریین بودند که آنها را سودراها Shudrahas می نامیدند یعنی سیاه پوستان غیر آریائی. آن سه طبقه اول که همه از ریشه و بن آریائی (نجیب) صرف بودند پیوسته خود را از طبقه چهارم جدا و دور گرفته و مسئله رنگ بشره که بسانسکریت وارنا Varna گویند (کلمه ایست که بر طبقه اجتماعی (کانت) نیز اطلاق و معمول گردید) اهمیت اساسی در اجتماع حاصل نمود. نه تنها مسئله مزاجت و آمیختگی نوعی و یا رنگی با نوع و رنگ دیگر در اجتماع حرام شناخته شد بلکه آمیزش و نشست و برخاست و هم سفره شدن با همدگر نیز ممنوع گردید و طبقات عالی آریین سعی میکردند که خون خود را پاک و مصفی نگاهدارند. پس از آن مابین طبقه حاکمه (شاهزادگان) و طبقه روحانی برهمنان نیز کشمکش و جود داشت که هر گروه بنام مذهب و آئین و یاروسم و عادات برای خود حقی مافوق الطبیعه قائل میکردید و تفوق نهائی بر طبقه دیگر را مدعی بود.

در این دوره برهمنان اندک اندک صاحب اقتدار معنوی شده بودند، در این برهه از زمان که مذهب در حال تشکیل و تدبیر بود نجبا و امرا بکار جنگ و جدال یا سیاست مملکت سرگرم بودند ناچار بودند پیوسته بنیروی روحانیون اتکا نمایند و از توجهات عالم روحانی غیب که از آن به برهما «Brahma» تعبیر میشد کسب نیرو و استمداد فیض کنند و بوسیله اداء نمازها و تلاوت ادعیه و تقدیم قربانیا از آن عالم یاری جویند، همین معنی باعث میشد که دائماً بر نفوذ و استیلاء طبقه نبی که حامل این دعاها و نمازها و اسباب این تشریفات دینی بودند بیفزاید عاقبت کار بجائی رسید که آنها دارای مرتبه بلند و جلالت قدری عظیم گشتند و دارای نفوذ و مقامی همشان و هم مرتبه خدایان قرار گرفتند. زیرا برای اوراد و اذکاریکه ایشان تلاوت میکردند همه مردم اثری فوق الطبیعه و سحر انگیز قائل بودند که عالم وجود و حتی خدایان را در تحت فرمان ایشان در می آورد در نتیجه برهمنان یعنی کشیشان هندو در مرتبه اولی دارای مقام مرکزی گشتند و دائره نفوذ ایشان بر آسمانها و زمینها و غیب و مشهود بسط یافت و بوسیله تشریفات و قربانیا که انجام هر یک هفته ها بلکه ماهها بطول میانجامید و بواسطه تلاوت و اثر منترها و اوراد و آفب بر موز مستور و مؤثر در کائنات شمرده گشتند.

گرچه راجهها و پادشاهان که بر مرکب قدرت اجتماعی سوار بودند و بحق تفوق نیرو و غلبه حکمرانی میکردند معذک برهمنان در اعماق دلها نفوذ یافته و یک احترام و عزت معنوی نزد عامه ناس حاصل کردند و ایشان با ستاد سرودها و اوراد و ادعیه کتاب و دها مدعی گشتند که بحکم اجبار و ازوم مؤثر در عالم هستند.

برهمنان یا (متون تفاسیر مقدسه برهمنان) Brahmana

برهمنان عبارت از یک مجموعه حجیم عجیبی است از آثار مکتوبه مشتمل بر منتر ادعیه و مقالات که ظاهراً در آغاز کار به نوآموختگان و نازه واردان سلسله برهمنی تعلیم داده می شده. از حوالی

قرن هفتم ق. م. به بعد این مجموعه شروع بشد وین و تکمیل شده وگراااً صورت انشاء و تألیف حاصل کرده و مشتمل است بر ذکر آداب و تشریفات قربانیا و نیز در شرح و تفسیر مناسک و عبادات. این مجموعه در حقیقت متون دینی طبقات مختلفه و مکاتب عدیده برهمنان را تشکیل میدهد و در ضمن اشاراتی به فلسفه عبادات را نیز دارد. البته بعضی قطعات و جمل آن ترهات بی سر و تهی است که تکرار مکررات میباشد معذک این کثات محتوی تعالیم مناسک و عبادات قوم هندو میباشد. البته دستور مراسم قربانیاها با یک معانی روحانی آمیخته شده و متضمن نظریه «وحدت عالم وجود» است. سیربطرف فکر و عقیده توحید در این ادبیات کم و بیش بنظر میرسد، نظریه خلقت بطوریکه در سرود های اواخر ریگ و داگای دیده میشود عقیده به خدای واحد و متعال بنام پراج پاتی Prajpati یعنی «خداوندگار خلقت» متضمن بر ایمان به قائمیت بذات برای برهما که خلاق عالم است در آن مجموعه که کم نمایان میگردد و برهمنان در افکار و ادبیات خود بسوی یک قدرت نهائی و قدوسی که در برابر اوکل موجودات از بشر گرفته تا خدایان علوی همه خاضع و خاشع اند سیر میکنند و او را که در حقیقت مرکز عالم کون و حقیقت نهائی گیتی و برهما نامیده میشود یاد مینمایند.

کسانیکه برهما ناها را نوشته اند در واقع گام بلندی رو بجلو برداشته اند و بنای رفیع فلسفه هندوئیسم را از نخست پایه گذاری کرده اند.

فلسفه اوپنی شادها «Upanishads»

در آن هنگام یکی از بزرگترین ادوار تفکر و اندیشه در تاریخ ادیان بشری در هندوستان ظهور رسید. صاحبان افکار ثاقب و خداوندان قریحه حاد و هوش عمیق در صدد برآمدند که برای ماهیت حق و ذات حقیقت تفسیر تازه و فلسفی بیان کنند؛ البته نوشتجاتی که در یک دوره سیصد یا چهارصد ساله (تا انتهای قرن سوم ق. م) بقلم این صاحب نظران آمده است تاحدی وابسته و ملحق به مجموعه برهما نا میباشد ولی آنها مستقلاً عبارتند از یک سلسله مقالات که در زبان هندو به «اوپنی شادها» موسومند. برای مطالعه و تحقق در مذاهب هندوان مجموعه این سلسله مقالات فکری و عقلانی از ضروریات میباشد. اوپنی شاد Upanishad که بزبان سانسکریت تحت اللفظ «حضور در مجلس معلم» را معنی میدهد غالباً بصورت یک رشته مکالمات و مذاکرات است که برای از برکردن و بحفاظت سیردن تصنیف شده و ازین جهت اکنون بگوش تکرار مکرر میآید ولی بهیچوجه از عمق معانی و نازک بینی آن نمی کاهد. در این کتاب طبقه امرا و شاهزادگان (کشانریاها) ازهر گروه و جنس مانند برهمنان در آن مباحثات عقلانی مشارکت می جویند و همچو معلوم میشود که اوپنی شادها منحصراً تألیف برهمنان نیست و قرائتی موجود است که نشان میدهد دیگر اصناف هندو مخصوصاً کشانریاها در تدوین بعضی اجزاء آن کتاب سهم و شریک بوده اند (مخصوصاً در فصولی که نظریه تنویت (دوالیسم) در فلسفه سنکاها یا Sankhya را اثبات میکند).

با وجود تنوع مقاصد و اختلاف مشارب در اوپنی شادها همواره تمایلی به عقیده یکتائی وحدت Monism مشاهده میشود و ازینرو از مجموعه رسالات مکاتب مختلفه فلسفی و بیانات متفکرین و حکماء عقیده روشن و برجستهئی نمودار میشود که سؤالات ذیل را که مورد تفکر و تعقل همه آنها بوده و هست بطور صریح جواب میدهد و آنها اینست:

حقیقت چیست؟ کیهان مظهر و نمودار چیست؛ و آیا هستی بخودی خود صاحب حقیقت است و یا آنکه فقط مظهر و نمایش وهمی است؛ اعمال و افکار بشری آیا مبتنی بر اساس حقیقت است یا بر پایه پندار؛ حیات انسانی چه معنی دارد؛ اوپنی شادها بطور کلی در يك قضیه اصلیه ثابت است و آن عبارتست از اینکه کل اشیاء خواه مادی و خواه معنوی اعم از صور بشری و حیوانی و نباتی و یا اجرام علوی و یا عناصر و یا ارواح مجرد و خدایان همه و همه در دریای حقیقت و وحدت مستغرق است و آن عالم مافوق عالم محسوسات است و منتهای عالم ماده و ذاتی غیر محدود و قائم بنفس میباشد و او حق است و بس... برای این حقیقت که غالباً به «برهما» تعبیر کرده‌اند تعریف واضح و روشنی ننموده و توصیفاتی که از آن میکند مختلف است. در بعضی از مقالات مخصوصاً فصول اواخر آن کتاب برای برهما يك نوع جنبه الهی قائل میشود که دارای شخصیت شده است و میگوید، او فنا ناپذیر و خداوند جاویدی علیم و حاضر در همه جا و نگاهبان عالم است اوست که فرمانفرمای هستی است.

در یکجا میگوید «آن واحد فرد نامحدود عالم را از خواب بیدار کرد» در واقع در آغاز عالم برهما بود فرد نامحدودی که در هیچیک از جهات اربمه حد و پایانی ندارد و روح، ذاتی لایتنهای که زائیده زائیده نشده و قابل ادراک بقوه عقل نیست. او روح فضا و کیهان را تشکیل میدهد و در هنگام زوال و فناى جهان او تنها باقی و برقرار میماند. او عالم را در فضای لایتنهای بیدار کرد و آن انبوهی از خیالات متراکمه است و آن خیال هم اوست و عاقبت در او ناپدید و فانی میگردد. و اوست که چون میدرخشد در جرم آفتاب تابان مانند شعله‌ئی فروزان و آتشی بی‌دخان نورافشان میشود و از حرارت اوست که طام در معده میگدازد و از پترو او را حاضر در آتشها و حاضر در قلبها و موجود در جرم آفتاب ناپیده است.

بطور کلی اغلب مقالات «اوپنی‌شاده» راجع است به برهما که آنرا مانند موجودی لاشی، و بلا حرکت و بدون احساس ستوده است. ذاتی غیر شخصی که مانند رحم و زهدان است و عالم از آن زائیده شده و سرانجام هم بدانجا باز میگردد. این هویت فرد اصل الاصول و جوهر الجواهر تمام موجودات است.

از بین مقالات همچو مستفاد میشود که (از نظر نگارندگان اوپنی‌شاد) برهما عبارت از تمام موجودات از جنبه انفعال Otyichvenes میباشد و عالم خارجی که سراسر بوسیله حواس ادراک برهما معلوم شده و بیرون از ماست عین وجود اوست. لیکن این بیان شامل تمام حقایق نیست برهما خود عین قوای فاعله Subjectiveness نیز میباشد یعنی سراسر عالم باطن و احساس و عقل و نفس همه همان خود برهما هستند هر چه در عالم روح انسانی واقع میشود و حتی خود روح نیز مظهری از آن فرد واحد است. در آن کتاب تعبیر از نفس ناطقه به اتمان Atman کرده و این کلمه هر چند گاهی بمعنی شخصیت جسمانی آدمی که مشاهده و محسوس میشود استعمال شده ولی غالباً اشاره بروح باطنی و جوهر نفسانی انسان است که غیر محسوس و از بدن و جسم بکلی متعابر میشود یعنی حقیقت ذات و گوهر واقعی غیر معلوم، که از آن باصطلاح تعبیر به نفس «ego» کنند.

در بسیاری از فقرات اوپنی‌شاد این نکته مصرح است که برخلاف عقیده ساده عامیانه که برای روح انسان فردیت و استقلال مطلق قائل هستند ما بین برهما و اتما يك هویت مشترك یا وحدت کامل وجود دارد و همه نفوس در تمام مظاهر خود خواه نفس انسانی و خواه روح بهیمی و خواه روان

حرکت روح نبائی و بالاخره نفس هر موجود حی زنده همان بره‌ماست و لاغیر .
 ازینقرار روح دروان آدمی و روح کیهانی یا «جان جهان» که آنرا برام اتمن Paramatman
 گویند شیء واحدند و جدائی ندارند و در آن زبان اوپنی شاد باین معنی به این عبارت سانسکریت
 «تات تواماسی» Tat tvam asi تعبیر شده یعنی «تو اوئی» بعبارت دیگر روح کلی همان روح فردی
 انسانی است که از آن قوای عاقله و دراکه بظهور آمده و هیچ بینونت و جدائی مابین آندو وجود
 ندارد و میتوانیم گفت که برهما یعنی وجه کلی عیانی و «اتما» یعنی روح فردی نهانی هر دو همان نفس قدسی
 و حقیقت نهائی میباشد . که از آن «برهمن اتمان» تمبیرکنند که در مقام ظاهر و باطن هر دو یکی میباشد .
 با اینحال نمیتوان گفت که از بعضی مقالات «اوپنی شاد» مطالب مبهم استنباط میشود و
 هیچک از آنها به قاعده و تعلیم عالی فلسفه و دانتیک Vedantic نمیرسند که برطبق آن میگویند
 چون برهما اتمن تنها موجود محقق است دیگر عالم سراسر یا مظاهری فریبنده و سراپی است یا آثار هنر
 و صنعت خالق و آفریدگار میباشد .

در یکجا در «اوپنی شاد» ها بطور وضوح تصریح میکنند که هر چند همه اشیاء و نفوس جلوه از
 جلوات یا مصنوعی از صنایع ناشی از برهما اتمن میباشد از اینرو همانطور که تیغ در غلاف نهان
 است همه اشیاء نیز صورتی یا غلافی دارند که چون از میان برداشته شود بالاخره برهما آن اتمان
 (نفس کلی الهی) که بصفا و تنزیه و طهارت محض موصوف است باقی میماند و بس .
 در همان فصل آن کتاب در شرح و بیان کلامه فوق تات نواماسی یعنی «تو اوئی» حکایتی شیرین
 ذکر میکند که در اینجا می‌نگاریم :

وقتی جوانی بود بنام شوناکو ارونیا . روزی پدر او را گفت آنچه لطیفترین عصاره عالم
 است یعنی جان جهان و روح کیهان است همان حقیقت است که آنرا «اتمان» نام داده‌اند ای شوناکو
 تو همان اتمان هستی .

جوان: خداوند! مرا توضیحی فرمای تا درست کلام ترا فهم کنم .
 پدر: چنین باشد ای فرزند، دانه انجیری حاضر آور
 پسر: این است دانه انجیر . پدر: آنرا دوباره کن
 پسر: (دوباره کرد) پدر: در آنجا چه می‌بینی؟ پسر: بسیاری دانه‌های خرد و ریز می‌بینم .
 پدر: یکی را بردار و آنرا نیز پاره کن پسر: چنین کردم .
 پدر: اکنون چه می‌بینی؟ پسر: هیچ چیز باقی نمانده .
 پس پدر باو گفت: ای عزیز، در حقیقت از آن عصاره لطیفترین که تو آنرا نمی‌توانی بینی
 و فهم کنی این درخت بزرگ انجیر روئیده و شاخ و برگها داده و باین بزرگی شده پس سخن مرا
 باور کن که آنچه از همه لطیفتر و دقیقتر است همان جان جهان است که عالم با آن قائم میباشد و
 همان حق است و همان «اتمان» است و آن توئی ای شوناکو .

باری متفکرین و دانایانی که اوپنی شاد را تدوین کرده‌اند در این حد و مقام متوقف نمانده
 و قدمی فراتر نهاده و فلسفه خود را بر حد صوفان (mysticism) کشیده‌اند و میگویند باید برای تکمیل
 نفس وارد مرحله فنا «فیروانا» گردید . یعنی هنگامیکه روح انسانی واقف به یگانگی و اتحاد خود
 با روح جهانی گشت و انما با برهما متصل شد این علم و این حالت تولید جذب و وجدی میکند که
 به مرحله اشتعال میرسد چون به مرحله عین‌الیقین و اصل شد نفس را سعادتی و حظی حاصل میشود که

قابل توصیف نیست و کلمات از تبیین معنای آن عاجز و عقل در وصف آن حیران است .
 بلاشک بسیاری از نگارندگان اوپنی‌شادها از کیفیت وحدت نفس انسانی با نقطه مبده یعنی یگانگی و استغراق در برهما آگاه بوده‌اند در این حالت است که مرد عارف متصل به برهما در حال سکوت و سکون و مراقبت مطلق قرار می‌گیرد و از عین یقین وحدت روحانی با برهما حاصل میکند بطوریکه او و اشیاء موجود و محسوس اطراف او همه را دارای یک وجود می‌بیند و بس یعنی آن مردسالک عارف و درختی که در کنار او قرار دارد هر دو یکی هستند اما هر کدام مظهر دیگری از واحد فرد ازلی می‌باشند بعبارت دیگر هر دو برهما آتمان می‌باشند و جدائی و فرقی بین آنها نیست این مرحله ایمان و یقین بآن وحدت وقتی میسر میشود که مرد سالک در حالت استغراق و بیخودی مستغرق شود . متفکرین و دانایان که مؤلف اوپنی‌شادها بوده‌اند در عالم تمثیل و تشبیه حالات انسان را به سه درجه تقسیم کرده‌اند اول شبیه حالت بیداری دوم حالت شبیه خواب در هنگام رؤیاسوم حالتی شبیه به نوم عمیق بدون رؤیا .

مراحل کشف و شهود حق نیز تقریباً همین مراتب ثلاثه را داراست ولی این حالات تمثیلات ناقص و نارسائی بیش نیستند خاصه در دو حالت اولی زیرا در آن دو حال در نفس یک نوع دوگانگی فاعلی و مفعولی وجود دارد که حکایت از خودی و بیخودی میکند . البته حالت سوم یعنی خواب عمیق بدون رؤیا نزدیک و شبیه است بحالت اتصال محض با برهما که در آن حال یکنوع محو و فنا حاصل میشود که فاعلیت و مفعولیت از میان برداشته میشود و ظاهر و باطنی باقی نمی‌ماند . اما تمثیل این حالت بخواب عمیقی نیز درست و آتی بمقصد نیست و باز تشبیهی ناقص است زیرا خواب نا حدی دارای صفات منفی و بیخبری بی‌ارزشی را متضمن است اما وحدت کلی و اتصال محض با برهما که آنرا بزبان سانسکریت «توریا» Turia گویند بالاترین و عالیترین مرتبه کمال نفسان است و در آن جاست که روح بطهارت مطلق و صفای صرف نایل میگردد و در حال بیداری آنچنان سرگرم و غرق در شوق میشود که خبر از فاعلیت و مفعولیت ندارد و ظاهر و باطن را فرق نمی‌گذارد . در حالت توریا نه عالم و نه نفس از ذهن فراموش نشده‌اند بلکه در نظر مرد عارف آن هر دو در پاکترین و لطیفترین جوهره خود با هم یگانه جلوه‌گر میشوند که از شائبه هرگونه وهم و پندار و با کعبینی و خطا اندیشی خارج است و همه موجودات در آن حال با برهما اتما که حق صرف و حقیقت مطلق است متصل و یگانه‌اند .

در این عصر وزمان یک نظریه نوینی در مجموعه اوپنی‌شاد بظهور رسیده است که عبارت از اعتقاد بترک هستی و فراموشی عالم وجود و ارواح می‌باشد و آن همان نظریه معروف ایجاد و فناء ادواری عالم است . بموجب این نظریه سرانجام هر دوری از ادوار جهان که آنرا با اصطلاح ایشان کالما (Kalama) گویند یعنی دوره خلقت و آفرینش . روزی میرسد که تمام ارواح در گیتی از اجساد جدا میشوند و در یک حال تعلیق و سکون قرار می‌گیرند و پس از یک دوره طولانی از سکون و سکوت محو نیستی که آنرا بارالایا (Pralaya) گویند دوباره از سر نو دستگام آفرینش برای افشاده عالم معدوم موجود میشود و ارواح که در آن روزگار دراز بحال سکوت و سکون و جمود و خمول بودند بساز بخشش در آمده جامه نوین بر خود می‌آرایند . همه کائنات از گیاهان و جانوران و آدمیان و خدایان و شیاطین در بیکرها و ابدان تازه جایگزین میشوند . باردیگر اصناف و طبقات خلایق (کاست‌ها) متشکل شده دوره جدید یا کالپای نوین آغاز میشود و آن نیز بسوی نقطه نهایی بسوی عاقبت و فرجام

بنوبت خود سیر می‌کند و این چنین تاریخ وجود عالم همچنان ازلاً و ابداً در تکرار است. باری این مبادی و افکار مذکور در اوپنی شادها بمنزله جرثومه و بذر نخستینی بود که بعدها نظامات فلسفی مکتبلی در نزد هندوان بوجود آورد و شش مکتب فلسفی بزرگ ازین افکار ابتدائی روئیده و رشد و کمال حاصل کرد که در فصول بعد از آن سخن خواهیم گفت و نیروی اندیشه در دماغ هندوان در اعماق دریای عقل غوطه ور گشت.

اولین پیدایش نظریه تناسخ و تصور کارما در دماغ هندوان

در این برهه از زمان است که در افکار هندوهای آریائی نژاد دو نظریه و عقیده جدید بظهور رسیده که بعدها آنهردو پایه و اساس اصلی و جوهری فلسفه هندوئیسم گردیدند. گرچه اولین دفعه در اوپنی شادها اشاره باین هر دو مبدا دیده میشود ولی محتمل است که آنهردو فکر اختراع دماغ مغز آریائی نبوده و آن مردم آن افکار را از نداویدیانها یعنی بومیان قدیم و سکنه اصلی هندوستان اقتباس کرده باشند و نزد ایشان تحول و تکامل یافته بعدها زمینه مباحث فکری و نظری مهمی در حیات عقلائی نوع بشر گردید.

یکی از این دو نظریه همانا عقیده به انتقال ارواح یا «تناسخ» (Incarnation) است که آنرا هندوان بزبان خود سام سارا Samsara گویند اعتقاد به تناسخ چنانکه میدانیم منحصر ب مردم هند نیست بلکه تمام مذاهب عالم از بدویان وحشی گرفته تا امم متقدم که دارای فرهنگی متمالی میباشد همه پیش و کم قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته اند.

بر حسب عقیده هندوان آن مبداء این چنین تفسیر میشود:

روح آدمی در هنگام ممات در همه احوال جز در یک حالت خاص که روح در مقامی جاویدان در اعلیٰ علیین با برهما وحدت تام حاصل میکند یا آنکه در اسفل السافلین بطور ابد سرنگون میشود دیگران هم یک سلسله توالد و تجدید حیات را طی میکنند و بیایی از عالمی به عالمی دیگر در می‌آیند که در کسوت هر حیات دوره خود را طی کرده سرانجام در زمان مرگ بار دیگر به بیگیری دیگر منتقل میشود و جامه نوین می‌پوشد و هلم جرا. این ادوار توالد بی‌دری در یک سلسله بی‌انتهای ابدالهدر ادامه داشته و دارد. انتقال ارواح از بیگیری به بیگیری یا بعبارت دیگر تجدید تولد و حیات ضرورت ندارد که همیشه در عرض یک سطح واحد موجود باشد بلکه ممکن است در زمانی محدود در عوالم گوناگون علوی و سفلی نمودار گردد یا آنکه در کره ارض در عوالم مختلفه کسوت حیات بیوشد مثلاً گاهی در نباتات و اشجار و زمانی در حیوانات و جانوران و گاهی بمراتب سفلی وجود و گاهی در عوالم علیلی هستی روح تغیر بدن و حرکت می‌دهد، مثلاً روان فردی از افراد طبقه پست چون رفکر و کسای در حیات دیگر شاید در کالبد راجهئی یا برهمنی درآید یا اینکه روح انسانی پس از موت در جسد زنبوری یا کرمی یا علفی درآید یا آنکه در بدن مملوونی در جهنم قرار گیرد.

اما عقیده و نظریه دوم که عبارت از کیفیت و چگونگی توالد ثانوی و علت انتقال روح را به جسدی مافوق یا بیگیری مادون بیان میکند تعبیر به قانون کارما Karma شده است حیات آینده هر ذبیحات بر حسب این قانون تشخیص و تعیین میشود و موجب آن کردار یا گفتار یا پندار هر فرد

موجب نتایجی و سبب اموری است که سرنوشت حیات بعدی او را معین میکند .
در یکجادرادپنی شادگفته است: آنها که در زندگانی خود دارای عمل صالح و رفتار نیکاند
بعد از مرگ روان ایشان در زهدانی پسندیده و مستطاب مانند رحم یک زن برهنی یا یک زن
کشانریا یا یک زن ویسیا Vaisya بر حسب مراتب جای میگیرد اما ارواح اشخاص بنگردار و شریر
در رحمهای ناپسند و مکروه ماوی میکزینند مثلاً در زهدان سگی یا گرگی یا خوکی بابالآخره در
رحم‌زنی از طبقه ساخله «پاریا» جایگزین میشود .

در طول زمان این نظریه قانون کارما صورتی شدید و هولناک در فکر هندوان حاصل کرد و بر آن
رفتند که جزئی‌ترین عملی که از آدمی سرمیزند جداگانه در طول زندگانی با سایر اعمال جمع کرده و
می‌سجد و از مجموع آنها سرنوشت آن آدمی را در حیات بعدی مشخص میکنند ولی غالب هندوان که
در سلسله علل و معلول و عمل و کیفر آن تا این حد دقیق نیستند بر آنند که بر طبق قانون کارما
هر آدمی مانند دهقانی است که محصول کشته خود را میدرود و مجموع اعمال و اقوال و افکار او
در روح او اثری ثابت ایجاد میکند و آنرا طوری متشکل و مستعد می‌سازد که در حالت تناسخ یعنی
در حیات بعدی شکلی متناسب با آن حاصل نموده و بهمان تناسب جسد و پیکری نوین اختیار می‌نماید.
این قانون مانند دیگر قوانین طبیعی عام و ثابت است ازین رو برای اعمال انسانی هیچگونه تضاد
و دوری وجود ندارد و نیز توبه و انابه و یا شفاعت و یا غفو و غفران از طرف پروردگار معنایی
نخواهد داشت زیرا کارها و اعمال نتیجه قهری معلول علل و نتایج و مقدماتی هستند که رابطه بین
آنها در عالم وجود جاویدان ثابت و برقرار است .

در یکی از ادبانی شادها این مطلب را بدینگونه توضیح میدهد: «در چرخ ادوار وجود و
دولاب مراتب حیات (سامسارا) Samsara هر چیز پسندیده و هر کار مطلوبی را که انسان بدان راغب
است اثری و انفعالی در روح او ایجاد میکند که چون بار دیگر بر روی کره عرض باز آمد آن اثرات
الزاماً باو تعلق میگیرد ازین دولاب وجود آدمی بیچاره و ناتوان مانند وزغی که در تکه‌جاء خشکی
فرو افتاده باشد دستخوش سرنوشت خود اوست بدیهی است این عقیده به سلسله علل و معلول هم در
امور مطلوب و هم در کارهای ناپسند درست متناسب و درخور روش اجتماعی هند و سیتم (کاست) ایشان
واقع شد ازین رو در جامعه هندوان باقی و برقرار ماند .

وضع سازمان طبقاتی (کاست) در مبادی دینی

در حدود ۵۰۰ ق. م سازمان طبقاتی یا Caste System که از خصایص برجسته جامعه
هندوهای آریائی است بتدریج صورت قطعی و شکل نهائی حاصل کرد طبقات اجتماع بشری چهار
صنف منقسم شدند اول روحانیون یا برهمنان Brahmins دوم اشراف و امرا کشانریاها Kshatriyas
و در زیر آندو زیردستان آنها (ویسیا) Vaisyas و آخر همه صنف چاکران و خدمتگزاران
(سودراها) Shudras دیگر افراد بشر که از این سیستم بیرون بودند در دو هم‌رفته طبقه سافله و «نایاک»
شمرده گشتند و جماعت ایشان را در برابر آریاها یک سره نانچیب (پاریا) یا نجس untouchables
می‌نامند این گروه «خارج از صنف» نزد ایشان مانند اسفل جامعه و تهنشین عالم بشریت میباشد و
محمکوم بستی و ناپاکی ابدی در جامعه هستند. این طبقه بندی جوامع انسانی در نزد هندوها بشب

فرعی نیزانقسام یافته نه تنها مابین هر یک از طبقات اربعه فوق‌خطوط فاصل بسیار محکم و استوار وضع شده بلکه هر طبقه و صنف نیز در درون خود به دهها بلکه صدها طبقات فرعی و اصناف جزء تقسیم شده‌اند که برای هر یک با دیگری معاشرت و مزاجت و اکل و شرب و نشست و برخاست حرام است. و از همدیگر بکلی جدا و منفصل‌اند (در زمان حاضر شماره طبقات فرعی «کاست‌ها» تا دوهزار صنف احصاء شده است) این طبقات اجتماعی در اصول دینی نیز وضعیت و مکانتی دارند که برهمنان برای آنها یک رشته اصول و قواعد مذهبی وضع کرده‌اند از جمله اینست که این سیستم طبقاتی همینکه با مبداء (قانون کارما) مرتبط شود مسئله عدم تساوی بین نفوس بشری خود بخود بسادگی موضوع حل میشود .

هم چنین برای فلسفه این اختلاف طبقات یک استدلال و بحث اخلاقی در میان آورده و گفته‌اند هرگاه انسانی در طبقه سودراها (چاکران) متولد گردد علت آنستکه در حیات قبلی خود مرتکب گناهانی شده بوده و ازینرو مستوجب این پاداش گشته است . ولی برهن در اثر اعمال پسندیده و کردار نیک خویش در زمان حیات پیشین اکنون مستحق و شایسته این مقام ارجمند شده . و ازینرو هر فرد در هر یک از طبقات چهارگانه که قرار گرفته باشد دائماً یک حرکت روحانی بسوی مقام عالیتر دارد که در نتیجه اعمال صالحه خود بالاخره ، بوالاخرین مرتبه وجود و بلندترین درجه روحانی خواهد رسید .

از طرف دیگر این تمایل اخلاقی و استدلال روحانی برای صحت اعتقاد به سیستم کاست نتیجه دیگری را نیز متضمن گردید یعنی بر آن رفتند که هرگونه سعی بشری برای ایجاد مساوات و برابری در هئیت جامعه و تعدیل ناموزونی‌های اجتماع که بمعبارت دیگر از آن به «عدالت اجتماعی» تعبیر میکنند در نظر ایشان برخلاف آئین مذهب کاست و ضد تربیت اخلاقی است و تنها قانون کارما است که با پاداش و کیفر دقیق و صحیح خود هر عملی را از خیر و شر در صورت و اشکال مختلفه حیات تعدیل میکند و اگر بشر در آن باره تردید و مخالفتی ابراز دارد بی‌شک زشت ترین صورت که رو الحاد را مرتکب شده است .

ظهور عقیده انکار دنیا و بدبینی نزد هندوان

آریانه‌ها و فتیکه بهندوستان ناخند مردمی نیرومند و با نشاط و امیدوار و نیک‌بین بودند، این حالت فکری که در مغزو اندیشه ایشان موجود بوده و تعبیر از آن حالت در خلال صفحات وادهاست استنباط میشود یک دوره معینی باقی و برقرار بود . همینکه سیستم طبقاتی (کاست) در جامعه ایشان تأسیس شد و عقیده به تناسخ (سامارا) و قانون علت و معلول (کارما) در آنها رسوخ یافت رفتار و عفته اندیشه انکار نفس و نترک دنیا و مبادی فلسفی و عرفانی در کانون مغزی ایشان بدیدار گردید . علاوه بر آن علل دیگری هم نیز در کار آمد از زمانی که آریانه‌ها در حال پیشرفت بودند تا وقتیکه بالاخره در وادی رود گنگگ رحل اقامت و استقرار انداختند ، عادات و آداب صحراگردی و بیابان نوردی را فراموش نمودند جهان در نظر ایشان میدان عمل و فعالیت بود و آنها خود را پهلوان حادثه جوی آنمیدان می‌دیدند موانع و مشکلات در برابر صفات جنگجویی و جهد و سعی و عمل ایشان ورنی نداشت همه کوشا و همه کارکن و همه منیظ و همه امیدوار بودند . لکن بعد از آنکه در صحراهای اطراف آن

رود بربرکت فرود آمدند و دست از بیابان گردی و کوچ نشینی برداشتند آن سرزمین گرم و مرطوب و آب و هوای مهیج اعصاب اندک اندک در زندگانی آنها میل به انزوا و خمور را پدید آورد نیروی حاد و زورمند اجسام ایشان رو به کاهش گذاشت ولی دماغ‌های دقیق و فعال ایشان همچنان در کار بود و در آن اوضاع و احوال باندیشه و فکر فرورفتند. منزجان‌نشین جوارح و اعضاء گشت. موجات عقلانی گوناگون در درباری ذهن ایشان بجنبش آمد، حب زرد و خورد و میل جنگ و حسادته طلبی جای خود را به مباحث و مجادلات فلسفی و عرفانی داد هر چند پایه و اساس زندگانی برای ایشان شادی افزا و فرح انگیز و مثبت بود ولی روح ایشان اندک اندک متمایل به آرامش و سکون بود و پیوسته جنبه منفی بخود میگرفت.

در این بین بهی عقاید و نظرات فلسفی تازه در بین مردم آریایی نژاد هند بظهور رسید از آنجمله یکی اعتقاد باین قضیه بود که وصول بحقیقت کامل فقط در صورتی میسر است که آدمی بکلی در «برهمن آتمان» Brahman-Atman مستغرق و نابود گردد و تمام حواس و ادراکات طبیعی خود را در آن فانی سازد چون همه چیز عین برهماست اگر آدمی بکلی نفس خود را در برهما فنا سازد بحقیقت محض نائل خواهد گردید. ازینرو آن مردم بحقیقت طلب امید به وصول بمرئوس مقصود روحانی یعنی (حقیقت برهما) را در ترک علائق جسمانی دانستند و همچنانکه اوپنی شادها تعلیم میدهد احساس سادت کامل انکس از اتصال و وحدت با برهما میباید و ازین جا يك حال فراغت و آسایش قلبی روحانی در این مقام نصیب مرد سالک میشود زیرا وجود خود را عین حق بلکه وجود مطلق می‌بیند تا جائیکه اندیشه خودی و احساس نفسانی و برتری از میان رفته اختلافی درمیان افراد موجودات باقی نمی‌ماند و از خیال خوب و بد و خیر و شر بکلی فارغ می‌نشیند در نتیجه همین قضیه دیگر فردیت و شخصیتی برای انسان نخواهد ماند و از آن روح را از خوض و غور بیشتر در اعماق فلسفه و تفکر مانع میگردد و نفسانیت انسان پیوسته ضعیفتر و نابودتر میشود و از افکار و احساسات درباره نفس خود بیکسره اجتناب می‌کند و نفس در نظرا و امری باطل و خیالی خطا و موهوم جلوه‌گر میشود و عزم و اراده انسانی را در آمال و امانی دنیوی از خاطر محو و نابود می‌سازد. خلاصه آنکه یا دماغ در يك حال «سبات» یعنی خواب مرگ نما میافتد و احساس و اراده او از میان میرود تا اینکه مرد سالک بکلی از دنیای عمل فارغ و برکنار می‌نشیند.

هر چه بیشتر در تأثیرات عقیده تناسخ و قانون علل و معلول (کارما) مطالعه و تحقیق کنیم بیشتر معلوم میشود که روحیه هندوان چگونه دائماً بطرف انکار حیات و ترک دنیا پیش رفته است و دماغ‌های فعال و توانا هر چه حساستر و عمیق‌تر بوده‌اند در این وادی بیشتر فرورفته‌اند عاقبت فلاسفه هندو عالم را يك دولا بلزلی وادی در تواد و مرگ ارواح دانستند و با کمال نا امید و بیچارگی بر آن قانون گردن نهاده و چون یقین دارند که آن دولا ابدالباد در حال گردش است دل ایشان از اندیشه‌گری که هزارها میلیون دفعه رفت و آمد در این جهان را متضمن است بریشان و موهوم گردیده و يك هول و هراس دائمی بر روح ایشان استیلا یافته است.

ازینقراین عقاید بیج و در بیج و دقیق در آن آب و هوای گرم در میان انواع امراض ساریه در نزد مردمی بی‌نوا که طبقات زیر دست آن دچار هزارگونه اهانت و خواری بودند روح ضعیف‌هندی را معتقد با احساسات نیازمندی و احتیاج‌ممتلی ساخته که ناچار آه سرد از دل بر درد کشیده میکوبند و آه و انوس ا ایکاش که من از فشار قهر کارما خلاص می‌باشم ا ایکاش که این بدبختی و شقاوت

نابیدا بیابان می‌آمد! وایکاش که شمه‌ای از سمادت و شادی در دل محزون بینوای من راه می‌یافت...»
حقیقت مذهب و فلسفه هندوان در عمق این ناله‌های دلسوزجان گداز نهفته است.

احتیاج برای نجات

تا اینجا خط سیر افکار هندوئیسم را شرح دادیم از این پس تاریخ دین هندو اعم از عقاید کلی و عمومی Orthodoxy یا عقیده‌های منکرین و مبتدعین Hetradoxy عبارت از کوشش مستدام آن قوم است که در طلب حل معمای حیات کوشیده‌اند و میخواهند راهی برای نجات ازین شقاوت دائم بدست آورند. تا از این رنج و الم دائمی که از نقصان حیات روح آنها را دچار شکنجه ساخته است نجات یابند و میگویند: چه باید کرد که از آلام و مصائب که در طول زمان و مکان نامتناهی بواسطه تسلسل مرگ و زندگانگی بی دربی بر ایشان مسلط است رهایی یابند.

چهار قرن تمام از سکونت آریانها در صحراهای اطراف وادی رود گنگ سیری شد که فکر هندو متوجه حل این مسائل مشکل گردید. اکنون در فصول بعد از راههای نجانی که فرق عامه یا خادمه ایشان اندیشیده‌اند سخن خواهیم گفت.

فصل چهارم

جینیسم - مذهب ریاضت

در جریان تاریخ سیر مذهب هندوئیسم دو فرقه مبتدع بظهور رسیدند که به مسئله غامض زندگانی هندوان یعنی نجات از قانون کارما و رهائی از دولا ب دائم السیرتولد وموت بیایی هر یک جداگانه پاسخی اندیشیده وبطریقی دیگر آن ممای مشکل را حل نموده اند . این دو فرقه مبتدع درست در همان موقمی که اندیشه خلل آن مسئله در دماغ هندوان نشأت یافته وبا وزنی سنگین ونیروئی شدید بر روح آنان فشار می آورد ظاهر شدند .

یکی از آن دویمئی فرقه جینیسم Jainism فقط در خاک هندوستان پیروان ومعتقدین بسیار پیدا کرد وبا هرگونه مقاومت وشدت که بر علیه آن بکار رفت در جهان باقی بماند چندانکه جینیسم با آنکه بصورت يك مذهب مستقل و دارای مبادی واسول جوهری در نیامد، معتذك هم اکنون در آن سرزمین موجود است و پیروان فراوان دارد . فرقه مبتدعه دیگر عبارت بود از بودائی Budahism که دامنه آن در سراسر هندوستان وسعت یافته واز سرحدات آن تجاوز کرده از جنوب وشرق وشمال آن کشور بخارج رفته در جزیره سیلان وخاک برمه وکمبودیسا وسیام و ممالک پهناور شمال مانند چین وکره وژاپن وتبت ومنولستان انتشاری بلیغ یافت وبرای مشکلات ومعمیات زندگانی این اقوام

وامم طریقه حل و پاس‌های رضایتبخش وضع نمود تا بجائی که درخور احتیاجات و نیازمندیهای قاطبه بشر گردید ولی گویا مقدر چنان بود که این فرقه مبتدعه که از اصل هندوئیسم متفرع شد در سرزمین مادری خود یعنی درخاک حیرت انگیز هند جز در بعضی نواحی دوردست معدوم و نابود نشود. بمبارت دیگر افزون از دوهزار سال مذهب هندوئیسم در تحت تأثیر این دو فرقه خاصه که در دامان خود پرورش داده بود قرار گرفت. ولی بالاخره بر آن دو تفوق و برتری حاصل کرد. الحق این واقعه در عالم تاریخ ادیان یکی از عجایب و قایع است.

علت آنکه مردم هند در آغاز نسبت باین دو عقیده مبتدعه و دو مذهب نوین استقبال شدیدی کردند همانا استحکام مبانی اخلاقی و روشنی و وضوح مبادی و اصول دینی آنها بود. در سؤالات حیرت انگیز هندوان که مشکل حیات را برای ایشان بصورت دردی مؤلم و مرضی شفا ناپذیر در آمده بود آهر دو جوابهای صریح و معلوم بیان کردند یعنی قضیه را از زاویه دیگر مورد امان نظر قرار داده و طریق نجات‌وراه رهایی‌را که پیشنهاد کردند گرچه صعب و متمسک‌العبور بود ولی بخوبی مستقیم و معلوم مینمود.

برای کسانی که بمکتب فکری و فلسفی ممالک غربی جهان آشنا باشند طریقه جینیزم در بادی نظر امری بسیار مضحك و عجیب نمایان میشود البته راهی است صعب و دشوار و عبور از آن بسیار سخت و مشکل چه این مذهب برای حل مشکلات جهان و دشواریهای زندگانی طریقی پیشنهاد مینماید که در تاریخ ادیان طریقی صعب‌تر و افراطی‌تر از آن دیده نمیشود. البته طریقه و روش «جین» Jain در هندوستان بهیچوجه یک سیر و سلوک منحصر بنظر نمی‌آید سبک ریاضت و زهد را که برای نجات نفسانی پیشنهاد می‌کند تنها منحصر بآن مذهب نیست.

مذهب جینیزم (عیناً مانند بودیزم که يك نسل بعد از آن بظهور رسیده) در وقتیکه ابداع شد در واقع واکنشی بود که بر علیه مبادی و افکار منتشره برهمنان بوقوع پیوست. در آن زمان یعنی در قرن ششم ق. م سازمان طبقاتی سیستم‌کاست در حال تشکیل و تکوین بود. در آن هنگام که طبقه روحانیون (برهمنان) مدعی برتری و تفوق اجتماعی و روحانی بر دیگر طبقات و اصناف اخلاق بودند بسیاری از نفوس که در طبقه امرا و اعیان (که شخص مهاویر مؤسس و بانی جینیزم نیز یکی از آنجمله بود) تسلیم آنان نشده و در برابر ایشان مقاومت ورزیدند و عقاید و نظریات خود را با کمال صراحت در مقابل آنها ابراز میداشتند. مخصوصاً در باب يك اصل و يك نکته دینی با آنها موافق نبودند و آن اینکه برهمنان میگفتند احدی بجز افراد سلسله برهمنان نمیتواند ادوار تکامل روحانی را طی کرده بسر منزل استقرار و نجات یعنی نیروانا Nirvana برسند. صنف امرا و شاهزادگان (کاشات-ریاها) در آن هنگام بآن درجه تکامل فکری و رشد دماغی رسیده (چنانکه کتاب اوپنی شادها شاهد اینمقال است) که بتوانند آنها هم در میدان مبادی مشکل فلسفی اسب بحث و تحقیق بچولان آرند و بسیاری از ایشان در عقاید بر اهمل شك و شبهه وارد ساخته و در صحت مقالات ایشان تردید کردند صاحب نظران و خداوندان آراء ثاقب و افکار دقیق در میان ایشان بسیار پیدا شدند که مبادی و تصورات وحدت‌یافته‌ی Monistic idealism برهمنان را قبول نداشته و بر این اصل که تمام موجودات عالم ماده در زندگانی روزمره منبیهی به يك واحد اصلی میشود تسلیم نشده و بعضی از صاحبان افکار دقیق و ارواح قوی بر خلاف عقیده برهمنان برخاستند و برای عالم جسم و جسمانیات نیز حقیقت و واقعیتی قائل گشتند و بزعم ایشان هر متنفس ذیحیات در عر نشانه و کون که باشد دارای حقیقت واقعی

نفس‌الامری است موجودات اعم از انسان و جمادات و نباتات و جانوران صحرا و پرندگان هواها میان دریاهه در عالم واقع موجودیت خاص و استقلال ذاتی دارند. کشمکش مابین صاحبان این عقاید با برهمنان که معتقد به وحدت صرف و فناى عالم ماده بودند بجائی رسید که منکر حقیقت وجود جان کیهانی گشتند و اورا بر تمییز لقب که وصف کنند مانند «شخص اول» و ذات متعالی و «موجود مجرد» و «محیط برکل» منکر شدند و با کمال جرأت و استقامت راه و روش‌های جدیدی پیش گرفته که منجر به انکار و الحاد وجود باری نمائی گردید.

مهاویرا Mahavira پیشوا و مبدع فرقه جینیسم یکی از آن جمله بود وی در وادی ضدیت با برهمنیزم در ابتدا بدلائل نیازمندیها و احتیاجات شخصی و میل قلبی و شوق شدید نفسانی به نجات درستکاری و روحانی قدم نهاد نه آنکه علل و موجبات عقلانی یا اجتماعی اورا برانگازد این عقیده برانگیخته باشد.

۹. زندگانی مهاویرا Mahavira

مؤسس و بنیان‌گذار جینیسم را به مهاویرا لقب ساخته‌اند و آن لقبی است بمعنای «مرد بزرگ» یا «پهلوان بزرگ» ولی نام اصلی شخص او ناتاپوتا و اردامانا Nataputta Vardhamana است. گویند وی در نزدیکی قصبهٔ وصالی Vaisali در ایالت بهار در ۳۰۰ میلی شمال شهر بانا) در ۵۹۹ ق. م متولد و در سال ۵۲۷ ق. م. وفات یافت پدرش راجه‌ئی بوده و سلطنتی داشته و مهاویرا یکی از فرزندان او بوده است. نوشتجات و اشیاء قدیمه که از آن زمان بدست است بقدری مبهم و نامعلوم میباشد که نمیتوان حقایق تاریخی را از آنها استخراج کرد. ولی مطالبی که از آن حکایات و روایات میتوان درک نمود داستان سرگذشتی است که از او روایت کرده‌اند و آن گرچه حکایتی بسیار ساده است ولی خواه با واقع منطبق باشد یا نه در هر حال نماینده کامل یک زندگانی مرناس هندی است.

مهاویرا چون در کاخ راجه پدرش متولد گردید پنج خادمه و پرستار برای تغذیه و استحمام و لباس پوشاندن و بازی کردن و بالاخره یکی برای حمل و نقل او بخدمتش اشتغال داشته و این شاهزاده این چنین رو به رشد و نمو نهاد و در آن محیط اشرافیت و کاخ سلطنت بانواع لذات و عیش و نوش که مطبوع حواس ظاهری او بود و دیگر حظوظ نفسانی خو گرفته بسر میبرد ولی هم از آغاز عمر وی این طرز زندگانی شاهانه را خوش نداشت و در بیرون شهر در پارکی که گردشگاه او بود ملاحظه نمود که جماعتی از راهبان تارک دنیا مقام دارند و بر حسب قانون پارشوا Parshva روز میگذرانیدند. سازمان مرتاضان پارشوا از یک دو قرن قبل از آن در هند معمول شده و دیرپائی بهمان نام بنیاد نهاده بودند. روش و سبک زندگانی آنها مهاویرا را مفتون و محبوب ساخت ولی بملاحظه حال و رعایت خاطر والدین و در صف مرتاضان در آید در آن موقع سی‌ساله بود ولی ناچار بود که از برادر مهتر خود کسب اجازه نماید وی بشرط آنکه در قمر همچنان یکسال دیگر مقیم بماند اجازت داد مهاویرا در اینصورت به تفکر و اندیشه مشغول بود و خود را مستعد ساخت که چون سر سال درسد از سراس مال و منال و زروسم و خدم و حشم و اتان سلطنت سرفنظر کرده گنجینه‌های ذقیمت خود را به بیبویان تقسیم کند. در ماه اول زمستان مهاویرا از دنیا کناره گرفت و بگروه راهبان ملحق گردید و در بیرون

شهر درصومعه ایشان منزل گزید . برحسب آداب ورسوم آن جماعت وی نخست سراسر جامه‌های پر زرق و برق و زیورآلات را ازتن دورساخته و طیلسانی ساده به نقش «مرغ آتشی» برتن کرد واز دو طرف با دستهای راست وچپ خود پنج قبضه ازموهای سرخود را بکند و برسم ایشان سوگند یادکرد که جسم و بدن خودرا فراموش کرده و به آرامی و برد باری تمام شدائد و رنجها را که ازطرف نیروهای غیب‌الهی یا از طرف آدمیان یا از جانوران بر او وارد می‌شود تحمل کند .

چون چند ماهی در میان آن راهبان بسر آورد مهاویرا خود باستقلال در طریق سلوک قدم برداشت طیلسان را از خود دور ساخته و از آن پس عور و برهنه در وادی سیر و سیاحت در صحراها و دهاات هندوستان مرکزی قدم نهاد و با شوقی و حرارتی عجیب در طلب نجات و رهائی از دوران وقوع تولد و مرگ دولاپ و تجدید حیات برآمد . وی دوعقیده جازم داشت ، یکی آنکه نجات روح « مکتشا » Moksha از شرور و آلام بدون تحمل رنج ریاضات شاقه امکان پذیر نیست دوم آنکه طهارت و تنزیه نفس فقط در پیروی از قاعده اهیمسا ahimsa یعنی « نیازردن هیچ ذبحیات میسر است و بس . البته این دوعقیده ابداع شخص او نبود بلکه قبل از او نیز صاحبان همین دو فکر در آن ملک وجود داشتند ووی این هر دو را از آنان تعلیم گرفته بود ، صداقت و خلوص و استقامتی که در پیروی این عقیده ابراز داشت بیسابقه و نظیر است .

در طول مدت سیر و سیاحت مهاویرا هیچوقت بیش از يك شبانه روز در هیچ قریه و دهی و بیش از پنج روز در هیچ شهر و بلدی اقامت نفرمود و بهیچ دیار و بهیچ قوم دل نیست چه آنهر دو باعث دل بستگی و علاقه مندی او با عالم ماده و پیوستن بلذائذ جهان میشد تنها در ایام چهار ماه موسم بارندگی مهاویرا در یکجا متوقف می‌ماند زیرا مشاهده می‌کرد که در آن فصل سرا سر صحرا ها و جاده‌ها از مخلوقات چند آگنده شده است و پیاده روی در آنجا ها برخلاف قانون « اهیما سا » یعنی ترك آزار به ذوی‌الحیات می‌باشد ازینرو در آمدت همواره سکون و آرامش اختیار می‌کرد .

روایت است که مهاویرا را عادت بر آن بود که چون راه پیمائی آغاز می‌کرد جاروئی نرم همراه برداشته راه خود را هر جا لازم می‌دید می‌روید میبادا حشرات ریز و جانوران خرد در زیر اقدام او تباہ شوند یا رنج و آزاری ببینند . هر جا که سر بر زمین می‌نهاد و خفتن میخواست خواه در دل صحرا و خواه در درون کلبه خفتنگاه خودرا بدقت رسیدگی می‌کرد و ملاحظه می‌نمود که بکلی از بند و تخم حشرات و جانوران پاک و طاهر باشد . وی هیچگونه طعام خام نمی‌خورد و در کشکول گدائی خود فقط غذائی پخته که دیگران تهیه کرده بودند در بوزه می‌کرد و البته راضی نبود که برای خوراک او جاننداری را بیجان کنند و او در آن گناه شریک و سهمی باشد . در کاه خود همیشه نظی می‌نمود که اگر در قسمتی از آن حیوانات و حشرات و یا کرم و یا پروانه یا مورچه یا ذبجیات دیگر راه یافته باشد آنرا با هستگی خالی‌کند و بر آن لب نزنند و نیز قطعهٔ فلش نازکی همراه داشت و آب مشروب خود را در آن صاف می‌کرد .

حکایت ذیل نمونه‌ایست از ریاضت و رنج که مهاویرا بر تن خود هموار ساخته بود ، گویند آن مرد بزرگ چون فصل سرما نزدیک میشد جامه از تن دور می‌ساخت و بازوان خود را گشاده بهر طرف راه می‌سپرد و بهیچ درختی تکیه نمی‌کرد چون بادی سرد و ناپسند میوزید و راهبان در آن هنگام در پناه مآوی و منزلی برمی‌آمدند و اندک جامه‌ای برتن میپوشاندند

و هیزمی گرد آورده آتش می افروختند آن مرد بزرگ بهیچیک از این امور نمیرداخت و در نهایت پامردی و ثبات رنج و الم سرما را تحمل می کرد و پناهگاهی اختیار نمی فرمود و غالباً در هنگام فصل سرما وی در سایه نشسته بمراقبه و تفکر می برداخت و نیز در فصل گرما وی در حرارت سوزان زانوان در بغل گرفته دراندیشه فرومی شد .

هیچوقت آن بزرگ بقصد حفظ نفس بخواب نمی رفت و چون خواب بر او چیره میشد خود را بیدار می کرد و در شبانه روز بانگ نوم قانع بود . هیچوقت دوا و دارو بکار نمی برد ، تن خود را در آب فرو نمی کرد و بدن را با روغن چرب نمی نمود یا موی سر را نمی آراست شستن دهان و دندان نزد او لازم نبود .

از بیم آنکه مبادا دل بستگی و علاقه با احدی پیدا کند از مجالست و مصاحبت با مردمان دوری می جست ازین رهگذر دهقانان و روستائیان که اطراف او گرد آمده و با او سخن می گفتند خشکین شده او را رها می کردند لیکن او بر دشنام و اهانت آنها تن داده با صبر و بردباری جوهر و جفای آنان را بر خود هموار می ساخت .

گویند چون او بجواب سلام همگنان لب نمی گشود مردمان جفاکار و جفا پیشه او را باجوب می زدند و آن حکیم سرگردان بهر سو می رفت و گوش بسخن قسه گویان و نمایشکران نمی داد و لب و بازی های کشتی گیران و مبارزان را که در نزد سکنه محلات و دهات معمول بوده تماشا نمی کرد عوام او را هدف لطم و ضرب قرار داده گشاهی سکه های درنده بساو می دو اندینده و خاک و خاشاک بر سر او می ریختند ولی او آرام و صبور بر جای خود نشسته باکمال تواضع و فروتنی همه این رنجها تن در می داد .

با این ریاضت شدید نفسانی و با این صبر و شکیب جیرت انگیز مهادیرا مدت ۱۲ سال در طلب نجات و کمال نفس « Moksha » سرگردان میکشت تا عاقبت طلیعه وصال نمودار گردید و بدولت مقصود رسید .

گویند در سال سیزدهم در دومین ماه تابستان در هفته چهارم وقتی که سایه اشیاء بطرف مشرق باز می گشت در بیرون شهر گرمیم بهیکا گراما Grimbhikagrama در ساحل شمالی رودخانه ریگوپالیکا Rigupalika درمزرعه شخصی بنام ساماگا Samaga درست شمالی معبدی کهنه در نزدیکی درختی در پس زانو سر بزرگ افکنده و نشسته بود و در اعماق دریای فکر و اندیشه فرو رفته و در این حالت به نیروانا Nirvana واصل گردید و بدرجه کمال و بلوغ یعنی کوالا Kevala نایل گشت . در آن دقیقه او به جین Jina « فیروز و فاتح » ملقب گشت و پیروان او را نیز « جین » گفتند زیرا او از فیروزی و فتح کامل بر خوردار گردیده بود و بر دشمن نفس و آمال جسمانی که باعث دل بستگی آدمی باین جهان ماده است غالب آمد .

چون سرانجام بعد از دوازده سال باین غایت نهائی رسید مهادیرا زبان بسخن بگشود و خلائق را تعلیم داد و از آن پس سخن از روش زندگانی بمیان آورد و بعد از سی سال که توفیق تعلیم و تربیت مریدان و تشکیل سازمان دینی حاصل نمود در سن هفتاد و دوسالگی گره ها و عقده های رشته تولد ، پیری ، و مرگ ، را از هم شکافته و از تمام آلام و رنجها و متاعب که این جهان را آورده ساخته است نجات یافت . و بر حسب عقیده ای که مورد قبول تمام طبقات و فرق جین است ، مهادیرا هم اکنون در ساداته محض و آسایش مطلق در جایگاه پاداش نیکان جاویدان

بخرمی نشسته و دیگر از رنج تجدید حیات نجات یافته است .

۴ . فلسفه و اخلاقیات جینیزم

بیروان مهاویرا و خود او مجرای سیر زندگانی را در آراء فلسفی و مکتبی اخلاقی بیروان انداختند و در نتیجه اصطلاحات و تعاریف خاصی در مذهب خود ایجاد کردند . کارما روح - ماده نجات و غیره و دیگر اصطلاحات دارای معانی مخصوصی نزد ایشان شد که با تعاریف و معانی معمول نزد برهمنان و بودائیان فرق و تفاوت دارد .

در نظر جینها « قانون کارما » معتبر و اصیل شناخته شده و دوران چرخ حیات را بطرف نجات و بر طبق آن قانون همگی معتقد می‌باشند ولی برای کارما تفسیر و ترجمه دیگری کرده و بر آنند که حاصل اعمال و نتایج کردار بشرمانند قشری روی جوهره روح رسوب یافته و یا بدرون آن سرایت و نفوذ می‌کند . در اثنای اعمار پیاپی و تواللهای مکرر که برای روح فردی دست‌بدهد طبقات پوشش از یک ماده خارجی بانواع و درجات مختلف روی جوهره روح لطیف متحجر میشود و پنج غلاف بانسبه کیفی گرداگرد گوهر روان تشکیل می‌شود وضخامت حاصل می‌کند و آدمی باید به اعمال و کردار خود آنها را از میان برده و جوهر روح را بلطف و صفای اصلی اعاده دهد یا آنکه مانند مهاویرا و دیگر اسلاف و پیشینیان در طریق ریاضت رهبانان یار شوا را اختیار کرده و آن را مانند ماده سمی خارجی که در قشر صلب روح نفوذ کرده و آن را ذوب نماید تا آنکه روح را معنی و رقیق کرده عاقبت بطهارت و پاکی نخستین بازگرداند .

جینها هم چنین در باب نسبت ماده با معنی یا رابطه جسم با روح عقیده‌ئی جالب دارند . نزد ایشان ماده دارای مراتب مختلف غلظت و رقت است و از لطیفترین و نازکترین مرحله وجود که خارج از حد حواس خمسه انسانی است شروع میشود و پائین می‌آید تا بصورتی صلب و ضخیم میرسد . در مراتب فوقانی ماده فرار و لطیف و نامرئی است ولی در حالات تحتانی سنگین و ثقیل و محسوس میباشد . ماده بزعم ایشان عنصری جاویدی و ازلی و مرکب است از جواهر فرد «atome» که با شکل و سور گوناگون بهم اتصال یافته دارای صور و خواص مختلف شده و بشکل خاک یا آب و هوا یا اصوات یا الوان و بالاخره بشکل اجسام محسوس بانواع مختلف در می‌آید حتی حواس و ادراکات نیز صورتی از صور ماده است و لطیفترین صورت ماده که به «ماده کارما» تعبیر میکنند و میگویند این ماده در روح صورت می‌بندد باین طریق که هر وقت روح بواسطه امیال و شهوات ناپسند بجنبش در می‌آید اندکی غلظت و لزوجت حاصل کرده و عنصری از ماده در آن نفوذ و سرایت میکند یا قشری نازک روی آن می‌بندد و این نفوذ و چسبندگی ماده در روح البته در دوران تناسخ و انتقال آن روح تأثیری بسزا خواهد داشت زیرا سرانجام در هر مرحله وجود روح همان ماده کثر را که صفای او را مشوب ساخته همراه با خود بجمدی دیگر می‌برد و اگر بجائی رسیده باشد که سراسر روحانیت خود را از دست داده و ماده آن بکلی ضخیم و ناپاک شده باشد در مراتب و طبقات وجود پائین سقوط کرده تا آنکه باسفل السافلین میرسد و جاویدان در آنجا معذب میمانند . ولی اگر مقدار مادیت آن کم و آن قشر نازک روح را هنوز صفا و لطافت اصلی اندکی باقی مانده باشد بمراتب و درجات بالاتر صعود میکند تا آنکه ممکن است به اعلی‌علیین واصل گردد و در آنجا در اجساد مطهره خدایان

و موجودات لطیفه روحانی داخل شده و ابدالآباد آزادی یافته و در نجات و سعادت مطلق باقی بماند .

مشکلترین وظیفه و غامضترین معمايي که برای روح در پیش است آنستکه کاری بکند ناماده کارما را از خود دور سازد . این عمل گرچه تا حدی خودبخود بحکم دوران چرخ کارما انجام میگیرد لکن اعمال صالحه و اخلاق پسندیده در ذوبکردن و گداختن آن قشر مادی که روح را فرا گرفته مدخلیت و تأثیر فراوان دارند و بالاخره اعمال بشری هرچند خود کارماهای جدیدی بوجود بیاورند ولی اینها در اثر کردار نیک متدرجا نلطیف شده و قشر مادیت آن محو گردیده و روح اندک اندک صفا و طهارت حاصل میکند . در اثر این وضع مابین روح علوی و جسد خاکی در طول مدت زندگی نیابن و تفایرذاتی موجود است .

در نظر مهاپرا و متابمین او تمام موجودات از دونوع بیرون نیستند یکی اشیاء بیجان که آنرا اجیوا jiviva گویند و آنها صرفاً از ماده جامد و مرده تشکیل شده‌اند و بمالم جماد تعلق دارند دوم اشیاء ذیحیات که آنرا جیوا jiva نام دهند عبارت از تعداد لایتنهای روانهای مجرده منفرده میباشد و بمالم ارواح متعلق میباشد اجیوا منبع سیئات و شرور ولی جیوا منبع خیرات و حسنات است و هر دو عنصر ازلی و جاویدی هستند ارواح در حالت ساده و خالص خود که بکلی از فید ماده خلاصی یافته است بصفت کمال و طهارت موصوف و بزبور علم و قدرت و سعادت و برکت آراسته است . و همینکه از جسد خاکی و گوشت و پوست بدن نجات یافت باعلی‌علیین در بالاترین مقام کیهانی قرار میگیرد و با ارواح مجرده منزله دیگر جاویدان مقام میکنند و آن مقام را ایسات-پراگ بهارا Isatpragbhara مینامند . نباید تصور کرد که ارواح بعد از آنکه باین مقام مقدس رسیدند بمرحله «عدم» واصل میشوند زیرا با آنکه دارای کمال تجرد و تنزیه هستند و از لوث صفات و تعلقات میرا میباشد معذک خاصیت ادراک از آنها سلب نمیشود .

در یکی از متون جینیزم حالت روح علوی اینچنین وصف شده است ،
«روح که از لوث ماده نجات یافته نه بزرگ است و نه کوچک . . . نه سنگین است نه سبک ،
منزه از جسم و بیرون از زحمت بحث ورنج رستاخیز - خارج از تماس با مادیات و میری از جنسیت
ذکور و انان . ولی باهمه اینها این روح دارای ادراک و علم است و شبه و نظیری برای این حالت روح نمیتوان
قیاس کرد . . . » ازینرو ارواح کاملاً مستقل و فناناپذیر و قائم بذات میباشد .

بمقیده جینها از موجودات علوی و مجردات هیچگونه انتظار یاری و برکت نباید داشت زیرا
آنها نیز خود محتاج به نجات میباشد ازینرو ارواح انسانی که در دامگاه وجود قرار گرفته‌اند و
در تنگنای عالم جسمانیات افتاده و در طلب راه فرار و مخرج نجات از رنج «کارما» میباشد تا
اینکه بسر منزل سعادت و وصال یعنی «مکشا» برسند باید تنها به عمل و کردار خود متمسک شوند ،
دعا بدرگاه خدایان بیهوده و بی فایده است .

استمداد و استعانت از بشری یا کتابی بی اثر است ، بر همان درو جانین تأثیری در زندگی
روحانی دیگر افراد ندارند و کتابهای ودا مقدس و آسمانی شمرده نمیشوند و سرسوزنی در خلاصی
روحانی انسان از دولااب کارما تأثیر ندارند . هر فرد باید از درون خود استمداد کند و از نفس
خویش یاری جوید ، مهاپرا وقتی گفت : «تنها دوست یگانه تو نفس توست چرا از دیگری غیر
از خود یاری میجویی .»

پس تنها وسیله سریع وصول به سر منزل کمال و «مکشا» همانا ریاضات شاقه است و بس که آژرا تا با tapa گویند . عمل و روش مه‌هاویرا سرمشق ریاضت می‌باشد . بیروان او عمل صیام (روزه) را نیز مطابق قواعد خاصی بر آن افزودند و روش‌های گوناگون در مراقبت و تفکر وضع نموده که همه بزعم ایشان باعث انقطاع کامل آدمی از جهان مادی خارجی میگردد و وسیله امحاء و افشای وجود جسمانی او میشود و در نتیجه حالتی بانسان دست میدهد که شبیه است با آنچه بر مه‌هاویرا در سال سیزدهم سلوک و ریاضت او دست داد و او را به نجات مطلق نهائی واصل گردانید ، پس آدمی برای وصول باین مرتبه کمال باید تمام قوای بدنی و عقلانی و هواجس و شهوات نفسانی خود را کاملاً در قبضه اختیار خود در آورد تا آنکه از رسوب و قشر بندگی و نصاب «کارما» در روح خود جاوگیری بتواند کرد .

ریاضات و اعمال روحانی در پنج عهد بزرگ خلاصه میشود و آن عهد خمه را بعدها به تفصیل نگاشته و تعریفات و تفاسیر بسیار بر آنها افزوده‌اند و باید آنها همه بر قاعده «اهیمسا» یعنی ترک آزار و قطع علائق از جهان و جهانیان استوار باشد .

آن پیمانهای پنجگانه که هر فرد «جین» در ابتدای ایمان خود بآن نهد میکند اینچنین است :

۱- من از قتل و ایداء تمام موجودات حیه پرهیز خواهم کرد و بآن رضا نخواهم داد و مانع از آزار آن خواهم شد و نازنده‌ام این عمل را گناهی بزرگ دانسته جسماً و روحاً و در کردار و گفتار از آن اجتناب خواهم نمود .

۲- من از هر قول و فعلی که منجر به غضب یا حرص یا خوف یا فرح باشد پرهیز مینمایم و دروغ نمیکوم و دیگران را از دروغ‌گویی منع میکنم و به کذب رضا نمیدهم .

۳- من از تملک هر چیزی که بمن عطا نشده در ده و در شهر و در جنگل خواه کم و خواه زیاد اجتناب مینمایم .

۴- من لذات و شهوات جنسی را بر خود حرام میدانم و این کردار را برای دیگران نیز رضا نمیدهم .

۵- من از هر علاقه اندک یا بسیار به اشیاء اعم از جاندار و بیجان خودداری خواهم کرد و برای دیگران نیز این چنین علاقه مادی را نپسندیده رضایت نخواهم داد .

البته بیمان پنجم که آخرین آنهاست از همه مهمتر و سخت‌تر است و شامل کلیات و اصول ریاضات میشود ولی در عین حال در بیمان اول و چهارم راجع به ترک لذات و ترک شهوات نیز نزد ایشان در عین حال کمال اهمیت را دارد و مه‌هاویرا خود گفته است که محبت زن بزرگترین سبب افتتان و ابتلاء این جهان است و عاقبت به دردها و آلام و خطاها و مرگ کشیده و بالاخره منتهی به جهنم میشود و روح آدم شهوی در جسم حیوانی سبع و دوزخی مقید و مجبوس مینماید .

واضح است که این عهد خمه محدود و مخصوص مرناضات فرقه جین میباشد و اختصاص بغواص دارد . برای عامه مردم که نمیتوانند بشرائط ریاضت چنانکه باید رفتار کنند پیشواهیان جین قواعد نرم‌تر و دستورهائی ملایمتر وضع کرده‌اند . طبقات عوام باید دوازده بیمان را متعهد شوند از اینقرار :

۱- هیچوقت عالماً عامداً جاننداری را بی‌جان نکنند و ازینرو هیچوقت زمین را شخم و شبیار

نمی‌کنند، از شغل قصابی، صیادی، طبخی یا هر حرفه دیگری که مستلزم کشتن جانوری است احتراز نمایند.

۲- هیچوقت دروغ نگویند.

۳- هیچوقت دزدی نکنند و درمالی که با آنها عطا نشده مصرف ننمایند.

۴- از شهوت پرستی بپرهیزند و ازینرو زن و شوهر باید بهم‌دیگر وفادار مانده ازکرदार و گفتار و پندار ناپاک دوری جویند.

۵- از حرص و شهه خودداری کنند و درمال دنیا بقلیلی قانع شده زیادی رارهاکنند.

۶- از هر عملی که موجب فتنه و ابتلای نفس و ارتکاب گناه است مثلاً مسافرت تفریحی یا امثال آن خویشتن را نگاهدارند.

۷- از اشیاء و لوازم روزانه زندگانی بحداقل اکتفا نمایند.

۸- همیشه مواظب باشند در دام شرور و خطایا نیفتند.

۹- زمان مہینی را مخصوص ترک نفس و زهد ازجهان مادی نمایند.

۱۰- همه روزه وقت مہینی را بمراقبه و تفکر درباطن خود مصروف سازند.

۱۱- بعضی ایام را در زندگانی ترک دنیا کرده بروش راهبان و مرناتان روز بگذرانند.

۱۲- بهمه کس خاصه بمرناتان و تارکان دنیا صدقه و نیاز ازروی صدق تقدیم دارند.

البته ازین بیمانهای دوازده گانه عهد نخستین ازهمه مهمتر شمرده شده و نتیجه اجتماعی مهمی نیز بیار آورده است و دارای ارزش اقتصادی نیز گردیده است زیرا چین‌ها درطول مرور ایام و سنین خود را ازاموری که متضمن ایذاء بنوی الحیات است منحرف ساخته و مشاغل و کارهایی پیش گرفتند که مستلزم آزار بفر نیست ازینرو بشمل صرافی، تجارت، زمین‌داری، وکالت عدلیه و امثال این امور پرداخته‌اند. و ازنتیجه این جهود اثنی‌عشر نزد آن جماعت قمارباختن و گوشت خوردن و شراب نوشیدن و زنا و شکار و دزدی و انواع فسق و فجور ممنوع و حرام است بالنتیجه چین‌ها درهیئت اجتماعی طریقه و مکان متحرمی پیدا کرده در صحنه اجتماعی آن کشور پایدار و برقرار مانده‌اند.

۳. پیروان مهاویرا

در اطراف مهاویرا روایات و افسانه‌های بسیار نقل کرده‌اند و ازینرو پیروان او درباره مبدئیت الهی و ذات صفات علوی «مهاویرا» دارای عقاید مختلف گشتند و بفرق گوناگون منقسم گشته‌اند.

بعضی میلاد او را امری اعجاز انگیز و مافوق طبیعت دانسته‌اند و او را خلیفه آخری سلسله منجیان بشر درروی کره ارض دانسته‌اند و آنها را بزبان خود تیرتان کارا Tirthankaras می‌نامند که بمعنای راهنما و دلیل است و آخرین ایشان مهاویرا از آسمان فرود آمده در رحم زنی قرار گرفت و او بصفت محض عمر گذراند و ازهر گناه و ذنب معصوم ماند و او دارای علم کلی است یعنی بر همه احوال موجودات احاطه دارد و بر حال تمام ذوی الحیات واقف و آگاه است.

بزعم ایشان بیست و سه نین منجی بشری یا راهنما «تیرتان کارا» قبل از مهاویرا بزمن آمده‌اند که آخرین آنها قبل از مهاویرا «پارشوا» Parshava بوده است که مهاویرا نخست در عدد راهبان طریقه او درآمد چین‌ها بنام او مہیدی بزرگ درکوه پارسانات در دوپست میلی کلکته برپا کرده‌اند

همچنین برای نَمی Nemi بیست و دومین منجی بشری معبدی دیگر برقله کوه جیران در مغرب‌هند در شبه جزیره کاتیاوار ساخته‌اند. دوضریح مقدس دیگر نیز یکی در همان ناحیه و دیگری در فلان کوه ابو Abu. بنام اولین راهنمای بشر بنا شده است و همه این معابد و اماکن مقدسه بسبب و اسلوب بسیار برجسته و نمایان ساخته و پرداخته شده‌اند و ازینرو می‌توان گفت که جینیزم در تاریخ معماری هندوستان نقشی بزرگ و مهم داشته است و بعضی از این ابنیه هم اکنون تماشاگاه سیاحان و زیارت‌گاه زائران است.

از لحاظ مناسک و مراسم جین‌ها بفرق و جماعات مختلف تقسیم شده‌اند بعضی از ایشان که بنام «سفید پوستان» موسومند تاحدی با آزادی قائل شده و پوشیدن یک جامه یا پیراهن را جایز می‌دانند ولی بعضی دیگر که در ریاضت متعصب و بایست با اصول قدیمی‌اند بر آنند که آدم را جز هوا پوششی نیست و چون مهاویرا خود هیچ جامه ننوشتند آنها نیز بتقلید از او سراپا عور و برهنه زندگانی می‌کنند. البته گروه اول بیشتر در نواحی شمالی هند که هواگاهی سرد است و بادهای خنک می‌وزد و مردم دارای تمدن و فرهنگ متقدمی میباشند سکونت دارند و گروه دوم ساکنان جنوب هندند و به مردم بومی (دراویدیان‌ها) اعتنائی نداشته روش قدیم خود را همواره ادامه داده‌اند.

جین‌ها درباره زنان دو عقیده مختلف دارند بعضی از آنها زنان را در عداد طبقه راهبان قبول کرده و معتقدند که جماعت انات هم مانند ذکور قابل طی مراحل طریق و وصول بس منزل فنا (نیروانا) میباشند، ولی کهنه پرستان ایشان بکلام معروف مهاویرا تمسک جسته و زنان را بزرگترین مایه افتتان و ابتلای انسان در این جهان میدانند ازینرو نوان را بمعباد خود راه نمی‌دهند و در صف جماعات خود قبول نمی‌کنند و می‌گویند تنها راه نجات برای زنان در آنست که بار دیگر در جسد مرد باین جهان باز آیند.

بعضی از فرق «جین» بهیچوجه بت نمی‌پرستند و معبد و پرستشگاه ندارند همه جا را معبد و دل را معبود دانسته و در هر جا باشد آرام گرفته به تفکر و مراقبه و مطالعه دل و ضمیر میپردازند.

فلسفه جینیزم اثر محسوسی در افکار مردم هند باقی گذاشته است مخصوصاً در عوالم منطق اثرات بسیار کرده متفکرین «جین» علم را امری نسبی و اضافی و قابل تحول میدانند و بر آنند که هر مسئله را می‌توان بدو طریق مثبت و منفی جواب داد. بنا بر این هیچ قضیه از قضایا بطور مطلق کلی صحیح یا بطور مطلق کلی خطائیت و میگویند که مناظره و سفته از طبیعت دماغ و خاصیت مفکوره بشری است و برای این امر مثالی افامه می‌کنند (که آن تمثیل رامولوی رومی در مثنوی معروف خود ذکر کرده است) می‌گویند شش مرد کور فیل را بوسیله انگشتان خود لمس کردند و چون دست هر یک از آنها بر عضو دیگری از اعضاء فیل تماس یافت و هر یک بر حسب ادراک خود فیل را وصف کرد یکی گفت مانند بادبزن است و دیگری گفت مانند ستونی است و دیگری آنرا بمار و دیگری بطنابی تشبیه کرد و ناباخر. تنها روح آزاد و مطهر مردم واصل بحق است که چون شخصی بیننده با نیروی چشم بیضا فیل را تماشا کرده و آن را کما هو در می‌یابد و ازینرو فقط علم اوست که کامل و نام شمرده میشود.

در زمان حاضر «جین‌ها» فرقه‌ای هستند محدود که در حال توقف است و توسعه نمی‌یابد شماره مؤمنان و معتقدان بآن اصول افزون از یک میلیون و دو بیست و پنجاه هزار نفر احصاء شده‌اند و بیشتر

ایشان درناجیه بمیشی سکونت دارند و امر عجیب در کار ایشان اینست که باهمه زهد و ترك دنیا که از اصول مسلمه دین ایشان است در نتیجه تحولات اوضاع و حوادث برای آنها پیشرفت‌ها و ترقیبات اقتصادی عظیمی حاصل گردیده و در میان انبوه طبقات مختلفه مردم آنها بداشتن ثروت‌های گزاف موصوفند.

فصل پنجم

بودائی درمر احل اولیه : عقل سلیم در مسئله ترك دنیا

هرچند بودیزم يك نسل بعد از جینیزم در عرصه اجتماع در آمد ولی نظر به طول مدت زمان آنهر دو را میتوان معاصر یکدیگر دانست ، مذهب «بودا» و مذهب «جین» در بعضی از علل اصلیه ظهور خود با هم اشتراك دارند . بودائی مانند جینیزم بر روی اصل «ترك دنیا» قرار گرفته و همچنان جنبشی فکری برای خلاصی از آلام روح است ، این هر دو در راه استقلال فکر و عمل و رهایی از ربه تعالیم برهمنان قدم برداشته اند و هر دو از صنف و طبقه کشاتریا (شاهزادگان و امرا) بیرون آمده اند و همه افراد و اصناف خلایق را بدون رعایت صنف «Caste» دعوت به بادی عالی خود کرده اند . گوتاما Gautama شارع و بانی مذهب بودیزم درست همانند مهاویرا فلسفه برهمنان را قابل قبول ندانست و مبادی ایشان را انکار کرد و اثر خلاصی و نجات روح را که فقط بوسیله کتاب ودا میدانستند منکر شد . مناسک و رسومی که آنان از روی کتب وداها بجا می آوردند بیهوده و لغو دانست و ادعای ایشانرا در اینکه راه فلاح و درستکاری فقط حق انحصاری آن طایفه است بکلی باطل شمرد . ولی با آنهمه مشابهت و ایجاد که بین آن هر دو مذهب موجود است عناصر میانیت و عوامل افتراق نیز فراوان است . جینیزم پایه دین خود را روی ریاضت مفرط و زهد مطلق

گذاشته ولی بودیزم راه نجات را در روش اعتدال و طریقه میانه‌روی و عقل سلیم قرار داده و ریاضت بافراط را بر خلاف مصلحت عقلانی دانسته است بانی شریعت بودائی تمام راهائی که فرق مختلفه دیانات و روحانیون زمان برای وصول بمرئول نجات روحانی تعلیم میدادند بآرامی و متانت آزمایش کرد وی آنکه در وادی وسواس مذهبی سرگردان شود عاقبت باکمال اطمینان و یقین برخاست و ایمان خود را مبتنی بر الهامات عقل سلیم اینچنین اعلام داشت که نجات و رهایی تنها در اتخاذ روش مبین سیربطرف مقصدی معلوم است و آن جز به طریق «میانه‌روی و اعتدال» میسر نیست .

۱. سرگذشت بودا

دوره جوانی

بودا مانند مهاویرا در میان صنف سلاطین «کشات ریا» زائیده شد . همچنین مانند او از اوضاع و احوال خود ناراضی گردید و با آنکه مزاجت اختیار کرده و فرزندی داشت اهل وعیال و خانمان را ترک گفته و باز مانند مهاویرا سربه بیابانها گذاشت و چون راهبی تارک دنیا بدریوزگی در اطراف و اکناف بلاد برآمد . آنهر دو روش «ایدآل» راهبان را که باسلوب برهمنان بودند رها کرده و برای پیروان خود سلسله راهبان و راهبات خاصی تأسیس نمودند که از عیب تعصب آمیز پیروی از اصول نامطلوب (کاست) مبری بود و آنهر دو روش برهمنان را طرد کردند و هر دو تقدیس خاص کتابهای ودا را منکر گشتند . بالاخره آنچه که اختلاف مبین و آشکار در میان آندو پیشوا بنظر میآید در مبادی دیانت و مسائل اصلی است نه در چگونگی سرگذشت زندگانی آنها .

آنمرد که پیشوا و شارح دین بودائی است نام شخصی او « سیددارتا » Siddhartha و نام خاندان او «گوتاما» میباشد . وی ظاهراً در ۵۶۰ ق.م در شمال هندوستان در یکصد میلی شمال شهر بنارس متولنگردیده است وطن او در سرزمینی آباد و سرسبز در دامنه کوههای هیمالیاقرار داشته . پدرش راجه یا سلطانی بوده است که برقبیله «ساکیا» Sakyas فرمانروائی میکرد و خاندانهای آن قبیله در آن ناحیه باجتماع رنگانی میکردند .

در باب دوره کودکی بودا منابع حقیقی بسیار اندک ولی افسانه‌ها و داستانها فراوان است . بنا بر روایات و اخبار موجود پدرش آرزو داشت که فرزند او پادشاه عالم بشود و بسراسر کشور هندوستان سلطنت کند ، گوتاما در ابتدای عمر دماغی روشن و فکری منور و روحی حساس داشت و درخانه پدر همواره خود را بیگانه می‌دید . درباب زندگانی باشکوه و تجمل اوفسانه‌های اغراق آمیز گفته‌اندولی شمه از حقیقت در این جمله که ازقول خود او نقل کرده‌اند موجود میباشد . وی میگفت « من جامه‌های ابریشمین میپوشیدم و جاکران و خدمه چتری سفید بر فراز تارک من نگاه میداشتند » حتی مزاجت و همسری او نیز آرامشی در روان پسریشان وضعی آشفته او فراهم نیاورد . وقتی که در سن نوزده سالگی با شاهزاده خانمی از بلاد همسایه تزویج کرد که او را چون « ملکه آسمان » بحرمت و عفت و زیبایی وصف کرده‌اند گوتاما همچنان نیازمندی و دغدغه نهانی در خاطر احساس میکرد که هیچ چیز آرام نیافت چون بسال بیستم عمر رسید این اندیشه در ضمیر او قوت گرفت که خاندان را ترک کرده به دنیای بی‌خانمانی بگریزد و چون گدایان دوره گرد با خاطری روشن به اعمال مذهبی بپردازد . چون در همان سال زنش برای او پسر آورد این اندیشه در

دل او بیش از پیش قوت گرفت .

مؤمنان به بودا از دیرباز در صدد تحقیق برآمده‌اند تا معلوم سازند که علت این میل بزه و ترک دنیا در نهاد این شاهزاده سعادت‌مند چه بوده است ؟ و چه چیز سبب و موجب شد که وی پدر و زن و فرزند را ترک گفته و قصر سلطنت را رها سازد . برای این انقلاب باطنی و آشفتنگی ممنوی در ضمیر آن شاهزاده علل دنیوی و ظاهری نیز جستجو کرده‌اند و دانسته‌اند که در زندگی روزانه که هر کس از فقیر و غنی آن را بس میبرد و قایمی برایش اتفاق افتاده که او را بر این عزم خطر برانگیخته است .

داستان «چهار منظره» که در روایات بودائی (مخصوصاً در کتاب حکایات جاناکا) نقل شده سبب این تحول فکری بوداست و خلاصه آن از اینقرار است :

زایچه نویسان و طالع بینان به پدر «گوتاما» در هنگام تولد او گفته بودند که فرزندش در جوانی از خانه فرار خواهد کرد و راهبی بیابانگرد و بیخانمان خواهد شد . ولی اگر او را بدرستی پاسبانی کنند و از وی نگاهداری نمایند هر آینه شاهنشاه عالم (هندوستان) خواهد گردید پس پدر از همان لحظه در صدد برآمد که وسائل راحت و سعادت فرزند نوزاد خود را آنچنان فراهم سازد که از شاداند عمر و هموم زندگی برکنار بماند و از مشاهده اوضاع غم انگیز عمر که باعث توجه نفس بمبادی دینی است او را منع کند بدین سبب تربیتی فراهم آورد که شاهزاده جوان بیوسته در میان غلامان و خدمتکاران خوش صورت جوان بخوشی و شادمانی روز میگذراند .

پدر برای او سه قصر مجلل بنا فرمود که در اثنای فصول ثلاثه سال ، «خشکی - بارانی - گرما» هر یک در یکی از آنها بسر آورد و چون از آن تصور بزم گردش بیرون می‌آمد پاسبانان هر آدم فقیر بینوا یا پیر سالخورده یا مریضی بد احوال را از معبر او دور می‌ساختند تا آنکه چشم شاهزاده جز بصورت پسران و دختران تندرست و شادمان نیفتد و منظره ای غم آور مشاهده نکند .

از ایشرو شاهزاده در جهالت تام و ناپیئائی محض رشد و نمو یافت . لیکن خدایان آسمانی و آلهه علوی که از اعلی علیین ناظر و شاهد اعمال بشری هستند چون وضع شاهزاده را چنین دیدند در مقام تعلیم و تکمیل نفس او برآمدند یکی از آنان ارواح علوی بر زمین فرود آمد و بر او بصورت‌های گوناگون جلوه‌گر گشت روز نخستین در کنار جاده شاهزاده بپرورد خمیده قامت و نزاری مشاهده کرد از راننده مرکب خود پرسش فرمود که این چیست ؟ و او شاهزاده را گفت که این پیرمردی است که آخر ایام عمر را میگذراند از ایشرو وی دانست که عاقبت جوانی پیری است . روز دیگر باز در معبر خود منظره دومین را مشاهده کرد . یعنی مردی بیمار و ناتوان که از شدت رنج بر خود می‌پیچید بنظر در آورد دانست که تاجه پایه آلام و اسقام جسمانی همه روزه در کین آدمی است . چون روز دیگر برآمد شاهزاده را منظره سومین جلوه‌گر گشت و آنچنان بود که بر جنازه میتی گذر کرد که بر تابوتی نهاده میبردند و ایشرو بر او معلوم شد که سرانجام حیات موت است و عاقبت‌زنگانی مرکب . پس از این سه منظره هولناک غم‌انگیز خاطر گوتاما پسریشان شد و آرامش و قرار از او سلب گردید و باخود گفت معلوم میشود که من نیز زبون بیماری و سالخوردگی و مرگ هستم پس بیم و اندیشه بر او مستولی شد . پدر و گماشتگان او هر چند کوشیدند که او را آرام ساخته و تسلی دهند البته بیجاصل بود . همچنان ماتمزده و غمگین در حال نزار خود به توشش و اضطراب افتاد تا آنکه

منظره چهارمین بر او نمودار گردید و آنچنان بود که روزی راهبی مرتاض را مشاهده کرد که با حالتی مجموع و خاطری آسوده پیراهنی زعفرانی بر تن در سایه درختی در حاشیه طریقی نشسته است چون او را دید برخاسته بسوی او آمد و با او سخن گفت و از او تعلیم یافت که سکون ضمیر و آرامش روح وقتی میسر است که آدمی از نوائب و مصائب سنگانه یعنی مرض و کھولت و مروت نجات یابد ، پس از آن دم شاهزاده عزم چزم کرد که از قصر سلطنت بیرون آمده در وادی بیخانمانی و سر منزل بی‌نشانی در جستجوی سعادت حقیقی برآید .

دوره ترك نفس و مجاهدت

در یکی از آثار ونوشتهات قدیمه از قول بودا نقل میکنند که گفت ، با وجود زیبایی و جوانائی عهد شباب که در تمام زلفهای سیاه سر من يك نارموی سفید دیده نمی‌شد و با وجود میل و خواهش والدین و کسان که همه از جدائی من مانم گرفته می‌گریستند من موی سر را تراشیده و پیراهنی زرد بر تن کرده و از خانه و خاندان با پریشانی و سرگردانی بیرون شدم ، شرح کشمکش نفسانی که در بودا رویداد و بالاخره اراده او غالب آمد و دنیا را ترك کرد ، در روایات و داستانهای بودائیان بتفصیل م‌طور است . عاقبت نیم‌شب شاهزاده از جای برخاست و از کنار بستر خفتگان گذشته نخست به خوابگاه همسر خود در آمد . لختی بر آن مادر و طفل بادیده وداع نگریسته و بی‌آنکه سخنی گوید بیرون آمد و به اسبی سفید که مرکب او بود سوار شده با راننده‌ئی که همراه داشت رو به صحرا نهاد تا بدانطرف ساحل رود رسید . در آنجا عتبان آب را براننده سپرد و او را امر بیازگشت فرمود و خود یکه و تنها در دل جنگلها فرو رفت و با جمعی از گدایان دوره گرد در اطراف جهان برآمد و زندگی سراسر خلوص و انابت پیش گرفت و مدت شتر سال تمام سرگردان در طلب نجات واقعی و سعادت حقیقی از هر سو روان بود .

حکایت کنند که در آغاز شاهزاده بر آنسر نبود که مبادی فلسفی برهمنان را یکباره منکر شود بلکه نخست در صدد تحقیق از آن برآمد و بشهر «راجاگا» Rajagaha که تختگاه سلاطین مکادها بود رفت و بتوالی نزد دوتن از برهمنان فیلسوف و مرتاض که در غاری دل‌کوه زندگی میکردند به تعلم پرداخت . اصول تعالیم فکری برهمنیزم را نزد آن دو مرد آموخت و ظاهرآ به تمرینات و ورزشهای معمول جوکیان «Yoga» اشتغال ورزید . برهمن نخستین او را به سر منزل نهائی «ملک‌عدم» که مرحله آخرین از هشت مراحل سیر و سلوک برامه است آشنا ساخت . ولی این تعالیم روح بیقرار او را راضی و قانع نساخت پس بنزد برهمن دومی شتافت او نیز از مسئله - قوه ادراک و عدم ادراک - که آن نیز از اصول برهمنیزم بود با او سخن گفت باز ایسن مباحث عطنش او را سیراب نساخت . عاقبت وقتی دریافت که مبادی و کلیات برهمنان او را بساحل اشراق حقیقی نخواهد رسانید پس از آنها کناره گرفته باکمال آرامی مصمم شد سخت‌ترین روش ریاضات شاقه را بر خود هوار سازد پس مبادی جین‌ها را آزمایش کرد .

بعد از آنکه زمانی که اوقات وی بسیر و جهانگردی سپری شد در جنگلی از ناحیه «اروولا» Uruvela درکنار نهری که آبی صاف در آن میگذشت در قرب قریه کوچکی مستقر گردید و در آنجا در زیر سایه درختان نشسته مدت پنجمال باکمال صبر و ثبات به سخت‌ترین ریاضات و مشقات

جسمانی تن در داد چندانکه از او پوست و استخوانی بیش نماند وی معتقد بود که هر چه بدن و جسم در تحت فشار نظم ریاضت قرارگیرد فکر و نظر قوت گرفته روشنتر میشود .

البته در چگونگی ریاضتهای او سخنان اغراق آمیز بسیار گفته اند . از آنجمله می نویسند که دگوتاما در آن مدت بکلی آرام گرفته و دندانها و زبان خود را بسقف دهان چسبانیده و منتظر بود که طلیعه اشراق قوه فکر بر قلب او بتابد در آن حالت چندان بر تن خود فشار می آورد که عرق از زیر بغل های او جاری میشد و نفس را چندان حبس میکرد که صدای جنبش شقیقه های خود را می شنید . چنان می پنداشت که گوئی شمشیری در کله او فرو کرده اند کار بجائی رسید که از خود میرفت و بی حس میشد . با همه این احوال تا طلیعه نور مقصود در افق دلش نمودار نمیشد روزگار دراز باین مشقات بسر آورد خوراکش اندکی غذاهای نامطلوب و لباسی پاره می از قماش زنده بود و مدتها بیک حال درپس زانو نشسته در اندیشه دردهای تفکر فرو رفته بود . یا آنکه بر انبوهی از خار و خاشاک جای میگرفت و یا در قبرستانی در توده عظام رمیم می نشست در میان اجسام گندیده اموات بس میبرد یا مثنی غله خشک برای قوت لایموت یا چند دانه برنج یا یک دانه غناب در شبانه روز اکتفا میکرد و طبله شکمبه استخوان پست چسبیده بود ولی از اینهمه ریاضات شدید و سختی و مشقت که بر جسم خود وارد می ساخت نتیجه مطاوب حاصل نمیکرد و گوتاما ای بسینوا همچنان از سر منزل وصول دور مانده بود . پس با خود گفت با تمام این مشقات که از حد طاقت بشر بیرون است باز بمقصد اعلی و غایت قصوری خود که درک حقیقت باشد نمیرسم! چکنم؟ شاید برای رسیدن بس منزل مقصود راه دیگری باید رفت .

در این موقع دوباره بمقل سلیم بازگشت کرد و تنها پنج تن زاهد مرتاض از برهمنان به او همراه شده بودند بدان امید که در بر تو مجاهده او همگی بمقام نجات و علم واصل گردند . روزی از جای برخاست و بطرف نهر آب روان شدند در بین راه از خود بیخود گشته مدهوش افتاد . آن پنج برهمن که او را چنین بیحرکت دیدند بر مرگ او یقین کردند ولی نمیدانستند که آیا بمقام کمال نیروانا واصل گردیده یا نه؟ بعد از اندکی چون بهوش آمد کشان کشان خود را بنهر رسانیده و تن را در آب افکند و جرعه می بنوشید . جان رفته بمقابل او باز آمد و جسم و عقل او اندک نیروئی از نو گرفت . و زندگانی را بار دیگر آغاز کرد پس در این هنگام با خود گفت اینگونه ریاضت نفسانی و ترک جسم سرانجام مرا بمقصد نرسانید و دیگر از این بس جسد طاقت حمل روح را ندارد باید که آنرا بخورد و خوراک اندک نیروئی بخشم . پس کله گدائی برداشته و با در پیوزگی زندگانی را شروع کرد . آن پنج برهمن چون این بدیدند از او نومید گشتند و بنضب درآمدند باو دشنام داده و او را رها کرده به شهر بنارس رهسپار شدند و گوتاما را گمراه و ملامه دست هوی و هوس نفسانی پنداشتند .

با اینکه گوتاما بمقل سلیم بازگشت کرده بود مضافت شادمانی روحانی برای او میسر نبود زیرا مدت شش سال دو طریق را که در هندوستان تنها راه وصال به نجات میدانستند یعنی یکی طریق امامان نظر و استدلال و دیگری طریق ریاضت و زهد هر دو را بیموده بود و بس منزل مطاوب نرسیده . مضافت آن امید نشد و همچنان در طلب و مجاهده ثابت قدم ماند البته در این موقع قوه مفکره او بسیار نیرومند شده و دارای تعمقی بی پایان شده بود .

درخشیدن پرتو اشراق

چون بمکانی که در این ایام به بوداگایا Budhgaya معروف است رسید به پیشه‌ئی درون‌آمد و در پای درختی قرار گرفت و این درخت را بعدها شجره علم یا بوده‌سی Budhi لقب دادند در آنجا بیکرشته تفکر و مراقبه اشتغال جست. روشی که پس‌از او نزد میلیونها نفوس بیروان‌اوممول گردید.

در کتب بودائی‌مسطور است که «گوتاما» در آن هنگام چون کم‌عزیمت و ثبات استوار کرد باخود گفت چون کسوت و استخوان و رگ و پی همه فانی است و نابود خواهد شد و این خون که در عروق جریان دارد خواهد خشکید از اینرو در زیر سایه آن درخت چندان خواهم نشست تا آنکه نعمت اشتراق حاصل‌کنم یا جان رسد بجانان یا جان زتن در آید.

از نظر روانشناسی این‌حال او را میتوان چنین‌تجزیه‌وتحلیل کرد که چون وی روزگاری دراز عمری بسختی و صعوبت بسر آورد، صرف اراده و عزم جزم مابین او و حالت هوشیاری حائل و مانعی بوجود آورده بود که وصول او را بمنصود منع میکرد ولی چسبون کارش بنومیدی و خبیث انجامید و از وصال مایوس گشت سد اراده او درهم شکست و میل و شوق طلب از میان برخاست، ذهن و ضمیرش آزاد شد، افکار وی از تنگنای حرکت بسوی هدف خلاصی یافته از هر سو امواج خیال بحرکت در آمد اعمال گذشته و امور ماضیه را بیاد آورد بالطبع و بضرورت اینگونه سوالات در خاطر او مطرح گردید. من کیستم؟ و اندیشه من در پی حیات از پی چیست؟ و آنچه در طلب آن ناکزون گزیده‌ام کدام است؟ و چرا ناکام شده‌ام و بمنصود نرسیده‌ام؟

چون آفتی خیالی او سست گرفت جواب این پرسشها یکبارگی در ذهن او متجلی گردید. بر او واضح شد که سد سدید و حایل محکم در طریق وصال و نایل به نجات و باعث و سبب تمام شقاوت‌های انسانی همانا میل و هوای نفس اوست. هوای نفس بعد شدید و رغبت خاطر بمنتهای کمال که بودا از آن به Tanha یعنی کمال شوق تعبیر کرده در آدمیزاد باعث طلب اشیاء ناصواب و هدفهای غلط میشود. زیرا آدمیزاد میخواهد زنده باشد و همه چیز را دارا باشد، همان شدت میل و کمال رغبت باعث ناامی و شکست او میشود و اگر او بتواند از شر این شوق و میل خلاصی یابد بسر منزل آرامش و سلام خواهد رسید همان سلام و آرامشی که بر همانان در طول زمان طالب و جوایا بوده‌اند و همان سکونت و استقرار که از آن به «نیروانا» تعبیر میکنند. پس در نتیجه این تدبیر باطنی و تفکر درونی گوتاما باین نتیجه رسید که او در آن‌حال بکلی از لوث هوی و هوس خلاص و از رنج شوق و شهوت یکسر آزاد شده و بر پای او هیچ رغبت و میلی بهیچ چیز باقی نمانده ازینرو فکر او بصفا و طهارت اصلی در آمده است. از قراریکه در کتب و نوشته‌جات بودائی آمده «گوتاما» در این مرحله دارای وجد و انجذاب گردید که منتهی به حال تسلیم محض و رضای صرف شد و از خوشی و ناخوشی و پسند و ناپسند هر دو فارغ گردید و ذهن او حالت استقرار و آرامی حاصل نمود و بر او روشن شد که دیگر ظلمات جهل پایان یافته و نور علم فروزان گشته. پس همانطور که در آن حال تسلیم در زیر آن درخت استوار و محکم‌نشسته بود بمنزله «اشراق» کامل نایل گشت و دانست که دیگر مرای او تجدید حیات و تولد ثانوی منعی ندارد و با خود گفت غالبترین مرتبه حیات را در یافتم و تکلیف روحانی خود را بیابان رسانیده‌ام و دیگر من آن گوتامائی که سابق بودم نیستم پس در حال

حیات و بر روی این خاکدان کام گوتاما از طعم نیروانا چاشنی گرفت و از آن پس «بودا» شد یعنی منورنور علم گردید.

چون بودا از آن حال و جد و جذبه باز آمد در حال در معرض افتتان و آزمایش قرار گرفت در کتب بودائی نوشته اند که چون دردل گوتاما آفتاب حقیقت متجلی گشت و صاحب عقیدتی محکم و ایمانی یقینی شد ولی راه وی هنوز بسیار مشکل و صعب مینمود پس متحیر بماند که آیا این مبادی را بدیگران نیز تعلیم دهد و یا اینکه رنج حفظ اسرار و تمب نگاهداری دویمه راز حقیقت را بر خود گوارا سازد. بعد از چندی که در کشمکش نفی و اثبات درونی بسر آورد گاهی بر آن میرفت که بودای نفس خود باشد و گاهی بر آن سرمیشد که بودای عالمیان گردد بالاخره بر تعلیم و تربیت نفوس بشری مصمم گردید از آن عالم وحدت و تجرد بیرون آمد و برای نشر و تبلیغ حقیقت باردیگر از خلوت بجلوت برگشته بمیان خلایق باز آمد.

پنج تن برهمنان که او را ترك کرده بودند در محلی که (نزدیک بنارس) بنام «باغ غزالان» معروف است باردیگر ویرا ملاقات کردند و قوت نفس او بر آنها غالب آمد، آنها در میان درختان نزد او آمده و نشیمنگاهی برای او ترتیب دادند. نورسکون و طمأنینه آنچنان از جبین او ساطع بود که دیده آن برهمنان بر رخساره او خیره بماند در اطراف او حلقه زدند. یکی باهای او را بست و دیگری برایش غذائی فراهم ساخت دیگری بر تن او جامه پوشانید پس چند روز از مبادی و تعلیمات خود با آنها سخن میگفت و در اثبات طریقه خود که چگونه زهد و ریاضت را ترك کرد و روش آسایش و مدارا پیش گرفت بیاناتی ایراد فرمود که در آداب و آثار بودائی به «وعظ باغ غزالان» معروف است. در آنجا گفته است،

«در این عالم تمام اشیا را دوجد و دوطرف است و از هر دو طرف مرد سالک باید بپرهیزد مثلاً زندگانی سراسر عیش و نوش و شهوترانی ناپسند زشت و فرومایه است همچنین زندگانی سراسر رنج و ریاضت بر از تکلف و تمب آن نیز نامطلوب و لئو و بیهوده میباشد.

ازینرو مرد سالک و طالب حقیقت (ناناگانا Tathagatta) ازین دوسر حد (امراط و تفریط) باید اجتناب کند و نقطه وسط که عدالت حقیقی است بدست بیاورد که در آن نقطه نو و معرفت تائبش میکند و گوهر علم و سعادت و آسایش و اشراق در آنجاست و بالاخره نیروانا از آن نقطه حاصل میشود.»

وی برهمنان خصمه را دعوت کرد که طریقه او را پیش گیرند و بسختان او ایمان آورند و او را صاحب نور اشراق (اراهات arahat) بشناسند یعنی آنها نیز جد وسط را که نقطه عدالت است پیروی نمایند. پس چون آن پنج تن باو ایمان آوردند نخستین عبادتگاه و دیر بودائی که آنرا سانگها Sangha گویند در عالم بوجود آمد و از آن پس بودا با شوق و جد تمام به نشر دعوت خود در شمال هندوستان سرگرم گردید.

تأسیس نظام بودائی

چون بودا در اطراف کشور برآمد و همه جا بموعظه و تعلیم پرداخت از طبقات مختلفه خلایق خاصه از صنف امرا و اشراف «کشاناریاها» که خود منتسب بهممان طبقه بود بیرون بسیار

گرد او جمع شدند تا آنکه عدد ایشان از شصت تن افزون تر گشت، و از آن پس راهبان و شاگردان بودائی پیوسته رو با زیاد بودند، از طبقات سافله و حتی از برهمنان نیز گروهی بسیار با او گرویدند هر کس که در صف پیروان او در میآمد از تنگنای رسم و رعایت اصول صنفی «Caste» آزاد میشد و بین اتباع بودا هیچ تفاوتی و بیش و کمی موجود نبود در آغاز امر همه شاگردان وی در اطراف او گرد بودند لیکن چون بمرور زمان از اطراف بمید و نواحی دور دست مردم بسیار هواخواه مواعظ او گشتند و تعداد ایشان بسیار شد. بودا بعضی از راهبان را مأمور راهنمایی دیگران فرمود که در نقاط مختلف به نشر دعوت و تعلیم میادی او بپردازند و در همه جا دیرهایی برپا سازند و قواعد و رسوم برای آنها نیز مقرر گردید، در تمام سال هنگام فصل خشکی شاگردان را باطراف حیرفستاد که بتعلیم و مواعظ مشغول شوند و خود نیز بسوی هیرفت و در نش و تبلیغ سر متقی ایشان بود چون سه ماه موسم بارندگی در میرسد او بسا مریدانش اینجا و آنجا تجمع میکردند و ساکن می شدند و مانند رهبانان در دین خود با نظم و ترتیب خاصی بمراقبه و تعلیم و خدمت متبادل میپرداختند.

دائر این سبک و روش در زندگانی ناگزیر سازمان سلسله دیرهایی بنام سانگها Sangha بوجود آمد که دارای قواعد و آداب محکمی بود این قواعد که برای همه یکسان و در کمال سادگی برگزار میشد عبارت بود از پوشیدن جامه زرد و تراشیدن موی سر و ریش و گرفتن کلاه گدائی در دست و بالاخره در ساعت مقرر آرامش گزیدن و بمراقبه و تفکر و تکرار کلمات تصدیق مشغول بودن، هر بودائی بایستی همه روزه این سخنانرا تکرار کند،
 «من به بودا متوسل میشوم و من بشریعت حق (دهارما) ایمان میآورم و در پناه سانگها آرام میجویم» بملاوه می بایستی که ده قانون اخلاقی را نیز رعایت کند و آن احکام سره باختصار چنین است،

۱ - اجتناب از بیجان کردن جانوران ۲ - احتراز از تصرف در مالی که به شخص عطا نشده
 ۳ - برهیز از بی عصمتی و ناپاکدمنی ۴ - احتراز از مکرو و فریب ۵ - خودداری از مستی و شرابخواری
 ۶ - خودداری از بر خواری و شکم پروری خاصه بهنگام بمد از ظهر ۷ - چشم پوشیدن از نماشای رقص و آواز طربناک و تماشای لهو و لمب ۸ - اجتناب از استعمال زیورها و عطریات و آرایشها ۹ - نخفتن در بسترهای نرم ۱۰ - احتراز از قبول زروسیم.

چهار قاعده نخستین ازین عهد عشره با چهار قاعده از عهد و پیمان جینها مشترك است و میتوان گفت که اصل میانه روی و اعتدال شالده و بنیان این قواعد اخلاقی بودا میباشد و راهی است بین زهد و ریاضت بافراط و نفس پرستی و شهوترانی بتفریط، هر بودائی بر این راه و روش باید یقین کامل داشته و پای بست و وفادار بماند و اگر بر خلاف آنها وقتی عملی مرتکب شود می باید که در حضور همکیشان و راهبان دیر در مجمعی که ماهی دو بار منعقد میشود بگناه خود اعتراف کند.

از آن عهد دهگانه پنج پیمان اولی برای عموم معتقدان و مؤمنان مشترك و عام است ولی چون بعضی از خلائق در وضعی قرار دارند که نمیتوانند زندگانی خانوادگی را ترك کنند. بنابراین در پنج عهد دیگر تخفیف و مسامحه برای آنها قائل گردیده است بشرط آنکه در پنج عهد نخستین ثابت و پایدار مانده بملاوه با شوق و رغبت کامل بنشر دعوت بودائی و توسعه سازمانهای

آن مشغول باشند. همین تسامح و تحفیف سبب عمده انتشار دین بودا گردید و اتباع بیشمار بدست آورد و مخصوصاً طبقه کشات رایاها و امرا به رغبت و میل تمام باو گرویدند و اموال بسیار از منقول و غیر منقول بمنوان هدایا و نذورات بدیرهای بودائی اهداء کردند و برای دیرها عمارات بسیار بنا نهادند. در ابتدا بودا برورد زنان در صف معتقدان و پیروان رضا نمیداد ولی چون طلب و استدعای جماعت انانث از حد گذشت عاقبت بودا اجازت فرمود که دیرهای مخصوص راهبات و زنان بودائی تشکیل شود و خود پیش بینی میکرد که شاید ورود نسوان در تعداد پیروان او باعث تزلزل ارکان وستی دین او بشود. بهر حال بسیاری از خویشان و کسان او از زن و مرد باو گرویدند از آنجمله یکی ابن عم او بود بنام اناندا Ananda که در میان اصحاب وی برجستگی و نمایان بسیار حاصل نمود و شاگرد مقرب او شد و او نیز تمام اوقات خود را صرف خدمت به دیر و استاد خود کرده و دائماً همراه و مصاحب او بود «دوادانا» Devadatta پسر عم دیگر وی آنچنان در این عقیده دارای افراط و تمصب گردید که بیم آن میرفت فرقه دیگری ایجاد کند.

باری چهل و پنجسال بر بودا بگذشت که در آمدت دائماً به وعظ و تعلیم و تربیت امور دیور مشغول بود سرانجام در هنگامیکه عازم مسافرت به بلدی مجهول بود که در تاریخ بنام «کوسی نارا» ضبط شده و ظاهراً در شمال شرقی بنارس واقع بوده است در هشتمین روز سفر خود و قشش برسید. پس از صرف مختصر طعامی هنگام ظاهر در خانه زرگری چوندا نام، بسختی ناخوشی و بیمار گردید و اندکی بر نیامد جام مرگ را نوشیده در میان دو درخت صندل جان شیرین را تسلیم کرد.

۴- تعالیم بودا

مبانی فلسفی او

چون در مبادی فلسفی بودائی تحقیق کنیم با کمال عجب مشاهده مینمائیم که بودا هر گونه تفکرات پیچایید و غامض فلسفی را طرد کرده است و طریقه بحث علمی را که از آن هنوز به جنانامرگا Jnana marga تمیز می کنند وسیله و راه وصول نجات نمیداند. مبادی لاهوت و فلسفه فوق الطبیعه (متافیزیک) و امثال آن مباحث عقلانی آن نزد او وزنی ندارد، بودا در تعالیم خود راه و روش عملی را پیش گرفته و آنچه غیر از آن است مخالف عقل سلیم میشمارد. در عالم فلسفه توجه او بیشتر مطلق به حقایقی است از نوع روانشناسی (پسیکولوژی)؛ وی گفته است: «من در باب خدمت عالم وازلیت جهان توضیحی نداده و همچنین در باب محدودیت و تناسلی وجود تفسیری نکرده ام و در باب وحدت روح و جسم سختی نگفته ام و از بقای روح بعد از وصول بدرجه کمال «اراهات» arahat بیانی ننموده ام. چرا در این مقوله بحثی نکرده و شرح و تفسیری ندارم زیرا بحث در این امور فایده ای را مضمئن نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمیشاند ازین رو از بحث در باره آنها درگذشتم و در عوض ماهیت شقاوت و ضلالت و اصل و سبب آن و طریقه نجات از آنرا شرح و توضیح دادم زیرا این مسائل برای زندگانی آدمی سودمند و پایه و مبنای دین تواند شد و انسان باید نیروی میل نفسانی و شهوت و غضب را بشناسد و آنرا در قبضه اختیار خود در آورد تا از آن هوا جس و امیال یا فلسفه و علم (صوری) نجات یافته به نیروانا واصل گردد.»^{۴۰}

بعبارت دیگر، بودا بر آنست که مشکل حقیقی انسان در مباحث فلسفی نیست بلکه در ادراکات

و احساسات اوست و باید تمام هم و جد خود را در راه فهمیدن و قبضه کردن هواجس و مشتبهات خود بکاربرد زیرا حظ حقیقی در نزد اودراین چیزهاست .

بودا مبداء «خلوص» که برهمنان از آن به «بهکتی» (bhakti) تمبیر می‌کنند نیز طرد میکنند و آنرا تنها وسیله وصول بمقصد نمی‌دانند ؛ مانند مهاویرا تا حدی طریقه انکار «آتیزم» (atheism) را بی‌روی مینماید و میگوید عالم وجود مملو است از خدایان و آلهه مذکر و مؤنث و شیاطین و دیگر ارواح و اشباح و نفوس فوق انسانی ولی همه آنها بلا استثناء محدود و فانی و محکوم به مرگ و تناسخ می‌باشند و از وجود مافوق طبیعت که ازلی بالذات و خالق عالم و ساین آسمانها و زمین می‌باشد سر-نوشت افراد انسانی را در قبضه داشته و قاضی حاجات و موجب دعوات و قبله نماز و صلوة باشد بحثی بمیان نیآورده همچنین در کتب مقدسه «ودا» Veda و مناسک و عبادات و آداب مذکور در آنها که هندوان آنرا یگانه وسیله نجات و کفاره ذنوب میدانند سخنی نگفته و برهمنان را عامل رستگاری و نجات نمی‌دانند (به همین دلیل هندوان متمصب خالص مذهب بودا را محکوم به کفر و الحاد کرده‌اند) بودا میگوید راه وصول بمقصد و طریقه نجات هر سالک طالب همانا تکیه بنفسی و اعتماد بی‌روی ذاتی خود اوست که باید بواسطه تهذیب و تزکیه باطن خلاصی حاصل کند .

در حقیقت در مذهب او انسانیت Humanism بعد کمال مورد توجه است ولی با همه اینها دواصل اساسی از اصول دین هندوئیسم را محترم و معتبر می‌شمارد؛ اول قانون کارما و دوم انتقال روح. ولی آنچه اودر این دو مسئله تفسیر و تمبیر میکنند آنکه اختلافی با تفکر هندوان دارد ، نسبت بقانون کارما تا حدی آنرا نرم ساخته و از صلابت آن کاسته است . بمقیده او آدمی از هر طبقه و صنف «کاست» که باشد میتواند در قلب خود چنان تغییر و تبدیلی بوجود بیاورد که از نتایج و عواقب گناهان و ذنوب اعمار سابقه خود نجات یابد .

قانون کارما در نفس هر آدمی که بر مشتبهات و امیال خود کاملاً غلبه یافته باشد و بر مرتبه «ارهاط» رسیده اثری نخواهد داشت وی را با وصول باین مرتبه و فعالیت کارما باطل و بی اثر مینماید و نفس مانند چراغی میشود که از خود نور می‌بخشد و صفا و جلای نام حاصل میکند و دیگر احتیاجی به تولد دیگر بار و آمدن در این جهان ندارد زیرا تجدید حیات و تولد ثانوی مخصوص کسانی است که از حظ وجود و تمنای بقا هنوز بیاک نشده و محتاج به تصفیه و تزکیه نفس میباشند .

بودا اصل «تجدید حیات» یعنی تولد ثانوی را کاملاً ناثبید میکند و ظاهراً بر آن رفته است که تجدید حیات ممکن است اتفاق افتد بدون آنکه ماده ذاتی روح از جسمی بجم دیگر انتقال پیدا کند زیرا در ذوات زکیه نفسی باقی نمی‌ماند که تغییر مرکب و تبدیل قالب بدهد و فی الحقیقه در این مسئله مبادی و تنالیم بودا بسیار پیچیده و مبهم و غامض است بطوریکه مفسران و شارحان مذهب اودر آن باره قرنها به مباحثه و جدال مشغول بوده و هنوز زمین هستند .

چنانکه معلوم است بودا در این مسئله عقیده جدیدی که جنبه انفعالی objective دارد حاصل کرده است اندیشه و تفکر اودر باب شخصیت ذاتی خود بالاخره بآنجا منتهی شده که منتقد بقنای عناصر و اجزاء وجود شخص گردیده است . آنچه که بشر در باب قدمت ذاتی روح و جاویدتی بودن آن گفته‌اند وی به مراحل عدیده تبدیل و تحول درجات وجود تمبیر کرده است این قوای مدوج پنج مرحله‌اند از بنقرار ، (۱) جسم (۲) احساس (۳) علم ناشی از مدارکات و محسوسات (۴) مرحله سانکارا Sankhara که ترجمه آن بسیار دشوار است و میتوان آنرا تا حدی بمفهوم اصطلاح

غریزه «instincts» یا عقل درونی «Subconscious» نزدیک دانست (۵) عقل کامل.

هویت و شخصیت فرد از ترکیب و اتحاد این درجات خمسه بوجود میآید و مادام که این عناصر پنجگانه بانفاق یکدیگر منشا اثر و فضیلت هستند ذات فرد مانند یک وجود مستقل قوه فاعلی را دارا میباشد و صاحب حیات و آثار میشود. ولی هویت فرد در هر یک از این مراحل پنجگانه در حال جریان و حرکت مداوم است. بدن دمبدم تغییر میکند و قوای دماغی نیز هر کدام در مقام خود در مرض تبدلات و دستخوش تحولات میباشد تا آنکه هنگام مرگ رسته این اتحاد و اتصال از هم گسیخته شده و اسکانداها یا قوای مدرج خمسه متفرق میشوند آنچه ما از آن به «نفس» یا «خودی» (ego) تعبیر میکنیم مظهری یا لقبی است که به مجموع مرکب درجات پنجگانه اسکانداها گفته شده است و حیات شخصی و هویت فردی را تشکیل میدهد و آنها دائماً در حال تبدیل و تحولاتند و همین حرکت و جریان غیر منقطع و مداوم که این تبدلات را به معرض ظهور میآورد یگانگی حقیقی است که در این عالم وجود دارد و بس.

باین مقدمات مسئله ناسخ یعنی انتقال ارواح را بودا این چنین حل میکند که روح یک ماده مستقلی نیست که از پیکری وجودی بکالبد وجودی دیگری درآید. آنچه از این حیات بحیات دیگر سیر میکند عبارت است از صفات حیات یا «کارما»ی زندگی که به حیات دیگر منتقل میشود و آن در مقام تمثیل شبیه به نقش نگینی است که بر روی مومی نقش بندد آنچه از نگین به موم منتقل میشود همانا صفات و عوارض آن نقش اولی است که در سطح دومی نقش پذیرفته و تصاحب و جوهریت حاصل کرده است ولی در هنگامیکه جوهر آن موم ذوبان و گدازش حاصل میکنند آن نقش عارضی از آن موم به ماده یا موم دیگری منتقل میگردد و علم جبراً هم چنین عوارض وجودی انسان متوفی به چینی دیگر که در رحم مادر است میرود البته شیئی جوهری ذاتی در بین نیست ولی معذالک یک رابطه مشخص و معلومی مابین مجموعه عناصر و اجزاء جسم و جسد اولی با جسم و پیکر دومی وجود دارد. نوشتهجات و مسطورات بودائی برای اثبات این فرضیه تمثیلات و تشبیهات بسیار آورده‌اند یکی از آنجمله تمثیل ذیل است که از چندین صدسال قبل ناکتون در آداب بودائی باقیمانده است:

«پادشاهی از دانشمندی پرسید آیا زندگانی تازه و تولد ثانوی ممکن است روی دهد بدون اینکه چیزی از جسم نخستین بکالبد دومین برود؛ دانشمند گفت: آری ای پادشاه تولد ثانوی بدون انتقال چیزی روی میدهد شاه گفت: این چگونه است؛ مثالی بیاور تا این سخن روشن شود حکیم گفت ای پادشاه، هنگامیکه کسی شمعی را بوسیله شعله فروزان شمع دیگری روشن میکند آیا نور و تابش شمع اول به جسم شمع دوم میرود؛ شاه گفت، «نی» حکیم گفت این همان تجدید حیات است بدون انتقال روح. شاه گفت مثالی دیگر بیاور حکیم گفت: ای پادشاه آیا پادداری که در هنگام کودکی آموزگار شما ایبائی و کلمه‌انی میآموخت و شما آنرا حفظ میکردی گفت آری حکیم گفت آیا در آن هنگام آن کلام از جسم معلم به بدن شما در می‌آمد؛ شاه گفت: «نی» حکیم گفت این نیز چنین است زایش دومی مانند همان ایجاد معنی و مفهوم ذهنی است که از زبان معلم به ذهن و حافظه شاگرد تافته ولی انتقال روح و یا ماده نیست. پادشاه گفت: دانستم آفرین بر نوای حکیم! ...»

بعبارت دیگر همانگونه که عملی در اثر توافقت علت و معلول منتج بعمل دیگری میشود همچنین شخصیت انسانی یک موجود علت مستقیم و سبب اصلی وجود فرد انسانی دیگری است که

دارای همان شخصیت است و در حیات دیگر جلوه‌گر میشود .

نباید چنان پنداشت که بودا قائل شده است که شخص سابق از شخص لاحق که ولادت جدید یافته جوهراً مختلف و ذاتاً متباین است بلکه کارها از یکی در هنگام مرگ بدیگری انتقال حاصل نموده بدون اینکه این دومی عین اولی باشد . در حقیقت مثل این است که بگوییم روح از بدن متفاوت است ولی روح و بدن یک چیز را تشکیل میدهند ، البته معنای دقیق این قضیه بسیار پیچیده و غامض و فهم آن بسیار متمسک است . همینقدر باختصار باید دانست که بودا برآنستکه یکنوع ایرجاب و ایجاد درونی موجب بروز و تکوین حیات میشود و حیات نتیجه مجموع وجود بدن و روح است و همانقدر که مالمول تابع فوری علت و نتیجه اثر قطعی مقدمه است آنهر دو نیز تابع یکدیگرند یا عیناً مانند حرارت و نوری است که از شعله شمع فروزان به فتیله شمع خاموش بطور فوری و قطعی منتقل میگردد بالاخره هر عمل یا قول یا فکر که امروز از انسانی ناشی میگردد بفردای او میرود و همچنین آثار وجود فردای او به پس فردا منتقل میشود و هلم جرا ابدالآباد این سلسله ادامه دارد . در قضیه حیات و مسئله تقدیر ، فلسفه بودا بسیار قابل توجه و برجسته است ، خلاصه قول او در این باره چنین است ، هر چه در این عالم در زیر نظر و احساس در میآید خواه در آفاق و خواه در انفس خواه در محیط ظاهر و خواه در عالم ضمیر باطن علی‌الدوام در حال سیر و حرکت است و جاویدان تغییر صورت و شکل میدهد . هیچگونه طرح و نقشه مرکزی یا صانع مدبر مقتدری در آسمان نیست که همه موجودات را بیکدیگر مربوط و متحد ساخته باشد (۱) بلکه یک وحدت عمومی نهانی در خود عالم وجود و جهان هستی موجود است ، نفس فردی وقتی از برکات آرامش و آسایش این وحدت مطلق برخوردار میشود که کلمه «من» را فراموش کند یعنی انانیت و منیت او در عالم بی‌انتها و بی‌شکل نیروانا منحل شود ، درست مانند قطره‌ئی که از دریا جدا مانده و هاقبت بعد از سیر و تحول طولانی بدریا باز میگردد . ظاهر نبات و نمایش بقا در این عالم همه موهوم و پندار است و نفس (ego) نیز یک امر آزمایشی موقت بیش نیست آنچه در عالم عمل حقیقت دارد آنستکه انسان و سایر موجودات دستخوش زایش و تبدیل و زوال بیا بی هستند و خودمآیند و میروند و علی‌التوالی بدیدار میشوند و نابدید میگردد .

بودا از همین فلسفه این چنین نتیجه گرفت که باید این جهان و آمال و هوای و هوسها را ترک کرد و گنت سراسر اجزاه وجود دچار رنج و تمنب و محکوم به درد و آلم هستند و آنها در سه مظهر جلوه‌گر میشوند (۱) انی کا anicca یعنی انتقال و تحول (۲) انات نا anatta یعنی بی‌حقیقتی نفس و بطلان منیت (۳) دوکھا dukkha یعنی غم و اندوه ، این مظهر سومی نتیجه الزامی ضروری در مظهر اولی است . از آنجا که بودا معتقد است هیچ چیز دوام و بقا ندارد و همه چیز اتصالاً دستخوش تغییر و تبدیل است ، این سلسله تبدلات را نهایت و پایانی نیست پس از این اندیشه‌ها روح او فرسوده تالم و مبتلا به حزن دائمی گردید ، پس برای آنکه از دولاپ دردناک و جاویدی وجود خلاصی یابد و آرامش ضمیر و امن خاطر حاصل کند از تمام آمال و امیال خود دست کشید و دانسته از روی قصد و عمد جهانرا رها کرد ، البته رنج بسیار کشید و الم فراوان تحمل کرد زعمانی دراز دائماً در مراقبت و تفکر و تمرک نفس بسر آورد و همواره از اینکه بشر در عمر خود دستخوش غرور و فریب دنیاست در حزن و اندوه بود .

بودا خود را فرد بشری میدید ولی میگفت برای ابناء بشر نهایت درجه نادانی و حماقت است

که بطوریکه همه مبتلا هستند سراسر عمر را صرف آرزوها و آمال و ملذذات زودگذر و مشتهیات حقیر بنمایند زیرا آنها همه بسرعت در حال زوال و فنا هستند و اگر او بتواند این هوی و هوس و آمال و امانی را در خود بگیراند سبب اصلی تولد ثانوی از میان می‌رود و ناجار موجبی برای حرکت دولا ب متوالی مرگ و حیات باقی نمی‌ماند .

بودا بر روی این مبادی و اصول عمیقۀ زندگانی را تجزیه و تحلیل کرد و نتیجه مثبتی بدست آورد که عبارت بود از یکرشته تعالیم اخلاقی که هم‌اکنون مورد بحث ما خواهد بود .

اخلاقیات بودایی

نخستین مسئله اساسی که بودا در پیشگاه ضمیر خود طرح کرد این بود ، انسان چگونه باید زیست کند تا از آلام و متاعب درامان باشد و میل بحیات و وجود را که وهم و پنداری بیش نیست در خود نابود کند و سعادت و خلاصی و نجات نهایی را حاصل نماید ؟

در پاسخی که باین پرسش داده چهار حقیقت اصلیہ وضع کرده است در سخنان او که بنام «موعظه باغ غزالان» در بنارس - موسوم است وی پنج زاهد من تاض برهنه را مخاطب ساخته آن حقایق ارببه را این چنین بیان کرد و گفت ،

«ای بهیکوس اولین حقیقت اصلی همانا رنج و الم است . تولد رنج است تحول حیات رنج ، بیماری رنج و سرانجام ، مرگ نیز رنج . همه در زندگانی از وجود اشیاء ناپسند نامالیم رنج می‌بریم همانطور که از جدائی اشیاء مالیم و پسندیده رنج می‌بریم همچنین از عدم نیل به مطلوب گرفتار رنج می‌شویم . خلاصه اتصال و ارتباط ما به وجود بوسیله پنج سکانداها Skandha همه رنج و درد است .»

«ای بهیکوس دومین حقیقت اصلی علت رنجها و آلام است ، آرزو منتهی بتجدید حیات و تولد ثانوی است عیشی که با نوش آمیخته باشد یعنی اندکی توأم با لذت رانی و شوق به خوشگذرانی و عشق به ادامه حیات و میل به کمالیابی همه اینها باعث و سبب آلام و متاعب می‌باشند.»

«ای بهیکوس سومین حقیقت اصلی خلاصی از رنج و الم است و آن جز در ترک آمال و امیال میسر نیست دوری از هوی و هوس رهائی از آرزوها و مشتهیات نفس ، ترک شهوت و میل در نفس سبب خلاصی میشود .»

«ای بهیکوس چهارمین حقیقت اصلی یافتن طریق است یعنی راهی که آدمی را بسر منزل خلاصی از الم و رنج رهبری کند و آن طریق به هشت روش مقدس تقسیم میشود که عبارتند از ، ایمان درست ، نیت درست ، گفتار درست ، رفتار درست ، معاش درست ، سعی درست ، توجه درست ، مراقبت درست .

از تجزیه و تحلیل دقیق این کلمات دو مطلب معلوم میشود یکی اینکه هر چند بنیان و اساس اخلاقی بودا بر روی قاعدۀ نفی وجود و ترک هستی است ولی در عین حال دارای یک جنبه مثبت نیز میباشد و آنچنان که بعضی از محققین غرب تعبیر کرده‌اند مبادی او مبتنی بر بدبینی مطلق و پسی نیزم محض قرار ندارد . ظاهراً بودا همه هواجس و امیال را طرد نمی‌کند و وجود را بطور کلی موجب تفاوت نمیداند بلکه تا حدی برای آمال و هواهای نفسانی ارزشی قائل میشود یعنی بر آن

است که امیال جنبه محاسن پسندیده هم‌دارند مرد حکیم آنستکه برجهل غلبه یافته با نور علم خوب را از بد تمیز بدهد .

نخستین قاعده و دستور بودا در روش اخلاق همانا ترك عیش و نوش و شهوات است که موجب درد و رنج میشود در حقیقت نخستین کدر فوق ذکر شد این دستور را بصورتی بسیار ساده میتوان چنین بیان نمود ، «هرجا که زندگانی موجب تعب و محنت است این تعب و محنت نتیجه ضروری و قطعی شهوت پرستی و لذت دوستی میباشد بدین سبب ازین قید باید بکلی نفس را آزاد ساخت و این احساس را از ضمیر محو نمود بعبارت دیگر ، هرگونه میل و طلبی که دغدغه آن در خاطر موجب ناراحتی و ملال بشود ناپسندیده و ترك آن واجب است .»

البته این دستور بطور وضوح بر روی عقل سلیم فرار دارد زیرا بسیاری از احکام اخلاقی بودا در بسیاری مسائل با رسوم آداب و اخلاق در همه جهان مشترك است و در بعضی از آنها تمام فلاسفه و حکماء و پیشوایان اخلاقی در سراسر عالم باهم توافق دارند . مثلاً لذائذ جسمی و امیال نفسانی بمنظور غایت و نهایت نزد همه اخلاقیون مذموم است و همه آنها مولد آثار ناگوار و باعث شقاوت و بدبختی میدانند .

بودا علاوه بر ترك اینگونه لذائذ قدم فراتر نهاده و علاوه بر ترك شهوات جسمانی انسانرا به ترك دیگر امور نیز اندرز میدهد مثلاً مالکیت و دارائی را مذموم میدانند علاقه بمال و ضیاع و عقار و داشتن بز و فرزند و اقوام و اقارب و علاقه مندی به اقارب و خویشان نیز موجب بدبختی زیرا بر آنستکه این گونه تمایلات میوه شقاوت بار میآورد . و موجب آنستکه انسان از آن رهگذر دائماً دچار غم و اندوه و پشیمانی خاطر باشد ، حب بز و فرزند چون متعاقب بمرگ و یا جدائی یا باعث فقر و تهیدستی میگردد یا آنکه بیماری و ناتوانی و صدها آثار ناپسند دیگر ببار میآورد ازین رو باید دل را به هیچ چیز و بهیچکس نسبته و هر چیز را که مفارقت و فقدان آن باعث رنج و الم است ترك باید کرد . کسانی که دل از لوث حب و بغض پاک کرده اند هیچ چیز را مطلوب یا منظور خود قرار نمیدهند ازین سبب از نعمت آزادی و نجات برخوردارند .

در طی حکایات و امثال که از بودا روایت شده مبادی و افکار او روشن میشود از آنجمله یکی اینست که گویند روزی پیرزنی نالان و اشک ریزان نزد وی آمد که از مرگ فرزند زاده عزیز خود مصیبت زده و سوگوار بود ، بودا لحنی بر او نگر بسته و در اندیشه فروشد پس سر برداشت و از او با کمال متانت سؤال کرد آیا در این شهر چندتن آدمی زندگانی میکنند ؟ چون آن عجز و جواب داد ، او گفت ، ای مادر ! آیا میل داری که تمام ساکنان این شهر فرزندان و فرزند زادگان تو باشند ؟ زن همچنان که اشک میریخت گفت ، آری ! البته ! پس بودا باو گفت ، «اگر اینهمه اولاد و اعقاب داشتی ناگزیر مصیبتی که هر روز در ماتم و سوگ یکی از آنهاست اشک ریزی زیرا از مردم این شهر هر روز چندین نفر طعمه مرگ میشوند . پیرزن لحظه ای باندیشه فروشد پس بسودا گفت ، آنکس که صدفن محبوب و عزیز داشته باشد در جدائی ایشان صدمه بر او غم و اندوه دارد ولی آنکس را که نودتن محبوبان و عزیزان است نود برابر از مرگ آنها آندوهناک میشود ولی اگر کسی را يك دلیند باشد يك رنج میرسد و بالاخره آنکس که دل بکلی از محبت کسان پاک کرده باشد از رنج و الم یکسر فارغ خواهد بود .»

بودائی مؤمن پاک اعتقاد آنستکه حتی از حب و علاقه به معلم مبارک نفس و فرخنده فال خود

یعنی بودا نیز خاطر پیراسته دارد و بالاخره هر چیز که به نفس، اندک رابطه بینا میکند و یک هیجان نامستقیم در ضمیر بوجود میآورد باید رها کرده آنرا مغلوب اراده خویش سازد. هرگونه جذب نفع و دفع ضرر که مستلزم بهم خوردن حالت آسایش نفسانی میشود مذموم است و بودائیان با پیروان چین در این مبدا وحدت عقیده و اشتراك مبدا دارند و متفقاند که به هر چیز و به هر امر که حالت آرامش نفسانی و سکون روح را مختل سازد نباید دل بست و سعادت و فلاح در ایام این عمر و در اعمار بعد تنها در وصول بمرتبۀ فنای مطلق و خلاصی کامل از رنج و الم و نوبل به حظ و شادی روحانی است که در فکر و دماغ زنجیرهای بدبختی و شقاوت را از هم گسیخته و آدمی را به خوشحالی و خوشوقتی مطلق نایل سازد.

اینکه در کتب و آثار بودائیان ذکر امور محرمه و کارهای مذموم بتفصیل یاد شده و ترك آنها را توصیه میکنند ناشی از همین منضمه است. عدد آن امور بسیار است ولی همه آنها را در ده گل و زنجیر باصلاح خود خلاصه میکنند و آن سلاله عشره را آدمی باید بقوت اراده از هم بگسلد ازین قرارند:

۱- علاقه به نفس ۲- شك ۳- اعتقاد به آداب و تشریفات در اعمال مذهبی ۴- شهوت ۵- غضب ۶- آرزوی تولد ثانوی و تناسخ در صورتهای مطلوب ۷- آرزوی تولد ثانوی و تناسخ در عالم مجردات ۸- کبر و غرور ۹- خودبینی و خودپسندی و عجب ۱۰- جهل و نادانی.

از بیانات معلم «مجو مستفاد میشود که رهائی و نجات از زنجیرهای شقاوت تنها بوسیله «نهی وجود» میسر نمیشود، بلکه کمال وصول بدان از آن راه ممکن است که در زندگی بعضی امیال و آرزوهای مولد سرور و خوشی را نیز بدرستی میتوان حاصل نمود و بسبب آنها آدمی حس و ادراک هوی و هوس که مولد بدبختی است از خود بکلی منعدم و مساوب مینماید!

برای آنکه این نکته درست فهم شود باید در چهارمین حقیقت اصلیه اندیشه کنیم در انجام یکوید، امیال و آرزوهای که حب آنها نه تنها باعث ازدیاد و افزایش بدبختی میشوند بلکه موجب نقصان و کاهش محض و شقاوت میگردند نیز پسندیده اند و آنها انسانرا به سر منزل سعادت و رستگاری رهبری میکنند و بالاخره بجائی میرسد که نفس از لوث هر خواهش و تمنا پاک و مصفی گردیده و در آسایش محض و آرامش مطلق قرار میگیرد و برای نیل باین مرتبه است که بودا هشت قدم نجات را در ضمن هشت دستور وضع کرده و آنها را راه وصول بترك آمال و امانی نامیده.

فهم این مقال در آنستکه در معنای هر يك از آن روشهای هشتمگانه اندکی تدبیر نمائیم؛ قدم اول عبارتست از «ایمان درست»؛ یعنی ایمان کامل بحقایق اربمه اصلیه و عزم جزم در طی عمر برطبق آن. قدم دوم عبارتست از «نیت درست»؛ یعنی عقیده راسخ بترك شهوات جسمانی و داشتن محبت حقیقی نسبت بدیگران و آزار نرساندن بدیو الحیات و ترك آمال و امانی که کلیۀ موجب شقاوت و بدبختی میشوند. قدم سوم و چهارم «گفتار درست» و «رفتار درست» است یعنی: تن در ندادن بمکالمات لغو و بیپرده و دست نزدن باعمال ناپسند، انسان باید تمام مخلوقات را دوست بدارد بدوستی درست و صحیح و با آنها در گفتار و کردار ابراز محبت کند. قدم پنجم «معانی درست» است؛ یعنی هر کس باید مشغله و حرفهائی برگزیند و در آن وقت و نیروی خود را مصرف نماید. بشرطیکه آن شغل مخالف با مبادی و اصول بودائی نباشد قدم ششم «سمی درست» یعنی: هر کس باید قوه جسمانی و عقلانی خود را بکار برد تا حق را از باطل بشناسد و هوی و هوس مضر را از مطالب

و مقاصد سودمند تشخیص دهد، علائق ناپسند را از دل‌بستگی‌های نامطلوب فرق گذارد. قدم هفتم «توجه درست» در این منی است؛ که دماغ و فکر خود را بعبادات پسندیده منظم عادت دهد و ساعتی معین را در اثنای شبانروز در اطراف مقاصد عالیه انسانی تفکر و اندیشه نماید. بالاخره قدم‌هشتم در این طریق که گام آخری است و سیر و سلوک در انجام پایان میرسد در «مراقبت درست» است و آن منتهای مطلوب و مقصد آخرین میباشد و انسان را بحالتی نایل میسازد که در آن بمقام «اراهات» arahat یعنی «قدرت مطلقه» واصل میگرددند و از دروازه مرگ به «نیروانا» یعنی فنای محض و طهارت و تنزیه کامل میرساند و نفس از لوث کارما و زحمت تجدید حیات ابدالابد خلاصی حاصل میکند.

در این مطلب دو نکته را باید پیوسته در نظر داشت اولاً راههای هشتمانه فوق در تحت سه عنوان مندرج میشود که عبارتند از: فهم - اخلاق - توجه. ثانیاً ترتیب آنها طوری منظم است که سالک را بتدریج بسوی مرتبه قدوسیت یعنی مقام «اراهات» بالا میبرد و سرانجام او را به «نیروانا» متصل میسازد. فهمیدن معانی و تئیزم و عمل بر طبق آن پایه و اساس ضروری سیر و سلوک هر مؤمن بودائی است پس از طی این مراحل مرد سالک در حال وجد و جذب می‌افتد و در این حالت بودائی مانند برهمنی در اثر مراقبت و تمرین نفس از خود بیخود میگردد و از بین دنیای مادی برآز بد بختی خارج بجهان حقایق روحانی داخل میگردد - جهانی که از دایره ادراکات و احساسات بیرون است. مراقبت صحیح و درست آنستکه سالک دائماً در فنا و زوال جسم فکر کند و از حالات زشت و صور قبیحی که در هنگام مرگ عارض زیباترین بدن‌ها و اجسام انسانی میشود اندیشه نماید و پس از آن در طلب امر جاودانی و ازلی که از عیب زوال و نقص انحلال مصون است برآید راه سعادت و نجات سرانجام تشریفات ظاهری و آداب و مناسک صوری نیست بلکه حصول آن مقصد اعلی تنها به تربیت نفس و تمرین اخلاق حسنه میسر است و پس.

«اراهات» چنانکه گفتیم یعنی قدوسی و کسبیکه واصل بدین مرتبه میشود از سه مستی نفس خود را آزاد می‌سازد، مستی شهوت، مستی جهالت و مستی آرزو حری و این هر سه سکر موجب تجدید حیات و تولد ثانوی میباشد. بودائی «اراهات» که صاحب نور باطنی و نفس قدوسی است آنرا «سام بودهی» Sambodhi نام داده‌اند هر کس دارای این مقام بشود و بدرجه اراهات برسد بکمال سعادت و لذت روحانی و آرامش حقیقی و توجه مطلق رسیده و نفس او کامل شده و قدم باستانه «نیروانا» نهاده است و میتواند برآستی مدعی شود که دیگر رنج والی ندارد و کام و آرزو را برآو اندک دستی نیست و از لذایذ این دنیا بی‌نیاز گردیده مرگ و حیات در برابر او یکسان است و همیشه در عین آرامی چراغ عمر او خاموش شد او بمقصد نهائی یعنی نیروانا واصل خواهد گردید.

البته بودا از بقای نفس و حیات روح بعد از مرگ اراهات‌ها و مقدسین سخنی بمیان نیاورده - گوئی نزد او مقام نیروانا یک مقام فنای کلی و نیستی مطلق است که آرام وجود و آتام هستی به محض وصول بدان بکلی نابود و زائل میگرددند و آن مرحله سعادت محض است. دماغ‌هایی که بمبادی و مقدمات منطقی خود گرفتارند مانند بعضی از محققین ممالک مغرب زمین درست‌بکنه افکار و اعتقادات بودا در این باب بی‌نبرده و نخواهند برد.

یکی از صفات و علائم وصول بمقام قدوسیت «اراهات» همانا محبت به عالم و خیرخواهی است

اراهات باید باحسن نیت و صفای ضمیر و روشنائی دل برای همه بشر نیکی طلب کند ، البته این تعلیم براساس تربیت نفس و سیر و سلوک روحانی قرار دارد . بودا میگوید هر کس باید مانند جانوری صحرا گرد (چون کرگدن) بیخانه و بیخانمان وبی اهل و عیال عمر را در پی تکمیل نفس بسر برد و بس ولی در همان حال باید ملکه حمیده «رحم و شفقت» را پیشه کرده و عمر خود را وقف نیکی و خدمت خلق بنماید با تعلیم علم و موعظهٔ حسنه خلایق را بسوی نجات رهبری کند ازینرو بودا بشاگردان خود امر فرمود که مانند مادری که نسبت بطفل خود مهربان است آنها نیز باید بتمام نوع انسانی مهربان و مشفق باشند . همانگونه که مادر برای نگهداری و حفاظت فرزند عزیز خود جان را فدا میکند آنها نیز ضمیر خود را میباید چنان از محبت و خیر خواهی نوع مملو سازند که برای نجات اهل عالم از فدای نفس و جان مادی دریغ نمایند در بالا و پائین ، در پیش و پس هر چه هست و هر کجا هست با قلبی طاهر و دلی با صفا از آلودگی و خودخواهی محبت ورزند.

در مکتب بودا قاعده اساسی تربیت نفس آنستکه شخص مؤمن باآرامی و مطمئنه در يك حالت توجه قلبی مربع بنشیند و چشمها را بسته و دراعماق قلب خود يك پرتو محبت عام و دوستی مطلق جهان را که شامل سراسر موجودات باشد بطلبد و پیوسته کوشش کند که دل او از محبت شدیدی نسبت بجهان هستی آکنده شود - محبتی بیدریغ و بسی پایان . با این اندیشهٔ حب محض و صفای قلب است که راهبان بودائی در طی عمر خود باطراف جهان سیر کرده‌اند و بشارت و نوید تعالیم استاد خود را بمالعیان عرضه داشته‌اند.

در اینجا باید اندکی مکت کنیم و از خود سؤال نمائیم آیا این محبت عام و دوستی مطلق که بودا تعلیم داده با دستور انزوا و سکون در گوشه صومعه و دیر که مرحله اول طلب و قدم نخستین راه وصول به «نیروانا» است منطبق میشود یا نه ؛ البته این سؤالی مهم وجدی است زیرا عملاً تضاد واضح و منافات آشکار بین این دو اصل حتی نزد بودائیان از همان صدر نخستین تاریخ ایشان مورد توجه قرار گرفته که عاقبت به شکاف عظیمی در مذهب بودیزم منتهی شده و آن دین بزرگ را بدو فرقه مختلف ، مهاییانا «Mahayana» و هینایانا «Hinayana» - منقسم ساخته است در اینکه اصل خیر خواهی و نیک اندیشی در تعالیم بودا اساسی معتبر و مهم است شکی نیست اینمرد بزرگ همیشه سعی جمیل کرده است که شاگردان و پیروان او در دل خود يك محبت عام که شامل جهان بطور اطلاق یا نوع بشر بصورت عام ، شود پرورش دهند یعنی انسان را بطور اجتماعی محبت کند نه بصورت انفرادی تا به فرح و شادی بی‌شائبه و طاهر باداش یابند. این عشق و علاقه بهیچوجه مشابهتی با محبت بین افراد ندارد زیرا محبت متبادل بین دوفرد باعث علاقه و با شهوت و یا احساسانی میشود که بالنتیجه ایجاد رنج و آلم و تفاوت مینماید درحالیکه خیر خواهی عام و محبت عام خالی از هر عار و عیب و بیرون از هر غرض و قصد است و شبیه محبت مادر بفرزند طاهر و پاک میباشد. این عشق پاک هیچ غم و بدبختی در عقب ندارد و خوب و بد و کافر و مؤمن را فرامیکرد در یکی از فقرات مقدسه کتاب قدیمی منظوم «دهاما یادا» معروف به (مزامیر بودا) چنین آمده است ، اگر آدمی سخنی گوید یا کاری کند که از خیال پاک تراوش نموده باشد هر آینه خوشی و شادمانی در بی اوست درست همانگونه که سایه در دنبال آدمی است اگر کسی از دل بگوید فلان بمن دشنام داد یا فلان مرا مضروب ساخت یا مال مرا بدزدید هر آینه آنکس که دارای چنین افتکاری در دل

خود باشد هیچوقت رنگ نفرت و کینه از دلش زدوده نخواهد شد ولی در دل‌هایی که اینگونه اندیشه‌ها راه نداشته باشد اثری از بنف و خصام باقی نمی‌ماند زیرا کینه‌را با کینه نمیتوان شست بلکه دشمنی فقط بوسیله دوستی محو و زایل میشود و این قانونی است قدیم.

و نیز از حکایت ذیل چگونگی این محبت بلند و کیفیت این عشق عالی را که بودا تعلیم داده معلوم میتوان کرد. گویند وقتی که یکی از شاگردان نزد او آمده از او اجازت خواست که برای تعلیم و موعظه نزد قومی جنگل نشین وحشی صفت برود ، بودا خواست او را بیازماید و قوت ایمان او را معلوم دارد پس باو گفت ، ای یونا این مردم بسیار خشن و درنده خو و موذی هستند و چون از تو خشمناک شوند ترا ناسزا خواهند گفت آیا در این باره اندیشیده‌ئی؟ یونا گفت ، باک نیست ، ای استاد من ! من دردل خود آنها را خوب و مهربان خواهم دانست زیرا هر چند مرادشام دهند و بزبان آزار برسانند باز آزار و تعب جسمانی بمن نرسانیده و با سنگ و چوب مضروب نساخته‌اند بودا گفت ، ای یونا این مردم بی‌باک شاید ترا با سنگ و چوب بیازارند یونا گفت باز با خود خواهم گفت که آنها قومی نیکدل و مشفق‌اند زیرا باخنجر و شمشیر بقتل من برنخاسته‌اند. بودا گفت اگر چنین کنند چه خواهی کرد؟ یونا پاسخ داد ، با خود خواهم گفت که آنها بر من بسیار مهربان و خیرخواهند زیرا در حقیقت آنها مرا ازین بدن فرمایه رهایی داده و با اندک زحمتی مرا از رنج هستی آسوده ساخته‌اند. بودا گفت، نیکو گفتی ای یونا ! با این نعمت صبر و شکیبایی که توداری برو و بکوش و همانگونه که خودت رستگاری یافته‌ئی دیگرانرا نیز رستگاری بخش... عظمت و بلندی این تعلیم اخلاقی از نظر پوشیده نیست و مرتبت انسانیت دوستی آن‌شارع بزرگ و فداکاری بیروان او مخفی نمانده در عین حال باید در اینجا این نکته ناگفته نماند که این مقام بالاتر از فرضیه و افکاری است که از قاعده ترک دنیا و تعلیم بزه و انزوا ناشی میشوند بشود . برای شرح این سخن و اینکه تا چه حد بیروان بودا باین تعلیم معتقد و دل‌بسته ماندند در درفصل بعد سخن خواهیم گفت.

فصل ششم

تحولات مذهبی در مذهب بودا: عود به نیک بینی

این مسئله که آیا بودیزم را میتوان فی الواقع دین و مذهب نامید یا نه ؟ مورد بحث و نظر است . البته از لحاظ عقاید آن مرد بزرگ در باب جهان هستی و روشهای پیچ در پیچ میتوان آنرا بمنوان « دین » تعریف کرد لیکن این تمسیر بسیار کلی و دامنه آن وسیع است . بطور کلی بایدگفت که سبک و سیره بودا در باره حیات و زندگی دارای مقام فکری ارجمند و تربیتی عقلانی بس بلند است که از اغفال و فریب میراست ولی در مسلک او خدایان و آلهه ازمقام الوهیت منزل اند و مرتبت آسمانی ایشان فقط عبارت از مراتب تحول و انتقال علت و معلول میباشد . اعتقاد به «آله» بمنمای تام این کلمه نزد بودا وجود ندارد ، آداب و مناسک و عبادات بمعنیه او باطل و لغو و مسئله نماز و دعا مطرح نمیشود تنها اصل اساسی آئین او بس روی مسئله علم و جهل قرار گرفته و علم حقیقی و صحیح هم جز در حلقه محدود مضیق راهبان وگونه نشینان یافت نتواند شد . عالم محسوس در نزد او محلی ندارد و مورد التفات قرار نمیگیرد ، طریقه وصول بسرمزل فلاح و رستگاری از ممر عالم وجود نمیگذرد بلکه آن گوهر مقصود در بیرون جهان هستی یافت میشود ، ولی مذهب بودائی با اینکه در آغاز صبه و رنگ کلی از فلسفه داشت در خارج از مملکت

هندوستان در دماغهای روشن و تمثالی موقع و مکانی بزرگ حاصل کرد و استعداد خاصی ظاهرآ در مردم دیگرکشورهای جهان موجود بود که قلباً بافکار و تعالیم بودا دلبستگی حاصل کردند . بودائی در ابتدای ظهور در میان مردم عوام و انبوه خلایق مورد توجه قرار نگرفت.

ولی پس از چندی نوده عوام در ممالک جهان باین آیین علاقه مند شدند ، در تاریخ ادیان ممالک شرق تعالیم اولیه بودا اثر مهم و بزرگی نداشت ولی آن حکیم ساکیاس هندی با فلسفه خشک و منطقی عقلانی خود رفته رفته دارای شخصیت بزرگی شده و بسرحد پرستش رسیده است . بانی این طریقت و شارع این شریعت نقطه کمالی در تحت عنوان «اراهات» وضع کرده که از صفت رحم و خلوص نیت نسبت بتمام موجودات ذی حیات باصفت مجاهده و طلب نجات نفسانی بهم آمیخته و آن هر دو امر را بطور موزون و متعادل مخلوط ساخته است و حیات و سرگذشت اوبارفتار و گفتار خود سرمشق نام و مثل اعلاهی این روش بوده است ، ازین سبب بعد از مامت وی این دین و ایمان رفته رفته متشکل گردید که شخص معلم را ملاز و ملجأ خلایق قرار داد و او را صاحب روح منور و قلب رحیم دانست و از تعالیم او که بسیار مشکل و متمسک الفهم بود مردم بدلیل شخصیت خود او پناه بردند .

در آغاز کار که انبوه خلایق به بودا گرویدند مسلم است که شریعت اولیه او نزد ایشان چون مکتبی فلسفی تلقی گردید ولی اندک اندک آنرا تغییر داده بصورت مذهب و دینی در خور حوائج و نیازمندی زمان خود در آوردند مردم عوام مانند پیروان اغلب مذاهب بزرگ دیگر دست بدامن شارع آن زده و خدا را در وجود اومتجلی دانسته و بهشت او را در جهان مایه و سبب نجات و خلاصی شمرند پس در برابر او به پرستش بسجده افتاده و خویشتر را تسلیم او کردند گرچه خواص یعنی طبقه روشنفکر چنین نبودند آنها شاید بسهولت تابع مکتبی فلسفی نشوند اما عوام همیشه معتقد بمذهب و بالطبع متدین هستند .

عوام کاری بکار طبقه خواص و افکار ایشان ندارند ، ازین سبب در هندوستان و دیگر ممالک اطراف آن کشور عامه مردم بسبک و مذاق خود تعالیم بودا را اقتباس کرده و حوائج درونی و نیازمندی های نفسانی خود را در آن جستجو نمودند . پس مبادی بودا نزد ایشان بصورت دینی کامل در آمد .

این سیر و تحول در ابتدای تاریخ دراز سنین و قرون صور و اشکال گوناگون حاصل کرد و گاه بگاه حکما و متفکرین زمان نیز که احساسات و ادراکات طبقه خواص مورد اعتنا و توجه ایشان بود در آن کشش و آئین تأثیرات بسیار کردند .

سبب آنکه عاقبت کار بجائی رسید که مذهب بودا در داخل سازمان خود دارای تشکیلات و فرق گوناگون و متعدد گشت و اعتقادات و مبادی جدید باشکال گوناگون از آن بظهور رسید بطوریکه حقیقت اصلی و عنصر ابتدائی بودائیزم در آن ناپدید گشت .

میتوان گفت که این تبدلات و تغییرات حتی در مبادی اساسی و اصولی آنقدر رسوخ یافت که دین بودائی منقسم بیک سلسله ادیان و مجموعه مذاهب فریب یکدیگر شده و از صورت دین واحد بیرون آمد . این ادیان همه متقارب بایکدیگر و تا حدی مشابه باهم میباشند و این تحولات مبدی نیک بینی نخستین دیگر بار بظهور رسید و دینی که در ابتدا امر مبنی بر ایمان بترک دنیا و زهد مطلق بود بیک معنی دینی «دنیوی» گردید .

۱- انتشار بودائی در هندوستان و جنوب شرقی آسیا

دوقرن نخستین در هندوستان

چون از مرگ بودا مدت دوماه سپری شد در وادی رود گنگامبیدی و تعالیم او انتشاری بلیغ یافت، نه تنها عدد راهبان گوشه نشین افزون شد بلکه پیروان آنها در میان عامه مردم سرعت ازدیاد پذیرفت و از طبقه حاکمه و سلاطین نیز عددی کثیر بآن مبادی گرویدند.

روایات بودائی حاکی از آنستکه بلافاصله پس از وفات معلم نخستین (بودا) پیانصدتن صاحبان نفوس زکیه مقدسه (اراهات) در تحت راهنمایی و پیشوائی یکی از شاگردانش موسوم به کاساپا Kassapa در فصل باران در شهر مظلم و تاریخی راجگاه Rajagaha تجمع کرده و باشعار و مردوهائی که متن آن هنوز در کتاب تری پیتاکا Tripitaka موجود است تلاوت و تفسیر مینموده‌اند این حکایت تا چه پایه منطبق بر واقع باشد معلوم نیست ولی معلوم است که تعالیم بودا در اوائل امر بصورت تکرار روایات شفاهی وجود داشته‌است و در تواریخ ایام فرقه بودائی این نخستین اجتماع مؤمنان اولیه را در شهر راجگاه بنام «شورای اول» ثبت کرده‌اند.

یک قرن پس از آن دومین مجمع بنام «شورای دوم» بودائیان در شهر «وسالی» Vesali بوجود پیوست و در آنجا مسئله تخفیف و تسهیل در امر انتظامات تحت بودائی را مورد بحث قرار دادند در آنجا بعضی راهبان که تا آنوقت ناگزیر بودند در مجمع علنی ماهی دو بار بکناهان و خطاهای خود اعتراف کنند تقاضا داشتند که این اعتراف را بطور سری و انفرادی دردل انجام دهند و همچنین مایل بودند که به آنها اجازه استعمال بسترهای نرم و خوردن یکبار دیگر طعام همه‌روزه بعد از ظهر و نیز نوشیدن شراب و حق مملک‌اشیاء و داشتن زر وسیم داده شود. در نتیجه در آن شورای اختلافاتی بروز کرد و اقلیت آنجمع که تقاضای زندگانی مرفه‌تر و راحت‌تر داشتند فرقه‌ئی نوین برای خود تشکیل دادند. از آن بعد همچنان تفرق و انشعاب پیاپی در آن مذهب راه می‌یافت و در حدود شانزده فرقه مختلف در مدت سه قرن بوجود آمد و نزدیک بود که این تفرقه و انشعاب اساس آن‌دین نوین را یکی یکی واژگون سازد که خوشبختانه شخصی فهیم و دانا در آنوقت بدین بودا درآمد و در هندوستان آنرا توسعه و انبساطی نوین بخشید.

آشوکا

در سال ۲۷۳ ق.م در سلطنت ماگادها Magadha پادشاهی بزرگ در هندوستان بخت نشست که بر سرتاسر آن ملک حکمرانی داشت و او یکی از بزرگترین شاهنشاهان هندوستان است که بنام آشوکا Asoka در تاریخ معروف می‌باشد. وی فرزندزاده پادشاه بزرگی بنام «چاندرراگوبتا» Chandragupta می‌باشد. جدوی بقایای سپاهیان ساخاوی یونانی را که از زمان اسکندر کبیر (۳۳۵ ق.م) در آنسرمزین برقرار کرده بود بیرون رانده و قسمت عمده آن‌کشور را زیر نگین خود درآ آشوکا دست قلمرو متصرفی نیای خود افزود و سلطنتی به‌ناور تشکیل داد که حتی در سواحل خلیج بنگاله منبسط بود لیکن فرط خونریزی و شدت آلام و مصائب که متوجحاتش در میان ملل مغلوبه مسبب بود او را نادم و آشفته ساخته و وجدانش در تحت تعالیم معلمین بودائی

متأثر گردید - پس علناً و رسماً بدین بودا درآمد و با شوق و التهاب فراوان بنشر و توسعه آن کمر بست. این شاه فدوسی پناه برای ابراز تأثرات نفسانی و عذاب وجدانی خود از اینکه جنگهای خونین او برای خلاق ایجاد آنهمه رنجها و تعبها نموده است دستور داد که برای اطلاع و آگاهی عامه مردم فرمان او را بر روی صخره‌ها و ستونها نقش نمایند و ندامت قلبی او را از قتل و کشتار و زجر و آزار و تبعید و اسارت صدها هزاران نفوس خلاق بر عالمیان اعلام دارند . و همه جهان را آگاه سازند که پادشاه از این پس رحم و رأفت پیشه کرده و کیفر آنهمه گناهان را با کمال فروتنی و شکیبائی برگردد گرفته است.

پس چون آشوکا مشاهده نمود که روزانه جانوران بیشماری را برای تهیه سفره شاهانه وی بیجان مینمایند و آن بر خلاف آیین بودا است ازین سبب مصرف مطبخ سلطنتی را به روزی دو طاووس و یک بز کوهی محدود فرمود پس از چندی ازین نیز صرف نظر کرده و همانرا نیز بکلی قدغن فرمود. رسم شکار را که آئین قدیم پادشاهان بود بر خود حرام ساخت و در سال ۲۵۹ ق.م برای تنظیم امر کشتار حیوانات احکامی صادر کرد و در تمام کشور پهناور خود قضای و بیجان کردن جانوران را محدود ساخت و حتی کشتن بعضی حیوانات را بکلی منع کرد.

از این اعمال چون فراغت یافت قدمی فراتر نهاده بمردم کشور خود امر کرد که با صلح و سلام زیست کرده و تمام اوامر و نواهی بودا را نصب العین خود قرار داد و از جنگ و جدال و خصام و عناد بهر صورت که باشد دوری جویند. در سال ۲۵۶ ق.م چند فرمان رسمی صادر فرمود که آنها را بر روی صخره‌های صهار نشر کردند و در هفت نقطه از نقاط بیده کشور نصب نمودند که بنام فرمان چهارگانه آشوکا معروف است .

منظور وی آن بود عامه مردم در اطراف و اکناف بلاد هند آنها را خوانند و مطابق آن رفتار کنند. هفت ستون مرتفع نیز برپا فرمود که بر روی آنها احکام و اوامر مذکور را نقش و کتیبه کردند بملاوه متن آن فرمان را در دل غارها و بر روی ستونهای دیگر نیز رسم نمودند که اکنون رویهم رفته سی و پنج کتیبه از آشوکا باقی مانده است و در آنها همه مردم را براه و روش بودائی هدایت و تشویق فرموده است . متن فرمان او که ابیش ازین قرار است ،

« شاهنشاه مقدس چنین میفرماید ، بسخن پدر و مادر باید گوش فراداد و همچنین بحیوانات جاندار باید کاملاً حرمت نهاد و همه کس باید بر راستی سخن گوید . اینها مکاری است که پایه شریعت بر روی آن قرار دارد همه کس باید بر طبق آن عمل کنند و نیز شاگردان باید با استاد خود احترام گذارند و بخوشایندان و اقارب با دود و حسن رفتار سلوک نمایند. »

« مردم با آداب و رسوم مختلف عادت دارند و در هنگام مرض و در موقع عروسی پسران و دختران و در زمان ولادت نوزادان و در وقت مسافرت در این مواقع در هر موقع شبیه بآن تشریفات گوناگون انجام میهند. این اعمال البته میوه اندکی بار میآورد ولی از طرف دیگر انجام عمل رحم و احسان میوه بسیار خواهد آورد. این قاعده شامل مهربانی بنفامان و کشتیزان و احترام بآموزگاران و لطف و احسان درباره جانوران و مهربانی نسبت بمرناضان و برهمنان است . سراسر این تشریفات و آداب که ناشی از قاعده لطف و رأفت است اگر در این دنیا پادشاه مطلوب نهدد بپشک فواید و نتایج بی پایان در جهان دیگر ببار خواهد آورد . »

البته این قواعد اخلاقی در مد نظر عامه مردم دستورهای عملی بود ولی در این فرمانها آشوکا

در هیچ جا اشاره به حقایق اصلی چهارگانه بودا نکرده و نیز از «نیروانا» سخنی نگفته است. ظاهراً آشوکا سراسرم خود را فقط بدان متوجه کرده بود که اتباع ملت او شریعت بودائی یعنی قواعد «دهارما» (Dharma) را رسم و روش خود قرار دهند و به رحم و احسان و نیکوکاری سرمایه سعادت برای جهان دیگر بیاندوزند و به همین اندازه قانع بوده است چون خود او در سلسله راهبان بودائی در نیامده بود ازینرو خود را مستحق وصول به «نیروانا» نیدانسته است. پس برای پیشرفت نیت شریف خود تمام عمال و کارگزاران حکومت را از کوچک و بزرگ مأمور ساخت که با توضیحات شناهی و وعظ و اندرز قرابین «دهارما» را بخلاق بیاموزند و نیز مأمورینی از زن و مرد بتفتیش گماشت که قاطبه مردان و زنان مملکت را در تحت مراقبت قرار دهند و ملاحظه کنند که آنها بر طبق دستورهای اخلاقی بودا رفتار می کنند یا آنکه انحراف میورزند. این مأموران در تمام اطراف و اکناف بلاد هند حتی در اقصی نقاط بمیده آن کشور پراکنده شدند.

شاهنشاه باین اکتفا نکرده درصد برآمد که دین بودا را سازمانی محکم داده و بترتیب و نظمی استوار سازد. نخست برای اثبات خلوص عقیدت و صفای ایمان خود به بودا قصد زیارت اماکن مقدسی که معلم بزرگ آنجا ها را مقدس و محترم شمرده بود برآمد، و این سفرهای مذهبی را با کمال ادب و خلوص انجام داد پس از آن چون ملاحظه فرمود که آیین بودیزم در سراسر مملکت ضعیف شده و نقصان و وهن در قوایم آن راه یافته امر فرمود که راهبان از اطراف گرد آمده و شورای سوم را به منظور تجدید سازمان و احیاء رسوم دیرین فرق بودائی تشکیل دهند. آشوکا را در واقع میتوان دومین بانی و موجد آن دین بزرگ دانست زیرا وی با کمال جرأت بآن فلسفه زاهدانه و متقی جنبه دنیوی و مثبت بخشید و آنرا مذهبی عملی قرار داد. وسیی کرد که تعالیم آن طایفه که تا آنوقت بصورت یک فرقه کوچک محلی از شعب دین هندوئیزم بشمار می آمد جنبه عمومیت و انبساط جهانی گرفته و از آن حالت محدود بیرون آمده عالمگیر شود پس یک عده مبلغان و سفیران به جهات ممالک عالم گسیل داشت که در اطراف جهان برآیند و همه جا تعالیم آن استاد را منتشر سازند، مبلغین او در اندک زمانی تاحدممالک شام و مصر و سیرن (Cyrene شمال آفریقا) و یونان رسیدند پس برادر و یاپسر خود را در رأس یک هیئت مبلغان بجزیره سیلان (سرانندیب) در جنوب هند اعزام فرمود. این مساعی مقدمه یک انتشار وسیع و دامنه داری گردید که در اطراف عالم دین بودا پهن شد و نتایجی ببار آورد که حتی آشوکا خود آن را پیش بینی نمی توانست کرد.

سیلان

آشوکا در مصاحبت معلمان بودائی که بجزیره سیلان اعزام داشت هدایا و تعارفات عدیده نیز ایفا فرمود همچنین شاهزاده ماهیندا (Mahinda) که بقولی فرزند و بقول دیگر برادرش میباشد در رأس آن هیئت بآن کشور گسیل کرد.

تعدن خاصی ملت سیلان از آن تاریخ نشأت گرفته است و از آن زمان صوامع و دبرها و زیارتگاههای بودایی در اطراف آن جزیره تاریخی بظهور رسید که تا امروز تعالیم بودا را در آغوش خود حفظ و نگاهبانی کرده اند و در اثر مجاهده بودائیان سیلان است که مبادی آن دین بزرگ در دیگر بلاد آسیا انتشار یافت و چون از حسن اتفاق آن جزیره درست برخلاف خاک هندوستان کمتر دست.

خوش حوادث و انقلابات و مهاجرات گردید ازینرو قرن‌ها وضع تمدن و فرهنگ سیلان ثابت و مستدام باقی ماند و تغییر و تحولی در آن راه نیافت و بهمین سبب مبادی اولیه و اصول نخستین بودائی در آنجا دست نخورده باقی مانده و راهبان بودائی در آن جزیره کتب و متون باستانی آن مذهب را برای آیندگان حفظ کردند.

هنگامی که شاهزاده ماهیندا Mahinda قدم بخواه سیلان نهاد ظاهر آ کتب مخطوط و نوشت. جانی قلمی با خود نداشتند بلکه آن هیئت اعزامی تعالیم قدیمه آن حکیم و معلم بزرگ را بطور شفاهی تقریر می نمودند و در آنجا آنها را پالمت پالی Pali نگاشته تا امروز بهمان زبان باقی مانده است اگر نوشتجاتی هم بوده در همان ازمئه قدیمه بلنت سینگهالی که لهجه محلی مردم سیلان است ترجمه کرده بودند بالاخره مجموعه آثار بودائی که اکنون در آن جزیره موجود است قدیمترین اسناد و متونی است که در تمام عالم یافت میشود. بعد از آن یعنی از قرن پنجم میلادی به بعد دانشمندان و علماء بودائی از هندوستان بسیلان رفته اند و زبان محلی (سیکهایلی) را تملیم گرفته و مجدداً آنرا بزبان پالی در آورده اند. علاوه بر کتب و آثار پالی چند آثار جسمانی دیگر نیز از شخص بودا در سیلان باقی مانده و نسل بعد نسل براهبان آن سرزمین به میراث رسیده. این اشیاء که باعث شور و شوق بسیار مؤمنان آن دین است، از جمله کسکول گدائی، دندان چپ (انیاب) و استخوان طوق گردن بودا هنوز در آنجا موجود است. بدیهی است برای هر یک ازین اشیاء مقدسه و یادگارهای عزیز آن جماعت هم از عهد سالفه زیارتگاههای بسیار مجلل و باشکوه بنا کرده اند و آن ذخائر گرانبهارا در آن مخازن جای داده اند که اکنون مطاف و محل توجه هزاران مردم بودائی جهان است، باری زبان و آداب سینگهایلی تا امروز قدیمترین اسناد و متون مکتب اولیه بودائیان یعنی فرقه هینایانا) را تشکیل میدهد.

برمه - سیام - کامبوزیا

مردم جنوب شرقی آسیا عموماً همه پیروان فرقه هینایانا Hinayana هستند و در هر یک از این سه سرزمین تاریخ پیشرفت و توسعه دین بودائی یکسان و متوازی میباشد. هر سه کشور از دیر زمان در تحت تأثیر تمدن و دین هندوئیسم قرار داشته اند تنها در نواحی شمالی آن ممالک است که مبادی مهاییانا در اثر نفوذ بودائیان شمالی سرایت کرده است ولی اکثریت مردم آن نقاط مبادی هینایانا تمایلی خاص بسوی مذاهب هندوئی و مبادی فرقه مهاییانا داشته اند.

اکنون سزاوار است که از آن فرقه سخن گفته و مطلب را قدری روشن سازیم.

اصول عقاید هینایانا

در نواحی و مناطقی که اصول عقاید این فرقه انتشار دارد شخص راهب همواره نقطه مرکزی دین و مذهب می باشد نوشتجات و متونی که در دست اوست همه بزبان پالی قدیم و کهنسال است، وی تعلیم میدهد که نفس یا ego امری باطل و دنیا عرصه ایست گذران و متغیر و دستخوش آلام و رنجها مقصد کلی و هدف نهائی وصول به نیروانا است. در دیور بودائی هینایاناروسم و آداب عهد دیرین را رعایت می کنند و هر راهبی در طلب کمال و قدوسیت یعنی مرتبه اراهان بسی و مجاهده مشغول

است. ازینرو در همه آن کشورها در صومعه‌ها سالکان طریق و در دیرهای راهبان گوشه نشین قسمت عمده وقت خود را بانزوا و تجرد در حال مراقبه و تفکر می‌گذرانند و آنان با سر و روی تراشیده طیلسانی زعفرانی بر تن درست مانند گوتاما Gautama (بودا) در زمان حیاتش همه روزه با امدادان بدریوزگی و گدائی قوت یومیه را بدست می‌آورند و در طلب رستگاری و نجات کوشش و مجاهده می‌کنند. بعقیده ایشان شخص بودا به «نیروانا» واصل شده است و اکنون در جهان هیچگونه اثر وجودی ندارد وی در فنای محض و سکون مطلق قرار گرفته و از آنچه در عالم کائنات شده یا میشود بی‌خبر است، هینایانیت‌ها صورت کامل و سازمان مذهبی مرتبی بدین خود داده‌اند و نسبت بیاد گارهایی که از شخص بودا باقی مانده احترامی در حد پرستش و عبادت قائل می‌باشند و پیکر او را باندازه‌های گوناگون از مجسمه بسیار ریز و خرد گرفته تا هیکل‌های بسیار عظیم‌الجثه ساخته و پرداخته و در حقیقت آنرا می‌پرستند.

بعضی مطالب هم در آثار و نوشته‌جات ایشان دیده میشود که اندکی با تعالیم ساده و بسط نخستین بودا در باب حیات و حقیقت منافات دارد از آنجمله می‌گویند که آن حکیم بزرگ اولین بودا نبوده که در عالم ظاهر شده بلکه در قرون و اعصار ماضیه قبل از او شش یابنا به بعضی روایات عیدیه بیست و چهار بودا در جهان ظاهر شده‌اند. بودا موجودی است الهی دارای عصمت محض و علم مطلق که بعد از طی تناسخات و ظهور در ابدان متمدن و در اعمار بیشمار آنچنان سیرکمال را طی کرده است که سرانجام بدرجه و مقام الوهیت رسیده و در اعلی‌علیین یعنی آسمان Tusita جای گرفته است پس از آنجا بسوی ارض نزول کرده در رحم مادرش استقرار یافته و سپس مانند انسانی در جهان زائیده شده است. سرشت الوهی و ماهیت خدائی او در سراسر زندگی او در هنگام شهود و اشراق ظاهر و نمایان گردید پس تعالیم او تعالیم الهی است و رفتار و کردار او منطبق با اصل حقیقت و عصمت می‌باشد و هر کس بدان راه و روش برود از بدبختی و شقاوت خلاصی یافته و در صلح و سلام محض خواهد آرمید. اما بودائی که در آتیه خواهد آمد هم اکنون در حال کمون است و در اصلاح خود آنرا بودی‌سانوا Bodhisattva گویند یعنی (بودا در حال تکوین) البته این بودا روزی صورت کمال حاصل خواهد کرد و منتظر است که دور زمان بروز و ظهور او را در روی زمین اقتضا کند. در آن مزوق سعد و زمان مبارک مرتبه شهود و اشراق حاصل خواهد کرد او نیز در عصر خویش خلایق را مانند گوتاما سلف خود بر منزل سعادت رهبری خواهد فرمود وی در آن زمان «میتریا» Maitreya نامیده خواهد شد.

در مؤسسات مذهبی در ممالک سه‌گانه مذکور در فوق اصول مکتب هینایانیزم مشهود است. از آنجمله در تایلند (سیام) عمارت و معابد فراوانی دارند که بزبان خود آنها را «وات» Wat می‌گویند و آن یک مجموعه ائینه دینی است که محاط بدیواری می‌باشد دروازه آن همیشه بطرف شرق و در مدخل آن پیکرهای عجیب و زشت صورت از صور حیوانی و انسانی نصب کرده‌اند که ظاهر ابقایابی معتقدات باستانی اعصار آنیمیزم قبل از انتشار بودائی در آن قوم و ملت میباشد. بنای عمده معبد در مرکز آن محوطه را بزبان محلی بوت Bot گویند و این بنا دارای سه سقف است که هر یک بر روی دیگری واقع شده و فراز آن پوششی و پشت بامی بشکل شاخ قرار دارد که انحاء آن بسوی فوق است و ظاهراً نماینده سه مار مقدس میباشد. اما در داخل بنا، طالار وسیعی قرار گرفته است که مخصوص انجام مراسم عبادت و وعظ می‌باشد و در مرکز آن طالار در سطح زمین جایگاه مرتعی

قرار دارد که محل واعظ و معلم است و در اطراف او حصیرها و پلاسها گسترده‌اند که افراد مؤمنین از راهبان و راهبات و غیره بر روی آن نشسته بسنجان واعظ گوش میدهند. و در قسمت نهائی رو- بروی درب ورود در صدر طالار مجسمه بودا قرار دارد و از بالای محراب ضریحی است که پیکر بودا بر روی نشیمنی مربع نشسته است و در اطراف او از هر سو مجسمه‌های کوچکتر مخصوصاً مجسمه شاگرد مقرب او را ساخته‌اند که با حال تضرع و ابتهال باستاد خود نظر می‌کند. این محراب مملو است از هدایا و تحف ثمینه از قبیل شمعدان‌ها و مجمره‌ها و گلدانهای پرازگل و امثال آن که همه نفائی‌گرانبهاست و بدقت از طلای ناب و با ظرافت تمام ساخته شده و از طرف مؤمنان مخلص بمرور زمان اهدا شده. در آن میان گاهی ساعت‌های دیواری ساخت فرنگستان نیز دیده می‌شود این تحف تقدیم و نیاز بشخص بانی مقدس دین بوداست که برای کسب برکت و طلب فیض افراد خلق هدیه نموده‌اند. در معابد علاوه بر طالار مرکزی (Bot) طالارهای چند نیز احیاناً بنا شده که بعضی از آنها مخصوص نگاهداری و حفظ تمثالها و پیکرهای بوداست که بطور یک مجموعه مفصل ردیف چیده‌اند و طالاری دیگر برای حفظ و احترام جای پا (قدم‌گاه) آن استاد بنا شده که در صخره‌ئی صما نقش بسته است در هر طرف در فضای آن محوطه یک استوپا (Stupa) (که بزبان سیامی فراس یا گوبا میگویند) بطور متفرق اینجا و آنجا ساخته شده و آن عبارتست از یک بنای مدور و مرتفعی برج‌مانند مخروطی- شکل که قبه نوک داری در رأس آن قرار گرفته و هر یک از این استوپاها را یکی از مؤمنین بشکرانه انجام عمل خیر یا خدمت مقدسی بنا کرده است و این خود جزو اعمال صالحه و ثواب برای هر فرد بشمار است که در طول عمر خود موفق بساختن لااقل یکی از استوپاها بشود.

در خارج از معبد اصلی یعنی در بیرون حصار (Wat) دیرها و صومعه‌های منازل و سکنای راهبان ساخته شده و آن‌ها ابنیه ساده‌ئیست که به حجرات و غرفات کوچک مجزی تقسیم شده و فرش و اثاث قابل ذکری ندارد و در هر یک راهبی زندگانی ساده خود را بسر میبرد و در آنجا بمراقبه و تفکر و انجام وظایف معبد یا بتعلیم اطفال نوآموز در تحت هدایت اداره فرهنگ از طرف حکومت مشغول میباشد. در برمه و درسیام از عبادات و تشریفات عام برای هر فرد مفکر مؤمن یکی آنست که در سن بیست سالگی چندی یعنی (لااقل دو ماه) در یکی از این دیرها بگذرانند البته کمتر از این مدت پسندیده نیست و در این مدت مرد مؤمن اوقات خود را بمطالعہ دقیق اصول و فروع دین هینایانا و بمراقبه و تفکر میگذرانند.

(همه افراد حتی سلاطین و بزرگان نیز در جوانی این فریضه و تکلیف مذهبی را انجام می‌دهند.)

معتقدین و عباد هینایانیزم که در طالار معبد وات (Wat) حاضر شده و بشرایط و تکالیف عبادت قیام میکنند همه به تمثال بزرگ بوداکه در صدر طالار بر فراز تختی قرار گرفته است و اطراف او را گلها و زنبورها و هدایا احاطه کرده با نظر اعتقاد مذهبی و پرستش قلبی می‌نگرند و هر هینایانیت آسیائی برآنستکه صاحب آن صورت و تمثال نماینده موجودی است حی و دانا و دارای شخصیت فوق طبیعی که مناجاتها را می‌شنود و دعاها را اجابت میکند و راهبان دانشمند و عالم بهتر باین حقایق عالیه دینی آگاه هستند و او به آواز سؤالات و دعاها جواب میتواند بدهد آنها معتقدند که تکرار نماز و دعا بر اجر و ثواب شخص میفزاید و ادعیه ایشان تکرار کلمات و ترتیل سخنانی چند است که از روی خلوص عقیدت در برابر پیکر بودا بزبان می‌آورند.

دین بودا در شمال غربی هند

بعد از آشوکا دین بودا در سراسر هندوستان دارای شأن و مرتبتی عظیم گردید و مدت هشتصد سال در آن کشور انتشار داشت هر چند چهل سال بعد از مرگ آشوکا که سلطنت از دودمان او برافتاد احساسات بر علیه دین بودا در هند مرکزی قوت گرفت .

در نتیجه کانون بودائیزم تغییر محل داده و بطرف مغرب رو آور شد و در ناحیه شمال غربی هندوستان بسط و توسعه جدیدی یافت و صورتهای تازه بخود گرفت . در قرن اول و دوم قبل از میلاد (سلطنت اشکانیان ایران) اقوام و عناصر تازه مانند شامیها و یونانیها و سیخها به غرب هندوستان یعنی ایالت پنجاب هجوم آوردند و در آنجا زمام امور ملک را در دست گرفته تمدن و فرهنگ بوجود آوردند که در تاریخ بنام فرهنگ یونانی و باختری Greco - Bactrian معروف است . یکی از پادشاهان این کشور بنام «مناندار» یا «میلیندا» Milinda بدین بودا درآمد از سئرو سراسر قلمرو او در تحت نفوذ آئین بودائی قرار گرفت . در قرن اول میلادی قبیله صحرائینی بنام کوشانکه با نرکان و تورانیان از یک ریشه بودند از آسیای مرکزی برخاستند و از افغانستان (باختر) عبور کرده شمال غربی هندوستان را تسخیر کردند و جانشین سلاطین محلی شده تمدن و فرهنگ یونانی و باختری را اقتباس نمودند . یکی از پادشاهان بزرگ این قوم بنام «کانیشکا» Kanishka تختگاهش در پیشاور بود ، وی در سد کشف حقیقت برآمد و پس از آنکه در اصول و فروع ادیان مختلف از جمله دین زردشتی تحقیقات نمود سر انجام بدین بودا درآمد و وجود او منشأ اثر عمده در انتشار بودائیزم گردید ، مجسمهها و تندیسها و ساختمانهایی که از آثار صنایع یونان و باختر باقی است در آن ناحیه بوجود آورد^۱ یونانیان که در آن زمان کولونیهای بزرگی در آن نواحی دانسته شمال بودا را بنوعی و سلیقه خود از نو ساخته و پرداختند ، این قیامه نوین که ذوق ایشان به صورت نشسته بودا بخشید و او را باشکلی زیبا و موهای مجعد نمودار ساخت قلب مرتاضان و راهبان بودائی را جلب کرد و سپس اثر هنری ایشان در سراسر آسیا تا اقصی نقاط کشور زاین انتشار یافت .

بالاخره مکتب جدید مهاییاناکه فرقهئی دیگر از دو فرقه بزرگ بودائی است در ایالت شمال غربی هندوستان ریشه گرفته و نهالی بارور گردید .

طووع مذهب مهاییانا در هندوستان - تجلیل گوئاما

در طول مدت زمانی بین قرن سوم ق . م یعنی زمان سلطنت آشوکا تا قرن اول میلادی یعنی زمان سلطنت کانیشکا در ناحیه شمال غربی هندوستان ، مبادی دینی جدیدی از ریشه بودیزم متفرع شده رشد و تکامل حاصل کرد و بنام مذهب مهاییانا Mahayana معروف گشت . این مبادی در آغاز

۱ - نوبهار بلخ که از کلمه «ویهارا» Vihara (معبد بودائی) اشتقاق یافته آثاری است که در حوالی آن شهر قدیمی باقی مانده و در آن زمان شهر بلخ مرکزیت بودائی داشته معبد عظیمی در آنجا برپا بوده و هنوز زیبکری رفیعی از بودا در آن ناحیه کوهستان شمالی (افغانستان) پایدار و نماینده فرهنگ آن زمان است (رجوع شود بمعجم البلدان یا قوت حموی «بلخ»)

امر بسیار ساده و محدود به عده قلیلی از خواص علماء دین بود ولی پیدایش و تحول آن در دین بودائیان ترات بلین داشت و در انتشار آن بیش از مساعی جدی امپراطور مقتدری چون آشوکا مؤثر بود زیرا که فلسفه نفی و تترك و بدبینی که در مبادی اولیه بودائی وجود داشت دگرگون ساخت و تمالیم جدیدی بوجود آورد که نه تنها از آن بدبینی در زندگانی و انکار وجود روی برگردانید بلکه برای اثبات هستی و نیک بینی در عمر دیگر پاداش جاویدی قائل گردید . بعد از آن که کانشکا بدین بودائی در آمد این مبادی جدید سرعت توسعه و انتشار یافت و از جرگه خواص به محیط عامه مردم نفوذ حاصل نمود، چگونگی این تبدل افکار و تغییراتی که در عقاید بودائیان روی داد معلوم نیست ولی معلوم است که این تحولات و تغییرات با توجه و رجوع بمبادی «هینایانا» صورت گرفته است.

(مهایانا بمعنی «عرا به بزرگ» است و این اصطلاح در قبایل قسما می مذهب بودائی بکار برده اند چه آنها را هینایانا یعنی «عرا به کوچک» نامیدند).

بنا بمبادی جدید مهایانیزم شخص گوتاما، ودها موجودی است مستحق پرستش و عبادت که دارای جنبه الوهیت می باشد و او از آسمان لاهوت بلطف رحمانیت خود برای نجات بندگان و عباد بر زمین و عالم سفلی هبوط کرد تا آنکه آدمیان سه روز و گمراه را طریق فلاح و رستگاری بیاموزد . یک سلسله افسانه ها و اساطیر (میتواوژی) در متن کتابی قدیم بنام «جاناکا» Jataka در نزد مهایانست ها بوجود آمده که در ضمن آن چگونگی زندگانی بودها و وصول او را بر مرتبه کمال تا زمان صعود او بار دیگر با آسمان (نوسیتا) حکایت می کند، این طایفه بر آنند که بودها در انسانی سنین و ایامی که بسیر و سلوک مشغول بوده تا آن لحظه که بر مرتبه اشراق و کمال رسیده حالتی داشته مخصوص بخود که آنرا «بودیساتوا» Bodhisatva می نامند این اصطلاح که در متون بسیار قدیم آمده بمعنای «بودا در حال کهن» ترجمه می شود و نشان می دهد که گوتاما چگونه قبل از کمال فرد انسانی بوده است مستمد و آماده حصول مرتبه اشراق و نورانیت - این اصطلاح بودهی سانوا^۱ در طول زمان رشد و تکامل مهایانیزم دارای اهمیت خاص و تاریخ طولانی گردید.

از اختصاصات مذهب مهایانیزم همانا تأثیر غیر مستقیم مبادی برهنیزم هندوستان در دین بودا می باشد زیرا ایشان نیز چون برهمنان بر آن رفته اند که در زیر حجاب هر مظهری از مظاهر وجود حقیقی مستور و سکون است که همواره در طی اوضاع و احوال بیایی خود را نشان می دهد و این همان مبده او اتار «تعدد وجودی» خدای ویشنو است که در دین بودائی نفوذ کرده از پیشروان فرقه مهایانا و تا یک درجه محدودی حتی هینایانا هم معتقد شدند که گوتاما تنها بودائی نبوده که در زمین ظهور یافته باشد بلکه قبل از او بوداهای متعدد بجهان آمده اند و بوداهای دیگر نیز در آسمان هستند که در آن به بروزگاران نمودار خواهند شد و بعضی دیگر در حال کمون و تکوین اند یعنی «بوداساتوا» می باشند که عنقریب ظاهر می شوند . کار بجائی رسیده که پیروان این طایفه اسامی و حتی سرگذشت های بوداهای ماضی و بوداهای مستقبل را بتفصیل بقلم آورده اند . مهایانست ها دارای کتب و نوشتجات و منظومات قلمی فراوانی بزبان سانسکریت هستند که برای تعلیم و هدایت مؤمنان نگاشته یافته و در افق فکری ایشان دورنماهای بسیار وسیع گشوده است در نظر ایشان کیهان سراسر مملو

۱- بسیار محتمل است که کلمه بوداسف (که در کتاب بلوهر آمده و از متون قدیمه بودائیان است که عبری و فارسی ترجمه گردیده است) همان اصطلاح بوداسانوا باشد .

است از موجودات الهی که در کمال رحمانیت و لطف برای کمک و یاری به مخلوقات آماده‌اند و باید برای استعانت از ایشان پیوسته بنماز و دعا و مناجات متوسل گردید.

باری در اثر این تحولات فکری فرهنگ نوینی بر از دقایق و رسوم و آدابیه رشد و نما یافت و یک سلسله صور و تمائیل و امثیه و معابد با نقوش بسیار بر در و دیوار ساخته و پرداخته گردید و از آن پرنجات و رستگاری محدود و منحصر به سعی و مجاهده نفسانی نماند بلکه توفیق بی‌پایان و لطف بیکران عوالم الوهی برای یاری و دستگیری سالکان طریق حاضر و آماده است !

این مبادی نوین و تعالیم جدید نه فقط مظاهر صوری دین بودائی را تغییر داد بلکه برای مؤمنان و پیروان آن دین راهها و طرق جدید گشوده‌گشت ، بسیاری از امم و اقوام جهان که چندان به تعالیم هینایانا رغبت نداشتند مبادی مه‌ایانانا را بشوق تمام استقبال کردند و آن مذهب که بالطبع بصفت قابلیت انتشار و اتساع موصوف بود در هر کشور صورتی دیگر بخود گرفت و پیوسته در حرکت و جنبش بود و هر یک از ملل آسیا در انتشار و تحول آن بنوبت خود شرکت کردند.

قبل از آنکه از مبادی فلسفی و کلامی آن فرقه صحبت کنیم لازم است که از آن امم و اقوام که باین دین درآمدند هر یک جداگانه سخن گوئیم ،

۴- انتشار دین بودائی در ممالک شمالی

چین

خلاصه کردن تاریخ تفصیلی انتشار دین بودا در کشور چین در طی يك دو صفحه امری محال است، ناچار باید بطرح دورنمای اجمالی آن قناعت کرد.

در دوران باستانی شاید در حدود قرن سوم ق. م. دو کشور هند و چین بایکدیگر نزدیکی و تماسی داشته‌اند روابط بین دو قوم بواسطه جنگ و یا بازرگانی هم از طریق دریاهاى چین و هند و هم از جانب خشکی و بر آسیای مرکزی کمابیش برقرار بوده است. ولی بدیهی است که صعوبت مسافرت در این ایام، دوره و زمان این برخوردها را کوتاه و اندک می‌ساخته‌است ظاهر آ مردم چین بوسیله حکایات سیاحان و جهانگردان از بودا و سرگذشت و تعالیم او چیزی شنیده بوده‌اند. این وضع این چنین بود تا آنکه پادشاهی بنام «مینگ تی» Ming Ti (۷۵-۵۸ م.) از سلاله Han بر تخت خاقانی چین نشست. مورخان چنین نوشته‌اند که چون چند سالی از زمان سلطنت آن خاقان بگذشت وی به دین بودا گراییده و شوق و شوری درباره آن آیین نوین حاصل کرد و دست این امر آن بود که وی در خواب دید که تمثال بودا از زرناب بدرون منزلگاه او پرواز کرد در خوابیکه سراو چون آفتاب میدرخشید. بر حسب این سرگذشت که ظاهر آ آسانه صرف می‌باشد ، خاقان در حال فرستادگانی خاص به هندوستان گسیل داشت تا در باب تعالیم آن مرد بزرگ تحقیق کرده و معلوماتی بدست آوردند، چون این فرستادگان بوطن باز آمدند مقدار بسیاری کتب و آثار بدست و مجموعه‌ها و تمائیل بودا را همراه خود بارمغان آوردند بملاوه دوتن راهب بودائی که در نیشادین خود حرارت و شوقی فراوان داشته نیز همراه آنها بودند و آندو همینکه بچین رسیدند امپراطور برای آنها صومعه و دیری بآئین ایشان برپا فرمود و آنان در گوشه انزوا نشسته بترجمه آثار و کتب مقسمه بلفت چینی سرگرم گشتند نظایر این حادثه ممکن است در ازمنه دیگر نیز حادث شده باشد.

در حال این نکته مسلم است که امپراطور «مینگ تی» در سال ۶۵۰ م. اجازت فرمودیدیکر و تمثال بودا را در کشور او بر فرازند و راهبان بودائی با انتشار دین خود در قلمرو او مشغول گردند. در آغاز امر انشار دین بودا در چین بسیار کند و بطئی بوده و مبادی آن دین خاصه بر طبق مبادی فرقه هینایانا با سلیقه و ذوق و روایات مردم چین مابینت کلی داشته است علاقه و دلپسندی چینیان بزنگانی خانوادگی و حب حیات و نیک بینی در کار جهان که از خصایص جبلی آن قوم است بازندگانی انقطاعی و انزوا در دیرو صومعه سازش نداشت. آن مردم عملی و متکی به نفس و مادی- مشرب فقط از راه عرفانو تصوف خاص چینی یعنی دین تائوئیزم Taoism میتوانست با ماهیت عرفانی و تفکری بودائیزم نزدیکی حاصل نماید روایتی معتبر در دست است که در دوره سلطنت دو سلسله هانها Hans یکی از ۲۰۸ ق. م تا ۰.۸ و دیگری ۲۳ تا ۲۲۰ میلادی مخالفت خاندانهای چینی با زنگانی رهبانیت بودائی آنقدر شدید بوده است که علناً آشکارا جوانان چینی را از ورود بدیوها و صوامع ممنوع ساختند.

اِندکی بر نیامد که این تضاد و بینونت با دین نوین در آن کشور کهنسال رو بضمف و سستی نهاد این امر را چند علت بود یکی از آنجمله آنکه در زمان دو خاندان خا فانهای مذکور در فوق چین ملتی و مملکتی واحد و یگانه بود و مبادی دیرین اجتماعی و «فودالینه» با سلوب کونفوسیوس در سراسر آندیکار کمال رواج و نفوذ را داشت ولی اندکی بر نیامد که این سلاله های ملی منقرض شدند و چین به سه پادشاهی کوچک منقسم گشت (۲۸۰ - ۲۲۰ م.) و در این زمان بنیان استحکام اجتماعی آپتیکور تزلزل یافته قبائل و طوائف صحرائشین آسیای مرکزی از دیوار تاریخی چین عبور کرده و بداخله آن کشور پهناور ناخستند و عدد نفوس کثیر آنان موجب گردید که رشته وحدت ملی آن سرزمین از هم گسیخته و فقر و بدبختی بر آن ملک چیره گردد. دانشمندان و متفکران چینی در کتب و آداب قدیم ملی خود را چارهئی برای علاج این دردها و مصائب نیافتند مذاهب رایج در چین مرهمی بر جراحات قلبی ایشان نمینهاد و آلام ایشانرا نفا نمی بخشید و در آرزوی تجدید حیات ملی و خانوادگی منظم بسامان و نظم قدیم عبث و بیهوده در دلها باقی ماند و ازینرو بسیاری از ایشان بردنیا با دیدهئی دیگرنگریسته و آن نیک بینی و امیدواری قدیم را از دست داده و بمبادی بدبینی تائوئیزم پناه بردند. ازینرو عملیکه رفته رفته انکار جهان و ترک دنیا در نهاد ایشان رسوخ یافت در نتیجه افکار ایشان مستعد قبول بودیزم گردید تائوئیست ها هم در زمان سلاله های سلاطین بزرگ ملی چین نسبت به بودیزم بی رغبت و بی میل نبوده اند و در آنها با خود وجه شباهت و قرابتی احساس میکردند.

این احساسات نا امید و حرمان و بدبینی در کار جهان اندک اندک از طبقه علما و خواص بوسوم- الناس نیز سرایت کرد در میان مهاجمین و قبایلی صحراگرد که از دیوار چین گذشته و به برون کشور تاخته بودند جماعتی از فرقه معتقدان مهاییانا وجود داشتند. آنها کتاب بشارت مهاییانیزم را که از هند بایشان رسیده بود همراه خود داشتند و مبلغین عدیده از میان ایشان در اطراف و اکناف انتشار یافتند. در همان تاریخ از طرف جنوب هم مبلغین دیگر از همان طایفه از کوههای هیمالیا گذشته بداخله چین نفوذ کردند. این جماعت رمز حیات و افکار و عواطف چینیان را بهتر درک میکردند عقاید باروواح گنشتکان و احترام بر روان اجساد و نیایکان که در نزد عالمه تورانیان وجود داشت با افکار و معتقدات چینیان درین باب موافق افتاد و گفتند که احترام باروواح اموات باعث

آایش و سعادت آنان خواهد شد و رهبانان بودائی کلیاتی از مبادی و عقاید هندوان را در باب حیات دیگر و زندگی پس از مرگ برای مردم چین بتفصیل بیان کردند. چینی‌ها آن زمان در این مسئله در مرحله اندیشه بوده‌اند و در باب حیات آینده در مغز خود فکر روشن و عقیده منظمی هنوز تشکیل نداده بوده‌اند. همینقدر باجمال معتقد بودند که مردگان در عالم ارواح حیات دارند و زنده‌اند و هرکس پس از ممات با جداد خود متصل خواهد شد و ازینرو یک سلسله تشریفات و مناسک ناشی از علاقه فرزندی نسبت بآباء و اجداد انجام میدادند و در خاطر خود یاد گذشتگان را همواره زنده نگاه میداشتند. از این سبب همیشه راهبان فرقه مهاییانا آنرا به اصول و فروع زندگی پس از مرگ بسبک خود آشنا ساختند با سلیقه ایشان بسیار مناسب افتاد و بسوی آنها اقبال کردند و از مبادی ادیان ملی خود یعنی تائوئیسم و کنفوسیائیسم رو برگرداندند. این بود که در قرن چهارم میلادی تعالیم مهاییانیزم در میان عامه مردم چین رواجی فراوان حاصل کرد.

در شمال آن کشور که عناصر ملی بومی با افراد قبایل متوجه و صحراگرد مهاجم آمیخته - گشته آداب و عقاید و فرهنگ باستانی چین بیشتر از نواحی جنوبی از هم گسیخته و آشفته بود یعنی در نواحی جنوبی چین ریشه قومیت و آداب ملی هنوز در کمال استحکام بود ازینرو مبادی کنفوسیوس در آنجا همچنان محکم و پایدار مانده و حتی به تائوئیسم نیز گروش چندانی نداشته ولی اندک اندک صوامع و دیور بودائی در هر طرف روئیده و معابد جدید به تمداد فراوان محتوی بر آثار و نمائیل و مجسمه‌های گوناگون بودا بر طبق مبادی آئین مهاییانا بنا گردید و دانشمندان و متفکرین چینی هر یک بسلیقه خود روشی خاص در دین بودا اختیار کردند (که از این پس بحث خواهیم کرد).

هر چند سلسله‌های سلاطین و خاقانهای چین بمدار آن زمان یکی پس از دیگری بظهور رسیده و منقرض و معدوم میشدند ولی عدد پیروان و مؤمنان بودائی بیوسته روبه‌زدیاد بوده و اگر احیاناً پادشاهی متمصب و غیور در دین کنفوسیوس یا پیرو مذهب تائو علیه بودائها بر میخاست و آنها را در معرض عقاب و نکال فرار میداد (چنانکه در سال ۸۴۵ م اتفاق افتاد و ما امپراطور وو - تونگ Wu Tsung ۴۵ هزار معبد و دیر بودائی را ویران ساختند و هزاران مجسمه فلزی بودا را گذاشتند و چهار صد هزار نفر راهب و راهبه را از دیرها بیرون کشیده بدنیای سمی و عمل اعاده دادند) ولی باز هم دین بودا همچنان بسط و نشر می‌یافت خاقانهای دیگر با آنها بمدارا رفتار میکردند و شکستگی‌های دیگران را جبران می‌نمودند. این بود خلاصه تاریخ بودیزم در چین در مدت یک هزار سال^۱.

۱- از زمانیکه مبادی کنفوسیائیسم جدید « Neo - Confucianism » از زمان خاقانهای سلسله سونگ Sung انتشار یافت دین بودیزم در آن کشور روضف و انحطاط نهاد- در زمان حاضر هر چند عدد مؤمنان و پیروان بودا در چین یعنی کسانیکه بمعبد بودائی برای عبادت می‌روند با تمام روحانیون و راهبان آن مذهب در حدود دو بیست و پنجاه میلیون میباشد و مخصوصاً در چین وسطی این دین تجدید حیات یافته است - معذک رو بهمرفته دین بودا نیروی باستانی خود را در آن دیار از دست داده در دوره اخیر یعنی زمان سلطه و استیلای کمونیستها حکومت چین سرخ نیز بالطبع از لحاظ ایدئولوژی با دین بودا مخالف است.

کره

پس از انتشار دین بودا در چین در کشور کره نیز در قرن چهارم میلادی این دین رواج یافت. در آفرزمان این سرزمین سه دولت تقسیم شده بود و در هیچیک از آنها فرهنگ عمیقی وجود نداشت و مردم همه جا پیرو مبادی آنی‌میزم (اجداد پرستی) بصورت ابتدائی بودند در آن زمان براهمی بودائی بنام سوندو Sundo بتشویق یکی از پادشاهان مستقل محلی در شمال چین از پیوستن گذشته بکشور کره رفت و تعدادی تمثال‌ها و کتابهای مقدس خود را همراه برده بنشر دعوت پرداخت. فرمانروایان دول ثلاثه در زمانی اندک در اثر شوق و اشتغال مبلغان بودائی بدین آنها در آمدند و تمدن و فرهنگ آن آئین را اقتباس نمودند. در اواسط قرن ششم میلادی یکی از سلاطین که در جنوب غربی کشور کره سلطنت داشت مبلغانی چند و تماذیل و کتب بودائی برای امپراطور ژاپون بدهنده فرستاد.

ژاپون

در سال ۵۵۲ م. امپراطوری در ژاپون سلطنت میکرد بنام «کیمی» Kimmei چون هیئت فرستادگان از کره بدر بارافروود آمدند تمثالی (مجسمه) از بودا برای او هدیه آورده بودند که سطح آنرا بالواج طلازینت کرده بانضمام بعضی نوشجات مقدسه و چند پرچم و چند چتر و نامه‌ای نیز با خود داشتند که در آن پادشاه کره تسلیم بودا را ستایش کرده و اظهار میکرد که این دین ثمرات و نتایج خوبی بار می‌آورد. اگر کسی بدین دین درآید «بودها» میشود (یعنی دارای نور علم و معرفت بودهی Bodhi میگردد).

در این پیام نیز می‌گفت که این مبادی از اقصای هندوستان آمده و در کشور چین انبساط یافته و به کره رسیده و در همه جا مورد قبول و احترام خاص و عام قرار گرفته است. مصادف با همان زمان براهمی چینی به شهر «یاماتو» Yamato آمده و با کمال آرامی و خاموشی دیری و ممبیدی بهمت خود بنیاد کرده و مدت سی سال در آن جا بانجام اوامر دین بودا مشغول عبادت و مراقبت بود. این امور خاطر امپراطور ژاپون را اندک اندک بسوی آئین بودا متوجه کرد بطوریکه این حکایت تاریخی می‌گوید آن سلطان این امر مهم را با مشاوران دربار خود در میان نهاد و کنگاشی نمود در آن جمع بعضی به مبادی این دین نو با احتیاط بسیار موافق بودند و بعضی دیگر بکلی بمخالفت برخاستند و یقین داشتند که قبول این مذهب باعث میشود که خدای کامی Kami که معبود ملی ژاپونها بود غصبناک شود. شخص صدراعظم که رئیس عشیره سوگا Soga نیز بود با قبول این مذهب جدید موافق گردید ولی امپراطور با ظریفه حزم و احتیاط را از دست نداد و آن مجسمه مطلای بودا را به رئیس قبیله مذکور داد که آنرا مورد ستایش خاندان خود قرار دهد تا معلوم شود که از این کار خدای «کامی» خشمگین خواهد شد یا نه؟ و از قضا در آن زمان طاعونی عام بر آن دیار استیلا و انتشار یافت و همه یقین کردند که این علامت خشم و غضب الاله «کامی» است پس از سر آن دین نوین برخاسته و آن مجسمه مطلای را در رودخانه افکندند و دین بودا بکلی از نظر امپراطور فروفتاد.

چون آن پادشاه وفات یافت باردیگر سلطان کره هیئت مبلغین جدیدی بآن کشور گسیل داشت که علاوه بر تعدادی چند از راهبان و روحانیان دو بست مجموعه کتب و متون بودائی و یکتفریبیکر-

نگار و یک معمار معبد ساز با ایشان همراه بود. امپراطور از روی ادب و مهمان نوازی آنها را پذیرفته و اجازت داد که برای خود معبدی بنا نمایند در این کورت بازقبیله «سوگا» بموافقت آنها قیام کرده و در مساعدت به بودائیان اصرار ورزیدند.

باردیگر همان بیماری (طاعون) همه گیر شد بر حسب آن افسانه باستانی مجدداً تمثال زرین بودا را در قمرودی افکندند و پیشرفت دین بودا دچار تاریکی و وقفه گشت لیکن مرض عام همچنان ادامه داشت، در این هنگام افراد خاندان «سوگا» پیش آمده و مدعی گشتند معلوم میشود خدای «کامی» ضعیفک نیست زیرا اگر چنین میبود میبایستی اکنون انتشار مرض متوقف شود بلکه ظاهر آنستکه بودا از عمل ایشان دلگیر و ملول گشته است، این استدلال در دلها موقع قبول یافت و اولیای مملکت بر آن شدند که مزاحمتی و ممانعتی در کار بودائیان بعمل نیاورند و آنانرا بحال خود گذارند. چون امپراطور جدید بر تخت سلطنت زاپون نشست بار دیگر دین بودائی رواجی یافت و باوجود مخالفت سران لشکر و پیشوایان روحانی با نظر ملاطفت به پیروان بودائی نگرست واز نو «یشت‌های میلفان از خارج به زاپون می آمدند بعد از آن که در سال ۵۸۸ م امپراطور «سویکو» Suiko رحلت کرد برادر زاده اش «شوتوکونی شی» که بودائی متعصب و غیور بود نایب السلطنه گردید وی بدرنگ بعضی از دانشمندان کشور خود را بچین اعزام فرمود که در باب بودا و بودائیان و همچنین از روش حکومت و مملکتداری چینیان تحقیقات مفصل کرده باز آیند در زمان حکمرانی این سرد است که نخستین معبد عمومی بودائی در زاپون ساخته شد و اول مدرسه و دیر بودائی تأسیس گشت. گویند به پیروی از مبادی انسانیت پرورانه فرقه مهابانا امر فرمود، بیمارستان و شفاخانه‌شی و آسایشگاهی برای بیماران و بینوایان برپا کردند، سران قوم بتقلید از آن حکمران هریک از اموال منقول و غیر منقول خود هدایا و نذور مانند خانه‌ها و نه‌رها و بستان‌ها و بندرگاه‌ها و انبارها و حتی جاده‌ها و معابر نیاز نمودند و از آن‌سی آن دین و آئین نه تنها باعث نجات و رستگاری افراد ناسم‌شده شد بلکه یکی از عوامل آسایش و رفاه هیئت اجتماع نیز شناخته گشت.

و از آن پس ندین بدیانت بودا معمول و رواج گردید و عامه مردم رفته رفته بدان اقبال کردند و بتقلید چینیان در زاپون نیز مکتبهای اصول تعالیم بودا بفروع و شعب گوناگون متشکل شد و قسمت عمده از مردم آن دیار بآن مذهب گرویدند. هر چند در آغاز مذهب بومی محلی که عبارت از آئین «شینتو» Shinto بود دچار خصم و رقیبی جدید گردید ولی بعد از چندی آلهه «کامی» که معبود بومیان بود خود نیز در عداد خدایان بودائی درآمد و آن‌ها را «بودیست‌توا» شناختند و آن دو مذهب اینچنین بیکدیگر در آمیختند و در واقع برای هر زرد سالک حقیقت جائز بود که در آن واحد هم یک بودائی مؤمن و هم یک شینتوئی معتقد و هم یک کانفوشیست واقعی باشد.

پس از آن روزگاری دراز سیری شد و بودیزم مذهب عمومی زاپونیان گردید و بهترین مکتب و لطیفترین صورت درآمد. گرچه در قرن هفدهم میلادی هنگام سلطنت سالد شوگون Shogun دوباره مذهب شانتو بمنوان دین مخالف و رقیب بودائی شناخته شد و ایشان قوم زاپون را بتربک بودائی و قبول شانتوئیزم دعوت کردند در قرن نوزدهم که میلفان مسیحی از اروپا و امریکا بآن دیار هجوم آوردند بار دیگر مذهب بودا دچار خصمی قوی و حریفی نیرومند گردید و حتی اولیاء حکومت با نظر مخالف بدان می نگرستند. در زمان حاضر که ساخت‌گیری‌ها و شدت عمل دوره جنگ دوم سیری شد بودائیزم باز قدامت کرده و باروش‌های نوین و اصلاحات تازه شروع بکار کرده اکنون نیرو و جذب قلب

عامه را بشماید و باید انتظار داشت تا معلوم شود که در آینده این دین در آن دیار چه صورتی درخور حوائج و نیازمندی‌های اجتماعی آن قوم حاصل خواهد کرد.

تبت و مفلستان

صورتی که در این نواحی دین بودا پیرو گرفته‌است با اصطلاح به «لامائیسم» Lamaism معروف است و آن اقصی مرتبه تحولی است که این سیستم دینی حاصل نموده یعنی بوسیله آن مذهب اولیاء و زمامداران کشوری بر مردم حکومت میکنند و چون لاماها در رأس آن قرار دارند ازین جهت آنرا لامائیسم گفته‌اند و آن روشی است که با هر دو طریقه هینایانا و مهایانا بی‌نیو دارد .

دین بودا بعد از آنکه در اطراف و اکناف فلات مرکزی آسیا انتشار یافته ممالک شرقی و جنوبی ربه آنرا بگردن گرفتند آخر همه به تبت Tibet رسید و میلان بودائی بشارت (انجیل) بودا را با خود بآندیار دور افتاده بردند ولی در آغاز تبتیان بدان استقبال نکردند . تا آنکه در حدود ۶۳۰ . م یکی از سلاطین تبت بنام سرنگ سان گام بو Srong Tsam Gam Po در شهر لاسا حکومتی منظم تشکیل داد و از آنجا فرستادگانی چند بشمال هند گسیل داشت تا آنکه عقاید و مبادی بودائی را بکشورش بیاورند . چنانکه روایات باستانی حکایت میکند آن شاهزاده را دو همسر بود یکی شاهزاده خانمی از هند و دیگر شهبانویی از نیال و آن‌هر دو متدین بدین بودا بودند و شوی خود را بر سر و آداب آئین خود آشنا ساخته او را بقبول و عمل به آن تشویق می‌کردند.

با اینهمه اقدامات آن شاه تبتی چندان مؤثر نیفتاد و شیطان پرستی «Demonolatry» در نزد آن قوم ریشه‌ئی مستحکم داشت و فهم مبادی بی‌چیده و دقیق بودیزم برای آنها متعسر و صعب می‌نمود و بیش از یک قرن همچنان گذشت و بودائی پیشرفتی که باید حاصل نکرد تا آنکه بانسی حقیقی دیانت لامائیسم که مردی بنگالی بود و معلمی با اراده و معتقد قوی و بنوعی از مذهب بودائی که در بنگاله رواج داشت متدین بود روح الاله مؤنث یعنی «ساکتی» را می‌پرستید به تبت آمد عبادت‌کالی زوجه شیوا خدای هندو در قرن هشتم میلادی در میان آن مردم نفوذ یافته بود . وی بعد از زحمت بسیار و اصلاحاتی که در اصول عقاید آن قوم نمود موفق شد که مردم تبت را بدین خود در آورد پس از تبت مفلان مفلستان در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی پیرو همان عقاید گشتند.

۳ . انجیل کامل مهایانا

دانستن علت حقیقی و تفوق و انتشار مبادی فرقه مهایانا امری صعب است و کشف آن بسیار مشکل . برای عامه مردم مذهب مهایانا متضمن یک بشارت آسمانی بوده و نوید میدهد که عددی بشارت از نجات دهندگان علوی در حال ظهور و یا در مرتبه کم‌ون موجود هستند که همه برای شقای آلام و منافع روحانی انسان آمده‌اند البته این خبر خوش‌خاطر را نااد و غمزدگان را تسلی میدهد تا بعدی که ملقه خواص و اهل و کسر و دانش نیز در این باب ذملاقه و سهیم شده‌اند و بالاخره همه ایمان آورده‌اند که این جهان هستی عالم دوستی و محبت است نه کانون محنت و اندوه ، شک نیست که چون دانشمندان این ایمان را مورد مطالعه قرار داده مشاهده کردند که مبادی و تعالیم اصلی بودا گرچه در

این بشارت مندرج است ولی در آن محور گردیده درست مانند تاری کم رنگ که در نسجی از قماشی خوش رنگ و جلی بکاررفته باشد ناپیدا می ماند . بر حسب متون مذهبی مهاییانگوتاما که به لقب صوت آسمانی ساکیامانی «Sakyamanis» ملقب است بشاگردان خود سخن گفته و سخنان او در طی صد ها صفحات متون قدیمه مندرج است ولی پیامی که او بر حسب مبداء و فلسفه مهاییانا برای بشریت آورده است در متون هینایانا این صراحت را ندارد، سخنان معلم کلیاتی است که آن مذهب آنرا شرح و تفسیر میکند بعبارت دیگر در مبادی ایمانی مهاییانا اصول کلی و مبادی مطلقه که در ابتدای امر در اساس بودیزم وجود داشته ظاهراً تاویلات و معانی دیگر گرفته است .

پیروان مبادی مهاییانا بر آنند که بودا راز حقیقت وجود را برای شاگردان خود تعلیم داده و بآنها در خفا گفته است که ثلاثی انسان به تنهایی در راه نجات نفس خود کافی نیست بلکه باید باو در این راه یاری و معاضدت نیز نمود .

عوامل نجات یا قوای علوی که مؤثر در رستگاری انسانند از سه نوع بیرون نیستند و آنها بشریپ عبارتند از: «منوشی بودا» و «بودهی سانوا» و «دیهای بودا» و شرح هر یک از آن سه ازین قرار است، «منوشی بودا» Manushi Buddha نجات دهندگانی هستند که مانند گوتاما که در زمان ماضی در روی کره خاک ظاهر شده و ابتدا صورت و جنبه بشریت داشته سپس بمرتب اشراق و شهود رسیده اند و ابتداء نوع را براه حقیقی حیات و طریق درست زندگانی رهنمائی کرده اند و پس از اینکه تکلیف خود را در این باب انجام داده اند بمقام نیروانا واصل شده اند ، آنها معلمین انسان بوده اند و بفنای صرف رسیده اند و اکنون دیگر دعاها و مناجاتهای آدمیان بآنها نمیرسد .

اما بودهی سانوا Bodhisattva وجود حیاتی فعلی ندارند بلکه در مورد بوداهای تاریخی در ازمنه سالفه تحقق پیدا کرده اند مانند گوتاما (یعنی بودای اخیر) . در مذهب مهاییانا برای این موجودات علوی اهمیت و حقیقت مذهبی زیادی قائل شده اند ولی در کتب و نوشتجات هینایانا فقط دو بودا ازین قبیل ذکر میکنند که یکی عبارتست از گوتاما قبل از وصول به مرتبه اشراق و شهود و دیگری بودای آینده یا میتریا Maitreya که اکنون بودائیت او در حال کمون است . در نوشتجات و کتب مذهبی مهاییانا عنوان «بودهی سانوا» برای موجودات روحانی بیشماری ذکر شده و آنها را در حالتی میدانند که نمازها و مناجاتها را می شنوند و دعاها را اجابت میکنند و در موقع نیاز بیاری بیچارگان و دستگیری از یا افتادگان میشتابند . بودائیان چین و ژاپن « بودها- سانوا» ها را موجوداتی میدانند که قبل از وصول بمرتبه بودائی در اعمار گوناگون و زندگانیهای پیاپی بدرجات رفیقه ترقی کرده و مقامات عالی روحانی حاصل کرده اند و همچنان آنانرا زنده و جاویدی میدانند که در هر دقیقه باستحقاق می توانند بمالم نیروانا واصل شوند و فضایل و خصائل خود را به کسان دیگری که بوسیله دعا و نماز بآنها تقرب حاصل کرده اند منتقل سازند ، این «بودها سانوا» ها بر فراز آسمان و بر سریر تعالی و استغنا فرار گرفته اند و همواره بمال سفلی که دنیای فسر و احتیاج است نظر می کنند و گاه بگاہ برای تصفیه و تزکیه روح خود بزمن فرود می آیند و مانند ملائکه و ارواح طیبه اعمال ناشی از رحم و لطف را انجام میدهند

«میتریا» Maitreya که بودای آینده است (و اورا بزبان چینی «می لو فو» Milo - fu می نامند) یکی از آن بودا سانواها میباشد و ذکر حال او در «وف گفته شد . میتریا را نخست در هندوستان بیزرگی شناختند و ستایش کردند و سپس عقیده باو بدیگر ممالک بیرو مهاییانا سرایت

کرد و از او همه جا تمثالها و پیکرها ساخته و پرداخته و او را در نهایت مجد و بزرگی نشان داده‌اند و عجب اینجاست که پرستش و اعتقاد باو بدرجه بعضی دیگر از بودا ساتواها نمیرسد و مردم بآن دیگران نظر احترام و ستایش بیشتری دارند نزد ایشان به‌منی از آنها مستعد یاری و دستگیری طالبان حقیقت و سالکان طریق‌اند. و بعضی دیگر مؤثر و موجود سمدت و نیکبختی مؤمنان و معتقدان می‌باشند در این بوداساتواها آنکه از همه مهمتر است یکی موسوم به «اولوکیتا» Avalokita می‌باشد این اسم که از ریشه هندی اشتقاق یافته نام بودها ساتوایی است که علاوه و محبت خاصی بمردم روزگار ما دارد و نماینده رحمانیت و لطف الهی است و مراقب حرکات و سکنتات افراد بشر در این جهان می‌باشد و معتقدند که ناکون سیصدبار بصورت آدمی بر زمین فرود آمده بصورت آسی بوده تا بیچارگانی که درمرض آسیب و مخاطره واقع بوده‌اند نجات دهد قبل از حدوث فجایع و مضایح اخلاقی مانند جهل و شهوت و رنج و تمب آدمیان، درهنگام بلایا مانند بیماری یا شکستن کشتی یا گرفتاری بدست دزدان و راهزنان یا قتل‌عنیف اولوکیتا بیاری آنها می‌شتابد و آن مخاطره‌نا مطلوب را رفع می‌کند. همچنین بزنان عقیم فرزند عطا می‌فرماید و گرفتاران را آزاد می‌سازد. درسراسر آن ممالک پیکر اولوکیتا را بصورت شاهزاده‌ای ملیس بجامه شاهانه می‌نگارند که تاجی بلند بر سر دارد و در دست چپ خود شاخ گل نیلوفری سرخ‌رنگ‌گرفته است (وازهمن سبب او را به‌شاهزاده نیلوفری نیز ملقب کرده‌اند) و دست راست را بملامت لطف و مهربانی دراز کرده است مؤمنان او را «جواهر نیلوفری» خطاب می‌کنند گاهی برای او چهار دست یا بیشتر رسم می‌کنند که درهر یک عطیه‌ای و هدیه‌ای دیگر گرفته تا با آدمیان عطا فرماید، درممالک هند و چین و کوره و ژاپن برای ازدوجه اوتیز داستانها نقل می‌کنند و او را «کوان یین» Kwan - Yin یعنی آلهه لطف می‌نامند این خدای مادینه در آن ممالک مرتبه و منزلتی دارد شبیه با آنچه که مسیحیهای کاتولیک برای مریم عنرا قائل می‌باشند. و او را رمز و نشان محبت و مهر مادری می‌شناسند و مجسمه او را با نظرافت و هنرمندی تمام می‌نگارند و نقش‌آورا همواره بر فراز گل نیلوفری یا سوار بر ابر یا راکب بر موجی از امواج دریا رسم می‌کنند. این آلهه همواره در آغوش خود کودکی نوزاد گرفته که می‌رود بزنان سترون مرحمت‌کند. اما سومین دسته ارواح علوی یعنی دهینا بودا Dhyna Buddha با آن دو گروه سابق النکر از آن جهت اختلاف دارند که بعضی کمال و نورانیت رسیده و بودها شده‌اند و لسی وصول انسان باین مقام علوی بوسیله ظهور او در کالبد انسانی نمی‌باشد بلکه آنها موجوداتی متعال و مقصد و آسمانی‌اند که در اعلی‌علین جای دارند و در فواصل از منته یعنی در اوقاتی که هنوز بمقام فنا (نیروانا) واصل نکرشته‌اند مراقب و مواظب حوائج بشری می‌باشند همانطور که گوناوما بهد از اشراق و قبیل از وصول به «نیروانا» یعنی «مرگ» دیده‌بان امور عالم بود آنها را نیز همیشه بصورت و تمثال بودائی‌نشان می‌دهند که در بحر عمیق مراقبه و تفکر فرورفته و سکون و استقرار مطلق حاصل کرده‌اند بر خلاف تمثال بودها ساتوا که مانند شاهزادگان جامه‌های گرانبها و مرصع بجواهرات درتن دارند، دهینا بودها با جامه‌های بسیار ساده چون راهبان نمایش‌داده می‌شوند که دستهای خود را بسوی جلو دراز کرده با آنکه بازوان را بسوی دامن خم نموده و بادینگان فرو افتاده بزمین نظر انداخته‌اند و بر سیمای محزون و متفکر آنها تبسمی آرام نقش بسته است

هرگاه مجموع معتقدان آنها یا نارا خلاصه کنیم می‌بینیم که دهینا بودها از آن میان مورد احترام و پرستش خاص‌اند. یکی از آنها که «ویردکانا» نام دارد بودای خورشید است، اعتقاد بدو همان

گونه که میترا نزد پارسیان و هندوان و اپولو نزد ساکنان سواحل بحر الروم منتسب به کسره شمس است اولین نزد فرقه مهاییانای آفتاب می باشد در زاپون و جاوه برای این خدا احترامی بی نهایت قائلند. دوم بودای شفابخش است و نظر عنایت او شامل حال بیماران و مریضان میشود و در چین و تبت و زاپون معتقدین فراوان دارد.

سومی که به «امی تابها» Amitabha موسوم است از همه بزرگتر و یکی از خدایان عظیم الشان سراسر اقلیم آسیا می باشد بهشت در مغرب جهان در تملک تصرف اوست و آن سرزمین سعادت و خوشی محض و خرمی مطلق که « بارش صفا » موسوم است در قبضه اختیار او و هر کس از روی ایمان و خلوص با او متوسل شود و ده بار نام او را ذکر کند در هنگام مرگ بآن بهشت هوعود می رود و مقام و شأن او نزد عوام بودائیان در چین و زاپون حتی از خود ساکیومونی (یعنی شخص گوتاما) بالاتر و والاتر است باین معنی که سایر بوداها حوائج آتی و حالی بشر را بر می آورند ولی «امی تابها» سعادت مستقبل آتی را برای انسان تضمین می کند و قتیکه مؤمن بودائی از توسل بساکیومونی و از دیگر بوداساتواها مایوس گردید به «امی تابها» متوسل می شود.

بعضی از فرق مهاییانان در چین و زاپون معتقدند که هر کس از روی ایمان خالص و صفای نیت و خلوص عقیدت نام مقدس امی تابها را همه روزه چند بار تکرار کند مورد لطف و کرم غیبی او واقع خواهد شد. باین ترتیب مشاهده میشود که بودیزم اولیه چگونه در نزد فرقه مهاییانان تحول و تکامل حاصل کرده است آنها منکر نیستند که شخص گوتاما (بودا) حسن نیت و صفای ارادت و رحم و رأفت را بهمه جهانیان تعلیم داد ولی میگویند قاعده محبت که موضوع تعلیم اوست خصوصیت و شخصیت ندارد و فلسفه آن پیشوای بزرگ بر روی اساس عمیم و اطلاق قرار گرفته و محبت را برای همه بطور عام اراده فرموده نه برای افراد بطور جداگانه، عقیده آنان درباره ماهیت «بودهی ساتواها» و «دهیانی بودها» بر روی این اصل است که نوع پرستی و محبت بانسان بطور مطلق منظور نظر معلم کل بوده و در فلسفه اخلاقی وی در وجود مافوق الطبیعه خود بادهیه و اوراد توجه میکنند ولی بر حسب تعالیم صریحاً گفته است که بجای دعا و نماز بایستی قوای درونی و نیروی نفسانی را مرد مؤمن صادق متوجه به نجات و درستکاری باطنی خود نماید و بس.

مهاییان نیستند هم منکر نیستند بلکه صریحاً اعتراف میکنند که از اصول قدیم تعالیم بودا منحرف شده اند ولی بر آنند که شخص گوتاما چندین نوع تعلیمات داشته و هر یک را بمناسبت فهم و استعداد مستمعین بآنها القاء می کرده است مثلاً برای نفوس ضعیف و افراد نفس پرست و خودخواه قاعده هشت راه سعادت را وضع کرده است ولی صاحبان ادراکات عالی و نفوس قویه را تعلیم فرموده که نفس خود را تکمیل کنند. ایشان در اثر محبت نوع انسانی تکامل یافته «بودها ساتوا» می شوند با این تأویل و تفسیر که در مبادی اولیه گوتاما نموده اند مهاییان نیستند بلکه شدیداً پیروان فرقه هینایانان را مورد حمله و عتاب قرار داده و آنها را خود خواه و نفس پرست میدانند که طالب سعادت و درستکاری شخصی و فردی شده اند و هر یک همانطور که بودا گفت مانند حیوانی وحشی (کرگدن) به تنهایی برای خود در جنگل جهان سرگردان است.

اخلاقیات مکتب مهاییانان

سلسله افکاری که بطور اختصار در فوق نموده شد از تعالیم عالی و الهام بخش بودیزم می-

باشد و میتوان آنرا بطور اختصار کما بیش چنین خلاصه نمود ، هر چند بودا ساتواها عاقبت جنبه الوهیت پیدا کرده‌اند لکن در آغاز آنها افراد بشری بوده‌اند که بمیل خود از وصول بمرتبه فنا (نیروانا) خودداری کرده‌اند . آنها در ازمنه سالفه عهد کرده‌اند که در اثر تکمیل نفس و تربیت باطن بمرتبه بودهائی برسند و از راه محبت به نوع فداکاری کرده از سعادت وصول بمقام نیروانا برارده و میل خود صرفنظر نموده‌اند و استعداد صفات عالی خود را بدیگران منتقل میفرمایند تا آنکه مستمندان و ارباب نیاز را یاری کرده باشند ازینرو هر موجود انسانی در وقت حاضر خواه مرد و خواه زن میتواند در صورتیکه از روی خلوص عقیدت مصمم باشد چنین عهدی را بنویسند خود بنماید و از این پس در سیر بمرتبه بودائیت سالک گردد زیرا در نهاد هر کس استعداد بودا شدن بالفطره موجود و مکنون است . البته طولزمان که برای وصول باین مقصد اعلی و منزلگاه ارجمند لازم است بیش از حد قیاس میباشد لکن زمان و طول آن در راه مقصودی چنین شریف و عزیز اهمیتی نخواهد داشت و بیدرتنگ باید در این راه سعادت قدم نهاد و وقت شروع باین سفر همین لحظه حال است.

منهب مهاییانا مراتب و مدارج عدیده درپیش راه سالک قرار داده که باید آنها را طی نماید تا به نقطه مقصود یعنی مقام «بودا ساتوا» برسد و برای گذشتن ازین مراحل يك رشته کتب و نوشتجات تدوین شده که همه تکلیف عمل سالک رهنورد را معین میکند ، در یکی از رسالات باستانی که ظاهراً در قرن هفتم میلادی نگارش یافته دستور میدهد که هر کس میتواند طی طریق کرده بمنزلگاه «بودها ساتوا» نائل گردد و حصول باین مقصود عالی بشرطی است که سالک درنفس خود شوق و رغبت به اعمال صالحه و کردار نیک را احساس کند و از اتیان بکارهای خوب و نیکوکاری نسبت بموجودات ذیحیات قلباً شاد و خوشنود شود پس از آن باید بدرگاه بودا دعا کند و از او استمداد نماید تا آنکه او را بمرتبه اشراق و شهود برساند و روح او مصفی و روشن گردد و از او درخواست کند که وصول او را بدرجه نیروانا بتأخیر اندازد تا بتواند بموجودات حی و زنده در عالم مصدر خست بشود تا زمانی که مانند آخرین برگ درخت و یا شاخ گیاه از قید وجود آزاد شود.

راهبان بودائی در کشور چین در این سیر وسلوک يك رشته تکلیف و واجبات انجام میدهند که سرانجام همه آنها حصول بمرتبه بودها ساتوا است و باید نخست آنقدر خود را تصفی و تزکیه کنند تا بدرجه کمال (اراهات) arahat برسد سپس در نفس خود به نیروانا واصل گردد اینست اصولمبادی اخلاقی درزندگرفرمهاییانا که از روش و مقصد هیئایانا تبدیل و دگرگونی حاصل نموده‌است.

فلسفه مذهبی مکتب مهاییانا

دانشمندان و عارفان بر این تعالیم مانند يك مکتب فلسفی نظر کرده و آنرا مشربی‌همیق و لطیف یافته‌اند . تأسیس این مکتب فلسفی نخست در کشور هندوستان بظهور رسید . هر دو فرقه در طی دو قرن دوم و سوم برای خود يك نظام عرفانی یا علم کلام خاصی ترتیب دادند که مقدار زیادی تحت نفوذ متفکرین هندوئیسم و جینیسم قرارگرفت و نیز به توبت خود درمبادی آن دو مذهب نیز تأثیری متبادل کرد.

در قرن دوم میلادی شخصی بنام «ناگار جونا» Nagarjuna مکتبی تأسیس کرد که بر روی اساس متین از مروری و تفکر فلسفی برقرار بود. البته وی مبادی اصلی خود را از تعالیم «گونااما» اقتباس کرده بود، او گفت که نفس «ego» خیالی باطل بیش نیست بلکه عبارت است از یک سلسله تحولات که با اصطلاح «اسکاندها Skandhas» میباشند و همه چیز در عالم هستی از تجمع عناصر متحول و متحرک بوجود آمده است و اگر آنها را بتدقیق تجزیه و آزمایش نمایند هر آینه چیزی جز مظاهر دماغی و فکری باقی نمانند ولی آن همه باطل و میان تهی است و اشیاء حقیقت اصلی ندارند و در نتیجه خیالات و اوام در دماغهای آلوده بجهل و مکندر از خرافات پدیدار میشوند، ازینرو معتقد شد که عالم خارج عالمی خیالی و موهوم است و حقیقت غیر از آن چیزی است که بوسیله حواس ادراک میشود و مظاهر موهوم «سرابی» است بی آب. در عالم حقیقت شکل و صورت و اسم و سمی و علم و معلوم در کار نیست. ذائقه و لامسه و باصره و سامه و شامه و حتی شیء و ماده همه مبدومند. علم و جهل نیز در امر اعتباری اند. بالاخره کون و فساد، مرگ و حیات و قنوان و حقایق ارببه (بودائی) و حتی وصول به «نیروانا» نیز همه ناشی از وهم و خیال است. ولی میتوان گفت که بعضی اعتبارات و اصول را باید معتقد بود یعنی یک حقیقت ثابت که همواره در حال استعلا و ارتفاعت وجود دارد لاغیر تنهادهماغهایی که از لوث جهل منزّه شده اند آنرا درک میتوانند کرد مادام که منزه آدمی دارای قوه ادراک بحال عادی باشد نمیتواند آن حقیقت را بدرستی فهم کند بلکه تنها بر روش معتاد و معمول یا بطور نسبی آنرا درک مینماید اما با این ادراک نسبی آدمی بی بعقیقت و بطلان اشیاء نمیبود برخلاف برای آنها یک وجود حقیقی واقعی تصور میکنند و در این حالت جهل و خطا و نقصان است که انسان زائیده شده میبرد و باز دوباوه متولد میشود.

بمبارت دیگر، دماغی که از قید عادیات و ادراکات نسبی مصفی و آزاد شود می داند که اشیاء جهان همه باطل و لثو و بکلی دور از صفات و خصایصی است که با آنها نسبت میدهند و در واقع موجودات دارای هیچ صفت و خاصیتی نیستند زیرا آنها بخودی خود همواره مجهول الکنه و غیر قابل ادراک میباشند، حقایقی که در زیر پرده ظاهری اشیاء قرار دارند قابل درک بوسیله حواس نیستند حقایق اصلی مانند بودائیت یا عالم بندگی و رقیقت یا کارما یا تناسخ یا انتقال ارواح هیچیک به بیان در نمی آیند و همه از دائره قدرت دماغ هادی خارج میباشند زیرا حقیقت از لوث صفات و اعراض منزّه و از تنگ مرگ و حیات یا ایجاد و اعدام میراست، وحدت و کثرت هیچیک در ساحت قفس او راه ندارد. بالاخره وصول بمرتبّه «نیروانا» بمعنی اتصال به عدم محض و فنا است زیرا در آن مقام است که اعراض و صفات و خواص ظاهری و باطنی آنها بکلی از میان برداشته میشود و آنجا عالم سکوت و سکون و خلاه مطلق است و بی این فلسفه در این حیث شبیه است بمبادی ایدئالیسم مترقی فیلسوف اروپا ایمانوئل کانت Emmanuel Kant که بصورت اپیستمولوژی Epistemology یعنی فلسفه حدود و تماریف وضع کرده است.

در قرن پنجم میلادی مکتب یوگا Yogacharya در هندوستان بظهور رسید و جانشین فلسفه فوق شد اصحاب این مکتب نسبت به بودها و کارما و تناسخ و دیگر امور قائل بادرک «Consciousness» شدند و گفتند که آن مرحله کمال نهائی است و عالم مانند دریائی عظیم است که بر سطح آن امواج ستره و رگه راگون نمودار میکردد و آن امواج بوسیله حواس خمسه و قوه تمیز مابین اشیاء تمیز مابین قوای فاعله و منفعله ادراک میشوند.

در قرون قبل از آن شاید در حدود قرن اول میلادی «ادراک نهائی» را یکی از متفکرین بودائی بنام اشواگوشا به کیفیت مطلقه «Absolute Suchness» اصطلاح کرد، یعنی «هستی چنانکه هست» و گفت هستی محض پاک و منزّه و واحد علی الاطلاق است که از مجموع اشیاء غیرمتناهی یک واحد استخراج میشود، این عقیده بر روی افکار و مکاتب مذهبی بودائیزم تأثیری عمیق کرد، همین واحد اول یا موجود کلی در مبادی فلسفی ودانتیک (هندوئی) نیز موجود است که آنرا برهما انمان Brahma Atman میگویند ولی در نزد فلاسفه بودایی فرقه مهاییانا البته با آن اندک اختلافی دیده میشود و نزد ایشان گوهر یکانه وجود یا واحد مطلق در مظاهر عشق و محبت جلوه گر میشود و بودا را بوجود میآورد چونکه گوئی جوهره بودا در قلب عالم کون وجود دارد و ظهور پیدا میکند و او نماینده کلی مطلق و واحد اصلی میباشد که در صورت ماهیات و تعینات پدیدار شده است حقیقت عشق است ولی نه بطور فردی و جزئی بلکه بطور عام و اطلاق که پرده جهل و غشاوه نادانی را از منزها یکسو کرده و آنها را در مرحله قوسی صعودی کشانیده بر مرتبه بودهی ساتوامیرساند و از آنجا بمقام نخستین خود بر میگردد.

این نتیجه که متفکرین مهاییانا از مقدمات فلسفی خود استخراج کرده اند در بسیاری از نکات با مبادی نئولوژی مسیحیان در باب عالم لاهوت مشترک است و در نزد پیروان هر دو مذاهب این فلسفه خیلی بیکدیگر شبیه است^۱ پس از آنجا که هستی صرف یا وجود بحت بسیط و یا جوهره بودها شامل کل کائنات است نفس هر فرد انسانی اعتماد دارد و ظاهر میشود و هر کس میتواند در نتیجه ریاضت و سیرو سلوک بمقام بودا برسد.

۴. مکاتب مختلف فرقه مهاییانا در چین و ژاپون

اکنون در مکاتب و روشهای فلسفی مهم فرقه مهاییانا در چین و ژاپون سخنی باختصار باید گفته شود تا از تحولات مذهبی آیین بودا در آن دیار آگاهی بیشتر میسر گردد. آنچه راه که متکلمین و متالهی بودائی در هندوستان بطور مقدمه و مینا بحث کردند متفکرین در چین و سپس در ژاپون بعد کمال رسانیدند و آنها در قوم بسک و سلیقه خود بآن شاخ و برگهای جدید افزون کردند. باید دانست که با کمال عجب مشاهده میشود که انتشار مذهب مهاییانا، در چین و ژاپون در تناسب معکوس با حرکت و نمو آن فرقه در هندوستان میباشد. بعد از قرن هفتم میلادی بودیزم در هندوستان رو بانحطاط نهاده تقریباً از میان رفت. علت این انحطاط و زوال بودیزم در سرزمین زادگاه خود هنوز بدستی معلوم نشده است یکی از سیاحان و زوار چینی بنام فاهین Fa-Hsin که در فاصله بین ۴۰۵ تا ۴۱۱ میلادی به هندوستان سفر کرده با کمال خوشوقتی مشاهده میکند که هر دو فرقه هینایانا و مهاییانا در آن زمان رونق و رواج فراوان داشته اند لکن وقتیکه سیاح چینی دیگری بنام هوان شوانگ Hsüan Chuang در حدود ۶۲۹ تا ۶۴۵ م از آن کشور دیدن میکند آثار و علائم زوال و انحطاط را حکایت مینماید و پس از جستجو و فحش در علل این امر همچو بنظر

۱ - شدت نزدیکی این مبادی با عقاید موحدین صوفیه اسلام نیز بسیار روشن و واضح بنظر میرسد.

میرسد که يك علت عمده انحطاط بودیزم همانا هجوم سیمانه قبائل هونهای سفید شمال هندوستان است که در انتهای قرن ششم بوقوع پیوست. و در اثر همین مهاجمه خونین دیور و صوامع بودائی عرصهٔ نهب و تاراج گردید و انتظام دستگاه اولیاء آن مذهب با شفتگی ویریشانی مبدل شد علت دیگر ظاهراً اثر عقیده جدیدی بود که جداگانه در هندوها بظهور رسید و معتقدین به ویشنو که از حیث عدت و عدت در آن زمان بسیار نیرومند بودند بر آن رفتند که گواتما بودا نعمین هبوط و ظهور ویشنو است.

بالاخره شدیدترین ضربه‌یی که بر پیکر این دین در کشور هند وارد گردید در قرن ۱۲ میلادی بود هنگامیکه در سال ۱۱۹۳ سلاطین مسلمان هند «سلاطه خلجیه» که بر شمال هنداستیلا یافتند آخرین مراکز کانونهای بودائی را در آن کشور بقهر و غلبه بتصرف خود در آورند و آنچه که از سازمان بودائی در منطقه مگادا Magadha باقی مانده بود قلع و قمع کردند. و پیروان بودائی منحصر و محدود گردید بمتنی چند از مؤمنان که در نهان و خفیة بمقیده خود باقی مانده و بعضی دیگر که در پناه عقبات جبال و وادی‌های کوهسار هیمالیا نسبتاً خود را محفوظ نگاهداشته از نیرو عقیده و ایمان به بودا در داخل هندوستان بسیار فشرده و مضیق گردید.

پس از آنکه این نکته مختصر تاریخی در اینجا گفته شد باز بر میگردیم باصل مطلب؛ تاسیس مکاتب افکار بودائی ابتدا از دماغ متفکرین هند ناشی گشته و بچین سرایت کرد و کتب و نوشتجات مه‌ایانا در مردم آندیاوار انتشار و انبساط یافت و اهل دانش و تفکر در آن بیعت و تحقیق مشغول گشتند. این کتب و آثار ابتدا در جامعه لسان سانسکریت بود و در کشور چین بزبان محلی ترجمه شد و خود بی‌شواویان چینی نیز در آن مستقلاً انشاء مقالات و ایراد بیانات کردند. نخستین متن مه‌ایانا که در قرن چهارم ترجمه شده بنام سوترای گوهر Diamond Sutra و سوم است. پس از آن متن دیگری است بنام سوترای سرزمین پاک Pure land Sutra و سپس کتابی است بنام «نیلوفر قانون» و کتاب دیگری بنام «ایمان بیدار کننده» از اشواکوشه حکیم سابق الفکر. و بر این جمله مقدار کثیری سوترها و صحف دیگر باید افزود که همه از هندوستان بچین آمده‌اند. و تمام یا بعضی از آنها در کسوت ترجمه بلغت چینی پوشیده‌اند.

بی‌شواویان دینی چینی خود نیز بعضی کتب دیگر ابداع و انشاء کرده بر آن ذخیره معنوی افزودند که از آن جمله است متنی بنام سوترای برهما «Sutra Brahma's Net» از بحث در این کتب اصول و فروع و فرق عدیده در آن دین بظهور رسید و بوداییان چین هم به شنب و فروع گوناگون منشعب گشتند.

اگر بخواهیم از تمام آن فرق بتفصیل بحث کنیم از حوصلهٔ مقال بیرون است فرق گوناگون بودائی مانند دیگر ادیان بزرگ در نقاط دیگر جهان در چین و ژاپون از ریشه اصلی دین بودا بمکاتب عدیده متفرع گشت که اهمات اصول این فرق از پنج مکتب خارج نیست و هر یک از دیگری بطور وضوح متمایز است و می‌توانیم از آنها بطور اختصار سخن گوئیم.

۱ - فرق «زمین پاک» Pure land sects مبادی این فرق در خور فهم و ادراک عوام و اکثریت

۱- سوترا Sutra بسانسکریت به معنی رسالانی است مشتمل بر کلیات و اصول قواعد دینی و اخلاقی که برای سهولت حفظ به جمل کوتاه و پر معنی خلاصه میشود.

نفوس خلایق است که آنها را برای وصول باسماں علوی آماده می‌سازد و برای آنها هدف مطلوب و غایت مقصود همانا وصول بارض مقدس موعود و بهشت جاودان است که در مغرب جهان قرار دارد و «آمینابها بودها» (که در فوق ذکر او رفت) آنها بمالیمان وعده داده است در نزد ایشان زندگانی را برپایه «عمل» شدید الزام نمیکنند بلکه اهمیت واقعی را در ایمان قلبی میدانند و همان تصدیق و علاقه قلبی را برای وصول بمرحله نجات و رستگاری کافی میدانند و این فرقه مبادی خود را «راه میان بر» نام نهاده‌اند و آن عبارتست از ایمان به «آمی تابها» Amitabha و ذکر نام مقدس او که چنینان باین کلمات همه‌روزه تکرار میکنند «نامی آمینوفو» یعنی «درود بر توای آمینابها» و برآند که بوسیله این ذکر انسان بهشت موعود میرسد و بس و دیگر اعمال عقلانی یا جسمانی ضرورتی ندارد.

مکتب «زمین یاک» که بچینی آنها «چینگ تو» Ching-tu میگویند بوسیله شخصی که نخست بدین نائل بود و سپس بودائی شد تأسیس گردید گویند وی در قرن چهارم میلادی میزیسته ولی در ژاپون که آنها فرقه زودو Jodo مینامند در قرن دوازدهم میلادی بظهور رسید و مؤسس آن شخص ژاپونی بیام گنکو Genku یا «سنت هوتن» بود این شخص از جوانی در طلب آرامش روح و رستگاری روان بانجام مناسک و انتظامات اعمال بودائی متوسل گردید و بمراتبه و تفکر و تعلم پرداخت. بالاخره از برکت مطالعه در کتابخانه نورانیت حاصل نمود. وی در کتابی خواند که تکرار ذکر نام «آمی تابها بودها» بطور ورد انسانرا نائل بمرتبیه اشراق و رستگاری میکند بشرط آنکه دائماً این ورد را در دل خود در هر حال که باشد اعم از نشسته یا ایستاده و در حال حرکت یا سکون بدون يك لحظه انقطاع بی در بی تکرار نماید. این سالک ژاپونی در این راه قدم نهاد و بمقصود رسید او شاگردی داشت بنام «شین ران» Shinran که فرقه فی بنام «شین» تأسیس کرد و از ابداعات ذوقی ژاپونیان لطائفی بر آن مزید ساخت و اکنون آنها مهمترین و نیرومندترین فرقه بودائی ژاپون هستند و برآند که ایمان قلبی از روی صدق و خلوص نیت به «امیدا» Amida باعث نجات و بخشایش خواهد شد از بنبرو تکلفات شافیه و ریاضات شدیدی را که در ابتدای ظهور دین بودا در نزد معتقدین به بودا معمول بود از میان برداشت یعنی کشیشان و روحانیون آنها حسق مزاجت پیدا کردند و مؤمنان در خوردن گوشت حیوانی و زندگانی اجتماعی چون دیگر خلایق مجاز شدند، صوامع و دیور آنها بورات از اسلاف با عقاب منتقل میگردد و دارای نفوذ و قدرت سیاسی و حتی نظامی گشتند. این نیک بینی و تسامح و تساهل و اجازه عیش و راحت که در فرقه شین موجود است قلوب عامه را جلب کرده و مردم عادی که بالطبع مایل‌اند زندگانی را بخوشی بگذرانند غالباً بیرو مبادی این فرقه شده‌اند.

۳- فرقه باطنیه این فرقه بودائینی هستند که راه نجات و وصول بمرتبیه اشراق اقطار باطن و درضیر منحصر میدانند همانطور که گوانتا بودا در زیر درخت بودها «Bo tree» ازین راه بمقصد رسید. طرز عمل و سبک عبادت در نزد آن جماعت بوسیله دیانا Dhyana یعنی تفکر میسر است و بس و نزد ایشان تحقیقات علمی و مطالعه کتب و اقدام باعمال صالحه و انجام مناسک و عبادات گوناگون و امثال آن ارزش و قدری ندارند بلکه مانع راه و حائل بین سالک و مقصود میشود پس هرکس باید نجات و کلمیابی را تنها در مراقبه و توجه باطن خود جستجو کند و لاغیر.

چینیها بجای کلمه «دیانا» که از ریشه سانسکریت است نامی از زنان خود را برای این طریقت

نهاده و آنرا مکتب «چان» Chan نامیدند ، در روایت قدیم آمده است که شارح و بانی این فرقه شخصی بود بنام «بودهی دارما» ازاهل هندوستان که در حدود قرن ششم به چین شمالی آمده‌است. در آنزمان یکی از خاقانهای چین بنام ووتی Wu Ti از سلسله لیانگ بدین بودائی درآمد بود. بنا بر این حکایت که چندان مستند بر پایه تاریخی نیست خاقان آن مرد حکیم را نزد خود طلب کرد و در ضمن صحبت از او پرسید هرگاه وی دیور بودائی را مشمول عواطف شاهانه خود نموده و بهدایا وعطایایی فراوان توانگر سازد تا بتوانند کتب مقدسه را ترجمه کرده و بنشر دعوت خود پردازند چه پاداش و نوابی خواهد داشت. آن راهب خشک در پاسخ گفت :

«این عمل هیچ ارزش و نوابی ندارد» خاقان ازین سخن بحیرت آمد پس راهب برای او مطلب را شرح داد و گفت علمی که از قرائت کتب حاصل شود بیهوده است و عمل صالح بدون تفکر و یاکتی اندیشه لغو و بی حاصل و بحقیقت بودا تنها بوسیله اندیشه در دل و توجه بقاب نائل میتوان شد زیرا بودا در دل جای دارد ، پس از نزد آن پادشاه بیرون آمده بگونه «سوه» Su رفته و منزوی گردید. و در آنجا در غاری مدت نه سال رو ب دیوار نشسته بمراقبه مشغول بود.

این روایت که پیدایش نخستین فرقه چان را در چین حکایت می‌کند ناچه حد مبنی بر ماخذ تاریخی باشد معلوم نیست ولی معلوم است که بر طبق اصول این طایفه شخص سالک باید بزندگانی بسیار ساده و زهد کامل و استیلاء بر نفس خود را مجهز و آماده سازد. سپس بمراقبت باطنی و تفکر درونی بپردازد ، این مذهب چندان بمطالعه کتب مقدسه و تأسیس دیور و مسابد و ساختن تمثالها و پیکرها توجهی ندارد و بکلی طریقه سلوک انفرادی را می‌پیماید و با هرگونه نقش و نگار و مجسمه پرستی مخالف است .

با وجود این مبادی لطیفه باز بتصاریف زبان پردازان این فرقه مشمول هدایا و نذر مردم و معاضدت‌های زندگانی شدند ولی معذک هنوز بر آنند که عمل برای نجات کافی نیست بلکه توجه بدل باید در کار باشد و پس ، آموختن فلسفه و روایت علم و تاریخ و انجام فرائض و مناسک بدنی بدرد نمی‌خورد توجه عمیق بسوی دل تنها راهی است که از سالک معتقد می‌خواهند ، با این همه برای نوآموزان و مبتدیان این طایفه ناهدی تعلیم سوتراها و تدریس کتب مقدسه را مجاز می‌دانند و آنها را بوسیله خواندن صحف دینی و انجام پاره‌ای اعمال و طرز نشستن و تنفس کردن در موقع مراقبه و تفکر راهنمایی میکنند.

در کشور ژاپون مکتب فرقه چان بنام زان Zen در آمده است و از قرون متوالیه ازدوازم تا هفدهم میلادی متناوباً به شاخه منشعب گشت و در مذهب و دین ملی ژاپونها تأثیر فراوان نمود (شرح این معنی در فصل دیانت سینتوئیزم خواهد آمد) و منجر بمعینه به تغذیه نفس و توجه و خلوص عقیدت نسبت بامیراطور و کشور گردید و نیز تأثیراتی در وضع زندگانی و فرهنگ و هنر ژاپونها کرده در صنایع یدی و معماری و رسوم اجتماعی مانند سکوت و خودداری و حتی پرورش گل و دسته بندی گلها نفوذ مذهب زان مشهور است. توجه باطن و مسلک نفس و قبضه کردن فکر و خپال از خصایص تعلیمات ایشان میباشد.

۴- فرق عقلانی Rationalists این فرقه که بچینی تین تائی Tien-Tai نام دارد ابتدا در مکتب فکر و مراقبه روئیده شد و از آن منشعب گشت سپس این طایفه بر آن رفتند که پس از آنکه سالک راهنورد در طلب اشراق و شهود دماغ خود را از همه افکار و آداب خالی می‌سازد باید بتدریج بوسیله مطالعه کتب

دینی و اعمال فیلسوفانه و تفکرات عقلانی (منطقی) خود را برای وصول بکمال و بمرحله مقصود آماده و مهیا سازد. در قرن ششم میلادی راهبی که در یکی از دیرهای فرقه جان در چین شرقی مقیم بود این عقیده جدید را ابداع کرد. این راهب که چیاہ کئی Chih - Kai نام داشت گفت بودیزم یعنی ایمان برآستی و دین درست بالاتر از هر مکتب و طریقتی است ازینرو هر کس که طالب حقیقت است باید منزه دماغ خود را از طرق گوناگون مستعد قبول آن نماید البته مراقبه و تفکر «دهیانا» Dhyana لازم است ولی کافی نیست بلکه کسب علم و معرفت از معلم و کتاب و انجام اعمال و مناسک مقررہ دستوری از نظامات شدید دیرهاست و همه دارای ارزش و اهمیتند و دل سالک را برای قبول جذبہ و درخشیدن پرتو شہود آماده می‌سازد. این مرد متفکر بمبده اصلی جدیدی قائل شد و گفت گوئیم بودا در مراحل مختلف عمر خود بر حسب اقتضای احوال و ادراکات مستمعیین خود تعلیمات مختلف داده است. نخست مبادی ابتدائی هینایانا را چنانکه در کتب مقدمه «سوترا» آمده است تعلیم فرموده بعد از چندی حقایق عالیہ را کشف کرده بتدریج مبادی عمیقتر فرقه هینایانا را اوضح کرده است. کاملترین مکاشفہ که در راه وصول بحقیقت جاویدی برای او دست داده است در اواخر ایام عمر بود و آنها همانست که در کتاب «نیلوفر قانون حق» آمده است، این کتاب نزد معتقدین فرقه تین‌نای مقامی محبوب و مرتبتی محمود دارد.

پیوشوی فکری فرقه تین‌نای سعی کرده است که مابین دو مذهب هینایانا و مہایانا را تاحدی تلفیق کند و هر دو را در تحت فلسفہ ایدآلیسم نگار جونا (متفکر ہندی) ببیکدیگر مرتبط سازد و بنا بر این در طریق حقایق قائل بسہ مرحلہ شدہ است، مرحلہ اول برای عوام و صاحبان افکار سادہ کہ حقیقت را در جهان ظاہری مادی میجویند. مرحلہ دوم برای متوسطین است کہ می‌خواہند زندگی روحانی معنوی را در این دنیای صوری مادی بیآمیزند و مرحلہ سوم کہ بالاتر است مخصوص دارندگان مقامات عالیہ میباشد کہ تابش نور قلبی را از تفکر در کتاب و تعلیم بودا طلب میکنند. علمای این طایفہ ہر سہ مرحلہ را در حد خود مجاز دانستہ اند.

تحولی کہ در مذهب این فرقه از بودائیان در زاپون رویداد برعکس چین بود در آن کشور مذهب فرقه عقلانی کہ آنرا تاندی Tendai مینامند قبل از مذهب فکر و مراقبہ یعنی «زان» پدید آمد تاریخ بروز آن عقیدہ را در حدود قرن ہشتم میلادی گفته‌اند و مذهب زان بر حسب تاریخ بمبد از آنست، یکی از اشراف زاپون بنام «سی‌شو» Saicho کہ بمبدا بنام «دانژیو» Dengyo ملقب گشت این عقیدہ و طریقہ را در آندیار بنیاد نهاد. و آنجماعت دارای دیرها و معابد مہمہ ثروتمند و باشکوہ گردیدند و نفوذ آنها در کشور زاپون بسیار و هنوز نیز برقرار است.

«فرقہ مرزویہ The Mystery Sects این فرقی کہ در زاپون بنام «کلمہ حق» معروف است و بزایونی آنها را «شینگون» Shingon مینامند چہ معنی نیرومند می‌باشند، مشرب‌باین جماعت در مسائل اصولی و کیفیت تأثیر عقل و منطق از طریقہ تاندی Tendai عمیق تر و وسیع تر است و شامل جہات و فروع زیادتر. این طریقہ در قرن نہم میلادی تشکیل شدہ و یکی از رجال بزرگ زاپون بنام «کبودیشی» Kobo Daishi آنرا بنیاد نهادہ است، این مرد باوجد و شور بسیار از زاپون بچین رفت و بمطالعہ عقاید «کلمہ حق» نزد چینیان پرداخت و سپس بزایون بازگشت و آن کلمہ مخفی را بہموظنان خود تعلیم دادن گرفت. آن کلمہ درین اصل مندرج است کہ حقیقت مطلقہ جهان در صورت تمام عقاید و ایمانہای مذہبی گوناگون مستور است و هر کس بقدر ظرفیت خود از آن بہرہ‌ور میشود نصیب مرد عامی عادی

از آن مقدار قلیلی است که بوسیله حکایات و امثال و انجام عبادات و مناسک روزانه بهره می‌برد. او را در راه خود باید تشویق کرد و باید گذاشت که ببادت ممهود خود بمعبود برود و حقیق را پرستش کند، ولی صاحبان دماغهای زرف و افکار بلند و راهبان تعلیم یافته در فرقه شینگون حقیقت را بطور کمال و بصورت تام در ذیل کلمه مستور حیات درک نمیتوانند کرد و آن کلمه را استاد بناگرد بوسیله نقوش و تصاویر سحرانگیز و اوراد و اذکار مستور و نهانی که دائماً تکرار خواهد کرد الهام مینماید. کوبو گفت که بودای دہانی Dhyani Budha یا بودای بزرگ خدای آفتاب (درزاپونی انی‌مشی نام دارد) آخرین مرحله کمال بودائیت می‌باشد دیگر بوداها و بودهی ساتواها همه تجلیات اویند و گرانما بودا خود یکی از مظاهر قوه غیر متناهی و فنا ناپذیر اوست که در اعصار تاریخی در روی زمین جلوه‌گر شده است. فرقه شینگون برای تبیین این اصول بطور اجمال دو نقش طرح کرده‌اند که در وسط هر یک از آنها یک پاچند دائره رسم شده و در یکی از آنها صورت خدای «وایروکانا» Vairocana و بودای دہیانا (یا خدای آفتاب در مذهب شینتو) بر تخته اژدگیل نیلوفر قرار گرفته و در تفسیری عمیق فرورفته و حلقهات عدیده از بوداها و بودهی ساتواها بر فراز چرخا دورادور او را احاطه کرده‌اند. در نقش دیگر در حلقه مرکزی خدایان عدیده نمایش داده شده‌اند که اطراف آنها آلهه مذهب شینتو نیز حضور دارند. و این تصویر را بر روی این قاعده اصلی رسم کرده‌اند که کوبو یعنی بانی و شارح آن فرقه بر آن بوده که قبل از آنکه مردم ژاپون بدین بودائی بگروند بخدایان «شینتو» نیز معتقد بوده‌اند و افکار درونی و توجه قلبی آنها بسوی این خدایان اساطیری توجه داشته‌اند و باید آنها را هم در پایه و رتبه هم‌دوش مقدمات علویه مذهب بودا قرار داد. از اینجا میتوان بی‌برد که چگونه فرقه شینگون مذهب قدیم شینتوئیسم را با مذهب بودائی مخلوط و آمیخته است و بسبب مساعی جمیله این فرقه و جماعت تانندی است که این دو مذهب را با هم‌دیگر درزاپون قبول کرده هزاران سال است که هر دو راجعاً محترم و قابل ستایش دانسته‌اند و تمام مردم آن کشور از طبقات عالیه و اشراف گرفته تا عوام الناس همه در تحت هدایت کشیشان و روحانیون فرقه شینگون بمعبود رفته و از آن خدایان التماس خیر و برکت مینمایند. در عین حال همانطور که بودا در عالم ماده و صورت جلوه‌گر شد آنها نیز میتوانند در این جهان از گوشه انزوا دیور بیرون آمده و در محیط عالم ماده اعمال جسمانی را با توجهات و تفکرات روحانی مخلوط سازند.

فرزندان اشراف و نجبا معمولاً چندی در آغاز جوانی بدیرهای شینگون می‌روند و در آنجا تربیت روحانی یافته سپس بدنای مادی باز می‌گردند و بفعالیتهای اجتماعی مشغول میشوند و مشاغل عدیده دنیوی را در پیش می‌گیرند.

۵- فرقه سیاسی و اجتماعی این فرقه که درزاپون منسوب به «نی‌چیرن» Nichiren است او را (نیلوفر آفتاب) می‌گویند صرفاً دین بودائی است که رنگ ژاپونی گرفته و دارای نمایلات سیاسی و اجتماعی می‌باشد در ضمن اغتشاشانی که در قرن سیزدهم در آن کشور رویداد و ما بین امپراطور و اشراف و نجبای کشور اختلاف و نزاع بر خاست امپراطور احتیاج داشت که قوای مذهبی مردم را بباری خود طلبد. اتفاقاً راهبی بودائی که به «نی‌چیرن» (نیلوفر آفتاب) Nichiren ملقب شد در این هنگام ظهور نمود و او را عادت آن بود که بر قلعه کوهی برآمده و در موقع طلوع آفتاب مراسم عبادت را بجای آورد و در حقیقت هویت بودا را در مظهر آفتاب چنانکه در کتاب «نیلوفر قانون» مسطور است متجلی می‌ساخت وی برخلاف

سایر فرق برخاسته چهار فرقه فوق الذکر را برخلاف اصول دین اعلام کرد و بزعم خود دین بودائی را بسادگی اصلی ابتدائی خود اعاده داد و فقط بر روی کتاب نیلوفر Lotus Sutra اصولی برای فرقه خود وضع کرد و خود را تجسم و معظّم بودهی ساتوا میدانست که در آن کتاب ظهور او را بشارت داده است وی تمام موجودات علوی بوداها و بودهی ساتواها که بعد از آن کتاب پیدا شده مورد توجه بودند همه را دروغ و باطل خواندند و این را «امیدا» Amidists که معتقد به بهشت موعود در مغرب بودند بیشتر مورد حمله و سرزنش او قرار گرفتند، وی از شر و روشاقت که مردم زمان را فرا گرفته بود بسختی انتقاد کرد و آن فساد و تباهی سیاسی را که در آن عصر و زمان رواج داشت مورد اعتراض قرارداد و اینکه از اقتدارات مطلقه امپراطور کاسته شده و بر قدرت اشراف و امرای ولایات افزوده گردیده مخالف حق و دین دانست. حتی مانند پیغمبران بنی اسرائیل قوم خود را به نزول مصائب و بلاها و استیلاء بیگانگان بر دیار ایشان انذار و تهدید نمود ازین جهت مدتی منفور عامه قرار گرفت ولی چون در همان ایام اردوی مغول بجنوب ژاپون حمله کردند نبوت و پیشگویی او بشبوت بیوست ازین رو او را دوباره طلب کردند و از او بخشایش طلبیدند شاید که از شدائد و بلاهای آتیه قوم ژاپون محفوظ بمانند. تا امروز احساسات و وطنپرستی و محبت به قوم و ملت از مبادی مهم فرقه میچیرن میباشد و هر یک از افراد منتسب باین فرقه سه سوگند یاد میکنند از این قرار: «من عماد و تکیه‌گاه ژاپون باید بشوم - من چشم ژاپون باید بشوم - من کشتی نجات ژاپون باید بشوم ۱ و بر این سه سوگند همیشه پایدار خواهم بود» باین صورت در آنجا احساس ملیت صیغه دینی گرفته است.

هـ - بودائی در تبت

در کشور تبت يك گونه دین بودائی در اطراف سلسله مراتب روحانیون و رهبانان تمرکز یافته و صورتی بخود گرفته که از آن به «لامائیسم» Lamaism یا «آئین لاما» تعبیر کنند و سزاوار است که از آن سخنی برای تکمیل کلام بیان نمائیم.

این شعبه دین بودائی نه تنها در آن سرزمین ریشه گرفته و انتشار یافته بلکه از آنجا بخارج نیز سرایت کرده است و تبتیکه ایلیخان بزرگ مغول قوبلای خان بر آن - سرشده سپاهیان جنگجوی خود را همه در ظل آئین واحد متحد سازد در سال ۱۲۶۱ م. مأموری چند به تبت کسبل داشت و رئیس روحانی آن کشور را که در دربار ساکیا Sakyā مقام داشت نزد خود احضار فرمود و پس از يك دوره مطالعات و تحقیقات خود او بدین نتایج درآمد. بعد از آنکه آب بر سر او افشانند و تشریفات چند انجام دادند ایلیخان باین دین ایمان آورد.

وی دماغی وسیع و فکری بلند داشت و در صدد تحقیق از سایر ادیان و مذاهب از آن جمله اسلام و نصرانیت نیز بود گویند وی با مارکو پولو (سباح ونیزی) و میلین مسیحی کلیسای نسطوری که از مغرب چین (ایران) بمنوستان آمده بودند از حقایق دین عیسی استلام مینمود ولی بالاخره خود و مغولان اتباع او همه با آئین لامائیسم درآمدند و از آن پس به آن راهب بزرگ لقب «کو - شی» Kuo - Shih یعنی «مملوک» عطا فرمود. و او را بر کلیه دیور و معابد و مراکز دینی بودائی در مملکت وسیع و پنهادر خود ریاست داد.

در همان اوقات در منچ «لاما» تحول و اصلاحی بزرگ بعمل آمده بود از این قرار که راهبی

از اهالی هندوستان بنام «اتی‌سا» Atissa به‌تبت آمده و بسیاری از خرافات و صور فاسده که در دین تبتیان رسوخ یافته بود تزکیه و تهذیب کرد و آثاری و تالیمی از دین بودائی که يك صورت منحن در کشور بنگاله پیدا کرده بود وی از آنجا با خود همراه آورده در آنجا رواج داد، این مکتب بنگالی که بنام «کالاکاکرا» Kalacakra موسوم است و به «چرخ زمان» ترجمه میشود یک‌رشته از مذهب فرقه مهایانا است که با عقاید «نانتارا» Tanteism هندوان آمیخته و مخلوط شده بود. نانتاریسم یک گونه عبادت و ایمان هندو است بقوه فاعله طبیعت که بر روی تکرار اذکار و اوراد «نانتارا» قرار دارد. و آن ایمان بسحر و افسون و تلفظ به اوراد جادویی و اعمال و عبادات است که در میادی فکری و روانی تأثیر فراوان می‌نماید و عمل بدان بقول پیروان آن دین از رفتن در کام شیر و گذشتن از روی تینه شمشیر صبر تراست. نانتاریستها معتقدند که بدن انسان عالم صغیر است و در آن قوه و نیروی عظیم مخفی و نهفته است که آنرا «شانکتی» Shankti گویند و آن قوه در قاعده ستون فقرات انسانی ذخیره گردیده و بوسیله ریاضات جسمانی و دماغی و تربیت قوه اراده آنرا ظاهر میتوان کرد و باید بعضی اوراد مخصوص نفوذ و تکرار کرد و با صداها و حرکات گوناگونی و رسم و نقوش و طلسمات عجیبه همراه با جنبش دست و پا زره آنرا تحریک نمود تا آنکه شانکتی از مکتب مخفی خود بیرون آمده منبع آثار بزرگ گردد. و شیطاین بدکردار و ارواح خبیثه را از انسان دور سازد، این جماعت بر آنند که هر یک از خدایان همسر و زوجه‌ئی دارد از جنبش شانکتی که قوه فوق‌الماده او از ترکیب و اتحاد با آن زوجه بوجود می‌آید بودائیان تبت این عقاید را از هندوان اخذ و اقتباس کرده و با دین خود آمیخته و مخلوط ساخته‌اند مثلاً معتقد شدند که «آدی‌بودا» Adi. Budha یعنی بودای عظیم و دیگری بوداها و بودهی ساتواها که اتباع اویند همه هر یک زوجه و همسری در عالم مجردات دارند و نیز معتقد شدند که هر زمان را بودائی مخصوص است بنام اوالوکیتا Avalokita و او نیز زنی از جنس شیطاین دارد که بنام تارا Tara موسوم است، پس از آن گفتند که در آسمان علوی پنج بودا وجود دارد و آنها هر یک در موقع خود بصورت انسانی مذکر یا مؤنث تجسم یافته در روی زمین ظاهر میشوند که از آنجمله یکی «گو تاماسا کبابونی» بانی دین بودائی در هندوستان است. که در عصر خود پدیدار گشت، هر فرد آدمی خالص‌العقیده استعداد آنرا دارد که با یکی از این بوداهای پنجگانه آسمانی متصل و متحد گردد بشرط آنکه اوراد و اذکار مقرر را تکرار کند. و بر نفس و تصویر آنها چشم دوخته اتصال بر آن معبود علوی نظر نماید تا در آن فانی و مستهلک گردد این در حقیقت همان وصول بمنزله نپروانا است که در دیگر مکاتب بودائی ذکر شده است.

عوام الناس تبت بوسیله اوراد و اذکار که اصلاً کلمانی از لغت سانسکریت مستعمل در شمال هندوستان است همواره توجه خدایان بودائی را برای جلب خیر و دفع ضرر می‌طلبند و در همان حال که باین ذکر مشغولند با دست در هوا نقوشی رسم میکنند که اثر طلسمی (کابالی) دارد، و معتقدند که بدین طریق ارواح خبیثه و شیطاین موزیه را که در کوهها و صحراها و بیابانها و گورستانها و در هوا و زمین و مزارع و مغز قناد طرد و دفع خواهند کرد. همچنین با همین اعمال خود را از شر حیوانات درنده و دزدان و دیوانگان و بالاخره از گزند هرگونه دشمنی از عوامل مخرب طبیعت و طوفانها گرفته تا ارواح خبیثه که بصورت خوابهای هولناک یا امراض فتنال و یا بیماریهای عصبانی بر انسان حمله‌ور میشود حفظ می‌کنند. بدیهی است این اعتقادات درخور احتیاجات روزانه و متناسب اوضاع و احوال محیط آن مرد در طول مرور ایام بظهور رسیده و تدریجاً تحولات حاصل کرده است. مثلاً آنان معتقدند

که بوداها را بتوه اوراد و افسونهای سحری حاضر میتوان کرد تا آنها امن و آسایش عنایت کنند. حتی در زمان حاضر طبقات عامه از بلاد تبت یکنوع عقیده مذهب عامیانه بنام پونیزم Ponism دارند و بر حسب آن دین مقداری عملیات خرافی از قبیل قربانی و رقصهای شیطانی و آشامیدن نوشابه‌ها در جمجمه‌های اموات و نواختن کرناها از استخوان ران مردگان و امثال این امور بعمل می‌آورند. بدیهی است زندگی سخت و ناگوار آن مردم در آن فلات مرتفع که هزاران متر از سطح دریا بالاتر است و بکوههای بلند احاطه شده و دامنه‌های آن همواره عرصه ورزش بادهای سرد و خشک منجمدکننده میباشد آن بینوایان را چنان از قوای فعاله طبیعت بیمناک ساخته که هر دقیقه خود را در معرض حمله شیاطین بپر حرم وجود در طبیعت می‌بینند و از یز و ازا قوای فوق‌الطبیعه ناچار یاری و ممد می‌طلبند.

در طول قریب‌های متمدای اهالی آن کشور این جمله سانسکریت را «ام سانی پادم هوم» یعنی «اوم آن جواهر نیلوفر بیبا» دائماً تکرار می‌کنند و آنرا مایه حفظ و ضرامان می‌دانند. و بهمان جمله که هم جنبه دینی دارد و هم افسونی سحری شناخته می‌شود، در همه جا - در قلل جبال رفیع، در درامان وادیهای منخفض همیشه مترنم هستند و همانرا بر روی دیوارها و صخره‌ها نقش می‌کشند و ایشان را غلطک‌هایی است بنام «چرخ دعا» که بر فراز بیرق‌ها و پرچمها قرار داده و بر روی آنها باز همان عبارت فوق منقوش است و در واقع آن کلمه رمز ملیت تبتی‌ها شده است. ولی اکثر مردم از معنای حقیقی آن افسون سحری بی‌خبرند و معلوم نیست که مقصود از «اوم» کیست و چیست؟ ایا همان اولوکیا بودای سابق الذکر است یا زوجه او شاکتی؟ در هر حال این کلمه سحرانگیز هم جا و همه دم ورد زبانهای اهل تبت است.

تبتیان نسبت به راهبان و کشیشهای خود نیز اعتقاد فوق‌الطبیعه‌ئی دارند و میگویند آنها بسبب انجام مناسک و عبادات و ایراد ذکر و ادعیه بدرگاه بودا می‌توانند برای زائرین و مؤمنان طول عمر حاصل کرده آنها را از مرگ محافظت کنند. در موافقی که در دیری یا در صومعه‌ئی جتنی معین برپا میشود، زوار از هر طرف بآنجا رو می‌آورند و هدایا یا جنس قماش و کره و غیره برای راهبان می‌آورند و در آنجا چند روز اقامت کرده بطواف و نماز و دعا و رقص مشغول می‌شوند و پس از يك سلسله عملیات سحر انگیز باوظان خود مراجعت می‌کنند و برکات و عنایات روحانی «لاما» که مورد لطف بوداهاست همراه بولایت خود می‌برند.

محموساً جنبه سحر و جادوی این اعمال بر جنبه عبادات دینی می‌چربد که بمنظور دفاع از آسیب شیاطین و گزند ارواح موزی بيشمار انجام می‌گیرد و در برابر آنها بوداها و بودهی‌سانوها نیز ببندهی بيشمار همواره طلب شده و آنها را برای یاری آنها آماده می‌نمایند و نقش و تصویر آنها را بصور منحه و هونلاک و برای ترسانیدن شیطانها بر دیوارها رسم می‌نمایند. بالاخره در طول مرور اعوام و سنین مردم بودائی این سرزمین با انواع فروع و شاخه‌های متعدد منشم شده‌اند. غلطکهای دعا در همه جا موجود است و معلوم نیست که این «چرخ» را خود اختراع کرده‌اند یا از جای دیگر اقتباس نموده‌اند ولی در هر حال فعلاً از اختصاصات بودائیان تبت است که بر سطح آن غلطک‌ها ادعیه و اوراد مقدمه رسم کرده و آن را می‌چرخانند حتی بعضی آنها فلطک‌های بسیار ریز کوچک در جامه خود نهان دارند و برای کسب فیض و برکت همیشه با آن همراه هستند. اما طبقه راهبان و روحانیون تبت نیز تاربخنی دارند که قابل ذکر است آنها را از قدیم ایام «لاما» Lama - نام داده‌اند که بلفت ایشان ببنی «شخص اهلی» ترجمه میشود این طایفه هزاران سال

است که در درون دیرها و صومعه‌ها محاط به دیوارهای بسیارجسیم ضخیم مأمور گرفته‌اند سابقاً این دیرها را از روی دیرهای هندوستان ساخته و تقلید کرده بوده‌اند و جنبه نظامی نداشته ولی رفته رفته صورت قلعه و دژ مخصوص بسپک تبت حاصل کرده آنها را بر روی شالده‌های سنگی محکم و استوار بنا کرده و دیوارها و باروهای کلفت و بسیار مرتفع دارند و مسقف است. البته هوای جانفروسی آن کشور و زمستانهای سخت و طولانی این سبک ابنیه را الزام می‌کرده. درون آن حجرات و غرفه‌های کوچک متعدد ساخته شده که مسکن راهبان یا انبار آذوقه زمستان ایشان است. مذهب بودائی تانتارا Tantaric یعنی پرستش روح علوی مؤنت که زن شیوای هندووان و بودای مهابانای می‌باشد راهبان تبتی را مجاز ساخت که مزاجت اختیار کنند و روش تجرد را که از سنن دیرین بودائی است ترک نمایند، پس آنها بازوجات خود در آن صوامع و دیور مسکن گزیده و ریاست هر دیر بالورائه از آباء باولاد منتقل می‌گردد. در قرن نهم پادشاه تبت عطایا و هدایای کلان و اراضی وسیع با آنها تقدیم کرد و به آنها اجازه داد که از مردم بنفع خود عشریه بستانند و ازینرو راهبان و لاماها دارای ثروت و قدرت بسیار شدند، و روز افزون اقتدار پادشاهان رو بنقصان گذاشت تا بدرجه صفر رسید. چند قرن بین ملوک و سلاطین تبت با رؤساء دیرها زد و خرد و کشمکش بود تا اینکه عاقبت رسم سلطنت در آندبار موقوف شد در قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی لامای بزرگ رئیس دیر ساکیا Sakyas که رسماً از طرف مرکز روحانی پکن تعیین شده بود دارای اختیار و اقتدار سیاسی عظیمی گردید.

بعد از آنکه امپراطوری مغول از دیار چین محو و منقرض گردید در اواسط قرن ۱۴ میلادی یکی از راهبان تبتی که به «تسانگ خایا» Tsang - Kha - pa موسوم بود درصدد اصلاحاتی در دین لامائیزم برآمد و شریعتی بنیاد نهاد که بنام «معبد زرد» معروف است و رئیس آن معبد به «دالائی لاما» Dalai Lama ملقب گردید، این سلسله راهبان همه کلاهی زرد برس می‌گذارند و نطقی زرد برکمر می‌بندند و علی‌الظاهر برآنند که در اصول و فروع پیرو بودائی قدیم و اصلی می‌باشند. در نتیجه این اصلاح مذهبی انتظامات دیرها شدیدتر و سخت‌تر گردید استعمال نوشتابه‌های الکلی بکلی حرام و عبادات و نمازها زیادتیر معمول گشت و از همه مهمتر آنکه مجدداً رسم تزویج را ممنوع ساخته و قاعده تجرد و رهبانیت را از نو پیش گرفتند ازینرو رؤساء مذهبی فاقد اولاد ذکور شدند اولادی را که بتوانند عقد ریاست صومعه را بر خود استوار سازند، در قرن بعد نظریه جدیدی در آن جماعت ابداع شد که معتقد گشتند جانشین لامای بزرگ یعنی رئیس کل معبد زرد همه به تناسخ صاحب روح پیشینیان هستند. و قاعده وراثت بساین طریق برقرار و تثبیت گردید تعیین جانشین لاما در نزد ایشان بسیار شبیه به جانشینان پاپ و رؤساء منهبی کاتولیکهای رم می‌باشد این نظریه محکم مبتنی بر این قاعده است که لامای بزرگ دارای روح لامای سلف خود است و بالاخره دالائی لاما که در مرکز لهاها Lhasa نشسته است تجسم بودای بزرگ یعنی «اوالوکیتا» Avlokita می‌باشد و رئیس صومعه شیل هن‌بو که در مرتبه دوم بعد از اوست تجسم و صاحب روح امی تابها است. این نظریه در تمام دیور و مبادی زرد انتشار یافته و هر رئیس معبد را دارای روح و روان رئیس ما قبل می‌دانند و حتی انتشار این عقیده به شعب و شاخه‌های این دین در مغولستان و چین نیز سرایت کرده است وقتی که یک لامای بزرگ را اجل در می‌رسد راهبان بروشی عجیب در جستجوی جانشین او بر می‌آیند این عمل کلری است

طولانی و بسا که چند سال طول می‌کشد، در اینموقع در صدد برمی‌آیند کودکی را پیدا کنند که درست در همان لحظه که «لاما» وفات یافته او معولده شده باشد. و آن کودک با اموال و اشیاء متعلق بآن معوفی اظهار آشنائی نماید و أحياناً بعضی علامات و نشانیها نیز بر روی بدن او دیده شود و نیز بعضی قرائن دلالت کند که شیخ لامای مرده در خانه و منزل آن کودک نوزادمشاهده گردیده است پس از آنکه این چنین کودکی یافت شد، يك سلسله تشریفات و تحقیقات سری و رموز برای تأیید مدعا انجام می‌گیرد همیشه نتیجه مثبت بود آن کودک را صاحب روح آن میت و جانشین او می‌شناسند.

لقب «دالائی لاما» Dalai Lama نخست به لامای بزرگ که مقیم دیر مرکزی در شهر لهاسابود در قرن شانزدهم اعطا گردید و آن در موقمی بود که یکی از خانهای بزرگ مغول او را بمشیره خود دعوت کرد لامای وقت به مغولستان مسافرت فرمود در حالیکه او را تجسم و صاحب روح اولوکیتا می‌شناختند و از بهر او جشنها برپا کردند. و او دین بودائیزم را در دیار مغولستان احیاء کرد و يك سلسله مراتب راهبان برای مغولان برقرار داشت. خان در پاداشی این خدمات الهی لقب «دالائی» باو تقدیم کرد که ترجمه تحت‌الحفظ آن معنی «دریا» است یعنی در وسعت و عمق مانند بحر محیط است، پس از این مسافرت آئین معبد بودا در نزد تبتی هاقدرت و انتشار عظیمی حاصل کرد و در سراسر دیار مغولستان انتشار یافت و سلسله راهبان بودائی در شهر «اورگا» Urga همه را بیایب تجسم و ظهور تارانثا Tarantha مورخ قدیم هندو دانستند که در عهد ماضیه بمغولستان سفر کرده و بشارت دین بودا را برای اهالی آن سامان برده بود. از آن پس دین معبد زردتبتی از مغولستان بخارج نفوذ کرده بچین و سیبریا و روسیه و حتی نواحی هندوستان سرایت نمود.

هم‌اکنون دین لاماؤیزم آنچنان در زندگانی مردم دیار تبت نفوذ رسوخ کرده است که يك خمس کل ساکنان آن کشور در دیرها و صوامع لامائی منزل دارند و معتقدند که لااقل يك بسر از هر خانواده باید در خدمت روحانی و رهبانی درآید. این دیرها نه تنها مؤسسات دینی و مذهبی زمان هستند بلکه اکنون مرکز قدرتهای سیاسی و مرکز و معهد تحقیقات و تدریسات علمی نیز میباشند. و دالائی لاما دارای اقتدار سیاسی مافوق کل است و وجود او مافوق همه مراکز روحانی است. البته پیدایش فرقه های دیگر و نفوذ چین سرخ که در حال حاضر با معبد زرد در حال نزاع‌اند آثاری دارد که تحولات آن در آینده معلوم خواهدگردید.



این بود تاریخ مختصری از پیدایش و تکامل دین بودائی که در این فصل به تفصیل ذکر گردید ولی با این همه تطویل کلام تمام آن سرگذشت چنانکه باید بیان نشده و مطالب و مکاتب دیگر هنوز باقی است که در اینجا نام برده نشده‌اند ولی اصول مهمه و مبادی و نمالیم اساسی آن در اینجا تحقیق شده ازین مطالعه بار دیگر این حقیقت به ثبوت می‌پیوندد که هیچ دین و مذهبی همیشه ثابت و تغییرناپذیر باقی نمی‌ماندو جماعات بشری بفرآخور احتیاجات زمان در عقاید مذهبی و احساسات دینی خود آنرا تحت تأثیرات و انفعالات گوناگون قرار می‌دهند.

فصل هفتم

هندوئی در قرون اخیر: مذهب پایه سازمان اجتماعی

در قرن نهم قبل از میلاد هگامیکه انتشار فکر بدبینی «Pessimism» در هندوان به نتایج قوت رسیده بود و این افکار در صورت فرقی مبتدعه بزرگ مانند جینیزم و بودیزم که هر دو از ریشه هندوئی انشقاق یافته بودند جلوهرگر گردید ، احتیاجات مردم زمان و مقتضیات موقع و مکان ، طالبان رازحقیقت و سالکن وادی معرفت را بر آن داشت که در مبادی فلسفی دینی خود دیگر بار اندیشه‌های عمیق و انکارزرف بکار ببرند و درباره اهمیت و فایده تقدیم قربانها و شأن و منزلت بر همنان امان نظر کنند ، راه نجات و طریق رستگاری را از در دیگر طلب نمایند ازینرو مبادی بر همنینم در نزد عامه متزلزل و انحطاط فراوان حاصل کرد . در آنقرن برای اهل فکر و تفکر کار آسانتر از ادوار بعد بود زیرا در آنزمان مبادی بر همنینم هنوز بصورت یکروش منظم و آئین واضح منطقی متشکل در نیامده بود ازینرو سهولت برای آنان میسر گشت که با موقع و مقام بر همندان معارضه کنند و ایشانرا تنها وسیله و سبب سعادت و فلاح بشمارند بنا بر این آنقرن را میتوان مبدع تاریخ تکامل دین عامه Orthodoxy هندو و ظهور فرقی مبتدعه خاصه heterodoxy دانست .

سابقاً بطور اجمال بیان کردیم که چگونه قبل از آنکه انشقاق فاحشی در مبادی هندوینم

بظهور برسد و آن آئین صورت قطعیت و وضوح هنوز حاصل نکرده بود طبقه نجبا و امرا «کاشانریا» برخلاف برهمنان کمابیش قیام کردند و مبادی برهمنیزم را هم از لحاظ اجتماعی و هم از منظر منجمی انکار کردند. دماغهای نیرومند و افکار قوی که در بعضی افراد آن طبقه بظهور رسید به اظهارات و مدعیات پیشوایان روحانی و برهمنان بهسولت تن در نمیدادند و بدعاوی ایشان بر تفوق و برتری طبقه برهن بر سایر طبقات (کاست) باسانی تسلیم نمیشدند. قربانیهای گرانبها که مستلزم مخارج هنگفت بود برای تسکین خاطر و جلب قلب عوام ساده لوح شاید مؤثر می‌شد ولی در نظر خواص و مردمان متفکر اعالی لفو و بیهوده شمرده میشد ایشان عمل صالح و کردار نیک را مافوق رسوم و تشریفات ظاهری میدانستند. بسیاری از افراد بافکر و متمیق طبقه حاکمه که بازندگانی سعی و عمل سروکار داشته‌اند مبادی وحدت آلهی Monism را که مؤلفین کتاب «اوپنیشادها» آنرا نثر داده بودند سر-سراباطل و غیر منطقی شمرند فرقه جین و مبادی جینیزم بنوبت خود طغیان و عیبانی بود بر علیه مبادی برهمنیزم که برای افکار دنیوی افراد و زنی قائل نمی‌شد. از طرف دیگر در نظر صاحبان مبادی اخلاقی تمالیم برهمنان که مسائل مشکله ضلالت بشری و شقاوت انسانی را بنحو خاصی حل کرده بودند لفو و خطا جلوهرگر میشد که جز تزیین وقت گرانبها و گمراهی اهل سلوک و سرگردانی طالبان معرفت و حقیقت نتیجه دیگر نداشت.

از اینجا بود که هم پیروان جین و هم تابعان بودا در آغاز امر انتشار تئوسه بلینی حاصل کردند و در طول مرور زمان بروست و رونق آن‌ها درود افزوده گشت.

در برابر این نزاع افکار و تنازع آراء فلسفی بنوبت خود برهمنیزم ناچار وضع و اسلوب اولیه خود را تغییر داد و همین استعداد آن مبادی برای قبول افکار جدید و تحول بصورت تازه درآمد که عاقبت آنرا بر فرقی جدید و حریفان تازه دارد بالاخره غالب و فیروزمند ساخت. برهمنیزم هیچوقت در تحت قاعده و شریعت یک فرد مؤسس و یک شارع و بانی واقع نشده و هیچگاه یک روش محدود و موقتی را پیش نکرده و با فرق مبتدعه از در خصومت و نزاع در نیامده است.

بلکه برخلاف، آنها طریق تساهل و تسامح را پیش گرفته و فرق مبتدعه یعنی جینیست‌ها و بودیست‌ها را «تکفیر» نکردند. حتی بسیاری از مبادی فلسفی ایشان مورد ستایش و قبول قرار گرفت مثلاً اصل «عدم آزار ذوی الحیات» - Ahimsa - که از اصول محکمه جینیزم است نزد هندوان نیز محترم شمرده شد تا بجائی که گوشت خواری را حرام کرده همه طریقه گیاهخواری را پیش گرفتند همچنین اصل ترک هواجس و امیال نفسانی برای وصول بمقصد اعلی و نیل بدرجه نیروانا که از مبادی قطعی بودائیزم میبود نزد هندوان نیز متبع و معمول گردید. بطور کلی هندوان نسبت بهر اصل و مبده شریف دینی از هر ناحیه که بود مهربان و موافق گردیدند.

در طول مرور ایام برهمنان همواره این روش مساهلت و موافقت و وسعت نظر خود را بطرق دیگر نیز ابراز میداشتند تا اینکه بالاخره بعد از گذشت چند قرن مذهب برهمنیزم صورت قطعیت نهایی حاصل کرده و یک سلسله اصول و قواعد و قوانین وضع و مرتب ساخته و متشکل گردید.

در اینجا از دورتته مبادی اصلی و قواعد کلی که ناشی از فکر و محاکمه تدریجی آن طائفه است سخن خواهیم گفت، نخست آنکه ایشان چهار مقصد نهائی برای بشر جایز و مباح دانستند که

در طول زندگانی در طلب آن مقاصد بکوشد و دیگر آنکه ایشان برای وصول بسر منزل نجاج و فلاح سه طریق و شاهراه اساسی طرح کردند.

مقاصد اربعه مباح در زندگانی

بیشوایان هندو از روی واقع بینی در عمر انسانی تشخیص دادند که انسان بالطبع در طول تولد پیاپی در این جهان همواره طالب چهار مقصد و هدف میباشد که دوازده جمله ناشی از امیال و آمانی دودو دیگر مبنی بر ترک دنیا و زهد است و آن مقاصد اربعه از این قرار است ،

۱- Kama کاما یعنی جستجوی کما رانی و طلب لذائذ نفسانی که در صورت محبت و عشق نمودار میگردد و این امر را آنقدر در زندگانی بشری مهم میدانند که برای «کاما» جنبه آلهی قائل شده و او را چنین مجسم کرده اند که صورت کمائی آراسته بریاجین و ازهار دارد و پنج شاخه گل بمنزله پنج تیر دلدوز در جنب آنست که بر دل انسان اصابت کرده و آنرا پر از عشق میسازد .

پس برای طالبان عشق و هواخواهان امیال نفسانی و لذایذ جسمانی قواعد و رسوم وضع کرده اند که بوسیله شر یا نایش در نوشتجات و آثاری که بنام « کاماسوترا » Kamasutra یا « نانایاساترا » Nityasastra معروف است برای راهنمایی صاحبان ذوق و طالبان جمال و زیبایی مهمترین هادی و راهنما میباشد و آنکس که عمر خود را در جستجوی آنها صرف نماید مورد ملامت نیست بشرط آنکه از حدود رسوم و آداب اجتماعی تجاوز ننماید ولی آدمی در این عمر یاد اعمار آتیه خود باین حقیقت پی خواهد برد که لذت نفسانی برای وصول به نجات کافی نیست بلکه مقصودی اجل و اعلی که روح را در آن آرامش حاصل شود باید طلب کند.

۲- Artha ارتا یعنی جستجوی جاه و قدرت مادی و جمع اموال و کسب فراوانی و رفاه و نایل بمقامات عالیة اجتماعی - این نیز مقصد و هدفی مجاز است که انسان میتواند نیز آنرا طلب کند ولی البته حصول این مقصد جز با بیرحمی و سخت دلی میسر نیست و بمصدق ضرب المثل «ماهی بزرگ ماهی کوچکتر را میخورد» در تنازع و جدال زندگانی باید همان قواعدی که «ماکیاولی» در ادب ایتالیایی وضع کرده پیشه نمود.

در کتب و آثار قدیم هندو نوشتجاتی موسوم به ارتاساترا Arthasatra و همچنین در بیانجانان- نارا (حکایات کللیه و دمنه) دستورهای بعدی یا بشوخی برای غلبه بر خصم در میدان مجاهده حیات و کسب قوت وضع کرده اند از یشرو طالب مال یا طالب جاه مورد ملامت نیست ولی عاقبت وی یا در این حیات یا در اثنای زندگانی آتیه باین نکته پی خواهد برد که این امر نیز مقصد اعلی و هدف اسنی نمیشاید و روح طالب مقصدی والا تر و بالاتر است.

۳- Dharma دهارما یعنی شریعت دینی و اخلاقی که برای طالب آن يك سلسله قواعد و قوانین لطیفه که پسند و جدان است وضع کرده اند و طالب آن باید وظایف شرعی خود را نسبت بخانواده و صنف (کاست) و جامعه انجام دهد و بر طبق مجموعه قوانین منو (Menu) و دیگر کتب قوانین و شرایع (دهارماساترا) باید رفتار کند. البته این چنین شخصی از قید هوی و هو سنفسانی خلاصی یافته و سالک طریق خیر و طالب نفع عموم است و او را فرج روحانی و آرامش قلبی نصیب

میشود ولی با اینهمه آن نیز مقصد نهائی نیست هدفی دیگر که بر مراتب از این درجه هم بالاتر است باید جستجو کند تا بسمادت و نجات کامل نائل گردد.

۴- مکتا Moksha و آن هدف نهایی و مقصد غایی است و آن عبارت است از نجات روح یا خلاصی روان و آنرا بقضیه سلبیه یا روش متقی میتوان چنین تعریف کرد: نفی کردن تمام شقاوتها و بدبختیهای حیات انسانی خواه جسمانی و خواه روحانی بوسیله رهایی از دولاپ اعمار و حیات‌های پیاپی بطور کلی میتوان گفت که مکتا در وصول و نائل شدن بمقام نیرواناست و کلمات بشری از تعریف و وصف آن مقام عاجز است.

سه طریق نجات اما طرق ثلاثه که برای رستگاری از مصائب حیات وضع کرده‌اند و عامه هندو از تودوکسی آن هر سه را محترم و معتبر و موصل بنجات میشناسند هر کدام وصفی جداگانه دارد که اینک بشرح آنها میپردازیم:

۱- طریقه عمل

این طریقه از عهدی قدیم نزد هندوان باقی مانده است. گرچه در نظر خواص و متفکرین این روش شأن و مرتبتی چندان ندارد ولی نزد عوام و اکثریت عامه هندوان طریق عمل بسیار متبع و معمول میباشد البته این روش هم سهل و هم قابل فهم و هم حافظ روایات و آداب تاریخی است و آن عبارتست از این که مردم معتقد و سالک عابد سعی میکند بوسیله اعمال و عبادات بس منزل نجات برسد. در این طریقه افکار فلسفی و مباحث عقلانی کمتر مورد توجه است و تنها يك سلسله تشریفات و رسوم و مناسک که بزعم ایشان همه از منویات و موجبات نجات ژ رستگاری است باید انجام کنند تا (کارما) مستعد و آماده سعادت گردد. در این راه است که بسیاری از هندوان بیک سلسله قربانیا و هدایا معتقدند که بایستی بدرگاه خدایان تقدیم کنند یا بارواج اجداد گذشته نثار نمایند یا برابر قرص آفتاب در هنگام طلوع ایستاده او را بستانند. یا آتشی مقدس را در کانون دینی خود روشن و فرزندان نگاهدارند و خلاصه با اعمال دقیق بسیاری مناسک و عبادات و از هنگام تولد تا وفات شخصی یا در زمان حصاد محصول یا موقع عروسی و زواج آدمی با این اعمال صالحه آنقدر مستحق اجر و پاداش میشود که پس از مرگ روان او بیکی از آسمانها صعود خواهد کرد یا بار دیگر در همین زمین در جسد مقدس برهمنی حلول خواهد نمود و راه او برای وصول نهائی به خدای برهمنی الوهیت مطلقه سهل و آسان خواهد شد.

این سبک و طریقه در کتب مقدسه برهمانا ذکر شده و در آنجا يك سلسله فرائض و تکالیف که بر عهده انسان است و همه موجب نجات در این حیات و منتهی به نجات کامل نفس در حیات دیگر خواهد شد به تفصیل آمده است و این اعمال گرچه بسیار ساده و سهل میباشد ولی بسیار سخت و جدی است و عبارتست از شرح تقدیم قربانیا، بخدایان و خدمت و نیکی دربارهٔ معلومان و آموزگاران منجیب که کتب مقدسه و دها را بطالب راه‌نورد تعلیم میدهند و یا تقدیم نیازها و عطایا به ارواح نیاگان گذشته و یا تفصیل پذیرائی و مهمان‌نوازی دربارهٔ ابناء نوع و غیره و غیره...

هرگاه کسی این عبادات را با کمال خلوص و صدق انجام دهد فریضه وجدانی را بعمل آورده و دین خود را ادا کرده است. البته این روش عمل در طول مرور زمان تحول بسیار حاصل کرده و

مجموعه شرایع وسنن متعدد تدوین و تألیف شده که همه مشتمل بر آداب و مناسک جدید و قدیم اند ، مهمترین این مجموعهات قوانین شرایع (مانو) Codis of Manu است که در حدود ۳۰۰ ق.م تدوین گشته و بیک سلسله عبادات و رسوم صورت شریعت و قانون دینی داده است .

قوانین «مانو» و دیگر مجموعه شرایع و «قغه» هندوهمه مجتوی دستورهای سختی است که واجبات و محرمات را برای هر فرد در هنگام پیش آمدهای مهم زندگانی معین میکند ، مثلا در هنگام تولد و یا موقع وفات و زمان اسم گذاری طفل و یا آداب ستایش در برابر آفتاب و یا مراسم تغذیه و یا شرح اغذیه مباحه و محرمه و مراسم تراشیدن موی سر و یا هنگام بلوغ و آداب زواج یا پرستش خدای مخصوص خانواده و یا رعایت حقوق و حدود طبقات اجتماعی (کاست) و امثال این امور همه در آن شرایع مذکور است و هندوی معتقد است که اگر این وظایف را بدرستی بعمل آورد هر آینه بعد از مرگ از اقصا طرق راه تولد ثانوی را پیموده و مطابق قاعده « کارما » بسادات نهائی نائل خواهد شد .

در این قوانین که آنها را بسانسکریت «شرادها» Shradha میگویند بعضی ادعیه و مناجاتها نیز ذکر شده که باید شخصی مؤمن بحافظه بسیار و درمواقیع معینه نثار اغذیه و اطعمه گوارا در پیشگاه اموات آنها را تکرار و نلوت کند . در همه این غذاها و نذورات بکنوع «کوفته» است که آنرا پیندا pinda گویند و آنرا از برنج و سبزیجات بطور گلوله میسازند و میگویند که تقدیم این غذاها بارواح اموات آنها را نیرومند و قوی خواهد ساخت ولی اگر توجه دقیق نشود و آن ادعیه را بدقت قرائت نکنند آثار آن محو و فانی خواهد گردید و بمرگان نخواهد رسید و در طول مدت ده روز پس از مرگ این مراسم باید انجام شود . تا آنکه در این مدت بتدریج روح مرده صاحب جسد جدیدی بشود و از سر تا پیا تجدید حیات نماید و ادعیه و مناسک برای آنستکه روح متوفی بکلی از زحمت جوع و عطش خلاصی یافته و در پیکر نوین مستقر شده زندگی تازه خود را از سر بگیرد .

همانطور که برای رجال در شریعت مراسمی منظور است برای زنان نیز رسوم و تشریفات است ، بموجب قانون «مانو» وظیفه واجبی زن آنست که با کمال خضوع و خشوع بخدمت مرد قیام کند در شریعت مانومانند قواعد رسوم در دیگر ملل آسیائی دختر در زمان طفولیت باید بنده و برده بدر باشد و در جوانی مانند کنیز شوی خود را خدمت کند و چون شوی او بمیرد باید مطیع بپسارش باشد و هیچوقت از خود آزادی و استقلال نداشته و ندارد و میگوید ، «زن با وفا باید شوی خود را مانند خدای پرستش کند» و بعد از مرگ او دیگر مزاجت نباید اختیار کند . در بعضی اماکن هندوهای عامه «ارتودوکس» تا حدی در این عقیده مبالغه کرده اند که زن را مجبور میکنند در برابر شوهر سجده نماید و پای او را بیوسد و حتی نام مرد دیگری را نباید بزبان بیاورد و اگر زنی بیوه بهوای تولید فرزندان با مردی دیگر تزویج کند در حیات ثانوی که باین دنیا خواهد آمد بجای آنکه بشوهر خود متصل شود به کبیر این خطیبه در رحم شنالی جای خواهد گرفت .

در برابر مرد نیز با وجود مقام اولویت و برتری نسبت بزین ملزم و موظف است که پارهئی حقوق و اختیارات را درباره او رعایت کند . اعطای هدایا و تحف مخصوص مانند البسه و زیورها و اغذیه گوارا در ایام تعطیل و روزهای عیاد از وظایف مرد است ولی همواره مرد مقام والا تر و اولویت را دارد ، بر همان هیچوقت با زنان خود هم سفره نمیشوند و هنگامیکه اوغذا میخورند یا جامه بر تن میپوشد یا بچشمان خود سرمه میکشد بر او نظر نمیکنند و این نظر کردن را حرام میدانند .

البته نباید از نظر دوردادست که این قوانین و شرایط همیشه متضمن مستثنیات بسیار نیز هست و حتی در نزد هندوان متعصب اوضاع و احوال مدرن اجتماعی امروزه تغییرات مهمی در اینگونه رسوم و آداب ایجاد نموده است. خلاصه طریقه عمل عبارت از اطاعت و اجرای يك سلسله اعمال خشک و پیروی کور کورانه از برهمنان است تا آنکه بوسیله آن هندی مؤمن نجات و رستگاری نائل گردد.

اما با همه اینها این طریقه نزد متفکرین و خواص از طریقه علم پائین تر است و وصول بنجات و کامیابی بعد از مرگ بطریقه دیگری که از این مرحله اجل و اعلی است یعنی طریقه علم «چنانامارگا» Jnana Marga برای حصول مطلب بهتر میباشد.

۴ - طریقه علم

حل مشکل حیات همانا بر پایه ادله و براهین قرار دارد که بتفصیل در اوپنیشادها Upanishads بیان شده و تنها کسانی که دارای مذاق فلسفی میباشند هر آینه میتوانند آنها را درک کرده و پیروی نمایند.

طریقه علم بر این مقدمه مبتنی است که سبب اصلی و علت ابتدائی تمام شرور و مصائب انسانی بواسطه «جهل» است که آنرا «اویدیا» Avidya گویند و انسان بالطبع چندان در ظلمات جهل فرو رفته که از حقیقت وجود و راز اعمال خود بیخبر مانده است و همواره در شرح و تفسیر آن راه ضلالت و خطا می پیماید. خطریات اخلاقی تنها سرمنشأ بدبختی و شقاوت بشر نیست بلکه سهو عقلانی و خطای فکری موجب تمام آلام و شدائد است. گرچه سبک و اسلوب تفکر مکاتب فلسفی هندو همه از یکدیگر امتیاز و اختلاف دارند ولی همین قضیه مقدمه و اساس تمام آنهاست. حتی در تعریف «جهل» و طریقه شناسائی و رفع شبهات و شکوک همه با هم مختلف اند.

بر طبق مبادی وحدت مطلقه Monism خطای عمده انسان در این نکته است که او همیشه برای خود نفسی جداگانه و هویت مستقلی می پندارد. در حالی که حقیقت امر چنین نیست بلکه تنها وحدت مطلقه وجود نفس کلی «Brahma Atma» است و بس و در پیشگاه اودوئیست وجود ندارد و نفس انسانی هم در واقع همان اوست و بیثبوتی از میان آنها نیست، فیله و فان موحد هندو مدعی اند که در دو لای وجود مطلق همیشه روح انسانی در اهتزاز و جنبش است و بنظر و خطا همچو می پندارد که او در حرکت اودوچیتر جداگانه میباشد در حالیکه حق واقع برخلاف اینست و این خطا ناشی از وهم و پندار انسان است که نفس خویش را با عالم محیط بر خود جدا می انگارد، روح کلی و جان جهانی که موجب وجود و حیات انسانی و سبب توالد مکر و حیاتیهای پیاپی او در این جهان است و بس، مادام که فرد آدمی در جهل و بیخبری غوطه ور است، و در این وحله وهم و پندار روز بر سر میبرد ناگزیر در جریان دو لای وجود لاینقطع در حرکت خواهد بود ازینرو باید ازین اندیشه غلط بیرون آید و بروشنائی علم متور گردد تا از این تمب و عنذاب خلاصی یابد، برای روشن کردن این قضیه مونیستهای هندو هم از عهد تألیف اوپنیشاد مثل ذکر کرده و گفته اند که نسبت نفس جزئی بشری با روح کلی «برهما آتما» شبیه به تناسب رودخانه با بحر محیط است که چندی از آن جدا مانده ولی عاقبت بآن متصل می گردد. اما همینکه بدریا رسد و در آن فرو ریخت وجود رود بکلی محو و ناپدید میشود با

آنکه روح فرد شبیه به موجی است که از دریا برمیخیزد و دوباره در دریا فرو میریزد یا چون قطره آبی است که موقتاً از دریا جدا مانده ولی در حال بدیا درون میرود پس آن موج یا آن قطره را از دو جهت میتوان تعریف نمود ، نخست آنکه آن واحد مستقلی است که حجم و اندازه معینی دارد و در زمان و مکان موقع و محل خاصی را واجد است که بکلی با سایر قطرات و امواج فرق دارد . دو دیگر از جهت آن است که آنها بخودی خود وجودی یا حقیقتی ندارند بلکه همان دریاست که بدانصورت درهوانمایان شده و هویت و شخصیت آن صوری و ظاهری است و بس . فلسفه هندو به موجودات ازین جنبه نظر میکند و از این لحاظ تمام مخلوقات عالم امکان را مظاهر و نمایشانی میدانند که گرچه علی الظاهر حقیقتی دارند ولی در باطن همان نفس کلیه مطلقه «برهمااتما» هستند که بآن صورتها جلوه گرفته است .

نجات انسان در فهم بکنه این حقیقت است که عقده قلب را بکشاید و رنگ شك و شبهه را از دل زایل گرداند تا آنکه «کارما» یعنی سلسله اعمال متوقف گردد . تمام مکاتب فلسفی و عقلی هندو در این قضیه اتفاق دارند که علم به وحدت (موجود و وجود) تنها در قبول ایسن مبداء و مقدمه نیست بلکه باید يك سلسله مقدمات فکری و مبادی عقلانی را قبول نمود تا آنکه نفس انسانی بدرجهای از کمال برسد که مستعد و آماده گردد و سلسله کار ما از میان برداشته شود و دولا ب توالد بیایی برای او متوقف گردد در این موقع ناگهان برق یقین در حال استغراق و مراقبت جستن کرده و طالب مستعد را بنور اشراق روشن میگرداند این درخش حقیقت همانا مقصد نهایی سیر سلوک است و طریقه علم بآن نقطه منتهی میگردد . ولی برای حصول باین مرتبه يك سلسله اعمال طولانی و ریاضات ضرورت دارد ، این اعمال و مناسک به تفصیل همه در قوانین مانو Cade of Manu آمده است و در آنجا يك برنامه واصل یا انسان کامل نموده شده که باید منظور و سرمشق دیگران باشد و در آنجا در طی يك برنامه منظم هر دو طریقه عمل و علم را شرح میدهد .

مراحلی که سالک باید بگذراند عبارتست از ،

۱- مرحله طلب و تحصیل

۲- مرحله شخص متزوج و متأهل

۳- مرحله مرد مجرد و راهب

۴- مرحله فقر و قدوسیت که از آن به «سن یاسین» Sanyasin نامبر کنند .

هر برهمن مبتدی که سیر و سلوک را آغاز میکند ازین چهار مرحله باید بگذرد .

اولاً در مرحله طلب و تحصیل باید بر طبق دستور شریعت تشریفات خاصی را انجام دهد و در جز و صنف «Caste» خود درآید و عبادات و اعمال مقصد را بعمل آورد ، آتش مقدس را ستایش کند و زنا را (ریسمان) صنف را بکمر بندد ، در این هنگام در خانه معلمی اقامت جوید و نزد او کتاب مقدس «ودا» را تعلیم یابد و تکالیف و وظایف روزانه را مطابق دستور انجام دهد . مدتی نامعلوم در نزد معلم خواهد ماند تا آنکه سن او بحدود بیست و پنج سالگی برسد در اینصورت کسب خوراک و طعام برعهده خود اوست و میتواند بدریوزگی در اطراف خانهها طلب مامش نماید .

ثانیاً - چون مرحله طلب و تحصیل را بی پایان رسانید از خانه معلم بیرون میآید و قدم بمنزلگاه دوم میکندارد یعنی بخانه خود بر میگردد و نزد کسان خویش میرود و زنی را به همسری انتخاب میکند و بوظایف این مرحله اقدام مینماید .

برای هر برهمنی هر قدر بمالیترین مقام علم و تقدس صعود کرده باشد باز وقتی شایستگی و روشنائی برهمنی را دارا خواهد بود که او را فرزندی نرینه باشد که وارث علوم او گردد و وظایف و عبادات مقدسه را برای ارواح اجداد ایفا نماید و اونیز بنوبت خود دارای اولاد و احفاد گردد. برای این مرحله از قدیم دستورها و تشریفات و وظایفی مقرر داشته اند که سالک راه میباید آنها را بدقت انجام دهد. در این دوره است که باید مواظب باشد در ضمن اعمال خانوادگی به جانوران و ذوی الحیات خاصه در هنگام طبخ غذا آزار و ایذاء نرساند و در باب طعام و خوراک خود دقت و مراقبت لازم مرعی دارد و برخلاف قواعد صنف (کاست) خود رفتاری از او سرزنشند بعد از آنکه عمری در این مرحله بسر آورد و پوست بدنش پر از چین و موی سرش سفید گردید و فرزند زادگان و نبره های چند حاصل نمود موقع آن میرسد که بمرحله سوم قدم گذارد.

ثالثاً - در مرحله سوم که رهبانیت است دوره آسایش و راحتی سالک سپری میشود در این هنگام از دنیا و آثار آن بکلی باید اعراض کند و از آنچه سابقاً مورد علاقه اوست دامن برچیند از کسب معاش و تهیه طعام و جمع آوری مال و منال صرف نظر کرده بچنگلی پناه میبرد و سرنوشت زن خود را به فرزندش وا میگذارد. اما آتش مقدس را همراه خود برمیدارد و جسامه از پوست غزال یا خرغهای زنده بر تن می پوشد. و دائماً بذکر و تکرار آیات ودا اشتغال میورزد از هیچکس انعام و بخشی قبول نمیکند نسبت بتمام جانوران و ذوی الحیات مهر و محبت پیش میگیرد و لقمه طعامی از حاصل دسترنج دهقانان نمیخورد و برای آنکه با روح کلی وحدت کامل حاصل نماید دائماً در بعضی از آیات مقدسه و اسرار آمیز «اوپنیشاد» تفکر و اندیشه می کند.

چون زنگ جسم و جسمانیات از لوحه وجود پساگ گردید و صیقل روحانیت حاصل نمود دیگر قلم تکلیف از او برداشته میشود و از آن پس حاجت به تقدیم قربانی به پیشگاه خدایان یا بحضور ارواح نیاکان ندارد و ادامه اشتغال آتش مقدس برای او ضروری نیست. زیرا در آنوقت آتش علوی در درون دل او روشن گردیده است و از اینجا وارد مرحله چهارم میگردد.

رابعاً - مقام «قدوسیت» مرحله چهارم اوست که در آنجا تنها هم قصد او وصول بس منزل نهائی است و در آنجا است که با وجود مطلق نامحدود وحدت حاصل میکند و در برهما غرق شده حیات جاویدی و سرمدی برایش میسر میگردد این مرحله برای او درحالیکه در مراقبه و تفکر مستغرق است ناگهان دست میدهد. در قانون «مانو» نوشته است تمام امور بسته به مرتبه اندیشه و تفکر است زیرا آنکس که در این وادی تخم نیفشاند حاصل نخواهد چید.

تفسیر استراق و معهود در کلی نهائی تا امروز نزد هندوان دارای اهمیت است و آنرا سادی Samadhi مینامند و کسانیکه در راه معرفت و «طریقه علم» قدم برمیدارند کوشش میکنند باین مقصد اعلی برسند ولی برای حصول این مرتبه کمال تنها بدل قوای دماغی و صرف نیروی تفکر کافی نیست بلکه جسم نیز باید در این راه با عقل همراهی و معاضدت کند. یعنی يك قسمت از وظایف بدنی را تعطیل نماید این کار که بردوش جوکیان «yoga» معروف است نزد هندوان اهمیتی بسیار دارد و حتی در اوپنیشاد بیان اشاره شده است و آن از حیث تنفس شروع میشود تا به تعطیل ارادی قوه مدرکه برسد و بالاخره به معهود مطلق و فناء محض منتهی گردد. سالک باید کلمه مرموز عارفانه «ام» «om» را که اشاره به مقصود و محبوب نهائی است آفتقر ذکر و

تکرار نماید که بگی از خود بیخود شده حالت جذبه و وجد بر او مستولی گردد ، درباب روش جوکیان و نظام «یوگا» بعداً نیز سخن خواهیم گفت در اینجا همینقدر کافی است که گفته شود ریاضات جوکیان از لوازم «طریقه علم» میباشد و باید رعایت گردد.

۳- طریقه اخلاص

در همان هنگامیکه ارباب دانش و صاحبان علم در مرام هندو در طول ادوار مختلف سرگرم مباحث فلسفی بودند عامه مردم از آن مباحثات دور مانده ولی بمقایید ساده دینی خود همچنان متمسک بودند و از خدایان نرینه و مادینه مدد و اعانت طلب میکردند . در قانون مانو اشاره باین معنی مکرر شده است که در معرفت حق طریقه سومی نیز وجود دارد که از دو طریقه سابق‌الذکر متمایز است و آن همانا عقیده خلوص یعنی ایمان قلبی به اصول و فروع دین میباشد. در آنجا رفتن بمبارب و استمداد از روحانیان و خدمهٔ مهابد را اشاره میکند این مبادی رفته رفته روش سومی صورت وجود پذیرفت که آنرا «بهکتی مارگا» Bhakti Marga یعنی «طریقه اخلاص» نام دادند .

بهکتی یا خلوص عبارتست از علاقه خالصانه و ایمان صادقانه به خدائی خاص تا اینکه او در برابر پاداش نیک به سالک عطا کند این روش رفته رفته صورت عشقی سوزان از طرف مرد عابد نسبت به خدای معبود حاصل میکند و شخص مؤمن نفسانیت و جوددی خود را فدای محبوب الهی میسازد و در معبد ویا درخانه بتنهائی آن خدا را پرستش و با او راز و نیاز مینماید. طریقه بهکتی گرچه در ادوار اخیر صورت قطعی حاصل نموده ولی ریشهٔ آن در مبادی و آراء هندوان باستانی وجود داشته است زیرا هم از عهد دیرین انسان ساده ابتدائی همواره در مقام استمانت و کسب فیض از یکی از الهه برآمده است و آن مرد سالک یقین داشته است که بقوت خلوص ایمان باو، دستگیری و نجات روحانی حاصل خواهد کرد ، چه در عالمی که او را احاطه کرده خدایان نیرومند متمال وجود دارند که همه بر او مسلط و مستولی اند و وی از آنها بایستی یاری جوید .

افراد عامی بالطبع مباحث فکریه و تحقیقات فلسفی دانشمندان را که در «طریقه علم» منکور است درک نمیکند ازینرو روح او در حس نهانی و باطنی گرچه نسبت بدانمندان احترامی قائل میشود ولی بدون آنکه کلمات و اصطلاحات آنها را فهم کند اجمالاً آنها را مورد ستایش قرار میدهد یعنی آنچه که پانديت‌ها میگویند بجای خود صحیح دانسته اما برای حوائج روزمره زندگانی خود دنبال پرتو نوری دیگر میرود و بوسیله خلوص قلب خود برای نجات و کامیابی خود کوشش میکنند .

آثار و ظهورات ، طریقه خلوص «بهکتی» در صور و مظاهر دینی اهل هند از حد و حساب بیرون است و فرق مختلف و گوناگون در پیرامون این طریقه بوجود آمده‌اند که همه بی‌اینکه صحت مبادی علما و اصطلاحات اهل «طریقه علم» را منکر شوند و یا آنکه آداب و مناسک روزانه اهل «طریقه علم» را فراموش نمایند بر آن رفته‌اند که مبدئی مثبت و اصل و اعلی‌تر از آنها نیز باید جستجو کنند و آن عبارتست از آنکه نقد دل را بر طبق اخلاص نهاده در پیشگاه یکی از آلهه

بیشمار نثار نمایند و بوسیله او نعمت رستگاری بدست آورند .

بزرگترین کتاب مشهوری که روش اخلاص «بهکتی» را در عالم ادبیات دینی هندوان ثابت و مقرر نمود رساله ایست معروف بنام «بهاگوادگیتا» Bhagvadgita یا نعمات کریشنا که اکنون یکی از کتب کلاسیک مذهب هندو بشمار می آید. این کتاب سزاوار توجه و عنایت مخصوصی میباشد زیرا این کتاب کوچک در عالم هندوئیسم در طول مدت هزار سال تأثیراتی بسیار بزرگ داشته و دارد .

این رساله منظوم بصورت کنونی حکایت و سرگذشتی است که در ضمن کتاب کبیر حماسی هندوان «مهابهاراتا» Mahabharata آمده این رزم نامه باستانی در طول مدت هشتصد سال (۴۰۰ ق. م تا ۴۰۰ ب.م) بنظم آمده و مشتمل است بر یکصد هزار بیت «مثنوی» و غالباً ذکر سرگذشتها و وقایعی است که برای بعضی از افراد طبقه شاهزادگان «کاشاترایاها» اتفاق افتاده یکی از ایشان موسوم به «کورو» Kuru بدست بعضی از خویشاوندان خود موسوم به خاندان پانداوا بدستور و تعلیم الیه پهلوانی بزرگ کریشنا کشته میشود رساله گیتا ظاهراً در خلال قرن اول میلادی در طی آنرژمنامه بزرگ مهابهارانا گنجانیده شده و بهرحال یکی از منظومات بسیار برگزیده ادب جهانی است و نزد هندوان از هر کتاب دینی و عقلی دیگر محبوبتر و محترمتر بشمار میرود گرچه نظم آن بسبب منتخب «eclectic» است ولی نیروی پرذوق و شوق که در طی کلمات آن رساله اعجازانگیز مندرج میباشد در طول زمان هزاران نفوس را معتقد و فریفته ساخته است.

راز تاریخی عظیمی که در گیتا نهفته همانا در اثبات این قضیه است که راه حقیقی نجات و رستگاری در طریقه خلوص «بهکتی» قرار دارد. و این قضیه را در ضمن بیان و تفصیل حکایتی شرح میدهد و آن تفصیل واقعه نیست که بصورتی جالب و دراماتیک ترسیم شده از اینقرار : شاهزاده «ارجونا» Arguna نام که بزرگترین جنگجوی خاندان پانداوا است درست در هنگامیکه بانفاق برادران و یاران خود که بر جنگ و پیکار بسته و با شاهزادگان و فرزندان کورومع خود عازم مصاف است در حالیکه بر عرابه رزمی سلطنتی سوار و راننده آن همانا خدای پهلوانی (کریشنا) است که در جانب او قرار گرفته و او را بر رزم و نبرد تحریص میکند . ولی ارجونا دل بجنگ باخویشاوندان خود نمی دهد درحالی که سرداران سپاه خصم یعنی بنی اعمام او کرنای رزم را می نوازند. شاهزاده «ارجونا» براننده امر میکند که عرابه او را در وسط میدان گاه در محلی قرار دهد که کوشش و رزم آوری هردو سپاه را بتواند بدرستی مشاهده کند ولی همینکه خویشان و هموزادگان و بزرگان قوم را در حال پیکار و خونریزی می بیند دل او را اندوه و ندامت فرا می گیرد و این حال نم و الم باطنی خود را با (کریشنا) راننده در میان می نهد و در تأثر عمیق فرو رفته تیر و کمان را از دست می افکند. کریشنا او را براین جبین و بددلی ملامت کرده و بر قتل و نبرد تحریص میکند دراین موقع بین آنها درو یک سلسله مکالمات رد و بدل میشود که در مرحله اول کریشنا او را بایفاء و ظایفی که در برابر صف و طبقه «کاست» خود دارد متوجه می سازد و باد خاطر نشان مینماید که انجام فرائض اجتماعی بر هر کاری مقدم است و نتایج و عواقب آن هر چه باشد باید آنها را بعمل آورد و پاداش و سزایی توقع نداشته. «ارجونا» در پاسخ او وظیفه خود را که بایستی مانند یک شاهزاده از افراد طبقه «کاشاترایا» همانا جنگجویی و رزم آوری پیشه کند. بیاد آورده و عازم قتال میشود و اذعان میکند که تهاون و سستی در ایفاء این واجب صنفی و فریضه

مذهبی گناهی عظیم است ولی اگر بجنگ بریزد و کشته شود روان او رستگاری یافته با آسمان «سوارگا» (Swarga) صعود خواهد کرد و اگر مظفر و فیروز گردد بر تخت پادشاهی خواهد نشست و آنکه بی مجال تأسف و ندامت برای کشتگان و قربانیان میدان مصاف نیست زیرا گرچه جسم آنها هلاک میشود ولی روح آنها جاویدان باقی و برقرار است .

آنگاه کریشنا با نظری حکیمانه بر مشکلات باطنی آن شاهزاده جنگجو نظر افکنده باو خاطر نشان میسازد که در برابر هرکس دو راه گشوده است یکی طریقه عمل و دیگری طریقه فکر - طریقه فکر که همان راه حکمت و معرفت است آدمی را بیاطن نفس خود راهنمایی میکند و او را به حقیقت مطلق و مقصود نهائی متصل میسازد از پیشرو آن طریقه در اهمیت و ارزش اولویت دارد ولی این هر دو طریقه با همدیگر تقاطع میکنند زیرا که برای هیچکس میسر نیست که در عالم فکر و مراقبه ولو یک لحظه درنگ کند و از وجود او عملی صادر نگردد همچنین شاهزاده «ارجونا» باید بدستی باین نکته بی‌ببرد که هیچکس مصدر عملی نتواند شد مگر آنکه مطابق دستورهای باطنی و اوامر نفسانی درونی رفتار نماید .

«ارجونا» اندک اندک پی بمعنای تعالیم کریشنا برده و این نکته را در می‌یابد که هر آدمی وقتی به سکون و آرامش کامل نائل خواهد گردید که حقیقت نهائی را با چشم عیان مشاهده کند و آنچه برای او مقدر است بعمل در می‌آورد، در ادوار زندگانی از تولد و حیات و ممات هر اعمالی را که انجام میدهد نه برای استرضاء نفس خود بلکه برای استرضای نفس کلی و کسب سعادت و اتصال با برهمنی جاویدانی باید باشد و بس .

در این هنگام کریشنا - یعنی راننده عرابه - که خود تجسم خدای «ویشنو» بوده است و در حقیقت خدای متعال است که در پیکر انسانی بر روی زمین ظاهر شده به «ارجونا» تعلیم میدهد و منافع فواید روحانی عمل «یوگا» Yoga را باو نشان میدهد و ارجونا بوسیله «یوگا» پرده جهل از برابر نظرش برداشته میشود و حقایق اشیاء را کما هی می‌بیند و راز همه اعمال را در می‌یابد و بسرکار جان جهانی و راز نهفته روح کلی یعنی برهمنی پی میبرد.

در طی سخنان «کریشنا» به این روح کلی و برهمن بطور ضمنی اشاره نشده است بلکه مدلل میدارد که کریشنا همان خدای ویشنو است و ویشنو همان برهمن است و او واحد مطلق است که همه چیز و همه کس در او جمع شده . هر کس که خود را سراسر به ویشنو تسلیم کند بحقیقت کلی و برهمن نائل میگردد و شخص سالک (جوگی) که آرزومند وجد و جذب و نجات است و میکوشد که در مقصود حقیقی مستغرق و فانی گردد تنها بوسیله مراقبه و تفکر و ذکر ویشنو است که باین آرزو نایل تواند شد.

در یکی از قطعات گیتا سخنان ذیل آمده است که بسیار قابل توجه میباشد از آنجهت که تعالیم «اوپنی شاد» را در مسئله وحدت الوهیت بیان میکند و از زبان «کریشنا» میگوید :

«من برهما هستم . همان خدای واحد ازلی» سپس میگوید :

«قربانی منم . دعا و نماز منم . طعام نیاز مردگان منم این جهان بی پایان منم . پدر و مادر و اجداد و نگاهبان و منتهای معرفت همه منم . آنچه که در آب و روشنائی نور تصفیه میشود، آن کلمه «اُم» منم و باز منم کبابهای «ریگ ودا» و «ساماودا» و «یاجور ودا» ، طریقه و راه و مربی و

خداوندگار و قاضی و شاهد و صومعه و پناهگاه و دوست و دشمن و بالاخره سرچشمه حیات و دریای زندگانی هر چه که می‌آید و هر چه که فرو می‌رود بذر و برزگرو فصول بی‌مر و شمار و هنگام‌بذرو حصاد همه منم. مرگ منم و زندگانی باز منم. ای ارجونا حیات در اینجهان که می‌بینی و حیات در آن جهان که نمی‌بینی همه منم و بس...»

۱. پس در برابر دیده‌شاهزاده «ارجونا» که با شگفتی و حیرت بر او نظر می‌کند کریشنا ناگهان تغییر شکل داده و بصورت «ویشنو» متجلی می‌گردد و باز بجلال شکوه خدائی برهمنی ازلی نمودار شده و حقیقت نهفته و سر نهانی در برابر دیده‌آن شاهزاده جنگجو خود بخود بر آسبی ظاهر و نمایان می‌شود با هزاران دهان و هزاران چشم و هزاران رخسار که هر یک بسوی و جهتی نگران است و با هزاران بدن که هر یک بطرزی دیگر بکسوت و زینت آراسته شده است و هزاران بوی خوش و عطر آلهی از او متصاعد می‌باشد.

«ارجونا» ازین منظره رعب‌انگیز بهراس می‌افتد و مو براندامش راست می‌شود و فریاد به تجلیل و تسبیح بلند ساخته و استدعا می‌کند که آن جلوه‌رہانی منتفی شده و حق بار دیگر بکسوت خلق درآید و کریشنا بهمان صورت راننده عرابه درآید. پس دعای او اجابت می‌شود و کریشنا بار دیگر به پیکر انسانی درآمده زبان می‌گشاید و پیام نهانی «گیتا» را باو بیان می‌فرماید و از او عهد می‌ستاند که بکلی تسلیم کریشنا گردد و سرپای وجود او در خلوص و ایمان «بهکتی» محو و نابود شود تا آنکه به نجات مطلق و نجات محض و رستگاری تمام نائل آید و باین کلمات سخنان کریشنا پایان می‌پذیرد:

«ای ارجونا! آخرین سخن مرا درباب و معنای کلام نهائی مرا درک کن دل خود را بمن ده و مرا پرستش نما و مرا خدمت نما به ایمان و عشق دست‌تو را بمن ده تا آنکه تو سراسر من شوی من نیز خود را بتو می‌دهم مرا یگانه پناهگاه خود ساز تا من ترا از قید ذنوب و ولوت خطاهای تو آزاد سازم! خوش‌باش و شادی نما...»

این اشعار شورانگیز و زورف که دراین رساله کوتاه آمده اثرات تاریخی درازی داشته است زیرا آن تنها به زیبایی منطق و شیرینی کلام آراسته است بلکه در اعماق قلب هزاران هزار نفوس بزند و نفوذ کرده و مردانی بیشمار از پیشوایان اعصار قدیم باستانی گرفته تا مهاتما گاندی Mahatma Gandhi در روزگار ما همه را مفتون خود ساخت در این سخنان جملات و کلمات فتان نه تنها پرده از اسرار معنای حیات و زندگانی برداشته است بلکه در عالم واقع نیز مبادی هندوئیسم را از جنبه دینی انتشاری و دسمتی عظیم بخشیده و «طریقه خلوص» یا بهکتی مرگه Bhakti Marga را زردنفوس بیشمار محفل اعتقاد و سرمشق ایمان قرار داده چون دو طریقه دیگر یعنی «طریقه علم» که آنقدر در عالم فلسفه و دانش غور و بحث میکند و «طریقه عمل» که آنقدر کردار برحسب مبادی اخلاقی را در عالم کار و کردار توصیه میکند و آنهر دو هیچکدام احتیاجات قلبی و نمایان دینی مردم متعارف را جواب نمی‌گویند در حالیکه «طریقه خلوص» که مبنای تعلیم بهاگواد گیتاست عطش روحانی خلق را سیراب می‌سازد و هر چند پرستندگان ویشنو این رساله کوچک را بزرگترین کتاب آسمانی خود میدانند دیگر طبقات فرق هندو بهر سلسله و طایفه منتسب باشند همه و همه این کتاب را توفیر و حرمت بسیار نهاده و آنرا بزرگترین عامل تحریک احساسات دینی در قلب بشر می‌شمارند.

منظومه گیتا دروازه عالم «اخلاص» را بروی تمام خلایق می‌گشاید و هر سالک رام-نودرا از مرد و زن و وضع و شریف ازر جنس و هر صنف بدرون این عالم صدا می‌زند و میگوید: «یقین کن که هر کس بمن ایمان آورد هلاک نخواهد شد ای روح بریتا گرچه در مکن گناه متمکن باشی و هر چند آدمی پست و فرومایه باشی اما اگر قدم در طریق من بگذاری هر آینه باعلی مرتبه کمال خواهی رسید، دل و خیال خود را با من متحد ساز و در من ثابت بسمان و مرا پرستش کن و در برابر من بسجده در آی و مرا منتهای شادی و سعادت خود بدان تا روح سرگردان تو در دامان من آرامش حاصل کند.»

بدیهی است که از این کلمات بقلب شکسته میلیونها نفوس هندو که منتسب بطبقات سافله میباشند تا چه حد پر تو نور امید نافته است و در برابر بار سنگین شقاوت و بدبختی که رسوم و آداب اجتماعی بر دوش ایشان نهاده است خاطر پژمرده آنها را تسلی می‌بخشد.

۴ - شش مکتب فلسفی هندو

در طول مدت یکهزار سال یعنی از ۵۰۰ ق. م. تا ۵۰۰ ب. م. فلسفه هندوی عام «ارتودوکس» متشکل گردید سهیسی یکهزار سال دیگر سپری شد تا آن مکاتب تصفیه و تلطیف یافته و صورت منظم و مدون حاصل نمود گرچه عدد این روشهای نظری و عقلی متعدد و بسیار است ولی علمای هندو خود آنها را به شش مکتب محصور ساخته‌اند زیرا مابین هر يك از آن مکاتب با پنج دیگر زمینه اختلاف واضح و بارزی مشاهده میشود ولی همه این مکاتب سه در يك قضیه اتفاق دارند و آن اینست که برای فرد مؤمن هندوی لازم است يك شرط اصلی و اساسی دین هندوئیسم را قبول کند که عبارتست از اعتقاد به وداها که آنها را مبدأ و منتهای قانون ایمانی خود بدانند و ازینرو کتب اربعه ودا بانضمام دو شرح و دو تفسیر که بر آن نگاشته شده یکی برهماونا و دیگری او پنیشاهادا قائمه و رکن اساسی دین و فلسفه هندوان را تشکیل میدهد.

اکنون میرویم که از آن مکاتب فلسفی و تأثیر عظیم و مستقیم آنها در مذهب هندوان بطور اجمال بحث نمائیم؛

مکتب شانکها یا Sankhya

این مکتب که مهمترین روش فلسفی و وسیعترین سیستم فکری هندو است در واقع واکنشی است که در برابر مذهب وحدت مونیسم Monism بتفصیلی که در او پینشاد مسطور است ظهور رسیده و تاریخ پیدایش آن با تحقیقات عقلانی او پینشاداها تقریباً معاصر و در يك زمان واقع است مؤسس و بانی آن فیلسوفی است بنام کاپیلا Kapila که یکقرن قبل از بودا پیمان آمده روش فلسفی وی مبدأ در مذاهب جینیسم و بودیزم نیز تأثیر فراوان کرده است مکتب شانکها یا بطور وضوح بر اساس ثنویت «دوآلیسم» قرار گرفته و از پرستش حقیقت واحد جدا شده است او معتقد است که در عالم دو حقیقت ازلی قدیم وجود دارند یکی «ماده» یا صورت و یکی عالم محسوس طبیعت است از آن به «پراکریتی» Prakriti تعبیر کنند دوم «روح یا منی» که

نامرئی و نامحسوس است و آنرا به «پوروشا» Purusha اصطلاح داده‌اند سپس میگوید که اولی یعنی جهان‌ماده از بیست و سه عنصر جداگانه «تاتوا» tattvas ترکیب یافته و شروع میشود از عالیترین مراتب عقل و دماغ و قوای نفسانی تا بجم منتهی میگردد و هر یک از آن بیست و سه عنصر را سه حالت است که آنرا گونا گونا گویند اول حالت سبکی و سعادت و راحتی که آنرا ساتوا Sattva نامند دوم حالت میل فعال یا شوق که موجب حرکت است و آنرا «راجا» raja گویند سوم حالت رکود و جمود که موجب ظلمت و تاریکی است و آنرا تاما Tamas نام دهند.

این عقیده به حالات ثلاثه در دماغ و فکر هندوان از دیرباز تأثیری بلیغ کرده است.

اما حقیقت دومی جهان یعنی روح و معنی (پوروشا) برخلاف معتقدان به برهما انماست که قائل به نفس کلی و جان جهانی میباشد. فلسفه شانکها یا برآنتست که عالم ارواح مرکب است از اعداد لایتنهای روانهای منفرد که هر یک بخودی خود استقلال و ابدیت دارند، این ارواح درعالم طبیعت گرفتار و بیدبختیها و آلام و شداید که همه ناشی از جهل و عدم معرفت است مبتلا می‌باشند. جهل یا اویدیا avidya منشأ تمام شقاوتهاست و این بیخبری و عدم معرفت ناشی از آنست که بین ماده و معنی یا جسم و روح تمیز نمیدهند و باعث میشود که روح در بند قید جسم محسوس و مقهور قوای طبیعت (براکریتی) می‌ماند و از نیرو ناگزیر بطور بیایی توالد یافته ازین جهان رفته و دوباره باین جهان باز میگردد نجات از این چرخ تولد بیایی در اثر معرفت کامل بوجود و معنی روح و تمیز آن از ماده و صورت حاصل میشود که عاقبت شخص عارف عالم را بحالت سکون و استقرار جاویدی رهبری میکند و در آن حال است که شخصیت و هویت انفرادی محو شده و صفا مطلق و طهارت محض برای روح حاصل میگردد پس وصول به این سعادت جز به «طریقه علم» ممکن نیست.

فلسفه یوگا YOGA (جوگی)

این مکتب عبارت از یک روش منظم دماغی است و نخستین بار در کتاب «اوپنیشاده» آن ذکر کرده و سپس در طول زمان که «طریقه علم» روش معرفت را علماء هندو پیروی کردند این مکتب قوت گرفته و نسبتاً صورت کمال حاصل کرده. شخصی حکیم بنام «پاتان جالی» Patanjali (ماه دوم میلادی) آنرا بصورت فنی عالی و لطیفی در آورد. چه که با هر چه پیشرفتکار خود را از مکتب شانکها یا اقتباس کرده‌اند ولی در مسئله وحدت ذات وجود با آنها اختلاف است. اعتقاد بالو هیوت را لازمه حیاتیات جهان میدانند، اعمال و ریاضات ایشان و روش فنی ایشان در پی رسیدن به مراقبه و توجه فکری تکامل حاصل کرده‌است و این تمرینات شدید را برای حصول نجات روح و رهایی از قید هستی بطریق عقلانی و بکلی مافوق‌الطبیعه بجا می‌آورند و معتقدند که «طریقه علم» و حصول معرفت آنگاه میسر خواهد گردید که سالک رهاورد کوششی عظیم و سعی فراوان بکار ببرد و قوه اراده استوار و دماغ روشن بخرج بدهد تا فکر و خیال او یکباره صفا و طهارت حاصل نماید و به مرتبتی برسد که برای همه کس امکان پذیر نیست و مسائل جسمانی «فیزیکولوژیک» و همچنین تمیهدات عقلانی «پسیکولوژیک» باید اتخاذ کنند تا دماغ او حالت توجه مطلق حاصل کند و برای این مقصود در روش نفس و استقامت جسم و بدن و تکرار اذکار باید مطابق دستور شخص هادی و راهنما رفتار نماید.

در کتاب «پاتان جالی» که بنام راجا یوگا Raga yogo موسوم است هشت قاعده برای جوگی

سالک مقرر است از اینقرار،

- ۱- یاما Yama اجتناب از امیال پنجگانه وهوای نفسانی یعنی برهیز از آزار ذوی‌العیات (اهیم سا) و اجتناب از مکرر و فریب و دزدی و شهوترانی.
- ۲- رعایت نظامات نیاما Niyama ، خودداری ، نظافت ، آرامش نفس ، مطالعه و نماز
- ۳- جلوس بطرز معین اسانا Asana مثلاً مربع قرار گرفتن و پای راست را روی پای چپ نهادن و دست‌ها متقاطع و چشمهای متوجه نوك بینی باشد .
- ۴- تنظیم تنفس پرانا یاما Pranayama بطوریکه حیات همیشه با سادگی و با نظم ادامه یابد و اعصاب و عضلات کاملاً در قبضهٔ تملک و اختیار باشند. سالک باید مرتب نشسته بتنفس منظم مشغول شود و دائماً کلمه «اوم» Aum را در دل تکرار کند .
- ۵- ترک محسوسات و مدركات «پاراتیاهارا» Pratyahara بطوریکه دروازه‌های عالم ظاهر و جهان بیرون بر روی نفس درونی بسته شود و سالک فقط باطن توجه نماید و لایق.
- ۶- توجه کامل «دهارانا» Dharana بطوریکه تمام فکر و خیال بر سر یک فکرت ثابت و برقرار بماند تا بجاییکه از اندیشه‌های دیگر بکلی فارغ گردد .
- ۷- مراقبه و تفکر «دهایانا» Dhayana و آن در حقیقت یک حالت صحو و بیحسی است و مقصد حصول برتبهٔ نهائی .

۸- مرتبه نهائی - فنا و استغراق مطلق با سامادی Samadhi که در این حال دماغ از هر موضوع و معمولی بکلی خالی میشود و در مقصود و محبوب نهائی محوگر دیده مرتبه وحدت کامل حاصل میکند. مقصد اصلی از اعمال شاقه و ریاضات سخت جوکیان بهر صورت که باشد آنست که حرکات ناشی از حس و ادراک را در نفس بمیرانند و جسم بطوری مطیع و تابع روح گردد که بقوه اراده و بتطبیع فاعل احساس شود و یک حال تصفیه باطن و فنا حاصل گردد که آنحال از لوث خیال و ادراک بجزیه است و نفس در این حالت رهائی کامل بدست آورده و از دنیای خارج و سلسله علل و معمولات آزاد میشود و در این حال بطور فوق‌الماده نیروئی حاصل میکند و صاحب قوای معجزه آسا میگردد مثلاً در هوا طیران میکند از سرحد مکان و زمان بیرون میرود یعنی در آن واحد در چند جا حضور پیدا میکند و بر هر چیز که بخواهد دسترسی حاصل مینماید ولی باید دانست که مقصود از تربیت و ته‌رین مکتب یوگا حصول این عجائب و غرائب نیست بلکه اینها کمالات تیمی و فرعی است. مقصود اصلی و ذاتی همان رهائی و نجات نفس است از قیود هستی و بندهای ماده و لایق.

مکتب ودانتا Vedanta

کلمه «ودانتا» یعنی «خانه» و مقصود از آن اجزاء قسمت آخر کتابهای ودا است که مبادی فلسفی است و در اوپنی شاد ذکر شده . اوپنی شاد مخصوصاً مقالاتی از آن که در شرح توحید فلسفی Manism یا وحدت وجود Pantheism بیان شده پایه و اساس فلسفه ودانتا را بوجود آورده است . بعضی از قشرون هندو که یا بست به اصول قدیمه‌اند و به نقش ظاهر کتب اکتفا میکنند به همان معنای ظاهری بر طبق تلقین احساسات اکتفا میکنند ولی بعضی دیگر از حکما و براهمه‌مانند کانادا و کاپیلا با استدلال عقلی و روشن‌فکری معتقد به اتحاد یا وحدت روح هستی و جان جهان یا ارواح فریده شخصی میباشند.

بعضی دیگر که آنها را آزاد فکر و «رادیكال» میتوان لقب داد بر آنند که مشهور و استدراك بر صور ذهنیه سبقت دارد و ضمیر را بوسیله آن روشن و منور میتوان ساخت. پس با ایمان و شوق بسیار يك قاعده وضع کرده‌اند و آن اینست که عالم خارج و احساسات انسان همارست از يك ظاهر فریبنده و غیر حقیقی و وهمی Maya که مانند سراب خیالی باطل است و نصوص «اوپنی‌شاده» را برای اثبات این عقیده خود استشهد میکند. بعدها افکار مترقی هندوان نیز بین درویشفکر بیشتر بسوی ایشان گرائیده و این قاعده را که آنها وضع کردند قبول نمودند.

نخستین بار که برای اثبات عقیده وحدت صرف Monism بر طبق تعالیم اوپنی‌شاد کوشش بعمل آمد و آنرا بصورت يك مکتب فلسفی در آورد در مجموعه نوشتجانی که بنام مقالات و دانانتا Vedanta Sutser مدون ساخته‌اند محتوی بر يك رشته قواعد و کلمات قصار بسیار کوتاه بسیار مشکل است معلمی معروف موسوم به با درایانا Badarayana که ظاهراً يك قرن قبل از میلاد میزیسته آن مجموعه را تدوین کرده است و قصد وی آن بوده که آن جمله کوتاه و عبارات قصار Aphorisms را سالکن راه بحافظه بسیارند متأسفانه آن سخنان بسیار پیچیده و غامض و مبهم گرچه بسیار پر مغز و عمیق میباشد ولی بقدری مشکل است که حتی در زمان حیات مؤلف محتاج به شرح و تفسیر شفاهی گردیده است و همین تفسیر و تاویلات در طول قرون و ده‌ها ادامه داشته و در نتیجه سه شعبه فلسفه متمایز از ریشه مکتب و دانانتا متفرع گشته است که آنها را سانکارا Sankara - رمانوجا Ramanuja و مدهاوالا Madhavalala نام داده‌اند.

اما روش سانکارا همان اثبات وحدت وجود و بطلان عالم ظاهری است و آنرا سیستم ضدنویت advaita لقب داده‌اند و بر آنند که جهان و برهمن در حقیقت از یکدیگر جدا و منفصل نیستند و همان وجود برهمن است که بطور اطلاق و کلیت غیر قابل توصیف وجود دارد باقی همه اندیشه باطل و خیال میان تهی «Maya» است. عالم جسمانیات و روح فردی و توالد بیایی و تناسخ همه اوها م فریبنده‌ئی بیش نیستند. مانند خیالات نیش غولی «فانتا سبگوریا» یا شبیه بظاهری هستند که در عالم خواب و رؤیا در دماغ ظاهر میشود البته این‌مبده بالاخره بر اساس همان کتاب «اوپنی‌شاده» میباشد که گفته است، اشمار و سرودهای قدسی، قربانیا و نیازها، آداب و رسوم، زمان ماضی و آینده و هر چه که در کتاب وادها ذکر شده، و خلاصه سراسر عالم همه نقوش وهمی و مظاهر فریبنده‌ایست که برهمن بوجود آورده و روح فرد انسانی را در چهار دیوار هم و فریب عقید و محسوس ساخته پس باید دانست که طبیعت امری ظاهری و فریب است که خداوند بزرگ سازنده آنست.

فلسفه سانکارا مفاد این‌مقال را با نهایت لطافت و رقت تعبیر کرده و گفته است که برای هم باطل و فریب نیز در حقیقت بطور اطلاق قطعی کلمه‌ای نمیتوان وضع کرد و در حقیقت معنی این کلمه نزد ایشان همان مطلبی است که فیلسوف اروپائی «امانوئل کانت» در آن به صور ظاهری «appearances» تعبیر کرده.

آنان میگویند مابین عالم وهم و فریب «Maya» و عالم برهمن يك تناقض و تضاد جوهری ذاتی وجود دارد و روح انسانی اگر فقط به محسوسات و معلومات اتکاء کند تنها ظواهر اشیاء را درک میکند و از باطن آن‌بی‌خبر میماند. اگر اشیاء و موجودات که بوسیله حواس درک میشوند حقیقت پنداشته شود بسبب جهل و نادانی است و در واقع بیخبری و جهالت است که برای ما عالم محسوسات را صورت واقعی داده است و مابین آن با عالم واقع و نفس الامر خیلی فرق است آن شبیه است به یک رشته طناب

سیاه در تاریکی سحرگهان بنظر شکل مار مینماید و یا شبی از دور بنظر شکل انسانی مشخص جلوه‌گر میگردد ازینرو باید بدون تردید حقیقت را از باطل و سراب را از آب و «مایا» را از واقع تشخیص داد و دانست که قوه ما یا یعنی نیروی فریبنده عالم وجود این صور وهمی و خیالی را در مغز ایجاد کرده است .

بنابر این مقدمات اعتقاد بر روح فردی و اینکه آنرا مناط واقع قرار دهند جز غرق شدن در عالم اوهام و سرگردانی در تصورات باطل Maya نتیجه دیگری ندارد و در این مرحله انسان در درجه سفای علم قرار دارد ولی اگر اعتقاد کند که نفوس متفرقه و ارواح منفرد همه متحد با روح کلی واحد میباشند و آن روح کلی یا «برهمن» واقعبت و حقیقت دارد و آن مرتبه علیای علم است بهمین قیاس اگر برای عالم وجود بانام موجودات محسوسه در حدود زمان و مکان وجود حقیقی قائل شویم و بگوئیم که آن مصنوع «ایشوارا» یعنی خالق و آفریدگار است راه خطا رفته‌ایم . اصول کلی اعتقاد به آلهه حی موجود که مردم آنها را بنام خدایان چند چون «ویشنو» و «شیوا» و «راما» می‌پرستند و بدرگاه آنها نیاز و قربانی میبرند باید موصل بحقیقت بشود ، از ظواهر اشیاء که مخلوق جهل و راهه انسانی است باید بیاطن راه برد پس حقیقت آنستکه تنها «برهمن» یعنی نفس کلی وجود دارد و بس و آن منزله از زمان و مکان است و جاویدی و ازلی و ابدی میباشد . و اینکه در اوپنیشاد این کلمه «نات توام اسی» آمده یعنی «همه توئی» فاعده‌ئی صحیح و اصلی اصیل است ، آدمی از کابوس وهم و خیال که بر روی روح او در قرون پیشمار سایه افکنده و او را در دائره گردش توالت پتایی انداخته وقتی خلاص تواند شد که حجاب جهالت و غشاوه غفلت را از روی نظر بصیرت دیده‌معموبت بردارد و یقین کند که همه یک چیز است و یک روح و یک حقیقت که همان وجود «برهمن» است و لاغیر . اینست خلاصه و نتیجه منطقی مباحث و تحقیقات «اوپنیشاد» .

سانکارا شرح فلسفی خود را بر مجموعه «ودانتا سوترا» در حدود هشتصد میلادی بقلم آورد ولی سبصد سال بعد از او حکیمی دیگر بنام «رامانوجا» که از اجله علماء مذهب «ویشنو» بود شرح و تفسیری جدیدی بر او پنیشاد نگاشت و سعی کرد ثابت کند که الیه ویشنو فقط روح یگانه و معبود حقیقی است پس او به اصل وحدت فلسفی «مونیزم» قائل گردید ولی با شرایط و قیود چند - ازینرو مکتب او را «ضد ثنویت مشروط» نام داده‌اند . وی گفته است که عالم جسم و روح شخصی و نفس فردی و حقیقت نهائی یا وجود کلی متعالی همه در حد خود واقعبت دارند و لسی در عین حال همه واحد هستند زیرا آن دو مانند بدن و روح اند و روح و روان کلی وهم روح و روان فردی هر دو صوری هستند که حق در آنها متجلی و ظاهر گشته است و حق در واقع هم در جزئیات متجلی شود و هم در کلیات و آن همانا خدای ویشنو است ، بمبارت دیگر ویشنو و برهمن هر دو یکی می‌باشند و ویشنو در عرش عظمت و جلال خود بر فراز افلاک قرار دارد ولی خود را در عالم مخلوقات بطور انفسرادی محض و بصورت نفوس خاصه و موجودات ارضی نیز تجسم مادی جلوه‌گر می‌سازد گاهی بشکل انسان و گاهی در بیکر حیوان و این ظهور در ازمئنه خطیر و مواقع مهم روی میدهد که عالم احتیاج بخیر و عنایت او دارد . بس ویشنو در بیکرهای مختلف و تجسمات مخصوص بخود «Avatars» در روی زمین ظاهر می‌شود . خوشبخت و سعادتمند کسانی هستند که نسبت به ویشنو طریقه اخلاص (بهکنی) بیمایند البته عمل آنها از بین نمرود و در جهان کلی مطلق محو نمی‌شود بلکه باسمان صعود کرده در محضر قدسی ویشنو قرار خواهند گرفت .

سومین تفسیر «ودانتا» یا مکتب «مادهاوا» Madhava در قرن سیزدهم میلادی بظهور رسید و آنرا مکتب ثنویت محض نام داده‌اند. «مادهاوا» بر آن رفته که ارواح جزئی و نفوس منفرده باروح کلی و نفس مطلق نه در اینجهان ونه در جهان دیگر اتصال و اتحادی نداشته و نخواهند داشت. نظریه این حکیم گرچه بر پایه توحید قرار دارد و معتقد است که روح متعال یعنی «خدا» ما فوق تمام ارواح قرار دارد و نفوس زکیه و روانهای مطهره از حضور او کسب فیض و برکت میکنند ولی ارواح خبیثه و روانهای ناپاک یا در چرخ نوالد مکرر افتاده و پیاپی درگرداب موت و حیات رهسپار می‌شوند یا در عوالم جهنمی محکوم به عذاب می‌باشند.

وی گفت که رحمت الهی بی‌وسته بوسیله خدای «وایو» Vayu که خدای بادها و فرزند نرینه ویشنو می‌باشد و عامل رحم و عفو ویشنو است سعادت‌مندان را فرامیگیرد. ظاهراً این ترجمه و تفسیر که مادهاوا در مکتب ودانتیزم بعمل آورده‌اند منفعلی از تأثیر مبادی اهل کتاب یعنی ملل موحد چون اسلام و مسیحیت می‌باشد. زیرا این مذاهب در زمان آن حکیم در هندوستان نفوذ کرده بودند و کلمات و تفاسیر او در سرتاسر هندوستان انتشار و بسط یافت.

متفکرین اعصار اخیر و فلاسفه متجدد هندو بیشتر مبادی خود را از دو مکتب «راما جونا» و «مادهاوا» اخذ و یا اقتباس کرده‌اند.

۵- عقاید عامیانه هندوئیسم

انبوه مردم هندو در اعماق این مباحث فلسفی فرو رفته‌اند و اعتقادی عمیق و اندیشه‌ای روشن از آنچه بیان شد حاصل نکرده‌اند. نزد جماعت عوام و اکثریت خلاق مسئله دین بیشتر بر پایه روایات اخباری محلی قرار دارد که از دیرباز در هر ناحیه و قریه به انتشار داشته است یعنی اعمالی که عوام ناس بنام مذهب انجام می‌دهند ترکیبی است از همه گونه اعتقادات مخلوط و بهم آمیخته مانند «آنیسم» و «فتیشیزم» و «شمنیزم» و «شیطان پرستی» و «حیوان پرستی» و «ایمان باروای» و غیره و خداهای کوچک تر که معبودهای محلی می‌باشند عامه هندوان در عین اینکه بعضی بخدایان بزرگ و آلهه معتبر هند گماش عقیده مند هستند دنبال عقاید خرافی و روایات معمول در قریه و قصبه خود نیز می‌روند و بقول یکی از صاحب منصبان انگلیسی مأمور هندوستان که در گزارش رسمی خود نوشته است، «مرد روستائی هندو از عالم عقوبتی و حیات بعد از ممات بی‌خبر است و بهمان قانع است که خداهای کوچک خود را مورد پرستی قرار داده و آنها را عبادت کند برای نزول باران و یا ازدیاد محصول و نجات از جنگال امراض عفونی مانند طاعون و وبا و آبله از آنها استعانت و شفا بجوید و در واقع در آن کشور دو (درجه) دین وجود دارد، یکی محلی - در سطح عقاید عوام که متناسب با احتیاجات زندگی روزانه است. و دوم عالی و فلسفی - که آئین خواص است و علم آن به برهمنان منحصر و مردم عامی هرگز در صد فهم و درک کنه آن نیست.»

میتوان گفت که در بعضی نواحی اصلا دین هندوئیسم وجود ندارد و مذهب ساده بدوی آنیسم فقط رواج و انتشاری حاصل نموده مثلاً دهها میلیون نفوس ساقله یا نجس (Untouchables) با موری از همین قبیل معتقدند میلیونها مردم هندوستان البته پیرو عقاید ارتودوکسی هندو یعنی دین خواص هستند ولی در عین حال کمابیش باشکال و سورگونگونگونی مذاهبی که در ناحیه و منطقه سکنائی خود از

قدیم معمول بوده معتقد میباشند مثلاً در يك قریه ملاحظه میشود که چند معبد و پرستشگاه برای خدایان بزرگ باآئین هندوئیزم وجود دارد که در تحت رهبری و قیادت برهمنان اداره می شود مردم برای انجام مناسک دینی با آنجا میروند. ولی در جنب آنها حجاری یا اشجاری یا ضریحها و محراب های بسیار کوچک نیز هست که منحصرأ مورد پرستش اهل آن ده میباشد در آنجا عبادات قلبی خود را بدون حضور برهمنان انجام میدهند. عوام الناس هند مثل طبقه عوام در سایر ممالک و بلدان عالم بحکم ضرورت باینگونه عبادات محلی نیازمندند، برهمنان هر چند از اینگونه اعتقادات عامیانه خود را برکنار میگیرند ولی در عین حال با آنها کاری نداشته و بشامع میگذرانند.

خدایان سه گانه یا ثلاث اعظم هندو

دین هندوئیزم با آئین خواص که در سرتاسر کشور مورد ایمان برهمنان است عبارتست از پرستش به سه خدا (ثالث) که آنرا بزبان سانسکریت «تری موتی» Trimuti گویند و آن سه خدا از اینقرار است.

اول برهما^۱ یعنی خدای خلقت و آفرینگار کل .

دوم شیوا یعنی خدای مرگ و مهلك كل .

سوم ویشنو یعنی خدای حیات و حافظ كل .

برهمنان معتقدند که در کارگاه هستی این سه خدا سه حقیقت مسلم و موجود هستند و بس . این آلهه ثلاثه محل ایمان و مرجع اعتقاد خاص و عام هندوان میباشد، و در طول مرور قرون متوالیه خدایان کوچک محلی در این سه آله مستهلك شده اند. برهمنان میگویند وجود مطلق و نفس کلی یعنی (برهمنان) در سه مظهر ظهور کرده و در این سه خدا متجلی گشته است که هر یک بعملی و بکاری مخصوص خود مشغول است .

اشاره به این ثلاث نخستین بار در کتاب مهابهارانا آمده است و سپس به مرور ایام در اطراف هر يك از آنها یک رشته آثار و نوشتجات پدیدار شده و در دو مجموعه که یکی را «پورانان» Puranas یعنی «داستان های باستانی» گویند و دیگری را «نانتارا» Tantarar یعنی «رشته تعالیم» نام دهند . در آغاز هجو می پنداشته اند که این سه وجود الوهی کلی هر کدام در عرض دیگری است و همه مجموعه متعم یکدیگرند ولی بعدها در طول زمان در نتیجه رقابتها و خصومت ها که مابین بیروان و اعوان هر یک از این آلهه ثلاثه بظهور رسید در این عقیده تحولاتی حاصل شد که شرح آنها در هیجده داستان باستانی (پورانان) بتفصیل آمده است بالاخره در مجموعه پورانان این سه خدا یعنی برهما و ویشنو و شیوا را بالاترین خدایان دیگر قرار داده است مجموعه پورانان رویهم رفته گنجینه می سرشار از حکایات و افسانهها (فولکلور) و رموز و اشارات تشکیل می دهند . برای هر يك از خدایان سه گانه زوجه و همسری قائل شده که آنها را شاکتی Shakti گویند برای هر يك از آنها (نانتارا) یعنی ، نوشتجات و رسالات خاص وجود دارد که اصول و مبادی «نانتاریزم» Tantarism را شرح میدهند چنانکه در

۱- برهما 115, 21-R که در زبان سانسکریت بطور مذکر و آخر آن بالف ممدوده ختم میشود

با برهما که بدون الف و بمعنی وجود مطلق (برهمنان) میباشد اشتباه نباید کرد.

فصول سابقه از آن سخن گفته شد .

برهما که خدای خلقت و آفریدگار کل است کمتر مورد عبادت و پرستش قرار دارد و در سراسر هند فقط دو سه معبد مخصوص او وجود دارد . در واقع او را رب الارباب و خدای خدایان هندو میدانسته‌اند که پس از آفرینش جهان دیگر در روی زمین فعالیت و کاری ندارد . معذک هندوان هنوز به برهما احترام زیادی میگذارند و صورت او را بشکل پادشاهی نقش میکنند که چهار سردارد و یخواندن کتب «ودا» مشغول است و غالباً او را سوار بر مرغابی سفیدی می‌نگارند که رمزی از علو مقام و رفعت جاه اوست .

اما شیوا برخلاف ، یکی از بزرگترین خدایان آسیات و او را «مهادرودا» Mahadeva یعنی «رب اکبر» لقب داده‌اند و برای او صفات بیچیده و غامض و مظاهر عیدیه قائل شده‌اند از آنجمله او را مانند خدای «رودرا» Rudra (درعصر ودیک) خدای کشته و مهلك و فنا کننده موجودات می‌پندارند . بموجب نص کتاب یاجورودا Yajur Veda شیوا قهار و جبار و مسبب عذاب و آزار است حتی اگر برگسی خشک شده از درختی فرو میافتد معلول قدرت است ولی نباید شیوا را منبع شرور و معائب دانست بلکه نام وی موجب تیرک و فرخندگی هم می‌باشد . نیاکن قبائل قدیم هند و آریایی از او در کتابهای ودا به فتوت و القاب واسامی عیدیه یاد کرده‌اند. و لقب « شیوا » که بخدایان دیگر نیز گفته میشده عاقبت مخصوص و منحصر بذات او شده است و لاغیر .

علاوه بر آنکه هلاک و فتنای موجودات در ید قدرت اوست برای اوصاف موجب و موجهه نیز قائل گردیده‌اند . پیشینیان قبائل باستانی چنین می‌پنداشتند که شیوا در کوهستان مقام دارد و از قله جبال گاهی بسوی صحاری و دشتها حمله می‌آورد و بلایا و محن نابود کننده را بر مردم در سکنه صحراها وارد میسازد پس از آنکه ملاحظه نموده‌اند که در منزلگاه او یعنی در کرها و دامنه‌های کوهستان نباتات مفید و گیاههای سودمند که شفای بیماران و دروای دردمندان است پرورش می‌یابد تصور کرده‌اند که این نیز در اثر عنایت و توجه شیوا است که می‌خواهد بنی آدم را از رنج و امراض گوناگون علاج فرماید و خلاصی بخشد ازینرو برآندند که حمله و تاختن او از کوه بصحرا همیشه موجب بدبختی و شقاوت نیست بلکه گاهی هم باعث آسایش و سعادت است پس از این حال چنین نتیجه گرفتند که شیوا برای آن موجب هلاک و فنا میشود تا زمینه را برای خلق جدید و زندگانی و بقای نوین آماده سازد . از آنجا که در نواحی گرمسیر هیچوقت مرگ و نابودی دائمی وجود ندارد خشکیدن و فرسودگی نباتات را برای آن میدانند که از نو سرسبزی و طراوت باریاوردند و حیات بصورتی تازه تر و جوان تر جلوه گر گردد و بعلاوه گیاههای فرسوده و خشک برای تغذیه و احتیاجات روزانه حیوانی و انسانی ماده‌ای مفید می‌تواند باشد. بهر حال در سرزمینی که عقیده بتناسخ این چنین مستحکم و راسخ است موت و مرگ را نابودی مطلق نمی‌شمارند بلکه عبارتست از تغییر وضع یعنی ظهور حیات بصورتی جدید . ازینرو عملی که شیوا متصدی است موجب سعادت و آسایش بنی آدم می‌باشد پس نباید او را خدای شر و مومذی دانست بلکه در عوالم نبات و حیوان و انسان شیوا همه جا موجب زندگانی جدید و مؤثر در پیدایش حیاتی نوین است قوه منبه و نیروی تناسلی که در نظر معتقدان بشیوا بصورت رمزی و کنایات جلوه گر میشود همه از آثار خلافت شیوا است . یکی از این صورتهای رمزی که آنرا بهندی «لینگام» Lingam و یا «یونی» Yoni گویند علامت آلات تناسلی ذکور و انات است ازینرو ویشوایان شیوا با احساسات و عواطف بسیار ساده ولی آمیخته به احترام به شیوا که مبدئه قوه تناسلی و

موجب تولد است این صورت‌ها را باکمال خلوص و حرمت در خانه‌ها و معابد خود قرار داده پرستش می‌کنند.

غالباً شیوا را در حالت رقص بر روی جسد شیطان کذب و فریب نشان میدهند که چهار بازو از دو طرف گشاده و در هوا دست‌افشانی می‌کند در دستی طبعی کوچک دارد، در دست دیگر شعله‌یی فروزان و شکل هلالی (ماه‌نو) بر روی سزاو قرار گرفته و آب رود گنگه از گیسوان او جریان یافته و از سزای پای وجود او نیروی حیات و قدرت وجود جلوه‌گر است و گویند که رقص او رمز سرعت دوران چرخ موت و ولادت است و شیوا در وسط پیشانی چشمی سومین دارد که آن نیز رمز قدرت و حیات است و نیز پشه‌ای کبکود و تیره‌گون در اطراف گردن و گردن بندی از مارهای گوناگون فروخته است. در بعضی تمثالها برای شیوا پنج یا شش جبهه مینگارند که در هر یک سیمائی خاص دارد و هر یک از آن‌ها رمز صفات و قوای گوناگون وی می‌باشد.

بعضی صور «شیوا» را نشان میدهد که در حال تفکر و مراقبه عمیقی فرو رفته و اطراف بدن او را خاکستر ریخته و گیسوان پریشان کرده مانند مرتاضان و جوکیان ، ازینرو او را حامی و حافظ جماعت مرتاضان هم میدانند بر آنند که چون مرد زاهد مرتاض نفس مادی و جسمانی خود را هلاک می‌سازد تا آنکه مرتبیتی عالی و مکانتی علوی حاصل کند ازینرو بدن و تن را بایستی سوزانید تا نور روح افر و خسته‌تر گردد و شهوات و امیال جسمانی را باید فدای مراتب و مقامات روحانی کرد تا ازین عمل قدرتی بی‌پایان حاصل شود و این همان است که خدای شیوا ازینندگان خود خواسته است و ازین سبب او را حافظ و حامی جماعت ریاضت پیشگان میدانند و چنانکه گفته شد شیوا نیز مظهر حقیقت و قوت است ، مظهر قوت است از آن جهت که بر آفاق و انفس حکمفرما میباشد تولید می‌کند و فانی می‌سازد هم خالق است هم مهلک عامل هلاک و فنا نه از آن سبب که داعی خشم و قهری در کار او باشد بلکه از آن جهت است که چون جوجه در تخم کامل باشد شیوا تخم را می‌شکند تا جوجه بیرون آید .

همراهان و همسران شیوا

صفات موجوده و فعال شیوا در مظهر زوجات و مصاحبان او نیز نمودار شده است ، همسر الوهی او که تجسم اشخاص عدیده در بیکر واحد است در نواحی و مناطق مختلف هندوستان اسامی و القاب گوناگون ذکر میشود در بیکر او را «پارباتی» Parvati یعنی (کوهنورد) و در جای دیگر او را «اوما» Uma یعنی نور گاهی او را «دورگا» Durga یعنی تصرف ناپذیر و گاهی «چاندی» Chandee یعنی وحشی و گاهی «کالی» Kali یعنی سیاه مینامند ، این خدای مؤنث در آن واحد هم سودبخش و مفید است و هم مضر و زیان‌آور این خدای مادینه ناشر امراض و موجب آلام و اسقام است ولی در همانحال خصم شیاطین و اهریمنان میباشد و بیاران خود نیکوکار و معطی و اما دیگران را از انسان و حیوان می‌بلعد و نابود می‌نارد.

«دورگا» حامی و پشتیبان دزدان و راهزنان و «کالی» الهه سیاه در اطراف گردن خود گلوبندی از جمجمه‌های اموات آویخته است. و در ایالت بنگاله او را به نام «مادر کل» می‌پرستند و بعضی از عرفا و اهل باطن مانند رامانگریشنا و «ویوکانادا» Vivekananda زندگانی خود را صرف خدمت با او یا وقف عبارت او کرده‌اند.

از مصاحبان شیوا یکی کانشا Ganesha خدائی است که با پیکر انسان سرفیل دارد و او فرزند شیوا از براباتی زوجه کوهنورد او بوجود آمده و صورت او در تمام معابد شیوا دیده میشود و رمز حیل و مکر و علامت قوت و نیرومندی است که موانع را از راه انسان برطرف میکند. دیگر «ناندی» Nandi خدائی است بصورت گاو سفید که صورت گاو پیکر او و شیر سفید او همه جادو معابد شیوا دیده میشود و از آن سبب است که در محوطه بیرون معبد و در کجوها و معابر قصبه و دهات گاو-های سفید که نماینده اویند با آزادی تمام میگردند و چرا میکنند و کسی مزاحم آنها نیست این الاله خادم شیوا و پشتمیان و محافظ چهارپایان است .

شاکتیزم Shaktism

پرستش زوجه یا زوجات شیوا در مذهب هندوئی برجستگی و عنوان خاصی پیدا کرده و آنرا شاکتی یعنی نیروی انوئیت نامیده‌اند مخصوصاً در نواحی شمال شرقی هندوستان که کم بصورت مذهب مستقلی درآمده است که آنرا «شاکتیزم» اصطلاح کرده‌اند ، این مذهب بر دو نوع است «دست راست» و «دست چپ» نوع دست راست آن بیشتر جنبه فلسفی و نظری دارد و جنبه مفید یا نافع شاکتیزم را مورد توجه قرار میدهد و از قوای مفید و سود بخش طبیعت که ناشی از «خدای مادر» میشود بحث میکند این فلسفه ترکیبی از مرگ و حیات است و شعرا و دانشمندان فزون اخیره مانند ناگور شاعر معروف بنگالی (Tagore) و راماسکریشنا از اسرار شاکتی سخن گفته و از حقایق عالم کون در بر تو این فلسفه بحث نموده‌اند ، آنها شاکتی را با مایا Maya که در اوینشاد به مبنای حقیقت نهائی موجود است و از عالم ماده منبث شده شیئی واحد میدانند. اما شاکتیزم از نوع «دست چپ» جنبه بدوی و گمراه کننده‌ئی دارد - رسوم و عبادات آن بر پایه مبادی سحری بسیار مجرمانه برقرار است دو زوجه شیوا یکی دورگا و یکی گالی نماینده جنبه سیاه و زیان آور شاکتیزم می‌باشند. برای انجام مراسم و مناسک مخفی که جزئیات آن بدرستی بر ما معلوم نیست معتقدین و مؤمنین درخفا و در پشت پرده محافل عبادتی تشکیل میدهند که در آن جا زنان برهنه رقص میکنند و خون و شراب بهم آمیخته می‌نوشند و بپاره‌ئی اعمال جنسی مباشرت مینمایند پنج کلر که بحرف «میم» شروع میشود و در مذهب هندوئی حرام است ، یعنی «شراب‌خاری» و گوشت «مانسا» و ماهی «مانسیا» و حبوبات برشته «مودرا» و موافقه جنسی «میتوفا» در آن محافل مجرمانه مباح میباشد و بزعم ایشان این اعمال را به نیت ضبط و مسک احساسات نفسانی بعمل می‌آوردند و هدف نهائی ایشان تربیت نفس است که آدمی میل بلذات و شهوات جسمانی را بتواند در قبضه خود در آورد و از جا و پاداش آن-رناجم بر پشت ببری خون آشام سوار شده بسرحد ملک فنا(نیروانا) متصل گردد.

ویشنو

ویشنو از جمله آلهه ثلاثه هندوان ویشنوخدای محافظ کل است وی منشأ خیرات و مبرات میباشد و او را مظهر کامل مهر و محبت و لطف علوی میدانند وی از فرزان آسمان مراقب اعمال مخلوقات است و هر جا ملاحظه کند که شیئی عزیز در خطر و یا نفسی شریف در مهلکه است وی قوه و نیروی خود

را بکار میبرد تا اورایاری نماید ازینرو عامه خلایق در کشور هندوستان ویشنوراهم ترازشیوا می ستایند و صورت اورا با چهار دست و بازو مینگارند که در دست نشان و رمز سلطنت را گرفته یکی حلقه آهنی و دیگری گوزنی آهنین در دست دیگر علامت قوه سحرانگیز و عصمت و طهارت را قبضه کرده که یکی صدف حلزونی و دیگر گل نیلوفر آبی است بر فراز تارک اوتاجی است پاهای او کبود ولی جامه او زرد و چشمان نیلوفری او مورد اعجاب و دلپستی هندوان است چون آرام میگیرد بس روی چنینه ماری که عالم را فرا گرفته بنام «شیشا» Shesha یا «انانتا» Ananta میخسبند و رمز او ماهی و پرندۀ گارورا عرابه اوست ، همسر و زوجۀ محبوب او خدای مادینه است که ربه انواع سعادت و زیبایی میباشد و «لکشمی» Lakshmi نام دارد .

از عصر اساطیر و دیک ویشنومحبوب مردم هند بوده و در آن کتاب اورا مظهر خدای آفتاب می ستایند و همانگونه که قرص شمس در مسافت خود در افق اعلی زمین را از ظلمات بیرون می آورد مردم عصر او نیز اسطوره ای جعل کرده و گفته اند که وقتی سلطانی دیوصفت بنام بالی Bali زمین را در تصرف خود در آورده بود ویشنوبصورت انسانی کوتاه قامت در نزد او ظاهر گشت و با کمال خضوع از او تقاضا کرد آفتد از عرصه خاک را باواعطا فرماید که او بتواند در آن عرصه سه گام بردارد ، آئین اهریمن کلان از هیكل خرد او خندان شده و استدعای اورا قبل کرد ، در حال ویشنو بصورت اصلی خود در آمده و در مظهر الوهیت جلوه گر گشت و در دو گام تمام زمین و آسمان را بپیامود زمین را با آدمیان و آسمان را بخدایان بشود ولی گام سوم را بر نداشت زیرا دوزخ باقی مانده بود پس اورا برای همان اهریمن باقی گذاشت. این اسطوره کهنسال طبیعت فیاض و نجات دهنده ویشنورا در اذهان عام مردم منقوش کرده و اورا محبوب خلایق قرار داده است و گویند. از آن پس هر وقت ضرورت اقتضا کند بزمین هبوط میفرماید و آن هبوط را «اوتار» Avatar گویند ویشنومکر هبوط کرده است یکبار بصورت بهلوان افسانه راما (بشکل داستان رامایانا) و بار دیگر بصورت کریشنا بهلوان خوش حالت و «دونژوان» مهابهارانا و نیز در صورت های گوناگون در زمین و در پیکر آدمیان و جانوران جلوه گر گشته است و برای هر ظهور او حکایات و افسانه های میتولوژیک فراوان بوجود آمده است .

هبوطات یا تجلیات ویشنو

برای ویشنو بهوجب روایات مکتوب ده هبوط یا تجلی avatars ثبت کرده اند ولسی اعتقادات عامیانه بر این عدد مقداری دیگر بار افزوده است از آن ده ظهور تا کنون نه مرتبه ویشنو ظاهر شده و ظهور دهمین او هنوز در پرده غیب مستور و موقوف بآینده میباشد . سه صورت آنرا در فوق گفتیم یکبار آن است که در یک موقع ویشنوبصورت ماهی جلوه گر گردیده و آدم نخستین را که بنام «مانو» Manu موسوم است نجات داده و آنچنان بود که سراسر زمین را طوفانی سهمناک فرا گرفت ویشنوبصورت ماهی تجلی کرد و کشتی اورا بخشکی کشید. در موقع دیگر بصورت سنکپشتی نمودار گشت در آن موقع عالم بصورت اقیانوسی از شیر خالص بود و خدایان از او که در زیر کوه ماندند آشنایان میگرد باری و معاضدت گرفته آن شیر را بوسیله اوبهرکت در آوردند تا کره و روغن ابدیت از آن شیر گرفته شد، بار دیگر ویشنو به پیکر گزازی ظهور کرد در آن موقع کره زمین در قعر اقیانوسی متروک فرو افتاده بود ویشنوبا دندان خود آنرا بلند کرد و بمالم نور و روشنائی آورد و نوبت دیگر ویشنو

بصورت انسان وجسد شیرپدیدارشد درآنموقع شیطانی فرزند خود را میخواست پاره پاره نماید آن طفل به ویشنومتوسل شد ودعا کرد پس ویشنوآمده وی را نجات داد، وقت دیگر ظهور اودرهنگامی بود که مابین صنف کشاتریا (طبقه سپاهیان) با صنف برهمنان جنگ درگسرفت ویشنو درصورت برهمنی ظاهرگشت و در بیست و یک میدان جنگ کشاتریاها را شکست داده تفوق و برتری طائفه برهمنان را ثابت ومقرر فرمود، آخرین مرتبه ظهوریا هیبوط اودر صورت «گوتاما» یعنی بوداست که شارع وبانی شریعت بودائی درجهان شد، بالاخره بر آن اند که دردفعه دهم ویشنو بصورت «کالکی» Kalki در زمان آینده ظاهر خواهد گردید ومانند مسیح برای نجات عالم میآید وشمشیری از شعله آتش در دست دارد وبر پشت اسی سفید سوار است و میآید تا حق را برقرار و باطل را محو سازد و آن وقت مرحله چهارم دروزمان است واز آن پس دنیا به آخر خواهد رسید.

چنانکه مشاهده میشود نام بودا شارع و مؤسس بودیزم در فهرست ظهورات و تجلیات ویشنو منکور شده و گویا این تبدیری بوده است که در یک موقع در هندوستان بعمل آورده اند تا بین هندوئیزم و بودیزم صلح و آمیزش در آن سرزمین برقرار سازند (چنانکه از آن در فصل سابق سخن گفتیم).

از میان این آواتارها یعنی هیبوطات ویشنوتجلی اوبصورت «راما» ونیز تجلی دیگر بصورت «کریشنا» نزد عامه مردم هند موقع خاصی دارند. «راما» در حماسه ها و رزمنامه های هندی مظهر کامل مردانگی ورجولیت است همانطور زن او «سیتا» Sita نیز تجلی کامل صفات انوئیتی می باشد چنانکه افسانه های رامایانا حکایت میکند «راما» چون با سیتا عقد مزاجت بست بیک سلسله پیش آمدهای ناگوار مبتلا گشت از آنجمله پادشاهی از اهریمنان در جزیره سیلان بنام راونانا Ravana سلطنت میکرد وی بقدر مکر آن زن را اسیر کرده بجزیره خود برد. راما در کمال غم و اندوه از یاران خود معاضدت طلبید از آنجمله است هانومان پادشاه بوزینگان (که اکنون جزو خدایان هندو بشمار است) وبا آنها در پی همسر خود سیلان شتافت هانومان از هر گوشه در جستجوی آن زن برآمد واز فراز اشجار بسیار بلند بهر سونظر افکند تا آنکه عاقبت سیتا را بستم آوردند وراما جنگی صعب با رادانا در بیوست و او را هلاک ساخت و سیتا را پس از آنکه بوسیله آتش در معرض امتحان آزمایش قرار داده وعصمت و طهارت او به ثبوت پیوست بوصول شوهر مهجور رسید. افسانه رامایانا بصور و اسلوب های گوناگون در هندوستان انشعاری عظیم دارد ازین روهه جا در عرصه آن دیار راما را ستایش واحترام بسیاری نهند و بدرگاه اومناجاتها و نمازها میخوانند و بالاخره پرستش «راما» مانند خدای عمومی بدو صورت در آمده است، (۱) گاهی او را چون مظهر ویشنو بهلولانی میپرستند (۲) گاهی او را مستقلا خدائی متعال میدانند.

کریشنا Krishna هم مانند «راما» مورد ستایش و عبادت است و نزد عامه هندوان شهرتی و مکانی عظیم دارد هم او را خدا و هم مظهر خدا میدانند در کتاب مهابهاراتا یک جنبه او را وصف کرده و او را چون شبانی نوازنده و سراینده سرودها نشان میدهد و هم در آن کتاب او را خدائی جبار و قهار وصف میکند و در سرتاسر آن حماسه ملی هندوسمی شده که توجه اینها و انسان را بخدای ویشنو نشان بدهد که مظهر و محافظ کل مطلق است و کریشنا تجسم آنتس و چنانکه سابقاً ذکر شد در حرکات رزمنامه «بهاگوادیتا» Bhagavad Gita از آدمی طلب میکند که خود را با خلوص صرف و ایمان محض متوجه مظهر ارضی ویشنو بشوند و او را رب الارباب عالم بشناسند. در مظهر دیگری از کریشنا وی

بصورت جوانی سرخوش و طربناک آمده که در حکایات و افسانه‌های عامه مقامی بلند و شامخ دارد و قوم تصویری هندوان دوره شباب او را آمیخته‌بیش و نوش و شکارها و دستبردها مجسم می‌سازند هزاران زنهای هند و همه روزه او را پرستش میکنند و بر سیمای لطیف او با نظر اخلاص نظر مینمایند در مواقع دیگر او را بصورت شبانی با نشاط و سرزنده نشان میدهند که نی بر لب دارد و گله خود را با نعمات دلپذیر یاسبانی می‌فرماید و داستانهای شیرین از او نقل میکنند. ادبیات و اساطیری که از عشق‌بازیهایی که برایشان بطهور رسیده بطور کلی بی‌شبهات به آثار و نوشتجات (شاکتیزم) نیست و تمایل خاصی به فلسفه «تانتاریزم» Tantarism یعنی پرستش خدای انات شاکتی دارد.

در نزد هندوان بنگاله خدای کریشنا را همسری است بنام رادها Radha که زوجه ابدی اوست و پیروان و پیشوایان آنهر دو را با هم پرستش میکنند بدان عقیده‌اند که هر که بخلوص نیت این دو خدا را عبادت کند در هنگام مرگ به چمنها و نزهتگاههای «بریندبان» Brindaban منتقل میگردد و در آنجا خدای کریشنا با همسر و محبوبه خود رادها ابدالآباد به عشق‌بازی و طرب مشغول است. محبت باین خدای عیاش و عاشق پیشه البته يك معنای رمزی دارد و در عالم تصور برای کریشنا عشقی پاک و الهی خالی از هواجی شهوانی جسمانی قایل هستند.

معتقدات عوام درون خانه و بیرون آن

مردم عوام هندوستان بطور کلی معتقد بخدایان عدیده Polytheists هستند و در همانحال هر فردی معمولاً بمیل خود یکی از آن همه را بمنوان الیه یا الاهی و اختصاصاً بمعبودیت خود بر میگزیند و از او یاری میجوید در خانه خود برای او ضریحی و محرابی درست میکند و نام او را با خلوص تمام هر صبح و شام چون وردی مقدس مکرر میکند و نسبت بدیگر خدایان نیز حق احترام و پرستش را رعایت مینماید. تعداد الهه هندو از حد شمار بیرون است عوام هند معمولاً میگویند که عدد خدایان ایشان ۳۳۰۰۰۰ (یعنی ۳۳۰ میلیون) بالغ میگردد ازینرو مرد روستائی ناگزیر است که در معبد خداهای عدیده و در دهات و قصبات و شهرها بمعبادت بپردازد اگر در کار او مشکلی و یا در راه پیشرفت او مانعی است وی باید بخدای گانش Ganesh متوسل گردد و اگر بضعف و فتور جسمانی مبتلاست یا کاری صعب و متمسدر پیش دارد به خدای هانومان Hanuman دست استمداد دراز میکند اگر پدری محتضر دارد راما Rama را یاد میکند و از او یاری میطلبد اگر بیماری عمام چون وبا و طاعون دهات ناحیه را فرا گرفته یا آنکه سفری خطرناک در پیش آمده یا عقیم و نازاد است و خواهش اولاد دارد یا گاو او مریض و نانوان شده است در هر حال روی هر يك از این امور بخدائی دیگر جداگانه توسل میجوید. خدایان را نه فقط در معبد و در برابر محراب آنها عبادت مینماید بلکه در هر گوشه و کنار از ساحل رودخانه گرفته تا پای درختهای بلند هر جا چند سنگی بنام شیوا گرد کرده و آنرا مورد عبادت و پرستش قرار میدهد. در درون مناره‌های تاریک نقش خدای یاما Yama الیه مرگ را مینگارند و قس‌هلی‌ذک.

در زندگانی افراد عامه و در ناحیه و محله زندگانی آنها عبادت خدایان در آن واحد سه صورت دارد، نخست آنکه هر فرد در هنگام ضرورت و حاجت در خانه یا در معبد یا در محلی دیگر خدائی خاص را می‌پرستد و اعمال و مناسکی از روی خلوص در پیشگاه او بعمل می‌آورد دوم

آنکه در يك خانواده جمعاً زن و مرد در تحت هدایت برهمنی یا یکی از افراد خاندان اعمالی بطور اشتراك در برابر تصویر یا علامت خدای معبود آن خاندان انجام میدهند. سوم آنکه تمام جامعه یعنی مردم يك ده یا قصبه بطور دسته جمعی بنام آن جامعه در تحت هدایت مرد روحانی بعضی تشریفات و مناسک که آنرا تسلیم و تضرع Puja نام میدهد در معبد همان قصبه بعمل میآورند. البته حوائج و نیازمندیهای انسان باین اندازه اکتفا نمیکند علاوه بر آن بطلب زیارت مکانی مقدس قصد سفر زیارتی میکنند تا در آنجا نیز مشمول برکات الهه گردد. ازینرو هزاران هزار هندوان همه ساله بقصد زیارت در مسافرت هستند و در مراکز دینی که تشریفات مفصلی در مهابه بزرگ انجام میگردد شرکت میکنند.

بدهی است مذهب هندوئی که پایه آن برای عبادت آلهه متعدده قرار دارد مستلزم آن است که در طول مرور اعوام و سنین اماکن مقدسه بشماری درگوشه و کنار معروف و مشهور شده اند و در سراسر مملکت پیوسته محلهای مقدس و زیارتگاهها رو بافزایش است، این اماکن مقدسه از دونوع بیرون نیست نخست آنکه بمناسبت بنای معبد و محراب قدیمی تاریخی در آن محل بوجود آمده اند دوم آنکه محل آن بجهتی از جهات دینی آنقدر مقدس شمرده میشود که بعداً بنای عبادتگاهها را در آنجا الزام و ايجاب نمیکردند است در سراسر کشور هر نقطه که مورد توجه میشده از کوه و یا صحرا یا صخره های عجیب و یا شکافهای درون کوهها و یا کنار چشمه سارها و یا ساحل رودخانه ها در حال آنجا را عبادتگاه قرار میداده اند و افسانه و حکایتی راجع بآن منتشر می کنند و ظهور روحی غیبی را در آنجا با ایتیان بمجرات نقل می نمودند. در آنمیان رودخانه های عظیم نزد هندوان بتقدس و برکت نامبردارند و سراسر آنها از منبع تا مصب مقدس و قابل پرستش شده اند. افسانه های تاریخی پورانا purana برای هر پیچ و خم رود یا هر قلّه و برجستگی کوه حکایتی گفته است که در آنجا شیوا یا شاکتی ظاهر آمده یاراما یا کریشنا برای عملی عجیب و یاکرامت و معجزه ای بزرگ با آنجا سفر می کرده اند.

ازینرو یکی از اعمال صالحه و عبادات مقبوله نزد هندوی دیندار آنست که همراه رودخانه بزرگی در ساحل پایین آن گرفته از سرچشمه تا دهانه رفته و آنگاه دوباره در ساحل یسار به نقطه میده مبادت نماید تا بر سرچشمه برسد و ازین سفر بقصد تقرب استحقاق ثواب حاصل نماید و درین راه صدعا مبادت و محرابها موجود است که در هر کدام سالک مخلصی چندی اقامت میکند و کتب و حکایات مقدسه را در آنجا تلاوت مینماید ولی چون این سفر دور و دراز برای همه کس میسر نیست افراد مؤمنان باین قناعت مینمایند که در ساحل رود بیک یاد معبد بزرگ و زیارتگاه عام رفته و دسته های گل (زرد) برودخانه بافتند و در آن غسل کنند و مقداری از آب آنرا بقصد تین و تبرک نوشیده و در ظرفی کوچک سربسته همراه خود بعموطن خویش ارمانا میبرند. تا در مواقع عروسی یا عزا و سایر اعمال مقدسه در منازل خود از آن استفاده مقدس نمایند.

مفتمستین آنها و شطوط نزد هندوان رود گنگ است که آنرا «مادر» خطاب میکنند و در افسانه ای دینی چنین روایت میکنند که سرچشمه گنگ در آسمان از پای ویشنو نشأت گرفت و در زمین بر تارک شیوا فرود آمده و از تارموهای او جریان یافته و در کشور هند منبسط گشت. یکی از نقاط و اماکن بسیار مقدس در طول مسیر این شط بزرگ محلی است که آن رودخانه بسفا و طراوت تمام از دره های جبال هیمالیا بیرون میآید و در همان نقطه یکی از مراکز عبادتی بزرگ

بوجود آمده است و در آن محل که بنام «هاردوار» Hardwar موسوم است در دو طرف دره‌ای که منتهی به رود میشود صفا حمام برای مؤمنان بنامنموده و بیماران و حاجتمندان از هر طرف در آنجا گرد آمده و غسل میکنند، همچنین محل مقدس و معتبر دیگری که از نظر دینی اهمیت شایانی دارد نقطه ملتقای دو رود جمنا و گنگ است و گویند که در همین نقطه رود سومی نیز تلاقی میکرده که رود مقدس «ساراسواتی» Saraswati نام داشته ولی فعلاً آن رود محو و نابود شده است در همین محل شهر تاریخی الله آباد بوجود آمده و در آنجا میلیونها زوار و مؤمنان در اجتماعی بزرگ که بنام ملا Mela چند سال یکبار شرکت میکنند و با اعمال دینی مشغول میشوند و همچنین مکان معتبر دیگری دهانه رود گنگ است که در آنجا آن شط عظیم در مصب خود به خلیج بنگاله میریزد آنجا نیز زنده‌نودان بسیار مقدس شمرده میشود. و جزیره‌ئی که در وسط دلتا وجود دارد بنام سوگور Sougor همه ساله در روز اول سال جایگاه غسل و زیارت و اعمال و عبادات بسیار میباشد. بالاخره شهر بنارس Benaras در ساحل گنگ از همه نقاط دیگر مقدس تر و معروفتر است و آنجاست که همه زائران و معتقدان زیارت میروند و در رود غسل کرده از گناهان خود پاک و مصفی بیرون بیایند و از مسافتهای دوردست همینکه زوار گنبدها و مناره‌های مابعد آن شهر را میبینند از شدت شوق وجود بسجده میافتند و خاک بنارس را بر فرق خود میافشانند در ساحل یمین رود مفصل‌های بزرگ بنام «گات» Gaths ساخته‌اند که در آنجا زوار غسل مینمایند و چون بوطن بر میگردند همه معتقدند که از ذنوب و آثام گذشته و آینه خود طاهر و پاک شده‌اند و برآند که نیکبخت آن کسی است که در آن سرزمین مقدس اجل محتوم او در رسد و در آنجا قالب تهی کند و اگر اتفاقاً در موقعی جان میدهد که پاهای او در آب رود فرو رفته باشد یقیناً روح او با آسمان در جوار شیوا به خوشی و شادی ابدی مقرون خواهد شد.

حرمت گاو

یکی از مظاهر قضیه انتقال روح و تناسخ که در نزد هندوان در سراسر آن کشور اهمیتی تمام یافته و در زندگانی دینی ایشان مؤثر افتاده حرمتی است که نسبت بگاو دارند، دانشمندان و محققینی که در علم هند شناسی کتابها پرداخته‌اند در این باره بحث بسیار کرده‌اند، حتی در این اواخر «مهاتما گاندی» Mahatma Gandhi در حفظ و حمایت آن جانور تاکید کرد و آن را نقطه مرکزی دایره هندوئیسم لقب داد و احترام گاو را ستایش بسیار فرمود.

و در واقع نزد هندوان گاورم تنفس و عظمت است و مرتبت و حرمت آن بسی بالاتر از شیر و عقاب نزد بعضی ملل دیگر میباشد. هم از ازمته بسیار قدیم هندوان این حیوان را می‌پرستیده‌اند و هر عضو بدن او را مهبط و منزل یکی از آلهه میدانسته‌اند حتی فضولات و مدفوعات او نیز تقدیس یافته است بطوریکه آنرا نباید بدورا کنند بلکه باید از آن تیمن و تبرک طلبید و از بول و سرگین او بدن را ملوث میسازند.

این عزت و حرمت اختصاص به گاو ماده ندارد بلکه گاو نر در این باره همان مقام و منزلت را نیز دارد آزار کردن گاوهای وقف بر شیوا و سردادن آنها در مزارع و معابر عمومی بدون هیچ قید و بند یکی از حسنات مأجور و مقبول شمرده میشود که ثواب آن عاید روح اموات است.

درازمنهٔ ماضیه قتل‌گاو گناهی عظیم محسوب میشد و مجازاتی شدیدداشت، هنوز نزد هندوان هرکس مرتکب این عمل بشود از طبقه و «کاست» خود اخراج میشود (یعنی او را کافر میدانند) یک سبب عمده نزاع وجدال بین مسلمانان و هندوان در طول تاریخ ناشی از قربانی‌گاو در روز عید اضحی بوده است^۱ بعد از آنکه شبه‌قاره به دو مملکت هند و پاکستان تجزیه شد همینک بعضی عناصر متعصب هندو سعی بسیار میکنند که در کشور خود گاوکشی را رسماً ممنوع سازند.

قدوسیت برهمنان

مقدس شناختن شخصیت‌های انسانی از زمانی قدیم در هندوستان متداول بود و برهمنان باین صفت متمایز و این امر نزد ایشان معهود هر چند گاهی افرادی از دیگر اصناف نیز بدرجه و مقام قدوسیت می‌رسیده‌اند چنانکه در زمان ما گاندی با آنکه از صف برهمنان نبود «مقدس» شناخته شد و «مهااتما» لقب یافت. در قانون باستانی مانو Manu Code این مطلب تصریح شده که در آنجا برهمن را هررتبهٔ خداوند خلقت قرار داده و تولد او تجسم قانون آلهی در پیکر بشری است.

بهر حال برهمن را راهبر روحانی یا معلم «گرو» guru نام می‌دهند و برهمن بالاترین مرتبت ارضی را دارد که هر چه در جهان است طفیل ذات اوست و مقام او بهر شغلی و کاری که مشغول باشد مقام الوهیت است و در هر حرفه و یا بهرگونه زندگی مبتدلی روز بگذرانند باز آزار یا قتل او ذنبی آزرش ناپذیر می‌باشد اما در عصر حاضر که افراد طبقه برهمنان (پاندیت‌ها) بانواع مشاغل و کارها اشتغال دارند بالطبع آن حرمت دیرینه را تا حدی از کف داده‌اند چه با آنکه احیاناً بعضی مواقع مورد توهین قرار می‌گیرند معذک هنوز محسود سایر طبقات هستند و دیگران آرزو می‌کنند که در حیات بعدی درجند برهمنی تولد ثانوی بیابند.

«گرو» هایا برهمنان - معلم - بیشتر از دیگران مورد احترام‌اند و شغل آموزش و تعلیم‌مبادی دینی را بر عهده دارند و مراسم و آداب مذهبی در زندگانی خانوادگی و تشریفات اجتماعی برعهده ایشان است، معمولین و ارباب ثروت همیشه یکی از ایشان را بعنوان معلم دینی یا مشاور خانواده در خانه خود نگاهداری می‌کنند، بعضی دیگر بطور سیار از خانه بخانه رفته و در هر جا تکلیف مذهبی خود را انجام می‌دهند. وظیفه عمدهٔ «گرو» تعلیم اطفال بمبادی مذهبی و انجام واجبات سننی و ایفاء تشریفات خاصی است که هر فرد از هنگام ولادت تا اوان ممات در مواقع معین باید بعمل آورد.

در جامعه هندو بعضی مقدسین دیگر نیز وجود دارند مانند سادوها Sadhus و جوگی‌ها Yogis این طبقات با برهمنان اندک متمایز و مختلف‌اند - جوگیها با انجام ورزشها و تمرینات جوگیها

۱- در شورش هند در سال ۱۸۵۷ هر دو طایفه هندو و مسلمان بر علیه انگلستان قیام کردند و سربازان قشون انگلیسی از هر دو ملت از اطاعت سر باز زدند و علت آن بود که تا یک نوع چربی و بیه برای حرب می‌گرفتند، گفته میشد که از بیه‌گاو یا گراز گرفته شده و از اینرو بیه در حیوان نزد یکی از آندو قوم حرام و نجس محسوب میشد.

بدان امیدند که روزی دارای روشنائی باطن شده بمنزلت و مقام «سنیاسی» Sannyasi برسند . این سنیاسیها مردمانی فقیر و خاکسارانند که بدن خود را با خاکستر باین شیوا نقش کرده به برکت و فضل آن خدای علوی در صف مرتاضان جای دارند . اما سادوها از آن سبب باین لقب ملقب‌اند که این کلمه بمعنی «بسیار مقدس» و وصف کسی است که واصل بمقصود روحانی شده و بحقیقت نهائی بزعم خود پیوسته باشد و از نوع سادو هزاران نفوس در اطراف هندوستان پراکنده‌اند بعضی از آن‌ها لباس کامل برتن آراسته و بر سایرین ریاست دارند بعضی دیگر در عالم جذب و مراقبه مستغرق‌اند و عریان یا نیمه عریان زندگانی می‌کنند و برتن خود خاکستر می‌فشانند و در سکوت و خاموشی محض فرو رفته‌اند این سادوهای شوریده حال در معبدهای بزرگ و زیارتگاههای عام هند که مرکز تجمع ایشانست زندگانی می‌کنند و در هنگام انجام مراسم و تشریفات دینی بطور دسته جمعی به حرکت می‌آیند و در بی‌ایشان مردم دیگر دوان دوان می‌آیند که از گرد و غبار اقدام ایشان برای تبرک بهره‌برند و بر سر و تن خود به تیمن پاشیده و برای دیگران نیز ارمغان ببرند .

مردم بلاد دیگر خاصه اهالی ممالک غرب غالباً نقش و تصویر این مقدسین هندو را بانهایت حیرت و تعجب مشاهده کرده‌اند که چگونه آنجماعت برای تمرین نفس و تسخیر بدن به اعمال عجیب و شدید مباردت میورزند ، یکی بر روی بستری از خار و تیغ می‌خوابد و دیگری در کنار دو آتش عظیم فروخته می‌نشیند و سر خود را در دود و شعله فرو می‌برد ، دیگری ناوکهای تیز نوکدار بر بدن خود فرو می‌خالد و یا بازوان و پاها را خود را مدتی مدیدنگشاده بهر دو طرف دراز میکند و در این وضع و حالت هفته‌ها ، ماهها و سالها صبر و شکیب بسیار می‌نماید تا آنکه کارش بالاخره از ضعف و هزال بنیستی و نابودی منجر می‌شود ، بعضی دیگر آنقدر خیره به قرص آفتاب نظر میکنند که قوه باصره را از دست داده بکلی نابینا میگردند . البته مردم بالخاصه مردم مغرب زمین از این اعمال متعجب می‌مانند و ازین همه صبر و شکیبائی بی‌پایان و ریاضات شاقه دچار شکفتی می‌شوند ولی باید دانست که مراتب خاص نیت و صفای عقیدت نزد افراد ایشان مختلف است ، از آنجماعت از همه مهتر و اولادین مقدسینی هستند که مانند فیلسوفان پخاموشی و سکوت اقسام ریاضات و انواع شکنجه‌ها و عذابهای جسمانی را تحمل کرده در خلوت خود درکنج غاری یا درون جنگلی به عزلت و انزواروز می‌گذرانند و به تربیت روح و تزکیه نفس مشغولند ، بعضی دیگر گدایانی هستند که در مرئی و منظر خلایق این اعمال را بجای می‌آورند و از هدایا و عطایای ایشان زندگانی را میگذرانند البته هر دو طایفه برای خود منطقی خاص دارند ولی اصل و مبنای آنهمه از خودگذشتگی و تفدیبه نفس فقط آنست که جسد سفلی را برای آزادی روح علوی در تحت قبضه اختیار خود درآورند .

۶- اوضاع و احوال کنونی

تاریخ مذهب هندوئیسم بطور اختصار در این جمله خلاصه می‌شود که آن آئینی است آمیخته از افکار گوناگون و بیچ در بیچ و فاقد سادگی و بساطت در اصول و فروع . ذکر انواع مقاصد و اقسام آراء و مبنائی و اختلافات پیروان آئین هندو از حوصله این مقال خارج است ، اصول اساسی آن مذهب که عبارت باشد از اعتقاد بمعبودی «ودا» و «اوپنی‌شادها» و پیروی از روش طبقاتی (کاست) و متابعت و احترام از ان نیک و بد بر حسب قانون کارما البته روزگاری دراز است که در آن سرزمین باقی و برقرار

مانده ولی فرق مبتدعه مانند جینیزم و بودیزم و سیکهیزم بعدها اختلاف نظرهای اساسی با مبادی دینی هندوئیسم پیدا کرده‌اند و خداوندان افکار مستقل وصاحب نظران که دارای ذوق تجدد و اصلاح-طلبی بوده‌اند آنها را بوجود آورده‌اند.

اکنون از بعضی از این اختلافات که اوضاع و احوال زمان حاضر وجود آورده و مسائل مشکله جدیدی که با هندوئیسم قدیم مواجه شده است اندکی سخن باید گفت .

۱- تأثیر ادیان و علوم معالک غربی. باید دانست که هندوئیسم در این سده که مذهبی بسیار کهنه پرست و «کنسرواتیو» است آئینی بسیار آزادمنش «لیبرال» نیز می‌باشد. پیروان این مذهب بقدری دارای آزادی فکر و حریت عقیده هستند که می‌توانند حتی منکر تعالیم و داهای اربمه بشوند و یا مخالف قدوسیت صنف برهمن باشند و همین قواعده و رسوم معه ولی سیستم طبقاتی (کاست) را رعایت نکنند در همان حال باز «هندو» شمرده می‌شوند بشرطیکه قواعد اصول اخلاقی و اعمال و سنن موجوده در ناحیه موطن خود را رعایت کنند مخصوصاً در طعام و شراب خود از محرّمات و مکروهات اجتناب کرده و در امر زواج و زناشویی نیز اصول معموله را محترم شمرده و از دست فردی اجنبی از طبقه و صنف دیگر طعامی یا حتی فنجان آبی نستانند و گاو ماده را نیز حرمت بگذارند خلاصه آنکه آزادی ایشان محدود با اصلاحاتی است که تنها می‌خواهند در حدود چهار دیوار هندوئیسم بمعل آید نه آنکه بخواهند بکلی آنرا وازگون سازند .

در طول اعصار و قرون ، فرق مختلفه هندو از ریشه اصلی انشعاب یافته و پیرو مبادی و مذاهب دیگر گشته‌اند ولی برهمنان با آنها چندان مبارزه شدیدی ننمودند فقط با کسانی که در تحت نفوذ اسلام واقع شده و گوشت‌گاو را تناول کردند مخالفت سخت کرده‌اند .

در قرن نوزدهم یکنوع آزادی فکر «لیبرالیسم» خاصی در آن کشور بظهور رسید که معلول و نتیجه تعالیم میلتن جدید مسیحی و همچنین منفعل از تعلیم و تربیت جدید علوم و تاریخ ممالک فونکستان بود و مدارس جدید که بسبب اروپائی تأسیس شد علوم نوین را تعلیم داد تأثیر بسیار در فکر هندوان کرد و منجر به نهضت و حرکتهای دینی گردید که بعضی مرتجع و کهنه پرست و بعضی متجدد و آزادخواه بودند ، اکنون خلاصه‌ئی از کیفیت این جنبشهای دینی ذیلانگاشته می‌شود:

۱- برهمنوساج Brahma Samaj حرکت مذهبی است که در مذهب هندوئیسم نوین اهمیت بسیار دارد و از حیث عدت و قوت شماره پیروان و نفوذ آن بسیار می‌باشد ، این نهضت جدید در کلکته در سال ۱۸۲۸ . م بدست برهمنی موسوم به «رام مهان ری» Ram Mohan Rai شروع گردید و یکی از مشرب و پیشروئیسم و شیوائیسم قدیم کاهه فکریش ممتلی بود تحصیلاتی دیگر نیز بر آن مزید کرده و از مبادی سایر ادیان و ملل مانند بودائی و زردشتی و اسلام و مسیحیت معلوماتی بسیار حاصل کرد و برای او این نکته بتحقیق پیوسته که همه ادیان امم جهان دارای یک عقیده روحانی مرکزی واحد هستند ازینرو مضم شکله جمعیتی مذهبی تشکیل دهنگ معتقد به جوهره و متزاصلی مشترک در همه ادیان باشند . وی بر آن شکله حقیقت اصلی موجوده در همه ادیان عالم عبارت از ایمان به «وحدانیت» ذات روحانی خدای متعال می‌باشد که جاوید و سرمدی و مجهول‌الکنه و خالق و موجد و محافظ عالم وجود است ازینرو هرگونه شرک و تمدآلهه «Polytheism» را مردود دانست و مسیح را تا حدی پذیرفته و گفت که همه انبیاء و رهبران بشر بسمادت و سلام‌اند و باید پیروان ایشان

اجماع کرده مذهب واحدی را قبول نمایند ازینرو بعضی مبادی و اصول هندوئیزم را که مبیانت صریح بادیگر مذاهب داشت مثل مسئله تناسخ و انتقال ارواح و همچنین انصال روح فردی بروح کلی را و دیگر امور را منکر گشت.

از روز نخست فرقه «برهوساج» پرستش نمائیل و اصنام را و یا تقدیم هرگونه قربانی را بدرگاه آلهه منع کردند و رسم عبادت دسته جمعی را در معابد (بتقلید پروتستانها) برای اولین بار در نزد هندوان معمول ساختند که همه در آنجا به عظم و سرود و تلاوت کتب مقدسه پرداختند.

بعضی اصلاحات اجتماعی را مانند عمل «ستی» Suttee (سوزاندن زن بیوه با جسد شوهر میت او) و امر عمل مزاجت در سن طفولیت و همچنین تعدد ازواج را نیز حرام نمودند ولی در همین حال رشته زنا بر همنی را همچنان بکمر بستند و بر آن شدند که رشته اتصال خود را با دیانت اجدادی خود بکلی منقطع ن سازند. جد و پدر شاعر معروف بنگالی رابیندرانات تاگور Rabindra Nath Tagore هر دو از پیشوایان فرقه «برهوساج» بوده اند.

این فرقه نیز بنوبت خود در سال ۱۸۶۰ انشعاب یافته جمعی از ایشان فرقه فی نوین تشکیل دادند که عیسی را بننوان یک مصلح اجتماعی قبول نموده و تمثال او را ستایش کردند و علناً و صریحاً برخلاف سیستم طبقات ممتازه (کاست) برخاستند این فرقه که پیروان برهمنی دیگر بنام کلب چاندرا سن Kashab Chandra Sen بودند بفرقه «برهسا سماج جدید» معروف شدند بعضی دیگر باز در آنها انشعاب یافته بنام «برهسا سماج عمومی» نامبردار گشتند در وقت حاضر همه این شعبه گانه برهوسماج کمابیش موجود هستند و بطرفداری از یک مذهب عام جهانی که پایه آن روی اسوت خالق و اخوت مخلوق باشد مشتهر و معروفند.

ب- آریا سماج Arya Samaj این فرقه طرفدار رجعت بآئین قدیم و بازگشت بکتب اربمه خود هستند و سعی میکنند که دینی عام برقرار سازند عقاید ایشان در هندوستان رواج و انتشاری بسیار یافته و مبادی ایشان مخالفت صریح با دیانت مسیح و مبادی و آراء جدیده اروپائی است و جنبه فرور ملی و عاطفه وطنی در آن بسیار قوی است این فرقه در سال ۱۸۷۵ بدست برهمنی بنام «سوامی دیاناند» Swami Dayanand تأسیس گردید و او پی از یک سلسله سیر و سلوک که از زمان طفولیت در مبادی مختلفه هندوئیزم بعمل آورد و با تحمل ریاضات و مشقات بوحث «مونیزم» بسبکی که در او پیشاد مذکور است ایمان بسته و عمل نمود و عاقبت معتقد گردید که آئین ودا قدیمترین و پاکترین ادیان جهان است گرچه بعداً بعضی خرافات و موهومات مانند بت پرستی و عقاید منحرفه اوانارها Avatars در آن نفوذ کرده از ودانتیزم اصلی دور مانده است، وی از جنبه افراط و تمصب جاهلانه و روش امتیاز صنفی (کاست) نیز اجتناب ورزید و گفت و دها وحی والهام مستقیم ناشی از مصدر الوهیتانند و اگر معانی آنها بدرستی فهم شود هر آینه از تعلیم شرک و نمد آلهه و عقیده و حث وجود پیراسته حتی در آنها اسرار ترقیات طبیعی که در جهان روی خواهد داد خبر داده شده مثلا اکتشافات و اختراعات جدیده مانند ماشین بخار و راه آهن و الکتریک و غیره نیز در آن کتاب اشاره و پیش گوئی شده است.

اساس علوم طبیعی مانند فیزیک و شیمی همه در وداها نهاده شده است و یک رابطه مستقیم و علوی بین آن کتب باستانی و بنیان عالم وجود برقرار بوده و خواهد بود.

فرقه «آریا سماج» نیز بعداً بدو شعبه یکی «لیبرال» و یکی «کنسرواتیو» منقسم شده و هر دو در شمال هندوستان رواج و انتشاری بلین حاصل کرد و اینک بخدمات عام المنفعه اجتماعی اشتغال

میوزند و مدارس دارند که در آنها علوم جدیده طبیعی را برشالده و بنیاد وادهای اربعه تعلیم می-دهند. تقریباً نیم میلیون نفوس هندو پیروان فرقه آریا سماچاند.

ج - طرفداران رام کرشنا Ram - Krishna، این طایفه اصول مدارا و مسامحه را تعلیم میدهند و جوهره تعالیم مذهبی ممالک غرب را اقتباس و اتخاذ کرده‌اند. سرگذشت و زندگانی و افکار و عقاید مؤسس این فرقه «رام کرشنا» که از قدیمین برهمنان هندو بود این سلم و مدارای مذهبی را نشان میدهد وی در قرن نوزدهم مبادی خود را انتشار داد از آغاز وی مردی روحانی بود که در مبداهه کالی Kali (مادرکل) در نزدیکی کلکته بخدمات دینی اشتغال داشت سپس بسیر و ساوک و توجه و مرافقه در نقش کالی عمری بس آورد مدت درازده سال مانند چوکیان زندگانی کرد و مبادی جینیزم و بودیزم و شاکتیزم را مطالعه کرد و در مفهوم برهمن هم بصفت مطلق یعنی در شخصیت الهی وهم بصفت محدود یعنی بطور کلی تحقیق نمود. سپس چندی مانند مسلمانان لباس پوشیده الله تعالی را پرستش کرد و بعد در جامعه مسیحیان درآمده مسیح را بصورت الوهیت عبادت فرمود پس بمرحله‌ای از اعتقاد رسید و یقین کرد که خدای واحد متعال گاهی بنام راما و گاهی کرشنا و گاهی سیتا، روزیکر محمد ویا عیسی جلوه‌گر است و مذاهب عالم طرق مختلفی هستند که همه بس منزل واحد و مقصد یگانه منتهی میشوند و هر مخلوقی را با خالق راهی است بلکه خود صورتی از اوست، پس جمعی از تلمیذان و مریدان وی در اطرافش جمع شده و شش سال بقیه عمر را بارشاد و تعلیم پرداخت. بعد از او جانشین وی جوانی پرحرارت و پرشور و نطق بنام سوامی و یوکانادا Vive Kanada همان سیره استادرا تعقیب نموده نهضت رام کرشنا را بوجود آورد و در تمام عالم آن مبادی را منتشر ساخت. در سال ۱۸۹۳ که پارلمان مذاهب عالم در شهر ریشکاگو تشکیل گردیده بود همین جوان بنمایندگی از طرف هندوئیزم سخن گفت و سخنان او در هندوستان تأثیری عمیق کرد وی مراکز تبلیغاتی چند برای آئین خود در آمریکا و اروپا بنا نهاد و در حقیقت مجدد آئین «وادیانیزم» Vedantism قدیم گردید و تا امروز نیز داعنه عملیات آن طایفه در هندوستان انبساط دارد.

د- نظریه لامذهبی و روش اعتقاد به علوم طبیعی و تکنولوژی بجای مذهب و دین. این نیز از جنبش‌های جدیدی است که در هندوستان اخیراً بوقوع پیوسته است باهمه سابق دیرین که عقیده بروحانیت در سرزمین هند ریشه داشته در قرن اخیر نمایان مشهودی در مردم آن دیار بسوی ماتریالیزم و لامذهبی بوجود آمده است یعنی در تحت نفوذ افکار جدید ممالک غرب بعضی از طبقات تحصیل کرده هند بیوسته از علاقه و دلچسپی خود بمذهب و دین قدیم میکهند و آن را از مقوله خرافات و اوهام باستانی که در باره حیات انسانی و جهان وجود از دیر باز بمیراث بما رسیده می‌شمارند و بر خلاف رویه انکار وجود و روش بدبینی دیرین هندو می‌باشند خلاصه افکار و مبادی دینی را بکلی بکناری گذاشته‌اند. بعضی آراء جدیده ممالک غربی را مانند، ایدئولوژی‌های فلسفی و تعلیمات مارکسیزم Marxism و امثال آن بجای عقاید دینی اجدادی و مبادی برهمنیزم معمول و متبع گردید است مخصوصاً در مجامع و تشکیلات کومونیزم افکار الوهیت «انثیزم» Atheism در طبقه جوان طرفداران زیادی پیدا کرده که زیر مبادی دینی باستانی خود زده‌اند.

۲- اصلاحات اجتماعی، تأثیر تمدن و فرهنگ اروپا در هندوستان در طرز تفکر هندوان نیز تغییراتی ظاهر ساخته است و در نتیجه آن در اوضاع اجتماعی و سازمانهای ملی نیز تبدل و تحول

عظیمی پیداشده از جمله درسه‌ها امتیاز صنفی سیستم کاست و قواعد مربوطه بزواج و دیگر امور که همواره در جوامع هندوستان موجب مشکلات و اسباب زحمت بود فهراً اصلاحاتی بعمل آمده است ازینقرار ،

الف- نظام تمایز صنفی سیستم کاست Caste System و قاعده رعایت طبقه ممتاز که یادگار از عهود و اعصار قدیم است اندک اندک در هم شکسته شده و طبقات اجتماعی جدیده جانشین آر گشته‌اند البته بخوبی می‌توان بی‌برد که پیدایش صنایع بزرگ Industry جدید که از ارمغانهای تمدن فرنگستان است تا چه درجه در تبدیل نظام صنفی مؤثر بوده است همچنین فکر صنوف نژاد یعنی گروههای عشایری و قومی تحول دیگری است که در پیکر اجتماع هند بظهور رسیده است هم از اعصار قدیم صنف پست یا طبقه سافل بدو قسمت تقسیم میشده‌اند که یکی «نجس» و دیگری را «پاک» می‌گفته‌اند صنف پاک را سودرا Sudra لقب میداده سودراها دیگری در اوضاع احوال کنونی به تحمل بارمذات تن در نداده و بمشاعل پست راضی نمانده و مانند دیگر هندوها در اعمال اجتماعی و مناسک دینی چون دیگر طبقات شرکت میکنند و حتی برای رهنمائی و ارشاد مذمب برهمنان و روحانیان استخدام می‌نمایند . امسا نجس‌ها که مجبور بقبول مشاغل بسیار خسیس و مکروه مانند مرده کشی و کناسی و رفتگری و حملی و دبافی و فعلگی و امثال این کارها هستند نزد طبقات عالی آنها خارج از صنف «Out Cast» یا ناپاک شمرده میشدند آنان از دور باز به «پاریا» یعنی «نانجیب» در برابر «آریا» یعنی «نجیب» معروف بودند و بموجب قانون مانو در عداد سگ و خوک قرار داشتند . همه جا و همه وقت مورد اهانت و تحقیر بودند نه تنها لمس بدن آنها حرام بود بلکه حتی سایه آنها هم عامل وسب نجاست شمرده میشد کار بجائی رسیده بود که در بعضی نقاط هندوستان این بیچاره‌های سه روز مجبور بودند با آواز و سروصدای بلند حضور خود را در کوهچه اعلام دارند برای آنکه طبقات عالی از تلافی با آنها اجتناب ورزیده و از آنها دوری جویند عبور و مرور در بعضی از شاهراههای عمده و بازارها برای آنها فسخ و حتی اجازه نداشتند که در نزد دیگر وجوار معابد مقدسه بیایند و از چاه‌های عمومی آب بنوشند بلکه می‌بایستی برای محله یا حوضه خود چاه جداگانه حفر کنند و اگر از دور برهمنی را می‌دیدند مجبور بودند که خود را پنهان سازند ، اگر برهمنی با یکی از آن طایفه اتفاقاً تصادف می‌کرد می‌بایستی آن عالی جناب برود و غسل کرده خود را تطهیر نماید در بعضی اماکن اگر از مردی نجس دکان دار یا تاجر چیزی می‌خرند نمی‌بایستی آنرا از دست اوستانند بلکه واجب بود که بایستد و صبر کند تا فروشنده متاع خود را به زمین گذارد و او برداشته ببرد .

در طول اعصار و قرون مذهب هندو شاهد پیدایش و ظهور متفکرین و مصلحین بزرگی شد که از برکت روحانیت قلبی و الهام درونی برخلاف قاعده نامیون «نجاست بشری» برخاسته و حتر سازمان صنف ممتاز و سیستم کاست را بکلی منکر گشتند . بعضی از این مردان نیک نهاد خود متفکرین فرق مبتدعه بودند‌اند که بعدها پیروان و تابان بسیاری پیدا کردند همچنین درها ، صومعه‌ها بنیاد نهادند که مردم بدون رعایت صنف و طبقه آزادانه بتوانند در آنها داخل شوند و همه باهم برابر باشند ازینرو سازمانهای اخوت و برادری مشتمل بر راهبان مجرد از طبقات و اصناف مختلف در ادیان جینیسم و بودیزم بوجود آمد که همه کس در آنها برادر و برابر بود این خیر اندیشان بزرگوار خود در اثر الهامات قلبی مبتدع فرق مذاهب دینی نوین گشتند که در آ

آیین‌ها اصلاح اجتماعی هدف اصلی و غایت نهائی بود، آنها گفتند که همه مؤمنان در برابر خداوند مساوی و برابرند و موضوع صنف ممتاز و طبقة سافل و عالی را یکی بکناری گذاشتند و همه بهلوی یکدیگر صلح و سلام زیسته باهم در خورد و خوراک و نشست و برخاست و زواج و همسری شریک و انا بازگشتند البته پیروان این فرق و ادیان جدید هم خود در نظر هندوان یک صنف دیگری شمرده شدند ... دو جماعت یکی لینکایات Lingayats در جنوب هند و بمبانی که برستندگان شیوا هستند و عددشان به سه میلیون تقریباً بالغ میگردد همچنین جماعت بیشتاماها Baishnams در بنگال مهمترین نمونه این فرق مبتدعه‌انکه بحقیقت در سازمان صنف ممتاز (کاست) برهمنان و اکنش نشان داده‌اند .

لطمه دیگری که بر نظام صنف ممتاز وارد شد اخیراً در داخل جامعه ملی هند بوقوع پیوست و آن نتیجه فهری اصطلاحات جدید بود که از روی ایدآلیسم عالی اجتماعی تمدن جدید و در تحت نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم مسیحیان و برائش مطالعه در تشکیلات دموکراسی ممالک اروپا ظاهر گشت یکی از رهبران لیبرال قرن اخیر که در شخص زعیسم و حکیم هند یعنی مهاتما گاندی Mahatma Gandhi نمایان شد در این «رفورم مدرن» آزادی و تساوی عام را هدف و منظور خود داشت . فقط شغل و حرفه را نوارائی می‌شناخت ولی اصل منحوس نجس دانستن بعضی ابناء نوع را بکلی لغو و باطل اعلام کرد . پس از مرگ گاندی مجلس مؤسسان هند در سال ۱۹۴۸ رسماً نجاست بشر «untouchability» را منسوخ کرد و عمل آنها را جرم شمرد و دستور داد تا در آئین این عمل اجتماعی صورت واقعیت حقیقی حاصل کند .

پیشوایان و زعماء سیاسی کنونی هند پایه و مبنای عمل خود را بر دستور او نهاده‌اند و با رعایت واقع بینی مطابق عقل سلیم تشخیص دادند که با صنعتی شدن کشور و مکانیزه کردن مملکت سیستم کهنه و دیرینه دیگر قابل دوام نیست ازین رو روش باستانی صنف ممتاز خود بخود روبرو نال نهاده است . آمیزش و اختلاط افراد خلائق از هر طبقه و صنف در قطارها و ایستگاههای راه آهن ناگزیر طبقات عالی را مجبور به نشست و برخاست با طبقات سافله کرده است در هتلهای بزرگ و رستورانها در اکل و شرب همگانی نیز بالا جبارشریک گشته‌اند و آن حدود و رسوم نجاست و طهارت که در دهات و قرا می‌توانستند معمول دارند کم کم در شهرها از میان برداشته شده است .

ب - زواج خردسالان و وضع زنان بیوه - زواج با خردسالان قریه‌است که در هندوستان رواج داشته و معمول بوده در قرن پنجم ق . م قانونی برای امور خانوادگی داشته‌اند که بموجب آن بر هر دختری لازم بوده است قبل از رسیدن سن بلوغ مزاجت اختیار کند، این قانون که کمابیش ناهمستند یا نهمد سال قبل در آن سرزمین متداول بوده است از آن سبب وضع شده که مابین پسر و دختر هم از عهد سنر دوران خردسالی علاقه و عشق قلبی ایجاد نمایند هلت دیگر ایجاد آن قانون آن بوده است که فاعده محکم و صلب صنف ممتاز و سیستم کاست ازدواج افراد هر صنف را با اصناف دیگر بشدت حرام میدانست ازین رو لازم بوده پدران برای پسران خود دخترانی را هر چه زودتر پیدا کنند بسیار ادا که برای فرزند آنها دختری باقی نمانده و او ناچار از افراد صنف دیگر ناهل اختیار کند، در حقیقت اینگونه ازدواج در عهد طفولیت ایجاد یگ گونه نامزدی بین دو طفل بوده است که حتی در اوان شیر - خوارگی مابین آنها برقرار میکرده‌اند و همینکه داماد بسن هفت یا هشت سالگی می‌رسیده رسماً عروس می‌شود و نیز بدین وسیله دختران خردسال را در خانواده خود میآوردند تا با آداب و رسوم و تکالیف آن خانواده کاملاً آشنا شوند و در آن بکلی مستغرق گردند .

در اثر این دوعای و اسباب تزویج خردسالان در نزد بزرگان و آباء خانواده‌ها کاری معمول و مستحسن بشمار می‌رفته است بدیهی است یک نتیجه غم‌انگیزی که ازین عادت ناپسند بالطبع بوجود می‌آمده همانا در موقع مردن پسر و بیوه شدن دختر خردسال بوده است چه بسیار دختران دوشیزه که بقندان شوی دچار می‌شده و چون بموجب قانون مانو تزویج دوباره برای آنها حرام بوده است ناگزیر میبایستی سالهای طولانی عمر خود را در خانواده شوهر متوفای خود به بندگی و حقارت و غم و الم بسر برند و برای لقمه نانی در حقیقت کنیز آنها باشند .

این وضع نامطلوب تا سنین اخیر همچنان در آن دیار باقی و برقرار بود ولی اندک اندک در وضع نهاد و در اثر انتقاد و نصیحت مبلغین مسیحی از یکطرف و اعتراض مصلحین هندو از طرف دیگر و همچنین گزارشهای طبی و صحتی که علیه این روش غیر طبیعی می‌رسید در این رسم ناهنجار تعدیلی حاصل گردید . دولت هند بطول زمان قوانینی وضع کرد از آنجمله در سال ۱۹۳۰ قانون منع مزاجت با صنایع را بطور قطع تصویب کرد ، وحد نصاب سن ازدواج برای دختر ۱۴ سال و برای پسر هجده سال مقرر گشت و از آن بعد تمایل واحساسات عمومی در جامعه هندو بسوی این قاعده طبیعی متوجه شده است که حد زواج را ببعد از بلوغ طرفین مزاجت قرار دهند .

۳ - تغییرات سیاسی چون در جامعه بشری مذهب از سیاست فسرماً منفصل و منفک نیست نمیتوان در این باب ساکت مانده و اشاره بتغییراتی که در اثر حوادث سیاسی بوجود آمده ننمود . کشمکهای طولانی و مستدام که در چند نسل از طرف مردم هند برای حصول استقلال بعمل آمد معلول سه عامل بسیار مهم بود نخست آنکه راهنمایان و پیشوایان هند ایمان داشتند که در عالم بینش و جهان معرفت از دیرباز مردم هند لیاقت و استعداد خود را بمنصه ظهور رسانیده و در آن سرزمین از متفکرین سایر جهان بهیچ روغب نبوده و نیستند و ازینرو نمی‌بایست که آنها در معرض استعمار و استعمار امم دیگر قرار بگیرند .

عامل دوم عبارت بود از شخصیت وقوت ارشاد مهاتما گاندی Mahatma gandhi زعیم هند نوین این مرد بزرگ با صبر و شکیبائی فوق طاقت بشری و نیروری اخلاقی عظیمی که نظیر و مشابهی در عصر ما نداشته است در راه نیل به آزادی و استقلال قوم خود قیام کرده و آن راه دشوار را تا وصول بمقصد نهائی طی نمود وی نخست از منحن هندو سلاح جنگ خود را برگزید و آن عبارت بود از قاعده عدم مقاومت و عدم اعمال شدت non - Violence . وی در برابر خصم مقاوم با حریت مدارا و سلام و حسن نیت بمبارزه برخاست و بسابقه مذهبی و دینی هندو که آنرا سوادشی Swadeshi گفته اند و فادارمانند و ازینرو باکمال مهارت توانست که عناصر مختلف حزب سیاسی کنکرس را در ظل کلمه واحده جمع کند و سلطه بریطانیا را در هندوستان متزلزل سازد و سرانجام ملت هندو را مستقل و آزاد فرماید .

عامل سوم همانا اختلاف عمیقی بود که مابین دو عنصر ملت هند یعنی هندوان و مسلمانان از قدیم وجود داشت هر چند در آغاز سیاسون هند میخواستند بگویند که اختلافی بین پیروان آن دو عقیده نیست ولی بالاخره بانهضت تشکیل دولت مسلمان پاکستان ثابت شد که این اختلاف ریشه دار و کهن با کمال قوت وجود دارد و هندوان ناگزیر تسلیم شده و تن در دادند که یک دولت مسلمان در دیار هند بوجود آید البته این جدائی و افتراق برای میلیونها نفوس مسلمان و سیکه هند خسارات بسیار آورد و منجر بمرگ و فتنای هزاران نفوس و بیسامانی و بیخانیانی

مزارها افرادگردیدولی عاقبت در سال ۱۹۴۷ تجزیه کشور صورت تحقق و وقوع حاصل نمود در کشور جداگانه تشکیل شد.

پس در خانه می توان گفت که این وقایع سیاسی برای مذهب هندو نیزم نتایج بیشمار ببار آورد مذهب و آئینی بزرگ که پایه اش بر ترك دنیا و وصول به نیروانا (فنا) بود بالاخره پیشوایانی بوجود آورد که گوهر سعادت را در انزوای درون جنگلها وغارها ندانسته بلکه در جهان سعی و عمل قدم نهادند و با واقع بینی زندگانی و روش عملی در پیش گرفته و نیکبختی و رستگاری رامستعری عمل و کار اجتماعی دانستند .

فصل هشتم

سیکهیزم - مثالی از ترکیب ادیان

در اروپا و آمریکا دین سیکهیزم چندان معروف نیست ، از آن سبب که این آئین منحصرأ در ناحیه پنجاب در شمال غربی هندوستان وجود دارد و پس و چندان کسی جز اولیاء اموراداری و افسران نظامی انگلیسی که هند را مستعمره خود قرار داده بودند از کم و کیف آن خبر نداشت . و آنها هم صاحبان این آئین را فقط آلت خوبی برای اجرای مقاصد خود میدانستند زیرا که سیکهها نه هندو بودند و نه مسلمان بلکه مذهب و آئین ثالثی را پیروی مینمودند که تا حدی ترکیبی بود از آن هردو و باز هم آن اولیاء رسمی انگلیسی در قوم «سیکهه» عناصر مطلوبی یافتند که برای خدمات نظامی و انتظامی بسیار مستعد و آماده بودند بطوریکه از آنها پایش های لایق و سپاهیان دلیر استخدام میکردند و چون این طایفه مردمی بودند قویهیکل و گوشنخوار دارای قامتی بلند و جسمی نیرومند و طبیعتی شجاع ، ازینرو آنها را بکارگماشته برای امور جنگی و نظامی بخدمت واداشتند و در نتیجه افسران انگلیسی همیشه برای عنصر «سیکهه» ارزش زیادی قائل گشتند و به آنها اعتماد مینمودند .

علت دیگری که در مجهول ماندن این دین در سایر ممالک جهان مؤثر بود آنست که

سیکهیزم جوانترین و تازه‌ترین مذاهب عالم میباشد و مبداء تاریخ آن از قرن پانزدهم میلادی بالاتر نمی‌رود.

اما در حقیقت این مذهب را نمیتوان بکلی اختراعی نوین دانست چه اصل اساسی آن عبارتست از اعتقاد و ایمان بوجدانیت خدای متعال این عقیده اقتباس از منابع اسلامی است. بسیاری دیگر از قواعد اصولی سیکهیزم با اندک تغییری مأخوذ از هندوئیسم میباشد و خلاصه آنکه این عقیده دیرین بهترین مثالی برای ترکیب و امتزاج Syncretism مذاهب است که در عالم بوجود آمده و موفقیت یافته.

اما در همان حال نباید تصور نمود که آئین سیکهیزم نوین مزوجی از آندو مذهب بزرگ کهنسال است بلکه خود اختراع و ابتکاری مستقل میباشد و مؤمنان بدان دین همه بر آنند که آن مبادی از پیشگاه الهی مستقیماً بقلب راهنما و شارع ایشان یعنی «نانک» Nanak پرتو افکنده است. آن طایفه ایمان دارند که دین ایشان از مقوله اصلاحی نیست که در معتقدات ادیان دیگر بدل آمده باشد بلکه خداوند متعال یعنی «حق تعالی مستقیم» به «نانک» تجلی کرده و او را مأمور ساخته است که برای نجات بنی آدم در دنیای پر از ظلمت و ضلال قیام نماید. ازین رو آن ترکیب و تهلیل هفتادین مذاهب دیگر نمیباشد بلکه خود دارای فلسفه و اصول و فروع برجسته و مستقلی است که از قلع زبوییت به بشر الهام شده است.

۱- شرح زندگانی و آثار نانک

تمهید مقدمات تاریخی قبل از نانک:

قبل از آنکه نانک در صحنه تاریخ هندوستان نمایان شود مردانی دیگر راه را برای او هموار و زمینه را آماده ساختند البته آن‌ها در صدد تأسیس دین و آئینی نوین نبوده بلکه ملهم‌بنده بودند که هندوئیسم راه فرسودگی و آلودگی یافته و بایستی آنرا نظهیر و تصفیه کرده و بطریق مستقیم آورد. مساعی جمله این پیشوایان البته ناشی از سختی و شدنی بود که موحدین مجاهد اسلام بمنوان جهاد و غزا در هند اعمال میکرده‌اند. سلاطین مسلمان (غزنوی‌ها) در قرن دهم میلادی به هندوستان تاخته و دارای قدرت و نیروی عظیمی شده بودند، در قرن یازدهم پادشاهان اسلام نخست بر سراسر شمال غربی هندوستان سلطه و استیلا یافتند آنگاه با شور و حرارتی بسیار قدرت خود را از هر طرف بسط داده غالب‌خاک کشور هند را مسخر خود ساخته دو قرن بعد از آن یکی از متفکرین هندو که از مصلحن بنام آن کشور است موسوم به راماناندا Ramananda فرقه‌ای در داخل مذهب ویشنوئیسم بوجود آورد، بمنظور آنکه دین ویشنو را از بعضی اعتقادات و عادات ناممقول تصفیه و ترکیب کند از جمله از رعایت امتیاز صنفی «وسیستم کاست» سر باز زد همچنین او پیروانش خوردن گوشت حیوانات را که از محرمات بود حلال دانستند البته این اعمال مورد بحث و مشاجره در میان هندوان واقع شد. در میان اصحاب و شاگردان «راماناندا» شخصی بود که بمنها از استاد بزرگتر شد و او نیز بنوبت خود در تهیه مقدمات ظهور نانک عامل عمده گردید، این شاگرد که پس از آن، خود بمقام استاد رسید شخصی بود بنام کبیر (۱۵۱۸-۱۴۴۰). فرقه پیروان او هنوز بنام «کبیر پانتیس Kabir - panthis» یعنی رونندگان طریق کبیر موجودند. این مرد صاحب نظر و روشمند در تحت

تعالیم علماء اسلامی هند انکار اصنام، حرمت بت پرستی را تعلیم گرفت و هندوان را بر این کار و عقیدت ناپسند ملامت کرد و گفت که خداوند جل شانه بالاتر از آنست که در بیگیری از سنگ یا فلز جایگزینند و یا از بندگان خود به انجام مناسک و اعمال صوری مانند عبادات ظاهری و تلاوت کتاب و زیارت و رهبانیت و غسل در فلان رود و یا طواف دور فلان معبد راضی گردد. بلکه آنچه حق از بندگان خواسته است همانا طهارت نیت و تهذیب اخلاق و خلوص عقیدت است و اگر کسی بخواهد یکانه خالصانه محبت و رزد خداوند او را از رنج و تعب قانون «کارما» خلاصی خواهد بخشید بمبارت دیگر برای آنکه دولاب توالد بیابی و تناسخ مکرر در دورا و خاتمه پذیرد تنها راه ساده و عملی و کامل آنست که آنکس حق تعالی را از صمیم قلب دوست داشته و روح او از عشق مبعود مطلق مالمال گردد، کبیر بملوه کتب اربعه ودا را تنها مأخذ و منشأ و دین ندانست بلکه به برهمنان هندو و ملاحای مسلمان هر دو ناخسته و فکر آنها را جامد و در چار دیوار عبادات صوری محدود دانسته مورد حمله و عتاب قرار داد و گفت که مرد سالک رهنورد باید از مرشدی ماهم و روحانی (که او را بزبان محلی «پنجاب» «گرو» guru یعنی «معلم» مینامند) بی نیاز نیست و بدون دستگیری و راهبری او نجات و فلاح در زندگی میسر نخواهد شد، کبیر در کلمات و سخنان پر شور خود که بزبان ساده محلی «ورنا کولار» Vernacular (نه بسا نسکریت چون برهمنان) سخن میگفت ترکیبی از افکار عالی هندوئیسم و اسلام را ظاهر و نمایان ساخت.

باری - بر روی این تعالیم اخلاقی و مبادی توجه بود که نانک دین خود را بنیاد نهادی غالباً به گفته های کبیر استهزا کرده و قول او را حجت قاطع دانسته است.

زندگانی و آثار نانک - آنچه معلوم است نانک در سال ۱۴۶۹ در قصبه می موسوم به «نالواندی» Talwandi در نزدیکی لاهور پایتخت پنجاب متولد گردیده والدینش هندو مذهب و از اعیان صنف شاهزادگان کاشاتریا Kashatrya بوده اند لیکن در آنوقت با زندگانی فقیرانه ای روز میگذرانیدند پدرش زارع و محاسب آن قصبه بود و مادرش زنی مؤمنه و دیندار که نسبت بشوهر و فرزند خود مهر و محبت بسیار میورزیده است. در آن زمان شهر کوچک «نالواندی» در تحت حکومت یکی از اشراف کوچک محلی بنام رای بوحد قرار داشت و او اصلاح هندو ولی بعداً بدین اسلام در آمده بود لیکن مهر و لطف خود را نسبت به هندوان ترک نگفته و هرگونه عملی را که موجب تلفیق آشتی بین پیروان دودین میشده طبعاً می پسندیده است. نانک در ابتدای عمر و در لطف و علاقه آن حکمران قرار گرفت.

حکایاتی که از دوره جوانی نانک روایت شده نمونه نیست از وقایع تاریخی که بعداً جامه فیه و افسانه پوشیده است، گویند وی بیری بود بصورت جوانان دارای طبع شاعری و سخن گوئی که غالب اوقات خود را در تفکرات دینی و مراقبات معنوی میگذرانید. بکارهای دنیوی رغبتی نداشت والدینش سعی بسیار کردند که برای او مشغله و کاری بدست آورند وقتی او شبانی وقتی به انبارداری گماشته شد ولی از آن هر دو کار ملالت داشت و آنها را رها کرد، پدرش در پی شغل و مأموریت لایقی به شهر «سلطان پور» رفت نانک زن و دوطرفش را نزد والدین گذاشته و خود بمركز آن ولایت شتافت و در آنجا بکاری مشغول گردید. گویند که در این هنگام اوقات کار را بدقت و وظیفه شناسی تمام بسر میبرد، ولی شایه بخواندن سرودهای روحانی و تغنی بمنظومات الهی و مناجات بدرگاه خالق جهانی اشتغال میورزیده، او را دوستی مصاحب بوده است بنام مردانا که از مسلمانان ایران و نوازنده

لطیف دست بود والبته اودرتکون و تکامل افکار ناناک تأثیری بلیغ داشته است. اندک اندک آنهر دوتن مرکز حلقه طالبان و محور جمعیت سالکان گردیدند.

تحولات باطنی و انقلاب نفسانی ناناک روز افزون روبرقی بود تا آنکه او را بحرانی ناگهانی دست داد و به مرحله‌ی رسید که افکار نفسانی زندگانی وی تأثیری قاطع کرد و آنچنان بود که روزی پس از آنکه در رودخانه غسل کرد و بیرون آمد سر بچنگل نهاد و ناپدید شد گویند در آنجا او را مکشهایی دست داد و در پیشگاه باریتمالی حاضر گشت خداوند باو جامی از نوشابه بهشتی «تکتار» عطا فرمود پس او را گفت: «من با تو هستم من تورا و هر کس نام تو را قبول کند سعادتمند ساخته‌ام برخیز و برو نام مقدس مرا تکرار کن و دیگرانرا نیز بنکر اسم مقدس من امر فرما، در ترک دنیا ثابت قدم باش، و پیوسته بیاد من مشغول شو. عفت ذیل و طهارت جسم و عبادت پروردگار و تفکر در عالم را پیشه خود ساز، این جام شراب طهور را بنوش تا نشانی از مهر من بتو باشد... گویند منظومه و سرودی بنام «جابتی» Japti از ناناک منقول است و همه مؤمنان و مخلصان طریقت آنرا هر صباح تلاوت میکنند از این سرود بوده که در جواب خطاب الهی بزبان دل وی الهام شده و در آنجا گفته،

خدا یکی است و نام او «حق» است آفریدگار منزله از خشم و غضب و مبرا از بیم و هراس، حی و قیوم بزرگ و مهربان، حق از ازل وجود داشته و تا ابد وجود دارد، او بوده و هست و خواهد بود.

پس از چند روز ناناک از جنگل که مهبط الهام او بود بیرون آمد و شروع بنشر بشارت دینی کرد و خود را از روی تلقین مأمور الهی میدانست که نه تنها اهل هندوستان بلکه سراسر جهان را مذهب و آئین «حق» در آورد.

از آن پس ناناک روبراه نهاد. باطراف و اکناف شمال و مغرب دیار هند بسیار سیاحت پرداخت و چندین سال سرگردان بهر سو میرفت تنها همدم و مصاحبی که داشت همان مردانا نوازنده بود که چون ناناک بر آئین منظومات و سرودهای دینی خود مشغول میشد او بنواختن آلت موسیقی کوچک «رباب» میپرداخت، این دوتن بتمام مراکز دینی و عبادتگاههای مهم هندوستان سفر کردند و نقاط مقدسه هاردوار - دهلی - بنارس و معبد چکنات و اماکن دینی کوه هیمالیا را زیارت نمودند، ناناک بی آنکه بهیاهو و خصومت پیشوایان مذهب برهنی اعتنائی نماید در هر گوشه و کنار و در هر کجوه و بازار می‌ایستاد و بسردن اشعار الهی و وعظ گفتن بخلاق میپرداخت چند تن از مردم دنبال او افتاده و بتتابع از او برخاستند وی با اطمینان محکم و ایمان درست یقین داشت که بدختر قایق الهی را که در مزرع قلوب مردم می‌باشند، عاقبت درختی بارور خواهد گردید. حکایت کشندگه جامه او ترکیبی از پیراهن برهمنان و خرجه مسلمانان بود نیم تنه‌ی او طپلسانی سفید برتن و تاجی چون درویشان و قلندران مسلمان بر سر مینهاد اما بر سر هندوان عقده از قطعات استخوان درگردن و خال هندوی از زعفران در پیشانی میگذاشت.

ولی کامیابی و توفیق قطعی ناناک در موقعی حصول پیوست که ازین سفر دراز به پنجاب موطن خود باز آمد در آنجا جمعی کثیر که آنها را به زبان پنجابی «سیکه» یعنی شاگرد لقب دادند دور او تجمع کرده سازمانی یافتند.

بعد از آن باردیگر ناناک که سنش اکنون به مراحل آخر میرسد بانفاق یار دیرین خود مردانا

آهنگ سیاحت و مسافرت کرد. در روایاتی که صحت آن درست ثابت نشده نقل شده که معلم جامه حاجیان پوشیده عسائی در یک دست و کاسه کوزه‌ئی در دست دیگر و سجاده نماز بردوش پیاده قصد زیارت کعبه کرد و بعد از چند ماه به مکه رسید چون خسته و کوفته به طرف بیت‌الله در آمدنمناک و آداب را بجا نیاورده به وضی لایالی و رندانه سر بر زمین نهاده بخت قضا را پاهای او بطرف کعبه دراز بود یکی از خدام بیت او را لگدی زده گفت «ای بنده عاصی چگونه پاهای او بطرف خانه خدا در آورده و خفته‌ئی؟ گویا به خداوند کفر آورده‌ئی؛» نانک سر بر آورد و گفت «آری، التماس دارم پای مرا بسمتی بگردانی که در آنجا خدا نباشد» آن خادم پای او را گرفته کشان کشان بسوی دیگر برد.

باری ازین سیروسفر چون بوطن باز آمد، در شهر کارنارپور مردانا یار دیرین او بیمار گشت و جانسپرد مرشد که بسیار پیر و خسته و ناتوان شده و سنین عمرش به ۶۹ سال رسیده بود پس از یار دیرین دیری نثابت و چون رسیدن اجل را نزدیک دید و مشاهده نمود که چگونه عدد «سیکها» بیروان و متابانش روز افزون رو باز دیاد است بر آن سرشد که برای خود جانشینی تعیین کند. چون در میان دوفرنزش احدی درخور انتخاب نبودند این کار خظیرا بیکی از اصحاب برگزیده خود و اگدشات و مردی معتقد و با ایمان را بنام انگاد Angad خایف خود ساخت.

عاقبت در اکتبر ۱۵۳۸ وقتش در رسید روایت کنند که قبل از مرگ او طوائف بیروانش یعنی مسلمانان و هندوها و سیکها، بنزاع برخاستند و هر کدام از آنها جسد او را بعد از وفات متملق بخود میدانستند مسلمانان بر آن بودند که بائین اسلام او را بجاک سیارند سیک‌های هندو نژاد میخواستند او را برسم هندو بائش بسوزانند پس داوری بنزد خود «گروه» بردند او وصیت کرد که هر دو گروه گلهای و ریاحین آورده هندوها در سمت راست و مسلمانان در سمت چپ کالبد او قرار دهند و روز دیگر باز آیند و ملاحظه کنند هر طایفه که گلهای آنها پژمرده نیست و بطراوت تازگی باقی است جسد از آن او باشد، این گفته کفن سفیدی بر سر کشیده جان بجان آفرین تسلیم کرد. صباح دیگر چون اصحاب باز آمدند و کفن بکشودند ریاحین و ازهار هر دو طرف بی تفاوت نازه و شکفته بود ولی جسد استاد دیگر در میان نبود و ناپدید گشته، بدین سان در هنگام مرگ نیز آن معلم بزرگ مسلمانان و هندوان باردیگر وحدت و اخوت تعلیم فرمود.

۴- تعالیم نانک

تعالیم نانک صورتی بسیار ساده دارد وی سعی نموده اصول مبادی دو مذهب کاملاً مختلف و متباین را با هم ترکیب و تلفیق کند و عاقبت موفق بوضع اصول ساده گردیده است و همانا اصل توحید نقطه مرکزی مبادی اومیباشد یعنی ایمان بخدای واحد قادر و خالق و بس.

نانک خدای خود را «حق» لقب داد. زیرا از سایر اسامی و القاب که برای خدا معمول شده مانند «الله» - «راما» - «شیوا» - «کیش» و غیره این کلمه بوضوح و روشنی موصوف میبود.

وی گفت که حق بطرق و صور گوناگون و افکار و اعتقادات مختلف در اماکن و امصار عیدیه جلوه گر گردیده است، ولی هر جا که باشد و هر وقت که باشد و بهر اسم که خوانده شود تنها او خدای قادر و متمم است و اگر لقبی باو بیاورد نهاد او را هر ی Hari (بزبان پنجابی یعنی مهربان) باید گفت.

زیرا این لغت برجسته و صفت بارز مختص طبیعت اوست و حق سرنوشت همه مخلوقات را مقدر میفرماید و مقرر فرموده که اشرف مخلوقات یعنی انسان مخدوم سایر خلائق قرار گیرد و ازین رو - برخلاف عقیده هندوان خوردن گوشت حیوانات را برای انسان مباح دانست همین امر بطور وضوح پیروان او را از مبادی هندوان دور به قاید اسلامیان نزدیک ساخت .

از سوی دیگر نانک مبداء «مایا» یعنی «صورت باطل جهان» یا «فریب Illusion» را مانند برهمنان بتمامه قبول کرد و گفت که خداوند ماده را خلق کرد باین طرز که نقابی از باطل بر رخساره حق کشید و عالم هستی بصورت گوناگون و بیشمار جلوه گرفت . خدایان محدود مانند برهما و ویشنو و شیوا و همچنین ارض و آسمان و انسان و حیوان و نبات همه همان صور مختلفه حق اند که در پرتو پندار خطا متجلی شده است . عوامل محدوده خلقت در سلسله اسباب و مسببات همه اندیشه های باطل و فریبا هستند و فقط خدا که مبداء خلقت است حق است و لاغیر و از این رو جهان سرابی موهوم بیش نیست که مانند لعمه برق زود گذر و فانی است . پس آنکه نانک بیبری هندوان به انتقال روح و دیگر تضایک مفرغ بر آنست قائل شده و قانون «کارما» را تصدیق کرده بشاگردان خود وصیت کرده که اگر دوره حریّت در دولاپ ولادت و ممانت بیایی را بر خود طولانی نمیخواهند باید که از باد حق غافل نمانند و هر چه که از خدا دوری جویند قشر کارما بر رخساره روح آنها بسته خواهد شد . علاج درد آنست که دائماً بیاد خدا باشند و نام خدا را تکرار کنند و در او مستغرق گردند . سعادت و صلوات به «نیروانا» همان استغراق در ذکر حق است و رستگاری و وصول بهشت بعد از محاکمه و داوری روز قیامت نیست بلکه در استغراق و محو و فانی در یاد حق میباشد .

نانک مانند هندوان بر آنستکه خدا در سراسر عالم هستی است و در دل انسان جای دارد و گفت: «خدا را در خارج ازل خود چه جویمکن اودر همه دلها موجود است و وسیله تعلیم معلم بدو راه نوان یافت» وی عبادات صوری و طاعات ظاهری که مؤمنان هند و مسلمان در معابد و مساجد بجا میآورند منکر گردید و گفت بدون اندیشه و تعمق در یاد حق مناسک و آداب و زنی ندارد بلکه خیال انسانرا از حقیقت منحرف میسازد و به حرکات و سکنانی چند که بدان نام عبادت گذاشته است دلخوش میشود . گویند پس از آنکه به هدایت و تعلیم خلائق مأمور شده بوطن برآمد در مسجد مسلمانان درویند و همینکه آنان بجماعت بنماز مشغول شدند وی بقیه بختدید مؤمنان از اوسبب آن خنده را برسیدند نانک گفت امام جماعت را قبل از اقامه صلوة کره خری بدنیا آمد وی آنرا در محوطه آزاد گذاشت در هنگام نماز باطراش آمد که در آنجا چاهی کنده اند و فکرش بدان مشغول شد که مبادا کره خرد رچاه فرو افتد ازین رو نماز اودر پیشگاه حق جز حرکاتی لغو بیش نبود و این سبب قهقهه من شد .

همچنین نسبت برسوم و آداب هندوان نیز همین روش انکار را پیش گرفت و ریاضتها و زیارتها و بت پرستی ایشانرا تخطئه میفرمود و مانند اهل اسلام میگفت حق جل شأنه بالاین از آنستکه در در پیگیری از سنگ و پا چوب مورد ستایش قرار گیرد یک بار تکرار نام حق در دل از روی خلوص عقیده بر آنتاب هزار بار زیارت معابد در اماکن مختلف و غسل در رودخانهها بهتر و عزیزتر است . روزی مرتاضی هندورا مخاطب ساخته گفت: «از چه خدا را در گوشه جنگلهای طلب میکنی؟

من او را در منزل خود یافتیم .»

نانک می گفت مرد سیکه معتقد و خالص المقیده آنستکه اعمالش از روی طهارت قلب باشد

و نعل را پیشه کند و راهنمایان و معلمان را خدمت نماید و همانگونه که گرسنه در طلب لقمه نان و نشئه بهوای جرعه آب است او در طلب خفتمالی برآید. يك زن همسر خود را بخواهد و بدیگر زنان بنظر میل و رغبت نظر نکند، از جنگ و جدال بپرهیزد حق دیگر آدمیان را ضایع نسازد از معاشرت ناهلان و شریران دوری جوید روزگار خود را در مصاحبت نیکان و پرهیزکاران بسر آورد.

در تسلیم نانک و معتقدات او بطور وضوح اصل « تسلیم و رضا » بخوبی مشهود است ولی افسوس گویا مقدر چنان بود که آنمذهب را که او بانی و شارع گردید تغییر ماهیت داده در طول مرور ایام بصورت یکی از ادیان سیاسی فعال درآمد. اندکی نگذشت که مبادی انسانیت پروری و خداپرستی و صداقت و تقوی و ایمان و خلوص که او برقرار فرمود صورت يك فرقه جنگی و نظامی بخود گرفت و قوم او طرفدار سیف و بکار بردن شمشیر گشتند و این از نوادرو قایع غم انگیز تاریخ ادیان است.

۳- تاریخچه سیاسی فرقه سیکهیزم

بعد از نانک نه « گروه » در پی یکدیگر به پیشوایی مذهب سیکه ها قیام کردند و پیروان ایشان در عدت و عدت رو به افزایش نهادند.

از چیهتو « گروه » اولی که از ۱۵۵۲ تا ۱۵۷۴ معلم قیوم بودند، گرو امر داس Guru Amar Das شایسته توجه و ذکر است. وی به صفات عالیه فروتنی و از خود گذشتگی و آزاد منشی موصوف می باشد وی گفت: « هیچ آدمی را نشاید که از طبقه و صنف خود بسر دیگران برتری فرود عالم وجود متعلق بهمه است و همه آدمیان از خمیر مایه يك گل سرشته شده اند. » اعمال و افعال این مرد نمونه مسلم و مدارا و تفویض قدیم سیکهیزم بود و پیروانش همه با دیگران بصلح و صفا می زیستند و وی ایشان را به صبر و تحمل اندرز می داد و می گفت: « اگر یکی از شما آزار و جفا بیند بایستی تن در داده و شکیبیا باشد هرگاه کسی سه بار برستم و جفا کردن نهاد بار چهارم خداوند بیاری او خواهد آمد. »

در زمان معلم پنجم گرو ارجان Guru Arjan (۱۵۸۱ - ۱۶۰۶) در آن طائفه تحولی عظیم رویداد و اندک اندک بصورت فرقه ای جنگجو و مبارز در آمدند سبب عمده این پیش آمد از يك طرف تغییر بیاری بود که در وضع رفتار پادشاهان مسلمان با آن طایفه بظهور رسید. و از طرف دیگر جماعت سیکه در تحت رهبری « ارجان » که جوانی رشید و خوش سیما بوده تغییر ماهیت داد. این پیشوای مجاهد برای پیروان خود معبدی از طلا در شهر « امریتسار » Amritsar در وسط استخری عظیم بنا نهاد سپس کتابی مذهبی تدوین کرد که آنرا « گرانث » Granth نامید. و آن مانند قرآن مسلمانان نزد ایشان مقدس است. در این کتاب سرود و نتمات الهی که اسلاف او بتفاریق در هنگام دعا و مناجات بعبادت خوانده بودند جمع آوری کرد تا از آفت تباهی مصون بماند و چون خود نیز شاعری موزون طبع بود منظومات و سرودهای بسیار از خود بر آن مزید ساخت. محبتویات آن کتاب بیشتر عبادتیه است. پادشاه زمان اکبرین همایون لختی از مضامین آن کتاب را باطلاع او رسانیدند و Gaideu و دیگران. پادشاه زمان اکبرین همایون لختی از مضامین آن کتاب را باطلاع او رسانیدند

و برخی از کسان نزد او سعادت کرده و آنرا کتابی مضر و خلاف دین جلوه دادند ولی چون آن پادشاه دانا و سلیمان‌النفس آن اوراق را خواسته بمطالعه در آن امان نظر کرد اعلام فرمود که در آن سخنی مضر و خطرناک نیافته است پس خود بیدار « ارجان » رفته و او را حرمت بسیار نهاد و از آن پس طریقه سیکه‌یزم جزو ملل و نحل هند شناخته گردید . اما چون دور او بگذشت و نوبت سلطنت بفرزندش جهانگیر که پادشاهی کوتاه بین و متعصب بود رسید ارجان را نزد او بخلاف و غدر متهم کردند وی امر بدستگیری او فرموده، و بشکنجه و عذاب‌آورا بقتل رسانید « ارجان » پس خود « هارگویند » Har Gouind را بجانشینی خود برگزید و بساو وصیت کرد که بر تخت خود با اسلحه کامل قسار بگیرد و سپاهی جرار برای دفاع از نفس و قوم فراهم سازد.

گروئی ششم « هارگویند » مدت چهل سال از ۱۶۰۶ تا ۱۶۴۵ به پیشوائی آن طایفه برقرار بود و وصیت پدر را اجراء کرد و از همان روز تخت که برهبری قوم بر نشست از پوشیدن عماله و بستن گلویند که دو رسم دیرین اسلاف او بود استنکاف ورزید و گفت گلویند من تینه مشنیر است و عمالمه من تاج و جقه شاهی است پس لشکریانی در گرد خود تجهیز کرد و در قلعه ودزی مستحکم منزل گزید. از هر طرف جنگجویان و مبارزان سیکه در زیر بیرق او گرد آمدند . در آن هنگام که خزانه معبد بسیار دولت‌مند تو انگر شده بود گرو راتبه و جامه سلاح برای سپاهیان از خزانه مقرر فرمود ازین اعمال مسلمانان در محاورت او بیمناک شدند چه آنها را قومی مجهز و دارای معبدی زیبا و خزانه‌ئی پر از زر و قلعه و تختگاهی زرین مشاهده نمودند که روح قومیت و غرور ملی در آنها بهیجان آمده است . پس از آن آنها مانند یک فرقه و جماعت سیاسی و اجتماعی جلوه‌گر گشتند و در تمام ناحیه شمال‌غرب هندوستان محل مخافت و هراس قرار گرفتند. آنها عقاید دیرین عارفانه که از هندوئیزم گرفته بودند و مبادی که از اسلام اقتباس کرده یکباره بکناری نهادند جنگجویی و رزم آوری بی‌شبه ساختند چون « گروهارگویند » با سپاهان پادشاه هند به یکبار برخاست در آغاز شکست یافت و « هارگویند » اسیر لشکر جهانگیر پادشاه شد آن سلطان بر خلاف گروئی سابق این را بقتل نرسانید بلکه با دریافت جریمه و فدیّه نقدی او را مرخص ساخت وی همینکه آزاد شد باز بار دیگر بزناح و مخاصبت برخاست .

گیر و دار و کشمکش بین دو نیروی پادشاهی و سیکه‌ها روزگاری بدرازا کشید تا نوبت به مملد دهمین که بنام گروگویند سینگ Govind Singh معروف است رسید وی از ۱۶۷۹ تا ۱۷۰۸ پیشوای آن طایفه بود . لقب سینگ را که بر او نهاده‌اند بمنامی « شیر » است وی با جرأت و صلابت بیروان قوم خود را به جنگ آوری و رزمجویی بر انگیخت باتباع خود نیز همین لقب را اعطا کرد - مقصود آنان در آغاز آن بود که دولتی مستقل در موطن خود بوجود آورند و از زیر بار حکم پادشاهان مسلمان هند بیرون آیند گویند سینگ با آنکه مردی شجاع بود بصفت عقل و حزم نیز آراسته و در انتظار فرصت مناسب همواره روحیه بیروان خود را تقویت می نمود و برای انشاد آنان سرود ها و نغمات مذهبی بسبک مملتان نخستین ولی با اسلوب رزمنامه و حماسه میسرود . این سرود های جنگی و بهلوانی را بعد از آن در کتابی که بنام « گرانث گروئی دهم » معروف است مدون ساخته و آنرا متمم « گرانث صاحب » یا کتاب دینی اصلی قرار داده اند . ظاهر آبر او همچو ثابت شده بود که گرانث سابق موجب ضمت نفس و رقت قلب سیکه‌ها خواهد شد ازینرو

خود را مکلف دید که از اینگونه اشعار حماسی جدید بسراید تا آنانرا برای جنگاوری و مبارزه آماده و مستعد سازد .

وی از روی عقیدهٔ راسخ و ایمان ثابت برهبری دینی خود تشریفاتی و طریقهٔ جدیدی ابداع کرد که بنام « خاندادی باهول» یعنی غسل در زیر شمشیر معروف است و آن عمل را فریضهٔ بی‌تکلیفی الهی دانست از این قرار که روزی پنج نفر از اصحاب خود را در معرض آزمایش گذاشته بعد از آنکه بکمال ایمان و رسوخ عقیدت آنان اطمینان کامل حاصل کرد فدحی آهین را بر آرز آب کرده و اندکی از شیرینی و حلویات هندی بر آن مزید ساخت و پس آنرا با شمشیر بران بهم آمیخت و از آن آب بهر يك از ایشان پنج جرعه با کف خود بنوشانید و بر روی و موی ایشان پنج بار از آن آب بپاشند و همه کامه بی را که از آن به بعد بمنزلهٔ ندای جنگی قوم سیکه شناخته شده تلفظ کردند و گفتند ، « خدا پاک است و فیروزی با خداست » و این گروه را بنام « کهالسا » Kahalsa یا « پاکان » موسوم به سینگ Singh ملقب ساخت و آن پنج نیز همین مراسم را دربار خود او بعمل آوردند .

این جماعت از آن بس مکلف شدند که پنج چیز را که با حرف « کف » شروع می‌شود همواره شمار خود قرار دهند و آن پنج عبارتست از (۱) کیس Kes یعنی نبریدن موی سر و ریش (۲) کانگا Kannga یعنی شانه (۳) کچک Kachk یعنی شلوار کوتاه (۴) کارا Kara یعنی دست بند (النگره) آهین (۵) کاندای یعنی شمشیر یا خنجر فولادین . همه سیکه ها این شعار خصه را تا امروز رعایت کرده و می‌کنند و در عین آنکه بخدای واحد نادیده ایمان دارند يك شیء مشهود و محسوس را نیز مقدس می‌شمارند و آن همان کتاب «گرانده صاحب» است . احتراز از مسکرات و مخدرات و دخانیات را واجب می‌شمارند ولی گوشتخواری را مباح و مجاز می‌دانند چون رعایت اختلاف طبقاتی و سیستم صنف ممتازه یا « کاست » را بهیچوجه نمی‌نمایند و از اینرو عددی بی‌شمار از طبقات سائله و حتی پارایهای نجس در صف معتقدین ایشان درآمده اند .

غذای خوب و زندگانی پاک با آنها نیروی جسمانی و قوت بدنی اعطا کرده و با ایمان راسخ و عقیدهٔ جازم و جنگ و محاوره پرداختند . گرچه اکثر ایشان به لقب و عنوان « سینگ » (شیر) موصوفاند هنوز در میان ایشان افرادی یافت می‌شوند که پیروان اصلی مذهب نانگ هستند و نانگ بانثیس نامیده میشوند و ایشان بصبر و سلم و مدارا و احتراز از جنگ و نزاع معتقدند .

جنگها و محاربات گویند سینگ با پادشاه متمصب مسلمان هند اورنگ زیب - چندان بنفع سیکهها خاتمه نیافت و در ایام سلطنت او بجائی نرسیدند ولی بعد از مرگ آن پادشاه متکبر و تشری گویند سینگ با جانشین وی بهادرشاه اول صلح نمود عاقبت بدست قاتلی مسلمان در سال ۱۷۰۸ هدف خنجر شده جان سپرد این گروه قبل از مرگ به سیکهها هاپیروان خود وصیت کرد که هیچ جانشینی برای او نتشاند بلکه معلم ایشان از آن ببد همان کتاب «گرانده» کافس است و هرچه می‌خواهند از آن کتاب تعلیم یابند و بس .

از آن زمان تاکنون دیگر سیکهها پیشوای دینی ندارند ولی کتاب مذکور را جنبهٔ الهویست داده می‌پرستند و در معبد طلا در شهر امریتسار هر روز بامداد آن کتاب مقدس را در جلدی زر بفت و بر فراز تختی زرین نهاده و چتری مرصع بجواهر بر فراز آن نصب کرده و آن را عبادت می‌نمایند و هر شام آن را در جمبهای از زر ناب نهاده و در حجرهٔ مقدس می‌گذارند و در آنرا

با قفل و بندی محکم می‌سازند و در اثنای روز هر کس نسخه دیگر از آن کتاب را گرفته‌دورزویای معبد خود بتلاوت آن مشغول است. متن کتاب گرچه بلهجه کهنه قدیمی محلی نوشته شده و فهم اکثر از عبارات آن متمسک و مشکل است معذک بالسنه مختلفه ترجمه شده است.

بعد از مرگ «گویندسینگ» تاریخ سیاسی آن طایفه عبارتست از يك سلسله جنگها و محاربات که در بعضی از آنها فیروزی یافته و عاقبت مملکتی مستقل تشکیل داده بر سراسر ولایت پنجاب استیلا یافتند. در سالهای ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۸ با انگلیسها بنزاع و زد و خورد پرداختند آخرین امیر آن جماعت بنام مهاراچه دولیب سینگ Dhulip Singh ناگزیر در سال ۱۸۴۹ بقوای انگلیس تسلیم گردید و سلطنت ملکه ویکتوریا گردن نهاد. گوهر (الماس) معروف به کوه نور که بدست آنها افتاده بود بملکه مذکور اهداء کرد. در اثنای شورش هند (۱۸۵۷) جماعت سیکه ها بحمايت و جانبداري از انگلیسها برخاستند و مساعدتهای گرانها بآنها نمودند.

در وقت حاضر در اغلب نقاط آسیا مانند « هنگ کنگ » و « شانگهای » و « سنکاپور » و « برما » (حتی در نواحی شرقی ایران) این جماعت موجودند و بتجارت و کسب مشغول هستند. بعد از تقسیم هند بدو مملکت (بهارات و پاکستان) در ۱۹۴۷ موطن ایشان نیز بدو ناحیه تقسیم شد و لاهور در کشور پاکستان و امریتسار و معبد زرین آن در خاک هندوستان قرار گرفت و زد و خوردهای خولین بین آنها و مسلمانان به وقوع پیوست. گرچه هنوز استقلال داخلی بآنها اعطا نشده ولی آزادی کامل مذهبی از طرف مسلمانان و هندوان هر دو برای آنها تأمین گردیده است.

قسمت سوم

ادیان خاور دور

مقدمه بر قسمت سوم

در ممالک خاور دور مانند کشور هندوان ادیان سر رشته اتصال و ارتباط زمان حاضر بماضی بطور دائمی متمایز و برجسته است. روایات قدیم به جدید در هر دو منتهی بیکدیگر پیوسته میباشند ولی ادیان مردم شرق اقصی با کیش هندو بهائی چند اختلاف دارند و از آن جمله اینکه مردم هند برای طبیعت يك ارزش وهمی و تصویری قائلند در حالتیکه مردم چین و ژاپون بر چهره طبیعت بادیده ذوق و حب جمال نظر میکنند و علاقه بجهان و دلبستگی بحیات و ادامه زندگانی هدف و مقصود نهائی در معتقدات ایشان میباشد. هر چند طبیعت خود حقیقت نهائی نیست ولی اثری ارزنده در عالم و در حیات انسانی دارد و کارگاه طبیعت را امری حقیقی واقعی میدانند نه متنازقی وهمی و خیالی و آمیخته بصور خرافات و قوای گوناگون اوهام بلکه آن نظامی عالی و جمالی بکمال و حقیقتی تام در قوه و فعل است. علاوه بر این برای فهم ادیان ممالک خاوری این نکته را باید بخوبی در خاطر داشت که ارتباط و اتصال انسان با طبیعت امری اصلی و ذاتی است نه واقعیتی تصادفی و عرضی.

مثلا چینیان قدیم پایه معتقدات خود را بر آن نهادند که آسمان و زمین و انسان آنچنان بدقت و استحکام بیکدیگر آمیخته اند که هر یکی مؤثر در دیگری و هر دو در هم دارای فعل و انفعالی جوهری میباشند.

چنانکه سوه رفتار و گناهکاری بنی آدم باحتی شخص امپراطور سبب میشود که طبیعت از مسیر خود منحرف شود و آسمان آشفته و بریشان گردد. آسایش و آرامش زمین و آسمان در آنست که آدمی بقانون طبیعت وجود یعنی «تائو- Tao» تسلیم شود که اگر چنین کند تامل در عالم برقرار خواهد گردید، غلات و اشجار بفروانی خواهد روئید و بنی آدم بخوشی و رفاه زندگانی خواهند نمود. اجزاء مختلف کیهان بیکدیگر فقط از روی ظاهر متصل و پیوسته نیستند بلکه مانند آلات و ادوات یکدستگاه دقیق میکائیکی در یکدیگر نفاعل مستقیم دارند و چون عناصر موجوده در مزاج بر سر یکدیگر تأثیر مینمایند. در کشور ژاپون همچنین از دیرباز خلاق بر آن عقیده بوده‌اند که امپراطور و رعایای او با جبال و صحاری و انهار در سرزمین ایشان و آسمان مافوق آنان و زمین در زیر قدم ایشان همه یک دستگاه متصل و مربوط بیکدیگر تشکیل داده‌اند و چنان بهم آمیخته‌اند که قوای حیاتی هر یک در دیگری محسوساً مؤثر است و بحقیقت یک گونه ایمان بوحث وجود یا «همه‌خدائی» (Pantheism) بطور مخفی و مبهم در باطن ادیان مردم خاوری مستتر است.

فصل نهم

دین چینیان و مذهب تائوئیزم

دانشمندان و علمائی که در سرگذشت زندگانی لائوتزو Lao - Tzu و کنفوسیوس Confucius تحقیق و تحریر کرده‌اند بر آنند که این بزرگان در نوبت خود میوه و ثمرهٔ يك فرهنگ بسیار باستانی را که افزون از ۲ هزار سال از عمر آن میگذشته فرا چیده‌اند. البته حدس ایشان تا حدی در این باره بصواب نزدیک است و فرهنگ و ثقافت چینی هم قدیم است و هم اصیل . همین معنی در روایات و اخبار عامیانه چینیان نیز تأیید شده است آنان در ضمن هزاران اسطوره و افسانه دیرین سرآغازی و میدئی برای تاریخ ملی خود وضع کرده‌اند ، گاهی از مردی دانا حکایت می‌کنند، بنام یوجائو Yu - Ch'ao که مردم عهد قدیم را فن ساختن «آشپزخانه» یعنی خانه‌های نخستین آموخت و زمانی از مردی هوشمند بنام «سوئی جن» Sui - Jen نقل می‌نمایند که از سایش دو قطعه چوب خشک بیکدیگر آفرودخن آتش را اکتشاف کرد. و وقتی از خاقانی شکارچی بنام فوهسی Fu - Hsi سخن میگویند که تمدن را بنیاد نهاد و مردم را تعلیم داد که حیوانات وحشی را رام سازند و برای صید آلتها و افزارها از آهن بسازند و ماهیان را با دام شکار کنند و با خط تصویری Pictography کتابت نمایند و با اسباب موسیقی نعمات دلاویز بسرایند و هنگامی

از دهقانی ربانی بنام «شن نونگ» Shen-Nung صحبت میکنند که او نیز خاقانی مقتدر بود و چرخ پیمنی عرابه گاو را اختراع کرد و صنعت زراعت و طب را بتلایق بیاموخت همچنین از خاقانی دیگر روایت مینمایند که بنام هوانگ تی Huang - Ti از همه مرموفتر شد. این خاقان زرد صنعت خشت زنی و آجر سازی را اختراع فرمود و ظروف از چوب و گل ساخت و تقویم زمان و ضرب سکه را ابداع کرد و ملکه همسر آن امپراطور صنعت ابریشم بافی را معمول فرمود.

با همه اینها بر حسب افسانه‌ها و اساطیر باستانی درهم آمیخته و مشوش چینی این بزرگان مبدع و منشأ تعلیم بشر نبوده‌اند بلکه وانه خلقت و حادثه آفرینش هزاران قرن قبل از ایشان در ظلمات ازمنه ماضیه اتفاق افتاد در آن عهد دیرین که بر حسب تاریخ به ده دوره عظیم تقسیم میشود و از مجموع آن ادوار اینک افزون از دو میلیون سال میگردد هزاران هزار افراد انسان و نیم انسان و حیوانات شیبه بانسان بر این جهان سلطنت کرده‌اند و بعضی از ایشان مدتی دراز نزدیک به هیجده هزار سال بر تخت شاهی نشسته‌اند. دوره پادشاهی این سلاطین نیز آغاز تاریخ جهان نیست بلکه قبل از آنها باز دو میلیون سال دیگر وجود داشته که در آنوقت آدم نخستین موسوم به «پان - کو» Pan - Ku بوجود آمد، جنه و جسد وی چهار برابر آدمیان متعارف بود و بعدها در اثر رنج و زحمت بسیار بر طول و عرض اندام او افزوده گشت چون او با جهان هستی نهاد عالم درهم آشفته و نامنظم بود ولی وی با چکش و قلمی آهنین بکار نظم جهان پرداخت و بعد از یک دوره دراز که هیجده هزار سال بطول انجامید پس از رنج و کوشش بسیار عالم را بسامان آورد. آسمان را از زمین جدا کرد و برای هر یک از آفتاب و ماه و ستارگان مکانی و آشیانی در آسمان برشاید. پس از آن بسطح زمین پرداخته کوههای بلند و دریاها را عمیق را با نوک قلم آهنین خوه بوجود آورد پس آنگاه جسد خود را بر عالم تقسیم نمود یعنی چون هنگام مرگ او رسید کالبد او پاره پاره شد و از هر قطعه یکی از جبال مقدسه مملکت چین بظهور آمدند. بدینقرار که از سر او کوهستان شرقی (Tai) و از تنه او کوهستان مرکزی (Sung) از دست راست او کوهستان هنگ شمالی «Heng» و از دست چپ او کوهستان هنگ جنوبی و از پاهای او کوهستان غربی «Hua» آفریده شدند.

از نفس او بادها و ابرها واز صوت او رعدها و از گوشت اندام او مزارع و چمنها و از نار موهای او ستارگان و از استخوانهای او فلزات و از قطرات عرق او بارانها بوجود آمدند پس از جسد او کرمان و حشراتی تولید شدند که همانها بعدها بصورت آدمیان درآمدند.

این اساطیر و موهوم و داستانهای خرافاتی یک نکته را ثابت میکند و آن اینکه چینیان بقدمت تاریخ و کهنگی فرهنگ خود ایمانی استوار دارند ولی باید گفت که هیچ تمدنی را در جهان نمیتوان بکلی اصیل و مبتکر دانست هر یک از امم جهان بسیاری از روایات و اذبیات خود را از دیگر مردم گرفته‌اند. منشأ بعضی صنایع و حرف در چین مانند یختن ظروف سفالی صنعت ذوب فلز (برنز) ظاهراً در آسیای مرکزی بوده و از آنجا به چین رفته است و هنوز معلوم نیست که چگونه چینیان این امور را از همسایگان خود اقتباس کرده‌اند آیا در اثر تجارت و آمد و رفت مسالمت آمیز با آنها تماس حاصل کرده‌اند یا در نتیجه حملات و یا تهاجم طوائف و عشائر مهاجم این ارتباط صورت گرفته است. بحث در مبدع و منشأ ویا تحقیق در تحول و تطور فرهنگ چینی از حوصله کتاب ما خارج است و حل این مسائل برعهده علماء باستان شناس اوکئولوژی و تاریخ

میباشد باید که به مبحث مبادی دینی ایشان اکتفا کرده و از معتقدات عامه آن مردم که آن نیز به نوبت خود بسیار کهنسال و قدیمی است سخن گوئیم .

۱- مواد اصلیه دین چینیان

ادیان اهل چین مزوجی است از مواد گوناگون عناصر مختلف بعضی ملی و بومی و بعضی اجنبی و بیگانه ، بعضی بسیط و ساده و بعضی آمیخته در پیچ و خم ، بعضی عقلانی و منطقی و بعضی خرافی و موهوم . قبلاً درباره اصل و منشأ دین بودا در آن دیار نظری کردیم اکنون می باید که از دو مذهب دیگر یعنی تائو و کنفوسیوس جداگانه بحث کنیم هر چند دامنه مباحث آن هر دو مذهب بقدری وسیع است که در این صفحات حق آن را ادا نمیتوان کرد خاصه که در ضمن آن از بسیاری مذاهب بسیار قدیمتر و معتقدات و عادات دیرینه چینی ها که آن هر دو مذهب جانشین آن شده اند باید سخن گفت بلاوه غلبه و استیلای کمونیستها در چین سرخ در سال ۱۹۴۹ باعث گردید که تغییرات مهمی عارض آن دومذهب شود بطوریکه نمیتوان بدرستی آنها را مطالعه و تحقیق نمود و شك نیست که حوادث اخیر در معتقدات مردم چین تأثیری بی حساب و بعد افراط داشته است ولی در هر حال از آنجا که هیچ انقلابی در جهان بطور کامل و قطعی نخواهد بود و همیشه بسیاری از عقاید قبلی و عادات و آداب دیرینه پس از انقلاب باز بجای میماند ازینرو درباره معتقدات قدیمه نا قدری که ممکن است باختصار سخن خواهیم گفت ،

نخست از مسئله پیدایش عالم Cosmology شروع میکنیم .

پیدایش جهان در نزد چینیان

همزمان با ظهور فلسفه ایدآلیسم هندو در هندوستان و نگارش کتاب « اوپنیشاد » در آن دیار در کشور همسایه ایشان یعنی مملکت چین نیز سعی و کوشش عقلانی بوقوع پیوسته متفکرین و حکماء خواستند برای ارواح و روانهای علوی دستگناه و نظامی قائل شوند و در میان زمین و آسمان تلاطم و تناسبی برقرار سازند .

چینیان باستانی چون دیگر ابناء بشر معتقد بودند که زمین صفحه ایست مسطح و ساکن و آسمان چون سرپوشی مقرر بر فراز آن قرار گرفته ، کشور ایشان یعنی چین مرکز سطح زمین است یعنی سلطنت مرکزی بلکه از آن دقیقتر بگوئیم قصور و معابد خاقان در آن ناحیه نقطه مرکزی دایره وجود را تشکیل میدهد و در اطراف آن دیگر خلائق و موجودات قرار دارند .

چون بر آسمان نگر یستند و کشاورزان چین با خضوع و انکسار برسنگیند دوار شبانه روز پیوسته نظاره کردند از نظم و تناسب حرکات آن بحیرت و شگفتی در آمدند پس گفتند آگس چیزی نامطلوب مشاهده میشود مثلاً سنگهای شهب و نیازك بر زمین فرو می افتد یا صاعقه از آسمان فرود می آید بسبب آنست که آسمان از بی دالتی و بی نظمی که در زمین روینداده بخشم در آمده و میخواهد که آنرا تعدیل کرده با سامان و انتظام باز آورد .

زمین نیز مانند آسمان مطیع قانون خلقت است چنانکه در تساوی حرکات تغییر ناپذیر

سالیانه و متاقب دائمی و منظم فصول اربابه و نمونباتات و بالارفتن آتش و روپائین آمدن آب، و هزاران حوادث و اعمال طبیعت این نظم جهانی مشاهده میشود .

در زمین مانند آسمان قوای شیطانی یعنی عمال کيفر بشری گاهی موجب بی نظمی و آشفتگی میشوند و جریان امور صعب گاهی دچار تأخیر و اختلال میگردد ازینرو حوادث نامطلوب چون سیلابهای بنیان کن و گرد بادهای خانه برانداز و زلزله های مخرب و خشکسالیهای جانسوز و سرماهای منجمد کننده روی میدهد تا آنکه نظم قدیم دوباره جریان یابد و بدکاران بجزای عمل خود درسند . باری همه جا ، در زمین و آسمان انتظام و تناسب کار فرماست .

یانگ و یین

با این اندیشه ها که در مکتوبه چینیان تکوین یافت بعضی از فلاسفه بسیار کهن و گمنام شاید در حدود هزار سال ق . م مشاهده نمودند که در هر شیء طبیعی دو عامل محرك بهم آمیخته و ممزوج گشته است . پس یکی را یانگ Yang و دیگری را یین Yin نام نهادند و گفتند هر موجودی که در عالم هستی وجود دارد از عمل متقابل و تفاعل این دو حالت یاد و قوه مرکب شده بنا بر این در آن موجود از هر یک آندو اثری و ظهوری پدیدار است یانگ یعنی نیروی مذکر دارای مرحله فاعلیت و حرارت و نور که جهت مثبت عالم است و هر شیء منبر در جهان و نیز آتش و نیز جهه جنوبی در هر کوه و ضلع شمالی (نسا) در هر دره و تمام خواص رجولیت با انواع مختلف همه مظاهر یانگ هستند . اما یین یعنی نیروی مؤنث در مرحله انفعال مبداء حیات و باروری و فراوانی و تولد و تناسل بالاخره سایه و سرما و رطوبت مخفی و مستور که جنبه منفی عالم طبیعت میباشد . در سایه های روز و در ظلمات شب در اشیاء ساکن و ساکت و در ضلع شمالی کوهها و سواحل نمناک و سرد جهت نسای رودخانه ها نمایان میگردد پس هر شیء واحد در یک حال ممکن است صفات یانگ یعنی صفات اثبات و رجولیت را نشان دهد و در هر حال دیگر مظهر اوصاف یین یعنی حالت نفی و انوثیت گردد مثلاً یک کنده هیزم خشکیده به تمام معنی مظهر یین میباشد لیکن اگر او را با آتش منتقل سازند همان لحظه مظهر یانگ بکمال خود میشود و این از آن جهت نیست که تغییر ماهیت میدهد و ذات آن عوض میگردد بلکه از آن سبب است که دوقوه فاعلی و منفعل مستور و نهفته در آن هر دوقوه در معرض تبدیل از صورتی بصورتی دیگر قرار دارد برای اثبات این قضیه هزاران مثال از اشیاء مختلف ایراد کنند که هر چیز در حال حاضر دارای یک نیروی خاص میباشد و در دقیقه بعد نیروی دیگری را جلوه گر میسازد ، قوس آفتاب یا کره خاک که اولی مظهر «یانگ» و دومی مظهر «یین» است و آسمان که قوه یانگ آنرا نمایان ساخته و زمین که نیروی یین را آشکار کرده ممکن است هر لحظه بصورتی دیگر درآمده و قوه مخالف از آنها نمایان گردد .

اختلاف و تباین ما بین اشیاء ناشی از ماده ذاتی و جوهری آنها نیست بلکه در چگونگی عمل آنهاست و آن حالتی عرضی است که بر آنها عارض میشود ازینقرکه ماده هر آن تغییر حالت میدهد و در هر حالت دارای صفات جدا و خصایصی دیگر میشود و از صورتی بصورت دیگر درمیآید و هر صورتی نامی جداگانه می یابد . بمبارت دیگر متفکرین چین گوئی از مساده اصلیه یعنی «ذات و جوهر» تصور اندیشه ئی نداشته اند بلکه هر چیز را دائماً در معرض تبدل حالات و تغییر صور میدانسته اند و مقدار

اختلاف بین اشیاء را متناسب با درجه و مرتبه غلظت و تصلب آنها می‌پنداشته‌اند و از آن تمبیر به «عمل» و «حرکت» می‌کرده‌اند .

اما دو جنبش ذکور و ناثان نیز از سایر موجودات کمتر نیستند، بلکه آنها نیز محصول و نتیجه تفاعل دو عامل یانگ و یین می‌باشند که در مراتب مختلفه از امتزاج در یکدیگر بوجود آمده‌اند و مرد در خواص و اغراض خود از ماهیت آسمان است یعنی دارای جنبه فاعلیت و مظهر نیروی یانگ است ولی زن از ماهیت ارضی است یعنی صاحب جنبه انفعال و علامت ظهور قوه یین می‌باشد . همچنین ارواح طیبه و نفوس قدسیه که از آن به شن Shen تمبیر کنند دارای صفات و خواص یانگ می‌باشند . برخلاف ارواح خبیثه و روانهای شریر که آنرا با اصطلاح خود کوی Kwei می‌گویند همه صاحب اوصاف «یین» هستند و پنج عنصر که عبارتست از فلز و چوب و آب و آتش و خاک حاصل فعل و انفعال دو قوه یانگ و یین در عالم وجود و کره کیهان‌اند. خاک در آن میان جنبه نزولی حاصل کرده و در عالم سفلی قرار گرفته و چهاردیگر حالت صعودی یافته و رو بعلو و بالائی می‌روند . بالاخره حوادث و اتفاقات نیز هر کدام مظهر یکی از آن دو قوه‌اند و در حرکات و سکنات مانند قعود و قیام و پیروزی و شکست و کون و فساد و غیره همه از آن دو ترکیب یافته‌اند .

نظریه تائو Tao

فلاسفه قدیم چین همانطور که برای کیفیت تبدیل هر موجودی از موجودات و پیدایش و زوال آنها نظریه مذکور را وضع کرده‌اند و برای چگونگی تناسب و انتظامی که در عالم طبیعت قائم است نیز فرضیه‌ی مقرر داشته‌اند و از آن تمبیر به تائو Tao کنند و گویند که اولاً این حسن تناسب و کمال انتظام که از آسمان و زمین نمودار است نتیجه قوه کیهانی «تائو» می‌باشد . کلمه تائو در لغت بمعنی «صراط» و «طریق» است چنانکه بستر رود را دولت خود نیز تائو می‌گویند و در اصطلاح عبارتست از قانون ثابت جریان اشیاء و روش مقرر حرکات موجودات .

اولاً گفتند تائو در عالم هستی (کیهان) ازلیت دارد و قانون آن سرمدی است ازینقرار ترکیب عالم و طریقۀ نیرومند روش کون دو امر متمایز و جداگانه می‌باشد . در این عالم کون قبل از خلقت جهان این روش بالقوه وجود داشته و بمحض اینکه جهان آفریده شد بالفعل مطابق آن روش شروع به حرکت کرده است .

ثانیاً بر آن رفتند که صراط و روش حرکت عالم بعد کمال یافتن است گویی بیکره آن درازل طر سرریزی شده سپس تمام موجودات بر طبق آن نمایان گردیده و حرکت و جنبش خود را بسوی کمال آغاز نموده‌اند .

بنابر این مقدمه نظریه تائو برای عالم وجود مشتمل بر حسن تناسب و کمال تفاعل است . یعنی عالم کون بالطبع متحرک و ابتدایاً بسوی فیروزی و باروری و درستی سیر می‌کند . اگر شیاطین خبیثه و یا عوامل شر و یا آدمیان خطا کار نمی‌بودند که همیشه برخلاف جهت سیر تائو حرکت می‌کنند و دوران آنرا دچار تمویق و اختلال می‌سازند هر آینه عالم بسرعت حرکت خود را بسوی مقصد کمال طی میکرد و بمبارت دیگر هرگاه تمام موجودات از آسمان و زمین و عوالم ارواح و اجسام در هر جا مطابق قانون تائو حرکت می‌کردند البته عالم شکل

کامل واحدی در کمال تناسب حاصل می‌نمود و بسوی سعادت و سلام راه می‌پیمود. چنانکه این حالت در عصر ذهبی سلطنت پادشاهانی مانند یائو Yao و شون Shun اتفاق افتاد این دو خاقان در زمان خود بطریقه تائو یی برده و مطابق دستور آن بر عالیمان حکمرانی کردند، ازینرو روزگار ایشان سراسر فرخندگی و سعادت ببار آورد و زمین موطن بشر صورت بهشت برین گرفت حال نیز اگر اوضاع و احوال برطبق تائو جریان یابد همان روزگار زرین بر بنی آدم دوباره نمودار خواهد شد.

پرستش ارض

دیانت چینیان قدیم پدستی خاصیت و عامل کشاورزی را در تمدن باستانی آن قوم منعکس می‌سازد در هر قریه و ده خاکریزی و تپه‌ای مرتفع از گل و خاک بعلامت حاصل خیزی زمین برمی‌افراشد و برقله گاهی یک درختی نیز می‌کاشته و اطراف آنرا نهال‌های مقدس غرس می‌نموده‌اند آن خاک ریز مرتفع شی می‌گفته‌اند. از اینقرار «شی» مرکز مذهبی و محل عبادت روستایی بوده است که تشریفات و آداب خاصی نسبت به خدایان زمین در آنجا بعمل می‌آمده و نعمات دینی سروده برقص می‌پرداختند و معتقد بوده‌اند که این اعمال در بیشگاه «شی» که در هر فصلی بمناسبت بذرافشانی و یا نمو و یا حصاد غلات و حبوب انجام می‌گرفته باعث ازدیاد برکت محصولات خواهد بود. پس از اینکه کشور چین از حالت مدنیت بدوی تحول یافته بصورت امپراطوری وسیعی درآمد در نتیجه در هر گوشه و کنار آن سرزمین خاک ریزها (شی‌ها) فراوان برپا شد و در مرکز هر ایالت خاکریز بزرگتری بصورت تل مرتفعی ساخته گشت که برکات عبادت آن شامل حال تمام مردم آن ایالت بشود و بالاخره در تبت‌گاه مرکزی که نشیمن شخص خاقان بود «شی» بسیار بزرگ کوهمانندی مرکب از پنج طبقه خاک هر طبقه‌ئی برنگی برافراشتند تا تعمرات عبادت در دامنه آن نصیب تمام مردم کشور شود.

در برابر این خاکریز عظیم در تابستان هنگامیکه آفتاب باوج مدار صیفی میرسد شخص خاقان حضور یافته بعداً زمین را شیار می‌کرد و ارواح ارضیه را عبادت می‌فرمود و برای تمام اهل آن مملکت دعا میکرد. این عمل تا این اواخر در چین همچنان معمول و مرسوم بود.

پرستش آسمان

چون روزگاری بگذشت از رونق بازار پرستش زمین بتدریج کاسته گردید ولی عبادت آسمان بجای او روزافزون رواج یافت. در ایام سلطنت شانگها Shangs معبودی بنام تی Ti یا شانگتی Shang.Ti مورد عبادت عام و خاص قرار گرفت. کلمه «تی» را به «برین» ترجمه میتوان کرد ازینرو معبود برین را خداوندگار ممالک علوی یا خاقان آسمانها پنداشتند و پادشاهان آن سلسله برای طلب فیض و کسب برکت خاصه استدعای پذیرنی یاران باو توسل می‌جستند و مرتبه او را برتر و بالاتر از مرتبه زمین میدانستند و هنگام شروع به رزم و بیگار بوسیله کاهنان رضایت «شانگتی» را طلب میکردند. بعد از ایشان زمانیکه نوبت سلطنت به سلاله چو Chous رسید بجای «تی» لقبی

دیگر باین معبود علوی داده و او را «تین» Tien یعنی «آسمان» خواندند که منزلگاه ارواح عالی‌و مقام مغربین است .

سلاطین آن خاندان و خاندان خاقانهای متوالی بعد از آنها همه رابطه و علاقه خود را با آسمان پیوسته مستدام نگاه میداشتند ازینجاست که یکی از القاب ایشان «تین‌تیرو» Tien-Tiru یعنی «پسر آسمان» میباشد . همه ساله در مواقع و ایام خاصی شخص خاقان بنام سراسر رعایای خود عبادت و تشریفات معینی بدرگاه «تین» بعمل می‌آورد . پس از اینکه شهر یکن تخت‌گاه بزرگ آن کشور پهناور گشت رسم چنان بود که چون آفتاب در مدار خود بآخرین نقطه ضعیف زمستانی میرسد خاقانها مراسمی بمنظور اهداء قربانیا و نیازها بدرگاه خدای آسمان بجا می‌آوردند و در مصطبه‌های رخام که بنام محراب آسمان در جنوب آن شهر بزرگ ساخته شده بود در برابر سطحی بزرگ که بر روی آن این عبارت نقش بسته بود ، «پادشاه آسمان و فرمانروای مثال» هدایا از بخور مطر و قطعات سنگ بشم سبز و ابریشم خام و طعام و شراب و غلات عرضه میداشتند و خاقان نه بار جبین برخاک می‌سود و ادعیه و مناجاتها با آواز بلند تلاوت میشد و از خدای آسمان التماس میکرد که در آن سطحه فرود آید و همه ایمان داشتند که بدون این عبادات و مناسک هرگز مابین زمین و آسمان توافق و اعتدال صورت نخواهد بست .

پرستش ارواح

چینیان معتقد بوده‌اند که سراسر عالم طبیعت بوجود ارواح گوناگون و روانهای مختلف‌حی و زنده است ، زمین و آسمان هر دو مملو از این موجودات روحانی میباشد ازینرو برابر محراب خاص آسمان صفائح و الواحی نصب می‌کردند که در آنها از روان آفتاب و ماه و پنج سیاره و هفت سیارهٔ دب اکبر و بیست و پنج مجموعه کواکب و همچنین از فلك البروج بانام نجوم و اختر و نیز از روان بادها و ابرها و باران و رعد و برق به بزرگی و بزرگی یاد میکردند . و بر آن بودند که آنها در همه جای جهان یعنی در جبال و صحاری و انهار و اودیه متفرقند . رود زرد و سلاسل کوهستانهای کشور چین از دیر باز بعنوان منزلگاه و نشیمن ارواح مورد ستایش و پرستش رسمی مردم آنسرزمین بوده است و نیز میگفتند که ارواح موزیه و روانهای خبیث و انواع شیاطین بانواع گوناگون در اطراف و جوار خانه‌های آدمیان پراکنده میباشد و در اماکن خلوت و متروک در ظلمات جنگلهای مخوف و اعماق دره‌ها و در کمن‌گاه طرق و شوارع خاصه شب هنگام با آدمیان و عابرین سیل‌مترض میشوند در آب و در هوا و در خاک همه جا به صورت جانوران درنده و سبع ضاره و نباتات و اشجار و ماهیان دریا و طیور . هوا و گاهی به لباس مبدل به صورت حیوانات رام در آمده بنی آدم را آزار می‌رسانند .

بالاخره پس از روزگاران انواع شیاطین و ارواح را بدو گروه تقسیم کردند نخست شن Shen یا نیکان دوم «کوی» Kwei یا بدان که عدد هر کدام آنها از حد و حصر خارج است . شن‌ها در آسمان و اراضی بارور در شجر و حجر سودمند در کوه شمس و قمر قسم و در نجوم مرضیه و ریاح مفیده و ابر و باران و آتش و کوهها و رودخانه‌ها و دریا و رود و چشمه سارهای جاری و نباتات نافع زندگانی می‌کنند ارواح اجداد و نیایان همه از جنس شن‌ها هستند در حالتیکه کوی‌ها یا قوای زبان

بخش درظلمات و تاریکیها مآوی دارند و اگر انسان بنور چراغی متصل نشود در خطر ایذاء آنان قرار خواهد گرفت هنوز مردم چین برای نجات از شر و ضرر ایشان بانواع آفون‌ها و سحرها متصل می‌شوند و کشیشان و روحانیون مذهب بائو اعمال جادویی چند برای رهائی از آزار آنها بعمل می‌آورند .

گویند هر موجود نورانی و هر شیء سودبخش که مآوای شن یاروح ینگ است دشمن «کوی» میباشد مثلا پناه بردن بنور آفتاب باعث نجات از شر ارواح مضره یا شیاطین خبیثه میباشد هنگامیکه خروس سحری با بانگ خود بشارت طلوع آفتاب میدهد علامت آن است که شن برکوی غلبه یافته است ازینجاست که شفای امراض قلبی را درخون خروس طلب میکنند و بر سر دل کسی که بحمله سرع یا سکنه یا عارضه قلبی دچار گشته خون خروس می‌افشانند و طلازه میکنند و بیکر خروس را ازگل ساخته درخانه‌ها بر سردروازه‌ها نصب مینمایند که آن شکل باطل‌السحر آثار شوم «کوی» خواهد بود. همچنین هنگام بهار که غلبه شن برکوی نمودار است و فصلی است که شکوفه‌ها و ازهار علامت قدوم شن‌ها است ازینرو نهالهای اشجار میوه‌دار مانند هلو همه جا غرس میکنند و از چوب آنها تخته می‌سازند بر روی آن نقش‌ها و طلسمها مینگارند و کاغذهای سرخ فام که به رنگ شکوفه است در روز اول سال بدر و دیوار چسبانده و سوختن آنها و آفرختن شمع و مشاعل را همه عامل وباعت طرد و شکست کوی‌ها می‌بندارند و در مواقع اعیاد و جشنها آنها را می‌افروزند و در روز نوروز خانه‌ها را جارو کرده و از وجود ناپاک ارواح شریره بدین وسائل نصیبه و تطهیر می‌نمایند .

پرستش اجداد

در فصلی که از ادیان مردم بدوی و اقوام همجی بحث کردیم بتفصیل بیان نمودیم که چگونه آن آدمیان نیم وحشی در هنگام زندگانی خود بارواح اموات معتقد شده و برای آنها بقا و حیات قائل گشته و بر آن رفته‌اند که یاد رفتگان باعث میشود که ارواح ایشان در حلقه زندگان درآید و بمحض یاد آن مرده فی‌الغور روح او در آنجا حاضر گردد و با آنها سخن میتوان گفت و از آنها در نیک و بد اعمال خود مشورت میتوان نمود.

مردم چین نیز بنوبت خود همین طرزیه و یا عقیده باستانی را حفظ کرده‌اند استحکام بیانی و حمیت و خویشاوندی و علاقه بخانواده در میان ایشان آنانرا در این ایمان راسخ ساخته و یقین دارند که روان گذشتگان در میان ایشان حسی و حاضر است . ازینرو نیاکان و اجداد مرده خود را همیشه در میان خود موجود دانسته و معتقدند که آنها همواره مراقب اعمال و خواهان سعادت و آسایش اعتقاد و اولاد خود میباشند و اگر از یکی از ایشان عملی ناپسند سرزند آنها خشمگین گشته او را کیفر میبخشند.

بازماندگان باید همواره رشته ارتباط و اتصال خود را با عالم اموات و ارواح گذشتگان بیوسته نگاه دارند و بوسیله ادعیه و اوراد و قربانیها و نیازهای خوردنی‌ها و ماکولات آنها را خوشدل سازند و بر آن بوندند که ارواح از ماده اطعمه و اشربه تناول نمیکند بلکه جوهره لطیف و عنصر روحانی آن را جذب میکنند و ما بقی را برای کشیشان و روحانیان باقی میگذارند همچنین

گذشتگان و اموات پیوسته موجبات سعادت و کامیابی افراد خاندان را در عالم غیب فراهم میسازند و هرگونه نیکی و یا بدی که با افراد خاندان برسد از تأثیر مستقیم آنهاست. دوستان و یا دشمنان هر خاندان نیز بر این نکته واقفند و درصدد آزار و یا لطف به ارواح اجداد ایشان برمی‌آیند. در ازمنه دیرین باستانی مراسم تدفین اموات بسیار با جلال و باشکوه و گرانها بمعمل می‌آمده‌است در آن زمان پدران خاندان‌های ثروتمند و توانا در هنگام مرگ نه تنها با لوازم و اثاث قیمتی از قبیل ظروف برنز و اسلحه صید و شکار و بعضی حیوانات مانند سگ و اسب با آنها بخاک می‌سپردند بلکه بعضی افراد انسانی را همراه ایشان زنده بگور می‌کرده‌اند و حتی در یاره‌ئی مواقع همه صدها نفوس زنده را با متوفی بخاک می‌سپرده‌اند تا در عالم ارواح بخدمت شخص مرده بپردازند. از این لحاظ چینیان نیز زنده‌گان را با اجساد مردگان دفن می‌کرده‌اند. این عادت و حشیه‌انه روزگاری دراز در چین مرسوم بوده‌است ولی بعد روبرق‌تصان و فراموشی نهاد و حتی دفن ظروف و آلات و افزار گرانها را نیز موقوف‌داشته و بجای انسان و حیوان و اشیاء نقش و تصویر آنها را بر روی کاغذ نگاشته با جسد متوفی در گور می‌نهادند. هنوز این رسم در نزد چینیها معمول و سنت رسوم و توش‌کاغذی باین منظور در نزد عامه رائج و دائر است.

در هر خانه و خاندان رسم آنستکه ضریحی بپادگار نیاکان و رفتگان قائم میسازند و بر فراز آن صفاغه چوبی نقش و نگارها می‌نگارند و نام گذشتگان را بر آن می‌نویسند. همچنین در قبایل و عشایر نیز محراب‌های ضریحی بزرگتر خاص اموات و اجداد هر قبیله موجود است که از زیورها و زینت‌ها آراسته است در پیشگاه آنها اغذیه لذیذ و مشروبات گوارا هدیه میکنند و همچنین در برابر آن ضریح مراسم عقد و زناشویی و نامزدی مابین دو خانواده عروس و داماد انجام میگیرد و چون مسافرتی طولیل یا شنلی مهم پیش آید باز رئیس خانواده در برابر ضریح بخشوع و خشوع استعما دجسته و استعانت میکند و بالاخره ملجأ و مأوی ایشان در امور روحانی و اجتماعی و دنیوی همان محراب اجداد گذشته است.

یکی دیگر از رسوم و عادات چینیان که باز مظهری از ایمان و پرستش اجداد است همانا مسافرت افراد خاندان در فصل بهار یا پائیز به زیارت قبور ایشان میباشد، در آنجا بروی مقبره آنها خاوردنی و هدایا نثار می‌کنند و دعا و نماز می‌خوانند عجیب آنکه در فصل پائیز زائرین صفجات و اوراق کاغذی که بر روی آن نقش پتو و لحاف و البسه و اقمشه نگاشته‌اند در برابر قبور ایشان میسوزانند تا بدین وسیله مردگان از آسیب سرمای زمستان در امان بمانند.

۴ - تائوئیسم Taoism

کلمه تائوئیسم بطور کلی دو معنی را افاده مینماید یکی يك دستگاه نظام فکری که مبادی تائورا مرکز کلیه افکار و اندیشه‌های عقلانی از دهور قدیمه تا امروز قرار داده است دیگر مخلوطی و زنجی از عقاید و اوامه دینی و مبادی سحر و جادو که از زمان سلاله‌های خاقانی هان Hans در طول چهار قرن (۲۲۱ م - ۲۰۶ ق. م) در این مملکت بظهور رسید و بهر دو معنی مبداء تائوئیسم مجموعه‌ئی از معتقدات و اعمال و مناسک میباشد و محتوی بر يك سلسله عقاید عامیانه و خرافات و اوامه

همچنین شامل مقداری افکار فلسفی و عرفانی است که زندگانی معنوی قوم و ملت چینی بر روی آنها قرار گرفته است .

بهر صورت گویند نائوتیزم که از شخصی بنام لائوتزو و Lao-tzu یا لائوتان Lao - Tan نشأت گرفته است و او شخصی افسانه‌نویس است که دارای مقام تحقیق و مطالعه بوده ولی از سرگذشت زندگانی او چیزی بدست نیست حتی حقیقت وجود او نیز مورد شبهه و تردید می‌باشد ، روایات و اخبار قدیمه حاکی است که آنمرد در ایالت چو Chu در سال ۶۰۴ ق . م بجهان آمده و در دربار سلطان درختکاه لوه بانگ Loh - Yang بمنصب خازن اسناد دولتی گماشته شد . اندکی بر نیامد که او در حکمت عمل دیوان و شغل دولتی تردید نمود و حتی اشتغال بکسب علم را نیز با صفای خاطر و سادگی روح انسانی که مقصود غائی وجود آدمی است منافی دانست ازین سبب از کار دولتی کناره‌جست و بخانه خود بازگشت . چون انبوه مردم که بقصد زیارت از راه کنجکای و شکفتی بیدیدار او می‌شتافتند (که یکی از آنجمله کنفوسیوس حکیم معروف بوده است) او را خسته ساخته آن فیلسوف کهن سال از خانه خود گریزان شده بیدیار مغرب عزیمت سفر کرد پس بر عرابه‌که دوگاو سیاه بسته بود سوار شده رو براه نهاد و دنیای فریبنده و جامعه تباهکار را در قفای خود گذاشت . مردی که حافظ و نگهبان دروازه غربی شهر و از معتقدان او بود چون او را بدینسان عازم رحیل دید در عقب او روان گشت تا از فضایل و معانی او بهره‌مند گردد . لائوتزو در کناری ایستاده و برای آنمرد که بین‌هسی Yin - Hsi موسوم است رساله املاء نمود باو داد که آن رساله تاکنون باقی و موجود مانده و بنام «دستور و نیروی تائو» (Tao Teaching) معروف می‌باشد .

در این رساله که شامل جمل کوتاه و کلمات قصار و بعضی از آنها مبهم و رموز است لائوتزو و اصول عقاید خود را خلاصه کرد و چون آنها نگاشته تسلیم دروازه بان کرد راه خود را در پیش گرفت و ناپدید شد و دیگر خبری از او باز نیامد .

آنانکه وجود شخص حکیم را منکراند و در صحت این حکایات و روایات شبهه نموده اند می‌گویند که فلسفه نائوتیزم روزگاری قدیم تر از عصر کنفوسیوس در چین وجود داشته و این رساله را نیز او نوشته است بلکه منسوب بحکمایی باستانی است و کهنتر از او می‌باشد .

از آنجا که مذهب نائوتیزم سه دوره مختلف گذرانیده و پایه صورت جداگانه حاصل کرده است می‌باید که ما نیز آنرا از سه جهت مطالعه کنیم ؛ (الف) جنبه فلسفی یا صورت مثبت آن که مشتمل بر تمایلی عرفانی قوی و نیرومند است (ب) جنبه سحری و جادویی (ج) جنبه رسمی متناوب آن در برابر حکومت چین چونکه گاه‌بگاه نائوتیزم مذهب رسمی خاقان‌ها قرار میگرفت .

الف - صورت فلسفی نائوتیزم

تأسیس نائوتیزم مانند دیگر نظام فلسفی مرتب در قرن‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد صورت گرفت قبلاً بعضی رجال و اشخاص در این وادی قدم نهادند که یکی از آنجمله مردی است بنام لائوتان Lao - Tan که راه را برای این مقصود آماده ساخت . ظاهر آن کنفوسیوس در قرن ششم ق . م بایکی از همین اشخاص ملاقات کرده است . این پیشوایان فیلسوف مآب تمدن بشری را طرد و سرک کرده و مانند کلیون Cynics و یا شکاکین Sceptics در پیونان آداب و رسوم بشری را مورد

اعتراض و انتقاد قرار دادند و با لسانی تیز و فکری تند کلمات و سخنانی جالب از خود بجای گذاشتند .

یانگ چو Yang - chu یکی از آن حکیمان است که در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته وی چون ملاحظه فرمود که نظام اجتماعی مردم چین دچار آشفتگی است و امراض علاج ناپذیر بر جامعه استیلا یافته بر آن سرشده که از هیئت اجتماع انسانی روبرتافته و حیوة شخصی انفرادی خود با بازار آورد و زندگانی خویش را اصلاح و تکمیل نمایدو گفت هر کسی مسؤول نفس خودش و لاغیرا . پس زندگانی شخص خود را برتر و گرانبهار از تمام موجودات دانست و این قاعده را مقرر کرد که نباید گذاشت که اشیاء و امور خارجی بر شخصیت و روح فردی غلبه و تسلط یابد . او دیگر پیروان وی حتی از طلب علم ودانش نیز دست کشیده و رویه استقلال فکر و عدم تقلید عقیده را پیش گرفتند و در عمر براه تسلیم صرف و رضای محض رفتند . بزرگترین و آخرین این طایفه حکیمی است بنام شوانگ تزو Chwang - Tzu وی بسر نوشت گردن نهاده گفت اگر وقتی دست چپ من بشکل خروس در آید آن را علامت زمان شب قرار خواهم داد و اگر روزی دست راست من بصورت کمانی در آید آنرا آلت شکار مرغی و افزار تناول صیدی خواهم کرد و اگر پایم بشکل چرخ در آید و جان من مانند اسبی روند ه ای شود بر آن سوار شده حرکت خواهم کرد و دیگر احتیاجی باسب ندارم و بعقیده این جماعت مرد حکیم آن کس است که راز سمدت عمر و کلید نیکبختی را در زندگانی بست آورد و به نضو قدر تسلیم شود و بجز بیان حوادث رضا دهد .

درعین اینکه این فلاسفه نفس خود را تسلیم طریق (تائو) کردند و معتقد شد که هر کس را طبیعت برگزیند و گوهر سمدت عمر و صفای نفس و علو مقام را باو عطا کند پیرو این طریق خواهد نمود . یاری بعضی ازین متفکرین ددربین و صاحبان اذهان و قاد مجموعه سابق الذکر لائوتزو (در دستور من وی تائو) و همچنین کلمات شانگ تزو را جمیع آوری کردند کتاب متبع خود قرار دادند

فلسفه کتاب تائوت چینگ Tao Te Ching یا «دستور نیروی زندگی» این کتاب را نمیتوان محصول فکر و دماغ فرد واحدی دانست بلکه بصورت اصلی آن باضافات و ملحقات بی شمار و حلقه و اصلاح بسیار تغییر ولی در هر حال شك نیست که اغالب محتویات آن نامه باستانی از قرن چهارم قبل از میلاد بهصرا رسیده است .

اساس فلسفه آن کتاب روی این قاعده است که هرگاه اشیاء در طریق طبیعی خود برکنند هر آینه با نهایت تناسب و کمال حرکت خواهند نمود زیرا تائو یعنی طریق اولی عالم هم مانع و حایلی بر خورد نکرده و سهولت و نرمی پیش خواهد رفت .

در نخستین جمله آن کتاب از علی میکند که تعریف تائو اهری پنجال است و کلمات و عبارات که در زمان حادث و بوجود بیایند . بر امر قدیم ازلی ممکن نیست احاطه داشته باشند و البته هر اسمی بدان بگذارند با حقیقت مسمی نمایان خواهد داشت ، ازینرو تائو در برده می از اسرار نهانی و ازلی مستور میباشد که ظلمات آن طالب رهنورد را در وادی اسرار آمیز کیهان سرگشته می سازد معناتک تنها سرچشمه عمل و منشأ نیروی هستی یعنی «Te» در تمام موجودات وجود دارد .

سمی و مجاهده در طلب حقیقت تائو آدمی را بمالم سردمی قبل از وجود یعنی عالم «عدم» می کشاند و بالاخره این مسئله مطرح می شود که تائو چگونه در عالم هستی منشأ اثر شده است ؟

کتاب « نائوت چینگ » باین مسئله پاسخ می‌دهد و آن نامه کنهسال می‌خواهد این نکته روشن کند که هدف نهایی انسان آنست که خود را با نائو متناسب قرار دهد و بدینوسیله در طول حیات و عمر خود بعد کمال برسد.

همانگونه که زمین و آسمان در اثر جریان سیر نائو بتناسب و تمولد انتظام خود رسیده‌اند و همانطور که خاقانهای اعصار طلائی در نتیجه نفویض و تسلیم مطلق بطریق « نائو » برای خود ورعایای خود خوشبینی فراوان بار آورده‌اند، بهمین قیاس هر فرد آدمیزاد نیز میتواند بمالیتیرین مرتبه سلامت و سعادت برسد بشرط آنکه زندگانی خود را بانائو موزون کند. انسان فاعل مختار است و در انتخاب روش خود آزاد و در ساختن بنای حیات و آداب اجتماعی خود اختیار دارد و حتی میتواند طریقی برخلاف قانون ازلی نائو در پیش بگیرد ولی حاصل او ازین عمل رنج است و درد، ازین جاست که در میان این مدنیت عجیب و غریب که بدست خود انسان خود ساخته شده بانواع آلام و شدائد مبتلا گردیده. آدمی در این حیات مانند شناوری است که در مسیر رودخانه برخلاف جریان آب رود شناوری کند البته مقاومت با جریان آب او را فرسوده و ناتوان خواهد ساخت طبیعت نیز در سیر خود مخالفین جریان خود را هلاک و نابود میسازد. شاید آدمیزاد از روی پندار و فرور خود را بزرگتر از طبیعت دانسته تصور کند که بر آن غلبه خواهد یافت لیکن این خیال باطل است. آری انسان دارای قوه اختیار میباشد و هرگونه که می‌خواهد میتواند فکر کند یا عمل نماید. نائو او را آزاد گذاشته است ولی این آزادی تاحدی است که باقانون نائو معارضه نکند.

پس آسمان و زمین و همچنین آدمیزاد میتوانند خود را با نائو متناسب سازند و بدین وسیله از کمال وجود خود بهره‌ور گردند کسانیکه راه نائو را مطابقت نمی‌نمایند شاید موقتاً در اعمال خود کامیابی جزئی حاصل کنند ولی آنها بی‌خبرند که قانون تغییر ناپذیر نائو در برابر ایشان ثابت و استوار است و هر حرکتی اگر برخلاف نائو بنقطه آخر برسد فی‌الحال بازگشت خواهد یعنی «واکنش» نشان خواهد داد همانگونه که انسان در سیر زندگی خود بناچارگاهی بانائو موافقت کرده جلومی‌رود و گاهی نیز مخالفت نموده بازگشت میکند این قاعده فعل و رد فعل یا کنش و واکنش در تمام حرکات طبیعی مشهود است. هر چیزی بنقطه اصلی حرکت خود رجعت میکند و در آنجا همه موجودات بهم آمیخته یک واحد مطلق تشکیل میدهند هزاره وجودات که در زیر قبه آسمان جای گرفته‌اند اسیر پنجه نیروی نائو می‌باشند. نائو خود را همواره تیره و مبهم نشان میدهد ولی ثابت و اصیل است. مستور و مخفی از انظار است ولی بر تمام موجودات احاطه دارد چون بادیده بر نائو نظر می‌کنند آنرا نمیتوانند ببینند از نیرو آنرا ممدوم و یا نامعلوم گفته‌اند. چون گوش بر آن فرامیدهند آن را نمیتوانند بشنوند از نیرو آنرا صوتی ساکت نامیده‌اند، چون دست بسوی آن دراز میکنند البته نمیتوانند آنرا لمس کنند از نیرو آنرا «چزه‌لاینجری» دانسته‌اند، آلات و ادوات حواس همه در نائو موشکافی میکنند لکن عاقبت همه ناکام بر میگردند.

نائو یکی و یکسانست و یکی دوتا میشود و دوتا هم‌تا میگردد و سه‌تا سرانجام اعدادی بیشمار. از نیرو مرد حکیم آنست که یکی را اختیار کند و از آنهمه اعداد دیگر بگذرد هم آن مرد حکیم میداند که نفس او همان یکتا است بانضمام اعدادی بی‌پایان دیگر که همه در آن یکی مضر و مستتر اند پس او تمام مظاهر صور طبیعت و حادثات عالم کون و وقایع دور زمانی که همه را انسان در عالم محسوسات درک میکند در عالم دل و منی یکسان‌اند و تمیزی‌هاز یکدیگر ندارند. تولد و

موت، قیام و قعود، کون و فساد در حقیقت امور تغییریری نمی‌دهد همه از منشأ عدم متفرع گشته و عاقبت به سرمنزل عدم باز میگردند این سیر و جریان قانون طبیعت است که سرنوشت تمام موجودات را مشخص میسازد.

پس مرد حکیم خود را بطبیعت یعنی تائو تفویض میکند و در راه غلبه و استیلای خود بر- دیگران کوششی نمیکند. همه اشیاء را رها باید کرد که طریق طبیعی خود را ببیناند و در جریان مسیر آنها دخل و تصرفی نباید نمود. یک نکته را باید در نظر داشت که تائو شخصیت و هویت معینی ندارد بلکه با آنکه تمام شخصیتها و هویتها مظاهر گوناگون او هستند که در عوالم و آفاق بسیار ظاهر شده‌اند خود او از صورت و شکل میرا است ازینرو مرد حکیم دربارهٔ آن تفکر و اندیشه میکند ولی بهیچ صورتی برای او رسم پرستش یا عبادتی بعمل نمی‌آورد تائو بالکلیس و استعدادی اشخاص پاسخی نمیدهد بلکه او یک سبک عمل ازلی است که بواسطه آن محدود است و وجود می‌شوند و از نیست به هست می‌آیند. اما از آنجا که تائو سرنوشت اشیاء را معین می‌کند می- توان او را قوه حاکمه نامید و اطاعت و توافق با اراده او یک نوع ایمان و دین عرفانی لطیف است که از فلسفه بالاتر می‌باشد و هرکس که سعی کند خود را با این حقیقت ازلی کاملاً وفق دهد هرآنچه در عاقبت یک ایمان ماهبی را پیروی کرده است و از فلسفه محض فراتر رفته بسوی ایمان قدمی نهاده است.

در کتاب «تائوت چینگ» تعالیمی اخلاقی نیز وجود دارد که سراسر آنها در دو اصل و دو قاعده یکی «مثبت» و دیگری «منفی» خلاصه میشوند اصل دستور مثبت آنست که هر نفس آدمی باید در درون وجود خود طبیعت تائو را منجلی سازد و رفتار و گفتار خود را با سکون و آرامش قوه تائو موزون سازد با تائو عمل کند ولی بدون مثبت و انانیت از محصول تائو بهره برد ولی بدون تصرف و تملک...

اما اصل و قاعده منفی آنست که در برابر جریان آرام و نرم طبیعت مقاومت و مخالفت ساز نکند و در سیر مبارک آن با کردار جور مانع و حایلی ایجاد نفرماید، و بالاخره کتاب «تائوت چینگ» میگوید که انسان باید «وو - وی» Wu.Wei یعنی سکون نفس و عدم تمدی و عمل آمیخته به تسلیم و تفویض را بجا آورد ازینرو ممکن است که مرد حکیم بدون بکار بردن اعضاء و جوارح بمقصود خود نایل گردد یعنی از شغل خود بدون فعل جسمانی حاصل مراد برآورد و بتعالیم خود را بیواسطه لب و زبان بدیگران القاء فرماید. شاید در آغاز عمل «وو-وی» لغو و کاری بیخردانه بنظر آید و عامل آن نادان و ابله جلوه کند مانند کودکی خردسال که حتی تبسم برچهره او نقش نمی‌بندد بی-حی و اراده بنظر آید ولی بحسب منطق کتاب Tao Te Ching در این سکون و تفویض و تسلیم همان نیروی مثبت و فعال وجود دارد که مرد عامل «وو - وی» را صاحب ملکات فاضله حیات انسانی از قبیل لطف و خلوص و تواضع و فروتنی میسازد.

از این سبک رفتار و طریقه نفسانی بخودی خود مهر و محبت حقیقی زاییده میشود و از آن سادگی و بساطت لطیفی پدید می‌آورد و روابط ذوی الحیات و آدمیان بایکدیگر بر قاعده استوار رضا و خوشدلی قرار می‌گیرد همانطور که آن شخص خود را از تمایلات ناپسند نفسانی مانند خشم و جاه طلبی و آزار بدیگران دور می‌کند در حقیقت این قوه منفی نیست بلکه نیروی مثبت و مفید است، در آن کتاب چنین آمده است،

«من بدان کسان که بمن نیکی کنند نیکی میکنم - اما بدانها که بمن نیکی نمیکنند باز نیکی میکنم این چنین نیکی باقی میماند و بس». در جایی دیگر گفته است: «اینکه خلایق را دروغگو میشماری عیب آن درخود توست که سخن آنانرا باور نمیداری».

و نیز میگویند که قوه مهربان طبیعت آنچنان قادر و ماهر است که در برابر آن هر صاحب قوتی ناتوان و زبون می شود و در اثر آن هر ضعیفی توانا می گردد. یکجا میگوید: «در عالم هیچ چیز بنرمی و ضعیفی آب نیست با این همه چون بخواهند اشیاء بسیار محکم و صلب را نابود سازند هیچ عاملی بقوت آب نمیباشد... پس نرمی و لطف سختی و خشونت را مغلوب میسازد و ضعیف عاقبت بر قوی غلبه می کند.

«تائوت چنینکه» در مباحث اخلاقی تاجائی رفته که میگویند مرد حکیمی که بتعالیم تائو رفتار کند دوائر موزون ساختن وجود خود با آئین تائو دارای یک نیروی سحری خواهد شد که بیشتر جنبه منفی دارد و از برکت آن نیرو هیچکس و هیچ چیز بر او فایق و غالب نخواهد آمد حتی می تواند با جانوران درنده و آدمیان خونخوار روبرو شود و از مرگ در امان بماند هر کس دارای نیروی تائو شود ببعیات طولانی نایل میگردد و در اثناء عمر دراز خود از انحلال قوا و ضعف بدن مصون خواهد ماند. در جای دیگر گفته است:

«شنیده ام که هر کس راز حیات بی برد اگر اتفاقاً با کرگدنی مهیب یا ببری هولناک روبرو شود یا در دست دشمنان خونخوار اسیر گردد سلاح و حربهائی برای دفاع نفس خود حاجت ندارد کرگدن شاخ خود را بر بیکر او و ببر درنده پنجه خود را بر اندام او و دشمن کشنده شمشیر خود را بر بدن او فرو نمیتواند کرد زیرا در کالبد او نقطهائی وجود نخواهد داشت که در آن مرگ بتواند بدرون او راه یابد».

و نیز میگوید: «هر کس صاحب فضیلت گردد بکودکی شیرخوار میماند که هیچ گزنده زهرناک او را نخواهد گزید و هیچ سبع ضار او را نخواهد درید و هیچ مرغ شکاری او را صید نتواند کرد زیرا که او دارای قوت تائو است و بعیات ابد نایل گردیده هر چند بدن او شاید پوسیده زایل گردد ولی نفس او جاویدان زنده می باشد.

مقالات شوانگ تزو شوانگ تزو Chuang Tzu پس از لائوتز و ممبروفترین فلاسفه تائوئین میباشند، گویند وی در قرن چهارم قبل از میلاد میزیسته و تعالیم و دستورهائی استاد فرسی خود لائوتز و را انتشاری بلیغ داده است از این حکیمسی و سه مقاله که مقدار عظیمی از آنها محققاً بقلم شخص اوست بجا مانده و بدست ما رسیده بانشانی روشن و امثال و تشبیهات واضح و حکایات لطیف و مفاوضات دقیق که بدان سلسله مقالات یک منزلت عالی ادبی بخشیده است و در همان حال تمایلی نسبت بمبادی و افکار کنفوسیوس در آن مشهود میگردد، صاحب این مقالات هر چند به عقیده تائوایمان داشته و مرکزیت وجود را برای «تائو» قائل است ولی در مسئله «تبدیل صورت تائو» یا تحول طبیعت از کتاب «تائوت چنینکه» فسی فراتر نهاده و معتقد شده است که اشیاء و موجودات عالم یک دوران دائمی از وجود و تحول دور میزنند از منته و اوقات در پی یکدیگر بتوالی در میسرند و فصول اربعه هر یک در پی دیگری می آید و دیگری را نابود میسازد و این دائره بینهایت دائماً در دوران است و سلسله بین و بانگ جاویدان از تائو بیرون جسته در یکدیگر فعل و انفعال می نمایند. در عین آنکه هر یکی ایجاد کننده دیگری است فانی کننده دیگری نیز میباشد و این حرکت ابدالاً بااد جریان دارد. در باب اخلاق، نویسنده این مقالات

فلسفه‌ئی وضع کرده و میگوید :

آدمی دارای دو حس یعنی خصومت و محبت است یا جذب و دفع یا رغبت و نفرت است و ازین هر دو جنس مختلف با یکدیگر آمیزش کرده و توالد و تناسل میکنند ولی هیچیک ازین دو حالت موجد سکون و آرامش مطلق نیستند . سعاد و شقاوت یا امنیت و خطر یا بیماری و تندرسی بتعاقب و توالی می‌آیند و برطبق قانون علت و معلول در یکدیگر تفاعل مینمایند و می‌روند .

«چوانگ تزو» برای مبدء سکون و عدم فعالیت که از اصول مذهب تائو می‌باشد چنین استدلال کرده که چون در این عالم قاعده تبدیل احوال طبیعی بطور نظم و کمال حکم فرماست ازین رو بدونیک مطلق وجود ندارد و حقیقت و باطل دو امر نسبی بیش نیستند همه اشیاء در حد خود متساوی‌اند و هر چیز را که طبیعت یعنی تائو در زمان حال بوجود می‌آورد مانند چیزهایی که در زمان ماضی یا استقبال بوجود آورده و یا خواهد آورد در موقع خود خوب و ضروری میباشد بنابراین به بدو خوب محض یا بدو خیر و شر مطلق راه نتوان یافت مثلاً اگر آدمی در باطرافی بخوابد هر آینه به بیماری و فلج و استرخا مبتلا شده خواهد مرد ولی برای مارهای امر برخلاف است و زندگانی در باطراق برای او واجب و لازم است . برای آدم توطن و آسایش در شاخسار اشجار خطرناک و پر زحمت است ولی برای بوزینه زندگانی در شاخسار لازم و ضروری است پس خوبی و بدی يك امر واحد برای انسان و بوزینه و مارهای باضافه هر کدام از اینها فرق میکند و هیچکدام قاعده مطلقه و قضیه کلیه نمیتواند باشد . انسان از گوشت غزال از اعلف و هزار پا از کرم و زاع از موش تغذیه میکنند بطور کلی نمیتوان گفت کدامیک از این انواع چهارگانه بر صواب‌اند و دیگران بر خطا همچنین در آمال و امیال بشری نیز نمیتوان چیزی را خوب مطلق یا بد مطلق بدانیم بلکه آن بر حسب مذاق و مفاهیم نزد هر فرد بشر فرق میکند ازین رو هیچیک از هواچس و عواطف بشری را بطور کلی خیر یا شر نمیتوان دانست .

«چوانگ تزو» بر آنستکه مرددانا حواس خود را برای درک اشیاء متغیر و موجودات متعدد عالم ماده بطور شخصی و انفرادی خسته نمیکند بلکه او در احوال کلی همیشه سیر می‌نماید و با چشم عام بین بر مطلق اشیاء نظرمی‌افکنند جان او در تائو منزل می‌گزیند و در آنجا تمام ذرات وجود تمایز و تمایز را ترك کرده همه یکی میشوند .

مقصدهائی از سیر و سلوک در حیات همانا وصول به عالم محو و استغراق است که در آن حال نفس در بیشکاه حقیقت تائو مأوی گرفته با آرامش مطلق و سکون کامل نایل میگردد ولی انسان بزور جهد و سعی نمیتواند به این عالم محو و استغراق برسد بلکه آن برای نفس خود بخود و بصرافت وجود حاصل میشود هینکه برای نفس این مرتبه میسر گردید فی الفور تغییر حالت بدودست میدهد در آن حال احساس بصورگی امری باطل و موهوم است محو و زائل گردیده و نیروی آسمانی سراسر وجود او را فرامیگیرد .

حکما و دانایان بنظر عوام ابله و سفیه می‌آیند زیرا آنها خود را از هزاران اشیاء که این عالم را ترکیب کرده‌اند برکنار گرفته فکر ایشان در سکوت محض و سکون مطلق استقرار حاصل نموده و خیالات و خوابهای این جهانی را امور جزئی و بی‌اهمیت دانسته‌اند چه موجودات همه اموری منفعل از قوای عالم‌اند که بسرعت در حال تبدیل و تغییر می‌باشند و صورت آنها دگرگون میشود ازین رو آن حکیمان دانستند بر آنند که صواب آنستکه یای در دامن کشیده و روزگاری بفرافت بسر آرند و دنیا را امری عت و بی‌بوده بشمارند .

با این مبانی فلسفی «چوانگ تزو» زندگانی را بدون هم و غم و بی‌درد سر و تشویش برآورد. از احوکلیات و نوادر غریب در این باب روایت کرده‌اند از آنجمله گفته‌اند که وقتی همسرا و فوات یافت دوستی داشت موسوم به «هوئی تزو» که مردی منطقی و فلسفی بود وی برای ادای تسلیت علی‌الرم بدینند او رفت چون بنزد او رسید با تعجب مشاهده کرد که «چوانگ تزو» بر روی زمین نشسته و کاسه فلزی بروی پا نهاده و بر آن کاسه مینوازد و نغمه می‌میزاند پس باو گفت ای دوست زوجه تووفات یافته و فرزند تو بدون مربی مانده و تو بهیچ رو از مرگ او غمگین نیستی؟ و برپیکر او اشکی نمی‌ریزی؛ بلکه نشسته طبلك مینوازی و نغمه می‌بیردازی؟ ۱. الحق که این از تو بسیار ناپسند است. ۱. «چوانگ تزو» در پاسخ گفت، «ابداً - ای هوئی تزو وقتی که زن من بمرد البته من دلتنگ و غمگین شدم لکن چون درین و عمق این کار تفکر کردم معلوم شد که درازل اوبی‌جان بوده و نه تنها بی‌جان بوده بلکه صورت و شکلی هم نداشته و نه تنها صورتی نداشته بلکه از لوث ماده نیز پاک بوده است سپس در طول يك دوره آشفستگی که آن را حیات نام داده‌ایم ماده‌ئی موجود آمد و آن ماده صورت بخود گرفت و آن صورت دارای جان شد اکنون دوباره تحول و تبدیل از نوع شروع شده و آن صاحب جان بیجان گشته است و آن صاحب صورت نیز ترك صورت خواهد گشت. سرگذشت آن زن در دست مانند بیدایشی زوال فصول اربعه بهار و تابستان و پاییز و زمستان است که هر يك شروع شده عاقبت با آخر میرسد و اکنون که او در این خانه بزرگ که اسمش «جهان» است در خواب عدم خفته است اگر من در این حال گریه و شیون آغاز کنم و نوحه‌سرائی نمایم دلیل بر آنست که از حقیقت «تقدیر» قائل و جاهل مانده‌ام این است که از این کار لغو پرهیز میکنم.»

حکایتی دیگر چگوونگی عزت نفس و غرور حکیمانه او را نشان میدهد و آن چنان است که روایت میکنند وقتی «شوانگ تزو» جامه زنده و خشن بر تن و کفشی پاره باریسمانی بپاسته از راهی میگذشت صاحب‌دولتی را که حکمران آن ناحیه بود با او اتفاق ملاقات افتاد متعجب بر او نگریسته گفت، «ای استاد، این چه محنت است که گرفتار شده‌ئی؟» چوانگ تزو بانگ برآورد، «ای امیر، این نه محنت است بلکه فقر است آنکس که دارای گنج علم تا مؤاست اندوه و محنت ندارد.»

یکی از حکایات حکمت آموز که از او نقل شده اینست که گرویند روزی در کنار رود «پو» Pu نشسته بایند و قلاب بصد ماهی سرگرم بود. حکمران ولایت «چو» Chu دو تن از عمال خود را نزد او فرستاده از او خواهش کرد که بنزد وی بیاید و شغل وزارت و پیرا تصدی کند «چوانگ تزو» بدون اینکه سر برگرداند همچنان بصد ماهی مشغول بمسئلت ایشان این چنین پاسخ داد، شنیده‌ام که در نزد پادشاه «چو» سنگ‌پشتی مقدس موجود است که سه هزار سال است مرده و شاه چو او را در صندوقی زیرین نگاه داشته و در محراب مخصوص اجداد خود جای داده پرستش میکند. حال نپیدانم که برای این سنگ پشت کدام بهتر است آیا همچنان مرده باشد و جسد او را این چنین حرمت گذارند یا آنکه زنده شود و در لجن‌زاری دست و پا بزند. آندو تن متفقاً گفتند البته اگر زنده باشد بهش است گفت در اینصورت من نیز مانند آن سنگ‌پشت ترجیح میدهم که زنده باشم و در همین باطلاق زندگانی نمایم.

«چوانگ تزو» در نکوهش و تخطئه عصر و زمان خود و ستایش و تحسین اعصار ماضیه مانند دیگر فلاسفه تائوئیسم و کنفوسیوس سخن بسیار گفته است ولی نظرگاه او با کنفوسیوس مختلف میباشد زیرا وی و تالیف اخلاقی کنفوسیوس را اجباری و تصنی دانسته که موجب اختلال روش طبیعی

حیات می‌شود و میگوید بشر با دستورها و مبادی کنفوسیوس از طریق صواب و ازسازدگی طبیعی منحرف میشوند. وی می‌گفت:

در ایام ماضی روزگاری بود که حشرات بر روی زمین منتشر بودند و انسان با آرامی و آسودگی زندگانی میکرد و خیره خیره به عالم نظر مینمود در آن زمان هنوز خطوط جاده‌ها در کوه و صحرا ساخته نشده و پلها و قایقها بر فراز دریا ورود قرار نداشتند و هر موجودی بی مانع و مزاحم بخوشی با دیگران زندگانی میکرد جانوران و پرندگان زاد و ولد، درختان و گیاهان رشد و نمو میکردند و انسان و حیوان و گاو و گوسفند با هم با من و امان می‌گذرانیدند خلقت یکسان بود و مخلوقات هم شأن از خوب و بد یا صالح و طالح در میان نبود همه دارای یک درجه معلومات بودند ازینرو ازجاده صواب و اعتدال هیچکس منحرف نمیشد و درون سینه‌ها میل به تعدی بدیگران و شهوت ناپسند وجود نداشت. در آن وقت انسان بکمال خود بالغ شده بود ولی همینکه حکماء و دانایان بمرصه رسیدند و مردم را در دام نصایح و پند و اندرزهای خود کشیدند و زنجیر واجبات و محرّمات را بگردن او نهادند و وظیفه انسانرا نسبت به مسایهاتش معین کردند سحاب مظلم شك و شبهه در افق عالم نمودار شد. پس با نغمه نار و طنبور و در لباس آداب و رسوم بشریت انشقاق یافته بصورت آشفته کنونی درآمد.

چوانگک تز و در میل باطاعت و عود به سادگی از تعالیم کتاب تائوئیسم چینگ بالا نرفته و معتقد شد که هیچکس از مظاهر و صور زندگانی که در تمدن چو Chou وجود دارد بدرد بشر نمی‌خورد بلکه انسان را از صفای ابتدائی و تساوی طبیعی منحرف ساخته و سلامت فطری او را مختل می‌سازد، مؤسسات اجتماعی همه بجای نفع ضریمی بخشند. وی گفت در نتیجه این سازمانهاست که دزد ها و رهنان پیدا شده‌اند. پس عقلا و نصایح ایشانرا رها کنید و دزدها را تسلیم طبیعت نمائید تا آنها خود بخود از میان بروند و مملکت انتظام و سامان پیدا کند.

وی همچنان می‌گفت که هنرمندان و صاحبان صنایع باید در مسیر خود از طبیعت الهام بگیرند و طبیعت بهترین سرچشمه تعالیم و تصورات انسان خواهد بود.

باری این فلسفه و تسلیم تائوئیسم در این راه پیشرفتی ننمود و طبیعت ساده و فطرت بسیط خط مشی زندگانی را معین نساخت و رفته رفته یک نوع تحولی حاصل کرده و تائوئیسم در وادی سحر فرافتناد و یک سلسله افکار و اعمال جادوگری در آن طریق بظهور رسید. چوانگک پنجم بنوبت خود در بسط این روش سهیم و انباز بود.

ب - جنبه سحر تائوئیسم

چینیان از دیر باز به طلب زندگانی دراز و رسمی در طول عمر و برای جلوگیری از عوامل طبیعی فساد جسم و زوال بدن همیشه توجه و عنایت خاص داشته‌اند و طلب عمر جاویدی و حیات ابد همیشه وجهه همت ایشان بوده و تائوئیسم نیز در این راه با اندیشه و فکر آن قوم روی مساعدی نشان داده است. چوانگک تز در فلسفه خود گفت « هرکس به کینه تا واداصل گردد بحیات ابد نائل میشود » چنانکه در روزگاری که فو هسی Fu Hsi خاقان چین بودی به تا واداصل شد و ازینرو از بقا و سر عمر جاوید را بدست آورد و آن خاقان زرد پس از نیل باین مرام بر ابرها سوار شده بس آسمان صعود کرد.

ازینفرار افکارنظری وتجربی تاؤئیست طریقه اسرار آمیزی را پیش گرفته وارد مرحله سحر وساحری شد در قرن دوم ق.م. خاقانی بنام ووتی Wuti از سلاسه Han با آنکه از مبادی کنفوسیوس حمایت می کرده نمایلی هم بطرف تاؤئیزم در او پیدا شد. سوماجین Suma-Chien مورخ معروف آن قرن در تاریخ خود چنین نوشته والمهده علمیه که فالگیری بنام لی-شو-چین Lsi-Chao-Chin خاقان را تشویق کرد که در کنار کوره کیمیگری رفته بمدد ارواح علوی و بیض ایشان عمل تبدیل شجره را بطلا بیاموزد و از زرناب که ازین عمل بدست می آید ظروفی مخصوص ساخته در آنها بخورد و بیاشامد تا آنکه در نتیجه این کار بقاء عمر و زندگی در از نصیب او شود همچنین آن مرد فالگیر خاقان را اغوا نمود که اگر به کوه «تای-شان» Tai-Shan سفر کرده اعمال و تشریفاتی بیاد سلطان علوی آسمانها بعمل آورد بکلی از پنجه مرگ خلاص یافته حیات ابد حاصل خواهد کرد. پس بوسیله این اعمال خاقان هوانگ تی عمر جاویدی یافت بعد از او خاقانی دیگر ووتی Wuti جمعی از تاؤئیست ها را گرد خود جمع کرده و بر حسب دستور ایشان کارهایی کرد و مناسکی انجام داد از آن پس آتجمله برخلاف وصیت و اندرز کنفوسیوس در دین چینیان داخل شد.

باری از قرن اول بمبدأ اعمال ساحری و جادوگری در مذهب تاؤئیزم رواج و انتشاری زیاد حاصل کرد در آن زمان شخصی بنام چانگ تاؤلینگ Chang Taoling از مشرق چین مهاجرت کرده بچین غربی مسافرت نمود و در آن ولایت انجمنی سری تشکیل داد که علاوه بر عمل مراقبه و فکر با سلوب تاؤئیزم به کیمیگری نیز اشتغال داشتند - ظاهراً افکاری چند از زردشتیان (مغان) ایران که بمغرب چین سرایت کرده بود اقتباس کردند هر کس که در این انجمن داخل میشد می بایستی پنج پیمانه برنج بآن مرشد نیاز کنند ازین و فرقه او را در آن دیار نمرضاً «بطریقه پنج پیمانه برنج» لقب دادند در طول زمان این شخص و اولاد و اعیان او سازمانی بوجود آورد و پیروان عیدیه باو گرویدند و رفته رفته صاحب قدرت و نفوذ سیاسی عظیمی گشتند و مردم چانگ تاؤلینگ را ستایش میکردند و او را بلقب «معلم آسمانی» ملقب ساختند و گفتند که لائوتز و در عالم ارواح باو ظاهر شده و او را تعلیم داده است.

از جمله اعمال او آن بود که وی اکسیر بقاء ابدی و نوش داوری حیات جاویدی را کشف کرده و عاقبت پس از یکصد و بیست و دو سال عمر از سر کوهی بلند بر بیری سوار شده زنده با آسمان سهود نمودند. نفوذ کلمه این مرد در مردم آند بار روزگاری در از باقی ماند و جانشینان او دارای مقامی رفیع در سازمان روحانیت گشته و ثروتی بسیار گرد کرده و خاقانان چین از قرن دهم با آنها موقوفات و نذور بسیار عطا کردند و همه در همان کوه ماوی و مقر داشتند تا آنکه رفته رفته عوامل انحطاط و زوال در آنها راه یافته و در انقلابات اخیر مملکت چین بقایای آنها را از آن کوهستان بیرون کردند.

فرقه دیگری از پیشوایان روحانی و ساحری که در جماعت تاؤئیست ها بظهور رسید جماعتی بنام «عمامه زوال» و شخصی بنام «چانگ چو» Chang.Chuch و برادرانش آنرا تأسیس کرده چندین صد هزار تن پیروان بدست آوردند و از قرن دوم میلادی تا کنون این فرقه در چین برقرارند.

باری در طول زمان سحر و جادوگری در مذهب تاؤئیست همچنین رو ب تکامل میرفت. نویسنده محقق بنام «کوهونگ» Ko Hung در قرن چهارم میلادی کتابی معروف در باره فن سحر ایشان بقلم آورده

است. خود او نیز در آخر عمر در کوه «لوئو» منزوی شده بتجربیات و عملیات سحری مشغول گردید بدان امید که اکسیر حیات ابد را بدست آورد وی در کتاب خود چگونگی ریاضت تنفس (عملی که ظاهراً از هندوان تقلید و اقتباس کرده بودند) و همچنین کیفیت صوم و پرهیز و کیمیاگری و جادویی زمان را بتفصیل شرح داده است و میگوید از هر کدام از این اعمال سحر آمیز نتیجه خارق‌العاده خاصی بدست خواهد آمد از قبیل حصول نیروی روحانی و جسمانی و وصول به جوهر حیات ابد و یا زنده ماندن بصورت باد یا شنم و یا سلامت ابدی و ایمنی از هرگونه بیماری و مرض و بالاخره بدست آوردن زرمذاب که نوشیدنش موجب بقا و جاویدی خواهد شد و غیره و غیره. کوهونگ در آن کتاب بیان میکند که بوسیله بعضی افسون‌ها و اوراد و بعضی معجون‌ها که بر جامه می‌نکارند و شرای خاص می‌نوشتنند انسان میتواند روئین تن بشود یعنی هیچگونه سلاح و حربه‌ای بر بدن او کارگر نیفتد همچنین بعضی افسون‌ها و معجون‌ها ذکر میکنند که انسان بدست‌یاری آنها میتواند از نظرها مستور بشود بصورت و شکل خود را برآده خود تغییر دهد یا به فضا صعود کند یا در روی آب راه برود.

همچنین از مهری سحری سخن میگوید که اگر آنرا بر روی خاک یا گل بزنند نقش آن مرتسم گردد حیوانات خناره یا ارواح موزیه از آن عبور نمی‌توانند کرد و ازینرو در آستانه دروازه انبارها و طولی‌ها آن مهر را بر خاک می‌زدند تا اموال و حیوانات ایشان محفوظ بماند.

دراثر نفوذ این دستگاه سحر و جادو که کیشیان و روحانیون تائوئیست بنیاد نهادند معلوم است که آنجماعت در میان عوام الناس چین قدرتی عمیق و مقامی رفیع بدست آوردند که تا امروز همچنان باقی است در آنها فالگیرها و شعبده بازا و ساحرهای معروف بطهور رسیدند و رفته رفته در میان عامه جنبه روحانیت مذهبی حاصل کردند و تائوئیسم صورت یک دین و مذهب خاص بخود گرفت.

ج- دین تائوئیسم

در سال ۱۶۵۰ م یکی از امپراطورهای سلاله دوم هان بنام هوان Huan برای رسمیت دادن دین تائوئیسمی مهم برداشت و معبدی بنام لائونزو بنیاد نهاد و نفوذ و هدایا بنام مؤسس تائوئیسم نیاز فرمود و اساس رسمیت مذهبی آئین تائوئیسم نهاد شد و اوضاع همچنان جریان داشت تا آنکه در قرن هفتم خاقانی دیگر بنام لی شین *Li Shih-min* که مؤسس سلسله عظیم خاقانهای تانگ است بدان دین ایمان آورد و آنرا بصورت یک مذهب مستقل رسمی بشناخت دین تائوئیسم همانان انتشار آئین بودا بسبب وطریقه «مهایانا» از یک سو و معبدی کنفوسیائیسم و مکتب خشک و فلسفی آن انتشار یافت و اهل علم و طبقه منور و همچنین طالبان علوم غریبه و مشتاقان فنون جادویی و سحر بدین مذهب گرایش یافتند یعنی اغلب چینیان در قبایل مذهب بودائی که ارمغان کشوری بیگانه بود از فرهنگ و اساطیر ملی خود بذهبی باستانی بایست ماندند که میراث نیاگانی ایشان بود و در اساطیر خودشان در طلب شخصی برآمدند که هم نراز و همشان بودا باشد و آنرا در وجود لائونزو بیافتند و برای او نام و عنوان الهیت قائل گردیدند و بار «خاقان عالم اسرار» لقب دادند و در کنار او بتقلید از بودا یک رشته اوهاها (یعنی تمائیل) خدایان دیگر قرار دارند نوشتجات و مکتوبات او را در عداد صحف مرسله دانسته و معابد رفیع بنام او بنا کردند و نیز بسبب دیرهای بودائیان راهبان و مرغان در آن معابد گرد آمدند و خدایان و ارواح مقدسه آنها بصورت مجموعه خدایان (پانتئون)

منظمی تشکیل شد و بالاخره تاوئیتم را دین ملی وطنی خود دانسته که بهتر از دین بیگانه (بودائی) حوائج روحانی خلق را برمیآورد.

اما باید گفت که رنگ سازمان دینی به مبادی تاوئیتم از روی خلوص عقیدت و ایمان صادقانه بوجود نیامد بلکه در نتیجه یک عمل تصنعی و نیرنگ که از نوادر حیرت‌انگیز تاریخ ادیان است صورت گرفت و شرح آن از اینقرار بود که یکی از خاقانهای چین بنام چن-تسونگ Chen - Tsung از سلاله شاهان سونگ تدبیری اندیشید که در نتیجه تاوئیتم را بصورت یک دین الهی درآورده در حدود سال ۱۰۰۵ م خاقان مذکور در برابر حمای مهاجمین صحرائشین و قبایل آسیای مرکزی یعنی تانارهای خطا که از دیوار چین گذشته بداخل چین سرازیر شده بودند مقاومت نیاورده و پس از شکستی فاحش با آنها صافی تنگین منمقد ساخت و قسمت عمده از محروسه خود را در شمال چین بآنها واگذار کرد از اینرو در نزد قوم خود بسیار موهون و خوار شده و شأن و اعتبار خود را در انظار از کف داد. پس برای اینکه نام بریاد رفته را دوباره بدست آورد بفالگیران و غیبگویان متوسل شد، روایت کنند که خاقانرا وزیرى حیل‌گر بود وی تدبیری اندیشیده بخاقان گفت که وی بشیادی و تزویر مدعی کشف و کرامت آسمانی بشود چون خاقان از این عمل استیجاب کرد وزیر گفت «ای عجب پیشینیان در این امور تردید و تزلزل بخودراه نمیدادند! و هر زمان که احتیاج داشتند حکماء عصر از قول ارواح علوی و ملکوت آسمان برفع آنها جمل میکردند و خلق را فریب داده بخود مؤمن و مخلص میساختند» امپراطور به کتابخانه سلطنتی رفته و این راز را با دانایان و حکماء زمان درمیان نهاد آنها نیز براین خدعه موافقت کردند پس در سال ۱۰۰۸ م مجلسی بزرگ تشکیل داده وزرا و اعیان دربار را خواسته بآنها اعلام داشت در رؤیائی باو نشان داده‌اند که از ملکوت آسمان برای او فرمانی صادر خواهد گردید و اینک حاکم شهر پایتخت اطلاع میدهد که طوماری زردفام از یکی از ستونهای «دروازه آسمان» آویخته شده است پس خاقان باتفاق درباریان و وزراء و رجال کشور پای پیاده بسوی ممبد روان شدند و در آنجا با احترام ایستادند و آن طومار را از آن مکان مرتفع فرود آوردند و چون آنرا بگشودند متضمن نامه‌ایی بود که بسبک و اسلوب تحریر لاوتزو و فکارش یافته و از طرف یکی از آباء علوی بخاقان نوشته شده بود پس مفاد آن نامه مجمل را بوسیله مأموران و گماشتگان باطراف بلاد چین گزین داشتند و خلق را از این واقعه اعجاز آمیز آگاه ساختند پس از آن در سال ۱۰۱۲ م خاقان را رؤیائی دیگر روی داده و در آن بر وی کشف شد که نگارنده این نامه آسمانی همانا «آلهه یوهوانگ» Yu - Huang بوده است البته این خدای جدید قبل از قرن نهم در چین چندان معروف نبوده ولی از آن پس در اعلی علمین مقام گرفته آن خاقان و پاهانی که پس از او آمدند او را خدای طاهر و رب عظیم لقب دادند که خالق فلک و مقنن قانون طبیعت و مدبر دستگام زمان است و اوست که مبدع کل خیرات و مبین طریق (تاو) است و گفتند که خدای علوی قدما که پیشینیان او را سلطان آسمان «شانگتی» Shang - ti میگفته‌اند عیناً همین خدای یوهوانگ است که از آن پس سلطان مطلق کائنات و ملقب بخاقان زبرجدین Jade Empror میباشد .

البته عوام مردم چین همه جا از خاقان خشنود شده و این پیش آمد را بشادی عظیم تلقی کردند و از اینکه خاقان مورد نهایت خدای اساطیری ایشان قرار گرفته بسیار مسرور گشتند و از آن پس شانگتی و خاقان آسمان یگانه ذات واحد دانسته و در این باب هزاران حکایت و افسانه در

میان عوام مشتهر و برالسنه و افواه روان گشت .

از آن پس باز برای جلب قلوب عوام اختراعات دیگر در دین تائوئیسم بوجود آمد از آنجمله صحبت دوزخ و بهشت درمیان آمد و گفتند که بهشت علوی در عالم خاک در نقاط مجهولی موجود است در آنمیان آنکه از همه بهتر و مرفهتر است بهشتی است مستور که در جزائر متبرکه (سان هین شان San Hsein Shan) وجود دارد و آن جزایر بموجب افسانه‌های عامیانه در مکانی مجهول در دریای شرق بین چین و ژاپون قرار دارد ولی هیچکس آنرا ندیده و هرکس بآنجا راه یافته دیگر بدنیا باز نیامده است. دوزخ نیز که مکان انواع شکنجه‌های دردناک و عذابهای الیم است در آنجا هزاران غولهای هولناک و ارواح موزیه جای دارند و مردم باید با رفتار و کردار خود در این حیات سعی کنند که از آلام دوزخ برکنار و از انعام بهشت برخوردار گردند کیشیان تائوئیست در بسط و انتشار عقاید خرافی و اوهام مذهبی فتور نیابوده و برای آنها انواع آلهه و ارواح از کهنه و نو تراشیدند که خاقان زبرجدین بالاترین مقام را حایز است و لائوتزو مؤسس آئین تائو در نزد او جای دارد و موجودی روحانی دیگر نیز در صحبت آن خدای علوی قرار دارد که به لینگپائو موسوم و سردار ارواح مجرده و روانهای آسمانی است و ایسن هر سه بانفاق تائوئی تشکیل میدهند که بنام «سه گوهر طاهر» ملقباند هشت روان جاویدی دیگر بانفاق خدای کانون خانوادگی و محافظ دروازه و خدای شهر همه برعالم حکومت میکنند و شرح حال آنها باجمال این است :

اما آن هشت روان جاوید در افسانه‌های چینی شأن و محبوبیتی فراوان دارند و اختراع فکر چینی خالصاند و عوام برآندند که آنها در کوهستانهای مرتفع و در جزایر ثلاثه متبرکه کاماوی دارند آنها نخست آدمیانی بوده‌اند که زهد و ریاضت پیش گرفته و در اثر عبادات و عمل صالح مرتبه و منزلت ابدیت حاصل کرده‌اند و اکنون با همان جسد و پیکر قدیم خود بسا روحی شاداب و فکری همیشه جوان زندگانی میکنند و در زیر درخت کاجی جای دارند یکی از آنها شرابی لطیف میسازد و دو دیگر از آن می‌نوشند و چهارمی نی مینوازد و چهار دیگر از آنها جدا هستند . یکی دیگر از ارواح ابدی و با بعبارت دیگر الهه مقدسه دوشیزه‌ئی است بنام « هو-هین-کو» Ho Hsien Ku که در ابتدا دخترکی بود که در خانه مرد دکانداری متولد گشته ولی ریاضت پیشه کرده است غذای او بعبارت بود از صدف و شرابش اشعه ماهتاب تا اینکه دم نتیجه ریاضات او نیز ابدیت حاصل نموده غالباً بر ابرها سوار است و شاخ گل نیلوفری یا دانه شفتالوی جاویدی در دست دارد و به بنی آدم خود را نمایان میسازد . چون ارواح هشتمگانه همه موجودات لطیفه یا بعبارت دیگر از نوع پریزادان هستند ریاست آنها با روحی است در پیکر ابوئیت که مادر کل است و برای او هزاران افسانه عامیانه نقل و روایت میشود .

اما خدای کانون خانوادگی موسوم به تسائوشن Tsao Shen در قدیم حافظ و نگاهبان کوره کیمیگران بوده است و خاقان هان ووتی هم در قرن دوم ق. م. او را ستایش میکردند است اکنون در سراسر کشور چین مورد احترام همگان حتی فرق و طوایف غیرتائوئیست نیز میباشد . تمام اطعمه و اشربه که بسمت طبخ آماده توان کرد در تحت برکات او قرار دارد این خدا در دودکش آشین-خانه مقام دارد و در آنجا مواظب و ناظر اعمال افراد خانواده است . در زمانی که اطفال مرتکب شرارت میشوند آنها را از آن خدا بیم میدهند ، و تصور او را بر روی کاغذ رسم کرده و در بیست

و چهارم ماه دوازدهم هر سال به نیاز او خوراک و شراب بسیار اهدا میشود آنگاه آن کاغذ را با مقداری پول کاغذی با آن هدایا در زیر دودکش آشین‌خانه میزند تا شمله آن صعود کرده و خدای کانون بر آن نشسته با سمان رود و از کردار و رفتار پسر آن خانواده گزارش نیکو در روز آخر سال بخدایان علوی تقدیم کند.

اما خدایان محافظ دروازه‌ها دوفرنند که در روز نوروز هر سال مورد احترام و تقدیس واقع میشوند، تصویر ایشان را در جامه سپاهیان با شمشیر و نیزه بسروری کاغذ رسم میکنند و در هر لنگه دروازه خانه یکی را آویزان میسازند تا آنکه از اثر نیروی ایشان در آن سال جدید ارواح شریره و خبیثه بر آن خانه ضرر و زیانی وارد نسازند.

اما خدای شهر بنام چنگ‌هوانگ Cheng.Huang در هر بلدی از بلاد کشور چین مورد پرستش است و مدت پنج قرن رسماً او را حرمت قدوسی مینهند. سلاطین خانواده تانگ Tang این خدا را اختراع کردند در قرن چهاردهم ایمان باو رسمیت حاصل نمود فعلاً عبادت او کهنه و منسوخ شده است.

بیش از این از ارواح مقدسه و معبودهای تائوئیست‌ها سخن نمیگوئیم زیرا شماره آنها فراوان است در هر رودخانه و صحرا و کوه و ستاره روحی و روانی جای دارد، هر صنف و هر حرفه خدای قدوسی از آنها بخصوص حمایت میکند همچنین بعضی از پهلوانان و ابطال نزد ایشان مرتبه الوهیت یافته‌اند، خدای تندستی و خدای نیکبختی و خدایان نباتات و حیوانات گوناگون مخصوصاً روح ازدها dragan و فخنس Phoenix و کرگدن Unicorn هر کدام شأن و منزلتی جداگانه دارند.

باری - مذهب تائوئیسم اکنون سالهاست که در کشور چین رو بانحطاط و زوال نهاده و میتوان گفت فعلاً در چین امروزی مذهب مرده تلقی میشود و دولت جمهوری سرخ آنرا طرد و منع میکند ولی با همه اینها خلق بسیاری پمبادی سحر و جادویی بسیار علاقه دارند و با وجود دغدن اکید عمال کمونست‌های محلی بسیار محرمانه و درخفا باین اعمال میپردازند.

فصل دهم

کنفوسیوس و کنفوسیائیزم - مذهب نیک بینی انسانی

خوشبختانه استاد و منابع اطلاع موثق چند از آداب و آراه کنفوسیوس بدست ما رسیده است که ما را بحال و فلسفه او آگاه می‌سازد چونکه شاگردان او سعی بسیار کردند که تعالیم او را هم از نخت محافظت و نگاهداری نمایند و توضیح و توصیفی که از حالات و عادات شخصی او کرده اند شرح و بسطی بسیار دارد که تا حدی قابل وثوق نیز می‌باشد ، هر چند در ضمن آنها ظاهراً بعضی مسائل مشکوک تاریخی و حوادث افسانه مانند نیز دیده می‌شود ولی بهر صورت مواد موثقی در دست است که می‌توان تصویری از شخصیت آنمرد حکیم ترسیم کرد .

چینیان از دیر باز بشوقی فراوان دستور های کنفوسیوس را مطالعه کرده و مطابق آن دستور رفته‌اند و سبک تعلیم و تربیت و اسلوب حکمرانی و مملکتداری کشور خود را بهمان اصول که او بنیاد نهاد تا ازمئه اخیر محفوظ و جاری داشتند و بقدری به اخلاق و مبادی او صاحب اعتماد و یقین اند که روایات شامل جزئیات زندگانی او و حتی کلمات او را متبع و محترم می‌دانند . نسزد ایشان کنفوسیوس نه تنها مردی حکیم و فرزانه است بلکه انسانی کامل و دارای قلب سلیم و سر مشق شرافت و بزرگواری شمرده می‌شود . اخلاق شریفه او خود مبین و نمایندهٔ دو قاعد و انتظام و

تناسب است که مینا و پایه تعالیم او قرار دارد و در طول ازمینه تاریخی همواره مردم چین بر آن رفته‌اند که اگر اصول و قواعدی را که کنفوسیوس وضع کرده بدرستی رعایت‌کنند و افرادی بهمان سجايا و اوصاف تربیت شوند هر آینه سرزمین ایشان چمنهای رفاہ و سعادت خواهد رسید و نه تنها در زندگی انفرادی ابتداء بشر بهبودی کامل مشهود خواهد گشت و انتظامی کامل در زندگی خانوادگی و امور دولتی بر قرار خواهد شد بلکه تناسب تام و تلائم تمام مابین زمین و آسمان نیز بوجود خواهد آمد .

تاؤئیست‌ها بر روش خود در طلب راز زندگی برای طبیعت رفته‌اند تا آنکه قوانین آنرا کشف کردند لکن کنفوسیوس مردی حکیم و طالب ادب انسانی humanist بود و سر عمر را در قلوب آدمیان و چگونگی انتساب آنها بیکدیگر جستجو می‌فرمود .

ازینرو ضرورت است که قبل از بحث در مبادی از سرگذشت شخصی او بحث کنیم و معلوم سازیم که کنفوسیوس که بوده ؟ و افکار و اندیشه های او چه بوده است ؟ تا از آن پس بتوانیم تأثیر اخلاق و آراء او ،^۱ در افکار مردم چین روشن گردانیم .

۱. کنفوسیوس که بوده است ؟

موفق ترین منبع اطلاع در باره این حکیم همانا کتابی است موسوم به «انالکت» Analects و آن مجموعه ئیست از کلماتوی که شاگردانش جمع آوری کرده اند. اما در این کتاب نکان مربوط به زندگی شخصی وی نسبتاً قلیل و نادراست از روایاتی که بعداً درباره او وضع شده مقدار وافرتری از جزئیات حیات خصوصی او بدست می‌آید و سرگذشت او را از زمان ولادت تا ممات شرح میدهد. چون این روایات متضمن مطالب مشکوک و کم ارزش تاریخی است از اینرو باید برای روشن کردن تاریخ عمر او از هر دو منبع بعد اعتدال استفاده کرد .

بالجمله چنین معلوم می‌شود که کنفوسیوس در خانواده‌یی نهی دست ولی محترم در ولایت قدیمی « لو » Lu که در قاعده شبه جزیره شانتونگ Shantung واقع است متولد شده و گویند اجدادی از اشراف قدیم آن ناحیه بوده‌اند. پس از حدوث انقلاب در ایالت « سونگ » Sung از آن دیار فرار کرده به « لو » مهاجرت نموده‌اند و احتمالاً وی در ۵۵۱ ق.م بهجهان آمده پدرش اندکی بعد وفات یافته و او با مادر جوانش بمضيقه و عسرت می‌گذرانیده‌اند ، در انالکت آمده است (IX-6) که وقتی کنفوسیوس گفت که من فرزند مرد فقیری بودم و ناگزیر به مشاغل حقیری که دون مرتبه شاهزادگان و بزرگان است اشتغال می‌جستم .

باری با وجود این روزگار تنگستی و صعوبت در اثر فداکاری‌مادر، کنفوسیوس تربیت و تعلیمی شایسته آموخت و معلوماتی که در خور مردمان شریف بود بدست آورد . ظاهراً در نزد آموزگار قریه خواندن و نوشتن تعلیم گرفت و در طلب تحصیل شعر و روایات تاریخی چین باستانی برآمد و تا اواخر عمر بیوسته در این رشته مطالعه و بررسی میکرد همچنین وقتی بسیار در فرا گرفتن فن موسیقی کلاسیک چین (که متأسفانه فعلاً مفقودالاین است) صرف نمود و غالباً نغمات باستانی کهن را با نواختن عود موزون می‌کرد و در پانزده سالگی هم وی بکلی مصروف بکسب علم و مطالعه گردید و میرفت که فاضلی محقق شود . گویند که در همان

حالی بشکار در صحرا و سید ماهی در دریا پرورش اشراف منشی (اربیستوکرات) سرگرمی داشت، شاگردانش روایت میکنند که، «استاد هیچوقت دام نمیگسترده بلکه همیشه باقلا ماهی صید میکرد و هیچوقت پرنده نشسته را آماج قرار نمیداد و تیراندازی و کمان‌کشی را از هنرهای پهلوانی میشمرد و همیشه در این امور روش شرافتمندانه بزرگان را رعایت میفرمود.»

چون سنین عمرش نزدیک به بیست رسید شغل دیوانی بی‌وی سپردند یعنی جمع آوری محصولات جنسی که عاید خزانه «دوک» فرمانروای ولایت «لو» میشد برعهده او محول گردید و هم در آن اوان با همسری ازدواج کرد و همیشه آرزو داشت که از او فرزندی باقی بماند تا سلسله خانوادگی منقطع نگردد. چون بیست و اند سال از عمر او بگذشت مادرش وفات یافت و این حادثه برای او مصیبتی بزرگ بود، مدت بیست و هفت ماه (سه سال چینی) از مشاغل عمومی کناره‌گیری کرد و بسوگواری و ماتم نشست. چون ایام عزای بس آمد کنفوسیوس بار دیگر بسراغ برپت خود رفت ولی باز از غصه مرگ مادر نغمه نمیسراید و این رفتار او بر مردم چین سرمشقی و درسی از محبت و احترام فرزند نسبت بوالدین می‌آموخت.

از آن پس به مشغله تعلیم و تدریس پرداخت فنون تاریخ و شعر و سیاست منبرن و آداب و رسوم موسیقی و علوم الهی «شئ‌قاعده معروف» خود را بشاگردان می‌آموخت از گوشه و کنار جمعی تلامذه اطراف او گرد آمدند، و بعضی درسحبت او سالها پس آدرند و حکیم شهرتی عظیم حاصل کرد و بهترین نوآموزهای خاندانهای برگزیده ولایت «لو» در محفل درسی او حاضر میشدند و او همیشه میگفت که اصلاح امور اجتماعی موکول بدان است که تربیت‌شدگان وی مصدر مشاغل عمده و صاحب مناصب عالی دولتی بشوند.

در روایات متفوله آمده است که وی در دستگاه حکومت شاهزاده حکمران «لو» در پنجاه سالگی بشل وزارت اشتغال یافت و پیوسته رو بارتقاء میرفت تا منزلت و مقام وزیر اعظم حاصل کرد ولی حسن تدبیر و کفایت اونوطه رقیبان و حاسدان را بر علیه او برانگیخت تا آنکه ناگزیر از کار دیوان کناره‌جویی کرد، همچنین روایت کنند که وی در پنجاه و پنج سالگی بانفاق سه تن از شاگردان خو از «لو» بیرون آمد و مدت سیزده سال در اطراف بلاد می‌گشت و در طلب مشغله و خدمتی در دستگاه دولتی بود ولی بمقصود نایل نگردید. همه‌جا حکمرانان «فتودال» بسادب و حرمت از او پذیرائی میکردند ولی قواعد اساسی روش او در سبک حکومت که عبارت بود از عمل بر طبق موازین اخلاق مورد پسند ایشان نبود دیگر عمال برخلاف او دسیه‌ها میکردند تا آنکه در شهر Kuang مورد سوء ظن قرار گرفته و او را بزندان افکندند و در شهر سوانگ Suang که مولد اجداد او بود علیه او شوریده ناگزیر شد که پای پیاده فرار کند.

عاقبت در اثر وساطت یکی از تلامذہ که در دربار حکمران «لو» صاحب مقام رسمی بود فرمانروای آن ناحیه در سال ۴۸۴ ق.م. بار دیگر بحرمت بسیار از کنفوسیوس دعوت کرد که بآن دیار معاودت فرماید، حکیم در آن زمان شصت و هفت‌ساله بود که بوطن باز آمد ولی پیرامون شغل و عملی نگشته تنها گاهگاه حکمران با او در مهام امور مشورت میکرد. روایات موجود دلالت میکنند که کنفوسیوس بقیه ایام عمر خود را بجمع و تصنیف مجموعه مواد و اصول تدریس خود پرداخت و کتابهایی فراهم آورد که همه در ادب کلاسیک معروف بزبان چینیان است. یکی به «شوجینگ» Shu Ching (یعنی کتاب تاریخ) و دیگری به «شی‌چینگ» Shih Ching (یعنی

کتاب شمر) و سوم کتاب «لی‌شی» Li Chi (یعنی کتاب شمائس) و چهارم به « ای چینگ» I Ching (یعنی کتاب تبدلات) و پنجم به «چون‌چیو» Chun Chui (یعنی سالنامه بهار و پائیز) موسوم است. چهار کتاب نخستین مجموعه‌ای از منتخبات اقوال قدما را نیز متضمن است ولی پنجمی تماماً ابداع قلم خود اوست. باری هنگام مرگ که در سال ۴۷۹ ق.م واقع شد کنفوسیوس از جهان رفت در حالی که از عدم توفیق خود در راه جدیت خویش ابراز ناهم‌آیدی میکرد ولی گروهی تلامذ و اصحاب صاحبان عقیده استوار و دارندگان ایمان راستخ در پیروی مقاصد عالیہ سیاسی و اجتماعی خود باقی‌گذاشت.

۴. تعالیم کنفوسیوس

سنجش منابع موجوده

ایرادی‌سنخی چند درباره منابع موجوده تعالیم کنفوسیوس ضرورت دارد زیرا غالب محققین اکنون اتفاق دارند که پنج کتاب کلاسیک سابق‌الذکر تماماً تعلیم کنفوسیوس نمی‌باشد و بعضی از آنها مسلماً کلام اوست زیرا تلامذ وی بعد از او آنها را جمع آوری و تدوین کرده‌اند و حک و اصلاح زیاد در میراث استاد خود بهم‌آوردند مخصوصاً «لی-چی» (کتاب شمائس) صحت انتساب آن به شخص حکیم مورد شبهه و تردید است و ظاهراً آن کتاب در اوایل عهد سلسله هان (قرن دوم ق.م) بظهور رسیده است. و با تحقیق دقیق و تفحص عمیق این نکته بر ما معلوم‌گشت که کنفوسیوس در آغاز مواد و مطالبی کهن برای کتب (خمس کلاسیک) گرد کرده است که این مجموعه قبل از او وجود داشته و معلمین سلف آنها را جمع و تدوین کرده بودند. در کتاب انالکت دلائل و علامات بسیار موجود است که برصحت این مدعا اشرات مینماید که فیلسوف چینی مکتب دانایان قدیم و بزرگان کلاسیک معلوم در زمان خود وهم چنین آثار منتخبه دانشمندان پیش از خود را جمع آوری کرده و درضمن دروس خود نکات و مطالب آنها را برای شاگردان و طلبه بیان می‌فرموده، شاید که بعضی از آنها را خود نگاشته باشد و بعضی را دیگران.

نکته دیگری که باید بخوبی روشن شود اینست که کنفوسیوس در متون خمس کتب کلاسیک در اصل قدیم تفسیراتی نداده و عقاید شخص خود را در آن دخیل نکرده بلکه صرفاً وظیفه يك ناقل یا يك راوی را بعمل آورده‌است. در کتاب انالکت در دوجا از کلمات او نقل میکنند که برهانی بر اثبات این مدعاست. يك جا میگوید: «من راوی هستم نه مخترع. من بسختان‌گفتگان توفق و علاقه دارم و آنها را تصدیق مینمایم» در جای دیگر گفته است:

«من حکیم مادرزاد نیستم بلکه من تنها کاری که میکنم آنست که تحقیقات پیشینیان را بدست آورم و در فهم و درک آنها سعی بلیغ میدول دارم» از این مقدمات باین نتیجه نتوان رسید که کتب کلاسیک پنجگانه همه افکار ابداعی کنفوسیوس نیست بلکه آراء و نظریات شخصی او را در متون کتب تدریسی او میتوان بدست آورد.

خوشبختانه منابع دیگری نیز در دست هست که حقایق تعالیم شخص آن فیلسوف چینی را برای ما متکشف میسازد از این‌قرار که هر زمان منابع کلاسیک را مطالعه یا تدریس میکرد در تفسیرات و تاویلات شخصی خود را هم برای حاضران بروانی و بروشنی بیان می‌فرموده است. این

توضیحات و تحقیقات متضمن مطالب عالیه است و بهترین وجه تفسیری معانی عمیق و حقایق مکنونه در ادبیات قدیم چین شمرده میشد. در موقع خود آنقدر اهمیت داشته است که مستمعان در حال آنها را بر روی قطعاتی از نی هندی جزاً یا کلاً مینوشته‌اند و بمبارات و بسبک خود ترجمه و تلخیص میکردند در نتیجه تمالیم شخصی و افکار ابتکاری کنفوسیوس بوسیله شاگردان وی باقی مانده و بدست ما رسیده است. این ترجمه‌ها و یادداشتها در چهار کتاب بزرگ تدوین و تألیف شده‌اند، ازینقرار،

۱- آنالکت Analects «مجموعه منتخبات» که به «لون یو» Lun - Yu موسوم است و آن مجموعه‌ایست از کلمات و اقوال استاد و بعضی از شاگردان او و میتوان آنرا جامع نکات پر-جسته فلسفه او دانست. باهمه نواقص و شکوکی که نسبت به بعضی قسمت‌های آن کتاب موجود است معذک در این مجموعه شخصیت کنفوسیوس بوضوح تمام نمایان و آشکار است و بصراحت کامل افکار او را نشان میدهد. این کتاب مهم‌ترین منابع مربوط باوست.

۲- کتاب «علم بزرگ» یا «ناهوئه» Tshüeh که اصلاً عبارت بوده است از فصل ۳۹ کتاب آداب «لی-چی» Li - Chi و بعداً از آن متن استخراج کرده‌اند و آنرا کتابی مستقل ساخته ظاهراً آن رساله‌یست مفرد که بمنظور تعلیم و تربیت اصول شرافت و بزرگواری و مخصوصاً در روش و رفتار شاهزادگان و ملوک نگارش یافته واز قدیم‌الایام نوآموزان دبستان متن آنرا بدقت میخوانده‌اند.

۳- کتاب تمالیم مین Mean یا «چونگ یونگ» Chung-Yung این نیز جزئی از کتاب «لی-چی» (فصل ۳۸) بوده و متضمن مبادی فلسفی کنفوسیوس است و ارتباط نظم و طبیعت جهانی را با وظایف اخلاقی انسان روشن میسازد و معروف است که آن کتاب را فرزند زاده کنفوسیوس تدوین و تألیف کرده کتاب مذکور شامل دو جزء است، جزء قدیم را ظاهرراً نوه حکیم نوشته ولی جزء جدید را بعدها در حدود قرن دوم ق م دیگران نگارش و تحریر کرده‌اند.

۴- کتاب منکیوس Mencius که تاریخ آن قرن سوم ق.م است و آن مجموعه‌یست از تحریرات و اقوال قدما و پیروان کنفوسیوس و اولین کتابی است که در تبیین فلسفه آن حکیم بسبکی منظم برشته تألیف درآمده.

باید دانست که این کتب چهارگانه در طول سده‌های مختلف گشته و تبدلات و تحریفات بسیار در آنها راه یافته است. در ضمن مطالعه و تحقیق از پنج کتاب کلاسیک فوق و چهار کتاب اخیر الذکر باید گفت که آثار مذکور در یک موقع در معرض خطر عظیمی واقع شد و آن چنان بود که اولین خاقان بزرگ کشور چین موسوم به «دوک چنگ» Duke Cheng از سلاله چین Chin که سر تا سر آن سرزمین وسیع را در ۲۲۱ ق.م مسخر ساخت و بقوه قهریه تمام ایالات و ولایات آن مملکت را بطور بیسابقه در زیر حکم خود درآورد و خود را اولین خاقان «شیه-هوانگ تی» Shih Huang - ti لقب داد وی در شئون اداری و لشکری نبوغ و قریحه بزرگی داشت تختگاهی نوین اختیار کرد و نظام فئودالیزم قدیم را بکلی از میان برداشت و امور مملکت را در شخص خاقان تمرکز داد و تمام آن کشور را به سی‌شش ایالت تقسیم فرمود و دیوار عظیم و معروف چین بنای اوست. پس برای نوشتن و کتابت که تا آن زمان بوسیله قلم‌های نی «بمبو» تحریر میکردند پارچه‌های حریر اختیار کرد که کاتبان با قلم مو بر روی آن صور حروف و کلمات را نقش کنند الغیای

چینی را نیز تسهیل کرد و ساده تر ساخت و خطی جدید بوجود آورد. چون ملاحظه کرد که همه جا اقدامات اصلاحی او با معارضه بیروان روایات و آداب سلف و سر تعجیب مواجه می شود که در میان آنها مدرسین مکتب کنفوسیسیان نیز مדרد رریف اول قرار داشتند که با تفاق بعضی عمال دیوانی اصلاحات او را مخرب بنیان قواعد اجتماعی و اخلاقی عمومی میدانستند و علناً بمخالفت بر میخاستند، ازین رو پس از مشورت با وزیر اعظم خود «لی سو» Lissu در سال ۴۱۳ ق.م آنخاقان امر کرد که کلیه کتب و آثار قدیمه را بسوزانند این عملی است که هنوز مورد لعن و طعن علما و دانشمندان چین میباشد باری بحکم وی نسخ خطی کتب متعلق باشخاص را که متضمن علوم قدما و معارف اسلاف بود و سیاست مدن را بسبک قدیم تعلیم میداد باستثنای بعضی آثار طبی و فلاحتی مابقی را طعمه حریق ساخت و مخصوصاً دو کتاب شعر و تاریخ بیشتر از همه در معرض نابودی و فنا قرار گرفتند و هر کسی آنها را مخفی میساخت مورد شکنجه و عذاب عمال خاقان قرار می گرفت و بدنش را با آهن تفته داغ میگرداند و مدت چهار سال بکارگیری و عملگی اجباری در ساختمان دیوار چین محکوم مینمودند. گویند تعداد چهار صد و شصت تن از فضیای عالیقدر را که غالب آنها از بیروان فلسفه کنفوسیوس بودند بتهمت خیانت زنده در گور مدفون ساختند.

پس از سه سال که از امضای این حکم بگذشت آنخاقان وفات یافت و دوره این خصوصت و عناد نسبت بآثار گذشتگان خانمه بافت خوشبختانه کتابهایی که در خزائن خاص سلطنتی باقی مانده و دستخوش حریق نشده بودند محفوظ مانده و پس از او در زمان سلطنت هان Han بار دیگر کتب کلاسیک کنفوسیوس در میان مردم رواجی از نو یافت و بیش از پیش باشتهار و معروفیت آنها افزوده گشت.

زیان عمده که از این حادثه نصیب کتب قدیمه شد آن بود که بار دیگر چون این نسخ را تجدید کتابت کردند آنها را بخط تازه نوشتند و ناچار بعضی تغییرات و تحریفات و تفسیر تازه بدون آن راه یافت یعنی چون آن کتابها را از نو استنساخ نمودند تغییرات و اضافاتی در آن پدید آمد و در ضمن این تغییرات بشخص کنفوسیوس اندک اندک جنبه الوهیت اسناد کردند و برای اومجرات و کرامات قائل شدند در نتیجه این اختلافات دو دسته آداب، متون قدیم و متون جدید، در آثار مذکور بظهور رسید که ناشی از دو خط سابق و لاحق بود و نزدیک به دوهزار سال بیروان این دو مکتب باهم دگر دائماً منازعه و جدال داشتند ولی این مناظره و مباحثه این فایده را متضمن شد که در اثر انتقاد بسیار و تحقیق فراوان که حتی تا قرن هیجدهم و نوزدهم ادامه داشت متون اصیل از مر قومات مجهول تشخیص داده شد و قسمتهای ساختگی که بعد اضافه شده بود معلوم و مبین گشت و موضوعات اختلاف و مشاجره بدقت روشن گردید.

اکنون پس ازین مقدمه می باید که وارد اصل موضوع یعنی تعالیم فلسفی کنفوسیوس بشویم.

اصول اخلاقی

اعمال خلائق در عصر ظهور کنفوسیوس آلوده بفساد و تباهی شده بود ولی در ذات و نهاد ایشان برای اصلاح و تصفیه آمادگی و استعدادی وجود داشت، اوضاع اجتماعی بد بود ولی در همان حال قابلیت بهبودی نیز موجود بود عمل خلق فاسد ولی سرشت و فطرت ایشان صالح و همه مستعد

اصلاح بودند کنفوسیوس در چنین وضعی گفت مردم از جاده مکارم اخلاق که اجداد آنان بر حسب قاعده «لی» نل زندگی میکرده‌اند و بخیرات و برکات کلی مستعد و کامیاب می‌گشتند دور مانده‌اند و ناچار باید به صراط مستقیم باز گردند .

اصطلاح «لی» که کنفوسیوس برای اصلاح جامعه چین وضع کرد معانی عالی و مهمی را متضمن است وی آنرا در مواقع مختلف بمعانی گوناگون استعمال کرده در یک جا می‌توان آنرا به پاکی و طهارت در محلی دیگر بآداب و انسانیت در موقع دیگر بر رسوم و تشریفات و در زمان دیگر بمعنی عبادت و مناسک و بالاخره بمعنای سر مشق کامل اعمال اجتماعی و مذهبی انسان ترجمه کرد و یا آنرا بمعنای آرمان «نظام اجتماعی» و وضع هر چیز در موضع خود دانست سلسله این نظام همانا در زمان کنفوسیوس گسیخته ورشته امور از هم پاشیده و متفرق گشته بود .

در کتاب «لی - چی» شرحی می‌سود و بحثی کامل در تفسیر کلمه «لی» آمده در آنجا کنفوسیوس گفته است که قاعده «لی» نل و اصول عدالت بنیان انتظام اجتماعی را بر قرار می‌سازد و بوسیله این قواعد روابط و حقوق درستی خلاق و خصائص ایشان نسبت به یکدیگر روشن می‌شود تا آنکه تناسب و اعتدال در مؤسسات اجتماعی ایجاد خواهد شد و جوامع بشری چون اهل قراء و دهات همه با هم دیگر زیست خواهند کرد .

کلیات قواعدی که کنفوسیوس در این باب بنیاد نهاده می‌توان بشرح ذیل خلاصه کرد .
اولاً «لی» عامل اساسی در انتظام امور و حسن روابط بشری می‌باشد و این روابط اصلیه پنج است و عبارتست از رابطه سلطان با رعیت پدر با فرزند ، شوهر با زن ، برادران بزرگتر با برادران کوچکتر و دوستان با دوستان و بعضی روابط فرعی نیز در ضمن باید ملاحظه فرارگیرد مانند رابطه بین آدمی با ارواح عالم علوی رابطه بین ملوک و وزراء رابطه ما بین رجال سیاست با یکدیگر .

ثانیاً روابط فوق در صورتیکه بر طبق اصول قاعده «لی» محل عمل قرارگیرد هر آینه در هر خانه و قریه و بالاخره در سراسر ملک اعتدال و تلائم ایجاد خواهد گردید و عاقبت منتهی به حسن رابطه ما بین انسان با عالم وجود یعنی زمین و آسمان خواهد شد و سبب میشود که اعمال انسانی مطابق صراط «تائو» Tao یعنی اراده ملکوت عالم انجام گیرد .

ثالثاً آداب و رسوم و تشریفات اجتماعی که حاکی از حسن عمل بر طبق قاعده «لی» نل میباشد بایستی مطابق رسم و عادت قدما و اسلاف باشد زیرا پیشینیان طالب سعادت خلاق بوده‌اند و روح انسانیت که موجب احترام و ادب متبادل است در ایشان کاملاً ظهور داشته است .

چهارم همه با هم باعتبار ادب رفتار میکرده‌اند و نظامی کامل و عدالتی محکم بین خود مرعی می‌داشته‌اند زبردستان و زبردستان بحال یکدیگر واقف بوده و مقام هر یک را حفظ و هر کس خود را رعایت نموده است ، ازین رو کنفوسیوس همواره رسوم و دستورهای پیشینیان را مطالعه میکرد و سعی بلیغ میفرمود که خود نیز در رفتار و گفتار بهمان سبک و روش مردم اعصار گذشته حرکت نماید در همین نکته تائوئیست‌ها با پیروان کنفوسیوس اختلاف حاصل کرده و آنها را بباد انتقاد و استهزاء گرفته‌اند و ایشان را صورت پرستان متظاهر خوانده و اعمالشان را لغو و عبث پنداشته‌اند ولی کنفوسیوس یقین کامل و ایمان راسخ داشته است که او عامل عمل درست و فاعل کردار صواب است و بوسیله

همین افعال صوری‌ظاهری و رعایت آداب و رسوم دیرینه مردم چین را دعوت کرده که رفتار او را سرمشق خود قرار داده و طریق حق را بیمایند .

ازینرو در حرکات و سکنات روزانه خویش ادب و انسانیت صوری و انجام مراسم‌ظاهری را بعد کمال رعایت میکرده‌است .

بهر صورت این سؤال درمدم نظر طرح میشود که آیا اعمال کنفوسیوس مبتنی بر قواعد صوری و محدودیت در فکر و تظاهر صرف است یا اینکه وی فیلسوفی اجتماعی است که قضایا را جدی تلقی کرده است ؟ در اینکه آن حکیم در تقلید و تبعیت از اعمال قدما و اسلاف قاعده‌زیرین بدست آورده و آنرا مانند کلیدی در تمام امور غامضه و دستور اصلی روابط دقیق بین افراد بشری بکار میبرد، شکی نیست و آن قاعده را از این قرار نقل کرده‌اند .

روزی کسی از آن فیلسوف سؤال کرد آیا در جهان کلمه‌ئی عام و دستوری کلی وجود دارد که بتوان آنرا قانون حیات در سراسر عمر قرار داد ؟ استاد جواب داد « آری » « عمل متقابل » یعنی « شو » همان کلمه کلی و دستور عمومی است و آن اینست « آنچه را که بر خود روانمیداری بر دیگران روا مدار » .

در این سخن که کنفوسیوس قانون حسن رابطه افراد بشر را وضع کرده است شبیه است بقانون معروف « زرین » عیسی که در انجیل آمده ولی وی در این کلام قضیه را بصورت منفی ایراد کرده (ولی عیسی قضیه را بصورت مثبت تقریر میفرماید) (ازینجاست که بعضی از محققین غرب گفته‌اند که فرمول این حکیم چینی را « قانون سیمین » باید نام داد .) . بهر حال این قضیه بهر صورت خواه سلبی خواه ایجابی بمعنای عاطفه متقابل و رابطه متبادل است و نفی و اثبات در آن تأثیری ندارد خاصه آنکه کنفوسیوس خود در کتاب « مین » Mean همین دستور اساسی زندگانی را بصورت قضیه مثبت نیز شروع کرده که بیان وی کلاماً مطابق با سخن عیسی در انجیل میشود ، در آن جا گفته است ،

« در زندگانی اخلاقی انسان چهار تکلیف موجود است که من نتوانستم آنها را بدرستی انجام دهم نخست آنکه بیدرم آنچه‌ان رفتار نمایم که خود میخواهم فرزندانم بمن رفتار نمایند دوم آنکه بیادشاه خود آن چنان خدمت کنم که میخواهم وزیر من مرا خدمت نماید ، سوم آنکه با برادر مهتر خود آنچه‌ان سلوک کنم که میخواهم برادران کهنتر با من سلوک نمایند و چهارم درباره دوستان خویش عملی پیش گیرم که توقع دارم آنها با من پیش گیرند . »

با اینهمه باید گفت که کنفوسیوس در این مقام نه به مرتبه عیسی ناصری و نه به درجه تاوئیستهای چینی رسیده‌است و این دستور رفتار اخلاقی او بیپایه آنها نمیرسد چون در برابر دستورهای تاو و Taosui واقع شده که دستور جزای بدی را به نیکی مینمای عمل خود قرار داده‌اند قابل بعدی گردید . چنانکه گفته‌اند روزی از او سؤال کردند که نظر او در باب پاداش سیه بحسنه چیست ؟ وی پاسخ داد « اگر بدی را به نیکی کیفر دهی نیکی را بجه پاداش خواهی داد ؟ نه ! احسان را با احسان ولی سوء رفتار را بمدالت تقابله باید کرد . » ازینقرار برای دستور عمل متقابل که میزان اخلاقیات اوست سرحدی وضع کرد و مردمان بدکردار و ستم پیشه را شایسته احسان ندانسته بلکه آنها را مشمول حکم عدل و داد میدانند .

کنفوسیوس خصلت خوب و فضیلت نیک را در بروز جن Jen تعلیم داد که بمعنای تراوشان

احساسات قلبیه انسانی است و گفت که چین مشتمل بر دو جزء است ، نخست حق و مقام هرکس را بدرستی شناختن و دوم با ابناء نوع بهر بانی و نیکی سلوک کردن. نظر بهمین مقدمه آنحکیم پیوسته امر و تأکید کرده است که حکومت‌ها باید برای آسایش و خدمت خلق باشند و خاندانها باید حدود و حقوق افراد خود را پاس دارند ، پیران و جوانان هر یک در مقام خود وظیفه انسانی را نسبت بدیگری رعایت نمایند و بالاخره در هیئت اجتماعیه ابناء بشر باید بیقین دانسته باشند که هرکس بین چهار دریای جهان زندگانی میکند در فعل و قول دیگران را باید برادر خود دانسته و فضایل اخلاقی و کرم ذاتی یعنی (چین) را نسبت با آنها ظاهر سازد .

البته کنفوسیوس در محیط فرهنگ چینی بوجود آمده و از چگونگی اساس حکومت دهنده و کراسی آگاه نبود و از ترتیبات دولت انتخابی و کیفیت حق قضاوت عموم افراد ملت در دستگاه حکومت سخنی بمیان نیاورده است ولی در عین حال که حقوق و حدود اشراف و فرمانروایان «فئودال» زمان خود را شناخته است نصیحت میکند که اگر حکومت از مردم نیست لاقلاً برای مردم باید باشد و حکام احتیاجات عمومی خلق را باید جواب بدهند.

روابط پنجگانه

در کتاب «لی چی» Li - Chi سلسله روابطی را که از تحقیقات فیلسوف درباره «شو» نشان میدهد در پنج رابطه محدود میسازد ازینقرار ،

- ۱ پایستی پدر به پسر با شفقت و پسر به پدر مشفق .
 - ۲ برادر مهتر به برادر کهتر بملطف و مدارا و برادر کهتر با برادر مهتر خاضع و متواضع .
 - ۳ شوهر به زن عادل وزن نسبت بشوهر مطیع .
 - ۴ زبردستان به وزیر دستان دلسته و علاقمند وزیر دستان به زبردستان فرمانبر و تابع .
 - ۵ حکمرانان با اتباع خود مهربان و اتباع بحکمرانان وفادار باشند .
- اگر این پنج حالت در جامعه‌فی میسر گردد در حال عالیترین مرتبه طهارت و صفا (Li) کسوت فضیلت خواهد پوشید و مابین تمام افراد خلاق تناسب کامل و تلائم مطابق حکم فرما خواهد شد و طبایع لطیفه و خصائل شریفه انسانی (چین) خود را جلوه‌گر خواهد ساخت . جنگ و نزاع از میان برمیخیزد ظلم و ستم منعدم میشود و دستان بسمادت و شادی خاندانها به تندرستی و خوشدلی مملکت بصلح و سلام قرین خواهند شد .

خصال فرزندی

البته فیلسوف چین نخواسته است که سراسر ثقافت و فرهنگ چین را بر روی شالده و بنیان خانواده مستقر سازد ولی تمالیم و اقوال او ، علاقه بخانواده را چون اولین خصلت پسندیده چینیان چنان ستوده است که هیچ چیز از آن بالاتر نیست و فاداری و علاقه بخاندان را اولین وظیفه انسانی آن مردم می شمارد ، اعمال و اقوال هر جوان نواخته از روی خلوص تام از آغاز ولادت تا پایان عمر وقف بر خدمت بخانواده خود است پسر باید پدرش را اطاعت کند و چون وفات یافت برادر بزرگتر

را فرمانبردار باشد و هر پدیری برای ایجاد سعادت و سلام انفراد خاندان مسؤلیت تمام دارد و باید فرزندان را با صفات حمیده و ملکات شریفه بیورود و خود برای اولاد بهترین نمونه و سرمشق اخلاق باشد در این باب کنفوسیوس سخن بسیار گفته و بیانات مفصل ایراد کرده است از آن جمله وقتی گفت :

مادامکه پدر در قید حیات است پسر باید مطابق میل او رفتار کند و چون وفات یافت باید فرزند رفتار و کردار او را مد نظر بگیرد و مدت سه سال بهمان روش حرکت کند تا او را متقی و دستکار بتوان دانست .

وقت دیگر گفت : پسر فرخنده آنست که جن بواسطه مرض و بیماری که اجباراً آید بهیچ نوع اسباب کدورت ضمیر و ملال خاطر پدر خود را فراهم نسازد .

در کتاب مین Mean قاعده محکمی وضع کرده و چنین گفته است : «خاوان وو Wu و برادرش شاهرزاده چو Chu الحق مردانی متقی و نیکوکار هستند زیرا هر بهار و پائیز آنهر دو معبد اجداد خود را مرمتی بسزای میکنند و ظروف خاص هدایا و نیاز را تمیز و پاکیزه میسازند ، آلات و ادوات خانه حتی دوک و چرخ نخریسی را اصلاح مینمایند و در هر فصل هدایا و قربانیهای مناسب (بارو اجداد) بتقدیم میرسانند .

جمع شدن در اماکن مبارکی که پدران ما پیش از ما در آنجا جمع میشده‌اند و انجام دادن مناسک و تشریفاتی که هم ایشان به‌عمل می‌آورده‌اند سرودن نعمات لطیف موسیقی که ایشان در زمان خود می‌نواخته‌اند حرمت نهادن بکسانیکه آنان بنوبت خویش آنها را حرمت می‌نهادند ، محبت بکسانیکه محبوب ایشان بوده‌اند خلاصه تکرار همان اعمال چنانکه گوئی آن پیشینیان هنوز زنده و حی و در میان ما هستند ، فوز بزرگی است که از خصایص اعمال و خصائل برگزیده فرزندان بشمار می‌رود.»

باری- تحکیم رشته ارتباط بین فرزندان و پدران از عصر کنفوسیوس تا کنون سرمشق‌اعلی و مثال اکمل حکمت دانایان و خردمندان چین است و احترام و ارادت اخلاف باسلاف را باعادت سعادت و خرمی عالم و موجب زوال مصائب و آلام جهان می‌شمارند ، نه فقط هر کس باید پدر خود را بواجبی حسرت گذارد بلکه باید ارواح عالیه اجداد و نیاکان گذشته و رؤسا و بزرگان قوم و دانشمندان بسر گزیده و بالاخره روان خاقتها و شاهرادگان متوفی همه باید محل ستایش و احترام باشند .

سیاست مدن

کنفوسیوس در باب رابطه بین سلطان و رعیت نیز بسط کلام داده و قواعد اخلاقی چند در سیاست مدن وضع کرده و گفته است هر گاه سلاطین و ملوک این قواعد عالیه را که بنیان قانونی مدنیت فاصله است رعایت کنند هر آینه اوضاع و احوال سراسر دولت ایشان تغییر خواهد یافت و تمام خلائق از صاحبان مناصب عالیه و مقامات ارجمند گرفته تا پست‌ترین و فقیرترین افراد ناس بالطبع در سراسر اوضاع و احوال خود تقوی و فضیلت پیشه خواهند کرد . پس اصلاح هیئت اجتماعی باید از فوق آن شروع شود یعنی از حکمرانان آغاز گردد تا بتدریج بسدرجات سفلی

جامعه و افراد تحتانی برسد.

وقتی یکی از رؤسای قبایل در ناحیه «لو» تدا موسوم به «چی کانگ تزو» که مردی گران - مایه و گرامی بود از حکیم پرسید که قاعده حکمرانی چیست؟ حکیم پاسخ داد: «حکمرانی، یعنی همه چیز را مستقیم و درست داشتن، اگر شما ای آقا، مردم زیر فرمان خود را باستقامت و درستی رهنمای کنید هیچکس از سراط مستقیم منحرف نخواهد شد» همان رئیس در موقعی دیگر از حکیم سؤال کرد، آیا نباید یاقیان و متمردان را نابود سازیم تا اینکه قانون و نظم در جامعه برقرار گردد؟ بر این مسئله مهم کنفوسیوس جوابی داد که برای او مقامی ارجمند و حرمتی عالی احراز کرد در اینجواب يك دستور نهایی اخلاقی بنیاد نهاد که ممکن است مورد قبول قانون - گذاران و حقوق شناسان نباشد وی گفت، «ای آقا در حکومت مجازات اعدام چه ضرورت دارد؟ اگر شما از روی نیت خالص و حقیقه راسخ بر آن بروید که خوب و نیکو باشید مردم کشور نیز خوب و نیکو خواهند شد. تقوی و فضیلت پادشاهان مانند باد است و طبیعت افراد ناس مانند گیاهان چمن البته گیاه در برابر وزش باد خم شده سر تسلیم فرود میآورد.»

کنفوسیوس پایه تعلیم اصول سیاست مدن را روی این قاعده قرار داد که آدمیان همه بطبع و به نهاد خوب و نیکویند ازینرو بفطرت ساده هرگاه از اولیاء و فرمانداران خود نیکی و خوبی بینند بحسن قبول استقبال خواهند کرد پس اگر در کشوری مدت یکصدسال متضادی پادشاهان بخوبی سلطنت نمایند جرم و جنایت بخودی خود از میان برمیخیزد و در نتیجه مجازات اعدام ضرورت وجودی حاصل نمیکند.

روح روشن و فکری عالی آن دانشمند از این کلام که در ضمن مطالعات تاریخی بعمل آورده است و يك سلسله مقدمات و نتایج منطقی را بیان کرده یافت میشود،

«شاهان رفته که میخواهند صفات عالیه ایشان درخشان و تابان باشد درصدد انتظام مهام امور دولت برآمدند پس برای حسن امور دولت ناگزیر به انتظام خاندان خود پرداختند و برای انتظام امر خاندان نخست تربیب نفس خویش را طالب شدند پس برای تربیت نفس خود تصفیه قلب خود را لازم دانستند آنگاه برای تصفیه قلب خلوص نیت را ضروری دیدند سپس برای حصول خلوص نیت بکسب علم و طلب دانش نیازمند گشتند و برای حصول علم در مقام تحقیق از حقایق اشیاء برآمدند، چون حقیقت اشیاء برای ایشان کشف شد علم و دانش ایشان افزایش گرفت و چون علم و دانش ایشان کامل شد نیت ایشان خالص و مصفی گردید و چون فضیلت خلوص نیت را حاصل کردند قلب ایشان از آلاش و پلیدی پاک و منزه شد و چون قلب ایشان طهارت یافت نفس ایشان تربیت حاصل نمود آنگاه که تربیت نفسانی ایشان را میسر گردید امور خاندان ایشان بسامان آمد چون کار خاندان منظم و بسامان شد نظم ملک و درستی امر حکومت که غایت نهایی بود حاصل گشت همینکه مملکت را بنظام آوردند سراسر مردم کشور بسامت و سلام رسیدند» در این عبارت که معروفترین کلمات حکیم است و همچنین از دیگر سخنان و تمالیم او بخوبی هویدا میشود که زندگانی خوب بمعنیه آن مرد بزرگ در زندگی روحانی است نه در وضع شرایع و قوانین. فرمانروا و رئیس خوب با سرمشق صالح و قنده پسندیده هر آینه جلوگیری از جنایات فجیع میتواند کرد. در حالیکه قوانین موضوعه و نظامات مقرره خود مولد و موجب جنایات میشوند، حکومت فاضله و دولت منظم را بزور «مواد قانون» نمیتوان بوجود آورد بلکه تنها بانی و موجب آن سر مشق

خوب و مثل نیک و خلوص نیت و شوق به اعمال پسندیده است؛ همینکه دوستی و همکاری صحیح بین پادشاهان و رعیت برقرار شد بقانون نیازی نخواهد بود.

اگر امری یا حکمرانی طهارت ذیل و نزاهت دامن بیش گیرد دل او بساک و طاهر گردد و افکارش پاکیزه و بی غل و غش شود هر آینه کار خاندان او بنظام آید و دولتش سامان پذیرد و زیردستانش بشقلید از او براه عدالت و داد روند و رعیتش سعادتمند و خرم میشوند.

در کتاب «اصول مین» سخنی از کنفوسیوس نقل میکنند که برای توضیح مقصود بسیار سودمند است روزی حکیم به حکمران ناحیه «لو» گفت، «وقتی که رجال شایسته در کار باشند امر دولت صلاح پذیرد و چون آنها از میان بروند مملکت فساد افتد و تباه شود... ازینرو پیشرفت کار مملکت رانی مملکتداری وابسته بدست رجال شایسته است. و رجال شایسته بکارم اخلاق پادشاهان پرورش می‌یابند پس پادشاه باید خصائل و صفات خود را آراسته و پیراسته سازد و خود بدستور مسراط اخلاقی (ناؤ) رفتار کند و این رفتار اخلاقی حاصل نمیشود جز اینکه پادشاه صاحب ملکه راسته عدالت و انصاف «چین» باشد یعنی انسان کامل بشود.»

بنابراین مبادی کنفوسیوس علاقه و توجهی بقوانین موضوعه نداشت و میگفت که اگر مردم را بوسیله قوانین و نظامات هدایت کنند و مطابق شرایع مجازات و کیفر دهند ممکن است از ترس و بیم مرتکب خیانات نشوند لیکن طبایع ایشان به بشرمی و بی حیائی عادت میکنند ولی اگر خلائق را بنور معرفت و بچراغ ادب راهنمایی نمایند آنها دارای طبیعتی لطیف شده شرم و حیا پیش گیرند و خوبی و نیکی را خوبی و سچی خود قرار خواهند داد این قاعده منتهای امیدو آرزوی سادات ابناء بشر است.

خلاصه در نظر آنحکیم تهذیب اخلاق و سیاست مدن به تطهیر و تصفیه صورت و ظاهر میسر است که آنرا «اصلاح عناوین» Rectification of Names نام داده‌اند و آن چنین خلاصه میشود؛ هرکس باید در زندگانی مطابق سرمشق اعلمی و مثل اکمل رفتار نماید یعنی حد عالی و رتبه کمال خود را در جامعه بشناسد و چنانکه مقتضی و شایسته آن مقام است عمل کند.

انسان کامل

در مد نظر کنفوسیوس انسانی مرتسم است که از آن بیوسته سخن میگوید و او را نمونه اتم و مثل اغلای آدمیت میداند و «انسان کامل» نام میدهد که او را بجینی «چون - تزو» Chun - Tzu گویند.

این چنین نفسی که بزینت کمال آراسته است در اندیشه آن حکیم پسری است که محبت والدین را همواره در دل دارد، پدري است که بفرزندان خود بعدالت و مهربانی رفتار میکند، عاملی است که نسبت بفرمانده خود وفادار و امین است و شوهری است که بهمسر خود با وفا و صمیمی و دوستی است که با دوست خود مخلص و مؤدب میباشد، این تصویر اکمل (ایده آل) و وصفی که آن مرد دانتمند از چنین انسانی میکند سبب شده است که کنفوسیوس را در عداد بزرگترین فلاسفه اخلاقیون جهان فرار می‌دهند. او گفت «انسان کامل» همواره به پنج خصلت پسندیده

آراسته است و در هر جا و هر وقت، همه جا و همه وقت این خصائل محموده را بمنصه شهودمی - آورد و آنها عبارتست از ، عزت نفس ، علو در همت ، خلوص در نیت ، شوق در عمل ، نیکی در سلوک .

توافق و تلائم که در نظر او غایت مطلوب اوست از صفای باطن و تزکیه ضمیر حاصل می-گردد و انسان کامل با دلی پاک از روی حقیقت و با کمال خلوص رفتار میکند ، ادب کاذب که محدود از انجام تشریفات ظاهری است در نزد او ارزشی ندارد او میگوید: «من آنچه را که بظاهر بحقیقت شبیه ساخته‌اند ولی عین حقیقت نیست دشمن میدانم اگر انسان بحقیقت انسان نباشد انجام عبادات برای او چه سودی خواهد داشت ؟ سرودن نعمات مذهبی برای او چه حاصلی می‌آورد؟» اینست لب و منتر فلسفه آن فیلسوف در باب انسان کامل. در نظر او بواسطه تطبیق و توافقی که انسان مابین عمل و نیت ایجاد میکند بجائی میرسد که وصول بر آن مرتبه نزد آدمیان متعارف مشکل است ولی برای او مانند عمل تنفس بسیار سهل و ساده میباشد و وظیفه خود را با کمال آسانی انجام می-دهد. مکارم اخلاق او هیچوقت صورت خشونت و صعوبت حاصل نمیکند بلکه او با ذوق سلیم احساسات خود را در قبضه اختیار دارد، وی متواضع ، مهربان ، ساده و بی تکلف و درستکار و عدالت پیشه است، همانطور که نفس خود را اصلاح میکند و بزبور فضایل حمیده خود را می‌آراید همواره در تربیت و تکمیل نفس دیگران نیز کوشش میکند ، این انسان شریف هیچوقت مبادی عالیه آدمیت را فراموش نمیکند و اوامر ضمیر خود را پیوسته پیروی مینماید و عقل و اعتدال فکر خود را همیشه حفظ میکند حتی هنگامیکه بخوردن طعام مشغول است از وام خود بدیگران غافل نماند و نیز در مواقع صعب و زمانیکه افکارش آشفته و پریشان است به مبادی شریفه تقوی و فضیلت بااست . چون قانون تناسب و تامل را همواره در عمل و در فکر رعایت میکند و نسبت بدیگران حقوق متبادل و تساوی را محفوظ میدارد ، ازینرو شریف و بزرگوار میباشد. انسان کامل چون بفضیلت نفسانی خود یعنی «چین Jin» واقف است ازین جهت بالطبع متمایل به عمل نیک «لی» Li میباشد وی بالفطره يك سائقه و محرك باطنی دارد که وی را بسوی انجام وظیفه میراند و بدون تکلف و با سادگی و روانی تمام وظایف خود را بعمل می‌آورد ، درستی و صحت عمل او هیچوقت صورت غفلت و خشونت نخواهد داشت بلکه با ذوق سلیم و عقل مستقیم رفتار خود را در قبضه اختیار خود دارد . وی متواضع و خالی از زریا و تصنع و دوست و محب عدل بوداد است. وی کلمات و حرکات و سکنات دیگران را بدقت می‌سنجد و در آن اندیشه نمیکند و در برابر آن عملی که وجدان با والفاء میکند از روی راستی و صداقت بجا می‌آورد در همان حال که خلق و خوی را تصحیح مینماید اخلاق و طبایع دیگران را نیز از کجی و انحراف دور میسازد و بسوی استقامت می‌آورد، الحق این اوصاف و شرایط که کنفوسیوس برای انسان کامل ذکر کرده يك فرد آدمی بتمام معنی (ایدال) را در نظر طرح می‌سازد.

ازین دستورها و قواعد که کنفوسیوس در این باب وضع فرموده کاملاً معلوم میشود که نفس او خود سرمشق کامل و نمونه متقی از انسانیت کامله بوده است و با اعتدال و میانروی با دوری از افراط و تفریط زندگانی میکرد است از کلمات اوست که میگوید ، « به طریق من بمقام شرافت انسانی نایل شدم ، اول محبت که هیچ وقت مرا آزرده نساخت . دوم حکمت که هیچوقت برایم شک و ریب بار نیاورد . سوم شجاعت که هیچوقت ترس و بیم در دل من ایجاد نمود . » و نیز گفته

است ، « من مدعی نیستم که حکمت الهی و تقوای نام را دارا هستم تنها چیزی که می‌توانم درباره نفس خویش بگویم اینست که در راه و روش خود هرگز تردید حاصل نکردم و در تعلیم‌بیدیگران هیچگاه فتور نیاوردم این است منتهای عمل من پس ... من فقط نازل حکم و مواظب پیشینیان هستم و از خود چیزی ابداع و اختراع نکرده‌ام و بکلمات ایشان ایمان دارم و آنانرا دوست میدارم ... گویند آنحکیم در اوایل پیری روزی بمناات و آرامی تمام گفت ، « درپانزده سالگی من فکر خود را وقف کسب علم کردم ، درسی سالکی بر روی پای خود مستحکم ایستادم درچهل سالگی دل من از رنگ شك و شبهه زدوده شد درینجاه سالگی باحکام آسمانی واقف گشتم . در شصت سالگی گوش من باستماع حقایق مشغول بود و درهفتاد سالگی عمل من تابع احکام قلب من گردید تا دیگر از راستی و صدق منحرف نشوم... »

آموزش مذهب

این نکته را اساساً باید در نظر داشت که کنفوسیوس قبل از هرچیز يك تن معلم اخلاق بوده است و پس . و او برای خود بالاتر ازین مرتبتهی قائل نشده معذک او را باین درجه و مقام محدود نمیتوان کرد چه در اعتقادات نفسانی و چه در اعمال ظاهری وی پیوسته روح ایمان یعنی يك حقیقت مذهبی نمودار است ، آنحکیم آنچه‌ان بدقت و مراقبت برسوم و تشریفات دینی عصر و زمان خود علاقه‌مند و با بست بوده که اعمال او سرمشق استحکام عقیده و نمونه استواری ایمان ملت چین تا نسل معاصر شمرده می‌شد و شخص او بتمامی مثل اعلی و مظهر اکمل دینداری بحساب می‌آمده است.

با این همه اعتقاد او بامور مذهبی محدود بیک نوع خود داری و احتیاط است . زیرا در مبادی و آراء خود کنفوسیوس صرفاً فیلسوفی عقلانی و پیرو قواعد انسانیت جلوه‌گر است و باشکال میتوان برای او مرتبه عالی‌عرفان یا مقام مافوق الطبیعه قائل شد ، وی در عبادات و مراسم ظاهری و در مناسک و تشریفات صوری هر عملی را که برخلاف عقل سلیم باشد و يك مقصود و يك هدف اجتماعی را متضمن نشود نمی‌پسندید و ببحث در اعمال و افعال و گناه و تواب و مسائل مافوق الطبیعه چندان رغبتی نشان نمیداد ، وقتی یکی از شاگردانش بنام « توریو » از او سؤال کرد که وظیفه آدمی نسبت بارواح مردگان چیست ؛ وی پاسخ داد ، « ما که هنوز وظیفه خود را نسبت به زندگان انجام ندادیم چگونه نسبت بارواح اموات کاری برعهده می‌گیریم . نخست باید از روی صدق و یقین تکلیف خود را نسبت بمالم و بانسانیت بعمل آوریم و در باره ارواح با احترام اکتفا کنیم . اینست حکمت حقیقی . »

لیکن همان جود و کوششی که کنفوسیوس در طریق ایجاد وحدت و نلالم و توافق در راه ورودلت و خانواده بعمل می‌آورد ممتازم آن بود که تمام مناسک و عبادات معموله آنمسر را بدقت انجام دهد و مانند يك شخص مؤمن متعبد بمعبد برود ، قبل از انجام عبادات رسمن غسل بعمل آورد- پس لباس مخصوص را بپوشد و رسوم قربانها را بدقت معمول دارد چنانکه گوئی ارواح اجداد در آنجا حی و حاضرند و آن اعمال را برای‌الین ملاحظه می‌کنند.

و سمت‌دانه ایمان او به پرستش اجداد حد و حصری ندارد . در کتاب « اصول من Mean »

نوشته است که کنفوسیوس معتقد بود که امپراطور «وو» Wu و بردارش شاهزاده «چو» Chou مردمانی بسیار متقی و دیندار بوده‌اند بدلیل آنکه آنها معبد خاص اجداد را مرمتی بسزا فرموده و همچنین آن‌را به نظم و سامان درآوردند و هر بهار و پاییز خود در آنجا حاضر می‌شدند و مراسم قربانی را بتفصیل بتقدیم میرسانیدند و نیز اسباب و ادوات و چرخ نخریسی خانواده را محترم می‌شمردند ، او میگفت خاقان‌های اعصار ماضیه الحق مردمان سمید و نیکبخت بوده‌اند زیرا اولاد و اعقاب چند از ایشان بجای مانده که مراسم قربانی و عبادت و احترام را درباره آنها بعد از وفات بدقت انجام دادند.

خلاصه ، بنیان و اساس عقیده دینی کنفوسیوس در این بود که چون آدمی بدرستی قواعد اخلاقی را بعمل آورد برحسب مشیت آسمان رفتار کرده است . نویسنده کتاب مبارک مین «Doctrines of the Mean» که احتمالاً فرزند زاده اوست می‌نویسد که کنفوسیوس روشن‌و ثابت ساخت که حقایق ثابت و احکام مسلم از امپراطورهای اعصار قدیمه همانند امپراطور «یاو» Yao و امپراطور «شن» Shun بزمان او رسیده و با نظم و نسق الهی که انقلاب زمان و دوران روزگار را مانند فصول اربمه و افلاک علوی و زمین سفلی برقرار کرده است همچنان متناسب و ملائم ساخته است ، این عقیده را نمی‌توان صرفاً يك مبدء فوق‌الطبیعه یا اصل توحید دانست دحتی آنرا نیز به اشکال میتوان مبدئی عرفانی شمرد ولی درهمه حال این افکار مافوق معتقدات مذهبی عوام میباشند . چنینان معتقد بوده‌اند که درهر خانه دو روح علوی الهی موجود است که یکی در مطبخ مقام‌دارد و دیگری در زاویه جنوب غربی خانه . و این هر دو از بعضی از افراد خاندان که جداگانه در تحت حمایت آنها بندگان شفاعت و ویشتیایی می‌کنند . روزی شخصی از کنفوسیوس سؤال کرد چرا عوام- الناس بروحی که حافظ مطبخ است بیشتر علاقه و حرمت دارند ؛ حکیم بتندی جواب داد « این سخنان لذو و باطل است ؛ اگر کسی برخلاف احکام آسمان مرتکب گناه شود دعا و شفاعت ارواح علوی درباره او اثری نخواهد داشت » ظاهراً وی معتقد به پرستش «آسمان» بوده است و ازینرو او را باید در عداد پیشوایان و زعماء بزرگ مذاهب دیگر جهان قرار داد . ظاهراً کنفوسیوس درباره خود يك جنبه رسالت و نبوت خاص نیز قائل بوده است . حکایت کنند که وقتی در شهر «کوانگ» گرفتار غوغای عوام شد و جماعتی بر سر او ریختند چندانکه شاگردانش بر حیات او بیمناک گشتند . کنفوسیوس گفت ؛ چون « کینگ‌ن» Keing Wen (یکی از مؤسین سلسله چو) مرده است و من آثار او و دارای موارث او هستم اگر مشیت آسمان بر آن است که این آثار موارث معدوم شود البته من کشته خواهم شد زیرا که با نابودی آنها دیگر آیندگان بآن علوم دسترس نخواهند داشت ولی اگر اراده آسمان برفاء این علم تعلق دارد و نمیخواهد که آن از جهان برافتد مردم کوانگ Kuang کاری بمن نمیتوانند بکنند . در وقت دیگر کنفوسیوس فریاد برآورد و گفت ؛ « آسمان نیروی (ت) Te را بصورت من بوجود آورده است و مرا از اشخاص و افرادی مانند این و آن (هوان‌تیو) چه ترس و بیم است ؛ « ازین کلمات و سخنان معلوم میشود که وی را حالانی روی می- داده که در آن خود را مبعوث و حامل امر جاویدی وازلی میدانسته است و بتعالیم خود ایمان داشته و آنها را مبتنی بر اساس نهائی طبیعت اشیاء می‌پنداشته و همین عقیده است که بر آن لنت «مذهب» و نام «دین» میتوان نهاد.

۴. مکتب کنفوسیوس و مردان برجسته و رقباء و دشمنان آن

تشکیل مکتب کنفوسیوس

«مانسیوس» Mencius در کتاب خود حکایتی نقل می‌کند که چگونه شاگردان حکیم بمده از مرگ وی بزماداری و سوگواری پرداختند. میگوید: «چون کنفوسیوس جان سپرد سه‌سال از آن واقعه بگذشت شاگردانش سازوبرگ خود را جمع کرده آهنگ بازگشت بخانه‌های خود کردند. پس بسوی «تزو کونگ» Tzu Kung (شاگرد مقرب کنفوسیوس) رفته و گرد او حلقه زدند همین که بیکدیگر نگر بستند چندان فریاد بشیون و زاری بر آوردند که صدای آنها گرفته شد پس روبراه‌نهادند. یک بسویی رفتند اما «تزو کونگ» باز گشته و منزلی برای خود در جوار ضریح استاد بساخت و به تنهایی و عزت سه سال دیگر در آنجا بسر آورد و سوگواری پرداخت پس بوطن خود مراجعت کرد.»

بعدس قوی این امر مقدمه و سرآغاز تأسیس مکتب کنفوسیانیزم بوده است، افراد این مکتب که گویند عدد ایشان به هفتاد تن می‌رسید هر یک بسویی رفته در اطراف کشور پراکنده گشتند و در خدمت شاهزادگان و امراء محلی «فئودال» درآمدند، گویند جمعی از آنها که برتر از دیگران مقام داشتند بمنصب وزارت یا معلمی منصوب گشتند و بعضی که در درجه پائین‌تر بودند نزد حکمرانان صاحب منصبان جای گرفته و بمعاونت و وصایت آنها اشتغال و برخی دیگر بمنزلت و انزوا هم‌رخود را بسر آوردند. خلاصه آنکه این جماعت بمعبت او گرویده و تمام اوقات خود را مصروف نشر تعالیم آن حکیم کردند. درنسل بمده هم ایشان سعی بلیغ بعمل آوردند که مواد اخبار و روایات منسوب باستاد را تدوین و تألیف کنند تا عاقبت همان بصورت کتاب آنالکت Analect (مجموعه منتخب) درآمد و در طول مدت سه یا چهار قرن مکتب کنفوسیوس منشأ ظهور کتب مهمه مانند کتاب «علم‌بزرگ» و کتاب «دستورمین Mean» و کتاب «محببت فرزندی» گردید و کتاب‌ها و جوینگ Hsiao Ching که نزد پیروان کنفوسیوس بسیار محبوب است نیز حاصل همین ایام می‌باشد، ولی در عدد کتب اربعه قرار نگرفت.

همچنین کتب قوانین و تفاسیر چانگ‌ها و سالنامه بهار و بایئز هم بقلم این شاگردان نگارش یافته است و چه بسا آثار دیگر نیز داشته‌اند که نابود و محو شده و فعلا از میان رفته. «تزو سو» Tzu Ssu که یکی از پیشوایان عظیم‌الشان آن مکتب است و نواده اولی کنفوسیوس شمرده میشود مانند نایب دانشمند خود عمر خود را سراسر وقت نشر تعالیم و بسط مبادی فلسفه نمود. وی دو نسل بعد از وی بجهان آمد.

باید دانست دو مانع یادو عایق بزرگ در راه سیر و انتشار مبادی کنفوسیانیزم وجود داشت، یکی آنکه نظام سلطنتی فئودال چو Chou رفته رفته روبانحطاط و زوال گشت. (۲۲۱ - ۴۰۳ ق. م.) دوم آنکه در همین عصر و زمان بسیاری مکاتب فلسفی و فکری در کشور چین بوجود آمد که هر یک بنوعی دیگر مشکلات سیاسی و عوامض اخلاقی آن عصر را حل و فصل میکردند، تنها شاهزادگان و امرایی که سعی میکردند نظام «فئودالیته» را حفظ و آنرا برای ادامه زندگانی خود محافظت کنند، بناگردان کنفوسیوس گرایده و آنها را در کنف‌بشتیبانی و حمایت خود قرار میدادند. با آنها هم روزگار روبه تغییر بود و مردم باآداب و آثار پیشینیان چندان شوق و علاقه نشان ندادند و به پیروان

کنفوسیوس که منادی وداعی آن آداب بودند توجهی نمیکردند .
 اکنون باید به مکاتب فکری دیگر که در مقام تمارض و تزاحم با مکتب کنفوسیوس بودند
 باختصار اشاره‌ئی نمایم .

الف- تعالیم تائوئیست ها Taoists

کسانیکه کتاب تائوت چینگ Tao - te - Ching را تألیف و تدوین کرده بودند بمبادی
 کنفوسیوس میل و علاقه نداشتند و پیروان حکیم را مورد تحقیر و انتقاد قرار میداده‌اند . یکجا در آن
 کتاب از روی طعنه میگوید ، چون تائوی بزرگ رو بانحطاط نهاد مبادی « محبت » و « عدالت »
 جانشین آن شد . چون دانشوری وزیرکی بظهور رسید نفاق و تزویر بپداشد ، زمانیکه روابط ششگانه
 محفوظ‌نماند مردم قاعده و اصل محبت پدری و فرزندی را بنیاد نهادند و قتیکه مملکت دچار آشفتگی
 و سوء حکومت گردید صحبت از مشورت با وزیران دانشمند بمیان آید .
 بخوبی معلوم است که ازین امور وطن و وطنز بمبادی کنفوسیوس کنایه زده است .
 ازینگونه درنوشجات و تحریرات جوانگ تزو Chuang - tzu کنایات استهزاء آمیز بمبادی
 کنفوسیوس بسیار دیده میشود .

ب- مبادی مهیزم Mohism

فیلسوفی دیگر بنام « مو- تزو » Mo - Tzu یا « موتی » Mu - Ti (احتمالا ۳۹۰-۴۶۸ ق.م) بظهور
 رسید که تعالیم او نیز بمبادی کنفوسیوس رقابت میکرد .
 وی حکیمی انسان دوست و عاشق و حرارت بود و بر آن بود که حکومت باید در تحت قواعد
 سخت منحبی اداره شود . وی سادگی و قناعت را تعلیم میداد و مؤسسات و دستگاههای اجتماعی « چو »
 Chou را انکار مینمود و میخواست جامعه از کارگران و عمال بنیاد گذارد که همه با هم متساوی و
 متشابه باشند و بین افراد بینوت و امتیازی وجود نداشته باشد و همه با هم برادری و برابری
 رفتار کنند . و میتوان گفت این فیلسوف در واقع پیش آهنگ باستانی کومونیستهای فعلی
 بوده است .

هر چند مکتب فلسفی موتی دوامی نیآورد و از میان رفت و مدت دو هزار سال جز نزد دانشمندان
 اسم او بر همه مجهول ماند مندرکوی در زمان خود نقشی برجسته داشته و در تاریخ فلسفه و دین‌چینیان
 شخصی مهم بشمار میرود . وی اندک زمانی پس از کنفوسیوس ظاهر ا در ایالت لو Lu « لوه » بجهان آمد و
 گویا اوایل شباب خود را در تحت تأثیر مبادی کنفوسیوس بسر آورده و قلیل مدتی در ناحیه سونگ
 Sung بشغل دولتی مشغول بوده است ولی بعداً از تعالیم وی سر باز زده و روشی جدید ابداع کرد و
 از تشریفات بیروح و رسمیات خشک که بمبادی کنفوسیوس آمیخته بود کاسته و روشی آزادانه و «دمکراتیک»
 پیش گرفت .

این فیلسوف را دودهنف عمده بود . اول آنکه پیروان خود را همه با هم متحد سازد و یک
 جامعه برادری و اخوت برقرار سازد که همه برای نفع عموم کار بکنند . دوم آنکه همه افراد مشیت

«آسمان» و اراده ارواح را محترم شمارند .

بزم اوسلطان علوی یا «آسمان» «شانگ - تی» Shang - ti مافوق همه است و از ناحیه او محبت عام و خیر محض نسبت به تمام مخلوقات تراوش میکند .
روح و جوهره نظریه در اینست که اصل محبت کلی و معاضدت و یاری متبادل حتماً بدون اجر و پاداشی نخواهد ماند و شکی نیست هر کس دیگران را دوست بدارد دیگران او را دوست خواهند داشت ، هر کس بد دیگران نیکی کند دیگران باو نیکی خواهند کرد اما آنکس که بد دیگران جفا و جور روا دارد و دیگران را مکروه و منفور گردد دیگران او را نیز منفور و مکروه داشته و بر او جور و جفا روا خواهند داشت . پس محبت و لطف بدون اجر و جزا نخواهد ماند ولی عداوت و بنفاه هیچگاه مؤثر و سودمند نخواهد بود ولی بدبختانه مردمان روزگار نمیتوانند این حقیقت واضح را درک کنند .

ج- قانونیون Legalists

جماعتی که به بیرون مکتب قانون معروفند بیشتر از دیگران به مدرسه کنفوسیوسانیم تاخته‌اند، این گروه از متفکرین و صاحب نظران گوناگون تشکیل شده بود که آراء و نظریات مختلف داشته‌ولی همه در یک نکته متفق بودند و آن اینکه نظام آشفته و خودسری «فئودالیزم» باید از میان برافتد و بر جای او یک نظام اجتماعی متین و محکم برقرار شود که بر طبق آن دولتها فقط بموجب قانون حکمرانی کنند نه بروفق تشریفات و آداب. ازین رو سبک و نظر کنفوسیوس که حکومت را اساس ادب و شالوده تشریفات اخلاقی قرار میداد نمی‌پسندیدند ، در نزد این واقع بینان قانونگذار تعالیم کنفوسیوس بکلی غیر عملی شمرده میشد. بعضی از ایشان قوانین سختی وضع کردند که بسیار مانند به اصول و قواعد حکومت قاهره فاشیست امروزه است. بعضی دیگر روشی اختیار نمودند که بسیار به اصول مکاولبی ایتالیایی شباهت داشت و میگفتند ، پادشاه باید بمیل خود و اقتضای وقت قوانینی وضع یانسخ کند یا به حساب منفعت وقت و مصلحت روز عهد و پیمان با هر کس بخواهد منقذ سازند و همانطور که روش نائو در عالم متغیر است قوانین نیز باید قابل تغییر و تبدیل باشد و آن قوانین باید چنان محکم و واضح وضع گردند که همواره بشر را بسوی خیر و صلاح خواه و نخواه و بطور اجبار و اکراه رهبری کند زیرا جامعه بشر با گله گوسفند و یا دسته مرغابی فرقی ندارد و آنها را باید با چوب قانون هدایت نمود تا در تحت نظم و قاعده در آیند و بر حسب امر رئیس کشور در هنگام ضرورت بچنگ یا صلح اقدام نماید .

افراد عناصر قانونیون در مجالس مشورتخانه دولتهای مختلف در طول دو قرن (۲۲۵-۴۲۵ ق. م) نفوذ و قدرت زیادی داشته‌اند و در افکار سیاسی و آداب اخلاقی مردم چین تأثیرات عمیق بجای گذاشته‌اند یکی از آن جمله شخصی است بنام «شانگ یانگ» که در سال ۳۳۸ ق . م بقتل رسید وی پادشاه متبوع خود را به شورتاندر زمینداد که قوم خود را فقط بدو کار مشغول دارد و بس یکی زراعت و حصار و دیگر جنگ و قتال . دیگری از آنها مردیست موسوم به «شن تائو» Shen Tao که از او قبلاً سخن گفتیم وی به سلطان خود راهنمایی میکرد که با افزایش قدرت و استبداد شخصی خود بکوشد و بقره و غلبه بر رعایا حکمفرمایی نماید تا همه او را از ترس و بیم مطیع و منقاد شوند . دیگری از

آنها پیشروانی است بنام «هان‌فی» Han-Fei که در ۲۳۲ ق.م وفات یافته است او نیز در دولت «سین» Chin صاحب منصب و مقامی محترم بود و در تحت امر سلطانی مقتدر و توانا خدمت میکرد وی مبادی نائوئی‌زم و کنفوسیائیزم را مطالعه و تحقیق کرده و در نوشتجات فراوانی که از او باقی مانده اثر آندو مکتب بخوبی مشاهده میشود ، پایان عمر وی در محبس بسر آمد گویند یا مسموم شد یا خودکشی کرد بهر حال پایه و اساس تعلیم او در اینست که میگوید انسان بالطبع خود خواه و خود پرست خلق شده و همواره در پی جلب منافع مادی است و بس ، قبول مذهب و دین و اطاعت او امر پادشاه ، احترام به والدین و محبت با اولاد بر روی اساس حب نفس و جلب نفع شخصی قرار دارد رأی او پادشاه خود در مشورت آن بود که بر وفق تدبیر و سیاست حکمرانان و مواظب باشد که اشخاص دیگر همه حتی زن و فرزندان او ممکن است در صدد قتل او برآیند پس همیشه آنها را مراقبت کند.

خلاصه آنکه این متفکرین قانون خواه بوضوح راه را برای حکومت استبدادی سلاطین و خاقانهای مستبد و بی‌ملاحظه صاف و هموار کردند . تا آنکه اولین خاقان مطلق المنان چین «شی‌هونگ‌تی» Shih Huang ti به سلطنت رسید آنها گسر چه اصول و تعلیمات کنفوسیوس را منکر شدند ولی با این همه مبادی آن حکیم در آن کشور طرفداران خود را فاقد نشد و بسوی کمال و پیشرفت سیر مینمود .

مانسیوس یا پیشوای مکتب اصولی

این نویسنده بزرگ مکتب کنفوسیوس یکصد سال بعد از آن حکیم متولد شد . وی مبادی و اعتقادات استاد خود را در باب خیر و خوبی و حسن فطری انسان و رعایت اسلوب و آداب «فئودال» برای نگاهداشت و محافظت سعادت و فلاح انسان بار دیگر بیان کرد . و در تحریرات خود آنرا شرح و بسط فراوان داد . مانسیوس یا « منگ‌کو » Meng-Ko در ناحیه «تزو» Tso در نزدیکی « لو » Lu مینزیست و هم از عهد صباوت در تحت تعلیم کنفوسیوس واقع شد . حکایتی درباره ظهور ملکه حب علم و پیدایش شوق دانش طلبی در نهاد او منقول است که نزد چینیان برای مادر او مقامی ارجمند ایجاد کرده و او را نمونه بارز و مثل اعیلای و زلیفمه امیت میدانند . گویند که پدر مانسیوس در جوانی وفات یافت و مادرش با طفل خود در جوار قبرستانی منزل داشت ، بعد از چندی آن زن دانا مشاهده کرد که کودک وی در بازی خود پیوسته عمله غرا و عمال مقابر را تقلید مینماید ازین رهگذر نگران گشت پس آن محل را ترک کرده و در جنب بازاری مسکن گزید و در آنجا نیز بنظر وی رسید که فرزند خردسالش در تحت تأثیر محیط خود در بازیهای روزانه عمل تجار یعنی معامله و خرید و فروش را تقلید مینماید این را نیز خوش ندانته بشتابید و از آن محله خارج گشته در همسایگی مدرسه خانامی اختیار فرمود و در آنجا بمقصود خود رسید یعنی ملاحظه کرد که آن کودک مانند دانش‌پزوهان و مدرسین رفتار میکند و اعمال ایشان را سرمشق بازیهای طفلانه خود قرار میدهد عاقبت کارش بجائی انجامید که خود مردی دانشمند و علامه شد و در مدرسه‌ئی که یکی از شاگردان «تسو» Tsu Ssu نواده کنفوسیوس تأسیس کرده بود مقام معلمی یافت و بعد از زمانی در دستگاره فرمانده

ناحیه «چی» Cbi بشنلی و منصبی برگزیده شد. اما چون مرد فرماندار نمیخواست اوضاع خود را مطابق دستورها و قواعد کنفوسیوس اصلاح کند او را ترک کرده بسیاحت و جهانگردی پرداخت و در شهرها و بلاد و همه جا فرماندهان را به تعالیم و قواعد و اصول کنفوسیوس ارشاد می‌کرد عاقبت بوطن خود «تزو» Tsou بازگشته بقیه عمر را به تعلیم و تحریر مشغول گردید تا آنکه در سال ۲۸۹ ق.م. درهفتاد و یک سالگی وفات یافت. سیک تحریر و ابلوب انشاء او مطابق اصول آکادمیک و بیسارمتین و وزین است. ازینرو برای فهم تعالیم حکیم کتابهای وی نزد اهل علم و دانش رواجی بسیار دارد.

مانسیوس اساساً بصلاحیت ذاتی و حسن فطری انسان ایمان دارد از او منقول است که گفت ،

«تمایل انسان بطرف خیر و عمل صالح مانند تمایل آب بطرف سراسیمی طبیعی است. همانند طور که آب خود بخود فراشیب می‌رود انسان نیز بفطرت اصلی و جبلت بدوی خود بسوی خیر و صلاح تمایل دارد و اگر انسان شریر و بد رفتار میشود از اثر ذات و نهاد اوست، عاطفه رحم در دل همه آدمیان و عاطفه حیا در دل همه آدمیان و عاطفه احترام در دل همه آدمیان و عاطفه تشخص راستی و کجی در دل همه آدمیان علی السوا یافت می‌شود اینست که ازعاطفه رحم نیک خواهی و احسان واز عاطفه حیا تقوی و پرهیزکاری و ازعاطفه احترام ، درستکاری و امانت و ازعاطفه معرفت راستی و کجی ، حکمت و خرد و علم بمعاسن و مبادی اخلاقی حاصل میگردد . پس احسان و تقوی و امانت و معرفت به اعمال خوب و زشت ازخارج بدرون مداخل نشده و نمی‌شود بلکه این اوصاف در سرشت مابالذات تعبیه شده‌اند.

وقت دیگر مانسیوس گفت ، «همه کس نسبت بدیگران دارای حس شفقت و مهربانی است.... چنانکه اگر فی‌المثل مشاهده شود که طفلی در شرف افتادن بجای است همه کس بلااستثنا از این منظره متأثر و دانشک می‌شود و علت این ملالت و حزن نه بواسطه قرابت با طفل یا دوستی با والدین اوست و نیز نه بسبب حب حسن شهرت به نیکوکاری و عمل خیر است یا از بیم سوء شهرت به بد نهادی و بدخواهی ، بلکه خود بخود و بی اختیار نسبت بآن طفل احساس ترحم و شفقت میکند ازینجا معلوم میشود که نداشتن عاطفه لطف و مروت برخلاف احساس جبلتی آدمیت است و همچنین فقدان عاطفه حیا و ضعف وجدان و وقاحت مغرط و بی ادبی نیز مخالف طبیعت انسانی است زیرا انسان بالطبع خوبی و بدهی و حسن و قبح امور را تشخیص میدهد.

وقتی یکی از شاگردان او که در این موضوع بهیرت و نزدیک بود از او سؤال کرد هرگاه آدمیان همه بتساوی دارای فطرت نیک و سرشت خوبند پس چرا بعضی بزرگ و بلند پایه می‌شوند و بعضی خرد و فرومایه می‌مانند ؟ مانسیوس جواب داد آنان که بزرگی مغرور در ذات خود را پیروی میکنند بمرتبه عظمت نایل می‌گردند لیکن آنان که خردی و کوچکی نهفته در سرشت خویش را متابعت مینمایند همچنان بحقارت و ناچیزی میانند .

بزم وی اینکه افراد انسانی همه دارای مقام بزرگی و جلال نمیشوند همانا تأثیر عامل محیط و اوضاع واحوال است که اشخاص مختلف را دارای صفات مختلف بار می‌آورد. از او منقول است که وقتی گفت ، اختلاف افراد بشر ملول قوای طبیعی که آسمان بآنها مطلق کرده است نیست ، بلکه درسا‌های خوب اغلب اطفال خوب میشوند و درسا‌های بد اکثر کودکان عامل خیر را از دست

داده و خواه و نخواه خود را بمامل شر تسلیم میکنند . کیفیت اوضاع و چگونگی احوال خرد - سالان را مجبور پیروی از خوبی یابدی مینماید مخصوصاً نظام حکومت اگر مبتنی بر حسن اداره و نیکخواهی مردم باشد ، نه بر روی تجاوز و افراط «اریستوکراسی» هرآینه در این چنین دستگاہی اهل مملکت هوادار خوبی فطرت و پیروی نیکی سرشت خود خواهند شد . وقتی یکی از سلاطین محلی بنام «هسون‌دشی» Hsuan-Chi که آرزو داشت بتخت خاقانی سراسر کشور چین برسد از مانیوسوس سؤال کرد برای حصول بمرتبه خاقانی چه صفاتی ضرورت دارد ؟

مانیوسوس گفت : «حمایت و پاسبانی مردم» اگر پیر مردان را چنانکه باید حرمت بگذاری و بچوانان چنانکه باید مهربانی کنی در دیگر خاندانها افراد ناس نیز همچنان از تو تقلید کنند ، در آنوقت سراسر کشور در کنفا اختیار تو خواهد افتاد . هرگاه دولتی بسازآوری که عمل آن همه خیرخواهی و نیکوکاری باشد سراسر مأموران و صاحب منصبان توهمه و همه بیپروی تونیز همانکنند و همه گوئی در دربار تو حاضرند و کشاورزان و دهقانان ملک گوئی همه در مزرعه تو کار میکنند و بازرگانان و سوداگران همه و در دکان و بازارها ، کاروانسراها اموال خود را بنام تومیخرند و می- فروشند ، ازین بیان مانیوسوس مشاهده و معلوم میشود که آن مرد دانشمند گرچه درباره صورت اجتماعی معتقد بحفظ سیستم فئودالیزم سبک قدیم بوده است معذک عنصر اصلی و اساسی حکومت را افراد مردم میدانسته و میگفته است برای وصول بمرتبه سروری و جلوس بر تخت خاقانی از جلب قلب عامه مردم و کشاورزان و اهل حرف و صنایع گزیری نیست.

مانیوسوس از مطالعه اوضاع عصر و زمان خود باین نتیجه رسیده که جنگ و خونریزی مانع تشکیل حکومت فاضله مطلوبه است . ازینرو وی در تحریرات خود پیوسته علیه جنگ و جدال سخن گفته و جنگجویان را «دزدان و راهزنان هیئت جامعه» لقب داده و جنگ را يك کيفر و مجازات جهانی دانسته که آسمان برای مجازات گناهان و خطایای بشر آنها را اعمال میکند و نیز میگوید هرگاه دولتی بدست اشخاص ناصالح بیفتد و اقویا بر ضعفا اجحاف و ستم روا دارند و فساد اخلاق در جامعه راه یابد مردمان صالح و پرهیزکار با یکدیگر همدستان و متحد شده بطغیان و عسبان بر میخیزند و بحکم کيفر آسمانی پادشاه ظالم ستمکار را از تخت خود پائین می آورند.

همچنین مانیوسوس مانند سلف خود کنفوسیوس از يك نوع مذهب عرفانی سخن گفته است و معتقد است که آسمان تقدیر و مشیت خود را هموار و جاری میسازد . آسمان دارای سمع و بصر است و برای هر چیزی سرنوشتی مقرر فرموده هرکس در نفس خود بدترستی بنگرد به راز آسمان می خواهد برد و از قدرت آسمانی آگاه خواهد شد ، حالات درونی و عواطف باطنی آدمی همه مخلوق آسمان اند . پس اگر آدمی از روی خلوص بسوی دلبر آورده و از باطن مدد جوید بحقیقت اراده آسمان راه خواهند جست و بر خلاف تائوئیستها بتکرار گفته است که طبیعت باطنی انسان مایل بنظم اخلاقی و کمال اجتماعی است بنابراین بوض آنکه بمنظور شناختن خود نظر بطبیعت اندازیم می باید که برای شناختن طبیعت بباطن نفس خویش بنگریم و این چنین سرنوشتی که آسمان درباره انسان مقرر فرموده تحقق خواهد یافت ، هم وی در این مقام بر آن رفته است که درون قلب هر فردی از خلائق يك نیروی هنگفت وجود دارد که آنها «چی» Chi نام داده و آن نیرو منبع حیات است همین عقیده او منشا ظهور فلسفه کنفوسیائیزم جدید در هزار سال بعد از او گردیده مانیوسوس گفت هرکس

بنیکی و تقوی زندگی کند درعالم باطن خود موانع سیر جنبش آن نیروی نهانی را نابود میسازد و آن قدرت روحی با توانائی بینهایت سهولت جریان می‌یابد. نباید هیچوقت در فکر ایجاد ونمو آن قوه عظیم باشیم زیرا آن بالفعل موجود است تنها امری که ضرورت دارد آنست که خط جریان او را از ثواب و موانع پاک سازیم و بوسیله حسن کردار و راستی گذتار آنرا بسهولت بجریان اندازیم. ازینجاست که مرد روحانی پاکدل نیروی نهائی خود را از باطن خود بمنصه بروز و ظهور رسانیده دارای آن چنان قدرتی عظیم و وسیع می‌گردد که در تمام فضای مابین زمین و آسمان حکم فرمائی خواهد کرد.

باری تعلیم مانسیوس در اعتماد بنیکی فطری و صفای جبلی انسان و نیک بینی و حسن خلق و حب حکمت و خرد و صلح دوستی روز بروز بر نفوذ معنوی او افزوده شد خاصه در نزد دانشمندان شهرتی بسیار حاصل کرد چندانکه او را نامی کنفوسیوس فرادادند.

هسون تزو و بزرگترین مبتدع

اندکی قبل از مرگ مانسیوس شخصی بنام «هسون تزو» Hsun Tzu تولد یافت و اثری عظیم در افکار چینیان باقی گذاشت، این اثر ناشی از تنوع مقاصد و تعدد مبادی او بود وی از یک سو در تحت تأثیر نائوفیستها و از طرف دیگر منفعل از تعالیم قانونیون بود و مانند آنها بحفظ و احترام و پاس حقوق دولت عقیده داشت و نسبت به قضیه حسن و قبح فطری در انسان بکلی روش واقع بینی خشکی را اختیار کرد.

این حکیم که به «هسون سینگ» Hsun Ching (۲۹۸ - ۲۳۸ ق.م.) نیز ملقب است از اهالی «چائو» Chao میباشد ولی در ناحیه «چی» Chi ایام عمر را بسر آورده در دروان حکومت محلی منصبی مهم و در صف دانشمندان زمان مقامی ارجمند داشت «هان فی» Han Fei و «لی سو» Li Ssu دو تن که بعدها خود از پیشوایان فکری جماعت قانونیون شدند هر دو شاگردان او بوده‌اند، عاقبت چون آن حکیم در آن شهر مورد تهمت و بدنامی قرار گرفت مهاجرت کرده به «چو» Chu رفت و باقی روزگار خود را بسمت قاضی در آنجا بسر آورد.

در دو قضیه «هسون تزو» بکلی برخلاف عقیده مانسیوس می‌باشد یکی آنکه قائل بحسن فطری و صلاح جبلی انسان نیست و دیگر آنکه آسمان بطور شخص و اقامی بر زمین تأثیری ندارد و گفت که بشر بالفطره فاسد و بداست و نیکی و صلاح تنها بوسیله تربیت میسر خواهد شد اگر او را بحال خود بگذارد نمثل نهال سوکچ میروید و پس بیاید او را با ریشانی بجویی قائم کنید تا راست و مستقیم برآید. وی بیش از کنفوسیوس در اهمیت امر «لی» Li سخن گفته است یعنی بشریفات و قواعد ادب صوری و حسن رفتار ظاهری که میراث سلاطین حکیم ادوار باستانی است اهمیت فراوان میدهد و میگوید وظیفه حکومت آنست که در جامعه آشفته و پریشان بشری تربیت «لی» را برقرار سازد و از آنجا که اصل فطرت انسان بداست او را باید مانند چوبکج و فلز ناپاک بدست مرد درودگر یا استاد آهنگر بر راستی و پاکی بار آورد و بنیروی تعلیم و تربیت و وضع قوانین حکیمانه فساد بشری را بصلاح میتوان دگرگون ساخت.

برخلاف «مانسیوس» که معتقد بود طبایع نیک و فطریات حسنه که در باطن انسان نهفته است

بوسیله وضع قوانین حکیمانه پادشاهان دانشمند ظاهر شده از قوه بفعل می آید «هسون تزو» از طرف مخالف این قضیه نگریسته احتیاج کرد که چون پادشاهان باستانی حکیم ودانا بودند و میدانستند که نهاد انسان بخودی خود شریر و فاسد و سرکش و عصیان طلب است پس برای آنکه او رامطیع سازندو بمصالح آورند قوانین اخلاقی وضع کردند .

همچنین در موضوع آسمان تین (Tien) هستون تزو بیشتر بسوی مبادی نائوئیست ها گرائیده و برای آسمان همان طبیعت غیر شخصی و عام تائو Tao را قایل گردید و گفت بر آسمان به عنوان يك موجود مستقل و مجسم نظر نباید انداخت زیرا این اسم را ما بر آسمان نهاده ایم ولی حقیقت آن عبارت از قانون تعادل و تلائم است که سلسله حوادث و وقایع موجودات علوی کیهانی بر طبق آن روی میدهد و بهیچوجه شخصیت و ذات جداگانه منفردی ندارد و دعا کردن بدرگاه بیهوده است و ازین رو جوابی بمسائل و ادعیه انسان داده نخواهد شد . انسان نباید از آسمان شکوه و شکایت ساز کند که چرا جریان امور بر وفق دلخواه او نمیباشد . زیرا آنها ناگزیر باید مطابق قانون تائو جریان یابد و قتیکه از آسمان ستارگان فرو میافتند و یا اشجار مقدسه خشک میشوند مردم را ترس و هراس فرا میگیرد و همه از یکدیگر می‌پرسند چرا چنین امری واقع شده ؟ جواب ایشان اینست که هیچ دلیلی برای آن وقایع جز تلائم و تعادل مابین امور آسمان و امور ارضی نبوده و نیست و این وقایع در اثر ترکیب «یین» yin و «یانگ» yang بوجود پیوسته است . وقتی که مردم بطلب باران دعا میکنند و باران میبارد همه از سبب آن می‌پرسند جواب ایشان اینست که هیچ دلیلی برای فرو ریختن امطار نبوده است زیرا اگر دعائی نمیگردند باز در همان موقع باران نازل میشد . اگر تمام مردم از سرما و یخبندان در عذاب باشند و شکوه ها کنند آسمان فضل زمستان را معدوم نخواهد ساخت و اگر برفی نوع بشر از طول مسافت بین طرق و شوارع رنج میبرند آسمان سطح زمین را کوچکتر نخواهد کرد . مادام که ما بتدبیر و اقتصاد رفتار کرده و مال و ثروتی میاندوزیم آسمان نمیتواند ما را فقیر و تهیدست سازد ، همچنین مادام که ما غذا و شراب سالم بخوریم و بنوشیم و حفظ الصحه را رعایت کنیم آسمان نمی‌تواند ما را مریض و بیمار فرماید ، پس طریقه و راه صحیح برای حصول مراد نه در دست آسمان است نه در دست زمین بلکه منوط و مربوط بانسان است و پس .

«هسون تزو» در این عقیده نا بجائی بیش رفت که وجود ارواح علویه را نیز منکر گردید . خدایان عامه و ارواح شیطاين پلید و نيز روان نیاکان را معدوم دانست و گفت که عمل آفریدگار در حوادث آئینده ناشی از حکم فطری تائو می‌باشد و روی ماده پرده بی افکنده اند که بشر تصور میکند وجود معلول علت مافوق الطبیعه است در نتیجه همین نظریه «هسون تزو» مراسم تشییع اموات و تقدیم قربانی و دیگر تشریفات عزاداری که از زمان سلاطین حکیم باقی مانده بود بر خلاف دیگران دانستی و گفت این کارها برای زندگی موجود مفید است ولی آنها بهیچوجه اثر فوق طبیعت و روحانی ندارند و در حقیقت وسیله تربیتی هستند و رعایت آنها لطف و زبانی بدید می‌آورد و روح و عاطفه نیکوکاری را در آنها پرورش میدهد .

«هسون تزو» برای تمام آداب و مناسک يك وجهه عقلانی وضع کرده که نشانه بروز عواطف و احساسات قلبی است . وی بر آن بود که در عین حال باید آنها را در تحت قبضه و تملك نگاهداشت و از افراط و تفریط خودداری کرد . البته عواطف و احساسات بجای خود لازمند ولی نباید از حد اعتدال تجاوز کنند . هر عصر و زمانی بمقتضای ضرورت آن زمان باید بروایات و اخبار گذشتگان نظر کند و اشیا مفید

وسودمندرا از چیزهای لئو و بیهوده جدا سازد .

خلاصه آنکه این حکیم با آنکه خود از پیروان کنفوسیوس بشمار است ولی در چار دیوار تقلید از او محدود و محصور نماند، و قاعده «لی» نا که نزد کنفوسیوس معتبر است با فلسفه «تائو» معادل و همسان قرار داد . ، بمبارت دیگر تائو در نزد او اساس کیهان و قاعده عالم وجود میباشد که بر حسب قانون تائو زمین و آسمان با هم آمیزش و اتحاد حاصل میکنند و بر حسب حکم تائو آفتاب و ماه روشن و فروزان میشوند و فصول اربعه بی دردی می آیند و می روند و ستارگان سیاره در مدار خود رهمینورند و بهمین قیاس شادی و غم ، حلم و غضب بیم و امید و دیگر افکار معنوی هر يك در جایگاه ضروری خود در این جهان قرار دارند و همچنین «هسون تزو» مانند تائوئیست ها بر آن رفتگی بقوه مراقبه و تفکر ثابت می شود که جهان هستی پیوسته و بی کمال سیر میکند و بطور کلی و غیر مشخصی بمقتضای عدالت و راستی حکم می فرماید .

غلبه مکتب کنفوسیوس بر دیگران

رفته رفته مبادی و فلسفه قانونیون رومانحطاط و زوال نهاد ، در سنین اولیه سلطنت سلسله مان Hans مردم چین از جنگ و جدال و هرج و مرج و آشفتگی خسته شده و طبایع ایشان بسکون و آرامش میل پیدا کرد ، خاقانهای نخستین آن سلاله از این حالت روحی خلاصی استفاده کرده آرامش و آسایش و تسلیم و تقویض که از خصایص مکتب تائوئیسم بود رواجی بسیار گرفت و مردم از سعی و عمل کناره گرفته به خمود و انزوا رغبت کردند . پس فرصت مناسبی بدست ساحران و جادوگران تائوئیست افتاد که توجه مردم را بار دیگر به نسخه های کیمیا و داروی حیات جاویدان و امثال آن جلب نمایند اما در برابر آنها زعما و متفکرین مکتب کنفوسیوس نیز آرام نگرفته نسخ کتب خطی میراث استاد خود را که در زمان شیپهانگ نی چنانکه گفتیم طعمه حریق شده بود دوباره بدست آوردند و استنساخ کردند و از خاقانهای سلاله «هان» درخواست کردند که بار دیگر نظام و رسوم و تشریفات رسمی کهن را در کشور خود احیاء فرمایند .

چون نوبت سلطنت بخاقانی عظیم بنام ووتی Wuti رسید وی سخنان ایشان را بسمع قبول اصنا فرمود و احتمالاً در حدود سال ۱۳۶ ق . م در اثنای چهارمین سال سلطنت خود یکی از دانشمندان و حکمای مکتب کنفوسیوس بنام «تونگ» - چونگ - شوه Tung, Chung - Shu (۱۰۴ - ۱۷۹ ق . م) بدربار او حضور یافت و یادنامه معروف خود را بخاقان عرضه داشت . وی چون علاقه آن سلطان را بوحثت کلمه و جمع آوری ملت آشفته چین میدانست درنامه خود گفت که اتفاق ملت و وحدت قوم بوقتی میسر خواهد شد که مملتان و فیلسوفان مکاتب و مبادی متنوع آن کشور اختلاف کلمه را کنار بگذارند زیرا مردم از تالیفات آن سرگردان مانده و در تکلیف خود متحیر مانده اند و نظام حکومت دچار اختلال و بپریشانی شده است و چاره این کار آنست که شش قاعده بزرگ انظمای که استاد بزرگ کنفوسیوس وضع کرده است دوباره برگزینند و آنرا دستور متبع خود قرار دهند و بیرقهای دیگران را فرود آورند تا بدینوسیله قانون ملک صورت ثبات و استقرار حاصل کند و مردم از ضلالت و گمراهی نجات یابند سخنان او در دل خاقان تأثیری بسزا نمود و اندرز آن حکیم را بپذیرفت و دیگر بار حکما و دانشمندان استاد بزرگ کنفوسیوس بخدمت تعلیم گماشته شدند و ایشان نیز بآموزش و پرورش مأموران

و صاحبمنصبان مطابق تعالیم آن استاد پرداختند از آن تاریخ تا مدت دو هزار سال مکتب کنفوسیوس چون سرمشتی عقلی و دستوری فکری در اطراف بلدان آن کشور پهناور مملکت عمل و قاعده نظام حکومتها گردید.

البته این کنفوسیائیزم جدید عیناً منطبق با تعالیم باستانی آن حکیم نمیشد بلکه در آن تغییر و تبدیلی چند روی داده بود اولاً مقام کنفوسیوس را از درجه انسان طبیعی بالاتر برده برای او مرتبه فوق بشریت قائل شدند، ثانیاً از مکتب قانونیون نیز بعضی آداب و رسوم و سازمانهای دفتری (بوروکراسی) را که برای اداره مملکتی چنان وسیع ضرورت داشت اقتباس کردند. ثالثاً از اصول «مو - تزو» Mo - Tzu نیز این اصل را پذیرفتند که برای بقاء و استحکام هر دولتی تنها تعامل ضروری همانا ایمان مذهبی عامه مردم است و باید که تمام افراد ناس معتقد بدو اصل روحانی شوند اول آسمان در بالا دوم ارواح نامرئی در پایین.

کنفوسیائیزم و بودیزم

با ورود عقاید بودائی بخاک چین مبادی کنفوسیوس دچار معارض و رقیبی قوی گردید. البته تا اوست هابا این مذهب تازه وارد در بدو امر چندان عناد و خصومتی نشان ندادند ولی پیران کنفوسیوس با آن بمخالفت و مخالفت برخاستند. این مذهب جدید نزد ایشان منادی ترك دنیا و اعراض از جهان بشمار آمد و چندان علاقه با فراط در تفکر و بهاموری مانند انتقال ارواح، مرگ و حیات و تجدید حیات در آن مبادی وجود نداشت و بودائیان را مخرب جامعه دانسته و گفتند که آنها بشر را از خدمت بهیشت جامعه باز میدارند و در وادی خلاص نفس و بطلب نجات روح فردی سرگردان میسازند ولی با همه این مخالفت باز مذهب بودا پیوسته در آن کشور انبساط مییافت زیرا مردم از رسوم و آداب خشک رسمی درباری و مناسک صوری مبادی کنفوسیائیزم خسته شده بودند و در طلب افکاری تازه و تعالیمی نوین بر میآمدند. به علاوه سلسله هان Hansa نیز سقوط کرده در قرن سوم میلادی (۲۸۰ - ۲۲۰) مملکت چین تجزیه شده و سه پادشاهی جداگانه منقسم گردید و مدت سه قرن و نیم آن کشور معرض هجوم و حمله قبایل وحشی شمالی بود ازین رو رشته وحدت آن قوم از هم گسیخت و فقر و فلاکت برایشان چیره گشت و متفکرین دانشمند و ارباب عقول قوی ازین هرج و مرج و اختلال بستوه آمده و از فورمالیزم و تشریفات ظاهری کنفوسیائیزم بیزار گشته بودند در نتیجه در میان دو عامل نیرومند یعنی «تائوئیزم» از یکسو و «بودیزم» از دیگر سو مکتب کنفوسیوس رو بضمفنگناشت و مشرب فکری در درخشان فرقه **مهایانا** در آن کشور روز افزون قوت گرفت و رفته رفته آن سبک فکر و اندیشه در نوشتجات و آثار کنفوسیائیزم نفوذ نمود و مانند بودائیها ایشان نیز برای قائل و پیشوای خود حکایات و روایات چند تراشیده و برای او اعجاز و علائم آسمانی واراضی اختراع کردند که در عقاید مردم ازین جهت رسوخ یافتند و مشرب کنفوسیوس که در آغاز از روایات عجیبه مربوط بمعجزه و امور فوقالطبیعه بیارسته بود در این موقع باین قبیل چیزها آمیخته گشت، مثلاً افسانههای چند نقل کردند و گفتند در روز تولد کنفوسیوس جانوری یک شاخ بز زمین آمد و در حالی که ریسمانی بشاخ خود بسته بود پس نزد مادر آن حکیم ظاهر شد و با او سخن گفت و در شب میلاد او از دهائی پدیدار گردید و پنج ستاره سیاره با هم گرد آمدند و بصورت پیر مردانی که پن سال نمودار گشتند و اصوات لطیفه و نعمات علوی از آسمان شنیده

شد و از آسمان هانفی فریاد بر آورد که: «اینک مشیت آسمان بر آنست که مردی قدوسی متولد شود و حکمت او دستور و قانون جهان گردد.» و نیز گفتند چون کنفوسیوس را هنگام مرگ فرا رسیدهبایی نایب از آسمان فرافناد سنگ جادا^۱ را سوراخ کرد و روزیکه «شیه هوانگک - نی» Shih - Huang - Ti به لشکریان خود امر فرمود که گور کنفوسیوس را بشکافند درون آن نوشته‌بی دیدند که در آن حوادث آتیه و سقوط شهاب و مرگ اولین خاقان و دیگر امور را پیشگویی کرده بود و همه آنها در آینده بوقوع پیوست.

باری دو مذهب تائوئیسم و بودیزم هر یک بنوبت خود در عقاید پیروان کنفوسیوس تأثیراتی کرد تا آنکه عاقبت بعضی دانشمندان و محققین بظهور رسیدند که درصدد تلفیق و ترکیب آن مذاهب ثلاثه مانند (سان شیاو) San Chiao برآمدند. بعضی از متفکرین تائوئیست بر آن رفتند که هر سه مذهب بنوبت خود حق و صدق است ولی تائو محور اساسی و رکن مرکزی آن هر سه میباشد، یکی از علمای روحانی ازدین بودائیان بنام «لی شیخ چین» Li Shih - Chion (۵۰۰ م) در کلمات خود گفت: «بودا بمنزله خورشید و تائو بمنابۀ ماه و کنفوسیوس مانند پنج ستاره سیاره‌اند بالاخره راهبی بودایی کیش و آیین جدیدی اختراع کرد و در معبد خود تصاویر «کنفوسیوس» و «لنوتزو» و «بودا» را هر سه در بهلوی دیگر بر فراز محراب نهاده و مورد پرستش قرار داد. این مذهب نوین مدتی مورد قبول دولت نیز قرار گرفت، همچنین در میان پیروان کنفوسیوس حکیمی بنام «وانگ تونگ» Wang Tung (۶۱۶ - ۵۸۳ م) بظهور رسید که اصل «عدالت و میانه‌روی» بودائیان و قانون مین Mean را خط وصل و جهت جمع مذاهب ثلاثه دانست.

با همه این اصول کنفوسیائیسم، هویت مستقل خود را در قبال دو رقیب خود پیوسته حفظ کرد و برنامه تدریس و دستور تمرینات آن مکتب عامل قوت و سبب نیروی استوار آن گردید روزگاران دراز که آکادمی خاقانی و مدارس دیگر در بلاد بزرگ چین بشاگردان جوان، کتب کلاسیک کنفوسیائیسم را تعلیم میدادند از پیشرو آن مذهب از آسیب زوال در امان ماند و از نقطه اصلی و هدف نهائی خود که آن استاد باستانی وضع کرده بود منحرف نگردید.

کنفوسیائیسم نوین

نخستین بار که آثار تجدید حیات از آیین کنفوسیوس نمودار شد در زمانی بود که دانشمندی بنام «هان یو» Han yu (۸۲۴ - ۷۶۸ م) خطاب بسیزدهمین خاقان سلاله «تانگ» Tang اعتراض نامه‌ی بقلم آورد و آن در موقعی بود که قطعه استخوانی را کشتیان بودایی بعنوان استخوان بودا با او اهدا نمودند و خاقان تشریفاتی آراسته و آنجماعت با جلال و شکوه تمام هدیه خود را آورده و خاقان در ملاء عام بشف نبرك آن استخوان نایل میگردد. «هان یو» در سال ۸۲۰ بر این عمل اعتراض کرده نامه شدیدالحن به امپراطور نگاشته و در آن بصراحت گفت که بانی و شارع شریعت بودا مردی بیگانه بوده و بزبان چینی سخن نمیکفته و جامعه چینیان بر تن نمپوشیده و از حقایق

۱- افسانه سنگ جاد Jade در آثار فارسی ایران نیز بمدازه معمول نفوذ کرده است چنانکه در

تاریخ ظفر نامه یزدی گفته است.

و روابط مقدسه که شاه را با رعیت و با پدر را با پسر می‌پیوندد بی‌خبر بوده است و از همین جهت بود سابقاً خاقانی که رئیس سلسله تانگ بود درصدد برآمد که آن آیین بیگانه را از خاک وطن براندازد وی نیز مصراً تقاضا کرد خاقان آن قطعه استخوان را به جلدان ببندد تا آنرا با تش بسوزند یا در آب بیفکنند و اگر بیم دارد که ازین رهگذر بودا غضبناک گردد مسؤولیت عواقب وخیم آنرا خود نویسنده یعنی «هان یو» برعهده خود خواهد گرفت. البته خاقان را این سخنان خوش نیامد و آن دانشمند جسور را ببهانه شغل و مأموریتی بولایات جنوبی تبعید کردند تا در آنجا روزگارش بآخر رسید.

دو قرن پس از آن در هنگامیکه سلاطین خاقانهای سونگ Sung (۱۲۷۹ - ۹۶۰ م) در کشور چین سلطنت میکردند و از کره تا افغانستان را در زیر نگیب داشتند مصادف با هجوم قبایل و طوایف وحشی گردیدند که نخست «کیتانها» Kitant - پس چینها Chins و آخر همه مغولها بمملکت چین تاختند و عاقبت مغولان در تحت قیادت «قوبلای قاآن» ایلخان بزرگ سراسر آن کشور تا هندوچین و برمه را تسخیر کرد و سونگها را منقرض ساخته در نتیجه این حوادث واکنشی که در ملت چین بظهور رسید همانا بازگشت آنان بود باصول و قواعد کنفوسیوس تا بدینوسیله توانستند این مهاجمین بیگانه را در فرهنگ و ثقافت ملی خود تحلیل ببرند.

در این زمان بود که حکیمی بنام «هان یو» Han Yu بظهور رسید و معارف و آداب کهنه کنفوسیائیزم را تجدید و احیاء کرد و پس از او یک رشته دانشمندان نامی پیاپی بر مرصه آمدند. از آن میان دو تن توانستند که افکار دیرین را نظمی نوین بخشیده و مدون سازند در بین مردم منتشر کنند، یکی از آنها «هو یوان» Hu Yuan (۱۰۵۹ - ۹۹۳ م) مبداء این جنبش نوین شمرده میشود و پس از او شخصی است بنام «چانگ تسای» Chang Tsai (۱۰۷۶ - ۱۰۲۰ م) آنان و چند تن دیگر مکتب کنفوسیائیزم نوین را تکمیل کرده و بر آن صورت قطعی بخشودند. آنها میباید آن حکیم باستانی را از نو تبلیغ کرده و خلق را به عود و بازگشت بمبداي خالص او بطوری که از شائبه ناثوئیزم و بودیزم مبری باشد تعلیم دادند.

«چوهسی» Chu Hsi از محققین درجه اول آنجماعت میباشد (۱۲۰۰ - ۱۱۳۰ م) که تفاسیر چند برکتب کنفوسیوس نوشته و آثار او در عداد نوشتهجات کلاسیک چین قرار گرفته است وی صریحاً کسانی را که از متن قواعد استاد منحرف شده و مبادی تازه در آن وارد کردند مبتدع و گمراه خواند وی رقیب عنود تعالیم مانسیوس شمرده میشود. چوهسی اصل خیریت فطری و حسن جبلی انسان را منکر گردیده و از اصول عامه و قواعد ارتدکسی استاد بزرگ مسائلی که از مبادی ناثوئیزم و بودیزم در آن نفوذ کرده بود تجزیه و تفکیک کرد و آنرا بار دیگر بسادگی و اصالت اولیه خود باز آورد و گفت در عقاید فلسفی در آندو دین باید تدقیق کرد و حق را از باطل باید تمیز داد آنچه صحیح است پذیرفت و آنچه فاسد است دور ریخت. وی در تحقیقات خود مقالاتی که برای پیروان کنفوسیوس تقریر کرده گفته است که تمام موجودات در عالم هستی بوسیله دو امر بوجود رسیدهاند، یکی قوه حیاتی «چی» chi دیگری قانون عقلانی و منطقی عالم «لی» li این قانون معجزه که در سراسر فضای کیهان کارگر است قوه حیاتی را حرکت داده و عالم ماده را بجنبش درمیآورد و مبداء تغییرات و تحولات در دو صورت وجود میشود یعنی دو حالت مثبت و منفی «یانگ» و «یین» Yang-Yin و نیز بوسیله پنج عنصر که عبارت باشد از آتش - آب، چوب

فلز و خاک جهان را از نیست به هست می‌آورد؛ بنابراین این هر موجودی در طبیعت خود صورتی دیگر از آن قانون عقلانی «لی» می‌باشد و «لی» مقصد نهائی کل است.

او نیز گفت که در کیهان يك قوه بزرگ نهائی نهفته است که در هزاران هزار اشیاء کثرت بی‌پایان جزوی از آن مستور می‌باشد، چنانکه در پیکر انسانی يك روح و روان مخفی و مستور است که با روح جهانی از يك مبده تراوش کرده و آن را فکر یا عقل نیز می‌نامند و آن قوه مخفی پیوسته بطرف نیکی و خوبی راه‌سپار می‌باشد ازینرو با آدمی با وجود بعضی عادات ناپسند و اعمال زشت که از افراد انسان گاهگاه تراوش میکند بفطرت اصلی که خوب و نیکو است باز میگردد. عقل از قوه حیاتی جدا نیست و قوه جسمانی هم از عقل منفصل نمی‌باشد و عقل همان نیروی نهائی است ولی حرکت و سکون ناشی از قوه حیاتی است و اینها هر دو بهم‌دیگر متصل‌اند و استقلال و جدائی ندارند و این در مثل شبیه است بر کسیکه بر اسبی سوار باشد، اسب حرکت میکند ولی سوار او را میراند.

هر چند علی‌الظاهر بنظر میرسد که این فلسفه مبتنی بر حرکت روحانی غیرمادی است ولی در حقیقت از جسم و جسمانیات جدا نبوده زیرا عاقبت این جنبش به وجود ماده منتهی میگردد بعبارت دیگر قوه عظیمه نهائی یا عقل در عالم ماوراءالطبیعه وجود دارد مانند مردی که بر اسب سوار است و آن‌نیز بر ماده جسمانی یا «چی» chi مسلط بوده و هر وقت آنرا بسرعت می‌تازد حالت مثبت یعنی «یانگ» yang از آن ناشی میشود و هرگاه بطور کندی آنرا میراند حالت منفی یعنی «یین» yin پدیدار میگردد و این هر دو در یکدیگر ابدالاباد تفاعل و تداخل دارند و حالات و تحولات گوناگون بظهور می‌آوردند بالاخره در صورت پنج عنصر ابتدائی جسم و ماده بوجود می‌آید یعنی از ترکیب آنها عالم ماده با هزاران هزار صور و مظاهر خلقت پدیدار می‌شود.

«چو هسی» Chu Hsi از مذهب نائوئیسم مسئله قوه عظیم نهائی را پذیرفته و آنرا تنها قوه حقیقی در آن‌مذهب دانسته است و گوید حرکت همان «تائو» است که قانون و عقل مستور در هر موجودی می‌باشد ولی او «تائو» را امری ساکن و ساکت نمیداند و مانند نائوئیستها آنرا موجب و موجد نسای صرف و وحدت محض نمی‌داند بلکه آنرا با تفاق نیروی حیسانی منشأ خلایق شمرده و می‌گوید این هر دو در هر آن ممکن است مخلوق تازه در عالم هستی بیافرینند. «چو-هسی» با بودائیسم نیز اختلاف دارد و منکر «عدم» است زیرا بزعم بودائیسم عدم را مبری از ذات و منزله از صفات میدانند و می‌گویند عالم وجود عاقبت به فنا و نیستی بازگشت خواهد کرد، البته سکون یا تادل در حرکات Central harmony وجود دارد ولی این سکون با عدم محض که منزله از هر صفتی است فرق دارد اینکه بودائیها می‌گویند که قوه نهائی هرچوقت ساکن و آرام نشده و بی‌بسته در حرکت و عمل است و جهان اتصالاً در حال تکوین و ایجاد و تفسوخ می‌باشد تا اینکه بالاخره در دریای فنا نابود میشود. این قضیه را چون هسی قبول ندارد و می‌گوید قوه خالق الهی غیرالتهایه در کار و حرکت فنا ناپذیر است.

وی نیز برای آسمان قوت و شومری قائل شده گفت آسمان اراده و مشیتی دارد که او را در تحت نظم می‌آورد و آنرا تشبیه کرده است که گوئی در آسمان شخصی موجود است که بر همه کائنات فرمانروائی می‌فرماید.

«چوهسی» چندان بانجام عبادات و مناسک مذهبی بسبک قدیم توجهی ندارد و حتی بعضی مواقع پرستش ارواح و تقدیم هدایا و قربانی را باصنام مورد تحقیر و استهزاء قرار میدهد و با اینکه اندکی نسبت بامر پرستش ارواح نیاکان موافقت کرده معذک وجدود ارواح را منکر میباشد و تنها تشریفات ارواح اجدادی را وسیله اداء حق شناسی و قدر دانی نسبت برفندگان می‌شمارد ولی در عین حال «چوهسی» دستور میدهد که همه روزه هرکس باید يك قسمت از وقت خود را بانقطاع و خلوت و تفکر بپردازد و آنرا «خاموش نشینی» نام داده است و آن شبیه است به عمل دهیانا dhyana که نزد بودائیان مرسوم میباشد، میگوید هرکس باید درون نفس خود را کنجکاو کند و با سکون و آرامش تمام دائماً بباطن خود توجه نماید و اگر در خود عیبی و فسادی می‌یابد آنرا بصلاح و بسداد آورد اگر بر حرف است سکوت پیشه کند و اگر غافل و لاابالی است متانت و دقت را پیش گیرد و اگر سبکسر و عیانی است وقار و عفت را دستور خود سازد. این مطالعه باطن و تفتیش نفس باید بطوری انجام پذیرد که افکار و خیالات متضاد برمنز عارض نشود و فکر آرام و مطمئن و خاطر از هموم و غموم فارغ باشد، و این عمل یکنوع تربیت و تمرین است برای تصفیه باطن از اخلاق و ذیله. ولی آنرا يك روش عرفانی و روحانی نمیداند زیرا توجه و تمرکز بنیان نظم جهان است و تعادل و تناسب قانون تغییر ناپذیر عالم میباشد از اینرو انسان باید این نظام و تعادل هستی را دریابد و عقل خود را با آن موافق سازد و هرگاه کسی به این هدف برسد در آنوقت تمام آدمیان را برادر و خواهر و همه ایشانرا یار و مصاحب خود خواهد دید.

براین طریق فلسفه «چوهسی» که فکر و عمل را با هم آمیخته است و او را کامل ترین مفسرین آیین کنفوسیائیزم میدانند و ازینرو متأخرین او را تماس اکنیاس دین کنفوسیوس لقب داده‌اند.

گروهی دیگر از فیلسوفان که در مکتب کنفوسیائیزم بظهور رسیدند بیشتر در تحت تأثیر بودیزم و تائوئیزم قرار گرفته و گفتند که کلید معمای وجود در چو-تجوی عقل‌کلی در عالم طبیعت نیست بلکه آنرا در ذهن و ضمیر انسانی باید تجسس کرد، ازینرو بقوای دماغیه عنایت و توجه بسیارداشتند و حصول آنرا بوسیله تجسس و تفکر و تربیت باطن و امعان نظیر میسر دانستند، یکی از معاریف این طایفه بلکه بزرگترین ایشان حکیمی است بنام «وانگک یانگ‌مینگ» Wang Yangming (۱۵۲۵-۱۴۷۳ م) که قریب سه قرن بعد از «چوهسی» در زمان سلطنت خاقان مینگک Ming ظهور کرد و فلسفه خود را تقریر نمود و تلامیذ بسیار گرد او جمع شدند. وی معتقد بود که موجودات عالم از مز و دماغ انسان منفصل نیستند زیرا قوه فکریه انسان صورت آنها را در درون خود خلق میکند و ازینرو گوهر حکمت و عقل را در اشیاء خارج نیز میتوان بدست آورد اگر انسان آنها را دریابد و در معرض تحقیق و امعان نظر قرار دهد مشکلات وجود حل میشود.

گرویند رهنگام شباب روزی در پیشه‌ای ازنی هندی (بمبو) که درملک پدرش بود رفته برای امتحان نظر به خود در آنجا سه شبانه روزنشسته بمطالعۀ فی‌ها پرداخت بامید آنکه از آنها راز حکمتی بیاموزد با آنکه چندان از نتیجه مذاقه و مراقبت خود راضی نشد بملاوه مبتلا بزکام شدیدی گردید معذک گفت، چون آدمی درنی نظر کند آنرا گیاهی متواضع و ملایم می‌بیند پس از او ملاطفت و

فروتنی میآورد وهم آنرا نباتی همیشه سبز می‌بیند در نتیجه از روایات ودوام تعلیم می‌یابد و نیز آنرا فافنگل ولی با برگهای نازک و کوچک می‌بیند ازینروا زودرس سادگی عیش و بساطت معاش میخواند. و چون آنرا شجری مستقیم و راست مشاهده میکند از او استقامت و راستی فرا میگیرد. این چنین این گیاه، فی‌ناجیز برای او بهترین معلم خواهد بود.

این مبادی و تعلیمات «وانگ یانگ مینگ» شباهتی را که بین او و روش عقلانی سقراط موجود است بیاد میآورد، وی گفته است که معرفت بخوبی و نیکی بخودی خود بفوریت موجب و موجد عمل بخیرات و حسنات میشود همانطور که سقراط گفته است، «علم به تقوی و فضیلت مقدمه تقوی و فضیلت میباشد».

۴. کنفوسیائیزم - دین دولتی

ستایش و حرمت به روح کنفوسیوس در طول مرور سنین و اعوام پیوسته در چین رایج و متداول بود و بتدریج رونق و تکامل می‌یافت. گرچه آن حکیم بزرگ و شاگرد مهین او مانسیوس در زمان حیات خود توفیق چندانی در خدمات دولتی حاصل نکردند. و مدت هفتصد سال بگنفت و کسی از پیروان مکتب آن دانشمند زمامدار مهم کشور نشد تا قواعد او را در سیاست ملکداری و کشورمداری متبع و معمول سازد، ولی ناگهان پس از آنکه «شیهوانگ-تی» Shih Huang-ti اولین امپراطور از میان رفت و آنارونکارهای کلاسیک کنفوسیوس باردیگر احیاء گردید. خاقانی بنام «وو-تی» Wu-ti از سلاله «هان» در اواخر قرن دوم قبل از میلاد بسلطنت نشست. وی کیش و آئین کنفوسیوس را پذیرفته و دستورهای آن حکیم را دستور سیاست دولت خود قرارداد و از آن تاریخ بیمد دردوایر حکومت و دستکامهای دیوانی حتی در زمان پادشاهی خاقانهای بودیست و تاؤوئیست همواره کنفوسیوس را حرمت مینهادند و دولت چین او را رسماً بزرگترین عقلا و حکما شناخته، القاب و مناصب رسمی بروج دروان اونثار میکردند.

اولین بار شاگردان بلافاصله اونسبت به روح او یک نوع عبادت و پرستش خاص معمول داشتند و بعد از آنها بعضی از پادشاهان و شاهزادگان که مردمانی سیاست مدار بودند برای جلب قلب عامه در برابر مدفن آن حکیم حضور یافتند قربانی‌ها و هدایا گنجانیدند. کاؤتسو Kao-Tsu که از سلاله «هان» بود نخستین خاقانی است که بر این عمل مباردت و رزیده و در سال ۱۹۵ ق. م مقبره حکیم را زیارت کرد و سه قربانی یک گاو و یک گوسفند و یک خوک تقدیم نمود دیگر خاقانها پس از او روش او را تقلید کردند و بمنظور استفاده سیاسی در مواقع مناسب بمرقد حکیم سفر کردند و مراسم ادب و احترام را بجا آوردند. در سال اول میلادی خاقانی بنام پینگک Ping مبدی که در جوار مقبره کنفوسیوس بود امر بمرمت فرمود و لقب حکمران (Duke) به روح او اعطا کرد و علاوه بر قربانی حیوانی عطایایی دیگر از اوراق و فرامین و هدایایی از نقود و اقمشه ابریشمین نیز بر روان او نیاز آورد.

از آن پس پیوسته بر القاب و مناصب روح آن حکیم می‌فزودند و اعقاب و طبقات بعد عناوین افتخاری برای او مقرر مبداشتند یکی او را «حکیم کامل» دیگری او را «داناای محترم» و دیگری «دعا فرزانه اعصار قدیم» لقب داد. چندانکه رشته القاب او بدرازا کشید حتی اولاد و اعقاب او نیز

درجه اشرافیت داده و احترامات معموله دولتی درباره آنها مرعی داشتند .

در سال ۶۳۰ م. خاقانی بنام تای تسونگے Tai Tsung از سلاله «تانگ» Tang فرمانی صادر کرده مقرر فرمود که در تمام شهرهای چین رؤسای بلدیه مکلفند که هر یک در بلده خود معبدی دولتی خاص کنفوسیوس بناکنند و در آنجا مراتب رسوم و مناسک مقرر مرتباً بعمل آید و خاقانها در آن معاابد الواح گرانبها نصب کرده و بر آنها نام دانشمندان و فضلائزمان را در جنب نام کنفوسیوس نقش میکردند. در قرن هشتم در اثر نفوذ آئین بودیزم یکی از خاقانها امر فرمود تصویر کنفوسیوس را در طلالا بزرگ تمام معاابد رسمی دولتی مملکت بنگارند همچنین تصاویر خلفا و جانشینان او را بر در و دیوار نقش کنند ازین رو در طول مدت هشت قرن معاابد کنفوسیائیزم به سبک و روش معاابد بودیزم در سراسر مملکت با رونق و رواج فراوان برقرار بود و در آنجا قربانیهای گوناگون با تشریفات مجلل نیاز میشد و سلاطین در دو فصل - بهار و پاییز - با جلال و شکوه تمام شخصاً بمعبد حکیم در شهر پایتخت بزیارت رفته و گاو و گوسفندهای پرور و خوکهای قره قربانی میکردند و مراسمی آمیخته با انواع موزیک و رقص معمول میداشتند .

در زمان سلطنت خاقانهای مغول برای تشریفات و رسوم بمراتب افزوده گشت و استعمال بخور و سوختن ادویه معطره در مجمرها اضافه شد صدها ظروف ظریفه و گرانیقیمت از فلز و چوب و چینی در این مراسم بکار میرفت و بیاد آن حکیم شرابهای گوناگون می نوشیدند و اطعمه و اغذیه فراوان در سفره مینهادند و رفته رفته نام کنفوسیوس در عرض نام «آسمان» قرار گرفت .

در سال ۱۵۳۰ در مذهب کنفوسیائیزم اصلاحی تازه صورت گرفت و آنچنان بود که یکی از خاقانهای سلاله مینگ Ming بر حسب پیشنهاد یکی از دانشمندان وزعما آن مذهب القاب و عناوین طولانی که در روزگاران بر نام آن حکیم الحاق نموده بودند منسوخ فرمود و او را بسادگی تمام «استاد کونگ» یا «معلم مقدس باستانی» نامیدند و معاابد او بصورت سادگی و ساطت اعصار قدیمه بازگشت و تصاویر و نمائهای او را برداشت بجای آن الواح فلزی یا چوبی بسیار ساده نهادند که بر روی آنها نام او را نقش کرده بودند .

در اوائل قرن حاضر هنگامیکه هنوز سلاطین «مانچو» Manchus سعی میکردند وضع خود را تثبیت کرده افکار عمومی را جلب کنند فرمانی صادر شد که بر طبق رسم امتحانات قدیم (کلاسیک) کتب کنفوسیوس را نسخ کرده و بجای آن اصول تمرینات و تعلیمات نو بر طبق سیستمهای تربیتی «مدرن» مقرر گردد و پس از چندی ناگزیر فرمانی دیگر در سال ۱۹۰۶ صادر شد که تقدیم قربانی بردان آن حکیم را در عرض قربانیهای به پیشگاه آسمان قرار میداد . ولی این امر تأثیری در قلوب عامه مردم ننمود و از بروز انقلاب و شورش جلوگیری نتوانست کرد و عاقبت کار منجر به سقوط سلطنت مانچوها و استقرار حکومت جمهوری گردید .

از سال ۱۹۱۱ مذهب پرستش کنفوسیوس بطور رسمی و دولتی رو با انحطاط و نقصان نهاد و دیگر در معبد و محراب رخام معروف شهر یکن خاقانی وجود نداشت که مراسمی بجا آورد . رفته رفته آن معاابد باستانی در معرض نسیان و فراموشی قرار گرفت و در اطراف صحن دیوارهای آنها گیاههای هرزروئیده فقط در آن میان معبد مخصوص میلاد کنفوسیوس مابقی همه متروک ماندند . حکومتهای بعد نیز آنها را بیشتر به اندراس و اضع حلال کشانیدند .

از انقلاب ۱۹۱۱ به بعد برای مذهب کنفوسیائیزم روزگاری نسامطلوب روی نمود دولت

جمهوری چین در قانون اساسی خود آزادی عقیده و مذهب را برای عموم مقرر و منظور داشت و از آن پس دیگر امیدی برای آنکه مذهب کنفوسیوس مذهب رسمی دولتی چین شمرده شود باقی نماند. اما هنوز بعضی آثار و علائم امیدواری برای بقای آن آیین در دستگاه حکومت نمودار بود.

حزب ملی چین «کومین تانگ» Kuomintang با آنکه خود را در باره مذاهب بیطرف و بی‌علاقه اعلام میکرد ولی اصول هشتگانه که پایه مبادی اخلاقی آن حزب شمرده میشد از تعالیم کنفوسیوس اقتباس شده بود و عبارت بودند از وفا، شفقت (پدر و فرزند)، احسان، رأفت، امانت، عدالت، تناسب و صلح.

وقتی که در سال ۱۹۳۴ «چیانگ کایشک» Chiang Kai-Shek جنبش معروف ملی خود را بنام «جنبش زندگانی جدید» New Life Movement آغاز نهادن فرهنگ و مذهب کنفوسیوس در آن نمایان بود، چهار قاعده، «لی» Li، یا (ادب) «ای» I، یا (عدالت و فضیلت) «لین» Lien (امانت) «شیه» Chih (حیات و عزت نفس) چهار اصل اساسی نهضت مسکوک شناخته گردید. ولی آن در حقیقت احیای اخلاق و آداب عمومی ملی شمرده میشد و به آیین کنفوسیوس بطور اختصاصی انتساب نداشت چنانکه در سال ۱۹۳۷ در شهر نانکن دولت مبعدی عظیم و مرتفع بنا کرد و آنرا محراب و عبادتگاه ملی مردم چین اعلام نمود. البته در عالیترین مکان مرتفع آن نام کنفوسیوس نقش شده بود، ولی در تلوآن تندیس نیم تنه دکتر سون یات سن - Dr. Sun Yat-Sen پدر چین جدید را از مراسم ساخته و نصب کرده بودند. و بر فراز ستونهای متعدد دیگر که در آن معبد افزاشته شده بود هر یک تصویر یکی از دانشمندان و بزرگان عالم غرب را مانند نیوتن، پاستور، لاوزیه، گالیله، جیمس وات، لرد کلوین، دالتون، بنجامین فرانکلین را نقش نمودند و این امر مبنی میداد که چین از این پس جامع افکار قدیم و جدید هر دو است و نخبه فلسفه و اخلاق ملی خود را با زبده علوم و فرهنگ مغرب زمین آمیخته و جمع خواهد کرد.

در زمان حاضر اوضاع و احوال ادیان و عقاید ملی در کشور چین متقلب شده است و کمونیستها در آن کشور بر آن سرند که چیزی نوین بنا کنند و نه تنها ساختمانهای اقتصادی و اجتماعی آن مردم دیگرگون شده بلکه سبک فکر و اندیشه خاق را نیز بسوی فلسفه ماتریالیسم (مادی) سوق میدهند. سراسر تاریخ فلسفی و مذهبی چین را بسبک و مذاق خود بطریقی نوین بقلب تحریر در آورده‌اند چنانکه اخیراً کتابی در این باب برشته تالیف درآمده و در پکن در سال ۱۹۵۹ در تحت عنوان «تاریخ مختصر فلسفه چین» A Short History of Chinese Philosophy بطبع رسانده در جهان منتشر ساخته‌اند.

در آنجا می‌خواهند ثابت کنند که نظام افکار و سبک اندیشه ملت چین در ادوار سالفه مبتنی بر «نودالیزم» و «بورژوازی» میباشد و دارای فرهنگ ارتجاعی بوده‌اند و فقط حال امیرود بسوی یک فرهنگ انقلابی سوسیالیستی و دمکراتیک سیر کند و بر روی این مقدمات کنفوسیوس را مظهر یک فرد متفکر لاهوتی (فوق الطبیعه) جلوه‌گر می‌سازند که همیشه کوشش می‌کرده از منافع طبقه اریستوکرات و مرجع حمایت و پشتیبانی کند، تنها روش ابتکاری او در قاعده تعلیم و تربیت انفرادی عمل مترقی و نوینی بوده است که از او ظاهر گشته.

همین قیاس برای هر یک از متفکرین و حکما و زعماء مذهبی قدیم و صغی و مزینی بمذاق خود فائل گشته‌اند. بودیزم را یک مذهب اجنبی می‌شمارند که از مملکت بیگانه به چین نفوذ کرده

وقائل به يك نظريه غلط و اندیشه خطا میباشد که عبارت است از عقیده به «انتقال روح»، بودیزم انسان را دعوت میکند و در دریای اوهام و خیالات باطل می‌اندازد و مردم را از حقایق دنیای مادی منحرف ساخته و بسوی جهان اسرارآمیز ارواح و افسانه «نجاح و سعادت ابدی» میکشاند. بالاخره از قرن شانزدهم میلادی تا کنون مقدمات تنویر افکار و روشنائی دماغ مردم چین شروع شده و فلسفه مادی و انکار ذات الوهیت اندک اندک در اذهان رشد و نمو یافته و راه را برای ظهور فلسفه کمونیزم «مائوتسه-توئنگ» Mao Tse-Tung صاف و مردم آن سرزمین را مستعد قبول افکار جدید کمونیزم ساخته است. اکنون باید منتظر بود و مشاهده کرد که عناصر اصلی تعالیم کنفوسیوس در فرهنگ جینی آتقدر محکم و استوار هست که بتواند بر این افکار نوین و اندیشه‌های انقلابی کمونیستها غلبه کند و ثقافت قدیم آن کشور را بار دیگر از خطر نابودی برهاند؟ یا آنکه فلسفه منفی و انقلابی جدید «کمونیزم» سرانجام مظفر و فیر و زخوآهد شد؟

فصل یازدهم

شینتو : مذهب پرستش وطن در ژاپون

شینتو که نام مذهب بومی کشور ژاپون است در آغاز دینی که مبتنی بر اصول و فروع کلامی باشد نبوده بلکه بعدها دارای مبادی اساسی شده است آن مذهب عبارتست از وفاداری و دل بستگی باماکن معین و روشهای معلوم ملی و میتوان گفت که برای عامه مردم آن دیار حب وطن نخست امری قلبی و احساساتی است و سپس قضیه ایست دینی و ایمانی . آن مردم در اثر عشق مغرطبرس زمین و موطن برای خویش فریضه دینی دانسته اند که هر چه امپراطور از ایشان بخواهد بجا آورند غایت موجب حیات برای آنان همین قضیه است که درباره امپراطور و بکشور ژاپون تا حد تقدیه نفس و تضحیه روان محبت بورزند و نسبت بسازمانهای اجتماعی ملی خود که آنرا « کوکوتسی » Kokutai میگویند از صمیم قلب وفادار باشند .

عاطفه احترام و تسقیدس نسبت بکشور بطور عهومی و بهر جزء و قسمتی از آن بطور خصوصی نزد ایشان امری ثابت و استوار است . هر کوه و هر دره و هر رودخانه و هر دریاچه نزد ایشان عزیز و محبوب میباشد و روح ایشان بدانچندان پیوسته است که انفصال و جدائی از آنرا تصور نمیتوان کرد . بستانهای غرق شکوفه ، معابد و ضریعهای مقدسه معاط بدرختان سر سبز و تمام

مناظر فنان و دورنماهای دل‌انگیز آن جزایر خاوری برای اهل آن سرمایه‌بها و حیات شمرده‌میشود، چون پدران و نیاکان ایشان در این آب و خاک جان سپرده اند و در آنجاست که خانواده های عزیزشان زندگانی کرده‌اند ازینرو وجود خود را وابسته بدان می‌شمارند . خاصه که آن سرزمین همیشه در تصرف آن قوم بوده است و تا سال ۱۹۴۵ م. هیچگاه احدی از بیگانگان بساحت آن خاک قدم نهاده و هیچ متجاوز و مهاجمی بساحل جزایر ایشان فرود نیامده بوده است ، ازین سبب عقیدهٔ راسخ و ایمان جازم دارند که هیچکس غیر از ژاپونیان نباید در آن سرزمین زندگانی کند و ژاپونیان نیز غیر از آنجا در جای دیگر نباید بمیزند ، از روی همین عقیده پایدار و ایمان مستحکم است که هر وقت وطن ایشان در معرض خطر باشد جان خود را باکمال سهولت برای نجات آن نثار می‌کنند .

البته این امور قلبی و این عواطف وجدانی است و قضیه اصولی دین و مذهب شمرده‌نمیشود ولی بقدری در دل آن قوم ریشه گرفته و استوار گشته که سابقاً علماء معرفة‌النفسی آنها « غریزهٔ فطری » آنقوم میدانسته‌اند این غریزه بصورت افسانه‌ها و داستانها جلوه گر گشته است و از قرون ماضیه يك رشته حکایات شاعرانه در این باره بظهور رسیده در دماغ و فکر ژاپونیها نقش بسته و برای آنها صورت ایمان حاصل کرده است . هر فرد ژاپونی سرزمین خود را کشوری می‌داند الهی که هیچ ملک و هیچ دیار چنین خاصیتی را نداشته و ندارد و این صفت قدوسی مختص آب و خاک آن جزیره خاوری است و آن سرزمین زرداو مرکز عالم وجود است .

۹. افسانه شینتو

کلمه شینتو که اصلاً از لغت چینی شن تائو Shen_tao اخذ شده است بمعنی « طریق خدایان » ترجمه میشود ، سراسر ایمان و عقیده مذهبی قوم ژاپون در ازمینهٔ باستانی در تحت این کلمه مندرج است و در اساطیر آن قوم در طی افسانه‌یی جالب سرگشت اصل و مبدأ آن سرزمین و آن مردم و پیدایش خاندان سلطنتی آن قوم بیان شده و در کتابی بنام « کوژیکی » Koji-ki بسیاری از اساطیر باستانی منکور است و آنکتاب از قرن هشتم میلادی بجای مانده و اکنون بدست ما رسیده ؛ و خلاصهٔ آن افسانه از این قرار است ،

« جزایر ژاپون آفریدهٔ خاص خدایان است . در ابتدا عالم وجود بصورتی آشفته در هم آمیخته بود و در طول ایام آسمان و بحر محیط از یکدیگر جدا گشتند و خدایان چند در کهانی مه آلود و مبهم و تیره نمایان گشتند و بتدریج نابود گردیدند تا سر انجام در صحنهٔ هستی فقط دو خدای قادر توانا باقی ماندند که آنها جزایر ژاپون و ساکنین آن را آفریدند . این دو آله یکی منکر بود بنام « ایزانگی » Izanagi و دیگری مؤنث موسوم به « ایزانامی » Izanami . پس آن هر دو پلی متحرک مابین زمین و آسمان (احتمالاً بصورت قوس و قزح) خلق کردند . در آن هنگام جهان بصورت شورآبه‌ئی غلیظ بود و ایزانگی از فراز پل فرود آمد و نیزه جواهر نشان خود را در آن شورآبه فرو برده آنرا بهم آمیخت و آنقدر این عمل را ادامه داد تا غلظت یافته و جمود حاصل نمود پس نیزهٔ خود را از آن بیرون آورد . مایمی که از نوک آن فرو می‌ریخت بر روی هم گرد آمده بصورت جزیره‌یی درآمد پس آن دو

خدای نر و ماده بر فراز آن جزیره رفته ساکن گشتند خدای ماده « ایزانامی » در آنجا بزاییدو از زهدان او هشت جزیره دیگر بدنیا آمد . سپس از آن دو سی و پنج آلهه متعدده دیگر بوجود رسیدند که آخرین آنها خدای گرما و آتشیینی است موسوم به « کاگوتسوشی » Kagu-Tsuchi بود ، این خدا در هنگام ولادت مادر خود را از شعله وجود خویش بسوزانید ، « ایزانامی » ازین سبب آنچنان غضبناک شد که کاگوتسوشی را بیک ضربت شمشیر ازبای در آورد و جسدش را پاره پاره ساخت لیکن از هر قطعه جسد او بر فراز دریا جزائر دیگر بوجود آمد . همینکه خدای مادینه « ایزانامی » در این عالم بمرود بمالم سفلی افتاد که آنرا سرزمین « یامی » Yami گویند و پس از چندی در وقت معین « ایزانامی » یعنی خدای نرینه در بی ایزانامی بهمان عالم تحتانی فرورفت بامید آنکه آن خدای مادینه را یافته بوردیگر بمالم علوی بازگرداند ولی چون دیر تر از وقت موعود فرسید جسد « ایزانامی » بکلی انحلال یافته و صورتی زشت حاصل کرده بود چون شوی بنزد او رسید در آن ظلمات ، به ایزانامی گهت که باونظر ننماید . لیکن ایزانامی نهانی از گوشه شانه چوبی که زلف خود را بآن شانه میزد با آتش بر افروخت و در پرتو آن برجسد ایزانامی نظر افکند و مشاهده کرد که بصورتی زشت و هولناک از پا در افتاده و کرمها و خزندگان بپیکر او را احاطه کرده اند ، آن خدای مادینه که منظر قبیح خود را در رمی شوی دید فریادی منکر بر آورد که مرا شرمسار و سرافکنده ساختی ، چندانکه خدای نرینه از هول فرار کرد پس « ایزانامی » روح زشت پیکر و قبیح یومی Yomi را بتعاقب او فرستاد و بعد از آن هشت خدای صاعقه را که از جسد هولناک او بوجود آمده بودند بی در بی بدنیال او گسیل داشت و بدین نیز اکتفا نکرد و یکهزار و پانصد روان شیطانی سفلی را بجنگ او فرستاد . « ایزانامی » با همه آنها در جهان علوی بجنگید و آنها را شکست داد . ناگزیر « ایزانامی » خود با همان پیکر زشت و جسم منکر برزم او آمد ولی در این هنگام « ایزانامی » از جهان سفلی گذشته و بمالم علوی رسیده بود پس صخره بی گران که هزار مرد از عهده حرکت آن بر نمی آمدند برداشته و دروازه جهان را با آن سدود ساخت و راه را بروی « ایزانامی » فرو بست و آن دو خدای مذکر و مؤنث که روزگاری زن و شو یا حبیب و محبوبه بودند در دو طرف آن سنگ ایستاده و با سخنان غضب آلود یکدیگر را برای ابد بدرود گفتند . در آنحال « ایزانامی » که بواسطه سفر بمالم سفلی سرا پا آلوده و چرکین شده بود بر آن سر شد که در بحر محیط فرورفته غسلی کند و اندام خود را فروشود . پس کمر بند و عصا و دیگر جامه های خود را بیکسو افکند و خود در دریای بزرگ غوطه ور گردید هر یک از آن قطعات جامه وی بصورت خدایی درآمدند .

در کتاب « کوزیکی » Kojiki مسطور است که چون این خدای نرینه یعنی « ایزانامی » در بحر محیط غوطه زد و برسمی که هنوز نزد مردم زایون معمول است مراسم غسل را بجای آوردند ، بدن را از آرایش عالم سفلی پاک و مطهر ساخت از گوشه چشم چپ او بزرگترین و محترمترین آلهه بوجود آمد که او را « آمانراسو » Amaterasu آلهه شمس گویند ، بایدایش این پیکر الهی بزرگترین حادثه عالم خلقت بوقوع پیوست ، پس چون بار دیگر غسل کرد خدای دیگری از گوشه چشم راست او بنام « توکی یومی » Touki - Yomi یا آلهه قمر بظهور رسید و از منخرین او خدای طوفان بنام سوسا - نووو Susa.no.wo خلق شد و این خدایان هر یک در قبه آسمان برمسند جلال خود آرام گرفتند .

چون چندسالی برآمد روزی خدای آفتاب «آمانراسو» از فراز فلک برعرصه خاك نظر افکنده و مشاهده نمود که بر روی جزایر درمد نظر او آشفتنگی بسیار و اختلال فراوان موجود است و یکی از فرزندان خدای طوفان برآن خاك حکومت می‌کند از این رهگذر دلگیر و غمگین شد پس به نبیره خود که «نی‌نی‌گی» Ni-ni-gi نام داشت امر فرمود که از آسمان بزمین فرود آمده به آن جزایر برود و از جانب وی در آنجا حکم فرمائی کند، کلماتی که آلهه شمس به نبیره خود گفته جزو ادعیه مقدسه مردم ژاپون است و هنوز هر طفل خرد سال آنرا ازبیر داشته تکرار می‌کند در آنجا می‌گوید:

«دراین سرزمین بارور و سبز و در آن مزارع برنجهای تازه باید فرود آیی و کار آنجارا بسامان آوری. نی‌نی‌گی فرمان مادر بزرگ خود را اطاعت کرد و نخست به جزیره «کی‌یوشو» Kyushu فرود آمد و در آنجا روزگاری بزیست فرزند زاده او «زیموتو» Jimu Tenu او این خدائی است که در بیکر آدمیان مجسم گشته صورت امپراطوری ژاپون گرفت و از جزیره «کی‌یوشو» به قلاب جزایر ژاپون ناخته و جزیره «هوندو» Hondo را مسخر کرد و تختگاه خود را در آنجا قرار داد، برحسب روایات افسانه آمین این واقعه ۶۶۰ سال قبل از میلاد بوقوع پیوست، درطول این مدت بتفاریق خاندان بزرگان و اشراف ژاپون و بالاخره عامه مردم از خدایان دیگتر زائیده شدند و در آنجزایر سکنی گرفتند.

از این افسانه‌ها که در خاطر و ضمیر مردم ژاپون متمکن است معلوم میشود که آتمردم نه تنها امپراطوران خود را بلا واسطه فرزند خدای آفتاب «آمانراسو» می‌دانند بلکه معتقدند همه آن جزایر و مردم آن از مبداء و منشاء الهی علوی نشأت گرفته‌اند. نکته قابل توجه اینست که این داستان را خاص کشور ژاپون می‌دانند و هیچ‌کس دردیگرا مشمول آن قرار نمیدهند؛ ازینرو پرستش آلهه متعدده «پولی‌نیشیم» در آن دیار اصلی اصل دارد و عدد خدایان آن قوم از چند شمارو حساب بیرون است و از آنجاست که از دیر باز ژاپونیان باستانی کشور خود را «سرزمین خدایان» نام نهاده اند و عدد آنها را بهشتاد گروه و بعداً بهشتصد گروه، هر گروه شامل هزاران خدا بحساب آورده که در رأس آنها خدای آفتاب «آمانراسو» قرار دارد. و معبد او در شهر «ایزه» Ise مقدسترین معابد آن کشور بشمار است. همراه آلهه شمس خدایان دیگر مانند «تسوکي یومی» Tsuki-yomi آلهه قمر و «سوسانوو» Susano-wo خدای موزی طوفان و خدایان دیگر بنام بادها و آتش‌ها و رعد و برق و باران و زلزله و آشفتنائی و خدایان کوهها و دره‌ها و خدایان باروری و فراوانی و خدایان اطعمه و اشربه و خدایان امراض و ستارگان و دریاها و رودخانه‌ها و بندرها و خدایان مه و میغ و خدایان اشجار و اوراق و آلهه سنگ‌ها و غیره و غیره بوجود آمده‌اند که هر يك وظیفه معینی دارند و به تشریفات و رسوم خاصی مورد عبادت قرار دارند. اگر بخواهیم اسامی آنها و دیگران را به تفصیل ذکر کنیم سخن بديرازا می‌کشد و خلاصه بطور اجمال باید گفت که، «افسانه شینتو عبارتست از يك مجموعه و اوهام دیرین درباره آلهه متعدده آن کشور».

۴. اسطوره شینتو در تاریخ ژاپون

اسطوره شینتو بسیار درهم آمیخته و طولانی است و باید بدقت در آن نگریست و وقایعی که

در حول و حوش مبدعینشان آن بوقوع پیوسته و موجب و موجد وقایع و حوادث عظیمه شده در نظر آورد .

این افسانه باستانی منبعث از احساسات و عواطف آن مردم نسبت بمظاهر طبیعت است و چندان از عقاید دیرین ارواح پرستی (آنیمیزم) جلوتر نرفته است مثلاً خدای نرینه « ایزانگی » و مادینه « ایرانامی » دو صورت است از اندیشه مردم ژاپون از عالم کون که اولی خدای آسمان و پدر کل است و دومی خدای زمین و مادر کل . جزئیات وقایعی که مابین آن دو بوقوع رسید هر یک اشاره و کنایه به حوادثی است که در طول هرسال و گذشت فصول ارببه در عالم نباتات و میاه واقع می شود .

خدای آتش « کاگوتسوشی » Kagyu - Tsuchi رمز خشکی و کم آبی است که مادر خود زمین را بهلاکت رسانید و خدای آسمان ایزانگی با یک ضربه شمشیر او را از پای در آورد پس خدایان رعد و برق و طوفان و باران بظهور رسیدند و از آن مولود خشک انتقام گرفتند و بهمین قیاس سایر وقایع آن اسطوره را هر یک با رمزی و کنایتی از وقایع عالم طبیعت منطبق می توان کرد و بسیار شبیه است با امثال این اسطوره ها متولوژیک که در نزد ملل قدیمه مغرب و اساطیر مصریان قدیم مورد قبول و اعتقاد عامه بوده است .

باری در ترجمه این اسطوره عقاید و روش مختلف است که در یک رشته از آن نادیات و تفاسیر یک نزاع جاویدی و مستدام مابین آفتاب و ابر و طوفان را نشان می دهد در رشته دیگر مربوط به اوضاع محلی و جغرافیائی آن بلاد است چنانکه برای مثال « آمانراسو » (الهه شمس) نماینده مردم جزایر جنوبی (کیوشو) Kyu-shu می باشد و خدای موزی « سوسانوو » Susa-no-wo اشاره بساکنین جزیره « ایزومو » Izumo می باشد که آن هر دو در آغاز تاریخ یعنی وقتیکه آباء اولیه ژاپونها از آسیا مهاجرت کرده به این جزائر آمدند با یکدیگر در کشمکش و جدال بوده اند ، بالاخره این اسطوره با شاخ و برگ طولانی همه حکایت از یک سلسله روایات می کنند که ریشه هر یک در قبیله ای و طایفه ای از مردم قدیم آن سرزمین غرس شده است .

سابقه اجتماعی شینتوگیزم قدیم

قوم ژاپون از عناصر گوناگون ترکیب شده است . بعضی از نژاد کره و بعضی مغولی و پاره ای دیگر از ریشه مالایائی میباشند ، اجداد این جماعات مختلف در طول ازمته از اقلیم آسیا یا از جزایر جنوب بحر محیط جزایر ژاپون رد آورده اند و طوافتی بومی نیم رحشی را که بنام « اینو » Ainu در آنجا ساکن بودند بطرف شمال رانده و در محل آنها جایگزین گشته اند . سازمان اجتماعی ژاپونیان قدیم ظاهراً عبارت بوده است از ترکیبی از قبائل و عشایر متفرق که هر کدام برای خود کمابیش استقلال داشته و صاحب روایات و آداب خاصی بوده اند .

مذهب آنها را مجوعه ای از اعتقاد به مظاهر طبیعت و اطاعت محض نسبت برؤسا و فرمانروایان تشکیل می داده است سحر و جادو و احترام به تابوها و ایمان به مبادی بسیار ساده دینی در هم آمیخته و در آن جامه بدوی ریشه و رسوخ پیدا کرده است از آنجمله جانور (روبه) نزد ایشان رسول خدایان هلوی شمرده میشده و مورد پرستش بوده همچنین تیر و کمان را « فتیش » مقنسی

دانسته و آنرا مانند مظهر خدایان عبادت میکردند. جنگ و پیکار مستمری که با وحشیان اینو دائماً داشته‌اند باعث شدیمکه سپاهگیری و رزم آزمایی از لوازم زندگی عادی ایشان قرار گرفته باشد، بهین سبب جنگجویان و پهلوانان را از زنده و مرده حرمتی بینهایت می‌نهادند. بلغت ایشان « کامی » Kami یعنی الاهی که همه صاحبان نیرو و قدرت بی‌حساب بانواع و اقسام بیشمار از نوع خدایان و آدمیان و جانوران نزد ایشان موجود و هر یک بنوعی مورد احترام بوده است.

زاپونیان باستانی هر چند زندگی بسیار بدوی داشته‌اند ولی هم از دیر باز لباسهای خشنی می‌پوشیده و در خانه‌های ابتدایی سکنی میکردند و از بدو تاریخ خود علاقه مفراطی به نظافت جسمانی و پاکیزگی بدن داشته‌اند که هنوز این سبب از آداب و اوصاف نوعی ایشان میباشد، مثلاً بعد از آنکه یکی از افراد خانواده باجل محتوم در میگذرد بطوری همه خود را آلوده و ناپاک میدانند که همینکه آئمرده بفوریت دفن می‌کردد وده روز رسم عزا و ماتم به سر می‌آید تمام اعضاء آن خانواده در آب غسل کرده و بدن را تطهیر میکنند. غالباً باز ماندگان خانه شخصی متوفی را رها کرده و برای خود منزلی از نو می‌ساخته‌اند، امپراطوران و سلاطین اعصار قدیم مخصوصاً در این باره بقدری عقید بوده‌اند که پس از مرگ یکی جانشین او شهر تختگاه و قصر نشین متوفی را بکلی رها کرده در شهری دیگر قصری نو برای خود بنا میکرد و در نتیجه تمام دستگاه حکومت و اوضاع اجتماعی بهم میریخت.

گویند در حدود قرن اول قبل از میلاد سه مرکز بزرگ اجتماعی در آن کشور وجود داشته است، یکی در جنوب غربی در جزیره کیوشو Kyū - shu دیگری در ساحل غربی جزیره اصلی «ایزونیو» Izunio و سومی در «یاماتو» Yamato در منتهای ساحل شمالی - ظاهراً در جزیره «کیوشو» عقاید و آداب قبیله و طایفه بیشتر به عبادت خدایان متعدد معمول بوده است و در جزیره مرکزی ایزونیو خدای زبانیخس طوفان «سوسانو» Susa - no را می‌پرستیدند. در «یاماتو» قبایل محلی آلهه آفتاب را بعنوان فرمانروای آسمانها و نیای اعلا ی پادشاهان خود عبادت میکردند و فرمانروایان خود را از نژاد آفتاب میدانسته و از آنجا رفته رفته مجموعه عقاید بهائتونی یعنی (طریق خدایان) منسکل شده و نضع گرفته است.

تأثیر مذهب و فرهنگ چینی در شینتوی قدیم

در اوایل ادوار باستانی تاریخ ژاپون شینتوی قدیم بصورت متشکل و معلومی در نیامده بود ولی همینکه تمدن چینی در کشور ژاپون خرد خرد نفوذ کرد در قرن پنجم میلادی آن مذهب شکل واضعی بخود گرفت و یک جنبه فرهنگ ملی حاصل کرد.

تأثیر تمدن چینی در کشور ژاپون سراسر زندگی ملی آن کشور را دستخوش تغییر قرار داد و آثار مهم و نتایج برجسته در تاریخ آن دیار باقی گذاشت. ژاپونیاها بسرعت تمام افکار و آداب همسایه بزرگ خود را اقتباس کردند و حواشی طبیبی زندگی خود را با آن وفق دادند و سورتی کاملتر بآن بخشودند. روشهای چینیان را در حرف و صنایع عملی و دیگر مشاغل سر مشق خود قرار دادند و بعد از خود در آن تغییرات دادند، ساختن ظروف سفالی - صنمت فلز - صنمت کاری - زراعت و

باغبانی - تربیت کرم ابریشم - بنای پلها و احداث طرق و شوارع و ساختن مخازن و مجاری میاه و امثال این قبیل مشاغل را از همسایه خود آموختند و با يك جهش آنمردم بدوی در مرحله تمدن عملی و ثقافت مادی پیشرفتی نمایان کردند. در عالم افکار اجتماعی نیز بنوبت خود عقاید و تعالیم کنفوسیوس در مغز مردم ژاپون تأثیرات عمده کرد روشهای اخلاقی نوین بظهور رسید . محبت خانوادگی و علاقه و مهر پندرو فرزندى نزدیشان نیز معمول و رائج گردید . شینتوئیسم قدیم که صورتی از پرستش طبیعت بود و بر پایه و شالده يك نوع عبادت ارواح و پرستش اجداد واقع بود صورت کاملتری بخود گرفت . نه تنها امپراطور را زاده آلاهی شمس دانستند بلکه اعیان و بزرگان ملك نیز بنوبت خود هر يك نژاد و نبار خود را بيکی از آلهه منتهی ساختند و حتى در عامه مردم هر خانواده و قبیله خویشتن را زادگان آلهه دورتر شمر دند کار بجائی رسید که حتی تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل این قرن سرتاسر ملت ژاپون در عالم خیال و تصور همگی خود را افراد يك خانواده الهی و زادگان يك پدر روحانی دانستند که در رأس آن شخص امپراطور قرار گرفته که سایر افراد همه خویشاوندان و اقارب معنوی اویند .

عامل بزرگتری که در دماغ ژاپونیهها تأثیری مهم کرد همانا نفوذ مذهب بودا از خاک آسیایه جزائر ژاپون بود . این واقعه در قرن ششم میلادی اتفاق افتاد . دین بودائی همراه خود مقداری آثار ادبی و هنری و افکار تازه و اندیشههای گوناگون بکشور ژاپون ارمغان آورد و سراسرافعال و افکار آنملت را منقلب ساخت بوسیله این مذهب ژاپون از تنگنای يك ناحیه محدود محلی خارج شده داخل جهانی بزرگتر و افقی وسیعتر گردید . کشیشان و روحانیون بودایی در ژاپون همواره به دو کشور هندوستان و چین که مولد و مرکز پیشوای ایشان است بانظرا عجاب و تعظیم نظر مینمودند ، هر چند در برابر این تحفه نو آورد بیگانه طبقات کهنه پرست و محافظه کار مقاومتی میکردند ولی ضامئ روشن و اذهان مترقی آنرا با حسن قبول می پذیرفتند . و آن دین باب تعلیمات و هنرهای نوین و افکار و مبادی تازه را بروی ژاپونیهها که در جزائر خود محدود و محبوس مانده بودند باز کرد . نخست افراد خاندان امپراطوری بدین جدید درآمدند ، پس از ایشان طبقه نجبا و اشراف درباری طبقه اریستوکراسی هم بدنبال آنها رفقه آئین بودا را برگردن گرفتند چون معابد و دیور بودائی تعدد و وفور حاصل کرد در قلوب عامه در سراسر ملك و دیار نفوذ کرد و یکبارہ تمام ملت را در زیر کلمه خود در آورد .

یکی از میوه های سودمند که فرهنگ جدید ببار آورد آن بود که مردم ژاپون متوجه حفظ آثار و آداب ماضی خود گشتند و بحکم امپراطور حکایات و داستانها و اخبار باستانی را که هنوز بر سر زبانها و یا در حافظه قبایل و عشایر نهفته و مخزون بود جمع و تدوین کردند در سال ۶۲۰ م . نخستین تاریخ بنام «کوژیکى» Kojiki یا (تاریخ وقایع گذشته) نگاشته شد .

در این سالنامه سرگذشت زندگانی امپراطورهای دیرین از زمان «ژیهوتنو» Jimmu Tenno بپمد بطور تسلسل تحت ضبط در آمده است در ۷۱۲ م . این سالنامه را کاملتر ساخته و نسخه ای که اکنون موجود است تدوین شد . در آن کتاب سمی کرده اند که تاریخ کشور خود را از خلقت عالم تا اواسط قرن هفتم بقلم آوردند پس در منبع قدیم اصلاحات بسیار کردند و مطالب دیگر بر آن مزید ساختند .

يك قرن بعد یعنی در ۸۰۶ م . کتابی بنام «کوگوشوی» Kogoshui بظهور رسید که

جزئیات وقایع قدیمه و افسانه‌های کهنسال بمنظور دفاع از طبقات روحانی و کشیشان شینتورا ثبت کرده است. در اوایل قرن دهم میلادی کتابی جدید بنام «انگی-شیککی» Engi - Shiki نگاشته شد که فهرستی است از ذکر عبادات و مناسک و رسوم شینتو و مخصوصاً بیان تشریفات و آداب پرستش امپراطور - در تمام این کتاب تأثیر چینی و نفوذ افکار بودائی بخوبی مشهود است.

ریوبو - یاشینتو نیزم ترکیبی

غلبه و استیلای مذهب بودا در زاین در قرن هشتم میلادی باوج شدت خود رسید و طبقات عالیه اجتماعی همه بر آن دین گردن نهادند. در آن موقع درون آن ملت احساس میشد که باید بین دین شینتو ملی قدیم با مذهب بیگانه و نورسیده بودائی تلفیق و ترکیبی بعمل آید .

در آن موقع چند تن از کشیشان و روحانیون بودائی را یک سلسله مکشافتی دست داد که با اینکار موفق شدند قاعده جدیدی بنیاد نهاده و گفتند که خدایان باستانی بومی زاپون در حقیقت همان بوداها و بوداست‌واها هستند که در آن جزائر بار دیگر بوجود آمده و ظاهر شده‌اند . آماتراسو Amatrasu (آلهه شمس) فی‌المثل همان ظهور کامل بوداست در کشور زاپون و بهمین قیاس خدایان دیگر را نیز هر یک مظهر بودائی دیگر شمردند نتیجه این عقیده آن شد که طریقه «ریوبو» Ryobu یعنی «شینتو ترکیبی» بظهور رسید در این امتزاج و ترکیب خدایان شینتو هر یک لقب و مرتبتی از پانثئون بودائی حاصل کردند و آنها را مظاهر بوداها دانستند .

این پیش آمد و بحران دینی باعث شد که شینتو نیزم در برابر بودیزم تقریباً مضمحل شده و بر زوال نهاد ، طبقه متفکر و نورانی جامعه زاپون همه این روش ترکیبی را پذیرفته و بمشرب «ریوبو» درآمدند و در طی سالها و قرنهای متوالی پیوسته در ضریح و محراب شینتو محل خاصی برای عبادت بودا نیز قرار دادند که کشیشان بودائی بدانجا رفته بو عظ و تعلیم و عبادت مشغول میشدند .

بدین منوال رسوم و کتب و ادعیه و تمام تشریفات بودائی در معابد شینتو رواج و معمول گردید . صورتگرها و نقش و نگارهای بودائی در داخل و خارج معابد ساده شینتویی را مزین و آراسته ساخت و آن محرابهای زاپونی قدیم صورت «پاگودا» Pagodas حاصل کرد: رنگهای بزرگ و نقاره خانه‌ها و طالارهای وعظ در آنجا فراهم گردید و بالاخره ملت زاپون یک قوم بودائی بشمار آمد .

این سیر تکاملی تا قرن سیزدهم میلادی پیوسته ادامه داشت ، در آن موقع که چهارصد سال نزاع طبقاتی بین فئودالیزم و عامه مردم باقضای قوت خود رسیده بود امپراطور خود را پیشوای مذهبی ملت زاپون اعلام فرمود و بدینوسیله سعی کرد که طبقه متنفذ نجبا و سپاهیان را در تحت امر و قبضه اطاعت خود در آورد .

در اواخر قرن شانزدهم در تحت قیادت دیکتاتوری یکملی نظام فئودالیزم از میان رفت و سردارهایی بنام شوگون کارها را قبضه کردند و یک روش واحد سیاسی در مملکت برقرار کردند و این رژیم از ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۷ م . همچنان معمول بود در این زمان است که برای عقیده شینتو اهمیت نوبنی بظهور رسید یعنی آن مبادی کهنه ملی دوباره تجسدید حیات یافت

و گویا از نو متولد گردید .

حیات نوین شینتو در قرن هفدهم

ولی با وجود اینها طبقات کشیشانی چند در ایام اختلاط و ترکیب شینتو با بودائی بوجود آمدند که همه بر آن سر بودند که شینتو را بطهارت ابتدائی اصلی خود بازگردانند و میگفتند که عبادت کامی Kami در عقیده زاپونیا باطنی و ذاتی است ولی پرستش خدایان بودائی ظاهری و صوری . پس بنیاد و اساس کلام خود را بر روی اصل « نژاد الهی » امپراطور گذاشته و او را زاده الاله شمس « آماناسو » دانستند و پس . در این ضمن بعضی وقایع و حوادث سیاسی نیز در آن کشور بوقوع پیوست از جمله شمار مسیحیان زاپون بعد از مسافرت قدیس فرانسیس زاویه St. Francis Xavie در ۱۵۴۹ بژاپون در آن مملکت پیوسته افزایش یافته و در قرن هفدهم عدد ایشان به سیصد هزار نفر رسیده و تحت فشار و ضجری خونین قرار گرفتند چون سردارهای نافذالامر شاگون Tukugawa-Shogun قدرت را از امپراطور سلب کرده و در دست خود گرفته بودند و بحکم قاطع این سردارها در طول مدت دو قرن بنادر آن کشور بر روی کشتیهای اجانب بسته گردید ضمناً علمائی چند نیز در معابد شینتو بظهور رسیدند که در تحت تأثیر غلیان پرستش وطن در صد اثبات رجحان دیانت شینتو و باز گشت باصول قدیمه آن برآمدند و آنرا « راه حق قدیم » نام نهادند . یکی از آنجمله بنام « موتوری » Motoori که در ملت زاپون دانشمندی بزرگ است که آثار و تألیفات او هم در تاریخ هنوز معتبر و محترم شمرده می شود این مرد دانشمند بشدت از صحت مبانی باستانی و معتقدات قدیمه زاپونیا حمایت کرده و می گفت هیچ خلقی در شان و منزلت برابر با زاپونیا نمیباشد و چون امپراطور آن کشور تنها پادشاهی است که در عالم از نژاد مستقیم خدایان زائیده شده است هیچ ملت دیگر حق برابری با ملت زاپون را ندارد و دیگران باید همه دون مقام او قرار گیرند پس مبادی و تمالیم بودا و کنفوسیوس را که صادر از مصدر و منبع بیگانگان (غیر زاپونی) صادر شده بود طرد کرد و گفت زاپون بحکم موهبت نژاد الهی که مختص اوست خود مستقل و مستمد است که قواعد مکارم اخلاق و فضایل عالیه را بدون تقلید از دیگران برای خود وضع نماید و روش ساده شینتورا که مذهب حق اجدادی اوست متابعت کند و لایق .

بحران در قرن نوزدهم (۱۸۶۸)

البته با وجود همه این تغییرات سیاسی و مباحث فلسفی و کلامی مردم بهسولت رسم و عادت خود را ترك نیکنگفتند و در میان زاپونیا هنوز معتقدین ثابت به بودا و کنفوسیوس فراوان بودند تا آنکه در اواسط قرن نوزدهم جنبشها و حوادث نوینی بوقوع پیوست که بار دیگر به مملکت زاپون صورتی تازه بخشید .

این بحران و تحول ناگهانی بحکم ضرورت واقع شد باین مننی که زاپونیا گرچه بر آن بودند که راه دیار خود را بر روی بیگانگان مسدود ساخته و همواره به انزوا و اعتزال بس برند ،

مذلك بعضی كشتی‌های صید نهنگ Whaling Ships امریکائی كه دچار حوادث وكشتی شكستی شده یا آنكه آب و آذوقه‌شان تمام شده بود ناچار می‌شدند كه اجباراً بسواحل آن جزایر پناه ببرند . در ابتدا ملاحان این سفاین را «شیطانهای اجنبی» لقب داده محكوم بقتل می‌ساختند و بعد از آنكه مدتی تنبیر روش داده و آن اسرا را بوسیلهٔ تجار هلندی (كه استثنائاً تنها قومی بودند كه اجازهٔ ورود بپاك زاپون را داشتند) بموطن خود عودت می‌دادند . عاقبت این مسئله منجر بآن شد كه رئیس جمهورى امریکایرئیدنت «فیل مور» Fillmor (۱۸۵۳ - ۱۸۵۰) نامه‌ئى پادشاه زاپون نوشته بوسیلهٔ امیرالبحر خود ارسال داشت و در آن تقاضا کرده بود اجازه دهند كه سفاین خارجی در بعضی بنادر زاپون لنگر اندازند . امیرالبحر كه با سفاین جنگی مجهز شده بود آن نامه را به شوگان (سردار نظامی مستبد وقت) تسلیم كرد . شوگان نامهٔ مذکور را مابین امرا و حكمرانان فئودال بلاد توزیع نمود و آنها نسبت باین قضیه بعضی بكلی موافق و بعضی دیگر معتدل وبعضی بكلی مخالف بودند ولی در ۱۸۵۴ امیرالبحر امریکائی پری Perry باده كشتی جنگی و دوهزارسرباز به ساحل زاپون آمده تقاضای جواب نمود بالاخره شوگان تسلیم شده و عهدنامه‌ای با امیرالبحر مذکور منعقد ساخت كه بر طبق آن قبول می‌نمود بملاحان كشتی شكسته امریکائی كه بجزایر زاپون پناهنده می‌شوند بمهربانی و ملاطفت رفتار شود و همچنین اجازه می‌داد كه سفاین خارجی بتوانند انبارهای آب و آذوقه در بعضی بنادر برای خود بنا كنند بملأه در سه بندر كوچك باب تجارت و دستگاه بازرگانی را مفتوح سازند . اما این عهدنامه بسخه و تصویب امپراطور نرسید و مابین شوگان و امپراطور كار بكشمكش و منازعه انجامید و سر انجام بمزل شوگان از مقام و اقتدار او منتهی گشت و تمام امور مملكت در قبضهٔ اختیار شخصی امپراطور قرار گرفت . این حادثه در سال ۱۸۶۸ م . واقع شد .

ولی روش ارتباط با ممالك غرب كه شوگان آغاز کرده بود متوقف نگشت و وسایل دفاعیه زاپونی در سواحل در برابر تویهای سفاین مسلح جدید امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی بكلی نابود گردیدند و امرا و حكام مخالف با بیگانگان بناچار این حقیقت را اذعان كردند كه باید قوهٔ نظامی و جنگی زاپون را ترفی و توسعه داده آنرا قابل هماوردی با دشمنان خارجی بنمایند ازینرو فحراً با گروه موافقان (لیبرالها) متفق شده برای تجدیدحیات صنعتی و اقتصادی زاپون جدأ همگی اقدام نمودند و این عمل با آنكه كارى بسیار مشكل بود ولی با سرعت و دقت حیرت-آورى انجام گرفت .

در اثر این تحول ناگهانی طبعاً تفاوت و فرهنگ زاپون بحكم اجبار صورت جدیدی حاصل كرد پس با آنكه ایشان بسیاری از آداب و سنن باستانی و رسوم سیاهگیری تاریخی خود را باكمال وفاداری حفظ كردند روزهایی جدید را نیز پذیرفتند درسال ۱۸۸۹ اولین قانون اساسی زاپون بوجود آمد كه در اثر آن قدم مهمی برای تجدید سازمان قوای بری و بحری آن مملكت برداشته شد و آن در تحت كلمهٔ واحده « امپراطور » قرارگرفت و بموجب آن قانون اسطورهٔ قدیمی « شینتو » یمنی داستان نژاد الهی امپراطور در زندگانی اجتماعی و سیاسی ملت از نو ركنی اساسی قرار گرفت یعنی قانون برای امپراطور حق توارث ابدی و سلطنت جاویدی قائل گردیده او را معصوم و نزه و غیر قابل تعرض دانست این امر بالتبع مستلزم آن گردید كه يك « مذهب دولتی » بوجود آید و بیدایش این فكر كاملاً از مبادی بودائی میرا و منزه گشت .

همینکه «میچی» Meiji امپراطور ژاپون شد یکی از اقدامات اولیه او این بود که شینتو را مذهب دولتی شناخته و فرمان داد که عناصر و آثاری که از مذهب بودا در معابد شینتو باقی بود از آنجا تصفیه کنند و بیرون ببرند البته در ابتدا این امر تا حدی بمنف و قهر انجام گرفت و نشان داد که عود به شینتوئیسم ساده قدیم و تبری کلی از بودیزم امری غیر عملی است و مردم بهر دو مذهب همچنان دلبسته و علاقمند هستند بالاخره در قانون اساسی سال ۱۸۸۹ حق آزادی مطلق در دین و عقیده برای تمام افراد مردم ژاپون شناخته شد ولی دولت قلباً متمایل به - شینتو - بود زیرا در آن قانون يك اداره مستقلی مخصوص شینتو برسمیت شناخته گردید که وظیفه آن حفظ و حمایت خاص از آن مذهب ملی میبود ، این مؤسسه شعب رسمی در دو وزارت - خانه داخله و معارف دارا گردید تا آنکه مابین شینتو دولتی رسمی یا شینتو عمومی ملی فرقی موجود باشد.

۳. مذهب دولتی شینتو تا سال ۱۹۴۵

مذهب دولتی شینتو را میتوان اینچنین تعریف کرد که عبارتست از اجزاء يك سلسله برنامه عبادات و تشریفات دینی در تحت حمایت دولت . این برنامه تا سال ۱۹۴۵ م . ادامه داشت و در معبدهای مخصوصی که بهیچیک از فرق و جماعات مذهبی تعلق نداشت و ملک دولت بود انجام میگرفت . این مراسم فقط بمنظور تحریک و تربیت حس وطن خواهی بعمل می آمد در آن معابد اخبار و روایات باستانی را به نونهالان و جوانان تعلیم میدادند تا آنکه مملکت را از هرگونه انقلابی که از لوازم حیات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی « مدرن » بود برکنار و ایمن بدارند و در برابر نفوذ تمدن غربی سری متین و رکنی محکم از عقاید ایمانی و مذهبی بر پا سازند .

نفوذ افکار عرفانی از غرب بژاپون

همینکه افکار و آراء اروپائیان به ژاپون نفوذ و سرایت کرد اول همه سرنوشت مذهب شینتو در معرض تأثیر آن فرارگرفت و مردم مدنی از معابد مجاز که دولت برپا کرده بود اندک اندک روگردان شدند . مساعی پیروان و مؤمنین مذهب بودا در حفظ دیانت خود همچنین کوشش مجدد مسیحیان برای احیاء آن مذهب نیمه مرده در میان مردم احساسات و افکار دینی خاصی ایجاد کرد که میرفت معتقدات شینتو را بکلی در خطر اندازد . این جنبش در میان جوانان مخصوصاً آنان که علوم جدید غربی را در دانشگاهها میآموختند بیشتر تحریک میشد و آنان عقاید مذهبی اجدادی را مورد انتقاد و اعتراض قرار میدادند . الحادوی دینی و شک در معتقدات قدیمه روز بروز در ژاپون توسعه می یافت بطوریکه در اوائل قرن بیستم احصائیه ای که از عقاید دانشجویان جوان در انیورسیتته توکیو برداشته شد نشان می داد که از مجموع ۴۶۰۰ نفر محصل ۲۹۸۰ نفر خود را طرفدار عرفان «گنوستیک» Gnostic و ۱۵۱۱ نفر خود را بکلی منکر و بی دین و ۱۱۸ نفر خود را مسیحی و بودائی و شینتوئی اعلام کردند و این ارقام بخوبی معلوم میکند که چگونه

روح زنده و الحاد و بی ایمانی در جوانان آن دیار قوت گرفته است .

روش دولت قبل از ۱۹۴۵ م.

دولت ژاپون در این مدت وسایلی برانگیخت که شینتو را از خطر محو و زوال مصون دارد پس به دو طریق یکی مثبت و دیگری منفی شروع به عملیاتی کرد . اولاً از طریق منفی یک سلسله تفسیرات و تأویلات برای افسانه‌ها و اسطوره‌های شینتو بوجود آورد بطوریکه در نظر منتقدین شکاک و متفکران مملکت قابل قبول باشد.

برای این منظور برای هر یک از خدایان منگور در اسطوره باستانی ملی تأویلاتی کردند و گفتند که آن آلهه هر یک موجودات حیه انسانی‌اند که دارای مواهب عالی و قوای شدید بوده‌اند مثلاً الاله شمس ملکه بی بوده است هوشمند و با فرهنگ که در آغاز طلوع فجر تاریخ ژاپون در قبیله خود سلطنت میکرد ، وی پایه فرهنگ و اساس مدنیت ملی ژاپون را پی ریزی کرده است بهمین قیاس برای هر یک از کامی‌ها (Kami) یعنی موجودات خارق‌العاده دینی قدرت و استمداد بشری قابل‌گردیدند و برای اثبات نظریه خود باقوال صاحب‌نظران و دانشمندان قدیم مانند موتوری Motoori و دیگران استدلال و استناد جستند . بمبارت دیگر عنوان «الاه» را شامل نفوس بشریه ساختند و سراسراشخاص منگور در میتولوژی قدیم قوم خود را موجودات طبیعی ولی صاحب مواهب عظیم و درایت عمیق دانستند و آنچه را که با مبادی علوم جدیده عالم غرب مبیانت و تضاد حاصل میکرد بدینوسیله قابل قبول قرار دادند . از آنجمله قول یکی از علمای ژاپون برای شاهد مقصود در اینجا ذکر میشود وی گفت ،

«شینتو همانطور که خط چینی خوانده میشود به «طریق خدایان» ترجمه میشود ، خدایان چیستند ؟ ملل جهان به بسیاری امور و اشیاء نام «خدا» نهاده‌اند ، یونانیان خدا را ما فوق‌ستارگان آسمان می‌دانستند ، هندوها بودها را خدا شمرند ، مردم ممالک غرب خدای واحد و حسی یگانه برای خود وضع کردند که مالک آسمانهاست ، پس خدایان گوناگون در نزد تمام امم جهان وجود دارد ولی در مملکت ما خدایان ماهمان « نیاکان» ما هستند چنانکه آلهه شمس «آمانتراسو» Amatrasu که در معبد «ایزه» قرار دارد اولین امپراطور بوده است همانطور شاهان و شاه‌بانوان قدیم ژاپون هر یک که در معبدی جای دارند بنوبت خود اجداد مقدسه در معابد و دستپاش‌گاههای خود قرار دارند و این از خواص و امتیازات فکری قوم ماست و در هیچیک از ملل متعده دیگر این فکر و نظر وجود ندارد . هر چند در کشور ما هنوز تاحدی عبادت حیوانات و جمادات و اشجار و جبال نیز معمول است ولی خدایانی که در محراب شینتو عبادت میشوند فقط نیاکان مقدس مایند که آنها را مانند «خدا» می‌پرستیم.»

معدک باید اعتراف کرد که این استدلال و تأویلات پایه و مایه تاریخی صحیحی نداشته زیرا که در واقع افسانه‌های شینتو بصراحت می‌گوید که خدایان باستانی هر یک جلوهمی از جلوات طبیعت را نمایان می‌سازند چنانکه «آمانتراسو» مظهر آفتاب است و «سوسانوو» مظهر طوفان و «ایزاناکی» مظهر آسمان‌بایدر و «ایزاناکی» مظهر مادرمهربان یا زمین میباشد و بهیچوجه نمیتوان آنها را تجسم افراد حیه انسانی در قرون ماضیه دانست .

با اینهمه، این تفسیر و تأویل در ضمیر طبقه منور ژاپونی که میخواستند علوم جدید خارجی را با روایات و سنن ملی منطبق و موزون سازند بسیار جالب واقع شد.

ثانیاً از طریق مثبت، دولت ژاپون سعی میکرد که مذهب شینتو را مانند يك عامل فعال قوی و نیروی محرکه ملی بر پایه اخلاقی و شالده تاریخی استوار سازد ازینرو عمل رسمی دستگاه حکومت این قضیه را همواره ثابت میکرد که شینتو يك دین و ایمان قلبی بمعنای کلمه نیست بلکه يك سلسله قواعد و دستورهای اخلاقی و تعلیم وفاداری و حسن وظیفه شناسی نسبت به شاه و به میهن میباشد. ازینرو اصلاحات اجتماعی که در زمان سلطنت امپراطور «میچی» Meiji در سال ۱۸۸۲ بمعدل آمد دولت ما بین مذهب رسمی شینتو و مذهب عامیانه شینتو فرق گذاشت. اولی را بلفظ خود «ژینزائینتو» (Jinja) و دومی را «کیوها شینتو» (Kyoha) نام کردند اولی مورد حمایت و مساعدت دولت قرار گرفت ولی دومی مذهبی مستقل و ملی بود که در عرض بودایی و مسیحی قرار داشت. «ژینزا» یا شینتوی رسمی يك سیستم رسوم و تشریفات رسمی شناخته شد. که مقصود آن تعلیم و تشویق حسن وطن پرستی بود و پس بمنظور ایجاد فکر وحدت در دماغ افراد ملت بر قاعده اخلاقیات ملی تأسیس گردید، اعلیحضرت امپراطور میچی که از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ شروع بتجدید سازمان دولت و ملت ژاپون کرد، و آنرا در عرض دیگر ملل متقدمه عالم جدید قرارداد فرمانی که حکم قانون اساسی معارف را دارد و فرهنگ ملی ژاپونیها را روی آن پایه میگذازد در سال ۱۸۹۰ صادر فرمود و بر طبق آن مذهب شینتو سیستم تدریسی در تمام کتاب و دبستانهای ژاپون شناخته شد در پیروی این فرمان وزرای فرهنگ که بتعاقب یکدیگر متصدی امر تعلیم و تربیت عمومی شدند، هر يك بنوبت خود احکامی صادر کرده و تعلیم مذهب شینتوی رسمی را در مدارس اجباری ساختند. بمداول آنها هر كودك نوآموز را تمرین میدادند که در مجالس دبستانی در برابر تصویر امپراطور بتعظیم خم شود و همچنین ستایش نسبت بارواح اجداد را محترم و ممعول دارد و در همان حال نسبت بدانشجویان مسیحی انواع اشکالات را فراهم می ساختند. بیسویایان منور و روشنفکر ملت ژاپون نیز معابد شینتو را در حکم مجسمه ها و تندیسها که در نزد ملل مغرب بلاد عظیمه درلندن و پاریس و برلن و امثال آن ساخته شده است دانسته و برای افراد ناس احترام بآنها را از منظر وطن پرستی لازم شمردند. شرکت در تشریفات دینی را از لوازم حب وطن و عاطفه قومیت قرار دادند.

این رویه همچنان تا ۱۹۳۵ ادامه داشت، عدد معابد رسمی دولتی به ۱۱۰۰۰۰ باب احصاء شدونیز معابدی مخصوص جانور «روبا» که پیامبر خدای میوجات و غلات و به ایناری Inari موسوم بود همه چاحتی در کارخانجات جدید و انبارهای مدرن برپا گردید تمدادشانزده هزارتن کشیش رسمی از طرف دولت بامشاوره و مزد معین فقط برای تعلیم نه برای انجام مراسم دینی استخدام شدند معابد رسمی که بنام «ژینزا» Jinja یا (خانه خدا) ساخته گردید همه از روی نقشه و اسلوب معماری معابد قدیمی بتقلید و سبک معبد عظیم امپراطور در «ایزه» Isé بنامشده بودند و هر وقت در آنها خرابی روی میداد از نو تعمیر میشد.

معبد امپراطور در « ایزه »

«ایزه» Isé محلی است در جنوبی‌ترین نقطه جزیره اصلی ژاپون در کناردریای داخلی که فرهنگ و ثقافت باستانی ژاپون از آن محل نشأت گرفته است. در آنجا بزرگترین معابد شینتو یعنی ضریح خدای آفتاب آماتراسو «Amaterasu» وجود دارد و با معبد خدایان دیگر مانند آلهه طمام «تویو - اوک-هیم» Toyo - Uke - Him بوسیله یک خیابان طولانی چند میلی مشجر باشجار کهنسال مرتبط است، این معبد از سایر معابد رسمی محترمتر بشمار می‌آید بعدیکه بر هر فرد ژاپونی واجب است که در عمر خود لافل یکبار آنجا را زیارت کند. این معابد از چوب سرو آزاد Cedar ساخته شده همه با سلوب معماری شینتو باستانی است هم در آنجا محل خزان قیمتی است که حاوی و حافظ بر اشیاء نفیسه مقدسه باستانی می‌باشد. سه علامت خدای آفتاب یعنی ۱- آینه ۲- شمشیر ۳- ریسمانی از جواهرات است. این میراث‌های الهی است که از آسمان با امپراطور رسیده و آن در وقتی بوده که خدای آفتاب نوه خود «نی-نی-گی» Ni-ni - gy بفرمانروایی روی زمین از آسمان بژاپون فرو فرستاد. و از آن زمان تا کنون نسل بعد نسل در تصرف امپراطورها می‌باشند و فرقه‌های دراز است که همچنان بر روزگاران باقی مانده و در آن خزینه‌ها مخزون و نهفته‌اند. معبد ایزه چون بخشش امپراطور اختصاص دارد می‌باید اعلیحضرت امپراطور شخص شخیص و ذات نفیس خود آنجا را زیارت نموده و مراسم و سنن باستانی را در آن معبد مقصد انجام دهد، و در مواقمی که برای ملت ژاپون فقیه و مشکلی حیاتی روی میدهد مثلاً در هنگام اعلان جنگ با دشمن خارجی امپراطور بشخصه در آن معبد حاضر شده و نیای اعلامی خود را مطابق تشریفات دیرین کهنسال نیایش میکند.

در سوانف ایام رسم چنان بود که امپراطور شخصاً در بسیاری از تشریفات عظیمه مذهبی شرکت می‌فرمود که از آنجمله است که در مراسم تصفیه نفس «اوهاری» O-Harai این تشریفات در غالب ضریح‌ها و محراب‌های معظم شینتو در اطراف بلاد ژاپون سالی دوبار (ماه خرداد و ماه آذر) بعمل می‌آمده است. مقصود از آن تزکیه و تطهیر نفسانی امری عمومی است که بوسیله مناسک و رسوم خاصی در سراسر کشور انجام می‌گرفته است و ظاهر و باطن خود را از لوث پلندیها پاک میکرده‌اند در ضمن آن آداب غذا نخورده و شرابی نوشیده و کشیشان و روحانیون شینتو بر فراز سر مؤمنین که در معبد مجتمع بوده‌اند عصای مخصوص بنام «نوسا» Nusa بحرکت آورده و هدایا و نذوب در کفاره ذنوب و آثام از آنها قبول میکرده‌اند، درین این مراسم صورتهای انسانی کوچکی از کاغذ یا کاه ساخته و هر-کس یکی را بمنوان همزاد خود قبول کرده و آن را بر تن و اندام خود میمالند تا گناهان باطنی از آنها به این صور انقوش منتقل گردد پس از انجام مراسم کشیشان آنها را جمع کرده درون دریاچه یا رودخانه یا دریا میریزند بدین ترتیب تمام خلق از جرگی خطایا و پلیدی ماضی طاهر و مصفی می‌گردند در همان هنگام هم امپراطور که زاده‌الاهه بزرگ شمس است از تختگاه خود دعای غفران و تصفیه برای تمام قوم ژاپون تلاوت میکند.

هدایا و نذوب عبارتست از اشیاء خوراکی مانند برنج و شراب برنج و ماهی و میوه و سبزیجات و دیگر اغذیه یا اشیاء پوشاکی مانند جامه و بوبل و کاغذ و جواهرات و اشیاء صنعتی و پارچه‌ها از ابریشم و پنبه و کتان، این هدایا درهوقمی که کشیش دعای مخصوص بنام «نوریتو» Norito در برابر محراب داخلی تلاوت می‌نماید بخدایان و ارواح نیاکان نامدار امپراطور و پهلوانها و

پیشوایان باستانی ملت نیازمیشود.

۴. شینتو و طریقت جنگ آوران

مذهب شینتو باطریقت جنگ آوران ازدیرباز آمیزش یافته و اختلاط پذیرفته است ولی هر یک از این دو نظام قوانین و قواعد خاص خود را دارد. طریقه سپاهیان و آئین و رسوم لشکریان هم از قرون وسطای تاریخ ژاپون مورد عمل بوده است و آنرا به لغت خود «بوشیدو» Bushido مینامند یعنی «روش دلاوران» و آن بسیار شبیه می باشد برسم و آئین شوالیه های «Chevalies» در قرون وسطای اروپا که هر دو در جامه بنوبت خود یک اثر اخلاقی عظیم بجا گذاشته و گاه باعث شده که سراسر مردم کشور در تحت اثر سحرانگیز آن قرار بگیرند.

قانون بوشیدو Bushido

این آئین در تحت قواعد رسمی معینی درنیامده بلکه عبارتست از یک سلسله سنن و آداب و یک رشته دستورهای غیر مکتوب که سرمشق رفتار و کردار سواران و دلاوران بوده است. این گروه از آئین مذهب شینتو روح خلوص عقیدت را الهام گرفته و از آئین کنفوسیوس دستورهای اخلاقی را آموخته و از مبادی «زن-بودیزم» Zen - Buddhism روش خویشتن داری و مسک نفس را اقتباس نموده و بالاخره یک سیستم اطاعت و فرمانبرداری محض نسبت به مهتران و یک عاطفه شرف دوستی و عزت نفسانی در تمام آن نمودار است.

یکی از مبطلین مسیحی که ژاپون شناسی بنام است آیین اخلاقی بوشیدو را در هشت صفت خلاصه کرده است ازینقرار،

- ۱ - وفاداری ، مرد دلاور نسبت به مهتران و بالا دستان و سرانجام نسبت به امپراطور وفادار است.
 - ۲ - حق شناسی ، که از اهم صفات ژاپونیان است مرد دلاور نسبت بوطن و امپراطور حق شناس می باشد.
 - ۳ - جرأت ، مرد دلاور سبیل تمذبه نفس و فداکاری در خدمت بامپراطور از جان خود دریغ نمی کند.
 - ۴ - عدالت ، مرد دلاور را خودخواهی و خود پسندی مانع و حائل ایفاء وظیفه نمی گردد.
 - ۵ - صداقت ، مرد شجاع از بیم آزار و عذاب نباید مرتکب دروغگویی بشود.
 - ۶ - ادب ، مرد قوی النفس در هر حالت و در هر موقع حتی در برابر دشمن مؤدب است.
 - ۷ - خویشتن داری ، هر قدر که مرد دلاور به هیجان بیاید عواطف خود را نباید ظاهر سازد .
 - ۸ شرف ، نزد مرد شجاع مرگ بر تنگ ترجیح دارد ، دلاور باید همیشه دو شمشیر باخود داشته باشد یکی بلند تا بادشمنان بچنگد و یکی کوتاه تا در موقع خطاکاری یا شکست خود را با آن هلاک سازد.
- استعداد و آمادگی. زاهد نما نس ای خه دکته. دز رگترین و مهمترین مظاهر آداب «بوشیدو»

می‌باشد زیرا که هر فرد دلیر باید تنه‌بندین وسیله جبران هر خسران و کفاره هر شکست‌را فوراً بقیمت جان بعمل آورد و همیشه از دل و جان برای این فداکاری آماده باشد و عمل خود کشتی باید با اسلوبی که آنرا «هارا کیری» Hara Kiri میگویند انجام بگیرد. یعنی مرد شجاع با کمال خون‌سردی و آزاد منشی مطابق قواعد معین بدون ابراز احساسات از حیات چشم پوشیده خود را هلاک می‌سازد.

بوشیدو و نرد جنگ آوران عصر جدید

آداب و سنن بوشیدو تأثیری فراوان در اندیشه و افکار ژاپونیه‌های عصر جدید نیز داشته و وقایع و حوادث عدیده میزان این تأثیر را ثابت می‌سازد. زرنال نوگی Nogi که در جنگ‌های روس و ژاپون بلند آوازه شد و بدلاوری و بسالت معروف جهان شد وقتی که در سال ۱۹۱۲ امپراطور «می‌جی» Meiji وفات یافت و او بر این واقعه آگاه‌گردید وظیفه خود دانست که با اتفاق همسر خویش مراسم انتحار (Hara Kiri) را بعمل آورند تا با این عمل خالصانه در عالم دیگر روح آن هر دو در حضور امپراطور بار یابند. این یکی از هزاران نمونه و امثال اعمال شجاعانه است که نظامیان کنونی ژاپون به پیروی از آئین «بوشیدو» بعمل می‌آورند. فداکاری و جانبازی‌های سپاهیان در دفاع از وطن خود در تحت تأثیر همین سوابق و آداب بوده است که همه می‌خواهند در راه وطن خویش حداًاعلی جانبازی را با کمال شجاعت انجام دهند، هر مرد سپاهی برای خداوندگار و بشکورت خود سربازی فداکار است و به والدین خود فرزندی وفادار. با شجاعت و شهامت قدم بمیدان جنگ گذارد از مرگ و خطری نهراسد تا سمادت و سلام زادگاه خود را تأمین سازد، هر لحظه که مذلت و خواری بر کسی روی دهد اگر مردی شرافتمند باشد یابیدوننگ (هارا کیری) خودکشی کند. از هر سرباز و نظامی خاصه آنکس که مسئولیتی خطیر برعهده دارد اگر اسیر شود یا وظیفه خود را بدرستی و لیاقت نتواند ایفاء نماید انتظار می‌رود که فوراً جان خود را فدا سازد و خویش را هلاک کند.

۵. معبد شینتو در وقت حاضر

در سال ۱۹۴۵ هنگامیکه یکمصد و ده هزار باب ضریح و محراب شینتو که تا آن تاریخ در تحت توجه مستقیم وزارت داخله (کشور) اداره می‌شدند آزادی و استقلال یافتند و اعانت آنها منقطع گردید اندک آنفنگی و اختلالی در سازمان امور آنها بظهور رسید و در سیر آن‌ها وقفه و انحطاطی حاصل شد و کشیشان که تا آنوقت مسئولیت امور را مستقیماً برعهده گرفته بودند مدعی بلاتکلیف و سرگردان ماندند لیکن اندکی برنیامد که وضع حالت ثبات و سازمان انتظامی از نو یافته و معابد شینتو صورت یک مذهب ملی بخود گرفت و توجه و رفت و آمد عامه مردم بار دیگر به آن معابد رواج و مرسوم شد. بسیاری از آنها را مجدداً تعمیرهای لایق کردند و انجمنها و مجامع ملی و محلی در هر گوشه و کنار برای حفظ و حمایت از آن معابد تشکیل گردید و منابع و عایدات جدیدی از راه هدایا و نیازها گرد آمد. تا آنکه ۸۶ هزار باب ضریح شینتو در تحت حمایت انجمن‌های ملی در تمام مملکت قرار گرفتند و کار آنها دوباره برآه افتاد و از نو مورد عنایت و اقبال خلاقی‌شدند.

در هرده و قریه ضریح و معمیدی مخصوص برپاگردید که در میان اشجار سبز و خرم و بوته‌های همیشه بهار منظر زیبایی حاصل کردند و برای هرکدام صحن و حیاطی بشکل مربع مستطیل ساخته شد که اطراف آن را محجری از نیانات مقدس احاطه کرده و در ضلع مرکزی مدخل ورود و دروازه معروف شینتو توری Torri گشوده شده است این دروازه‌ها مانند مناره‌های مساجد اسلامی یا بتخانه‌ها و مبداهای مخروطی « pagodas » بودائیان بنائی برجسته و مقدس شمرده می‌شوند و زائرین خالص‌المقیده در آنجا گذشته و از معمیری که از هر دو طرف در زیر سایه انجار مقدس قرار دارد عبور کرده به ضریح مرکزی راه می‌یابند و در آنجا بنای زیبای ظریفی است که در زیر سایبان برجسته آن زندگی کوچک آویخته‌اند شخصی زائر چون باین ضریح میرسد بعد از پشت و شوی دست و دهان کلاه و نیم تنه خود را از تن دور کرده و در برابر پلکان ضریح دستها را بعلامت استرحام بسک مخصوص ژاپونها با یکدیگر جفت کرده تنظیمی مینماید و سپس زنگ را مینوازد و سر بزیر انداخته با حال خضوع و خشوع بسیار هدیه و نیازی در دستارچه بسته در محل مخصوص هدایا می‌افکند. پس دعا خوانده و دوباره بحال رکوع و کرنش خسته شده در سکوت محض و تکریم و تعظیم به‌تکرار و مراقبه مشغول میشود بعد از چند لحظه با همان حال سکون و ادب آهسته مراجعت می‌کند چون بدروازه می‌رسد دوباره برگشته و بار دیگر تنظیمی نموده خارج می‌شود.

در همان محوطه در مکانی نزدیک بضریح داخلی که پاراهروی مسقف بآن مرتبط است خزانه مقدس ضریح که آنرا «هوندون» Hondon گویند قرار دارد زائرین را معمولاً بآنجا راه نمی‌دهند لکن نزد همه کسی از اهالی آن ولایت یا قریه معلوم است که در آنجا مقدسترین اشیاء معبد نهفته است و آن‌شء را «دشینتای» Shintai گویند یعنی «جسم نیکو». این شئی نهانی مقدس را کمتر در معرض نمایش قرار میدهند مگر در بعضی مواقع خاص، گرچه آن قیمت و ارزش مادی ندارد ولی غالباً چیز کوچکی است که آن را در دستاری از حریر یا قماش پیچیده و در چند جمیعهای ظریف درون یکدیگر نهاده‌اند و آنها غالباً عبارتنده از شمشیری کهنه یا خنجر قدیمی یا یک قطعه آینه یا گلوله‌یی از بلور یا جسمی از طومار پوستی است که بر روی آن کلماتی مسطور است به این شئی مقدس مردم آن ناحیه و بزرگان قبیله محلی از عهد دیرین دلبستگی و احترامی خاص میدول می‌داشته‌می‌دارند و یادگار اجداد و نیاکان باستانی آن قبیله است و آنها رمز و علامت یک قوه نهانی فوق بشری میباشد و بالاخره سالی یکبار در هنگام عید سالیانه اهالی قریه آنرا بر روی ارباب مقدس نهاده در خیابانها و معابر طواف میدهند و پرچمها و بیرقها در جلو و نوازندگان و منادیان با ماسکهای عجیب و غریب که بر صورت نهاده‌اند از عقب حرکت میکنند و دخترکان خوبرو بنوای آن آلات موسیقی و طبل و نی رقص میکنند.

البته این عمل در نزد طبقات مردم زاپون معانی و تفاسیر مختلف دارد و هرکس بمقدار ایمان و معرفت خود آنرا توجیهی میکند. عوام الناس آن را رمز یکی از بزرگان مقدس دین یا نماینده روان یکی از نیاکان عالیمرتبه خود میدانند. بعضی دیگر آنرا عملی به‌سحر و جادو دانسته سبب باعث خوشبختی و حسن خط و اقبال اهالی می‌شمارند. اما خواص و مردم دانشمند از آن‌شء و از آن اعمال رمز و علامت یکی از اخلاق حسنه و فضایل برجسته اجدادی بزرگان تاریخی را می‌یابند.

شینتو ما نند يك فرقه دینی

بعد از آنکه مداخله حکومت در امور دین شینتو مرتفع شد آن دستگاه صورت دینی و مذهبی خالص بخود گرفته وغالب مردم از روی عقیده و ایمان بآن علاقه مند شدند در هر خانه و خاندان برای آن کانون مرکزی بوجود آمد که آنرا «کامی-دانا» Kami.dana مینامند ، در آن محل که غرفه مخصوصی است الواح یادگاری از چوب یا کاغذ که بر روی آن اسامی اجداد و نیایان صاحب خانه یا نام خدایان آن قریه و محل را نوشته اند نصب میکنند، گاهی هم علامت خدای شمس «آما-تراسو» و یا خدای مریخ « ایناری » Inari را بالای آنها رسم مینمایند غالباً آینه مقدسی در آن مرکز دیده میشود و بر روی تابلوی دیگر عبارات و ادعیه مقدسه دینی با طلسمها و علامت عجله مزین است . در حقیقت ضریح خانوادگی میندکوچی است که صورت کوچکی از معابد بزرگ را منسک میسازد و غالباً ایام مقدسه افراد خانواده در آن غرفه بمبادت و انجام مناسک و آداب دینی میپردازند و عجب آنکه در این معابد خانوادگی عقاید بودائی نیز دخیل شده است و گاهی کشیشان بودائی نیز برای انجام مراسم و آداب مذهبی در برابر ضریح خانوادگی شرکت میکنند و مخصوصاً در مواقع ماتم و عزاداری و هنگام مرگ افراد خانواده در پیشگاه این محرابها عملیات دینی انجام میدهند.

فرقه شینتو

پس از تصویب و تأسیس قانون اساسی زاپون مورخ ۱۸۸۹ که بر طبق آن آزادی عقیده مذهبی بتمام افراد مملکت عطا گردید فرق شینتو بصورت های چند متشکل شد و مانند سایر مذاهب جهان چون بودائی و مسیحی و غیره به شعب و فرقه های چند منشعب شد ؛ قبل از جنگ دوم جهانی دفتر ملی مذهب زاپون به سیزده فرقه آنها را احصاء کرده است که هر کدام استقلال خاصی دارد و به هزینه معتقدین و مؤمنین خاص خود اداره می شود که هر کدام صاحب نام و نشانی جداگانه است.

بعد از جنگ دوم جهانی که حکومت بکلی از مذهب جدا شد بر عدد این فرق و احزاب دینی افزوده و اکنون تعداد آنها راتا ۸۰۰ فرقه ثبت کرده اند که هر يك دارای عقاید و رسوم جداگانه می باشند ولی همه در چار چوبه دین شینتو قرار دارند . این فرق در اثر نفوذ مبادی و اصول کلامی سایر مذاهب حیه یا با اقتباس از مبانی علمی و روانی مدرن بوجود آمده اند و هر کدام به نوبت خود جوابگوی احتیاجات نظری مردم اند و بسوی طلب حقیقت نهائی و آسایش و آرامش روحی سالک می باشند .

قسمت چہارم

ادیان امم خاور نزدیک

مقدمه بر قسمت چهارم

خوانندگان کتاب در ممالک غربی و قتیکه عنان سخن در بحث از مذاهب شرق اقصی‌بوی خاور نزدیک منطقت میشود خود را در محیطی آشناتر می‌یابند، افکار و معانی در این باب بنحین آنها نزدیکتر است، زیرا امیادی وحدت وجود Pantheism و یا اصل تناسخ کاملاً با سلیقه و فکر ایشان مطابق نیست و از عقاید اتحاد نفس با طبیعت و نفی وجود که از خصایص عرفانی ممالک خاوری است دور هستند، ذات‌الوھی فاقد شخصیت و بمعنای مطلق و عام چون آسمان «یا ناؤ» یا «برهما اتمان» یا «اوی بودا» برای دماغ اهل غربی قابل ادراک نمیباشد.

ولی دورنمای مذاهب ادیان امم خاورمیانه بفکر و ضمیر ایشان نزدیکتر است، ذات‌احدیت در نزد ایشان دارای هویت و حقیقت متعال میباشد که در رفتار نیک و بر حسنات اعمال سراسر بنندگان خود نظر دارد از آنجا عقیده وحدت وجود شرقی جای خود را به تجمع آلهه میدهد، خدای‌هی خالق قیوم یا ارواح طیبه عباد صالح و ملائکه بفرین‌زدیکی و تقرب دارد و همه مکلف باجتناب از سیئات و شرور و مبادرت و اقدام به حسنات و خیرات هستند. در خاور میانه دین وسیله حل مشکلات حیات و غلبه بر مصاعب جهان است نه سبب و عامل نفی وجود، ریاضت و رهبانیت

که نزد امم شرق آسیا رسوم و رایج است در خاور میانه کمتر جنبه طبیعی و عملی دارد، در مبادی ادیان خاور نزدیک صحنه طبیعت حقیقتی است فرعی و عرضی و آن صحنه ایست که بر روی آن رابطه عابد و معبود بمرض نمایش گذارده میشود و آن خود امری حادث است که چون علت غایی وجود آن منتهی گردید معدوم میشود.

بعبارت دیگر، مذاهب و ادیان مردم خاور میانه ارزشی بسیار و قیمتی گران به شخصیت فرد انسانی می‌نهد و پایه رابطه مابین بشر و خداوند را با رشته عوامل و عناصر معلوم اخلاقی استوار می‌سازد و بالاخره انسان از لحاظ رابطه روحانی که با خدای خود دارد از طبیعت منفصل است و در آنجا برخلاف مبادی ادیان خاور دور بسوی يك حقیقت نهایی مافوق قوای روحانی و خارج از نوع انسان و سایر صور طبیعت سیر میکند. خدا و انسان و طبیعت در نزد آنان بهم دیگر مخلوط و آمیخته نیستند بلکه هر يك دارای وضع مشخص و مقام متمایزی میباشد.

بنابر عقاید و مذاهب ممالک خاور میانه مسئله‌ی که در برابر شخص دین دار قرار دارد عبارت از اینست که خدا برای او چه تکلیفی مقرر فرموده ؟ و مشیت قاهره او چیست؟ و بالنتیجه اراده الهی همه وقت در ماضی و حال متجلی و ظاهر است، دو صفت در ادیان خاور میانه بوضوح تمام نمایان است، یکی اعتقاد و ایمان بحقایق مذهبی تاریخی، و دیگر عمل بر طبق مبادی اخلاق که مطابق رضای حق تعالی میباشد.

فصل دوازدهم زردشتی یا آئین دو گانه پرستی اخلاقی

کش زردشت و آئین ودیک Vedic هر دو دارای یک ریشه و منشأ واحد هستند و از یک سرچشمه جریان یافته اند. هنگامی که صحرا نوردان قبایل هندو اروپائی که در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد یا حتی پیش از آن در مکانی نزدیک - واحل شرقی دریای خزر از یکدیگر جدا گشتند و دو راه مختلف را در پیش گرفتند یک قسمت که شمارشان افزونتر بود بسوی هندوستان رو آوردند، قسمت دیگر از دره ها و کوهستان های شمالی فلات ایران عبور کرده به آذربایجان و ارمنستان داخل شدند، این جدائی و انفصال طبیعی متوازیاً دو فرهنگ و دو ثقافت جدا گانه بوجود آورد.

در سرزمین ایران کشوری بایر و عریان و آب و هوائی خشک و سوزان ساکنان آن دیار خوی و خلقی خاص خود داشتند مردمی واقع بین با هوش و مستعد و کارکن گشتند و بالضروره شبانی و کشاورزی اختیار کردند. بر خلاف آریانه های هندوستان که در آب و هوای مرطوب و گرم و مرزوبومی بکلی دیگرگون جا گرفتند طبیعت انسانی ایشان و اوضاع زندگانی محل اقتضا میکرد باسایش جسمانی و رخوت و کم کاری و خیالات فلسفی و افکار شاعرانه بگرایند. البته اوضاع طبیعی بر فراز فلات ایران بکلی برخلاف احوال کشورهای بود در آنجا فکر و اندیشه در حول و حوش ضروریات زندگانی دور

میزد و مسئله ننازع بقا و کشمکش حیات بیشتر واقعیت داشت و ازینرو دین و مذهب بر پایه خلق و منسوخ قرار گرفت و مسئله سُمی و عمل در دماغ ایرانیان بجای ریاضت و عزت هندوان مستقر شد ازینرو دین هندو و دین زردشت دو ماهیت مختلف حاصل کردند و در دو قطب متباین و متضاد قرار گرفتند .

شرح و بیان داستان پیدایش مذهب زردشت کلا آسانی نیست (مآخذ موجود برخلاف منابع آئین ودا «Veda» چندان روشن و موثق نمیباشند. کتاب مقدس و آسمانی دین زردشتیان اوستا «Avesta» است و آن مجموعه بی میباشد که کمابیش از مطالب مختلف که بدون ارتباط و التصاق با هم آمیخته شده و در حقیقت باقی مانده از مجموعه بزرگتری از یک ادبیات باستانی و کهنسال است که قسمت عمده آن از میان رفته و نابود شده مهمترین قسمت اوستا موجود در زمان ما «یسنا» Yesna است و آن مشتمل بر «گاناها» Gathas یعنی سرودهای خاص زرتشت میباشد. که آنها بلهجه محلی بسیار کهنالی (نزدیک بلسان ودا) نگاشته شده و از آن بعضی اطلاعات موثق و معلومات مطمئن در باب حیات و اندیشه های زردشت بدست می آید قسمت های دیگر اوستا یعنی ویسپرد و Vispered و «وندیداد» Vendidad و «یشتها» Yashts (نعمات ستایش) و خرده اوستا (اوستای کوچک) در مرتبه و توقو و اعتماد بیای «یسنا» نمیرسد زیرا آنها در قرون بعد تألیف شده و بیشتر در معرض قبض و بسط زندگانی جهانی قرار گرفته بوده اند .

اکنون باید برای حل مسائل مشکل دین زردشتی بذکر مذهب ایرانیان قبل از ظهور زردشت آغاز سخن کرده و سپس شرح سرگذشت زنگانی و بیان تعالیم او بپردازیم و آنگاه تغییرات و تبدیلاتی که در دین او بررور ازمنه روی داده بیان کنیم .

۱۰. دین ایرانیان قبل از زردشت :

آنچه از مذهب معمول در کشور ایران هنگام ظهور زردشت بر ما معلوم است در واقع از منابع زردشتی که با آنها مخالف و معاند بوده اند استخراج میشود و از عباراتی که در اوستا به آئین مردم قبل از آن زمان اشاره کرده استنباط میشود و نیز بعضی کتیبه های تاریخی که اخیراً کشف گردید بر آن مسئله تاریک برتو نوری می افکند و مطالب و مندرجات کتاب اوستا را تأیید می کند .

معلوم میشود که دین عامه مردم ایران در آن دوره باستانی عملاً همان آئینی بوده است که در کتب ودا ملاحظه میشود . یعنی اکثر خلائق قوای طبیعت را می پرستیده اند و آنها را دیو divas می گفته اند و با کلمه «دوا» مذکور در کتاب «ریگ ودا» Rig-Veda منطبق میشود و آنها نجم نیروهای طبیعی اند مانند آفتاب و ماه و ستارگان و خاک و آتش و آب و باد .

در میان این قوای علوی خدای «انبتار» یا «ایندرا» Indra مذکور در ودا از همه برجسته تر است زیرا که اوست کشته ازدها و آورنده باران ولی او را رب ارباب و خدای خدایان نیز نباید دانست برخلاف آرایانه های هند که برای او نیروی استرحام متعالی قائلند در ایران اینترا تحت الشماع «میترا» Mithra (در ودا Mitra) قرار گرفته است و او خدای عام است که تمام قبائل و طوائف آریائی باستانی در هرجا و هر کشور او را می شناخته و می ستوده اند در کتیبه بی که از زمان عصر هیتها (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۰

ق. م) در آسیای صغیر کشف گردید اشارتی به میتر آمده است و او را (میدرا شیل) Miidraashill نام میبرد که ظاهراً معبود طوائف «میتانی» Mitanni یعنی قبائل آریائی ساکن کوهستانهای شمال عراق (بین النهرین) بوده است. میتر انزد سایر آریانیهای ایران نیز حرمتی بسیار داشته است اورا خدای جنگ و خدای روشنایی میدانسته اند و به همین سبب یونانیها و رومیها او را «خدای آفتاب» گفته اند این نیز ممکن است معتقد ایرانیان بوده باشد بهرحال میتر مظهر پاسداری و ایمان بوده است و در یکی از نعمات «پشت» در خرده اوستا میتر را مانند خدائی که پادشاهان قبل از آغاز جنگ نزد او نماز می برده یاد کرده است، او خدایی است که حافظ عهد و میثاق و نگهبان قول و قرار در برابر خدا و فریب و نقض پیمان است، در همان کتیبه هیتی نام خدایی دیگر در عرض میتر مذکور شده بنام «اوراواناشیل» Uruwanaashiel که ظاهراً نام همان معبودی است که یونانیان «اورانوس» Uranos نام داده و در کتاب ودا و ارونا Varuna گفته اند و او خدای گنبد آسمان و حافظ و نگهبان نظم جهان است. و مردم باستانی برای او اوصاف و مشثون عالیه فائذند از او و بتفصیل ازین پس سخن خواهیم گفت،

همچنین از مآخذ موجوده همچو مستفاد می شود که سکنه ایران در آن ازمئه دیرین قائل به يك تریب عام و انتظام تمامی در جهان بوده اند که هم بصورت طبیعی وهم اخلاقی حکمفرمایی میکنند و او را بزبان خود «آشا» Asha یا «آرتا» Arta نام داده اند و عدل و داد و راستی را از صفات خاصه او میدانند (این همان است که در کتاب ودا بنام «ریتا» Rita نام برده شده و آریانیهای باستانی آنرا همز آد و همدوش ناساتیا Nasatya یا «آسوین» Asvins میدانند. در يك کتیبه هیتی فوقالذکر از او به «ناشادتیانا» Nashadtianna تعبیر شده است. و بعدها نزد ایرانیان آنهرودو بیک صورت ذات واحد در آمده و آنرا «وایو» Vayu لقب دادند که بمعنای «باد» است و البته با دها بر دو گونه اند یکی روانبخش و سودمند دیگری کشنده و زیان آور و آنهرودو از آغاز آفرینش در ورشاند. اعتقاد بخداوند مردگان که نخستین آدمی، و دکه مرگ او رادر رسید و به «بیما» Yima موسوم است (درودا) «یاما» Yama ذکر شده) و نیز اعتقاد فرهوشی Fravashi بمعنی «روان نخستین» «روان محبوب و مقدس نیکان» (در ودا از آن به «پیتارا» Pitaras تعبیر شده است.)

خلاصه، آریانیان باستانی این قوای الهی و بعضی دیگر را (که نام آنها از میان رفته و فراموش شده اند ولی مسلماً با اسامی خدایان مذکور در ریگ ودا اشتراک لفظی و معنوی داشته اند) پرستش میکردند و در پیشگاه ایشان در زیر آسمان صاف و در کنار مجرایها با حضور و بیدان (پیشوایان روحانی) قربانیها و هدایا می گذارند و آتش را میپرستیدند و شریقی آسمانی و سکر آورده از فرود گدیه مقدس بنام «هوما» (سوما مذکور در ودا) می گرفته اند برای کسب خیر و برکت می نوشیده اند.

پرستش آذر یا عبادت ناز از رسوم و آداب بسیار قدیم ایرانیان است و دارای اهمیت خاصی بوده و آنرا هم به تشریفات و مناسکی شبیه آنچه که در هندوستان آریانیها نسبت بان عنصر فرورزان بعمل می آورده اند و هم دارای موقع و اثر تاریخی کهن سال در دین زردشتی است که رسم آن تاروزگار ماه چنان باقی و پایدار مانده است.

از خدای «آگنی» Agni که در ودا خدای آتش است در آداب ایرانیان نامی برده نشده لکن شك نیست که هم او یا مفهوم او بوده که نزد ایرانیان قدیم محل پرستش قرار داشته است و برای عبادت او مراسم و تشریفاتنی در برابر آتشگاه بعمل می آمده و عصاره «سوما» را بر روی آن میپاشیدند و نباتات

و گیاهان اطراف آنتسگاه را تقدیس میکردند و بر روی خوانی از سنگ هدایا و قربانیا نیاز روانهای بهشتی و ارواح مقدسه آلهه غیبیه تقدیم میکردند ، این هدایا از حیوانات و غلات و بالاخره گوشت حیوانات بوده و جانوری که قربانی میکرده‌اند با «برسوم» barsom تقدیس مینموده‌اند . «برسوم» عبارت بوده است از چند شاخه گیاهان و اشجار مقدسه که آنها را دسته کرده و در برابر صورت گرفته و در مقابل آتش بمبادت میبرداخته‌اند . همه این مراسم و مناسک شباهت کامل داشته است با آنچه که آریانه‌های هندوستان (برحسب کتب اریه ودا) انجام میداده‌اند (خواننده باید بفعل مربوط به هندوئیسم برای دانستن جزئیات رجوع نماید) .

باید گفت که از ایرانیان باستانی جمعی کثیر هم از عهد دیرینه صحراگردی را ترک گفته و سکونت اختیار کرده به کشاورزی و باغبانی و زراعت غلات و حبوب و تربیت اشجار پرداخته بودند و مواشی و دواب خود را برای چرا بمراتع دور دست میفرستاده‌اند . برای این گروه رفته رفته رسوم سابق و آداب گذشته مذهبی مناسب احوال نمی‌افتاد و اوضاع اقتصادی ایشان با آن کیش و آئین کهن منابرت حاصل میکرد . کشتار چارباغان به نیت قربانی با زندگانی نوین ایشان مناسب نمی‌بود ، آنچه که برای دوره صحرائنشینی و بیابان‌گردی امری آسان و عملی می‌نمود و ضرر و زیان اقتصادی چندانی ببار نمی‌آورد و برای شهرنشینان و سکنه قراء و قصبات گران تمام می‌شد . ولی منافع و پیشوایان مذهبی با رسوم و روایات دیرین همچنان ثابت و استوار مانده و بهیچ تغییر و اصلاحی تن در نمیدادند . از این سبب زردشت که مردی مصلح و (رفورماژور) بود آن اوضاع را تغییر داده و دیگرگون ساخت .

۳ . حیات زردشت و تعالیم او

زندگانی

ظاهراً زردشت دهقان‌زاده‌ای بوده است که از تبار وریشه آریایی روئیده و رشد یافته است . آنچه که از تعالیم و سرگذشت او که بهترین مبین حقایق است استنباط می‌توان کرد ، نام او **زرواستر** Zoroaster (این تلفظ یونانی کلمه در اروپا مشهور است) و اصل آن زر انشتر کلمه آریایی کهنه است که گویند جزء اخیر آن «اشتر» (Ustra) به معنای شتر است و برای این تسمیه وجوه مختلف ذکر کرده‌اند که از آن جمله «دارای زرد اشتران» یا صاحب کهن اشتران میباشد .

تاریخ حقیقی تولد زردشت بسیار مجهول است . برحسب روایات ایرانی تولد او در حدود ۶۶۰ ق . م نشان میدهد که با وجود همه احتمالات بینه اغلب محققین جدید آنرا پذیرفته‌اند . ولی بعضی دیگر با قرائن و دلایل موجه برآنند که زمان ظهور این بینمیر ایرانی قدیمتر از آن تاریخ بوده است و در حدود ۱۰۰۰ ق . م میزیسته . همچنین محل تولد او نیز مجهول مانده بعضی گویند در ناحیه ماد (آذربایجان) شمال غرب ایران و بعضی گویند در باکتریا (باخ) (شرق) بوجود آمده ولی از قرار معلوم وی در غرب ایران زائیده شده ولی در شرق ایران بیکار دعوت خود پرداخته است .

روایات باستانی برآنست که زردشت در پانزده سالگی نزد آموزگاری تعلیم یافت و از او «کشت» (Koshti) نامک بند مقدمه زردشتان است . شمه نانه‌اندوان واد : شاهت در دومنهب نیز

قابل توجه میباشد) دریافت کرد هم از آغاز عمر پنبوی مهربان و سرشت لطیف معروف گردید . در درهنگام بروز قحط سالی که در ایام جوانی او اتفاق افتاد وی نسبت به سالخوردگان حرمت ورآفت و درباره جانوران محبت و شفقت بعمل می آورد چون سنین عمرش به بیست رسید پدر و مادر و همسر خود را رها کرده برای یافتن اسرار مذهبی و پاسخ مشکلات روحانی که اعماق ضمیر او را پیوسته مشوش میداشت در اطراف جهان سرگردان شد و از هر سورت و با هر کس سخن گفت شاید که نور اشراق درون دل او را متورسازد .

گویند ، روزی در انجمنی ، از دانایان پرسش کرد که نیکوترین کاری که شایسته آسایش روان باشد چیست ؟ در پاسخ گفتند ؛ «سیرکردن گرسنگان و خوراک دادن به چهارپایان و فرزوان داشتن آتش و افشاندن شیره «هوم» و آب . و پرستش دیوان بهترین کارهاست» زردشت در این سخن اندیشه کرد گفت از این همه چهار کار نخستین را که درخور مردمی دادگروروانی آموخته است میتوان پذیرفت مگر پرستش دیوان که کاری است دشوار و جان بهشتی از آن بیزار .

در منابع یونانی که کمابیش درباره زردشت روایاتی آورده اند گفته شده که زردشت مدت هفت سال در بن غاری درون کوهی بسر آورده بخاموشی مطلق می گذرانید . آوازه کار او از شرق بکوش مردم روم رسید و شهرت یافت که مردی بیست سال تمام در بیابانها گذرانیده و جز پنییر طعامی نخورده است .

چون بسی سالگی رسید (سنی که غالباً در درماغهای صاحبان افکار روحانی و اذهان نوابغ مذهبی دوره بروز بحرانیهای فکری است) زردشت را مکشفاکی دست داد . روایات در این باب بقدری فرادان و اغراق آمیز است که برای اوممجزات عجیبه و کرامات غریبه ذکر کرده اند . گویند نخستین بار که برای او کشف و شهود دست داد وی در سواحل رود دیتیا Daitya در نزدیکی موطن او بود ناگهان خیال شبیحی که بلندی قامت او نه (۹) برابر انسان متعارف بود در برابر نظرش نمودار گردید که او را فرشته «هومنه» Vohu Manah (بهمن) یعنی «پندار نیک» نام داده اند. پس فرشته با او گفت و شنود کرد و باو فرمانداد که جامه عاریتی کلید را از جان دور سازد و روان را پاک و طاهر فرماید آنکاه صعود کرده در پیشگاه «اهورامزدا» Ahura Mazda یعنی خدای حکیم حاضر گردد . وی چنان کرد و خدای متعال که پیراموش صفوف فرشتگان جای داشتند بر او نظر فرمود . از چگونگی حضور او در محضر الهی سرگذشتی بسیار جاذب و جالب روایت میکنند که خلاصه آن اینست؛ چون زردشت در آن انجمن آسمانی و جایگاه برین درون آمد سایه اومهو گردید زیرا پرتو تابش فرشتگان و اشعه درخشان ارواح علوی در پیرامون او ، وجود او را چنان مستغرق نور ساخته بودند که ظلی باقی نماند . پس اهورامزدا باو تعلیم داد و او را به پیغامبری برگزید و اوامر فرمود که حقایق و تعالیم و تکالیف آئین بهی را بمالیمان بیاموزد .

از آن پس هشت سال دیگر بر زردشت بگذشت و او در عالم کشف و شهود با شش فرشته مقرب (امشاسپندان) یکایک گفت و شنود کرد و از مجلس هر کدام بر روشنائی ضمیر و صفای دل اولختی میفرود .

در «گاناها» Gathas که ظاهراً کلمات خود زردشت است باین مکشفات اشاره شده و بعضی قلمات که حاکی از مطالب اصلی و موثق و معتد است از زمان او بجای مانده از آنجهه يك جا میگوید ، «من مانند و خوشرو باکتر ای اهورامزدا می ستایم و قتیکه «هومنه» «پندار نیک» نزد من آمد

واژ من پرش کرد ، کیستی ؟ وبکه وابسته‌ئی ؟ و نشانی تودراین روزگار چیست ؟ من باو گفتم ، من زردشتم دشمن دروغ ، که تاغایت توانائی وجود با دروغ نبرد میکنم و پشیمانان نیرومند راستگویانم و سرانجام بعالم بی پایان خواهم رسید و در آنجا ترا ای مزدا ستایش خواهم کرد و نفعها بیاد تو خواهم سرود .

توای روان پاک و مقدس ، ترا ای اهورامزدا می ستایم ، هنگامیکه وهومنه (پندارنیک) نزد من آمد و ازمن سؤال فرمود که آهنگ چکار داری ؟ در پاسخ گفتم حرمت و ستایش آتش تو آهنگ من است و تا تاب و توان دارم در طریق حق کوشش میکنم راستی را بمن نشان ده تا او را بطلبم!

چون تو بمن گفتی بر راستی برو و راستی را تعلیم ده مگر بمن امر نکردی که از چه بپرهیزم و چه چیز را فرمان ببرم ؟ تو گفستی بفرمان «سروش» گوش فرا ده و سرنوشت پرازگنج دربی تست پاداش نیک درازدرا انتظار مردمان است (نقل از کتاب H. Moulton موسوم به Early Zoroastrianism ص ۳۶۵)

از آن پس ده سال تمام برزدهت بگذشت که بپرستش و عبادت مزدا مشغول بود و پیوسته از مردم روزگار جفا و آزار میدید ، پس ازین مکشفه بیدرتک تعلیم خلاق را آغاز کرد . ولی در ابتدا کسی بسخنان او گوش نداد چندین بار نومید شده درمرض فتنه و آزمایش قرار گرفت . یعنی روان پلید «انگروه مثنی نیو» Angra Mainyu او را وسوسه میکرد که عبادت مزدا را ترک کند . لکن زردشت همچنان در عقیدت خود پایدار بود و پاسخ داده میگفت ، «نی ! من از دین بهی و راستی بر نمیگردم ، هر چند که جان و تن و اعضاء بدن مرا از یکدیگر جدا کنند ، از پرستش مزدا روی بر نمی تالم .

عاقبت پس از ده سال زردشت بمقصود رسید و نخستین کسی که آئین او را پذیرفت و باو گروید آموزاده و ی مردی بنام « میندی نیمونها » Maidhy nimonha بود پس در یکی از بلاد شرقی ایران بدر بارشاه آن دیار بنام « ویشتاسپ » Vishtaspa راه یافت .

مدت دو سال زردشت کوشش و جهد بسیار کرد که این پادشاه را بدین خود در آورد . ویشتاسپا که علی الظاهر مردی پاکدل و خالص عقیدت و نیکومنش بود با زردشت همراه گردید لکن چون وی در تحت نفوذ «کارپانها» Karpans (مغان) واقع شده بود . که در اوستا آنها پیدی یاد شده اند و آنها را کاهنانی حریص و دنیا دوست وصف کرده ، جماعتی که بروش باستانی قربانیهای حیوانی بممل می آوردند و باعمال سحر و جادو اشتغال داشتند . ومدعی بودند که بدین وسائل موجب ازدیاد محصولات و حفاظت مواشی و دواب و جلوگیری از حملات و تهاجمات قبائل (تورانی) در شمال توانند . کارمانها با اقتدارات شیطانی خود بر علیه عقاید و مبادی زردشت برخاستند و سبب شدند که زردشت را دستگیر ساخته بزندان اندازند . سرانجام بعد از دو سال از زردشت مجبزی بظهور رسید و اسب سیاه محبوب ویشتاسپ را که بر مرضی مهلك مبتلا شده بود درمان کرد و همونین چون هوسر ویشتاسپ موسوم به «هوتائوسا» Hutaosa نیز از او حمایت و پشتیبانی میکرد بالاخره شاه

۱- ویشتاسپا یا هیستاسپس Hyastaspes بنظر بعضی از محققین همان پندارپوش (دارا یکبیر)

است لیکن این قضیه با مفاد «گاتاه» تمارض دارد و صحت آن تأیید نمیشود .

بدین اودرآمد.

گرویدن شاه بدین زردشت البته کامل و از روی خلوص بود و پیشتر سراسر نیروی خود را برای نشر دعوت آن پیامبر بهدین بکار برد. درباریان و امراء نیز بدینال شاه بر او گرویدند. برادر او «زین» Zain و فرزند دلاور «اسفندیار» Isfendir از پیروان مؤثر و نیرومند زردشت شدند. دو برادر از طبقه نجبا و اشراف که در انجمن شاه جایگاهی ارجمند داشتند بنام «فرشاهوش ترا» Frashaashtra و «جامناسپا» Jamnaspا با آن پیغمبر مصاحبت و خویشاوندی حاصل کردند اولی دختر خود را بنام هروی Huovi بزرده داد و دومی دختر زردشت را بنام «پروسیستا» Pourucista که از زن نخستین داشت بهمسری خود درآورد. لزمت بیست سال دیگر که از عمر زردشت باقی بود روایات و حکایات بسیاری نقل کردهاند در سراسر این روزگاری بهنشر دین اهورامزدا در میان ایرانیان بگذراندید در این زمان دو پیکار و جنگ با دشمنان برپا ساخت در پیکار نخستین اسفندیار مکانی رفیع و نامی بلند یافت. و بدلاوری و جنگاوری شهره آفاق شد زیرا قبائل تورانی که بکشور ایران هجوم آورده بودند درهم شکست. اما جنگ دوم بر حسب این حکایات در زمانی رویداد که زردشت بمرحله هفتاد و هفتمین سال عمر خود رسیده بود. در این پیکار گرچه فیروز گردید ولیکن عاقبت کشته شده و نویسندگان اوستا در هزار سال بعد گفتهاند که چون تورانیان شهر بلخ را بنهلب گرفتند یکی از آنان ناگهانی بر آن پیامبر یزدانی ناخته و او را در برابر محراب آتش در هنگامی که عبادت مشغول بود بقتل رسانید.

تعالیم زردشت

دینی که این پیغمبر ایرانی تعلیم فرمود يك آئین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است. وی مانند موسی نبی موجد عبرانی خود موجد و شارح دینی نوین گردید هر چند مبادی و معتقدات با زمانه از پیشینیان را پایه و مبنای تعالیم خود قرارداد.

زردشت خدای معبود و متعال کیش خود را «اهورامزدا» لقب داده یعنی «خدای حکیم» این نامگذاری اختراع او نبوده بلکه اسم «مزدا» در زمان او معروف و معلوم بوده است و بدون شك اهورامزدا را همگی خدای عالم اخلاق و نظام طبیعت میدانستهاند و آن همان خدائی است که نزد آریانیهای هندوستان بلقب و نام «وارونا» Varuna مورد ستایش عام و خاص بوده است و معلوم میشود که عشیره و قبیله زردشت سالها قبل از او باین خدای متعال و نیکو نهاد اعتقادی قدیم داشتهاند ولی طوائف آریائی نژاد ایران دیگر او را بنام «وارونا» خواندهاند.

بسیاری از ارباب تحقیق و دانشمندان در برسیهائی که از اوصاف و حالات اهورامزدا از مد نظر ایرانیان نمودهاند بر آنند که زردشت اهورامزدا را در «گاناه» خدای بزرگی دانسته است که آسمانها را مانند ردا و جامه بر اندام خود پوشانیده از نیرو این نتیجه را استنباط کردهاند که آن لقب برای احترام و تجلیل بجای نام قدیم باستانی استعمال شده است همانطور که در هندوستان نیز لقب «شیوا» یعنی «مبارک» بجای نام دیرین و کهن رودرا Rudra معمول گردید. بهرحال در آزمان لقب اهورامزدا برای توصیف جلال و عظمت آن خدا بکار رفته است و اهورا درست همان کلمه ایست که بزبان «ودا» اشورا Asura تلفظ میشود که بمعنی «صاحب» یا «خدایانده» است و این

عنوان در نزد تمام قبایل قدیم هند و اروپایی برای خدایان علوی یعنی «دواها» devas بکار میرفته است.

مطالعه تغییر اسامی و القاب خدایان که از طرف زردشت در میان آریانه‌های ایران و پیشوایان فرهنگ ایشان و همچنین در بین آریانه‌های هند و برهمنان بعمل آمده قابل توجه و درسی‌سودمند است. آریانه‌ها (قبائل هند و اروپایی) در هردوسوی جهان برای خدایان خود نامی واحد داشته‌اند، ارواح مقدسه علویه را «دوا» deva می‌گفته‌اند چنانکه ژرمن‌ها deus و سلت‌ها دیوین divin و انگلوساکسون‌ها دیته deithy یادبویینی divinity او را یاد کرده‌اند و از طرف دیگر در هند که در تحت تأثیر تغییرات و تلونات فراوان قوای طبیعت قرار داشته‌اند مفاد همین قدرت عظیم غیبی را برای نیروی مضر استعمال کرده و منحصرأ ارواح شریرهٔ موزیه را «سورا» ملقب ساختند که دارای قدرت بی‌پایان و جاویدی و موجب خرابی و مضرات است.

این انتقال معنی در این کلمه‌روی داد یعنی بتدریج از مفهوم اصلی منحرف شده و مفهومی ثانوی حاصل نموده است. از مطالعه سرودهای قدیمتر و جدیدتر و در این تحول و انتقال بخوبی معلوم میشود میشود. در ایران زردشت درست طریق مخالف را پیورده که در صورت و معنی اصطلاحات و اسامی و القاب با مفاهیم هندوان ضدیت دارد. «مزدا» را صاحب اهورای حقیقی پنداشته و عبادت و پرستش را خاص ذات مقدس او قرارداده و او را خداوند متمال و قادر قاهر شمرده است که ذاتش بحکمت محض و خیر مطلق متصف است. ولی از آنجا که بیم داشته دست مبادا عامه مردم حق مزدا را بدرستی نشانند و در تحت تعلیم پیشوایان دینی قدیم (مغان) قرار بگیرند، یعنی ایشان یک عده دواها (دیوها) یا ارواح علوی الوهی که هر یک نزد آریانه‌ها با سومی جداگانه موسوم بوده‌اند می‌پرستیده‌اند و همچنان آنش را ستایش میکرده شراب عصارهٔ «هوم» را مینوشیده ازینرو بظلمت و جلال خدای «اهورا» بی‌نمیرده‌اند. مغان باستانی از این اشیاء مقدسه برای ساحری و جادوگری خود استفاده میکرده‌اند همچنین قبایل صحراگرد و کوچ نشین تورانی که آفت جان مردم کشاورز و دهقان و شهرنشین ایران بودند این ارواح عدیده را قبول کرده و پیش از آنکه بداخله سر زمین ایران یورش آرند برای کسب فیض بنام آن دیوها قربانی‌ها نثار میکرده‌اند، ازینرو زردشت برای جلوگیری از این خطا طریقی اندیشید و آن این بود که بالصراحه اعلام فرمود که این دیوها (میبود مغان و تورانیان) همه ارواح شریر زیانگرنده که با ارواح نیک و روانهای خیر و نیکوکار در ستیز و آویز میباشند آنها پسر دروغ و فریبنده نهادهای پاک میباشند و مصدر شر و بدی و زشتکاری‌اند و آدمیان را از پرستش اهورامزدا باز میدارند. پس عبادت آنها را منع فرمود.

پس چون زردشت عقیده اکثریت عوام و دین عامیانه معمول زمان را منکر گردید آئین‌نویس خود را بر روی چند اصل و اساس برقرار فرمود و خلق را بقبول آن خواند از اینقرار،

- ۱- به پیروی مکاشفات و الهامات خوبستن بر پیغمبری مبعوث از طرف اهورامزدا اعلام کرد و در «گاتاها» تکرار فرمود که خداوند او را برانگیخته و مأمور ساخته و دین او بهترین و کاملترین ادیان است.

- ۲- از آن همه ارواح متعدده تنها یک روان خوب و نیکو را که اهورامزدا بود پذیرفته و او را بالاترین و بزرگترین خدایان دانست آفریدگار و دانا و برترین روانهای علوی قرارداد که ابتدالاباد بادی و دروغ بنسرد و بیگار مشغول و برآستی و راستگوئی راهبر است. و بر خلاف بعضی

عقاید متأخرین جماعت زردشتیان آن بینمبر باستانی گفت که بر حسب مشیت و اراده متعال اهورامزدا تمام موجودات آفریده شده‌اند و چنانکه در آیه آخرین از گاتاها صراحت دارد اهورامزدا موجب و موجد هم نور و هم ظلمت هر دو میباشد .

۳ - اهورامزدا اراده قدوسی علوی خود را بوسیله روحی مقدس و نیکو نهاد از قوه بفعل می‌آورد که آنرا «سپنتامین یو» Spenta.Mainyu نامیده است و اعمال الوهی او بدستکاری ارواح مقدسه که «امشاسپندا» گفته میشوند اجرا میگردد (در زبان پارسی بعداً آنها را امشاسپندان Amshaspands نامیده‌اند و این فرشتگان هر یک با حالات و صور فعالیت ذات الوهی نامی و معنایی جداگانه دارند چنانکه یکی را وهومنه Vohu Manah (بهمن) نامید که بمنمای فرشته پندار نیک و نهاد خوب است و دیگری را «اشا» Asha اشاد هشتا (اردیبهشت) یعنی «فرشته راستی و عدالت» و دیگری را «خاشثر» (واریه) Kshathra (شهریور) یعنی فرشته نیرو و قدرت کامله و دیگری را «هروانات» Haurvatat (خرداد) یعنی (فرشته رسائی و کاهروائی) و دیگری را «آرامی تی» Armaiti (اسفندارمذ) یعنی «فرشته شفقت و لطف و باروری» دیگری «امراتات» Ameratat (امرداد) بمعنی «بقا و جاویدانی».

از آن میان «اشا» در ریگ ودا بنام ریتا Rita نیز مذکور است و همه این امشاسپندان از آثار لطف و احسان اهورامزدا میباشد که به آدمیان اعطا فرموده و هر یک آنها از حقیقی یا قوه مستغلی میباشد البته این روانهای جاویدی (فرشتگان آسمانی) دارای صفات مطلقه الوهی میباشند و نمیتوان به پرستی بی برد که اندیشه و تصور زردشت درباره هر یک از آنها بطور مطلق چگونه بوده است. آیا آنها خود هوش و هنگ و (ژنی genii) لطیف و پستندیده هستند که از «اهورامزدا» تراوش کرده‌اند و سپس دارای وجود محدود و شخصیت فردی تبیی گشته‌اند یا آنکه فقط باراده اهورامزدا بطور اطلاق وجود یافته و دارای یک نوع ذات کلی گشته‌اند .

بعضی حالات و ارادات الهی دیگری نیز از اهورا مزدا ناشی و صادر گشته است که از امشاسپندان جدا میباشد مثل سروش Sroush (فرشته اطاعت و فرمانبرداری) یا فرشته نگاهبان گاو بنام «گو» اور واه Geus Ur Va و غیره که هر یک نام و عنوانی جداگانه دارند . ولی وجود همه آنها در تبع ذات مقدس اهورا مزدا قرار گرفته و مانند عامل و آلت کار و افزار افعال او هستند ، که بر حسب مشیت نفسانی او بوجود آمده‌اند. خلاصه آنکه دین زردشت یک گونه یگانه پرستی و توحید monotheism میباشد که متضمن اعتقاد باروای متقدم مقدسه غیبی ازلی نیز میباشد .

۴ - با آنکه اهورامزدا در عرش جلال خود هیچ ضد و ندی ندارد معذک زردشت معتقد است که در برابر هر نیکی یک بدی موجود است چنانکه در برابر «اشا» یعنی راستی و حقیقت «دروغ» و باطل جای گرفته و در برابر حیات و زندگی موت و مرگ قرار گرفته است . بهین قیاس در برابر روح مقدس پاک سپنتامینو روح شریر و ناپاک «انگر مئی نیو» Angra Maineyu جای دارد که بمعنای «روان پلیده» است. از فحوای کتاب «گاتاها» مشهود است که زردشت همانطور که دائماً در عالم طبیعت به تنزیه و تطهیر از عناصر بد و وجودات ناپاک دعوت میکند ، در حیات انسانی نیز آدمیان را به روش راستی و نیکی و پرهیز از بدی و دروغ میخواند . و بر آنست که این ضدیت و دوئیت بین دو عنصر - بدی و نیکی- هم از ابتدای خلقت وجود داشته است.

«اینک دو روان نخستین در عالم شهود مانند توامان جلوه گر گشته‌اند یکی نیک و یکی

بد در پندار و گفتار و کردار . دانایان از این دو نیکی را برگزیدند و ابلهان بدی را اختیار کردند . روز نخست که این دو روان توام با یکدیگر پدید آمدند یکی حیات و هستی را برقرار کرد و دیگری فنا و نابودی را و سرانجام جایگاه جاویدی بدان (دوزخ) بهره پیروان دروغ خواهد بود . لیکن اندیشه پاک و جایگاه جاویدی نیکان یعنی (بهشت) نصیب پیروان راستی خواهد شد ازین دو روان توامان آن يك که سلفی و پیرو دروغ است همواره چیزهای بد را برمیگزیند ولی آن دیگری که پاک و علوی است طلبکار راستی و خوبی میباشد .

از دوروان نوآمان در آغاز آفرینش جهان آن يك که پاک و نیکوکار است بدیگری که دشمن او بود چنین گفت ، «تا آخرین روز نه در جهان کنش و گویش و منش و نه در عالم ارواح و اجسام ما دو روان با یکدیگر هم آهنگ نخواهیم شد» .

ازین قرار هم از روز آغاز جهان که روان نیک و طاهر از اهورامزدا تراوش کرد بمانندت و نباین روح ناپاک پلید روپر و گردید این روان پلید همان است که در ازمنه بد بنام شیطان (Satan) ملقب شد . نصوص کتب زردشتی درباره حد مسؤولیت اهورامزدا در مسئله ایجاد روح شریر بسیار مبهم و غیر مشخص است و معلوم نیست که «انگرمینو» یعنی «روان پلید» هم از روز ازل با اهورامزدا متفقاً بوجود آمد یا آنکه اهورامزدا به او را آفریده است بمبارت دیگر آریا اهورامزدا روان ناپاک اهریمنی را خلق کرد یا آنکه «انگرمینو» موجودی بود پلید و مزدا او را کشف فرمود . ازینرو هر جا که خوبی بود بدی را در مقابل معین ساخت و هر جا که روشنائی بود تاریکی را در برابرش پدیدار نمود . گرچه ظاهر سرودهای «گاناها» روپهرفته مبتنی بر نظریه دوم است ولی درست معلوم نشده که در سایر نصوص اوستا این معنی چگونه تبیین گردیده و چگونه روح نامقدس دروان پلید «انگرمینو» بصورت شیطانی در آمده است که همواره با اهورامزدا که خود خالق و جاعل اوست در ستیز و پیکار است .

۵- نقطه اصلی و پایه اساسی اخلاق در آئین زردشت بر روی این قاعده است که نفس و ضمیر هر فرد آدمیزاد يك میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است و سینه آدمی تنوری است که آتش این جنگ همواره در آن مشتعل میباشد . روزی که اهورامزدا آدم را بیافرید او را آزادی عمل عطا کرد که خود عمل خود را برگزیند یعنی دارای نیروی اختیار گردید که مابین دو راه خطا و صواب هر يك را بخواهد انتخاب نماید . هر چند اهورامزدا بوسیله نیروی نیکی یعنی «سینتا مئی- نیو» و نیز بدستاری و هومنه همیشه آدمی را بسوی راستی میکشاند ولی در همان حال نیروی زشتی و بدی «انگرمینو» نیز در او ظهور یافته و در خاطر او همواره و سوسه میکند ازینرو تکلیف و وظیفه هر فرد بشر آنست که در دل خود مابین آندو منادی یکی را اجابت کند یعنی فرشته نیک را اطاعت کرده خوبی را اختیار کند و یا آنکه سخن دیو را شنیده راه بدی را برگزیند. البته نیکان بدی را نمی‌پسندند .

۶- اما خیر و شر در کتب زردشتی چنانکه باید بوضوح تشریف نشده‌اند . البته از متن گاناها که سرودها و مناجات‌هایی بیش نیست و کتاب کلامی و فلسفی روشنی نمیباشد انتظار تصریح و بیان روشنی در این باب نمیتوان داشت ولی آنچه که از فتوای آن مستفاد میشود میتوان اختلاف عملی واضحی بین خطا و صواب تشخیص داد. مثلاً مردمان نیکوکار و صائب دردیده زردشت کسانی هستند که به دین‌بهی ایمان می‌آورند و آدمیان بدعمل و خطاکار آنانند که از آئین مزدا روپر گردانند

خاصه آنانکه کیش قدیم عوام را که عبارت از پرستش دیوها باشد اختیار کرده‌اند. از متن گائاناها بخوبی معلوم میشود که دیوها درصفت نیروی «انگراشی نیو» قرار دارند و بالنتیجه هرکس که آنها را بیروی و متابعت نماید در زندگانی خود درعداد بدکاران و شریران منسلک می‌شود اینگونه کسان نابکار را نباید رها کرد بلکه باید باسلحه قتال و آلات رزم با آنها پیکار نمود. از این قیاس طریق خوبی و خیر آنستکه همیشه راستگو باشند و پیروان فرشته آشا (عدالت) و فرشته وهومنه (خیال خوب) را یاری کنند و راه بدی و شر آنستکه با بدان و بدکاران همکاری نمایند و با آنها هدایا و عطایا تقدیم سازند. خیر و صواب ازمد نظر عملی زردشت آنست که زمین را گشت و زرع کنند و غلات و سبزیجات بیرواند گیاهان مضره و علفهای هرزه را ریشه کن سازند اراضی بایر را آباد کنند و زمینهای خشک را آب دهند. جانوران سودمند بویره گاو را که برای کشاورزان حیوانی مفید است بمهربانی و شفقت نگاهدارند و علوفه دهند. خلاصه آنکه آدمی خوب و خیر همیشه راستگو و از دروغ بیزار است، برخلاف آدمی بد و شریر که خلاف این اعمال را پیشه خود میسازد و ابتدا پیرامون عمل کشاورزی و زراعت نمیکردد زیرا «انگراشی نیو» (روان پلید) همیشه با اعمال فلاحتی سود بخش دشمن است و دروغگویان همیشه مانع کار دهقانان راستگو میشوند و نمیکذارند آنها مزارع را آبادکنند و مواشی و دواب را پرورش دهند.

بدیهی است قیایل و عشائر صحرائین توراتی نژاد زشت ترین صورتی از اعمال روان پلید میباشند و هنگام هجوم و ایلغار بشهرنشینان و دهقانان برای دیوهای نابکار قربانی‌ها بعمل می‌آورند و جانوانی بی آزار را بهانه قربانی در برابر معبد دیوهلاك میکنند پس آنکه بهزارع سرسبز ساخته و محصولات و اشجار را نابود میسازند البته ایشان پیروان دیوانند.

زردشتیان قدیم در مناجاتهای خود میگفته‌اند، «من دیو را دشمن میدانم و مزددارا میپرستم. من پیرو زردشت هستم که دشمن دیوان و پیامبر یزدان بود. روانهای مقدس جاویدی امشاسپندان را می‌ستایم و نزد خداوند دانا پیمان می‌بندم که همیشه نیکی و نیکوکاری پیشه کنم راستی را برگزینم با فره ایزدی بهترین کار را در پیش گیرم درباره گاو که از عطاهای خیر فرد است مهربان باشم، قانون عدالت و انوار فلکی و پرتوهای آسمانی را که منبع فیض یزدانی‌اند محترم شمارم، من فرشته ارمی‌تی (سپندارمذ) را که پاک و نیکوست برگزینم امید که او از آن من باشد از دزدی و نابکاری و آزار بجانوران و ویرانی و نابودی دیوها و شهرها که مزدا پرستان منزل دارند بپرهیزم.»

۷- از تشریفات و آداب عبادات و اعمال مذهبی از مذهب اصلی زردشت چیز مهمی باقی نمانده همینقدر معلوم است که زردشت رسوم و مناسک آربانهای قدیم را که مبتنی بر اعتقاد به سحر و جادو و بت پرستی بوده و رو بزوال میرفته بکلی منسوخ فرموده است. تنها یک رسم و یک عبادت از زمان زردشت باقی مانده است و آن چنانکه گفته‌اند وی در هنگام انجام مراسم پرستش در برابر محراب آتش مقدس بقتل رسیده و در هنگام عبادت جان سپرد. در یکی از سرودهای گائاناها آمده است که زردشت میگوید: «هنگامیکه بر آذر مقدس نیازی تقدیم میکنم خود را راست کردار و نیکوکار میدانم.» و درجای دیگر آتش مقدس را عطیه یزدان می‌شمارد که او را مزدا آن را بآدمیان کرامت فرموده. ولی باید دانست که زردشت خود آتش را نمیبپرستیده و آن عقیده که پیشینیان و نیکان اودرباره این عنصر مقدس داشته‌اند وی نداشته است و معتقدات او با آنچه

بعدها آتش پرستان اخیر عنوان کرده‌اند اختلاف دارد . بلکه او آتش را فقط يك رمز قدوسی و نشانی‌گرانیها از اهورامزدا میدانسته است که بوسیله او به ماهیت و عصاره حقیقت علوی خداوند دانا بی میثوان برد اینست آنچه که بطور خلاصه از منطق و فلسفه زردشت استنباط می‌توان کرد .

۸- سرانجام این نبرد و تنازع بین خیر و شر چگونه خاتمه خواهد یافت ؟ آیا مخالفت و پایداری شرمحض (دیو) در برابر خیرمحض (اهورا) ابدالابد برقرار است ؟ آیا انگرامی نیو یعنی اهریمن دروغگو جاویدان آدمیان را به‌وادى ضلالت و گمراهی میبرد ؟ یا آنکه برای این جنگ خاتمه و نهایی است .

هرچند زردشتیان در ادوار بعد معانی و تفاسیر مبتنی بر سهو و اشتباه در این اصل بعمل آورده‌اند آنچه مسلم است اینست که زردشت بی‌هیچ شك و شبهه متفق بوده که چون دورزمان تکمیل شود اهورامزدا فیروز و بر خصم ناپاک و زشت کار خودچیره خواهد گردید و بهیچوجه بر آن نبوده که نیروی نباهکار پلید اهریمنی مانند قوه روانبخشی نیکی و پاکسی ابدی و جاویدی باشد زردشت بعدکمال دارای روح امیدواری (Optimistic) بوده و ایمان داشته که سرانجام خوبی بربدی مظفر و بیروز خواهد گردید .

دین زردشتی نخستین مذهبی است که در جهان از مسئله حیات عقبی و مسئله قیامت eschatology سخن بر میان آورده و مسئله « آخرالزمان » را بمفهوم کامل خود طرح کرده . برحسب تعالیم آن پیامبر ایرانی چون روزی این جهان هستی بآخر برسد رستاخیز عام واقع خواهد شد در آن روز خوبیها و بدی ها را شمار خواهند کرد و برای امتحان بدکاران و نیکوکاران جایگاهی پراز آتش و آهن‌گداخته بوجود می‌آید بدان و زشتکارانرا در آنجا خواهند افکند . بدان و اشرار جاویدان در آنجا مدام بسوز و گداز عقاب میشوند لکن نیکان و ابرار آتش را گوارا و مهربان می‌یابند و آن عنصرسوزان بر بیکر ایشان خوش تر و گواراتر از شیر میشود . ولی از کتابگاتاها درست مفهوم نمیشود که آیا خود روان پلید «انگرامشی نیو» نیز در نیران دوزخ ابدالابد باقی خواهد ماند یا آنکه از آنجا بیرون آمده بجایگاه دروغ خواهد رفت ؟

اما شمار و اعمال و داوری بین کارهای زشتی و نیکو - از همان کتاب بطور مبهم چنین بر می‌آید که اندکی بعد از مرگ محاکمه مرده آغاز میشود و سرنوشت روان او از آن پس معلوم خواهد گردید تا آنکه روز رستخیز در آخرالزمان برپا شود البته آیات گاتاها در این باب بسیار مبهم و مجهول است و آنرا می‌توان چنین تفسیر کرد که هر روان خواه خوب یابد باید در روزقیامت از فراز پل جداکننده «چینوات» Chinvat یعنی «پل جدا کننده» عبور کند این پل بر روی دوزخ قرار دارد و يك جانب آن بدروازه بهشت منتهی میگردد .

در روی این پل نامه اعمال آن روح خوانده میشود و سراسر کارهای او را در دوکفه ترازو میگذرانند که شاهین آن در دست اهورامزدا است اگرکفه حسنات برکفه سیئات بجزید هرآینه آن روان بسوی بهشت میخرامد لکن اگرکفه سیئات فزونی‌گیرداورا بقمر دوزخ می‌افکنند . نیکوکاران بهدایت زردشت از آن پل بسلامت و آسانی میگذرند لکن بدکاران راهی و مغری جز فرو افتادن باعماق هاویه ندارند. زردشت میگوید که اراده هر آدمی تنها عامل تمییز سرنوشت نهائی اوست و بسوی دربارۀ شر ابدی چنین گفته است ، «روان ناپاک یا نفس پلیدانسان هنگامیکه به پل جداکننده»

میرسد دچار شکنجه و عذاب خواهد گردید و جاویدان در خانه دروغ زندان خواهد بود.»
گمراهان خطاکار که در برابر وجدان خود محکوم بگناهاند بیای خود بسوی سرنوشت خود
میروند .

بر حسب «گاناه» دوزخ «یاخانه دروغ» مکانی است که بنام «جایگاه ناخوشی» نامیده میشود
در آنجاست که پندار نابکار و اندیشه‌های نادرست جای دارند ، سرزمینی است که بوئی‌گند از آن
بر میخیزد و پراستاز چرکی و پلیدی و ازاعماق ظلمانی آن فریاد شیون و ناله غم بگوش میرسد و
هرکس که در آنجا بیفتد یکه و تنها بشکنجه جاویدی منذب است برخلاف راستکاران در آنسوی
پل درخانه نمغان که بگفته «گاناه» «بهشت برین» است جای میگزینند و آن مکان «جایگاه»
خوشی است و سرزمین اندیشه‌های سخن و پندارهای پسندیده که آفتاب در آنجا هیچگاه غروب
نمیکند و نیکوکاران در آنجا از برکات و طبیعت روحانی برخوردارند و با پاران و هم‌نشینان سعادتمند
روزگار میگذرانند .

از سخنان زردشت چنین مستفاد میشود که وی از روی دل و خلوص جان ایمان داشته است
که دین بھی و آئین مزدا عاقبت پیروان و گرویدگان بسیار خواهد داشت و سرانجام بر عامل
شر و اهریمن چیره و کامیاب خواهد گردید و امیدوار بوده است که برخی از پیروان اهورامزدا
مانند خود او بعدها برای نجات و رهبری فرزندان آدم خواهند آمد ، نجات دهندگان آینده را
«سا اوشیان» Saoshyant نامیده است با آنکه زردشت شك نداشته است که اهورامزدا آخر الامر
کامیاب و فیروز است مذلک میگوید میبادا این مردم که شاهد منازعه وجدال بین راستی و دروغ
هستند راستی را فرو هشته و دروغ را برگزینند .

اینست خلاصه آئینی که زردشت بر روی دستور نبرد دو عامل خیر و شر تعالیم خود را
برای نجات سعادت ایناوش بر بنیاد نهاده است .

۳. آئین اوستا در ادوار بعد

از قطعات مختصر و کوتاهی که از آثار باستانی زردشتیان عهد قدیم در دست است اطلاع
مبسوطی از چگونگی انتشار آن دین بر فراز فلات ایران و در دامنه‌های کوهستانهای غربی
(باطاق) Zagreus بدست نمیتوان آورد ، ولی معلوم است که در هنگام تأسیس و بسط سلطنت کیان
شاهنشاهان پارس آترا دین رسمی دبار قرار دادند و شاهان ایران که بعد از سیروس کبیر فاتح
بابل در ۵۳۸ ق.م که امپراطوری کلدانیان را خاتمه داد آن دین را گردن نهادند . جریان وقایع
در آترمان سراسر مبتنی بر حدس و مظنه است همینقدر محقق است که آئین زردشتی در میان
شاهزادگان و بزرگان آریائی نژاد بسرعت انتشار یافته و مسلماً در آغاز در بین آنها بر سر آن آئین
جنگهای شدید نیز بوقوع پیوسته بوده تا آنکه سرانجام در ایالت (ماد) Media (ایران شمالی)
پیروان زردشت غلبه نهائی حاصل کرده و جماعت منان در آن ناحیه بقبول و پشتیبانی آن آئین
تسلیم شدند .

منشا و هویت این جماعت منان تا حدی در پرده ظلمت تاریخ مخفی است علی‌الظاهر آنان
از ریشه و اصل آریائی نبوده‌اند ولی در ممالک و بلدان غربی ایران حتی در اورشلیم مرکز یهود

معروف و مهارت ایشان در صنعت سحر و جادو مشهور بوده است (لغت مازیک Magic بدون شبهه از ریشه کلمه «مع» اشتقاق یافته) در بابل حتی قبل از فیروزی قطعی سیروس در آن شهر منها معروفیت زیادی داشته‌اند، ظاهراً در هنگام ظهور زردشت این جماعت نخست بر خلاف او برخاسته لیکن بعد از چندی برای حفظ وضع اجتماعی و رواج صناعت خود بهتر آن دیده‌اند که بدون حلقه آن دین در آیند و خود زمام پیشوائی و معلمی روحانی آن آئین نوین را در سراسر ممالک خاور میانه یکف گیرند.

سیروس کبیر خود زردشتی بوده است. لیکن بعلم سیاسی در آن دین چندان تعصب بخرج نداده هنگامیکه سرزمین کلدانیان در قلمرو سلطنت او در آمد مذاهب بابلیها و عبادت مار دوخ Mardukh خدای آن بلده عظیم را حرمت نهاد. لکن شاهنشاهان دیگر جانشینان او مانند داریوش اول و آگزرسی این روش اعتدال را ترک کرده و بوضوح و صراحت تمام عبادت اهورا-مزدا را پیش گرفته‌اند و نام او را مانند خداوند زمین و آسمان در کتیبه‌های متعدد خود ثبت کرده‌اند، هر چند عقاید ایشان درست با مبادی زردشت منطبق نبود (بنابر آنچه از گاناها مستفاد میشود) ولی تحقیقاً پادشاهان هخامنشی در ایمان باهورامزدا و فرشتگان او پایدار و محکم بوده‌اند. در آئینمان که داریوش و آگزرسی بفتح روی زمین کمر همت استوار کرده بودند با نیروی ایرانیان باقیم اروپا حمله آوردگشتند و آگزرسی کشور یونان را فتح کرد و اگر حاده شکست «سالامیس» Salamis مانع از پیشرفت او نشده بود هر آینه دین زردشت در سراسر مغرب یونان شده و عالمگیر میشد. با اینهمه در همین زمان قلیل دین زردشتی باوج عظمت خود رسید و در جهان معروف شد و در افکار و تمالیم شارع و بانی آن تدبیرات و تعدیلات بسیار رویداد و مبادی فلسفی او بر حسب ضرورت و مقتضای احتیاجات زمان رنگ دیگر گرفت.

تحولاتی که در آئین مزدیسنی روی داد آن دین را بصورتی در آورد که بحقیقت سرگذشت آن دورنمای مذهبی و دین منظمی است که بقداکاری شارع آن دین و سلامت و استحکام فلسفه حیوة بوجود آمده ولی در تحت تمالیم روحانیان و پیشوایان و حمایت پادشاهان و فرمانروایان صورت دیگری حاصل کرده است. آن سرگذشت بطور خلاصه از این قرار است:

نخست یک سلسله اوصاف علوی و مقامات متعالی در باره شخص زردشت، پیامبر که واضع آن مذهب بوده قائل گردیدند و به آن فرد انسانی که در «گاناها» بلقب «شبان قرا» نمایان میشود جنبه الوهیت دادند و از او قوا و معجزات فوق‌الطبیعه نقل کرده در اطراف اوسرگندشت و روایات عجیبه بسیار بوجود آمد. گفتند او بود که آسمان و زمین را بحرکت آورد و سه هزار سال قبل از وی گاونختین افسانه‌یی از ظهور او بشارت داد و در اعصار زرین باستانی پادشاهی بنام ییما yima بگروه دیوها و عید داده آنان را آگاه ساخت که دوره قدرتش از نزدیک با ختم است. پس چون دیوها و اهریمن‌ها از این خبر آگاه شدند در صد بر آمدند که از پیدایش زردشت تا بتوانند جلوگیری نمایند. عظمت و جلال اهورامزدا بر سر نوشت زردشت نمودار گردید و چون هنگام ظهور او در-رسید مادرش را تاب و توان بخشید تا او را در رحم خود ببروراند و شربتی از برگ و ساق گیاه مقدس «هوم» یا فروشتی Fravashiti آمیخته گشت. و والدین او آنرا با شیر مخلوط کرده بنوشیدند هر چه دیوها کشیدند که آن شربت را که شامل جوهره لطیف علوی وجود زردشت بود تبا سازند نتوانستند و نطفه آن کودک دوسه‌ساله با آن منمقد شد، چون هنگام میلاد او در رسید سرا سر عالم طبیعت

وجود و سرور در آمد و چون زائیده شد برخلاف دیگر کودکان با آواز بلند خندان گشت پس او را انواع دیوان و عفریتان اهریمنی از هر گونه احاطه کردند و پدرش را که بزور ساحری و جادویی از حال او غافل کرده بودند او را رها کرد و نزدیک بود که آن کودک نوزاد در مهد خود نابود شود و طعمه حریق گردد ولی اهورامزدا او را پاس داشت . وقتی اهریمنان يك رمه گساوان را بر فراز گهواره او روان کردند و دیگر وقت يك گله اسبان را بسوی جایگاه او بجنش در آوردند ولی در هر دو موقع پیش آهنگ گاوان و اسبان بر فراز آن اندام کودک قدوسی ایستاده او را از آسیب سم اسبان و لگنگاوان حفظ نمود دیگر بار او را در غاری که کنام ماده گرگی بود که زاده او کشته شده بود نهان دلی گرگان او را نگاهبانی کرده و میشی باستانهای خود درهما انجا اوراشیر داده و پرورش یافت . از دوره شباب او نیز خوارق عادت بسیار روایت کم دهاند در کتاب «زردشت نامه» که در حدود ۱۲۰۰ میلادی از روی اسناد و منابع کهن تألیف و تدوین شده مسطور است که وقتی زردشت اسب محبوب پادشاه و یشتاسپ را باعجاز شفا بخشید و آن چنان بسود که در آن موقع بزرگان و اشراف «کلیها» Kavis با روحانیان و منان (کارهاها) Karhans توطئه چیده او را بزندان انداخته بودند در آزمون اسب شاه رنجور گردید و قوه حرکت از او سلب گشته بر زمین افتاد و چهار دست و پای خود را بشکم فرو برد زردشت از گوشه زندان بیامی پادشاه فرستاد که وی آن اسب را علاج تواند کرد بشرط آنکه پادشاه عهد کند که در برابر آزاد شدن هریک از ساقهای چهارگانه آن حیوان احسانی در باره وی بفرماید . شاه در حال زردشت را از زندان بنزد خود طلب کرد و بشرط او رضا داد . در حال دست راست آن ستور استقامت گرفت پس سه موهبت دیگر را نیز در باره او قبول فرمود زردشت گفت: اسفندیار فرزند مهربان شاه با نونیز باید دین او را بپذیرند و نام کسانی را که بدشمنی او توطئه چیده بودند فاش سازد و آنها را بکیفر برساند ، چون پادشاه هر يك از این شرایط سه گانه را بعمل آورد یکی از ساقهای آن ستور صحت یافت و با کمال نیرومندی و سلامت بر سر پای برخاست بدین معجزه بیروان زردشت قوت یافتند و دشمنان او نابود گردیدند .

معجزه دیگری که از زردشت نقل کرده اند اینست که چون بهارگاه پادشاه درآمد در ددووار در برابر او گشوده گشت و آن پیامبر شعله‌یی از آتش آسمانی در دست بدرون کاخ شاه آمد و او را از آن آذر فروزان آسیمی نمی رسید .

در آثار نویسندگان متقدم یونان و روم زردشت همه جا بحرمت یاد شده و ظاهر آ شهرت مذهب او بیدار آنان رسیده بوده و آنها را فریفته ساخته چند آنکه در کتب و نوشته‌جات خود از او بزرگی نام برده‌اند . وقتی « افلاطون » Plato حکیم بعد از وفات سقراط در صدد برآمد که به مشرق زمین سفر کرده و دین زردشت را مطالعه کند، ولی چون نایره جنگ های بین ایرانیان با یونانیان در آن زمان مشتمل گردید (در حدود سال ۳۹۶ ق . م) مسافرت آن حکیم را مانع آمد .

دوم آنکه اندیشه توحید که زردشت تعلیم داد نیز دستخوش تغییراتی گردید . بنا بر آنچه در اعتقادات رسمی کتاب اوستا مسطور است اهورامزدا (که بعداً بنام « اورمزد » صورت اختصار یافت) مانند خدای متعال و برتر از همگان مورد پرستش می باشد - وی دارای ذاتی متمتع و وجودی بی شبه و همال است . و مقام روحانیت و لطف او بالاتر از آنست که بتوان برای او تصویری یا تندیسی از چوب و فلز بسازند . ولی این نظریه توحید خالص بعد ها تجزیه و انقسام پذیرفت .

عبادات خرافی و مناسک قدیمه آریانه‌های باستانی که زردشت حرام دانسته آن را دشمن داشت اندک‌اندک بدون دین او راه یافت و در پیرامون وحدت اهورامزدا آلهه دیگر دارای صور گوناگون که همه نبوت خود دارای توانائی و نیروی فوق‌الطبیعه بودند بظهور رسیدند ، از آن جمله وهومنه (بهمن) (اندیشه نیک) یشتیبیان شبانان و کشاورزان و خدای زراعت شمرده شد و دهقانان برای او درودها و سرودها خواندن گرفتند و فرشته «آشا» Asha اردیبهشت (راستی) محافظ حامی آتش شناخته گشت و فرشته خاشا ترا شهرپور (زمین) پروردگار و نگاهبان معادن واحجار گردید ولی چون سه امشاسیند دیگر اسامی مؤنث داشتند آنان را فرشتگان مادینه پنداشتند و آرمی تی (اسفندرامد) (رحم و شفقت) خدای خاک و هوروتانی خرداد(فراوانی) آله آب و « امرانات » امرداد (جاویدانی و بقا) خدای نباتات گردید .

اعتقادات عامه باین حد توقف نکرده و این عناوین مصنوعی را بمذاق و اساطیر ایشان کافی نیافته به وجود فرشتگانی از آنها بالاتر بنام یازاتا Yazata یزدان‌ها قائل گردیدند. و چهل تن از ایشان در کتابهای دینی زردشتیان نام برده شده‌اند این یازاتا ها همان خدایان بسیار کهن باستانی اعمار اولیه اقوام آریائی هستند که با الهای از مجد و عظمت قدیم دیگر بار در کتاب « یشت » Yasth چهارم - نمائی کرده‌اند . شماره آنها را بیش از صد ها و هزار ها یاد می‌کنند و همه دارای صفات ممتازه می‌باشند که میراث آریانه‌های دیرین است و با خدایان مذکور در « ریگ ودا » مشترکند از آن جمله « اوشا » Ushas خدای مادینه سحرگاه و « وایو » Vayu خدای باد است ولی مهمتر و باشکوهتر از آنها « میترا » Mithra (خدای مهر) است که ظاهراً زردشت خود از او یاد نکرده ولی عامه زردشتیان باو همچنان معتقد و دل بسته مانده‌اند . و در نصوص اخیره اوستا به عظمت و اقوام قدیم ذکر شده است. از کتیبه هائی که از اواخر عهد هخامنشی باقی مانده مثلاً کتیبه ارتاگزررس (اردشیر) نام میترا در ردیف « اهورامزدا » قرار دارد البته از نظر عقیده ایمانی مقام میترا دون مرتبه اهورا مزدا می‌باشد لیکن در عقاید عامه وی مرتبت و فرعلوی حاصل کرده و خدای بزرگ نور و روشنائی شناخته شده که راستگویان را پاداش می‌دهد و به آنان که از او یاری جویند دستگیری می‌فرماید و در کشمکش و نزاع نیکان با بدان در ظلمات این حیات و در حیات عقبی بآنها نیرو و توان می‌بخشاید ، عاقبت کار بجائی رسید که نزد زردشتیان در اعصار بعد عقیده عجیبی بظهور رسید و گفتند که اهورامزدا خود نیز بدرگاه میترا قربانی نیاز میکنند آنها ردو یعنی اهورامزدا و میترا هر دو « وایو » Vayu خدای باد را می‌پرستند. همچنین عقیده به تقدیس شربت الهی عصاره هوما Haoma تا حدی دیگر بار رواج یافت و آنگاه را خدائی صاحب روانی علوی و شفا بخش و جمال افزا با چشمانی زردین تصور کردند و نیز قربانهای حیوانی که زردشت تا آن‌هده از آنها بیزار بود و ناپسند می‌داشت برای هوما و بنام او تقدیم کردند همانگونه که در ریگ ودا آمده برای آتش شربت الهی خاصیت اعطای طول عمر و خلود روح و خاصیت ضد موت قائل گردیدند .

زردشتیان باین حد متوقف نگشته به « فرهوشی » ها Frahvashis نیز معتقد گشتند شناختن حقیقت ماهیت فرهوشی ها بسیار مشکل و متعسر است زیرا آنها بمقیده ایشان دارای خاصیتی مرکب و مخلوط می‌باشند . در آغاز گویا آنها را (روان نیاکان) مردمی دانستند که در برابر عبادت و پرستش زندگان بآنها برکت و هدایت می‌بخشیده لیکن در ادوار بعد مرتبت آنها جلال و عظمت بیشتری حاصل کرد ، تا آنکه دارای نفوس مستقله آسمانی گشتند که مانند جنیان یا موجودات

لطیفه نامرئی هم آدمیان و هم آلهه را حفاظت و پاسداری می‌کنند. پس بر آن رفتند که هر فرد ذبیحات دارای فره‌وش خاصی است که عنصر ابدی وجود اوست و همچنین موجود آلتی نامرئی بنام «سوشیان» Saoshyans در جهان هستند که عالم را بنظم و صلاح در می‌آورند کار بجائی رسید که گفتند حتی امشاسپندویازانها و حتی خود اهورامزدا هر يك بنوبت خویش دارای فره‌وش خاصی میباشند. خلاصه کلام آنکه فره‌وشی ها عنصر باقی و روح جاویدانی ازلی هر موجود حی می‌باشد که مانند «نفوس ناطقه» در فلسفه افلاطون قبل از حیات هر فرد موجود بوده و بعد از وفات او نیز وجود خواهد داشت، زردشتیان برای فره‌وشی های اجداد خود نماز ها خوانده و قربانیا می‌کنند تا آنها را مددکنند و رستگاری بخشایند.

مردم ایران در طول زمان نه تنها برای سلطنت وحدانی اهورا مزدا شرکا و انبازهایی ایجاد کردند بلکه از حدود معتقدات قدیم آریائی اجدادی خود فراتر رفته خدایان سایر اقوام و امرا نیز در دائره عظمت اهورا مزدا را داخل کردند از ارتاگرزسی دوم (۳۵۸ - ۴۰۴ ق. م.) شاهنشاه هخامنشی کتشیبی وجود است که در آن نخستین بار از خدائی مادینه بنام، آناهیتا Anahita (ناهید) یاد کرده. این خدا که به معنای «خدای پاک و بی عیب» است مورد پرستش پادشاه قرار گرفته و برای او در بلاد بابل و شوش و اکباتانا و دمشق و سارد Sardis مجسمه‌ها برپا ساخت. اصل و سرآغاز ایمان به «آناهیتا» درست معلوم نیست همینقدر معلوم است که او صورتی دیگر از خدای مادینه بابلیه بنام «ایشتر» Ishtar، بوده است که در باره او قبلا سخن گفتیم. در «یشت» yast که جزئی از اوستاست سرود هائی در مدح و تجلیل آناهیتا سروده شده و او را بعنوان الهه ستوده است که جاری کننده آنها رومیاه از آسمان است تا زمین‌های هفت اقلیم را آباد سازد و گیاهان و اشجار را خرمی و سرسبزی اعطا کند و رده‌های گاو و گله های گوسپندان را فروزی و برکت بخشد. این الهه مانند خدای ایشتر بابلی دارای قوه انما و توالد است و برکات و عنایت او شامل حال زنان میشود و بآنها فرزندان و شیر عطا می‌فرماید.

باری اینچنین مشاهده میشود که اصل توحید (مونوتئیزم) آن چنانست که زردشت برقرار فرمود رفته رفته جای خود را به تعدد آلهه (پولی‌تئیزم) داد. در دین بهی نیز مانند دیگر ادیان و مذاهب، ابتدا پایه و مبادی لطیفه و کلمات عالیه در آغاز کار وضع شده بعد خلاقیت بتدریج از افکار بلند و اعمال سودمند منحرف گشته و بمبادی جدیدی که سهلتر و بمذاق آنها خوش آیندتر بود، گراییده‌اند و عامل «عادت» و تمسک به سنن قدیمه بر ابداعات و افکار عالیه لطیفه غلبه یافته است.

سوم - اعتقاد بمبدوء شر و عامل تباهکاری و خطا در طول زمان تحولی حاصل کرده و رفته رفته دین زردشت را بصورت يك آئین دوگانه پرستی (دوالیزم) اخلاقی در آورد، در برابر فرشتگان پاک نیک‌نهاد روانهای پلید و زیانکار بیش از آنچه که زردشت گفته بود دارای هویت و شخصیت گشتند «انگرا می‌نیو» را گرچه زردشت بتلخی یاد میکند معذک او را حریف و خصم همتراز اهورا مزدا در اول بصورت مستقل ندانسته است ولی در طی زمان «انگرا می‌نیو» بلیسی نیرومند گردیده است که در برابر اهورا مزدا مقاومت کرده و انهر دو بصورت دو عامل متضادی با یکدیگر بستیز و نبرد پرداختند در قطعات و اجزای اوستا که از آثار قرون اخیر است انگرا. می‌نیو راهشان و همتراز خدای اهورا مزدا می‌شناسند تا بجائیکه می‌گویند انهر دو در خلقت عالم

متساویاً شریک و انباز بوده‌اند در فصل اول کتاب وندیداد اهورا مزدا را چنین وصف میکند که وی برای زردشت سرگذشت نزاع و کشمکش خود را با «انگرامشی‌نیو» در هنگام آفرینش جهان نقل کرده است. حتی بعضی ولایات و نواحی ایران را مخلوق و مصنوع خود دانسته و آنها را بزبور کمال و جمال می‌آرایند ولی در برابر او «انگرامشی‌نیو» نیز بیگار ننشسته و در مقابل هر ولایت خوب ناحیهٔ بدی می‌آفریند سرمای بیخ‌بندان زمستان، حرارت سوزان تابستان، مارها و افعی‌های قتال، مورها و ملخهای جانگزا، توانگران زیانکار، و جادوگران سیاهکار و خداوندان و امراء قبائل تورانی (غیر ایرانی) و بالاخره صفات و اخلاق ذمیمه انسانی مانند شهوت و غضب و حسد و شک و بی‌ایمانی و جادوگری و امثال آنها را همه را بوجود می‌آورد تا بجائی که برخی ذنوب و گناهان کبیره مانند دفن اموات و طبخ گوشت گندیده (که از قبایح اعمال نزد زردشتیان قرون بعد است) بزعم ایشان همه مخلوق و مصنوع «انگرامشی‌نیو» هستند و خلاصه آنکه برای اعمال‌سوه و کارهای زیان بخش این اهرمن پلید دارای نیروی بی‌پایان می‌باشد. بنا به فصل ۲۲ در همان کتاب شماره امراضی را که انگرامشی‌نیو خلق کرده است به ۹۹۹۹۹ می‌رسد. و سرانجام انگرامشی‌نیو بدترین و شدیدترین اثر شوم را در جهان بوجود آورد یعنی «مرگ» را آفرید.

نیروی اهریمنی زیان‌آور «انگرامشی‌نیو» به وجود هزاران دیوها و شیطانها که خودآفریده بود افزایش می‌پذیرد و این موجودات شریر او را به بدی و سیئات مدد میکنند از آنجمله اکامنه Aka Manah (اندیشه بد) و اندار Andar (خدای امید را در کتاب ود) نتون هیتا Naun haittya (خدای ناساتی در کتاب ود) که عبارت از دوستانه توأمان در آسمان است و سرو Sauru و فورو Fauru و «زیری» Zairi و وعده بی‌پایانی. دیگر از دیوها و روان‌های پلید زیان‌بخش همه در صف لشکریان انگرامشی‌نیو قرار دارند. نباید از نظر دور کرد که دروغ Druj خود نیز یکی از عوامل فویه شر است که انگرامشی‌نیو آنها را بصورت دیوی ماده آفریده و او کشندهٔ راستی است و آفت‌ر توانا و مقتدر میباشد که اهورا مزدا خود در یکی از آیات کتاب «یشت» از او بشکایت آمده میگوید اگر فروش نیرومند ایمان بمن یاری نمیکرد همه گیتی را دروغ فرا می‌گرفت و جهان جسمانی سراسر بدست دروغ می‌افتاد (یشت - ۱۲/۱۳).

البته حل مسئله مشکل «خیر و شر» بدین‌طریق آسان است که بگوئیم همه نیکیها از خدا و همه بدیها از دیو است ولی این مقدمه نتیجه‌ی بی‌مضمون است که باید قهراً اذعان کرد که دیو اگر خالق حقیقی همه شرور است پس بالضروره او نیز مانند حق تعالی ازلیت باید داشته باشد و قبل از آفرینش موجودات خود وجود داشته است والا لازم می‌آید که قائل بخلقت شرودی بدست خدای خیر و نیکی بشویم البته باین مقدمه و برهان منطقی جماعتی چند از زردشتیان بهمین نتیجه که لازمهٔ آن قیاس است معتقد گردیده و بدی را مخلوق خدای نیکی دانسته‌اند ولی عده کثیری از منان و پیشوایان دین از این نتیجه نامطلوب رو برگردانده و در قرن چهارم ق. م مبدئی جدید و اصلی نو وضع کردند که شبیه است بنظریه جسمانی جدید که در فلسفه وجود آمد ولی اکثریت زردشتیان آنها را نپذیرفته مردود دانستند. بزعم این فرقه آن هردو نیرو یعنی موجد خیر و موجد شر - اهورا مزدا و انگرامشی‌نیو از یک منبع ازلی واحدی که مبدئ کیهان است و بنام «زروان» Zarvan موسوم میباشد تراوش کرده و او همان «مکان و زمان» است باین قیاس گرچه یزدان و دیو در طول زمان متساوی و

هم‌تراز گردیدند ولی عاقبت فتح و غلبه نصیب اهورامزدا خواهد بود پس مخالفت و دشمنی باشد مهم‌ترین وظیفه هر آدمی نیک کردار و نیکو پندار خواهد بود.

چهارم آنکه موضوع نبرد آدمی با دیوها و اهریمنان در میدان بزرگ زندگی در آغاز ظهور زردشت اساساً امری اخلاقی بوده است ولی این مسئله در ادوار بعد کتاب اوستا مخصوصاً در قسمت وندیداد Vendidad صورت تشریفاتی بخود گرفته و برای نزاعها و جدالها با دیوان و عوامل شر بعضی مناسک و رسوم برای آدمیان وضع گردیده ازینرو تغییر هدف منظور موجب شد که بعضی از اعمال و عبادات قدیمه که برای تنزیه و تطهیر انسان از سحر و جادو مقرر گردیده بود در آن صورت مخالفی بخود گرفت. بدینمعنی که بمنظور باطل کردن نیروی دیوان و دوری اهریمنان از روان انسانی کتاب وندیداد التزام مسائل اخلاقی و تعالیم روحانی را رها کرده و برای جلوگیری از آن اهریمنان دستور استعمال افسونها (منترها mantras) را توصیه نمود. (این کلمه همان منترا mantara است که نزد هندوان و پیروان کتاب ودا نیز مصطلح میباشد). خواندن بعضی آیات و قرائت بعضی عبارات که از کتاب گائائی زردشت اخذ شده - برای افسون دیوها و خنثی ساختن عمل ایشان لازم و سودمند شمرده شده است بالاخره گفته‌اند که کتاب گائا سراسر افسونی است که تکرار و تلاوت آن بدون انقطاع - خواه خواننده معانی آنرا درک کند یا نکند - برای جلوگیری از شیاطین شریر مؤثر و سودمند میباشد.

علاوه بر تلاوت منترها وسیله مؤثر دیگری برای باطل کردن عامل شر و ایمن ماندن از آزار دیوها همانا شرب شربت آلهی هوما haoma شناخته شد. هم امروز پارسیان هند ساقه و شاخ یکنوع نبات مقدس را گرفته و آنرا در هاونی کوبیده و عصاره آنرا با شیر و آب مقدس آمیخته و موبدان و روحانیان زردشتی در هنگام انجام مراسم عبادت آنرا می‌نوشند و می‌نوشانند و این عمل با تمام تشریفات آن تقریباً همان کاری است که هزاران سال قبل از این طوائف هندوآریائی در سواحل رود سند بجای آورده‌اند.

از همه اینها بالاتر و مهمتر برای حفظ انسان از شر و ایمن ماندن آن از تأثیر عامل بدی و پلیدی همانا آدابی چند برای تطهیر مقرر کرده‌اند، بموجب کتاب وندیداد تماس با جسم مردگان سرچشمه آلاینش و پلیدی است و هرکس که کالبد میتی را لمس کند بایستی بیدرتنگ غسل کند و خود را مطهر سازد. این تطهیر گاهی با آب و گاهی با بول گاو توصیه شده است. نسزد پارسیان جدید و قدیم اجساد اموات بقدری نجس و ناپاک شناخته میشدند که دفن کردن آنها در خاک یا غرق کردن در آب و یا سوزاندن در آتش سیئه کبیره و گناه بزرگ بشمار می‌آمد چه آن جسم پلید عناصر مقدسه خاک و آب و آتش را ملوث و پلید خواهد ساخت. در اوایل عهد زردشتیان قدیم کالبد اموات را بر روی بستری از سنگ یا بر فراز توده‌ئی از آهک مینهادند یا در نابوتی از سنگ درسته میگذاشته‌اند، تا آن شیء نجس از عناصر آب و خاک دور بماند. در این زمان جایگاهی عظیم و مرتفع بنا میکنند که آنرا «برج خاموشان» مینامند. در آن بنای بدون سقف و روگشاده اجساد اموات را میکشده‌اند تا مرغان هوا و حشرات زمین آنها را طعمه خود ساخته و ناپود سازند همچنین هرعضوی از اعضاء جسد مرده یا قسمتی از بدن زنده قطع شده باشد مانند بریده ناخن یا چیده مو ایضاً ناپاک و پلید شمرده میشود. تفو انداختن خاصه در حضور شخص دیگر عملی منکر است. حتی هوائی که با تنفس از ریه خارج شود موجب نجاست است ازینرو حتی

در عصر حاضر مؤبدان و روحانیان در هنگام افروختن آتش مقدس در آتشکده‌ها با دستارچه دهانرا می‌بندند مبدا نفس پلید ایشان بآن عنصر پاک اصابت کند. بعضی جانوران مردار خوار مانند مورچه و مکس و کرم همه نجس و ناپاک محسوب میشوند که آنها را «انگرامی نیو» آفریده همچنین مار و کژدم و وزغ نیز همه مضروع و مخلوق اویند. در ازمنه قدیمه مجوسان واجب میدانستند که صدها و هزارها ازین جانوران را بعنوان عبادت و کسب فیض هلاک سازند، ثوابی که موجب خشنودی اهورا مزدا خواهد شد. و اگر انسانی این حشرات ناپاک را لمس کند باید درحال عمل تفسیل را بجا آورده و تن خود را بشوید.

این انتقال مذهب از مبادی اخلاقی ممتوی بسوی اعمال و تشریفات ظاهری رسمی و تظہیرات معمولی یکی از خصایص نمایان تاریخ تحول دین زردشت است.

بنجمن تحولی که در اعتقادات زردشتیان بظهور رسید و صورت منظمی بخود گرفت مسئله حیات عقبی است که مبتنی بر یک نظام افکار و تصورات متشکل با جزئیات اوصاف و تفصیلات بسیار میباشد.

در باب آینده انسان و حیات پس از ممات و شمار و حساب اعمال آنان سخن بسیار گفته اند و بر آتشکده چون چهار روز از مرگ کسی بگذرد زندگانی دیگر او آغاز میشود در سه شبانه نخستین روان او بر سر پیکر خاکی او می‌نشیند و در گذشته کردارها و پندارها و گفتارهای خوب و بد خود اندیشه میکند هرگاه او نفسی نیکوکار و راستین باشد هر آینه در این زمان فرشتگان پاک گوهر او را نوازش خواهند داد و اگر بدکار و دروغ‌زن باشد دیوان پلید بر فراز تارک او بیرواز درآمده و او را آزار می‌رسانند و سرانجام او را کشان کشان بسکیفرگاه میکشند چون روز چهارم در رسد روان مرده بسوی پل جینوات Chinvat که گذرگاه همه مردگان است روان میشود و در برابر آن پل خدای میترا و همکارانش یعنی سروش Sraosha و راشنو Rashnu او را بسادوری میخوانند در دست «راشو» ترازوی است که در دوکفه آن کردارهای نیک و بد او را مقابل نهاده می‌سنجند پس دوباره او فرمان فرجامی صادر میگردد و روان مرده بسوی پل جینوات روان میشود تا از آن درگذرد در کتاب بوندهشن آمده است که در میان این پل نیمی می‌تیزتر از دم شمشیر جای دارد و در زیر آن جایگاه دوزخ است چون روان مردگان بآن جا میرسند اگر راستکار و راست کردار باشند آن نیمی تیز در برابر ایشان پهن شده گذرگاهی نرم میشود لیکن اگر بدکردار و دروغ بیسه بودند آن تیغ بر آنها راه را می‌بندد همینکه مرده سه‌گام دیگر بر میدارد که یکی نماینده اندیشه‌های بد و دیگری سخنان ناسزا و دیگر کارهای زشت اوست که در روزگار زندگانی از او سرزده آن تیغ او را بدو نیمی شکافته و از فراز پل در نشت دوزخ فرو می‌افکند.

هم در آن کتاب در وصف عبور روان مرده از آن پل تصویری جالب مذکور است که بتفصیل توصیف میکند چگونه بر فراز پل «دین» Daen یعنی «شمیر» آن مرده بر او مجسم میگردد اگر نیکوکار باشد بصورت دوشیزه می‌خوبرو و اگر بدکردار باشد بچهره عجوزی زشت نمایان میشود که

۱ - کتاب بوندهشن Bundahishn در مبادی و اصول دینی زردشت ظاهرأ بعد از غلبه اسلام بزبان بهلموی که هنوز در جنوب غربی ایران تکلم میشده نگاشته شده است، این کتاب و کتاب دیگری بنام دینکرت Denkart مجموعه‌ئی از آداب و اطلاعات دینی زردشتیان را تشکیل میدهد.

هر دو همان تجسم اعمال اوست و او را بنوبت نوازش یا آزار میرسانند . این تصورات و اندیشه‌ها که زردشتیان قرون بعد در دین شارح‌نخستین‌کیش خود بوجود آوردند همانا مبتنی بر اصول و قاعده‌یست که خود آن مرد بزرگ بنیاد نهاد و گمت «هر کس مسؤول عمل خود است . و ادراکات سزوشت او در حیات دیگر معلوم خواهد شد .»

همچنین در روایات و اواخر گفته شده که آنکسانی را که نیکی و بدی در دو کفه ترازوی اعمال ایشان برابر باشد به «همشتکان» Hamestakan (اعراف) فرستاده میشوند که در آن عالم برزخ که در میان زمین و آسمان قرار دارد جای گیرند و نیز گفته اند که دوزخ از طبقاتی چند ترکیب شده که طبقه سفلی آن در اعماق زمین قرار دارد جایی که ظلمت و تاریکی ضخیمی آن را فرا گرفته و بوی گند از آن متصاعد است آسمان را همچنان طبقاتی است که بطرف اعلی صعود میکند و هر طبقه به تناسب اعمال صالح و افکار مستحسن و کلمات طیبانی است که شخص مرده بجا آورده و بفرخور حال او در یکی از آن طبقات برین درسرزمین اجرام علوی و کواکب و ماه و خورشید قرار میگیرد و روح آدمی پیوسته صعود میکند تا طبقه برترین میرسد که «گارونمان» Garo - Demana یعنی «خانه نعمات» نام دارد و آدم نیکوکار و خوشبندار در آنجا مکان یافته و از لذایذ و نعمی که بالاین از آن تصور نمیتوان کرد متنعم و برخوردار است تا روز شمار در رسد و هنگام رستاخیز فراز آید .

برای تعیین موقع آنروز و اسپین متأخرین آن طایفه معتقد به «دور زمان» شده و برای هر دور مدت سه هزار سال فائل گردیده اند و گفته اند که پشت زردشت در آغاز دوره آخرین ظهور فرمود بعد از او سه تن نجات دهنده دیگر بیایی بفواصل یک هزار سال خواهند آمد نخستین ایشان کسی بوده بنام اوشتر Aushetar که درست یک هزار سال بعد از زردشت پدیدار گشت . دومی که «اوشتر ماه» Aushetarmah نام داشت دو هزار سال بعد از زردشت بجهان آمد و سرانجام آخرین ایشان که «سوشیان» Saoshyan نام دارد در رأس الفسوم که آخر الزمان است در میرسد و روزگار با او پایان می پذیرد و این هر سه از نسل و نژاد زردشتند زیرا که نخبه و بدر خود او با عبادت یزدانی در دریاچه‌ئی در کشور ایران نهفته و ذخیره گشته است و در سر هر هزاره سه دوشیزه با لگوهر علوی در آن دریاچه غوطه می زنند و آن نخبه‌های را بروی جهان می آورند .

چون سوشیان یا مسیح موعود ظاهر کند آخر الزمان آغاز میشود و آن روز نشور است و مردگان برمی خیزند و زمین و آسمان از باشندگان خود تهی میگردد پس انجمنی عظیم برای داوری و حساب کردار بنندگان فراهم می آید و در باره هر یک از ارواح گذشته ، فرمان یزدانی صادر خواهد شد . در آنروز فرقه نیکان از زمره بدان جدا میشوند و سیلی از فایز مناب بر فراز زمین فرو بارد و آن سیل دمان و خروشان بسوی دوزخ روان میگردد و سراسر زمین را که در بستر او قرار دارد طمه آتش سوزان خود می سازد بدیها و بلیدیهها را نابود میکند تمام آدمیزادگان در این سیلاب آتشین غوطه ور میگرددند لیکن برای نیکوکاران و راستان گواراتر از شیر گرم خواهد بود زیرا در نهاد ایشان اثری از بلیدی و زشتی باقی نیست لیکن بدکردارن و دروغگویان طمه آن سیل آتشین میشوند آنچه از عنصر بدی دروغ در نهاد ایشان مخمر است می سوزاند و اگر در آن عنصر خیری باشد باقی میماند . پیگار آخرین که بین اهورامزدا و سیاهش با اهرمن و اشکسریانش در میگردد اهریمن و اتباع او همیست نهائی یافته به آتش فرو می افتند و برای جاویدان نابود میگردد پس آن کسان که از این آزمایش و ابتلا سلامت و درستی بیرون آیند در زمین و آسمان نوین مردان همه بسن چهل و کودگان بسن

یافزده با دوستان و خویشاوندان در کمال خوشی و خرمی زندگانی جاوید خواهند کرد و این جهان ابدی و سرمدی ابدالاباد بجای خواهد ماند .

۴ - زردشتیان در زمان حاضر

تغییراتی که در مذهب زردشت روی داد از عصر شاهان هخامنشی آغاز شد و بمرور زمان تحول یافت از آن پس همچنان ادامه داشت و در دوره کوتاهی که کشور زردشت پایمال حمله سپاهیان اسکندریه شد بر آن آسیب بسیار وارد آمد لیکن بعد از آن در زمان سلطنت ساسانیان (۶۵۱ - ۲۲۶ م) همچنان در آن تغییراتی تازه روی داد در این دوره قوت دین زردشت بدرجای رسیدگی در قوم یهود و اعراب عصر جاهلیت نیز نفوذ فراوان کرد، و تا اینکه نوبت بدین اسلام رسید . معتقدات زردشتیان در باب آخر الزمان و مسائل رجعت و روز حساب در مبادی یهودیت و مسیحیت و اسلام داخل گردید .

مذهب اسلام از شهر مدینه طالع کرد در تمام عالم پرتو افکند و نه تنها مذاهب آئین موسی و کیش عیسی را متزلزل ساخت بلکه اساس دین زردشتی را نیز تقریباً مضمحل و متلاشی نمود.

تأثیر فتوحات اسلام

اصحاب نبی عربی اکناف جهان را فتح کردند با سرعتی بسیار آن دین قویم انتشار یافت در سال ۶۳۶ م کشور شام و در ۶۳۹ ملک مصر را مسخر ساختند . در مدت ده سال از ۶۳۷ بعد بر سراسر قلمرو ساسانیان چیره گشتند و در ۶۵۱ آخرین پادشاه ساسانی هلاک گردید و نابود شد بزرگترین ضربه مهلک به آئین زردشت وارد آمد در سده اول تاریخ اسلام و حتی بعد از آن تا مدتی، فاتحان عرب روش زور و اعمال شمشیر را برای نشر دین خود بکار نمی بردند زیرا قرآن شریف برای اهل کتاب یعنی مللی که دارای کتاب مقدس باشند بدارا و مسالمت امر فرموده و درباره آنها زور و جور چندان بکار نمی رفت ظاهراً زردشتیان نیز در ممالک مفتوحه اسلامی در ردیف اهل کتاب یعنی نصاری و یهود قرار گرفتند . در حقیقت بعد از آن تاریخ است که دوره ظلم و فشار بر آن جماعت از طرف حکمرانان اسلامی آغاز گردید که فاتحان اعراب را مسؤول آن نمی توانست دانست .

با همه این احوال هنوز یکصد سال از غلبه عرب نگذشته بود که جمعی کثیر از پیروان زردشت به جلا و وطن مصمم شده ایرانیان ترک کردند . آنها بطرف سواحل خلیج فارس آمده و بسوی انجرا بفریب هند و سیسی بخاک گجرات (هندوستان غربی) مهاجرت کردند و از آن پس دستجات دیگر از مهاجرین ایرانی بدینها ملحق گشتند چندین باروش سلم و مدارای تاریخی خود با آنها بمهربانی رفتار کرده و ایشان را « پارسی » Parsis یعنی اهل دربار فارسی خواندند و در حفظ دین و آئین خود آزاد گذاشتند .

گبرها

اما همکیشان ایشان در خاک وطن بقدر آنها آسوده و مرفه نماندند و مسلمانان آنها را «گبر» نامیدند که ظاهراً معنای «کافر» است ولی ایشان خود را زردشتی یا «بهدینی» مینامند ، آنجماعت قلیل در تحت فشار و ظلم عمال متعصب مسلمان در یک زندگانی آمیخته بجهور و جفا پس میبردند و مدتها مجبور بودند که جامه زرد «علی» بپوشند تا با مسلمانان مشتبه نشوند و اعمال و آداب آنها را ممنوع کردند. با وجود همه این سختگیریها و عقوبات آن جماعت همچنان بکیش نیگانی خود کاملاً دلپسته و وفادار ماندند و میدان و پیشوایان دینی مراسم و مناسک قدیمه باستانی را حفظ کرده و آتش مقدس (آذر) را در آتشکده های خود بهر زحمتی که بود فروزان نگاهداشته اند. و نیز دیگر قواعد و آداب ایمانی خود را بدقت رعایت میکردند اکنون هنوز گروه زردشتیان ایران همه مراسم قدیمه را بدون اندک کسر و نقصان معمول میدارند . از آنجمله چون فرزندان ذکور بسن مینمی برسند پیراهن مقدس «سدره» را در طی مراسمی بر تن آنها می پوشانند و ریشمان مقدس (کشتی) بر کمر ایشان می بندند . و آن بندی است که از سه تار ترکیب شده و آن سه رمز کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک است و آن بند را چون منطقه بر کمر کودک می بندند که تا آخر عمر نگاه میدارد. همچنین آداب زواج و عروسی و رسوم عزا و سوگواری را بائین خود انجام میدهند.

کالبد مردگان خود را در «برج خاموشان» یا در «دخمه» نهاده طعمه طيور آسمان میسازند همچنین آداب تطهیر و تنسیل را به سنن باستانی رعایت میکنند و اگر شیء یا انسان نا پاکی را لمس کنند در حال خود را تطهیر و تنسیل مینمایند.

باری زردشتیان ایران مانند یهود قرنها در وطن خود گرفتار جفا و آزار متدبندان خالب بودند و روزگاری به محنت و ملال گذرانیده اعمال مذهبی و عبادات خود را در خفه انجام میدادند، تا در این اواخر که در ایران حکومت های نوین مینتی بر قواعد دموکراسی تأسیس شده است با آنها تا حدی آزادی و حقوق مدنی اعطا شده و اوضاع و احوال ایشان بهبودی بسیار یافته است. شماره ایشان در حدود یازده هزار نفر باحصاء آمده است.

پارسیان هند

اما زردشتیان در هندوستان که روزگاری سمید و مرفه و میزبسته و آسایش بیشتری داشته اند عدد نفوس ایشان اکنون افزون از یکصد هزار تن است و اکثریت ایشان هنوز در ایالت گجرات در اطراف بمبائی Bambay presidency اقامت دارند و در آن ولایت و بندرگاه بزرگ شخص تازه وارد بزودی متوجه جماعت پارسیان میشود که آنها را نه فقط برنگ بشره سفید و روشن و قیافه آریائی تشخیص میدهد بلکه منش و جامه موقر ایشان که ترکیبی از البسه قدیم و جدید است هویت آن طائفه را بخوبی نمایان میسازد ، مردان پارسی غالباً البسه اروپائی می پوشند جز آنکه گاهی شلواری سفید خوش ترکیب در پا دارند و هیچوقت (چون دیگر مردم آن بلاد) سر برهنه نیستند. و غالباً کلاهی نازک از پارچه پشمین ضخیم (نمد) برنگ تیره و بدون لبه که جلو آن از طرف پیشانی قدری متمایل بمقب است بر سر دارند. اما زنان به جامه به سبک اروپائی ملبس اند و بر روی آن

چون زنان هندو «ساری» برگردانده خود می‌ببند و با چهره‌باز وبدون حجاب بیرون می‌آیند مؤبدان و پیشوایان دینی نیز غالباً دیده میشوند مخصوصاً شامگاهان هنگامیکه آفتاب رو به غروب است آنها در ساحل دریا گردآمده و بر طبق رسوم باستانی خود در برابر درخشش آن نیر آسمانی که بر فراز صفحہ سیمگون آب متلاًلاً است چند لمحہ ایستاده و معبود را پرستش میکنند.

جامعه پارسیان هند بتمول و ثروت معروف و بضمیر روشن و افکار مترقی در هندوستان نیکنامند و آنها بهترین عنصر در عالم تجارت و کسب و کار معرفی شده‌اند مخصوصاً در توسعه صنایع آن کشور سهمی وافز دارند بهترین هتلها و بزرگترین فروشگاهها و مخازن و همچنین صنعت جدید هواپیمائی در قبضه ایشانست. این جماعت نه تنها در جمع ثروت ابراز لیاقت کرده‌اند بلکه منشأ اعمال خیریه و امور بریه نیز شده‌اند ولی نسبت به بیگانگان خارج از دین خود یکنوع بروود و برهیز دارند و مانند گبیرهای ایران باشخاص دیگر اعتمادی ندارند و در برابر دیده بیگانگان عبادات و رسوم دینی خود را انجام نمیدهند و کسیرا بداخل آتشکده‌ها راه نمیدهند.

اداره زندگی مذهب پارسیان برعهده مؤبدان یعنی طبقه روحانیان ایشان است که بوراثت از دیرباز و از پدران و نیاکان مجوس خود آن حرفه را محفوظ داشته‌اند. پیشوایان بزرگ را «دستور» میگویند و غالباً ایشان مردمی تحصیل کرده و تربیت شده‌اند. اما وظیفه آفرودختن آتش مقدس در آتشکده برعهده جماعت خاصی است که آنها را «موبده» گویند. و آنها بایستی همیشه بدقت رسوم دینی و آداب تطهیر و تسبیح را رعایت نمایند. این مؤبدان قسمت عمده اوستا را از بر دارند و بدون آنکه معمولاً ممانی متن آن کتاب را بدرستی بفهمند (زیرا زبان اوستا اکنون جزو السنه مرده قرارداد) الفاظ آنرا تکرار میکنند، دیگر عوام زردشتیان نیز مانند آنها بعضی آیات و جزوات از اوستا را از حفظ داشته و در هنگام انجام مناسک دینی میخوانند.

نیایش در آتشکده

بنای آتشکده‌ها هم در ایران و هم در هندوستان بنای خاصی نیست و بر سایر ابنیه و عمارات از جنبه خارج امتیازی ندارد ولی آذرپرستان همه میدانند که در کجا شراره ایزدی فروزان است و بهتر میدانند که آنجا بگاه مقدس در معرض انظار تماشاگران کنجکاو واقع نشود. در ایران آتشکده غالباً عبارت از اطاف کوچکی است در گوشه‌ای از خانه که مخصوص تقدیم عبادات و انجام مراسم میباشد. در هندوستان مراتب و درجات آتشکده‌ها متفاوت است بعضی از آنها که عهد فروزندی آتش در آنجا قدیم و آداب طهارت و پاکی بیشتر رعایت شده مقدس‌تر شمرده میشود.

پاکی آتش و حفظ آن از لوث کدورات و پلیدیها یکی از رسوم مهمه زردشتیان است. مقدسترین آتش آتشفکه از شانزده آتش جداگانه ترکیب شده باشد که هر کدام از آنها بتبوت در ضمن يك سلسله عبادت مفصل و تشریفات طولانی مرتبه تقدیس حاصل کرده‌اند. از جمله آداب طهارت آتش آنست که يك چند عدد هیزم از چوب سندل معطر تراشیده توده میکنند و بر فراز شراره بدون آنکه آنرا لمس کنند قاشقی فلزی نگاه میدارند که روزنی کوچک در میان آن است و در آن نیز خرده ریزه چوب سندل ریخته‌اند پس آنگاه آن توده چوبهای مقدس را مشتمل میسازند و بقرائت و تلاوت دعاهای و سرودها مشغول‌اند و این عمل را نود و يك بار

تکرار می نمایند .

آتشهای دیگر نیز هستند که اصل هریک از آنها از درخش برق یا ازسایش سنگ چخماق یا از آتش مخصوص معابد و بتخانه‌ها و محل تریق و خانه‌های مقدسان و ابرار روشن شده و هر يك در درجات قدس و طهارت مختلف میباشند و بالاخره شانزده آتش مظهر که مؤبدان از شانزده منبع مختلف جمع کرده‌اند در کوره مقدسی در آتشخانه افروخته میشود و مؤبدان در حالتیکه با پارچه لطیفی دهان خود را بسته‌اند و ازدور تنفس میکنند آنرا مشتعل میدارند .

آشنندان در مرکز يك اطاق اندرونی است و پراز خاکستر و در آنجا يك چهار پایه سنگی قرار داده‌اند و بتناوب مؤبدان آنرا با قطعات چوب صندل تازه و فروزان میکنند و همواره دستمال بر دهان بسته‌اند که مبادا دم ایشان بآتش پاك دمیده و آنرا بلید سازد و همچنین در برابر آن آخشیج ایزدی از سرفه و عطسه اجتناب دارند .

افراد زردشتی در هر وقت روز بخواهند میتوانند مفرداً بدرون آتشکده بروند و قبل از ورود بمعبد دست و روی خود را با آب شسته و قسمتی از اوستارا (از کشتی Kusti) را تلاوت میکنند و دعا و مناجات میخوانند سپس کاهها را از یا بیرون آورده با طاق معبد داخل میشوند و در برابر آتش دان مقدس نماز برده و هدیه و نیازی بامقداری چوب صندل بمؤبد تقدیم میدارند و در برابر يك چمچه از خاکستر مقدس ازدست او می‌ستانند آن خاکستر قدوسی را بنیت کسب فیض و برکت بصورت و چشم خود میمالند ، پس بسوی آتش بتعظیم خم شده و نماز و دعا میخوانند و در همه حال آن آتش را رمزوشانه ملکوت الهی میدانند نه عین ذات ربوبی . آنگاه آهسته رفته رفته به کفش کن میرسند و سپس بتخانه خود باز میگردند .

مهمترین زیارت آتشکده در روز ه نوروزه است در آن روز زردشتیان بامدادان از بتیتر برخاسته و بدن را شسته و جامه نو برتن راست کرده به آتشکده میروند مراسم نیایش را بجا میآورند ، آنگاه صدقات و بریات بفقرا و بینوایان اعطا کرده تمام اوقات آن روز مقدس را بدید و باز دیدن دوستان و تبادل شادبانی و تقدیم تهنیت و جشن و سرور میگذرانند .

آئین پارسیان غالباً مبتنی بر مذهب اوستائی در اعصار اخیر است و سادگی و بساطت ابتدائی زمان زردشت را از دست داده و این نکته از مطالعه رسوم و جشنهای سالیانه که آنها بعمل میآورند بخوبی مشهود میشود . از آنجمله ایشانرا عیدی مخصوص پرستش و نیایش مهر (میترا) است که در آنروز خدای آفتاب به پرستندگان خود راستی و مهربانی و پاکی ضمیر و روشنائی دل عطا میفرماید . جشن بزرگتر و مهمتر آنست که در فروردین گرفته میشود و آنرا بنام خدائی که بر ارواح گذشتگان فرودشها نظر دارد برپا میسازند این جشن مدت ده روز بطول می‌انجامد . گویندکه در این مدت فرودشها بیدار بازماندگان و فرزندزادگان خود می‌آیند ازینرو برای شادبانی و خیر مقدم آنها در روی کوهها یا در برابر (برح خاموشان) تشریفات خاصی بجا میآورند ، جشن دیگری ویژه هومنه (بهمن) است که حافظ جانوران نیک و دواب سودمند است در آن هنگام زردشتیان حیوانات مفید بی‌آزار نوازشها میکنند . باری زردشتیان جشنهای عیدیه بنام هریک از عوامل و عناصر آفرینش یعنی آسمان و زمین و آب و نباتات و حیوانات و آدمیان منعقد سازند .

خلاصه - این بود بررسی مختصری از آئین زردشت ، هنوز مطالب زیاد در آن باره میتوان گفت مخصوصاً ذکر این نکته لازم است که پارسیان اکنون بدو فرقه منقسمند که هریک در موضوع تعویب

وحساب زمان و دیگر مسائل با یکدیگر اندک اختلاف دارند. آنچه که باختصار در این صفحات گفته شد امید است دورنمای روشنی از سرگذشت این دین باستانی را که بیروی یک پیمبر ایرانی در جهان تأسیس شده است در نظر خواننده محقق روشن و نمایان سازد.

فصل سیزدهم

مذهب یهود:

ظهور عقیده بخدای واحد در طبیعت و در نظام اجتماعی

میتوان گفت که در تمام دوران سیر منحنی قوم یهود يك موضوع بزرگ ظاهر و آشکار می‌باشد و آن همانا اعتقاد بخدای واحد عادل در نظام طبیعی و دستگاه اجتماعی عالم است. آن قوم باین عنایت نهایی بنفثه و ناگهانی نرسیدند بلکه با دوران سیر تاریخی بالضروره این اندیشه در معکوره ایشان پدیدار گردید، زیرا کسانی میتوانستند در طول جریان زمان باین نتیجه برسند که قوه عقلیه ایشان هم از لحاظ اخلاقی وهم از نظر اجتماعی تکامل یافته و با طی يك سلسله مدارج و طی طریق عاقبت معتقد باین چنین حقیقت و ایمان به چنین خدائی بشوند.

کتاب عهد عتیق Old Testament در واقع يك سند کامل و متن متقن تاریخ آن قوم است که مورخین عبری آنرا بقلم آورده‌اند و این تاریخ که سرگذشت حوادث آن قوم است از قرن هشتم قبل از میلاد آغاز میشود و کاملا صحیح و موثق است زیرا اکتشافات باستان شناسی (ارکئولوژیک) که بوسیله حفاریهای علمی در خاک فلسطین بممل آمده و پرده از روی فرهنگ گذشته ساکنان قدیم آن سرزمین برداشته است همه مؤید و مثبت آن کتاب است. ولی نباید از نظر دور داشت که عبرانیان تاریخی دینی نگاشته‌اند و وقایعی که ذکر کرده و سخنانی که نقل نموده‌اند البته آن ارزشی

که برای آنها داشته است برای ما ندارد . و بحقیقت باید گفت که این سرگذشت تاریخی مطالبی را متضمن است که از نظر خود آن جماعت از بدیهیات مسلم بوده و بآن ارزشی که ما بدان قائلیم آنها قایل نیستند ولی ما ناگزیریم که آن مطالب را روشن کرده و معلوم سازیم زیرا اگر تفسیر و تجزیه بدین سبک از آن کتاب کهنسال بعمل آید آن نوشته تاریخی فی الحقیقه معنا پیدا میکند .

۱. مذهب عبریها قبل از موسی

عبریها اصلا از نژاد سامی Semitic هستند و در نواحی شمالی بیابان عربستان پرورش یافته و قرن‌ها در آن دشتهای بیکران متحرك بوده‌اند ، در صحراهای عربی و وسیع آن سرزمین این قوم مانند سایر اقوام سامی درکنار واحه‌ها هر جاکه اندک آب و گیاهی بوده خیمه زده و سپس از آنجا شتر رحال کرده‌طول و عرض آن بیابانهای سنگلاخ و موج پراز ریگ‌وشن را می‌پیموده‌اند درخیمه-گاه خود سایه بانهایی از جلد شتر و پوست بز بر فراز سطح خاک می‌افراشتند و درینا آنها بیک گونه زندگانی اجتماعی بسر می‌ببرده‌اند هر قبیله يك واحه جداگانه مستقل بخود بوده است و امور معاشی روزانه آن در تحت امر يك رئیس واحد و مقتدر یعنی مهتر قبیله یا پدرعشیره که بلسان امروز به «شیخ» ملقب است ، قرار داشته در آن عهد بسیار کهن باستانی آلات و ادوات و همچنین حرب و سلاح این قوم همه از سنگ و اعتقادات دینی ایشان در مراحل بسیار ابتدائی بوده بدینی و سوءظن نسبت به بیگانگان و مهر و سخاوت نسبت بخویشان و بستگان که از خصایص اقوام صحرا نشین است از خصایص قومی ایشان نیز بشمار میرفته و با اتفاق دوستان خود هم با دشمنان انسانی و هم با دشمن طبیعی یعنی زمین خشک و بایر می‌جنگیده‌اند.

آنیمیزم - خدایان معبود قبیله

داستانی که حیات قومی عبرانیان از آن آغاز میشود هبارت از يك رشته محولات است که از مرحلهٔ پرستش ارواح-آنیمیزم Animism و ایمان به قوای طبیعی Dynamism شروع شده و به تمدد آلهه Polytheism منجر گشته و عاقبت بتوحید Monotheism منتهی می‌گردد و هر يك از این اعتقادات همچنان در مراحل بعدی اثری باقی گذاشته است .

احترام بسنگها یا عبادت اجبار و ستونها در ابتدا مذهب عام بوده و آنجماعت بیابان گرد در جا يك رشته سنگهایی را که بوضی خاص گردآمده بوده‌اند می‌دیدند احترام آمیخته بتایش بدان می‌نهادند . این خود از خصایص تمام اقوام صحرا نشین است که برجستگیها و برآمدگیهای در زمینهای اطراف خود را محترم می‌شمارند در لغت سامی صخره برآمده و ستون مانند را «مذیب» Mazzebah مینامند. این کلمه گویا دائماً در زبان عبریهای باستانی متداول بوده است کلمه «جیلگات» Gilgat که اصلا بمعنی يك سلسله از صخره‌ها و سنگهای مدور است بعدها نزد عبرانیان نام بلدی در فلسطین

گردید . آن سنگها و ستونهای برجسته موضوع مناسبی بوده است که درگرداگرد آنها درصحرای وسیع مردم جمع شده مراسم مذهبی خود را بعمل آورند و قربانیها نیازکنند گویی از نخست اشکال عجیبه و هیاکل غریبه احجار که در قلل جبال یا در وسط صحراهای پهناور قرار داشت در دل آن مردم ساده لوح بدوی تولید رعب وهراسی چندان میکردند است که هم از ابتدا برای آنها يك روح و حیات باطنی نیرومندی قائل بوده‌اند که از آن تعبیر به (آنی‌مانیزم یا دینامیزم) کنند بعدها آنها را جایگاه ارواح غیبیه و نشیمن مردهای نامرئی دانسته‌اند یعنی (آنی‌میزم) در آنها ظهور یافته و بالاخره بر آن رفته‌اند که خدایان یا شیاطین یا آلهه نر و ماده و خوب و بد درون آن سنگها و احجار منزل میسازند یعنی بمرحله (پولی‌تئیزم - پولی‌دمونیزم) رسیده‌اند.

همچنین در نزد ساکنین ریکزارها و مردم کوپربه منابع میاه مانند چاهها و چشمه‌سارها و انهار جاریه که بندرت تصادف میکردند يك خاصیت قدسی و رحمانی حاصل کرده و آنها را از فیض ارواح عطیه قوای غیبیه و خدایان نیرومندی نامرئی دانسته‌اند که آنها را آفریده است و اگر خشمناک شود هر آینه میتواند آنها را بخنکاند و نابود سازد و آنها در تشنگی بمیرند.

همچنین اشجار نیز بطور کلی و خاصه اشجار همیشه سبز در نظر ایشان جایگاه ارواح غیبی شمرده میشده ازینرو بیشه‌ها و درختزارها را اماکن مقدسه می‌پنداشته‌اند ولی چون آنها کمکن سیاع هونده و جانوران مضره نیز بوده است ازینرو همانطور که گاهی منشأ خوبی‌ها و برکت بوده‌اند گاهی نیز منبع شرور و محل خوف و رعب بوده ، بعلاوه چون پناه بردن بزیر آن اشجار در هنگام طوفان نزول ساعه باعث هلاکت میشده ازینرو بعضی اشجار خود از نوع شیاطین و ارواح زیان بخش و موجودات ضاره بشمار می‌آمده است و نیز برخی اشجار در اثر جیش نسیم و سایش اوراق و اغضان بصوت و آوای نجوی مانند بسختانی مر موزی آهسته مترنم‌اند گویی ارواح محافظ در آنها جای دارند و شاخ و برگ ایشان اسراری را میگویند که گاهی باعث راحتی و آسایش و گاهی موجب شفای امراض میباشد و اگر کسی یا کاهنی بزبان آنها آشنا باشد هر آینه در تنرم يك نواخت آنها بحقایق مخفی و منبیات راهمی‌برد.

همچنین جانوران درنده و مارهای گزنده نیز بنوبت خود محل خوف و بیم و بالنتیجه مورد احترام قرار می‌گرفته‌اند و آنها را دارای يك روح شیطانی محض می‌دانسته‌اند و عبرانیان همدمت‌اخر آنها را «سرافیم» Seraphim یعنی خدایان سوزنده لقب نهاده‌اند و تمام موجودات وحشی بیابان چون پلنگ و خرس و کفتار و گرگ و روباه و غیره را در صفت خدایان اهریمنی قرار دادند و نیز مرغان تندرو چون (شتر مرغ) و پرنندگان شکاری چون (عقاب) کرکس را نیز منتسب بهمان خدایان مضره می‌دانستند .

عبرانیان قدیم علاوه بر اینها معتقد شدند که ارواحی گوناگون در بیابان وجود دارند که بشکل صورت آدمیزادند ولی صفات و خصایص دیگری دارند، مانند جن در نزد عرب . قوه‌تعمیریه آن قوم صحرائین برای آن موجودات ناپیدا از نرینه و مادینه قوای فریبنده و اغوا کننده قائل بودند . چنانکه لیلیت Lilith بر رویات عبری روحی موزی بوده که آدم را گمراه می‌ساخته است شیاطین همچنین بزعم ایشان در صورت و بیکریادهای تند و ریاح سموم جلوه‌گر می‌شده‌اند و از این قرار ارواح مضره و یا روان‌های سودمند به انواع و اقسام گوناگون در عالم وهم ایشان بوجود آمد .

نکته جالب و مهمی که در این جا باید مورد مطالعه قرار گیرد اینست که نزد این اقوام بدوی صحرائنشین تمام قوای غیبیه وهمه ارواح نامرئی که بوم ایشان کمابیش دارای قوه و نیروی فوق‌الطبیعه Dynamism است اسمی عام داشته‌اند که آن در تمام اقوام و امم سامی نژاد عمومیت دارد و آن کلمه «ال» El (مفرد) یا «الیم» یا «الوهیم» Elohim, elim (جمع) می‌باشد معنای این اصطلاح شمول و عمومیت دارد و بر تمام انواع خدایان کوچک و بزرگ اطلاق می‌شود و بطور کلی این کلمه به فرد واحد فوق‌الطبیعه اشاره نمی‌کند مگر با الحاق يك کلمه دیگر که وصف یا مکان او را نشان بدهد و این اصطلاح همچنان نزد آن ملل متداول بوده تا آنکه آرامی‌ها Aramaeans و بعد عبری‌ها آنرا برای خدای واحد (اله) مستعمل کردند همانطور که کلمه «دیو» در نزد آریانی‌ها آسیا واروپا بصورت لفظ «خدو» Gad درآمد.

و اینک کلمه الوهیم بصورت جمع برای ذات واحد الهی استعمال شده ممکن است ازین سبب باشد که نزد عبرانیان آلهه متعدده با اسامی مختلفه بمنمائی يك خدای واحد بوده است. ازینرو صیغه جمعی کلمه را برای مفهوم مفردی که شامل جمیع است بکار بردند (الوهیم یعنی تمام خدایان یا خدای همه). کلمات دیگری برای تسمیه خدایان در نزد اقوام سامی نژاد نیز موجود است مانند «ادونیس» Adonis که بعبیری صورت «ادونی» Adonai یافته و بمعنای «خدایانگار» است و نیز «ملک» Molok یا «مولوچ» که بعبیری «ملیچ» Melich گویند و بعبیری «ملک» شده و بمعنای «پادشاه» است و نیز «بل» Bel یا «بعل» Baal که بمعنای صاحب زمین و مالک ملک است کلمه رب Rabb که بعبیری «رابی» Rabbi تلفظ شده بمعنای آقا و بزرگ است.

مطالعه دقیق در ریشه این اسامی و القاب آلهه نکته دقیقی را می‌آموزد و آن اینست که امم سامی بین خود و خدایان علوی يك رابطه مستقیم و فردی قائل بوده‌اند. شاید که طبیعت پهن‌دشها و بیابانهای وسیع رابطه بین خدا و یک فرد بشری را مستحکم و استوار کرده است و عالم وجود را بصورت واحدی وسیع و بسیط جلوه‌گر ساخته، بهرحال سامیون نسبت بمعبودهای خود مناسبات خاصی داشته‌اند که مبتنی به رعب و هراس یا سرگشتگی و تحیر نبوده یعنی درباره قوای مرموز و مستور عالم طبیعت يك نوع حرمت و خضوع رعایت میکرده‌اند. بسیار شبیه بمناسبات افراد کوچک قبیله به شیخ و پادشاه یا اولاد نسبت با‌باه، چون آن اقوام باین مرحله رسیدند مشاهده می‌شود که در آنها یکنوع فکر به برگزینی و انتخاب «Choice» بوجود آمده یعنی بندگان خدائی را با الوهیت برای خود برمیگزیده یا خدائی بندگان را منتخب خود قرار میداده‌است. همه خدایان پدریا مالک‌حمه افراد بشر علی‌السویه نبوده‌اند بلکه يك یا چند خدا را قومی یا قبیله‌ی یا افرادی چند بمعبودیت خود انتخاب میکرده‌اند و با آنها اختصاصاً رابطه مستقیم و استواری برقرار می‌ساخته پس این رابطه عابد و معبود از هر دو طرف محکم و استوار میشده است.

مردم عبرانی از آقا زاین‌حس انتخاب معبود راداشته‌اند و خود را منتخب خدایان خود می‌دانسته‌اند و در این موقع است که ابراهیم پنجمی ظاهر میشود.

ابرام Abraham و مهاجرت بفرسطنین

اکتشافات و تحقیقات اخیر که در سرزمین عراق و شام و فلسطین بمعمل آمده است و کشف اسنادی

که سالیان دراز در دل خاک نهفته بوده برای ابراهیم موقع خاصی ایجاد کرده و آنرا بصورت شخصیتی فمال و متحرک جلوه‌گر میسازد، همانطور که از روایات و اخبار کتب مقدسه حاکی است پدران آنمرد مانند دیگر قبائل و عشایر سامی نژاد مانند نیاکان بابلیها و آرامیها و فنیقیها و عموریان و کنمانیان از حالت حرکت بیرون آمده استقرار گرفته و ساکن شده‌اند. قبیله ابراهیم روزگاری در کشور بابل (بین‌النهرین) نزدیک محلی که بنام اور UT شهری در کلدیه بوده است سکونت اختیار کرده‌اند در این محل بوده است که ابراهیم متولد شده. طایفه او در تحت هدایت و ریاست شیخ قبیله در اطراف صحراهای بین‌النهرین مهاجرت می‌کرده و روبمنغرب بطرف بلده حران Harran پیش رفته‌اند و آن مکانی است نسبتاً خشک و خالی از آبادی که در منتهای سرحد شمالی بیابان عربستان قرار دارد. ظاهراً اینگونه مهاجرت‌های قبایل در آن زمان بسبب این بوده که اوضاع اجتماعی دستخوش اختلال و آشفتگی گردیده بوده بطوریکه مردم ناگزیر گشته‌اند که دائماً موطن خود را ترک گفته با اهل و عیال باطراف روبیاورند. قبیله ابراهیم نیز بزوبت خودبضرورت از وطن خارج شده بسوی مغرب مهاجرت کرده و در هرجا که مسکن می‌گرفته آنرا پس‌ازچندی رها کرده باز بطرف مغرب پیش رفته‌اند.

خلاصه در نوزده قرن قبل از میلاد بعد از مرگ يك سلطان مقتدر عاموری‌ها که همان همورابی Hammurabi مقنن معروف است مملکتی را که از خاک سومر واکلا تشکیل شده بود بهم ریخت در آن ایام وادی بین‌النهرین ناگهان از هر طرف معرض تاخت ونازطوایف خونریز شمال-غربی و شمال شرقی واقع شد، این مهاجمین وحشی صفت هم ظاهراً بنوبت خود از عقب خود بجلو فشرده میشده‌اند یعنی فشار هجوم و حمله اقوام هند وایرانی (آریان‌ها) آنان را ناگزیر میکرده که آنها هم بجنوب پیش بروند در نتیجه این مهاجمات اوضاع ممالک شام و فلسطین نیز آشفته و مختل گردید. همچنین اقوام وامم معروف به «هیت‌ها» Hittites و هوریان‌ها Hurrians (ساکنین آسیای صغیر) نیز بنوبت خود بسوی جنوب و غرب رانده میشدند و خاک فلسطین مأمّن و ملجأ هزاران نفوس فراری گردیده بود که از هر طرف با آنجا پناه آورده بودند. هوریان‌ها (که در کتاب المقدمس به هوریت‌ها Horites موسومند) و عاموریها و آرامیها و بالاخره بعضی مردم غیرسامی نیز که ازاقصای شمال بجنوب رانده میشده‌اند همه در این هجوم و حرکت عمومی که در آن عهد تمام جهان‌خاور را بجنبش آورده بود شریک و سهمیه بودند تاآنکه هاقبت يك قبیله از این قبایل متحرک که اکثراً سامی‌الاصل بوده‌اند و آنها را مصریها هیكسوس Hyksos نامیده‌اند از مشرق بسوی وادی نیل هجوم کردند.

سرگذشت ابراهیم چنانکه «در سفر پیدایش» Genesis مذکور است عبارت از يك رشته حکایات و روایات میباشد که از اعصار مختلفه باستانی جمع و باهم آمیخته شده، بطوریکه بعضی از مورخان را در باره هویت ابراهیم و سرگذشت او بشبه انداخته و حتی در وجود او تردید کرده‌اند.

لیکن با دلایل موجوده که اکنون در دست است این درجه بنگانی و شک جایز نیست و بالاخره مسلم شده است که ابراهیم شخصیت تاریخی است که نه فقط شیخ وزهیم قبیله خودعبرها (Hebrew یا Hobim) بوده‌است بلکه عشیره و طایفه او آنتدر برجسته و شاخص بوده‌اند که بعدها حکایات و روایات بسیار در اطراف مرکزیت وجود او جمع و فراهم آمده است.

ملاخص این سرگذشت از اینقرار است: سیر سلوک مذهبی ابراهیم او را باین مرحله رسانید که بیک خدای واحد و محافظ کل معتقد ساخت او ال را بمعبودیت خود انتخاب کرد. یا آنکه خداوند او را بدوستی خود برگزید ابراهیم خدای خود را «ال شده» El.Shaddai یعنی «خدای جبال» لقب داد در زمانی که در حول وحوش حران قرار داشت این خدا را در آن ناحیه اختیار کرد و دیگر خدایان قدیم و ارواح معبودهای اجدادی را ترك فرمود. این خدایان کهن که در مظهر «ترافییم» یا teraphim یعنی اشباح و تمائیل سنگی یا چوبی نشان داده میشدند در خانواده و عشیره او از دیرباز مورد ستایش بوده‌اند و بنام آنها اورادی میخوانده یا افسونهای سحری می‌دیدند. باری چون ابراهیم با اهل خود از حران قصد رحیل کرد و بر آن شد که با پیروان و کسان خویش در طلب مرتع وآب و گیاه بمگانی سبزتر و آبادتر برود خداوند «ال شده» او را براین عزیمت تشویق و تحریک فرمود. پس ابراهیم برالهامات و مواعید خدای خود توکل کرده و آن سفر دراز را پیش گرفت. «ال شده» نیز او را برحسب روایات کهن بدوستی خود برگزید و بدان درجه رسید که «خلیل الله» لقب یافت. پس بانفاق اهل و عشیره خود رمه و گله گوسفندان و مواشی خود را برداشته بسرزمین کنعانیان Canaanites رسید در آنجا ساکن گردید در دامنه نلال سنگی که اکثر ارض کنعان را پوشیده بود جایگزین گشت. و عاقبت در همانجا وفات یافت. بعد از وی ریاست طایفه بفرزندش اسحاق و پس از او به نوه اش یعقوب رسید. حکایات موجوده مشعر بر آنست که در زمان یعقوب فحط و غلای عظیم بر آن سرزمین مستولی شد چندانکه زندگانی بر اعقاب و اولاد ابراهیم مشکل گشت. پس باری دیگر اجتماعت بار مهاجرت بسته بنواحی مصر سفر کردند و ازینجا داستان یوسف بن یعقوب آغاز میشود و یک سلسله وقایع در سرزمین بارور وادی نیل همانجا که به Goshen موسوم است برای آنها روی میدهد.

اکنون مورخان بیشتر بر آنند که رشته حوادث را بهتر و روشن تر پیروی کنند بر حسب زعم ایشان اندکی قبل از حملات مهاجمین هندواروپائی (در حدود ۱۸۰۰ ق. م.) ابراهیم به حران مهاجرت کرد و احتمال میدهند که وی پیشاهنگ طوائف و عشائری بوده که از مشرق بجنوب غربی کوچ میکرده‌اند و دستجات و طوائف مختلف مهاجرین با یکدیگر متحد می‌شده و بصورت دسته جمعی درآمده‌اند و آنها هستند که به «هیكسوس» Hyksos موسومند کلمه‌ئی که ظاهراً بمعنی «شبانان» دست آنها با اعقاب ابراهیم آمیخته و متحداً بجلو رفتند تا آنکه سرزمین مصر را تحت تصرف خود در آورده و از ۱۷۵۰ ق م تا نزدیک ۱۵۸۰ ق م در آن سرزمین استیلا داشته‌اند. ایشان بادیگران که دائماً از عقب میرسدند پیوسته پیش رفته و اراضی حاصلخیز مصب رود نیل (دلتا) را در تحت تملک خود در میآوردند. بهر حال هیكسوسها یا سامیها با دیگر طوائف اختلاط حاصل کرده و در زمان ایشان بلاد و قسبات مصر نامهای عبری گرفته و عمال و امراء سامی بر مردم آن دیار حکومت کرده‌اند (چنانکه در داستان معروف یوسف مذکور است).

دیرزمانی حال بدینسوال بود و نسل بعد از نسل بنی اسرائیل در مصر به تنم و رفاه میزیستند و مال و رجال ایشان افزونی می‌یافت تا آنکه در حدود ۱۵۶۰-۱۵۸۰ ق م مردم اصلی مصر قیام کرده و هیكسوسهای بیگانه را منکوب ساخته و سلطنتی بزرگ تشکیل دادند و تا نواحی شرقی دریای مدیترانه را در تحت قبضه خود در آورده ولی اولاد اسرائیل مدت یکقرن و نیم دیگر همچنان در مصر باقی ماندند و سلاطین مصر «فراعنه» با آنها بخوبی رفتار میکردند. و با دیگر مصریان تفاوتی

نداشتند . تا آنکه بالاخره نوبت سلطنت به فرعون رسید (ظاهرأ رعمریس Ramses II) که مردی دیوانه مزاج بود و هوس افراشتن ابنیه عظیم و ساختن شهرها و تأسیس معابدی با شکوه بدماغ او افتاد . البته برای انجام این منظور حاجت به کارگر بسیار داشت . پس روی توجه به اسرائیلیان آورد که در نواحی شمال شرقی ملک او ساکن بودند و آنها را ببنده‌گی گرفت و بمملکی گماشت و بضرط تازیانه در سراسر ناحیه شمالی ملک خود باعمال شافه واداشت. چاره این مصیبت عظمی برای این قوم تنها بدوطریق بود یا می‌بایستی انقلابی پیش‌آید و وضع مصر دیگرگون شود . یا آنکه پیشوائی درون آنجماعت قیام کند که آنها را از آن بلیه برهاند. ازبخت خوب ایشان هردو امر بایکی از آندو اتفاق افتاد .

۴ . موسی و میثاق یهوه «کلیم‌الله»

محققان و دانشمندان اخیر در عین اینکه نالیف اسفار خمسه و همچنین نگارش سراسر قوانین طولانی و درهم آمیخته موسوی (نوریه) را بدست موسی کماشیش منکر می‌باشند مذكلك برای او در تاریخ قدیم قوم یهود مقامی عالی و مرتبتی رفیع و احترامی شایان قایل‌اند و او را صاحب شخصیت خلاق عظیمی میدانند متأسفانه قسمت عمده تاریخ اعمال او در لباس روایات مستور گردیده است. سرگذشت حیات موسی که بصورت داستانها و حکایات بما رسیده است و اهل تحقیق آنها را بدوقسمت منقسم کرده که از یکدیگر به‌لامت (J) و (E) متمایزند و این سرگذشت در دو کتاب از اسفار خمسه یعنی «سفر خروج» و «سفر اعداد» مندرج است و معتقدند که سرگذشت موسی مبتنی بر روایات سیصد یا چهارصد سال بعد از زمان او برشته تهریر درآمده و بصورت حکایات موجود شده است از جمله حکایت طفولیت اوست ،

« . . . پادشاهی دیگر بر مصر برخاست . . . که بقوم خود گفت همانا قوم بنی‌اسرائیل از ما زیادتر و زور آور ترند بیایید با ایشان بحکمت رفتار کنیم مبادا که زیاد شوند واقع شود که چون جنگ پدید آید ایشان نیز بادشمنان ما همداستان شوند و با ما جنگ کنند . . . »

پس فرعون قوم خود را امر کرده گفت هر پسر که زائیده شود به‌نهر اندازید و هر دختر را زنده نگهدارید شخصی از خاندان لاوی رفته یکی از دختران لاوی را بزنی گرفت و آن زن حامله شده پسر بزاد و چون او را نیکو منظر دید وی را سماه نهان داشت پس تابونی از نی برایش گرفت و آنرا بقیر و زفت اندوده و طفل را در آن نهاد و آنرا در نيزار بکنلر نهر (نیل) گذاشت و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه میشود دختر فرعون برای غسل بنهر فرود آمد و کنیزانش بکنار نهر می‌گشتند پس تابوت را در میان نيزار دیده کنیزك خویش را فرستاد تا آنرا بگیرد چون آنرا بگشاد طفلی را دید که اینك پسر گریان بود پس دلش بروی بسوخت و گفت این از اطفال عبرانیان است ، خواهر وی بدختر فرعون گفت آیا بروم وزنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفلرا برایت شیر دهد؟ دختر فرعون گفت برو. پس آن دختر رفته مادر طفل را بخواند و دختر فرعون گفت این طفل را بب و او را برای من شیر بده و مزدت را خواهم داد ، پس آن زن طفلرا برداشته بدو شیر میداد و چون طفل نمو کرد وی را نزد دختر فرعون برده و او را پس شد و وی را «موسی» نام نهاد زیرا گفت او را از آب «کشیده» ام . . . (سفر خروج ۱-۲)

چنانکه این سرگذشت حکایت میکند موسی رشد کرد و مردی شد و بکارهای دشوار پرداخت روزی مردی قبطی را دید که مردی عبرانی را که از قوم او بود میزند پس سخت بخشم آمد و چون در مکانی خلوت بودند آن قبطی را چنان بزد که بقتل رسید چون روز دیگر شد معلوم وی گشت که از این حادثه فرعون آگاه شده و بقتل او امر کرده است. پس فرار کرده از دریای احمر بگذشت و بسرزمین مدین رسید و در آنجا چندی پنهان بماند تا آنکه بخاندان راهبی از مردم آن ولایت پیوست آن راهب که تیرون یا (رهون) (شعیب) نام داشت او را برگرفت و دختر خود صفوره را بزنی بدو داد و او را از آن دختر دوپسر آمد. وی در مدین بشبانی گوسفندان شعیب روز میگذرانید.

در اثناء این مدت دراز فرعون مصر بمرد پس در آن سرزمین برای موسی واقعه‌ای روی داد که بزرگترین حوادث تاریخ عبرانیان بشمار است و آنچنان بود که «چون موسی شبانی میگرد گله را بدانطرف صحرا راند و به حوریپ که جبل الله باشد آمد و فرشته خداوند درشمله آتش از میان بوته بروی ظاهر شد و چون نگریست آن بوته باآتش مشتعل است اما سوخته نمیشود چون خداوند دید که برای دیدن آن منظر بدانسو مایل می‌شود از میان بوته بوی ندا درداد گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: «لبیک» گفت بدینجا نزدیک میا نملین خود را از پای بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. و گفت من هستم «خدای پدرانت» پس موسی روی خود را ببوشانید زیرا ترسید که بخدا بنگرد و خداوند گفت هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشانرا از دست ستم‌کاران شنیدم اینک فرود آمده‌ام تا ایشانرا از دست مصریان خلاصی دهم و ایشانرا از آن زمین به زمینی نیکو و وسیع برآوردم بزمنی که شیر وشهد جاری است مکان کنعانیان و هیتیان و عاموریان و فریزیان و حیوان و پیوسیان... پس اکنون بیا تا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری... (سفر خروج ۳) در این موقع موسی از خداوند سؤالی کرد و جوابی شنید که این سؤال وجواب نه تنها برای موسی در آنزمان بلکه برای ارباب تاریخ و اهل تحقیق تا عصر حاضر حائز کمال اهمیت است.

موسی گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست؟ بدیشان چه گویم؟» خدا پاسخ داد: «هستم آنکه هستم. به بنی اسرائیل چنین بگو یهوه yahweh (یا Jehovah) مرا نزد شما فرستاد (و این نامی نوین بود که نزد اسرائیلیان برای خدای ابراهیم وضع گردید) (نظر کنید به سفر خروج ۳: ۱۴) و از اینقرار موسی را در آنزمان الهامی مستقیم و مکاشفه نفسانی رویداد و با خدائی قوی و صاحب مشیت مطلقه رابطه حاصل کرد و از آن پس خدای او یعنی یهوه از جنس خدایان و قوای فقیبه طبیعت نبود بلکه مافوق عوامل طبیعی قراردادش که میتوانست بر حسب مشیت ببالف خود سرنوشت افراد و اقوام را معین فرماید و با آنها میثاقی منمقد سازد که در برابر ایمان و تصدیق و اطاعت بایشان آسایش و خیر و برکت عطا کند. او خدائی عادل ولی در همان حال قادر و قاهر بود که از عدالت و تسلیم‌بنندگان خشنود میشد و از ظلم و نافرمانی آنها فضاخناک میگشت.

البته معرفت کامل ذات یهوه در آندقیقه بر موسی میسر نبود ولی بر او مشهود شد که وی میبوم به انجام امری است و آن اینکه قوم اسرائیل را رهبری کرده و آنها را از مصر بیرون آورده بسوی سینا Sinai هدایت فرماید تا در آنجا خداوند که آن قوم را انتخاب کرده بود با آنها میثاقی

منعقد سازد و آنها را بخدا پرستی و توحید راه نماید .

در اینجا لازم نیست که از تفصیل وقایع سرگذشت موسی که چگونه بیدرنگ از مدین بمصر شتافت و بنی اسرائیل را دور خود گرد آورد و چگونه در شب وداع (لیلۀ فصح) (باب ۱۲ سفر خروج) یهوه بر آنها عبور کرد و فرزند ارشد مصریان را بزد و هلاک ساخت و سرانجام موسی با تمام افراد قوم خود قبل از آنکه مصریان فرصت تماقب آنها را داشته باشند از آنجا بیرون شدند. ظاهراً در آنوقت فرعون را عده سپاهیان جنگجو بقدر کافی میسر نبوده است که بتوانند از فرار بنی اسرائیل ممانعت کند و همچو معلوم میشود که در آن روزگار وقایعی اتفاق افتاده بوده و دلایل تاریخی در دست است و نشان میدهد که مصریان سرگرم زد و خورد بامهاجمان بیکانه بوده که از مغرب و شمال کشور آنها را معرض حمله قرار داده بودند یعنی دشمنان مهاجم از طرف لیبی و غارتگران دریائی بمصب رود نیل تاخت آورده و میخواستند آن مملکت آباد و پرثروت را تاراج کنند. گرفتاری مصریها در برابر این دو گروه مهاجم گویا فرصت مناسبی به اسرائیلیان داده است که توانستند بهولت از آن مملکت مهاجرت کنند.

بزرگترین عملی که موسی در کار رسالت و هنگام پیشوائی قوم خود بجا آورد در مصر نبود بلکه در دامنه کوهی بود که در بعضی روایات غالباً بنام طورسینا نامبرده شده و در بعضی دیگر بنام جبل هورب Horeb مذکور است و محل واقعی آن جبل هنوز مورد تردید میباشد . برحسب بعضی روایات این کوه در شبه جزیره سینا واقع بوده لیکن بسیاری از محققین اخیر محل آنرا نزدیک دهنه خلیج عقبه میدانند، بعضی دیگر آنرا در ناحیه کادش برنی Kadesh - Barnea بمسافت قبلی در جنوب بحرالمیت تشخیص داده اند. بهرحال مکان جغرافیایی جبل طور هر جا باشد امر بزرگی که در آنجا واقع گردید آن بود که موسی از آنجا واسطه ارتباط بین مؤمنین و خدا قرار گرفت ، یهوه که ایشان را از بنجه عقاب و آزار مصریان آزادی بخشیده بود در آنجا اراده فرمود که با آنها میثاق و عهدی منعقد فرماید که از نص این میثاق بعداً سخن خواهیم گفت . موسی قوم را در خیمه گاه خود در دامنه جبل گذاشته و خود به قله آن صعود کرد و در آنجا با یهوه تکلم فرمود بعد از چندروز نزد قوم بازگشت و اوامر الهی را برای ایشان آورد.

اوامر یهوه که موسی حامل آن بود خلاصه شده و بر دو لوح سنگی منقوش گردیده بود همانست که بعدها آنرا شرح و بسط داده و صحف توراتیه یا (فانون موسوی) از آن بوجود آمده است. فهرست اوامر الهی در متون اسفار مقدسه بنی اسرائیل مندرج است و آنرا بصورت ده دستور اخلاقی در تحت انضباط در آورده اند که به « احکام عشره » موسوم و معروف شده اند . معلوم نیست که متن موجود درست منطبق با اصل مسطور در دو لوح سنگی موسی میباشد یا نه ؟ ولی معلوم است که آنچه در دست است صورت سریع و منقحی است که در ایام بعد بآن داده اند . یک نکته مسلماً مربوط به ازمئه اخیریه بعد از موسی است و آن بحثی است که درباره حدود قدرت یهود نموده اند و اورا خالق آسمان و زمین و بر و بحر و آنچه درون آنهاست شناخته اند .

فهرست دیگری که ازین اوامر و احکام در همان « سفر خروج » مسطور است بقوت و تأثیر فهرست نخستین نیست و در واقع برای مناجات و عبادت تحریر شده معنفاً بعضی از محققین این را دلیل سبقت عهد و قدرت زمان فهرست دومی میدانند و آنرا بر فهرست اولی ازین لحاظ مرجع میدانند و آن دومی نیز در همان سفر است آنجا که میگوید :

خداوند موسی گفت: « دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش... و بامدادان حاضر شو و صبحگاهان بکوه سینا بالا بیا و در آنجا نزد من برقله کوه بایست و هیچکس با تو بالا نیاید و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود و گله و رمه نیز در طرف آن کوه چرا نکنند... (سفر خروج: ۳۴)». پس موسی دو لوح سنگی از او تراشیده روز بعد بامدادان برخاسته و آنها را برداشته بر کوه صعود فرمود و خداوند از ابر برای نازل گردید با او بایستاد و بنام خداوند ندا درداد و خداوند پیش روی او عبور کرده ندا درداد: «یهوه یهوه خدای رحیم رؤف و دیرخشم و کثیر الاحسان و با وفا و نگاهدارنده رحمت برای هزاران نسل و آمرزنده خطا و عصیان و گناه. لیکن گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت. بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت» پس موسی رو زمین بر نهاده سجده کرد (سفر خروج: ۳۴) در خانمه این حکایت کلمات و آیاتی از بهر ره وارد شده است که گویی می‌خواهد با قوم اسرائیل میثاقی استوار سازد باین مضامین:

«زهار خدای غیر را عبادت منما... خدایان ربخته شده برای خویش مساز عید فطیر را نگاهدار و هفت روز نان فطیر در ماه بخور چنانکه ترا امر فرمودم... هر که رحم را گشاید از آن من است و هر نخست زادهٔ ذکور از مواسی تو، چه از گاو و چه از گوسفند و برای نخست‌زادهٔ الاغ برهای فدیه بده و اگر فدیه ندهی گردنتی را بشکن و هر نخست‌زاده از پسرانت را فدیه بده هیچکس بعضو من تهی دست حاضر نشود. شش‌روز مشغول باشی و روز هفتم سبت را نگاهدار در وقت شیار و در حصاد (نیز) سبت را نگاهدار و عید هفته‌ها را نگاهدار یعنی عید نوبر حصاد گندم و عید جمع در تحویل سال، سالی سه مرتبه هم ذکور و اناث بحضور خداوند یهوه خدای اسرائیل حاضر شوند... خون قربانی مرا با خمیر مایه مگذران و قربانی عید فصح تا صبح نماند. نخستین نوبر زمین خود را بخانه یهوه خدای خود بیاور و بزغاله را از شیر مادرش ببر.» (سفر خروج: ۲۶/۳۴-۱۴)

بخوبی واضح است که این عبارات نمیتواند اصل میثاق قوم با یهوه باشد چونکه فدوی آن با زندگانی یک جانبه فلاحی و کشاورزی منطبق است و با حیات صحرا گردی و بیابان نشینی سازگار نیست. معلوم میشود که آن کلمات وقتی گفته شده که قوم در سرزمین خود ساکن شده و استقرار حاصل کرده بودند و روایات و سنن ادوار بعد نیز پرده ابهام و تاریکی را از متن اصلی کتاب عهد برنمی‌دارد کیفیت تشریفاتی که برای انعقاد آن میثاق مابین یهوه و قومی که منتخب او بودند بسته شد میتوان در فصل مهم دیگری از همان کتاب مشاهده نمود در آنجا می‌گوید: «پس موسی آمده همه سخنان خداوند و همه این احکام را بقوم باز گفت و تمامی قوم بیک زبان در جواب گفتند همه سخنانی که خداوند گفته است بجا خواهیم آورد... و موسی بامدادان برخاسته مذبحی در پای کوه و دوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد و به‌سوی جوانان بنی اسرائیل را فرستاد قربانیهای سوختنی گذرانیدند و قربانیهای سلامتی از گاووان برای خداوند ذبح کردند. و موسی نصف خون را گرفته در لگنها ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید و کتاب عهد را گرفته بسمع قوم خواند پس گفتند هر آنچه خداوند گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشید و گفت اینک خون آن عهدی که خداوند با جمیع این سخنان بر شما بسته است...» (سفر خروج: ۲۴/۳۰-۳۱).

اهمیت و ارزش این تشریفات و آداب در اعصار و ادوار بعد معلوم گردید زیرا همچنان یک خون روی مذبح یهوه و بر پیکر و اجسام قوم پاشیده شد تا آنکه آنها همه از یک خون باشند

و يك واحد اجتماعی محکم و غیر قابل تجزیه را تشکیل بدهند ، نزد بعضی اقوام و امم سامی۔ نژاد نظیر همین تشریفات معمول بوده است و برطبق آن عهود و موافق رسمی و قانونی منعقد میساخته‌اند ازینقرار بنی اسرائیل هم با یهوه بیمانی منعقد ساختند و بهمان شیوه که افراد عادی بنی نوع بشر با یکدیگر پیمان می‌بندند و آنرا با خون توثیق و تسجیل می‌کنند آنها نیز با خدای خود چنان کردند.

پس چون موسی و قوم اسرائیل روبراه نهاده روانه شدند البته خدای یهوه را در کوه طور سینا در عقب سر نهادند ولی چون معتقد بودند که او با حول و قوه خود همواره همراه ایشان است ازینرو لازم بود که وسیله ارتباطی بین خود و او برقرار سازند . پس همان وسیله‌یی که از قدیم مرسوم بود بکار بردند یعنی مجلی خاص را برای میعاد و ملاقات قوم با یهوه تعیین کردند و ضریح و معبدی قائم ساختند که در آنجا همه کس بتوانند معبود را عبادت کنند پس خیمه‌یی مخصوص این امر بساختند که آنرا «خیمه عهد» Tabernacle پرستشگاه خداوند گفتند و آنرا مقدس و طاهر دانستند و هر وقت که قبیله فرود می‌آمد آن خیمه را با رعایت آداب و با احترام خادمان مخصوص (که گویند از سبط لایوی Levi بوده‌اند و از نسل ایشان بعدها کهنه یهود بوجود آمد) آنرا در پیشاپیش اردوگاه بر میافراشتند و موسی بدرون آن میرفته و بسکوت و انقطاع تمام کلام یهوه را استماع میفرموده است .

روایات و اخبار قدیمه حاکی است که در اندرون آن خیمه صندوقی نیز مینهادند، محتوی دو لوح سنگی که بر روی آن نص میثاق الهی با قوم اسرائیل منتقش بوده است ، و این همان «تابوت عهد» Ark of Covenant یا صندوق توراۃ است که در تاریخ قوم اسرائیل بمدها نقش مهم و آثار عطیه حیاتی داشته است و قوم اسرائیل هر وقت حرکت میکرد آن صندوق را با حرمت فراوان در اراه نهاده پیشاپیش خود روان میداشته‌اند و حتی در هنگام جنگها آنرا با خود برده و از آن فیض و امداد می‌جسته‌اند و هیچکس جز طبقه کهنه و ربانیون نمی‌بایستی آنرا لمس کند اگر کسی مرتکب چنین گناهی میشد هر آئینه روحی قادر و توانا که درون آن نهفته بود او را هلاک میساخت. اندک اندک بطور طبیعی مراسم عبادت الهی نزد قوم عبرانی بوجود آمد و بسرور اعوام و شعور تکامل حاصل کرده قدیمترین مراسم عبادت نزد ایشان همانا انجام تشریفات عید فصح Passover سالیانه و رعایت آداب و رعایت آداب یوم سبت Sabbath هفتگی است . مراسم فصح منطق است با جشن باستانی که سامی نژادان از دیس باز معمول می‌داشته‌اند و اسرائیلیان نیز آنرا رعایت کرده‌اند و این جشن یادگار واقعه خروج از مصر و رهائی از قید رقیبت مصریان را در خاطرها تازه میکرده . آن در واقع عید بهاری ایشان است که در نخستین لیلۃ البدر (ماه تمام) بعد از رسیدن آفتاب به نقطه اعتدال بر بومی مراسم آن معمول میشده و هر خانواده از سحرگاه قبل از طلوع فجر گوسفندی یا بزى را تقدیس کرده قربانی مینموده و خون او را بر روی ابواب خیمه‌ها یا دروازه‌خانه‌های خود میپاشیده‌اند سپس جسد آن حیوان قربانی را یا تماماً میخورده‌اند و یا به آتش میسوزانده‌اند چندانکه چیزی از آن باقی نمی‌مانده‌است.

اما مراسم روز سبت که آن نیز ظاهراً یکی از رسوم کهن باستانی قبل از زمان خروج از مصر است چنان بوده که هر هفته بعد از شش روز کار روز هفتم رامقدس دانسته مخصوص استراحت و عبادت خداوند قرار میدادند .

آداب و عبادات دیگر که هنوز نزد یهود متداول است مانند عید ماه نو و عیدپشم چینی گوسفندان و رسم ختان (که نزد مردم ممالک سامی نژاد معمول و معهود است) و حرمت بعضی اغذیه و حفظ سنت انتقام خون و غیره همه ریشه‌های باستانی قدیم دارد.

باین ترتیب ملاحظه میشود که دین موسوی بررور ایام از حالت ساده بدوی تحول یافته بصورت یک مذهب کامل اخلاقی در آمده است و اینکه در بدایت امر قوم یهود هنوز کاملا آماده برای پرستش خدای غایب (یهوه) نبوده‌اند از داستان کفر و ارتداد آنها معلوم میشود آن واقعه در دامنه جبل سینا واقع شد و هارون برای عبادت ایشان گوساله‌ئی از زر ساخت و آن موقمی بود که مدت چهل روز موسی در کوه مانده واز میان ایشان غایب‌گردیده است و قوم خدای یهوه را فراموش کردند و گوساله پرستی آغاز کردند بشرحی که در سفر خروج مسطور است (سفر خروج / ۳۲) .

۳. یهوه و بعل

بمد از آنکه اسباط اسرائیل سالیهای دراز (بر حسب روایات چهل سال) در آن بیابان (تبه) سرگردان بودند اندک اندک خود را چنان نیرومندو قوی دیدند که برای حمله و فتح کنعان خوش را آماده یافتند . شرح حکایت فتوحات آن قوم به تفصیل در صحیفه یوشع بن نون و کتاب داوران مسطور است و حاجت بتحریر مجدد آن نیست. اجمالا بموجب این منابع حمله عمده اسرائیلیان بوسیله اولاد یوسف افرائیم و منسی صورت گرفت که در وادی اردن پیش رانده در تحت قیادت یوشع شهر اربجا Jericho را فتح کردند و از آن پایگاه جنگهای خونین خود را در تمام دیار فلسطین آغاز نمودند و ایشان را یوشع بن نون بمد از وفات موسی قیادت میکرد. موسی خود قبل ازین حوادث در بیابان تبه وفات یافته بود پسرهای ششم و شیلوه و سامارا گرفته و ناحیه وسطای کنعان در قبسه تصرف ایشان در آمد. اسباط یهودا و شمعون از طرف جنوب بر ارتفاعات وکوه های آن ناحیه در جوار شهر و قلعه یبوسیان Jebusites دست یافته دوسط راونینان و جدایان در شرق رود اردن ماندند ولی دیگران بسوی شمال کنعان تاختند و بتعریج در این وادی نفوذ نمودند و سبط بنی‌دان حد شمالی کنعان را مسخر نمودند و سبط زبولون بطرف سواحسل فنیقیه رو آوردند و با مردم حیت همسایه شدند و با آنها بمسالمت و صلح برآمدند. دیگر اسباط چون بنی‌ساکار و بنی اشیر و بنی بفتالی در داخله فلسطین در نزدیکی دریاچه جلیل مانده و برای مالکان محلی کنعان که در شهرها و قلاع محکم میزیستند رعیتی و فلاحت پیشه‌گرفتند در طول زمان بعضی اسباط مانند بنی شمعون و بنی بنیامین در دیگران منحل و متواری‌گردیدند (صحیفه یوشع/ ۱۹) . از روایات موجود میتوان دانست که تصرف بنی اسرائیل خاک کنعان را بطول زمان انجام گرفت کنعانیان شهرهای محصور و قلاع مستحکم داشته‌اند و اربابها و اسلمه که بس نیرومندتر از حربهای بدوی اسرائیلیان بود در اختیار خود داشته از شهر اورشلیم که در نقاط کوهستانی مرتفع واقع شده بود يك قبیله محلی جبوزیتها Jebasite یبوسیان حمایت و دفاع میکردند و آن شهر قلعه‌یی ضخیم از سنگ داشت و جمله حملات مهاجمین اسرائیلی را مدت‌دویمت سال دفع مینمود. ولی در نقاط دیگر بنی اسرائیل صحرای و دشتهای بیدفاع را تصرف کرده فرود آمدند و رفته‌رفته بمر وسیله که میسر بود بر ساکنان بومی غلبه یافته عاقبت مالک و صاحب آن کشور گشتند.

اسرائیلیان نه تنها با بومیان محلی به نازعه و جدال مشغول بودند بلکه با دشمنان خارجی نیز جنگها داشتند و طوایف و امم سامی نژاد که همسایگان شرقی ایشان بودند مانند ادومی ها و موآبی ها و عامونی هایبوسه با ایشان زد و خورد میکردند و از جمله دشمنان خارجی ایشان قومی غیر سامی بوده اند بنام فیلسطین ها Philistines که از طرف دریا در سواحل جنوب غربی فرود آمده و متدرجاً در کشور کنعان منتشر شده و پنج شهر با حصار و باروی استوار بنیاد نهادند ، بنی- اسرائیل مدت چند نسل با آنها به معارضه و نبرد مشغول بودند . تا آنکه سرانجام آنها را شکسته و نابود ساختند .

بعضی قبائل و امم دیگر نیز بودند که با عبرانیان قرابت خونی و نژادی داشته اند و در همان سالها از طرف صحراهای شرقی بین النهرین ، شام و شمال مصر و بداخله کنعان هجوم آورده بودند این قوم که همه صحراگرد و شبان و گاهی نیز اهل صنعت و بموسیقی و آهنگری یا بزمزدوری در لشکرهای بیگانه معاش میکردند حایپرو یا آپیرو یا عابرو Habiru نامیده میشدند حمله آنها نیز برای بومیان محلی کنعان اسباب دردس و زحمت بسیار شده بوده است .

در این اواخر زنی از دهقانان عرب در وادی نیل در قریه تل المارانه در سال ۱۸۸۷ م . الواحی گلی اتفاقاً کشف کرد که عبارت بود از چند نامه که از کنعان به فراعنه مصر نوشته بودند و تاریخ آنها به حدود ۱۴۰۰ تا ۱۳۵۰ ق. م. منسوب میشود در این نامه اولیاء محلی کشور کنعان استناده کرده و از فرعون در برابر حملات عابروها استمداد نموده . و میگویند که این قوم مهاجم از طرف شرق و شمال خاک دیار آنها را معرض تاخت و تاز قرار داده اند و اگر لشکر فرعون بیاری آنها نیاید هر آینه آن کشور از تصرف او خارج خواهد شد .

اما عبریها یا اسرائیلیها که بمذهب موسی در آمده و به یهوه ایمان آورده بودند همینکه از طرف دیگر به خاک کنعان حمله ور شدند با عابروها متحد شده بر شهر های مستحکم و قلاع استوار کنعانیان مسلط و چیره گشتند و آنها را مغلوب و خود مالک آن ملک گردیدند . نکته مهم اینست که متحدین خود یعنی قوم عابرو را نیز بدین موسی در آورده و ایمان به خدای یهوه را بدانها آموختند .

پس از گذشت روزگاری دراز اقوام مهاجم با اهالی بومی آمیخته شدند و در سرزمین فلسطین همه با هم طرح قوم و ملت واحدی ریختند خاصه در برابر حملات افراد غیر سامی مخصوصاً فیلسطین ها تمام آن اقوام دشمنی قدیم را یکسونهاده باهمدگر متحد گشتند در زمان نبوت ساموئیل و در عهد اولین پادشاه اسرائیل شائول بنی اسرائیل با کنعانیان متفق شده و آن جماعت مهاجم را از سواحل خاک خود بیرون کردند و مخصوصاً بمداز شکستی که بر بنی اسرائیل وارد آورده و صندوق عهد مستحوی بر الواح توریة را بنسبت برده بودند این فتیح اسباب سربلندی و شادمانی و جبران مافات گردید و پس از شائول پادشاه بنی اسرائیل که در این جنگها کشته شد داود سلطان گردید . و او موفق گشت که گروه فیلسطینیان را بکلی درهم شکسته مضمحل سازد .

داود بمداز محاربات طولانی شهر مهم بیوسیان (اورشلیم) را مسخر کرد و آنرا پایتخت خود قرار داد و در صدد بر آمد که در آنجا معبدی بزرگ بسازد و «صندوق عهد» را در آنجا مستقر سازد . این نقشه اگر چه در زمان داود انجام نپذیرفت ولی در عهد فرزندش سلیمان بیایان رسید و او بانی معبد بزرگ اورشلیم (مسجد الاقصی) گردید .

در طی قرون و اعوام که این حوادث بر آن قوم میگذشت آئین پهوه و دین موسی تحولات بسیار حاصل کرد و توسعه افکار و بسط عقاید در آن دین تحول کامل یافت البته در اینصورت زندگانی اجتماعی یهود نیز تغییر فاحش یافته و از روش صحراگردی و کوچ نشینی تغییر حالت یافته بشهر - نشینی و اسکان گرائیدند و بزراعت و صناعت پرداختند. تماس آن قوم صحرائی متحرک با بومیان یعنی مردم شهری و ساکن که خود دارای فرهنگ و ادب و مذهب مستقلی بودند در افکار ایشان تأثیر بلیغ کرد و از آنها اقتباسها کردند .

کنمانیان از دیر باز يك دوره پرستش طبیعت را که مولود زندگانی فلاحی آنها بود طی کرده بودند و خدایانی را که مظاهر قوای مؤثره در مزارع و وساتین شمرده می شدند می پرستیدند. این خدایان را بطور کلی بعل B'ael لقب میداده اند یعنی «مالک» زمین - بزعم ایشان هر قطعه زمین حاصلخیزی باروری خود را مدیون حضور و مرهون لطف یکی از این بملها بوده و آن ناحیه نیول روحانی آن خدا شمرده میشده. این بملها نیز بنوبت خود تابع و رعیت دوخدای بزرگتر بودند خدای ال El (بموجب اسناد جدید در فراز اعلی علیین در دوچاه عمیق منزلگاه داشته است و خدای طوفان و همچنین خدای بمل بزرگ ، در آسمان و نیز زوجه ال « اشیرات » Ashirat (اشراف) و خواهر دوشیزه بمل بزرگ «انات» Anote همه مجموعه خدایان مردم کنمان را تشکیل میداده است. نمایندگان این آلهه علوی که در طبقات عالیه سماوات جای داشته اند در روی زمین بملهای متعدد و کوچکتر بوده اند که هر يك در نواحی مختلف متفرق و از فیض وجود آنها اراضی و مزارع کسب باروری و برکت میکردند .

دوره عمر نباتات با بملهای زمینی کاملاً ارتباط داشته و ادوار مختلفه از روئیدن و نمو و سرسزی تا مرحله فنا و نابودی را ناشی از بمل مخصوص آن مکان میدانسته اند . و در هر يك از این ادوار بنام آن بمل مراسم و تشریفاتى برپا میداشته اند در هنگام تولد آن بمل یعنی فصل انبات گیاهان (بهار) مراسم جشن و سرور و رقص و تنفی مفصلی بعمل آورده و هم چنین زمان مرگ او یعنی فصل خزان و نابودی گیاهان مراسم عزاداری و شیون را بپا می داشته و حتی زلف و گیوان خود را میسریده اند.

در فراز قلل کوهها و در عمق وادیاها و کنار نهرها در سراسر خاک کنمان خدایان (بمل) معابدی خاص داشته اند و در هر شهری مذبح و محرابی بنام بمل همان شهر برافراشته بودند. کشتیان و گهنة مخصوصی برای انجام تشریفات عبادت در برابر این محرابها در اماکن مرتفعه و در فضای آزاد مراسمی بعمل می آوردند . تصویر بمل آن شهر و قصبه را در آن ضریح می نهاده و در خارج در برابر آن ستونی از سنگ «مذبح» Mazzebah که رمز معنوی و کنایه روحانی از آن خدای غیبی بوده است برپا میشدند گاهی نیز ستونی چوبی بنام اشراح asherah که مظهر خدای مادینه (بمله) بوده است نصب میکردند صور و تماثيل فلزی و یا برنزی بسیار از گاو های نر و مارها در بسیاری از آن معابد برقرار بوده که هر يك مظهر قوه انبات و رمز نیروی حاصلخیزی آن خدا بوده است .

نزد کنمانیان دونوع رسم قربانی معمول می بوده است ، یکی عبارت بوده است از اهداء هدایا مانند اولین میوه نوبرستان و درخت یا گوشت اولین حیوان نوزاد که جسد او را بر فراز مذبح میسوخته اند دوم مراسم عشاء ربانی Communion که در آن هاب و معبود یعنی خدای بمل با

پرستندگان خود متفق و متحد شده و مراسم قربانی را بعمل آورده بر استحکام سلسله ارتباط قوم باخدایان میفروده است .

کنعانیان را سه عید عمده بوده است که در فصول ثلاثه بهار ، تابستان و پاییز منعقد میگرداند و در هر سه آنها برای خدای مادینه که بزعم ایشان دارای قوای نبات و باروری است مخصوصاً مراسم بعمل میآورده اند . این الهه بزبان ایشان به « استارت » Starte موسوم است (عبری عشترتد Ashstoreth و بابلی اشتر Ishtar مینامیده‌اند) و همان صفات و خصایص که مصریها برای ایزیس Isis و یونانیها برای دمتریوس Demeterius و رومیها برای ونوس Venus قائل بوده‌اند ایشان برای استارت میشناخته‌اند . از نباتات و اشجار همیشه سبز مانند سرو و مورد و نخل و از حیوانات گاو ماده دارای دو شاخ رازمون و نشانه وجود آن الهه علوی می‌شمرده و غالباً او را بصورت زنی برهنه مجسم میساخته‌اند . ولی همیشه برای استارت رأفت و مهربانی که لازمهٔ آمیت و مادری است قائل نبوده‌اند بلکه گاهی هم این الهه با طفیانها و هیجانهای شدیدی جلوه‌گر میشده است که شمشیری برهنه برک سوار بر اسبی بیرون تاخته و خلائق را طعمه هلاک میساخته زیرا البته جنس نسوان هم جنبه لطف و رأفت حیاتبخش دارند و هم جنبه فخر و غضب مهلك . در جنب پرستش این الهه کنعانیان در مباد خود بیک مراسم فحشاء مذهبی نیز قیام میکرده‌اند و برای این مقصود ضریماها و محرابها ساخته و کهنه و خدام خاصی داشتند. بیاد زواج ربانی مابین خدای نرینه بعل با خدای مادینه استارت، عیدی در فصل پاییز منعقد میکرده‌اند ، و بطور کلی زمین مظهر آن الهه مادر بوده و مرد دهقان مظهر خدای نرینه بعل شمرده میشده است .

طبیعی است که قسمتی از این افکار و عقاید کنعانیان را بنی اسرائیل از ایشان اقتباس کردند بدین معنی که یک پاره از آن اسباط که بحال شبانی مانده و جنبه کوچ‌نشینی و بیابان‌گردی را از دست نداده بودند کمک و عنایت یهوه (خدای موسی) را برای خویش کافی دانستند زیرا او را مالک کوهها و آلاطوفان می‌شمرند که در بیابان با آنها یاری میکند و در جنگ و صلح آنها را رهبری میفرماید . لکن اسباط دیگر که جنبهٔ فلاحی و کشاورزی را پیش‌گرفتند بناچار حالتی دیگر داشتند و لازم بود که حرف و مشاغل شهرنشینی را بیاموزند پس از سکنه شهرها و بلاد تقلید کردند و از خدایان بواله‌فما در بلاد و قصبای یاری و استمانت جستند . ازینرو در نواحی شمال‌کشور کنعان در جاییکه زمین بارور و مزارع سرسبز وجود دارد اسرائیلیان Israels (ده سبط شمالی) بخدای یهوه اکتفا نکردند از کنعانیان بعضی مسائل مذهبی را تقلید کردند بی آنکه دست از ایمان به یهوه بردارند و در عین آنکه او را مؤثر در سرگذشت بشر دانستند راهنمای قوم در هنگام جنگ نیز می‌شمرند . پس با کنعانیان همقدم شده و مانند ایشان میوه‌های نوبر و گوسفندان نوزاد خود را در مزارع خود به نیت قربانی تقدیم خدای بعل و زوجة او عشترتد کردند و آن‌تقربانها را مانند ایشان طعمهٔ حریق ساختند . بعبارت دیگر با همسایگان هم‌جوار خود یعنی کنعانیان شرکت کرده در آغاز و انجام کشت و دروگندم اعیاد ثلاثه را مانند ایشان انجام میدادند .

ولی در طی احوام و سنین بمرور ازمنه متدرجاً یهود خدای یهوه را مالک و مؤثر در مزارع و بساتین نیز دانسته و بالاخره خدای موسی را باز جانشین بعل دانستند هر چند در دورهٔ داوران (قضات اسرائیل) معبد یهوه در شهر شیلوه Shiloh (اسیلون کنونی) فقط متضمن « صندوق عهد » بوده و لافیهٔ ولی انگلیس درون مباد و محرابهای بلاد بیت «ال» و «دان» پیکر گاو ماده را مصنوع

از زر ناپ گذاشته و آنرا تمثال و رمز یهوه نام دادند. بمبارت دیگر برای خدای قدیم خود یهوه خصایص و صفات جدیدی نیز تصور کردند و همان قوای فوق الطبیعه که کنعانیان برای گاو ماده صاحب دوشاخ قائل بودند برای یهوه نیز معتقد شدند و گفتند یهوه که در بیابان حامی و پشتیبان آنها بود در مزارع و کشتزارها نیز قوه انبات و باروری اعطا میکند.

۴. انبیاء و اصلاح مذهبی

خطی محو شدن دین یهوه در پرستش بعل بخوبی مورد تحقیق فضلاء و دانشمندان اخیر قرار گرفته است و از آن به تحول از خدا پرستی به «طبیعت پرستی» تعبیر کرده اند یعنی بیدایش دین جدیدی که مولود محیط زراعت و کشاورزی بود. اعتقاد به الهه بعل در حقیقت عبارت بود از اینکه فعالیت و عمل آن خدا در مظاهر طبیعت نمودار می شود. دوران فصول اربمه در سال از زمان روئیدن نبات تا هنگام خشکیدن آن، بارشهای بارآور و سودمند و حرارت سوزان آفتاب که موجب نضج و رسیدن اثمار وحبوب است و همچنین تباهی و نابودی مزارع و بساتین در اثر قوای قاهره طبیعت هر دو مظاهری است از لطف یا از قهر خدایی که بلسان کتاب عهد عتیق به «بعل» ملقب است. ولی از طرف دیگر اعتقاد صحیح یهوه پرستان دائره عمل و دامنه فعل آن خدا محدود به حوادث تاریخی میباشد و او از طبیعت و مظاهر آن مجزی و مبری است. تراحم این دونوع عقیده در آن زمان برای قوم اسرائیل در کنعان وضعی موجود ساخت که ظهور مصلحن را ایجاب کرد پس کسانی بنام «انبیاء» برانگیخته شدند که برخلاف بعل پرستی قیام کردند چه ملاحظه کردند که ایمان خدای معبود متعال موسوی در مخاطره واقع شده و بصورت پرستش قوای طبیعی محلی درمی آید و این بود سبب اصلی ظهور انبیاء عظام که برای انذار و وعید قوم خود قیام کردند.

آغاز نبوت در نزد عبرانیان

البته بمشأ انبیاء بطور ناگهانی وبدون تمهید مقدمه واقع نشد بلکه پیشینیان راه را برای ظهور ایشان آماده و مهیا کرده بودند. انبیاء اولیه در عهد داوران (قضاة) بنی اسرائیل در حدود ۱۰۰۰ ق.م ظاهر شدند و آنها را بزبان عبری نبییم Nebiim لقب داده اند. این جماعت مانند دراویش و عرفای مجذوب مشرق زمین افرادی با جذب و شور که شراره ایمان منتهی قلب آنها را مشتعل ساخته و روح یهوه بر سراسر وجود ایشان استیلا یافته و باو ایمان صادق و اعتقاد جازم داشتند. در کتاب اول سموئیل (۵/۱۰) آمده است که وی بعد از آنکه شاول را باروض مسح کرد او را بسلطانی آینده اسرائیل نوید داد، و گفت:

«چون بشهر جبهه برسی بگروهی از نبییم (انبیاء) بر خواهی خورد که از مکان بلند بزیر می آیندو در پیش ایشان جنگ و دفو نای و بربط است و آنها نبوت میکنند. پس روح خداوند (یهوه) بر تو مستولی شده و تو نیز با ایشان نبوت خواهی نمود و بموجودی دیگر متبدل خواهی شد.» ولی وقتیکه این وقایع واقع شد شاول مشاهده کرد که مردم را خوش نیامده و همه بیکدیگر گفتند این چیست که واقع شده آیا شاول نیز از جمله انبیاست.

باتفاق این جماعت نبیم در حالتی که از وجد و جذبه باشتمال آمده بودند و سخنان غریب می‌گفتند که مطلب آن مفهوم نمیشد گروهی دیگر نیز بودند که با آرامش و طمأنینه بیشتری حرکت می‌کردند و آنها پیش‌آهنگان کاروان انبیاء خلف بودند از آنجمله یکی «ناتان» Nathan است که در زمان داود ظهور کرد و دیگری اخیا Ahijah شیلوئی است که معاصر سلیمان بود. این اشخاص در برابر قوم و سلاطین برپا خواسته و حقایق ایمانی ثابت و لایتغیر درباره یهوه و دین او تقریر می‌کردند. عقل سلیم و روح صافی و رفتار موجه ایشان سبب شد که بعضی افراد در مکتب نبوت که در آن زمان بوجود آمده بود تربیت شده آماده تعلیم خلائق گردیدند. بعضی از نبیم با هم گرد آمده مکتب و مجامعی تشکیل میدادند و به تزکیه اعمال و تصفیه نفس خود میپرداختند اینگونه مجامع مسلماً در عصر ظهور ایلیا Eliyah رواج بسیار داشته و او خود یکی از آنها بوده است.

ایلیا و البشع

با ظهور ایلیا دوره حمایت از مذهب اخلاقی یهوه آغاز میشود. این نبی در سلطنت شمالی کنعان و زمان پادشاهی ملك اهاب قیام فرمود. آن سلطان که در تحت فشار شدید زن شریر خود ایزابل Jezebel واقع شده بود میخواست مذهب بعل پرستی اهالی تیر را در ملك اسرائیل نیز برقرار سازد. در آن وقت ایلیا بحمايت آئین یهوه مقاومتی شدید ابراز کرد. مورخین عبری بر آنند که وقتی او بنبوت و اصلاح دینی قیام کرد در تمام کشور اسرائیل فقط هفت هزار نفر یافت میشدند که زانوان خود را بتعظیم در برابر بعل خدای تیرخم نکرده و او را نبوسیده بودند ولی در اثر نبوت و انداز ایلیا عدد پیروان بعل آنقدر تقلیل یافت که فی‌المثل ممکن می‌بود آنها را در زیر یک سقف گرد آورند. ایلیا مردی شدید و قوی بود و نزد او یهوه خدای حیات و قاهری شناخته میشد که به عدل و قهر عمل میکند وقتی ایزابل آهاب را اغوا کرد که نابوث Naboth را سنگ کند تا آنکه ناکستان او را عدواناً متصرف شود، ایلیا در برابر پادشاه حاضر شده و با سخنان پر از بیم خود بنام یهوه آن سلطان قاهر را چنان عقاب و توبیخ فرمود که ملك جامعه‌های خود را كنده و پلاسی برتن کرد و روزه گرفت. داستان «مباهله» و آزمایش اقتدار یهوه با خدای تیر «بعل» در کوه کرم‌ل که در توریة (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸) مسطور است یکی از نمایشهای عجیب مذهبی است که در آداب قوم اسرائیل آمده و ثابت میکند که یهوه برحق است و بعل بر باطل.

ولی با اینکه «ایلیا» در زمان حیات خود موفق نشد که کاملاً دین بعل را براندازد خاندان سلطنت و غالب مردم مقاومت می‌کردند همینکه ایلیا ناگهانی ناپدید شد ناگردد او البشع Elisha عمل او را ادامه داد و شخصی بنام یهو را تشویق کرد که انقلاب و اصلاح مذهبی را در آن ملك پدید آورد. انقلابی که در بی این امر روی داد از خونین ترین وقایع تاریخ عبریه است. یهو yehu که مردی ارباب‌ران بود و نام او در این باره ضرب‌المثل شده است، قیام شدیدی کرد و خاندان سلطنت را برانداخت و بکلی آثار پرستش بعل را از میان بنی اسرائیل پاک کرد.

با آنکه در اثر مساعی ایلیا و البشع در مذهب «بعلیم» گرچه شکستی بزرگ روی داد ولی یکباره معمو نابود شد و دوباره باز جان گرفت ولی همگان و در هر حال بر نفوق و برتری خدای

یهوه اذعان کردند در حالی که در نقاط مختلف در اینجا و آنجا بملهای محلی هنوز مورد پرستش بودند. اما مؤمنین به یهوه روز افزون قوت می‌گرفتند و وضع بهتری حاصل می‌کردند پس يك قرن برنیامد که طبقات مردم و عوام الناس نسبت به بمل‌ها بی‌اعتقاد شده و آماده ایمان خالص به یهوه گشتند.

عاموس نبی

عاموس ظاهراً بزرگترین پیغمبران بنی اسرائیل در قرن هشتم ق م. است وی در نواحی سرحدات جنوبی کشور فلسطین زائیده شد هنوز در آن نواحی ایمان بخدای یهوه در برابر پرستش طبیعت انحطاط و تنزل نیافته بود. این نکته قابل توجه است که انبیاء اولیه همه از نواحی سرحدی کنعان و از شهر «تیشب» Tishbe در ماوراء اردن نشأت گرفته‌اند زیرا که در آنجا ساکنین همه باحادیث و اخبار موسوی از قدیم معتقد و ثابت مانده بوده‌اند. عاموس از بلده نفوع که قصبه کوچکی در ۱۲ میلی اورشلیم بود، برخاسته و بشغل شبانی اشتغال داشته و انجیر بری می‌چیدوی گله گوسفندان خود را بمرکز پرجمعیت تجارتنی شمال برده عرضه کرد در آن زمان سلطنت اسرائیل در شمال تازه تشکیل شده و بعد از شورش دوسیط علیه ره‌بایعوم Rehoboam پسر سلیمان خود را از یهودیه (در جنوب) منتزع کرده بودند. عاموس با مردم شمال و مراکز اجتماعی و مذهبی آن حدود در سال ۷۶۰ ق م آشنا گردید، در آن زمان عزیه براسباط دهگانه و در جنوب (یهودیه) و یروبام دوم Jereboam در شمال سلطنت می‌کرد. اوضاع و احوال آنجا (بلاد شمالی) اورا آندین‌تاک ساخت و ملاحظه کرد که بکلی وضع اجتماعی و اقتصادی در آنجا غیرعادی و ناموزون است و طبقات متوسط بواسطه جنگها از میان رفته و دیگران از غنی و فقیر در انحطاط اخلاقی فرو افتاده‌اند و همه‌کس بمبادی مذهبی و اخلاقی لایبالی و بی‌اعتنا گردیده، محبت و عدالت و رحم و انصاف و بالاخره دین روحانی از میان رفته است در این حال او را مکاشفاتی دست داد و باو الهام شد که مردم شمال محکوم بقضاء الهی هستند. پس بیدرتک بناحیه سلطنت اسرائیل (شمالی) شتافته و بنام یهوه و نبوت پرداخت. عاموس در بیت‌ایل Bethel و در سایر نقاط الهامات قلبی خود را بصورت کلمات منظوم و مسجع به تحریر درآورده و سخنان پراز وعید و تهدید او همه حکایت از يك ایمان تراسخ می‌کنند که بر فنا و زوال محتوم قوم یقین داشته است، این ممانی را در کتاب او (از باب اول تا پنجم) که از صفح عهد عتیق است ملاحظه می‌توان کرد.

پدیهی است امصیا کاهن بیت ایل از این نبوتهای پرشور عاموس بی‌مناک شده و بنام پادشاه او را متهم ساخت در آن حیثی که انذارات و تهدیدات خود را بیان می‌فرمود او را امر کردند از خاک یهودیه خارج شود عاموس دوری تازه در نبیانات مذهبی افتتاح کرد وی کلماتی نوین درباره حقیقت یهوه و ملکوت او پیشگویی کرد و گفت،

«یهوه عنقریب سیاه خصم را از شمال بر آنها خواهد فرستاد و بنی اسرائیل و مردم فلسطین و دیگر اقوام را چون عمونیان و موآبیان و اهل دمشق و فنیقیه و ادومی‌ها همه گرفتار عقوبت یهوه خواهند شد زیرا او خداوند مافوق قوای طبیعت است که بخشکی و بی‌بارانی سماء قبل از فصل حصاء مردم را مبتلا خواهد فرمود. و ابرهای ملخ را بر مزارع آنها نازل خواهد ساخت و باطاعون عام

سیاه اسرائیل را هلاک خواهد فرمود و زلزله شدیدی مانند زلزله سدوم و غموره بر یلادایان خواهد گماشت و میدان قدرت او در سراسر روی زمین پهن خواهد بود» و امثال این سخنان بر قوم میگفت.

یوشع

اگر عاموس پیغمبر قهر و غضب بود نبی دیگری مناصر او یوشع نام را میتوان پیغمبر لطف و مهربانی دانست. وی در شمال کشور کنعان بوجود آمد پس از جهت بی‌دینی و لامذهبی مردم دیار خود بیشتر از جنبه اجتماعی و اخلاقی آنان متأثر گردیده و براو همچو کشف شد که یهوه از رفتار ناپسند قوم خشمگین است و آنها را به بیوفائی و غدر و خیانت منسوب میدارد و از اینکه خدای حقیقی را ترک کرده‌اند آنانرا بدست بیگانگان کیفر خواهد داد. پس از زبان یهوه به قوم گفت،

« خداوند میگوید که انتقام روزهای بملی‌ام را از او خواهیم کشید در آنروز مرا (ایشی) (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بملی نخواهد گفت ترا باید نامزد خود خواه ساخت و ترا بدالت و انصاف و رأفت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید و چون ترا بمانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت . . . » (یوشع باب ۲)

معلوم نیست که یوشع نبی در ایام حیات خود مورد قبول قوم قرار گرفته است یا نه؛ زیرا در کتاب خود همه جا شکیست میکنند که مردم زمان انبیاء را دیوانه می‌شمارند و درون معبد خداوند با انبیاء که فرستادگان اویند دشمنی می‌ورزند یقیناً آگس یوشع زنده میماند مصیبت و بلای حمله آشوریه را بر سلطنت شمالی (اسرائیل) مشاهده میکرد و یقین مینمود که خداوند مهربان عاقبت بر آن قوم غضب فرموده و پیشگوئیهای او صورت وقوع حاصل کرده است.

اشعیاء نبی

در آن زمان ناحیه جنوب کشور اسرائیل نیز بنوبت خود محل ظهور پیغمبری دیگر شد این نبی اشعیاء نام دارد در حدود ۷۳۰ ق. م. در خانواده خوبی زائیده شد. پس در جوانی در کوه‌های شهر اورشلیم روان شد و به نبوت و دعوت خلائق مشغول گردید، وی بحقیقت یهوه ایمان داشت و باشور روحی و شوق قلبی از هر طرف میرفت و این‌گونه کلماترا میگفت،

« در سالیکه عزیا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و هیکل از دامنهای او پر بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت پس گفتم، وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صباپوت پادشاه رادیده است .

آنگاه آواز خداوند را شنیدم که میگفت که را بفرستم؟ و کیست که برای ما برود؟ گفتم لبیک مرا بفرست، گفت برو، و باین قوم بگو البته خواهند شنید اما نخواهند فهمید هر آینه خواهند تگریست اما درک نخواهند کرد . . . » (اشعیاء ۱-۹۰/۶)

پس چون اشعیاء، برسالت خود آگاه گردید مدت چهل سال رسالت الهی بهدایت قوم اشتغال

ورزید و شاهان یهودیه به او مشاوره میکردند. وی پیغمبر ایمان راسخ و توکل کامل به یهوه است هیچ نزللی در بنیان عقیده او روی نداد و همواره حکمرانان اورشلیم را بوعید و انذار تهدید می‌کرد که امن و سلامت بلد ایشان در آن نیست که با دیگر امم (کافر) مجاورین ایشان عهد و پیمان ببندند بلکه باید فقط بخداوند انگاء داشته باشند و لاغیر. ازینرو وقتیکه سلطنت شمالی (در ۷۲۲ ق. م) بدست لشکر آشور درهم شکست و سردار جرار آشوری سناکریب بجنوب‌ناخته در برابر دروازه اورشلیم خیمه زد، پادشاه آن شهر، حزقیایا بارعب و وحشت تمام از اشعیا درخواست کرد که بدرگاه یهوه دعا کند که بلد او، اورشلیم را از شر دشمن محفوظ بدارد. گویا نبوت اشعیا باعجاز صورت وقوع یافت یعنی آشوریها ناگهانی بمحاصره آن شهر خاتمه داده رفتند.

لکن اشعیا یقین داشت که بی‌ایمانی و خطاکاری قوم باردیکر آن‌کشور را در خطر خواهد انداخت و بنی‌اسرائیل یا طعمه شمشیر خواهند شد یا باسارت خواهند افتاد و بامانگی بید و درواز نلال فلسطین نفی وطن خواهند گشت و مانند عاموس نبی پیش‌بینی‌کرد که برای آن قوم گناهکار جز بلا و مصیبت چیزی دیگر مقدر نیست پس میگفت،

«یهوه صباوت درگوش من گفتم، بدرستیکه خانه‌های بسیار خراب خواهد شد و خانه‌های بزرگ و خوشنما غیرمسکون خواهد گردید» (اشعیا، ۵ / ۹).

اشعیا میگفت که یهوه از تشریفات و عبادات صوری درمید نفور شده از قربانی حیوانات فریه بیزار گردیده و از مناسک روزسبت و مراسم ایام‌اعیاد خسته شده و هرچه که عابدان دست خود را بمناجات بلندکنند یهوه با آنها نظر نخواهد کرد و بدعای آنها گوش فرا نخواهد داد، زیرا دستهای آنها باخون لکه‌دار شده و دل آنها با یهوه صاف نیست.

«مخیزین در نیوتهای خود بمردم اسرائیل میگفت که تقدیر و سرنوشت کور حاکم بر امور خلاق نیست بلکه خداوند عالم و قادر از مه امور را در دست دارد و مردمان شریروا قوام و امم گناهکار را کیفر خواهد داد. نوت مجازات بکشور یهودیه نیز خواهد رسید حتی آشوریها نیز مانند سایر امم محکوم بحکم الهی خواهند بود. زیرا یهوه عادل است و بر قاعده حق و انصاف عمل میفرماید.

اشعیا مانند یوشع معتقد بود که لطف و عذوفت و رحم در دل رؤف یهوه مؤثر است و مجازات و کیفر اقوام و امم را بمصلحت و بمنفعت عالم میفرماید. پس میگفت، «نیکوکاری بیاموزید و انصاف بطلبید و مظلومان را رهائی دهید یتیمان را دادرسی و بیوه‌زنان را حمایت نمائید... اگر گناهان شما مثل ارغوان سرخ باشند مانند برف سفید خواهند شد...» (اشعیا ۱۹ / ۱-۱۷)

چون حکم قضا نازل شود پس از آن آنکسان که از حکم الهی باقی مانده باشند و رنج‌ها و مصائب را تحمل کرده و هنوز ایمان بخدای یهوه را از دست نداده اند رستگار خواهند گردید و امن و امان و آسایش و رفاه بار دیگر در مملکت یهودیه حکم روا میگردد. و آن قوم مورد عفو و رحم یهوه قرار خواهند گرفت.

بسی کلمات و سخنان از اشعیا نقل شده که از نظر تاریخ اهمیت فراوان دارد و آن نبوت پیشگویی اوست از پیش آمد یک عصر زرین پراز سمادت و خوشی که بعد از روزگار تیره بر از شقاوت و مصیبت پدیدار خواهد گردید و اسرائیل بعد از آنکه نسلهائی چند در بدبختی و مشقت بس بردند نهال آرزو و امیدشان شکفته خواهد گردید. گرچه بعضی از محققین در صحت و اصالت

این کلمات تردید کرده‌اند ، ولی بهر حال هرکس آنرا نوشته باشد مضمون آن سخنان سراسر دلالت میکند بر بشارت و وعده میدهد انتظار وقوع يك دنياى امن و امان و سلطنت شاهزاده صلح و سلام و بالاخره ظهور مسیحا که از نسل داود بوجود آید و روزگاری نو و روزی مبارک درجهان پدید خواهد آورد . اشعیاء که خود شاهد زنده انحلال سلطنت اسرائیل و یهود بود و در زمان و ایام آوارگی و برآکندهگی آن قوم آغاز گشت قهرآ این مکاشفات امیدبخش و آرزوی انتظار روزشادی و شادکامی بر ضمیر او عارض گشت و پیشگویی کرد که آن قوم بار دیگر گردد خواهند آمد و پریشانی بجمعیّت بدل خواهد شد .

در یکی از نبوتهای خود این اشعار را سروده و گفته است ،
 « در ایام واپسین واقع خواهد شد که خانه خداوند بر قله کوهها ثابت خواهد گردید و بر فراز تلها برافراشته خواهد شد ... الخ (اشعیاء ۱/ ۵-۱)
 و در دیگر جا این کلمات از او منقول است ،
 « نهالی از بنه یسی » بیرون آمد و شاخه‌هایش از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت . یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند ...
 روی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهد شد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود ...
 (اشعیاء ۱۱ / ۱-۱۰)

میکاء نبی

پس از اشعیاء جوانی از بیرون شهر اورشلیم برخاست که از کلمات اشعیاء الهام گرفته و نبوت و پیشگویی برای قوم را آغاز کرد ، این جوان که بنام میکاء موسوم بود اندکی قبل از سقوط سلطنت شمالی اسرائیل (۷۲۲ ق م) ظهور نمود . صحیفه‌ای که باو منسوب است مشتمل بر کلمات و سخنان جالب توجه میباشد . وی از دو مقوله سخن گفته ، از یکطرف انبیاء کذبه و مغرور و خودستا را انکار کرده و قول ایشان را که میگفتند اورشلیم شکست ناپذیر است تکذیب نموده و از طرف دیگر روح و معنای حقیقی دین را برای مردم تفسیر و تبیین کرده است .
 یکجا میگوید ،

« خداوند درباره انبیائی که قوم را گمراه میکنند و با دندانهای خود میگزند سلامت را ندا میکند چنین می‌گوید ، از اینجهت برای شما شب خواهد بود که رؤیا نبینید و آفتاب بر (آن) انبیا غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد و ایشان خجل و رسوا شده لبهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جوابی نخواهد بود ... لیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانائی مملو شده‌ام تا یعقوب را از عصیان و اسرائیل را از گناه خبر دهم ... بنا بر این صهیون بسبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم بتوده‌های سنگ و کوهها به جنگل مبدل خواهد گردید ... الخ » میکاء نبی ، ۳ / ۱۲-۶

در دیگر جا می‌گوید ،

« باجه چیز بحضور خدا بیایم ؛ آیا با قربانی‌های سوختنی و باگوساله‌های یکساله بحضور وی بیایم ؛ آیا خداوند از هزارها فوج و از ده‌ها هزار نهر روغن راضی خواهد شد ؛ آیا نخست زاده

خود را بکفاره مصیبت و ثمره بدن خویش را بجبران گناه جانم بدهم ؟ . ایمرد خداوند از توجه میطلبد ؛ غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحم را دوست داری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی ... الخ « میکاه نبی ، ۶.۸/۶

ارمیا نبی

این پینهم بزرگ مردی بود بصفت انسانی آراسته ، هر چند دست حوادث او را مورد نفرت عوام قرار داد ولی نبوت خود را در هنگامیکه سنش هنوز از بیست تجاوز نکرده بود آغاز فرمود ، وی از خاندانی کهن از خادمان معبد در شهر عناتوت زائیده شد و آن بلده ای کوچک بود در چهار میلی شمال شرقی اورشلیم . در حالیکه اوضاع زمانه نامطلوب و در زمان سلطنت یوشیا مخاطراتی بزرگ قوم او را تهدید میکرد پس احساسات او بر انگیزته شد و با الهام گردید که یهوه او را به نبوت مبعوث کرده است ،

« پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت ، قبل از آنکه ترا در رحم مادر بیندم ترا شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم ترا تقدیس نمودم و ترا نبی امتها قرار دادم ، پس گفتم ، آه ، ای خدای یهوه اینک من تکلم کردن را نمیدانم چونکه طفل هستم . اما خداوند مرا گفت ، مگو من طفل هستم زیرا هر چائیکه ترا بفرستم خواهی رفت ، از ایشان مترس زیرا خداوند میگوید ، من با تو هستم و ترا رهائی خواهم داد اینک کلام خود را در دهان تو نهادم »
ارمیا (۴-۸/۱)

نبوت ارمیا غالباً مبتنی بر انداز و وعید بود و بلایا و مصائب غم انگیز را پیش بینی میکرد که ممکن بود بیاری خداوند یهوه رفع شود یا بصلاح آید . ولی نصایح او بیفایده و بی ثمر ماند و کار بر او مشکل گردید چندانکه در اواخر ایام دل در بر او بشک آمد و فریاد شکایت از سینه بلند کرده گفت ، « . . . تمامی روز مضحکه شده ام ! و هر کس مرا استهزاء میکند و هر گاه میخواهم تکلم نمایم ناله میکنم و بظلم و غارت ندا می نمایم . . . پس گفتم که او را ذکر نخواهم کرد و باریگر با اسم اوسخن نخواهم گفت ، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردیدم »
ارمیا ۷ - ۸ / ۲۰

ارمیا با وجود آنکه مینوش عامه قرار گرفته بود از گفتن الهامات و ارادات نفسانی که می پنداشت از طرف خداوند باو القا میشود دریغ نکرد . تنها يك نفر در آن روزهای تلخ و تار باو صدیق و وفادار ماند و دیگران از شاه و گدا و کاهن و عامی او را ترك کردند . او شخصی است باروک نام که نبوتهای او را تحریر و کتابت میکرد و از شرح حال ارمیا یادداشتهایی مینگاشت . ارمیا معاصر روزگاری ناگوار در تاریخ یهودیه است ، وی در زمانی بود که سلطنت آشور در انحطاط نهاده و طوایف مهاجم سیت ها Scythes سراسر بلاد شام و سواحل فنیقیه را غارت میکردند اندکی بر نیامد که شهر نینوا تختگاه آشور سقوط کرد و کلدانیان در بابل سلطنت مشرق را در قبضه خود گرفتند .

در آن اوقات بابل و مصر با یکدیگر بر سر کشور پست و بلند فلسطین رقابت داشتند یوشیا پادشاه یهود با مصریان همراه و هم پیمان گردید ولی خود در جنگی شدید که بین آن دو کشور

بوقوع پیوست بقتل رسید و بعد از آن دیری نگذشت که کشور یهودیه در تحت قدرت و تسخیر کلدانیان درآمد و آنها از آن دیار سالیانه خراجی گزاف دریافت داشتند.

ارمیا که مردی روشن بین و دل آگاه بود مقاومت و خصومت با کلدانیان را خطرناک دانسته هموطنان خود را پیوسته هشدار میداد که شهر اورشلیم را بیهوده شکست نپذیر نیندارند و اگر سر بطعیان بردارند هر آینه کلدانیان بر آن بلد یهوه غالب خواهند شد. یک-روز در معبد اورشلیم (بیت المقدس) برپا خاسته و آن قدم از خدا برگشته و کافر را مخاطب ساخته فریاد برآورد، «ای قوم خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را بگوش شما برسانم اگر بمن گوش ندهید اینخانه را مثل شیلوله ویران خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امتهای زمین لعنت خواهم کرد.» (ارمیا ۵/۲۲)

از این نبوت و پیشگویی عامه مردم خاصه کاهنان بخشم آمده و او را بقتل محکوم کردند و اطراف او گرد آمدند ولی او همچنان در عقیده خود ثابت بوده و سخنان خود را تکرار میکرد و همان استحکام عقیده و ثبات قدم جان او را نجات داده و رؤساء یهود او را مستوجب قتل ندانستند. دیگر انبیاء کذب که بدروغ ادعای یتیمبری میکردند برخلاف نبوتهای او سخن میگفتند و او را آزارها میدادند و ارمیا درباره ایشان میگفت، «یهوه چنین میگوید سخنان این انبیای که برای شما نبوت میکنند گوش ندهید زیرا شما را ببطالت و امید بیجا تعمیم میدهند و اوها و افکار دل خود را بیان میکنند نواز دهان خداوند خداوند میگوید که من خصم اینان هستم که بخوابهای دروغ نبوت میکنند من آنها را نفرستاده‌ام و مأمور نکرده‌ام... ارمیا ۲۳

سرانجام قوم بکلمات و نصایح او گوش نکردند و علیه بابلیها قیام کردند و شهر اورشلیم را آشوریهها محاصره نمودند باز ارمیا رؤساء قوم و کاهنان و مردم را انداز میکرد و علناً اظهار میداشت که با این رفتار وطن ایشان را محکوم بزوال و شکست ساخته‌اند و آنها هم خود محتوم به نابودی و فنا. تنها راه علاج بر حسب پیش‌بینی او آن بود که با کلدانیان از در تسلیم درآیند. از این بیانات او شاه یهود غصبتناک شده او را در سیاه جالی پر از گل ولای بزنسان افکند و نزدیک بهلاکت رسید. ولی پس از آنکه شهر اورشلیم را کلدانیها بتهر و غلبه مسخر کردند ارمیا آزاد گشت.

این بلیه‌ها حادثه‌یی نبود که برای ارمیا رویداد بلکه بکرات برای او از اینگونه حوادث سخت پیش آمد و کراراً قوم اسرائیل قصد جان او کردند. و در زمان سلطنت یهوایقیم یسروشیا، پادشاه طوماری را که ارمیا از نبوتهای خود نوشته بود پاره کرده و در آتش افکند و او و کاتبش باروک را در زندان افکند. عاقبت چسورن در سال ۵۸۶ ق. م. شهر اورشلیم را «نیوکدنسار» Nebuchadnezzar فتح کرد ارمیا را آزاد ساختند و با او بنیکی رفتار کردند و بسوی با عده مندودی دیگر اجازه اقامت در شهر اورشلیم دادند ولی دیگران را محکوم بتعمید کرده اکثر اهالی و سکنه را باسارت بباابل بردند بمسی از یهودیان ارمیا را بعد ازین واقعه برود بمصر بردند و در آنجا همچنان به نبوت مشغول بود تا آنکه عمر او در آن دیار باخر رسیده بطور نامعلومی و شاید در تحت عقاب و شکنجه دردناک هلاک گردید.

با آنکه ارمیا پیامبر وعید و انداز است و قوم خود را بمصائب و بلاها بیم میدهد ممتلک در روح او بارقه‌یی از نیک بینی و امید نیز ناپس یافته است و گاه و بیگاه مردم را بسوعده‌های

امیدبخشی دلشاد میساخت و مخصوصاً میگفته است بعد از آنکه بنی اسرائیل بدست بابلیها ضرب نازیانه غضب یهوه را چشیدند بابل نیز بنوبت خود زوال خواهد یافت و مردم یهودیه و بنی اسرائیل مورد شفقت و رحمت خداوند قرار گرفته و بار دیگر بسرزمین یهودیه باز خواهند گشت و عبادت خدای خود (یهوه) مشغول خواهند شد. و داود رجعت کرده برایشان سلطنت خواهد کرد.

ارمیا در مواظ و تعالیم خود مابین آدمیان و خداوند متعال رابطه‌ی منتهیم برقرار میسازد و آنها را در برابر یهوه شخصاً مسئول اعمال خود میدانند و معتقد به شفیع و واسطه بین عابد و معبود نیست. این تعالیم در تاریخ دینی یهود دارای کمال اهمیت است زیرا نتیجه منطقی آن مقدمات اینست که هرگاه بین خلق و خالق خط ارتباط مستقیمی موجود باشد و رابطه آنها بایکدیگر بدون واسطه و وسائل استوار گردد دیگر رفتن بمعبدها و گذراندن قربانی‌ها و بیجا آوردن تشریفات و مناسک دارای اهمیت نبوده و ضرورت نخواهد داشت یعنی حیوة عالی و روحانی هر فرد بی‌نیاز از این اعمال صوری میباشد.

۵. اسارت بابلی

سرانجام طرفداران سلطنت مصر در اورشلیم که بتعصب و افراط در احساسات ملی برخلاف کلدانیها بودند مملکت خود را در ورطه هلاک و دمار افکندند و سلطنت مستقل عبری از سرزمین یهودیه زوال یافت و شهر اورشلیم بعد از سه ماه مقاومت مسخر نیوکدنسار (بخت‌النصر) شد در سال ۵۹۷ ق. م. یهو یاقیم پادشاه آن کشور را اسیر کردند و معبد سلیمان را غارت نمودند و بطوریکه در تاریخ (کتاب دوم پادشاهان) مسطور است ده هزار تن از نجبا و اعیان و اهل حرف و صنایع و مردان کاری و جنگجو را از آن شهر کوچ داده ببا بل تبعید کردند. در آنجا یهو یاقیم پادشاه در زندان افتاده و دیگران را در کنار نهر خابور Chabar که تریه‌ی در جنوب شرقی بابل است اجازه اقامت دادند. بسیاری که درحاک یهودیه باقی ماندند پادشاهی بنام صدقیا که فرزند یوشیا پادشاه سلطنت گماشتند.

این پادشاه جدید نیز بعد از ۹ سال سلطنت در سال ۵۸۸ بر علیه نیوکدنسار بطنیان برخاست. کلدانیان بار دیگر شهر اورشلیم را محاصره کردند در سال ۵۸۶ ق. م بعد از یکسال و نیم مقاومت آن مرکز مقدس یهودیه فتح شد و بابلیان و معاهدین آنها یعنی افواج آرامی و موآبی و بنی عمون و غیره (کتاب دوم پادشاهان ۲۴) چون بر اورشلیم چیره شدند آن بلده مقدس را غارت کرده و آتشزده ویران ساختند. و معبد سلیمان خراب شد و «تابوت میثاق» بگلی از میان رفت و نام و نشانی از آن باقی نماند. سلطان یهود صدقیا را درغل و زنجیر ببابل بردند و در برابر چشم او پسرانش را کشند و خودش را کور کردند و بالاخره تعامت سکنه شهر اورشلیم را باستثنای ارمیاسا نبی و مشتکی از بنی‌نویان و ناتوانان باقی را به اسارت کوچ دادند. بعضی فرار کرده بمصر رفتند و در ساحل نیل و مصب آن رود سکنی گرفتند و ممدودی قلیل در تلال و دهاد وطن خود متفرق و مخفی ماندند. این واقعه در تاریخ ملی قوم بنی اسرائیل ضربتی آنچنان هولناک بود که از آن پس دیگر نام قوم عبری بر آنها اطلاق نشده و این کلمه محو گردید و بجای آن آنها را «یهود» گفتند. لیکن این اسارت دوم برای ساکنان یهودیه بقدر اسارت اول که نسبت باسیاط عشره واقع

شد برای مردم تبعید شده گران تمام نشد زیرا نوکدینسار فقط میخواست استقلال عبرانیان را از بین ببرد و درصدد ریشه کن کردن آن قوم و ملت نبود. ازینرو همینکه یهود را در اطراف پایتخت خود سکنی داد با آنها نسبتاً آزادی عطا کرد. و اجازت فرمود که جماعات یهود بنا همندگ زیسته و دین و آئین و رسوم ملی خود را اجراء نمایند و فرهنگ و ثقافت ملی را همچنان نگاهدارند زمینی که محل اقامت ایشان مقرر شد بسیار حاصلخیز و پر آب و از لحاظ قابلیت کشت و زرع بر موطن سنگلاخ ایشان یعنی تپه‌های فلسطین رجحان بسیار داشت و در وسط دو شهر بسزرگه جهان متمدن یعنی بابل و نیپور Nippur قرار گرفته بود و برای آنها از حیث شاهراه تجارتی وسائل و اسباب اقتصادی مطلوبی فراهم میساخت ازین سبب بعد از اندک زمانیکه آنمردم اسیر در آنجا سکنی گرفتند آسایش و رفاء حاصل کرده و مکتب بسیار اندوختند. البته در آغاز از دوری وطن و غربت خاطری غمگین و دلی ناشاد داشتند و دلایل و شواهد بر این منشا در کتب عهد عتیق بسیار است. از آنجمله در یکی از مزامیر اینچنین آمده است:

« نزد نهرهای بابل نشستیم و گریه کردیم و بر بطنهای خود را آویختیم زیرا آنانکه مارا باسیری برده بودند در آنجا از ما سرود میخواستند... چگونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم! اگر ترا ای اورشلیم فراموش کنیم آنکاه دست من را فراموش کند و زبانه بکامم بچسبد... ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشا بحال آنکه بتو جزا دهد چنانکه تو بما جزا دادی... خوشا بحال آنکه اطفال ترا بگیرد و ایشانرا بصره‌ها بزنند (فرسور ۱۳۷).

پس از چندی عاقبت رابطه ایشان با موطن قدیم اندک اندک فراموش شد اوضاع اقتصادی آن قوم متواری یهودی یافت و محصول فراوان از زراعت خود برداشتند و در کارهای ملک شرکت جسته جمعی مانند سپاهیان و سرداران در لشکر کلدانی مقامی بدست آوردند جمعی دیگر تجارت و کسب اشتغال ورزیدند تا کار بجائی رسید که نویسنده‌یی از ایشان در کتاب استرکه شرحی از تاریخ ایشان را نوشته از ظهور احساس ضد یهود در آن عصر حکایت میکند و میگوید: « هامان وزیر اگر زرس xerxes در شوش به آن شاهنشاه گفت:

« قومی هستند که در میان قوم‌ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق میباشد و شرایع ایشان مخالف همه قومهاست و شرایع پادشاه را بجا نمی‌آورند... اگر پادشاه را پسند آید حکمی نوشته شود که ایشانرا هلاک سازند. استر ۱۰/۳-۸

از آن پس قوم یهود در سراسر روی زمین روزگاری دراز مورد عذاب و نکال قرار گرفتند.

آغاز پیدایش گنیه

این زمان برای آئین یهوه Yahwism دوره خطرناکی بود زیرا معلوم نبود که قوم همچنان بمیبود فلسطینی خود وفادار و معتقد بمانند و یا آنکه بمبادت خدایان اقوام غالب که ظاهراً قویتر و نیرومندترند خواهند گرائید. ظاهراً بعضی از ایشان یهوه را ترك کرده دامن آلهه دیگر را که اهل بابل و لشکرشانرا فاتح و کامیاب ساخته بودند گرفتند. همچنین این شك و اختلاف در نزد مهاجرین یهود بمسر نیز پدیدار گردید و در آنجا نیز جماعتی انبیاه خودرا تکذیب کرده و گفتند مارا دیگر

و انتظار سعادت قوم و بهبود حال بنی اسرائیل روز میگذرانید و مکاشفات خود را در ضمن تمثیلات با عبارتی روان و سلیس بیان می‌کرد و برای آنان پیش‌بینی مینمود که چون دور بدبختی و تیرمه روزی سپری شد و قوم بموطن خود بازگشتند قانون زندگانی ایشان چه خواهد بود و معبد راجگونه از نو ساز خواهند کرد، وی میدانست که بگذشت زمان باردیگر روزگار سعیدی روی خواهد نمود و معبد مجدداً برپا خواهد شد و در آنجا قوم بمبادت یهوه خواهند پرداخت. البته تعالیمی که در باب فلسفه عبادت بقلب او الهام میشد و اوصاف دقیقی که از بنای معبد در آتیه بیان میکرد و تشریفات و رسوم را که قوم بدان مکلف بودند شرح میداد تأثیری بسیار در سیر و جریان تاریخ مذهب یهود داشته است.

مبادی فلسفی حزقیال در عبادت یهوه بسیار دقیق است و یک سلسله مسائل از احساسات و افکار ناشی در آنزمان راجوآب میگوید چنانکه گفت: «خداوند یهوه چنین میفرماید، ای خاندان اسرائیل، من این را نه بخاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود... بعمل میآورم اسم عظیم خود را که در این امتها بیحرمت شده تقدیس خواهم نمود... خداوند یهوه میگوید حینی که بنظرس ایشان در شما تقدیس کرده شوم آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من یهوه هستم...» حزقیال، ۲۲ / ۲۶ - ۳۴

اشعیاء دوم

باین پنجمین ایام اسارت که نام و نشان او مجهول مانده است محققان لقب «اشعیاء دوم» نهاده‌اند. انبآت و کلمات او در جزء اخیر صحیفه اشعیاء نبی ثبت افتاده است و تقریباً از باب چهلم بعد آن کتاب اثر اوست از هویت و اسم و جایگاه او چیزی معلوم نشده ولی خوشبختانه افکار و اندیشه‌های روحانی او بدست ما رسیده و نشان میدهد که وی صاحب الهامات و تلقینات نفسانی و دینی قوی بوده است و نبوت‌های او غایت کمال آثار مکتوب «صحف عهد عتیق» را تشکیل میدهد.

مسئله اساسی که اشعیاء دوم در سخنان خود بآن پاسخ میدهد و در آنزمان فکر و ذهن یهودیان دور از وطن را بخورد مشغول ساخته بود عبارت بود از بیان علت و کشف مصلحت اینهمه شقاوتها و شدائد که خدای یهوه بر آنها روا داشته است و میگفتند بچه سبب خدا اینهمه بدبختی و رنج برای آنها مقدر فرموده؛ پاسخی که همواره باین سؤال داده می‌شد آن بود که این بلاها و مصایب کیفر گناهان خود ایشان است که بآنها میرسند. البته این جواب آن قضیه مشکل را حل نمیکرد و اذهان مردم قوم را قانع نمیساخت زیرا بوضوح مشاهده میکردند که مردم بابل که در آنزمان در منتهای سعادت و خوشبختی زندگانی مرفه داشتند مرتکب گناهان بدتر و احوال ناپسندتر شده و میشوند که بمراتب از ذنوب و آثام یهود زشت‌تر و قبیح‌تر بوده البته اشعیاء دوم آن جواب‌گه‌ن را رونکرد و برخلاف آن حقیقت سخنی نگفت لکن بر آن بود که آلام و رنج‌های قوم یهود تنها معلول گناهان کبیره ایشان نیست بلکه ابتلای قوم او از آن سبب است که خداوند مصلحت جهانیان را بطور کلی در نظر دارد و بحکمت بالغه خود برای نجات عالم این شدائد و بلاها را بر یهود مقدر فرموده است. و البته این فلسفه بسیار عالی و دقیق بود و در نظر او یهوه خاص قوم

یهود نبود بلکه او را الیه مطلق عالم و حاکم کل وجود میدانست که اوست و غیر از او خدائی نیست و کارگاه او سراسر جهان هستی است و هر چه میکند مبتنی بر حکمت عام و مصلحت تمام عالمیان است و میگفت: «ای اسرائیل چرا میگوئی راه من از خدا مخفی است و خدای من انصاف را از دست داده؟ آیا ندانسته و نشنیده‌ای که خدای سرمدی یهود آفریننده اقصای زمین در مانده و خسته نمیشود و فهم او را تفحص نتوان کرد» (اشعیاء، ۴۰/۲۸)

این پیغمبر یهود را آلام مطلق و خداوند اول و آخر اعلام کرد که قبل از او خدائی نبوده و بعد از او نیز ننواهد بود و او خالق ارض و سما و معطی روح و روان بآدمیان است... سرنوشت اقوام و امم بدست قدرت اوست، جاعل نور و ظلمت و خالق خیر و شر میباشد پس گفت: «خداوند میگوید که افکار من افکار شما نیست و طریقه‌های شما طریقه‌های من نه، چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریقه‌ها و افکار من از طریقه‌ها و افکار شما بلندتر میباشد» (اشعیاء، ۵۵/۹) و نیز گفت: «خداوند عالی و بلند است و ساکن در ابدیت میباشد و اسم او قدوس است چنین میگوید: «من در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد تا روح متواضعان را احیاء نمایم و دل افسردگان را زنده سازم...» (اشعیاء، ۵۷/۱۵)

و بعد از خداوند اراده فرموده که همگان را نجات بخشد و اراده او شامل تمام مردم جهان است و بدیاری خاص و یا مردمی تنها اختصاص ندارد، یهود و غیر یهود در برابر مشیت او یکسانند اشعیاء در این مقام به زیباترین کلام میباید و تاملیم خود را که نتیجه طول اقامت وی در میان ملل و اقوام غیر یهود بود بزبان آورد و گفت: «اراده مقدس الهیه برای نجات و سعادت سراسر بشر پیغمبر و رسولی بر میانگیزد و او ناجی خلایق است لیکن چون قوم برگزیده و خادم خداوند یعنی اسرائیل بآیات الهی کور و کورگشتند ازینرو لازم آمد که آن قوم در کوره آلام و شدائد بگذرانند و مصفی شوند. اینست سبب آنکه خداوند شمال اقوام دیگر را بر اسرائیل مسلط کرد و آنها را طعمه غارت و دستخوش قتل ساخت تا گناهان آنها کفاره شود و آنها بصرای حق بازگردند و اوامر و کلمات او را اصفا کنند.

با وجود این معانی از اشعیاء سخنانی در نوید امیدواری و وعده نجات و رستگاری گفته و بشارت داده که جنوب شهر اورشلیم کاملاً کفاره شده و مردم آن بلد از آن پس دیگر دچار مصائب و آلام نخواهند بود. او گفت که این شدائد و بلاها که بر قوم وارد آمده، بیهوده و عبث نبود زیرا نه تنها آن قوم را از بلیدهای گناه تطهیر کرد بلکه در قلب امم دیگر نیز تأثیری بلیغ نمود و آنها را هم نجات بخشید.

از سخنان او گفتار لطیفی منقول است که آنها یکی از بزرگترین غزلهای منجمی جهان باید دانست که در بیان تأثیر آلام و مصائب اسرائیل در دل‌های دیگر امم جهان میگوید: «کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟... او را نه صورتی و نه جسمالی میباشد، چون او را مینگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم، خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بیوشانند... لیکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش تحمل کرد و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم و حال آنکه بسبب تفسیرهای ما مجروح شد و بسبب گناهان ما کوفه گردید و نادید سلامت ما بر وی وارد آمد و از زخماهای او شفا یافتیم...» (اشعیاء، ۵۳).

از شادان و مصائب قوم اسرائیل سایر امم جهان منتهی خواهند شد و راه عدالت خواهند رفت و حقیقت صفای قدسیه الهی بر آنها کشف خواهد گردید .

این پیامبر نه فقط از گذشته سخن گفته و ضرورت وقوع دقایع شدید و غم‌انگیز را تحقیق نمود بلکه بآینده نیز نظر فرمود و پیش‌بینی کرد که عنقریب یهود باکمال جلال از منقای خود بوطن باز خواهند گشت و همه مؤمنان سعادتمند و کامیاب خواهند گشت. این پیش‌بینی و نبوت با ظهور سیروس شاهنشاه ایران صورت وقوع حاصل کرد که تمام پادشاهان جهان را پایه‌مال اقدام وی گردانید و بابل را سرنگون فرمود و یهود را آزادی بخشید و ایشان به اورشلیم بازگشتند چنانکه اشعیا میگوید:

«خداوند چنین میگوید، جمیع ایشان خجل و رسوا خواهند شد و آنانکه تنها میسازند با هم برسوائی خواهند رفت اما اسرائیل از خداوند ناجی خواهند شد. (اشعیا، ۱۶/۴۵)

وی بشارت داد که نه فقط سراسر جهانیان بسوی اورشلیم خواهند آمد بلکه اسرائیل نیز از آنجا بتمام جهان خواهند رفت و سعادت و نجات ناقصای عالم خواهد رسید و شر از روی زمین برافزاده نور ازلی جاویدی جهانرا روشن خواهد ساخت .

اشعیا دوم با این مبادی عالی و (ایدآلیزم) اخلاقی خود نه فقط تأثیری فراوان بعمدها در افکار یهود ساکن بلاد یهودیه نمود بلکه آن کلمات باعث قوت انتشار دین مسیح گردید. روزگاری دراز کسانیکه در انتظار ظهور مسیحا بودند، نبوتهای اشعیا را بررسی کرده‌کتاب او را مکرر تحقیق و مطالعه نمودند و گفتند این غمها ورنجها که اشعیا در صحیفه خود اشاره کرده بقدری واضح و روشن است که نمیتوان آنرا مربوط بقوم و ملتی عام دانست بلکه منظور او شخص واحد و فرد معینی میباشد او به «مسیح» نامبردار است که بر زمین خواهد آمد و با تحمل آلام و شادان بر وجود خود گناهان جهان را کفار خواهد داد. مسیحیان اولیه این شخصیت را که اشعیا بدان اشاره فرموده بود در وجود هیسای ناصری شناختند و سرگذشت او را کاملا با اوصاف و شرایطی که اشعیا گفته است منطبق دانستند.

۶. دوره تجدیدبنا و اعتلاء دین یهوه

سیروس کبیر در سال ۵۳۸ ق.م. شهر بابل را بگشود و آنرا تختگاه شاهنشاهی وسیع خود که از وادی سند تا شهرهای سواحل یونان (دریای ایونی) امتداد داشت قرار داد. در میان ملل و امم تابعه خود قومی را ملاحظه کرد که در مرکز بابل دوره گرد آمده و آداب و عاداتی مخصوص بخود دارند بی از حال ایشان برش فرمود و از رنجها و شادان ایشان آگاه گردید. آن شاهنشاه دانای دوربین برای جلب قلب آن قوم محنت زده آنها را آزاد ساخت و اجازه فرمود که بوطن خود اورشلیم بازگردند البته سیاست پدران او اقتضاء میکرد که مملکت مستقلی در مرز مصر نیز وجود داشته باشد، این چنین رؤیای «رجعت بوطن» که منتهای آرزوی نسل نخستین یهوه و عبادت اصل اسیر شنگان بود صورت امکان یافت.

رجعت به یهودیه و شهر اورشلیم

یهودیان در حال بجنب و جوش آمده و قوایل ایشان بسوی موطن خود راه افتاد. مورخان یهود گفته‌اند که سیروس کبیر برای آنها فرمانی صادر فرمود و ایشان را صاحب احوال و حقوق خاصی شناخت و ظروف و اوانی قیمتی که نبوکد نزار در سال ۵۸۶ ق. م از معبد ایشان غارت کرده بود بآنها مسترد داشت بلکه مبلغی نیز برای هزینه مسافرت بآنها اعطا فرمود. ظاهراً بر آن جماعت دو نزریاست داشته‌اند، یکی زرربابل Zerubbabel نبره یهوایکین پادشاه یهودکه از اعقاب داود پنجمبراست و دیگری کاهنی یسوع Joshua نام که در فرقه کاهنان صدوقی از سیطلاوی دارای شان زیاد و احترامی بسیار بود هر چند بعضی از یهودیان معلوم شد که مایل بمراجعت نیستند زیرا که در بابل وطن و ماوی گرفته بودند ولی هزاره‌ها تن قصد مراجعت کردند. یک قرن پس شخصی بنام عزرا در صحیفه خود آنها را وصف کرده و گفته است، «رؤسای آبی یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشانرا برانگیزانده بود برخاسته روانه شدند تا خانه یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نمایند.» (عزرا، ۱ را)

این جماعت همسنگه از منفی بموطن بازآمدند در حال مذبحی در مکان قدیم معبد برافراشتند و صبح و شام بآئین دیرین خود قربانیا بنام یهوه بگذرانیدند. درگرداگرد آن مذبح جامعه جدیدی تشکیل شد همانطور که حزقیال دستور داده بود آغاز بکار کردند و بنیان و شالده خانه عبادت خدا (بیت المقدس) در میان غریب شادی جوانان و گریه و نوحه پیران از نو گذاشته شد اما در کار این گروه تازه وارد مشکلات بسیار وجود داشت بسیاری از مردم از شهر اورشلیم دوری جسته در حوالی و حومه شهر منزل گزیدند و ازینرو تلهای انبوه در دیوار شکسته و آثار ویرانی از خرابه های شهر همچنان باقی مانده و آنها در منتهای عسرت و تنگدستی بودند از طرف دیگر ما بین ایشان با ساکنین که در آنمدت در وطن خود باقی مانده و اراضی را تصاحب کرده بودند کار به مشاجره و نزاع کشید و آنها که مدت هفتاد سال رنج غربت و درد دوری کشیده بر آنها بادیده نرفت نگریسته و آنها را از حدود شرایع سفر تشنیه خارج دانستند. و گفتند که آنها اجنبی شده‌اند زیرا ابانی دوم و عمونیتها و سامریان مزاجت کرده‌اند در برابر این حرفها آنها نیز ناراضی شده از همکاری و مساعدت در تجدید بنای شهر و معبد خود داری کردند و یک گونه انحطاط و اختلال روحانی و آشفتهگی اقتصادی در کار آن قوم پدید آمد و مدت پانزده سال بگذشت و برای ساختمان معبد قدم مفیدی برداشته نشد.

تا آنکه بالاخره در آن موقع دو پیشمیر دیگر ظهور کردند یکی زکریا و دیگری حجی و در اثر نصایح و مواعظ ایشان دو باره تجدید بنای معبد آغاز شد. بنای جدید معبد بروی طرح و بنیان معبد سلیمان نبود بلکه پایه های جدید محکمتر و با جهات و اضلاع مستقیمتر ساخته شد اما از عنایات موعود یهوه که قوم انتظار داشتند اثری بظهور نرسید و اوضاع اقتصادی ایشان همچنان وخیمتر می‌گردید.

مدت یکقرن تمام بگذشت آثار نبوت انبیا و مواعید ایشان پدیدار نگردید و پیشوایان و پیشمیران مانند ملاکی نبی آنها را به سستی و فتور عتاب و ملامت کردند و قوم را به بد بینی و گمراهی و دوری از یهوه متهم ساختند.

چون این اخبار نامطلوب از اورشلیم ببا بیل رسید یهودان آنجا ازین اوضاع ناهنجار غمگین شدند یکی از آن طایفه که جوانی بود و در نزد پادشاه ایران اگر ررس منصب سابقگری داشت روزی با سیمای محزون در شهر شوش بنزد شاه درآمد. چون شاه سبب اندوه او را پرسش کرد او سلطانرا از احوال ناگوار یهود در اورشلیم آگاه ساخت. شاهنشاه از روی کرم و عطوفت آن جوان را که «نحمیا» نام داشت مأمور فرمود که خود با اورشلیم برود و بارود دیوارهای شهر را بنا سازد و جامه یهود را در آن بلده سرسامانی بخشد. پس «نحمیا» با گروهی از سیاهپان و سواران بسا فرامین شاهی در دست روی عزیمت بسوی اورشلیم آورد. هم در آنموقعیا اندکی قبل از آن عزراه کاهن و نویسنده یهودی با هفتصد تن دیگر از یهودیان بابل که همه اشخاص برگزیده بودند برای اصلاح امور از بابل قصد اورشلیم کردند تا بانفاق «نحمیا» بتعمیر و مرمت صورت ظاهر بلد و تکمیل معنای باطن دین یهوه بپردازند. داستان توفیق نحمیا در این مأموریت را خود وی در کتابی بنام خویش نگاشته که جزو صحف عهد عتیق قرارداد و خلاصه آنکه در نتیجه هوش و کاردانی او خرابه‌ها آباد و شکافهای باروی شهر مرمت گردید و بجای درهای سوخته درهای نوساختند و پس از یکصد و پنجاه سال اثری از سفک و نهب آشوریان در اورشلیم باقی نماند.

تأسیس دولت کاهنان

پس عزرا و نحمیا در طریق تجدید روحانیت جامعه یهود کمر همت بستند و یک اجتماع عظیمی از یهود در معبد برابر دروازه آب انجمن کردند و یکی از اسفار تورات (ظاهراً قسمت قوانین مقدسه سفر لاویان باب ۱۷ تا ۲۶) عزرا برای ایشان با آواز بلند و فصیح تلاوت کرد و آنها عهدا کید و میثاق وثیق بستند که آن اوامر و نواهی را بدقت بجا آورند و از آنروزیک دولت دینی مذهبی دیگر در کشور یهودیه آغاز گردید و اختیار حل و عقد امور را بدست کهنه و روحانیان دادند و در واقع میثاق موسوی را تازه ساختند. یا آنکه میثاقی تازه منمقد کردند که موضوع اصلی و نقطه مرکزی آن ایمان به یهوه و احکام او از حلال و حرام بود و چهارصدسال از آن پس بر آن عهد و میثاق ثابت ماندند و بتفصیلی که در کتاب نحمیا (باب نهم و دهم) آمده است عهد محکم بسته و آنرا نوشته و سروران و کاهنان قوم آنرا مهر کردند و در آن میثاق ذکر کردند که عشریه الهسی مقرر را بپردازند و قربانی را بعمل آورند و اعیاد سالیانه را ثابت نگاهدارند.

باید گفت که یهودیان عصر عزرای کاتب بر روی اساس و بنیان مذهب یهود قبل از اسارت بابلی که نزد محققین بمنحِب بنی اسرائیل معروف است مذهبی نوین و شریعتی جدید بوجود آوردند که آنرا «دین یهود» گویند که چه سر رشته کلیه امور بدست کاهنان و اخبار افتاد ولی کتاب مقدس ایشان همان قانون موسی «توریه» بود. و توجه مخصوص با مرحلال و حرام و نجس و طاهر در دین پدید آمد. و زنان بیگانه خود را با اطفال بیرون کردند و از آن پس مزاجت با عنصر غیر یهود اکیداً حرام دانسته و جزای متخلف را محرومیت از حقوق اجتماعی مقرر داشتند و از آن پس یهود مراحل وحدت قومی و نژادی خود را بوسیله منحِب ثابت گردانیدند.

در دورهٔ بعد از اسارت بابلی تا آخر قرن چهارم ق. م با گذشت ایام مردم بر عایت شریعت عادت کردند و با آنکه هوام گاهی در عایت اوامر و نواهی سست و لاابالی بودند ولی روز بروز بر التزام

بقواعد و تکالیف شریعت بیفزوندند. احترام به یوم سبت در هفته آنها را در اورشلیم بمعبد میکشاند و در قسبات و دهات اطراف بجایگاه عبادت جمع میشدند و آن مکان را بمداز آن «کنیسه» و بلنت یونانی سیناگوگو Synagogue میگفتند اعیاد سالیانه و انجام فریضه صیام عادت معمولی و روش مقرر گردید.

اعیاد ایشان عبارت بود از «عید فصح» Passover یا عیدنان فطیر که یک هفته طول دارد و در ماه اول سال (مارس یا آوریل) مراسم آنرا بعمل میآوردند.

دیگر عید هفته ها (شابوعدت) که در موسم رسیدن اثمار و میوه جات و در فصل بهار بعمل میآید و بروز «پانتکت» Pentecost خاتمه میپذیرد. دیگر عید کرناهاست که آنرا بمدها «رشحانا» نام نهاده اند و آن آغاز سال شمسی یهود است و مدت دوروز ادامه دارد و روز آخر آن «یوم کیبور» یا روز کفاره است و پانزده روز بعد از آن عید سایبان ها آغاز میشود و این هر دو عید در آخر تابستان (سپتامبر و اکتبر) مراسم خاصی دارد. همه این اعیاد از زمان تجدید بنای معبد تاکنون نزد قوم یهود مرعی و معمول است و هم آنهاست که افراد عام یهود را بیکدیگر متحد و متصل ساخته و آنچه که مواعظ و تمالیم انبیاء بشارت میداد بوسیله این تشریفات و رسوم انجام گرفت.

وحدت قومی یهود و انفصال ایشان از دیگر ارم سبب شد که آنها در طول مرور ایام پیش از پیش باختیارات و اصول مذهبی پای بست شوند در آن جامعه دینی رئیس کهنه در مرتبه اولی قرار گرفت و همیشه درون معبد اورشلیم سکنی داشت، این شخص همواره از اعیان صدوقی Zadok انتخاب میشد که میگفتند از زمان سلطنت داود پیغمبر این مقام را داشته و او خود از اولاد هارون برادر موسی پیغمبر بوده است. از آن پس این شخص رئیس دینی و مدنی جامعه شناخته گردید و دیگر کاهنان و احبار در تحت امر او جای داشتند و وظیفه آنها فقط عبارت بود از اداره امور معبد و تشریفات آن در مواقع انجام فرائض و تکالیف. همچنین بنی لوی Levites که خدمه معبد بودند و نغمات موسیقی میآمریرا هنگام عبادت برعهده داشتند آنها نیز در زیر امر رئیس کهنه بودند.

همچنین زمره کاتبان نیز جماعتی از دانشمندان و احبار بودند که از میان آنها «ربسانیون» Rabbis بیرون آمدند کاتبان گرچه در ابتدا جزو طبقات عامه بودند ولی بعداً مذهبی خاصی تشکیل دادند که وظیفه آنان استنساخ و تفسیر توریه و دیگر صحف مقدسه بود. در میان ایشان هر کس که استعداد خاصی حاصل میکرد و در وعظ و تکلیف مهارت مییافت به «ربی» یعنی «معلم» ملقب میشد. ربانیون را دو وظیفه و دو تکلیف بود که میبایستی برای عامه مردم بجای آوردند نخست آنکه کتاب مقدس و صحف انبیاء را برای آنها شرح و تفسیر کنند، زیرا که زبان عبری قدیم اندک اندک فراموش شده و بجای آن قوم اسرائیل بالذاتی مرکباز «آرامی» Aramaic در سراسر شام و فلسطین تکلم میکردند و ازین رو فهم آثار مذهبی قدماء عبری برای عوام متعسر گردیده بود و برای دانستن آن حاجت بترجمان داشتند (ترجمه مهمی از متون عبری بزبان آرامی انجام گرفت و موسوم گردید به «ترگوم» Targum) همچنین ترجمه قدیمتری نیز بزبان یونانی در حدود قرن سوم ق. م در اسکندریه بعمل آمد که آنرا سپتیناجینت Septuagint میگویند.)

وظیفه دوم ربانیون آن بود که مراسم عبادات و مناسک مذهبی را از حالت تمرکز در معبد

اورشليم خارج کرده و مجامع عدیده برای عامه مردم در همه جا در هر قصبه و قریه فراهم سازند. و خلاصه آنکه کاهنان و کاتبان هر دو بسمی بلیغ و جد مستمر برای قوم از متون مهم کتب و نوشتجات معتبر و رسمی تهیه کردند. چون روزگار نبوت و وعظ شفاهی سیری شده و الفاظ مکتوب جانشین کلمات ملفوظ گردیده بود دیگر علم معرفت الهی و شناختن تاریخ دین اسرائیل میبایستی بوسیله قرائت متون انجام گیرد هم در بابل و هم در اورشليم کاهنان و کاتبان ربانیون و احبار در زمینه امور ادبی کوشش بلیغ و سعی جمیل میکردند. کلمات انبیای متأخر و کتب ایشانرا به نسخه های متمدن تحریر کرده در میان مردم می پراکندهند، صحف انبیاء مانند ملاکی نبی و عوبدما حزقیال و حبی و زکریا و اشمیاء را عیناً استنساخ کردند و کتب انبیاء قدیمتر را دوباره تحریر نمودند و اسفار خسته توریه را بالاخره بطور کامل استنساخ کردند و شرایع مقدسه آنچه که خاص کاهنان بود قوانین و قواعدی که هزرا و تحمیا در هنگام تجدید بنای معبد وضع کرده بودند و نیز کتب یوشع نبی دو کتاب داوران و کتاب اول و دوم شموئیل پیغمبر و کتاب اول و دوم پادشاهان همه از نو مطالعه و تحریر شد و مواد و مطالب جدیدی بر آن مزین گردید، در همان حال مقتیان و سرودسرایان در معبد نعمات و فزلهای مذهبی در معبد بیت المقدس سرآیدند که اکنون يك قسمت عمده کتاب (مزامیر) را تشکیل میدهد همچنین یکنوع اشعار تازه غیر دینی از خارج نیز در طی الحان و سرودها بنوا در می آوردند که مجموعه آن بنام کتاب «فزل الاغزال» سلیمان معروف شد، بالاخره در این عصر دوثلث کامل کتب عهد عتیق در حیز وجود در آمد چنانکه بقول یکی از مورخین «در سراسر قرن پنجم ق. م. جنب و جوش مذهبی که گوئی عکس العمل بی قیدی و لا ابالیگری سابق بود در ظل کوشش و از برکت جدو جهد کاتبان بظهور رسیده و کتبها رونق گرفت و تمام موجودیت و شخصیت قوم اسرائیل در اطراف توریه متمرکز گشت. اگر قدامت این قوم که بسزا به «اهل کتاب» ملقب اند زبان عبری کتاب المقدس Bible را بوجود آوردند و اعقاب ایشان در این زمان بزبانهای آرامی و دیگر السنه از کتاب المقدس جانی تازه گرفته و توریث نویسی تشکیل دادند.

در این عصر مکاتب مختلفه شارحان و مفسران سبک استنباط شرایع و اجتهاد در فروع بر روی اصول قدیمه بظهور رسید تا آنکه خلائق در عصر خود بتوانند احکام توریه را در زندگیانی یومیه خود عملی سازند، این مکاتب که بسمی و کوشش کاتبان تأسیس شد و مقدمات پیدایش فرقه فریسیان در قرن دوم و قرن اول ق. م. میباشد. این جماعت دانشمندان، مسائل مختلفه زندگیانی را که در عهد موسی معمول و دیگر با شرایط و اوضاع زمانه سازگار نبود بر روی قیاس و اجتهاد خود تعبیر و حل نمودند از یثرو در قوانین مدنی و آداب یوم سبت تحولات و ترقیات مهم رویداد.

۷. افکار جدیده - در عهد غلبه یونانیان و سلاله مکیان

در سال ۳۳۲ ق. م حکومت دینی فلسطین عهد جدیدی را در تحت استیلای یونانیان آغاز کرد در آن زمان اسکندر مقدونی سیاه شاه ایران را از خاک آسیای صغیر و شام بیرون رانده و کشور فلسطین را بحیطه تسخیر در آورده تا مصر را فتح کرد و در ساحل دریا شهری نو بنام خود (اسکندریه) بنا نهاد و از آنجا عطف عنان بسوی مشرق بازگردانده و پادشاهی ایران در آویخت و بر ایرانیان چیره شد.

اختصاصات کلی نفوذ فرهنگ یونانی

آمال دراز وهمت بلند اسکندر به کشورستانی قانع نشد بلکه این فاتح جهانگشا شوق فراوانی داشت که تمدن و فرهنگ یونانی را در ممالک شرق نیز توسعه و بسط دهد و ظاهرأ میگردید که مردم ممالک مفتوحه را بوسیله تربیت عملی و سرمشق زنده بسبک و روش یونانیان آشنا سازد، ازینرو در مصر (اسکندریه) و در دیگر مراکز سوق‌الجیشی آسیای غربی شهرهای نوین بنانهاد و معماران یونانی ابنیه و عماراتی بسبک و شیوه خود ساختن کردند. همه جا طالارها با ستونها باسلوب شهرهای یونان همچنین زمینازبومها و تیاترهای سرگشاده و کتابخانه‌ها بتقلید از ابنیه آتن بنیاد نمودند، از مردم ممالک خود یمنی از یونانیها و مصریها و ایرانیها و یهودیهایی بسیاری راکوچ داده در آن شهرهای نو بنیاد جایداد و برای آنها حکومتهای بلدی محلی تأسیس کرد که هر قوم در مرحله جداگانه سکنی داشتند و کمابیش روش و سبک دمکراتیک در طرز حکومت بلد پیشگرفتند و نیز مردم را بآموختن زبان یونانی و پوشیدن جامه بتقلید آن بلاد و تنظیم اثاث البیت بروش ایشان ترفیب کرد. هم چنین بحث و مطالعه در کتب و آثار فلسفی و سیاسی آن قوم بانوسه زبان در ممالک مفتوحه رواج و رونق گرفت.

ظاهرأ اسکندر نسبت بقوم یهود مهبت و احترامی رعایت میفرمود و بسیاری از ایشانرا باسکندریه دعوت کسردود و محله از پنج محله آن بلد را بسکونت ایشان اختصاص داد و کمکم عدد ایشان افزونی یافته و در آن شهر به یک میلیون نفر رسیدند و همچنین آن قوم به سایر شهرهای نو بنیاد اسکندری مهاجرت کردند. و بیش از اقوام و امم دیگر در تحت نفوذ تمدن یونانی قرار گرفتند. این امر را البته چند سبب بود: ثقافت «هلنیزم» یلگونه مدارا و مسامحه منحصی را اجازه میداد که نزد دیگر اقوام و ملل وجود نداشت و یهودم که میخواستند با همه ملل دیگر به صلح و صفا زندگانی کنند. ازینرو پس از طی سه نسل طبقات عالی آن قوم کلمات یونانی را بروانی در مکالمات روزانه خود استعمال کردند و اسامی یونانی بر سر اطفال خود گذاردند. بدیهی است افراد تربیت شده و تعلیم یافته یهودی مخصوصاً کاتبان و کاهنان در اورشلیم بیش از دیگران در تحت تأثیر هلنیزم قرار گرفتند و بدون اینکه مبادی دینی و اصول مذهب اجدادی خود را از دست بدهند از تمدن یونان اقتباسات فراوان کردند تا کار بجائی رسید که حتی تشریفات قربانی حیوانی یومیه را که در مذهب معبد اورشلیم بعمل میآوردند نیم تمام می گذاشتند و کاهنان بیرون میشتافتند تا در استادیوم شهر اعمال پهلوانی و ورزشکاران و پهلوانان یونانی را تماشا کنند.

اما در همانوقت که عامه مردم در فرا گرفتن تمدن یونانی به بطئی و کندی پیش میرفتند کاتبان و ربانیون هم باعلاقه تمام به توریه وفادار مانده و رسوم و عبادات قدیم ملی خود را بدقت اجرا و محافظت میکردند ازینرو پیشرفت و توسعه هلنیزم در آنملک با آنکه بتأخیر می افتاد همچنان ادامه داشت و بند از آنکه اسکندر در بابل بمرد و مملکت فلسطین بدست جانشینان یونانی اوفتاد و مدت یک قرن آن ملک میدان گیرودار و صحنه نزاع بین سلوکیها Seleucids یعنی حکمرانان شام و بطلمیوسها Ptolemies یعنی پادشاهان مصر بود. بالاخره سلوکیها در قرن دوم بر رقبای خود غالب آمده و ملک یهودیه (فلسطین) ایشانرا مسلم گشت از آنوقت هلنیزم بدست در مردم آنجا انتشار یافت ولی یکی از پادشاهان سلوکیه که بارعامای یهود خود بمهربانی رفتار می نمود باعث شد

که آنها بر علیه او طغیان کنند و در اورشلیم برسوم و عادات دیرینه نیاکانی خود بتمصب و علاقه فراوان پایست بمانند .

این معنی محقق شده است که ملت یهود مادام که کسی متعرض زندگی منجمی ایشان نمیشد ایشان تحمل هرگونه ظلم و جفا را میکردند ولی بمحض اینکه امانت احترام اصول دینی ایشان اندک تزلزل می یافت آنها متفقاً سر بطغیان بر میداشتند . مملوم میشود که پادشاه سلوکیدی انطیپاکوس ایی فانس Antiochus Epiphanes بر این نکته واقف نبود زیرا از بس که شوق بسط و توسعه هلنیزم دردل داشت بر آن شکه تمام مردم کشورهای تابعه خود را به پرستش خدایان یونان چون زئوس و دیونی سیوس باجبار الزام نماید، ازینرو یهود را از التزام رسوم یوم سبت و حفظ وتلاوت کتب مقدسه و اجراء عمل ختان منع کرد و مجازات متخلف را اعدام قرارداد پس بر روی مذبح مقدس قوم یهود در اورشلیم محرابی جدید بنام زئوس خدای جبل اولیمپوس بر افراشت و در آنجا خودگهرا که یهودیان همیشه حیوانی نجس میدانستند قربانی کرد و امر فرمود که در هنگام انجام مراسم قربانی همه یهود در اورشلیم و دیگر بلاد اجباراً در معابد حضور یابند این امور احساسات خشم و بغض قوم را بی اندازه بجوش آورد ، اتفاقاً روزی حاکم محلی قصبه سودین Modin یکی از کاهنان کهنسال یهود را بنام ماتاتیاس Mattatias را مجبور کرد که در تشریفات قربانی خدای زئوس حاضر شود آن کاهن تحمل نکرده حاکمرا بقتل رسانید و علم طغیان و شورش بر افراشت . بدنبال وی پنج پسرش و جمعی کثیر از عامه یهود از هر طرف براه افتادند و در بیابان تجمع کردند یکی از پسران لایق او بنام یهودا مکابی Judes Maccabus سرکردگان قشون شام را ناتوان ساخته و چهار لشکر ایشانرا بی دربی درهم شکست و لشکر پنجم را هزیمت داد درسال ۱۶۵ ق . م . یهودا شهر اورشلیم را فتح کرد و معبد را از پلیدیها و نجاسات بیگانگان تطهیر و تصفیه کرد . و به آئین قدیم یهود مراسم عبادت را در آنجا از نو بجای آوردند و ازینقرار باردیگر مذهب یهود در فلسطین استقرار و استقلال حاصل نمود در جنگهای بعد که پیاپی بوقوع می پیوست گرچه یهودا کشته شد ولی یونانیها عاقبت ناگزیر شدند که خاک یهودیه را بکلی ترک کنند . یکی از اعیان ماتاتیاس بنام یوحنا حیراکانوس John Hyrcanus چون پیشوایی قوم را بر عهده گرفت (سیمون پدرش نیز بمقام رئیس کشیشان و کهن بزرگ قوم انتخاب شده بود) بر توسعه ملک یهودیه همت گماشت و بفتح دیگر بلاد و احصار پرداخت و ممالک ادم و سامرا و پرما (ماوراء اردن) را شمیمه کشور خود ساخت مردم ادم را بزور شمشیر مجبور کرد که دین یهود را قبول نمایند ازینقرار بار دیگر سلطنت یهودیان رونق و جلالی نوین گرفت و ایام استقلال ایشان که تا ۶۳ ق . م بطول انجامید بدوره «مکابیان» معروف است . ممکن بود که این عصر استقلال بازولانی تر باشد ، ولی در میان خود قوم یهود خلاف و خصام پدید آمد و فرق مختلف ایشان بجنگ و جدال داخلی مشغول شدند که شرح آن بعداً خواهد آمد .

نمودتفاوت بیگانگان در افکار یهود

در ادوار سلطنت یونانیان و دوران مکابیان در علوم کلامی و ادبی و مسائل مربوط بمالم طبیعت و تاریخ ، تأثیر دو فرهنگ فارسی و یونانی بنحوی مشهود میباشد صف و کتبی چند از عهد

عتیق مانند کتاب امثال سلیمان، کتاب ایوب و کتاب جامعه سلیمان محصول آنهد است. همچنین کتاب دیگری بنام «حکمت سلیمان» که در کتب مقدسه غیر موقته Apocrypha دیده میشود همه در آن زمان نوشته شده و آنها را مجموعاً کتب «حکمتی» نام داده‌اند همچنین کتاب روت کتاب استر و کتاب یونس نبی و کتاب مزامیر هم در این ادوار تدوین گردیده و بالاخره صحف اواخر عهد عتیق که منتهی بصحیفه دانیال نبی میشود و بسیاری از نوشتجات دیگر خارج از کتب شرعی قانونی همه در این زمان بقلم آمده‌اند.

این «کتب حکمتی» نفوذ افکار یونانی را بخوبی نشان میدهد و میتوان گفت که هلنیزم در دفاع متفکرین بهبود تأثیراتی عمیق داشته‌است و آنها که از نامرادیهای روزگار بدبین شده و از کتب انبیاء خود ملول و مأیوس شده بودند بآنگونه افکار گرائیده‌اند. طریقه استدلال عقلی و استعمال «منطق» را برای اثبات عقاید ایمانی پیش گرفتند و ذوق استعمال قیاس و برهان در ایشان بیشتر از پیش قوت گرفت، مثلاً در قسمت آخر کتاب امثال سلیمان بطور وضوح بسیاری از مبادی فلسفی یونانیان دیده میشود. قسمتی دیگر از آن کتاب امثال بسیار کهنی است که شاید قبل از سلطنت سلیمان وجود داشته و ممکن است از منابع مصری قدیم اقتباس یا ترجمه شده باشند و آنها را جمع بکیفیت و طبیعت اعمال زندگانی میباشد. گویند سلیمان را این سخنان مطبوع طبع افتاد پس آنها را جمع فرمود و بعضی کلمات و امثال نیز از خود بدان مزید و ملحق ساخت. بر این مجموعه در طول زمان افزوده میشد و بعضی مجموعات امثال دیگر بر آن اضافه می‌کردند تا آنکه در حدود ۲۵۰ ق. ب. بشکل و صورت فعلی درآمد. در این کلمات تعالیم و حکم بسیار که مبتنی بر اصول اخلاقی صرف است بدون تنقید به قواعد دینی مندرج میباشد و دستورهای اخلاقی بر بر اساس حکمت عملی و عقل سلیم میگنارد نه بر پایه حکم شرع و قانون دینی و در آنجا حکمت از هنگام خلقت مشاور مقام الوهیت بنظر می‌آید بهمان روش که یونانیان حکمت (Sophia) با «کلمه» (Logos) را وصف کرده و اخلاقیات را نتیجه عقل و خرد و قوه تمیز می‌شمرده‌اند.

کتاب دیگری که همچنان از اثر نفوذ هلنیزم بظهور رسید کتاب جامعه Ecclesiastes منسوب بسلیمان میباشد نگارنده آن ظاهراً در مبادی یهودیت و همچنان در فلسفه یونانی وقوف داشته است و میخواست آن هر دورا باهم تلفیق و توفیق دهد لیکن چنان افکارش درهم آمیخته و آشفته شده که ابداً محلی برای فکر و عمل انسانی قائل نگردیده است و آنچه را موافق حکمت پسندیده دانسته است جمع آورده و گفته است «برای انسان هیچ چیز بهتر از آن نیست که در زندگانی خوشی و شاد باشد و هر چیز دیگر لغو و باطل است». ظاهراً نویسنده کتاب قبلاً صحیفه ایوب را خوانده ولی مشکلات اساسی و مسائل غامضه در آنرا نتوانسته است حل نماید. این مسئله که چرا خداوند نیکنانرا همیشه سعادتمند و کامیاب نمیسازد و شریران را ناکام و محروم نفرمایند؛ بلکه برخلاف نیکنان غالباً در محنت و بدان اکثر در سعادتمند. مؤلف کتاب جامعه همینقدر از سفر ایوب استفاده کرده و گفته، حکیمان و صاحبان ضامن باک میتوانند آرام و مصائب خود را بوسیله حکمت بالغه صالحی که در طرح و نقش عظیم جهان مندرج است تسکین دهند و بس.

تأثیر نفوذ «هلنیزم» نه تنها در فلسطین بلکه نزد یهودان در اسکندریه بمنتهای قوت و کمال رسید و این معنی در صحیفه‌ای که بنام (حکمت سلیمان) از آن زمان باقی مانده بخوبی مشهود میباشد و همچنان در میان یهودیان آن شهر فیلسوفی ظهور کرد بنام «فیلون» Philo که سعی نمود

مابین افکار حکیمانه یهود و مبادی کلامی ایشان با اسلوب اندیشه یونانیان در باب فلسفه تلیقی ایجاد کند و بزعم اوتماش ایشان با موجود متمال و خداوند بزرگ بوسیله واسطه‌یی صورت می‌پذیرد که موسوم است به «کلمه» یعنی لوگوس Logos به همانصورت که در مقدمه انجیل چهارم (یوحنا) مسطور است و آن مبنا و اساس کلام آباء اولیه دین مسیح می‌باشد.

همچنین در اسکندر به گروهی از فضیای قوم پترجمه صحف انبیاء عهد عتیق بلسان یونانی کمر بستند و روایت کرده‌اند که ایشان هفتاد تن بوده‌اند، از این رو این ترجمه را «سبعینی» Septuagint لقب داده‌اند. این ترجمه در قرن سوم قبل از میلاد شروع گردید و افزون از دو قرن بطول انجامید تا آنکه نزدیک به هفتاد ظهور عیسی بیابان رسید و آن ترجمه صحیح و موثقی است از کتب عهد عتیق که اکتشافات نسخ خطی قدیمه صحت مندرجات را تأیید میکند.

اما بقا و دوام هلنیزم در معتقدات یهود کمتر از تأثیر عقاید زردشتی بود شاید از آنجهت که اولی در محیط استدلالات فلسفی محض و خارج از تصورات دینی بوجود آمده بود در صورتیکه دومی خود بعینه مکتبی مذهبی و ایمانی بود و یک سلسله عقاید روحانی از نوع اعتقادات یهود بر آنها عرضه میداشت.

ظاهراً یهود با آئین «مزدیسنیزم» در بابل تماس حاصل کردند و از اصل و فرع کیش ایرانیان آگاه شدند. از جمله مسئله اعتقاد به اهرمن که آنها به «شیطان» تعبیر کردند و همچنین اعتقاد بملانکه‌گرایی و بعث بعد از موت و ظهور مسیحی نجات دهنده همه این نکات و معانی در آنجا در دین یهود نفوذ یافت زیرا اثری از این مبادی در آثار اولیه آن قوم دیده نمی‌شود.

البته در نوشته‌جات و آثار قدیمه اسرائیلی قبل از آنکه «ازاهرن» ایرانیان آگاه شده باشند از وجود «مار» در «جنت عدن» سخن رفته است و همچنین از هیبوط ملانکه بر روی زمین و ازدواج آنها با دختران بشری قبل از ظهور نوح نبی چیزهایی گفته‌اند و بعضی حکایات دیگر که از آن جمله موجودات علوی می‌بودند که یهوه آنها را بجفا و آزار ایوب نبی مأمور فرمود در آثار آن قوم دیده میشود. که تاریخ آنها همه قبل از هنگام اسارت بابلی است ولی هیچیک از آنها تصریح بوجود یک روح نیرومند زیانکار و خدای شر که در قوت ایجاد و قدرت عمل همشان و برابر با روح الهی (یهوه) باشد نمی‌نماید. اما پس از دوران اسارت و عصر منقاع قوم یهود رفته رفته نوشته‌جات مذهبی ایشان برای روح موذی و مبدع شر (شیطان) متعقد بیک نیروی بی‌پایان و ابدی شدند که در برابر الهه قرار دارد که در حقیقت با او در رتق و فتق عالم امکان رقابت میکند و گروهی از دیوان و ارواح موذیه (شیاطین) نیز در زیر فرمان و ممانعت او هستند. از طرف دیگر در عقیده بوجود هادیه شئول Sheol هم در این زمان در نزد یهود بظهور رسید که آنجا را سرزمینی ظلمانی محل اقامت اموات دانسته‌اند و این عقیده شبیه به «بهشت و دوزخ» پارسیان است و نیز بعضی از علماء ایشان سخن از رستاخیز و قیام اموات در روز واپسین به میان آوردند و شرح و بسطی در باب شمار افسال آدمی و داوری در اعمال انسان و پاداش و کیفر نهانی او بیان نمودند. البته در صحف انبیاء و قبل از ایام نفی و اسارت در بابل از «روز مقدر» اشاراتی آمده ولی در ایمن روزگار یهودان از زردشتیان پیروی کرده و مبادی آنان را مفصلاً قبول و اقتباس کردند.

اصولی که در دین یهود نفوذ نموده بطور خلاصه از اینقرار است ۱ اول - آنکه عبرانیان باستانی را عقیده در باب نیروی شر (شیطان) در سطح عقاید ساده

آنیمیزم بوده و از آن درجه بالاتر نرفته بودند و برای شیطان توانایی و قدرت مقاومت در برابر یهوه را قائل نبودند ولی در این تاریخ این عقیده ساده بدوی تکامل حاصل کرده و برای قوه موذی و تباهاکار نظم و سازمانی قائل گشته در رأس آن فرماندهی با لقب گوناگون قرار دادند که شیطان « Shaitin » بیش از همه ذکر شده ، اولین بار که ازین قوه ملامونه نام رفته در کتاب زکریا بنی است که او را معارض و هم آورد فرشتگان و ملائکه قرار میدهد و او را اغواکننده و فریب دهنده آدمیان میدانند سپس کتبه و مؤلفان کتب عهد عتیق نام شیطان را در کتب و متون تاریخی دیرینه نیز درج کرده‌اند و حتی محررین اسفار خمه از وجود او در جنت عدن سخن گفته‌اند.

دوم - آنکه بر حسب عقاید قدهاء یهود ملائکه جز رسل و فرشتگان الهی بیش نبوده‌اند لیکن در این زمان برای گروه ملک ترتیب و نظمی برقرار کرده و برای هر یک رجعی و مرتبتی معین کردند چندانکه در ادوار غلبه یونانیان و عصر مکابیان هفت‌حکک مقرب در رأس خیل فرشتگان که ایشانرا بترتیب رافائل و اورائیل و میکائیل و راگیل و سرافیل و جبرائیل و یرمئیل نام دادند که از همه مهمتر و بالاتر میکائیل و بعد از او جبرائیل مقام داشت .

سوم - آنکه یهود در ادوار باستانی مختصر عقیده ساده و اجمالی داشته‌اند باینصورت که اموات بعد از ممات بحفره و هاویه‌یی فرو افتاده و در آنجا وجودی بیرنگ و حیاتی نامعلوم خواهند داشت و آنمکان را بزبان خود شول Sheol مینامیدند که مکان ظلمت و سکوت و فراموشی مطلق است (شبه به همداس Hedas نزد یونانیها و ارالو Aralu نزد بابلیها) این عقیده در این عصر و زمان رفته رفته محو شده و بجای آن بطور تفصیل عقیده دیگری قرار گرفت و گفتند که اموات رایبند از موت قیامت است که از قبور برمیخیزند و بانبروی کامل جسمانی و عقلانی از نو زنده میشوند. چهارم - آنکه در کلمات انبیاء سلف آمده بود که یهود را روزی خاص است که در آن روز دشمنان اسرائیل بدست اجل معلوم و قضاء محتوم سپرده خواهند شد و پس از آن ملکوت الهی بر زمین برقرار خواهد شد و مسیح سلطان ارض از نسل داود بر تخت سلطنت خواهد نشست . این عقاید در این زمان تکامل یافته هم در اثر اقتضای طبیعت زمان و هم در اثر تعالیم زردشتی بر آن رفتند که چون مواعید انبیاء ماضی تحقق حاصل نکرد از یثرو فرستاده الهی که منجی قوم خواهد بود از آسمان سوار بر ابر بر روزی بر زمین فرود آمده و آخر الزمان فرا خواهد رسید .

پنجم - آنکه عقیده به روز داوری (یوم الحساب) صورت دیگری حاصل کرد و بطوریکه در کتب مکاشفات بعد آمده شباهت نام به اصول و عقاید نزد زردشتیان داشت فقط مکان آن تغییر نمود. این بود خلاصه‌یی از تحول جدیدی که در معتقدات قوم اسرائیل در اثر نفوذ افکار اقوام بیگانه بظهور رسید گرچه در ابتداء زعماء و احبار قوم با این افکار مخالفت شدید نموده و از نشر آن جلوگیری میکردند ولی رفته رفته در میان خود آنها اختلاف روی داد هر چند بعضی بکلی مبادی اجنبی را منکر و ممنوع شمردند ولی بعضی دیگر کمابیش اینگونه معتقدات را قابل قبول دانستند ، در صنف استرودوت بوسی این اختلاف کلمه متفکرین قوم بخوبی مشهود میشود .

ظهور فرق مختلف بعد از عصر اسارت

هنگامیکه بعد از عصر اسارت بابلی مابین قوم یهود اختلافات فکری پدید آمد و فرق و

احزاب دینی گوناگون بظهور رسیدند. عجب آنکه برخلاف قاعده کلیه که کاهنان و روحانیان همیشه کهنه پرست و محافظه کارند در این قوم طبقه اخبار و پیشوایان دینی متمایل باسول جدید بیگانگان و انترسینو نیزم شدند. سبب آن بود که این جماعت خود دارای قدرت و اختیار مدنی دنیوی شده بودند. و رئیس کاهنان درحقیقت نه تنها رئیس وزعیم علوی روحانی آن قوم بود بلکه ریاست ارضی جسمانی نیز داشت یعنی وضع مالیات میکرد وخراج میگرفت و خزینه و ذخیره می اندوخت و در نتیجه افراد خاندانهای روحانیان قوم همه مردمانی متنفذ و متمول گردیده بودند.

گرچه شورای مشایخ یهود بنام « سنهدریم » Sanhedrim بر اعمال رئیس روحانی مختصر نظارتی می کرد ولی در واقع وی در آن واحد هم پیشوای مذهبی بود و هم رئیس حکومت و هم وزیر امور خارجه کشور. ازینرو این طایفه ناگزیر بودند که همواره روابط بین المللی کشور یهودیه را بنفع خود منظم سازند و بناچار می بایستی بحکم ضرورت مابین عقاید اساسی دینی و اصول ثابت مذهب با امور دیگر سیاسی و اقتصادی سازشی ایجاد کنند و حد وسطی فراهم سازند. پس میگفتند در مذهب هر فکری و عقیده نو و بدعت تازه که در توریته سابقه ندارد و زکری نشده است ممنوع و ناپسند می باشد و لیکن مقتضیات و حوائج زمان و افکار جدید از مقوله امور فرهنگی و ادبی و امثال آن که موجب حسن روابط با ممالک بیگانه است از لحاظ دین هم مطلوب و مجاز خواهد بود. ازین جماعت فرقه صدوقیان Saducies بظهور رسیدند که منسب به « زدوک » Zadok جد اعلاى خاندان اخبار و روحانیان است. افراد این جماعت همه متمول و اشراف منش و اهل دنیا و برخلاف احساسات مذهبی عامه و متعصبین قوم ما بین اصول افکار منطقی و حکیمانه پدران و آباء قدیم خود که در متون کتب مقدسه مسطور و محفوظ است با تعالیم و افکار یونانیان ارتباط و تلفیقی بوجود آوردند. از جمله منکر عقیده بملائکه و مکاشفات تازه شده و مخصوصاً عقیده بقیامت و بعث اموات بعد از مرگ را انکار کردند و در حقیقت آنها خود عامل انتشار هلنیزم در کشور یهودیه شده و سبک و روش یونانیان را در زندگانی اجتماعی خود تقلید می کردند.

اما گروه زاهدان و متورعین که به « هازیدیم » Hasidim معروف بودند بر خلاف این عقاید می رفتند و بیشتر آنها کسانی بودند که در مصاحبت یهودای مگابی برای حصول استقلال بر علیه سلاطین سلوکیه قیام کردند. این جماعت بکلی مخالف هلنیزم یعنی منکر عقاید بیگانگان شده و منحصرأ همت آنها مقصود بتوسعه دیانت یهود بود از میان آنها حزب نیرومندی تشکیل شد بنام فریسیان Phrisees که غالباً کاتبان و ربانیان و بسیاری از کاهنان فقیر وزیر دستان آنها در صف آنها درآمدند. فریسیان معتقد بودند که صدوقیان راه ضلال می بینایند و دنیای خارج از یهود که صدوقیان با آن مرتبط اند محکوم بقضاء محتوم است و مثبت الهی بر هلاک آنها علاقه دارد و عنقریب روزگاری نوین و عصری جدید بظهور خواهد رسید. فریسیان بر خلاف خصمان خود بیعت بعد از موت و قیام اموات و روز داوری و حساب ایمان داشتند و می گفتند قبل از آنکه دنیا با آخر برسد و خداوند بساط خلقت را در هم پیچد و وظیفه و تکلیف خلایق آنست که بکتاب توریه یعنی شرع موسی صمیمانه ثابت و وفادار مانده و صورت و معنای دین را بدون هیچ تفسیر و تاویل محافظت کنند ازینرو توصیه می کردند که کتب قدیمه و صحف انبیاء سلف را بدقت مطالعه باید نمود و روایات و اخبار گذشتگان و دستورها و قواعد شرعی اخلاقی ایشان را مو بمو متابعت کرد و جزئیات تشریفات و مناسک مذهبی را بجای آورد تا بحق واصل شده و نجات روحانی حاصل کنند.

بمروزرمان اختلاف مابین این دو فرقه اشتداد یافت وقتی که یوحنا هیرکانوس حکمران مکابیان از قوت روز افزون جماعت فریسیان بیمناک گشت. و با صدوقیان رزی موافقت نشان داد فریسیان از حمایت سلاطین خود خودداری نموده و بمخالفت و خصومت با آنها برخاستند و شورشها وطنیانها در مملکت یهودیه بوقوع پیوست و خونریزی و قتل و سفک فراوان روی داد بالاخره کار بجنگه داخلی انجامید ناگزیر طرفین از سردار رومی پومپئی Pompey که در آنوقت حکمران شام بود قضاوت و داوری خواستند. وی نیز فرصت را غنیمت شمرده در سال ۶۳ ق. م. از شام بفلسطین تاخت و آن مملکت را در قبضه تسخیر خود درآورد و از آن پس کشور یهودیه یکی از ایالات تابعه رم شد.

۸. دوره سلطه رومیان

اینکه رومیها که بقضاوت دعوت شده بودند خود مالک ملک یهود شدند البته آن قوم را خوش نیامد و حوادث و وقایع متوالی اوضاع جدید دیگری موجب شد بر نفرت و بغض یهودیان نسبت به رومیان افزوده گشت. در این موقع شخصی بنام انتسیپاتر Antipater از اهالی ادمم که اسرائیل قوم او را دشمن می داشتند جلب محبت رومیان را کرده و قوت و قدرتی حاصل کرد و رومیان را بر آن داشت که هیرکانوس دوم مکابی رئیس کهنه را از آن دیار بیرون کنند. پس جولوس سزار قیصر روم باو مقام نایبیت رومی عطا کرده و حکمرانی کشور یهودیه را باو عطا فرمود و این معنی نیز بر یهود بسیار گران آمد. در سال ۴۰ ق. م. فرزند او شخصی بنام هرود Herod که زوجهائی از خاندان مکابیان بود از طرف او کستوس قیصر روم بسطنت یهودیه منصوب گشت. این ملکه سه سال با یهود مشغول جنگ و جدال بود تا بالاخره بر تخت سلطنت فلسطین متمکن شده و حکمران مطلق گشت. گرچه در زمان او مملکت آباد و معبد اورشلیم از نو مرمت و با مرمر بنیاد گردید معذک نزد قوم یهود این شاه مبنوض و منقور بود و چون در ۴ ق. م. بمرض سرطان هلاک شد ملت یهود شادی و شفق بسیار کردند.

انتظار ظهور مسیحا

از روزیکه رومیان قدم بخاک یهودیه نهادند تا زمانیکه شهر اورشلیم را در سال ۷۰ م. ویران ساختند انتظار ظهور مسیحا روز بروز نزد آن قوم افزایش می یافت. و آن ملت منلوبو شکسته بامید پیدایش نجات دهنده از غیب انواع شادانگی و مظالم قوم غالب را تسخیر می کردند و اعتقاد جازم داشتند که خداوند قوم برگزیده خود را چنین خوار و زار نخواهد گذاشت. در این زمان این افکار ممنوی موجب بروز یک سلسله کتب مکاشفات گردید که بعضی از آن مانند صحیفه دانیال نبی مشتمل است بر یاد ایام ماضی و تاریخ باستانی است و از دوره اسارت بابلی سخن میگوید و با کنایات و اشارات و با استعمال اصطلاحات و الفاظ رموز از حیوانات بالدار و اشباح و صور عجیب مکاشفات خود را بیان می کند و بشارت می دهد که آن دنیای پر از آفت و شرور هنقریب بیابان خواهد رسید و مردمان عادل و صالح از قبور خود برخاسته و دنیائی نوین بوجود خواهند آورد.

دور نمائی از این جهان نوین و ظهور مسیحا چنانکه در آثار دانیال و دیگر نویسندگان هم سلیقه او مسطور است عبارت است از بیان این معنی که در آخرالزمان حتمتالی جهانرا دیگرگون خواهد فرمود و صلحا و ابرار از ظلمه و اشرار جدا خواهند شد و این روزگار بر از ظلم و جور پایان خواهد رسید و دوره مصائب و آلام مانند جنگ و نا ایمنی و پریشانی و بیم و گرسنگی و بیماری و حکمرانی سلاطین ظالم ستمگار که از همه بدتر است سپری خواهد شد و در لمحہ آخرین پلک‌کنای آسمانی بسدا درمی‌آیدو مسیحا سوار بر ابرها باخیل ملائکه در افق نمودار می‌شود. آن موجود علوی که شباهت صوری بابنی آدم دارد به «پس انسان» و القاب دیگر مانند «مسیح» یا «فرزند منتخب داود» ملقب است و او را همه خلایق به «قاضی عادل و سلطان صلح» می‌دانند، پس مردگان و اموات ازگور برخاسته بازندگان و احیا گروه متقیان و ابرار گرداگرد مسیحا صف واحدی تشکیل می‌دهند، این نویسندگان و مبشران مسیحادر آغاز ظهور مسیحا را خاص قوم یهود می‌دانسته‌اند لکن بعداً پیروی از افکار زردشتیان معاصر بشارت ظهور او را عام دانسته و دائره ظهور و فرمانروائی او را شامل حال سراسرام و اقوام انسانی قرار دادند و گفتند تمام صاحبان ارواح از خیر و شر در محض عدل الهی بمحاکمه دعوت خواهندشد ودر برابر مسیحا خوبان و درستکاران از بدان و گناهکاران جدا می‌گردند اشرار را در آتش دوزخ قهر فرو می‌افکنند و صالحان و ابرار بهشت جاودان در جوار برکت خداوندگار قرار خواهند گرفت. در بعضی کتب محل این سرمنزل سعادت و نیم جاودان در روی زمین نخست در اورشلیم جدید خواهد بود ولی بعد از گذشت هزار سال قیامت برپا می‌شود آنگاه انسان را به فردوس اعلیٰ خلد بسرین منتقل خواهند ساخت و آن جایگاهی است سبز و خرم و نزهتگاهی است فرح بخش و شادی فزا که انهار جاریه و اشجار مشمره بر نزهت و صفای آن افزوده و آمرزیدگان باعث شرت و مسرت جاویدان در آنجا بعیش و سرور مشغول بوده و بسرودن نعمات و تسبیح رب خود ابدالآباد سرگرم خواهند بود.

باری اکثر یهود با این افکار امید بخش روزگار را بسر برده و انواع رنجها و شائد را تحمل کرده در انتظار تحقق این مواعید نشسته بودند.

فرق جدیده در ایام سلطه رومیان

در زمان استیلاء رومیان بر فلسطین فرقه صدوقیان همچنان بامور سیاسی سرگرم و جماعت فریسیان به اتفاق اکثر ناس و شورای صنها ردیم خود را مؤمنین واقعی و متدینین حقیقی شریعت موسوی دانسته و در انتظار ظهور مسیحا بودند.

علاوه بر این دو فرقه جماعات و احزاب دیگر نیز با افکار و نمایلات سیاسی گوناگون از هر طرف در کشور فلسطین پیدا شدند یکی از آنجمله «هرودیان» بودند که هواخواه سلطنت موروثی سلسله هرود Herods و در حدود ۶ ق. م در زمان آگستوس قیصر روم بظهور رسیدند و با آنکه باثقافت و فرهنگ یونان و روم خصومتی ابراز نمیداشتند ولی میخواستند سلطنت در ملت یهود مستقل بماند، دیگر فرقه غیرتمندان «زیلوت ها» Zealots بودند که با رومیان از دل و جان مخالفت می‌کردند و همیشه در حال طغیان و شورش بسر می‌بردند. آنها غالباً ساکنان نواحی شمال جلیل‌اند، و در حدود شش سال قبل از میلاد انتشاری عظیم یافتند. پیشوای ایشان مردی بنام

یهودای جلیلی بود که چون رومیان در صدد سرشماری قوم برآمدند به مخالفت ایشان قیام کرد. سردار رومی «واروس» Varus شورش آنها را سرکوبی کرد ولی آن فرقه همچنان باقی ماندند. آنها معتقد بودند که تسلیم بحکومت و استیلاء رومیان بر خلاف ایمان بمشیت الهی است و باید که علیه آنها با شمشیر قیام کرد تا چون مسیح ظهور فرماید آنها را پاداش خیر عطا کند.

سده دیگر جماعتی بودند که آنها را «اسنها» Essenes می گفتند و در اغلب نقاط فلسطین وجود داشتند. آنها گفتند که باید از فساد جهان و اهل آن دوری گزید و زاهدی و ترک دنیا پیش گرفت و بمبادت و انزوا و صوم و صلوة روز گذرانیده بانظار ظهور مسیحا نشست، آداب شریعت را چون غسل و احترام یوم سبت باید بدقت رعایت کرد. ایشان منازعه و زد و خورد با دشمنان را جایز نمی شمردند و بصبر و تسلیم وعظ می نمودند و غالباً در کوهها یا در قلل تلال بسر می آوردند. از قرن دوم قبل از میلاد این طایفه بظهور رسیدند و کاری جز عبادت و زهد نداشتند و بزراعت و حرف یدی امرار معاش می کردند و در زندگانی اجتماعی يك نوع معاش اشتراکی را پیروی کرده اموال خود را متعلق بجمع می دانستند، غسل تعمید نزد ایشان بعلامت توبه از گناه رواج و معمول بود و به کفار نیز معتقد بوده می توان در حقیقت آنها را پیش آهنگان فرقه مسیحیان در قرن بعد دانست چونکه خود را «فرزندان نور» نام داده و چشم براه «پادشاه نور» بودند و دیگران را «اولاد ظلمت» می شمردند که فرشته تاریکی «اهریمن» بر آنها حکومت می کند. گویا این عقاید را از زردشتیان اقتباس کرده بودند، در حال این فرقه زهاد دانشر جنگ و قتل عام رومیان در سال ۶۸ م. با یهود از میان رفته و نابود شدند. ریاست جماعت همیشه با يك هیئت دوازده نفری از اخبار و مقدسین محول و مقرر بود.

ازین فرق و احزاب که بگذریم اکثریت عامه مردم تشکیلاتی نداشتند و بسامور سیاسی و مذهبی بملاقه مانده و فقط به حفظ بعضی رسوم چون عمل ختان و آویختن دعای مزوزه Mezuzeh بدروازه خانه های خود اکتفا میکردند. چون پهیای معمدان بانده زمانی قبل از عیسی در میان قوم بظهور رسد و مردم را بتوبه و انابه دعوت کرد خلائق دور او جمع شده به سخنان او با استعجاب و حیرت گوش فرادادند و به تعالیم او تسلیم گشتند تا آنکه «هرود آنتی پاس» بیمناک شده او را بقتل رسانید.

۹. آوارسی یهود

تا رضایت یهود پیوسته افزایش می یافت تا باوج شصت رسید و بمابقی مخوف منتهی شد. مدت شصت سال زد و خوردها و آشتیگیا گاه و بیگاه در سراسر فلسطین بوقوع می پیوست که از آن جمله یکی شورش یهودای جلیلی در سال ۶ م است رومیان با آنکه می دانستند که تنها وسیله ایجاد امن و سلام در آن ملک آنست که متمرزی مذهب و دین ساکنان آن نشوند و آنها را بحال خود گذارند ولی در موارد دیگر از اعمال زور و فشار بیرحمانه دریغ نمی کردند.

در اوایل قرن اول میلادی کشور فلسطین بچهار ناحیه تقسیم شده بود که سه نای آنها در تحت سلطنت پسران هرود. ولی ناحیه چهارم مشتمل بر یهودیه و ایدوم و سامریه. در زیر فرمان حکمرانی رومی مقیم شهر قیصاریه (کنار دریا) اداره میشد حکمرانان رومی برایت احسان دینی یهودان متعصب هیچکدام بیرقهای روم را با تصویر قیصر بمعبد اورشلیم (بیتالمقدس) درون

نمی‌بردند و یهود را برپرستش قیصر الزام و اجبار نمی‌کردند همینقدر قناعت داشتند باینکه یهود همواره یک قربانی بنام قیصر در مذبح معبد خود نیاز سازند. ولی طبع حساس آن قوم همواره با نظر دشمنی و کینه برومیان می‌نگریست وقتیکه نوبت حکومت یهودیه به حکمرانی بنام پیلاطس Pilates رسید درصدد برآمد که پرچم قیصر را نیمه شب بمعبد اورشلیم درون‌برده و همچنین عایدات معبد را تصرف کرده بمصرف ساختمان مجاری میاه در آن شهر برساند. ازین هردو امر اهالی بهیچان آمدند، بعد از آنکه «هرود اگریپا» Herodagrippa نواده‌هرودکبیر وفات یافت حکمرانان رومی پیاپی بناحیه یهودیه آمده و بارفتارخشن خود دمیدم بروحشت و تنفر یهود میفزودند. رفته‌رفته کارهای ملك مختل گشت دزدی و سرکشی و طغیان در اطراف و اکناف رو بفرآوانی نهاد. خاشاک بزرگ که مردی ست و لاابالی بود بقتل رسید و مابین یهود بابیگانگان و یهود با رومیها و یهود مردم سامریه جنگ و جدالهای خونین بو قوع پیوست تا آنکه سرانجام آنمرد مایوس بجان آمده در طلب استقلال بکلمه واحده قیام کردند.

در سال ۶۶ م. در اواخر عهد سلطنت نرون قیصر روم کار مابین ملت و حکام و سرداران رومی بچنگ کشید و همه عناصر یهودی که با هم اختلاف داشتند برای جنگ وجدال متفق و همدستان گشتند. حکمران شام تا آخر زمان نرون سرداری بود بنام و سپاسیان Vespasian که با آنان بچنگ درآمد. چون نرون در شهر رم وفات یافت این سردار با آنجا رفته جانشین قیصر متوفی گردید. ولی پسر خود تیتوس Titus را مأمور ادامه جنگ و سرکوبی یهود کرد. او نیز با کمال قساوت بر این کار اقدام ورزید پس نبردی خونین و سهمگین مابین این دو قوم غالب و مغلوب بو قوع پیوست تیتوس اورشلیم را محاصره کرد ولی مردم شهر سرتسلیم فرود نیاوردند و از سر جان گذشته با شجاعتی فوق‌العاده مقاومت ورزیدند رومیان با منجنیق های سنگ‌بار و آتش افکن محصورین را هدف حمله قرار دادند و باروهای پیاپی شهر را یکی بعد از دیگری خراب کردند. و آنمردم گرسنه و نومید همچنان دست از حیات شسته باینداری میکردند تا آنکه عاقبت شهر بتصرف رومیان درآمد و معبد اورشلیم طعمه حریق شد. رومیان بعد از یکماه محاصره چون‌بر- آنمردم بی‌پناه دست یافتند سراسر ایشانرا طعمه شمشیر ساختند. و شهر بکلی با خاک یکسان گشت و تیتوس با غنائم و ذخائر فراوان برم رفت و در آنجا طاق نصرتی بنام او برپا کردند که هنوز در میان خرابه‌های فوروم Forum در آن شهر تاریخی باقی و برقرار و شاهدگویای وطن پرستن شجاعانه قوم یهود است.

بعد از این شکست یهود و ویرانی معبد ایشان آئین عبادت و رسم قربانی موقوف شد و فرقه صدوقیان و دیگر فرق و جماعات همه از عرصه تاریخ محو گشتند. تنها گروهی که باقی ماندند همان فرقه فریسیان بودند و پس اما یک فرقه مبتدع جدید نیز بنام مسیحیان Christians نیز بتازگی قدم بر عرصه وجود نهاد و در گوشه و کنار ابراز حیات کرد و بمبارت دیگر رومیان موفق شدند که مذهب یهود را متفرق سازند و آن قوم را باطراف جهان پراکنده نمایند و دیگر محل عبادتی که عبارت از معبد اورشلیم باشد برای ایشان باقی نماند و جز غم و اندوه و شیون و زاری براستقلال و قومیت خود کاری دیگر بجای نماند.

چون سال ۷۰ م. در رسید انتشار یهود در اطراف بلاد بصورت مهاجرت دسته جمعی درآمد بعضی از سکنه اورشلیم بسوی بابل در مشرق روی آوردند و جماعتی دیگر بممالک عرب در جنوب

هجرت نمودند و بعضی دیگر در ممالک اطراف سواحل بحر الروم در شام و آسیای صغیر و ایطالیای امصر و شمال افریقا حتی اسپانیا متفرق گشتند .

شصت سال از ویرانی شهر اورشلیم و سوختن بیت المقدس بگذشت تا آنکه بار دیگر اندک گروهی که هنوز بوطن خود وفادار و در فلسطین ساکن مانده بودند سر بطنیان برداشتند . علت آن بود که چون «هادریان» Hadrian قیصر روم به آن دیار مسافرت نمود و خرابه اورشلیم را بنظر آورد امر فرمود که آن شهر را از نو بنا سازند و در محل معبد یهوه (مسجد الاقصی) معبدی رومی بنام «ژوپیتر» Jupiter Capitolinus برپا سازند . همینکه «هادریان» از شام بروم مراجعت کرد بقیه - السیف یهود بار دیگر دست بشمشیر بردند و برای حمایت از دین خود قیام نمودند پیشوائی بنام «ربی» عقیبه Rabbi Akiba بار دیگر آتش جنگ را مشتعل ساخت، ازین خبر هادریان خشمناک شده حکم فرمود که یهودان طاغی یاغی را بکلی از دم شمشیر بگذرانند . و اوامر اکیده صادر فرمود که هر کس مراسم یوم سبت را بعمل آورد یا سنت ختان را معمول دارد یا توریه را تلاوت کند بجرم سرکشی بقتل برسانند . سه سال و نیم این زدو خورد بطول انجامید و ملک یهود بکلی ویرانه شد و رومیان معبد ژوپیتر را بر فراز خرابه مسجد اسرائیل بنا ساختند که در اطراف آن یک کولونی رومی ساکن گشتند و هیچ فرد یهودی اجازت نداشت که در آن مکان قدم گذارد . فقط وطن پرستان یهود از دور بحوالی سرزمین مادری خود آمده و بر آن خرابه که در وسط آن معبد ژوپیتر نمایان بود مینگریستند و با دل برانده میگریستند . همه ساله روز نهم ماه آب رومی که روز سالگرد خرابی بیت المقدس است با آنها اجازه داده میشد که برون آمده و در کنار دیوار خرابه ای که از قدیم باقی مانده بود ایستاده و برفنای وطن و هلاک قوم خود اشک حسرت ببارند . «دیوار ندبه» از آن زمان تا امروز باقی و این رسم و سنت همچنان برقرار است .

۹۰. تدوین تلمود

با اینهمه رومیان نتوانستند قومیت یهود را بکلی نابود و منقرض نمایند و آن ملت گهسن برای دفاع از کیان و حیثیت وجودی خود راه دیگری پیش گرفتند ، یعنی وحدت مذهبی و فرهنگی را پایه بقا و مایه حیات خود دانسته روش مقاومت مسالمت آمیز را دستور خود قرار دادند و در نعت راهنمای پیشوایان عقلانی و اخلاقی خود یعنی ربانیون Rabbis زندگانی جدیدی آغاز کردند . در سال ۶۹ م که شهر اورشلیم در تحت محاصره جیش تیتوس رومی بود یکی از کهنه (ربی) بنام یوحنان بن زکی از میان لشکر روم فرار کرده بشهر ساحلی «بینه» Jabneh رفت و در آنجا مکتب دارالتعلیم دائر کرد که آنرا بزبان عبری (مدرسه) گفته اند و در سده برآمد که در آنجا حیات ادبی قوم خود را بوسیله تنظیم و تدوین شرایع و اصول آئین موسوی بقا و ثبات بخشید . از هر طرف شاگردان مستعد و فضلاء با ذوق نزد او گرد آمدند و باجهدی وافر وجهی مستمر بتفسیر کتب مقدسه باستانی قوم و جمع آوری و تدوین اخبار و روایات اسرائیلی مشغول گشتند در آن هنگام که شورای سنهادریم از میان رفته بود ، وی شورائی دیگر از علماء تشکیل داد و بسبب و ثبت نواریخ ایام و تقویم سالیانه یهود پرداخت و سپس بتالیف و نگارش نظامات و قواعد ملت یهود شروع کرد ، افراد یهودیان در اطراف جهان آن شورای جدید را ممتحن شناختند و اقوال و فتاوی آنرا در

ابواب اصول وفروع دین خود موثق و حجت دانستند رئیس این شوری که از آن پس به پتریارک Patriarch ملقب شد از طرف رومیان نیز رسمیت یافته و این رؤسا تا سال ۴۲۵ م. بیایی بسمت پیشوائی روحانی تمام قوم یهود در سراسر امپراطوری رومیان شناخته شدند .

مدت شصت سال این مدرائش در شهر یبنة برقرار بود و کارهای بزرگ انجام داد علاوه بر تفسیر دقیق شریعت (توریه) اخبار غیر مکتوب آنقوم را نیز مضبوط و مدون ساخت و مسائل مشکله را حل و اصطلاحات غامض را تعریف کرد و ربانیون عالم ودانشمند در این مدت آنجا را مرکز اعمال فکری و فعالیت علمی خود فرار دادند . «ربی عقیبه» سبک خاصی در تفصیل فصول و بتویب ابواب اخبار ملفوظ و روایات شفاهی اتخاذ کرد یعنی سراسر آنها را باقسام و بخشهای مستقل منقسم ساخت.

چون وقایع جنگ خونین عصر هادریان قیصر بوقوع پیوست این مدرسه نیز بسته شد عقیبه در یبنة بهلاک رسید و جمعی دیگر از فضلا و اهل علم نیز بقتل رسیدند از بازماندگان عدد قلیلی که باقی بودند طومارهای اوراق و مکتوبات خود را برداشته به شهر جلیل Galilee بردند بعضی در مکانی بنام اوشا Usha در نزدیکی بندر حیفا تجمع کرده و بعضی در نقاط دیگر مانند صفوریه و طبریة و سایر بلاد گرد آمده باهمان جد و جهد ممهود کارهای علمی خود را ادامه دادند .

میشنا The Mishnah

مدرائشهای یهود جلیل اساتید دانشمند پرورش داد و آنها بنوبت خود کتابی بقلم آوردند که بنام میشنا کبیر یعنی نسخه ثانی (العثنی) معروف است و آن مجموعه‌ای است در شش باب مشتمل بر قریب چهار هزار مسئله از مسائل دینی در تفسیر متن توریه و ترجمه آن بزبان معمول در قرن دوم میلادی . میشنا شامل فتاوی و احکام علماء و ربانیون اعصار ماضیه بانضمام تأویلات و شروح و حواشی دانایان زنده در آن عصر بود و در نزد یهود شأن و منزلت عظیم حاصل کرد و در عرض توریه قرار گرفت .

قوانین و شرایع عصر موسی در قرن دوم بعد از میلاد مسیح غالباً کهنه شده و درخور حوائج زمان نبود ازینرو همینکه تدوین کتاب میشنا در حدود ۴۲۰ م . اختتام یافت هادی و راهنمای جدیدی برای قوم فراهم ساخت نزدیک یکصد و پنجاه تن از علمای بنی اسرائیل تنبیها Tannaim در تحریر آن شرکت داشتند. و مواد مطالب را از شصده سال قبل (از افول اسکندر یونانی) تا عصر خود جمع آوری و تألیف کرده در احیاء آن کوشیدند تقسیمات آن کتاب اجمالاً ازینقرار است که يك باب در شرح اعیاد فصلی و ماه صیام است و باب دوم در مناجات و ادعیه و قوانین شرعی زراعت و حقوق و حدود فقرا و اغنیاء . باب سوم در حقوق نسوان و قواعد زوج و طلاق و باب چهارم در قوانین مدنی و جزائی . باب پنجم در اموال وقفی و موقوف مانند هدایا و نذور و قربانیها. و بالاخره باب ششم در آداب طهارت و نجاست اشیاء و اجساد و دستور تمسیل و تطهیر افراد .

مدرائشهای جلیل مدت یکقرن برپا و برقرار بود و بعد از آن روبانحطاط نهاد ، اوضاع اقتصادی و افکار روحانی مردم فلسطین موجب شد که مقام و مرتبه علماء آنها رفته رفته روینقصان گذارد گرچه مدت دوقرن دیگری هنوز دوام داشتند و در تألیف و تدوین تلمود همکاری و معاضدت

کرگند لیکن از علو منزلت آنها کاسته شده و مرتبت علمی و روحانی یهود از فلسطین به بابل منتقل گشت. اما مدرشاهای بابل مدتی دراز برقرار بودند، جامعه یهود در بابل در واقع از هنگام اسارت و عصر نبوکدنسار ۵۸۶ ق.م آغاز میشود. بعد از خرابی معبد اورشلیم و آوارگی یهود در ۷۰م. عناصر جدیدی از فلسطین ببابل مهاجرت کردند. در آن زمان بابل در قلمرو ملک سلاطین پارت (اشکانیان) بود و آنان نسبت بیهود عاطفه و مهر داشته و شخصی روحانی را از اعقاب داود نبی رئیس اسراء (زائس جالوت) یعنی رئیس روحانی آن قوم شناختند. و آنها را با افزایش و تکثیر نهاده عدد نفوس مهاجرین یهودی در دیار بابل بیک میلیون تن بالغ میکردید. ضمناً ربانیون ایشان در آنجا بیکار ننشسته و مجموعه تالیف و تحریر کرده و اثری بزرگ از خود بیادگار گذاشتند که بنام گمارا Gemara «علوم تکمیلی» نامبردار است.

چون کتاب میشنا تکمله و توضیحاتی لازم داشت و میبایستی که عمل تفسیر و تفسیر و تدوین و تالیف قانون توری و روایات قوم همچنان ادامه یابد. البته میشنا شاهانه و بنیان اساسی را برقرار کرد ولی متعاقب آن مفسرین دانشمند یهود بیکار مشغول شدند. قوانین غیرمکتوب را بگیری «حلاقه» Helakeh گویند و همچنین روایات شفاهی غیرشرعی «حکاده» Haggadah که در اخبار و اساطیر ربانیون نسلاً بعد نسل با آن زمان رسیده بود میبایستی مورد مطالعه دقیق قرار گیرد مواظب و خطایات بیشمار که در طی سنین و اعوام دراز در مدرشاهای و کتبه‌ها تفریر شده بود و در صندوق حافظه درسینه‌ها محفوظ مانده میبایستی بقلم درآید و ضبط و ثبت گردد. سخنان بسیار که شامل تعلیمات اخلاقی و حقایق دینی و حکایات و قصص و نوادر و امثال و اقوال بزرگان و حکیمان بنی اسرائیل بود و همه در اطراف صحف و کتب مقدسه ایشان دور میزد و کیفیت جزا و سزای انسانی در دنیا و عقبی را بیان میکرد میبایستی مشروحاً تحریر و تشریح شود. ازینرو اخبار و ربانیان در فلسطین و بابل همچنان تحقیقات شاغل ادبی خود را ادامه داده و میشنا را تکمیل و تنمیم نمودند.

در اواسط قرن سوم میلادی درست مقارن ایامی که ریاست عقلانی و روحانی یهود از فلسطین ببابل منتقل گردید سلطنت پارت زوال یافت و شاهنشاهی ساسانی در آن دیار مستقر گردید. ساسانیان برخلاف اشکانیان بسیار سخت و شدید و در دین زردشتی متعصب بودند، منان و مؤبدان در مملکت نفوذ کلمه بسیار بدست آوردند، در نتیجه یهودیان بابل پس از چند قرن آسایش و رفاه دچار عذاب و آزار گشتند. چون زردشتیان عنصر خاک را مقدس می‌شمردند. درگور کردن اموات را موجب آلاچی آن میدانستند ازینرو یهود را از دفن مردگان در خاک منع کردند و نیز امر کردند که قسمتی از قربانیهای خود را بنام خدای آذر در آتشکده‌ها انجام دهند و از آنجا که منان استعمال آتش را برای بیگانهگان حرام و موجب بی‌احترامی نسبت بان عنصر یزدانی می‌پنداشتند ازینرو آفر و ختن شوم مخصوص آئین سبت که از غروب جمعه تا آخر شب شنبه بدستور میشنا روشن و فروزان میدانستند (و هنوز هم این رسم نزد ایشان معمول است) مانع شدند در اثر این اشکالات و موانع مابین یهود و عمال دولت زد و خوردها و شورشها بوقوع پیوست که منجر بقتل عام و خونریزی‌ها باشد و در ضمن آن بسیاری از مدرشاهای و کتبه‌ها دستخوش غارت و نابودی گردید.

اما این فشار و ستم شعله شوق مذهبی یهود را فروزانتر ساخت و اهتمام و علاقه ایشانرا بحفظ فرهنگ و ادب قومی بیش از پیش محکم گردانید علماء و اخبار همچنان مطالعات خود را ادامه میدادند تا بالاخره تحریر و کتایب اخبار و روایات غیرمکتوب بیپایان رسید. و بهر ایشان

کتاب «گمارا» مدون گشت چون آنرا با «میشنا» ترکیب کردند «تلمود» بوجود آمد. اختتام تلمود در اواخر قرن پنجم میلادی میباشد و با ایجاد آن شاہکار بزرگ ورقچدیدی در کتاب تاریخ مذهب ایشان گشوده است و از آنروز که آن مجموعه عظیم مدون شد تاکنون باوجود مخالفتها و ممانعتها در انتشار آن وقفه‌یی روی نداد و آنرا فهرست جامع شرعی و رسمی و مجموعه اوصاف و تعاریف قومی یهود میتوان دانست که سراسر تفصیلات دین و آئین و معتقدات و رسوم و آداب ایشان جزء «وکللاً» از اصول و فروع در آن مندرج است. آن کتاب که همچنان شش‌باب و در سی و شش مجلد تألیف شده برای یهودیان بدیخت که همواره در قرون وسطی از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق در حال سرگردانی و آوارگی بودند مایه بقا و قوام گردید و بمنزله بازویی محکم و استوار اصول ایمان و عقیده ایشانرا محافظت کرده است. گرچه بکرات کتاب تلمود را از ممالک جهان طرد و رد کرده و آنرا مانند کتب شیطانی و متون سحر و جادو بحکم حاکمان محلی محکوم بفنا ساختند و در سربازارها نسخ آنرا آتش زدند و یا اوراق آنرا پاره کرده بآب ریختند ولی آن سند دینی همچنان باقی و پایدار مانده و برای ارواح یهودیان معذب و رنج دیده وسیله بقا و حیات و مایه دلخوشی و دلگرمی بوده است. در نظر سایر امم آن کتاب مجموعه‌ای سبک و مسخره بیش نیست ولی برای آن قوم مشتعل بر حکمت و معرفت حق تعالی است.

۱۱. یهود در قرون وسطی

اوضاع و احوال یهود در آغاز قرون وسطی در تحت تأثیر دو جریان و دو نیروی قوی دیگرگون شد، دو مذهب نوین یکی مسیحی و دیگری اسلام بر روی صحنه تاریخ جهان پدید آمدند اولی با یهود دشمن خونین و دومی اگر دوست موافق نبود دشمن مخالف نیز نبود. رابطه یهودیان و مسیحیان هم از ابتدا خصمانه بوده است زیرا از قرون اول میلادی بیده همیشه ربانزوی و اخبار یهود منکر مسیحیت عیسی بوده‌اند و او را طرد مینموده گرچه پیروان عیسی تاحدی همیشه مساعی جمیله مبذول میداشتند شاید بزور تبلیغ یهود را برس موافقت آورده و آنها را بمسحائیی آن بی‌غمیر عبری‌زاد معترف سازند. افزون از دو قرن بیوسه بسا آنها در مناظره و بحث سرگرم ولی تمام آن کوششها بی‌فایده بود و نتیجه مثبتی بدست نیآوردند. مخالفت یهود با مبادی مسیحیت مخصوصاً از آن تاریخ شدیدتر شد که بولس حواری St. Paul دین مسیح و بشارت انجیلی را از آسیا باروبا برد و یونانیان را بدین نوین در آورد و آنها با شم فلسفی مرموب و ذوق فکری غریزی مبادی مسیحیت عبری را تعبیر و تاویل کردند و حیات عیسی را مدار فلسفه یونانی در باب معرفت جهان قرار دادند و در اطراف سیمای آن پیامبر یک هاله از مبادی کلامی و علم لاهوت بوجود آوردند که برای دماغ عبرانیها قابل تحمل نبود. ربانزوی و کتبه یهود در تحریرات خود همواره باعمال و افعال و سرگذشت حیات افراد کمتر توجه داشته و غایت همت ایشان مقصور بنبات قوم اسرائیل و حفظ آن از زوال و فنا بود پس از بنرو بنس و متن تفسیری چشم دوخته و هیچگونه تاویلی را در آن جایز نمیشمردند و از تحقیقات فلسفی و تاویلات کلامی همیشه احتراز میکردند، چنانکه تلمود شاهد گویای این مدعاست. از بنرو بعد از یونانی‌مآب عیسوی بنظر نفرت نگریستند و جنبه هلنیزم آنرا نپسندیده و هیچگونه لطف و حمسی برای آن قائل نشدند و آنرا

مجموعه‌ئی از فضای مبهم و کلیات کلامی مبتنی بر افکار بیج در بیج فلسفی دانستند و بهیچوجه رضای نیشدند که از دین آباء و اجدادی خود که بسیار روشن و صریح و دستور زندگانی ساده و بی‌سبب بود که بزم خود آنرا منبث از ناحیه الوهیت میدانستند اندک منحرف شوند.

این اختلاف مشرب و تزاحم عقیده بعد از چندی صورت کشمکش و نزاع سیاسی حاصل کرد مخصوصاً بعد از آنکه امپراطور روم کنستانتین Constantine در سال ۳۱۲ م. دین مسیح را پذیرفته و آنرا آئین رسمی دولتی قرار داد این خصام و جدال اشتداد یافت، اساقفه نصاری که دارای اقتداری عظیم و اختیارات سیاسی در روی زمین گشتند همینکه ملاحظه کردند یهود هنوز در برابر مسیحیت مقاومت می‌ورزند بکلی از آنها مأیوس گشته دشمنی و آزار پیش گرفتند ازین سبب در طول مدت قرون وسطی کشمکش و نزاع یهود و نصاری روز افزون رو به شدت رفت و غالباً بخونی‌ریزی‌ها و زدوخوردهای شدید منجر میشد.

اما مسلمانان در آغاز با یهود به بیکی رفتار کردند در فلسطین و شام و عراق با آنها طریق مسالمت و مهربانی پیش گرفتند. از یکسو یهود غازیان عرب را ناجی خود دانسته چونکه ایشانرا از عذاب و آزار زردشتیان و مسیحیان خلاصی میدادند و از سوی دیگر مابین عبریها و عربها قرابت نژادی فرهنگی و مذهبی فراوانی وجود داشت ازینرو بحمایت مسلمانان برخاستند و پیش-آهنگ جنبش ایشان گشته با آنها به جاسوسی و همکاری یاری میکردند. تعالیم مدرث‌های بابلی در ممالک اسلام باردیگر رونق گرفت و «رئیس‌الاسرا» پت‌یارک یهود در بغداد یعنی مفرخ‌الاسلام شخص معتبر مهمی شناخته شد. تجار یهود نیز در عقب فاتحان اسلامیان بممالک مفتوحه داخل شده بجمع اموال مشغول شدند و صاحب ثروت گزاف گشتند و بازارهای بزرگ عالم را از یکسوی بحرالروم تا سوی دیگر آن در دست گرفتند.

لکن این وضع دوامی نیاورد و اوضاع اقتصادی دیگرگون گشت. نوبت بحمله اقوام ترک رسید، بار دیگر یهود در معرض ستم و آزار قرار گرفتند در طول دو قرن دهم و یازدهم آنقدر روزگار برایشان سخت شد که ربانیون و اخبار بابلی طومارهای متون دینی و ادبی خود را برداشتنند بار دیگر بسوی مغرب مهاجرت کردند و یکشور اسپانیا (اندلس) پناه بردند. پس آن سرزمین از قرن هشتم برای یهود مأمونی دلپذیر شد و سلاطین عرب آنجا با آنها بمدارا و مهربانی رفتار می-کردند. در این قرن نیز مهاجرین مشرق با برادران خود مقیم اسپانیا پیوستند و در آنکشور مصر جدیدی در فلسفه و علم بظهور آوردند.

یهود در اسپانیا

دوره اقامت یهود در اسپانیا برای ایشان روزگاری خوش و آرام آورد و برای تحقیقات علمی و مطالعات کلامی ایشان فصلی جدید آغاز گردید در آن زمان علم حکمت ریاضی و الهی و طبیعی در پرتو علمای اسلام بزبان عرب رونقی یافته بود. همچنین شعر و ادب یهود نیز در قرن یازدهم تجدید حیات کرد و افکار محققان و دانشمندان آن قوم در عراق نضج و پختگی خاصی حاصل نمود و آنها را از تنگنای نص تلمود بیرون آورد در نتیجه یک فرقه مبتدعه بظهور رسیدند که بنام قاریه Karaites معروف میباشد.

عقیده رجعت به اصل کتاب مقدس (توریه) و ترك شروح و تفاسیر الحاقی تلمودیت‌ها در این زمان رواجی بسیار یافت و آن جماعت برخلاف تلمود برخاسته و آنرا موجب انحراف ازهان و ضلالت افکار دانستند و مدعی شدند که حقایق اصلیه را که با بنیاد سلف الهام شده بود، مخفی و مستور می‌سازد .

پیشوای ایشان بنام عانان بن داود البندادی (م. ۷۶۷) که مردی عالم و حبري معروف بود برخلاف عقیده عامه قیام نمود و اعلام کرد که حقایق عالیه دین تنها محدود بمشون صحف و کتب عهد عتیق است و بس. تلمود قدوسیت و سندیت ربانی ندارد ، از این جهت عوام یهود او را مبتدع دانسته و پیروان او را «اطفال کتاب» نام نهادند و فرقه او به «قارئان» (یعنی قرائت کنندگان کتب مقدسه قدیم) معروف شدند. این جماعت ابداعات و تصرفات تازه در شرایع تلمودی بعمل آورده و رسوم و آداب بسیار کهنه را از نو احیاء و معمول ساختند . از آنجمله اکل لحم را حرام شمردند و افروختن شموع روز سبت را لازم ندانستند حتی در مرحله توکل و تسلیم گفتند مراجعه بطیب برای استشفاء و استملاج مکروه است زیرا که در نص کتاب آمده که خداوند (یهوه) شفا دهنده است و لا غیر. باری عقاید این فرقه از هر طرف بسط و توسعه یافت و در اروپا از اسپانیا تا روسیه انتشار عظیم حاصل کرد و هنوز در کشورهای شرقی غده قلیلی از آنها باقی و موجوداند . بهر صورت پیدایش مبادی و وضع تعالیم این جماعت در افکار یهود انقلابی عظیم ایجاد کرد و آنها را بشک و شبیه در اصالت تلمود و ادار ساخت و بکتاب توریه (عهد عتیق) رجعت کردند.

یکی از علمای آن عصر موسوم به سعدیابن یوسف (۹۴۲ - ۸۸۲) که رئیس مدرائ بابل بود فرقه قارئیه را بحق دانسته و با مراجعه بمشون عبری توریه که در آن زمان در خاطر هافرماوش شده و آن لغت منسوخ گشته بود لازم دانست که آن صحائف و کتابها را به لسان دارج زمان یعنی عبری در آورد تا آنکه فهم آن برای پیروان تلمود آسان باشد رهچنین آن کتاب مقدس را با فلسفه ارسطو که در آن عصر عبری ترجمه و رایج شده بود تطبیق و مقایسه نماید. او گفت ووحی و منطق» بمبارت دیگر کتاب خدا و فلسفه منتم یکدیگرند و هر دو برای وصول بپرستکاری و نجات ضرورت و لزوم دارند. پس برای مبادی کلامی یهود سبک و شیوه خاصی وضع کرد و کوشش نمود تا آنها را با افکار و فلسفه زمان خود موافق سازد ازین سبب سمدیا را پدر فلسفه یهود در قرون وسطی لقب داده‌اند.

مبادی و تعالیم فلسفی سعدیابن یوسف همراه مهاجرین یهود از مشرق بمغرب اقصی رفت و در آنجا نیز مورد مطالعه و تحقیق دانشمندان قرار گرفت و صورتی نوین حاصل نمود . تماس افکار شرقی و غربی در اندلس قریحه طالبان علم و متفکرین یهود را تحریک کرده و اسپانیا همچنان مرکز عمده فرهنگ و ثقافت یهودی در جهان گردید و در مدرائ قرطبه که در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) تاسیس گردید يك سلسله فضلا و دانشمندان بیایی بظهور رسیدند که از خود آثار نفیسه و افکار زرف در علم و ادب باقی گذاشتند از آنجمله بن جبرئیل بن عزرا و یهودای هلاوی همه مؤلفان بناماند که رسائل و منظومات مهم از ایشان در دست مانده است. بعضی مقالات و غزلهای ایشان بقدری عمیق و مؤثر است که از آن تاریخ تاکنون در کتبه‌ها در ضمن انجام آداب مذهبی تلاوت و ترنم میشود .

موسای میمونی

در میان دانشمندان غرب آنکه از همه معروفتر است شخص فاضلی است بنام موسی بن میمون (۱۲۰۴ - ۱۱۳۵) وی در قرطبه متولد گردید در جوانی از اسپانیا فرار کرده به قاهره (مصر) رفت و در آنجا بتألیف و تصنیف پرداخت. نخست کتاب میشنا را خلاصه و تحریر کرد و آنرا در طی سیزده فصل اساسی در آورد و دیگر آنکه سراسر شرایع و دستورهای ربانیون یهود را از نو تدوین و تنظیم کرد در حقیقت تلمودی از نو بنگاشت ولی اثر عمده او کتابی است بنام «هدایة المضلین» که در بحث و اثبات اصول عقاید یهود نگاشته شده که در برابر فلسفه (حکمت ارسطو) بقلم آورده و میخوهد اصل الوهیت مبادی شریعت موسی را ثابت نماید و استدلال می‌کند که هر چند عقل بوسیله منطق ضعیف‌تر از آنست که بتواند جانشین وحی والهام شود ولی آن برای تکمیل و تنمیع این لازم و ضروری است از اینجا معجزات انبیاء را بامعانی و تئوپلات عقلانی تعبیر و تملیل کرده عبارات و اشارات فوق‌الطبیعه کتب مقدسه را استعارات و تمثیلات دانسته و گفته است از هر کدام از این امور منتائی اخلاقی اراده شده است از آنجمله کیفیت خلقت عالم را بدانصورت که در سفر پیدایش (توریه) آمده تمثیلی دانسته که حقیقت در لباس مثل و حکایت ذکر شده است.

«راسیونالیسم» یعنی فلسفه عقلی که مبنای مکتب میمونی است مورد قبول جمعی دیگر از علمای یهود نشد ایشان گفتند که دین امری است روحانی و عرفانی و معانی و مفاهیم مستور و مخفی دارد و عقل را حد آن نیست که بآنجا برسد و فهم آن معانی و حقایق جز بوسیله خلوص نیت و صفای عقیدت نصیب احدی نخواهد شد این عقاید را «نعمانیه» که فرقه‌ی دیگری از یهود اسپانیا بودند (۱۲۷۵ - ۱۱۹۵) ترویج و تملیم دادند و گفته‌اند انسان با عقل ناقص و محدود خود هرگز نمی‌تواند بر حقیقت نامتناهی و کمال صرف که خاص ذات احدیت است احاطه حاصل نماید بلکه تنها وظیفه او آنست که با عقیده راسخ و خلوص نیت و صفای باطن و عشق قلبی بخدا ایمان آورد و بداند که خدا کل درکل است

کابالیزم

رفته رفته عقیده بمعانی مستور کتاب عهد عتیق و حقایق مرموز الهی صورت دیگری حاصل کرد و یکتوع افکار عجیبه و خیالات غریبه در فلسفه و کلام یهود پدید آورد و جماعتی پیدا شدند و گفتند که اعداد و حروف نیز معانی عرفانی مخفی دارد و کتابهایی در این باب برشته تحریر در آوردند که خاطر خوانندگانرا جلب کرده و در پی کشف حکمت مرموز و دانش مستور در پی اعداد و حروف کتب مقدسه (توریه) برآمدند و از ترکیب حروف و جمع و تفریق اعداد اسرار و رازهای نهانی را بزعم خود کشف کردند و از اعداد عشره هبری و حروف ابجد و تلاعب و تبادل در محل آنها یک سلسله مطالب و معانی استخراج نمودند. کابالیست‌ها از نموت یا سامی ذات الهی معانی و حقایقی استکشاف میکردند، ربانیون و اخبار و دانشمندان باین روش و شیوه دل بسته و علاقه مند شده کتب بسیار درین رشته تألیف کردند.

مسائل مهمه منجعی و غوامض مافوق‌الطبیعه گوناگون مثلا این مسئله را که از خداوند پندینی

کامل صرف چگونگی موجودات ناقصی چون جهان و انسان بوجود می‌آید؛ و چگونه از لایتهای شیء منتهای صادر می‌شود در معرض تحقیقات کابالیزم قرار داده برای این نوع سؤالات جوابهایی استخراج می‌کردند. مبادی فیلون فیلسوف و گنوستیک (عرفاء) اسکندریه را نیز همه با این شیوه و روش حل و تجزیه نمودند و مبادی تازه‌ئی وضع کردند و گفتند که از خداوند نوری الهی ناشی می‌شود همان طوری که بر تو ظاهری از خورشید مینتابد و این نور منبعث از مرکز الهی «مشیت» است که از او دو شیء دیگر «حکمت» و «علم» تراوش می‌کند و از ترکیب آن دو که یکی منکر و دیگری مؤنث است «لطف» و «قوت» زائیده میشود و از ترکیب آن هر دو که خود نیز نرینه و ماده‌اند «جمال» بوجود می‌آید و بالاخره از «لطف» و «قوت» و «جمال» جهان هستی صورت وجود یافته و انسان که دارای همه این اوصاف و کمالات است در حقیقت عالم صنبر است و همه قوای موجود در عالم کبیر در پیکر او بصورتی خرد و کوچک وجود دارد و اعمال آن قوای عظیمه برای انسان جز بوسیله استعمال کلمات و حروف و اعداد امکان ندارد و شناختن مسیحا نیز بوسیله هم آنها میسر است از این احکام حرفی عجیب غریب که وقتی در اروپا رواج فراوان یافت شیادان زمان استفاده کرده بدعوی مسحیت کاذبه برخاسته و باین ادله کابالی متمسک شدند و موجب زحمت اهل ایمان گشتند.

یهود در عصر حروب صلیبی

در این قرن یهود از سرحد اسپانیا بتمام اروپای غربی منتشر گشته و در دیار فرانسه و انگلیس و سواحل رود رن سکنی گرفتند و همه جا جوامع کوچک خاص خود را تشکیل داده و مراسم دینی خود مشغول بودند اما از آنجا که مناسک و آداب مذهبی خود را در خفی و در کنیسه‌های دربسته انجام می‌دادند که بیگانگان را بدانجا راه نبود. ازین سبب حس کینجکای و بدگمانی عوام را تحریک می‌کردند و این عقیده در نزد اهالی بومی آن بلاد روز بروز بیشتر انتشار می‌یافت که یهود جماعتی سبزه‌کارند که نهانی بر علیه جان و مال مردم اعمالی ناپسند دارند. پس آنها را بانواع جنایات و کارهای زشت متهم می‌ساختند. همینکه در آخر قرن یازدهم (پنجم هجری) نهضت جنگهای صلیبی پیش آمد و عامه اهل اروپا بر ضد کافران (غیر مسیحی) بهیجان آمدند همه بصصومت یهود نیز برخاسته و آنها را طعمه هلاک و دمار ساختند. این جنبش ضد یهود از آلمان شروع شد و کشتارهای دسته جمعی از آن قوم بدبخت در آنجا بوقوع پیوست و از آن کشور بدیگر ممالک اروپا سرایت کرد غالباً پس از قتل و عامها با زمانگان را محکوم بنفی بلد می‌کردند و در سال ۱۲۹۰ از خاک انگلیس و بعد در سال ۱۳۹۶ در فرانسه و سپس در اسپانیا و سایر بلاد آنها را از اوطان خود اخراج کردند.

یهود سیه روز به هر طرف پراکنده شدند بعضی در جنوب اروپا بطرف مشرق رو آورده بعضی از اسپانیا بنگاه ترکیه و شام آهنگ هجرت کردند بعضی از طرف شمال بسوی کشور پولند (لهستان) مهاجرت نمودند و در همه جا بلغتی مخصوص که یک لهجه عبری آمیخته بلغتی محلی بود تکلم می‌کردند و در همه بلاد بکارت تجارت و کسب و صرافتی اشتغال داشتند اما در هیچ جا با عناصر محلی مخلوط نشده هویت و ملیت خود را همواره حفظ می‌کردند. زبان یدی yeddish که مخلوطی از آلمانی و عبری است لسان رایج ایشان در شرق اروپا گردید.

بعضی دیگر که در ایتالیا و آلمان و اطیش باقی ماندند بحکم اولیاء محلی برای آنکه به کلی از سایرین جدا مانده بامر دم مخلوط نشوند برای خود «محلّه» خاصی در بدترین نقاط شهرها معین کردند با دیوارهای بلند که آنها را گسو Ghetho می‌گفتند و آن بیچارگان محکوم بودند که شبها از محلّه بیرون نیایند و الا به قتل می‌رسیدند و نیز برای آنکه شناخته شوند ومورد خفت و اهانت قرار بگیرند درغالب بلاد آنها را مجبور می‌کردند که قطعه قماش زرد رنگی روی جامه خود بعلامت یهودیت برسینہ بدوزند تا شناخته شوند و خلاصه آنکه همیشه درمرض قتل وغارت و جریمه وکیفر قرارداشتند.

اعیاد یهود در قرون وسطی

دراین دوره در چگونگی اعیاد یهود تحولات جدیدی روی نمود. ضروریات وحوالچ زمان دراروپا وشمال افریقا بامقتضیات ونشریفات معمهول درفلسطین وبابل البته دیگرگون بود. عاملزراعت که درآداب و تشریفات مذهبی عبرانیان قدیم تأثیری عمده داشت دیگر مورد حاجت واقع نمی‌شد و بناچار برای آداب ورسوم اجدادی قدیم می‌بایستی معانی و تمبیرات اخلاقی جدید وضع کنند تا آنکه قوم بتوانند درهر محیط که زیست می‌کنند وهرکار وحررفه کواشتغال میوزند آنها را رعایت کرده ومعمول بدارند.

اعیاد مقدس واوقات صیام که برپایه تواریخ تقویم قمری (که هنوز نزد عامه یهود متداول است) قرارداشت تغییرات محلی حاصل کرد. ازینقراره

۱- عید فصیح (Pesakh) دراواخرماه مارس یا درانتای ماه آوریل منمقد میشود وآنرا جشن سالگره تولد قوم اسرائیل قرار داده‌اند. البته در اصل آن عیدبهاره وبشکرانه زاد وولنگوسفندان وبار آوردن درختان منمقد میشده است ومراسم شکرگزاری بنمعت آزادی وخروج قوم از مصر بعمل می‌آمد. این عید درطول تاریخ یهود همیشه رعایت شده وهنوز میشود. مدت یکهفته نان فطیر مصرف می‌کنند ازین سبب آنرا (عید فطیرک) نیز مینامند. درشامگاه نخستین روزآنمراسم عید سدر Seder بعمل می‌آید وآنجنان است که تمام افراد خانواده دور یکدیگر جمع شده ونصلى از سرگشت «خروج» را تلاوت میکنند وجام مشروبی بنام کیدوش Kiddush می‌نوشند و رئیس خاندان دستها را شسته ومراسم مخصوصی رابجا می‌آورد. سبزی جعفری را درآب نمک نهاده و بیاد ایام ناگوار اسارت بابل میخورند. همچنین جامهای شراب وقطعات نباتات وریشه‌های گیاهان تلخرا می‌خورند وبیاد آزادی مناجاتها واوراد وبعضی مزامیر وبعضی قطعات ازسفر خروج را تلاوت می‌کنند بعد ازآن دری را بازکرده ودرمیان سرودن نغمات مزامیر داود و مصائب ایللیا نبی برای ظهور مسیحا دعا میخوانند وروی میز جامی بیاد ایللیا می‌گذارند پس باصرف شام شب مراسم عید پیاپان میرسد. وهمه بشادی وسرور مشغول میگردند وپدران بفرزندان عیدانه عطا می‌کنند.

تا چهل ونه روز بعد ازعید سدر هیچگونه جشن وشادی حتی مراسم هروسی نباید انجام بگیرد در روز پنجاهم عید «شاباهوت» یعنی «جشن هفته‌ها» میرسد که آنرا عید خمسین Pentecost نیز می‌گویند آن عید اصلا بیادگار رسیدن اولین نوبه حیویات والمار بوده ولی در ادوار بعد آنرا یادبود وشکرانه نزول توریة درکوه طورسینا منمقد میسازند.

بمذاز آن عید ران هشانه Rosh Hashanah در ماه سیپتامبر یا اوایل اکتبر در می‌رسد که جشن نودتن سال یهود است و آن عید «نواختن کرناها و ابواق» میباشد. در ابتدا این عمل برای دعوت و انشای قوم بود که از اطراف دورهم جمع شوند و در کردار و رفتار خود خائق خود را بیاد آورند و از گناهان خود بدرگناه او استغفار نمایند. و در تلمود برای این عید اهمیتی بسیار قائل شده و آنرا «روز داوری» نام داده است، در پی آن عید کفساره «یوم کیپور» در می‌رسد. که در آن روز مراسم توبه و انشای و طلب عدالت توأم با مراسم صیام به عمل می‌آید به امید آنکه بیهوش گناهان گذشته ایشانرا آمرزیده و آنان از بدیها و سیئات بازگشت کنند.

پنجروز بعد از آن موقع عید «سایبان» است که قدیماً بشکرانه رسیدن اثمار خزانی خیامی برپا میداشته‌اند و هنگام چیدن انگور و ساختن شراب منعمد می‌نموده ولی اکنون آنرا بیاد بود سرگردانی قوم اسرائیل در بیابان «تیه» منعمده می‌سازند. در این عید کتیبه‌ها را تزئین می‌کنند و بر درو دیوار گلهای میوهجات آویزان می‌سازند مخصوصاً از شاخ لیمو و شاخ نخل و برگ مرود و بیدکه همه محصولات کشور فلسطین است کنایس خود را زینت میدهند پس هر کس در جلو منزلگاه خود خیمه‌ای یا سایبانی برافراشته و در زیر آن نشسته با کسان خود بصرف طعام می‌پردازد و حتی در آنجا شب را بسوز می‌آورند. در روز آخر این عید «یوم سمخات» Simkhath (توریه) است که برای شریعت خود جشن گرفته و طومارهای توریه را از صندوقها بیرون آورده و دور کتیبه طواف میکنند.

یهود بر حسب روایات و اخبار موسوی دو عید دیگر نیز دارند یکی بنامחנוخ در ماه دسامبر، دیگری بنام پوریم در ماه فوریه یا مارس اولی عید شموع و مشاعل است و هشت روز امتداد دارد. که روز اول در کتیبه‌ها و در بیوت شخصی يك شمع روشن میکنند و در روز دوم دوشمعه و در سوم سه شمع و بالاخره روز هشتم هشت شمع می‌افروزند و این عید یادگار استقلال یهود و تجدید بنای معبد بدست یهودای مکابی در سال ۱۶۵ ق.م. انجام میگردد.

اما پوریم یا عید قرعه‌ها مربوط بکتاب «استر» است و آن یادگار نجات یهود از عقاب و قتل هلمی است که بغداداگری استر (در ایران) ختم بخیر شد در این روز هدایا و تحف و عیدانه دوستان بیکدیگر و مهمتران بکتران عطا مینمایند و برقص و تفتنی و جشن و سرور بیایان می‌رسانند.

۱۴. یهودیت در عصر جدید

اصلاح مذهبی Reformation پروتستان چندان بهبودی در وضع اجتماعی یهود اروپا فراهم نیاورد حتی لوثر آلمانی مصلح شهیر با آنکه نخست رساله‌ای بجهت ایت از یهود و منع آزارایشان بسال ۱۵۲۳ م. انتشار داد ولی بعد که تاریخ عناد یهود را با مسیحیت در سه قرن اوایل تاریخ میلادی مطالعه نمود علیه آنان بشم آمد و رساله دیگری بسال ۱۵۴۲ منتشر کرده و اسرائیلیان را دروغگو شمرده افسانه‌ها و حکایات که در سنکدلی و قسارت آن قوم و کشتن و با زهر دادن نفوس و اطفال مسیحیان درالسنه و افواه عوام منتشر بود و میگفتند که در روز عید پاک یهودی‌ها خون مسیحیان را مینوشند و یا اطباء ایشان مرضی مسیحی را مسموم می‌سازند باور کرده و در سخنان خود تکرار کرده. در دو قرن شانزده و هفده وضع اجتماعی یهود بجهت درجه انحطاط رسید و کاملاً در

محلله‌های خود «گیشوها» محبوبس مانده و از روشنی و نور دنیای خارج و لذائذ معنوی چون علم و هنر و فرهنگ محروم بودند .

در شرق اروپا - یهود تا امروز همچنان به افکار میراثی اجداد خود از روایات و اخبار بدست و وفادار مانده‌اند در مملکت پولند در قرن هفدهم یکبار مرض کشتار عام واقع شدند و هزارو پانصد تن از ایشان را در یک روز بقتل رسانیدند . در نواحی دیگر آن قوم در هر جا با معتقدات و اصول ایمانی قدیم خود عقاید جدیدی افزودند مثلاً در لیتوانی و روسیه سفید یهود اساس ایمان را فقط در متن عبری تلمود محصور و محدود دانستند در میان ایشان یک پیشوای (ربانی) بنام الیاس ویلنای Blijah of Vilna بظهور رسید که رئیس نافذالکلمه روحانی ایشان گردید وی دارای فکر و دماغ بسیار تیز و مندی بوده است و در زبان و ادب عبری و علم نجوم و دیگر علوم تألیفات بسیار دارد الیاس آکادمی معروفی دائر کرد که از اطراف و اکناف اروپا طلاب و تلامیذ برای قرائت و فهم تلمود و کتب قدیم بابلی در طول مدت قرن نوزدهم بدانجا هجوم می‌آوردند .

در اروپای غربی و مرکزی - در طول مدت دو قرن اخیر ۱۸ و ۱۹ وضع اجتماعی یهود با حرکتی بسیار بطیء و بتدریج بسوی آزادی میرفت و پاره‌ای حقوق مدنی بآنها اعطا شد و «رجعت از محله بدنیا» اصطلاحی است که معرف وضع آنها بود. در قرن ۱۸ از برکت روشنفکری و انتشار علم در مردم اروپا و حدوث انقلابات تاریخی در مملکت فرانسه و در آلمان اندک اندک عامه را متوجه بهبود حقوقی و حریت اجتماعی یهود میکرد .

انتشار عقاید «راسیونالیزم» و انحراف افکار عمومی در اروپا از خرافات مذهبی و ترك تعصب بالطبع موجب آزادی عقاید و رفع موانع و سد های اجتماعی گردید و افراد برجسته یهود در مراکز فرهنگی نفوذ کردند در آن زمان میان ایشان شخصی بظهور رسید که موسی مندلسوهن Moses Mendelssohn نام دارد وی را بسزا بزرگترین رجال یهود در دوران جدید میتوان دانست مندلسوهن در شهر برلن بمحکامه آلمان در مراکز حیات علمی آن شهر راه یافت و با ادیب معروف معاصر آلمانی خود «لینتک» Lessing دوست شد و در زبان آلمانی دارای قلم و قوت تحریر زیاد گردید و آثار برجسته انتشار داد که در سراسر اروپا مورد قرائت و مطالعه خوانندگان بسیار شد. از جمله اسفار خمسه (توریه) Pentateuch و سنی قسمتهای دیگر از توریه را به نشر فصیح آلمانی ترجمه نمود و بر آن تفاسیر و تملیقات عالمانه نکاشت و بخط و الفبای عبری بچاپ رسانید وی برای آزادی و رفاه ابناء قوم خود مساعی جمیله مبذول داشت و راه را برای ورود آنها بجریان حیات جدید باز کرد و بمردم اروپا نشان داد که اگر یهود آزاد شوند ممکن است عناصر مؤثر و مفیدی مانند او برای جامعه بوجود آورند .

عصر لیبرالیسم و اصلاح

با انتشار اصول دموکراسی در امریکا و اروپا بالاخره یهود آزادی مدنی کامل حاصل کردند، انقلاب افکار که اصل و قاعده «سای و آزادی بشر در خلقت» را وضع کرد موجب سادت ایشان شد ، انقلاب فرانسه آنها را بادیکر افراد فرانسوی برابر قرارداد . ناپلئون بناپارت بهر جا رفت محله ها (گتو) ghetto و دیوارهای بلند آنها خراب کرده یهودیان را آزاد میساخت . اما بعد از

اوهکس العملی بظهور رسید و در سراسر اروپا جریاناتی علیه ایشان بوقوع پیوست که آنها را مخیر میکردند که یا قبول دیانت مسیح نمایند یا دوباره به «محلّه» برگردند. پس بعضی شق اول را اختیار کردند ولی بعضی دیگر به دستجات انقلابی و خفیه کار «زیرزمینی» متصل شده و علیه حکومت‌های مرتجع و محافظه کار اروپا آتش شورش‌ها و ملیت‌ها را دامن میزدند. عاقبت در سال ۱۸۴۸ که انقلاب اجتماعی اروپا اوضاع را دیگرگون ساخت یهود در سراسر ممالک اروپا حق برابری با سایر افرادناس را در برابر قانون حاصل کردند درهای دانشگاهها بروی آنان باز گردید ، اطباء و سیاسیون و نویسندگان و استادان و علمای معتبر در میان آنها بظهور رسید که همه در درجات عالیه جامعه اروپائی مقام داشتند. در این مبارزه شدید اجتماعی اروپا که بفتح و غلبه دموکراسی سیاسی خاتمه یافت یهود بیش از همه استفاده کردند .

این تحولات خارجی و آزادی مدنی قوم اسرائیل در داخل آن ملت نیز اثرات بزرگ داشت چون آنها ملاحظه کردند که جهان تغییر یافته و آثار ازمنهٔ ماضیه از میان برداشته شده و در برابر حرکت و سیر آزادی «لیبرالیزم» دیگرمانمی وجود ندارد با لطمه در صد برآمدند که در وضع داخلی خود نیز مانند سایر ملل تغییراتی بدهند دانشمندان ایشان که در اعمال و افعال دنیای جدید صاحب نظر و اثر شده بودند بخوبی دریافته بودند که یهودیزم دیگر نباید در تنگنای افکار و در ماورای حصارهای تعصب جاهلیت باقی بماند بلکه باید مانند قدیم روش مترقی پیش گرفته تحول جدیدی حاصل کند . در نتیجه این گونه افکار جنبشی در آن قوم پدید آمد که بنام «اصلاح یهودیت» معروف است. ابتدای این نهضت در بعضی از کتیه‌ها پدید آمد بعضی ربا یون و کهنه در صد برآمدند که تشریفات خشک و رسوم کهنه را تجدید نموده آنرا ساده تر و عملی تر سازند پس در مناسک روز سبت باختصار گرایدند و دعاها و اوراد عبری را بالسنه محلی تلاوت و ترتیل کردند . پاره‌ای مسائل راجع بظهور مسیحا و قیام اموات و روز قیامت و مراسم قربانی با این عصر فلسطین همه را مسکوت گذاشتند... ارغنون و ساز در کتیه‌ها نهاده و سرودها و مزامیر را بالسنه محلی سرودن گرفتند ، این نهضت در شخصی بنام ابراهام جیکر A. Geiger تمرکز یافت وی صریحاً اعلام کرده گفت ، «یهودیت افسانه‌ای منسوخ و معدوم نیست بلکه باید بعضی حشو و زوائد را از آن حذف کرد یا تغییر داد تا آنکه در جهان وضعی عالیتر و مهمتر حاصل نماید و از نومذهی جوان شود .»

این نهضت اصلاح «Reform» خود نیز دو جنبه پیدا کرد، جماعتی راه اعتدال پیش گرفتند و گروهی طریقه انقلاب و تند روی رفتند دسته دوم در سال ۱۸۴۳ بی محابا قیام کرده مبادی خود را این چنین اعلام کردند که ، اولاً مذهب موسی استمداد بی حد و حصر برای تحولات جدیدی را دارا میباشد ، ثانیاً مجموعهٔ مباحثات و مناقشات و جرح و بحث که بنام «تلهود» معروف است دیگر قیمت مذهبی ندارد و از لحاظ اصول و فروع دین ارزشی برای آن گذاشته نمیشود ثالثاً عقیده برجست مسیحا که روزی با اسرائیل بازگشته و در فلسطین سلطنت باستانی را احیاء خواهد کرد خیالی خام بیش نیست . برای یهود هیچ وطن خاصی فرض نباید کرد و هر یهودی در هر کشور که متولد شود تابع آن مملکت و اهل همان دیار خواهد بود .

پس در آن سال مرتجعین بر علیه متجددین بمبارزه و مجاهده برخاستند نهضت لیبرالیزم را متوقف کردند و در جنبش تجدد خواهی در اروپا فتوری حاصل گردید و آن با امریکا منتقل شد که تا وقت حاضر همچنان در آن اقلیم با کمال قوت باقی است .

متمصبین و کهنه پرستان یهود در آغاز برخلاف جنبش اصلاحی بودند فشار سخن و تأکید دعوی خود را بر روی این قصه نهادند و فروع و اعمال را بر اصول عقاید ترجیح دادند بمبارت دیگر اعتقاد ایشان آن بود که پیروی از آراء و مبادی رباتیون و کاهنان ضروری نیست ولی انجام مناسک و عبادات و آداب بر طبق متون شریعت موسی از روی کمال خلوص و نهایت صداقت واجب و لازم است و باید بر حسب قواعد تفسیرات نلمود آنرا هر روزه در زندگانی متابعت کرد. چراغهای لیلۃ السبت را باید فروزان ساخت و رسوم و تشریفات یوم السبت را باید دقیقاً بجا آورد، حفظ اعیاد و احترام ایام مقدسه را باید لازم شمرد قواعد حلال و حرام را در اغذیه و اشره باید حتماً رعایت کرد ذبیحه غیر یهود را نباید تناول نمود و اگر قوم بخواهند رستگاری در پیشگاه خداوند (یهوه) حاصل کنند باید حتی المقدور روش وطنیتی که در فلسطین در اعصار ماضیه معمول بوده باستانیای قربانی روزانه در برابر مذبح معبد اورشلیم مابقی همه را بدقت رعایت کنند.

صیهونیزم و تأسیس ملیت جدید

ترقیات و کامیابیهای اقتصادی و فنی که در نیمه دوم قرن نوزدهم نصیب قوم یهود شد بار دیگر موجی از بغض و نفرت در اروپای غربی برانگیخت و احساسات ضد یهود «Anti Semitism» را بار دیگر بجوش آورد در تمام ممالک حوادث فجیع بر علیه ایشان بظهور رسید که داستان در ایفوس در فرانسه نمونه‌ئی از آنهاست. ازینرو بسیاری از افراد یهود ناچار متصد شدند که مادام که یک وطن ملی در سرزمین فلسطین نداشته باشند امن و سلام برای ایشان غیر ممکن است این عقیده که روز افزون نضج و انبساط حاصل میکرد بسرعت بصورت یک نهضت بین المللی درآمد که بنام صیهونیزم Zionism معروف گردید.

صیهونیزم که طرفداران آن همه یهودیان متمصب و مرتجع بودند بر عقاید اصلاح طلبان متعدد برتری یافتند. اعلامیه بالفور Lord Balfour در اثناي جنگ جهانی اول معلوم کرد که دولت بریطانیای کبیر تأسیس مملکت خاص یهود را در سرزمین فلسطین با نظر موافق مینگرد و وسائل نیل با این مقصود را از هر جهت فراهم میسازد. اعلامیه بالفور وضع سیاسی یهود را دیگرگون ساخت در مدت بیست سال هزارها تن یهودی از اطراف جهان بسوی فلسطین رهسپار گشتند و در تحت قیومت دولت انگلیس British Mandate پایه و اساس حیات جدیدی برای خود در آنجا طرح ریزی کردند. مصادف با همان اوقات نهضت نازیسم Nazism در آلمان و حوادث جنگ دوم جهانی گستر و زجر و نکال هولناکی که در اروپای مرکزی در باره این قوم بدبخت معمول داشتند علاقه یهودیان را بتأسیس یک دولت مستقل یهود روز افزون ساخت. و عاقبت منجر بآن گردید که سازمان ملل متحد UNO در مجمع عمومی در سال ۱۹۴۷ بتجزیه خاک فلسطین رای داده و تصویب نمود که یک قسمت آن کشور مخصوص قوم یهود باشد. گرچه تأسیس دولت جدید اسرائیل آمال قوم را صورت تحقق بخشید، ولی مقاومت شدید ملت عرب علیه این دولت هنوز آرام نچایفته و حوادث سهمناک در شرق بحرالرم بظهور رسیده و در آینه نیز متحمل الوقوع است.

تحولات تازه

اخیراً متفکرین یهود متوجه شده‌اند که بایستی مابین متعصبین و متجددین وجه مشترکی بوجود آورند وحد وسطی ایجاد نمایند ازینزودر اروپا و سپس در آمریکا فکر «ارتودوکسی جدید» Neo-Orthodoxy یهود انتشاری بلیغ یافته است ، این نهضت که در اواسط قرن نوزدهم منشأ گرفت بکشور آمریکا نیز سرایت کرد و در آنجا بسرعت انتشاری عظیم حاصل نمود و یک سمینار (مجلس بحث) Seminar مابین کنیسه‌های متحده آمریکا در شهر نیویورک تشکیل یافت که هدف آن یافتن حد وسط مابین دو طرف بود بطوریکه بین صیهونیست‌ها از یکسویبارفورمیست‌ها از سوی دیگر توافقی ایجاد نمایند .

مرتجمین کهنه پرست و کنسرواتورها موافقت کرده‌اند که ایجاد دولت یهود در فلسطین با عبادت بخدای یهوه در سایر نقاط جهان منافاتی ندارد آن دولت که در وطن یهود تشکیل میشود مرکزی خواهد بود که ثقافت و فرهنگ قوم را حفظ کند و معتقدات و مبادی دینی را بمنفعت طرفین دو جناح نگاهداری نماید .

در خانه باید گفت که آینده یهودیزم ظاهراً در دست این دو گروه است و باید دید که آیا آنها قادر خواهند بود دیانت و آئین نیاگانی و فرهنگ باستانی خود را بطوری حفظ کنند که پایه آن در این جهان متزلزل و متغیر کنونی ثابت و پایدار بماند یا نه ؟ البته این هر دو چندان از یکدیگر دور نیستند زیرا هر یک از این دو جناح بالطبع مایل و شایقند که وحدت خود را با طرف دیگر حفظ کرده ایمان و قول و فعل خود را با یکدیگر نزدیک سازند .

فصل چهاردهم مسیحیت در آغاز ظهور: مذهب عیسی

سرگذشت مسیحیت تاریخ دنیاست که از عقیده به تجسم الهی در جسد شارع و بانای آن ناشی شده. هر چند دیگر ادیان نیز هر يك بنحوی عقیده‌ای به تجسم دارند لیکن در هیچیک از آنها آنچه‌ای که این مسئله در آئین مسیح پیدا کرده مشهود نیست. سراسر تعالیم نصاری در اطراف ایمان به این قضیه دور میزند که شخص عیسی روشن‌ترین ظهوری از ذات الوهیت است. لیکن این دین که با عقیده به تجسم الهی آغاز میشود منقلب گردیده و در طی تحولات عدیده جنبه بشری پیدا کرده و بشریت با همه امیال و بالآخره با همه ضعف و قصور در آن متجلی شده است. داستان آن مذهب بسیار دراز است و از بس که مراتب اوج و حقیقت و عوالم نام و تنگ را طی نموده تاریخی پر ممتنی و عبرت انگیز بوجود آورده است. در هیچیک از دینان جهان مقاصد اعلای روحانیت با بداهه این دین نمودار نیست و نیز بقدر آن از آن مقاصد عالیه دور نمانده است. نقل این سرگذشت بروشنی و اختصار کار آسانی نمیباشد در داستان قرن اول میلاد مسیح آنقدر کتاب‌ها بقلم آمده‌است که هیچ عصری از اعصار تاریخ بیای آن نماند. منابع عمده تاریخ آن زمان عبارت‌اند از اناجیل اربعه Gospels و نامه‌های رسولان Epistles که مجموراً کتاب عهد

جدیده، N.T. را تشکیل میدهند و آنها نیز ثبوت خود آنقدر در محل مطالعه و انتقاد افکار محققین قرار گرفته که باز هیچ کتاب مدون دیگری در جهان ازین حیث بیای آنها نمیرسد .

ارباب انتقاد تاریخی مخصوصاً در هفتاد و پنج سال اخیر در مطالعه آن استاد و اوراق به شدت سرگرم بودند و بالاخره باین نتیجه نهائی رسیدند که در کتاب «عهد جدید» مذهب نوین عیسوی در باب شخص عیسی جرح و تعدیل بسیار حاصل کرده است ولی در مقدار این جرح و تعدیل مابین محققین اتفاق رأی حاصل نشده است . این نکته مسلم است که عیسی خود تمایلی خود را تحریر ننمود بلکه بشاگردان خود اعتماد فرموده و بآنها امر کرد که باطراف جهان بگردند و آنچه از او آموخته و در حافظه خود بیاد دارند بدیگران تعلیم دهند . عموم مورخین متفقاند که بعد از مرگ او بعضی از شاگردان وی آن کلمات و اقوال را برشته کتابت در آوردند و بر آنها جایجا یادداشت هائی تاریخی برای آنکه فراموش نشود اضافه کردند و در نتیجه يك سند بلکه يك سلسله اسناد در باب این دین بوجود آمده که ایشان از آن به حرف «Q» تعبیر میکنند این کلمه (مخفف کلمه آلمانی Quelle بمعنی «منبع» است) و باز همه مورخین بر آنند که این مجموعه «Q» در اثر اعمال مسیحیان صدر اول رنگهای خاصی بخود گرفته است و بعضی اقوال شاید بر آن افزوده شده که به و غلط آنها را به عیسی منسوب داشتند ولی باز رویهم رفته آن مجموعه «Q» يك سند محکم و موقی میباشد و بالطبع نخستین منبع و تنها سرچشمه اطلاعاتی است که نویسندگان انجیل متن لوقا از آن اقتباس و اتخاذ کرده اند آنها از منابع دیگر نیز مواد دیگر که بطور شفاهی یا کتبی بدستشان افتاده اضافه کرده اند . آنها از انجیل مرقس که قبلاً وجود داشته در حدود ۷۰-۶۵ م. کتاب شده بعداً نیز استفاده کرده اند ، انجیل یوحنا از همه متأخر است و در آخر آن قرن نگاشته شده و بیشتر از منابع خصوصی دیگر کسب اطلاع کرده و در مسائلی که بیشتر به کیفیت موت و حمایت عیسی مربوط است بحث نموده .

در سراسر این اسناد و مآخذ يك تقسیم بندی نامرئی نیز جریان دارد یعنی آنچه از خود عیسی است با آنچه راجع باوست از هم تفکیک میشود . لیکن دانشمندان و محققین در سر تجزیه و تفکیک این دو مطلب یعنی آنچه شخص عیسی تاریخی را نشان داده و آنچه نشو و نما ی تاریخ مسیحیت عصر اول را ظاهر می سازد اتفاق کلمه ندارند و هر يك برای خود تجزیه و تقسیمی قائل شده اند در سر بعضی نکات طالب علم بعد از يك سلسله بحث و تحقیق تنقید بالاخره ناگزیر میشود که به رأی و فکر خود اعتماد کرده و شخصاً قضاوت نمایند که کدام يك ازین مطلب مربوط به عیسی تاریخی است و کدام يك مربوط به کلیسای صدر اول است . البته عقیده حازم بر سر این نکات کاری بسیار مشکل است . و دلایلی وجود دارد که انسان ناگزیر میشود اذعان کند که سرگذشت حیات عیسی تا حدی بر مدار اعتقادات و افکار شخصی دور میزند . از جهت دیگر در سر بسیار مطالب توافق زیادی بین فضلا و محققین وجود دارد . و شاید در آینده زمانی برسد که اهل علم و تحقیق بالاخره در تفسیر جزئیات حیات عیسی متفق الکلمه شوند .

ما در این فصل سعی کرده ایم که در این باب تحقیقات و اشاراتی چند بیان کنیم،

۱. دنیائی که عیسی در آن زائیده شد

این که عیسی در ناحیه ای دنیا آمده که بتازگی در تحت استیلای رومیان قرار گرفته بود نکته ایست پر معنی که میسزد اگر بدان آغاز سخن نمائیم ، یکی از آخرین کشورهایی که رومیان به نیروی سلاح در تحت ملکیت خود در آوردند کشور فلسطین بود . قبل از آن قوم یهود چنانکه در فصل سابق گفتیم چندین بار در زیر یوغ بیگانگان در آمده بودند ولی سلطه رومیان بر آنها سخت تر و دشوارتر از دیگران می نمود بیشتر از آن سبب که رومیها خود را کنار گرفته و جز اداره حکومت کار دگر نداشته و نسبت به سکنه بومی فقط جنبه حفظ انتظامات را رعایت میکردند و هیچگونه روابط همکاری و هم وطنی مابین آنها با ساکنین محلی وجود نداشت . ایشان از این لحاظ درست تا اینجا بر خلاف یونانیان بودند زیرا که آنها بقوت و نیروی ابداع موسوف بودند و بهسولت میتوانستند در روح مردم کشور مغلوب نفوذ کرده و افکار و اندیشه های ایشان را درک نموده و برای آن وزن و قیمتی قائل شوند .

رومیان و یهود بطور کلی در دو قطب مخالف قرار داشته و آنقدر از هم دیگر برکنار می - زیستند که فهم کنه و باطن هر قوم بر قوم دیگر مسئله ای مشکل بود و یکی در صدد نبودند که هم - دیگر را بدرستی بشناسند و تفاهم حاصل نمایند .

دلهای بیمهر و جامد آن هردو نسبت بیکدیگر و بی خبری از فرهنگ و ثنافت یکدیگر موجب جدائی آنها شده بود چندانکه امکان سازش را از میان برداشته و ناچار وضعی بوجود آمده بود که در حینیکه ناگزیر بودند اجباراً با هم در یک ناحیه سکونت کنند ولی دائماً زد و خورد ها و تصادمات اجتماعی مابین ایشان بو قوع می بیوست . وقتی که عیسی متولد شد در کشور فلسطین این وضع بر قرار بود چنانکه وی در اوان صباوت مناظر تغییرات پیاپی در اوضاع سیاسی و اجتماعی تأثیری آشفته در نفس او مینمود . عیسی در محیطی آلوده به تزاحم و تنازع و مشاجرات نامطلوب و مختصمات تلخ نشو و نما کرد ، از هر طرف تنور اختلاف و کشمکش گرم بود . دلهای مردم از جریان وقایع ناپسند بر از خون روحشان از فرط خصومت و نزاع در عذاب و بنابر آنچه که مورخین آن عصر نوشته اند از آن زمان دورنمایی پر آشوب و درهم و آشفته در برابر نظر طرح میشود .

انقسامات سیاسی فلسطین در زمان عیسی

در حدود زمان تولد عیسی هرود کبیر Herod پادشاه اسرائیل از جهان رفت . سه پسر از او باقی ماندند . در وصیت نامه خود وی مملکت فلسطین را مابین آنها تقسیم کرده بود . در حالی که آن کشور سه روز در آستانه انقلاب و انفراض قرار داشت آن سه شاهزاده به تختگاه روم شتافتند تا آنکه تقسیم ملک موروث خود را به تصدیق رومیان برسانند . اگستوس سزار Augustus César قیصر روم قسمت یهودیه و سامرا و ایدومیا را به فرزند ارشد وی ارشلوس Archelaus واگذار کرد و ناحیه جلیل Galilee و پریا Perea را به دومی هرودانتی پاس Antipas و قسمتی که در شمال دریایچه جلیل واقع شده بود به سومی موسوم به فیلیپ اعطا فرمود . ولی ارشلوس نتوانست ملک سهمی خود را مانند دو برادر خود نگاهدارد . اوگوستوس قیصر در تفویض آن ناحیه باو احتیاطاً تملل نمود و حق

هم داشت زیرا بعد از سه سال خشونت و بی‌لایقی به تفسیر های عظیم و خطاهای بزرگ متهم شده و قیصر او را به مملکت (گال) تبعید کرد و بجای او یکی از صاحبمنصبان رومی که سمت حکومت کشوری شام را نیز داشت برقرار گردید.

متوالیاً چندین حاکم رومی در پی یکدیگر در فلسطین منصوب شدند و از شهر قیصریه Caesarea بر ناحیه یهودیه حکم میراندند. اکثر آن حکام مردمی بی وجدان و خود خواه بودند که جز انباشتن کیسه خود و بازگشتن بدیار خویش مقصدی دیگر نداشتند فقط عده معدودی از آنها در صدد بودند که در زیر پرده حکومت دست نشانده یهودی عملی تاریخی انجام دهند. هر چند ظاهراً تاحدی که مقتضیات سیاسی ایشان حکم میکرد به یهودیان آزادی مدنی و مذهبی طاکرودند معذالک يك نوع کنترل نهائی بر سر مردم یهود برقرار بود مثلاً طبل‌های کاهنان و ربانیون آن قوم را در برج انتونیوس ضبط کرده بودند و در مواقع تشریفات خاصی در صورتی که آنها موافقت میکردند اجازه خروج آن داده می‌شد. بدینوسیله حاکم در تعیین کاهن عالی مقام صاحب نظر می‌بود یعنی با هر کسی موافقت داشت پوشیدن آن البسه را اجازت میداد. غالباً سعی میکردند پرچم‌های جنگی و سپرهای سیاهی را که بر آن‌ها صورت قیصر مانند خدای معبد نقش شده بود در فراز شهر اورشلیم نصب کنند لیکن یهودیان برخلاف این تصمیم بقتضی و غضب برخاسته و حکمران مجبور می‌شد که از آن عمل موقتاً اجتناب نماید.

بدیهی است با این اوضاع و احوال قوم یهود بهیچوجه راحت و سعادتمند شمرده نمیشدند و علاوه بر مشکلاتی که در خارج برای آنان موجود بود در داخل نیز باهم مشاجره و تنازع داشتند و فرق فریسیان و صدوقیان و غیرمتندان هواخواهان زیلوئوس هر دو با هم روزگاری بچنگ و جدال می‌گذرانیدند.

اوضاع جلیل

در کشور جلیل تحریکات و تشنجات و سعی کمتری داشت. هرود آنتی پاس Herod Antipas بر سر قومی گوناگون که از عناصر مختلفه مرکب شده بود سلطنت میکرد. مردم یهودی نژاد اکثریت کمتری داشتند ولی در آنجا مردم یونانی زبان و اقوام فنیقی اهل سواحل و مردم سامی اهل بلاد شمالی بهم اختلاط یافته بطوریکه در بعضی نواحی عدد یهودیان کمتر از شماره نفوس بیگانگان Gentiles بود از آن گذشته در سراسر سواحل رود اردن در حدود مرز پریا Perea قریب ده شهر وجود داشت که همه استقلال داخلی داشتند و با سلوبسازمان قدیم شهرهای یونانی باهم دیگر طرح اتحادی ریخته بودند. گویی آنچه اسکندر کبیر در عالم خیال برای نظم جهان تصور کرده بود آنها در در فلسطین از قوه بفعل آورده بودند. وجود آنها باعث بود که هرود آنتی پاس سیاست جمیع رسالت بین اقوام و ملل را پیش گیرد. وی می‌دانست که اگر فرهنگ و ثقافت اقوام مختلف در ملک وی بدر هم آمیخته گردد باعث وحدت اتباع او خواهد شد. یکی از این مظاهر فرهنگ‌های مختلط همانا بنای شهر بزرگی با سلوب یونان و روم در آن ناحیه بود که بنام سفوریه در چهارمیلی شمالی شهر ناصره بوجود آمد. معذالک این شهر نوبنیاد تحت الشعاع شهر دیگری بنام طبریّه در ساحل غربی دریاچه جلیل قرار داشت که در آن فوروم بزرگی با ستونهای بلند بنام امپراطور روم ساخته و

هرود خود آنرا اسم گذاری کرده بود در آن شهر نفوذ تمدن یونانی منتهای وسعت را داشت .
اکثر یهودیان ساکن جلیل خود باین اوضاع تن در داده و مانوس شده و خواه و ناخواه
براین سبک زندگانی گردن نهاده بودند و با کمال کراهت، مالیات و باج و خراج های مستقیم و شخصی
را می پرداختند تا بمصرف هزینه های حکومت برسد . یعنی قسمتی قلیل از آن به خزانه هرود
آنتی پاس تحویل گردد و بقیه به تختگاه قیصر در اقصای ملک یعنی شهر روم منتقل شود . علاوه
بر آن بمنوان حقوق عوارض گمرکی نیز مبالغ گزافی برای صادرات و واردات بشهرها و بازارهای خود
می برداختند در کنار هر بندرگاه و در هر سرپل محلی برای اخذ عوارض برقرار بود مخصوصاً
مالیات نمک که در هر گوشه و کنار از مردم می گرفتند بیشتر موجب هیجان می شد . و یهود مشاهده
می نمودند که باید قیمت غلامی و اسارت را از حاصل دست رنج خود بپردازند . از این قرار که
در سال - ۶ - بعد از میلاد کرینوس *Qurinus* حکمران رومی شام دستور داد مردم فلسطین را
سرشماری نمایند تا بهتر بتواند از آنها باج و خراج بگیرد . ولی بلافاصله واکنش سختی در میان
یهود بظهور رسید . ظاهراً در آن وقت عیسی طفلی ۱۲ ساله بوده و خود شاهد عدم رضایت یهودیان
ناحیه جلیل است که چگونه همان عدم رضایت منتهی به طغیان و یاغیگری گردید .

یکی از مردم جلیل بنام یهودا باهمدستی یکی از فریسیان بنام زادوق قیام کرده جماعتی از
متعصبان جلیل را دور خود جمع کرده فرقه ای بنام قانیان «غیرتمندان» *Zelots* تشکیل داد و آنها
همه دست باسلحه بردند و شمار خود را این کلمه قرار دادند که هیچ معبودی غیر از یهوه نیست و
هیچ باجی جز بمعبود نباید پرداخت و همه این جماعت غیرتمندان یکدیگر را دوست و غیر خود
را بیگانه شمرده قیام نمودند، شهر صفوریه را مرکز خود قرار دادند و انبار اسلحه موجود در آن
شهر را متصرف شدند و سر بشورش برداشتند . طغیان ایشان بقدری شدید و جدی بود که سردار
رومی واروس *Varus* نام برای آنکه آنها را سرکوبی کند ناگزیر دو «لژیون» سپاه رومی به آن
شهر اعزام داشت و شهر صفوریه را سوخته و ویران کردند و چندین هزار تن از جماعت قانویان
غیرتمندان را بقتل رسانیدند با اینکه آتش شورش و طغیان همچنان در زیر خاکستر باقی ماند و نهانی
ادامه داشت و عیسی در طول محنت دوره شباب خود این مناظر را می دید و با این قبیل افکار
آشنا شد ظاهراً یک یا دو تن از او دوازده حواریون وی بنام شمعون از همان گروه بوده و عاقبت
خود او نیز در پایان کار بدست سپاهیان رومی به صلیب آویخته شد و یکی از جماعت غیرتمندان
بنام براباس را بجای او آزاد ساختند .

نه تنها یهودیان جلیل هوادار عقاید فرقه (غیرتمندان) بودند بلکه گروه موسوم به اسناها
Essens نیز با ظلم و ستم رومیان مخالفت داشتند . این گروه که در جلیل بکثرت عده موصوف بودند
و جوامعی بسبک زاهدان و راهبان تشکیل داده کمتر کاری به کشمکشهای جاری در روزگار
داشتند با صبر و شکیب بسیار بانظارت ظهور مسیح موعود که «تدخین» شده خداوند است نشسته بودند .
این جماعت قواعد و نظامات خیلی شدید برای خود وضع کرده و به تجرد و نپرد در جوامع خود
باشترک زندگانی میکردند و مایملک آنها متملق بمعوم بود . قواعد معمول یوم سبت را بدقت رعایت
کرده و روزهای دیگر در مزرعه بزراعت اشتغال داشته و ایام خود را به عبادت و صام و غسل و
مناسک و طهارت میگذرانیدند .

اما فریسیان از فرط حزم و احتیاط خود را از جنجال ستیزه دور نگاه میداشتند و آنان که

از حیث عدد بزرگترین فرقه جلیل شمرده می‌شدند در تحت ریاست کاتبان و ربانیان که به ترتیب خاص منظمی پرورش یافته بودند، قرار داشتند این فرق یهود چگونگی فکر تشکیلات و سازمان را از یونانیان و رومیان اقتباس کرده و بیقین دانسته بودند که سربقاه ایشان منوط بوحضت فرماندهی آنان است .

بسیاری از افراد در مدارس خاص فریسیان داخل می‌شدند و تعلیم می‌یافتند. این مدارس را میتوان «آکادمی» نام گذاشت زیرا دروضع واسلوب به آکادمی‌های یونان شباهت داشت بزرگترین این مدارس در شهر اورشلیم واقع شده و در رأس آن استادان و معلمان رسمی قرار گرفته بودند این فرقه فریسیان در آن روزگار که زمان تغییرات و تبدلات بود اساس کار خود را روی این قاعده گذاشته بودند که حتی المقدور تا حدی که اوضاع اجازه دهد برطبق روایات و اخبار قدیم خود رفتار نمایند . و معتقد بودند که تنها راه تسریع در ظهور مسیح و نجات یهودیت از آن عصر انحطاط و نسل فاسد شریر همانا مراعات دقائق رسوم مذهبی و دقت در انجام کارهای روزمره طبق احادیث و روایات دینی است، ازینرو تشریفات و مناسک یوم سبت را باکمال دقت انجام میدادند و اعیاد یهود را عیناً مطابق نص اخبار منمقد می‌ساختند و عشریه رسمی را دقیقاً می‌پرداختند و تلقین کلمه اعتقاد (یعنی Shema) راهمه روزه در مواقع مر بوطه تکرار میکردند و درون درودروازه خانه‌های خود نوشته مزوز (Mazuzah)، را نصب می‌نمودند و خال مقلص را در پیشانی می‌کشیدند و آداب غسل و طهارت بدنی را بجزئیات مرعی داشته در اغذیه و اشربه خود مطابق قوانین دینی رفتار می‌کردند و با هیچ يك از افراد ناس و در نزد قاضی و محاکمه و داوری نمی‌رفتند و قس‌هلی‌ذلك هر چند در بسیاری ازین رسوم و عادات باقتضای زمان تغییرات عمده راه یافته بود، و آداب و مناسک قدیمه را به چیزهای تازه تبدیل داده مملک نسبت بکسانی که در آن روزگار نص قانون موسوی را رعایت نکردند و بدعت جدیدی در آن می‌نهادند مخالف و متعرض بودند.

اما صدوقیان Sadduces در ناحیه جلیل نسبتاً نفوذ کمتری داشتند اینها از فریسیان متعبدتر و محافظه کارتر بودند. آنان نیز معتقد بودند که مسائل دین ایشان و آیات و نورات قابل تغییر و تبدیل نیست و اگر از فریسیان بعد از مجاهده و دقت باقتضای وضع زمان در بعضی از عادات میخواستند تغییری بدهند آنها به تنقید و اعتراض برمیخواستند ولی در هر حال این هر دو فرقه متساویاً باهر-گونه بدعت و قرار نوین و «رادیکالیزم» جدا مخالف بودند.

اما مردم عامه در تحت تأثیر وضع «جهان» نسبت باین عادات و آداب دینی مساهله و مسامحه زیاد روا میداشتند و اعتقاد ایشان به مسائل دینی چندان استحکام نداشت و دقیق نبود و تنها عده قلیلی از آتقوم خود را پایست اصول یهودیت دانسته منظمأ به کتیبه برای عبادت رفته و سالی یکبار هم در عید فصح بزبارت معبد بزرگ عازم اورشلیم می‌شدند ولی این اندازه روزنظر فریسیان متمصب کافی نبود و اگر کسی در انجام مناسک روزمره قصور میورزید و رعایت حلال و حرام را در طعام و شراب نمی‌کرد و عشریه نمی‌پرداخت و مراسم تطهیر و تسنیل بدن و شستن دست را قبل از غذا بعمل نمی‌آورد و روز سبت را تعطیل نمی‌نمود آن شخص در نزد ایشان بی‌دین و ناپاک شمرده می‌شد. بعضی از مردم در میان عوام ناس بودند که اخلاص را امری قلیلی می‌دانستند و بر آن بودند که شخص میتواند مذهبی و متمبید باشد بدون آنکه در مضیقه تقلید و اطاعت کورکورانه از کاهنان افتاده و روایات کهنه ایشان را رعایت کند ظاهراً یوسف و مریم مادر عیسی باین دسته اخیر مردم متعلق بوده‌اند .

۲. سرگذشت حیات و تعالیم عیسی

دوره جوانی

بنظر عجیب می‌آید اگر بگوئیم که عیسی در سال ۴ قبل از میلاد یا یک و یا دوسال قبل از آن متولد شده (بمبارت دیگر در حال حاضر که سال رسمی میلادی به ۱۹۶۱ رسیده از میلاد حقیقی عیسی مسیح ۱۹۶۵ سال گذشته است) در آنوقت هرود کبیر همچنان بر تخت سلطنت یهودنشده بود و این منعی بضمه قرائن چند از جمله عبارت لوقا در انجیل که می‌گوید عیسی در سال یازدهم سلطنت تیبریوس قیصر Tiberius متولد شد ما را ناگزیر میسازد که تاریخ میلاد او را جنصالی به عقب ببریم. بموجب نص دو انجیل متی ولوقا وی در بیت‌الم در جنوب اورشالم زائیده شد در هنگامیکه یوسف و مریم به مسافرتی موقتاً با آنها آمده بودند فقط لوقا می‌گوید که آنها بدان شهر آمده بودند که در یک سرشماری محلی شرکت نمایند. همه نویسندگان انجیل‌های چهارگانه متفق‌اند که موطن آنتخاندان شهر ناصره Nazareth در ناحیه جلیل بوده است و در آنجا یوسف بحرفه نجاری اشتغال داشته و مدت سی‌سال از عمر عیسی به‌استثنای چند هفته همه در آنشهر صبری گردیده است.

از سرگذشت عیسی در اوان کودکی و جوانی وی اطلاع مستقیمیم در دست نیست. مطالب مندرجه در انجیل ما را ناگزیر می‌دارد که بگوئیم خاتمان او از طبقه اوساط الناس ولی بسیار مؤمن و دیندار بوده‌اند عیسی به اتفاق ایشان برای اداء مراسم عبادت همواره بکنیه میرفته و قطعات طولانی از توریه و صحف انبیاء از برداشته است و محتمل است که در مکتب ضمیمه یکنیه برای کسب علم میرفته است و بالاخره بمقداری فراوان از اخبار و صحف انبیاء اطلاع یافته از ایشان و به آنچه بطور خضک و سطحی کاتبان و فرسیان تعلیم می‌داده‌اند چندان اعتماد و اعتقادی نداشته است. شغل او نیز نجاری و از همین سبب نسبت به طبقه متوسط کارگران و پیشه‌وران پیوسته علاقه خاصی در دل داشته. همچنین از نصوص انجیل‌ها چنین مستفاد میشود که آن خانواده از انفراد متشددی مرکب شده بودند شش کودک دیگر نیز با عیسی در آنتخانه می‌زیسته‌اند چهار پس‌بنام یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا و چند خواهر نیز داشته که عدد ایشان ذکر نشده است.

در انجیل لوقا اشاراتی منکوح است که روح مذهبی عیسی را در اوان صباوت نشان می‌دهد. آن حکایت رفتن عیسی بمعبد در زمان کودکی که در آن انجیل نقل شده به بسیاری نکات دلالت می‌کند، از همه بالاتر این قصه را ثابت میسازد که وی از همان آغاز عمر به مسائل مذهبی علاقه خاصی داشته و چنان‌روح او در ایمان الهی مستهلک بوده که ابتدا از غیبت خود و درجه تفویق کسان و دوستان او باره خود نمی‌اندیشیده است.

دوره هجده ساله شباب عیسی را سالهای «ساکت و خاموشی» گفته‌اند زیرا از حوادثی که در این زمان برای وی داده اطلاع مددلی نداریم. و چون در این زمان بکلی سخن از یوسف در میان نیست می‌توانیم حسن بزیم که او در آن‌ها هم وفات یافته می‌ماند ارشد اولاد آن خاندان همچنان بحرفه نجاری اشتغال داشته است و برادرانش به او پلری می‌کرده‌اند. نکته جالب توجهی که از حسیات دانشمندان اخیر است این است که در آغاز این دوره عیسی مانند یک استاد نجار به شهر صفوریه در چهارمیلی شمال ناصره رفته‌است زیرا که آنشهر در زمان عورش فرقه شیرنمندان

Zealots یا در سال ۶ قبل از میلاد طعمه حریق شد و در آنوقت یامر هرود آنتی پائس آنرا از نو می‌ساخته‌اند. اگر این حس صائب باشد معلوم می‌شود عیسی را در کار تجدیدنمای آن شهر بسبک و اسلوب یونانی شرکعی بوده است و تجربه فراوانی حاصل کرده، ولی دلایل و اسناد محکمتری در دست است که ثابت می‌کند عیسی مانند يك استاد نجار در کارهای نجاری خانهای ناحیه جلیل بکار اشتغال داشته مخصوصاً ادوات و آلانی فلاحتی مانند گاو آهن و طوق و عرابه برای کشاورزان اطراف ناصره می‌ساخته است.

تعمید و آزمایش

وقتی که عیسی قریب بسی سالگی رسید یکی از حوادث و تجربیات عمیق عمر او برای او اتفاق افتاد. یعنی بدست یحیی تعمید یافت. این امر برای او همان مکشفه عرفانی بوقوع پیوست که برای انبیاء سلف مانند عاموس و اشعیا و ارمیا روی داده بود و این حادثه روزگار آرام و خاموش زندگانی او را در ناصره بیابان آورد و خط سیر عمر او را بکلی دگرگون ساخت.

یحیی ممدان در آن اوقات ناگهانی در سواحل رود اردن ظهور کرده و پیامی ب مردم اعلام می‌فرمود و می‌گفت: « توبه کنید زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است ». وی از لطون صحراهای اطراف اردن بیرون آمده و در آن بیابان زمانی چند و در امری که در آن زمان بمسئله اهمیت بوده‌اندیشه و تفکر می‌کرده‌است. در انجیل آمده است (متی، ۳/۴) « یحیی لباسی از پشم شعر می‌داشت و کمربند چرمی بر کمر، و خوراک او از ملخ و عسل بری بود »

از این قرار ویژگی‌های رابه زهد و انقطاع می‌گنرانید. البته ادوار عزلت و تجرد عواطف و اندیشه‌های یحیی را بر انگیخت و یقین کرد که آخرالزمان در رسیده است و ظهور مسیحا که باید بر عالم داوری کند و روز جزا که روز توبه کاران و انابت پیشگان است نزدیک میباشد. چندان در ضمیر او وقوع آن روز نزدیک می‌آمد که گویند مشبیهی بنهایت روشن کرده می‌گفت: « الحال تیشه بریشه درختان نهاده شده است » (متی ۳/۱۰) و نیز تمثیلی دیگر از خرمن گندم آورده گفت: « او (مسیحا) غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را پاک کرده است گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید. » (متی ۳/۱۲) ظاهراً یحیی در این عقاید تنها نبوده و فرقه اسن ها (Essenes)^۱ مانند او یقین داشته‌اند که آخرالزمان نزدیکست لیکن یحیی درسلك ایشان منسلک نبوده و بطرز دیگر احساس مسئولیت اجتماعی درخود می‌کرده که مانع بوده مانند آنان بانزوا و انتظار بگنرانند ازین رویابان را ترك گفته و يك دوره وعظ و ارشاد باحرارت تمام آغاز نهاد تا اینکه بی‌خبران قوم را آگاه و متنبه سازد. پس موفق گردید و جماعت کثیری از اطراف فلسطین بسوی او روی آوردند تا سخنان او را بشنوند. چون این مستمعین را از آن حالات روحانی انفعال و تأثیری روی داد یحیی ایشانرا

۱ - اطلاعاتی که در باب فرقه اسن های یهود در این کتاب ذکر شده مأخوذ از تاریخ معروف یوسیفوس اسرائیلی است.

بسوی رود اردن آورد و آنها را در آب فصل داد به این نشانه که آنها توبه کرده وبا آب ظاهری چرکها و پلیدبهای باطنی گناهان خودرا بشویند. از اینرو او را «ممدان» یعنی تممید دهنده لقب دادند. یحیی این عمل را بر حسب مراسم و آداب ظاهری انجام نمی داد بلکه در عین حال يك سلسله مبادی عالی اخلاقی تعلیم می داد و آنها را ارشاد می نمود که بشتابند و قبل از ظهور مسیحا راه و روش عدالت را منفرداً و مجتمعاً پیشه خود سازند. مردم از او سؤال می کردند که «چکنیم؟» او در جواب ایشان می گفت، هر که دوپیراهن دارد باید که یکی بآنکه ندارد بدهد و هر که خوراکی دارد نسبت بگرسنگان نیز چنین کند (لوقا ۱۱: ۲۱) باجگیران را ارشاد کرده و می گفت «زیادتر از آنچه مقررات نگیرید.» و سیاهیان را ارشاد فرموده می گفت «بر کسی ظلم مکنید و بر هیچکس افترا مزنیید و بمواجب خود اکتفا کنید.» باری عاقبت کارش با نجا رسید که هرود آنتی پاس پادشاه جلیل را محکوم ساخته و از همسری نامشروع او بازن برادرش اورا ملامت کرده از این رهگذر آتش غضب آن سلطان مشتعل گردیده بزندانش افکنده و عاقبت اورا در محبس بقتل رساندند.

از یحیی پیروان وفادار صدیق بسیار باقی ماند که دنباله تعالیم او را گرفتند و برای او باقی ماندند بطوری که سی سال بعد پولس قدیس محفلی از اصحاب اودر شهر افسوس یافته بوده است. طبیعی بود که عیسی مجتوب تعالیم یحیی گردید. در فصل اول انجیل مرقس این حکایت را باجمال ولی بوضوح بسیار چنین میخوانیم: «و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره به جلیل آمده در اردن از یحیی تممید یافت و چون از آب برآمد در ساعت آسمان را شکافته دید چرا که مانند کبوتری بر وی نازل می شود و آوازی از آسمان در رسید که تو پس حبیب من هستی که از تو خوشنودم.»

تفصیل آنچه بر عیسی گذشت همه مؤثر در اعماق ضمیر و موجب تصدیق است. دردوازه سالگی همه آشنایان او و پیرا دارای علاقه بیشتر از حد عادی نسبت به امور مذهبی مشاهده می کرده اند. هوش - و شاعرانه و تأثرات اجتماعی ضمیر تند وی را مستمه و آماده ساخته بود که در زندگانی خود وظیفه نبوت بجای آورد در این موقع بوضوح هر چه تماثر بر انجام این وظیفه الهی مبعوث گردید.

این مطلب بسیار بر ممتنی است که عیسی بعد از این مکاشفه سربه بیابان ماوراء اردن نهاد و در آنجا در پیش آمدن زندگانی خود و وظیفه ای که در آینده بر عهده اوست به تفکر مشغول گردید. بموجب روایات نصاری این زمان تفکر و مراقبه بدوره اربعین «چله» نام داده شده و گویند در انتهای این ایام شیطان سعی بسیار کرد اورا بفریبد. چنانکه متی و لوقا در انجیل های خود روایت کرده اند، این افتتان شیطانی سه صورت داشته است و در طی صور مختلفه در عالم تصور مظاهر زندگی واقعی نمودار میشود. باین معنی که او بایستی یادرسد کسب معاش برآید و طلب نانی کند یا بابداعمالی بجا آورد که جلب توجه خلایق نماید و یا آنکه باید خدای متعال را در معرض آزمایش قرار دهد یا باید جاه و جلال و مال و منال و مقام و اقتدار سیاسی کسب نماید تا بدان وسیله بتواند قوم اسرائیل را از بلایه زمان برهاند. تمام این صور گوناگون همه از طرف شیطان درسیه او و وسوسه می شد ولی اورا نتوانست بفریبد.

عیسی برای دوره حیات خود راه و روشی اختیار کرد که بکلی از اسلوب و طریقی که زعمای یهود پیش گرفته بودند اختلاف داشت. وی سبک فرقه غیرتمندان را مردود دانست زیرا که مشاهده

نمود آن روش بیهوده و در همان حال مهلك و كشنده است چنانكه بعداً گفت، « آنانكه شمشير بر-
میدارند با همان شمشير هلاك خواهند شد » بسیاری از يهود درین اندیشه با او شريك بودند و جماعت
كثيری در ناصره و سفوریه با كمال نأسف ملاحظه كردند كه چگونه طنیان فرقه غیرتمندان در سال
ششم بعد از میلاد فقط موجب مرگ و نابودی آنها گردید. هم چنین عیسی از طریق و روش فریسیان
نیز سربلجیده و اکیداً با آنها مخالفت ورزید. بر حسب بیاناتی كه از او در فصل ۲۳ انجیل متی مذکور
است عیسی آنها را محل عتاب قرار داده گفت، « وای بر شما ای كاتبان و فریسیان ریاكار كه نمناع و
و شبت و زیره را عشریه میدهید ولی اعظم احكام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترك
كرده اید. مبیایست آنها را بجای آورده اینها را نیز ترك نكرده باشید... » متی، ۲۳، ۲۳ اما نسبت به
صدوقیان گرچه عیسی تماس كمتری با آنها حاصل فرموده ولی ظاهراً در مخالفت با آنها نیز مانند فریسیان
هم عقیده و انباز بود. از طرف دیگر تابع فرقه اسن‌ها نیز نتوانست بشود زیرا كه مانند یحیی
پنجمبران نسبت به ایفاء وظیفه اجتماعی خود بسیار حساس بود و خود را راضی نمی‌كرد كه مانند
اسن‌ها در گوشه و انزوا عزلت و خمول پیش گیرد. عیسی را بحقیقت شخصی مرئوس نمیتوان دانست
زیرا دی همواره با عامه مردم ساده دل كه از میان طبقه آنها قیام كرده بود بسر میبرد. و در
چشن‌های عروسی و مهمانی‌ها حاضر می‌شد بعدی كه فریسیان همین را براو عیب می‌گرفتند و از هر
طرف رفته فریاد بر می‌آوردند عیسی با باج گیران و بی‌دینان نشست و برخاست می‌كند. و قوانین شریعت
موسی را در باب الكل و شراب رعایت نمی‌كند در حالیکه شخص یحیی ممدان رسم صیام را رعایت
می‌فرماید و روزه نمی‌گیرد. لیكن عیسی میگفت كه صیام عملی است كه آدمی باید در دل خود
بر حسب نیت خود انجام دهد نه آنكه از روی عادت بر طبق تشریفات و آداب مخصوص روزه بگیرد.
نه تنها در این باب روش او با روش یحیی اختلاف داشت بلکه وی با كمال آزادگی از روی دكان
نجاری برخاسته و بارو ستائیان و اهل دهات و طبقات فقرا آمیزش كرده و در مسائل جاری روزانه
زندگانی با آنها صحبت میداشت و مانند یحیی دنیا را در شرف پایان نمی‌دید. به علاوه یحیی بیشتر
مانند واعظی بود كه مردم را نزد خود وبه استماع سخنان خویش دعوت می‌كرد در حالیکه عیسی بر-
خلاف او خود نزد مردم می‌رفت و با آنها مستقلاً سخن می‌گفت و هر جا كه آنها را می‌یافت ایشان را نصیحت
می‌فرمود.

آغاز بهشت در جلیل

قریب به زمانی كه یحیی را حبس كردند عیسی از رود اردن گذشته به جلیل آمد و چنانكه
مرقس گفته است به بشارت خدا موعظه كرده میگفت وقت تمام شد و ملكوت خدا نزدیک است پس
توبه كنید و به بشارت انجیل ایمان بیاورید. سخنان الهی كه او تكلم می‌فرمود آنچنان اطمینان و
یقینی در میان مردم ایجاد می‌كرد كه در حال چهارتن از حواریون یعنی شمعون (پطرس) و برادرش
اندریاس و یعقوب و برادرش یوحنا و فرزندان زابدی كه همه ماهیگیرانی در كنار دریا بودند دامهای
خود را رها كرده و بدنبال او روان گشتند. در آن زمان پیرامون دریای جلیل شهرهای پر جمعیت
موجود بود مانند طبریا و تریك و كفرناحوم... و غیره. عیسی رسالت خود را در این شهرها آغاز
نهاد و كفرناحوم را برای مركز خود برگزید زیرا كه خانه شمعون پطرس در آنجا بود. وی در ابتدا

درکنیسه‌ها وعظ و سخن را شروع کرد ولی پس از آنکه جمعیت انبوه‌گرد او جمع شدند و درکنیسه جایی نبود وی بر سر بازار رفته و یا در مزارع بیرون شهر بوعظ کردن پرداخت .
فصل اول انجیل مرقس مشتمل بر تفصیل سرگذشت عیسی در اولین روز سبت در شهر کفر- ناحوم است و برای توضیح مقصود ما بسیار مفید میباشد . که سزاوار است آنرا مانند یکی از ایام دوره نبوت عیسوی تجزیه و تشریح کنیم :

اولاً میگوید که عیسی در روز سبت یکشنبه آمده بتعلیم دادن شروع نمود . ظاهراً در آن شهر طوایف عبیده وجود داشته‌وهیسی بیکی از آنان که از او دعوت کرده بودند رفته است. اوضاع داخلی کنیسه خیلی ساده و بی‌پیرایه بوده است و عبادت کلران روبوسی معبد اورشلیم در جایگاههای خود قرار میگرفته‌اند . و در مقابل ایشان مصطبه مرتعی بیا کرده و منبری برای قرائت در فراز آن قرار داده و در برابر دیوار یا در یکی از زوایای کنیسه صندوقهای محتوی طومارهای صحف‌مقدمه (توریه) را می‌نهادند و پرده‌ای بر آن می‌آویخته و در بالای آن چراغی همیشه فروزان بوده و در هنگام اداء مراسم عبادت نشیمن‌های چند خاص مهتران و پیشوایان فریسی بوده است که رویرو و مقابل عبادت کلران می‌نشسته‌اند پس باصوت و آهنگ کله تلفیق یعنی شما Shema تکرار میکردند و این قسمت عمده عبادت ایشان بوده است گاهی عبادت کلران سرپا می‌ایستاده‌اند و آن وقتی بوده است که رئیس کنیسه مناجات و تسل را قرائت میکردند و مؤمنین میبایستی همانرا در سربندهای مناسب تکرار کنند . بعد از آن کتابدار (قرآن) از صندوق طومارهای توریقرا بیرون آورده و در روی آن قرار داده‌وچند جزء تلاوت مینموده است نخست عبارت را بزبان عبری میخوانده سپس ترجمه‌ها را بلفظ آرامی تکرار میکردند درخانه رئیس یا کسی را که دعوت کرده بودند برمیخاسته و برای آنجماعت بوعظ و ارشاد سخن میگفته‌است. ظاهراً نخستین چگونگی وعظ عیسی در کفر ناحوم نیز بهمین قرار انجام گرفته‌است . گویند وقتی که او شروع بکلام کرد مستمعین همه حیران مانده واز معانی تعالیم او بمجب درآمدند . وزیرا که به ایشان باقتدار سخن میگفت نه مانند کتبه کنیسه « یعنی باصراحت و شهادت مطالب خودرا از صمیم قلب بیان میکرد نه بر حسب عادت و باسلوب تقلیدی کاتبان . در این هنگام يك حادثه هیجان‌انگیزی اتفاق افتاده است یعنی مردی در میان جمع حضا ر بود که همه معتقد بودند شیطان درون روح او نفوذ کرده و اودارای حالات غیر طبیعی جسمانی و دماغی شده بود . علت بعضی از بیماریهای روحی‌را در آن زمان همین میدانستند .

این شخص ناگهان کلام واعظ (عیسی) را قطع کرده و صیحه‌ای زده گفت : ای عیسی ناصری مارا با تو چه کار است ؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی ؟ ترا می‌شناسیم کیستی ؟ ای قدوس خدا ! عیسی بوی نهیب داده گفت خاموش باش ! از او بیرون شو ! در آن ساعت روح خبیث آنمرد را مصروع نموده و باآواز بلند صدائی نموده از او بیرون آمد . (مرقس ۱/۲۵) .

گویا عیسی خود نیز مانند دیگران ازین نیروی شفا بخش که باو عطا شده بسود متعجب گردیده است (این معنی از آنچه یامداد روز دیگر بعمل آورد معوم و مستفاد میشود) در قضاوت این قضایا باید همواره در نظر داشت که عیسی نیز مانند سایر مردم آنزمان در تشخیص امراض روحی تردیدی نداشته و معتقد بوده که علت این امراض همان منزل گرفتن قوای پلید شیطانی در روح آن بیماران است . مستمعین او نیز مسلماً در این باب شکی نداشته‌اند زیرا در انجیل مرقس باز

چنین میخوانیم : « همه متمجب شدند بعدیکه ازیکدیگر سؤال کرده گفتند این چیست ؟ و این چه تعلیم تازه‌ایست که حتی ارواح پلیمرا با قدرت امر میکنند و آنها اورا اطاعت مینمایند؟ باری اسم عیسی فوراً در تمام مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

باز میگوید که به‌مدت و عظم در کنیه ، عیسی با شاگردان خود به خانه شمعون بطرس رفت که در آنجا مادر زن وی تبرکده و خوابیده بود . عیسی ببالین آورفته دستش را گرفته و اورا بلند کرد که همانوقت تب از او زایل شد و بخندمتکذاری ایشان مشغول گشت . بعد ازین حادثه یکی از وقایع اساسی ایام اولین بهشت عیسی بوقوع پیوست ، از اینقرار که شامگاه چون آفتاب غروب بود جمع مجانین و مریضان را پیش او آوردند و تمام شهر بر در خانه او ازدحام کردند و او بسا کسانی را که بانواع امراض مبتلا بودند شفا داد . این‌نکته قابل توجه است که عیسی بپیماران برانمیخوانست شفا بخشد مگر به قوت ایمان خود ایشان و او باکمال امانت‌این نیرو را از جانب خود انکار کرده و بهرکس شفا می یافت میگفت ،

«سلامت برو و دیگرگناه مکن ، ایمان تو، نوراشفا بخشود»

اینکه عیسی خود از این قوه فوق‌العاده خویش و شهرتی که برایش حاصل شده بود ناراحت گشت ، ازین عبارت انجیلی مستفاد میشود که می‌نویسد : « بامدادان قبل از صبح برخاسته بیرون رفت و بویرانه‌ای رسیده در آنجا بدعا مشغول شد و شمعون و رفاقیش در پی وی شتافتند و چون او را دریافتند گفتند همه ترا می‌طلبند او بدیشان گفت بدهات مجاور هم برویم تا در آنجا نیز موعظه کنیم زیرا که بجهت این کار بیرون آمده‌ایم (لوقا ۱-۳۸).

لیکن سرگذشت وی در شهرهای دیگر نیز همچنان مانند کفر ناحوم بود تا چند روز وی دیگر نمیتوانست علناً شهری ورود کند بلکه در اماکن دور دست و خلوت بسر می‌برد و مردم از هر سو نزد وی می‌آمدند و شهرت و محبوبیت عظیم حاصل کرد خلاق نزد او می‌شتافتند ، آینده بزرگی در پیش او نمودار بود و همه از او انتظارات بسیار داشتند . پس چون بار دیگر به کفر ناحوم بازگشت بقول مرقس « بیدرتنگ جمعی ازدحام کردند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت . در موقع دیگر آنقدر جمعیت در خانه گرد آمده بود که تهیه طعام ممکن نمی‌شد و هم چنین در موقع دیگر بقدری خلق در ساحل دریاچه ازدحام کردند که وی از زحمت فشار ایشان پشاکردان خود فرمود تا زورقی بجهت او نگهدارند تا بروی ازدحام ننمایند . وی بر آن برآمده و اندکی دور از ساحل در آن زورق نشسته و بمردم که در ساحل آب جمع شده بودند سخن میگفت و آنها را تعلیم میداد .

معانی تعالیم عیسی

اگر سؤال شود که در تعالیم عیسی چه کیفیتی بود که این همه مردم را در طول مدت نبوت او بسوی وی جلب کرد ؟ جواب این است که يك خاصیت و آن اینکه او بسادگی تکلم میکرد و در اطراف مسائل اصلی دین بزبانی خالی از اصطلاحات و عوام فهم سخن میگفت و غالباً از مظاهر طبیعت و حیات انسانی اقتباس‌ها کرده شاهد و مثال می‌آورد و کلام خود را مطلوب نفوس و مطبوع طباع قرار میداد . آری عیسی ساده بود و برای مردم ساده دل صحبت میکرد غالب مطالب عمیق

ویرمنز را بوسیله تمثیلات ساده ادا می‌نمود - یعنی حکایات مختصر و دلخواه را که به فضایل دینی روح و طراوت می‌بخشد درسرخ می‌آمیخت . اما این نیز کافی نبود سبک کلام واسلوب سخن تنها علت جلب قلوب نمیشد بلکه در حقیقت کلمبایی و توفیق او درین نکته بود که از افکار درونی و اندیشه‌های باطنی مردم سخن میگفت و زندگانی و شخصیت خود را نمونه و مثال آن قرار میداد .

تعالیم عیسی دو نوع است الف: مبادی دینی ب : تعالیم اخلاقی .

الف : مبادی دینی- در آنهمه تعالیم که او بشاگردان خود آموخت يك نکته راهمکی مضاطر داشته‌اند و آن این است که حقیقت مذهب در دل او مرکزیت دارد . از آنروز که بستم یحیی ممدان تعمید یافت تا آخرین روز عمر خود وجود حقیقت الهی و اتصال قلبی او بدرگاه حق همیشه دردل او پایدار و در تمام مراحل پیوسته درمد نظر او بوده است . او هیچوقت در صدد برنمی‌آمد که دلائلی برای اثبات حقانیت وجود الهی منظم و مرتب سازد . در آن عصر و زمان که ایمان بوجود الهی عمومیت داشت هیچ کس از او دلیلی بر اثبات خدا نمی‌خواست . بلکه آنچه را که مردم توقع داشتند بدانند آن بود که خدای متعال چگونه خدائی است و باقتضای ذات صفات و کیفیت اعمال و افعالی که از او صادر میگردد چگونه است . برای این موضوع عیسی همواره با ایمان و اطمینان از اعماق قلب خود سخن میگفت و تفسیر می‌نمود که ملکوت الهی ذات قادری است دارای صفات و حاکم برکل موجودات و اوروح فعالی است که در طول ادوار زمان همواره منشاء حرکت تاریخ بوده . وجودی منزّه و عادل مطلق که ازحد خوبی و عدل کامل جدائی نداشته . و سررشته تمام مقدرات افراد بشری در دست قدرت اوست . و در همان حال پخشاینده و مهربان است و مشیت او در صفات افعال قبل از هرچیز توجه بفرغان و عفو آدمیان است عیسی خدا را نام پدر (یا پدر آسمانی) نامیده است . و تعالیم او این نکته را مضمّن است که هرچند خدای متعال بشر را باقتضای حکمت باله خود آزاد و مختار آفریده ولی مانند همان «پسرگمشده» است که در تمثیل آورده است یعنی تمام وسائل یلک‌زنگی مرفه را در اختیار او گذاشته ولی آن‌پسر آنها را به عیش و نوش و بسیه‌کاری نباه ساخته است آن پدر باز او را دوست میدارد و گناهان او را می‌بخشد و از کیفرها و بلا یاکه لازمه گنه کاری است می‌آمرزد و زمانیکه بسوی پدر بر میگردد او را در آغوش خود می‌پذیرد . هم چنین ذات متعال الهی کاملاً خیر محض و لطف صرف است و انسان قبل از آنکه سایه ازشک و ظن بدل افکنند باید به خداوند اعتماد کند و باقلب مطمئن پیوسته اشراق نفسانی و نور روحانی بوسیله نماز و دعا حاصل سازد . مخصوصاً نماز و دعای خفیه در خلوت و در گوشه انزوا در وسط صحرائی یا درقله کوهی باید بساحت قدس او روی آورد .

نظر عیسی به «طبیعت» در حدود ایمان و اندیشه او درباره «باری تعالی» است . او نیز مانند دیگر متفکرین یهود طبیعت را کارگاه یا صحنه نمایش‌گاه متعالی الهی می‌دانست که نجات و آزادی انسان در آنجا بظهور می‌پیوندد بنظر او طبیعت حقیقتی‌هایی نیست بلکه اعمال خداوند از درون آن و بوسیله آن ظاهر می‌شود می‌توان بطور کلی گفت که عیسی نیز مانند دیگر انبیاء و بنی اسرائیل می‌گوشید که بوسیله طبیعت بخدا راه برد . بر خلاف فلاسفه یونانی که سعی می‌کردند طبیعت را از دریچه خدایان خود نظر کنند . در همان حال در تعالیم عیسی بطور وضوح مشاهده می‌شود که وی با دیده راست‌بین و بادی مطمئن و توکلی کامل به طبیعت می‌نگریسته است چنانکه گفته است: «از بهرجان خود اندیشه مکنید که چه خورید و چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید ...

مرفان هوارا نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند ... و برای لباس چهارمی‌اندیشید ۱ در سوسن - های چمن تأمل کنید چگونه نمو می‌کنند . نه محنت می‌کشند نه می‌ریسند و نه می‌بافند لیکن شما می‌گویید سلیمان با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد . مسلماً اگر راه حق در باید دور طریق حق و عدالت حتماً قدم بردارید . هر چیز که احتیاج دارید شما داده خواهد شد . « متی ۲۴/۶ »
 نظر عیسی در بارهٔ بدن و انفعالات جسمانی و طبیعی انسان هم چنین مبتنی بر ایمان متلن و اعتماد کامل است و درست افکار انبیاء یهود را ظاهر می‌سازد . وی ظاهراً معتقد بوده است که جسم همانطور که با عقل و روح آمیخته است در عمل نیز متعدهند و باهم کار می‌کنند . وی چنانکه گفتیم داعی ترک دنیا و عزلت نبوده بلکه بر خلاف در ضیافت‌ها و جشنها بمسایل خاطر هسرکت می‌فرموده و هیچوقت نگفته است که جسم جوهر آفامد و تباہ است و یا آنکه روح بطور غیر عادلانه در جسد محبوس گردیده است . آری پیکر انسانی ممکن است آلت خطرناکی در دست اراده و اختیار بشر بشود و یا آنکه ممکن است مابین خیر و شر تقسیم گردد زیرا اراده و فاطمیت انسانی بهر دو طرف تقسیم پذیر است . در صورت اخیر عیسی بر آنست که آدمی باید بجهد بکوهده تا وحدت کامل بین آن دو (جسم و روح) را برقرار سازد از اینرو از یکطرف در مرحلهٔ نهی می‌گوید : « هرگاه دست یا پایت ترا بلفزاند قطعش کن . » (مرقس ۹/۴۳) لیکن از طرف دیگر در مرحلهٔ اجمبات یکی از حواریون یهودی او یعنی پولس رسول مطلب را بطور وضوح این چنین بیان کرده است که بدن آدمی می‌تواند معبد روح القدس بشود^۲ . خلاصه آنکه عیسی هرگز پیروان خود را از تمتع از لذات دنیوی و اجتماعی منع نفرموده و نگفت که جسم دشمن ذاتی خیر است و باید او را بکلی نفی و قلع و قمع کرد .

نظر ضلالت عیسی متوجه هدفی دیگر بود ، تعلیم وی نخست آن بود که انسان بر حسب اراده الهی رفتار کند و آنچه خداوند از او خواسته است این است که انسان خود را برای ظهور ملکوت آسمان آماده سازد باین طریق که همه بایکدیگریسته و روی توجه را بطرف خدا بیاورند . مانند طفلالی که رو بسوی پدر دارند . بایکدیگر مانند برادر سلوک کنند . احدی را نباید از این استعداد خدا داد محروم دانست و باید او را گذاشت که به این پایه برسد . بمعبارت دیگر هیچ فرد بشر نیست که از نعمت عفو الهی و یا از برکات جامعه اخوت انسانی ذاتاً محروم باشد . از تعالیم عیسی چنین مشهود میشود که در شخصیت انسانی استعدادی بی‌نهایت نهفته است . و این همان قضیه‌ای است که بزبان امروزه در آن به اصل « احترام بشخصیت » تعبیر می‌کنند - عیسی نیز همین اصل را بخصوص نه تنها شامل اطفال می‌دانست بلکه شامل حال دور افتادگان و گناه کاران و بیگانگان نیز می‌داند و پیوسته با آنها مجالست و مصاحبت مینمود و میگفت در قانون محبت استثنائی نیست بلکه این

۱- آندیشه عیسی در این باب بطور اختصار از این قرار است: شقاوت و بدبختی انسان در آنست که انسان نخست طعام و لباس را می‌طلبد ولی اگر اول ملکوت آسمان را طلب کند خوراک و پوشاک بموقع خود به او خواهد رسید و این عین اراده و مشیت حق است و این لبرمغز تعلیم عیسی است .
 ۲- با اینهمه پولس رسول در رساله خود بفلطیان (۱۷/۵) در تحت تأثیر فلسفه یونانیان برای جسم و روح تضاد جوهری قائل شده و میگوید : « خواست جسم بخلاف روح است و خواهش روح بخلاف جسم و این هر دو با یکدیگر منازعه می‌کنند ... »

ناموس عام شامل تمام آدمیان و همه ملل و امم و نژادهای عالم میشود .

این معانی را از قواعد عام و اصول اساسی مذهب عیسی باید دانست البته این مبادی در زمان او مسلماً رنگ و لباس اهل زمان را میکرفته است و از اینرو ما رادعصر خودمان به مشکلات چند دچار می‌سازد بطوریکه بعضی از صور و مفاهیم تعلیمات عیسی را غیر عملی و در زمان حاضر غیر قابل اجرا قرار میدهند ولی البته در زمان خودش اهمیتی عظیم داشته است . و چا دارد که در منطق آن اندیشه بسیار کرد . در اینجاست که میدان برای مباحثات و مجادلات باز شده و مسائل مضله طرح گردیده که تحقیقات تاریخ زمان عیسی را دچار تفسیرات و تاویلات ساخته است ولی بالاخره امیدواری حاصل است که بحقیقت تاریخ پی برند هر چند اثبات بعضی از وقایع تاریخ غیر مقدور باشد .

همچو معلوم میشود که عیسی با مردم عصر خود در مسئله انتظار ظهور سلطنت مسیحا هم عقیده بوده و احساسات قوم بهبود که در آن زمان دور همین انتظار تمرکز یافته و عیسی نیز مانند آنان از زمان شباب در تحت تأثیر این احساس دارای همان امیدواری و انتظار عمومی بوده است بطوریکه چون برای رهبری قوم خود قیام کرد بالطبع رسالت خود را در خور احساسات مصیبت قرار داد و دوره جدید را اعلام فرمود . باین مقالات مقتبس از انجیل نظر کنید :

« بشاگردان خود گفت ایامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزها پسرانسان رابینید و نخواهید دید ... و شما خواهند گفت که اینک در فلان یا فلان جاست ، مروید و تعالبا آن مکنید . زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان واقع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان میشود پسر انسان از قوم خود هم چنین خواهد بود . چنانکه در ایام نوح واقع شده ما منظور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود که میخوردند و می‌نوشتند و زن و شوهر میگرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد طوفان آمده همه را هلاک ساخت ... بر همین منوال خواهد بود . در روزیکه پسر انسان ظاهر شود . « لوقا ۱۷: ۳۱-۲۲ .

هم چنین از انجیل مرقس همین معانی با عبارتی دیگر که متناسب با آن عصر رسولان است آمده ، « و بدیشان گفت هر آینه شما می‌گویم بعضی از استادگان در اینجا میباشند که تا ملکوت خدا را که بقوت می‌آید نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید » مرقس ، ۱۹

و نیز در همان انجیل است ، هر آینه شما می‌گویم تا چون جمیع این حوادث واقع نشود این فرقه نخواهند گناشت . آسمان و زمین زایل میشود لیکن کلمات من هرگز زایل نشود ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد ، نه فرشتگان در آسمان و نه پس م . پس بر حذر باشید و بیدار شده دعا کنید زیرا نمی‌دانید که آنوقت کی میشود ... « مرقس ۱۳: ۳۳-۳۰ » ولی با وجود آن در تحلیل و تجزیه اوضاع زمان عیسی اصالت فکر و ابداع شخصی خود را نیز بمنصه ظهور رسانیده است .

موردی و مطالعه دقیق در بیانات عیسی و آنچه در پیرامون آخرالزمان و رجعت قیامت Echology بزبان عصر خود میگفت بخوبی روشن می‌سازد که هر چند وی با مردم زمان در اعتقاد و امید بظهور مسیحا شریک بوده است ولی بسلطنت خود در آن تنبیری داده و ملکوت مسیحا را که دروادی محدود و تنگنای فکر یهود مضیق و محبوس بود بیرون آورده دامنه آنرا وسعت و سلطنت پدر را شامل حال تمام مردم جهان ساخت و عنوان کرد برگزیدگان الهی از هر چهار گوشه جهان

بیرون خواهند آمد و بطور مستقیم این مطلب را چنین بیان کرد.
جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید زیرا بشما میگویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست. بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را به بندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوئید خداوندان، خداوندان، برای ما باز کن آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی شناسم که از کجا هستید... ای همه بدکاران از من دور شوید. در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود چون ابراهیم و اسحاق و یعقوب و جمیع انبیاء را در ملکوت خدا ببینید خود را بیرون افکنده یابید. و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود... لوقا ۲۴.۳۰/۱۳

در انجیل متی همین مطلب واضحتر و روشنتر این چنین آمده است،
«بشما میگویم که با از مشرق و مغرب آمده در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد و در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد» (متی، ۱۱/۸) از اینقرار ملکوت الهی محدود بحد و محصور و به حصر بچند تن از صالحین یهود نخواهد بود بلکه دائره اخوتی است که محیط آن شامل تمام اقوام عالم میشود. و شرط داخل شدن در ملکوت الهی رعایت قوانین موسی نخواهد بود بلکه دامنه صفات و خصایص آن بسیار وسیع تر است. کلمات متی و آیات لوقا برخلاف حقیقت نیست که گفته اند «پاکدلانند که خدا را خواهند دید و صاحبان رحم و رأفتانند که وارث زمین خواهند شد.» علاوه بر آن باید باین نکته توجه کرد که عیسی از تأثر و تألم مردم زمان خود که به انتظار و امید ظهور ملکوت بودند می کاسته و بآنها تعلیم میداده که در واقع ملکوت الهی در همان زمان حاضر بوقوع پیوسته و ظاهری شده است و این معنی از مفاد آیات انجیلی بخوبی مستفاد میشود که میگوید ملکوت خدا مانند اندک خمیر ماهی است که بظرفی بزرگ پراز آرد بزنند یا مانند دانه خردل حقیری است که از همه حیوانات خردتر ولی بمرور زمان درختی عظیم میشود ازین رو عیسی حس امید و انتظار قوم یهود را که چشم برآه مسیحا داشته بودند تخفیف داده و گفت، «ما در همه جا می بینیم که اصل ایمان در اتحاد انقطاع ناپذیر با خدای تعالی است و بس. بالاخره این مطالعات کلرما را منتهی به حل این مسائل می سازد و میتوانیم دانست که در اندیشه و ضمیر عیسی رابطه او با خدای متعال چه صورتی داشته؟ آیا او خود را پسر انسان و پسر خدا می دانسته است و در این اصطلاح چه معنایی قائل بوده؟ آیا او خود را از هنگام تمعید مسیح موعود آلهی میدانسته یا این که آن اندیشه در نهاد او بعدها بتدریج متمکن گردیده است؟ آیا اصحاب و پیروانش به مسیحیت او هم در زمان حیات او قائل شده و یا این اعتقاد پس از مرگ وی بظهور رسیده؟ بدون اینکه خود او در این باب اشارتی کرده باشد؟

همه اینها - سائلی است اصلی و اساسی که شاید هیچوقت کاملاً حل نشود و جواب بآنها بدست نیاید. منمفک در مسئله رابطه درونی عیسی با خدای خودتی بعضی نکات مشخص و معلوم می توان استنباط کرد :

نخست آنکه عیسی برای خدای تعالی شان و منزلتی بالاتر از يك وجود حی حاضر که با بعضی صبح و غام محل عبادت قرار گیرد قائل بوده است. قرب اتصال او با خداوند در هنگام

نماز و دعا از هر چیز دیگری که از افراد بشر مشاهده نموده بود فزونتر بود. هنگامی که شاگردان خود را به نماز و دعا امر میفرمود همواره ازین تفکر خود چیزی بآنها میآموخت. مژدک بعضی اسرار نهانی در دل داشت که قابل تعلیم و تعلم نبوده است و ازین معنی همواره آنان را حیرت و شگفتی دست میداده. معنای «پسر انسان» یا مسیح نزد او چه بوده نمیدانیم ولی شك نیست که او خود را رسول الهی میدانسته است و یقین داشته که خداوند او را به بینمبری برانگیخته. او نیز مانند جاموس نبی برآن بوده که خدای خدا او را برگزیده و برای ارشاد خلایق فرستاده است. از اینجاست که وی دوازده تن را برگزید که همواره با او باشند و هم از اینجاست که وی باکمال اطمینان و قدرت تعلیم میداد. و وعظ میکرد و شفا میبخشود. و بدین طریق قانون و ترتیبی مافوق شریعت موسی وضع کرد. وقتی در مجمعی در شهر ناهره فصلی از کتاب انجیا را اینچنین قرائت نمود (چنانکه لوقا میگوید) «روح خداوند بر من است زیرا مرا مسح کرد تا قیصران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلانرا شفا بخشم و اسیران را برستگاری و کوران را به بینائی موعظه کنم، و تا کوبیدگان را آزاد سازم. و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» پس با سکون و آرامش تمام کتابرا بهم پیچیده بخادم سپرد... و گفت «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد...» لوقا ۴/۲۱/۱۸.

خلاصه این مقال آن است که در زندگانی عیسی يك اصل مهم وجود داشته که سرپای وجود او را اشغال کرده بود و آن این است که حقیقت مرکزی در هستی او چنانکه میدید و منتوسای معنای مذهب بعقیده او و روح تمام کلمات او عبارت بوده است از «خداوند» و خویشتن را بکسی تسلیم حضور و مشیت او کرده بود از اینرو در ذات و صفات بحق پیوسته و متحد شده بود و در حالی که در میان جمع آدمیان میرفت با یقین کامل و ایمانی استوار بدون اندك شك و خالی از ذره‌ای تردید گویی جامه از نیروی حق برتن داشت و با صدای بلند فریاد بر میآورد که هیچ چیز برای شما ای آدمیان مهم تر از این نیست که بسختان من گوش دهید زیرا که خدا بوسیله من تکلم میفرماید.

ب: اما عالم اخلاقی - تفکرات مذهبی عیسی - مانند دیگر انبیاء - منتهی به تعالیم عملی وی گردید. او با قدرت و اطمینان عظیمی از مبادی اخلاقی سخن گفت. از آنجا که او خود با سرعت تمام و سهولت فراوان کلام را از يك اصل اخلاقی به اصلی دیگر میکشاند بدون آنکه اندك تردید و درنگ بشود راه دهد. در ارشادات و تعلیمات او همچنان امر به استقامت و اراده محکم است که در باب ظهور ملکوت الهی اندك شك و شبهه بشود راه ندهند و در آن عقیده استوار پایدار باشد.

نزد او ظهور ملکوت الهی و لوازم و عوارض آن امری مسلم است از اینرو منتظر است که پیروانش نیز همچنان بهمان صداقت و راستی باین امر ایمان داشته و بی هیچ شائبه خلوص نبیسی کامل از خود ابراز دارند و طبق اندیشه درونی خود عمل نمایند. لوقا در انجیل خود آورده است که امر دین و پیروی از ملکوت الهی نزد عیسی چنان امری معلوم و فوری بوده است که روزی به کسی گفت «از عقب من بیا، وی گفت خداوند اول مرا رخصت داده تا بروم پدر خود را دفن کنم. عیسی وی را گفت بگذار مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و بملکوت خدا موعظه کن.» و کسی دیگر گفت خداوند ترا پیروی می‌کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود

را وداع نماید. عیسی ویرا گفت کسیکه دست را بشخم زدن دراز کرده و از پشت سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمیباشد. (لوقا ۹-۵۹).

عیسی علاوه بر آنکه از پیروان و متابعان خود میخواست که خلوص کامل و تسلیم محض را پیشه کنند منتظر بود که وظایف اخلاقی خود را مافوق تمام مسائل و حوائج اجتماعی و مدنی و تشریفاتی قرار بدهند. بر سر همین مسئله بود که نسبت به فرقه فریسیان انتقاد شدید میکرد و بر آنها عیب میگرفت و میگفت که این طائفه در بعضی امور ناشایست و اشحاً مقصراند. خودپسندی، خودخواهی، جاه‌طلبی، شهرت، عجب و پندارنفاق و ربا همه گناهان ایشان است. از همه مهم‌تر تفسیری بزرگ که ایشان دارند در آن است که اوامر اولیه قانون اخلاق را فراموش کرده‌اند. و تشریفات ظاهری و رسمی را جانشین اعمال خلاقه و مکارم مولده نفسانی قرار داده‌اند. بآنها میگفت، «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ای رهنمایان کور که پشه را سافی میکیند و شتر را می‌برید، بیرون پیاله و بشقاب را پاک مینمائید و درون آنها مملو از جور و خودخواهی است. ای رباکاران که بدون قبور سفید شده میباشید از بیرون نیکو مینمائید و لیکن درون از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است، وای بر شما که نمناع و شبت و زیره را عشریه میدهید و اعظم احکام الهی یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید...» متی، ۲۳

بحقیقت یکی از صفات بارزه عیسی در سراسر مبادی اخلاقی او این بوده است که پیروان خود را از امور ظاهری بسوی امور باطنی متوجه سازد. و مبادی وجدانی درونی را که مبتنی بر نمایلات روحانی باشد جانشین تظاهر و رباکاری کنند. زیرا توجه بر رسوم و آداب ظاهری که بر طبق شریعت یهود محمود و پسندیده بوده اگر عملاً برخلاف اخلاق باشد منقصت بزرگی است - نجات و رستگاری فقط در آن است که آدمی قلباً مطهر و پاک و مخلص باشد و بر طبق اوامر ضمیر خود رفتار کند. روح و وجدان اساس اعمال پسندیده است و فلاح و نجات آدمی در زندگانی از قلب او سرچشمه میگردد.

نظر عیسی در اجراء این اصل وقاعده اخلاقی بخوبی معلوم است و آنرا از دو جهت مهم دانسته است اول از لحاظ سلامت روح و طهارت قلب و ضمیر خود. دوم از لحاظ پاکی و صحت وجدان و ضمیر دیگران و از اینرو میگفت وای بر حال کسیکه اخلاق دیگری را ضایع و تباه سازد. هر سه انجیل متوازیاً متفق‌اند که عیسی گفت «هر که یکی از این صغار را که بمن ایمان داورند لenzش دهد او را بهتر میبود که سنگ آسیایی برگردنش آویخته در قعر دریا غرق می‌شد. وای بر این جهان بسبب لenzها زیرا که لابد است از وقوع لenzها لیکن وای بر کسیکه شب لenzش باشد» (متی ۶/۱۸) . بنظر او ضایع ساختن و تباه کردن روح اخلاقی دیگران از بزرگترین جنایات و گناهان است .

عیسی با همان صلاقه و عنایتی که به قلب و ضمیر انسانی دارد احکام عبرانیان قدیم را تجدید نظر کرده و با زبانی دیگر آنها را تکرار فرموده است. در انجیل متی يك رشته از تعالیم عیسوی ذکر شده که در همه آنها آن پیمبر روحانی نظر به احکام حلال و حرام شریعت موسسی داشته است. از آنجمله دو نمونه ذکر میکنیم، يك جا میگوید «عیسی گفت شنیده‌اید که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود. لیکن من بشما میگویم هر که برادر خود بر سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد... و هر که برادر خود «احق» گوید مستحق آتش

جهنم بود» (منی، ۲/۲۵) و نیز در جای دیگر میگوید: «شنیده‌اید که باولین گفته شده است زنا ممکن لیکن من بشما میگویم هرکس بزنی نظر شهوت اندازد هماندم در دل خود با او زنا کرده است...»

لیکن منتهای فشار کلام او در باب اخلاق نفسانی و صفات روحانی به منتهای کمال رسیده در آنجا که در باب (محبت) خلاقیت را تعلیم میدهد. این درس عیسی یک مبداء بسیار مهم و عالی است که باید سعی و جهد بسیار برای فهم معنای آن بکاربرد. زیرا هر چند دستور واقعه کلی او اینست که اصل (محبت) را نسبت بدوست و دشمن یکسان باید اعمال نمود و این قاعده اساسی مذهب او است ولی اجرا و بکار بردن آن در جزئیات رفتار زندگانی همیشه امری نسبی و اعتباری میباشد تا بعدیکه مسیحیان خالص‌المقیده درین باب مختلف شده‌اند و نسبت باحکام آن توافق کلی ندارند. البته دستور کلی در این باره در این کلمات ذکر شده که متی در انجیل خود آورده است.

عیسی گفت: «شنیده‌اید که باولین گفته‌اند همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت مکن اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لمن کنندگان خود برکت بطلبید و با آنکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهره که بشما فحش دهد و جفا رساند دهی خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان نمی‌باراند... پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.» و نیز گفت: «آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیز پدرشان همچنان کنید زیرا این است توریه و صحف انبیاء» (منی، ۳۴/۵ - متی، ۱۲/۷) و نیز گفت: «خداوند خدای خود را همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما این است حکم اول و اعظم و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما بدین دو حکم تمام توریه و صحف انبیاء متعلق است.» متی ۳۷/۲۲

مطالعاتی که اخیراً درباره میزان درک و اندازه فهم شاگردان عیسی از مسئله محبت به خدا و محبت به انسان بعمل آمده است نشان میدهد که نزد ایشان محبت الهی را نسبت به آبناء بشر حدی حصری نیست و درباره خوب و بد و شقی و سعید یکسان است بدون رعایت استحقاق و ضرورت هر قدر کفران نعمت از طرف آدمیان افزوده شود از عنایت الهی کاسته نمیشود. البته خداوند شرانمی‌سنجد و منبع خیر است و افرادی را که دارای صفات خوب نیستند خداوند مانند پدر یا مادری که طفل زشت خود را دوست دارد مشمول محبت خود قرار میدهد و این معنی را عیسی خود در تمثیل «پسر گمشده» بطوری شرح داده است. کاملاً معلوم است که پیروان عیسی مأمور بوده‌اند آبناء نوع خود را بدون نظر باستحقاق یا شایستگی ایشان مساویاً بطور برابر دوست بدارند. با شروع قویاً مقاومت کنند لکن افراد بشر عمراً باید مورد محبت بی پایان خود قرار دهند و بقیعه ایشان حدی و انتهای برای عفو و مغفرت گناه و خطای آدمیان نیست.

استعمال این قاعده اساسی و تطبیق آن با جزئیات اعمال به قضاوت شخصی فرد در هر زمان و اگدار عده است زیرا هر زمانی خود متضمن وضیعت خاصی است که پیش‌بینی نمیتوان کرد و هر آدمی در هر مورد غالباً با این مسئله مواجه است که در این پیش آمد جدید چه باید کرد. و وقتی که ما بین دو جهات از آبناء نوع اوسر قضیه اختلاف و تباین است کدام طرف را اختیار باید نمود؟ بمبارت دیگر خبر و صلاح در این امر کدامست و راه شر و طریق خطا کدام؟ چه روشی باید در برابر مفاسد و شرور پیش گرفت که منطبق بر اصل «محبت عام» باشد؟ نمیتوان گفت که مواظب و تعالیم

عیسی بطوریکه بدست ما رسیده راه حلی برای هر مسئله جزئی ازین قبیل پیش‌بینی نموده باشد بلکه او فقط قاعده‌مركزی را برضمین انسان وضع فرموده و استعمال جزئیات آن را در هر موقع و بوجدان آن‌کسی که با آن مسئله مواجه گردیده است، واگذاشته. معذالك دريك جا عیسی دستور روشن و صریح ولی مشکل و دشوار داده است. این دستور سخت آن است که شخص هرگز نباید بدی را با بدی مقابله کند. در انجیل متی آمده است:

«شنیده‌اید که گفته شده است چشمی بچشمی و دندانی به دندانی لیکن من بشما میگویم باشریر مقاومت نکنید بلکه هر که رخساره راست توطیانچه زنددیگر برانیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد بانودعوی کند و قبای تورا بگیرد قبای خود را نیز بدو واگذار... متی ۳۸/۵.

تفسیر صحیح این کلمات ظاهراً این است که در مقام نلافی و انتقام انسان نباید وقت شریف خود را بیهوده تلف سازد. زیرا این کار یعنی پاداش بدی به بدی یا اختلال فکری او میفزاید. بنابراین هر کس باید بدی دیگران را بدون اینکه درصدد کینه‌جوئی و انتقام طلبی برآید تحمل کند، تا آنکه آن وضع ناگوار بر او طولانی نشود، بلکه برخلاف از جنبه مثبت آدمی باید با بردباری و شکیبایی با خطای دیگران روبرو شود. باید کاری کرد که شخص خطاکار بدرستی درک کند که عمل ناپسند و کردار زشت او به نیکی و جزای حسن تلقی شده است و با گردانیدن رخساره دیگر برای طیانچه او و بخشیدن قبا در برابر پیراهن و رفتن دومیل درازاهای عییل باو بصراحت ثابت و روشن ساخته است که آن شخص نیکوکار مظلوم با پاکی و صفای نیت با شخص ظالم بدکار بمحبت و دوستی رفتار نماید.

همچنین دريك دستور دیگر عیسی از عیب‌جوئی و بداندیشی نسبت به کردار دیگران نهی نموده است زیرا غالباً این نکته بشیون پیوسته که مرد عیب‌جوی منقد خود محتاج به تصحیح و ارشاد دیگران است، از اینرو نسبت بدیگران باید بادیده عفو و کرم‌نگریسته ناقاعده اساسی «محبت‌عام» را رعایت کرده باشد.

در انجیل آمده است که عیسی فرمود: «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد... چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی که در چشم خود داری نمی‌بینی؟...» متی ۵/۷

و نیز گفته است: «پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است. داوری نکنید تا بر شما لیز داوری نشود. و عفو کنید تا آمرزیده شوید... بدعید تا بشما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشرد و جنبانیده و لبریز شده رادر دامن شما خواهند گذاشت. زیرا بهمان پیمانۀ که می‌بیمائید برای شما پیموده خواهد شد. لوقا ۶/۳۶.

بعبارت دیگر، دستور عیسی این چنین خلاصه می‌شود که نیکی بهر صورت که باشد دارای یک نیروی قاهره است در برابر بدی که اثر نیک و نتیجه مطلوب بار می‌آورد.

بروز مخالفت و رفتن به شمال

غلیان احساسات و شور و جنبشی که در میان مردم در اثنای مسافرت‌های عیسی بشهرها و قصبان جلیل پدید آمد توجه فریسیان و صدوقیان را در اورشلیم بسوی او جلب کرد. فرقه اول که خود را نگهبان قانون و فرقه دوم که خود را محافظ معبد یهودی شمردند نگران شدند و جاسوسانی برای نفیشتن

احوال او به شمال گسیل داشتند آنها از حال و مقال اوتحقیقات نموده مشاهدات خویش را درباره او گزارش دادند. این نامه‌ها چون به اورشلیم رسید با یکدیگر مختلف بود. ازین سبب چندین از گروه فریسیان و صدوقیان انتخاب شدند که به جلیل رفته و با او معارضه و مناظره نمایند. مباحثات لفظی مابین آنها با عیسی مکرر بوقوع پیوست که در آن مبادی و تعالیم عیسی بوضوح در روشنی نام معلوم گردید. در یکی ازین مواقع که بسیار برجسته است در زمانی واقع شد که شاگردان عیسی در روز شنبه (سبت) از مزرعه گندمی میکنند شدند. آنان هنگامی که میرفتند بچیدن خوشه‌ها شروع کردند. فریسیان بدو گفتند چرا در روز سبت مرتکب عمل حصاد میشوید که روا نیست؟ عیسی گفت «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت! بنابراین پسرانسان مالک یوم سبت نیز میباشد» (مرقس، ۲/۲۸) البته فریسیان حقیقت این قضیه را نمیتوانستند انکار کنند لکن آنها را این صراحت لهجه و کلام صریح خوش نیامد. هم چنین از آنجا که اطباء از معالجه بیماران در روز سبت ممنوع بودند باز در موقعی که عیسی در آنروز بشفای مرضا میپرداخت فریسیان اعتراض کردند و از او خواستند که این عمل خلاف شریعت را جواب بدهد. وقت دیگر ملاحظه کرد که بعضی از شاگردانش بدون آنکه خوردن مطابق تقلید رسمی شریعت بشویند طعام میخورند از اینرو عیسی را به تسامح و اهمال متهم کردند. عیسی گفت همه شما بمن گوش دهید و فهم کنید، هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل گشته بتواند او را نجس سازد، بلکه آنچه از درونش صادر میشود آن است که آدم را ناپاک میسازد. چون شاگردانش معنا و تفسیر این کلام را از او سؤال کردند وی در جواب فرمود:

... آنچه از آدم بیرون آید آن است که انسان را ناپاک می‌سازد زیرا که از درون دل انسان صادر میشود - خیالات بدوزنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خیانت و مکر و شهوت پرستی و کفر و غرور و جهالت تمامی این چیزهای بد از درون صادر میگردد و آدم را ناپاک میگرداند. مرقس، ۷/۱۵ آنچه که پیش از هر چیز فریسیان را رنج می‌ساخت همانا کمال آزادی عیسی در تفسیر شریعت موسی و صحف انبیا، بود که بدون اعتنا به سنن و احادیث یهود آنها را تاویل و تفسیر می‌نمود. عبارتی که متی در انجیل خود در آنجا که «و عظ جبل» عیسی را ثبت کرده است بکار میبرد این است: «شنیده‌اید که به پیشینیان گفته‌اند لیکن من بشما میگویم...» این بود روش عیسی در تفسیر شریعت ماضی که با کمال قدرت و از روی اطمینان خاطر بیان میفرموده است.

بعضی از فریسیان بسختان او بدقت گوش میدادند و از آن پس در اطراف راه افتاده و میان مردم اراجیفی درباره او منتشر می‌ساختند که فصاحت و بلاغت عیسی و اینکه توانسته است اینهمه خلاقیت را از سنن فریسیان دور کند دور خود جمع سازد، و این استدلال از آیات توراتی بانظری و -یع- تر و دقیق تر دلیل بر آن است که در حال از روحی شریع راه یافته و این خلوص و صفای ظاهری او نتیجه ریاکاری اوست و در حقیقت وی برخلاف اوامر و سنن الهی برخاسته و بر ضد شریعت موسی قیام نموده و امت او را گمراه می‌سازد.

شایعه دیوزدگی عیسی در ناصره بیشتر از هر جا انتشار یافت. وقتی که عیسی از سرفروشهر موطن خود باز آمد در روز سبت در کنیسه آن محل و عظرا آغاز فرمود از سنن ایمانی و دولتی مردم آن شهر بشکفت آمد و گفت هیچ نبی بیحرمت نباشد جز در وطن خود و در میان خویشان و در خانه خود... و از بی ایمانی ایشان متعجب شده در دهات آنحوالی رفته نمایم همیداد. (مرقس ۵/۶)

مرقس در انجیل خود نقل می‌کند که در موقعی دیگر قبلا اقارب و خویشان عیسی به کفر ناحوم

آمدند تا او را منع نمایند و میگفتند « مسحور شده است » و این داستان را باین کلام خاتمه میدهند، « پس برادران و مادران آمدند و بیرون ایستاده فرستادند تا او را طلب کنند . آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و بوی گفتمند اینک مادرت و برادرانت بیرون ترمیطلبند . وی در جواب ایشان گفت ، کیست مادر من ؟ و برادرانم کیانند ؟ پس به آنانکه گردوی نشسته بودند نظر افکنده گفت اینانند مادر و برادرانم ، زیرا هرکه اراده خدا را بجا آورد همان برادر و خواهر و مادر من می- باشد » (مرقس ۳۱/۳) .

تنها پاسخی که عیسی باین نهمت نفوذ شیطان میداد و از خویش مدافه میکرد این بود که میگفت ، « چه طور میتوان شیطان شیطان را بیرون کند و اگر شیطان بانفس خود مقاومت نماید و منقسم شود اونمیتواند قائم بماند بلکه هلاک میگردد . » (مرقس ۲۴/۳) بدیهی است فریسیان این استدلال عیسی را قبول نکرده و وقعی نمی نهادند .

جماعت قانونیان و غیرتمندان « Zealots » در جلیل نیز از او روی برگردانیدند زیرا وی میگفت، هرکس شمشیر بردارد با شمشیر هلاک خواهد شد و آنها با این افکار صلح چویانه او را با وجود آنهمه کارها که میکرد و با آنهمه توجه خلاق باو و تمالیم مذهبی و اخلاقی عالی باز او را مسیحای موعود نمی دانستند .

از اینرو اندک اندک بسیاری از مردم در باره او شك کردند و از او نسوید شده کناره گرفتند . دشمنان عیسی حملات و اعتراضات خود را مضاعف ساخته و بقصد جان او برخاستند . در چنین اوضاع و احوالی عیسی راه نواحی شمال غربی را پیش گرفته نخست به تیر و سیدون که هردو از کشورهای فلسطین خارج بود ، پس سوی بلاد جنوب شام سفر فرمود . همچو معلوم میشود که در این غربت و جلاء وطن او بقصد آن بوده که سبرکنند فرصت مناسبی بدست آورد و تصمیمی مهم و اساسی در کار رسالت خود اتخاذ فرماید و شاگردان خود را برای آن آماده سازد .

همه جا دوازده تن حواریون همراه او بودند چون بشهر قیصریه فیلیپوس (نخستگاه فیلیپ) رسید در آنجا داستان اقرار معروف پطرس بوقوع پیوست و آنچنان بود که عیسی از حواریون سؤال کرد که « مردم مرا که میدانند؟ » ایشان جواب دادند « یعنی تمعید دهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیاء . » - او از ایشان پرسید « شما مرا که میدانید » پطرس در جواب او گفت ، « تو مسیح هستی » (مرقس ۲۷/۸) . در انجیل میگوید که عیسی بشاگردان خود امر فرمود که هیچکس را از درود او خبیر ندهند . و عیسی ایشان را آگاه ساخت که وی بایستی عزیمت اورشلیم نماید و در آنجا از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رنج و جفای بسیار خواهد کشید و بقتل خواهد رسید تا آنکه وظیفه رسالت خود را بی پایان رساند . چون دوازه تن حواریون این سخن را قبول نکردند و پطرس را ازین حرکت منع کرد او برگشته بشاگردان خود نگرسته و ایشان را ملامت فرموده و آرام آرام بسوی اورشلیم رهسپار گردید تا آنکه در عید فصح به آن بیت مقفس رسید .

مصیبت عیسی و صلیب آویختن او

در آهنگام از اطراف جهان جماعت زوار یهود به معبد بزرگ در اورشلیم آمده بودند تا

مراسم آن عید بزرگ سالیانه را بعمل آورند. پیلطس حکمران رومی نیز از شهر ساحلی قیصریه به اورشلیم آمد تا مراقب حفظ نظم باشد و از هر شورش و بلوای احتمالی جلوگیری کند. هرود آنتیپاس ملک یهود هم از جلیل به آنجا سفر کرد تا در مراسم عید فصیح شرکت فرماید، و با مؤمنان یهود در مراسم عبادت همراهی کند. تمام کاروانسراها مملو از مسافر بود. اهالی جلیل ناگزیر در دره مابین شهر و جبل زیتون خیمه‌ها بر افراشته درون آن بسر میبردند. عیسی کره خری بیماری گرفته و از جبل بانفاق حواریون بسوی شهر رهسپار گشت. جلیلیان او را با فریادهای شادبانی پذیره شدند و در زیر قدم اوشاخه‌های نخل گسترده. لیکن مردم شهر می گفتند: «این کیست؟ این کیست؟ و مردم دیگر که بطواف مشغول بودند جواب میدادند این عیسی نبی است، از اهل ناصره جلیل.» (متی، ۱۲/۲۱).

در آن هنگام عیسی با حواریون بعملی شکفت انگیز میبدرت جست. از اینقرار که به هیکل رفته و صندوقها و تخت‌های صرافان را واژگون ساخت و کیبوتر فروشان را بیرون کرد و تمام آنان را که در صحن بیت المقدس بخرید و فروش مشغول بودند خارج ساخت و فریاد بر آورد: «آیا مکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی است اما شما آنرا مغاره دزدان ساخته‌اید» (مرقس، ۱۱/۱۸). این عمل ظاهراً مورد استحسان عامه قرار گرفت ولی اولیاء هیکل در جواب او سخنی نداشتند بگویند و بناچار سکوت اختیار کردند.

رؤساء کهنه و کاتبان وزعما یهود بر آن شدند که از او جلوگیری نمایند. نخست به دشنام و ناسزا علیه او برخاستند بدان امید که او را در نظر خلایق موهون و خفیف سازند. چند روزیایی که وی در معبد و عظم می‌گفت آنان سعی میکردند که بر او خرده گرفته اعتراضی وارد سازند، و او را به کفر متهم نمایند، لکن او بهانه‌ای بدست آنها نمیداد و پیوسته مردم هم و ماده را دعوت میکرد که باو بگردند و بمشاورا مقدمه ملکوت آسمان بدانند. و همه خلق هم باکامل شوق باو گوش میدادند. معاندین مقام و منزلت او را وقتی منزلزل ساختند که از او سوال کردند آیا جزیه بقیصر باید داد یا نه؟ او حیلت ایشان را درک کرده در جواب گفت: «چرا مرا امتحان میکنید... آنچه از قیصر است بقیصر رد کنید و آنچه از خدا است بخدا» از این سخن او همه متعجب شدند. معلوم میشود که رفته رفته کفه معارضه و مخالفت علیه اوستن گزیدید و در مردم اندک اندک تأثیر نمود. و انبیا عهرود نیز به مخالفان پیوسته ازین سبب عیسی بمردم سخن گفتن آغاز کرد بزبان امثال و حکایات گفت که خداوند نخست قوم یهود را به ضیافت خواند، لیکن چون ایشان از قبول دعوت حق سر باز زدند خداوند دیگران و بیگانگان را نزد خود بمهمانی طلب فرمود. در انجیل آمده است که عیسی فریسیان و صدوقیان را مخاطب ساخته و گفت باجگیرها و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا میگردند از آنرو که به یحیی ایمان نیاوردید اما باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند... ازین جهت شمارا میگویم... که ملکوت خدا از شما گرفته شده بامتی که میوه‌اش بار بیاورند عطا خواهد شد... (متی، ۲۱/۴۱-۳۱).

همه تکارندگان اناجیل اربعه متفق‌اند که چون عیسی برایین درجه مخالفت و معاندت دشمنان آگاه شد دانست که نوطه قتل او را می‌جینند. او نیز خود را آماده مرگ ساخت. در ضمن نقل حوادث آنها همه علاقه و شور و شوق مسیحیان صدر اول را منمکس ساخته و ساعات آخرین که بر عیسی میگذشت خاصه داستان طعمی که در شب آخر در غرفه خانه در اورشلیم با دوستان خود صرف نمود بدقت ثبت کرده‌اند. بنا بر آنچه مسیحیان اولیه گفته‌اند عیسی نه تنها قتل خود را بدست مخالفان پیش‌بینی

میفرمود بلکه حتی میدانست‌گی باوخیانت خواهندکرد و او را خواهد فروخت . ازاینرو یکمجلس ساده آراسته و غذایی بایاران خودبرای آخرین بار صرف فرمود تا آنکه دوازده حواریون خودرا آماده مفارقت خویش سازد .

در انجیل آمده است (مرقس ۱۴/۲۲) چون غذا میخوردند عیسی نانرا گرفته برکت داد وپاره کرده بدیشان داد و گفت «بگیرید و بخورید که این جسدمن است» وپاله گرفته وشکر نمود وبایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت « این است خون من از عهد جدید که دم راه بسیارمدریخته میخورد .» اندکی بعد از آن در باغی که چشمانی نام داشت یکی از شاگردان موسوم به یهودای اسخریوطی او را به جمعی که با چوب و شمشیر سراغ او آمده بودند تسلیم کرد . و آنها را رئیس کاهنان در پی او فرستاده بود . پس آنها عیسی را نزد مجمع کهنه و اهل شوری برده همه او را بهرم گفتن کفر بقتل محکوم ساختند . آنگاه او را نزد پیلاتس رومی برده از او درخواست کردند که حکمرا اجرا نمایند وی عیسی را نزد هرود آنتیپاس حکمران جلیل فرستاد . گویند که پیلاتس خیلی سعی میکرد بلکه عیسی را خلاص سازد و او را باجتماع مردمی که درصحن منزل او جمع شده بودند و رهائی سارقی باراباس نام را میطلبیدند، ببخشد ولی مردم عیسی را یکی از فرقه قانونیان میدانستند و در عوض او آزادی آن سارق را استدعا می کردند . ازینرو پیلاتس عیسی را برای بدار آویختن تسلیم کرد . سه ساعت از نیمه روز گذشته بود که او را بیای دار آوردند و همه اورا ترا گفتند چز چند تن از زنان که با او تا دقیقه آخر همراه بودند وماتنگرفتند . جماعت در اطراف او فریاد برمیآوردند و او برایشان دعا میکرد و میگفت «ای پدر اینها را بیمارزیرا که نمیدانند چه میکنند...» (لوقا، ۲۳/۲۴)

پس با آواز بلند گفت «الهی الهی چرا مرا ترا کردی ؟» و جان تسلیم حق کرد .

هیچ مرگی در تاریخ بشریت و در سراسر عرصه عالم بقدر مرگ عیسی درقوه متفکره انسان تأثیر نکرده است بمعقیده مسیحیان که صلیب او را مانند رمز ایمان ومثل نفس ونشان احترام قرار داده‌اند عیسی تحمل رنج نمود تا آنکه ابناء نوع خود را کفار داده آمرزیده سازد . ودر دیده‌ایشان عیسی نمونه کامل ومثال اعلائی فداکاری درراه محبت الهی است .

پس برای آنکه در شب سبت جسد او بر فراز صلابه باقی نماید شخص دولتمندی یوسف نام که از اعضاء شورای کاهنان بود جسم او را درقبری نو که از سنگ برای خود تراشیده بود گذارده و سنگی بزرگ بر آن غلطانده برفت .

فصل پانزدهم

تحولات مذهب عیسوی

در نزد مسیحیان قرن اول حوادثی که بعد از صعود عیسی اتفاق افتاد بیش از آنچه در ایام عمر او رویداد اهمیت دارد . البته سرگذشت زندگی و تعالیم و مواظب عیسی در زندگی و افکار ایشان قیمت بسیار داشت ولی مسأله قیام او از میان اموات معنی و ارزشی عالیتر و والاتر دارد ، یعنی او را خداوند صاحب حیات و مبعی ارواح و رابطه وحدت روحانی مابین ایشان با خداوند پایدر آسمانی دانستند .

باید گفت آن دین عیسوی که پیروان عیسی روی شالوده ایمان باو بنیاد نهادند غالباً در صورت و معنی با تعلیم آن معلم فرق بسیار دارد ، و تطبیق بین مذهب شخص عیسی و سرگذشت او با ایمان و عمل عیسویان بخوبی نشان میدهد که مؤسس آن دین دارای امتیازی روحانی و اخلاقی بسیار عالی بوده است .

ولی بهر صورت عیسویان هیچوقت از سر حد ایمان بشخص او فراتر نرفتند . این پیمبر همیشه استاد و پیشوای ایشان است و تحولاتی که در هر مسأله و باب در آن دین روی داده همیشه روی محور مذهب و سرگذشت حیات عیسی دور میزده است و ما اکنون داستان تاریخ پیروان او را

در این فصل شرح میدهم .

۱. عصر رسولان

قیام

هنگامیکه عیسی را در باغ جنمانی دستگیر کردند همه شاگردانش پراکنده گشتند و از آن میان هیچکس جز یوحنا جرأت نمود که به محل صلیب او نزدیک شود . حتی پطرس که در آن حوالی بود چون او را شناختند عیسی را انکار کرد . روز سبت را حواریون با الم و یاس و خوف در نهانخانه بسر آوردند . صبح روز سوم بعضی از زنان اقارب او پیش از اینکه راه مراجعت به جلیل را پیش گیرند بطلب قبر او رفتند ولی آنرا نهی یافتند . هنگامیکه سرگردان عازم بازگشت شدند بزرگترین واقعه تاریخ مسیحیت برای آنها بوقوع پیوست در آن موقع فرشتگانی ظاهر شدند و آوازهایی شنیدند که به آنها گفت عیسی از مردگان برخاسته است . آنگاه پطرس و دیگران او را برای العین دیدند . این مشاهده در جلیل نیز بار دیگر برای آنها تکرار شد . در این هنگام یاس و نومیدی از میان رفت و ایمان و امیدجانشین آن شد . و نهال مذهبی نوین کاشته گردید که درختی بارور در تمام دنیای حوالی مدیترانه سایه افکند .

قدیمیترین روایتی که در باب ظهور عیسی بعد از قیام او بما رسیده آن است که پولس رسول نقل نموده . وی در حدود سال ۵۲ میلادی به کلیسائی که در شهر قرینت Corinth تأسیس کرده بود چنین نوشته است : « الان ای برادران شما را از انجیلی که بشما بشارت دادم اعلام می نمایم بشرطی که کلامی را که بشما بشارت دادم محکم نگاه دارید ... زیرا که ... مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد و اینکه مدفون شد و در روز سیم بر حسب کتب برخاست و اینکه بکیفا ظاهر شد و بعد از آن بآن دوازده و پس از آن بزبانه از پانصد برادر یکبار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده اند . از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد بجمع رسولان و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید ... » (رساله اول پولس به قرینتیان ۸/۱۵ - ۱)

عید خمسین Pentecost (پنطیکاست)

قیام مسیح حواریون را متفق ساخت که عیسی از مردگان برخاسته و عنقریب بار دیگر رجعت خواهد کرد سوار بر ابرها چنانکه در ابره پسرانسان موعود گفته شده که در روز آخرین در محضر عظیم الهی دربارهٔ یکایک امم و اقوام داوری خواهد فرمود . پس اکثر شاگردان که تعداد آنها در آنوقت به یکصد و بیست تن می رسید جلیل را ترک کرده بسوی اورشلیم رهسپار شدند و در آنجا در غرفهٔ بزرگ برای نماز و مشورت اجتماع می کردند . در کتاب اعمال رسولان آمده است که مریم مادر عیسی و برادرانش نیز در آن جماعت بودند و حواریون خودپیشوایان آن گروه بودند مخصوصاً یعقوب برادر عیسی در آن میان شخصیتی برگزیده گردید . هم در آن کتاب است : « چون روز پنطیکاست رسید بیک دل در یکجا بودند که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آنخانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت و زبانهها منقسم شده مثل زبانههای

آتش به ایشان ظاهر گشته و بر هر يك از ایشان فرار گرفت و همه از روح القدس برگشته بزبانهای مختلف بنوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید سخن گفتن شروع کردند. (اعمال رسولان ۵/۲ - ۱)

زرد این مسیحیان صدر اول قیام مسیح اثبات حقانیت انجیل بود و هبوط روح القدس در روز عید خمسین به آنها اطمینان قلبی بخشید که همان نیروی غیبی که در عیسی مسیح سرور ایشان مستور بود در آنها نیز ظاهر شده است از اینرو جرأت و جسارت جدیدی در خود احساس کرده با کمال شجاعت بوعظ و تبلیغ در کوی و بازار شروع کردند. همانجائی که چند هفته پیش عیسی را گرفته به صلیب آویختند.

کاه پایی و توفیق بیایی نصیب ایشان می‌گردید. صدها نفوس مؤمن به آنها گرویدند. فریسیان و صدوقیان وحشت زده پطرس و یوحنا را توفیق کرده در برابر شوری (سن هاردین) احضار نمودند و به آنها امر کردند که از آن روش و آئین دست کشیده از سخن گفتن بنام عیسی نامصری خودداری کنند. لکن چون آنها را رها کردند با کمال بی اعتنائی باز وعظ و تبلیغ را ادامه دادند. بار دیگر چند تن از آنها را بزندان افکندند و باز در برابر شوری احضار کردند چون رئیس کهنه بآنها گفت مگر شمارا قذغ نکرديم که بدین اسم عیسی تعلیم ندهید. پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدارا می‌باید بیش از انسان اطاعت نمود» (اعمال رسولان ۵/۲۹). در خلال این احوال غضب و خشم یهود که از آن پس رویداد یکی از زعماء فریسیان غملائیل نام فرزند زاده هیلل که یکی از مفتیان و ربانیون یهود بود آنانرا بمسالمت و آرامش اندرز داده گفت: ای مردان اسرائیل از آنچه میخواهید با این اشخاص بکنید بر حذر باشیید زیرا قبل از این ایام نبودا نامی برخاسته خود را شخصی می‌بنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدو پیوستند و او کشته شد و متابانش نیز پراکنده و نیست گردیدند و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید او نیز هلاک شد و همه تابمان او پراکنده شدند الان بشما می‌گویم ازین مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد خود تباه خواهد شد ولی اگر از خدا باشد نمی‌توانید آنرا بر طرف نمود... پس بسخن او رضا دادند» (اعمال رسولان ۵/۴۰-۳۳) این اندرز و نصیحت که زعماء یهود را، به ملائمت و مدارا رهنمائی می‌کرد در آنها تأثیر کرد و اولیاء یهود بهمین اکتفا نمودند که حواریون را در انتظار موهون و خوار ساخته نازیانه زدند و مرخص کردند.

کلیسای اورشلیم

ظاهراً دو چیز سبب شد که کلیسای اورشلیم پایدار مانده بکلی ناپود نشود. نخست آنکه حواریون همه پیروان بیشوائی غایب و متوفی بودند و مخالفین انتظار داشتند که بررور زمان شوق و حرارت ایشان کاسته میشود. دوم آنکه ایشان ظاهراً تمام رسوم و آداب شریعت یهود را رعایت می‌کردند و همه روزمه مرتباً به معبد رفته و آئین موسی را مانند دیگر یهودیان احترام می‌نهادند. اگر کسی بدین ایشان درمی‌آمد و مختون نبود او را الزام می‌کردند که عمل ختان را انجام دهد. تنها چیزی که ایشان را از دیگر یهودیان امتیاز می‌داد آن بود که اعتقاد داشتند که عیسی همان مسیح

موجود است که در کتب انبیاء بنی اسرائیل بظهور او بشارت داده‌اند و عنقریب پسر انسان بار دیگر بجهان خواهد آمد. آن جماعت در خانه‌های خصوصی افراد مثلاً در خانه مادر مرقس در اورشلیم دور هم جمع شده در آنجا به شکستن نان و خواندن دعا اشتغال می‌جستند. این جماعت هر چه داشتند ما بین همگی مشاع بود. اموال و اشیاء خود را فریبخته و عایدات آنرا صرف احتیاجات عمومی جماعت و کارهای مذهبی می‌کردند و با روحی پر از نشاط به نشر و تبلیغ و عمل تمهید به مؤمنین جدید مشغول بودند.

اما با این طرز عمل ایشان که خود را کاملاً يك فرقه از یهود معرفی می‌کردند دیگر مؤمنان به عیسی همراه نبودند یعنی بمضی از واردین جدید آن آزادی که عیسی نسبت بقانون موسی اجازت داده بود مرعی داشته بودند. در شهر اورشلیم کنیسه‌های خاصی داشتند و خاصاً یهودیانی که از اطراف ممالک جهان آمده و به زبان یونانی تکلم می‌کردند. این غربا واردین چندان به تشریفات صوری سخت و قربانیهای یهود اعتقاد نداشتند و به امور ظاهری پابست نبوده و در اعمال قانون شرع موسی و صحف انبیاء مانند موسویان اورشلیم متصب و خشک نبودند و چون یکی از آنها بدین عیسی در آمده در جمعیت عیسویان داخل می‌گردید احکام اصلی انبیاء را در زنگانی روزانه محترم شمرده و بکلمات عیسی ایمان آورده بودند و مخصوصاً اعتراضات و انتقاداتی که آنحضرت به پیشوایان فریسی و صدوقی فرموده بود تکرار می‌کردند.

ازینرو نه تنها در میان مسیحیان و یهود اختلاف و نباین بظهور بیوست بلکه مابین جماعت مسیحی نیز تفرقه افتاد. از یکطرف حواریون با یهودیان رادیکال یونانی زبان کمتر تماس گرفته و از طرف دیگر مسیحیان جدید از زعماء اورشلیم خود شکایت آغاز نهادند. در کتاب اعمال رسولان آمده است که «و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند هلینتیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه زنان ایشان در خدمت بی‌بهره می‌مانند.» (اعمال رسولان ۱۲/۶)

چون این افتراق اشتداد یافت تمام جماعت مسیحیان اورشلیم دور هم جمع شده و این مشکل را بدین طریق حل کردند که از میان خود هفت تن غیر از حواریون برگزینند که آنها متصدی تقسیم و توزیع طعام و نگاهداری حساب باشند. و یکی ازین جمله یهودی یونانی زبانی بوده و سوم به استیفان که در حقیقت پیشوای جناح آزادمنشان کلیسا گردید و بدین ترتیب روزگاری را با هم گذرانیدند تا اینکه زعماء یهود آن مرد را در شوری احضار کرده بقتل محکوم ساختند سنگسار کردند.

این واقعه يك دوره جدید از عقاب و آزار نسبت به نصرانیان شروع شد و معلوم میشود که اولیاء یهود این جفاکاری و ستمگری را درباره کسانی روا داشته‌اند که آزادی عمل داشته و شریعت موسی را رعایت نمی‌کردند چنانکه در همان کتاب آمده است «در آنوقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید بعدیکه همه جز رسولان نتواخی یهودیه و سامرا پرانگند شدند و مردان صالح استیفا نرا دفن کرده و برای وی مانع عظیمی برپا داشتند» (اعمال رسولان ۱۳/۸ - ۱)

از آن پس نهضت دین مسیح در اورشلیم بخودی خود در جهت بیدار کردن آن تفرقه دیگر اتصال حاصل ننمود و با هم در تفسیر حقایق دین مسیح اختلاف شدید پیدا شد و هیچوقت آن اختلاف حل نگشت از يك جناح یعقوب برادر مسیح بود که زعمیه عمده کلیسای اورشلیم شمرده می‌شد جماعت رسولان با او همراه بودند و این گروه بر آن بودند که مسیحیان نه تنها ایمان به مسیحیت عیسی داشته باشند بلکه باید بارعایت جن نثیات

شریعت موسی رضایت الهی را بسوی خود جلب کنند. یکی از واجبات که آنها دقیقاً محترم میسرمدند امر ختان بود. برای انجام این امر رسولان خاص به کلیساهای اطراف فرستاده تا کید بلیغ میگردانند هر مسیحی جدیداً ایمان قبل از تعمید باید مختون شود و هم چنین رعایت «نجس و طاهر» مابین افراد باید بشود؛ این ترتیب شخص غیر مختون نجس شمرده شده و هم صحبت و هم سفره شدن با او احرام میسرمدند. از طرف دیگر بعضی دیگر از افراد کلیسای اورشلیم قائل به اعتدال و میانه روی بوده و تمصب و عناد را ناپسند میدانستند. این فرقه که کم کم جماعتی از مسیحیان یهودی مشرب تشکیل دادند. آن جماعت را بتمریض ابیونیت Ebionites یا ناصری نام نهاده اند و آنها در حقیقت از پیران موسی میباشند که فقط به «سحیت عیسی معتقد می بوده اند. در میان مسیحیان اورشلیم یکی از حواریون که طرفدار اعتدال و میانه روی بود همان بطرس است. وی مشاهده نمود که روح القدس بر مسیحیان آزادمنش هم نزول نمیکند و چون بمسافرت شهری ساحلی رفته و کلیساهای جدید تأسیس نمود اندک اندک بیگانگان غیر مختون را نیز در دایره جمع مسیحیان بپذیرفت و آنها به تعمید آنها اکتفا کرد و با آنها اجازه داد که رعایت حلال و حرام طعام و شراب را مانند یهودیان متمصب ننمایند و آزاد باشند و خود نیز با آنها مجالست و مصاحبت فرمود. اما چون به اورشلیم بازگشت فرقه متمصبان و محافظه کاران را او مورد مؤاخذه قرار دادند و ازینرو بطرس مدتی ما بین آن دو گروه بحال تردید بود تا آخر طاهرآ برای اینکه روش آزادتری داشته باشد از اورشلیم به شهر رم مهاجرت کرد.

آزادمنشان و لیبرالهای مسیحی نهضت و جنبش دینی خود را همچنان ادامه دادند و بمرد زمان آن فرقه مبتدع یهودی کم کم صورت دینی مستقل و جداگانه حاصل کرد و بسرعت در میان ملل و اقوام جهان انتشار یافت و پیشوای آنها مردی بود که نخست از دشمنان عنود مسیح بود ولی بمذخود مسیحی گشت و او شخصی است یهودی از اهل طاروس موسوم به «شاؤل» که بمهدا «پولس» نامیده شد.

پولس رسول و انتشار مسیحیت در اروپا

پولس را غالباً دومین مؤسس مسیحیت لقب داده اند و مسلماً او در این راه جهاد بسیار کرد و فرقه طرفداران اصول و شرایع موسوی را مغلوب ساخت. و آنها اهمیت موقع و مقام خود را برائت مساعی پولس از کف دادند. ولی اهمیت او بیشتر از آن جهت است که وی اصول لاهوت و مبادی الوهی (تئولوژیک) خاصی بوجود آورد که آثار روحانی مبادی عیسی را در ضمیر روح بیروان او ثابت و مستقر ساخت و همین اصول سبب شده نصرانیت عالم گیر شود و در ممالک جهان انتشار یابد و ازین جهت بزرگترین خدمت را در تحول تمدن غربی، پولس انجام داده است.

پولس تمام این امور عظیم را قبل از زمانی دراز که خصم عنود مسیحیت بود بعمل آورد. وی از اصل و تبار یهودی میباشد و همزمان با میلاد مسیح در شهر طاروس در سیلیسیا که در آنوقت بلندی معتبر بوده است متولد گشت. در آن شهر مدرسه مهمی وجود داشته که در آنجا مبادی و حکم فلاسفه رواقیون و کلیون را تعلیم میدادند و طاهرآ در نزد آنها امید تربیت نفس تا حدیکه بقا و ابدی جاویدی حاصل کنند و مظهر شخصیت الهی گردد فرا گرفته است. خانواده او طاهرآ احترام و مکانت داشته اند زیرا والدینش حق شهر نشینی و تابیت روم را خریداری کرده بوده اند و ازینرو وی مانند دیگر

افراد رومی نژاد دارای همان حقوق مدنی ایشان بوده است ولی در عقاید دینی و مذهبی بامبادی فلسفی هلنیسم در محیط یونانی خود سخت مخالفت داشت و مانند یک فرد فریسی بسیار متمصب بر میبرد و چنانکه خود گفته است در خدمت غمالائیل معلم و پیشوای فریسی در دقایق شریعت اجداد متعلم شده درباره خدا تعصب داشتیم (اعمال رسولان : ۴/۲۲) و نیز درباره سرگذشت زندگانی خود چنین مینویسد، «در دین یهود از اکثر همسالان خود سبقت می‌جستم و در تقلید اجداد خود بغایت غیور میبودم». بالاخره پولس، یهودی بسیار متمصب بود که با خشم و کینه شدید در نکال و عقاب پیروان کلیسای نخستین عیسی مسیح شرکت میکرد و در موقع سنگسار کردن استیفا نیز بچشم رضایت می‌نگریسته است. هنگامی که پیروان مسیح از اورشلیم بسوی شمال فرار کرده دمشق و حوالی رفتند وی نیز در پیس کهنه رفته و از او نامه‌هایی طلب نمود به عنوان کنیسه‌هایی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد خواه زن بیابد ایشانرا بر نهاده با اورشلیم باز آورد. ولی از فراری که در کتاب اعمال رسولان آمده است در نزدیکی دمشق او رامکشفه‌ای روی داد، یعنی ناگاه نوری از آسمان بر او درخشید و بزمین افتاد آوازی شنید که بدو گفت، «ای شاول! شاول! برای چه بر من جفامیکنی؟» گفت «خداوندان تو کیستی؟» گفت «من همان عیسی هستم که نو بدو جفامیکنی...» (اعمال رسولان، ۲/۹) چون ازین حالت و کشف بخود باز آمد پولس خود را نابینا یافت پس دستش را گرفتند و او را بدمشق بردند و مدت سه روز در آنجا در حال کوری بسر آورد و هیچ نخورد و نیاورد و این موقوفین کرد که عیسی امپروت که مورد ایمان مسیحیان است بر او ظاهر گردیده است.

این تغییر بی‌نهایت عظیم که در زندگانی پولس وقوع پیوست او را ناگزیر ساخت که سفری بیدار عربستان شمالی بنماید و در آنجا به تفکر مشغول گردد. پس بار دیگر بدمشق بازگشت و نه فقط در آنجا بلکه در تمام بلاد شمال تا انطاکیه که سومین شهر بزرگ امپراطوری روم بود پیشوای مطلق مسیحیان گشت در این امکنه و بلاد این آئین نوین بر روان و مؤمنین بسیار در میان آنها (غیر یهود) گرد آورد. بعد از سه سال سفری با اورشلیم کرد و مدت دو هفته در آنجا بسر آورد تا آنکه شخصاً با پطرس رسول و یقوب دیدار کند بعد از آن باردیگر بطرف شمال روی آورده اوقات خود در در بلاد شام و سیلیه یا میکذرانید. پس از آن مشهورترین سفر دعوت خود آغاز کرد و بمصاحبت بارناپاس و یوحنا و مرقس جهانگردی آغاز کرد. نخست بجزیره قبرس رفته و سرتاسر آن جزیره را به پیغمود و از آنجا برکنش نشسته قصد دیار آسیای صغیر کرد در شهرهای معروف یرگا - انطاکیه - ایکونیوم - ایسودر با کلیساهای محلی تأسیس فرمود. بار دیگر سفری مجدد بآن بلاد کرده آن کلیساهای را دیدن نمود و آنگاه بشهر طراس (تروی باستانی Troy) رو نهاد پس از آنجا با کنش بمقدونیه رفته قدم بخلک اقلیم اروپا نهاد و در شهرهای بزرگ ساحلی یونان مجامع عیسوی تشکیل داد و به آن رهسپار گشت و از آنجا بشهر فرینت رو آورد و یکی از کلیساهای مهم عالم مسیحیت را در آن شهر برپا ساخت. پس از همان خط که رفته بود مراجعت کرد.

گرچه وی جسماً نانوان و بیمار شده و به بیماری مبتلا گردید در نوشته‌جات خود آنرا به بخاری در گوشت بدن تشبیه کرده است. ممدک منتهای نشاط و شوق و حرارت را در اثنای این مسافرت‌ها از خود نشان میداد. میکوید نیروی بدن من زیاد میگردد زیرا هر وقت خود را ضعیف و فرسوده میدیدم خویشتن را تسلیم عیسی مسیح میکردم و در او منزل میکردم و دیگر بار قوت می‌یافتم. این حرارت ایمان و قوت قلب پولس را بمخاطرات بسیار عرضه میکرد چنانکه مینویسد،

از یهودیان پنج مرتبه از چهل یلکم تازیانه خوردم. سه مرتبه مرا چوبزدند. یکدفعه منگسار شدم، سه کت شکسته کشتی شدم، شبانروزی در دریایسز آوردم. در مسافرتهای خود بارها در خطرهای نهرها و در خطرهای دزدان و در خطرهای از قوم خود و در خطرهای از امتهای و در خطرهای در شش و در خطرهای در بیابان، در خطرهای از دریا و در خطرهای در میان برادران که به در محنت و مشقت در بیخوابیها، بارها در گرسنگی و تشنگی در روزها و بارها در سرما و دریانی ... رساله دوم پولس بقرنیان، ۲۵/۱۱.

باری درون این مرد شراره و نیروی روحانی مشتمل بود که باو ایمان و ثبات میبخشید، یکی اعتقاد به الهویت عیسا. دوم ایمان با آزادی روح.

اصل آزادی ضمیر و حریت روح در اوایل ایام ایمان جدید برای اوبه ثبوت پیوست. وی مشاهده کرد که اکثر عیسویان شام و سیلیسیا غیر مختون اند و از شریعت موسوی آگاهی و علم ندارند. در ابتدا که بشوق و عطش فراوان خواهان معرفت و راستی بود بر آن عقیده رفت که ظاهر شریعت و قانون موسی تنها راه وصول به حقیقت و تنها منبع سعادت حیات است. ولی چون آن نودیشان را ملاحظه کرد که با وجود ایمان کامل به عیسی بگلی از شریعت موسی بیخبرند ولی پایه اعمال و اخلاق ایشان بسیار عالیتر و محکمتر از پیروان ظاهر شرع است، بر او روشن شد که حقیقت مسیح در باطن مرد مؤمن تجلی میکند و او را بسر منزل صواب و رستگاری رهبری می نماید بطوری که آزادی روح و ضمیر کارهای نیک و پسندیده انجام میدهد و از بدی می پرهیزد و برای او ضرورت ندارد که دائماً به دستورهای رسمی و قوانین دینی رجوع کرده و حلال و حرام را از روی آنها تشخیص دهد. پس به یقین دانست که باید بندهای پیوسته شریعت (موسی) را رها کند و طلبکار آزادی روح و حریت ضمیر شود ازینرو صریحاً اعلام کرد که دیگر عمل ختان و جوبی ندارد و همچنین رعایت حلال و حرام در طعام و شراب ضرورت نخواهد داشت، و افراد بشری را به «نجس و طاهر» تقسیم نباید کرد.

در سر این قضایا فرقه متمسبان و پابندان شریعت موسوی در کلیسای اورشلیم با پولس اختلاف و نزاع پیدا کردند. وی در آن شهر با پطرس و یوحنا و یعقوب مباحثه کرد و آنها بحمایت و تأیید عقاید او برخاستند مشروط بر آنکه دائره تبلیغ وی محدود بامم غیر مختون باشد و دیگر رسولان به نرد دعوت از قوم مختون (یهود) بپردازند و نیز موافقت کردند که برای امتهای انجام عمل ختنه و جوبندار دلکن باید آنها بر خود واجب شناسند که به عفت و تقوی زندگانی کرده از گوشت حیوانات قربانی در بشکدهها و همچنین از گوشت حیوان خفه شده و غیر مذبوح تناول نمایند. این توافق که در اورشلیم بعمل آمده در واقع برای پولس موفقیتی نمایان بود زیرا بدین وسیله کلیسا نصویب کرد که از آن پس رعایت شرایع و قوانین یهودی برای پیروان عیسی واجب نیست.

اما مسأله الهویت عیسی که نزد پولس به ثبوت یقین رسیده بود عبارت از این بود که برای عیسی مقامی فوق مقام مسیحیت قائل می شد. البته وی را همان مسیح نجات دهنده می دانست که آمده است تا ملکوت الهی را بر زمین برقرار سازد و پس از قیام بار دیگر رجعت خواهد کرد، سوار بر ابرهای آسمان تا در روز قیامت بین اختیار و اشرار داوری فرماید. اما چون وی نزد امم غیر یهودی بدعوت مبموت بود فکس مسیحیت و بمت و رجعت او بگلی نزد ایشان فکری بیگانه بود. از اینرو پولس از راه دیگری که متناسب با فکر و اندیشه آن اقوام بود در آمده و قضیه نجات رستگاری خود را از ذنوب و مرگ ذنبوی که از صفات خاصه عیسی بود مطرح کرد و گفت، حیات ابدی برای

فرد وقتی حاصل می‌شود که خود را با عیسی روحاً متصل سازد و مسأله مرگ و بعثت بعد از مرگ و رجعت عیسی را بنحوی دیگر تفسیر کرد و اظهار داشت عیسی مسیح موجودی است آسمانی که طبیعت و ذات الهی دارد ولی خود تنازل فرموده صورت و پیکر انسانی را قبول کرده و از آسمان بر زمین فرود آمده است و از این مرحله بازتنزل کرده رضایت داد که او را بصلیب بیاویزند. تمام این درجات را از آن جهت قبول فرمود که باردیگر قیام کند و در دست راست پدر خودش (خدای تملی) بنشیند و قدرت مطلق بر مرگ و حیات را در قبضه اختیار بگیرد پس برای این که مبداء اسرار آمیز خود را شرح و تفسیر کند ، قائل بازلایت وجود عیسی و تنزیه او از عالم صفات گردید و در یکی از رسائل خود چنین نوشت :

«او (عیسی) صورت خدای نادیده است نخست زاده تمام آفریدگان زیرا که در او همه چیز آفریده شده آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، از چیزهای دیدنی و نادیدنی و نختها و سلطنتها و ریاسات و قوات همه بوسیله او و برای او آفریده شده و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (رساله پولس به کولسان، ۱۵/۱).

با این اندیشه و تعلیم بزرگ که عبارت باشد از «اصل ظهور روح الهی در پیکر بشری عیسی و مظهریت و محبت خداوند نسبت به بشر از صبح ازل پولس توانست بکلی امتهای (غیر یهودی) را معتقد و متقاعد بخود سازد زیرا این ملل مختلف همه در تحت نفوذ مذاهب اسرار آمیز یونان بودند که اصل طلب حیات جاوید و اتصال نفس بشر با روح خدایان در آنها نفوذ کرده و ریشه دوانیده بود و بر طبق مبادی عرفانی «مستیک» یونانها بر آن بودند که جسد فانی و جسد فاسد را بوسیله عبادت روحانی جنبه الهی و ازلایت میتوان داد ازینجاست که باز پولس در یکی از رسائل خود نوشته است :

«اگر بر مثال موت او متحد گشتیم هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد... همه چنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید اما برای خدا و مسیح عیسی زنده . . .» (رساله رومیان ۴-۱۱/۶).

پولس نه تنها مؤمنین و پیروان خود را حیات ابد و وعده داد که میتوانند با اتصال به عیسی بدست آورند بلکه رهائی و نجات و غفران ذنوب و خطایارا در این جهان نیز بوسیله ایمان باو حاصل میتوانند کرد . از اینرو عرفان و اخلاق دو رکن و اساس تعالیم پولس میباشد که هر دو در حقیقت يك امر واحد و غیر قابل انفکاک اند . بر طبق تعلیم او ایمان و پیروی از عیسی عبارتست از اینکه شخصیت خود را بوسیله مراسم چند مانند تمعید و عشاء ربانی و وسط شوق تکلم بالسنه گوناگون با او متصل سازیم و بلااوه در اعمال خود درست پیرو او باشیم و همان کنیم که او میکرد . این فلسفه پولس در تحول دین عیسوی اهمیت فراوان دارد . زیرا آنها را از دو طرف یعنی افراط در عرفان اسرار آمیز و تفریط یعنی غلو در پیروی ظاهر شریعت موسی منع کرد و در آن میان اعتدالی بوجود آورد . از مسائلی که وی بکلیساهای مختلف که در بلاد امتهای تأسیس کرده بود بشکافته است ملاحظه می‌شود که وی اهمیت بسیار به عمل و تقوی داده است و با جسمانی دقیق مراقب جوامع عیسوی بوده و مانند پدری که فرزندان خود را هدایت میکند او نیز آنها را بسوی عالینترین مرتبه تهذیب اخلاق رهبری میفرموده و ازین فکر باطل و اندیشه ناصواب که ایمان و اعتقاد قلبی بدان عمل برای نجات نفس و غفران ذنوب کافیت ، آنها را بر حذر میداشته است .

کرم نفس و صفای نیت او نسبت به برادران مسیحی در اورشلیم باعث شد که دوره خدمت تبلیغ و نشر دعوت که برعهده خود گرفته بود ناگهانی خاتمه پذیرد. وی بر خود الزام کرده بود که برای فقرای کلیسای اورشلیم وجهی گرد آورد و چون مبلغی فراهم ساخت بر آن شد که خود آنرا به آنجا ببرد و مابین آنها توزیع کند. ولی در آنجا عوام یهود، علیه او شوریده و سبب شدنک او را بزندان بیفتکند. چون وی حقوق یک فرد رومی را دارا بود شکایت به قیصر بردبان امید که او را برای محاکمه به رم ببرند از اینرو او را مغلولاً بدان شهر بزرگ بردند برخلاف انتظار در آنجا همچنان محبوس بماند. لیکن در ایام حبس از شوق و نشاط او کشته نشد رسالات و نامه‌های عدیده به کلیساها و افراد تحریر میفرمود. بالاخره بعد از یک دوره حبس و توقیف که مدت آن معلوم نیست او را مانند یکی از آشوبگران که باعث اختلال امنیت در محروسه کشور روم شده است بقتل رسانیدند.

وقتی که او از میان رفت مذهب مسیح بقدری قوت گرفته بود که از امم واقوام و طبقات مختلف مانند یهودی و یونانی و رومی اهل ظاهر و پیروان باطن و عوام و خواص را با هم در زیر پرچم مسیح متحد شده بودند جماعتی که همه دارای وحدت روحانی و قوه حیات بخش مشترک بودند. از مفاد نامه بسیار قوی و محکمی که به نصارای افسیس نوشته بخوبی این معنی ظاهر میشود که چگونه برای ملل قلمرو رومیان که همه از حیث فرهنگ و ادب مختلف و از مبادی روحانی با یکدیگر متباین بودند وی بشارت عیسی آورده است، می‌نویسد:

«او (عیسی) شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانید... در میان ایشان همه ما نیز در شهادت جسمانی خود قبل ازین زندگی میکردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را بممل میآوردیم و لیکن خدا که در رحمانیت دولتمند است... ما را که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید... تا هیچ‌کس فخر نکند زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه از بخشش خداست... بیاد آورید که شما در زمان سلف ای امتهای در جسم (که آنانیکه باهل ختنه نامیده میشوند... و شما را نامختون میخوانند) که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی امید و بی‌خدا در دنیا بودید. لیکن الحال به مسیح عیسی... نزدیک شده‌اید... زیرا که او سلامتی ماست که هر دو را یک گردانید و دیوار جدائی را که در میان بود منهدم ساخت... بوسیله او هر دو در نزد پدر در یک روح داخل هستید ازین بیمد غریب و اجنبی نیستید بلکه هم‌وطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا و برنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح خود سنگ زاویه است... رساله افیسین، ۲/۳-۱»

۲. کلیسای قدیم

با آنکه پولس را میتوان دومین بانی کلیسای مسیح لقب داد معذک نباید در اینمعنی راه مبالته رفت، چه قبل از او پیشوایان دیگر بوده‌اند که زحمتها کشیده و دین مسیح را نابالادانطایه و اسکندریه و روم انتشار دادند. علاوه بر رسولان (حواریون) نام مردمان دیگری نیز بگوش می‌رسد که در این راه گامها برداشته‌اند مانند بارناباس معاصب پولس (اعمال رسولان، ۴/۳۶) شمعون

ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناخم برادر رضاعی هیرودیس (اعمال رسولان ، ۱/۱۱۳) و اپولو (اعمال رسولان ، ۲۳/۱۸) و غیره که همه اینها در هرسو بجد و جهد تمام سرگرم تأسیس کلیسای مسیح بودند . . بطوری گروندگان بآئین نوین پیوسته و بسرعت در سواحل مدیترانه شرقی افزایش مییافت بجائی رسید که پولس در اندیشه همت خود می‌پورانید که وقتی از رم به اسپانیا سفر کند تا دعوت مسیحیت را در اقصای مغرب انتشار داده باشد .

کامیابی و پیشرفت مسیحیت در صدر اول در مراکز تجاری قلمرو رومیان بیشتر از آن سبب بود که در همه آن بلاد کنایس یهودی یا لااقل محله یهودان وجود داشت و هر جا که دین موسی رفته بود پیام مسیح نیز بدنبال آن می‌رفت . لیکن چون روزی رسید که یهودیت محافظه کار متعصب آن فرقه جدید را کافر دانسته و آنرا بطور قطع طرد نمود جوامع مسیحی باستقلال از میان کسبه و اهل حرف و صنایع در شهرهای بزرگ جداگانه بوجود آمد یعنی نخست در میان سکنه بومی بلاد که یونانی تکلم میکردند و سپس در میان دیگر مردم که بالسنه محلی سخن میگفتند این دین جدید نه فقط بسوی مغرب که عرصه محدود رومیان بود پیش رفت ، بلکه تا وادی دجله و فرات از یک طرف و تا حبشه (اتیوپی) از طرف دیگر منتشر گردید .

مقاومت و جفا

در اواسط ماه دوم میلادی مذهب عیسوی برای حکام رومی کشورهای مفتوحه اولین مسأله مشکل گردیده بود مخصوصاً در ممالک شام و آسیای صغیر این قضیه دشوارتر شده . رومیان بالطبع از امور اسرار آمیز و کارهای مخفی بیزار بودند و بهمین سبب بآیین مسیح مقاومتی بظهور رسید . مسیحیان اولیه بر حسب تعالیم دینی خود را در جهان می‌دیدند ولی از جهان نمی‌دانستند هر چند بندرت ننی چند از ایشان داخل خدمت لشکری بروم شده و یا مناصب کشوری را تصدی میکردند ، لیکن اکثر ایشان از کارهای دنیوی کناره می‌جستند . البته در امور دنیوی کاملاً مطیع اوامر حکومت بودند ولی رویه رفته با اولیاء امور جدائی و بینوینی داشتند . علاوه بر آن از مراسم تشریفات آداء سوگند که رومیان وضع کرده بودند ، امتناع می‌ورزیدند . چون واجب بود که هر فرد رومی به «زنی» امپراطور یعنی بروح الهی او قسم یاد کرده و با احترام تمثال او در محراب و معبد بخور سوخته و شراب بنوشند چون نصاری از این عمل سر باز مینزدند . حکام رومی این امتناع را نشانه بیوفایی و تمرد دانسته بسیار نگران می‌شدند . علاوه بر آن چون عیسویان در اواخر روز بشنل و کار خود مشغول بودند و جماعه دینی خود را برای عبادت و نماز در هنگام شب با درسحرا گاهان تشکیل میدادند ، از اینرو اراجیف و اکاذیب درباره آنها بانواع و اقسام درباره مجالس میگساری و هوسرانی منتشر می‌شد و آنها را با اعمال قبیحه منافق عفت متهم می‌ساختند . همچنین از آن سخن عیسی که گفت ، «این نان را هر که بخورد بدن من را خورده و این شراب خون من است . . .» بر آنها نهامت آدمخواری مینهادند . همچنین از آنجا که عیسویان در مجالس نمایش (تیانو) و مبارزات پهلووانی و جشن‌های عمومی دوری می‌جستند ، این عمل نزد اهالی سوء تمبیر شده و از هر طرف موباد بلند بود که «مسیحیان را بکشید و آنها را طعمه سباع سازید» .

تاریخ قدیمترین قتل عام مسیحیان در شهر رومیة الکبری سال ۶۴ م . میرسد . در عهد

امپراطوری نرون و بعد از آن نامدت یکقرن تمام حکام رومی غالباً مسیحیانی را که از پرستش تمثال امپراطور سرباز میزدند، بفتحیحترین صورتی بقتل می‌رسانیدند. یعنی یا آنها را زنده می‌سوزانیدند یا آنکه طعمه شیران و ددان می‌ساختند. شاید عدهٔ این‌گونه شهدای اولیه فراوان نباشد ولی تأثیر این آشوبها و اغتشاشها فریاد بود و نتایج بزرگ هم در روحیه مسیحیان هم در افکار عامه باری آورد و نهراً باین نتیجه می‌رسیدند که مذهب عیسی نه تنها برای بیروان خود آسایش زندگانی را تأمین نمی‌سازد بلکه باید برس آن نیز جان بپارند.

رسم عبادت و تشکیلات کلیسا

در خلال این احوال جوامع مسیحیان تحول یافته بصورت واحدهای مستقلی که دارای صورت متشکل و منظمی بود درآمد. در زمان پولس رسول هنگامیکه مسیحیان احساس استقلال در کلیسا نمودند و از سایر جوامع بشری کناره گرفته و خود یک جمعیت و اخوتی تشکیل دادند اعمال و عبادات ایشان دو نوع بود، اولاً تجمع در عبادتگاهها برای انجام مراسم دینی مطابق نمونه کتیسه‌های یهود که در بهای آن بروی همه اعم از مؤمن قدیم یا سالک و تازه وارد باز بود و در آنجا از روی کتب انبیا و صحف توراتی فقراتی تلاوت میکردند^۱ و نمازها و دعاها میخواندند و بوظیفه سخن گفته و از امیر می‌سرودند.

ثانیاً - شرکت در «ضیافت محبت» که فقط خاص مؤمنین بود و آن عبارت بود از گشودن سفره طعام در برابر تمام حضار، و در اثناء صرف آن تشریفات ساده‌ای انجام می‌شد یعنی از سفره طعام آخرین عیسی یاد میکردند و از تنذیه و قربانی عیسی به جسد و خون او از نان و شراب رمزی می‌گرفتند و چون این تشریفات بصورت عبادت شکرانه ادا می‌شد آنرا «اوکاریست» Eucharist نامیدند که بزبان یونانی بمعنی «شکرگزاری» میباشد. همینکه بمرور ایام عدد مسیحیان افزایش یافت و جامع عیسویان وسعت گرفت گشودن سفره عام برای همه تدریجاً غیرممکن شد و از آن پس رفته رفته بمراسم عشاء ربانی بعد از خانه مراسم عبادت عمومی فقط در روزهای یکشنبه اکتفا گردید. یعنی پس از ختم دعا و وظیفه، تمعید یافتگان در معبد مانده و دیگران خارج میشوند و آنها مؤمنین کامل عقیدت صافی مشرب بودند که با یکدیگر این رسم دینی را که رمزی از ایمان مسیحیت است به عمل می‌آوردند.

در طول زمان خرد خرد ورود بجامه مسیحی رسوم و آداب مشخص و معلومی حاصل کرد. هر کس داوطلب قبول این دین بود بهر سن و سال نخست یکدوره تعلیمات و امتحانات میگذاشتند که مدت چندماه بطول می‌انجامید و تشریفات تمعید Baptism خانه می‌یافت عبارت دیگر داوطلب را در آب فرو میبردند یا آب بر سر او می‌پاشیدند. معمولاً این دوره تعلیم را در هر چند روز یکبار رأس هر دوره «Lent» بعمل می‌آوردند و تمعید را در ایام عید فصح انجام می‌دادند. رسم چنان بود که فرد مؤمن برای تمعید جامه سفید می‌پوشید. در پی تمعید رسم تصدیق «دادن» انجام میگرفت.

۱ - خواندن قسمتهائی از انجیل و رسالات مسیحیان بعد از تلاوت توراتی بعد از قرن دوم

میلادی در کلیسا معمول گردیده است.

در آن وقت معتقد بودند که روح القدس بر تازه وارد ورود فرموده است بعد از انجام رسم «تصدیق» رسم تهین «مسح باروغن» Anction بعمل می آمد یعنی باروغن علامت صلیب را بر روی سینه او نقش میکردند و او عهد میکرد که خدایان قدیم را ترک کرده و عقاید و رسوم سابقه را رها کند و از آن پس از قانون مسیح بایقین کامل و ایمان درست پیروی نماید.

در آغاز کار تشکیلات کلیساها بسیار مشوشی و بی‌نظم بوده است ولی در اواخر قرن اول جوامع مسیحی در هر جا که بودند برای تنظیم امور خود شورائی از متقدمین تشکیل داده و یک تن رئیس در رأس آنها قرار گرفت که او را «اسقف» اسم نهادند و اسقف‌ها راهریک معاوی بود که «شماس» نامیده میشد ولی تعلیم و موعظه همچنان خاص رسولان و معلمان بود که یا خود دائماً جزو آن جامعه بودند یا آنکه سیاحان انجیلی بودند که از بلاد دیگر موقتاً با آنها سفر کرده بودند. این تشکیلات بعدها صورت ثابت و مستقری حاصل کرد. از اوایل قرن دوم آثار و نوشتجاتی در دست است که دلالت میکند بعضی جوامع را اسقفی واحد اداره میکرد و قداماء قوم و شماسان او را معاونت مینموده‌اند و بعد از چندی عمل تعلیم و موعظه نیز جزو وظایف همین رئیس روحانی یا اسقف قرار گرفت. و رفته - رفته نام معلمان و انبیاء یا مسافران انجیلی بتدریج از زندگی کلیسا محو گردید.

تحولات عقاید تا اواسط قرن دوم

همقدم با نمو و گسترش سازمانهای صوری مبادی و اصول معنوی نیز در عالم مسیحیت روبه رشد و افزایش نهاد درست هنگامیکه صدسال تمام از میلاد مسیح میگذشت یک سلسله نوشتجات و آداب به پیروی از دائره مکتب عهد عتیق (صحف انبیاء یهود) بوجود آمده بود که از بعضی جهات و مبادی میتوانستند آنرا «عهد جدید» نام گذارند. همینکه بتدریج طبقه اول مسیحیان از میان رفتند و انتظارات و عقایدی که در باب رجعت عیسی سوار بر ابرهای آسمان وجود داشت نیز خرد خرد محو گردید. در آن زمان پنجاه سال از زمانی که ایشان عیسی را چشم دیده بودند گذشته بود و نسل دوم مؤمنان بمسیح که اکثر ایشان با اورشلیم مسافت بیهودی فاصله داشتند در طلب نوشته و اثری بودند که از تاریخ سرگذشت آن پیغمبر و تعالیم او ایشان را آگاه سازد. وقتی که در سال ۷۰ م. اورشلیم ویران و مردمش پراکنده شدند البته این طلب و تقاضا اشتداد یافت.

در باب صحف عهد جدید یعنی کذب اناجیل اربعه و رسالات پولس در فصل سابق باختصار سخن رفت اکنون از کشف ظهور آن آثار و اسناد صدر اول مفصلتر بحث میکنیم تا تحقیقات ما در علم دین مسیح «کریستولوژی» هر چه کاملتر شود.

انجیل مرقس Mark قدیمترین و کهناترین اناجیل است و با احتمال قوی آن در شهر انطاکیه در حدود سالهای ۷۰ - ۶۵ میلادی برشته تحریر در آمده است و بنابر آنچه یکی از نویسندهگان نصاری موسوم به پاپیاس Papias در اوایل قرن دوم نگاشته است، این انجیل عبارت از خاطرات قدسی پطرس (حواری) است که یوحنا مرفس در وقتی که هنوز در اورشلیم میزیسته قبل از آنکه به انطاکیه بیاید آنها را تحریر و تدوین کرده است. این انجیل صورت خاصی در وقایع تولد و حوادث دوره شباب عیسی ذکر میکند و از هنگام تممید او شروع بسخن کرده و شرحی روشن از بعثت و رسالت او بیان نموده و در عین حال اشارات و بیانات زیاد از احساسات بشری عیسی را مضمّن است.

مذکک در انجیل مرقس عیسی موجودی مافوق بشر نشان داده میشود و او را «فرزند انسان» که خداوند او را در هنگام تممید بفرزندی خود برگزید و او «مسیح» حقیقی و فرزند یگانه خداست. با این همه در این انجیل اثری از اصل تجسم الهی در پیکر عیسی incarnation و از اصل ازلیت «وجود قبل از خلقت» عیسی بر طبق مبادی که پولس بعدها وضع کرد دیده نمیشود. اما دوانجیل متی و لوقا ازین مرحله بالاتر از مرقس اند و زمینه را برای اعتقاد به تجسم رونیت در پیکر عیسی آماده میکنند و در هر دو حکایات و روایات چند در باب دوشیزگی مریم عدرا و حوادث فوق طبیعی که در هنگام طفولیت عیسی واقع شد نقل می نمایند.

در ضمن بیان مسیحیت عیسی و نزول او از آسمان آنها خواسته اند ثابت کنند که وجود وی همان شخص منتظر و موعود نزد انبیاء عبرانی است که به «پسر انسان» تعبیر می کرده اند. در انجیل چهارم یوحنا از طبیعت الوهی عیسی بیشتر و واضعتر از سایر انجیل بحث کرده و نویسنده آن سعی نموده انجیلی که بر طبق آن مسئله تجسم الوهیت را همانطور که معاصران یعنی قدیس پولس وضع کرده بود با شخص عیسی تاریخی و مذکور در دیگر انجیل منطبق سازد و پایه اساس انجیل از روی مبحث «کلمه» Logos قرار دارد و سخن او باین ابیات آغاز میشود.

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد بر ارض و راستی و جلال او را دیدیم هر که با اسم او ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.» (1/14 - 1)

عیسی را مانند یک فرد بشری در این جهان که بر ازشیا، و آد میان موجود است و صفر کرده و مذکک در عین آنکه عیسی الهی موضوع بحث آن انجیل هست باز او را مافوق تمام بشر و پسر خدای دانند بلکه آنرا بالاتر از پسر خدا به مفهوم عبرانی آن میدانند که همان مسیح باشد چنانکه در مقدمه آن انجیل وارد است وجود عیسی هر چند متضمن معنای مسیحیت میباشد لکن این معنی در مقام و مفادی بالاتر و بالاتر محور گردیده است. بزعم او مسیح چون قوه خالق (کلمه) قدم بر صه ظهور و بروز گذاشت و پدر آسمانی نامرئی تجلی کرد محبت پدر در باره پسر در پیکر فرزندش عیسی که شخص انسانی بود ظاهر گردید بنابراین انجیل، یوحنا مانند پولس رسول پیکر مسیح را شخصیتی میداند که از خدا نشأ کرده یعنی ازلیت او و خدا را در روی زمین نه فقط انبیاء بشر را نجات میبخشد بلکه وجود او با خلقت عالم متصل و مربوط است. در سراسر متن این انجیل عیسی را مانند مظهر شخصی که قبل از حیات وجود داشته است نمایان ساخته نه مانند یک فرد انسانی که مظهر معرفت الهی باشد و باین واسطه برای شهادت بقنایت عیسی باید او را موجود نازل از آسمان دانست «بر ارض و راستی و جلال او را دیدیم جلای شایسته پسر یگانه پدر». نه فقط کلام و سخن او کلام و سخن خداست بلکه خود او بفرزندی خود کلمه است. پس باو ایمان باید آورد و معرفت این فرزند معرفت همان پدر است.

در میان رسالات پولس رساله او به عمرانیان که در حدود ده سالی قبل از انجیل یوحنا تحریر شده نویسنده هر چند لکت کلمه «Logos» را استعمال نکرده لکن بخوبی واضح است که همان معنی را در ذهن داشته است. در آغاز آن نامه سخن را چنین آغاز کرده، خدا که در زمان سلف باقام متمدد و طرق مختلف بواسط انبیا بپدران ما تکلم نمود در این ایام آخر بما بواسط پسر خود متمکم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد. و بوسیله او اعلامها را آفرید که فروغ جلالش

خاتم جوهرش بوده و بکلمه فوت خود حامل همه وجودات باشد... رساله عبرانیان ۱-
 بنابراین عیسی چون ذات الاله و خداوند چون پدر ابدالاباد بیکدیگر متصل اند و تنها فرقی که
 عیسی با دیگر برادران خود یعنی افراد بشر دارد در همین نکته است که دیگر افراد را انصال بدرگاه
 الهی جز بتوسط نبی یا کشیش امکان پذیر نیست.

در دیگر رسالات حواریون مانند بطرس و یهزقب همین معانی بصورتی ساده تر و با بحثی دور
 از طریقه اصولی (Doctrinal) دیده میشود و نیز در کتب و آثار نویسندگان صدر اول که آنها را
 آباء اولیه (Apostolic Fathers) میگویند نیز دیده میشود و ایشان عبارتند از کلمان رومی (در
 حدود ۹۷ - ۹۳ م.) هر مس رومی (۱۴۰ - ۱۱۵ م.) و مؤلفین دیگر مانند صاحب رساله بارناباس
 (۱۳۰ م.) و کلمان دوم (۱۶۰ م.) تعالیم دوازده رسول (۱۶۰ - ۱۳۰ م.) همه این آثار و صحف غالباً
 متضمن اصل پرستش عیسی است و او را موجودی نازل از آسمان دانسته اند که دارای طبیعت حقه خدا
 میباشد و قانون جدیدی برای زندگی و حیات بر فراز عالیترین سطح معمول اخلاق بنا فرموده است.
 بعضی نوشتجات و رسائل نیز از آزمون بدست است که مستقیماً برای رفع اشکالات و سد
 حاجات مذهبی و دینی جوامع و قوانین (وقته) نصاری نوشته شده است. بلکه مخاطب آن تمام مردم جهان اند
 و نویسندگان آنها را اپولوژیست Apologists گویند این جماعت رومی بوده اند که در بهترین مدارس
 یونان و روم تربیت یافته و در فلسفه قدیم صاحب بصیرت و در عین حال با اثبات اصول مسیحیت برخاسته و
 نامه‌هایی چند با امپراطوران و دیگر صاحبان مناصب عالیه و رجال معروف روم نوشته اند از آن جمع
 کسانی که میتوان نام برد عبارتند از: آریستدیس آنتنی و ملیتیوا سقف ساردیس و مینوکولوس فلیکس یکی
 از اعیان روم و از همه آنها بنام تر جوستین ملقب به (شهید) است زیرا در آخر عمر به شهادت
 رسید او و شاگردش تاتیان Tatian هر دو در فلسفه رواقیون و حکمت ارسطو و فیثاغورث و افلاطون
 دستی بلند داشته اند و وقتی که جوستین بدین مسیح درآمد نور فلسفه کامل و حقیقی را در این کیش نوین
 یافت ولی سایر سیستم‌های فکری جهان را انکار نموده بلکه گفت چگونگی ظهور کلمه الهی همه وقت
 حتی قبل از عهد مسیح در فعالیت بوده و بر دل سقراط و هراکلیتوس که از بت پرستان بوده اند عیناً مانند
 اشراق بر قلوب انبیاء بنی اسرائیل تجلی کرده است از اینرو حکما و انبیاء هر دو محل نزول کلمه الهی
 Logos بوده و خواهند بود و از این قرار آنها همه قبل از تولد مسیح در حقیقت مسیحی شده اند بزعم
 ایشان دین عیسوی از تمام روشهای فکری بالاتر و کامل تر است زیرا کلمه نه تنها بواسطت دیگر
 عیسی سخن گفت بلکه عیسی خود کلمه بود عیسی مسیح بطور کامل و حقیقت عقل الهی را منکشف ساخت
 و او معلم بی نظیر و شبیهی است که تمام اینها بشر باید باو ایمان بیاورند.

اهمیت و فایده تحریرات زوستن شهید و دیگر اپولوژیست‌ها در آنستکه ایشان بخوبی توانستند
 ثابت کنند چگونه معانی و مفاهیم فلسفه مسیحیت وقتی که بجامه و کسوتی از لغت یونانی درآمد نه فقط
 در جهان قابل دوام شد بلکه یک دین نیرومند و کامل عباری گردید که با تمام روشهای فلسفی
 عالم قدیم خاصه میادی رواقیه و افلاطونیه قابل انطباق است از آن پس نویسندگان و دعاة مسیحی
 به سہولت توانستند که به میدیان وسیع فلسفه عمومی حمله ور شده دین خود را عالمگیر و کیش جهانی
 اعلام کنند و آنها را کاتولیک Catholics یعنی عام لقب دادند.

۱- کاتولیک مشتق است از کلمه لاتین و یونانی کاتولیکوس Katholikos بمعنی عام و جامع.

کلیسای قدیم کاتولیک

لقب کاتولیک در آغاز بمعنای مطلق عام «Universal» استعمال میشد همینکه دین مسیح در سراسر فلهرو امپراطوری روم و در نزد تمام طبقات خاص و عام انتشار یافت تحولی جدید حاصل کرد و معنی فنی جدیدی پیدا کرد. تا اواسط قرن دوم میلادی (۱۵۴ - ۱۵۰) کلیسای کاتولیک مؤسسه‌ای یگانه و متشکل بود ولی برای اینکه همچنان واحد و عام بماند لازم بود که نه تنها در برابر دشمنان خارجی بلکه در برابر فرق مبتدعه که در داخل دین مسیح بوجود آمده بودند مقاومت نماید و از اینرو در آن کلیسا دوامر بوجود پیوست نخست یک سیستم مبادی دینی که بزعم ایشان روشن و پاک و مطهر بود که آنرا «ارتودوکس» یعنی کامل و صحیح گفتند. دوم یک سلسله سازمان کشیشی و رهبران دینی که عقاید ایشان بر قاعده رسالت و جامعیت و وحدت و قدوسیت کلیسا استوار بود. ولی این هر دو امر همچنان برقرار و دائم نمانده و تحولاتی جدید در آن‌ها بوجود آمد.

دو فرقه گنوستیک و مرصونیه

خوشبختانه ظهور عیسی در موقعی بود که قوم یهود همه در انتظار قدوم مسیح نشسته بودند و حسن تصادف دیگر آنکه در آن موقع تمام اقوام جهان در جستجوی یک مظهر الهی بودند و معنا و مفهوم کلمه Logos که آرایش در اذهان عموم جریان داشت. عبارت آخری نامه‌ای خدائی میطلبید که در جسد مرکب از گوشت و پوست انسانی تجسم یافته و عالم را نجات دهد و قتیکه متفکرین مسیحیت قضیه «کلمه» را مطرح کردند و عیسی را کلمه الهی دانستند، یک سیستم کامل علم الاهیات و (تئولوژی) خود بخود بظهور رسید. این علم بهترین نهجی دین و فلسفه را با هم در آمیخت.

ولی در همان جن بعضی محظورات خطرناک نیز پیش آمد. زیرا لازم مینمود که ما بین این دو امر یک تمادل صحیح و منطقی برقرار گردد و گرنه این ترکیب جدید علمی مبادی دینی را بکلی منهدم میساخت. این کار خطیر بر عهده اساقفه و مصلحان نصرانی در اول قرن دوم و سوم میلادی قرار گرفت ایشان خود را مکلف دانستند که آن تمادل را محفوظ داشته و هرگونه انحرافی که نسبت با فکر و مبادی اصلیه (ارتودوکسی) مشاهده میکنند آنرا برخلاف اصول دین یعنی «کفر» اعلام نمایند. در میان کسانی که در گرد شخصیت و عمل پیغمبری عیسی قائل به تفسیرات و تاویلات جدید گردیدند دو فرقه بودند که در قرن دوم بظهور رسیدند و بعد از آن همه مورد تکفیر قرار گرفتند و آن‌ها هر دو عبارتند از: گنوست‌ها (عرفا) و مرصونیه

اما گنوست‌ها این اسم از کلمه گنوسیس Gnosis اشتقاق یافته که به علم حقیقی یا عرفان ترجمه میتوان کرد و این جماعت دارای عقاید خاصی بودند که بصورت مختلف در آمده است. ایشان بجای اینکه فلسفه یونان را در مذهب عیسوی منحل نمایند، وجود عیسی را آخرین مظهر ترکیب فلسفه شرق و غرب معرفی کردند. و از یک گونه تنوید (دوالیزم) آغاز سخن کرده و روح را اساساً از جسم جدا دانستند و گفتند عالم ماده آنقدر بلیدونایک است که شان خداوند عالم نیست چنین مخلوق ناپسندی بوجود آورد عیسی که موجودی الهی و جاویدی بود قبل از پیدایش جهان در میان گروهی از مجردات ازلیه (aeons) مرکب از دو جنس انات و ذکور زندگی میکرد. در آنوقت ذات مقدس باریتعالی ازین دنیای ماده

پراز شرور بکلی دور بود ولی در درجه پائین تر قوای روحانی ازلیه قرار داشتند که از آنجمله است قوه خالقه زمین که باصلاح یهود در کتاب توریه یهوه نامیده میشود واوروحی سفلی بود که توده عالم ماده را خلق کرد درکتاب توریه (عهده عتیق) ودر دین و آئین ییروان آن کتاب نفوذ پرستش یهوه تاثیر بسیار کرد . در نظر ایشان ماری که در جنت عدن آدم و حواریا به شجره معرفت یعنی «گنوس» رهبری کرد وجودی خیر و مفید بوده و نباید آنرا از عناصر خبیثه شریه بشمار آورد . زیرا نبوت خود سعی بسیار کرد تا والدین بنی آدم را از ضلالتی که یهوه نصیب ایشان کرده بود نجات بخشد . عاقبت چون عیسی رثوف و مهربان یعنی آن موجود ازلی علوی مشاهده نمود که در زمین فساد و گمراهی بحدکمال رسیده است ، نقابی از جسم و پیکر انسانی بر خود آراست در درحالیکه گوشت و استخوان او حقیقی نبوده و بشریت بکلی مجازی و ظاهری بود . پس در روی زمین آمد و ارواح بنی آدم را که باماده پلید و چرکین اجسام در تنازع بودند تعلیم داد که بوسیله ریاضت و زهد بدن را مهار کرده و برای فکر و ضمیر حکمت و خرد جاویدی حاصل کنند و از بند و زنجیر عالم ماده خودرا آزاد سازند و از شرور گوشت و استخوان خلاصی یافته و موجودی علوی و مجرد گردیده بنسبت بقا و ابدیت نائل شوند .

معلوم است که این مبادی و اصول که در نظر اهل کلیسا درست برخلاف روایات و احادیث تاریخی خود آنها بود و ملازمه داشت باین عقاید فاسد مانند اینکه قدرت خداوند را بر تمام عالم محدود میسازد و اینکه یهوه خدای توریه موجودی ازلی اسفلی است که در مرتبه همشان خدای متعال است و اینکه توریه (کتاب عهد عتیق) را باید طرد کرد و منسوخ دانست و اینکه عیسی در واقع متولد نشد و بحقیقت تحمل آلام و دردها نمود و وفات نیافت و اینکه ازین پس رستخیز یعنی قیام اموات نیز واقع نخواهد شد .

در آن زمان یکی از اهالی شهر روم موسوم به مارسیون Marcion بموضوع طرد و نسخ کتاب عهد عتیق اعتقادی راسخ حاصل کرد و از عقیده خود باحرارت و اشتعال زیاد دفاع میکرد . این شخص با اینکه جزو مکتب گنوستها نبود زیرا مکاتب ایشان بیشتر در مصر و آسیای صغیر رواج داشت ، ممالک در سر قضیه طرد «یهوه» خدای مذکور در عهد عتیق با گنوستها هم عقیده شد و او را الهی بی رحم و متعدی دانست که هر چند مبدع و خالق عالم ماده است در عالم صفات کریمه ، مقام او دون مرتبه باری تعالی است و گفت خدای حقیقی و نیکوکار که خالق عالم غیر مرئی یعنی عالم ارواح است نزد انبیا و بنی اسرائیل مجهول مانده و از ذات مقدس او خیر نداشتند و عیسی نخستین کسی است که او را بر آدمیان کشف کرد و نیز گفت ، آدمیزاد در زنجیر اسارت جسم که خدای توریه یهوه بر وجود او نهاده است باقی بود تا آنکه عیسی ظاهر گردید و انسان از آن پس میباید بباری خدای رحیم و متعال که معبود عیسی است خود را از حبس تن آزاد سازد از اینرو سزاوار است که همه آدمیان از عیسی و قدیس پولس پیروی کرده و بوسیله رهبانیت و عزلت و تجرد و بالاخره ترك و گذشتن از عالم جسمانی سعی کنند در دنیا و عقی در ملکوت خدای نیکی و خیر داخل شوند .

مرسیون باین دعای اکتفا نکرده و برای شرح و اثبات نظریات خود کتاب مقدسی نوین برای اصحاب خود تحریر نمود و بعضی از کلمات و تهریرات قدیس پولس و انجیل لوقا را بهم آمیخته و انجیلی جدید تألیف کرد و هرگونه عبارتی که عیسی را با خدای کتاب عهد عتیق متصل میساخت از آن حذف کرد و علاوه بر این قدمی فراتر نهاده رابطه خود را با کلیسای رم منقطع ساخت و کلیسای

نوبنی مخصوص پیروان خویش تأسیس کرد .
این مبادی و تعالیم باعث شد که عالم مسیحیت نوزاد در مقام استعمال و جستجوی حقیقت بر آید.

پاسخ کلیسا به دعاوی متبدعین - اعتقادنامه رسولان - تشریح کتب عهد جدید

اولین آوازی که در پاسخ اعتراضات و آراء اهل بدعت بلند شد از داخل کلیسا بود مردی بنام ایرنیوس Irenaeus از اهالی آسیای صغیر که بدرجه اسقفی شهر لیون از (بلاد گال Gaul) رسیده بود بر علیه این فرق و مبادی ابداع قیام نمود. در حدود ۱۸۵ م. کتابی منتشر ساخت بنام «رد فرق متبدعه» آن کتاب شهرت بسیار حاصل کرد وی استدلال نمود که ایمان صحیح و عقیده درست دین مسیحی آن است که مستند به کلام رسولان باشد زیرا رسولان معرفت کامل داشته اند و هر چه که موافق تعالیم ایشان نباشد یعنی همانطوریکه در اناجیل و رسالات منکورات قابل قبول نخواهد بود و باین دلیل بر مبادی گنوستیزم و مارسیونیزم خط بطلان کشید و گفت تعالیم عیسی را افراد مؤمنین باید از طریق کلیسائی بیاموزند که یکی از رسولان تأسیس کرده باشد و رویه مرفته ایرنیوس اثبات کرد که اصول دین صحیح و کامل منحصراً بوسیله مواعظ و نوشتجات کلیساهای رسل عیسوی و اساقفه به افراد میرسد و بس. تمام کلیساهای ممالک غرب این جواب ورد ایرنیوس را حسن استقبال کردند خاصه کلیسای روم آنرا به احسن وجه بپذیرفت و در آن کلیسا در یکی از سالهای بین ۱۵۰ م. و ۱۷۵ م. اعتقاد نامه تحریر گردید که شخص مؤمن در هنگام تمعید یافتن آنرا تکرار کند و مفاد این اعتقادنامه که درست بر خلاف مبادی گنوست ها و مارسیونیت ها بود در نزد کلیسای بنام، اعتقادنامه رسولان (the apostles' Creed) نامبردار گشت و آن درست منطبق است با قواعد اصلی و بزرگان دین مسیح بطوریکه ایرانئوس وضع کرده . متن قدیم آن کلمه شهادت از این قرار است ،

«من ایمان دارم به خدای پدر قادر متعال و به عیسی مسیح پسر یگانه او خداوندی که از روح القدس و مریم عنذرا تولد یافت و در عهد بیلاطس پوپتیوس بصلیب آویخته شد و مدفون گشت ولی روز سوم از میان اموات قیام کرد و بآسمان صعود فرمود و اکنون در پیش پدر نشسته است و از آنجا بار دیگر خواهد آمد که در زندگان و مردگان بمذلت حکم فرماید و من ایمان دارم به روح القدس و کلیسای مقدس و به عفران ذنوبی رستخیز جسد مادی بمداموت»

بعدها که این اعتقادنامه اصلی را مفصلتر و دقیقتر تحریر کردند مفاد آن بیشتر و بهتر شامل مجموعه مبادی کلامی رسولان علوی گردید .

کار مهم دیگری که کلیسا در آن تاریخ انجام داد و آن نیز از نتیجه اثبات و شرح اخبار و روایات رسولان حاصل گشت ، همانا عبارت بود از تحریر قانونی کتب مقدسه . در اواخر قرن دوم سراسر اهل کلیسا متفق الکلّه شدند که کتاب موسوم «به عهد جدید» قانونیت و سندیت دارد و کتب و رسالاتی که در انجیل معمول موجود است باطل و ضلال دانستند. زیرا بمدامتحقیق دقیق و سنجش معانی آن ها معلوم شد که صحت انتساب آن یکی از رسولان محل شبهه است بنابراین از متن کتاب عهد جدید تصفیه و خارج آمد این کارها باعث شد که کلیسا وضع ثابت و مستقری حاصل کرده از انحلال و تجزیه به فرق انجیلی متمدد و گوناگون که بهر مبادی تولد می شدند ایمن مانده و آنها را بسرعت محکوم بقنا ساخت .

غلبه قطعی و رسمیت دین عیسوی

در تمام این مدت حکومت امپراطوری روم رسماً مخالف آئین نوین عیسوی بود. در خلال ایام قرن دوم میلادی که کلیسای مسیح در سرناسر محروسه رومیان رو بر شد و نمو میرفت و در همه جا رقیبی نیرومند در برابر عقاید خرافی قدیم (پاکانیزم) بشمار می آمد و آن عقاید در حقیقت پیکره و استخوان بندی اخلاقی و روحانی تمدن یونان و روم بود، ازینرو کلیسا و قوت روزافزون او که اندک مایه زحمت حکومت و مدارس و آکادمی ها شده بود پیوسته بیم آن میرفت که مبادی قدیمه در برابر تعالیم جدید بکلی مضمحل شده نابود گردد. در اینصورت آیا امپراطوری روم بهمان قدرت باقی میماند؛ یا خیر؟ هزاران گروه قبایل و عشایر بدوی که در طول سواحل رود دانوب و رود رن فرود آمده بودند و هر دقیقه آماده تهاجم بدرون خاک امپراطوری بوده و در همه آنها عقاید خداپرستی مسیحیان کم و بیش و تعالیم منمنوی عیسوی در ایشان نفوذ کرده بود، قیصرها ناگزیر بودند که قضیه را جدی گرفته و در این باره تدبیری بیاندیشند. در این زمان مارکوس اوریلوس (۱۸۰ - ۱۶۱ م.) که خود مردی متفکر و حکیم و پیرو اصلاحات عالیه فلاسفه رواقیون بود، در اواخر ایام سلطنت خود بفکر افتاد که مسیحیان را در سراسر ایالات محروسه روم مورد شدت و عقاب قرار دهد و امپراطوران دیگر پس از وی چون سیتیموس سوروس و کار کالادیموس همه سعی بلیغ بجا آوردند که نهضت مسیحیت را سرکوب سازند.

این وضع همچنان بود تا اینکه در اواسط قرن سوم میلادی حکومت مرکزی کاملاً از توسعه نصرانیت، بو حشت افتاد. امپراطور دوسیوس Decius که از جنگی خطرناک بازمیگشت مشاهده نمود که چگونه عامه مردم در اثر توسعه مبادی عیسوی نسبت به مسئله ضعف مملکت بیاعتنا هستند. پس بسیار نگران گشت. در سال ۲۵۰ م. فرمانی صادر کرد که هر فرد از افراد رومی مکلف است که در برابر تمثال امپراطور قربانی تقدیم کرده و از صاحب منصبان رسمی گواهی نامه انجام این وظیفه را بدست آورد و هرکس این چنین تصدیقی در دست نداشته باشد بایستی در حال بقتل برسد. در اثر این فرمان عقاب و نکال نصاری بشدت جریان یافت و بسیاری از بزرگان ایشان بدرجه شهادت نائل گشتند از آنجمله یکی اسقف روم بود و دیگری اسقف انطاکیه که هر دو از مشاهیر آن طایفه بودند بقتل رسیدند. گرچه بسیاری از ترس و جبن تسلیم و بگروه مرتدین پیوستند لیکن بسیاری از مؤمنین در برابر این ستم و جفا با قدمی راسخ مقاومت میورزیدند. بعضی دیگر به صاحبمنصبان رومی رشوتی داده تصدیق میگرفتند و از انجام عمل قربانی در برابر صورت قیصر تن میزدند. مؤمنین حقیقی این طایفه را هم نیز گمراه و کافر میشمردند. همینکه دوره جور و جفا بیابان رسید و آنها خواستند که دوباره بکلیسا برگردند مسیحیان ثابت قدم خالص عقیدت از قبول آنها به معبد عیسوی امتناع کردند. در نتیجه این وضع اختلافات و انشقاقات جدید در کلیساها بظهور رسید.

چون نوبت امپراطوری روم به نام والرین (Valerian) نواخته شد بار دیگر خونریزی و عقاب مسیحیان بشدت تجدید گردید. سراسر اموال کلیسا از ضیاع و عقار به تصرف حکومت درآمد و بسیاری از روحانیون و قسوسین برگزیده ایشان کشته شدند اما چون این قیصر اسیر لشکر ایران گردید اوامر او در این باره لغو گشت. لیکن در زمان سلطنت امپراطور دیوکتیان (Diocletian) در سال

۳۰۳ میلادی برای آخرین بار همان رسم شدت و عقاب تجدید گردید. اوامر عدیده برمساحه اموال کلیساها و ویران کردن نمازخانه‌ها و سوختن اوراق ایشان صادر گشت. از اسقفها و کشیشان هر یک که از تقدیم قربانی در برابر تصویب امپراطور سرباز زد طعمه شمشیر گردید عامه ترسایان را بلا-استثنا مجبور به سجده در برابر تمثال قیصر کردند. ولی بیش از آنکه این جور وجفا بیابان برسد سلطنت دیوکلتیان بیابان رسید و چهار قیصر متساویاً با سلطنت را بدوش گرفتند. مابین این قیصره اربمه زد و خورد و رقابت بسیار بوقوع پیوست و موازنه و تعادل امور آشفته گشت. بالاخره فرزند یکی از ایشان که ملقب به قسطنطین است Constantine بر همه تفوق یافته رقیب خود را مغلوب ساخت و در سال ۳۲۳ م. امپراطور و یگانه فرمانروای واحد آن کشور وسیع گشت.

قسطنطین نسبت به مسیحیت بی‌مهر نبود. سلطنت او اوضاع را دیگرگون ساخت. قبلاً در سال ۳۱۳ م. بانفاق یکی دیگر از شرکاء سلطنت خود فرمانی صادر کرده و آزادی منعب به تمام اتباع روم امم از مسیحی یا غیر آن عطا فرموده بود. از او نقل میکنند (راست یا دروغ معلوم نیست) که در اثناء روزگار کشمکش و گریز و دار با خصمان خود وقتی در عالم رؤیا مشاهده کرد که در کنار افق تصویر صلیب عیسی نمودار گردید و بر روی آن نوشته بود: «در این نشان پیروزی خواهی یافت» بهر حال با آنکه وی تمسید نیافت ولی تمام کامیابی‌ها و فتوحات خود را از برکت خدای عیسویان میدانست. ازینرو همینکه منفرداً برای یک سلطنت نشست هم خود را مصروف تقویت و نیرومندی کلیسای آنها ساخت. نه تنها اموال منصوبه آنها را مسترد فرمود بلکه برضایع و عقار ایشان بیفزود و فرق متبذعه را مورد آزار قرار داد و شکافها و شقاقها که در پیشکر جامعه کلیسا بوقوع پیوسته بود، التیام بخشود و نیز نمازخانه‌های جدید بنا کرد و در اصقاع مملکت بخرج رومیان بت‌پرست (پاگان‌ها) کلیساهای تازه ساخته شد. کار جانبداری او از دین مسیح بجائی رسید که آنرا در تحت نفوذ و قدرت خود درآورد. باری پس از او جانشینانش نیز روی جای قدم او رفتند تا آنکه در سال ۳۸۳ م. آن دین نوین کیش رسمی دولت روم شناخته شد.

«اختلافات آریین و اعتقادنامه نیقه»

اصول و کلیات کلامی دین کاتولیک همچنان رو بتوسه و تکامل بود و متکلمین و روحانیون بزرگ مانند ترتولیان و سیریان در شمال آفریقا، کلمان و اوریژن در اسکندریه در اصول دین تحقیقات جدیدی را آغاز کرده و روابط ابن‌واب و روح القدس که مسأله اصولی دین مسیح است، مباحثات و تدقیقات نمودند و موضوع حقانیت کلیسای مسیح و حدود اختیارات او را طرح کردند. اما بین این دانشمندان دینی نه تنها توافق حاصل نگردید بلکه کار بمجادلات و مناظرات تلخ انجامید. کسنتانتین قیصر روم درصدد برآمد که این اختلافات را در یک شورای عام مرکب از کلیه کلیساهای عالم مسیحیت حل و فصل کند. در آنزمان کشیشی از آباه مسیحی «Presbyter» را در اسکندریه موسوم به آریوس با اسقف آنشهر بر سر قضیه ازلیت و مخلوقیت عیسی اختلاف نظر حاصل نمود. آریوس بر آن بود که با اینکه عیسی مسیح «کلمه» حق است معذک مخلوق است و مانند سایر موجودات عالم خلقت وجودی حادث است و از نیست بهست آمده و عنصر او با عنصر الوهیت فرق دارد و گفت «ابن» برخلاف «اب» دارای آغاز و ابتدا است در حالیکه «اب» یعنی خدا بتمالی

ازلیت داشته ابتدا و آغازی ندارد ولی اسقف آنشهر قویاً برخلاف عقیده او قیام کرد. و بر آن رفت که این نیز ازلیت ندارد و مخلوق نیست و از گوهر و ذات الهی مایه گرفته کار این مشاجره با نجا رسید که شورای کلیسا (Synod) را احضار کرده و آریوس، اسقف را معزول کرد. ولی بحث ومشاجره بر سر این موضوع همچنان قوت گرفت و از اسکندریه بخارج انتشار یافت ودر تمام کلیساهای مشرق مورد مباحثه و مناظره گردید. در سال ۳۲۱ میلادی که این گفتگو و بحث باوج خود رسید کسنستانین مجبور شد که بهرنحوه است بآن خاتمه دهد. پس از نمایندگان تمام کلیساهای ممالک مختلف شورائی تشکیل داد و در تابستان سال ۳۲۵ نزدیک به سیمد نفر که غالباً از اساقفه بلاد مشرق بودند در شهر نیقه Nicae در نزدیکی قسطنطنیه در ساحل بوسفور جمع آمدند و بعد از مباحثات بسیار اعتقاد نامه ای تصویب کردند که در عالم مسیحیت شهرت بسیار دارد و به «اعتقاد نامه نیقه» موسوم است و نص آن چنین است^۱:

« ما ایمان داریم بخدای واحد پدر قادر مطلق خالق همه چیزهای مرئی و غیر مرئی و بخداوند واحد عیسای مسیح پسر خدا که از پدر بیرون آمده فرزندیکانه ومولود از او که از ذات پدر است خدا از خدا نور از نور خدای حقیقی از خدای حقیقی که مولود است نه مخلوق از یک ذات با پدر که بوسیله او همه چیز وجود یافت آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است و برای خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسانی گردید و رنج برد و روز سوم برخاست و با آسمان صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید. (و ما ایمان داریم) بروح القدس...» این اعتقاد نامه یک کلام فرعی دارد که بآن متصل است و آن متضمن لمت نامه ایست از اینقرار: «لعن باد بر کسانی که میگویند زمانی بود که او وعیسی وجود نداشت و یا اینکه پیش از آنکه وجود یابد نبود یا آنکه از نیستی بهستی آمد و بر کسانی که اقرار میکنند پسر خدا از ذات پاجنس دیگریست و یا آنکه پسر خدا مخلوق و یا قابل تغییر و تبدیل است.»

البته این اعتقاد نامه باین صورت و بدین سرعت در اثر فشار امپراطور به تصویب رسید. چه او میخواست هر چه زودتر کشمکش پایان یافته صلح و آرامش در کلیساها برقرار گردد معلوم است که این برای اختلافات اصولی راه حل اساسی نبود و مناقشات همچنان باقی ماند. بعضی عبارات اعتقاد نامه فوق بشدت مورد انتقاد بسیاری از زعماء مسیحیت قرار گرفت و در شورائی که بعد تشکیل شد مجدداً مورد بحث قرار گرفت. ولی اسقف اسکندریه اناناسیوس Athanasius که مردی جدی و پرکار و باحارارت بود بشدت از آن دفاع میکرد تا آنکه پس از گفتگوهای زیاد بالاخره مورد قبول قرار گرفت و معذک چندین نسل طول کشید تا متن فوق جنبه تقس حاصل کرده در نزد کلیسا اصلی زوال ناپذیر شناخته شود.

اختلافات اصولی در دین مسیح

کلیساهای مغرب در این قرن اصلی و فورمولی در ماهیت ذات عیسی اختیار کردند و گفتند

۱ - این ترجمه هیئاً با مختصر تغییراتی از کتاب تاریخ کلیسای قدیم، هند ص ۲۴۴،

در وجود او ۲ حالت در آن واحد مشاهده میشود که هر دو بدون اینکه معارض یکدیگر شوند در شخص واحد متحد شده و بطور رسیده‌اند بمبارت دیگر شخص عیسی مرکب از دو عنصر است ، یکی عنصر الوهیت و خالقیت دوم عنصر انسانیت و مخلوقیت. افکار مردم مغرب زمین باین قاعده ساده متقاعد گشته دیگر بیرامون مباحثه و مناظره نگشتند . لیکن جریان امر در کلیساهای مشرق چنین نبود متکلمین نصاری با افکار عمیق شرقی خود با یکدیگر تباین روانی و جوهری پیدا کرده و مابین کلیسای اسکندریه با کلیسای انطاکیه این اختلاف بعد کمال رسید و همچنان باقی ماند تا وقتی که طواع دولت اسلام بشمشیر غازیان عرب هر دو فرقه مغلوب و منکوب گشتند .

روحانیون انطاکیه گفتند که عیسی بکلیت خود پیکری است انسانی که بوجود الوهیت درآمده است و عیسای تاریخ کاملاً به طبیعت فردی است از افراد بشر که مانند سایر آدمیان دارای عقل و قوه اختیار میباشد و کلمه الهی در پیکر او جای گزید همانطور که آن کلمه در هر ممبیدی جای دارد و با آن پیکر وحدت کامل حاصل کرد بطوریکه کلمه و عیسی دو منشأ و دو مظهر ولسی دارای یک اراده و یک هویت شدند. شخصی بنام نستوریوس Nestorius از متکلمین نامی ایشان که اسقف قسطنطنیه بود در میان راهبان نصاری شور و غوغائی برای انداخت. و در مجلسی وعظ و کلام گفت جایز نیست که مریم را «مادر خدا بخوانیم» و محال است که زنی از افراد بشر نسبت به ذات الهی امیت حاصل نماید بلکه او بشری چون خود را زائید که آلت و اسباب ظهور الوهیت بود. ولی از جانب دیگر شخصی بنام سیریل Cyril اسقف اسکندریه برضد عقاید او برخاسته گفت باینکه عیسی دارای جسم ووجد انسانی و روح و روان ناسونی است ولی دارای هویت ذاتی نیست بلکه هویت او در کلمه Logos ظاهر میباشد.

این دو گروه برضد یکدیگر برخاسته بیکدیگر تهمت‌ها زدند و نسبت‌ها دادند تا آنکه عاقبت در سال ۴۳۱ م بار دیگر شورای عامی تشکیل گردید ولسی این شوری نسبتاً ملغمه اغراض سیاسی شده در تحت نفوذ و فشار امپراطور روم شرقی قرارداد. در آنجا رسماً نستوریوس را طرد کردند و از جرگه خود اخراج نمودند. البته بدیهی است که اختلاف عقیده همچنان باقی ماند و منتفی نشد. بالاخره ناگزیر بار دیگر شورائی در شهر کالسدون Chalcedon در آسیای صغیر در سال ۴۵۱ م. تشکیل شد و پس از مباحثات بسیار اصول و کلیانی در باب ماهیت عیسی وضع کردند که همان قاعده کلامی کلیسای کاتولیک قرار گرفت. در آن جا گفته‌اند:

«ما اقرار میکنیم که پس یگانه خداوند عیسی مسیح در آن واحد کامل در الوهیت و کامل در بشریت است هم بحقیقت خداست هم بحقیقت انسان است و دارای عقل و روح و جسد میباشد از یک طرف با پدر در الوهیت از یک عنصر و یک گوهر است و از طرف دیگر با مادر بشریت شریک میباشد و از هر جهت مانند است ولی دارای عصمت صرف و فرزند یگانه مولود الهی است. قبل از زمان وجود داشته است و در آخر الزمان او را مریم عنذرا که بخدا حامله بود زائیده و اوست مسیح یگانه پس و خداوند ما زائیده شده ولی دارای دو ماهیت بدون ترکیب و امتزاج بدون تغییر و تبدیل بدون انقسام و تجزیه و این اختلاف دو ماهیت بهیچوجه بواسطه اتحاد با یکدیگر قابل فنا و انهدام نیست بلکه خصائص ذاتیه هر یک از آنها و ابدالابد محفوظ خواهد بود پس عیسی یگانه مولود الهی، کلمه اوست و مسیح است و مانند دیگر انبیاء قدیم برای تعلیم بشر قیام کرد و این

است اعتقاد نامه آراء مقدسه کلیسا که اکنون بدست ما رسیده است «
 صاحبان عقیده فوق به منوفیزیت (Menophysites) معروف شدند و کلیسای قبطی مصر و حبشه و یقوییه شام و ارمنستان که تا امروز باقی مانده‌اند همه پیروان این عقیده‌اند.
 در شورای کالسدون پیروان نسطوریوس را برخطا و کافر اعلام کردند. ممالک آنها مانند یک فرقه جداگانه درشام باقی ماندند و پیروان زیاد در مشرق (عراق و کردستان و آذربایجان) پیدا کردند و این کلیسا از ایران تجاوز کرده به هندوستان سرایت نمود در قرن هفتم میلادی تاجد چین انتشار یافت. و با وجود غلبه اسلام در شام نسطوریان همچنان در آن کشور و در جنوب هند و در شمال شرقی ایران باقی مانده‌اند .

تکوین و رشد دستگاه پاپ

کلیسای شهر روم هم از آغاز از بزرگترین مجامع عیسویان امپراطوری روم گردید البته موقعیت و محل آن سبب آن اهمیت شد ولی علاوه بر آن چون برای آن کلیسا به پایه و اساس قدیمی «ابوستولیک» قائل بودند یعنی میگفتند قدیس پطرس یکی از حواریون آنرا تأسیس فرموده و قدیس پولس نخستین معلم آن بوده از اینرو اهمیت پیدا کرد زیرا در سراسر ممالک مغرب زمین کلیسای دیگری نبود که یکی از رسولان صدر اول آنرا بنیان گذاشته باشد. گاهی امنیت آن بجائی رسید که هر وقت مابین مجامع عیسوی اختلافات و اشکالات در اصول و فروع دین پیش می‌آمد، فتوای کلیسای روم قاطع بود و آنجا رجوع میکردند تا معلوم شود کدام یک برطبق اصول ابوستولیک و کاتولیک است و اگر هم مراجعه نمی‌شد اسقف روم که به لقب خاص «پاپ» ملقب بود حق داشته که آن در باب نزاع نامه نوشته و آنها را وعظ و ارشاد نماید. حتی پاپ میتوانست که بکلیساهای مرکزی بزرگ در بلاد عظیمه مشرق زمین هر وقت مناسب داند نامه نوشته و آنها را هدایت و رهبری کند و از انحراف از طریقه رسولان و یا افتادن در وادی اختلاف و دوئیّت جلوگیری فرماید. پیشوایان بزرگ وزعماء عظام عالم مسیحی در شرق و غرب جهان همه به مهتری و برتری کلیسای روم اذعان داشتند و معتقد بودند «کلیسای روم مهمترین جامعه‌ایست که وحدت روحانیون نصاری را حفظ میکند.»

(گرچه کلیسای روم در آغاز از قبول یک تن رئیس واحد تا مدتی خودداری داشت، لیکن وقتی که در اواسط قرن دوم میلادی بر این کار توافق کرد اسقف اعظم آن شهر را بنام پاپ Pope ملقب نمودند که از کلمه پایا یعنی «پدر» اشتقاق یافته است. در سال ۳۸۱ هنگامیکه اساقفه پنج مرکز بزرگ مسیحیت در شرق و غرب یعنی (قسطنطنیه، انطاکیه، اورشلیم، اسکندریه و روم) بلفظ بطریارک Patriarch ملقب ساختند اسقف روم آنرا رد کرد و گفت برای او همان لقب پاپ کافی است).

سر موفقیت کلیسای روم که به‌ظمت آن افزود آن بود که در کشمکشها و اختلافات اصولی که از قرن دوم تا چهارم در عالم مسیحیت روی داد مانند بحران ظهور فرق گنوست‌ها و غیره، کلیسای روم می‌توانست که حکم قاطع صادر کرده اعتقاد نامه رسولان را نپذیرد و همچنین آن کلیسا بود که فتوای بر قانونیت و اصالت صحف عهد عتیق صادر کرد.

این اوضاع مساعد و نیز انتقال نخستگاه شخص امپراطور که فرمانروای جسمانی رومیان بود از شرطوم به کنستانتینول (قسطنطنیه) ، باعث شد که فرمانروائی مطلقه در شهر روم در شخص رئیس روحانی آن شهر یعنی پاپ لئون اول (۳۶۱-۴۳۰) تمرکز یابد. وی اعلام کرد که چون قدیس پطرس اولین رسول عیسی است که بر مردم آمده کلیسای او نیز در میان همه کلیساهای جهان منزلت اول را خواهد داشت و اساس ادعای خود را بر روی این اصل دینی قرار گذاشت. بطوریکه در انجیل آمده است که عیسی باو گفت : « خوشا بحال تو ای شمعون بن یونا من ترا میگویم که توئی پطرس و برین صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای سکوت آسمان را بتو می‌سپارم و آنچه در زمین به بینی در آسمان بسته‌گردد گشائی در آسمان گشاده شود.» متی ۱۶/۱۸.

این مقام و منزلت آسمانی از پطرس به جانشینان او یبایی منتقل شده و مسأله نوالی و خلافت رسولان در پی یکدیگر نیز خود قاعده اصولی بود که در اواخر قرن اول میلادی در جامعه مسیحیان وضع شده و در باره همه اساقفه ممالک جهان رعایت می‌شد که با آنها با انجام تشریفات خاصی «بیمت» میکردند یعنی دست نهادن در دست جانشینان را دست‌بیمت‌دادن بیسی میدانستند. ولی لئون اول گفت چون سنت پطرس در میان رسولان مرتبت اولی داشته اخلاف او نیز همچنان بر همه اسقفان جهان مقدم است.

بعد از آنکه امپراطوری روم غربی در هم فروریخت این درجه و مرتبه پاپ نیز متوقف گشت تا آنکه در آن اعصار قبایل جرمنی نیم وحشی مانند : ویسی‌گوت‌ها Visigoths ، استروگوت‌ها Ostrogoths و واندل‌ها Vandals بورگاندی‌ها Burgandians و لومباردها Lombards بی دربی بر محروسه ملک امپراطوری استیلا یافتند، این طوایف را بتفاریق ملینین فرقه متبذعه آریان بدین مسیح درآوردند . گسریجه از نظر کاتولیک‌ها مبدع و خارجی شمرده می‌شدند ولی باز هر چه بود مسیحی بودند، ازین سبب وقتی که ویسیگوت‌ها روم را فتح کردند پاپ را مورد لطف و محبت قرار دادند و در حالی که سراسر آن ناحیه را غارت و ویران ساختند، اموال و املاک پاپ از مرحمیت ایشان مصون ماند.

ظهور رهبانیت

بعد از آنکه آئین عیسی دین رسمی مملکت امپراطوری روم گردید اندکی بر نیامد که اصول رهبانیت Monasticism در آن مذهب بظهور رسیده و سرعت رشد و نمو کرد. در آغاز بعضی اشخاص که به سخنان قدیس پولس ایمان داشتند اندرز او را که می‌گفت مؤمنان عیسوی را از زن و مرد شایسته است که به مجرد و نجرد زندگی کرده و دوشیزه بمانند ، در دل داشتند باین روش‌گراییدند لکن ظهور رهبانیت بصورت یک نهضت خاص مبتنی بر قطع علاقه از اجتماع در اواخر قرن سوم میلادی بوقوع پیوست.

اولین فردی که این روش را اختیار کرد شخصی بود بنام قدیس آنطونیوس St. Antony از اهل مصر. وی بعد از آنکه روش رهبانیت را در قریه زادگاه خود پیشه کرد ، عاقبت سربصرها نهاد و بمنزلت و مجرد پرداخت. شرح حالات و ابتلاآت و ریاضات و صیام و قیام او طولانی است.

در مملکت مصر باقتضای آب و هوا و اوضاع اجتماعی و تمالیم گنوست‌ها و متکلمین اسکندریه که دنیای مادی را پلید و جسم و جسمانیات را ناپاک میدانستند، روش آنتونیوس انشعاری یافت و پیروان زیاد حاصل کرد. پس از اندک زمانی شهرت افتاد که تنهایی و عزت مطلق موجب دیوانگی و جنون است ازینرو درجامه مسیحیان قبطی مصر روش عزت دستجمعی و زندگانی مشترک راهبان بظهور رسید و موجب ایجاد بنای دیرها در جنوب کشور مصر گردید که در آنجا گروهی از مرتاضان تارکان دنیا در تحت ریاست بزرگان راهبان Abbots زندگانی منظمی که اوقات را عادلانه بین ریاضت و عبادت و کار و مراقبت تقسیم کرده بود پیش گرفتند.

این اسلوب رهبانیت دستجمعی از مصر بخارج سرایت کرده در شام و آهای صغیر نیز رواج یافت. ولی رهبانهای انفرادی تمام وقتشان به تفکرات نفسانی و مراقبت میگذشت. بعضی در غارها و بعضی در بیابانها و بعضی دیگر بر فراز ستونهای سنگی معابد ویرانه باستانی و بعضی دیگر درون شاخهای اشجار و بعضی دیگر مانند راهبان بودائی چین و تبت در تنگنای حشرات روز بسر برده و لقمه غذائی دیگران بزحمت بآنها میرسانیدند.

این سبک رهبانیت البته دوامی نیاورد ولی زندگانی در دیرها Monasteries معمول شد که در بنای مخصوص جماعتی تارک دنیا گرد هم آمده و بدست رنج خود لقمه نانی بدست میآوردند. پیشوائی بنام بازیل Bazil که اسقف شهر قیصاریه بود (و هنوز نام او در کلیسای ارتودکس شرق بمزت و احترام یاد میشود) آنها را مورد عنایت قرار داد و برای آنها رسوم و قواعدی وضع کرد که هنوز نزد مسیحیان از تودوکس متبع و معمول است. باین ترتیب دیرها در تحت نفوذ و قدرت اسقفان نواحی درآمدند و همان رسوم راهبان ممالک غربی را پیش گرفتند. بهلاوه شرب خمر و قرائت کتب غیر دینی را حرام دانسته و اوقات خود را صرف خدمات اجتماعی و دستگیری از فقرا و مستمندان و ایتماء فرمودند.

نهضت رهبانیت و تترك دنیا در ممالک مغرب در ابتدا بسیار بطئی بود ولی پس از آنکه قبایل جرمنی به اروپا هجوم آوردند وضع اجتماعی آن کشورها دیگرگون شد. ازینرو نهضت مذکور رواج و انتشار یافت و فرق مختلف و مستقل از راهبان در هر گوشه تشکیل گردید که هر يك قوانین و قواعدی مخصوص بخود داشتند بعضی سخت و جدی و بعضی دیگر نرم و ملایم. این وضع همچنان بود تا در قرن ششم گروه راهبان بیروان قدیس بندیکت «St. Benedict» تأسیس شد قدیس موصوف که پیشوای ایشان بود دستور داد که بیروان وی باید در دیر خود بکارهای دستی و اعمال یدی مشغول باشند. در صحرا و یا در دکان بمعمل سودمندی بپردازند و بخواندن کتابهای مقدسه و عبادت در اثناء روز و قسمتی از شب بگذرانند. طولی نکشید دیرهای بندیکتین در تمام ممالک غربی اروپا انتشار حاصل کرد. و در آنجایی که از لوازم وجود کتابخانه‌هایی بود که اغلب راهبان همان دیر بقلم خود نوشته بودند و همین امر تأثیر مهمی در زندگانی اجتماعی نسلهای آینده نمود. یکی از آنها قدیس یرمیا St. yermia است که در طول زمان در گوشه انزوای دیر خود در فلسطین کتاب المقدس یعنی صحف انبیاء عهد عتیق و عهد جدید را تماماً بزبان لاتین ترجمه کرد و کتاب مجموعه و لکات Vulgate را بظهور آورد.

یکی از برجستگان زندگانی تارکان دنیا که از گروه راهبان بیرون آمد همانا پاپ گریگوری ملقب به «کبیر» است. و او اولین راهبی است که بمقام پاپی برگزیده شد و از ۵۹۰ میلادی تا

۶۰۴ در آن مرتبت رفیع‌جای‌داشت. وی بالفطره دارای ذوق حسن‌اداره بود و امور اموال عظیم و املاک وسیع بایردار تحت انتظام آورد و در ملک ایتالیا مانند پادشاهی مقتدر فرمانروائی کرد و دامنه نفوذ پاپ را تا مملکت انگلستان وسعت داد و اهالی آنجا را در ربنه دین مسیح درآورد و در فرانسه و اسپانیا نیز قدرتی بسیار نصیب او شد. قاعده توبه «Penance» و ایمان به عالم برزخ Purgatory که هر دو اصول دین مسیح است از تحقیقات و افاضات اوست که در کلیسای کاتولیک در مرتبه اولی قرار گرفته‌اند و او اولین پاپ ثروتمند و نمونه‌ای از قدرت و عظمت پاپ‌های قرون وسطی است و این قاعده را وضع کرد، که چون سنت پطرس پادشاه رسولان بود و حفظ کلیسای جهان بعهده او از طرف خداوند مقرر شده هم چنین پاپ روم نیز پادشاه مطلق کلیسا و حافظ آنست .

سنت اوگوستین

بزرگ‌ترین شخصیتی که در کلیسای قدیم کاتولیک بطهور رسید ، همانا در شخص اوگوستین Augustin (۴۳۰ - ۴۵۴ م.) نمایان شد که اسقف شهر هنون در شمال افریقا Numidia (در ناحیه الجزایر کنونی) بود و فردی بسیار قوی بود که تمام صفات و خصایص بشری در منتهای شدت در او وجود داشت و لیکن به زور روشن بینی و تفکر بر تمام امیال و شهوات نفسانی غالب آمده یکی از رجال بزرگ عالم مسیحیت گشت. پدرش شرك «پاگان» رومی مذهب و مادرش نصرانیه . در جوانی به تحصیل علم رغبت کرد ولی روزگاری دستخوش هوا و هوس بود و به آثار کلاسیک روم مخصوصاً بقدری علاقه داشت که انجیل را رد کرده گفت در مقابل خطابه‌های سیسرون Cicero این کتب مسیحی وزن و ارزشی ندارد اندکی بعد از آن به آئین مانویان درآمد Manicheisme^۱ ولی مبادی مانی نیز عطش دام‌های روحانی او را سیراب‌ن ساخت زیرا در آن مذهب از طبعه‌سامعان مانده و بدرجه کاملان رسید ولی برخلاف تمالیم‌مانی که ترك ملذذات جسمانی امر میکنند وی همچنان در وادی شهوات سرگردان بود .

اوگوستین در بیست و نه سالگی به ایتالیا مسافرت کرد و در میلان در مجلس درس یکی از بزرگان قدیم کلیسای کاتولیک موسوم به امبرازو Ambraso حضور یافت و وجدانش مفتون کلام

۱ - مانویه يك اسلوب دین فلسفی است که مردی ایرانی بنام «مانی» (۲۷۶ - ۲۱۵ م.) وضع کرد و مخلوطی است از مبادی زرتشتیان، بودائیان یهود و گنوست‌ها و مسیحیان. اصل آن بروری قاعده تنویب که هنری استوار است که عبارت باشد از اعتقاد دو عنصر به نور و ظلمت و یا خیر و شر و یا ماده و معنی. میگوید که روح انسان اسیر ماده شر است و باید بقوت ریاضت و زهد آزادی حاصل کند. این مذهب وقتی با مذهب عیسوی رقابت میکرد ولی بعد از ظهور سنت اوگوستین رو بباطول نهاد و عجیب آنست که بعد از جنگ‌های صلیبی عده‌ای از صلیبیان مبادی مانی را از بلاد شرق اقتباس کرده و دوباره به منرب زمین آورده فرقه‌ای ایجاد کردند بنام کاتاری Cathari مدتها در جنوب فرانسه رواج داشت .

او گردید. چندی نیز فریفته مبادی فلاطونی جدیداً گشته و در افکار او تحویلی اساسی روی داد. و معتقد گردید که افتتان نفسانی بواسطه دوری و بعد از درگاه الهی ناشی میشود و مربوط به خبث فطری و شرارت ذاتی نیست و در گوهر آدمی بدی وجود ندارد و بر آن شد که خدایتعالی منبع تمام موجودات است. ماده و مواد شریر امری است اعتباری که به نسبت دوری از قوه خالقه یعنی باریتعالی بظهور می‌رسد هر قدر آدمی از ذات واحد ازل که خیر محض است دورتر شود روحانیت در او نقصان یافته جسمانیت افزایش می‌یابد.

روزی با یکنفر از پیروان فلسفه فوق که بدین مسیح درآمده بود ملاقات کرد و پس از آن با راهبی مصری که بزور قوت ایمان و رعایت ریاضات شاقه در دین خود بر ابتلاآت و هواجس نفسانی غلبه یافته بود تصادفاً ملاقات کرد، او را آشفته‌گی و حیرتی دست داد، بی‌تابانه در مکان دور دستی تنها به باغی رفته به تفکر پرداخت. ناگهان آواز کودکی را شنید که از پشت دیوار حرف می‌زد و گفت «بردار و بخوان» پس دوباره بازگشته بنزد دوست خود باز آمد ملاحظه کرد یکی از رسالات کتاب عهد عتیق در روی نیمکت گذاشته است. آنرا بکشود رسالهٔ پولس رسول به رومیان بود برداشت و چنین خواند: «با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز - نه در بزها و مسکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد بلکه عیسی مسیح خداوند را بیوشید و برای شهوات جسمانی ندارک ببیند» (رومیان ۱۳/۱۳)

این کلمات در ضمیر او چنان مؤثر افتاد که دردم دامن از شهوات و ملذات برجید و هوای نفس را بکلی ترک کرد. امیرازوکه مسیحی بود وی را تمعید داد و او مسیحی شده به شمال افریقا بازگشت و بر آن شد که دیری تشکیل دهد و هم در آنجا در شهر هیپون بدرجه اسقفی رسید سی سال تمام بقیّت عمر خود را به تألیف و تحریر پرداخت. در زمانی که شهر موطن او در محاصره مهاجمین وحشی واندال Vandals بود وفات یافت (قیر او اکنون در همانجا موجود است).

افکار اوگوستین جنبه‌های مستمد دارد و فلسفه او در لاهوت مجموعه‌ایست از مبادی گوناگون. در سخنان او آثار نفوذ فلسفه افلاطونیه جدید و روح عقیده به صحف و کتب انبیاء بنی‌اسرائیل بخوبی مشاهده می‌شود. افکار او منشأ عقاید مخصوصی در باب خدا و انسان و کلیسا و فلسفه

(۱) افلاطونیه جدید (Neo Platonism) مکتبی فلسفی است که فرد بارز آن حکیمسی بنام پولاتینوس Plotinus (۲۷۰-۲۰۵ م) میباشد. برحسب مبادی آن مکتب، حقیقت عبارت از یک سلسله اشراقیات که از واحد واجب‌الوجود ناشی میشود و آن صورت مطلقه کلیه است که منبع و مصدر تمام موجودات عالم میباشد. در مثل آبی که از سرچشمه‌ای جاری میگردد هر چه بمنبع نزدیکتر باشد پاکیزه و بهتر است. عقل نزدیکترین مرحله اشراق از موجود اول می‌باشد و روح و معنی در مرتبه بعد قرار دارد. ماده و جسم همه موجودات از منبع واحد اصلی دورترند انسان عبارت از ترکیب ماده و روح و عقل است و نجات او در تزکیه نفس از ماده و حصول قرب بمنبع حقیقت میباشد و آن بوسیله معرفت بدزجه انصال و اتحاد با اصل گوهر وحدت می‌رسد و هرچه روح او بعقل نزدیکتر شود نصفیه و نظهر نفس و حصول بروحانیت و حتی مقام الوهیت بیشتر می‌شود

تاریخ میباشد.

تصور عرفانی اوگوستین دربارهٔ ذات الهی برخلاف اندیشهٔ کسانی است که برای خدایتمالی وجودی مطلق قائل‌اند. وی بر آن است که خدایتمالی امری است حقیقی و موجود در هر زمان و در هر مکان و ظهور او در شخص عیسی‌مسیح و در قدرت ناشیه از روح‌القدس در تاریخ زمان جلوه‌گری کرده است و همواره در قلوب انبیاء بشر مؤثر و فعال است. در این عقیده رنگی از فلسفه افلاطونیه جدید دیده می‌شود باین معنی که حق را وجود واحد ازلی میدانند که حق محض و خیر مطلق است و منبع و منشاء تمام اشیاء و موجودات در هر لحظه باو قائم‌اند و عالم جسم و جسمانیات حقیقت صرف نیست و شایسته آن نیست که پیوسته مورد توجه و عنایت دائم قرار گیرد. پس آنگاه این عقیده را دربارهٔ وجود حق تعالی با ایمان مبادی مسیحی آمیخته و معتقد شد که خدا یکی است در سر ظهور پس در مبدئه نالوث چنین گفت که برخلاف عقیدهٔ لاهوتیون قدیم هیچیک از این اقانیم ثلاثه خود بدیگری فریعت و تبعیت ندارد و برای این حقایق ثلاثه تساوی و عظمت قائل شده و گفت، در عالم الهیث نه تنها اب بزرگتر از ابن نیست بلکه اب و ابن نیز هر دو از روح‌القدس بالاتر نمیباشند. و روح‌القدس با آنکه مساوی و همشان با ابن و اب است از آن هر دو نیز متساویاً ناشی میشود و این سه امر یعنی محب و محبوب و محبت هر سه یکی هستند همانطور که در عقل انسانی حافظه و دراکه و اراده هر سه یک قوه میباشند و دارای سه جنبه متمایز هستند و هم مظاهر یک شيء و سه قوه عقلانی هستند بلکه یک قوامند و در نتیجه لازم می‌آید که سه ماده جداگانه تشکیل نالوث اقدس رانداده بلکه همه از یک شيء میباشند.

نظریه او دربارهٔ انسان که سالیان دراز در فلسفه کلامی کلیسای کاتولیک متبع بود و حتی بعد از عصر اختلاف پروتستانها نیز آنرا پیروی کردند ناشی از تجربه و فتنه و ضعفی بود که در هنگام شباب بروجود او عارض شده بود از اینرو گفت که انسان بخودی خود فاسد و شریر است. و سراسر عالم وجود^۱ بالطبع ضایع و تباها میباشد و محکوم است به «ذنب ازلی» یا «معصیت جبلی»^۱ که از پدرش آدم میراث برده است. آدم ابوالبشر بالذات خوب و دارای عقل کامل خلق شده بود ولی چون قوه اختیار و اراده آزاد باو اعطا کرده بودند با اشتراک حوا در اثر آزادی عمل و غرور نفسانی از شجره ممنوعه تناول کرد و از اینرو آدم و اولاد و اعقابش مبتلا به «معصیت جبلی» شده‌اند که از آن هیچکس را قوه رهائی نیست تمام بشر اخلاقاً مفتون و مبتلا هستند لیکن خداوند دارای صفت رحمت است و هر که را برگزیند مشمول عفو و غفران خود میفرماید نه از آن سبب که آنها مستحق رحمت‌اند بلکه آن عنایت و لطف پروردگار است که شامل حال بعضی میشود و محبت خداوند عطیه ایست الهی که چون نصیب کسی بشود آنکس از آن نمیتواند سرباز زند و شخص مذنب خطا کار همان لحظه که مشمول لطف حق می‌گردد دارای جد و جهد و صبر و ثبات می‌شود و در برابر خطایا و معاصی پایداری و استقامت می‌ورزد تا بدرجه قدوسیت میرسد و از این سبب ماهیت او تغییر یافته بمقام عصمت و طهارت نائل میگردد ولی بعضی دیگر از این مرحمت بی‌نصیب مانده و ابدالآباد محکوم به شقاوت و ناپاکی هستند.

۱- معصیت جبلی Original sin باصطلاح کلام عیسوی اشاره به گناه جبلی است که از آدم و حوا بمیراث در اولاد آنها باقی مانده است.

این عقیده او درباب انسان و معصیت اصلیه و لطف و رحمت الهی Grace مورد بحث و جدال بسیارگردید و متکلمین نصاری در آن موضوع مشاجرات و مناظرات فراوان داشتند ولی اوگوستین همچنان در عقیده خود پا فشاری و در تحریرات عدیده بر اثبات عقیده خویش استقامت کرد و از سرگذشت عمر خود و تجربیات خویش یقین حاصل کرده بود که در حیات انسان به حب نفس و شهوت و غضب مفسور است تا وقتی که ناگهان عفو الهی رسیده و آدم سعادتمند را از آن ورطه خلاصی بخشد .

عقیده اوگوستین درباب کلیسا این بود که آن بنیادی است الهی که حقتعالی برای آن مصلحت تأسیس فرموده است تا بوسیله عبادات و تقدسات وسائل ظهور لطف و مرحمت الهی (Grace) را فراهم سازند و در عالم يك کلیسا باید باشد و هیچکس از آن خارج نیست و همکس از مؤمن و مشرک و مبتدع بالاخره ممکن است روزی مشمول عفو الهی شود و نجات یابد و تشریفات و تمایلات و مقدمات سیمه Sacraments همه وسائل رستگاری الهی میباشد و مربوط به بشر نیست و هرکشیش و روحانی هر قدر حقیر و پست باشد میتواند آنرا انجام دهد تا معتقد بروز رحمت خداوند شود .

باید گفت که تمام مبادی و نظریات «تنولوژیک» که سنت اوگوستین وضع و مقرر کرد در مورد قبول کلیسای کاتولیک شد بلکه در طول قرون و اعصار مبادی دیگر در آن تأثیر کرد تا آنکه عصر اصلاح مذهبی پروتستانها رسید و چنانکه خواهیم گفت بار دیگر مبادی سنت اوگوستین رجوع کرده و از نوع عقاید او در عالم مسیحیت رواج و رونق گرفت.

اشتقاق کلیسا به شرقی و غربی

امپراطوری روم نه تنها از طرف شمال در معرض هجوم قبایل جرمنی قرار گرفت، بلکه در قرن هفتم میلادی از طرف جنوب شرقی نیز مورد حمله غازیان عرب گردید که سرعت بر ممالک شام و فلسطین و آسیای صغیر و شمال آفریقا و اسپانیا دست یافتند . دفاع شجاعانه رومی ها در شهر کنستانتینوپول قسطنطنیه جلو توسعه عرب ها را از طرف شرق گرفت و در مغرب نیز یکی از شاهزادگان موسوم به شارلمارتل در فرانسه در سال ۷۳۲ م. مانع از پیشرفت ایشان گشت. اگر این دو مقاومت بعمل نیامده بود هر آینه عربان مسلمان تمام قاره اروپا را مستخره میکردند .

اثر مستقیم فتوحات مسلمانان يك نتیجه عمده ببار آورد یعنی کلیسا را بدو قسمت تجزیه کرد. امپراطور کون سوم در قسطنطنیه پس از آنکه لشکر مجاهدین عرب را در کنار بوسفور شکست فاحش داد برای جلوگیری از خطر نفوذ نمائیم اسلام به بعضی اصلاحات مذهبی مصمم شد و از این سبب بایگریکوری دوم را نارضاضی ساخت.

امپراطور ملاحظه نمود که اسلامیان حتی بعضی از خود مسیحیان کلیسا را معرض انتقاد قرار داده اند و احترام بعد پرستی را که نسبت به تصاویر و تماتیل مقدسه در نمازخانه ها معمول میشود نوعی از بت پرستی می شمارند . ازینرو در سال ۷۲۶ م. فرمانی صادر کرد و نصب تصاویر را در کلیساها قندغن فرمود و این اولین قدمی است که در طریقه صورت شکنی «ایکونوکلایسم» Iconoclasm در عالم مسیحیت بظهور بیوست ولی این عمل واکنش شدیدی ، هم در مشرق و هم در مغرب بوجود آورد . در مشرق امپراطور بقره نظامی فرمان خود را اجرا کرد ولی در شهر روم بواسطه بدمسوات

از اجرا و حکم قیصر سرباز زدند و پاپ جلسه شورای منعی Synad تشکیل داده و فتوایی صادر کرد که هرکس برخلاف احترام صورت و تمثال در کلیسا باشد از جرگه اهل ایمان خارج است و در حقیقت امپراطور را تکفیر کرد. امپراطور در برابر این عمل برای تنبیه پاپ ناحیه سیسیلی در جنوب ایتالیا را از حوزه حکومت پاپ خارج ساخته در تحت امر پطریارک یونان قرار داد. شمال ایتالیا در آنوقت بتصرف قبایل لومبارد درآمده بود و آنها تهیه حمله و فتح شهر روم را می‌دیدند. از اینرو پاپ وضع مشکل و خطرناکی پیدا کرد ناگزیر از شارل مارترکه در فرانسه لشکر اسلام را شکست داده و شهرت و قدرتی عظیم پیدا کرده بود استمداد جست. در این اثنا پاپ ریکوری دوم و شارل مارترل هردو وفات یافتند ولی پسر شارل با فیلیپ با ایتالیا لشکر کشید و پادشاه لوه باردها را شکست داد و ناحیه رونا Revenna را در شمال شرق ایتالیا بیاب اهدا کرد. از آن بعد پاپ‌ها بناواری ماوراء جبال آلپ چشم دوخته و اراضی وسیعی در تحت تصرف در آوردند و کم‌کم پایه امپراطوری بزرگی در مغرب در تحت استیلا شخصی پاپ نهاده شد.

در نتیجه پاپ دارای املاک وسیع و ثروت گزافی گشت چنانکه عایدات سالیانه او معادل به یک میلیون دلار تخمین زده می‌شود، ولی فتح و فیروزی مهمی که نصیب پاپ‌گرید بعد از مرگ فیلیپ در زمان پسرش شارلمان معروف اتفاق افتاد. آن سلطان صاحب اقتدار در غرب اروپا امپراطوری وسیعی در تحت فرمان خود در آورده که مشتمل بود بر ممالک فرانسه، شمال شرقی اسپانیا، بلژیک، هولاند و قسمت عمده خاک آلمان، اتریش، هنگری و شمال ایتالیا. این پادشاه یا شارلمان که نسبت به کلیسا نهایت احترام را رعایت میکرد اول سال ۸۰۰ م. بروم آمد و در روز عید میلاد مسیح، لئون سوم پاپ دوم، ناج امپراطوری را بر سر او نهاده و از آن پس امپراطور مقدس اعلام گردید. این واقعه در حقیقت آغاز انصال عالم مسیحیت بدو قسمت بود. و چند سال بعد از آن امپراطور روم شرقی (قسطنطنیه) ملقب به لئون پنجم این لقب را برای شارلمان شناخته و از آن زمان رسماً امپراطوری روم بدو قسمت شرقی و غربی منقسم گردید *

همراه انشقاق دنیوی ظاهری، یک شکاف معنوی اصولی نیز مابین شرق و غرب پدید آمد که شرح

* پاپ‌ها در طول تاریخ همیشه با کمال جدیدت به سلطنت صوری و قدرتی خود وابسته و علاقمند بودند. وقتی که ناحیه رونا Ravenna در تحت امر پاپ درآمد همیشه منظور پاپ‌ها آن بود که اراضی منصرفه امپراطورها را از آنان سلب کرده بر املاک خود ملحق سازند و برای اثبات حقانیت خود سند مجعول ساختند که در آن زمان انتشار یافت و همه آنرا سند موقف و معتبری قبول کردند. آن نوشته که بنام عطیه کسنتانتین Donation of Constantine موسوم است حاکی از آن بود که آن امپراطور نه تنها برای پاپ دوم حق قضاوت روحانی را در سراسر کلیسای مسیح برسمیت شناخته بلکه او را صاحب و مالک خاک روم و ایتالیا و نواحی محروسه در غرب دانسته است. در اواسط قرن پانزدهم مسیحی جمعی سند مذکور مستلاً اثبات گردید. ولی پاپ‌ها همچنان بدان متمسک بودند. از ۷۴۰ تا ۱۸۷۰ م مالکیت ارضی خود را در آن خاک از دست ندادند. وقتی که سلطنت ایتالیا نصیب ویکتور امانوئل گردید و از آن حق مورد ادعا محروم شدند بسیار ناراضی گشتند. تا آنکه در سال ۱۹۲۹ م. موسولینی مالکیت و سلطنت دولت پاپ را در محل واتیکان و اراضی اطراف آن برسمیت شناخت و این ماجرا خاتمه یافت.

آن از اینقرار است،

چنانکه در فوق گفتیم اوگوستین اصلی را تعلیم داد که روح القدس هم از اب وهم از این متساویاً منبث می‌شود. در ۵۸۹ م. شورای از زعماء کلیسا در اسپانیا تشکیل گردید و متن این اصل را در اعتقادنامه اتاناس Athanas در تحت عنوان وکلمه فیلیوک Filioque یعنی «ابن» گنجانیده و اضافه کردند. متکلمین و لاهوتیون کلیسای شرق برای عمل اعتراض کردند و گفتند الحاق این کلمه بمنفی نفی مصدریت مطلقه از ذات باری تعالی است و در حقیقت انکار قدرت کامله الهی میباشد. ولی پیشوایان کلیسای غرب در مبدئه فیلیوک همچنان ایستادگی نمودند. این کشمکش کلامی چندین قرن بین دو کلیسا مکره و جدالی شدید برپا ساخت تا آنکه عاقبت در سال ۸۷۶ شورای از روحانیون در شهر قسطنطنیه تشکیل شده پاپ را بدو دلیل، یکی فعالیت سیاسی و دیگر علاقمندی به اصل فیلیوک محکوم بخطا ساخت. این فتوی در واقع حق حکومت مطلقه بر کلیسا را از پاپ سلب کرد. بالاخره جدائی و انفصال نهائی قطعی بین دو کلیسا در سال ۱۰۵۴ م. بوقوع پیوست. در آن سال پاپ روم پطریارک قسطنطنیه را تکفیر «Excommunicate» کرد. پطریارک نیز پاپ را ملحد Anathemas دانست و از آن سال دو شاخه کلیسای کاتولیک هر یک راه دیگری برای خود پیش گرفتند و استقلال یافتند.

۴. کلیسای ارتودکس شرقی

پطریارک قسطنطنیه از اعمار ماضی تا حال همیشه مدعی تفوق و ریاست کلیه کلیساهای شرقی میباشد. گسرسه جوامع مختلف آن کلیسا در حقیقت از یکدیگر منفصل‌اند و هر یک برای خود استقلالی دارند و در هر مملکت کلیسای ملی تشکیل داده بواحدهای عدیده تقسیم میشوند. ولی همه در اصول عقاید و روایات و اخبار ارتودکسی قدیم مسیحیان مشرق بایکدیگر شریک و متفق میباشند. بعد از آنکه مراکز مسیحیت در ممالک مشرق زمین یعنی در بلاد اسکندریه و اورشلیم و انطاکیه بدست سیاه اسلام تسخیر گردید، بعد از قرن هشتم، در مبادی کلامی «تئولوژی» کلیساهای مذکور تغییر مهمی روی نداد. فقط بعضی تغییرات در عبادات و اعمال و آئین نماز پیش‌آمد و ریاست از آن پس روزگاری دراز نصیب پطریارک قسطنطنیه شد. پس از آنکه آن شهر شهر در ۱۴۵۳ م. بقبضه ترکان عثمانی درآمد، ریاست کلیسای ارتودکس از آنجا به کلیسای بلاد اسلاو منتقل گشت که بزرگترین آنجمله کلیسای ارتودکس روسیه بود. پطریارک کلیسای روس وقتی گفت: «همانطور که شهر کنستانتین - پول (قسطنطنیه) در عالم مسیحیت روم دوم بود. تختگاه مسکو روم سوم است.»

اتحاد کلیساهای ارتودکسی در واقع هیچوقت منقطع نگردید. هر چند در اثر مزاحمت و حوادث بین المللی، کلیساهای مختلف جداگانه ملل مختلف اسلاو بسا یکدیگر گاهی اختلافاتی پیدا میکرده‌اند و مکرر یک شبهه ائم آن کلیسا شبهه دیگر را محکوم به انفصال و تکفیر میکرده است، ولی عاقبت همه آنها باقتضای مصلحت که آنرا «منفعت اقتصادی» مینامیدند بسوی یکدیگر متمایل و احکام کلیساهای تکفیر شده منفصل را تدریجاً قبول میکرده‌اند و استدلال مینده و دند که کلیساها بایستی باهم متحد بوده از قدرت و اختیارات ایشان، کاسته نگردد.

مبادی اصلی عمومی کلیسای شرقی

شعب کلیساهای ارتودوکس شرقی کمابیش بایکدیگر در مواد اصلی عام لاهوت متفق‌الکلمه بوده‌اند. اعتقادنامه‌های دیرین را همه قبول داشته تعالیم رسولان قدیم را همه ابدی، زوال ناپذیر میدانستند. هرچند اختلافات محلی در اعمال و عبادات مابین آنها روی می‌داده ولی در اصول ایمانی از یکدیگر جدا نشده‌اند. و از مبادی و قواعدی قدیمیترین آباء کلیسای شرق یعنی یحیی دمشقی وضع کرده، نخلف نورزیده‌اند. یحیی مذکور یک قرن بعد از غلبه اسلامیان بر سوریه، سعی بلیغ نمود که اعتقادنامه کلیسای مشرق را بروی تحریرات آباء و بطریارک‌های سابق کامل ساخته در تحت نظام آورد.

اصل عام و قاعده کلیه که یحیی دمشقی وضع کرد صفت خاص کلیساهای ارتودوکس است. باین عبارت خلاصه می‌شود: «ایمان استوار به تجسم خداوند، عقیده حیات در شخص عیسی که بمصر وزمان حاضر بوسیله مقدسات سببه Sacraments و دیگر عبادات منتقل شده و بما رسیده و انجام اعمال مناسک دینی از روی خلوص نیت در کلیسا» در نظر یحیی دمشقی، برخلاف مسیحیان غرب، مؤسسات کلیسا اهمیت خاصی دارد یعنی عبادتگاه‌ها محسوس حیات و لطف الهی است که در روی زمین جلوه‌گر شده‌اند.

یکی از مواد جالب توجه مبادی یحیی دمشقی در موقعی بظهور رسیده که سبک معماری خاص کلیساهای شرق تکامل یافت و آن سبک با اسلوب معماری غرب اختلاف آشکار دارد. هم در ساختمان و هم در تزئینات داخلی و نقاشی و تصاویر با سبک معمول کلیساهای معالک غرب، تباین مشهود است. زمانیکه امپراطور لئون سوم Leo III، چنانکه در فوق گفتیم، بر آن سرشد که احترام نقوش و تصاویر عیسی و مریم و قدیسین را در داخل کلیسا قدغن کند، قال و مقالی بسیار بر علیه تصمیم او در شرق و غرب بلند شد. یحیی دمشقی بطرفداری از نقوش و تمائیل برخاست و گفت بحث در صور مقدسه (ایقون) از وظایف شوراهاى مذهبی (سینودها Synods) میباشد و قیصر را حقمداخله در آن نیست و چون شوراهاى مذکور در صورتهای مذهبی تجسم روح القدس را تشخیص داده‌اند، عیناً همانطور که خدا (پدر) در بیکر عیسی (پسر) تجسم یافت، از اینرو صورتهای مذکور در عبادات مقدسات قرار گرفته‌اند. و وسیله نقل و انتقال لطف و مرحمت الهی به مؤمنین میباشد و درست شبیه هستند به کعب مقدسه یعنی همان منزلت و اژه مذهبی که کتاب مقدس برای مؤمن با سواد دارد. صور و تمائیل برای بی‌سوادان است همان اثر را دارا میباشد. و نه تنها صور و تمائیل، بلکه تمام آداب و مناسک و کلمات و مؤسسات کلیسا همه دارای همان درجه و حرمت قدوسی میباشد. یعنی همه واسطه و وسیله انتقال روح الهی و لطف خداوندی به مؤمنین خواهند بود.

در نتیجه این تعالیم بود که چون در سال ۷۸۷ م. هفتمین شورای عمومی روحانی تشکیل شد و آن آخرین شورای بود که در آن یونانیان و رومیان متفقاً شرکت کردند، فتوی دادند که تصاویر و نقوش و تمائیل (ایقون‌ها) و نیز صلیب و اناجیل اربعه باید همه مورد احترام و تقدیس و تکریم قرار بگیرند هر چند عبادت آنها مربوط به اصل عبادت الهی نیست. در این قضیه کلیسای شرق و غرب تا کنون اتفاق کلمه دارند.

ظهور اختلاف بین شرق و غرب

در سرفضیه ماهیت الهی تصاویر (ایقون) باز بین شرق و غرب اختلافی جوهری و ایمانی پدید آمد .

کلیساهای شرق تصاویر مقدسه را دارای طبیعت و روح الهی دانستند. در حالتی که کلیسای روم در مغرب به تصویر و تمثال مریم و دیگر قدیسین منزلت بشری می‌دهند. در کلیسای غرب مریم را از آنجهت احترام می‌گذارند که مادری است عذرا، دارای احساسات و عواطف امیت نسبت به فرزند خود. درحالتی که در کلیساهای مشرق مریم را مانند مادر خدای تعالی پرستش میکنند و اورا موجودی فوق بشر میدانند که در رحم او بشریت و الوهیت در بیکر جنین عیسی اهتزاز و تجسم یافت

در بعضی نکات دیگر همچنین بین این دو طایفه اختلافاتی ظاهر شده که تا امروز ادامه دارد. در کلیسای شرقی مقدسات سیمه Sacraments با کلیسای غرب مختلف است و آن هفت عبارتند از: ۱- تعمید ۲- نهدین (Christmation) که با روغن مقدس، اسقف، مؤمن تازه‌وارد را چرب می‌کند ۳- عشاء ربانی (Eucharist) ۴- اعتراف ۵- قبول سلسله مقدس (Holyorder) ۶- عروسی ۷- نهدین میت (که در موقع مرض و بیماری شدید نیز به نیت استشفای آنرا بعمل می‌آوردند).

از میان فیرست اختلافات کلیسا يك دو مسأله دیگر مستحق ذکر است. یکی آنکه کلیساهای شرقی بطور قطع مخالف این اصل هستند که مردی بنام اسقف شهر روم ریاست عالی بر تمام جامعه کلیسای مسیح داشته باشد. دیگر آنکه این عقیده را خطامیدانند که رسولان مقدس (حواریون) از عیسی متساویاً نیروی روحانی کسب نکرده و در آنمیان بطرس حواری رئیس ایشان گردید. اسقف روم تنها جانشین و خلیفه بطرس است و چهار تن اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و هر اسقف دیگری باید زیر دست و تابع اسقف روم شناخته شود و پاپ روم دارای صفت «معمومیت» نیست. و در مسائل ایمانی و اخلاقی ممکن است از خطا و اشتباه ناشی شود زیرا چندین نفر از پاپها را شورای مسیحیان در مواقع عدیده محکوم به فساد عقیده کرده‌اند و پاپ خود نیز مدعی برتری مقام خود بر شوراهای مذکور نبوده است.

وضع کنونی

در وقت حاضر تعیین وضع کلیساهای شرقی بسیار مشکل است. زیرا تعقیقاً بعد از جنگ جهانی دوم تمام کلیساهای ممالک شرقی اروپا در مخاطرت عظیمی افتادند. در روسیه تمام دیرها بسته شد و دولت تمام مایملک آنها را ضبط کرد و سراسر تشکیلات کلیسا، مختل و آشفته گشت زیرا کلیسای قدیم ارتودکس در آن کشور چنان آمیخته و متحد با رژیم نزاری بود که انقلاب بالثوئیک ۱۹۱۷ بزرگترین مصیبت را برای آن ببار آورد. با وجود این بعضی شعب آن کلیسا بکلی مضمحل و نابود نشده‌اند. از زمان بطر کبیر تا کنون کلیسای روس تحولات بسیار یافته است و بفرق و شعب گوناگون منقسم شده که بعضی از آنها جنبه کنسرواتور (گهته) دارا هستند و بعضی دیگر ناظر به اصلاحات اجتماعی و معتقد به اصلاحات مذهبی (رفورم)

در مابعد قابل توجه مخصوصی میباشند. رویهم رفته اختلال و تزلزلی که در کلیسا بواسطه رژیم کمونیست پدید آمد، آنها را بیکدیگر نزدیکتر ساخت و مجبور کرد که قوای خود را با هم جمع کنند و بر اوضاع موجود با دیده حقیقت بین نظر کنند. تا بعدها چه صورتی پیدا نمایند، باید منتظر آینده بود... مهاجرین روس «روسهای سفید» که در ممالک غربی اروپا و امریکای چین ملی رفته اند بیشتر متمایل به کلیساهای پرستان شده و میل دارند که در مبادی و در اعمال دینی نیز با آنها موافقت و همکاری نمایند. زیرا آنها نیز درباره این مهاجرین احسان و محبت بسیار ابراز داشته اند.

در سایر ممالک کشورهای بالکان کلیساهای ارتودکس هنوز برخلاف جریانات سیاسی و فشارهای وارد، با فشاری و استقامت ورزیده اند و اندک اندک وضعیت قدیم خود را دارند احیا می نمایند.

۵. کلیسای روم کاتولیک در قرون وسطی

هنگامیکه قرون وسطی شروع میشد کلیسای کاتولیک روم مانند یکی از بزرگترین تأسیسات عصر شد و رئیس دارای نیرو و اقتدار دنیوی عظیم در سیاست و مال و نیز در شأن و رتبه ردیف بعضی از بزرگترین سلاطین زمان بود در رأس آن جای داشت. هبه نامه کنستانتین که در فوق ذکر شد در حقیقت پاپ را سلطان واقعی کلیه ممالک مغرب زمین قرار میداد و برای توسعه دایره قدرت ایشان هیچگونه حائل و مانعی وجود نداشت. البته سلاطین و شاهزادگان غرب در برابر اختیارات روحانی و عظمت معنوی مذهبی اسقف روم اذعان داشته و تسلیم بودند ولی البته بهیچوجه مایل و راضی نمی شدند که وی از دایره روحانیت تجاوز کرده در قلمرو مادی دنیوی ایشان دخل و تصرف کند. ثروت و مالکیت کلیسا بقدری بود و همچنین موقوفات و هدایای مؤمنین خالص المقیده از هر صنف و طبقه به کلیسا بجائی رسیده بود که در سال ۸۰۰ م تقریباً یک ثلث خاک فرانسه و همچنین قسمت عمده کشور آلمان و ایتالیا در تحت تملک کلیسا قرار داشت. و پاپها برای حفظ و نگاهداشت اراضی خود در ممالک دور دست به پادشاهان و سلاطین سربستی آنها را از طرف خود واگذار می کردند. وجود کلیسایر ایجاد وحدت اروپا در اثر تعلیمات مذهبی و در کسوت زبان واحد (لاتین) و انعام مناسک دینی و عبادات بطور منظم و دائم بسیار مؤثر بود. اقوام و امم مختلف و گوناگون اروپا را در تحت یک رژیم واحد در آورد و از همین سبب پاپ یعنی ریاست عالیله مذهب در اعماق قلوب مردم عامه اروپا حکومت میکرد.

در زمان شارلمان و اندکی بعد از او دستگاه حکومت با دستگاه کلیسا در نظم و تمشیت امور جامعه با یکدیگر معاضدت میکردند ولی بعد از آن زمان همینکه اسلوب فئودالیزم در اروپا برقرار گردید و جاننیشان شارلمانی در آن سازمان فرو افتادند وسائل تجزیه امپراطوری عظیم شارلمانی فراهم آمد و محروسه او بقطعات جزء منقسم گردید. پاپها هم که خود از طرف روحانیون و کشیشهای شهر روم انتخاب میشدند، در تحت نفوذ دستجات سیاسی ایتالیا قرار گرفتند. بعد از آنکه اتو اول Otto I پادشاه آلمان بفکر افتاد امپراطوری مقدس را تجدید نماید، پاپها در تعیین و انتخاب امپراطور، عاملی قوی بشمار آمدند. ولی چون خود غالباً از مردم فرانسه یا آلمان انتخاب شده بودند در روم دست نشانده اشراف و نجبای ایتالیا شدند و برای آنها ارزش و اعتبار اخلاقی یا روحانی باقی نماند. ازینرو بمرور زمان روبهضف نهاد و اقتدارات ایشان نقصان یافت و

بسیاری از مؤسسات و اموال خارجی آنها از حیطة اقتدار ایشان خارج گردید و در تحت قدرت شاهان و سلاطین محلی و اشراف فئودال قرار گرفت .

رفته رفته اختلافات بین پاپها و مراکز قدرت سیاسی اروپا رو به شدت گذاشت . پاپ‌های دست‌نشانده امرا و نجبا مردمی عیاش و دنیاپرست بودند که بعضی از ایشان شغل خود را در برابر پرداخت مبلغی وجه بدست آورده . این عمل را سیمونی Simony میگویند . در ممالک شمالی مخصوصاً در آلمان ، اسقف‌های برخلاف قوانین شرعی کلیسا که در زمان پاپ لئون اول وضع شده بود و برای افراد کشیشان ناهل و ازدواج را حرام می‌دانست ، شروع به مزاجت نموده و اولاد آوردند و سومی می‌کردند که شغل و مقام اسقفی خود را با لورانه با عقاب ذکور خود منتقل سازند . همچنین اساقفه ممالک شمالی نسبت به شاهزادگان و سلاطین معاصر خوش آمد میگفتند و بآنها در مواقع ضرورت اجازه طلاق زنان خود میدادند (که آن نیز بشرح عیسوی حرام است) . از طرف دیگر در بعضی از ممالک مابین قوانین شرعی Canons که مبتنی بر تساوی مصوبات شوراها و پاپها بود با مقررات مدنی تعارض روی میداد و هر جا که حکومت محلی قویتر بود احکام شرعی پایمال و یا مسکوت میماند .

عاقبت اختلاف علنی بین پاپ و امپراطور بشدت رسید و آن وقتی که شخص قوی‌النفس صاحب‌عزمی موسوم به «هیلدوبراند» بمقام پاپی رسید به‌تغییر بیکوری هفتم در سال ۱۷۷۳ م . براریکه پاپی متمکن گشت . در آن زمان امپراطوری مقدس مفوض به هانری چهارم پادشاه آلمان بود . پاپ بامپراطور امر کرد که فرمانی صادر کند و تأیید فرماید که اسقف‌های سراسر مملکت فرمان اشتغال خود را با پادشاه مصدر پاپ بدست آورند نه از ناحیه امپراطور و همچنین کشیشان متأهل باید بیدرتنگ زنان خود را رها کنند و زندگانی تجرد پیش گیرند . هانری از اطاعت امر پاپ استنکاف ورزید و در همان اوان کشیشی از منتخبین خود را به‌مقام اسقفی میلان که در جزو محروسه و قلعه و ملک او بود تعیین فرمود . هیلدوبراند بر آن عمل اعتراض کرد . هانری شورائی از نجبا و اسقفان بیرو خود تشکیل داده فتوائی صادر کرد که امر پاپ را ابطال نمودند . هیلدوبراند در برابر او حکمی صادر کرد و امپراطور را تکفیر و خارج از دین معرفی نمود و اجازه داد که تمام اتباع او در ایتالیا و آلمان عهد وفاداری خود را نسبت به سلطنت او نقض نمایند این حکم مانند صاعقه بر سر امپراطور فرود آمد . هر چند جواب تلخ و تندی به پاپ نوشته و او را از پاپی معزول ساخته و راهبی دروغگو نامید ولی البته این امر لاف و گزافی بیش نبود و در واقع پایه سلطنت او متزلزل گردید . نجبا و اشراف باو گفتند که اگر این سایه سیاه تکفیر و اخراج از دین از سر او برداشته نشود و یکسال بگذرد آنها ناچار او را عزل کرده و دیگری را بمقام امپراطوری انتخاب خواهند کرد .

هانری ناگزیر باز حجت بسیار در فضل زمرستان از کوه‌های آلپ به‌ور کرده و بزیر تپ پاپ در قصر کانوسا Canossa رفت . گویند سه روز تمام وی در محوطه قصر با پاپی برهنه و جامه سفید در میان برف ایستاده و انتظار اجازه فیض پاپی از حضور پاپ را داشت پاپ که کاهلا او را از ذلیل کرده انتقام خود را گرفته اذن ملاقات با او داده و او را عفو فرمود و تکفیر را باطل ساخت .

ولی این فتح پاپ اعظم که یکی از وقایع عجیبه اروپا در قرون وسطی است ، دوامی نیاورد و پاپ سه سال بعد بار دیگر او را تکفیر و اخراج کرد . هانری این بار بالشکری نیرومند بروم حمله برد و موفق شد که پاپ را از آن شهر بیرون کرده دیگری را بجای او بمقام رفیع پاپی

بگمارد . چندی برنیامد که هر دو رقیب یعنی گریگوری هفتم و هانری چهارم هر دو بمردند و جانشینان ایشان هانری پنجم امپراطور و کالیکتوس دوم پاپ اعظم باهم بنای سازش گذاشتند و با هم توافق کردند که اسقفها در هر حال فقط بوسیله پاپ و بر طبق قوانین شرعی انتخاب باید شوند . ولی اسقف های آلمان قبل از شروع بشغل خود باید بحضور امپراطور بار یافته و عصای سلطنت به نشانه تصویب آن مقام ، ایشانرا المس نماید . و نیز توافق کردند که اسقفها نباید مزاجت اختیار کنند و بایستی همیشه مجرد بمانند .

پاپ اینوسنت سوم Innocent III (۱۲۱۶ - ۱۱۹۳ م.) از هیل دو براند قوی تر بود و زمانی شاغل مسند پاپی شد که نفوذ پاپ بحد کمال رسیده بود . وی نه تنها خود رادر عالم روحانیت مافوق تمام سلاطین روی زمین قرار داده بلکه در عالم جسمانیت ارضی نیز بر آنها سلطه و استیلا داشت . هنگامیکه مملکت آلمان مابین چند تن مدعیان سلطنت که باهم رقابت میکردند ، تجزیه یافته بود ، وی یکی از آنها بنام ائوسوم Otto III بعنوان امپراطور مقدس برگزید و بعد از عهد و میثاقی غلبت که با او بست تاج امپراطوری را بر سر او نهاد . ولی چون وی آن پیمانها را فراموش کرد پاپ در حال رقیبی برای او تراشیده و با معاضدت سلطان فرانسه او را بر تخت امپراطوری مقدس نشاند . و از اینقرار پاپ برای خود مقام تاج بخشی و اعطاء سلطنت را ثابت کرد . در همان اوان سلطان فرانسه در صدد بود زن خود یعنی ملکه فرانسه شاهزاده خانم سوئدی بنام اینگبورگ (Ingeborg) را که مورد لطف و محبت وی نبود طلاق دهد ولی پاپ این عمل را مخالف دین اعلام کرد و اجراء مراسم منجمی را در سراسر خاک فرانسه قذف فرمود تا آنجا که پادشاه فرانسه مجبور شد در تحت فشار افکار دینی مردم زن مطلقه را نزد خود برگرداند . در کشور اسپانیا پاپ ناحیه آراگون را جزو املاک کلیسا ، تصرف خود در آورد و سپس آنرا بطور «تیول» به پطر پادشاه اسپانی اعطاء فرمود . هم چنین برای انگلیسها که علیه پاپ در حال عصیان بودند مقررات سختی وضع کرد . وقتی که ریچارد ملقب به (قلب الاسد) برادر جان پادشاه انگلیس شخصی را بعیل خود برای اسقفی کانتربری مین نمود ، پاپ اعمال مذهبی را در آن کشور حرام فرمود تا آنکه آنکس را که خود بخواست برمسند اسقفی آن ناحیه نشاند . و چون جان پادشاه انگلیس در مخالفت مقاومت ورزید ، پاپ او را تکفیر و مطرود ساخته و سریر سلطنت آن کشور را بلامتصدی اعلام کرده جهاد مقدسی بر علیه او ایجاد نمود . جان ناچار ، تسلیم اراده پاپ شد ولی مقبول عفو او واقع نگردید تا آنکه عاقبت آن شاه سراسر مملکت خود را بملکیت «تیول» پاپ شناخته و تمهد نمود که سالیانه یک هزار مارك طلا به عنوان خراج بخرانه پاپ بپردازد .

در امور داخلی کلیسا نیز پاپ ریاست مطلقه داشت و بدون منازع ، حاکم بر تمام تشکیلات عالم مسیحیت و حکم او در حل تمام قضایا قاطع بود . زمانی که در سال ۱۲۱۵ چهارمین شورای لاتران Lateran تشکیل گردید ، اصول و قواعد کلامی چند مطابق میل او به تصویب رسید که از آن جمله اهل انتقال مادی و حکمرانی کاتولیک بود . بشرط آنکه اقرار و اعتراف و عشاء ربانی و اعطاء غفران و عفو بطور استمرار از طرف مؤمنین بعمل آید . از اینقرار پاپ اعظم در زمان اینوسنت سوم باوج اعلای قوت و اقتدار روحانی و جسمانی قرار گرفت .

رهبانیت در قرون وسطی

قبل از جنگهای مقدس صلیبیون، اصلاحات و تغییراتی در امر راهبان دیور چندین به ظهور رسیده بود. تمام مظاهر سازمانهای راهبان در اروپا در اثناء جنگهای صلیبی در تحت انقیاد فرقه سیستریکانها Cistercian و بندیکتانها Benedictine قرار داشت. ولی اندکی بعد از آن عالم رهبانیت قرون وسطی و تعالیم زهد و ریاضت آن بدست دمی نیکانها و فرانسیسکانها افتاد. اما طبقه دمی نیکان Dominicans ابتدا جنبه يك نهضت تبلیغاتی داشت که بمنظور هدایت و ارشاد فرق ضاله و مبتدعه مانند کانارها در جنوب فرانسه وجود آمده بود و «سنت دمی نیک» اسپانولی مؤسس وبانی این فرقه راهبان است که وعظ و دعوات خود را بتقلید از یولس حواری بسایر نواحی اروپا نیز بفرستد و مردم را به تعالیم مسیحیت کاتولیک آشنا سازد. مخصوصاً شب خود را در شهرهایی که مرکز اونبورسیتهها گسیل دارد و موفقیت دعوات او در سراسر اروپا بر این نهضت سرعت انتشار یافت و راهبان پیرو آن فرقه که آنها را Friars میگویند، وقت خود را وقف خدمت بعلم و آموزش دانست نمود هبوند. این جماعت جامه و طپلسانی ساده برنگ سیاه می پوشیدند و بقره وفاته زندگانی مینمودند. و برای معاش روزانه خود بموجب تعلیم انجیل (متی ۱۰: ۱۳ - ۷) بسؤال و درپوزگی میپرداختند. این طبقه تشکیلاتی داشتند و يك رئیس کلی برآس آنها حکومت میکرد که تمام کارهای دبرها را در تمام بلاد اروپا در تحت نظر داشت. در رأس هر دبر راهبان یا راهبات، يك رئیس یارنیه قرار داشت که برای مدت چهار سال از طرف خود آنها انتخاب میشد ولی بدبختی این جماعت از آنجا شروع شد که مأمور تفتیش عقاید مردم «Inquisitor» شدند و آنها خود در ابتدا به این کار تمایلی نداشتند. وقتی که دوباره براه اصلی طبیعی خود باز گشتند در میان طبقات خواص، شهرت و توفیق زیاد حاصل کردند و نویسندگان بزرگ و معلمین عالی مقام که همه از علمای درجه اول علم لاهوت بودند در زمان ایشان بظهور رسیدند. مانند، المرتوس ماکنوس و توماس اکویناس و دیگر مصلحان و عرفاء معروف ساونارولا Savonarola در فلورنس و اکهارت Eckhart و تاولر Tauler از آنجمله اند.

سلسله فرانسیسکان در میان طبقات عامه مردم شهرت و موقیعتی حاصل کردند. مؤسس آن سنت فرانسیس اسپسی St. Francis Assissi یکی از رجال نامی جهان در قرون وسطی است، اینمرد روحانی بعد از آنکه دوره شباب خود را بخوشی بسر آورد، و پدرش که مردی کسب و تاجر بود او را از آنجهت که لیاقتی در جمع ثروت و مال نشان نمیداد از ارث خود محروم ساخت، او نیز قدم در وادی دین گذارد و بآئین عیسی چنانکه در انجیل آمده گردن نهاد و چنانکه خود گفته است بازنی فقیر و درویش همسر گشت. سادهترین طعام را میخورد و بی تکلفترین جامه خاکستری می پوشید. و جز در حد مایحتاج ضروری مال و اثاثی جمع نمیکرد. هر وقت میسر میشد کار میکرد نه برای کسب مال بلکه برای رفع نیازمندی روزانه و اگر کاری نمس یافت طعام ضروری را بگدائی بدست میآورد و همواره برای فقرا و بیچارگان وعظ میکرد و چون تنها بود بازبان طبیعت برای مرغان و جانوران سخن میگفت. در آنروزگار که کار و رنج معمول نبود این روش اوسبیار تازگی داشت. همواره بتقلید از عیسی مسیح و بحکم فطرات باک خود بیاری درماندگان می شناخت و به دستگیری از بیماران و میروصان و مطرودان می پرداخت و همواره عمر خود را در خدمت خدا بیتالی

بسر میبرد و بقول و عمل خلیایق را بترك حرص و آز دعوت مینموند . هنگامیکه دوازده تن به او ایمان آورده بدو پیوستند اومانند عیسی مسیح و حواریون بایشان براه افتاده نخست بنزد پاپ اعظم اینوسنت سوم Innocent III رفت و سلسله و طریقه خود را باعرضه داشت . و اوبناسیس آن اجازت فرمود . پس آنگاه هریک از آن دوازده تن را باطراف دیار و بلاد گسیل داشت و آن برادران باجامه های خاکستری رنگ خود باطراف و امصار رو آورده میادی استاد خود را تعلیم دادند . نهضتی که فرانسیس اسیس بوجود آورد بسرعت برق انتشار یافت . پس بهمت دیگران که در پی او رفتند این سلسله صورت تشکیلات منظمی حاصل کرد و رئیس در رأس آن قرار گرفت که امور مبانی ولایات را رسیدگی میکرد و در هر شهر و بلد نیز در تحت نظر راهبان شعبه ای تشکیل داد . پس بانوئی بنام کلارا اسکیفی (Clara Sciffi) از اهل اسیس Assis برای راهبان همان تشکیلات را بوجود آورد . در میان طبقات عامه غیر از روحانیون و رهبان نیز سلسله های مختلف به پیروی از فرانسیس بوجود آمد که همه روزه و دعا و اعمال صالحه را شعار خود قرار داده بودند .

هر دو سلسله یعنی دمی نیگها و فرانسیسکانها این اصل را تعلیم میدادند که مذهب مسیح در تمام سازمانها و تشکیلات نفوذ کرده و در هر ناحیه از نواحی حیات و زندگانی تأثیر کند و در قلب و ضمیر و عقل هر فرد انسانی رسوخ نماید .

شیوه کلام مدرسی (Scholasticism)

در قرون وسطی که این وقایع جریان داشت ، مدارس و آموزشگاهها نیز بکار مشغول بودند . زیرا بالاخره برفراز خرابه دنیای قدیم دنیای جدیدی رو برشودن و بود و ابناء انسانی بر آن بودند که میراث علمی قدیم را از نو در معرض مطالعه و تحقیق قرار دهند . هم از زمان شارلمانی ، کانا درالها و دیرها و کتیسه ها دائماً توجه خاصی بمدارس که برای تعلیم جوانان تأسیس کرده بودند مبذول میداشتند . بعضی از معلمان و آموزگاران در طلب حقیقت برآمدند و در بحث هر مسأله از مسائل مختلفه علاقه خاصی پدید آوردند نه تنها کتاب های قدیم یعنی مجموعه کتب مقدسه و لگات Vulgates و اعتقاد نامه های پیشینیان و قوانین شریعت و آثار ارسطو و افلاطون و فلاسفه رواقیون و نوشتهجات حکمای افلاطونیه جدید و مؤلفات سنت اوگوستین و امثال آنها مطالعه میکردند ، بلکه خود نیز شروع بنگارش و تحریر و تصنیف رسالات و کتب جدید نمودند که بسرعت تمام در کنایس و دیور انتشار یافته و موضوع بحث وجدال و مباحثات و منازعات «دیالکتیک» می شد . همینکه یکی از معلمین در اثر انتشار نوشته جانش شهری حاصل مینمود ، طلبه از هر طرف بحلقه درس او رومی آوردند و رفته رفته این وضع منتهی با ایجاد دانشگاه مدنی گردید . سالرنو در (اسپانیا) جایگاه مطالعه طب و پاریس در (فرانسه) و اکسفورد در (انگلیس) محل تحقیقات علم الهی و تئولوژی گشت .

مولود عقلانی این مدارس عالیه در قرون وسطی يك شیوه علمی بود که در نزد اهل فن به «اسکولاستیسیزم» نامبردار است و موضوع آن عبارتست از «منطق دین» بعد از آنکه این رشته در

زمان شارلمانی کم‌کم شروع گردید ، بررور بسط و کمال حاصل نمود و فلسفه عمیقی بوجود آورد و دائره بحث در آن ، دراطراف مسائل عالیة علم الهی و (تئولوژی) دور میزد . مثلاًتحقیق دراین که عقل و الهام چگونه بایکدیگر توافق پیدا میکنند . تحقیق در این مسأله از یکسو توافق علم و دین را بوجود آورد وازطرف دیگر انطباق فلسفه را باعلم لاهوت ایجاد نمود .

ولی باید گفت که تاقرن دوازدهم میلادی ، افلاطون حکیم بوسیله آثارحکماء افلاطونیه چهیدو نوشتجات سنت اوگوستین ، راهنما و هادی مطلق علمای الهی عالم مسیحیت بود . سنت اوگوستین تعلیم میداد که عالم ماده نسبت بهعالم روح مقامی پست و نادرست دارد . و آنچه حقانیت داردتنها خداوند و روح انسانی است لاغیر . از لحاظ تعارض مسأله ایمان و عقل اومیگفت ، من ایمان دارم و من ادراک میکنم و از اینرو برمبادهی افلاطونیه جدید تکیه کرد و خداوند را منبع و منشأ کلی موجودات میدانست و از اینجهت هیچوقت ما بین عقل و الهام بینونیت و تضادی قائل نمیشد و چون خدای تعالی منشأ و مصدر کل علوم است از اینرو ما بین علم و الهام نیز اختلافی وجود ندارد .

تجدیدمذهب فلسفه و احیای تحریرات ارسطو Aristotelian در اواخرقرن دوازدهم میلادی به وقوع پیوست و از آنزمان برای فلسفه نیز مانند علم لاهوت آزادی سخن حاصل گشت . تاآنزمان قطمانی نادراز نوشتجات آن فیلسوف در گوشه و کنارکه از بقایای ویرانههای تمدنروم باقی مانده بود . ولی درآن قرن در اسپانیا (اندلس) ترجمه‌های تمام کتب ارسطو بزبان عربی در دارالعلم (دانشگاه) قرطبه تدریس گردید . و بعداز هفتصد سال برای نخستین بار در اروپا ، حکمت طبیعی بطور منظم و کامل در دسترس علماء و دانشمندان قرار گرفت . در نتیجه مطالعه علوم طبیعی یک روش تئولوژی جدید به وسیله مردی دانشمند موسوم به قدیس توماس اکویناس Thomas Aquinas که بزرگترین پیشوای فلسفه اسکولاستیزم بود در معرض افکار اهل علم گذاشته شد . نظریه او ترکیبی بود از فلسفه و ایمان که هر دو را بهم تلفیق کرده بدون اینکه یکی دیگری را طرد و نفی کند و بزرگترین خدمتی است که مکتب اسکولاستیک ایجاد نمود .

توماس اکویناس

توماس اکویناس ازاهل ایتالیااست . در ۱۲۲۷ م. در یکی از خاندهای نجبا زائیده شدوخون او مرکب بود از دو نژاد رومی آلمانی . وی در جزو سلسله برادران دمی نیکان در آمد بدان امید که به پاریس و کولونی برود و در آنجا در حلقه درس آلبرتوس مگنوس Albertus Magnus که او نیز راهبی دانشمند از همان سلسله و از بزرگترین رجال جامع عصر خود بود ، در آمده تحصیلات خود را تکمیل سازد .

وی روزگاری در آن دو شهر بزرگ به تلم مشغول بود و بالاخره به ایتالیا بازگشت ودر آنجا به تألیف آثار و کتب بزرگ پرداخت . این آثار هم اکنون بهترین تحریرات کلامی کلیسای کاتولیک میباشد . از آنجمله دوکتاب مهم تألیف کرد ، یکی موسوم به «Summa Contra Gentiles» رساله بررد امه کاذبه و دیگر Summa Theologica رساله در علم لاهوت . این دانشمند روحانی درتحقیقات خود همواره کوشیده است که مابین عقل و الهام یامابین فلسفه

ولاهوت یا مابین ارسطو و مسیح تملیق کند و معلوم سازد که عقل غریزی و ایمان منازل و مراتب مختلفه امری مستور هستند که متمم و مکمل یکدیگرند . عقل غریزی یا انسانی که مورد بحث و کلام ارسطو است میتواند به مراتب عالی و مدارج متعالیه صعود نماید . تا بعدی که از دایره عالم طبیعی قدم فراتر نهاده بمرحله وجود باریتمالی پی ببرد. از اینرو انسان بقوه عاقله بسی و سلوک خود میتواند وجود واجب را اثبات نماید و برای اثبات این قضیه به پنج طریق استدلال میتواند کرد ، یکی اعتقاد براه یافتن از متحرک به محرك . دیگر ضرورت وجود علت اولی . دیگر پی بردن از امکان به واجب دیگر تعیین مراتب در موجودات بالاخره استدلال علمی کلامی که از وجود طرح نفس ناطقه و کامل در عالم خلقت مشاهده میشود . عقل نه تنها بدین احتجاجات پنج گانه به وجود باریتمالی نائل میگردد بلکه بدون استعانت از قوه الهیه ، عقل انسانی میتواند بسی و مجاهده به سر منزل کشف حقیقت الهی برسد و بواسطه استعمال منطق درک کند که خدائی پاک و منزّه وجود دارد و احدی لایتغیر و کامل مطلق که منبع نیکی ها و خیرات است. و بهمین دلیل دارای شعور لایتناهی و علم و احسان و قدرت و مشیت لایتناهی است .

ولی با همه اینها عقل غریزی نمیتواند بیش از آنچه فضایی کلی طرح کند قدمی فراتر گذارد و نمیتواند بکنه اعمال خداوند در طی تاریخ پی ببرد مگر اینکه بانبروی عقل ، قوه الهی نیز منضم گردد و از معرفت و علم باریتمالی مایه بگیرد. بنابراین بالضروره باید فقط از سرچشمه وحی والهام مدد یابد و بداند که حقیقت تاویل سرگشت غم انگیز هیوط آدم چیست و چگونه شد که ابوالبشر مرتکب گناه گردید که ابدالاباد دامنگیر اعقاب اوست و نیز بکلمه وحی است که عقل میتواند بحقایق تجسم الهی و توبه و کفاره و بالاخره مسأله نالوت راه یابد و بکنه حقیقت عفو و لطف الهی بوسیله مقدسات خمس میرسد و بهیئت بعدالموت جسد و روز قیامت و حقیقت جهنم و برزخ و بهشت آگاهی حاصل میکند. بنابراین تنها ایمان مبتنی بروحی والهام است که انسان بوسیله آن میتواند اموری را درک نماید که مافوق قوه عقل است.

با همه اینها ایمان احتیاج به عقل دارد. و هیچ چیز که مورد قبول عقل نیست نمیتوان بوسیله ایمان قبول نمود. تحقیق و بررسی بیطرفانه در الهامات دین مسیح ثابت میکند که آنها هیچیک متناقض و مغایر با عقل نیستند بلکه آنها از تمام جهات مطابق و موافق عقل میباشد .

بهمین سبب استدلال توماس اکویناس ، سمی کرده علم فلسفه را با علم لاهوت با یکدیگر تملیق نماید و از عالم حسی شروع کرده و به نیروی مدارک عالی یعنی عقل بسوی مسأله معرفت الهی پیش برود و علم لاهوت را با حقائق الهامیه فیسی که از ناحیه باریتمالی صادر گردیده و بعالم محسوسات و بشریت رسیده است بحث و فحص نماید و بالاخره ثابت میکند که این هر دو سیستم یعنی وحی و منطق متمم یکدیگرند.

همچنین در باب مسأله بشریت اکویناس مبادی ارسطو را با الهامات عیسوی در هم آمیخته است یعنی از یکطرف مانند ارسطو گفته است که جسم و روح یعنی «ماده و صورت» اساساً محتاج الیه یکدیگراند جسم بدون روح قابل بقا نیست و روح نیز گرچه باقی و فنا ناپذیر است بدون جسم ذات و هویت فرد انسانی را ظاهر و متمایز نمی کند و تحولات در نفس او ایجاد نمی سازد و از روی این مقدمه قضیه بحث بعد از موت را که از الهامات دین است ، ثابت نموده است .

خلاصه سیستم و روش ترکیبی Synthesis که توماس اکویناس بانی آنست بقدری عام و بقدری نرم و قابل قبول است که از اول تا آخر آن مورد قبول کلیسا قرار گرفت. بعلاوه علم نیز همانز برای کشف حقیقت لازم شمرد. در نظر او علم لاهوت (نتولوژی) مقام علی دارد ولی برای مبادی انسانی «Humanism» و عالم طبیعت (ناتورالیزم) نیز شأن و مکان مهم قائل گردیده است.

عرفان در قرون وسطی

علاوه بر مکاتب کلام مدرسی اسکولاستیک و انجام اعمال و مناسک در کلیسا، بعضی طریقه‌های دیگر نیز بسروش عارفانه یعنی خلوص و تفکر و مراقبت هم در جهان مسیحیت بوجود آمد که ریشه آن قدیم بود ولی در قرون وسطی صورتی دیگر حاصل نمود. مرتاضان یعنی راهبان و راهبات یک جنبه عرفانی به روش و سیر سلوک خود داده بودند. وقتی که گوشه خلوت و انزوا می‌گرفتند نفس را از خیانت و شرور پاک کرده، روح خود را در عالم تجرد و روحانیت با قدسین و ابرار و حتی تا پایه عرش الهی بالا می‌بردند.

این روش در قرون وسطی هم جنبه سیر سلوک فردی داشت و هم صورت طریقه عام مذهبی... در قرن دوازدهم شخصی بنام برنارد از اهل کلیر و Bernard of Clairvaux پیشوای سلسله سیستریان‌ها Cistercians گردید و با سخنان پر شور و جذبه خود، حرارت و گرمی نوینی در حیات مذهبی مردم آن زمان بوجود آورد و از طریق محبت به آئین محبوب نجات دهنده و محب را متصل ساخت و گفت، شخص سالک دارای قدوسیت آسمانی میشود و بمرتبه عشق علوی میرسد. عرقا بعد برای این سیر سلوک سه مرحله قائل شدند، تصفیه نفس و نورانیت نفس و وحدت نفس محب بامحبوب.

عرفان مسیحی میستیک‌ها Mystics در آلمان در قرون دوازدهم و سیزدهم بسیارند و از ایشان آثار درخشان باقی مانده است. از آنجمله کتابی در فضیلت ایمان بنام «تقلید عیسی Imitation of Christ» بقلم راهبی موسوم به توماس کمپیس Thomas Kempis در زمان خود در اروپا انتشار عظیم حاصل نمود که گویند در قرون وسطی هیچ کتابی در شهرت و انتشار بیای آن نمی‌رسید و نزد مسیحیان هر دو فرقه یعنی پرستان و کاتولیک موقع و منزلت خاصی حاصل کرد.

ذکر اسامی پیشوایان طریقه عرفان قرون وسطی بیفائده است و همه آنها در مراحل و سیر سلوک مجاهده می‌کرده‌اند و با قدم شوق‌رایی عشق مراحل دین را پیموده و میکوشیده‌اند که دامنه حیات صوری انسانی نفس خود را بدرجه علیای صفات کمال رسانیده بلفاه و چهره رویاری نایل گردند و محب بامحبوب اتصال یابد.

انحطاط دستگاه پاپی

زمانی رسید که دستگاه پاپ دیگر قادر بر ماندن وضع خود را در اوج اقتدار و عظمت خود در قرن سیزدهم حفظ نماید و این امر را چندین سبب بود. نخست آنکه فساد لاینقطع پاپ‌ها در عالم روحانیت، در میان ملل و امم اروپائی تولید احساس ملیت و قومیت کرد که باعث افتراق بین آنها شد.

منصوباً دو کشور یعنی فرانسه و انگلستان توانستند، بطرف استقلال قدم بردارند و کلریجائی رسید که دیگر از «امپراطوری مقدس» روم اثری باقی نماند. و آن امپراطوری وسیع به تمدادی از سلطنت‌های کوچک و امارت‌های پراکنده تجزیه شد و از آن پس نفوذ و سلطنت فرانسه از قدرت حکومت‌های ایتالیا افزونی گرفت و مابین منافع آن کشور با منافع پاپ نزاحم روی داد. و طبقه‌کشیشان فرانسه مجبور شدند که در این میان یکطرف را اختیار نمایند. و از این سبب موضوع قدرت روحانی و قدرت دنیوی مورد نظر و بحث ایشان قرار گرفت و اغلب آنها بطرفنداری پادشاه فرانسه قیام کردند. وقتی که مابین پاپ، بونی‌فاس هشتم Boniface VIII (۱۳۰۳-۱۲۹۴) و فیلیپ پادشاه فرانسه اختلاف و کشمکش روی داد، این پادشاه مبادرت با اقدامی کرد که در آن زمان بسیار نادر و مهم بود یعنی نیروی وحدت‌ملی مردم خود و احساسات نوظهور دموکراسی را در اروپای غربی بمرض‌نمایش گذاشت. بدین‌ترتیب که به تقلید انگلیسها او نیز پارلمان را برای رسیدگی باین امر دعوت کرد. این مجلس اولین شورای دولتی States General بود که از نمایندگان طبقه روحانیون و اشراف و عامه خلق تشکیل می‌شد. البته در آن مجلس از پادشاه فرانسه حمایت‌کرده و حق را باودادند ولی پاپ باین امر رسالت نداده فرمانی صادر کرد که در تاریخ بنام «اونام سانکتام Unam Sanctam» معروف است. و باین کلمات آغاز می‌شود، «ما اعلام میداریم، ما میگوئیم، ما تعریف میکنیم و روشن میسازیم که بر هر مخلوقی فرض مطلق است که بمنظور نجات روحانی خود تابع و مطیع پاپ روم باشد» پس فیلیپ برای آنکه پاپ را مغلوب سازد بار دیگر جلسه شوری را تشکیل داده و از آنجا تصویب نامه‌ای صادر گردید که در آن پاپ را مردی جانی و کافر و فاسد الاخلاق اعلام کردند و از تمام عالم مسیحیت دعوت نمودند که شورای روحانی عمومی در تمام کلیساها تشکیل داده و پاپ را محاکمه نمایند. البته پاپ برای این امر تمکین ننمود ولی چون قوه روحانی او متکی به نیروی نظامی نبود بالأخره قوای مسلح پلیس او را با کمال مذلت محبوس ساخت. گرچه او را بزودی رها کردند ولی آبروی او رفته بود زیرا در تحت عنوان ملیت «ناسینالیزم» چندین تن سربازان خشن ویی ادب، شخص‌جانین عیسی مسیح را گرفته و نهایت اهانت را باو وارد ساختند.

از آن به بعد یعنی از ۱۳۰۵ تا ۱۳۷۸ م. یک سلسله پاپها از نژاد فرانسیسی بر منتهی پای نشستند و برای آنکه در ایتالیا دستخوش حمله و هجوم دیگران واقع نتوانند و از وطن پایی خود جلاء وطن کرده به شهر آوینیون در جنوب فرانسه منتقل گشتند. و این دوره را باصطلاح «اسارت بابلی» نام نهاده‌اند. و در آنجا ایشان چنان مطیع و در تحت اراده پادشاهان فرانسه قرار گرفتند بطوریکه در جاهای دیگر گران دیگر مدعی مقام پاپ اعظم گشته و از ۱۳۷۸-۱۳۱۷ این پاپها بمسند ریاست روحانی نشسته بودند و از اینرو بزرگترین «انشقاق» در عالم مسیحیت بوقوع پیوست و در طول این مدت دو مملکت انگلیس و فرانسه دائماً روبه استقلال میرفتند و روز افزون از قدرت و احترام پاپها کاسته می‌شد. بدین سبب از هر طرف آوازه‌خواهان آزادی علیه عظمت و استبداد پاپها بلند بود و پاپها دیگر توانائی آنها نداشتند که آن‌جنش را خاموش سازند.

نهیضت تفرجیولی (Individualism) و آزادیخواهی و اصلاح طلبی

در همین اوقات جنگهای صلیبی در شرق بوقوع پیوست و مخصوصاً بمذاق سقوط قسطنطنیه در

وسط قرن پانزدهم سبب شد که سبب شد که بسیاری از دانشمندان از آن شهر باطالیا فرار کردند و آثار عظیمه و شاهکارهای نویسندگان یونان قدیم را بهمان زبان اصلی به‌مراه خود بارویای غربی بردند و ازین رو نهضت جدیدی برای مطالعه و تحقیق آثار کلاسیک باستانی بظهور رسید که آنرا دوره «رنسانس» Renaissance نام داده‌اند. شعرا و داستان‌سرایان ایتالیائی مانند بطرارک و بوکاسیو که از اساتید ادبای آن عصر بودند باین نهضت پیوستند. همانطوریکه نقاشان و مجسمه‌سازان هنر قدیم را احیاء ساختند، اینان نیز منشآت انسانی «Humanism» را تازه نمودند و علاقه خاصی بمطالعه آثار طبیعی و انسانی بظهور رسید. حتی پاپ‌ها خود نیز حامی و مشوق علم و هنر گشتند و ازین سبب وظائفی را که مانند پدر مقدس در عالم مسیحیت بر عهده داشتند فراموش کردند.

طبقات عامه از این انقلاب عظیم بی‌بهره نماندند. در آن زمان که اکتشافات جغرافیائی دنیای وسیعتری در افق فکر مردم بوجود آورده بود، نخست صلیبیان و سپس سیاحان و مکتشفان جغرافیائی مانند مارکوپولو و کریستف کولومبوس و پس از آنها مازلان و دیگران سرگذشت‌ها و داستانها دلمی سفرنامه‌های خود برای مردم حکایت کردند. وضعیت اجتماعی و اقتصادی نیز دیگرگون شده و شهرهای بزرگ تجارتنی خارج از حوزه قدرت شاهزادگان و اشراف بوجود آمد که در آنجا وجوه تجار و اهل کسب و مشاغل در انجمنهای بلدی و در بازارها جمع شده در ضمن هزار سخن دیگر از رفتار و کردار طبقه کیشیان و روحانیون را موضوع بحث قرار داده و از پاپ گرفته تا کیشهای زیر دست او را بباد انتقاد گرفتند.

کلیسا در آن زمان مقررات و تأسیسات خاصی برای جمع مال و اخذ وجوه برپا کرده بود. مثلاً بمنوان حق فروش غنران و آزادی از کیفر حقتعالی و بمنوان حق اعتراف گناهان و حق مالیات نمید و مالیات زواج و عزا و سایر مشاغل و تکالیف کلیسایی، مالیات‌هایی اجباری از مؤمنین میگرفتند. بدیهی است از این امور نیز مردم بسیار ناراضی و شاکی شده بودند در آن زمان و اندک اندک برای کسب سواد و طلب علم در میان عامه شوقی زیاد پدیدار شده بود. البته تحصیل السنه باستانی کلاسیک (یونانی و رومی) برای آنها مانند دانشمندان و فضلا میسر نبود لکن آنها شائق و راغب گشتند که لااقل بهمانی و حقایق کتاب المقدس شخصاً بی‌برند.

در ممالک شمال اروپا این اشتیاق و میل عمومی به دانستن و خواندن کتاب المقدس هم چنین شکایت و انتقاد از اولیای کلیسا بعد که مال رسید و در سایر بلاد شدیدتر شد. یکی از کیشیان انگلیسی بنام جان ویکلیف John wiclif این مالیاتهای مذهبی را محکوم و مطرود ساخته و آنرا مال حرام و خلاف مبادی انجیل و اخلاق خواند. جمعی از کیشیان پیرو خود که آنها را لولارد Lollards می‌گفتند، در میان خلق انگلستان منتشر ساخت و با آنها تعلیم داد که مطالعه ترجمه انجیل را بزبان بومی و مادری خود بشمایند و «ولکات» یعنی کتب مقدسه را بانگلیسی ترجمه کنند. این مبادی در سراسر اروپا انتشاری بلیغ یافته در مملکت مجارستان Bohmia شخصی دیگر بنام جان هوس John Huss قیام کرده مردم را بر عصیان علیه کلیسا برانگیخت. بعدی این قیام شدید بود که شورای کلیسا در سال ۱۴۱۵ معروف به شورای کنستانس تشکیل شده و جان هوس را به اتهام کفر و الهاد محکوم ساخته او را زنده بسوختند. نظیر این نهضت در قرن پانزدهم توسط شخصی دیگری از راهبان دمی نیکان، هوسوم به سونارولاه Savonarola در فلورانس به وقوع پیوست که باعدام و صلابه بردن آن شخص منتهی گشت.

البته کلیسا در نیمه اول قرن پانزدهم با ماضدت اسقفان و امپراطوران و امرا سمی بسیار کرد که اصلاحات مطلوبه را در امور خود بعمل آورد ولی آنساعی بیحاصل بود. تنها اصلاح مؤثری که در آنزمان بعمل آمد آن بود که از وجود پاپهای متعدد و رقیب یکدیگر جلوگیری کرده آنها را معزول ساختند و یک فرد واحد برمسند پاپی قرار گرفت، که مقر و جایگاه او بازهمان شهر روم شد. از این که بگذریم اوضاع عمومی همچنان روز بروز بضرر کلیسا وخیم تر می شد و می بایستی بالفوروره تغییرات عظیمی در کلیسا روی دهد.

۶. اصلاح پروتستانیزم

اصلاح پروتستانها عالم مسیحیت غرب اروپا را بدو گروه انصالناپذیر، مجزی و منفصل ساخت. هرگاه کسی تحول افکار قرون وسطی را مورد مطالعه قرار دهد، می بیند که این امر نتیجه مقدمات دور و درازی بوده است. علل و اسباب نوینی بظهور رسید. که آن مقدمات را به نتیجه رسانید. از آنجمله پیدایش و ایجاد طبقه متوسط الناس درجامه که دارای هویت مستقل اقتصادی و فرهنگی بودند. وقتی که مردم اروپا شهر نشینی آغاز کرده و بلاد آباد در کنسار رودخانهها و سواحل دریایا در اثر ازدیاد تجارت و حرقت بوجود آمد از آن پس ثروت بحالت تجحر و جمود صورت زمین و کالاباقی نماند بلکه یک حرکت و سیر اجتماعی حاصل نموده بشکل بول نقد بچریان افتاد و سرمایه داری بمعنای جدید بوجود آمد. در نتیجه تدریجاً از اقتدارات سلاطین و اشراف کشته شده و بحکم ضرورت ناگزیر شدند که طبقه متوسط یعنی هزاران مردم شهرنشین را آزادی بدهند و از حال رعیتی بیرون آمده بصورت افراد مستقل آزاد درآمدند.

آن طبقه متوسط همینکه از زیر بار اربابی و آقائی طبقه عالی بیرون آمدند و تنها برای حکومت ایشان در هر شهر چندتن بنمایندگی بعنوان شهردار Bourgomasters و مشاورین انجمن شهر باقی ماندند. دارای شخصیت و استقلال شده و مشکلات حیوة و مسائل زندگی را طبق فکر و ذوق خود حل و فصل کردند.

از لحاظ سیاسی نقطه نظر ایشان بطریقی رفت که منتهی به دموکراسی گردید و در نتیجه انقلاب دهقانان که در قرن ۱۴ و ۱۵ بوقوع پیوست در ممالک اروپای مرکزی و انگلند آزادی فردی را تأمین نمود.

همراه این تحول اجتماعی از مد نظر مذهبی نیز طبقه عامه مردم اروپا شروع کردند که قضایای دینی و ایمانی را هم برطبق عقل شخصی یا بوسیله ایمان قلبی خود حل و تجزیه نمایند و کار بجائی رسید که طبقه عوام هرچه بیشتر بصلاحت ذاتی و استقلال شخصی خود پی برد. کلیسا در نظر او فاسد و اوضاع آن بیش از پیش نامطلوب جلوه گر گشت. کلیسا در نظر مردم آن زمان بصورت دستگاه عریض و طولی در آمد که قصدی جز جمع آوری نقدینه و ذخائر مالی ندارد و از هر گوشه اروپا سیل زر و سیم را به شهر روم جاری می سازد که در آنجا ماده برستی و عیش و نوش و اهمال ناپسند حتی فحشا در میان طبقه کشیشان و روحانیون بدون هیچ حائل و سامانی بعد کمال معمول است و بالاخره تشخیص دادند که دستگاه کلیسا نه تنها فاسد و تباہ است بلکه از قافله ترقی و تقدم زمان نیز مسافت طولانی عقب افتاده و در این جهان متغیر که سریعاً رو به پیشرفت است.

آن دستگاه همچنان بصورت يك مؤسسه جامد متحجر از قرن به قرن پیوسته در تحت نظامات خشک و انعطاف‌ناپذیر باقی مانده و بصورت يك مذهب و دین بی‌روح برای هر فرد درآمد است. درحالی که مابین دین و زندگانی انسانی فاصله و شکاف عظیمی بظهور رسیده دائماً کلیسا از حواشی روزمره جامعه بشری دورتر و بنا بر این مردمان متقی و دیندار که در تحت تأثیر کاپیتالیزم و ناسیونالیزم روز افزون قرار داشتند خواستار تغییرات اساسی در کلیسا گشتند که آنرا هر چه بیشتر و مهتمتر درخور ضرورت و حاجت زمان قرار دهد. این کار عاقبت بجائی رسید که زمان مستمند ظهور رهبری مصلح گردید که اصلاحاتی در کلیسا بعمل آورد.

اصلاح مذهبی لوتر

این شخص رهبر در آلمان بظهور رسید وی بنام مارتین لوتر Martin Luther ۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶ مردی آلمانی متهور و بی پروا و بسیار متقی و پاکدامن بود که در وجود خود ایمان و اعتقاد را با عمل و کردار درآمیخت. لوتر در ایالت ساکسونی از دودمان دهقانی زائیده شد. در محیط خانوادگی او هیچگونه احترام و عقیدتی به کیشیان وجود نداشت ولی نرس از غضب الهی بحدکمال موجود بود. لوتر در ابتدای عمر طریقه رهبانیت پیش گرفته و در دبری از فرقه اوگستین Augustinians درآمد و در تحت انتظامات دیر بریاضات و عبادات در طلب رضای خداوند مجاهد نمود. جاروکنی مینمود، روزه می‌گرفت گریه می‌کرد و دعا می‌خواند و دائماً در کتابهای خود بمطالعه مشغول بود تا حدی که از فرط ریاضت از وجود او گوشت و استخوانی بیش نماند. ولی با اینهمه نفس او را اطمینان حاصل نشده خود را مستحق لطف و رحمت ربانی نمیدید. در سال ۱۵۰۷ در طبقه کیشیان داخل شد و بعد از چندی بسمت استادی در دانشگاه ویتمبرگ Wittenberg که بزرگ ایالت ساکسونی موسوم بفرندریک ملقب به «حکیم» Frederick the Wise تأسیس نموده بود برگزیده شد. در آنجا تعالیم فلسفه ارسطو را نپسندید و او را شخصی مغرور و بت پرست و فاسدالعقیده دانست که با کلمات میان تهی خود باعث گمراهی گروهی از مسیحیان شده است. لوتر اطمینان خاطر و آسایش ضمیر خود را فقط در کتاب المقدس (Bible) جستجو می‌کرد. و مخصوصاً از سفر مزامیر داد و رسالات قدیس پولس استفاده بسیار می‌کرد و با شوق قلبی و حرارت باطنی به تعلیم و تعلم مشغول بود پس سفری به رم کرد و در آنجا مایه دید و مشاهده کرد که چگونه دستگاه پاپ بدست اشخاصی ناباب افتاده و طبقه کیشیان برخلاف تعالیم عیسی فقر و شکستگی را ترک کرده در وادی تجمل پرستی و ظاهر سازی و خود خواهی گمراه شده‌اند.

روزی رسالهٔ پولس بر رومیان را مطالعه می‌کرد باین جمله مصادف شد، «عدالت خدا مکتشف میشود از ایمان تا ایمان چنانکه مکتوبست که عادل بایمان زیست خواهد نمود» (رساله پولس، ۱۷). از این عبارت برقی در ضمیر و روح او تابش گرفت و انقلابی در افکار او پدید آورد و گفت «ایمان، و فقط ایمان، برای نجات انسان کافی است و رحمت و لطف الهی تنها بوسیله اعمال نیست بلکه خداوند متعال مانند پدری مهربان رحیم و بخشنده به صاحبان ایمان است و هر کس با محبت و توکل الهی زندگانی میکند، اعمال خود را تنها بامیزان ایمان باید بسنجد و انسان مانند طفلی که بمعیت پدر خود یقین دارد بخداوند محبت می‌ورزد و توکل میکند. پس حق شناسی و معرفت، سرچشمه حیات عیسوی است

نه ترس و هراس.»

در این اثنا که لوتر باین افکار سرگرم بود عاملی از طرف پاپ بنام تتزل Tetzel بناحیه ویتنبرگ آمد که بمسیحیان آن ناحیه توبه و مغفرت عطا فرماید و در برابر پول بگیرد. لوتر این عمل را ناپسند دانسته و علناً علیه این کار زشت سخن گفت پس باجمعی از دوستان همعقیده خود در تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ نامه‌ای نوشت مشتمل بر نود و پنج اصل (نز) که در تاریخ کلیسا مشهور است. در این «نامه» بتفصیل عمل خرید و فروش غفران و انابه را که منبع عباداتی برای کشیسه‌ها بود تخطئه و تقبیح کرد و بر حسب رسم معمول آکادمی باکمال ادب مخالفین را درباره عقاید خود بمنظره و بحث دعوت کرد و آن نامه که بلاطینی نوشته شد و به آلمانی ترجمه یافته بود بقدری مورد توجه تمام مردم آلمان واقع شد و نسخ آنرا به‌حدی طلب میکردند که چاپخانه دانشگاه از عهده طبع و انتشار آن بر نمی‌آمد.

این عمل مانند روغنی که بر آتش بیفشاندند در سراسر آلمان شمالی نائره، بحث و گفتگو را مشتمل ساخت. در طی آن نامه در حقیقت مسأله آزادی از تحت یوغ کلیسای روم نهفته بود. بدیهی است این عمل بر تتزل عامل پاپ و دیگر عمال او ناگوار افتاده و نسخه‌ای از آنرا اسقف آن ناحیه بنزد پاپ فرستاد که خاطر آن عالیجناب را بر آشفته و امر فرمود که لوتر را بروم آورده مورد محاکمه و بازخواست قرار گیرد ولی شاهزاده فرمانروای ساکسونی که از وجود مرد دانشمندی مانند لوتر در دربار خود می‌باید در این کار وساطت کرد و پاپ امر کرد که لوتر بموضع مسافرت به روم به شهر اوگسبورگ Augsburg برود و در حضور نماینده پاپ بکار او رسیدگی شود. لوتر نیز پذیرفته با آنجا رفت.

این جریان سبب شد که مسأله اصلاح کلیسا اندک اندک بمیان بیاید و لوتر برای اثبات مدعای خود ناگزیر شد که در اوراق صحف مقدسه تحقیق و تدقیق زیادتری نماید. در نتیجه این مطالبه بر لوتر بطور روشن ثابت شد که کلیسای کاتولیک بکلی از قاعده امر کتاب الهی منحرف است و بسیاری از اعمال آن درست مخالف مبایدی عیسی است. عاقبت باین نتیجه رسید که نه تنها موضوع جهت فروش غفران و معامله و توبه بکلی برخلاف حقایق تعالیم مطلقه عیسی و مواعظ قدیسین می‌باشد بلکه سراسر اعمالی که در طول قرون وسطی کشیسه‌ها در تحت غفران کفار و ثواب انجام می‌داده‌اند و در حقیقت باب معامله و دادوستد با خدا باز کرده‌اند، باطل است و تمام کشیشان از اسقف تا پاپ همه برخلاف می‌روند. توبه حقیقی امری باطنی و وجدانی است که انسان باید مستقیماً و بدون وساطت احدی در دل خود با خدای مهربان و پدر آمرزگار خویش ببیند و هر عیسوی پاك اعتقاد که در دل از اعمال خود احساس شرمساری میکند می‌تواند و حق دارد که بدرگاه پروردگار بازگشت جوید و بدون اینکه غفران نامه از طرف کشیسه بنام او صادر گردیده باشد از رنج و عقاب و بارگناه آزاد می‌گردد.

از این پس افکار لوتر دائماً در تحول و تکامل سیر می‌کرد و عاقبت باین درجه رسید که گفت مقصود از کلیسای حقیقی هیچگونه تشکیلات کشیسی خاصی نیست بلکه آن همان انصال بین مؤمنان است در تحت ریاست و رهبری عیسی و تنها قوه حاکمه که میان عیسویان حاکم مطلق است همانا کتاب مقدس می‌باشد. از اینرو باید آنرا برای عامه مؤمنان قابل فهم قرار داد چندانکه بتوانند از بمن روح القدس و در طریق ایمان فلابی آنرا بدرستی درک کنند. و از این‌قرار هر کسی که دارای ایمان

صحیح باشد می‌تواند کشیش نفس خود بوده و کلیسا عبارتست از جامعه عام مؤمنان جهان. بهمین سبب برای آنکه تمام مؤمنان بتوانند در اعمال و عقاید دینی خود مصاب باشند بایستی هرگونه نماز و دعا در کلیسا زبان آلمانی بجای لاتین انجام گیرد و باید آنرا بسادگی هرچه تمامتر انجام داد که فهم ترجمه آن برای هرکس واضح و روشن باشد. محاکمه لوتر در برابرنماینده پاپ بی‌نتیجه ماند. پاپ حکم کردند که از عقاید خود عدول کند و او البته امتناع نمود و فرار کرد و به ویتنبرگ بازگشت چون در این اوقات اوضاع سیاسی در اروپا دچار آشفتگی و اضطراب بود دستگاه پاپ اندکی دربار لوتر روش سکوت را پیش گرفتند. ولی لوتر آرام ننشسته با کشیشان و متکلمین نصاری همواره بمباحثه و مناظره برمی‌خواست و در یکی از آن مناظرات مصوبات شورای کنستانس Constance را انکار کرده محکومیت و تکفیر جان هوس سابق‌الذکر را امری خطا و برخلاف حق اعلام نمود. پاپ ملاحظه کرد که لوتر بکلی ریفه اقرار کلیسای کاتولیک را از گردن خود برداشته و کتاب المقدس را برای و نظر خودش تفسیر و تأویل می‌نماید. از اینرو حکمی صادر کرد و او را رسماً تکفیر نمود و امپراطور شارل پنجم مأمور اجرای حکم گشت. ازینرو در سال ۱۵۲۱ م. امپراطور لوتر را احضار نمود که در برابریان امپراطوری از شهر ورمز Worms محاکمه شود. در این محاکمه که لوتر صریحاً اقرار کرد تمام آن نوشته‌جات که پاپ منسوب می‌دارند همه را خود نوشته است و آنها را تا دلیل قاطعی در خود کتاب المقدس در ابطال عقاید او به دست نباشد انکار نخواهد کرد. در زمانی که لوتر به موطن خود بازگشت. حکم دیوان امپراطوری بر علیه او صادر گردیده او را محکوم ساختند و امر بتوقیف او نموده و هم‌چنین پناه دادن او و خواندن کتب و رسالات او را ممنوع اعلام کردند. لوتر ناگزیر مخفی شده و فردریک شاهزاده ساکسونی اوردار قهر خود و در قلعه وارتبورگ Wartburg پنهان نمود.

لوتر این فراغت اجباری را مفتنم شمرده بکاری مفید دست زد و اسفار «عهد جدید» را از لاتین به آلمانی ترجمه کرد و چند سال بعد در ۱۵۳۴ ترجمه کامل کتاب المقدس را منتشر ساخت و این کار نتایج بزرگ در برداشت زیرا از یکطرف اصل عمده اصلاح مذهبی را بر قرار ساخت که خواندن آن کتاب را برای عامه بزبان مادری آسان گردانید و از طرف دیگر برای اولین بار بزبان آلمانی کسوت ادبی لغت واحدی را پوشانید و بدینوسیله وحدت فرهنگی ملت آلمان محرز و مسلم گشت.

فرمان محکومیت او دبری نپائید. امپراطور سرگرم جنگها و محاربات خود بود. لوتر از نهانخانه خود برون آمد و معلوم گردید که ملت آلمان اکثر طرفدار او هستند و در بسیاری از ایالات آن کشور شاهزاده‌ها عهد و پیمان مذهبی خود را با پاپ شکسته و بمبادی لوتر ایمان آورده و برنستان Perestant شمرده شده‌اند.

چون در سال ۱۵۴۶ لوتر وفات یافت مبادی اصلاحیه‌ها از آلمان مرکزی بشمال و جنوب آن کشور بسط یافته و از آنجا تجاوز نموده بممالک دانمارک و نروژ و سوئد و ممالک ساحلی بالتیک نفوذ کرده بود.

گرچه لوتر برای پیروان خود يك سیستم کلام (تئولوژی) ثابتی باقی نگذاشت و سازمانی به وجود نیامد و در طول مدت جهاد خود گاهی ضعف و فتور در او مشهود می‌شد که ناشی از حزم و درددل اندیشی و «کسرتائینم» او بود، بهیچ وجه نمیتوان او را یک فرد در ادیکال دانست ولی لوتر فلسفه ارسطو

و تعالیم توماس اکویناس را انکار کرد و مذهب کاتولیک را از وضعی که در قرون وسطی داشت بسوی کلیسای قدیم سوق میداد و سنت آگوستین را شخصی میدانست که پیر و فکرو قلب خود بود و از او گذشته تمام ایمان خویش را در تعالیم قدس پطرس رسول متمرکز ساخت . بعضی لوتر را در مبادی ایمانی زیاد از حد مترجع و کنسرواتور میدانند زیرا وی آداب و رسوم کلیسا را مانند افروختن شمع و نصب صلیب و استعمال ارغنون و دیگر تشریفات و مناسک کلیسای روم را جایز دانست . وقتی سعی کردند که او را بامصلح مذهبی سویس زوینگلی Zwingli ملاقات دهند مباحثه و مکالمه مابین ایشان به نتیجه نرسید و منقطع گشت زیرا لوتر با اینکه میکفت در شاه ربابی جسم عیسی وجود ندارد ولی باوجود این اصرار میورزید روح عیسی در آن موجود است و در آن شراب و نان مقدس پاره‌ای از روح عیسوی قرار گرفته است .

همین کنسرواتیسم لوتر در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز مشهود است ، بعضی مواقع در قیمت اواخر عمر او آثار خصومت با یهود (Anti Semitism) نیز ملاحظه میگردد و در هنگام انقلاب روستائیان در سال ۱۵۲۴ وی بطرفداری بزرگان و شاهزادگان برخاسته در حقیقت تعالیم او در باب اطاعت از اولیاء دولت و تسلیم فرمانبرداری در دستگاه شاهزادگان است که پایه دولتهای آلمان را بنا نهاد .

عمر لوتر کفاف نداد جنگ مذهبی آلمان را که در اواسط قرن شانزدهم بوقوع پیوست و مصائب بیشمار برای ملت آلمان بار آورد مشاهده کند . این جنگ داخلی که بصلح اوگسبورگ (سپتامبر ۱۵۵۵) منتهی گردید حق متساوی به افراد هر یک از دو کلیسای کاتولیک و لوتران عطا کرد . بر حسب این مصالحه هر مذهب که شاهزاده و رئیس یکی از دولتهای داخلی آلمان آنرا اختیار کنند مذهب رسمی مردم همان ناحیه شناخته می‌شود و حکمران و بزرگ همان ناحیه از آن پس همان حقوق ووظایفی را در کلیسا که اسقفها قبلاً برعهده داشتند ایفا خواهند کرد .

اصلاح مذهبی در سوئیس

در کشور سوئیس اصلاح مذهبی بصورت قطعی تر درآمد . کشیش عالمی بنام اولریش زوینگلی Ulrich Zwingli (۱۵۳۱ - ۱۴۸۴) از زمان جوانی با تعالیم هومنیست Humanists ها رغبت کرد و با مبارزهای که آنجماعت بر علیه خرافات و اوهام میکردند همراه شد و رجعت به نص کتاب مقدس عهد قدیم را پایه و اساس ایمان دین مسیح قرار داد . در شهر زوریخ متون اناجیل اربعه و بعد از آن دیگر رسالات را در معرض استفاده خاص و عام گذارد . در سال ۱۵۲۲ بالاخره باین عقیده نهائی رسید که مسیحیان باید فقط بر طبق احکام کتاب المقدس عمل نمایند لاغیر . این عقیده از مبادی لوتر یک درجه بالاتر بود . زیرا لوتر بعضی اعمال و مناسک را بر حسب دستورها و مبادی که کاتولیکها بجا می‌آوردند مباح دانسته بود و میکفت انجام هر یک از این تشریفات دینی که در کتاب مقدس نهی صریح بر حرمت آن نباشد و یا بجهتی مفید دانسته شود جایز است . ولی زوینگلی بر حسب مبادی تند خود مردم زوریخ را دعوت کرد که تمام صور و تمائیل و صلیب ها را از کلیساها برداشته و سرودها را بدون ارغنون بسرایند و برای اینکه آداب مراسم دینی را در کلیسا موقوف سازد اظهار کرد که عیسی که در هنگام عشاء ربانی گفت این نان و شراب خون و گوشت بدن من است مقصودش

آن نبود که حقیقتاً پاره‌ای از جسم اوست بلکه میخواست بگوید که آن هردو علامت وجود اومی- باشد ازینرو برخلاف عقل است که تصور شود بدن و خون عیسی در آن واحد هم در آسمان باشد هم در روی ده‌ها هزار محراب بسرروی زمین (چنانکه لوتر معتقد بود) . بزعم او نان و شراب را امری رمزی بایسته دانست که در حقیقت یادگار مقدسی از به صلیب آویختن عیسی و فداکاری او در راه نجات بشری میباشد پس راه صحیح برای انجام رسم عشاء ربانی آنست که هر عیسوی معتقد سعی کند حتی الامکان کردار و گفتار خود را مطابق مسیحیان صدر اول قرار دهد و از تشریفات ظاهری و رسوم و آداب صوری بحد اقل اکتفا کند. مراسم دعا و عبادت در کلیسا که اساس آن بر وعظ (Sermon) قرار دارد و نقطه مرکزی عبادت را موعظه بایسته شناخت و بدان وسیله است که اراده الهی بر روی زمین شناخته میشود و نظام امور کلیساهای محلی در هر شهر و ناحیه بایستی در دست بزرگترین جامعه مؤمنان همان محل قرار گیرد که آنها را مجموعاً (شورای روحانی) نام باید داد. زیرا فقط این اصول و روش است که به تشکیلات مسیحیان در صر اول مشابهت خواهد داشت.

در زمان حیات زوینگلی غالب مبادی اصلاحیه اش در غالب بلاد اروپای مرکزی مانند بال و برون و کلاروس و بولهوزن و استراسبورگ انتشار یافت و عاقبت منجر بجنبش داخلی مابین پیروان او و کاتولیک‌ها گردید و زوینگلی خود در یکی از آن جنگ‌ها بسال ۱۵۳۱ بقتل رسید.

در نواحی جنوب غربی سویس یکی از واعظان جوان پرشوق و حرارت موسوم به فارل Farel در زنو قیام کرده مردم آن شهر را با اصلاحات دینی دعوت کرد. چون انجام این کار خطری مافوق قدرت و توانائی او بود وی جوان دانشمندی از اهل فرانسه موسوم به جان کالوین John Calvin (۱۵۶۴ - ۱۵۰۹) را بیاری خود طلب کرد. کالوین در آنوقت از فرانسه فرار کرده به زنو آمده بود و در آنجا در سن ۲۶ سالگی کتاب مهمی تألیف کرده بود بنام « تأسیسات مذهب مسیح » که بعدها از اولین کتب مهمه کلاسیک دوره اصلاحات دینی شمرده شد و در آن مبادی و عقاید پروتستان هارا بصراحت و وضوح تمام شرح و تفسیر کرده بود و همین کتاب است که پایه و اساس یکی از فرق پروتستان موسوم به پرس بی‌ریانیزم Presbyterianism را تشکیل میدهد

استدلالهای کالوین منتج باین نتیجه است که حیوة مرکز نقل وجود است و باید آنرا بیش از حد متعارف جدی تلقی نمود وظیفه دینی رعایت انضباط نفسانی، نزد او بمنتهای اهمیت است . میگوید آدم بایسته همیشه خود را در مرئسی و منظر حق تعالی بدارد . و در آن حالت زندگانی نماید . مردمان هرزه و عیاشی که ساعات عمر خود را در عیش و نوش لذایذ به بوالهوسی میگذرانند ورقص و قمار و لگدردی را بر مرافقت و تفکر و خواندن کتاب خدا و انجام اراده الهی ترجیح میدهند آنها ملبه شیطانند و به ناز جهنم محکوم میباشدند . بنسب این صفات شریفه عفت و تقوی بر اساس منطقی قرار دارد و در آن طرفه و وقفهای بعمل نمی‌توان آورد در نتیجه این تعالیم کالوین رفتار و کردار مردم زنو را تغییر داد . آنها را مردمانی خشک و زاهد و پرهیزکار بیار آورد ازینرو آنها از پیروی لوتر که راحت و سرخوشی را اجازه میداد بکلی سر باز زدند و دیگر مانند او سرود خوانی و نغمه‌سراییه هم آواز ارغنون کلیسا را جائز نشمرده و برخلاف او باور نکردند، که از خشم و غضب الهی بهسوءلت میتوان نجات یافت و رحم و غفران خداوند را باسانی بدست آورد . نزد کالوین لذت و سرور امری داخلی و ماطنی بود که مانند رازی مستور تولید

سلام روحانی و آرامش قلبی و عقلانی میکرد و با مظاهر عیش و نوش ظاهری دنیوی بسیار فاصله داشت .

در اثر مساعی کالون در شهر زنو جامعه‌ای بظهور رسید که با مواضدت شوراهای شهر مستقلاً کار میکردند . وی در آن شهر حیات نوینی به کلیسا بخشید و نظام جدیدی در امر تعلیم و تربیت بوجود آورد . دانشمندان و فضلاء اروپا که از بلاد خود تبعید شده بودند بآن شهر پناه بردند بطوریکه جمعیت آن شهر که قبلاً سیزده هزار نفر بود در زمان کالون به بیست هزار تن بالغ شد .

اصلاحات مذهبی در فرانسه و هولاند

باز Beza دانشمند فرانسوی و پیشوای هیومانیزم و کردیه Cordier سرآمد مریبان و دانشمندان زمان از جمله کسانی بودند که در هنگام اشتغال آتش اختلاف بین کاتولیکها و پروتستانها در فرانسه از آن کشور گریخته به زنو پناه بردند . نهضت اصلاح طلبی در آن قرن در فرانسه بشدت پیش میرفت و عاقبت کار به کشمکش‌های خونین انجامید و هر دو فرقه در مقام مخاصمت و نزاع کشور خود را بچنگ داخلی کشانیدند . پروتستانهای فرانسه که بنام هوزنوت Huguenots معروفاند ، طریقه و روش اجتماعی جان کالون را پیروی نموده کلیسائی روی همان اصول برای خود تشکیل دادند بدیهی است کیشیان کاتولیک که متکی بدربار فرانسه بودند بوحشت افتادند و بقوت شمشیر و آتش خواستند که آن نهضت را خاموش کنند وقتی که کاترین دمیدیس به نیابت سلطنت نشست ، نخست با هوزنوت‌ها از در مسالمت در آمد ولی بعد علیه آنها برخاست و پادشاه ضعیف فرانسه شارل نهم را بر آن داشت که فرمان قتل عام پروتستانها را در سنت بار تلمو St . Bartholmew صادر کند (اوت ۱۵۷۲) گویند بیست هزار تن برتستان در آن واقعه بقتل رسیدند . لیکن سرداران بزرگ نظامی فرانسه از هوزنوت‌ها حمایت میکردند . بعد از جنگها و منازعات داخلی آن طائفه هر چند بسیار ضعیف و قایل شده بودند معذک مورد ارفاق قرار گرفتند و بالاخره بموجب فرمانی که در سال ۱۵۹۸ از طرف پادشاه فرانسه صادر شد و به فرمان نانت Edict of Nantes معروف است آزادی عقیده و ایمان و استفاده کامل از حقوق مدنی در دوپست شهر فرانسه بآنها اعطا گردید و در آن تاریخ پروتستانیزم فرانسه هر چند رشد و انبساط زیادی حاصل نکرد ولی در امان دولت قرار گرفت . تا اینکه لویی چهاردهم آن فرمان را فسخ نمود در سال ۱۶۸۵ م . عقیده پروتستانیزم را غیر قانونی اعلام کرد . ولی باز در زمان ناپلئون آن فرقه آزادی کامل حاصل نمودند .

در هولاند کشمکش بین دو فریق سخت‌تر و صمب‌تر بود ، سلاطین اسپانی که بر آن مملکت استیلا داشتند یعنی امپراطور شارل پنجم و پسرش فیلیپ دوم کاملاً مصمم بودند که هرگونه صدای اصلاح طلبی که در آن کشور بلند شود با فوه قهریه ساکت نمایند . ولی مردم هولاند استعداد قبول نوعی اصلاح حاصل کرده و معتقد باستقلال افراد نسبت بامور مذهبی و آزادی ایمان و عقیده شده بودند نوشتجات لوتر و زوینگلی در میان ایشان انتشاری سریع می یافت پس از آن مبادی کالوانیزم در خصوص تشکیلات کلیسا اتباع و معتقدات بسیار حاصل کرد . وقتی که فیلیپ دوم ، دوک الوا Duke of Alva که مردی قسی القلب بود مأمور هلند ساخته و باو امر کرد که هرگونه انحراف

مذهبی و ضلالت از طریق کاتولیک را بقیه جان و خون افراد سرکوبی نماید. پس کار به شورش و طغیان کشید و کشمکش بین مردم و حکومت بطول انجامید تا آنکه منتهی باستقلال هولاند گردید. چون آن کشور استقلال مبادی کالوانیزم را رسماً اتخاذ کرد و کلیسای هولاند بمنوال و سبک او بر روی اصول و قواعد دمکراسی تشکیل شد.

اصلاح مذهبی در انگلستان

اصلاح مذهبی در کشور انگلند در نتیجه حوادث و وقایع بظهور رسید. یکی از پادشاهان آن ملک بسبب بوالهوسی‌های نفسانی راه را برای انقلاب دینی که آرزوی دیرین مردم بود گشوده ساخت. پیروایان و زعمای انگلیس با همان صفت اعتدال و متانت که از خصائص ملی ایشانست مایل بودند که تا حد معینی استقلال دینی در آن کشور محفوظ بماند و آنها هم مانند پروتستانهای دیگر ممالک اروپا از زیر بار روم آزاد شوند. چون همیشه کارهای عمومی را در آن مملکت بر پایه قانون استوار میسازند برای این امر نیز اساس قانونی بنیاد نهادند.

آن پادشاه بوالهوس که هانری هشتم نام داشت از روی میل نفسانی و هواپرستی شخصی درصدد برآمد که در وضعیت خانواده خود تدبیری بدهد و تقاضا کرد که دربار پاپ موافقت زواج او را با ملکه کاترین اراگون فسخ کرده و همسری دیگر بنام انابولین Anna Boleyn اختیار نماید. پاپ با این تقاضای نامشروع موافقت نکرد و هانری بطوریکه تهدید کرده بود رابطه خود را با کلیسای کاتولیک و اسقف روم منقطع ساخت. گرچه گفتار و رفتار این پادشاه پسندیده افکار عمومی نبود ولی وقتی که به پارلمان طرح قانونی پیشنهاد کرد که اعلام انقطاع کلیسای انگلیس را از دستگاه پاپ رسمیت دهد در میان ملت طرفداران زیاد پیدا کرد. پارلمان نیز تصویب نمود که رئیس روحانی آن کشور شخص پادشاه باشد و از آن بی‌بهره باید اسقفان انگلیس از طرف پادشاه انتخاب شوند و با او سوگند اطاعت یاد کنند. و اگر احدی ریاست روحانی پادشاه را انکار کند هر آینه خائن بمملکت شمرده میشود. هانری فوراً دبرها و معابد رهبانان را بسته و املاک و اراضی وسیع آنها را ضبط کرد و با کمال سخاوت آنها را بین نجبا و اشراف تقسیم کرد و از طرف دیگر از ارسال مبالغ هنگفت و جوه نقد که بعنوان مالیات بروم فرستاده می‌شد جلوگیری فرمود. این هر دو عمل نبوت هم‌نجبا و اشراف و هم عامه ملت انگلند را راضی و خشنود ساخت.

لیکن هانری در عین حال در اصول عقاید بسیار مرتجع و محافظه کار و مایل با اصلاحات رادیکال در امور عبادات و آداب نبود در سال ۱۵۳۲ قانون ناپسندی از پارلمان گذرانید که در نزد ملت به قانون خون‌آلود «Bloody Statute» معروف شد به‌وجب این قانون اصل انتقال جسم عیسی بوسیله عشاء ربانی Transubstantiation از اصول ایمانی کلیسا شناخته و برای انکار آن مجازات کشتن و زنده سوختن و ضبط اموال مقرر گردید و نیز مزاجت کشیشان را منع کرد و رسوم مناسک و عبادت باسلوب قدیم (Mass) بطور خصوصی و اعتراف شفاهی را اجازه داد. تنها امر رادیکالی که در این قانون رعایت شده و مطابق سلیقه و درخواست ملت واقع شد آن بود که از کتاب اله‌مقدس ترجمه بانگلیسی نموده در تمام کلیساها گذاشتند. بسیاری از پیروان لوتر و مصلحین سوئیس در انگلستان محکوم بقتل شدند و بسیاری دیگر جلاء وطن اختیار کرده به ممالک قاره اروپا مخصوصاً

سویس پناه بردند .

بعد از يك سلسله حوادث که در زمان ادوارد ششم و نایب‌السلطنه او و پس از او در زمان سلطنت خواهرش ملکه ماری که کانولیک متعصبی بود بوظهور پیوست، و آئین سمی میکرد که دوباره انگلیس را در تحت ریاست روحانی پاپ روم قرار دهد و از اینرو او را (مریم خون آلود) «Bloody Mary» نام دادند و بسیار افراد دیندار کشته و سوخته شدند ، بالاخره آن ملکه وفات یافت و خواهرش الیزابت پادشاه شد این بانو آن ملت را بکلی بدین پروتستان درآورد . از جمله کارهایی که در زمان او صورت گرفت کتابی بنام «کتاب نماز عام» «The Book of common Prayer» تنظیم کرد که با عقیده هردو فرقه کانولیک و پروتستان موافق افتاده بود و بموجب قانونی که در سال ۱۵۵۹ در پارلمان بتصویب رسید در تمام کلیساهای کشور فرائت آن معمول گردید و اعلامیه ای بنام «۳۹ ماده اصول کلیسای انگلیس» انتشار یافت که در آن تمام مبادی و اصول عقاید پروتستانهای انگلیس را خلاصه کرده است و تا امروز در آن سرزمین متبع و معمول می باشد. از آن پس مردم آن کشور در عداد ملل پروتستان قرار گرفتند .

رادیکالها

در همان اوقات که نهضت اصلاح مذهبی در ملل مختلفه بصور گوناگون پیش میرفت ، بعضی از محققان کتاب الهی و سالکان طریق دینی در تمام اطراف اروپا بمطالعات خود ادامه داده و بطریق رادیکال از زیر اقتدارات کلیسا بیرون می آمدند . بعضی بوسیله جذب و مکاشفات نفسانی و بعضی از راه استدلال عقلی و منطقی برای خود سبکی مستقل پیش می گرفتند .

از آنجمله جماعتی به ظهور رسید که به فرقه اناباپتیست Anabaptistes یعنی (تعمید یافتگان نوین) موسوم اند . مردم عامه شهرها از اهل حرف و کسبه و دهقانان پیرو آن طریقه شدند. آنها به نص صحت عهد جدید اکتفا کرده و فقط سنت و روش عیسی را قده خود قرار داده بهیچ تاویل انحراف از آنرا جایز ندانستند . بعضی دیگر به تاویل و تفسیر کتاب بر حسب آنچه ضمیر و وجدان آنها املامیکرد قائل گشتند . اناباپتیستها تممید اطفال خرد سال را رد کرده وگفتند کودک رضیع عاقل و مکلف نبوده و خیر و شر خود را تمیز نمیدهد از اینرو این عمل دینی برای او لغو و بیهوده میباشد . پس از آنجماعت هر که در خردسالی تممید یافته بود میبایستی دوباره غسل تممید بعمل آورد و ازینقرار یکدیگر را از نو تممید میدادند و معتقد بودند که در عالم عبادات و اعمال تحقیق و خلوص نیت اساس ایمان است نه تقلید کورکورانه . همچنین بسیاری از آنها شغل سربازی و سبیهگری را خلاف شریعت عیسوی دانسته از دخول در افواج دولتی امتناع کردند حتی در ایام صلح از خدمت در دوائر مدنی نیز تخاصی کردند و دولتها را مظهری ظلم و استبداد دانستند . هم چنین بر حسب امر آن بینمبر یاد کردن قسم را حرام شمرده ودر برابر محاکم عدلیه و مراکز رسمی فقط به گفتن «آری» یا «نه» اکتفا می نمودند . این جماعت طبقه کشیشان و روحانیون را مردمانی ریاکار و منافق دانسته و مناسک مذهبی و مراسم عبادات را در خانه های خودشان بجا می آوردند . نزد آنها کلیسا با صور و تماثیل بتکده شمرده می شد و قویاً ایمان داشتند که روزی عیسی سوار براب روی زمین خواهد آمد و قیامت و داوری قائم خواهد شد رسم عشاء

ربانی را باسلوب آباء اولیه و حواریون عهد اورشلیم بجا می‌آوردند و گاهی بعضی از ایشان دعوی نبوت و پیغمبری نیز مینمودند .

این عقاید رادیکال ما بین آنها و قوای حاکمه و فرق مسیحی اختلاف وتباین شدیدی ایجاد کرد و گاهی کار باآزار و عموت ایشان می‌رسید حتی از لوتر آلمانی و زوبنگلی سوئیس، نیز دوری جسته . بعضی از پیشوایان ایشان مانند جانیان و گناهکاران محکوم بقتل شدند و در بعضی بلاد آنها را زنده طعمه آتش ساختند يك وقت ایشان در شهر مونستر در آلمان تسلط و غلبه حاصل کرده و اوضاع اجتماعی و مذهبی آن بلاد را بکلی منقلب ساختند و يك نوع حکومت کمونیست برقرار کردند . کربجائی رسید که لوتریان‌ها و کاتولیک‌ها هر دو متفقاً بر قلع و قمع آنها اقدام کردند و پیشوایان ایشانرا باسلحه و عذاب بقتل رسانیدند و این گروه با پیروی از اصول کمونیزم و تمدد ازدواج و دیگر رسوم در تمام اروپا بسیار بدنام گشتند . این گونه عقاید رادیکال از طریق اختلاف اصولی با مذهب کاتولیک منحصر به اناباپتیست‌ها نبود . نهضت اصلاح طلبی در آلمان در اروپا در هر گوشه بصورتی نمایان گشت .

از جمله این جماعات فرقه نوینی پیدا شد که آنها را واحدیون Unitarians گویند . پیشوای این جماعت مردی اسپانیولی موسوم به میکائیل سروتوس Michael Servetus در شهر زنو که مرکز فرقه کالونی بود به جزای کفر و الحاد زنده بسوزانیدند وی ملاحظه کرد که پس از مطالعه دقیق صحف عهد جدید مسأله نالوث که برحسب اعتقاد نامه نیقیه برای عموم مسیحیان امری مسجل شده بود در آن صحف وجود ندارد و معتقد شد که این عقیده کفر محض و باطل است پس رساله‌ای بنام «اثبات خطای نالوث» در ۱۵۳۱ منتشر ساخت . در ابتدا تصور میکرد که اصلاح طلبان پروتستان همه جا این عقیده را فوراً قبول خواهند کرد ولی برخلاف انتظار مبادی او بسرودی نقیسی شد . وی میگفت که مبدأ نالوث یعنی ایمان به اب و ابن در روح القدس یکی از ابداعات کایسای کاتولیک است و مسیحی صحیح الاعتقاد که به نص انجیل عمل می‌کند باین مبدأ هرگز نمیتواند به الوهیت بشری باسم عیسی اذعان نماید و عقلاً محال است که از اجراء ثلاثه سه شخصیت خدای واحدی ترکیب شود بلکه میگفت ذات حقیقی الهی در «کلمه» یا عیسی تجلی کرد و این رابطه بین او و کلمه بوسیله روح القدس انجام گرفت و نیز گفت چون دلیلی برمسأله دوشیزگی مریم عذرا در دست نیست بنابراین آن عقیده هم باطل است . هم چنین وقوع معجزات عیسی را نیز انکار نمود . مدتی این مرد با اسم مبدل در فرانسه شغل طبابت پیش گرفت و موضوع جریان خون را در ریه‌ها کشف نمود . ولی اندکی برنیامد که هویت او را بیروان کالون کشف کرده و او را تعاقب نمودند و چون به زنو آمد او را گرفته محکوم ساختند و در سال ۱۵۵۳ زنده طعمه آتش ساختند . هر چند آواز میان رفت و ناپدید شد ولی مبادی او باقی ماند . جماعات مسیحی مخالفین تثلیث بوجود آمدند که در اطراف ممالک اروپا بددت مورد حمله و تکذیر و عقاب پروتستانها و کاتولیک‌ها مآ قرار گرفتند . تنها در ممالک دور دست مانند یولند و ترانسیلوانیا نسبتاً محفوظ ماندند و تا عصر حاضر بیروان آن عقیده در جهان باقی اند .

فرقه دیگر در صف اصلاح طلبیان کلیسا نیز بظهور رسید که آنها را « ناموافقان » Nonconformists نام دادند این جماعت بطور کلی نه چون اناباپتیست‌ها و نه مانند واحدیون مبادی اصولی کفر آمیز heterodox انتشار دادند بلکه میگفتند مادامی که دولتها آزادی عقیده

و حریت وجدان را احترام میگذاردند نباید برخلاف آنها نافرمانی کشوری کرد و اعتقاد نامه‌های مسیحیان را مطابق نصوص و ترجمه و تفسیر کتب مقدسه شمرند از اینرو مخالف اصل تثلیث نبوده‌اند ولی تشکیلات آنها در امور اجتماعی و دینی بکلی مخالف سازمانهای متعارف کلیساهای رسمی بود خلاصه آنکه آنها برای کلیسای پروتستان بمذاق خود استقلال مطلق قائل گشتند .

فرقه پیوریتان‌ها Puritans (زهاد)

وقتی که ملکه الیزابت از ۱۵۵۸ سلطان انگلستان شد جماعتی از پروتستانها که در عهد ملکه ماری باروفا فرار کرده به کالونیت‌ها پیوسته بودند دوباره عزم مراجعت به موطن خود نمودند در ایام مصاحبت و مجاورت با کالوانیست‌ها در سویس در تشکیلات و حکومت کلیسا و همچنین در مبادی سادگی و بساطت دین و طریقه زهد و تقوی در زندگانی از آنها تعلیماتی آموخته و روش خود قرار دادند ولی در عین حال قائل بانفصال و جدائی کامل با کلیسای رسمی نبودند .

آنها می‌گفتند باید مذهب کلیسای انگلند را تطهیر کرده و از پیرایه‌های عناصر و افکار رومی تصفیه نمود و بمعانی و مواعظ کلمه الهی توجه کرد از آداب و مراسم ظاهری و مناسک و تقدیسات صوری دینی دوری گزید. بعضی از آنجماعت به سلسله مراتب کشیشان Episcopacy یعنی تشکیل اساقفه کل و اساقفه جزو و شاپل‌های کل و شاپل‌های جزو و امثال آن بایست ماندند و قبول کردند که کشیش محله هر ناحیه برای آنها مراسم دینی بجا آورد اما جماعتی قلیل از آن میان بکلی برخلاف معتقد به اصول تساوی کشیשהا Presbyterians بودند. در اسکاتلند شماره این طایفه کثرت و فراوانی حاصل کرد. از اینرو آنجماعت بدو فرقه تقسیم شدند . یک فرقه همانند اصلاح طلبان کلیسای انگلیس با صبر و امید در همان کلیسا باقی ماندند و فرقه دیگر بکلی خود را از آن جدا و منفصل ساختند و چون دولت پادشاه انگلیس آنها را می‌خواست سرکوبی بدهد باردیگر از آنجا مهاجرت کرده به هولاند رفتند . این فرقه اخیر بنام تمبیدیون‌ها Baptists و استقلالیون Congregationalists بوجود آمدند که هنوز باقی هستند.

وقتی که شارل اول پادشاه انگلیس شد تصمیم گرفت که جماعت پیوریتان را کاملاً در اعمال و عقاید تابع کلیسای انگلیس نماید و مخصوصاً سلسله مراتب اسقفان و کشیشان را در میان مردم اسکاتلند برقرار سازد . ولی این تصمیم برای او گران تمام شد . زیرا اسکاتلندیها سوگند یاد کردند که بقیمت جان خود بمخالفت برخیزند و سر بطغیان برداشتند و شاه چون بزور با آنها برنیامد ناگزیر پارلمان را تشکیل داد در آنجا جماعت پیوریتانها اکثریت داشتند و رفتار سوء شاه و اسقف اعظم (لود Laud) طوری مردم را برانگیخته بود که در ظرف ۱۲ سال از ۱۶۲۸ تا ۱۶۴۰ بیست هزار نفر از پیروان آن فرقه از انگلستان مهاجرت کرده به سرزمین جدیدالاکتشاف آمریکای شمالی و کولونی‌های (ماساچوست و کانکتیکوت) رهسپار گشته و در آنجا مطابق سلیقه و عقیده خود کلیسای نوی بنیاد نهادند . در پارلمان که در سال ۱۶۴۰ تشکیل شد پیوریتانها آنقدر اکثریت داشتند که بموجب تصویب ایشان لود اسقف اعظم را در محبس انداختند و با شخص شاه نیز بمخاصمت و جنگ برخاستند و کار منجر بشکست و قتل شارل اول گردید که سر او را از تنش جدا کردند و اولیور-کرامول پیشوای شورش پیوریتانها مدت بیست سال بر آن مملکت حکمرانی میکرد و کلیسای

پیوریتان با کمال قدرت و قوت تشکیل گردید و اساس مذهب پرسبیترین بقدری رواج یافت که در ۱۶۴۶ اعتقاد نامه‌ای در پارلمان تصویب شد که بنام اعترافات وست مینستر Westminster Confession معروف است و پایه اساس اصلاح مذهبی پروتستانی در اسکاتلند و در ^{۱۶۵۳} انگلی شمالی می‌باشد. گرچه با تجدید سلطنت شارل دوم با این تصویب نامه در انگلند در ۱۶۶۰ با مخالفتی شروع شد و بالاخره عکس‌العمل آن بقدری شدید بود که برحسب تصویب پارلمان در ۱۶۶۲ عقیده پیو-ریتانیزم از کلیسای انگلیسی بکلی طرد شد و پیروان آن متفرق گشته و در صف سایر فرق مانند مستقلان و با تمعیدیانها و کویکرها و پرسبیترینها و واحدیون درآمدند.

کویکرها Quakers

در میان این فرق انگلستان در این میان جماعت کویکرها بایستی بیش از دیگران مورد توجه و بحث ماقرار گیرد. زیرا آنها در میان همه فرق ونحل پروتستان از همه شدیدتر و باصطلاح (رادیکال) هستند. نهضت کویکرها که در دوره جنگ داخلی انگلستان بظهور رسیدند در حقیقت جنبشی بود از مسیحیان آن کشور بر علیه تشریفات ظاهری دروغی کشیشان گرچه در السنه و افواه به این اسم موسوم شدند ولی خودشان نام خود را «انجمن دوستان» موسوم ساخته بودند. مؤسس آن فرقه شخصی بود بنام جرج فاکس George Fox (۱۶۹۱-۱۶۲۴) که می‌توان آنرا یکی از عارفان جهان و از صاحبان ایمانی بزرگی دانست. برای وی در سال ۱۶۴۶ حالی و کشفی دست داد و به یقین دانست که دین عیسی عبارت از قبول يك سلسله اصول کلامی و اعتقاد لفظی بانجیل نیست بلکه آن عبارت از اعتقاد قلبی است و رفتن بکلیسا و گوش دادن به سخنان کشیش رسمی و تکرار ادعیه معمولی ایمان حقیقی را حاصل نمی‌کند بلکه ایمان آنست که دل آدمی از نور باطنی روشن شود، و کلامه الهی که مصدر حیات و منبع فیض است محدود به صحایف اوراق کتب نمیباشد و آن از خداوند ناشی شده و مستقیماً بوجدان و ضمیر شخصی مؤمن داخل میگردد و خداوند هر که را بخواهد مورد قبول و فرارگاه کلامه خود قرار می‌دهد. از اینرو به عقیده فاکس هیچگونه وجود کشیش یا روحانی ضرورت ندارد زیرا خداوند با هر که مشیت او را اقتضا کند او را در فرماید بدون واسطه سخن خواهد گفت و هر فرد اعم از مرد یا زن می‌تواند کلام الهی را بشنود. و باز گوید و نیز افراد مؤمن و معتقد که خاضع در برابر حق تعالی هستند در هر مقام و منزلت همه دوستان و برابر می‌باشند. هرگونه جنگ و حرب عمل شیطانی و حرام است و فروش کتیب و غلام گداهي فاحش است و مرد مسیحی راست اعتقاد هیچوقت قسم نباید یاد کند و بگفته «آری» یا «نه» برآستی سخن باید بگوید و پس.

جرج فاکس بر آن بود که دوستان مسیحی در هر محفل که باشند رعایت هیچ يك از مذهب‌هاست سببه Sacraments را الزام ندارند. و تکریم صورتی یا تمثالی از قدیسین و انبیاء نوعی بت پرستی است و هیچگونه وعظ و خطابه قبلا تهیه نباید کرد بلکه باید مؤمنین بدعا و مناجات مبادرت نمایند و پس از آن خاموش نشسته بتفکر و مراقبت فرو بروند تا وقتی که نور باطنی در دل آنها درخشان شود. چون فاکس و پیروانش در مجالس مذهبی رسمی حاضر می‌شدند و در آنجا بتحریر یک وجدان و بالقاء و الهام نفسانی سخنان کشیش را قطع کرده و عقاید خود را اظهار می‌داشتند. از اینرو

غالباً کار آنها به قیل و قال و منازعه و جدال می‌انجامید، پس ناگزیر اولیاء حکومت آنها را مثل نظم و آسایش عمومی دانسته و هزارها تن از کویکرها را به حبس‌های طولانی یا جریمه های گزاف محکوم ساختند. و خود فاکس نیز چند کورت بزندان افتاد البته این سختگیری و عقوبت آتش‌درونی آنها را ساکن نمی‌ساخت.

در انشاء دورهٔ سخت و پسا سنه تجدید Restoration یعنی در زمان شارل دوم ، ویلیام پن W. Penn که یکی از رجال انگلیس بود (۱۷۱۸-۱۶۴۴) به فرقه کویکرها ملحق گشت. چون شارل دوم ناحیه پنسیلوانی را در مستعمره جدید الاکتشاف امریکای شمالی بموجب فرمان باو عطا کرد ، او آنها را وقف اشخاصی ساخت که از انگلستان بهوای آزادی عقیده و استقلال منزه مهاجرت می‌کردند. مخصوصاً کویکرها-پیشرو نوینیاد فیلادلفیا دعوت شدند عاقبت در موقع انقلاب انگلستان به سال ۱۶۸۸ به موجب قانون آزادی کامل به کویکرها و دیگر مجامع مذهبی اعطا گردید .

پیتمیزم Pictism

چون در نزد فرقه مخالفان کلیسا Nonconformists تمایلی بظهور رسید که از زیر بار قواعد کلام متداول بیرون بروند جماعتی از آنها بر آن شدند که از نو باید تولد یافت تا مسیحی حقیقی شد. عمری ناز و حیاتی نوین لازم است که از عیسی-سیح حاصل گردد تا همهٔ خلائق که در وادی گناه مرده‌اند و در نظر خداوند گمراه شده و محکوم بعذاب ابدند از نوزنده شوند و از عیسی-سیح ولادتی جدید حاصل نمایند.

پس گفتند چه باید کرد تا مشمول عفو الهی شوند ؛ و از زنجیر و سلسلهٔ گناه آزادی حاصل کرده قلب آنها با خدای مسیح متصل گردد ؛ این امر وقتی میسر میشود که مردان و زنان برآمزه و پارسانی Pietism پیش گیرند. بدین وسیله قلب آنها محل ظهور عیسی از عالم دیگر خواهد شد. این عقیده در اواخر قرن ۱۷ در آلمان بظهور رسید و پیروان آن روش اخلاقی بسیار سختی پیش گرفتند و بر ریاضت و طهارت و تقوی و بالاخره تقصیر کامل در زندگانی مشغول شدند و از راه و روش معمولی کلیسا و تشریفات آن دوری جستند .

دو نفر پیشوای بزرگ رهبر پیتمیزم آلمان میباشند ، یکی کشیشی از کلیسای لوتران بنام فیلیپ اسپنر Philipp Spener (۱۷۰۵ - ۱۶۳۵) و دیگری معلمی از استادان دانشگاه لایپزیک بنام هرمان فرانک Hermann Franke (۱۷۲۷ - ۱۶۶۳) آنها مبادی پارسانی Pietism را در آلمان انتشار دادند و مسیونهای تبلیغاتی به هندوستان و دیگر بلاد گسیل داشتند .

۷. کلیسای کاتولیک از قرن شانزدهم

اصلاحات مذهبی که بوسیلهٔ پروتستانها در عالم مسیحیت بوقوع پیوست در داخل کلیسای کاتولیک نیز روح انتقاد و اعتراض بوجود آورد و در نزد کاتولیک های روم نیز اصلاحاتی احساس گردید . البته پایه‌ها خود مبتکر این اصلاحات نبودند بلکه همواره با هر گونه اصلاحی مقاومت

میوزیدند ولی امپراطور شارل پنجم که قویاً میل داشت مابین مسیحیان وحدتی ایجاد کند و در کلیسای کاتولیک « رفورم » بعمل آورد تا آنکه بتواند تبلیغات شدید پروتستانها را خنثی سازد، پس کوشش بسیار فرموده که مابین کاتولیک ها و پروتستانها ایجاد سازشی نماید ولی البته باین آرزو موفق نگردید . وی به پاپ زمان پال سوم فشار آورد که شورائی باین منظور در شهر ترنت Trent تشکیل دهد . تشکیل این شوری در تاریخ مسیحیت اهمیت فراوان دارد زیرا پایه آن بر روی اعتراضات و تقاضاهای اصلاحات قرار داشت که از طرف زعماء پروتستان و مصلحن بزرگ از افراد روحانی و غیر روحانی در قنرها در اروپا بوقوع پیوسته بود . کسانی مانند لوتر و زوینگلی و جان کلیف و جان هوس و سوانارولاول و وارساموس در حقیقت بنیان گزاران این شوری بودند . بالاخره قوای مسمم و جنگجوی اصلاح طلبی در اسپانیا باعث تأسیس آن شد .

در آن کشور که بنازگی از قرن ۱۵ م. مغربیان (مسلمان) را از خاک خود بیرون کرده بودند و اصلاحی در طبقه کشیشان و روحانیان بعمل آورده، اسقنا عظیم شهر تولدو (طلیطله) که خود کشیشی اعتراف ملکه ایزابلا بود پیشوای این اصلاح گردید . راهبان و کشیشان ناشایست را از طبقه روحانیان اخراج کرد و دانشگاههای جدید برای تعلیم و تربیت کشیشان نوین برپا شد. اتحاد مابین دولت و کلیسا در زمان سلطنت فردیناند و ایزابلا در اسپانیا بسیار قوت گرفت و دستگاه تفتیش عقاید Inquisition بسیاری بر روی پایه حس ملیت تأسیس کردند که مفتشین آن راشخص پادشاه تعیین می‌کرد . نتیجه آن شد که در همان موقع که دولت اسپانیا روز بروز عظمت یافته و اولین نیروی سیاسی اروپا بحساب آمد کلیسای اسپانیا نیز تجدید حیات حاصل کرد . بمحض اینکه پادشاه اسپانی مقام امپراطوری مقدس را یافته ملقب به « شارل پنجم » شد در برابر خطر روزافزون انتشار پروتستانیزم که اسپانیا را نیز تهدید میکرد ، مسأله اصلاحات دینی و فوریت آن در آن ملک قوت بسیار حاصل کرد .

اصلاح کاتولیک

جنبشی که در محیط کلیسای کاتولیک برای ایجاد اصلاح مدهبی بظهور پیوست ، در سه صورت نمایان شد .

نخست شورای دینی کشیشان در شهر ترنت Trent در ۱۵۴۵ تشکیل گسردید شارل پنجم قصد داشت که بوسیله این شوری، پاپ (پال سوم) Paul III را ناگزیر سازد که کلیسای کاتولیک را بصورت نوینی در آورد. بطوریکه زعماء پیشوایان پروتستان را نیز متقاعد سازد و او بتواند نفوذ و اقتدار خود را بر سر رؤسا و شاهزادگان پروتستان آلمان دوباره برقرار سازد و بلکه آنها را دیگر بار وارد جرگه کاتولیک عام نماید . اما برخلاف منظور او روحانیان نصاری که در شوری جمع شده بودند مقاومت کرده و از اصول دین و میانی عقیده کاتولیک بهممان سبک قیرون و سطلی مراجعه نموده و مملوم شد صلح و سازش آنها با پروتستانها محال است . حاصل کار شوری که در مدت هیجده سال (۱۵۶۳ - ۱۵۴۵ م.) ادامه داشت در پنج اصل ذیل اعلام شد .

۱- اخبار و سنن کاتولیک برابر و هم وزن کتب مقدسه است و منبع حقیقت و سرچشمه اختیارات روحانی میباشد.

- ۲ - کتاب مقدس عبارت است از نسخه اصل لاتینی Latin Valgate .
- ۳ - ترجمه آن از لاتینی بالسنه دیگر حق انحصاری کلیسای کاتولیک است لافیر .
- ۴ - مقدسات سببه Sacraments همان است که کلیسا در قرون وسطی رسماً پذیرفته و شناخته و اینکه پروتستانها فقط دو اصل را مقدس می‌سازند باطل است .
- ۵ - نجات و رستگاری تنها منوط و مبتنی بر ایمان است ولی برخلاف عقیده پروتستانها ایمان عامل حصول آن نیست اعمال صالحه مستوجب عفو و غفران الهی می‌شود .
- این پنج اصل بضمیمه بعضی منضمات جزئی دیگر از قبیل قواعد مسیحی برای امر عفو و غفران و احترام و پرستش قدسین و آباء روحانی و تحدید ایام تعطیلات مذهبی در حد احتیاج و ضرورت اقتصادی، حاصل کارشوری بود دیگر آنکه اولاشوری دستور داد که پاپ فهرستی از کتب ضلال تهیه کند و خواندن آنها را برعامه مسیحیان مطلقاً حرام فرماید . البته کتب و رسائل پروتستانها جزو این فهرست در آمد .
- دوم پال سوم در ۱۵۴۳ به تحریک و تشویق مشاوران خود محکمه تفتیش عقاید را دوباره برقرار نمود . بطوریکه در هر شهر و مکان در اروپا بمحض تقاضای اولیای حکومت و حمایت ارباب قدرت نتوانستند آن محکمه را فوراً تشکیل دهند بدینوسیله اسباب کاری بدست طبقه کشیشان داد که در هر ناحیه کاتولیک نشین از بروز افکار و تشکیلات پروتستانی جلوگیری کند و آن ناحیه را از عناصر اصلاح طلب فوراً پاک سازند . البته اولین کشوری که در آن جا این محکمه تشکیل شد ایتالیا بود .
- سوم تشکیل گروههای راهبان مذهبی مخصوصاً ژزویت ها - این سازمان های نوین برای تجدید حیات روح کلیسای کاتولیک و تحریک شوق و حرارت بدین در میان خلائق تأثیر بسزاداشت و سزاوار است که از آن بتهفیل سخن گوئیم .

ژزویت ها

ایگناتیوس لویالا Ignatius Loyala مؤسس این فرقه راهبان موسوم به ژزویت یکی از نجبا و اشراف اسپانیولی بوده است (متولد ۱۴۹۱ متوفی ۱۵۵۶) پس از آنکه چندی در دربار فردیناند و ایزابل لا ملك و ملكه آن کشور به شغل پیشخدمت خاصه اشتغال داشت ، در صف سپاهیان و سربازان درآمد و در جنگ اسپانیا با فرانسه مجروح شد . در ایام بیماری و نقاحت کتبهای شرح احوال و زندگانی قدسین نصاری را میخواند . پس تصمیم گرفت که او خود نیز یکی از سواران تارک دنیا « Knightof The Virgin » بشود پس سلاح حرب خود را در محراب حضرت مریم آویخته و خود در دبری از دیر های دمنیکان داخل شده به ریاضت و تصفیه نفس پرداخت . همان اعمال او بعداً مناسک روحانی طائفه ژزویت و شناخته شد . پس در اسپانیا در پاریس بتحصیل علوم و معارف دینی مشغول گردید و هر جا می‌رفت جماعتی از شاگردان و معتقدان گرد می‌آورد و باتفاق و شرکت همگی بر ریاضت و اعمال مذهبی مشغول می‌شدند . بعضی از زعماء و معارف مبلغین مسیحی آن عصر مانند فرانسیس زاویر Francis Xavier مبلغ بزرگ در هندوستان و ژاپون و بسیاری دیگر مانند او در صف همقدمان و همکاران او قرار گرفتند بالاخره

در ۱۵۳۴ به این جمعیت دوستان و یاران صورت سازمان جنگی و نظامی داده و آنها را «همراهان عیسی» نامید و همه عهد کردند که باورشلیم رفته عمر خود را در راه جهاد با مسلمانان گمراه بسر آورند و در هر حال جان خود را در اختیار پاپ پال سوم قرار دهند. پاپ خدمت آنها را پذیرفته و سازمانی بوجود آورد بنام «انجمن یسوع» ولویولا را اولین سردار آن گروه قرار داد. تشکیلات آنها بکلی صورت نظامی داشت و افراد، مطیع محض فرماندهان خود بودند و هر عمل ناپسند غیرمجاز را بطور مخفیانه در صورتیکه مقدمه یک عمل صحیح و مطلوب باشد جازن می‌کردند و به دروغ و کتمان حتی در موقع لزوم با یادکردن سوگند «دروغ» مبادرت می‌کردند.

قاعده عمده نزد ایشان آن بود که هر فرد ززویت باید با خلوص کامل مطیع اوامر مافوق باشد و مدت چهار هفته هر تازه وارد یک سلسله «تعلیم روحانی» می‌آموخت. پس از آن هر کس را بر حسب لیاقت و مذاق او بکاری و مأموریتی می‌گماشتند و او می‌بایستی بدون چون و چرا در محل مأموریت خود ولو در بلاد بیهوده حاضر شده و ملزم است که اتصالات گزارش کار خود را مرتباً برای مقامات مافوق بفرستد.

کار مهم ایشان که توفیق بسیار در آن بدست آوردند در زمینه اعزام مبلغین و «مسیوئر» های دینی بود و آنها مبادی کاتولیکی را در ممالک آسیا، هندوچین و ژاپون انتشار داده در انهای قرون شانزدهم و هفدهم میلادی به امریکای جنوبی و شمالی سنت لورانس و دره میسیسیپی و مکزیک و کالیفرنیا رسیدند.

در اندرون نفوذ سیاسی ایشان همچنان در بعضی از بلاد مانند فرانسه و اسپانیا و پرتغال و اطریش بعد کمال بود و کارها و مشاغل عمده سیاسی برعهده خود گرفتند و باقتضای ممالک جهان راه یافتند و در دربار شاهزادگان و سلاطین نفوذ حاصل کردند. در جنوب آلمان با نصارای فرقه لوتران بمبارزه برخاسته و از انتشار آن مبادی جلوگیری کردند و در قتل عام پروتستانها طایفه ززویتها دست در کار بودند. ولی این اعمال مخفیانه و توطئه‌های سری آنها را نه فقط نزد پروتستانها بلکه در پیش کاتولیکها هم منفور ساخت.

در قرن هیجدهم ممالک اسپانیا و فرانسه و پرتغال کاملاً در قبضه نفوذ آنان درآمد. در وقت حاضر گرچه از قدرت و نفوذ ایشان بسیار کاسته شده ولی هنوز عوامل و کایکنان جدی با آنها بشمار می‌آیند و برطبق فتوای شورای ترانت Trent در انتشار دین کاتولیکی مجاهدت می‌نمایند.

بعواضات ززویتها در قرن شانزدهم و هفدهم انجمنهای دیگر نیز در میان رجال و نسوان تشکیل شد که همه از افراد کاتولیک بسیار متمصب و بحرارت تشکیل شده‌اند و سازمان انجمنهای قدیمی کاتولیکی را ناگزیر بسبب و روش خود تجدید کردند. از آنجمله فریق فرانسیسکانها و دمی‌نیکانها نیز در قرون اخیر تجدید حیات یافته‌اند و روش ریاضت و ایمان آنها نیز حتی به بساط و دستگاه پاپ هم نفوذ کرده است و از آن زمان نام کسانی که بمسند اعلای پبابی می‌نشسته‌اند همه دارای طبایع سخت و متمصب و کاتولیکهای مؤمن و راسخ العقیده می‌باشند.

تحولات در کلیسا و اصول عقاید مسیحی از ۱۷۰۰م.

در قرن هیجدهم نهضت و جنبش اصلاح کلیسای کاتولیک رو بضعف و دودور نهاد.

در فرانسه لویی چهاردهم قبلاً افتداری پاپ را محدود ساخت و عواید اسقف‌نشین‌های بلامتصدی را بخود اختصاص داد و کشیشان و روحانیون فرانسه را بر آن داشت که علناً برخلاف مسأله اصل مصومیت پاپ برخیزند و از آزادی و استقلال خود که بنام حریت گال Gallic Liberty معروف است استفاده کنند. هم در آن قرن انتشار و توسعه روز افزون روح استقلال عقلی و منطقی در میان عده بسیاری از فرانسویان بالاخره منتهی به انقلاب فرانسه گردید که نهضت ضد روحانیان و کشیشان در آن قدری شدت یافت که مدتی دین مسیح را رسماً لنو و منسوخ دانستند. گرچه بعد از آن آزادی مذهب برای همه اعلام گردید ولی ناپلئون چون با کلیسای کاتولیک آشتی کرد مصمم بود که آنها همیشه در قبضه اختیار حکومت درآورد.

در آلمان بمدار جنگ‌های سی‌ساله مصیبت خیز بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که سبب شد صدی شصت و پنج از نفوس و سکنه آلمان کاسته شود بالاخره بعد از جنگ‌های ناپلئون دره‌ای فرا رسید که رومانیتیزم (حساسی بر علیه روح راسیونالیزم (عقل) عکس‌العملی بوجود آورد و دوباره کلیسای کاتولیک قدری از اقتدارات خود را دیگر بار بکف آورد.

دویم رفته در قرن نوزدهم ممالک اروپا در تحت عنوان وحدت کاتولیک عالم بعضی از اختیارات و اقتدارات پاپ را شناخته و برای مردم ماوراء آلب این نظر و فکر انتشار یافت که بالاخره سرحد نهایی اختیارات دینی منتهی بآنطرف جبال آلب میشود یعنی مرکز واتیکان نقطه غائی آنست و پاپ‌ها هم بدیهی است که همه در بسط و نشر این فکر بمنتهای شدت کوشیدند.

در قرن نوزدهم دو مسئله اصولی مهم مطرح گردید: اول در سال ۱۸۵۴ پاپ پیوس نهم Pius IX قاعده‌ای وضع کرد و مسأله عصمت و طهارت مریم عذرا را طرح نمود و آنرا یکی از اصول دین مسیحیت اعلام داشت. بر طبق این اصل هر کاتولیک مؤمنی باید معتقد شود که مریم مادر عیسی برای آنکه اهلیت و استحقاق مادری عیسی مسیح را داشته باشد از گناه اصلی و ذنب ازلی پاک بوده و بالفطره طاهر و معصوم متولد شده است. دوم در سال ۱۸۷۰ همان پاپ اعلامیه‌ای صادر کرد و اصل مصومیت پاپ‌ها را جزو اصول دین قرار داد بمبارت دیگر گفتند که هر چه پاپ‌ها در حدود دین و مذهب بگویند یا بکنند خالی از ذنب و خطا میباشد. هر چند این اعلامیه مقام پاپ را بالا برد و باو در عالم ایمان و اخلاق مسیحیت منزلتی اساسی و ارجمند عطا کرد ولی در همان زمان چون احساسات ملیت پرستی (ناسیونالیزم) در ایتالیا اشتداد یافته بود در انقلاب ایتالیا زعماء زین فکری مانند گاریبالدی و مازینی بوجود آمدند و در همان تاریخ که پاپ اعلامیه خود را صادر میکرد، ویکتور امانوئل شهر روم را در تصرف آورده و بمدار مراجع بافکار عمومی «plebécite» با اکثریت قریب بانفاق از ملت ایتالیا اجازه گرفت که اختیارات سیاسی و ارضی پاپ را از او منتزع ساخته و برای دستگاه پاپ فقط سه قصر که عبارت باشد از واتیکان Vatican و لاتران Lateran و کاخ ناپستانی گوندولفو Castel Gondolfo که محل حکمرانی پاپ اعظم است چیزی دیگر باقی نگذارد.

بعضی تحولات جدید

در اواخر قرن نوزدهم بسیاری از متفکرین کاتولیکی مذهب امم از کشیش و غیره بر آن

اندیشه شدند که تحقیقات جدیدی در زمینه تاریخ و تحقیقات کتب مقدسه دینی بعمل آورند و هم چنین اکتشافات علمی را مخصوصاً در میدان حیوان شناسی و زمین شناسی که منطبق بر نظریه جدید « تکامل طبیعی » evolution است، مورد مطالعه و توجه قرار دهند. در نتیجه نهضتی کوتاه بوجود آمد که از آن به « مدرنیسم کاتولیک » تعبیر کردند. آنها میخواستند بین معتقدات و مبادی ایمانی کاتولیک با علوم جدیدی و مباحث انتقادی اخیر نوافقی بوجود آورند. هواخواهان این جنبش در همه ممالک اروپا مانند فرانسه و انگلستان و آلمان بسیار شدند؛ لکن پاپ پیوس دهم بیشتر این قبیل افکار را محکوم دانسته و با کمال شدت آنرا محکوم ساخت و در طی فرمان دینی بسال ۱۹۰۴ این حرکت را مخالف دین اعلام کرد و آن جنبش بکلی خامه یافت.

بعد از آن نهضتی دیگر بوجود آمد که بیشتر موفقیت حاصل نمود که در آن نیز کوشش می شد مبادی و اصول کاتولیک را با افکار جدیده تطبیق نماید این نهضت بنام تاسمیسم جدید Neo-Thomasism موسوم است. از آن جهت که پیشوایان آن سعی کرده اند سراسر فلسفه کلامی قبیس تماس و کینیس را با اصطلاحات جدیده تطبیق کنند تا با جریانات عصر جدید موافق شود. ولی پاپ اعظم که حاکم نهائی این قضیت است و صحت بحث در مسائل ایمانی و اخلاقی موقوف با اجازه اوست هنوز در این باب نظری اظهار نفرموده است.

از هر دو نهضت مهم تر و بالاتر آنست که شخص پاپ اعظم مسئولیت خود را در امر نظارت مسائل دینی و اخلاقی در سراسر جهان احساس کرده و در سنین اخیر و در مواقع عدیده بیشتر از ایام ماضی در قضایای عمومی بین المللی بنام خداوند متعال و کلیسای مسیح اعلامیه ها صادر میکند.

رو به مرتفعه کلیسای کاتولیک بخوبی پی برده است که در عصر حاضر ناچه اندازه عمل و مجاهده؛ او در زمینه امور بین المللی اهمیت و ارزش دارد. از جمله فعالیت هایی که در این باره بکار برده اند همانا تأسیس کنگره اوزکاربستیک Eucaristic Congres است که مابین تمام کلیساهای کاتولیک در هر دو سال یکبار در یکی از نقاط ممالک کاتولیک تشکیل میشود.

هم چنین جماعت و سلسله ای بنام پالیست ها Paulists، بوجود آمده که سعی کافی می نمودند تا میلین توانا بممالک خارج مخصوصاً به دول متحد امریکای شمالی بفرستند و کتب و مطبوعات کاتولیکی را در میان مسیحیان دیگر فرق نشر و توزیع کنند. احساس عمومی در سراسر عالم مسیحیت متمایل به وحدت کلیسات و کلیسای کاتولیک را نیز در تحت تأثیر قرار داده است. و پاپ اعظم کنونی یعنی جان بیست و سوم John XXIII در سال ۱۹۵۹ به تشکیل شورای اکومنیک Ecumenic فرمان داد. و نمایندگان تمام کاتولیک های جهان در سال ۱۹۶۱ در شهر روم گرد آمدند و در هزار و پانصد تن اساقفه عالم در آن شرکت کردند و دارالانشار خاصی تشکیل شد بمتنظور کمیته مشورت تا مسئله ایجاد رابطه بین مسیحیان کاتولیک را با مسیحیان غیر کاتولیک محل مطالعه قرار دهند و هر چند در مسائل اصولی توافق و راه حلی پیدا نکردند ولی در مسائل فروعی مانند عادات و نظامات با یکدیگر توافقی بدست آورده اند.

۱ - در فرانسه آلفرد اویزی Alfred Loisy در انگلیس جرج تیرل George Tyrrel در آلمان هرمان شل Hermann Schell پیشوایان این نهضت بودند.

۸. مذهب پروتستان درازمنه جدیده

بایدگفت باستانهای جنبشی واحدکه اخیراً بظهور بیوست تمام اصلاحات و تبدلاتکه در فرقه پروتستان روی داد همه مربوط به قبل از قرن ۱۸ میباشد . این امر جدید عبارت است از ظهور و انتشار متدیسیم Methodism . آنرا نباید يك اصلاح دینی بشمار آورد بلکه اساساً عبارت است از توجه باوضاع و احوالکونونی که در نتیجه ترقیات علوم طبیعی و توسعه سرمایه داری عموم درجهان صنعت پیش آمده است . بنابراین نباید آن نهضت را يك اصلاح دینی نام نهاد . و آن نظریه و فکر جدیدی مقدمه تبدلات در عصر حاضر میباشد . اکنون باید آنرا باجمال شرح دهیم .

دلیزم در قرن هیجدهم Deism

انتشار علوم بمعنای جدید آن در ممالک غرب در نزد دانشمندان و متفکرین در قرن هیجدهم بوقوع بیوست و نورانیت فکری و روشنائی دماغی مابین طبقات مردم انتشار یافت. مسأله مذهب صورت دیگری بخود گرفت و میبایستی از روی قیاس علمی موضوع آن هم مثل سایر مسائل علمی مورد مطالعه قرارگیرد . روشنفکران جدید در این قرن البته بمبادی اصولی و تحقیقات کلامی مذهب قانع نشده و درصدد برآمدند که تحقیق جدیدی بنمایند و بدانند انسانهای بدوی چگونه متدین شده اند یا عبارت دیگر مذهب در طبیعت چگونه نشأت گرفت . منعب الهامی که مبتنی بر وحی و مکاشفه بود در نزد ایشان مطرود شد و در برابر دیده خردمندان ، آن بنای رفیع درهم فروافتاده متلاشی گردید . با مطالعه قوانین آهتین طبیعت که جهان مادی را برطبق آن باکمال انتظام و زیبایی در تحت تاثیر قوای میکانیکی در حرکت آورده . همانطور که گالیله و نیوتن با قواعد و اصول ریاضی ثابت کردند مسأله معجزات و انجام امور خارق الطبیعه که مطابق اصول مذهبی مقرر بود منکر شدند ، نزد ایشان ذات الوهیت علت معلومات جزئی نبود و در چهارچوبه طبیعت محسوس وجود ربانی ضرورت حاصل نمیکرد . مقام قدس صمدانی از حیث زمان و هم از جهت مکان بسی دور تر از عالم مادیات قرار گرفت . پس اینگونه متفکرین که در باب مذهب اندیشه ها و افکار نوین حاصل کردند به دئیست Deist «خدانشناسان» معروف شدند . نزد آنها خداوند خارج از سرحدات کیهان قرار دارد و خلقت به صنع او در قدیم انجام گرفته و آن عهد قدیم خالق کل بوده است ولی در زمان حادث معنی طبیعی در جهان حکم فرماست پس برای اینکه ما بین مبادی مذهب و قوانین علوم طبیعی تناقض و تراحمی روی نهد حقیقت خالق را از امر خلقت تفکیک کردند و گفتند دستگاه آفرینش بخودی خود متحرک است و بنابراین آنرا بدون ارتباط با مبادی مذهبی مستقلاً باید محل مطالعه قرارداد . بسیاری از کشیشان میرز و دانشمندان آن قرن هم در انگلستان و هم در قاره اروپا پیرو مبادی دلیزم شدند البته آنها تاحدی متمایل به توحید محض و در حقیقت پیرو واحدیون Unitasism بودند و ثالثاً را پنهانی انکار کرده و در خلوص عقیدت آنها سستی و فتوری روی داده بود . سخنان ضد عرفانی آنها منجر بآن شده که فکر «متدیسیم» بوجود بیاید تا بوسیله آن دوباره روح و قلب انسان بسوی مبادی مسیحیت باک و بی آلاش قدیم بازگردد . پس عامه مردم همه با اشتیاق این روش جدید «متدیسیم» را پذیرفتند .

متدیسم Methodism

انتشار متدیسم در موقعی بود که انقلابات صنعتی در جامعه بظهور رسید و مردم از دهات بشهرها روی آورده و در آنجا ساکن می شدند. احساسات و تمنیات روحانی این جماعات تازه وارد را تشکیلات و تعالیم کلیساها راضی نمی ساخت. شخصی بنام جان وزلی John Wesley و همسراهای او شروع بیک سلسله مواظ و خطابات جدید نمودند تا آتش ایمانی در درون مردم شهر نشین از نو مشتعل سازند.

لقب متدیست را هم شاگردیهای جان وزلی که با او در آکسفورد درس می خواند بطور رسمی بخشد و کنایه براو و پیروانش نهادند، چونکه آنها با اسلوب مرتبی مشغول مطالعه منظمی (متدیك) در مبادی دینی بوده و ادعیه و اورادی چند از روی قاعده و ترتیب در منازل خود می خواندند و مجاهده می کردند که خدای تعالی را از مقام الوهیت در آسمانها متنازل ساخته به خود به پیوندند.

ایشان معتقد بودند که دین امری حقیقی و حیاتی است و باید درون کلیسای انگلند تجدید حیاتی بعمل آمده برادران مسیحی خود را پیرو هر کلیسایی که باشند بکند و یکتا و یگانه سازند. جان وزلی و یک نفر داعی دیگر موسوم به جرج وایت فیلد برای نشر مبادی خود در اطراف و اکناف جزایر بریتانیا سفر کرده همه جا بوعظ و تبلیغ پرداختند و هزارها نفوس بآنها گرویدند پس لازم آمد که اسم و عنوان خاصی به آن گروه بگذارند، از اینرو آنها را «کلیسای متدیست» خواندند.

جان وزلی در انگلستان سال ۱۷۰۳ متولد گردید و در دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده تربیت شد و با مسیحیان مرویان Moravians در آلمان آشنا گردید و مسافرتی به جورجیا مستعمره جدید امریکارفته در مراجعت بانگلیس با اتفاق بکنفر آلمانی از پیروان بنام بطربوهلی در لندن ایمانی تازه یافته و اعتقادی نوین پیش گرفتند. پس بیاده راه افتاده در صحراها و مزارع برای ده ها هزار نفر مردم مؤمن با حرارت و عظ و خطابه ایراد نمودند. در انگلند و اسکاتلند و ایرلند مبادی آنها انتشاری تمام یافت. بزودی کلیساهای متدیست در هر گوشه و کنار برپا شد که در آن علاوه بر مناسک و تشریفات رسمی ظاهری مبادات بر حرارت و غلیان میپرداختند و سرودهای گرم و پر شور می خواندند.

این کلیسا و تعالیم اصحاب آن بزودی از حدود جزایر بریتانیا تجاوز کرده به کولونیهای امریکای شمالی سرایت کرد. هفت بار وایت فیلد که مانند وزلی از دعوات آن طایفه بود، بآن کشور مسافرت کرده و جمعی کثیر پیرو او گشتند و پروتستانها همه جا باو گرویدند. در نیویورک در سال ۱۷۶۶ نخستین تشکیلات متدیست ها سازمان یافت و از شرق امریکا تا غرب آن قاره پهن گردید. از آن تاریخ تا کنون کلیسای متدیست یکی از بزرگترین مجامع مسیحی در ایالات متحده امریکای شمالی میباشد.

مبلفین Missionaries

قرن نوزدهم را باید در حقیقت قرن بزرگ عالم پروتستان بحساب آورد. در ممالک متحده

امریکای شمالی يك سلسله نهضت‌هائی بظهور پیوسته که برعند پیروان فرق بابتیست‌ها و متودیست‌ها افزایش داد مخصوصاً در ایالات مرکزی و غربی آن‌کشور جنبش دینی نیرومندی نمایان گشت در انگلستان پیشرفت جدیدی بنام **اوانجلیک** Evangelic بحصول پیوست و انجمن بزرگی بنام جوانان مسیحی Y. M. C. A در سال ۱۸۴۴ در لندن تشکیل شد. هم‌چنین سازمانی بنام لشکر نجات Salvation Army در ۱۸۶۵ بوجود آمد. در آلمان دوتن از علماء متاله و عالم در علوم دین بنام شلیماسر Schelermacher در ۱۸۳۴ و ریتشل Ritschel ۱۸۸۹ صورتی آزادتر و لیبرال به افکار مذهبی پروتستانهای آلمان عطا کردند.

ولی بالاتر از همه اینها دو واقعه بزرگ که در این قرن واقع شدیکی عبارت بود از ایجاد میسیون‌ها و هیاتهای مبلغین و دیگری تأسیس مدارس روز یکشنبه که هر دو در تاریخ دین مسیحی پروتستانی این قرن اهمیت بسزادارند.

البته کانولیکها در ارائه طریق باین مبلغین پروتستان حق سبقت دارند. نخستین باروقتی که هولاندها در جزایر هند شرقی در قرن ۱۷ تأسیس پاسگاههای تجارتی کردند، کشتیان پروتستان دیار خود را نیز تشویق نمودند که دنبال آنها برای تبلیغ مردم بومی بآن جزائر دور دست مسافرت کنند. همین احساس نیز در متصدیان کلیسای انگلند نسبت به بومیان (هندوهای قرمز پوست) امریکا بظهور پیوسته اولین بار در ایالت «نیوانگلند» در قرن هیجدهم انجمنی برای انتشار انجیل تشکیل گردید. کویکرها چنانکه گفته شد بنوبت خود از ابتدا مبلغینی به جزائر هند غربی و فلسطین و نقاط مختلفه اروپا اعزام داشته بودند.

هنگامیکه کاپیتان کوک سیاح انگلیسی سفر نامه خود در جزایر جنوب پاسفیک را انتشار داد (۱۷۷۹ - ۱۷۶۸) و از اوضاع آن بلاد اوصاف جالبی بیان کرد جلب توجه اشخاص را نمود تا آنکه شخصی بنام ویلیام کاری William Carey مصمم شد که برای تبلیغ دین مسیح به هندوستان مسافرت کند و اولین جامعه بابتیست‌ها Baptists را برای انتشار انجیل در میان بت پرستان در آن دیار تأسیس کرد (۱۷۹۳). بعد از آن در لندن (۱۷۹۷) در دینبرو و در گلاسکو انجمنهای خاصی برای تبلیغ مبادی کلیسای انگلیس و برای نشر مبادی متودیست‌ها پی‌درپی تأسیس گردید. در امریکا هم در سال ۱۸۱۰ معروف‌ترین مؤسسه تبلیغاتی بنام A. C. و بنام A. B. C. پی‌در پی تأسیس گردید که در تحت حمایت کلیساها نشر عقاید پروتستانرا در همه ممالک جهان وجهه همت خود قرار دادند. و ممالک دیگر مانند دانمارک، آلمان، فرانسه و سویس نیز عقب نمانده دستگاه های تبلیغاتی مذهبی بنیاد نهادند.

گزارشهایی که ازین مبلغین در اطراف جهان رسید کلیساهای اصلی آن ممالک را تشویق می نمود بطوریکه در آغاز قرن بیستم هیجان و جنبشی نوین در همه آنها محسوس گردید و بالاخره در این اواخر مقاصد تبلیغاتی افکار جدیدی در خدمت به ابناء بشر در هر محیط زندگی ایجاد کرد.

تربیت دینی

لزوم تعلیم و تربیت مذهبی به نوباوگان و جوانان هم‌از آغاز مورد توجه کلیسای پروتستان

قرارگرفت و در صدد برآمدند که اصول و تکالیف دینی مسیحی را بنوآموزان تلمیم دهند . این اندیشه مقدمه تعلیم کاتیشیزم Catechism گردید . عملی کردن این نیت عاقبت در شهر گلوستر Gloucester در انگلستان بدست مردی بنام ربرت ریکز Robert Raikes بحصول پیوست . وی برای آنکه جهت اطفال بی صاحب ولگرد آن شهر وسایل آموزشی و پرورشی فراهم سازد در درسال ۱۷۸۰ اولین مکتب روز یکشنبه را در آنجا تأسیس کرد که باین گونه کودکان خواندن کتاب - المقدس را بیاموزند .

از آن زمان مکاتب روزیکشنبه شروع شده بصورت جنبشی در تمام ممالک پروتستان درآمد بطوریکه در آخر قرن نوزدهم یکی از مؤسسات مهمه اجتماعی گردید و سرعت در تمام جزائر بریتانیا و ایرلند انتشار یافته تمام ممالک پروتستان اقلیم اروپا سرایت کرد و بالاخره از اتلانتيك هم گذشته درقاره امریکا هم معمول گردید . انجمن های مکتب یکشنبه S.S.S. در لندن و در دیگر شهرهای بزرگ اروپا و امریکاتشکیل شد و اکنون مدت یکقرن است که مصدرخدمات و ترفیقات عظیمه شده اند درسال ۱۹۰۷ انجمن بزرگی بنام انجمن جهانی مکاتب یکشنبه W.S.S.A. بوجود آورده اند . بطوریکه این تشکیلات در این قرن از افراد مهم و اساسی کلیساهای پروتستان در اطراف جهان شده است .

دین و علوم طبیعی^۱

قرن نوزدهم در شرف اختتام بود که ناظر وشاهد کشمکش مابین مذهب ارتودوکسی و نانو- رالیزم مبتنی برعلم گردید . و بسیاری از مسیحیان خالص اعتقاد درآنچه میدیدند و می شنیدند قلباً ضعیف و متردد گشتند . یکی از مبادی جدید که زودتر از سایر مباحث موجب مناقشه و جدال بین دین و علم گردید همانا ظهور و تکامل قوه انتقاد تاریخی و سبک جدید در انتشارتاریخ بود . دوتن از مورخین معروف این عصر یکی هیوم Hume و دیگری ژیبون Gibbon در قرن هیجدهم درباره بسیاری از مبادی مسلمة کتاب المقدس که مبنای معتقدات مسیحیان بود تولیدشک و شبهه کردند ، هرچند آنها درو تاریخ حیات عیسی و کتاب مقدس را بصورت واحد مستقلی مورد تفتیش و تحقیق علمی قرار ندادند . اما در قرن نوزدهم این انتقاد تاریخی نیز صورت وقوع حاصل کرد . محقق آلمانی بنام دویداستراس David Strass و فیلسوفی فرانسوی بنام ارنتس رنان Ernest Renan در کتابهای بزرگ خود که برمنشأ تحول علمی عصر جدید بود هر دو تارسیخ سرگنشت عصر عیسی را محل بحث و تجزیه و تحلیل قرار دادند و نیز در آنصبر مطالعه در متن و بحث ادبی و تاریخی در صحف کتاب المقدس مشهود ساخت که صحف مذکور اثر یک نفر نویسنده نیست بلکه مؤلفین بسیار در طی قرون و اعصار آنرا بمالهم وجود آورده اند . مثلاً ثابت شد که اسفار خصمه (Pentateuch) (توریه) بقلم نویسندگان مختلف در طول مدت لاقول پنج قرن بوجود

۱- در اصل کتاب عنوان این مقال را «پروتستان و علم» نهاده ولی چون مفاد و مفهوم این مبحث عام است و حتی شامل عموم عقاید مذهبی جهان میشود ما در این ترجمه عنوان را عام تر قرار داده عنوان آنرا «دین و علوم طبیعی» قرار دادیم .

آمده است. همچنین کتب عهد جدید را تجزیه و تحلیل کردند و آنرا بطبقات و منابع مختلف Q.M.L. و اخبار و روایات اصلی باز گردانیدند. از این اکتشافات و مباحثات علمی جدالی شدید مابین اهل علم و اصحاب دین بوجود آمد و عالم پروتستانیزم را بدو گروه متمایز منقسم ساخت که اولی را بعدها اصولیون «Fundamentalists» نامیدند و آنها کسانی بودند که هرگونه تفتیش و انتقاد در کتب مقدسه را ممنوع و حرام دانستند و دومی را جدیدیون «Modernists» لقب دادند و آنها بر آن بودند که بررسی و بحث در کتب مقدسه دینی مانعی ندارد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم کتابی منتشر گردید بنام «اصل الانواع» «Origin of Species» تألیف داروین انگلیسی که آتش این نزاع و جدال خصمانه و دامنه دار را بیش از پیش مشتعل ساخت و فریادهای خشم و غضب از هرسو بلند گردید. زیرا سخنان داروین و کلمات حکیم دیگری که سلف او بود بنام لامارک Lamark که نظریه تطور و فلسفه رشد و ارتقا را تحریر کردند در نتیجه نه فقط داستان خلقت مذکور در فصول اولیه سفر تکوین (توریه) را منکر گشتند بلکه هرگونه نظریه و عقیده ای در باب خلقت عالم بدست خالق مدبرک دانا را ابطال نمودند. در همان اوقات پیروان فیلسوف آلمانی موسوم به هگل Hegel مبدأ وحدت مطلقه مونیزم Monism را به سبکی مبتنی بر فلسفه مادی شرح و تفسیر نموده و در نتیجه قویاً نظریه تطور و ارتقا را طرفدار گشتند. در این اثنا دانشمندان دیگر مانند لودویگ بوکشر L. Buchner و ارنست هیکل E. Haeckel جلو آمده و علم دار فلسفه مادی بیگانگی گشتند که دیگر محلی برای ایمان بوجود در بوبیت باقی نماند.

فورباخ Faurbach آلمانی مثلاً در ۱۸۴۱ این نظریه را وضع کرده بود که سر و راز تئولوژی (علم الوهیت) همانا در علم انترپولوژی (علم انسان) نهفته است و عقیده بالوهیت ناشی از نفس پرستی است که انسان اعتقاد نسبت به نفس خود دارد. در همان اوان فلاسفه انگلیسی مانسند طماس هکسلی Th. Huxley و هربرت اسپنسر H. Spencer علناً این نظریه علمی را اعلام داشتند که فاصله ای مابین انسان و حیوانات دیگر وجود ندارد بلکه انسان بنواهیس نشو و ارتقاء بطبی و تدریجی از نوع مرتقای بوزینه بظهور رسیده و تکامل یافته است. بدیهی است این نظریه حس خشم و هیجان شدیدی در میان کهنه پرستان و مکاتب قدیمی آن مملکت بوجود آورد.

مسیحیان حقیقی که باصل اختلاف انواع و خلقت مستقل هر یک از انواع ذوی الحیات به شیت بالنه الهی معتقد بودند با این نظریات و تئوریهای جدید مخالفت و مباحث داشتند. در آن هنگام نوبت به زمین شناسان (ژئولوژیستها) رسید. آنها نیز نظریه لیل Lyell را وضع کردند که میگفتند تاریخ پیدایش و وجود کره ارض مبتنی بر ناموس تکامل و تطور تدریجی است و برای اثبات مدعای خود فسیلها «حافیر» یعنی حیوانات متحجره را که از دل سنگها بیرون آمده بود دلیل قانون نشو و ارتقاء بیولوژی دانستند و گفتند ذوی الحیات این چنین در طی میلیونها سال انواع مختلف تنوع و تکامل حاصل کرده اند. در جواب آنها نیز معتقدین به کتاب المقدس گفتند که باری تعالی این فسیلها و اجسام حیث متحجره را روز ازل در دل صخرهها از روی مصلحت خلق کرده است که مشرکین و اهل ضلال رسوا شوند و کفر ایشان آشکار گردد و ملامون و معطرود در پیشگاه فسی قرار بگیرند. بالاخره در اواخر آن قرن نظریات جدیدی در علم شیمی حیوانی Bio.chemistry بظهور رسید و منکر وجود مبداء حیات اولیه در موجودات حیث گردید. همچنین تئوریهای تازه در

علم النفس Psychology تدوین شد که وجود روح و حتی عقل و دراکه را انکار نمود. با این مباحث علمی جدید برای مؤمنین و معتقدین چاره و گزیر نماند جز آنکه ناچار میبایستی یکی از دو راه متضاد را اختیار نمایند. یا باید معتقد شوند که علم صواب و حق است و دین خطا و باطل. یا بر آن شوند که علم یک سلسله حدسیات موهوم و فرضیات باطل است و دین یعنی کلام الهی معنی برکتب مقدسه (Bible) غیر قابل انکار و از اول تا آخر حق صرف است.

در میان این معرکه بعضی از مسیحیان آزادفکر (لیبرال) یقین داشتند که بین علم و دین ارتباطی جوهری موجود و سازش آندو محال نیست بعضی مردان متفکر مانند هانری دروموند H. Drummond اسکاتلندی در کتاب معروفی بنام «قانون طبیعت در عالم روحانیت» و دیگری جان فیسک J. Fisk امریکائی در کتاب مشهور خود بنام «خلاصه فلسفه جهانی و فکر ربوبیت در برابر تأثیرات علم جدید» سعی کردند این فرضیه را ثابت کنند که قانون نشو و ارتقا و ناموس تطویر و تکامل روش الهی در کار خلقت است و علم نه تنها با دین میبایستی ندارد بلکه موافقت کامل بین آنها در وجود است. مثلاً داستان آفرینش را همانطور که در سفر پیدایش (توریه) ذکر شده باید قبول کرد و در واقع آن با تئوریهای علمی جدید نیز منطبق میشود و اگر تفسیر تحت اللفظ درست نباشد ولی در عالم ذوق و شمر جوهر آنرا نمیتوان منکر شد. منتهی صورت و ظاهر آن قابل تفسیر و تأویل است. آنها گفتند بخودی خود علم روی فرضیاتی در حرکت است که مافوق استدلال میباشد و در آن نیز جوهر ایمان وجود دارد. لیبرالهای مسیحی در این اواخر اظهار داشتند که فلسفه مادی محض بصورتی که در قرن نوزدهم ظاهر شد فعلاً قابل قبول نیست. علماء مادی هیچگونه سندی در دست ندارند که اصل جواهر و دقایق یعنی (الکترونها و پروتونها) از چه چیز در آغاز آفریده شدند. از اینرو باید در قضایای مربوط بخلقت کیهان و آفرینش با دیدهای وسیعتر و ضمیری روشنتر بمسائل حیاتی (ارگانیک) نظر نمود. حتی تجزیه و تحلیل جدید در علم ارواح پسیکولوژی را با مبادی تشکیل بسیطه (Integration) و تشکیل مرکب (Configuration) هرگز نمیتوان بطور قطع قبول کرد و منکر روح گردید. در نتیجه لیبرالها ثابت نمودند که ایمان دینی مسیحی تزلزل ناپذیر است و بیروان دین حتی در اکتشافات علمی جدید بر همین دلائل قاطعی بر صحت عقاید خود بدست میتوانند آورد.

خلاصه گفتند چون حقیقت در هر حال واحد است و تجزیه و تعدد ناپذیر میباشد بنابراین نظر دائم به قوه حیاتی و مطالعه آن بطور کلی باعث آنست که باکدلان صافی ضمیر به خدای تعالی نظر نمایند.

فاجعه مصیبت انگیز جنگ جهانی اول نظریه این جماعت لیبرال را که بر امید مطلق و بیک بینی محض و ایمان نجد و اعتقاد بر روح انسانی قرار داشت بشدت متزلزل کرد و از آن پس نظریه جدیدی بوجود آمد که آنرا ارتودکسی جدید Neo-Orthodoxy نام نهادند. بر طبق آن علم مادی و انتقاد تاریخی مورد قبول بیروان آن فرضیه میباشد ولی در عین حال قویاً معتقد است که خدا مبدع و مخترع طبیعت و تاریخ نیست آنطور که لیبرالها گمان کرده بودند. بلکه خداوند متعال ذاتی است مافوق جهان مادی و از طبیعت و انسان بکلی جدا میباشد و او مطلق محض و کلی محض است که از حدود و ثنور خطاها و اشتباهات بشری عبور کرده و در سراسر تاریخ نمایان میشود و بدون نفوذ ذات ربوبیت در نهاد بشری هر آینه آدمیزاد در وادی ضلال و گمراهی خواهد افتاد. دانشمندیانی

مانند کارل بارث K. Barth و امیل برنر E. Brunner در این فرضیه آتقدر پیش رفتند که از مراحل اصلین و جدیدیون قدم فراتر نهاده در حقیقت يك میده تازه ای وضع کردند که نوعی از (تنویت) دوگانگی بین خالق و مخلوق میباشد. و هنوز در حال حاضر این مشاجره وجدال باقی واصحاب دعوی در فیل و قالند و معلوم نیست که عاقبت لیبرالها شکست خورده و عقیده بوجود ذات الهی در مظاهر بشری و میده ازلت و ظهور زمانی را در موجودات رها خواهند کرد یا خیر؟

نهضت اتحاد کلیساها

جریان اختلافاتی که در بین کلیساهای پروستان تا پنجاه سال قبل وجود داشت فلامتوقف مانده است و از هر طرف میل به اتحاد و یگانگی و نزدیکی و و داد احساس میشود. این نهضت جدید يك قسمت مدیون فکر روشن لیبرالهای مسیحی در فرق وتیره های مختلف است که همه يك سطح متحد و یاب به یگانه برای میده دین و ایمان مورد قبول عموم قرار میدهند. يك قسمت نیز اثر طبیعی تحولات اوضاع اقتصادی واجتماعی جهان است. از جمله ایجاد وسایل سریع السیر حمل و نقل که همه اجزاء جهان را بهم مربوط ساخته است و يك قسمت نیز نتیجه انکار و شکی است که بواسطه علوم جدیده پیدا شده و تمایل عمومی که همه به مسائل سیاسی پرداخته و از دایره مذهب دور مانده اند باعث شده که همه بیروان دین و ایمان را در جهان بهم دیگر نزدیکتر سازد. مساعی جمیله که در انبساط و توسعه عظیم مسیحیت در اقطار جهان اکنون بعمل می آید، ایجاد روابط فنی و تبادل مطبوعات و انتشارات بین تیره ها و فرقه های مختلف مانند سرودها و مباحث دروس و اعمال صالحه تشکیل مجالس عمومی بین کشیشان ودانشمندان دیگر از ملل مختلف، تأسیس شوراهای و کمیته ها و کنفرانس ها واردوهای ملی و بین المللی بین فرق مسیحی بالاخره این فکر را در اذهان منور راسخ کرده است که پروتستانیزم اگر انشقاق و انقسام حاصل کند، نتیجه قطعی آن هر آینه ضعف و انحطاط است. مخصوصاً در این روزگار که دیگر مسأله تعیین سرحدات در مسائل ادبی و فرهنگی خاصه در دین و مذهب از میان رفته و دیگر در این باره صحبت از فلان شهر یا فلان قصبه نمیشود بلکه سرنوشت مردم سراسر جهان همه بیکدیگر متصل و مربوط گردیده است.

وجود این عوامل و اسباب همه باعث شد که زعماء و کلیساهای جهان متفق شوند و برای نجات اجتماعی راه وحدت و یگانگی را به پیمایند. البته این نظریه و فکر اتحاد کلیساها از ابتدای آغاز نبود بلکه از یقترن قبل هم در اروپا و هم در آمریکا بظهور رسیده بود. مبتکرین این اندیشه نخست رؤساء ممالک بودند که همواره در مواقع عیدیه ابراز میل میکردند که عالم مسیحیت باهم متحد شود. بهترین نمونه عملی شدن این ابتکار همانا در سال ۱۸۱۷ بوقوع پیوست که در تحت هدایت وانتکار دولت آلمان کلیسای ملی پروس تشکیل شد و اسباب ارتباط وانحاد کلیساهای فوق لوترانی و اصلاحیون گردید. پس از آن نوبت بخود اهل کلیسا رسید و این نهضت بار دیگر از ناحیه ایشان برانگیخته شد. در آمریکا و اروپا انجمنهای مشترك بنامهای عیدیه مانند، امریکن ترکت سوسیتهی A.T.S. امریکن بیبل سوسیتهی A.B.S. شورای مبلغین قبطی H.M.C. کنفرانس مبلغین خارجی در امریکای شمالی F.M.C.N.A. و غیره بوجود رسید.

بالاخره در دو ساحل شرقی و غربی اتلانتيك انجمنهای عدیده به نیت توحید مسیحیان در برابر قوای شیطانی و نیروهای اهریمنی، مشغول کار و فعالیت گردیدند. در اروپا نخستین قدم مهمی که در این راه برداشته شد همانا در زمینه سازمانهای مبلغین Missionaries بود. مسائل مشکله که در کمیته مشترک فرق پروتستان در زمینه اقدامات مبلغین دینی در بین بود باعث شد که کنفرانسی هظیمی از مبلغین بین‌المللی در سال ۱۹۲۱ در شهر ادینبرگ و پس از آن در ۱۹۲۸ در اورشلیم و پس در ۱۹۳۸ در شهر مدارس تشکیل گردد. در سال ۱۹۲۰ کنفرانسی در شهر لامبیت Lambieth تشکیل شد که کلیسای انگلیس به نیت میانجیگری بین کلیساهای کاتولیک و پروتستان آنرا منقذ ساخت و پس از آن کنفرانسی دیگری به همین منظور در سال ۱۹۲۷ در لوزان انعقاد یافت ولی در سال بعد پاپ اعظم فرمانی صادر کرده و مسأله ارتباط با کلیسای روم را فقط بدون گفتگو و شرط به تسلیم بمبادی و عقاید اصولی کلیسای روم منحصر داشت و راه را بار دیگر مسدود ساخت. ولی کلیساهای ارتودوکس شرقی با روشنی فکروسه صدر این مسأله را استقبال کردند. و در جلسات دیگر آن کنفرانسی که در دینبرگ در ۱۹۴۷ و در استکهلم در ۱۹۲۵ و در اوکسفورد در ۱۹۳۷ تشکیل گردید نمایندگان ایشان شرکت کردند. در نتیجه این تمایل عمومی که مشهود می‌افتاد کنفرانسی بنام کنفرانسی جهانی کلیساهای مسیح در امریکا F. C. ch. A. در امریکا تشکیل گردیده بود. اولین جلسه این مجمع بزرگ در آمستردام هلند در سال ۱۹۴۸ منعقد گشت و دوم بار در شهر اوآستون در امریکا در ۱۹۵۴ انعقاد یافت.

در خلال این احوال کلیساهای مختلف پروتستان در امریکای شمالی و کانادا و اروپا وابسته به تیره‌ها و فرق مختلف مسیحی تشکیل مجامع و کنفرانس‌ها داده در راه ایجاد وحدت و یگانگی همقدم گشتند.

از بسیاری جهات مهمترین اتصال و توحید فرق مختلف پروتستان با یکدیگر در زمینه عملیات تبلیغی و وقوع پیوست و دارای اهمیت و معنای بسیار بود. انتقال آئین مسیحی به ممالک و مراکز جدید به ثابت کرد که اختلافات مابین کلیساهای فرق مسیحی هیچ اثر حقیقی و نتیجه واقعی ندارد. تازه واردین بدین مسیح باین اختلافات غامض کلامی توجهی نکرده و آنرا درست درک نمی‌کردند و حتی آنرا نامناسب و نامربوط می‌دیدند. مبلغین نیز بهر فرق و کلیساکه وابسته بودند وقت خود را در سر این اختلافات کلامی جزئی تلف نکرده و وقتی لازم میشد باهم روزانه اشتراک مساعی کنند آن مسائل را بطاقن بیان می‌گذاشتند و هر وقت این وحدت عمل و شرکت در مقصود بوقوع می‌پیوست مساعی ایشان ب حصول نتیجه نزدیکتر میشد.

باری سخن ما بآخر رسید باید موقع ذکر این نکته نهائی رسیده باشد که مسیحیت واقعی در آن نیست که همیشه روبرو گردانند و بیک طریق نظاره کنند بلکه در طریق جدیدی که در آینده متصل بستمزل مقصود است باید گام بردارند. این فرار از جهان بگوشه انزوا و انقطاع نیست بلکه عبارتست از بذل حیات و صرف عمر برای وصول بمقصدی واقعی و حقیقی که سمی در نجات روحانی و رستگاری و مأموریتی است وجدانی برای رستگاری و نجات بوسیله اسباب و هلال موجود در این جهان. و آن حاصل نمیشود جز به محبت به خدا و به انسان.

فصل شانزدهم

اسلام - مبدا توحید آمیزش آن با فرهنگهای گوناگون

دینی که محمد (ص) آورد در آغاز امر سرعت و انتشاری عظیم یافت و غالباً با جهاد همراه بود و بر افکار مردم شرق و غرب تأثیری ثابت و دائم نموده است . در قرن اول پس از ظهور آن در نظر مردمی که در معرض شمشیر اسلامیان قرار داشتند این دین نوین مانند آتشی بلند بود که از مرکز آن فروزان شده و زبانه آن با سرعتی بیدریغ و شتابان انبساط می یافت و پیش از آنکه بخود آیند و بدانند که چه باید کرد آنها را فرا می گرفت . گروهی از آنان که دستخوش غلبه رسمی آن قرار گرفتند با اداء مالیات خاص (جزیه) رهائی و آزادی یافتند و بسیاری از آنانکه به آئین تازه گردن نهادند و تسلیم شدند و واجبات و احکام آنرا قبول کردند از آن پس « مسلم » نامیده شدند. بعضی دیگر از اقوام جهان آنرا فوزی بزرگ دانسته بآن اقبال نمودند بعضی دیگر بمخالفت و مقاومت برخاستند ولی پیش از آنکه در مقام احتجاج و ستیز بر آیند مغلوب شده و از میان رفتند. ظاهراً (در آن زمان) وسیله ای برای تعدیل احکام سخت و واجبات شدید آئین منطب جدید موجود نبود . در جنوب شرقی و نیز در جنوب غربی اروپا این موج خروشان متوقف گردید و در برابرش پیشرفت و هجوم آن موانعی بظهور رسید که آنرا در این مکان نگاهداشت لیکن سیر روز افزون او بطرف شرق

و جنوب همچنان پیش میرفت تا اینکه عاقبت نیروی فعال آن در اعماق آسیا و بطون افریقا یعنی صد هزار میل دورتر از مرکز اصلی و زادگاه ابتدائی آن فرونشست لیکن همانقدر که صلابت و شدت ظاهری آن مخالفین مقاوم را بوخت انداخته بود سادگی و روشنی آن کسان دیگر رامفتون ساخته بقبول آن سر تسلیم فرو آوردند . اکنون افزون از ربع بلیون (۲۵۰ میلیون)^۱ چنانکه دقیقاً تخمین شده ۴۰ ماره پیروان آن است . اینان همه اسلام را چون دینی کامل و تمام قبول کرده و از تشرف به آن سر بلند و متباهی اند بطور کلی آئین اسلام افکار پیروان خود را به هزارها اوراق کتب و اوراق فلسفی و هزاران مسائل غامضه کلامی منقلب و پیچیده فرسوده نمی سازد . این دین یک کتاب اساسی دارد که از بدو پیدایش تاکنون بطهارت و اوصالت باقی مانده و در آن تبدیل و تحریفی که موجب اختلاف و مناقشه مفسرین گردد راه نیافته . هر چه در قرآن شریف^۲ منصوص است نزد تمام مسلمانان حقیقت محکم و اصل ثابت شمرده میشود . آنچه که در قرآن نیست اگر با سنت پیغمبر اسلام هم موافقت نکند ارزشی ندارد . علائم و ادله مقدمه ضبوط نشان می دهد تا چه پایه تعالیم اسلامی مشتمل بر مبادی سایر ادیان نیز میباشد ولی آنها هم از افتخار و سربلندی مسلمانان نمی کاهد و همین نکته باعث شرف اسلام است که قرآن مکمل و متمم حقایقی است که بطور ناقص در مذاهب و ادیان سلف وجود داشته .

هر کس از عالم ادیان با خیر باشد مسلماً از خواندن قرآن باین نکته بی می برد که شارع اسلام بسیار مطالب از دیگر مذاهب نقل کرده ولی این معنی نیز محل انکار نمی باشد که روایات اسلام هر چند اخبار یهود و نصاری را در بعضی مسائل مربوط به روابط بین خدا و خلق شامل میباشد و هر چند بسیار مسائلی شبیه به عقاید صابیان و زردشتیان را متضمن است مذهب توحید در اسلام دارای یک صیغه عربی خالص است و شخصیت خداوند متعال در آن صورتی دیگر دارد که شبیه سایر مذاهب نیست . این معنی را در ضمن بیانات آتی اثبات خواهیم کرد .

در مطالعه مبادی اسلام بیک اشکال عمده برخورد می کنیم و آن این است ، هر چند که حقایق ایمانی و اخلاقی اسلام بالاخره بوسیله قرآن که حاکم واحد و مطلق آن دین است تشخیص میشود مذهب معلومات موجوده راجع بحیات پیغمبر اسلام و تفصیل انتشار دین او در آغاز امر تنها از قرآن بدست نمی آید^۳ بلکه قسمت عمده این سرگذشت بوسیله احادیث و اخبار « tradition » بدست ما رسیده است و آنها روایاتی است که از طبقه اول مسلمانان شفاهان نقل شده و خلفا عن سلف از یکدیگر گرفته اند تا آنکه پس از مدتی در متون کتب و رسائل بقلب تحریر کتب در آمده و بمارسیده .

۱ - احصائیه های اخیر عدد نفوس مسلمانان عالم را قریب چهارصد ملیون نشان میدهند و با اینکه امکان آمار صحیح و قطعی از غالب ممالک اسلامی میسر نیست در هر حال عدد پیروان دین مبین اسلام از (۲۵۰ میلیون) که مؤلف اظهار کرده تحقیقاً بیشتر است .

۲ - قرآن در السنه خارجی بدو صورت نوشته میشود ، یکی Koran که منطبق با املا خط عربی است و کلمه است و دوم Quran که بر طبق لهجه و تلفظ اصلی آن می باشد .

۳ - در بسیاری از آیات قرآنیه دلائل و نصوص واضح و روشن بر سرگذشت حیات شخصی و تاریخ نشر دعوت اسلام مشاهده میشود و بنده مترجم در کتاب « برهان در تاریخ قرآن » بدان اشاره کرده ام . (فصل سوم - برهان .)

باید گفت قرآن که مورد قبول عامه اهل اسلام در تمام جهان است ولی احادیث نزد فرقه احزاب مختلف اند و اخبار منقوله بعضی را دیگران با نظرسوه ظن تلقی می کنند با اینحال چون اخبار و احادیث از لحاظ تاریخی ارزش بسیار دارند مطالعه مجموعه های عظیم آن ها برای طالب علم اسلام بسیار ضرورت دارد .

۱. عقاید و مناسک عرب قبل از ظهور محمد

احوال اقتصادی و نژادی

قوم عرب مثل دیگر اقوام جهان که بتوان نام برد از حیث خون و نژاد وحدت کامل ندارند هر چند نژاد سامی Semetic خالص در میان ایشان عدداً بر عناصر قومی دیگر افزونی بسیار دارد لیکن خون يك قسمت عمده سکنه عربستان مخلوطی است از پدران سامی با عناصر غیر سامی . در جنوب شبه جزیره حبشی ها از دریای احمر عبور کرده و در صحراهای ساحلی آن سر زمین سکنی گرفتند در نواحی شمال غربی - حملات و فتوحات تاریخی اقوام دیگر که در عصر هزاره دوم ق. م. آغاز شده بود مردمی از نژاد سومری و بابلی و پارسی را بآن سرزمین در آورده بود . در جنوب غربی افراد بسیاری از مصریان از نژاد حامی Hamitic بدون آن دیار داخل گردیده ازین رو از هر طرف عناصر غیر عربی با مردم عربی الاصل آمیختگی و اختلاط بسیار حاصل کرده اند . سبک افکار گوناگون و متنوع آن اقوام همچنین اختلافات بیشتری بار آورد . مباحث های فرهنگی آنقدر بود که با هم قابل ترکیب و توافق نمی شد این اختلافات وقتی منتهی شدت رسید که بنی سام از صحرا ها و بیابانهای عربستان بخارج رحلت کرده و بعد از گذشت قرن ها و اعصار بار دیگر به بادیه بازگشتند . چه در مواقع بروز کشمکشها و تشنجات بین المللی بسیاری از این صحرا نشینان بطرف شمال و مغرب رو آوردند ولی پس از زمانی دراز گروهی از اعقاب ایشان بهمان صحراها مراجعت نمودند .

در زمان ظهور محمد در نواحی غربی عربستان نفوس بسیاری از قوم یهود جای گرفته بودند که اجداد ایشان از برابر دشمنان خود یعنی آشوریها ، بابلی ها ، یونانیها ، رومی ها فرار اختیار کرده بآن سرزمین مهاجرت نموده بودند . این مهاجران یهود وادیهاو واحه های سبز عربستان غربی را تصاحب کرده در آن کشت و زرع بسیار می کردند . عدد ایشان در اطراف مدینه (یشرب قدیم) بسیار بود و بعضی اوقات تمام آن منطقه را بقوه فهریه تابع خود ساخته بودند . و قتیکه محمد این شهر را تصرف کرد لازم دانست که با یهودان آن بلد مدارا و ممانعت نماید چندانکه اسلام قوت گیرد آنگاه آنها را بجزای بی ایمانی و نفاق درهم شکنند .

مابین اعراب شمالی و جنوبی اختلافات فراوان وجود داشت . شبه جزیره عربستان را اعراب بلسان خود بدرستی (جزیره العرب) نام نهاده اند . زیرا از هر طرف یا بدريا و یا به بیابانها نزدیک زار منتهی می شود ، و از هر سو بواسطه شیب صحرای قرمز رنگ بشکل خرچنگی تقسیم شده است و از سطح آن که يك سوم از يك میلیون میل مربع است بیابانی خالی از سکنه تشکیل داده که حتی خود ایشان از بعضی نواحی بیمناکند و از ورود در آن اجتناب میکنند و آنرا « الربع الخالی » نام داده اند . در شمال این بیابان ویران رشته های طبقات اراضی نسبتاً آباد و دشت های قابل کشت و

زرع قرار دارد که غالباً واحه‌ها و وادیهای سبز در آن جایجا دیده می‌شود. این سرزمین نسبتاً آباد و دشتی وسیع است بصورت يك دائره كامل که در اطراف يك بیابان لم‌پزرع دیگری قرار دارد. آن بیابان مرکزی را (نفوذ الکبیر) نام داده‌اند و آن بادیه ربگزار و خشک است که در شمال غربی شبه جزیره قرار دارد. ریگهای روان، بالوان قرمز و سفید از ناحیه وسیعی بین دمشق و مدینه می‌گذرند. و درون آن دشت‌های بایر و صحراهای سخت گوشه و کنار سبزی کمی بچشم می‌خورد که پس از ریزش بارانهای نادر زمستانی گیاهی در آن می‌روید و مرانی برای اغنام و احشام قبائل بدوی فراهم می‌سازد. در جنوب (الربع الخالی) ناحیه پر باران یمن یا عربی جنوبی قرار دارد که عربستان کلاسیک باستانی عبارت از آن است. این ناحیه از طرف جنوب شرقی منتهی بخلیج عدن و از طرف جنوب غربی محدود بقتب سفلی دریای احمر میشود. و سرزمینی است که نزد یونانیان و رومیان بواسطه انواع ادویه و صمغ عربی شهرتی بسیار داشته است. همین جدائی و اختلاف بین دو ناحیه شمالی و جنوبی عربستان عیناً منطبق میشود باختلاف نژادی که ما بین مردم آن دو قسمت وجود دارد. در عصر محمد ناحیه شمالی از قبایل متحرکی تشکیل می‌شده دارای جمجمه‌های دراز و موهای زبر و همه بربری خالص تکلم میکرده‌اند و مردمانی بالطبع آزادمنش و حریت خواه و دارای قوه تصوریه قوی که هزاران سال کشمکش با جوع و فقر بخصال فردیت و جنگ آوری و غارت گری تربیت شده بودند. در زبان و عادات و آداب بهمه جهت از بنی‌امام جنوبی خودشان (سکنه یمن) مختلف و جداگانه بوده‌اند چه آنها با جمجمه‌های گرد و بینی‌های عقابی در آن ناحیه نسبتاً حاصلخیز به کشاورزی و باغبانی روزگار می‌گذرانیده و بیک نوع لهجه سامی شبیه بربری آمیخته به حبشی که بگوشی اعراب شمالی عجیب می‌آمد سخن می‌گفتند.

قبل از ظهور اسلام عربستان شمالی با ممالک مجاور خود تماس و آمیزش نداشت و هیچوقت ملک آنها را قومی اجنبی فتح نکرده بود در صورتیکه عربستان جنوبی که از منافع باران و آفتاب اراضی آن بهره‌ور می‌شود از برکات تجارت و بازرگانی ادوار آبادی و عمران را طی میکرده و باقی‌شهرها و بلاد آباد بزمزارع سرسبز و باغات مشجر بود. مهاجمین صحرا غالباً بطمع ملک و مال بر کشور ایشان می‌تاختند ازین سبب با بیگانگان جنگها داشته و قلاع استحکامات بنا نهاده و در منافع اقتصادی با یکدیگر رقابتها کرده و بملوک وادی خود مالیاتهای سنگین پرداخته و در دره‌های کسب و تجارت را تعمل میکرده گاهی بر روزگارهای خوش و راحت و زمانی ایام سخت و صعوبت را میگذرانیدند. وقتیکه بطلیموس‌های مصر و بمداز ایشان رومیان بیزانس کشتی بسواحل هند رانند، این مردم ساکن جنوب عربستان در نتیجه راه انحطاط اقتصادی را شروع کردند.

قسمت سوم دیار عربستان که از نظر مطالعه ما مهم تر است عبارت از ناحیه کوهستانی است که در آنجا يك رشته جبال بموازات دریای احمر از سواحل یمن در جنوب شروع شده بخلیج عقبه در شمال غربی می‌پیوندند. ارتفاع بعضی از قلل آن کوهستان از ده هزار پا تجاوز میکند دامنه‌های غربی این رشته جبال ناگهانی بدریای احمر منتهی می‌شود ولی دامنه‌های شرقی آن بتدریج نشیب یافته صحراهای مسطح و دشتهای بایر تشکیل میدهد که در اطراف آن جا بجا وادیها با مجاری میاه بسیار عمیق بوجود آمده است که در ریگستانهای سرخ قام در بیابان مرکزی بیوسه و بالاخره در صحراهای ساحلی یکنواخت خلیج فارس می‌رسد. در اینجا هر چند بعضی نقاط مانند شهر طائف و مدینه ندرتاً وجود دارد که آبهای تحت‌الارضی آنجا بطرح خاک رسیده و زمین را قابل زراعت و غرس

اشجار ساخته‌ولی رو بهم رفته این ناحیه کوهستانی سراسر خشک و بابر است و درگبارهای شدید طوفانی‌گامی در آنجا روی میهد ولی همین که سیلاب عبور کرد و در اعماق دره‌ها در مجاری وادیه‌ها فرو افتاد باز بهمان حال خشکی بر میگردد. این بود وضع جغرافیائی این ناحیه. اما از جنبه تاریخی این قسمت، ناحیه مهم جزیره العرب میباشد. زیرا روزگاری دراز همین منطقه حلقه اتصال سرزمین آباد یمن و بازارهای دنیای متمدن در اطراف بحر الروم بوده است و برفراز تلال و جبال اراضی مرتفعه آن قوافل عرب سالها قبل از تولد عیسی راه می‌پیموده و جابجا ایستگاه‌های تجارتی بوجود آورده بودند که مکه و طایف و یثرب (مدینه) از آن جمله‌اند. بالاخره این شاه‌راه بزرگ در کنار نهر شهر تاریخی پترا^۱ بدو خط منسحب شده، یکی شمال‌ایشام و دیگری جنوباً بمصر میرفته است. آبادی کشور حجاز که وطن محمد است قبل از ظهور اسلام در مرحله اول مدیون وجود همین خط شاهراه تجارتی است که کاروان‌ها در جنوب شمال آن راه پیمائی می‌کرده‌اند.

معتقدات مذهبی اعراب

مذاهب اعراب قبل از اسلام بهمان نهج که در فصل راجع به یهود وصف کردیم صورت تحولی از عقاید سامیون اولین صحرا نشین بوده است.

در اطراف آن کشور پهناور این تحول در هر جا بجهتی مخصوص گسرائیده در عربستان جنوبی مثلاً یک دیانت نسبتاً مترقی از ستاره پرستی بنام دین (صابیان) بوجود آمد که در حول ماه پرستی با عبادت قمر دور میزد و نفوذ مبادی بابلی و زردشتی در آن آشکار بود. در اماکن دیگر هر جا که یهود یا نصاری پناهاده بودند که از آنجمله در مراکز تجارتی عربستان است عربان بومی بدین ایشان درآمده و مبادی ساده اولیه را ترك کرده و بسوی توحید گرائیدند. ولی اکثر قوم عرب چه در بلاد و چه در بادیه همه آلهه محلی از جنس منکر و مؤنت برای خود اختراع و عبادت کرده‌اند که هر یک از این خدایان خاص قبیله واحد بوده. بعضی دیگر در نواحی جغرافیائی معینی انتشار و نفوس که در آن ناحیه ساکن بوده‌اند ناگزیر آنها را می‌پرستیده‌اند مانند پرستش هبل خاص شهر مکه و حول و حوش آن و خدای ذوالشری^۲ در شهر پترا همچنین عبادات عامیانه در غالب نواحی آن کشور منتشر و رایج بوده است از آنجمله پرستش بعضی از اجرام آسمانی که هر یک بنامی مخصوص نامیده می‌شده و از اسامی آنها معلوم است که ریشه خارجی داشته‌اند و از مسالک همسایه خاصه از شهر بابل با آنجا نفوذ کرده بوده‌اند سیاحان رومی یا یونانی این خدایان را صورتی محلی از خدای ژوپیتر یا مرکوری یا کانوپوس^۳ Canopus و امثال می‌پنداشته‌اند. در شهر مکه بخصوص سه خدای مؤنت محل عبادت بوده است نخست - اللات - آلهه ماده (ظاهر خدای آفتاب). دوم - منات - خدای سرنوشت و زمان سوم - النری کوکب صاحبی که صورتی ضعیف از عقیده به ونوس^۴

۱ - پترا Petra مدینه الحجر نام شهری قدیم است برفراز صخره که در ناحیه اردن قرار داشته و مرکز تمدن دستگاه سبطی های قدیم است.

۲ - ذوالشری (رجوع شود به‌نگفتار در تاریخ ادیان بخش دوم) مذهب اعراب قدیم.

۳ - کانوپوس Canopus

۴ - ونوس Venus

(ناھید) میباشد اصنام مادینه ایشان را یکنوع عبادت جنسی بوده است بسیار مشابه با عقایدی که در ممالک دیگر در ازمنه دیرین نسبت به (ایشتار) در بابل و ایزیس^۲ در (مصر) معمول بوده است. باری این اصنام نلازه را دختران خدا یا بنات الله مینامیده‌اند و همچنین اعراب نسبت به (الله) نیز ایمان مبهمی داشته‌اند و او را خدای بزرگ و خالق کل میدانسته و خاصه قریش یعنی قبیله محمد بوجود الله بی‌عقیده نبوده‌اند. علاوه بر این آلهه بزرگ که آنها را موجودات عالی مقامی میدانسته‌اند بعضی ارواح و اشباح نامرئی نیز نزد ایشان موجود و مورد احترام قرار داشته که از آن جمله است «ملائکه» و پریان واجنه. مسئله اختلاف حالات و صفات بین این موجودات روحانی قابل توجه است. مثلاً برای ملائکه طبیعتی پاک و معصوم قائل شده و آنها را ذاتاً مفید و نیکوکار می‌دانند. پریها در لطف و صفا مانند ملائکه و موجودات اخلاقی نافع و خدمتگناری بوده‌اند و بیرون از عالم بشریت مانند اطفال خردسال درجهانی مخصوص خود بخوشی و نیکی میگذرانیده‌اند. برخلاف جن که در بیابان منزل داشته یک نوع موجودات موزیه شبیه شیاطین‌اند، که در قلوب اعراب ایجاد رعب و وحشت فراوان کرده و عامل شر بوده‌اند. ولی تسخیر و اداره آنها برای بعضی میسر میشده و انسان می‌توانسته است آنها را خادم خود قرار دهد. و از آنها استفاده کند مثلاً مکان گنج‌های نهفته را نشان دهد و قصور گمشده را رهبری کند، و جوانان آدمیزاد را بر بال خود سوار کند به بلاد بیده ببرد و آنها را صاحب دولت و سعادتمند سازد.

همچنین از ارواح خبیثه موزیه نزد ایشان یکی «غول» است که در بیابانها در کمین آدمیان گمشده نشسته تا آنها را هلاک سازد و از خون آنها بیاشامد و از گوشت آنها بخورد. قوه تصویری فعال عربها که در اینگونه عقاید رنگ نگارنگ تجلی یافته به‌دها در طی حکایات «الفلبله» مندرج گشت و در طول و مرور زمان تصورات عجیبه و حکایات بیشمار در این قبیل اختراع کرده است.

در میان اعراب مخصوصاً نزد بدویان بادیه‌نشین، ایمان ساده و بسیطی از نوع اعتقاد باروآح خبیثه «آنی میزم» (Animism) وجود داشته است. به توده‌های سنگ بصورت ستون‌های برجسته و صخره‌های افراشته و غارهای زرف و چشمه‌سارهای زلال و چاه‌های خوشکوار حرمت دینی مینهادند در بعضی نقاط و اماکن درختان و اشجار مخصوصاً نخلها را تقدیس کرده و هدایای چند از قبیل البسه و اقامشه و اسلحه بانها می‌آویخته‌اند. مظاهر و مبادی توتیمیزم (totemism) دیرین در احترام به غزالهای صحرا و زرد و عقابهای آسمان بیما و گرگهای دشت و اشتران بادیه در نزد ایشان کمابیش نمودار بوده است.

شهر مکه

در شهر مکه عزنی خاص و حرمتی نزدیک به پرستش برای سنگی سیاه قائل بوده‌اند که آن سنگ ظاهراً از اجزای ساقطه از آسمان (شهاب) بوده است و آنرا در گوشه کعبه یعنی خانه آلهه و عبادتگاه قرار داده بودند مورخ یونانی دیودوسیوس سیکولوس Diodius Siculus در حدود ۶۰ ق. م. باین معبد و آن سنگ در کتاب خود اشاره میکند. معلوم میشود که در زمانی بسیار دیرین مردم

آن ناحیه از سقوط سنگی سیاه از آسمان بو حشت افتاده و در آن وادی سنگلاخ در زیر آن آسمان روشن از این امر عجیب و غریب بسیار هراسیده سپس آنرا حرمت نهاده و پرستش کرده و (حجر الاسود) را لقب داده . و بعدها گفتند که آن سنگ از روزگار آدم ابوالبشر از آسمان افتاده است .

همه ساله مردم و قبایل عرب از دور و نزدیک مراحل و منازل بیموده و از بوادی و صحاری گذشته و بآن مکان آمده و آن حجر را بوسیده و قربانیهای حیوانی ازگوسفند و شتر نزد او به تقدیم رسانیده پس هفت بار درگردان خانه طواف کرده سپس از آن خیر و برکت مشثلت میگرداند. و این سفر و این عمل را «حج» نام میداده و آنرا مایه سعادت و برکت میدانسته اند . در طول مردورستن خانه چهارگوش بنام «کعبه» در اطراف آن سنگ برافراشته و آنرا منزلگاه آلهه و اصنام خود قرار دادند و زائران و حاجیان از هر قبیله و قوم خدای خود را همراه آورده در آنجا نهادند و آن سنگ مقدس را در زاویه جنوب شرقی آنخانه در ارتفاعی مناسب نصب کردند، بطوریکه بعد از طواف هفتگانه بتوانند در برابر آن ایستاده و آنرا ببوسند . در درون آن خانه مکعب تمائیل و صورخدایان قبائل را به نظم فرو چیده بودند . و مکیان به پیروی روایات قدیمه خود معتقد شدند که این خانه مکعب را یکی از آباء باستانی ایشان موسوم به «ابراهیم» هنگامی که بدیدن فرزند مهاجورش اسماعیل بآن وادی آمده بود آنرا بنا فرمود . و حجر الاسود را درون آن قرارداد .

در چند قدمی خانه کعبه چاه زمزم قرار دارد که آب آنرا حاجیان و طائیان بیت الاصنام مقدس میدانسته و روایات و اخبار برای این چاه تاریخی عجیب نقل میکنند . گویند در قرن سوم میلادی هنگامی که مردان قبیله بنو جرهم از بنو خزاعه شکست یافته و از مکه بیرون رانده شدند شیخ ایشان قبل از رفتن از شهر چند پاره زره و دو غزال طلا و چند قبضه مشعیر در آن چاه ریخته و سر آنرا پوشانید و باگل و سنگ بیندود . چنانکه چون قبیله فایح بآن شهر درآمدند محل آن چاه بر ایشان مجهول ماند. بعد از آنکه بنو قریش بر خزاعه غلبه یافته شهر مکه را بقبضه تسخیر خود درآوردند رئیس وزعیم ایشان عبدالمطلب محل چاه را کشف کرد و ولی مکیان و خضر پسرانش آن چاه را مهن او نمیدانند بلکه روایتی کهن نقل میکرده اند که برای پیدایش آن چاه سببی دیگر گفته شده است ؟ و آن چنین است که چون هاجر (کنیز ابراهیم) از خانه او بیرون شد کودک شیرخوار خود اسماعیل را در آغوش داشت عاقبت باین سرزمین افتاد که بعدها شهر مکه در آن وادی بنام شد. در آن روزگار آن سرزمین وادی بی زرع و بایری بیش نبود در آنجا کودک از فرط عطش مشرف به هلاکت گردید. مادر او را بر روی آن زمین سوزان نهاده و خود بنومیدی بطلب آب بهر سو روان گشت کودک در آنجا بجوش و خروش افتاده و با پاشنه های پا بر زمین میکوفت پس در زیر پاشنه های او جایی پدیدار شد و زمزم بوجود آمد و جان آن مادر و فرزند نجات یافت زائران کعبه بعدها به تذکار این حادثه اعجاز انگیز علاوه بر طواف در حول کعبه عملی دیگر نیز بجا میآورند که آنرا «مس» گویند و آن عمل عبارت است از آنکه هفت بار بسرعت بین دوئل (صفا و مروه) که در نزدیکی کعبه قرار دارد حروله کنند یعنی به تقلید هاجر که در جستجوی آب بین آن دو تل سمی میکرد آنان نیز بدون تازی چون

۱ - حادثه فتح غلبه قریش بر قضاة و کشف چاه زمزم .

۲ - این حکایت بر روایات قرآنی نیز وارد است .

اسماعیل به حدرد رسید و خانه کعبه را بنا نهاد و آن شهر از او بوجود آمد ازینرو واجب شد مردمند که بیاد آن واقعه مراسم و مناسکی بعمل آورند که بعدها بنام «حج» نامیده گردید . این مناسک را در ماه ذی الحجه که یکی از شهور حرام است انجام می دهند و علاوه بر معنی و طواف در تلالشرفی مکه (مشرف - الحرام) نیز طوافی بعمل میاورند و سه روز محرم هستند یعنی در اینمقدت نقاط مهمه آن بلد را که محل حوادث مذهبی در تاریخ عرب است زیارت می کنند .

درون خانه کعبه اعراب بت های چندگراگرد صنم مذکر بزرگی موسوم به «هیل» که خدای خدایان شمرده می شد قرارداده بودند و بعد از آن به نسبت اهمیت سه صنم مؤنث قرار داشتند که عبارت بودند از لات و منات و عزی . در رأس این اصنام اله یا خدای بزرگی نیز وجود داشت که در غیب تا پیدا بود موسوم به (الله) و برای اوشیبه و نظیری قائل نبودند . این بود مجموعه خدایان (پانثئون) Pantheon . اعراب عصر جاهلیت برای عبادت و قربانی نزد این خدایان افراد قبائل و عشایر عرب از هر طرف همه ساله بزیرت شهر مکه میامدند . بالاخره درجه قدس و علو مقام مکه بجائی رسید که خاک آن شهر و نامساحتی اطراف آنرا ارض مقدس « حرم » نامیدند و زائرین درون آن خاک مسلحه حرب را میپایستی برکناری گذارده و بصلح و سلام زندگی کنند .

مابین عربیان مهاد چنان بود که مدت چهار ماه در هر سال (ذی القعدة، ذی الحجه ، محرم و رجب) مخصوص حج و زیارت و هنگام کسب و تجارت باشد و هیچگونه جنگ و جدال در اثنا آن صورت نپذیرد و در این زمان در شهر مکه و بعضی قصبات دیگر معرض فروش امتمه و در حقیقت در آنجا بازار عمومی (مکاره) تشکیل می شد .

با همه موفقیت عالی مذهبی و زیارت سنواتی که در آن شهر مقرر شده بود و هم چنین با وجود مرکزیت آن شهر که در سرچهار راه کشور عربستان قرار گرفته بود ، معذک شهر مکه برای ادامه حیات خود حاجت بکوشش و جهد بسیار داشت . سه عامل بزرگ در این کار مؤثر بود و هر سه اوضاع و احوال خاصی برای مردم آن بلد فراهم میساخت ، اول جغرافیائی دوم اقتصادی و سوم مدنی . طبیعت مکان شهر مکه چنان بود که در دل جبال بسیار خشک و بایر قرار گرفته بطوریکه حتی درخت نخل که طاقت تحمل سرمای یخبندان و گرمای سوزان را دارد در آن سرزمین نمی روئید و پس از گذشت هزاران سال که مردم جهان از هفت اقلیم پیوسته با آنجا می آیند و خرجها می کنند هنوز درختی بابوته سبزی در آنجا به لامت وجود مدنیت در آن شهر نرئیده است . اما از لحاظ اقتصادی بعد از آنکه مصریان قدیم راه بحری از طریق بحر احمر را افتتاح کردند اقتصاد عربستان که سیادت بحری و انحصار حمل و تجارت ادویه را در دست داشت درهم شکست و ضربه شدیدی نه تنها بر ناحیه حجاز وارد آمد بلکه سراسر عربستان جنوبی را دچار انحطاط ساخت و تجار هندی و سومالی از راه دریا بر قابت آنها برخاستند . بعد از این تنزل و نقصان در تجارت برای چند شهری که در دل جبال عربستان بوجود آمده بود ضرورت داشت که برای حفظ حیات و بقا خود به کار زراعت بپردازند . این نیز برای شهر مکه که در وادی غیر زرع پیدا شده بود میسر نمی شد پس برای آن بلد جز توسل به مرکزیت مذهبی چاره دیگر نمی ماند تا مسافران و زوار برای تقبیل حجر الاسود در آنجا جمع شوند همین عامل بود که آن شهر را از فنا و زوال نجات داد و سر نوشت شهریتر را دچار نکردند و آن شهر عجب که از سنک نرانی پدید آمده با صدسال قبل از عصر محمد بکلی ویران گردیده بود . شهر مکه باین ترتیب از آسب زمان ایس می ماند و خانه کعبه گاهی در معرض خطر می افتاد چنانکه این امر واقع شد . در همان سالی که محمد بجهان آمد اعراب

آنها در تاریخ خود (هام الفیل) نام نهاده‌اند، حکمران حبشی عربستان جنوبی (یمن) بر فیلی جنگی سوار و بقصد تخریب و ویرانی خانه کعبه بشهر مکه ناختن آورد ولی همین که بدان شهری بنام رسید بلائی براو و سپاهیانش نازل گردید و آبله در آنها انتشار یافت و ناگزیر فرار اختیار کرد .

مکیان با مضیق اقتصادی و مشکلات مالی خود بمرور زمان عادت کرده بودند اما آنچه که برای ایشان از آن سخت تر و ناگوارتر بود همانا کشمکشهای مدنی بود که مابین عناصر و افراد رقیب یکدیگر بوقوع می پیوست. آرامش و امنیت مدنی میثقی بود بر تعادل بس مختصری که قاعده قصاص ایجاد کرده بود . قبائل بدوی رحاله مابین خود تبادلی برقرار داشته و فرار بود که وقتی که در پیرامون آن شهر میآمدند و خیمه می زدند اصل دیرین قصاص را متابعت میکردند . یعنی قتل یک فرد از افراد قبیله به کشتن یک فرد از قبیله قابل باید قصاص شود . و اگر قتل نفس در بین افراد اصلی یک قبیله واقع شود قاتل اگر بدست آمد فوراً به قتل برسد و اگر فرار کند محکوم به لاک در در همه مواقع در معرض کشتن قرار داشت . و همچنین اگر فردی دیگری را در قبیله دیگر می کشت تمام قبیله مقتول بانتقام از خون او قیام میکردند و همین رسم انتقام جوئی و قاعده قصاص بود که در نزد طوایف عرب یک گونه امنیت و نظم نسبی ایجاد کرده بود .

در عصر محمد دو قبیله که بر سر ریاست مکه با یکدیگر رقابت داشتند بنی خزاعه و بنو قریش بودند و در قرن پنجم قبل از میلاد طایفه خزاعه تفوق حاصل کرده ولی بعد در برابر قریش مغلوب شدند و نیز در بین قبیله قریش نیز بین تیره های بنی امیه و بنی هاشم جدال و تنازع بر سر تفوق و برتری مقام مذهبی برقرار بود این کشمکشها و رقابتها نتایج بسیار آرد که در تاریخ اسلام بسیار مهم است چنانکه شرح آن گفته خواهد شد .

۲. محمد رسول الله

محمد پیغمبر زندگانی شریف خود را به یتیمی آغاز کرد و شاید که همین امر در سرنوشت رسالت او نیز تأثیری داشته است . بر حسب اخبار و روایات موجود پدرش قبل از ولادت او درگذشت و مادرش در شش سالگی او از این جهان رخت بر بست وی نبوت در ظل حفاظت دوتن از زعماء قوم خود قرار گرفت نخست جدش عبدالله مطلب و سپس عمویش ابوطالب وی در تحت قیمومیت این دو مرد در محیطی پر از احساسات و متولیهای مذهبی نشوونما یافت . چه آن هردو شیخ از بزرگان طایفه قریش و حافظ و متولی خانه کعبه و تمام بت های بیت و حجر الاسود و بر زمن و سراسر اموال و آثار متعلقه بآن در اختیار ایشان بود و مکلف بودند که طمان و آب برای زائرین و حجاج که از هر سو در مکه ازدحام میکردند آماده سازند محمد یتیم از این محیط فرصت یافت که بفراتر بال و بانظری بی طرفانه در قضایای مذهبی که در حول آن خانه دور میزد تفکر و قضاوت نماید چون بعد رشد و بلوغ رسید در بسیاری از معتقدات و آداب و رسوم آن جامعه باندیشه فرو شد و با دیده انتقاد و عدم قبول بر آنها می نگریست چون مشاهده میفرمود که چگونه رجال قریش در سر منافع مذهبی و بعنوان نفاخر و مباحات عشائری با دیگران دائماً بحنگ و جسدال مشغولند این معنی او را پسند نمی افتاد . مخصوصاً بقایای عقاید بدوی از بت پرستی و شرک و اعتقاد بارواح موهوم «آنی میزم» که در قبایل عرب از ازمه دیرین وجود داشت او را خوش نمی آمد . از مراسم زشت و مخالف اخلاق

که در هنگام اجتماعات و اعیاد و بازارهای عمومی در مکه بعمل می‌آوردند، تنها در آن شهر بلکه در تمام اطراف عربستان شرب خمر و قمار و رقص و دیگر امور منکر که مرسوم زمان بود می‌پرداختند و نیز دختران نوزاد خود را زنده بگور می‌کردند ازین اعمال همه حس نفرت و انزجار در او بشدت پدیدار شد. آنچه در ایام شباب برای العین مشاهده کرد که در هنگام حرب فجارا چگونه طوایف عرب بجان هم افتاده بودند و خونریزی بی‌رحمانه بحد کمال بود. اینها خاطر او را برآشت. این حرب را از آن سبب (فجار) نامیده‌اند که در ماه‌های حرام یعنی چهار ماه که در آنها جنگ حرام بود بر خلاف قاعده و سنت واقع شده و در موقسی که سوق عکاظ^۲ در حوالی مکه برپا شده در این جنگ قریش یکطرف بودند و محمد با یکی از اعمام خود در آن شرکت فرموده بود ولی در دل با اعمال آنها موافقت نداشت. روایت کنند که در سالهای بعد برایین امر بنظری ناپسندنگریسته و گفت «در خاطر دارم که با اعمام خود در حرب فجار حاضر بودم و در دنبال سهام دشمنان می‌رفتم...»^۳

به این افکار و نظریات عوامل دیگری نیز یاری کرد و آن هنگامی بود که محمد (ص) با کاروانهای تجارتی در حجاز به فلسطین و شام سفر میکرد و قباحات اعمال ناپسند قوم خود در آنجا بنظر او مجسم میگردد و عوالم اخلاقی و لطف احسانات او اوج میگرفت. نخستین بار که باین سفر رفت بانفاق عم خود ابوطالب در هنگامی بود که هنوز بیش از دوازده سال از سن او نگذشته و شاید که در این هنگام توجه چندانی بامور مذهبی نمیفرمود ولی چون بیست و پنجساله شد و مسافرتی دیگر بار بشام کرد و اوضاع آن دیار را مشاهده فرمود شاید اگر ضمیر او مستعد قبول اندیشه‌های بزرگ گردیده باشد بعلاوه باید اهمیتی فراوان به این نکته قائل شویم که بعضی از خویشاوندان واقارب او در مکه باخبار و روایات بنی اسرائیل و نصاری علم و معرفت داشتند و کردار و پندار ناهنجار اعراب جاهلی را نمی‌پسندیدند و در مواقع تشکیل بازارهای عمومی شخص محمد با افراد یهودی و مسیحی که در آنجا جمع می‌شدند و برای مردم از مبادی دین خود صحبت میکردند نیز کمابیش تماس حاصل میفرمود. حقیقت آن است که در قرآن مجید اشارات و دلائل بسیار موجود است که نشان میدهد بطور کلی حس کنجکاری و اعجاب او به مبادی ادیان توحید تحریک می‌شده است.

چون با بانویی خدیجه نام از بانوان قریش عقد مزاجت بست و او را فرصت بیشتری حاصل آمد که در باب امور دینی تفکر و اندیشه فرماید. عمویش ابوطالب و پسران زن صالحه و دولت مند معرفتی کرده بود که بنمایندگی او کاروانی تجارتی از مکه به شام برد.

۱- حرب الفجار، حرب حدثت بعد عام الفیل بین قریش و احولافهم کثانه، و بین الهوازن. قبل ان التبی حضرها و کان عمره ۱۴ او ۲۰ سنه. سمیت بالفجار لان القتال حدث فی الاشهر الحرام. «المنجد»

۲- سوق عکاظ، من اسواق العرب فی الجاهلیه کانت تجتمع فیها القبایل مدة عشرين یوماً فی شهر شوال کل سنة بموضع یقال له الاثداء یبعد عن مکه ثلاثة ایام و هو بین نخله و الطائف. کان للشمره یحضرون سوق عکاظ و یتناشدون ما احدثوا من الشعر.

۳- نظر کنید به سیر ما بین هشام ج ۱ ص ۱۹۷.

پس از آن مابین آن دوتن علاقه قلبی پدید آمد. با آنکه وی پانزده سال از آن بانو جوان تر بود او را بهمسرری گرفته آن زن ویرا با محبت و علاقه بسیار حضانت می فرمود و نیز او را در اندیشه های دینی تشویق می کرد.

دو پسر از او بوجود آمد که در طفولیت وفات یافتند و سه دختر باقی ماندند که فاطمه زهرا از آنجمله تا بعد از حیوة محمد زنده بود.^۱

ظهور اندیشه نبوت

در این زمان محمد (ص) بمرحله کمال از تحولات روحانی رسید. ظاهراً عقیده ای که در یهود و نصاری مشترکاً وجود داشته در باب روز قیامت و حساب اعمال و کیفر مشرکان و بت پرستان در حجم مخلد در ضمیر او استیلا یافت. اهل کتاب بر آن بودند که حقیقت خدای واحد و احد بصور و تمائیل نشان داده نمی شود بلکه صاحبان مقام نبوت آنرا بیان می کنند، این پیغمبران که در ازمه ماضیه در ارض فلسطین ظهور کردند چرا نباید در سرزمین عربستان نیز ظاهر شوند؟ این افکار روحانی که هر آن در خاطر او خطور میکرد با مفاوضه با اشخاصی چند که بسبب مواصلت شرف قرابت با او حاصل کرده بودند تقویت میشد از آنجمله خدیجه را ابن عمی اعمی بود که ورقه نام داشت^۲ که پسر مردی حکیم بود و در آن خاندان به حرمت می زیست ظاهراً بدین مسیح تمایلی داشته و از اخبار و روایات نصاری بی خبر نبوده و با محمد در بساره مسائل ایمانی صحبت میداشت. و شاید که غلام خدیجه زید که او را به محمد بخشید و وی آزادش فرمود به پسر خواندگی برگرفت نیز مسیحی بوده است^۳ و همچنین ابن عمش علی پسر ابوطالب را هم به فرزندی برداشت و او از مؤمنین نخستین بوده است. باری اندیشه آنکه روز قیامت و آخر زمان نزدیک است در خاطر او همواره قوت می گرفت پس سر بصرها نهاد در کوهها و تلال اطراف مکه تنها روزها با خود بفکر میرفت. در این هنگام قریب چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود.

بعثت

بر حسب روایات اسلامی در غاری که در دامنه جبل حرا در چند میلی شمال مکه واقع است رفته چند روزی در آنجا عزلت گزید و بمراقبه اشتغال گرفت تا شبی که مسلمانان آنرا (لیله القدر)

- ۱- بنات پیغمبر همه در زمان حیات او شوهر کردند، زینب بعقد ابوالعاص و رقیه بزوجهیت عثمان خلیفه سوم درآمد و فاطمه همسر مبارک ابن عمش علی بن ابی طالب میباشد.
- ۲- ورقه ابن نوفل بن اسد القرشی، از اقارب و نزدیکان خدیجه زوجه پیغمبر است بعضی گویند موحد و بعضی گویند نصرانی بوده و کتاب توریة و انجیل را بپسری خوانده بود و قبل از ظهور اسلام وفات یافت.
- ۳- زید بن حارثه، غلام زر خرید خدیجه که او را به شوهر خود محمد بخشید و آنحضرت او را آزاد ساخت و پسر خوانده خود قرار داد. از مسلمانان اوائل اسلام است و در حرب الموته بقتل رسید (۶۲۹-۰).

لقب داده‌اند ناگاهان برای او مکاشفه‌ای دست داد و شبی در برابر نظرش نمودار گردید که همانا جبرئیل بود، این فرشته در فاصله قلبی در برابرش پدیدار شده باو فریاد زد که بخوان (گفت چه بخوانم؟) گفت بخوان « اقرء باسم ربك الذی خلق... علم الانسان ما لم یعلم »^۱ چون از این حالت بنخود آمد آنچه بر او گذشته بود در ضمیرش نقش بسته و توانست سراسر سوره ۹۶ قرآن که در فوق فقط چند آیه آن نقل شده است بازگوید. پس با خاطری پرهیجان بسوی خانه شتافت درحالتی که گاهی در شك و گاهی در یقین بود، بعدها صحت آن مکاشفه را تأیید فرموده و در این سوره چنین گفت (سوره ۵۳) «والنجم اذا هوی الی ما کذب الفواد ما رأی».

بدیهی است قلب او آنچه را که دیده بود تکذیب نمی‌کرد ولی بیم آن داشت که دیوانه شود یکی از روایان اخبار اسلامی (الوافدی)^۲ چنین نقل میکند محمد شتابان بخانه آمد و بزوجه خود خدیجه گفت من هرگز چیزی را بقدر این بت‌ها و این کاهنان دشمن نمیدارم اکنون بحقیقت از آن میترسم که خود از کاهنان شده باشم. خدیجه باو گفت حاشا که خداوند چنین امری درباره تو نفرموده است و آنگاه فصلی از فضائل و مکارم آنحضرت بیاد او آورد که صاحب این صفات کریمه از کجمنان نتواند بود پس برای تحقیق امر هر دو بنزد ابن عم خود ورقه رفتند وی داستانش را باز گفت آن مرد سال خورده گفت «قسم بخدا که او در کلام خود صادق است و این بی‌شک آغاز نبوت اوست و ناموس بزرگ بر او نازل خواهد شد همانطور که بر موسی فرود آمده»^۳.

اما دل محمد از این سخنان آرام نیافت و همچنان در حال شك و تردید بود. در روایات اسلامی آمده است که چندی بر او در حال انتظار بگذشت دیگر بار جبرئیل بر او ظاهر بگردید و از این رهکنز بسیار اندوهناک گشت بطوریکه در کوه‌ها می‌گشت و از شدت ناشکیبائی می‌خواست خود را از فراز قله بزمیر افکند. چون این چنین از خود گذشتگی و ابتار نفس در ضمیر قوت گرفت ناگاه صدائی از آسمان بگوش او رسید چون مشاهده کرد بار دیگر جبرئیل را مشاهده نمود که بر تختی بین زمین و آسمان قرار گرفته و پدو گفت ای محمد که تو رسول هستی و من جبرئیلم پس محمد بسوی خانه روان شد و در آنجا سکونت و آرامش گرفت و قلبش قوی گردید و از آن پس کلمات وحی و الهام پیاپی بر دل او فرود آمدن گرفت^۴.

هرچند که بعضی از روایان این داستانرا باندک اختلافی ذکر کرده‌اند ولی بدون اینکه در اصل خبر اختلافی باشد این چنین مستفاد میشود که محمد (ص) بعد از زمانی که در حیرت و نومیدی بس می‌برد و چندین ماه بر او بگذشت سرانجام بخود آمد و خویشتر را به قوه اعجاز پیغمبری صادق و رسولی مبعوث از طرف الله یافت یعنی رسول از طرف خدای واحد حقیقی که یهود و نصاری و ارباباسامی دیگر میخوانده‌اند. هنگامی که بر او آشکار گشت که این حالات غریب که باو دست میدهد

۱- نظر کنید به سیره ابن هشام ج ۱- ص ۲۵۲.

۲- الوافدی ابوعبدالله محمد تولد ۷۴۷ م. توفی ۸۲۲ م. معاصر خلیفه هرون الرشید از مورخین بزرگ اسلام از تألیفات معروف او کتاب «المنزلی» و کتاب «فتوح الشام» و کتاب «فتوح مصر».

۳- نظر کنید به ابن هشام، ج اول ص ۲۵۳.

۴- ابن هشام میگوید: ثم فتر الوحی عن رسول الله فتره من ذلك حتی شق ذلك علیه فجاءه جبرئیل بصوره الضحی و اللیل اذا سعی ما ودعك ربك وما قلی...

و این کلمات و سخنان که بربل او جاری میشود بی‌دری و بی‌اختیار بر او عارض میشود مطمئن گردید که خداوند او را برای آداء پیام خود برگزیده است. و اندک اثر شك و شبهه از دل او زایل گردید و مشاهده نمود که همسر او و دوستان نزدیکش که همه اشخاص عاقل و دانا بودند بر صحت کلام او تصدیق دارند. باری اینحالات منتهی بآن شد که کشور عرب دارای کتابی آسمانی گردید. کتابی که در صحت و تازگی و درستی بر صحف یهود و نصاری امتیاز و رجحان دارد.

ظهور در مکه

بعد از اندک زمانی که بیستمین راز خود را با نزدیکیان دوستان خویش در میان نهاد سرانجام بیرون آمده در کوی و برزن و در صحن کعبه بنام الله الرحمن الرحیم آیات وحی را خواندن گرفت. مردم مکه که کلام او را شنودند بشکفت افتادند و مبادی نوظهور و تعالیم تازه او را شنیدند او را به مسخره گرفتند و گفتند که او دیوانه است. مواد اصلی غیر قابل قبول نزد ایشان مسائل خدا را جع به روز قیامت و بعث بعد الموت و حجیم و نیم که هیچیک مورد قبول ایشان واقع نگردید، لیکن محمد با وجود آن در کار خود مداومت کرده روزهای بیایی می‌آمد و آیات سور قصار که همه فصیح و بلیغ و دارای فواصل (سجع) بود تکرار می‌فرمود از آنجمله میگفت: «اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت ... ان هو الاذکر للعلمین» سوره التکویر با اینهمه این کلمات در گوش آن مردم مورد قبول واقع نمی‌شد و او را بباد انتقاد گرفته و او آياتی بدین مضامین در جواب می‌گفت: «کل نفس بما کسبت رهینه ... حتی انینا الیقین». المدثر ۴۰/۷۴^۲ و سخنانی که تلاوت میکرد همه متضمن اشاراتی بود مشرک بر وحدت الله و نبوت و رسالت محمد و آن آیات را چون کلمه الهی عیناً نقل میکرد از آنجمله میگفت:

«لقد خلقنا الانسان فی کبد ... علیهم نار مؤصده» البلد ۳۹^۳

مستتمین کلام او خاصه اشراف و اعیان قبیله قریش در آغاز اعتنا و اهمیتی بر آن سخنان نمی‌نهادند لیکن سرانجام سخت بر آشفتنند. نسبت بآنچه که در باب دعوت به توحید الهی و نبوت محمد می‌فرموده به مسخره و استهزاء میگذاشتند ولی کار بجائی رسید که وی علناً پرستش بتان و اصنام را تمبیح کرد و آنها را بصراحت در معرض انکار قرارداد آنها دیگر تحمل نتوانستند کرد و میگفتند که او در باب عقیده به بعث بعد از مرگ و احیاء اموات و دوزخ و بهشت حرجه می‌خواهد بگوید لیکن دین مردم مکه را نباید منمت نماید و بر بنها و اصنامی که در خانه کعبه چیده بودند نباید ناسزا بگوید زیرا این ده‌اوی موجب خسارت ایشان و تکذیب روایات قدیم و نقصان عواید خانه کعبه می‌شود از این امر مبیایستی شدیداً جلوگیری کنند از وقایع و حوادث آن سنوات به تفصیل سخن گفتن برای شرح مقصود ما، چندان

۱ - سوره التکویر.

۲ - سوره المدثر، «کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین فی جنات یتسألون عن المعجرین ما سألکم فی سفر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نظم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین و کنا تکذب بیوم الدین. حتی انا الیقین»

۳ - سوره البلد، لقد خلقنا الانسان فی کبد. بحسب ان لم یقدر علیه احد یقول اهلکت مالا لبدأ - ایصعب ان امیره احد. الم نجعل له عینین و لساناً و شفقتین و امدتباء التجدین ...

سودمند نیست و در جزئیات آنچه که در طول مدت ده سال اقامت در مکه بر محمد گذشت و قوم او با او مخاصمت و عناد ورزیدند بحث مفصل نباید کرد همین قدر باجمال باید گفت که در این مدت پیروان او چندتن بمدود پیش نبودند. و خدیجه همسرا و که ظاهراً اول کسی بود که با او ایمان آورد وفات یافت . رسوخ عقیده بعد از او در غلامش زید که محمد به پسری برداشته بود منعکس گردید . و نیز ابن عمش علی فرزند ابیطالب که با او گردید داماد او بود. اما همینکه ابوبکر که یکی از خوبشان او بود دعوت او را بپذیرفت و مؤمن شد اهمیتی حاصل کرد . ابوبکر که بعدها نخستین خلیفه و جانشین محمد شد یکی از جبار قریش بود و عنوان و آشنائی در نزد مردم داشت همین که مسلمان شد چندتن دیگر نیز با او تاسی کردند که از آن جمله یکی عثمان پسرعنان است او مردی اموی و از اشخاص متمول بود که بعد از پیغمبر سومین خلیفه او گردید . از اینها که بگذریم متابعت از دعوت محمد پیوسته به بطوع و کندی بسیار پیش میرفت حتی در مدت چهار سال عدد اصحاب پیغمبر زنان و غلامان ایشان بهر جهت از چهل تن تجاوز نکرد .

لیکن منبع الهام وحی همچنان فیاض بود . و هر وقت که بر قلب او آیتی فرود می آمد برای دیگران تکرار میفرمود و قریشیان مخاصمت پیشه برای نابود کردن آن جامعه نوبنیاد سعی بلوغ میکردند و خار در راه آنها می افکندند ، خاک و خاکستر بر سر آنها می ریختند و اشخاص بی ادب را می گماشتند که آنها را توهین کرده ناسزا گویند . این جماعت نومسلمان اندک روزگاری بر این جفاها شکیبائی کردند و از آنجا که ابوطالب عم او که سردی صاحب جاه بود از او حمایت میکرد وقتی امویان که همه ماندانان او و از قبیله قریش بودند برای جلوگیری از دعوت او میثاقی بسته و صحیفه بر علیه بنو هاشم که قبیله پیغمبر بود بنگاشتند و آنها را مجبور کردند که فقط در اطراف خانه ابوطالب و از ناحیه دوردست شهر در دامنه کوهی سکنی گزینند . مدت دو سال حال بدین منوال بود لیکن دیگر بطون قریش با این میثاق و صحیفه مخالف بودند . اندکی بر نیامد خدیجه که او را پشتیبانی قوی بود وفات یافت پنج هفته بعد از آن عم وی ابوطالب که حامی و پشتیبان او بود گر چه ظاهراً مؤمن نشد ولی بهر وجه و محبت وفادار او بود او نیز جان سپرد این دو مصیبت بزرگ وضع محمد را در برابر مخالفان بسیار ضعیف ساخت گرچه هنوز از ترس انتقام جوئی قوم و تار جان او محفوظ مانده بود . معذک اگر بعضی از بنی هاشم او را رها میکردند ممکن نبود حیانتش در مخاطره افتد .

پس محمد درصدد برآمد که در خارج مکه برای دعوت خود جایگاهی دیگر جستجو کند نخست سعی نمود که در شهر طایف یعنی بلده ای که در سمت میلی جنوب شرقی مکه قرار داشت دعوت خود را نشر فرماید ولی در این باره نیز مساعی او بجائی نرسید . وضع او بسیار اسفناک و دشمنان چیره شده بودند - درین حالت بود که ناگهان باب امید گشوده شد . در اثناء موسم حج در یکی از ماههای حرام سال ۴۲۰ م . در موقعی که سوق عکاظ برپا بود محمد را باشتن تن از مردم یشرب (مدینه) اتفاق صحبت پیش آمد آنها به این اندیشه افتادند که او را به پیشوائی خود برگزینند . بلده ایشان در سیصد میلی شمال مکه بواسطه مجاریات و خونریزی عشایری مابین دو قبیله عربی نژاد اوس و خزرج ساکنان آن شهر دروضع ناگواری افتاده بودند و ضرورت داشت که شخص ثالثی از خارج آمده ما بین آنها داوری کند و امن و امان را در آن بلده برقرار سازد . آنها برای این مقصود شخص شخیص محمد را برگزیدند و مقدم او را در شهر خود گرامی داشتند و در موسم حج سال بعد

جماعت کثیری از مردم شهر یشرب با اوبیعت کردند و زمینه آماده گردید که محمد ریاست آن مردم را بعهده گیرد .

هجرت ۶۲۲ میلادی

این قول و قرار اهل یشرب با همه درخفیه انجام میشد و قریش در مکه از آن خبر نداشتند لکن در دقایق آخر از این پیش آمد آگاه گشتند . همه قریشان خاصه قبیله بنو امیه بر ریاست ابوسفیان بر آن سر شدند که هر چه زودتر کار محمد را بسازند و او را از میان بردارند لیکن محمد و ابوبکر مصاحب او از شهر بیرون آمده نهانی در غاری در کوه ثور^۱ در نزدیکی مکه پنهان شدند . تمقیب کنندگان چندی در پی آنها گردیدند و ایشان را نیافتند پس آن هر دو از غار بیرون آمده بر شران نشسته و از شهر مکه رو به یشرب نهادند و پس از هشت روز بدان شهر رسیدند و این واقعه نخستین سال بنام تاریخ هجرت است .

تأسیس دولت آلهی (تئوکراسی) در مدینه

همین که پیغمبر در شهر یشرب قوت و قدرت نا محدود حاصل فرمود و نام آن شهر تغییر یافته و از آن پس به (مدینه النبی) معروف گشت به نختین کاری که مبادرت ورزید بنای عبادتگاهی بود که همانا اولین مسجد^۲ در اسلام میباشد . دین نوین با کمال سرعت و به منتهای سادگی در آن بلد برقرار گشت . مراسم صلوة هفتگی را در روز جمعه معمول فرمود . و آئین سجود در اثنای نماز (نخست بطرف بیت المقدس ولی بعد از امتناع یهود مدینه از قبول دعوت اسلام بسوی مکه مقرر شد) که آنرا قبله نامیدند و همچنین رسم اذان در باب مسجد برای دعوت و انتباه مؤمنان بصلوة جماعت و نیز رسم اهداء زکوة برای دستگیری از مساکین و فقرا و برای مخارج دیانت معمول و برقرار گشت .

در آن اثنا کاروانی از مکیان که بمال و اسلحه بسیار گرانبار بود از شام بسوی مکه رهسپار گردید برای آنکه مسلمانان را از مال و سلاح ایشان نیرومند سازد بر آن کاروان ناخچه و این کار بجننگ انجامید و یک سلسله محاربات مابین مسلمانان از مهاجر و انصار با مکیان بوقوع پیوست که در نخستین بار محمد پیروزی یافت^۳ و در دومی مکیان غالب شدند^۴ آنگاه درصدد برآمدند که لشکری بزرگ آراسته بر مدینه بتازند و مسلمانان را براندازند پس با صد هزار نفر مرد

۱- ثور جبل فی اسفل مکه نظر کنید باین هشام جلد ۲، ص ۱۳۰.

۲- قال ابن هشام ، و نزل رسول الله علی ابی ایوب حتی بنی بسی و مساکنه فعمل فیہ رسول الله لیرغب المسلمین فی العمل فیہ فعمل فیہ المهاجرون و الانصار ... ج ۲، ص ۱۴۱

۳- مقصود غزوه بدر است در سال ۲ هجری . بدر، اسم جاهلی است که در آن مکان شخصی بنام ندای من از اجداد قریشیان حفر کرده بود و در چهار منزلی مدینه واقع است . نظر کنید به ابن هشام ج ۲، ص ۲۵۷.

۴- مقصود غزوه احد است در سال سوم هجری که در کوهی بهمان نام در نزدیکی مدینه اتفاق افتاد . نظر کنید به ابن هشام جلد ۲ ص ۶۴.

(از فریض و قبایل صحرائین و یهود) مدینه را محاصره کردند ، بیستمبر ابراهنمائی یکی از اصحاب خود که ایرانی نژاد بود (سلمان پارسی)^۱ گرد آن شهر خندقی حفر فرمود از این سبب آن جنگ به « حرب خندق » موسوم شد. در اثر این حرب مکیان بالاخره مدعن گشتند که قلع و قمع محمد دیگر از قدرت و توانائی ایشان بیرون است .

بس در زمستان سال ۶۳۰ م . سنه هشتم هجرت ، محمد بنوبت خود باده هزار نفر مردان مسلمان بطرف مکه روی آورد . اهل مکه ابتدا مختصر مقاومتی نشان دادند رسول اله با این حمله ثابت نمود که مقام بزرگترین قائد و پیشوای کشور عرب را حاصل کرده است وی کمال بزرگواری را نسبت بهم شهریان سابق خود ابراز فرمود باستانی چندان از مشرکین عنود دیگران را مشمول عفو عام خود قرار داد .

باری چون بر مکه دست یسافت نخستین عملی که بجای آورد آن بود که بزیارت خانه کعبه شتافت ولی بهیچوجه اندک علامت رفق و مدارا نسبت بعمل شرک و بتد آلهه مشرکان نشان نداد بعد از آنکه مراسم احترام را نسبت بحجر الاسود معمول داشت و هفت بار دورادور خانه کعبه طواف فرمود تمام اصنام و اوثانی که در درون خانه کعبه بود امر به شکستن فرمود و نقش و نگاری که از ابراهیم و ملائکه بدیوار آن رسم کرده بودند محو کرد و حدود حرم را در اطراف شهر مکه مشخص کرده و علامت خاص نصب فرمود . از آنروز به بعد فریضه حج بر مسلمانان واجب گردید چنانکه از هر جای جهان باشند و استطاعت داشته باشند برای اداء این فریضه بدان شهر بیایند .

در آنزمان مسلم شد که محمداً تفوق و غلبه قطعی در امر سیاست و دین کشور عربستان حاصل شده است و مخالفین و سرکشان که در حوالی حجاز بودند در برابر شمشیر او خاضع شدند و قبائل دور دست را دعوت فرمود که و خود و نمایندگان خود را نزد او فرستاد تا اسلام را قبول کنند . در سال ۶۳۲ م . ناگهان وفات محمد در رسید در آنوقت آنحضرت میدانست که ماه وریث الهی خود را در زمینه اتحاد و وحدت قوم عرب کاملاً انجام داده و حکومت الهی را در ظل عقیده توحید و ایمان به الله تعالی بر قوائم استواری بنیاد نهاده است . وی همواره در صدد بود که مقام اخلاقی آنها را بسطحی بالاتر برده و وحدت قوم عرب را کامل فرماید . این است که در سفر آخر او به مکه (حجة الوداع) اندکی قبل از وفات بر حسب قول روایات معتمد خطابه ای ایراد فرمود که همواره بزرگان باقی خواهد ماند و در آن يك حقیقت ثابت را که نقطه مرکزی دعوت اسلام بود اینچنین بیان کرد ، « ای مردم سخن مرا بشنوید و بدل بسیارید و بدانید که هر مسلمان با مسلمان دیگر برادر است و اکنون ما بین شما آئین برادری برقرار گردیده است . »^۲

چون گاهی آنحضرت ابوبکر را در غیاب خود با امامت نماز در مسجد مأمور میفرمود و آن صحابی بی مردم و مخلص مورد قبول اکثر اصحاب قرار گرفت ازینرو بالطبع بعد از او بجانشینی (خلیفه)

۱ - سلمان فارسی ؛ من مشاهیر الصحابه قبل انه کان دهقاناً من قریه جیان من اعمال اصحاب فرحل الی الشام ثم الی وادی القری و اسلم وكان فی طایفه الفرس الذین دخلوا الاسلام نوفی ۶۵۵ م .
 ۲ - ابن هشام عین خطبه رسول را نقل کرده و و کلام فوق چنین است ، ایها الناس اسمعو قولي و اعقلوه - تعلمن ان کل مسلم اخ المسلم و ان المسلمون اخوه فلا یحل لامری من اختیه الا ما اعطاه عن طیب نفس منه فلا تطام انفسکم ، ابن هشام ح ۴ ، ص ۲۵۱

او انتخاب گشت و موت پیغمبر اسلام اگرچه در سرعت بسط و انتشار اسلام اندک وقفه‌ای موقوف ایجاد کرد ولی آنرا بکلی متوقف نساخت بلکه توسعه و انبساط یافت.

۳. شهادت بر اسلام

تعالیم محمدیایه عقاید ایمان مسلمانان گردید با اندک اختلافات و اضافات بعدی. (این اختلافات ناشی از کیفیت تفسیر و شرح روایاتی است که بعدها موجب ظهور عقاید فرق مختلفه گردید. ولی هیچ يك از آن فرق از حد افوال و سنن پیغمبر انحراف نجسته‌اند). اصول ایمان بطوریکه در قرآن وضع شده متعدد و بسیار نیست و در حدود فهم و ادراک همه افراد ناس میباشد و مرد مؤمن ساده بسط حاجت ندارد که سرخودرا در مسائل غامضه کلامی و مباحث پیچیده فلسفی بدرآورد صراط مستقیم زندگانی که باو توصیه شده ابدأ احتیاج بفکر و نظر ندارد بلکه وابسته بکار و عمل است یعنی بعضی از اعمال معین را باید بجا آورد تا رستگار شود. از او دعوت نکرده‌اند که ایمان خودرا بدلائل فلسفی و کلامی قبول نماید زیرا مسائل پیچیده و مشکلی برای بحث و نظر در کار نیست بلکه باید فقط تفویض و تسلیم امر الهی بشود ازینرو او را «مسلم» گویند یعنی دین اسلام را اطاعت کرده است. تنها وظیفه او این است که بگوید: «سمعتنا و اطعنا» همین عمل ساده برای او در این جهان راحت و آسایش و در آنجهان سعادت و رستگاری بار میاورد.

علماء اسلام غالباً بیشتر اصول دین را در ذیل سه قاعده کلی مندرج ساخته‌اند: اول ایمان یعنی عقیده به حنان دوم عبادت یعنی عمل بارکان سوم احسان یعنی اعمال خیر و صواب. الف - قسمت اول یعنی مبادی ایمان. در عبارت معروفی که اصل اول عقیده اسلام را متضمن است عبارت است از شهادت و وحدانیت خدا «لا اله الا الله» و این مهم‌ترین اصل از اصول عقاید اسلامیان است. در نظر محمد هیچ بیانی اساسی‌تر از اقرار بوحدانیت خدا نیست؛ و لا شريك له که او را انبازی نه و در دیده آنحضرت هیچ گناهی غفران ناپذیر نیست جز شرك بخدا که برای باری تمالی قرین و همتائی نباید بیاندیشند بلکه خدای فرد و متمال و ازلی موجود قبل از موجودات و قائم بذات و عالم و قادر و سمیع و بصیر و مرید است و خالق کل است و در روز حساب حاکم و داور مطلق که بندگانرا رستگاری می‌بخشد و از این عالم فانی او را بر آورده در بهشت جاودانی قرار میدهد.

در وصف ذات الهی در قرآن مجید آیات گوناگون وارد شده و اگر سوره قرآنیه حتی المقدور بترتیب و نظم تاریخی قرار گیرد مشاهده میشود که ذات الهی در سور قدیم و سور جدید در معنی و مفهوم بدو طریق تعریف شده است. اندیشه در ذات الهی و حقیقت خداوندی از عالم افکار و تصورات یهود بالاتر است و معنائی عام تر حاصل میکنند یعنی در اداره امور عالم و تدبیر سرنوشت بنی آدم خداوند متمال با قدرتی افزون تر کلمه میفرماید. در دوره کلی هنگامیکه محمد (ص) در بدو بعثت پیغمبری دستخوش جفا و آزار قوم خود بود و به تعالیم یهود و نصاری نظر میفرمود به وحدانیت خدا خلق را دعوت میکرد و میگفت مشیت الهی بر آن است که اهل عالم را برای روز حساب آماده سازد و اشرار و کفار را که عامداً برخلاف اوامر او عمل میکنند کیفر بدهد. خدای غفور و دود بحکم اصل

عدالت بشر را مسئول اعمال خود ساخته است و در آنچه که با اختیار و بر خلاف اراده مقدس الهی، بجای آورد مجازات خواهد داد. در دوره مدنی هنگامیکه محمد پیشوا و راهنمای يك جامعه جدید و نوآین بود مایب عقاید یهود و نصاری را در نظر آورد ازین رو در سور مدنی بیشتر عظمت و قدرت الهی را شرح می دهد و تمام حوادث و امور جهان بر حسب اراده او انجام می پذیرد و برای مسلمانان و مؤمنان فلاح و رستگاری مقدر فرموده است در حالتی که مشرکین و کفار را محکوم به کیفر و غضب خود ساخته و از آن آیات و سوره همچو مستفاد میشود که انسان بخود اختیاری ندارد و تمام امور از خیر و شر مربوط به اراده و مشیت الهی است ذات مقدس او ایستل عمای فعل است و غیر قابل ادراک و تقدیر و حاکم بر سرنوشت بنی آدم میباشد و عمل او بر حسب حکمت بالغه است و عقل آدمی به کنه آن نمیرسد نبر حسب قواعد موضوعه که بشر برای عدالت وضع کرده است. و خلاصه آنکه حق مطلق و قادر متعال مانند سلطانی قادر و قاهر است که وسعت کشور او عالم امکان و محروسه ملکش در سراسر عالم وجود و اومنه از چون و چرای بندگان میباشد هر طور که اراده فرماید آنها را هدایت میفرماید و بندگان باید اوامر او را بشنوند و اطاعت کنند و باو توکل نمایند تا در عاقبت آنها را بر منزل رستگاری و نجات رهبری کند. او از بندگان خود میخواهد که بعمل صالح و کردار نیک دوره حیات خود را بپاریند زیرا خداوند بکسانی مهربان است که او را دوست دارند و از آنانکه خدای را دشمن میدارند بیزار است. خداوند رحمان و رحیم است لیکن بکسانی که ایمان آورده و مسلمان باشند و بدون لایونم خود را تسلیم و تفویض مشیت او نمایند، همچنین عباد صالح را بطریق فوز و فلاح و نجات و صلاح هدایت خواهد فرمود.

الله تعالی اراده خود را به سه طریق ظاهر میسازد تا بنی آدم را بصراط مستقیم هدایت کند. نخست بوسیله رسول خود محمد بن عبدالله. دوم بوسیله قرآن کتاب وحی سماوی و سوم بوسیله ملائکه مقربین.

اما هدایت بوسیله پیغمبر، تکمیل ایمان در اداء شهادت به پیغمبری محمد است که هر اهلان باید گواهی دهد و بگوید «شهد ان محمداً رسول الله» و این خود نزد اسلامیان واضح و روشن است که طریقه حقه و صراط مستقیم بوسیله انبیا در جهان ظاهر باید شود و الا بشر را بدون هدایت ایشان توفیق معرفت خداوند حاصل نخواهد شد و حکمت خداوند متعال به معرفت و شناخت ذات او اعلاوه گرفته است. از این رو از ابتداء خلقت عالم بکلسله انبیا برای راهنمایی انسان بمعارف الهیه مبعوث شده اند که بزرگان آنها عبارتند از ابراهیم و موسی و عیسی ولی محمد آخرین ایشان و بزرگترین ایشان است. و ملقب به خاتم الانبیا و هیچیک از پیغمبران در علم و حقانیت بعلو منزلت او نمی رسند و هیچیک ایشان مجموعه وحی و کتاب آسمانی چون او نیاورده اند ولی در عین آنکه مقام او در مرتبه اعلا جای دارد جنبه الوهیت ندارد و خدای متعال در پیکر انسانی او ظاهر نشده بلکه او نیز بشری است مثل دیگران و هیچوقت ادعای داشتن قوای فوق الطبیعه نکرده و معجزه و خرق عادی (جز کتاب) نیاورده و بوسیله اعمال مقدسه با حدی از روحانیون و پیشوایان این منزلت الوهیت عطا نکرده است و برای هیچکس بوسیله تقدیس و روحانیت منزلت قدوسیت وجود نیاورده بلکه هر چند که این چنین شخص انسانی کامل است ولی از یکی از بندگان خداوند میباشد که با خداوند در عالم جسم و ماده آمیختگی ندارد بلکه بوسیله اطاعت از مشیت او مرتبه تقرب حاصل کرده است. هر قدر که عامه اسلامیان در مقامات عالی و صفات ربانی محمد مبالغه کنند باز متکلمین و علماء

اسلام (بر خلاف مبادی نصاری) برای او درجه الوهیت قائل نمیباشند و میگویند که تنها به واسطه رسالت از جانب الهی و مکارم اخلاق اوست که باید نوع بشر او را فدوده و پیشوای خود قرار دهد .

طریق دوم و وسیله ثانوی هدایت بشر کتاب قرآن است و آن مجموعه وحی محمدی است که ثابت و تغییرناپذیر و کلمه نهائی حق میباشد . بر حسب مبادی کلامی اسلام آن کتاب آسمانی منطبق است با کلام الهی که درازل در آسمان هفتم در لوح محفوظ مسطور شده است نه آنکه نسخه ای از آن بانسخی منقول از آن باشد بلکه این کتاب در روی زمین عین همان کتاب اصلی و قدیم است که در آسمان وجود دارد . کتب منزله سماوی قبل از قرآن مانند کتب یهود و نصاری همه حق و صحیح اند لیکن در مرتبه کمال و تمامیت بیان به مقام قرآن نمی رسند .

طریق سوم و وسیله دیگر برای کشف تبلیخ اراده الهی همانا ملائکه میباشد و بزرگترین گروه ملک «جبرائیل» نام دارد که حامل وحی از درگاه رب به قلب نبی مرسل است . کیفیت عقاید اسلامیان در باب ملائکه Angelology شبیه است به معتقدات زرتشتیان^۱ که هر دو قوم آنها را روح قدس و روان برگزیده میدانند و در عالم اندیشه و تصور عرش حق تعالی در فراز آسمان هفتم قرار دارد و از هر طرف خیل ملک آنها احاطه کرده اند ، مانند سلاطین و ملوک روی زمین آنها خادمان اویند و اوامر او را فرمان برداری و اجرا می کنند .

اما دیو که برعی ابلیس (مشتق از کلمه دیابولیس (Diabolos - لاتین) یا شیطان تحریفی از ساتان (زردشتی)^۲ است نام فرشته و ملکوت است که بواسطه کبر و غرور خداوند او را طرد و رجم کرد و او را فرمانده در جهنم قرارداد .^۳ او و یارانش همواره کوشش میکنند که اولاد آدم را اغوا کنند و بوادی ضلالت و گمراهی بیندازند .

گرچه بر حسب آنچه از سور مدنی مستفاد میشود اعمال شیطان بر حسب مشیت الهی و بموجب حکم اوست و او از خود ارده و استقلال ندارد .

اما راجع به آخرت و روز حساب اسلام مشتمل همان اصول و مبانی است که در مکاشفات ادیان زردشتی و یهود و نصاری آمده و بر آن است یوم قیامت را علائمی است مانند وقوع عجائب و حدوث حوادث و استماع آوازهای هولناک از عالم وجود . پس از آن کرنا (صور اسرافیل) نواخته خواهد شد که به نغمه آن اموات از قبور برمیخیزند و تمام نفوس در پیشگاه عرش عدالت الهی تجمع میکنند و نامه اعمال جزئی و کلی هر آدمی خوانده میشود و درباره او بر حسب استحقاق

۱- البته در بین عقاید مزدیسنی نسبت بر و انهای کروی (امشاسپندان) با ملائکه و فرشتگان بر حسب عقیده اسلام مختصر شباهتی موجود است ولی اینکه بعضی از محققین جدید مادی کلامی اسلام را در باب ملائکه مقتبس از مازدیسیم دانسته اند مورد تأمل و محل تحقیق است و باید تجزیه و تحلیل دقیق در این باب بعمل آید .

۲ - کلمه شیطان معرب ساتان عبری الاصل است نه فارسی ملائکه چنان که مؤلف گمان کرده .

۳ - مؤلف شیطان را رئیس دوزخ دانسته در صورتیکه بعقیده مسلمانان فرشته مالک دوزخ غیر از ابلیس است و ابلیس خود در جهنم مغنّب جاوید میباشد .

حکم عدالت الهی بطور ابد صادر میگردد .

وصف جهیم ونعیم (دوزخ و بهشت) در قرآن چنین آمده است ،

- ۱ - لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غرائر وكذلك نجزي الظالمين . الاعراف (۵۷ - ۴۱)
ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء . الاعراف ۷ و ۵۰
۲ - و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال في سموم و حميم و ظل من يحموم لبارد
ولاكريم ...

ثم انكم ايها الضالون المكذبون لا تكون من شجرة من زقوم . الواقعة ، ۵۳-۵۴ ، ۴۱

۳ - اذلك خير نزل ام شجرة الزقوم (سوره الصافات ، ۳۷ ر ۶۲ - ۶۸

ثم ان مرجهم لالی الحميم .

الاعباد لله المخلصين اولئك لهم رزق معلوم فواكه وهم مكرمون في جنات النعيم على سرر
متقابلين .

۴ - ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يذلى في البطون كذلى الحميم خذوه فاعتلوه الى -

سواء الحميم . الصافات ۳۷ ر ۴۴ - ۴۰

ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحميم .

ان المتقين في مقام امين في جنات وعيون فيلبسون من سندس و استبرق متقابلين . وكذلك و

زوجناهم بحور عين يدعون فيها بكل فاكهة آمنين . سوره الدخان ۴۴ ر ۵۵ - ۴۳

۵- على سررموضنة متكئين عليها متقابلين يطوف عليهم ولدان مخلدون . باكواب و اباريق

و كل من معين و حور عين كمثل اللؤلؤء المكنون . الواقعة ، ۵۶ - ۶۶

ب - مقدمه دوم - تكاليف شرعی : ركن دوم ديانته اسلامی است كه عبارت از اعمال و تكاليف است و
آن مشتمل است بر پنج عمل كه آنها را ارکان خمسه گویند .

۱ - تکرار شهادتین قول به لا اله الا الله و محمد رسول الله نفوه و اذعان بر این دو امر ایمانی

و تکرار آن بر زبان از روی خلوص قلب نخستین قدم در راه اسلامیت است . این دو عبارت کوتاه و ساده

همه جا در سرتاسر ممالک اسلامی شنیده میشود و از فراز مناره های بلند هنگامی که مؤذن بانگ نماز

میهد همین کلمات گوئی در آسمان در گوشها فرود می آید .

۲- صلوة . هر مسلمان متدین در اثناء شبانروز از پنج وقت پنج مرتبه باید عمل صلوة را بجا

آورد . نخست در هنگام فجر (سپیده دم) ، دوم در موقع ظهر سوم در زمان عصر چهارم پس از غروب

آفتاب پنجم در زمان تاریکی شب و قبل از نیمه شب . بر مرد مؤمن مسلمان در شهر یا در صحرا در

بیابان یا دریا هر جا باشد واجب است که نماز را بر طبق آداب مقرر شرعی بعمل آورد . باید وضو

بگیرد و سجاده بگسترده بسوی قبله خود یعنی مکه بایستد و آنگاه سرنظیم در برابر خداوند متمثال

فرود آورد و با حالت تسرع و خشوع او را حمد کند و خویشتن را تسلیم اراده مقدس او سازد . معمولاً

در ابتدای نماز سوره فاتحه الكتاب (سوره اول قرآن) را به نس عربی قرائت می کند و

می گوید ،

الحمد لله رب العالمين ... تا ... ولا ائلاين (نسوان نیز در راه حجاب همین عبادت را

باید انجام دهند) روز جمعه خاص اداء نماز جماعت است . و آن نیز بر هر مرد مکلف واجب

میشود . مؤمنین در مسجدی اجماع میکنند و به امام اقتدا مینمایند در هنگام ظهر یا مغرب نماز

جمعه را بجا می‌آورند. اداء این عبادت غالباً در صحن و فضای مسجد انجام میگیرد. بمحض اینکه صدای اذان از فراز مناره استماع میشود شخص مؤمن کفشهای خود را درمدخل مسجد از پا بیرون کرده بسوی حوض یا سرچاه می‌شتابد و وضو میگیرد (یعنی دستها و دهان و بینی و ساعد ها و گردن و پاها را می‌شوید) ^۱ پس از چند دقیقه می‌نشیند و درنگ می‌کند تا قاری از کلام اله آیتانی چند تلاوت نماید پس همین که امام بدرون می‌آید و در جلو محراب نماز می‌ایستد، آنها در عقب سر ردیف صف می‌بنند و فواصلی که مانع از سجده و رکوع صفهای مقدم نشود، پس. آنگاه به رکوع سجود مشغول می‌شوند یعنی هر دفعه که امام عملی را بجای آورد آنها نیز متابعت می‌کنند پس چون اداء صلوة خاتمه پذیرفت امام یا (واعظ) به منبر میرود و برای مؤمنین کلمه چند بوعظدر شرح اصول عقاید اسلام بیان میکند و پنج بار در شبانروز این عمل تکرار میشود.

۳ - زکات یعنی صدقه دادن - این عمل در مبداء اسلام بصورت باجی سالیانه بوده که هر مرد مسلمان از مال حلال خود از نقد و جنس و سهمی و نصایب بآن نیت به حاکم شرع می‌پرداخته و آن اموال در خزانه عمومی (بیت‌المال) جمع شده قسمتی از آنرا برای خیرات و میرات هر حاکم شرع به فقرا و مساکین میداده‌اند و قسمتی را بایمه مساجد میداده‌اند که بمصارف تعمیرات و امور لازمه برسانند. و این بکلی از خراجی که از کفار بنام (جزیه) می‌گرفته‌اند جدا بوده زیرا جزیه در مقاصد سیاسی و حربی بمصرف میرسیده است. در قدیم عمل زکات واجب عینی بوده است لکن در این ایام در بعضی از ممالک اسلامی اداء آن کفائی و اختیاری است ولی در این ممالک هم هرکس که در اداء این فریضه غفلت کند مورد تحقیر و اهانت قرار میگیرد.

۴ - صوم رمضان، بااستثنای مرضا و ضعف برای عموم افراد مسلمانان تکلیف صوم‌گرفتن (روزه) واجب است. و مراسم انجام آن از اینقرار است، هنگام سحرگاه یعنی وقتی که بتوان ریسمان سفیدی را از ریسمان سیاه تمیز داد شخص مؤمن خوردن و آشامیدن را بر خود حرام می‌سازد تا هنگام غروب آفتاب که باید با تمیز ریسمان سیاه و سفید باآسانی میسر نشود.

۵ - حج، یکبار لاقول در اثنای عمر هر مسلمان اعم از مرد یا زن بشرط استطاعت باید سفری بزیرات خانه خدا در مکه برود و این عمل را (حج) گویند. حاجی در اوایل ذی‌الحجه الحرام باید در مکه باشد تا آنکه در آنجا با اتفاق هزاران تن حاجیان دیگر بمناسک و اعمال زیارت بیت-الله قیام می‌کنند یعنی در گردراگرد خانه کعبه طواف مینمایند و شرایط حج یا « عمره » را بجا آرند.

در این روزگار در سالهائی که جنگ و جدال یا موامنی دیگر در کار نباشد گروهی بسیار از

۱- مؤلف در ذکر مسائل اصولی و فروعی و عبادات غالباً طریقه عامه یعنی اهل سنت و جماعت را بیان کرده است که در بعضی جزئیات با طرق خاصه یعنی شیعه امامیه فرق و اختلاف دارند. برای شرح و توضیح آنها باید بکتاب مفصله فقهیه رجوع نمود. کتاب « جامع عباسی » که شیخ- بهاوالدین عاملی پادشاه عباس اول در مسائل عملیه تألیف نموده برای فارسی زبان بهترین مرجع و مستند میباشد.

۲ - اشاره است بآیه شریفه، « وکلوا شربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود

حاجيان از وطن خود بوسيله راه آهن يا كشتى (يا هوايما) براه افتاده بيكى از بنادر ساحلى نزديك مكه ميروند يا بقاهره و بشام و اورشليم مسافرت كرده و از آنجا بيمكه ميشتابند ليكن در سوابق ايام اين مسافرت همراه قواهل از راه خشكى انجام ميگرفته است كه مسافرين منازل اخير سفر دراز خود را از بندر بصره درعراق يا از طريق شاهراه تجارتي يمن، قاهره، دمشق طي كرده و بيمكه مي رسيده اند. هر كاروان را علامت نماياني بوده است كه رعايت آن (تأقرن سيزدهم ميلادي) از ضروريات سفر كاروان شمرده ميشده و آن عبارت بوده است از شترى كه بر پشت آن محملى خالى قرار مي داده اند و آنرا به نقش و نگار زينت ميكرده و آن از نيت خالص و روح فداكار قافله حاجيان خداپرست رمزي باشكوه بوده است.

از عصر بنى اسلام تا امروز بر هر حاجى خواه غنى خواه فقير واجب است كه در موقع احرام جامه سفيدى پوشيده طواف بيت و ساير مناسك را بجا آورد. در اثناء روز از خوردن و آشاميدن اجتناب ورزد پرهيز از هر حرمت را بر خود واجب شمارد، به موجودات حيه آزارى نرساند و اين خود مقدمه يك سلسله اعمالى است كه حاجيان همه متساوياً از هر قوم و ملت كه باشند و بهر زبان كه تكلم كنند بايد انجام داده وباهم دگر مخلوط بشوند و در آنروز جدائى طبقاتى از ميان مسلمانان برداشته ميشود. مهم ترين مناسك حج طواف حول خانه كعبه است. حاجيان از حجر الاسود شروع كرده سه بار به تندى و چهار بار با همتى در گرداگرد بيت اله طواف مي كنند و در هر بار در برابر حجر الاسود ايستاده آنرا ميبوسند و اگر جمعيت زياد باشد آنرا با دست يا نوك عصا لمس ميكنند يا حتى بحكم اجبار از دور بقدت بدان نظر ميدوزند.

عمل دوم از مناسك حج عبارت است از هروله كردن يعنى هفت بار بين صفا و مروه (كه نام دو كوه كوناه است) و در جنب مكه واقع شده اند هروله مي نامند. اين عمل بياد هاجر و طفلى اسماعيل است كه بعد از تولد فرزند هفت بار در طلب جرعه آب آن مسافت را شتابان رفته و باز آمده است. روز هشتم ذى الحجه مخصوص اعمال عمده حج است. حاجيان بهيئت اجماع هزاران نفر بطرف عرفه كه مكاني است بفاصله يك روز راه و در مشرق مكه واقع شده رومي آورند. بعضى شب را در مكاني بين راه موسم به معنا توقف مينمايند بعضى مستقيماً بعرفه ميروند و روز بعد تمام آن جماعت انبوه در صحراى عرفه از صبح تا شام اقامت مينمايند و بعبادت و مراقبت اشتغال ميورزند. هنگام غروب باز ايشان با جماع تكبير گويان بمزدلفه كه يكي از اماكن اربعه در راه بازگشت بيمكه است رومي آورند و شب را در آنجا در فضا بيتوته ميكنند. هنگام طلوع آفتاب پمنا باز ميگردند. و در آنجا مكاني است مخصوص كه هر حاجى هفت سنگ ريزه از دامنه كوه برداشته و بدان مكان پرتاب ميكند و بذكر بسم الله الرحمن الرحيم و الله اكبر گويا هستند پس هر كس را كه ميسر باشد قرباني از حيوانات حلال گوشت مانند اشتر يا گوسفند بتقديم ميرسانند و امر الهى را چنانكه در سوره الحج در قرآن آمده است انجام ميدهند^۱.

۱- آياني كه در قرآن مجيد در باب وجوب حج وارد شده متعدد است از آن جمله در اين آيات،

۱- واذموا الحج والعمرة لله... البقره ۱۹۶/۲

۲- الحج اشهر مما وامت. البقره ۱۹۷/۲

۳- والله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا. آل عمران ۹۷/۳

«والبدن جملناها لکم من شئنا الله لکم فیها خیراً فاذکر واسم الله علیها صواف فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها واطعموا القانع والمعتز کذلک سخرناها لکم لعلکم تشکرون» ۳۶/۲۲

یعنی قربانی کننده از ذبیحه خود قسمتی میخورد و بقیه را به فقراء یا دیگر حاجیان اهدا میکند. هر روز دیگر را حاجی آزادست که بخورد و بیاشامد و بخوشی بگذرانند و آخر کار همگی بمکه باز میگردند و بار دیگر دور کعبه طواف بجامیآورند. (سپس هازم اوطان خود میشوند)

ج - عمل صالح ، سراسر عالم اسلام مردم اصول اساسی قوانین اخلاقی خود را از سرچشمه قرآن اخذ میکنند. محمد علیه السلام در کردار و رفتار متابین خوداندیشه بسیار فرموده و بایبندگفت که برای آنها يك روش قانونی برقرار فرموده که بسیار واضح و سریع و بسوی هدف و مقصود واحدی سر میبکند و آن همانا بالابردن سطح اخلاق آنان است. بطوریکه مقام اعراب را از عالم جدال و شقاق عشایری قدیم ترفیع داده در يك سطح اخوت و برادری عام قرار داد. بنا براین عمل هر مسلمان از زن و مرد از هنگام تولد تا زمان ممات متوجه آن هدف میباشد. آیات ذیل که ما از قرآن انتخاب کردهایم بعضی از آن قواعد اخلاقی را که محمد مقرر فرموده است نشان مینهد و معلوم میدارد که تا چه پایه دستورهای او بمنظور اصلاح جامعه بوده است. احکامی که در حرمت شراب و قمار وارد شده است. هم چنین قواعدی که در باب روابط و مناسبات جنسی وضع کرده دستور زندگانی اجتماعی افراد است و مقام زنا بر تبه اعلی بالامیر دوازدهمان بدو تشریح این شارع بزرگ در زندگانی پیر و ان خود تمیزی فراوان ایجاد فرمود.

۱ - (لیس البران تولوا و جوهکم الی اولک هم المتقون). البقره ۱۷۷/۲

۲ - (وقضی ربک الا تمعدوا الایاه و بالوالدین احساناً الی... کما ریانی صغیراً)

الاسراء ۲۴-۱۷

۳ - (ولا تقتلوا اولادکم خشية اطلاق) الاسراء ۳۱/۱۷

۴ - (ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشاً و ساء سیلاً) الاسراء ۳۳/۱۷

۵ - (واوفوا الکیل اذا کتمتم و زنوا بالقسط المستقیم ذلک خیر.....) الاسراء ۳۵/۱۷

۶ - (وانتوا الیتامی اموالهم الی... حوباً کبیراً) النساء ۲/۴

۷ - (وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح الی ... کفی بالله حسیباً) النساء ۵/۴

۸ - (واذا حضر القسمة اولو القربی والیتامی والمساکین... الی... قولاً مبروراً) النساء ۷/۴

۹ - (ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلماً ... الی ... سغیراً) النساء ۱۱/۴

۱۰ - (فانکحوا ما طاب لکم من النساء الی هنیئاً مرثیاً) النساء ۴/۴

۱۱ - (فاذا طلقتم النساء فیلفن اجلهن فلا تمضوهن... الی ... لاتملون) البقره ۲۳۲/۲

۱۲ - (والوالدات یرضعن اولادهن الی تمملون بصیر) البقره ۲۲۲/۲

۱۳ - (واذا طلقتم النساء فیلفن اجلهن فامسکوهن بمعروف... الی... وانتم لاتملون) البقره ۱۲۳/۲

۱۴ - (وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ... الی ... لایحبا للمعتدین) البقره ۱۹۰/۲

۱۵ - (وقاتلواهم حتی لا تكون فتنه الی ... علی الظالمین) البقره ۱۹۳/۲

۱۶ - (یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعها)

البقره ۲۱۹/۲

۱۷ - (یا ایها الذین آمنوا ابالمعقود الی غفور رحیم) المائده ۱/۵

مادام که اعراب در موطن خود مقیم بودند و به ممالک دوردست که اوضاع و احوالی دیگر داشت نرفته بودند این قواعد و احکام برای جامعه ایشان بعد کمال بود.^۱

۴. انتشار دین مبین

علت و باعث انتشار دین اسلام در بادی امر مبتنی بر چه حسابی بوده است. مسلمانان خالص عقیدت بر آنند که حرکت اسلام صرفاً یک نهضت مذهبی بوده که برای نجات جهان بوسیله شمشیر بوجود آمد. مسیحیان متمصب قرون وسطی معتقدند که این جنبش باطل صرف و مبتنی بر حرص و هوس جهانگیری بظهور پیوست. شاید هر یک از این دو فریق در یک قسمت از مبده خود بر خطا رفته باشد در هر حال هم عامل دینی و هم عامل اقتصادی در انتشار اسلام سهمی بسزا داشته است و خلاصه کلام آنست که محمد پیغمبر اسلام برای اولین بار در تاریخ جهان بدویان بادیه نشین عرب را در زیر لواء واحد متحد ساخت و از آن نیروی جنگی بسیار نیرومند ایجاد کرد که هم برای رفع حوائج اقتصادی مردم برای القاء تکلیف دینی و ایعانی از دل صحرا بجنبش آمده و بسوی کشورهای آباد و پر نعمت و فراوانی رو آور شدند. شاید در آغاز کار چندان امید نداشتند که بتوانند ثروت و ممالک همسایه را بدست آورند لکن چون بقصد اشاعه دین قدم در این راه نهادند، ضعف و انحطاط دو دولت امپراتوری روم و فرس که در اثر سالها زرد و خورد و تئسازع فرسوده و تئاه شده بودند از آنها شکست یافتند و فتح سراسر بلدان خاور میانه برای آنها سهوات میرشد. آنگاه نشر مبده دین و اعلاء کلامه اسلام تنها مقصد ایشان گردید. و روی هم رفته فتوحات غازیان اسلام مظهر یکی از مهاجمات متوالی نژاد بنی-سالم است که در تاریخ بوقوع پیوسته و حمله عرب آخرین تهاجم و بزرگترین حمله آنقوم است.

ابوبکر و وحدت قوم عرب

وقتی که ناگهانی پیغمبر اسلام وفات فرمود و برای خود جانشینی تعیین نفرموده بود، بیروان وی ناگزیر بودند که خود در این باره اندیشیده و معلوم نمایند چه کسی باید بر مسند خلافت نبی بنشیند؛ اما مسئله خلافت امری توارثی است یا اینکه خلیفه از میان اصالح امت انتخاب باید شود؛ جواب این مسائل همانا موجب اختلاف عقیده مابین فرق سیاسی مهمه در صدر اسلام گردید. صحابه پیغمبر یعنی جماعتی کثیر از مهاجران مکی و انصار مدنی که همیشه در جوار آنحضرت بودند بر آن رفتند که خلیفه رسول باید از میان اصالح نفوس انتخاب گردد. جماعتی دیگر از ایشان طرفدار حق توارثی جانشین رسول شده گفتند که خلیفه محمد باید از اعقاب او یعنی از اولاد فاطمه زهرا و شوهرش علی این ابیطالب ابن عم او باشد. بالاخره بعضی دیگر خلافت را در خاندان اولاد امیه که از قریش بودند محدود

۱ - مقصود مؤلف ظاهراً آن است که این قواعد اصلیه قرآنیه برای اصلاح امور ممالک و معاد اعراب بدوی کافی بود و علم فقه و حدیث و دیگر علوم بعدها در اثر توسعه تمدن اسلامی در دیگر بلاد جهان تکامل حاصل کرد.

ساختند و آنها را برای این امر خطیر برگزیدند .

در آغاز کار صحابه پیغمبر موفق شدند که خلیفه او را از میان خود انتخاب کنند پس شخصی بنام ابوبکر^۱ را برای این کار برگزیدند و او اولین خلفاء اربعه است ، دوره خلافت او بدو سال نرسید، زیرا او نیز بزودی وفات یافت. لکن سازمان امور اجتماعی او به سه صفت موصوف بود ، نخست آنکه جمع آوری آیات قرآن مبادرت جست دوم آنکه مشایخ عرب را که بعد از وفات پیغمبر سرخودی پیش گرفته بودند در تحت انقیاد درآورد . بلکه بسیاری دیگر از مردم عربستان را وارد حوزه اسلام ساخت . سوم آنکه برای اولین بار جنبشی بزرگ فراهم ساخت و باروشی منظم به خارج دنیای عرب تاختن آورد و با سه لشکر که مجموعاً مرکب از ده هزار مرد جنگی بود کار جهانگیری را شروع نمود ولی بعد آن عده افزایش یافته و دوبرابر گردید. برحسب وصیت و طرحی که خود پیغمبر (ص) رسم کرده بود از سه طریق بخاک شام حمله برد . ولی عمر او وفا نکرد که نمره فتوحات آن لشکرها را مشاهده نماید .

فتوحات عمر

خلیفه ثانی عمر است^۱ (۶۳۴، ۶۴۴ م). سیاه غازیان عرب را که در تحت سرداری خالد بن ولید^۲ بود قیادت میکرد . این سیاه سرنوشت ممالک خاور نزدیک را بکلی دیگرگون ساخت. شهر کهن سال دمشق بعد از شش ماه محاصره در سال ۶۳۵ م فتح شد . مسیحیان بهوش آمده قوای خود را گرد کرده برای جبران آن شکست برخاستند. خالد بخردمندی بمحلی مناسب عقب نشست و در آنجا با سیاهی مرکب از پنجاه هزار نفر مرد جنگجو که هر قل^۳ امپراتور روم (بیزانس) برای قلع و قمع او اعزام داشته بود روبرو شد . در روزی گرم و غبار آلود که بادیه نشینان عرب با آن هومانوس بودند خالد آنها را درهم شکست و تئودروس^۴ که سردار آن لشکر بود بخاک افتاد و فتحی قطعی نصیب ایشان گشت و سراسر خاک شام تا دامنه جبال طاروس^۵ به قبضه تسخیر اعراب مسلمان درآمد و قیصران

- ۱ - ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه مأنف به «الصدیق» پدر عایشه زوجه پیغمبر بعد از پیغمبر مخالفان اسلام و پیروان مسیلمه کذاب را سرکوبی داد و در مدینه در سال ۶۳۴ م . وفات یافت .
- ۲ - عمر بن خطاب ، از قبیله عدی - از مسلمانان اصحاب پیغمبر است و پدر حفصه زوجه آنحضرت بود. در زمان او فتوحات بزرگ نصیب لشکر اسلام شد و مؤسساتی اجتماعی تأسیس گردید. در سال ۶۴۴ م ناگهانی بقتل رسید.
- ۳ - خالد بن الولید، از اجله جیش اسلام ملقب به «سیف الله» و در جنگهایی با مردم ایران سردار لشکر اسلام بود. در سال ۶۴۸ م وفات یافت در حصص از بلاد شام مدفون است.
- ۴ - هرقل Heraclius قیصر روم شرقی (بیزانس) (۶۱۰ - ۶۴۱ م .) بالشکر خسرو پرویز پادشاه ایران جنگیده و غالب آمد ولی از لشکر اسلام در واقعه « پرمتوک » شکست خورد و شام بتصرف مسلمانان درآمد.
- ۵ - تئودروس Theodrus برادر هرقل و سردار لشکر او.
- ۶ - جبال طاروس در جنوب آسیای صغیر و در شمال سواحلی مدیترانه شرقی واقع شده است .

حفظ آن خطه بایرورز آباد برای ابد نومیذ گردید .

اما سکنه بومی شام اعم از یهود و نصاری هیچک از این پیش آمد چندان ناشاد و دلگیر نبودند زیرا آنها از فشار ظلم و بیداد رومیان بستوه آمده و از ادامه جنگهای خونین بین روم و ایران مستأصل شده بودند. اعراب با آنها بمعدل واحسان رفتار میکردند و اوامر قرآن شریف را در باره آنها رعایت مینمودند و بر آن بودند که اگر اهالی شام دست از مقاومت بردارند ، با آنها جنگ و خونریزی نباید کرد و روی همین سیاست شهر دمشق تختگاه شام تسلیم گردید .

البلادری (مورخ الشام) امان نامه‌ای را که خالد به اهل دمشق داده است چنین نقل می‌کند :

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اعطى خالد بن الوليد اهل دمشق اذا دخلها اعطاهم اماناً على انفسهم و اموالهم و كنائسهم و سورمدینتهم لا یهدم ولا یسكن شیئاً فی دورهم . لهم بذلك عهد الله و ذمة رسوله صلعم و الخلفاء و المؤمنین لا یرضاهم الا بالخیر اذا اعطوا الجزیه^۱

از مد نظر تاریخی صحیح است اگر با فیلیب حتی مؤلف تاریخ عرب هم عقیده گشته بگوئیم که ، سهولت فتح شام علل و اسباب عدیده داشته است از جمله آنکه فرهنگ یونانی که بعد از غلبه اسکندر کبیر ۳۳۲ م بر آن سرزمین تحمیل گردید امری کاملاً سطحی و عرضی بود و نتها در شهرنشینان تأثیری کرده ولی اکثریت عامه اهل دهات و صحراها بالطبع کمتر در تحت تأثیر آن قرار گرفته و اختلاف فرهنگی و نژادی ایشان با یونانیان صاحب قدرت بیوسه ثابت و برقرار بود . یعنی اکثریت سکنه شام همچنان قوم سامی مانده و یونانیها را معاند و بیگانه میشمردند . البلادری مورخ اسلام از مردم حمص که یکی از بلاد شام است نقل میکند^۲ که چون تسلیم فاتحان عرب شدند آنها را مخاطب ساختند و گفتند: « اولایتکم و عدلکم احب الینا ماکنا فیہ من الظلم و العثم.»

در نواحی کبیر شام نیز مسلمانان را فتوحات قطعی دست داد از جمله اورشلیم در سال ۶۳۸ م فتح شد و شهر قیصریه که از طرف دریا حمایت می‌شد و لشکریان عرب از صحرا بدان دست نمی‌یافتند تا عاقبت جاسوسی یهودی از درون شهر بعضی اسرار و اطلاعات مخفی بمهاجمین داد و آن شهر در سال ۶۴۰ م تسخیر گردید و بدین ترتیب سراسر کشور فلسطین بحیطه تسخیر اسلام درآمد. فتح دوم ایشان در مصر بود زیرا بدان کشور نیز از خارج کمک و امدادی نرسید و از سالهای ۶۲۹ تا ۶۴۱ سراسر آن سرزمین مسخر مسلمانان گشت و عربها باکمال سرعت بفتح ممالک عدیده شمال افریقا روی آوردند و از مدتی قریب يك قرن قدم بظاڪ اسپانیا نهادند .

اما از طرف مشرق نیز مسلمانان عرب سلطنت شاهنشاهی ساسانی را سرنگون ساختند . نخست ناحیه عراق و شهرهای پرثروت بین‌النهرین بچنگ ایشان افتاد اما در داخله ایران ایرانیان مقاومتی شدید کردند و فتوحات اعراب به بطوئه و کندی بیش میرفت و مردم آریائی نژاد آن کشور که با نژاد سامی بیگانه و در دین زردشتی پایدار بودند بسهولت تسلیم نمی‌شدند و از اینرو مدت پیکار

۱ - تاریخ عرب ، فیلیب حتی ، ۲۰۳

۲ - البلادری ، احمد (۸۹۲ م) مورخ معروف و موثق عرب معلم عبدالله بن المنتصر خلیفه عباسی است . بزبان فارسی آشنا و در ترجمه آن مشهور است . از مصنفات معروف تاریخی او کتاب فتوح البلدان و کتاب انساب الاشراف است .

و نبرد با ایرانیها مدت دوازده سال بطول انجامید ۶۵۲ - ۶۳۰ تا آنکه آن کشور قسمت عمده آسیای صغیر در قبضه تملک عرب درآمد .

باکمال تعجب این سؤال پیش میآید که چگونه غازیان قلیل عرب که همه غیر منظم و نهی از اسلحه بودند و تنها حربه ایشان کمانی و چند چوبه نیر یاسنانی ازنی بیش نبود و مرکب ایشان شتران نزار و اسبان لاغر توانستند سپاهیان منظم و بی شمار حتی قوای بحریه ممالک متمدن وقت را یکی بعد از دیگری مغلوب خود سازند ؟

پاسخ بر این سؤال اولاً سرعت حرکت و انتقال اعراب است که بوسیله شتران تندرو خود بر لشکریان خصم پیشی میکردند ثانیاً سبب عمده و راز کامیابی ایشان همانا کمال شوق و حرارت باطنی ایشان بود که آتش درونی ایشان از نسیم کلمات محمدی اشتعال یافته تا جاییکه معتقد بودند اگر غلبه یابند و در جنگ زنده بمانند چهار بنجم غنائم متعلق بایشان خواهد بود و اگر هلاک شوند در بهشت خلدند و ای خواهند گرفت . ثالثاً کف ممالک نوین و دیدن چیزهای تازه آنها را بر می انگیزت و امت آنها را تحریک می نمود ، چه سراسر ممالک مفتوحه برای افکار ساده ایشان حکم بهشتی بود در زمین و مشتمل بر نفایس و نوادر و محتوی برعجائب و غرائب . دروازه شهرهای بزرگ در ممالکی که مهد تمدن بود در برابر ایشان گشوده میگشت . هیچ کس مثل این جنگجویان بیابان نشین دنیا را چنانکه باید و شاید تماشا نکرده اند - و از این گذشته در میان ایشان آنانکه دارای عقول ممتاز و افکار بلند بودند دورنمای علوم و معارف یونان و ایران مفتون و مجذوبشان می ساخت . صنعت و هنر و فلسفه و علوم که همه در این مراکز بزرگ ترقی و تمالی بسیار حاصل کرده بود ، آنها را بسوی خود میخواند و روح تشنه و فکرمشاق ایشانرا بجانب خود جلب میکرد .

غزوات و محارباتی که بعد اتفاق افتاد سپاه اسلام را که دیگر عربی خالص نمانده بود به پیش رانده از یکسو شمالاً تا پشت کوه هیمالیا در چین و ترکستان و مغولستان و از یکسو جنوباً تا هندوستان رسیدند . جنگجویان و مبارزان اسلام از خاک مصر هزاران میل جلو تاخته ، تا اعماق افریقا فرو رفتند و همچنین از طرف مغرب مسلمانان اسپانی بخاک فرانسه حمله آور شدند تا اینکه در آنجا یکی از امرای فرنگ بنام شارل مارتل (Charles Martel) در برابر ایشان مقاومتی ظاهر ساخت و در نزدیکی شهر تور Tours در ۷۳۲ م آنها ناگزیر بقیه قرا عقب نشسته تا اسپانیا بازگشتند . همچنین مقاومت یونانیان (بیزانس) Bysance در آسیای صغیر مانع از عبور ایشان از تنگه بوسفور گردید .

اکنون باید بداستان خلفاء پیغمبر و حوادث داخلی باز گردیم و معلوم نماییم که چه وقایعی بسرعت باعث توسعه و انبساط امپراتوری اسلام گردیده است .

عمر که بسیار بسادگی معاش میکرد در ایام خلافت خود مشاهده نمود بارهای زر و سیم باج و خراج ممالک جهان از غنیمت و زکوة به بیت المال مسلمانان در مدینه سرازیر شده است . در صدر اسلام تصور این چنین ثروت گزافی را نمیکردند . پس عمر بر آن سرشد که آن مال هنگفت را بطور وظیفه سالیانه نخست به ازواج نبی و بستگان آنها اعطا کند پس از آن بدیگر

۱- گویند به عایشه که همسر محبوب پیغمبر بود در سال ۱۲ هزار درهم معادل با ۲۳۰ دلار

داده می شد .

مسلمانها مخصوصاً صحابه نبی از مهاجر و انصار ببخشند و بالاخره بهره کمتری نیز برای غازیان قبایل عرب مقرر دارد که به هریک تقریباً ده دلارالی ۳۰ دلار میرسید پس آنگاه برای آنکه با این عوایدس ثارمسلمانان عرب را بیوسته مانند یک قوه جنگجو نگاهدارد و آنها را بسرزمن وموطن خود علاقه مند و دلبسته سازد هر فرد هربر را از خرید ضیاع وعقار وتملك در داخل و خارج شبه جزیره منع کرد ، درهمان حال نفوس غیرمسلمان خاصه یهود ونصاری و مجوس را از آن سرزمن اخراج فرمود.

بروز نخستین اختلاف

علاوه بر این وجوه که از طریق بیت المال عاید غازیان عرب و خاندادهای ایشان میشد چنانکه گفتیم آنها را امر عایدی دیگر نیز فراهم بود و آن عبارت بود از چهار خمس غنائم که از اموال منقول و اسرا بدست می آوردند. وجوه نقدیکه در این جنگها وفزوات حاصل میشد تمام را خلیفه در بیت المال عمومی نگاه میداشت. معلوم است برای مسلمانان عربی نژاد فوائد بسیار از این پیش آمد عاید میشد از این رو برای آنها کمال اهمیت را داشت که هریک از قبائل مختلفه که در مرکز قدرت یعنی بساط خلافت تقریبی داشته در خلیفه اعمال نفوذ نمایند. عمر انحصاراً مردی صالح وقوی وانحراف ناپذیر بود ولی چون غلامی مسیحی روزی با خنجر جری زهر آلود او را بقتل رسانید^۱ از آن پس بساط هواخواهی اعمال نفوذ درعالم سیاست گشوده شد.

از لحاظ سیاست داخلی خلافت عثمان بعد از عمر دارای کمال اهمیت است. این مرده خود از کبار صحابه نبی و داماد پیغمبر بود در ۶۴۴ م خلیفه شد و تا ۶۵۸ م. برمسند خلافت نشست. وی از قبیله بنو امیه و مردی ضعیف بود و در برابر فشار اقوام واقارب خود مقاومتی نمی توانست ابراز دارد. بسیاری از امویان را به مشاغل عالیه و مناصب بزرگ معین کرد و از این رهگذر آوازشکایت بلند شد و حوادث ناگواری پیش آمد که منجر به قتل او بدست مسلمانان ناراضی گردید. بجای او داماد دیگر پیغمبر یعنی امیر المؤمنین علی که از مسلمانان روز نخستین و پدر دو امام از فاطمه زهراست که تنها اعقاب زکور از پیغمبر بجای مانده بودند در ۶۵۸ بخلافت برگزیده شد. بسیاری که از آن جمله عایشه دختر ابوبکر بود با او مخالفت میکردند. عایشه از آن روز که در مراجعت از یکی از غزوات در بیابان تنها ماند و مورد تهمت واقع شد و علی پیغمبر را به انفصال از او پیشنهاد کرد کینه علی را در دل داشت. دوزن دیگر از صحابه نبی نیز مدعی و رقیب او بودند، ولی پس از آنکه همه با او بیعت کردند رقیب ثانی در روی صحنه ظاهر گردید که عبارت بود از معاویه بن ابی سفیان والی شام از قبیله اموی. علی مستقر دستگاه اداری خلافت را از مدینه بشهر کوفه در عراق منتقل ساخته بود. جیشی فراهم کرده و برای عزل معاویه بطرف شام حرکت کرد. در هنگامیکه نزدیک بود بر خصم و برقیب خود غالب آید از روی کرم اخلاق (گرچه بعضی آن

۱- قائل عمر چنانکه بعضی از مورخین نوشته اند ابولؤلؤنهاوندی مجوسی مرد صنعتگری بود که از او خراج بسیار طلب میکردند. چون شکایت بخلیفه برد بجائی نرسید از خلیفه انتقام گرفته و در مسجد او را بقتل رسانید.

را افراط از کرامت نفس گفته‌اند) ن بحدکیت درداد و با این تدبیر معاویه برقرار ماند. و در مابین اصحاب علی اختلاف بدید آمد و در انائی این کشمکشها آن حضرت را ناگهانی به قتل رسانیدند. واقعه‌ای که هیچوقت در تاریخ اسلام فراموش نشده است بوقوع بیوست چنانکه شرح آن گفته خواهد شد.

بدین ترتیب خلافت پیغمبر هاشمی بدست امراء اموی افتاد و معاویه خود را جانشین علی معرفی کرد و یک سلسله خلفای اموی نژاد پیاپی بظهور رسیدند که در شهر دمشق نشسته بر سراسر عالم اسلام حکومت می‌کردند. ولی در سال ۷۵۰م. طایفه بنی‌عباس (هاشمی نژاد از بنی‌اعمام پیغمبر) بر آنها غلبه یافته و دولت آنها را منقرض ساختند و آنها در همه بلاد منکوب شدند جز در اسپانیا که همچنان خلفای اموی بر او باقی ماندند. عباسیان مکان خلافت را به شهر نوینیاد بغداد منتقل ساختند و در دولت ایشان آن شهر یکی از بلاد معظم جهان گشت و چون بر سر چهار راه. های بسیار بزرگ جهانی قرار گرفته بود در شرق و غرب به وفور ثروت و بسط فرهنگ و نشر علوم و کثرت عیش و نوش معروف گشت و در این هرسه چیز، خلافت خلیفه هرون الرشید (۸۰۹- ۷۴۶م) نماینده کامل آن زمان است. از آن پس بتدریج انحطاط اخلاقی بطنی در آن سلسله بوقوع پیوست تا منتهی به حمله و هجوم متولها در سال ۱۲۵۰م. گردید که از آنروز به بعد دولت مرکزی اسلام تجزیه گشت و به سلطنت‌های کوچک و امارت‌های مستقل جداگانه تقسیم شد. اندکی بعد در اواخر قرن چهاردهم م. خلفاء ترك (عثمانی) دارای قوت و صاحب اقتدار گشته و اندک اندک آسیای صغیر را تصاحب کردند پس از آن از تنگه بوسفور عبور کرده شهر قسطنطنیه Constantinpol را به قبضه تسخیر خود در آوردند و در شرق اروپا دامنه فتوحات خود را بسط داده تا شهر وینه رسیدند ولی پس از آن متدرجاً عقب نشسته ممالک مفتوحه را یکایک از دست دادند و متصرفات ایشان در اروپا محدود به ناحیه کوچکی در اطراف بوسفور گردید که هنوز در تحت تملک ترک‌ها است.

۵. پنج قرن دوره تمدن و سیر فکری در اسلام

عجب نیست اگر سادگی و بساطت دوره اولیه خلفاء راشدین دوام و بقائی نیابد. مساعی خلیفه عمر بن الخطاب که مبتنی بر حفظ و ادامه زندگانی ملی و اجتماعی قوم عرب در جزیره العرب بود بزودی تغییر پذیرفت. وی سعی میکرد که آن مردم را مانند یک واحد نظامی در داخله صحراهای عربستان نگاهدارد. ولی گروهی بسیار از اعراب در سرزمین بیابانی ویران خود مهاجرت اختیار کردند تا در ممالک دیگر دارای املاک و اموال بارور بشوند. در غالب موارد آنها بسا سکنه بومی که آنها را (موالی) خطاب میکردند آمیزش و اختلاط یسافتند و در جوار آنان سکنه گرفتند و اندک اندک اصول و ارکان اصلیه ایمان اسلامی خود را بسرگردانیده رسوم و آداب و افکار ملت‌های شامی، یونانی و مصری و ایرانی را اقتباس نمودند.

ایجاد مستندات حدیث

اولین خطوط اختلاف مهم در آغاز کار در احادیث و روایات اسلامی بظهور رسید. سابقاً

در ابتدای این فصل گفتیم که مجموعه احادیث عبارت است از نقل اعمال و اقوال محمد که باستناد سلسله روایت به نفس نفیس او یا بیکی از صحابه او منتهی شود و از اینگونه روایات بسیار است لیکن همه آنها صحیح و موثق نمیباشند و نیز بسیاری از آنها حکایت از اعمال و اموری میکنند که در مدینه در زمان حیات محمد معمول بوده یا بعضی خود بدان رفتار میکردند یا آنکه نسبت به بعضی دیگر ساکت بوده است و یا آنکه بعد از وفات او خلفاء راشدین یا صحابه راستین بر طبق سنت او عمل کرده‌اند. خلاصه آنکه این روایات همه وصف رسوم و آداب و سوابقی است که در صدر اسلام برقرار شده و مجموعه این احادیث را که روایت جمع کرده‌اند «سنن» گویند. اندکی بر نیامد که از این مجموعات کتب ضخیمه تشکیل شد ولی بعضی از این روایات بایکدیگر تعارض میکرد و بعضی از آنها در مورد اعتقاد خاصه یعنی شیعه علی بن ابیطالب بود که قائل بحق وراثت بودند و بعضی دیگر منطبق با عقاید عامه می‌شد که مقام خلافت را انتخابی میدانستند. بعضی مناسب مذاق بنی‌امیه و بعضی دیگر مطابق سلیقه بنی‌عباس بود. این وضع دو قرن ادامه داشت تا آنکه بعد از دوست و چند سال که از وفات محمد بگذشت علماء اسلام سرگرم تحقیقات انتقادی شدند تا احادیث صحیح و معتمد و موثق را برگزیده و در مجموعه‌های خاص از سایر روایات ضعیف جدا سازند. مدرک و ملاک اعتبار حدیث از تحقیق و ثبوت و امانت راویان حدیث و این امر تنها میزان صحت هر حدیث قرار گرفت. پس برای هر حدیثی «عمنه» معنی شناخته شد و از اینقرار صحت و ارزش هر حدیث از روی اسناد آن یعنی سلسله نسبت روایت آن قضاوت می‌شد و معلوم میکردید فرد فرد آن راویان مورد اعتماد و ثبوت بوده‌اند یا خیر در نتیجه احادیث مرویه از نبی اسلام بر سه نوع تقسیم میگردد . صحاح - حسن - ضعاف . هر فرقه و حزب دینی و هر مکتب و مشرب کلامی بر سه صحت یا عدم صحت حدیثی بسلیقه و منفعت خود قضاوت میکردند. از اینجا اختلاف شروع میشود . بالاخره شش مجموعه احادیث صحاح جداگانه که (بعضی متضمن همان احادیث دیگری نیز هست) تألیف و تدوین شد و مورد قبول عموم مسلمانان قرار گرفت. از این شش دیوان حدیث مهم‌تر و معتبرتر از همه کتاب صحاح البخاری^۱ است که یکی از مسلمانان ایران جمع آورده .

این مرد با جدی وافی و جهدی بلیغ در تمام اصقاع ممالک اسلام از عربستان و مصر و شام و عراق مسافرت کرده مقداری کثیر از احادیث (که گویند افزون از ششصد هزار بوده است) جمع آورد و آنها را بدقت تنقیح کرد و از این میان ۷۲۷۵ روایت که اسناد آنها منظر او صحیح می‌آمد انتخاب کرد. کتاب او در وسعت انتشار و مدرک عمل بعد از قرآن معتبرترین مآخذ و اسناد اسلامی است.^۲

۱- البخاری - محمد الجعفی متولد ۸۱۰ متوفی ۸۷۰م. در بخارا در آسیای مرکزی تولد و وفات یافت از بزرگترین علم حدیث است و در اطراف ممالک مانند شام و عراق و حجاز و مصر مسافرت کرد الجامع الصحیح را که بزرگترین مسند احادیث مرویه است تألیف فرمود.

۲- آنچه مؤلف ذکر کرده بر حسب عقیده عامه (اهل سنت و جماعت) است. در نزد فرقه شیعه امامیه بعد از قرآن مجید کتاب «تهج البلاغه» مشتمل بر خطب و کلمات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب قرار دارد و کتب مجموعات احادیث نزدیکیشان چهار مجموعه است که از همه مهمتر الکافی فی الاصل و الفروع میباشد که شیخ کلینی از ائمه موصوفین نقل و روایت کرده است.

با همه اين احوال تفسير و تاويل اين مجموعه احاديث از لحاظ انتقاد داخلي هنوز بسيار محل بحث و احتجاج ميباشد .

منازعات در اوایل تاریخ اسلام

هنگامیکه علی بخلاف منتخب شد، عناصر ضد اموی که با آن طایفه خصومتی شدید داشتند به حمایت او برخاستند و دقیقاً مراقب بودند که آنجناب هم مانند پیغمبر بر مسلمانان حکومت کند. لیکن در هنگامیکه نائزۀ جنگ بین او و معاویه^۱ برافروخته بود علی نظر به مصلحت به حکمت فیما بین رضا داد. در حال دوازده هزار تن مرد مبارز از صف هواخواهان او خارج شدند و چندان بدشمنی و مخالفت علی برخاستند که عاقبت یکی از ایشان قصد جان او کرد و ناگهانی آنجناب را به قتل رسانید. از آن زمان که آن جماعت از صف یاران علی خارج شدند آن جماعت را خارجی (جمع خوارج) لقب دادند. مسلمانان که با دیده مخالفت بروقایع سیاسی نظر میکردند از جریان حوادثی که در پشت پرده بین پیشوایان اسلام جریان داشت نراسازی بودند. ایشان با کمال تلخی استنجاج میکردند که باید برای خلافت اسلام و از میان عامه مسلمانان مردی باصلاح و تقوی انتخاب شود نه آنکه از خاندان فریث و اهل مکه باشد و گفتند خلیفه پیغمبر نباید از این دو جماعت یعنی شیعه علی و اصحاب معاویه برگزیده گردد و میگفتند چون امویان در دقیقه آخر و در سال فتح مکه بدین اسلام درآمدند ایمان ایشان از روی خلوص عقیدت نبوده بلکه به مصلحت وقت در صف مسلمانان درآمده بودند. ازینرو خلیفه پیغمبر و جانشین محمد باید از میان مسلمانان خالص العقیده انتخاب شود که فقط بر موازین دین مبین عمل کند و کاملاً تسلیم مشیت الهی باشد، کسانی که بمنافع سیاسی یا بدلائل اقتصادی لباس اسلام پوشیده اند یا کسانی که ابن الوقت و تابع مصلحت زمان بوده اند یا اینکه عنوان اسلام را بر حسب ظاهر قبول کرده و ایمان باطنی نداشته اند مسلم حقیقی نیستند و بایستی آنها را بکلی قلع و قمع کرد، تا آنکه کلمه دین محمدی اعتلا حاصل کند و از دست تقلب اینگونه اشخاص در امان ماند.

بدیهی است بنی امیه با تمام قوت و نیروی سلطنتی خود با این جماعت مسلمانان متمصب مخالفت و خصومت میورزیدند و با جنگهای خونین این عناصر را دیکال و معتقد یعنی خوارج را از میان میبردند معذک میادی آنان از قلب اسلام همچنان بسرحداث ممالک اسلامی انتشار یافت بطوریکه هنوز در نواحی زنکیار و الجزایر (افریقا) طوایف خوارج وجود دارند.

برخلاف این جماعت فرقه «مرجیه»^۲ از مسلمین بر آن بودند که کفر و زندق را برای مسلمان

۱- معاویه بن ابی سفیان اولین خلیفه اموی است که مدت بیست سال بر مسند خلافت و سلطنت نشست و در دمشق قرارداد داشت . در صفین با علی بن ابیطالب (ع) جنگ کرد ۶۵۷ م . در سال ۶۷۰ م وفات یافت .

۲- المرجیه فرقه مبتدعه که در اوایل اسلام در عصر امویه بظهور رسیدند و می گفتند : « المسلم لا یفقد ایمانه بالخطیه » برخلاف خوارج که میگفتند : « ذنب کبیره مستلزم کفر و بطلان ایمان است . »

اجازه میدادند و نمیگفتند که تنها خداوند عادل میتواند مابین اسلامیان حکومت کند و حق را از باطل تمیز دهد و اگر مؤمنی بفرص مرتکب گناه کبیره بشود نباید او را کافر دانست ازینرو هر کس که ظاهر ابرقه اسلام برگردن دارد باید او را مسلم دانست و محاکمه در کار او به یوم قیام در محضر عدل الهی محول است و از این مقدمه چنین نتیجه میگرفتند که همه حتی بنی امیه نیز کافر شمرده نمی شوند و همچنین افراد یهود و نصاری را که بر حسب ظاهر بدین اسلام درآمده اند و خلوص ایمان ایشان محل شبهه است نباید کافر دانست .

اصحاب رای یا عقلیون

معتزله یا نخستین فرقه لیبرال اسلام بر آن رفتند که عقیده و اعمال ایمانی در صورتی درست است که منطبق با عقل باشد. این جماعت طرفداران ایمان عقلانی در عصر خلافت امویان نخست در بلاد شام و عراق و مدینه آمدند و ظاهر ادرمیان کسانی بودند که بهر وجه مبادی و افکار یونانیان و مسیحیان و زرتشتیان آشنا بوده و سپس بدین اسلام درآمده بودند. قضیه اختلاف بین خوارج و مرجیه را با این طریق حل کردند و گفتند که ایمان بر اساس آزادی عمل و فاعلیت مختار انسان نهاده است و مکلف است وظایف اخلاقی را بر طبق شریعت و احکام قرآن بعمل آورد مخصوصاً در مواردی که با وعده و وعید الهی توأم باشد. لیکن در همان حال معتقد بودند که اعمال ایشان بر طبق روح معنای دین محمدی است زیرا خداوند عالم نه فقط ضمیر و وجدان فرد مؤمن را موظف بقبول احکام دینی فرموده بلکه آنرا بر بنیان عقل سلیم قرار داده است . ازینرو معتزله این قضیه را مسلم دانستند که مبادی و تعالیم اخلاقی که بر شالوده قرآن بنیاد نهاده شده و در صحت و قطعیت آن شك و شبهه نیست باید با موازین منطق سنجیده شود. مطالعاتی که ائمه و مشایخ این جماعت در ترجمه کتب فلسفه یونان نموده بودند برای ایشان این نتیجه را بار آورد که هیچ مبدا، و اصل کلامی هر گاه با عقل منافی باشد قابل بقا نیست زیرا که شریعت حق است و حق امری است معقول و منطقی و احتجاج کردند که حتی عدالت و توحید ذات باری تعالی بمقتضای حکم عقل است و هر مبدا، و اصلی که با عدل یا یگانگی الله تعالی اندک منافاتی داشته باشد بحکم عقل مردود است. از برای این منطق نتیجه گرفتند که عقیده عامه در انکار فاعلیت مختار انسان قابل قبول نیست زیرا این مبدا، که باری تعالی هر که را خواهد هدایت میکند و هر که را خواهد بطلالت می اندازد و بحکم تقدیر سعادت و شقاوت هر فرد بر حسب مشیت الهی از ازل محتوم است بر خلاف اصل عدالت میباشد. در قرآن مجید نیز بر صحت اصل آزادی عمل و فاعلیت انسان آیتی استخراج کرده و برای اثبات عقیده خود استدلال نمودند تا بگوید کردند که هر مبدا، که بر خلاف اصل عدل باشد باطل است. الله تعالی عادل است ازینرو محال است که از روی اراده حاکمه و یا از روی میل خاص کسی را محکوم به خطاکاری و سپس عقوبت نماید .

گناه کبیره، اگر مقدر باشد یا کفر و الحاد اگر بر حسب تقدیر رقم شده باشد موجب جزاء و عقاب نخواهد شد ، و الاخذه در عدالت الهی وارد می آید. پس خدای تعالی به آدمی آنقدر آزادی و اختیار عنایت کرده است که مابین حق و باطل را تمیز دهد و خطا و صواب را فرق بگذارد و از کتب و دروغ بپرهیزد و بصدق و راستی بکراید. از اینقرار هر فرد آدمی مسئول افعال و اعمال

خودش خواهد بود.^۱

اصل الزام و ضرورت برای ذات باری تعالی قضیه‌ایست که مسلمانان اهل سنت بشدت منکر هستند ولی معتزله بآن معتقد میباشند و استدلال میکنند چون الله تعالی رحمن و رحیم است و خیر مخلوقات خود را میخواهد، ازینرو بالفرض و وحی بانبیا میفرستد که طریق هدایت و ارشاد را به خلائق تعلیم کنند و خود این عمل هم مقتضی لطف رسول است و هم مقتضی ضرورت ناشی از عدالت و رحمانیت. ازینرو اشاره به لطف خدای تعالی برای نجات انسان در قرآن مجید وارد شده است.^۲

باری این مبادی و اصول که معتزله وضع کردند در میان مسلمانان اختلاف شدیدی ایجاد کرد. از جمله تعالیم ایشان یکی این بود که وحی نازل از ذات الهی یعنی - قرآن - قدیم و ازلی نیست یعنی حادث و مخلوق است و خداوند آنرا در موقع ضرورت لزوماً خلق فرمود و از آسمان بزمین نازل کرد. اعتقاد به ازلیت و قدیمیت قرآن مخالف اصل توحید می‌باشد که در عوض ذات باری تعالی شیء دیگری را مانند او ازلی و قدیم و غیر مخلوق قرار میدهد و این شرک و بموجب نص کتاب مجید باطل میباشد.

این اصل کلامی جماعت معتزله آنقدر جالب و جاذب بود که یکی از خلفاء بنی عباس (المأمون) در ۸۲۷ امری صادر فرمود که هرکس معتقد به قدیمیت و ازلیت قرآن باشد کافر شمرده میشود و باین اکتفا نکرده مأموری مخصوص معین فرمود که عمال دولت را تفتیش کنند و هرکس دارای چنین عقیدتی باشد آنرا ضال و گمراه دانسته بکیفی برسانند. لیکن بیست سال بعد خلیفه دیگری که پیرو نظریه اهل سنت و جماعت بود فرقه معتزله را کافر دانسته و آنها را مورد عقاب و نکال قرار داد.

قبل از اینکه فرقه معتزله در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) بکلی از میان بروند آنها با مبادی عقلانی خود تفسیری که اهل سنت و جماعت از نصوص قرآنی کرده و قائل به تجسم باری تعالی شده بودند منکر گشتند و ترجمه تحت‌اللفظی قرآن شریف را که اشاره به فرار گرفتن خدای تعالی بر عرش برین است^۳ رد نمودند و گفتند که قول به نشستن خداوند بر عرش در میان صفوف ملائکه با چشم و گوش و پا قوی است ظاهری و باطل ولی الله تعالی ذاتی است نامحدود و ازلی و منزله از مکان و زمان و اگر آیات قرآنی را در اینباب حمل بظاهر کنند و درباره اعمال الهی و صفات او به ترجمه لفظی قناعت نمایند، همانگونه که بعضی از علماء ظاهر برای خدای تعالی اعضا و جوارح قائل می‌شدند هر آینه مخالف اصل (توحید) میباشد. بحث در صفات خدای تعالی بر طبق قاعده توحید بایستی چنان باشد که صفات را عین ذات و حالات الهی باید دانست نه آنکه

۱- معتقدین به فاعلیت مختار و آزادی عمل انسان را «قدریه» گویند و آنها برخلاف «جبریه» اند که از انسان سلب اختیار می‌نمایند. در حدیث آمده است که «القدریه مجوس هذه الامة» و زردشتیان نیز معتقد بآزادی و اختیار انسان میباشند.

۲- اشاره است به آیات شریفه: «ان ربی لطیف لهما شاه انه هو العلیم الحکیم» یوسف ۱۰۰/۱۲
الله لطیف بعباده برزق من یشاء و هو القرئ المزین العوری ۱۹/۳۲

۳- اشاره است بآیه شریفه الرحمن علی العرش استوی. طه ۵/۲۰
و تم استوی علی العرش یدبر الامر... یونس ۳/۱۰

آنها را امری اضافی و خارج از ذات مقدس‌الوہیت بدانند (ظاہراً این عقیدہ معتزلہ در اثر مطالعه مبادی لاهوت (تئولوژی) مسیحیان ظاہر شدہ همان طور کہ عقیدہ اہل ظاہر متأثر و منطبق است با افکار زردشتیان). بالآخرہ ہمین بحث و استدلال را شامل آیات واردہ در قرآن راجع بہ بہشت و دوزخ نمودند و برای این امور بتأویلات و تعبیرات قائل شدند. مثلاً گفتند مردم روحانی یا عقلانی بالاتر از آن‌اند کہ در بہشت مادی قرار گرفتہ و از لذائذ جسمانی محظوظ و ممتنع شوند. (این عقیدہ معتزلہ نیز منطبق با آن مبادی است کہ ہندوها و بودائیہا قبل از ایشان بر آن رفتہ بودہ‌اند.) باری با آنکہ معتزلہ از تمالیم خود گروہی بسیار از متکلمین بوجود آوردند کہ ہمہ از مبادی ایمانی قاعدہ عقلانی پیروی کردہ‌اند مندرک نقل آراء و افکار عمومی علیہ ایشان جریان داشت و تا قرن دہم میلادی بیشتر دوامی نیاوردند و در آن زمان مکتب ایشان خانمہ یافت.

اصحاب حدیث یا اہل سنت

زوال مکتب معتزلہ وقتی واقع شد کہ اصحاب حدیث یعنی پیروان مذهب سنت و جماعت همان اسلوب احتجاج منطقی و استدلال عقلانی را در رد مبادی ایشان بکار بردند و بہمان سلاح بمبارزہ ایشان برخاستند. مردی عالم کہ خود تربیت شدہ مکتب معتزلہ بود موسوم بہ ابوالحسن الاشعری^۱ بر نقض عقاید ایشان قیام کرد .

تا زمان اشعری علماء سنت از استعمال اسلوب نقد منطقی در تفسیر قرآن و احادیث اجتناب می نمودند و بر آن بودند کہ وحی الہی موجود در این دو منبع فیض و حقیقت بالاتر از آن است کہ بدیدہ تردید بر آن نظر توان کرد یا آنرا در نرازوی منطق سنجید بلکہ بایست بہ ادب و احترام آنرا تمعید آقبول نمودہ و در تحت انتظام و ضابطہ در آورد. ممدک تفکر و تحقیق را برای کشف بعضی مطالب مبہم و نامعلوم کہ در طی این دو منبع دینی وجود داشت اجازہ دادہ بودند ولی بشرط آنکہ مبنای این تحقیقات و تفکرات بر روی اساس وحی الہی باشد ولاغیر، و انحراف از این میزان بندرت بوقوع می پیوست باوجود براین کہ استعمال ضابطہ عقل و منطق در امور دینی و ایمانی جائز نبود چہار مکتب فقہی جدا از یکدیگر در طول مدت دوست سال بعد از وفات پیغمبر اسلام بوجود آمد کہ یکی از آنہا با احتیاط تمام از اینکہ مبدا تحقیقات فکری ایشانرا بدان وادی افکنند خود را پایست نص ظاہر احادیث می دانستند ولی دیگری از آن چہار با دقت بسیار کم و بیش وسیلہ متون همان احادیث بتاویاہ اجتناد را میگذاشت. ایشان برخلاف شاخامہا و ربانیون یہود کہ تلمود را تحریر نمودند نظر ایشان مقصور بر آن بود کہ جامعہ مسلمانان را در میدانہای وسیع مبادی جدیدہ کہ در سایہ فتوحات عظیمہ اسلام حاصل شدہ بود راهنمایی و ارشاد کنند. ہر یک از این مکاتب اربمہ شہرت و عظمت بسیار حاصل کرد. و مذهب متبع عموم اہل سنت و جماعت و مستحق پیروی و متابعت و راہبر بسوی رشد و ہدایت شناختہ شد.

۱- ابوالحسن علی الاشعری - زواد ۸۷۳ ہجری قمری ۴۳۵ م - استاد متکلم و فقیہ و مؤسس کلام در اسلام است کہ بحمايت اہل حدیث سنت علیہ معتزلہ قیام کرد و کتب عدیدہ تالیف فرمودہ کہ بعضی از آنہا بطبع رسیدہ است . از آنجملہ کتاب «الاباحہ عن اصول الدیانہ» و کتاب «ولامع وغیرہ» وغیرہ .

از آن چهار اول همه مکتب حنفی است که باب مباحثه و تحقیق را در مسائل فقهی نکلامی ساز کرد. این مکتب را در عراق، شخصی بنام (ابوحنیفه)^۱ (۷۶۷ م.) تأسیس نمود وی نیز عالمی ایرانی بود که تقریرات عربی او را شاگردانش تدوین و تحریر میکردند. جوهره تعالیم او همان بود که نخست از قرآن شروع کرده و کمتر توجهی به احادیث داشته سعی میکرد که احکام خود را در امور مربوطه باوضاع و احوال موجوده در عراق با قیاس قرآن تطبیق کند. مثلاً اگر در امری بینمبیر اسلام در مدینه حکمی صادر کرده بود آنرا مأخذ قرار داده در مورد نظیر آن در عراق با متابعت قرآن فتوی صادر میکرد و اگر اشکالی موجود بود و مباحثت صریحی مشهود می شد، وی به رأی و اجتهاد شخص خود بمناسبت وضع موجود در عراق حکم مینمود هرچند که این حکم ظاهراً با قرآن نیز اختلاف داشت. مثلاً حکم منصوص قرآن درباره سارق بریدن دست است لیکن بزعم او آن حکم در وضعی و موقعی صادر شده که بحکم قیاس مشابه با وضع و موقع موجوده در عراق نبوده است ازینرو با استنباط شخصی وی از سایر آیات قرآنی اجتهادی می نموده و مجازات مخفی برای سارق قائل میگردد یعنی حکم به حبس او میفرمود. بالطبع این مکتب منتهی به اجتهاد و قیاس و درخور طبع راحت پسند بنی عباس و پس از آن ترکان عثمانی واقع شد و با گمال میل آنرا پذیرفته و شریعت و قضاوت دستگاه خود را برطبق آن قرار دادند. مذهب حنفیه سنیان عراق در ایران و هندوستان و آسیای مرکزی فراوان است.

مکتب دوم مالکیه آنکه در مدینه عالمی بنام مالک ابن انس (۷۱۵-۷۹۵ م) بنیاد نهاد. وی احکام و عبادات را بر پایه موازین قرآن و حدیث تماماً قرار داد و در موردی که این دو منبع ساکت بودند قاعده «اجماع» را پیروی مینمود که آن قاعده از صدر اسلام در مدینه رایج و مستمر بوده است ولی در مسائل بسیار غامض مالک اصل «قیاس» را ملاک می دانست و اگر قیاس و اجماع در امری تعارض می کردند وی قاعده «تفقهام» را حاکم قرار می داد. این مکتب پیروان زیاد در شمال آفریقا و مصر و عربستان دارد.

مکتب سوم مذهب شافعیه است که آنرا دانشمندی بنام الشافعی^۲ مردی عربی الاصل و ایرانی المولد که اصلاً از قبیله قریش بود تأسیس کرد. این مکتب برای حدیث اهمیت بیشتری قائل شده و اگر تعارضی بین حدیث و قرآن حاصل می شد اصل حدیث را ارجح میدانست (۱) بمقیده شافعیان مجموعه احادیث مظهر تمدن اسلام هستند و بنابراین برای اوضاع و احوال مملکت اسلام متناسب تر

۱- ابو حنیفه نعمان از ائمه اربمه اهل سنت مذهب حنفیه منسوب است تولد ۶۹۹ توفی ۷۶۷ م. اصلاً اهل دهران متوفی در بغداد - مجلس درس او در نشر و تدوین علم فقه و علوم دینی اسلامی بزرگترین عامل بوده است.

۲- مالک بن انس الاصبیحی المدنی، تولد ۷۱۵ توفی ۷۹۵ م. در مدینه تولد نگردید. اصلاً از اولاد حمویه یمین است. مذهب مالکیه منسوب باوست و کتاب معروف او «الموطأ» متضمن احادیث و احکام فقه مالکیه است.

۳- محمد بن ادریس الشافعی تولد ۷۶۷ م. توفی ۸۲۰ م. در مکه زندگیانی میکرد نخست در بغداد سپس در مصر میبود و در آنجا وفات یافت. مذهب شافعیه منسوب باوست. گویند اول کسی است که علم فقه را معدوم ساخت. از مؤلفات او کتاب (الام) است.

میباشند و هر چند شافعی در زمینه حدیث آزادتر است معذک عمل به رأی را بهر صورت رد میکند و تحقق و بحث در اصول دین را بطور کلی مردد میداند. مکتب شافعی هنوز در مصر سفلی و شرق آفریقا و عربستان جنوبی و فلسطین و شام و جنوب هندوستان و هند شرقی (اندونزی) رواج بسیار دارد.

مکتب حنبلی از مکاتب ثلاثه دیگر ظاهری تر و خشک تر است. این مکتب در بغداد (۷۸۰-۸۵۵ م.) در ایامیکه خلیفه هرون الرشید به عیش و نوش میگذرانید بوجود آمد. احمد ابن حنبل که یکی از شاگردان شافعی بود از اوضاع اجتماعی بغداد متأثر گردید و مذهبی تأسیس نمود که از مشرب استادی سخت تر و خشک تر بود و نسبت با جهاد و عمل به رأی مخالفت شدیداً برآز داشت و با معتزله خصومت خاصی میورزید و به نص ظاهر الفاظ و آیات قرآن و احادیث معتقد شده هیچ گونه تاویل و تفسیری را جایز نشمرد. چون قول معتزله را در حدوت قرآن و مخلوقیت آن کتاب انکار کرد خلیفه عباسی المأمون^۲ او را به نازیانه تأدیب فرموده محبوس ساخت. فقه و عبادات مذهب حنابله در حجاز مخصوصاً در مکه و مدینه و سراسر کشور سعودی عربی معمول و متبع است زیرا که نهضت وهابیه^۳ در دوست سال قبل برای احیای مذهب حنبلی بوجود آمد.

راز توفیق الاشمی را در نشر مبادی کلامی خود باید در زمینه این مذاهب اربعه که فراهم ساخته بودند ملاحظه کرد. این مرد متکلم در عراق در حدود سال ۸۷۳ م تولد یافت و در بغداد سکونت اختیار کرد و هم در آن شهر سال ۹۳۵ یا ۹۳۶ م وفات یافت. وی یکی از دو نفر عالم بزرگ اسلام و ائمه متکلمین است که از دیگران محقق تر و عظیم ترند. اول امام دوم (شیخ فزالی)، اشمی بعد از آنکه سالیانی چند مبادی معتزله را تعلیم یافت و از حامیان آن مکتب بود در سن چهل ناگهان برخلاف آن فرقه قیام کرد و بشدت آنان را تخطئه نمود. و خود يك مکتب کلامی خاصی ابداع فرمود که مابین اصحاب رأی و اصحاب حدیث تلفیق می کند. پایه عقاید او بر این مبادی است که باری تعالی نه فقط واحد است بلکه کل فی کل است - حیات و علم و قدرت و اراده و سماع و بصر و کلام هفت صفات خاصه ذات الهی است و خارج از دوائر زمان و مکان همه ناشی از وجود الهی هستند. خدای تعالی انسان را با اعمال او خلق فرمود و ابناء انسان با استقلال ذاتی خود نمیتواند ببیند و بشنود، بدانند و بخوانند مگر آنکه خداوند برای آنها مقدر فرموده باشد. پس الله تعالی علت العلل و مسبب

۱- احمد بن حنبل، تولد ۷۷۰ توفی ۸۵۵ م. در بغداد متولد شده در طلب احادیث و اخبار دینی در اطراف ممالک شام و یمن مسافرت کرد. مذهب حنبلیه منسوب باوست و کتاب او (المسند الامام احمد) از کتب معتزله علم حدیث است.

۲- المأمون - مأمون فرزند هرون الرشید خلیفه عباسی ۸۳۳-۷۸۶ م از مادی ایرانی تولد یافت ازینرو بمحبت ایران و ایرانیان موصوف بود. ب مذهب معتزله در کلام معتقد گردید. عصر او زمان انتشار علم و دوره ترجمه علوم از السنه یونانی و هندی و فارسی است.

۳- وهابیه - از فرق جدید اسلام است که یکی از متفکرین عرب بنام محمد بن عبدالوهاب (۱۷۸۷-۱۷۰۳ م.) تأسیس کرد و دشمنان آن فرقه آن را بنام وی خواندند ولی پیروان آن مبادی که اکنون مذهب رسمی دولت عربی سعودی و مردم نجد و حجاز است طریقه خود را «محمدیه» می نامند و تعالیم امام ابن تیمیة قبل او احمد بن حنبل و اهوری میکنند.

الاسباب کل حوادث در هر انسان است. این فلسفه (که تا حدی شمه‌ای از فلسفه هندو را منعکس می‌سازد) اشعری را موفق ساخت که زمینه منطقی برای تمام تعالیم اهل سنت و جماعت فراهم سازد خواه قرآن و خواه از حدیث اقتباس شده باشد. مثلاً گفت که چون باری تعالی مسبب همه وقایع و حوادث داخلی و خارجی است و اوست که برای انسان مقدر فرموده در معرفت الهی اندیشه کند و الله تعالی را چنانکه در قرآن وصف شده بشناسد و خداوند فی‌الحقیقه بر فراز عرش قرار می‌گیرد و او را دست و پا و چشم و گوش و سایر اعضاء و جوارح نیست و بر این قرآن مجید نیز ناطق است. لیکن چون قرآن می‌فرماید که خدای تعالی در عالم بچیزی شبیه و مانند نیست (لیس کمثله شیء) مرد مؤمن باید بآنچه گفته‌اند ایمان آورد و بدون چون و چرا با حکام الهی تسلیم گردد. و هم چنین تصور مفاد حقیقی جنت و جهنم را که در قرآن مذکور است باید بعینه همانطور که در کلام الهی ذکر شده قبول نمود و مرد مؤمن در فردوس برین توفیق بقاء حق تعالی را حاصل خواهد کرد در حالی که او جل شانه بر عرش عظمت خود قرار گرفته است. هر چند نباید فرض کرد که قرب حق و جلوس او بر عرش عظیم مشابه دیدن و نشستن است که از امور ختمی دنیوی میباشد. اشعری درباره ازلت قرآن بر آن شد که کلمات و معانی آن در علم خداوند از ازل وجود داشته. لکن آن حروف و سطوح که بر صفایح اوراق نگاه داشته شده و از روی آن کلمات و آیات را در این جهان مینویسند و تلاوت میکنند مخلوق انسانی است و امری ارضی و دنیوی میباشد. این طریقه که اشعری وضع نمود، مسئله غامض مخلوقیت و یا ازلت قرآن را بنحو احسن حل کرد و در تمام عالم اسلام مقبول خاص و عام گشت. بالاخره این قاعده که حق تعالی علت هر عملی از خیر یا شر است و اشعری با کمال جرئت و جسارت آنرا وضع نمود مستلزم این معنی است که خداوند کافر را به کفر خود خلق فرمود ولی او را در عین حال مشغول و معاقب عمل خود قرارداد. و این قضیه را بی‌کم و کیف و بی‌چون و چرا قبول باید کرد زیرا علت و سر آن جز بر ذات احدیت بردیگری معلوم نیست. و انسان بکنه علم الهی نمیتواند برسد و نباید جسارت نموده در صدد کشف آن راز برآید.

صوفیه

تحولات فکری و عقلی که در زمینه فقه و کلام بشرحی که ذکر شد عارض جامعه اسلام گردید جنبه عملی داشت و بیشتر بزنگانی خارجی مسلمانان مربوط بود ولی درون فکر و داخل ضمیر ایشان را احساسات و عواطفی طبیعی برمی‌انگیخت که میخواستند حقیقت دین خود را درک نمایند. مسلمانان خاصه آنانکه بتازگی قبول دین حنیف کرده و در نواحی ممالک مسیحی و یهودی زردشتی منتهب ساکن بودند از آن ادیان قدیمه فی‌الجمله اثری در روح و فواید خود نقش گرفته بودند. سیمای راهبان و مرتاضان مسیحی که در صومعه‌ها و مناره‌ها عمری به عبادت و زهد بسر میبردند موجب تفکر و اندیشه ایشان میگردد. همچنین مطالعه مبادی فلاسفه بیگانه که در آن کشورها رواج داشت مانند فلسفه افلاطونیه جدید در مغرب و هندوئی و بودائی در مشرق باعث تعمق و تدبر ایشان می‌شد این بود که پس از چندی اثر این افکار در سراسر مملکت اسلام ظاهر گردید.

صوفیه عهد نخستین که لقب خود را از کلمه «صوف» یعنی پشم (پشم) اقتباس کرده بودند (از آنجا که به‌جامه خشنی از مو یا پشم غیر ملون ملبس بودند) در قرن هشتم میلادی در مملکت اسلام

بظهور رسیدند ولی نباید آنها را قدیم‌ترین زهاد اسلام دانست چه هم در عصر خلافت اموی در میان مسلمانان شام افرادی بظهور رسیدند که تحت تأثیر و تقلید از نساك و عباد نصاری که با لباسی پشمین در اطراف جهان می‌گشتند دست گدائی دراز کرده بدستور انجیل زندگانی را پیوسته با حلاوت اسامی و القاب لطیفه آلهی بسر میبردند و خود را تفویض مشیت و تقدیر او کرده و بامید عنایات و الطاف حضرتش دل خوش بودند و آنطور زندگی می‌کردند که عیسی ایشان تعلیم داده و گفته بود «در اندیشه فردا نباشید زیرا که فردا اندیشه خود را خواهد کرد بدی امروز برای امروز کافی است» متی، ۳۴۶ و همان گونه که تائوئیست‌ها Taoists در چین و مهاویرها^۲ Mahavirsa در هند زندگی می‌کردند ایشان نیز مانند آنها بکلی از قید حظوظ و لذایذ این جهانی رسته و جوع و مرض و ملامت و دشنام خلائق را سهل شمرده و کالمیت بین بدی الفسال خویشتن را تفویض مشیت الهی کرده بودند.

صوفیه که ابتدا از میان این جماعت زهاد برخاسته بودند بزودی يك رشته مبادی و حقایق عرفانی و عقلی بوجود آوردند که آنها را درست مانند تائوئیست‌های چین وارد مرحله تفکر و مراقبه نمود. مبادی فلسفی چند مانند افلاطونیه جدید و کنوسیزم و بودائی و هندوئی برای آنها اصول عمیق و مبانی لطیف فراهم ساخت.

تشکیلات دیرها و صوامع راهبان نصاری برای آنان سرمشق سازمناهای مشابه مانند خانقاهها و تکاپا گردید. همانند ایشان جامه پشمین برتن کردند و مثل ایشان تجرد و تفرد اختیار نمودند. ساعات طولانی را صرف شب زنده‌داری و عبادت و ذکر نمودند و چله‌های متوالی بمراقبت و تفکر پرداختند. و در حدود قرن دوازده میلادی صوامع و سازمناهای «اخوان» تأسیس کردند که همه مجتمعاً به عبادت و اعمال قیام می‌کردند و درست مانند کتیبه‌های نصاری در آن هم آهنگ سماع نعمات موسیقی مناسکین را بجای آوردند. مقصد نهائی ایشان از این سیر و سلوک آن بود که هم در این جهان و قبل از رسیدن اجل بحق واصل شده و نقد و وحدت حاصل نمایند. از آنجا که در مبادی اسلام کمتر قواعد روشن و خطوط برجسته برای سیر و سلوک ایشان وضع شده بود ایشان بدستگیری حبل‌المتین شریعت اسلامی بطرف مبادی عرفان و اصل وحدت وجود رهسپار گشته و همه جا بوضوح تأثیرات فلسفه افلاطونیه جدید و مبادی زهد و رهبانیت نصاری و بدها اثر فلسفه بودائی از نوع مهاییانا و طریقه هندوئیسم برون و دانتيك Vedantic در افکار و اعمال ایشان نمایان بود.

ظاهراً صوفیه اولیه بیشتر در پی تفکرات عرفانی مرشدی از اهل مصر رفتند که او را ذوالنون^۳ لقب داده‌اند (که شاید یونس مصریان شمرده می‌شد). اومی گفت خود دوستی و نفس پرستی

۱- تائوئیسم Taoism مذهب عامه مردم چین و مبنی بر برستن ارواح و طبیعت و احترام به اجداد و گذشتگان است. مبادی این دین را حکیمی بنام لائونسو Lao.tesu در قرن ششم ق.م وضع نمود.

۲- مهاویر بزبان سانسکریت یعنی «پهلوان بزرگ» نام حکیمی است که در قرن ششم ق.م در هندوستان فرقه جینیسم را بوجود آورد.

۳- ذوالنون مصری ابوالقائض المصری از بزرگان اولیه تصوف و مؤسسان آن طریقه است. در حدود ۸۶۰ م. وفات یافت.

ذنبی عظیم است و روح باید در باری تعالی مستغرق گشته و با حق وحدت کامل عرفانی حاصل نماید. البته ذوالنون مصری و دیگر صوفیه تصور کردند که استغراق روحانی و وصول بمقصد دفعه^۱ واحده بدون تهیه مقدمات و آمادگی طولانی میسر نیست و سالک باید از مراحل عبیده بگذرد. و چنانکه یکی از مشایخ ایشان موسوم به حارث‌المحاسبی البصری^۱ (متوفی ۸۵۷ م) گفت مرد صوفی مانند مسافری است که در وادی طریقت بسوی مقصد حقیقت رهسپار است و در بین راه منازلی چند دارد و او را راهنما و پیر دیری باید تابهدایت او از آن منازل بگذرد و آن منازل عبارت‌اند از توبه - تقوی - ترک - فقر - صبر - توکل و رضا. و این مراحل سببه را مرد صوفی باید به‌یمناید تا آنکه به سر منزل‌نهایی که عبارت از معرفت و حقیقت است برسد. وصول باین مقصد اعلی مستلزم تحمل مراتبی بسیار است مانند خوف، رجا، محبت، انس تا آنکه خداوند او را بدرجه وصول برساند. این حالت وصول بصورت مستی روحانی حالتی از جذب است که در آن حالت نور الهی سراپای وجود عارف را روشن می‌سازد و طلعت مشوق حقیقی که مقصد اعلی و هدف انسانی موحدان جهان است ناگهان جلوه‌گر میگردد.

لکن باید گفت که بعضی از صوفیه در واقع موحد بمعنای اصطلاحی کلمه نبوده‌اند حقیقت محض را نازل‌نزه باری تعالی میدانسته‌اند و وقتی نفوذ و مبادی بودائی بخاک عراق (بنداد) سرایت نمود بعضی از صوفیه بی‌باکانه بآنها نزدیک شدند (همانها که بعدها متهم به زندقه شده‌اند) و مدعی گشتند که مقصد اصلی از سیر و سلوک فنای مطلق نفس است. این افراطیون صوفیه نزد علمای ظاهر اسلامی کافر شمرده شدند. یکی از ایشان نیز بدرجه شهادت رسید و او مردی صوفی ایرانی بنام (الحلاج)^۲ که در سال ۹۲۲ او را تازیانه زده و بدار آویختند. زیرا وی علناً فریاد برآورده دعوی «انالحق» کرده بود زیرا در عرف و اصطلاح عامه او «حق» نامی دیگر از «الله» است و از این رو گفتند که (او دعوی الوهیت کرده) و سرانجامش به کفر و الحاد کشیده است. آنها این معنی را درست در نظر کرده بودند که حلاج بمرحله‌ای رسیده بود که در آن مرحله مخلوق و خالق یکی میشود ولی از این معنی کفر و دوئیت اراده نکرد و همانگونه که بعد از وی صوفی ایرانی دیگری بنام بایزید^۳ گفت «سی سال طلعت الهی آینه من بود اکنون وجود خودم آینه من گشته است. یعنی آنکه بودم دیگر نیستم زیرا من و (او) گه‌تن انکار وحدانیت حق است و چون وجود من از میان برداشته شده هستی الهی آینه وجود خود گشته است از این رو میگویم که من آینه خودم و خداست که بزبان من سخن می‌گوید و منی در میان نیست.»

۱- حارث بن اسد المحاسبی توفی به ۲۴۳ هـ از مشایخ صوفیه اوایل است و بررد متکلمین و مخصوصاً معتزله برخاسته در بصره تولد و در بنداد وفات یافت از کلمات عالی او است، «خیار هذا لامه للذین لا تشفلهم آخرتهم عن دنیاهم و لا دنیاهم عن آخرتهم»

۲- حسین بن منصور الحلاج البیضاوی توفی بسال ۳۰۹ هـ از مشایخ صوفیه و زهاد است که از بیضا شیراز رانده شده و در بنداد می‌زیسته و در سال ۲۹۹ مبادی خود را اظهار داشت در زمان المقتدر خلیفه عباسی او را محکوم بقتل کرده بدار آویختند.

۳- بایزید بسطامی، منصور بن عیسی از اجله مشایخ صوفیه در خراسان تولد و قبر او در بسطام است.

بموجب تحقیقاتی که در آثار و کلمات حلاج بعمل آمده معلوم میشود این مرد صوفی از وحدت عارفانه اتحاد با کیه خالقه را اراده کرده است یعنی از کلمه (کن) که در قرآن در بیان تولد عیسی و بمث او آمده وحدتی که بوسیله اتصال روحانی به کلمه الهی حاصل میشود قصد کرده. نتیجه آن کلمه کلی و ابدی امر الهی همانا وصول به کمال روح الهی است و در نفس عارف که از آن کلمه وصال حاصل میشود چنانکه در قرآن شریف آمده است یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ۸۷/۱۷ و چون صوفی باین مرتبه رسید اعمال او همه اعمال الهی است. نزد حلاج توحید و اتصال با روح الهی مانند اتصال عاشق بعمشوق است و در اشعار خود گاهی از درد و الم فراق یعنی عدم اتصال با محبوب روحانی شکایت میکند و گاهی از حضور او و نعمت وصل باو با لطافتی هر چه تمامتر نغمه سرائی مینماید و میگوید: بینی و بینک انی بحاجتی فارفع بلطفک انی من البین. و نیز میفرماید:

انا من اهوی و من اهوی انا نحن زوجین حللنا بدنا
فاذا ابصرتنی ابصر ته و اذا ابصر ته ابصر تنیا

با آنکه حلاج را به تهمت زندقه و کفر محکوم و مصلوب ساختند ممدالك افکار لطیفه او در کلمات بسیاری از شعرای ایران منعکس است. عارف مشهور جلال الدین رومی که سیصصال بند از حلاج ترانه‌های پر وجد و حال خود را در مثنوی معنوی سروده و همچنین فرقه مولویه در ادبش ترکیه منسوب باو هستند همان افکار حلاج را جلوه‌گر فرموده است.

یس عدم گرمم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون
جوی دیدی کوزه اندر جوی ریز آب را از جوی کی باشد گریز
آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد دروی و جو او شود
وصف او فانی شد و ذاتش بقا زین سپس نه کم شود نه بد لقبا
در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجرید و افراد نیست
گرتو صد سبب و صد آبی بشمری صد نماند یک شود چون بشمری

رومی در خاتمه کتاب بزرگ جاویدانی خود از «نی» برای درویشان نغمه ساز کرده است از اینرو در فرقه مولویه این آلت موسیقی رمزی مقدس است. نغمه نی نشانی از عشق بحق است و در اینجا میفرماید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند و از جدائیهها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفریم مرد و زن نالیده‌اند

۱ - اشاره است به آیه شریفه: قالت رب انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر قال کذا لک الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرأ فانما یقول لکن فیکون.

۲ - مولانا جلال الدین محمد البلیخی الرومی صاحب مثنوی معروف از کبار مشایخ صوفیه است. در بلخ بسال ۱۲۰۷م تولد و در قونیه به سال ۱۲۷۳م وفات یافت و از بلخ به بغداد و دمشق و ملطیه و لارند و قونیه مسافرت کرد و در آن بلاد بتدریس علوم ظاهری پرداخت تا آنکه عاقبت دست ارادت بشمس الدین تبریزی داد و در طریقه صوفیه درآمد و کتابها و رسالات بسیار از او باقی است.

سینه خواهم شرحه شرحه ازفراق	تا دهم من شرح درد اشتیاق
شادباش ای عشق خوش سودای ما	ای طیب جمله علت های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالبنوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد و جلالک شد
عشق جان طرور آمد عاشقا	طور مست و خسر موسی صفا
با لب دمساز خود گسر جفتمی	همچو نی من گفتنی ها گفتمی

اقتباس بسیاری از این معانی از فلسفه هندو بخوبی واضح است و حقیقت آنست که نزد صوفیان و فرق دراویش هر فکر و اندیشه را که نشانی از وحدت داشته و با مبادی ایشان سازگار بوده باکمال شوق می پذیرفته اند. آنها طالب وحدت روحانی و وصل با معشوق ازلی بوده اند. سالکان این طریق بهر نام و نشان و بهر شهر و دیار که منسوب باشند همه باهم متحد و پیوسته اند.

یکی از مشاهیر صوفیه محی الدین عربی^۱ متولد ۱۱۶۵ م در این باره چنین میگوید:

لقد كنت قبل اليوم انكر صاحبي	اذا لم يكن ديني الي دينه دان
فاصبح قلبي قابلا كل سورة	فمرعي لئزلان وديرا لوهييان
و مبد اوتان و كعبة طائف	و الواح تورية و مصحف قرآن
ادين بدین الحب كيف توجهت	ركائبه فبالحب ديني و ايماني

مسلك جمعی غزالی

بعد از آنکه نزاع وجدال بین ارباب حدیث و اصحاب رأی بدرآزا کشید و نیز فقها و صوفیه دو طریق مختلف پیش گرفتند، فلسفه امام الغزالی^۲ مانند کلمه ناحیه حلال مشکلات و قاضی اختلافات گشت و از آنجا که این مکاتب گوناگون علوم اسلامی را از تنگنای مجادله و مباحثه که همه بعد از امام اشعری در آن ورطه فرو افتاده بودند نجات داد مسلمانان او را به (محی الدین) ملقب ساختند^۳.

۱- محی الدین بن العربی ابوبکر محمد بن علی ابطنائی الاندلسی، از بزرگان و ائمه متکلمین و متصوفه در اندلس بسال ۵۶۰ هـ متولد شد و در ۶۳۸ در دمشق وفات یافت و بمشرق مسافرت کرد و در دیار مصر و شام و مردم عراق و حجاز سیاحت نمود. گویند چهارصد کتاب تألیف کرده است از آن جمله «الفتوحات المکیه» و «فصوص الحکم» او دیوان شعراست که مکرر بطبع رسیده اند.

۲- الامام ابو حامد محمد بن محمد الغزالی متولد در طوس خراسان بسال ۱۰۵۹ و متوفی در همان شهر بسال ۱۱۱۴ م.

(غزالی به تشدید و تخفیف هر دو وارد است) از بزرگان فلاسفه و متکلمین عرب است. در نیشابور تعلیم یافت و در نزد خواجه نظام الملک وزیر شأن و عزت بسیار یافت. در مدرسه نظامیه تدریس میفرمود، سپس به شام و فلسطین و مصر و حجاز مسافرت کرد و بطریق صوفیه پیوست. کتاب احیاء علوم الدین برهبری و کیمیای سعادت بفارسی از اعظم تألیفات اوست.

۳- ظاهرأ مؤلف در لقب الغزالی سهوی روی داده است زیرا که امام غزالی در عالم اسلام به «حجة الاسلام» ملقب است و لقب محی الدین نداشته.

قدرت علم و ارزش عمل او در زمان حیاتش شناخته نشد بلکه بعد از وفات او مذهب جمعی او در سراسر محروسه اسلام بسط و انتشار یافت و اساتید اندک اندک به مرتبه حکمت و دانش او پی بردند .

غزالی در قریه‌ای از کشور ایران (طوس) در ۱۰۵۸ م متولد گردید ولی صیت شهرت او در ممالک دیگر انتشار یافت . در آخر الامر بوطن خود برگشته و در ۱۱۱۱ م در طوس جهان را بدرود گفت . وی پس از آنکه در آغاز عمر علم فقه را بطریقه شافیه آموخت نزد یکی از ائمه متکلمین اشعریه در علوم کلام استاد گشت و به سمت مدرس در مدرسه نظامیه^۱ که بازگویی در بنیاد تأسیس شده و کلام و فروع و اصول در آنجا بیشتر تدریس میکردند هفت گردید و مدت چهار سال در آنجا به تملیم و تدریس اشتغال داشت ولی در آنجا برای او جذب و حالی روحانی دست داد چندانکه از مباحث کلامی و مشاجرات لفظی خسته گردید و در او حال شك و شبهه‌ای ایجاد گشت پس در مرحله تصوف قدم نهاد . قوت طلب و نیروی سیر و سلوک عقلانی او بسیار قوی بود ولی جسماً و روحاً طاقت تحمل شادند روحی را نیاورده از پا در آمد . بعدها هنگامی که به پنجاه سالگی رسیده بود و بمرگ نزدیک می شد درباره خود چنین نوشته است ،

«ولم اذل فی عنفوان شبابی منذ را هت البلوغ قبل بلوغ العشرين الی الان و قد اناف السن علی الخمین اقمتم لجة هذا البحر العمیق و اخوض عمرته ، خوض الجور لاخوض الجبان الحدرد و اتوغل فی کل مظلمة و اتهمج علی کل مشكلة ، و اقمتم کل ورطة ، و انغمس عن عقیده کل فرقة ، و استکشف اسرار مذهب کل طائفة ، لامید بین محق و مبطل و متسنن و مبتدع لاغادر باطنياً الاواحب ان اطلع علی بطنیة ، و لاظاهریاً الا وارید ان اعلم حاصل ظهارته ، و لافلسفياً الاواقصد الی القوف علی کینه فلسفته ، و لا متکلماً الا واجتهد فی الاطلاع علی غایة کلامه و مجادته ، و لا سوفیاً الا و احرص علی المشور علی سرفوثة ، و لا متعبداً الا و انرص ، و مرجع الیه حاصل عبادته ، و لا زندیقاً معطلاً الا و اتحمس و رائة للثنیة لاسباب جرأته فی تعطیله و زندقته ، و قد کان التعتش الی درک الحقایق الامور دایمی و دیدنی»^۲

پس توجه او به عالم عرفان در بقیه عمر امری قطعی گردید . وی تدریس و مدرسه را رها کرده از بنیاد عازم شام شد و در آن بلاد در بنیاد ارشاد بران طریقت به طلب حقیقت می رفت تا بدستی بداند که آیا تعالیم ایشان منطبق با حقایق شریعت میشود یا نه ۱ باری بعد از دو سال سعی و مجاهده و مراقبت و خلوت و دعا و مناجات بمزم زیارت بیت اله عازم مکه گشت و از آن پس بزادگاه خود (طوس) بازگشت در بقیه حیات غزالی مردی متصوف است که شروع به تألیف و تصنیف فرمود . هر چند بر حسب امر سلطان بار دیگر اندک زمانی به کار تدریس اشتغال جست ولی دوامی نیاورده خلوت و تفکر

۱ - برای شرح حال غزالی و اطلاع اجمالی بر افکار و عقاید او رجوع شود بتاریخ العرب تألیف فیلیپ حتی (ترجمه بمبئی ص ۵۲۰).

۲ - مدرسه نظامیه در بنیاد تأسیس وزیر بزرگ خواجه نظام الملک حسن بن علی بن اسحاق - الطوسی تولد بسال ۱۰۱۸ م توفی ۱۰۹۲ م که از وزراء بزرگ سلجوقیه است و بدست یکی از فداثیان اسماعیلیه بقتل رسید . این مدرسه مرکز تعالیم عالیه علوم اسلامی بود .

۳ - المنقذ من الضلال ، مقدمه ، طبع مصر .

وتجرد رادرگوشه انزوای موطن خود بردیگر امور ترجیح داد تا اینکه در سنجاه و سه مرگ اورا در ربود.^۱

بزرگترین تألیف و مجموعه تالیم او کتاب «احیاء علوم الدین» است. جوهره تالیم او در این کتاب در دیگر تصنیفات او آن چنان مشهود می شود که وی در کلام پیرو اصول امام اشعری است ولی آنرا احیا کرده یعنی از مباحث جدلی و مشاجرات کلامی پیراسته و به زینت عرفان صوفیان آراسته و حیاتی جدید بدان عطا فرموده است.

با آنکه وی اساساً عالمی متدین و پیرو راه شریعت است ولی با اصول ظاهری مبادی خشک سنیان چندان موافق نمی باشد. در عالم تشبیه وی مانند فرقه علماء آلمانی است که آنها را پیستت Pietists یعنی «متقین» می نامند که بعد از مکتب مباحثات لوتر (مصلح پروتستانی)^۲ در آن دیار بظهور رسیدند و اصلاحات مذهبی آلمانها را با فشری محکم از تئولوژی و عبادات و مناسک باصلاح آوردند. ترک نفس فزالی بعینه مانند ایشان ناشی از این اصل می باشد که دین و شریعت بدون عمل صالح از حقیقت دور است و نزد ایشان عقل انسانی بلکه سراسر حیات او خالی از روح الهی امری عبث و لغو می باشد. و علت غائی قوانین و احکام مکاتب فقهیه اگر با حقیقت معرفت همراه نباشد امری ظاهری و بی فایده خواهد بود و علم و فلسفه هم اگر راهبر بخداشناسی نگردد و زنی و قیمتی نخواهد داشت.

غزالی وقت بسیار صرف کرده و مبادی فیلسوفان اسلام را که به پیروی از ارسطو^۳ سخن گفته بودند تجزیه کرده و آنرا ابطال نمود و ثابت کرد که آنها همه اقوالی متضاد و متیابین با یکدیگر و مخالف با حقیقت دین است. غزالی معتقد است که عالم حادث است و آن را مشیت خالقه باری تعالی از نیستی بهستی آورده و رابطه بین آدمی و معبود او که خالق او و آفریدگار عالم است باید بر اساس اخلاق فاضله و اعمال صالحه استوار باشد. برای عبد کافی نیست که خدا را بر طبق قوانین شریعت عبادت کند و به موازین کلامی که در معرض رد قبول است اکتفا نماید، بلکه بنده صالح باید از مصمم فواد خود ایمان بیاورد، هر چند که از جزئیات و دقائق علم تفسیر قرآن یا از تحقیقات متکلمین بی بهره مانده باشد. حقیقت دین که ممکن است عباد غیر مسلمان نیز خدا را بدان

۱ - در شرح حال الغزالی آنچه که مؤلف نوشته است با آنچه مورخین اسلامی ثبت کرده اند در بعضی جزئیات اختلافی بنظر می رسد که شاید مربوط باختلاف روایات باشد. در هر حال عمر الغزالی را پنجاه و پنج سال ثبت کرده اند و بیتی نیز در این باب گفته اند که این است، «نصیب حجة الاسلام ازسرای سینچ - حیات پنجه و پنج و ممات یا نص و پنج».

۲ - مارتن لوتر Martin Luther تولد ۱۴۷۳م آلمانی پیشوای جنبش اصلاح دین مسیحی در آن کشور است. در آغاز او خود از راهبان نصاری بود ولی بعداً از کلیسا منفصل گشت و عقاید و آرائی وضع نمود و باسلطه و قدرت پاپ اعظم و اکرام قدسین و ندوین هبانیان و دیگر امور ظاهری کلیسا مخالفت ورزید. توریه را با سلوبسی بدیع بزبان آلمانی ترجمه کرد که ترجمه او از آثار عالی نثر آلمانی است.

۳ - اشاره ب مذهب فلسفی است که در اسلام ابونصر فارابی و شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا در پیروی از عقاید افلاطونیه جدید و مبادی ارسطو وضع کرده اند.

عبادت نمایند عبارت است از توبه حقیقی از گناهان و تصفیه قلب از هر چیز غیر از معیت حق است، تا آنکه بوسیله انجام اعمال دینی دارای ملکه راسته فضیلت و تقوا بشود. در این جاست که به اعتقاد غزالی روش صوفیان در ریاضت نفس و مراقبت و خلوت اگر از روی عقل سلیم و علم مستقیم انجام پذیرد هر آینه نفعی روحانی خواهد داشت و باعث نجات و فلاح خواهد گردید. همچنین ارکان خمس (فروع دین) که روش و سنت مسلمانان در واجبات و فرایض دینی است نیز برای تکمیل نفس بسیار سودمند است بشرط آنکه مرد مسلم نخست با حضور قلب و نیت درست آنها را بعمل آورد. تنها بدین طریق است که مسلمانان را امید نجات از عقبات روز قیام میسر است و لا غیر.

سخنی و صلابتی که غزالی در انتقاد از فقها و علماء ظاهر و متکلمین و فلاسفه بکار برد و آنها را فاقد حرارت ایمان و سخنانشانرا موجب کفر و زندقه شمرد سبب شد که کتب او در آغاز کفر مورد حمله و اعتراض علماء ظاهری قرار گرفت ولی پس از آنکه بار دیگر محل مطالعه و تدقیق اهل علم شد کل طوایف اسلام باستثنای بعضی فرق فقهیه ظاهریه در مالک بیده مانند اندلس همه به فضیلت و قدس و صدق کلام او اقرار کردند. عاقبت غزالی بمقام بزرگترین عالم متألهین اسلام برگزیده شد و او را مانند یکی از اولیاء حق ستایش کردند.

همانگونه که در باب مکاتب و مشارب مذهب کاتولیک از حدود و اصول موضوعه سنت اکیناس^۱ فراتی نرفته اند همچنین متکلمین و روحانی جهان اسلام نیز از چهار دیوار تعاریف و کلیاتی که امام غزالی وضع کرده تجاوز ننموده اند و خلاصه آنکه همه کلام او را در مسائل علوم روحانی قطعی و نهائی میدانند.

شیعه یا معتقدان بحق وراثت

غزالی امامیه یا شیعه (تعلیمی) را نیز مورد انتقاد قرار داده و ایشانرا مسبب انشقاق در عالم اسلام می شمارد. بدیهی است سخنان او مورد توجه آن طایفه قرار نگرفت. شیعیان علی که امروز عددشان به بیست میلیون میرسد^۲ و آنها را «خاصه» می گویند و بزرگترین فرقه مخالف عامه هستند و تاریخ ایشان آمیخته بمصائب و حزن و اندوه میباشد اکثریت عالم اسلام همیشه آنها را مورد نکال و عقاب قرار داده اند ولی چون نهضت شیعی هم از بدو تاریخ اسلام آغاز شده است و شیعیان مدعی اموری

۱- سنت توماس اکیناس St. Thomas of Aquinas تولد ۱۲۲۶ م. توفی ۱۲۷۴ از جمله متألهین و علماء کلامی دیانت مسیحی است و در قرون وسطی در عالم غرب مبادی او مورد قبول خاص و عام قرار گرفت.

۲- بعضی سخنان مؤلف در باره طایفه شیعه امامیه که در این باب آمده ناشی از قلت تحقیق و فقدان تدقیق است و ما در این حواشی - سهواً و احیاناً اشاره کرده ایم از جمله عده شیعیان رادر جهان ۲۰ میلیون می شمارد، در صورتیکه این آخرین آمار شیعیان ایران میباشد و لا غیر علاوه بر ایران ۵۰ درصد سکنه عراق و ۳۰ درصد سکنه افغانستان و چهل درصد سکن شام همه شیعه هستند باضافه در حدود ۱۲ میلیون احصاء تقریبی نفوس شیعه در هندوستان و پاکستان است که مجموعاً رقمی در حدود پنجاه میلیون نفوس تشکیل میدهد.

هستند که مبتنی بر فاعده حق و عدالت است و با طغیان و سرکشی توأم بوده مخالفان و متقدمان آن جماعت همه در عین اینکه عقیده ایشان را فاسد میدانند معذالک آنرا جالب قلوب و جاذب افکار می شمارند .

بر حسب عقیده شیعیان محمدنبی پیغمبر اسلام است و علی ابیطالب ابن هم و داماد او امام بحق که از طرف خداوند بولایت یعنی برهبری مسلمانان مأمور شده ازینرو او را امیرالمؤمنین و «مولای متقیان» لقب داده‌اند و بر آنند که قبل از وفات محمد که قلب او معرض الهامات حق است علی را بجانشینی (خلافت) خود انتخاب فرمود تاآنکه پس از وی دین اسلام را در سراسر روی زمین برقرار فرماید. از اینقرار حق امامت را امری الهی و فریضه‌ای آسمانی میدانند برخلاف عامه که حق خلافت را امری دنیوی دانسته و آنرا به دیگران واگذار کردند. جماعت خاصه یا شیعه حدیثی درست دارند و آنرا از روایات صحیح میدانند که محمد در هنگام مراجعت از مکه بمدینه بسال حجة الوداع سه ماه قبل از وفات خود به مسلمانان فرمود من بزودی بجوار حق خواهم رفت وانی تارك، فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی^۱.

در این مقام شیعه روایاتی دارند که منقول از محمد و علی است ولی عامه آنها را قبول ندارند و آنرا مخالف نص قرآن میدانند اینکه محمد فرمود که «آسمان صعود خواهم کرد» مستلزم آن است که در ازل مانند يك وجود الهی از آسمان بزمن هبوط فرموده باشد. این معنی را اگر دقیقاً تجزیه و تحلیل کنند همچو مستفاد میشود که در هنگام نصب علی بامامت و خلافت همان روح فوق‌الطبیعه و نور الهی را که در او بود به علی منتقل ساخت (و این مانند قول کاتولیک‌ها است که گویند عیسی از قوه الهی خود در قیصاریه، به پطرس نوری منتقل فرمود).^۲ پس از این مقدمات این نتیجه حاصل میشود که نصب ابوبکر و عمر و عثمان غصب حق الهی علی است که موجب مفاسد عظیمه در عالم گردید زیرا وقتی که علی بالاخره بصورت ظاهر در مرحله چهارم بخلافت رسید مخالفین او قوت بسیار بدست آورده بودند و ازین سبب خلافت او به ختانی غم‌انگیز یعنی به شهادت او پایان پذیرفت. تمام فرق شیعه با-تثنای یکی از آنها^۳ این امر خلاف حق را منموم میدانند و تا کنون آن سه خلیفه غاصب را در هنگام دعا و نماز یوم جمعه لعن میکنند.

بند از علی دو تن فرزندان او (از بطن فاطمه زهرا بنت محمد) که وارث همان نور و ودیعه قدرت الهی بودند همچنان دستخوش مصائب غم‌انگیز شدند. فرزند مهتر امام حسن، بند از آنکه بخلافت نشست در اثر سمایت دشمنان و مخالفان ناگزیر از کارکناره فرمود و با رقیب معارض خود (معاویه) صلح کرد و فرزند کهنتر امام حسین که امام سوم شیعیان است وقتی که در طلب حق و مروت و موهوب خود برآمده بود بفرمان خلیفه اموی (یزیدبن معاویه) در مصاف کربلا در سال ۶۸۰ م. او

۱ - این حدیث را ارباب مسندات و مجموعات احادیث سته جزو روایات صحاح و معتبر ثبت کرده‌اند (رجوع شود بصحاح البخاری) ولی در بعضی کتب سنن به این صورت آمده است «کتاب الله و

سنتی ...»

۲ - کتاب اعمال رسولان .

۳ - مقصود از این فرقه زیدیه اندکه طمن و لمن خلفاء ثلاث احرام میدانند و نسبت بآنها احترام

قائل‌اند .

و فرزند جوانش به شهادت رسيدند .

در عصر خلافت بني عباس همچنان فرقه شيعه مورد عذاب و عقاب خلفا بودند. هر چند در مساعي و مقاصد خود به فرق و شمش گوناگون منقسم گشتند (که عنقریب از آنها سخن خواهيم گفت) مذكالک همه فرق شيعه متفق اند که اعقاب حسن و حسين همه اشخاص برگزيده اند که میان ایشان چندتن دارای نور امامت بظهور رسیده اند و همه آن ائمه نور امامت را از علی بميراث برده و دارای دو صفت مخصوص و متمایز هستند ، یکی عصمت از خطا دوم علم بر کتاب و سنت نبی و این سلسله ائمه و نوارث پیشوایان الهی روزگاری ادامه داشته تا آنکه عاقبت بامام دوازدهم منتهی میشود ، که از انظار غایب گردیده است و ملقب به «المهدی المنتظر» که عنقریب بار دیگر (مانند مسیحا) قبل از قیام قیامت ظهور خواهد کرد تا سلطنت حق را در جهان برقرار سازد.^۱

وفاداری و ثبات اعتقاد شيعيان بائمه خود بسرحد کمال و تادرجه تعصب است و همیشه این پایه مورد آزار و نکال و عقاب بوده اند و هر وقت که این جور و ایذاء بحد شدت ميرسيده ، چون ایشان را اصلی متبع است بنام (نقیه) یعنی کتمان عقاید باطنی ، بدان متوسل شده و ظاهر آخود را تابع رسوم عامه نشان میدادند و در باطن بمعتقدات خود همچنان پایدار می مانده اند . ازینرو در گوشه و کنار کشورهای اسلام جماعت شيعه مانند يك حرکت مخفی و مستور باقی بوده اند ولی هر چند که این فشار و ستم اصول نظریات دینی و ایمانی آنانرا محکمتر و استوارتر ساخته است جماعت شيعه چون در صف مخالف عامه بوده اند نسبت باصول کلامی بمباحیان آراء و مبادی لیبیرال بیشتر موافق بوده اند. مانند معتزله علماء شيعه معتقد به حدوث و مخلوقیت قرآن اند و همچنین تا حدی معتقد بآزادی فعل و اختیار فاهلیت انسان میباشدند و نیز بر آنند که اعتقاد به «عدل» که مستلزم اعتقاد به مساويت ایشان در برابر خداوند میباشد یکی از اصول خمسه دین است .

۶. تنوع مبادی و مقاصد

میتوان گفت که در قرآن ۱۲ میلادی (ششم هجری) ، افکار اسلامی سکون و استقرار حاصل کرد، و نزدیک به مرحله کمال نهائی رسید . قبل از آن زمان فاصله بین سنیان و شيعيان به طولی روشن و نمایان بخوبی مشخص گشته بود . در این عصر اختلافات معینی در صورت «اصول موضوعه» بظهور رسید . و اگر باید نقشی از تطور عالم اسلام در نظر رسم کنیم هر آینه باید این تحولات را بخوبی محل ملاحظه و تدقیق قرار دهیم .

۱- عقیده مسلمانان بظهور مهدی منتظر مستند بحدیثی است که ازینمیر منقول است و می فرماید که از ولدان فاطمه زهرا امامی ظاهر خواهند شد که نام او نام من و صفات او صفات من است و بی عالم را بعد از آنکه ظلم و جور فراگرفته از عدل و داد پر خواهد کرد .
در باب امام دوازدهم «محمد بن حسن المنتظر» مورخان و روایان سخن بسیار گفته اند و خلاصه آن این است ، ابوالقاسم محمد بن حسن المسکری در ۲۵۶ هجری تولد و در ۲۷۵ غیبت فرمود آخرین ائمه اثنی عشر و امام الهادی و مهدی و صاحب الزمان و المنتظر و الحجت و صاحب الرادیه لقب اوست . در سامره در شمال بغداد تولد گردید و چون به سن نه یا ده سالگی رسید در سردابی در خانه پدر در سامره داخل شده و در آنجا از انظار غایب گشت . (وفیات الاعیان)

دراویش

بعد از آنکه مبادی صوفیه در آغاز تاریخ اسلام در تأثیر اوضاع و احوال و نفوذ امور معنوی و ظاهری تشکیلات راهبان و زهاد نصاری در شام بظهور رسید و مبادی و سازمانهای شبیه به آن به وجود آمد جمعی از گروه سالکان طریق در تحت راهنمایی و ارشاد پیران طریقت روش عزلت و انقطاع پیش گرفته در خلوتخانه ها و خانقاهها برادروار بیک زندگانی اجتماعی باهمدیگر بسر می آوردند. و در اینجا به افکارو آداب روحانی خود سر گرم بودند. بعضی دیگر که طریق سیر و سیاحت پیش گرفته و عمری را بسر و جهانگردی بسر می آوردند معاش خود را از عمر خیرات و میراث حاصل می کردند. این جماعت را باصطلاح «درویش» نام نهادند (این کلمه فارسی بمعنی گدای دوره گرد و در یوزه گراست) چون ایشان را خانه خاصی نبود و کسکولی برای طلب همواره در دست داشتند^۱ و غالباً با حرکات و سکنات پر شور و پر حرارت ناشی از جذب وصال اشتغال مینمودند. ازینرو همه جا مورد توجه خاص و عام قرار میگرفتند.

شما گاهی از ایشان بطنز و عیب یاد کرده و گاهی از ایشان با دبد و حرمت سخن گفته اند. بلبل شیراز شیخ سمدی که خود از معتقدان آن جماعت است و با ایشان در آداب تفکر و مراقبت و تجرد و خلوت شریک و انباز بوده گفته است که درویش حقیقی را از جامعه ظاهری او نتوان شناخت آنجا که میگوید^۲ «طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل هر که بدین صفتها موصوف است به حقیقت درویش است اگر چه در قبسات اما هرزه گردی بی نماز و هواپرست هوس باز که روزها بسبب آرد در بند شهوت و شهبها بروز آرد در خواب غفلت، بنخورد هر چه در میان آید و بگوید هر چه بزبان آید رنداست اگر چه درعباست.»

پس از قرن ۱۲ میلادی دسته برادران با وفا و درویشان با صفا بصورت جماعات و گروههای چند متشکل گردید که هر جمع را خانقاهی و لنگری و هر گروه را رسوم و آدابی و هر فرقه را دروجدو سماع حالانی حاصل بود از آنجمله «قادریه» بودند که از همه قدیم ترند. و آن فرقه را در بنفاد شیخ عبدالقادر گیلانی ۱۱۶۶-۱۰۷۷ م^۳ تأسیس نمود و دائره آن آنقدر وسعت گرفت که از طرفی شرقاً تا جزیره جاوه و از طرف دیگر غرباً تا الجزیره انتشار یافت. دیگر جماعت «رافیه» اند که در وسط آن قرن شخصی بنام شیخ الرفاعی بنیاد نهاد^۴ و نیز فرقه

۱ - بسیاری از طبقات درویشان گدائی را حرام میدانند و بسیاری دیگر از طریق کسب حلال معاش خود را بدست می آورند.

۲ - گلستان - باب دوم اخلاق درویشان.

۳ - شیخ عبدالقادر گیلانی از گیلان نزدیک کرمانشاهان در ۱۰۷۷ م. متولد و در ۱۱۶۶ م. وفات یافت. از مشایخ بزرگ صوفیه. طریقه قادریه منسوب باوست. در بنفاد خانقاهی عظیم دارد و از او مؤلفات هدیده باقی مانده است.

۴ - الرفاعی احمد بن علی الحسینی امام زاهد مؤسس طریقه رفاعیه متولد به ۱۱۱۸ م - متوفی به ۱۱۸۲ اهل واسط از عراق رانده شد و از مشایخ صوفیه است و قبر او در نزدیکی بصره زیارتگاه است.

مولويه^۱ يا درويشان بيرو مولانا جلالالدين البلخي الرومي كه از اشعار پرهمنمثنوي او ابياتي چند درصفحات سابق مذكورافتاد. اين پيرعاليقدبراي مريدان خود نه فقط اشعارمثنوي را بميراث گذاشت بلكه آنها را رهبري فرمود كه درسير وسلوك خود ترنم موسيقي را حلال ومؤثرترين وسيله جذب و حال و مهم ترين آداب و رسوم درويشي ميدانند وهمه حلقه زده و به آواز موسيقي وبيادمحبوب ازلي برقص وسماع درمي آيند. افراطيون جماعت دراويش باشمنان بودائي فرقي چندان ندارند و درست مانند مراثان و سادوهاي هند اعالي بجا مي آورند كه موجب دهشت مؤمنان ظاهريرست ميگردد مثلا اخگر فروزان ميبلند و با دم مار بازي ميكنند و سوزن و سنجاق درچشم خود فرو مي برند. هردهسته ازدرويشان را علامات و نشاني خاص است وپيشوا ومرشد خود را از اولياء الله ميدانند و اورا ستايش مينمايند.

تشكيلات درويشان شباهت بسيار با سازمان پراهمبان وگدايان فرانسيكان دراروپا دارند ومانند ايشان افراد عادي را درجمع خود مي پذيرند و درجهان بكاروشغل مشغول اما در وقت معين باآداب طريقه خود اشتغال ميورزند مخصوصاً شب هنگام درتكايا و خانقاه هاي خود اجتماع مي كنند و رسوم و تشريفاتي با جذب و حال درتحت ارشاد وهدايت پيردليل بعمل مي آورند.

مي شايد كه اين نكته را اضافه بتوان كرد كه هرچند بعضي از فرق ايشان كه برقص و تنغي اشتغال ميورزند يا برپااضات شاقه تن خود را بضرب نازيانه و خنجر مجروح ميسازند بطور كلي وجهه خوبي ندارند، ولي اكثر درويشان كه درزواپاي خود و گمنامي زندگاني را مبادت و مراقبت و تجرد ميكنند و كمتر خود را نشان ميدهند محبوبيت بسيار دارند و غالب مردم بسيار بايشان ارادت ميورزند.

فرق شيهه

چوروجفائي كه همواره نسبت بجماعت قليل شيهه وارد مي آورند همان نمری كه هميشه از عمل چوروجفا (باقليت) حاصل ميشود ببار آورد يعني مخفيايه فرقي نهائي تشكيل شد و احياناً دستجات قائل (نوروست) از ميان آنها بوجود آمد كه حتى خود شيهيان آنها را محكوم به انحراف و ضلالت ميدانستند. بعضي از آن فرق باطنيه در هيئت اجتماع اسلامي ايجاد شورش و انقلاب كردند ووقتي دولتي غيرقانوني درون دولت رسمي شرعي تشكيل دادند و نواحي وسيله را در تحت تصرف خود درآورده در آنجا حكمراني نمودند. بعضي ديگر بوسيله خنجر پاهر مخالفين خود را كه غالباً ازبزرگان امرا يا مشايخ علما بودند در خفيه به قتل رسانيدند. اينها يك دهسته از جماعت اقليت انقلابي بودند كه بشدت عمل موصوفانند.

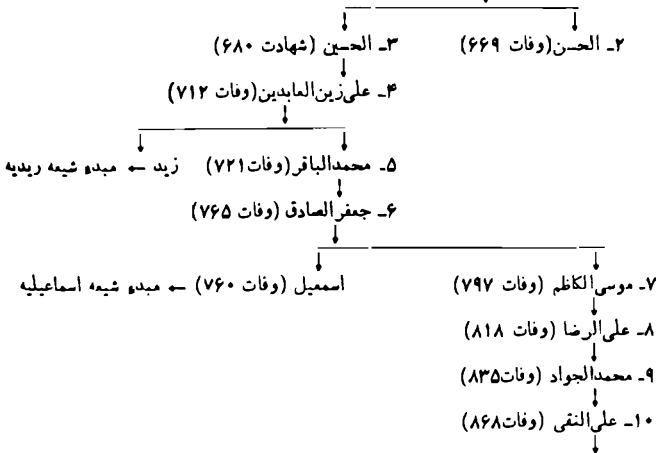
اكنون بايد از اين فرق مختلف كه دردامن تشيع زائيده شد سخن گوئيم و نخست از آنها كه جنبه افراطي وغلوندارند وبه صفت اعتدال و ميانه روي آراسته بوده اند آغاز ميكنيم. براي آنكه سهواً

۱- مولويه، نام طريقه اي از تصوف است كه مولانا جلالالدين البلخي ثم الرومي متوفی به ۱۲۷۳م. درقونيه تأسيس فرمود و به نواختن آلات موسيقي معروف اند. آنان نورك بهداز انقلاب كبير در تركيه آنفرق را رسماً لنوكرد.

اشتیاهی روی نهد خواننده باید اول بجدول یا شجره ذیل که نسب نامه ائمه شیعه است و در نزد همه شیعیان جهان معتبر شمرده میشود مراجعه و آنرا مطالعه کند .
ضمناً در این جدول سه فرقه بزرگ شیعه بیان شده‌اند و ما از هر یک بنوبت سخن خواهیم گفت

نسب ائمه معصومین

۱- علی ابن ابی طالب (شهادت ۴۰ م. ۶۶۱)



۱۱- الحسن العسكري (وفات ۸۷۳) ← محمد المهدی المنتظر غیبت ۸۷۸ م. ← مبدوء شيعه اثني عشریه.
الف- زیدیه فرقه زیدیه از تمام فرق شیعه بمبادهی اهل تسنن نزدیکترند. اختلاف ایشان با دیگر فرق تشیع در آن است که زید بن علی بن الحسین را بجای برادرش محمد بن علی الباقیر امام پنجم میدانند. این فرقه از قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) در مملکت یمن سلطنتی بوجود آوردند و پس از آن سلاله‌های سلاطین علوی از آن طایفه در نقاط مختلفه ممالک اسلام بازمنه مختلف از شعت تا دوپست سال در طبرستان (مازندران) و گیلان و مراکش و دیگر ممالک تاسیس نمودند. این جماعت بر آنند که چون نص صریحی بر خلافت علی موجود نبود از این سبب آنحضرت از روی میل و رغبت با ابوبکر و عمر بیعت فرمود از ینرو لمن بسر این دو خلیفه را در تعقیب صلوة جمعه حرام میدانند .

بعضی از ایشان عثمان (خلیفه ثالث) را مطرود می‌شمارند زیرا که او از بنی امیه بود و حق خلافت (هاشمی) علی را غصب کرد. ولی در این عقیده بسیاری از زیدیه همراه نیستند و خلیفه سوم را طرد نمی‌کنند گرچه بنی امیه را از معاویه به بعد همه غاصب و مملون میدانند .

ب- اثنی عشریه. این فرقه اکثریت عظیم شیعه را داراستند و از حیث شمار از دیگر فرق شیعه افزون‌ترند. این لقب را باین طایفه از آن جهت داده‌اند که ائمه دوازده گانه از علی بن ابیطالب تا محمد ابن حسن المهدی المنتظر را با امامت شناخته‌اند. امام دوازدهم نزد ایشان دارای شأن و مکانت مهمی است

و برآند که وی در سال ۸۷۸م. از سرداب مسجد سامره (شهری در شمال بغداد در ساحل دجله) غیبت فرمود یعنی از انتظار ناپدید گردید. هر چند از او اثری مشهود نیست ولی از آنجا که محال است خداوند حکیم سلسله امامت را که حامل نور الهی میباشد از روی زمین منقطع سازد از این سبب امام دوازدهم از آن زمان همچنان در حیات است منتهی در مکانی مخفی از دیده ابناء بشر بسر میبرد تا آنکه آخر الزمان برسد و جهان از ظلم و جور پر شود که در آن زمان مهدی که خلیفه الرحمن است ظاهر خواهد شد و عدل و داد را بجای ستم و بیاداد قائم میسازد و تا قیام قیامت در جهان به عدالت حکم خواهد فرمود. در همان حال که آنحضرت در غیبت بسر میبرد در قید حیات است و شیعیان را از فیض وجود خود محروم نمیسازد و آنها را همواره بهره مند میفرماید و نواب خاص یا عام از طرف خود برای هدایت مسلمانان بر میگزیند.

در کشور ایران که هفت میلیون شیعه زندگی میکنند مذهب شیعه رسمیت دارد و شاهان ایران خود را از نژاد و اعیان امام هفتم (موسی الکاظم ع) میدانند و در مدت ۱۵۰ سال که سلطنت کرده اند خود را نواب از میدانند و مجرای اراده مقدس او هستند^۱.

ج - اسماعیلیه و شعبان. اسماعیلیه یا هفت امامی گرچه در زمان حاضر جماعتی آرام و معتدل اند ولی منشأ شمش و فرقی شده اند که وقتی عالم اسلام را بهم ریختند. آنها را «اسماعیلیه» از آن سبب نام نهاده اند که بر عهد امامت اسماعیل فرزند اول جعفر بن محمد الصادق امام ششم ثابت و وفا دار مانده اند. وی بعد از آنکه از طرف پدر بمنوان جانشین او در امامت معین گردید بعد از آن مقام منزلت گشت، و برادر کهنتر او موسی الکاظم را بجانشینی خود تعیین فرمود. گویند از آن سبب که اسماعیل وقتی شرب خمر که از گناهان کبیره نزد مسلمانان است ارتکاب نمود و پدر او را به حد شرعی مجازات کرد لیکن اسماعیلیه این تهمت را بر علیه امام محبوب خود انکار می کنند. زیرا بعد از آنکه اسماعیل از طرف امام که پیشوای منقرض الطایفه شیعیان است به جانشینی منتخب گردید همان لحظه دارای صفت و خاصیت معصومیت گردید و دیگر در عصمت او مجال تردید باقی نماندند و این تهمت که بر او بسته اند افسرعی تا روا و دروغی بیش نیست. از آنجا که اسماعیل در سال ۷۶۰ م یعنی پنج سال قبل از پدر وفات کرد اسماعیلیه بیش از پیش بر پیمان او راسخ و ثابت ماندند و گفتند که وی وفات نیافت بلکه از انتظار فائز گشت و بار دیگر

۱- اطلاعات مؤلف در باب شیعه امامیه ظاهراً بسیار ناقص است و گویا بمواخذ معتبره مراجعه نکرده این بنده مترجم به حکم امانت در ترجمه کلام او را عیناً بقاری نقل نمودم ولی از ذکر این نکته ناگزیریم که اولاً در احصائیه نفوس ایرانیان که بموجب آمار و سرشماری نسبتاً دقیق انجام گرفته افزون از بیست و دو میلیون میباشد که لااقل بیست میلیون آنها شیعه اثنی عشری میباشند تا نایب شاهان ایران بمذاهب انقراض سلطنت صفویه که خود را علوی موسوی میدانستند (۱۵۰۲م)، بهیچوجه دعوی سپادت و علویت نکرده اند و این ادعا منحصر به شاهان صفوی ایران بوده است ولا غیر. معلوم میشود مؤلف فقط به سفرنامه بعضی سیاحان اروپائی که در آن زمان با ایران سفر کرده اند مراجعه کرده است و بس.

برای اطلاع مفضلتر در باب مذهب شیعه اثنی عشریه و تاریخچه آن رجوع شود بمقاله این بنده مترجم در نه گفتار در تاریخ ادیان - جلد اول - شیراز، ۱۳۳۲.

مانند « مهدی منتظر » بمالم بازگشت خواهد فرمود . در این عقیده پس شور و حرارت خود اسماعیلیه تاحدی پیش رفتند که گفتند شخص اسماعیل تجسم ذات الهی است و بار دیگر رجعت خواهدکرد . برای اثبات این عقیده دلائلی از آیات قرآنیه اقتباس کردند و برای آنها مطابق مذاق و سلیقه خود تاویلاتی قائل گشتند (همانگونه که امروزه متفکرین مسیحی مسائل راجع به بعث و قیامت را تاویل مینمایند) بالاخره مبادی و اصولی سری و باطنی برای مذهب خود بنیاد نهادند که مخالف ظاهر شریعت اسلام بود و ناچار برای انتشار آن به تبلیغات سری و مخفی دامنه داری دست زدند .

صورت ظاهر ممالیم اسماعیلیه با افکار مردمی که مایل بشورش و عصیان بر ضد حکومت وقت بودند بسیار موافق افتاد . یکی از مظاهر قیام سیاسی و نتایج مترتبه بر آن که از نشر مبادی اسماعیلیه در عالم اسلام بوقوع پیوست آن بود که در ناحیه مجاور شمال خلیج فارس مردی ایرانی نژاد و جاه طلب بنام (عبدالله بن میمون ۸۷۴م)^۱ ، خویشتر را نایب حاضر امام غائب یعنی محمد اسماعیل اعلام کرد و جمعیتی مخفی تشکیل داده بر آن شد که خلافت بنی عباس را سرنگون کرده و خود با اهقاب خود بر تخت خلافت اسلام بنشینند . اگرچه نقشه او صورت عمل حاصل نکرده و عبدالله از ترس جان خود ناچار بشمال شام فرار کرد ، لیکن سازمان و انجمن های مخفی وی بعد از وفاتش موفق شدند که در حدود ۹۰۹م . سلطنتی در شمال افریقا بنام خلافت فاطمین^۲ برقرار سازند که چندین قرن در مصر و تونس و شام حکمرانی کرد .

دولت فاطمیه هرآینه یکی از بزرگترین دول شیعی است که در عالم اسلام قوه سیاسی دنیوی را مدت زمانی بدست گرفته است .

فرقه دیگری که باز از تشکیلات سری عبدالله بن میمون ناشی گشت همانا جماعت قرامطه بودند . پیشوای ایشان یکی از شاگردان عبدالله موسوم به حمدان قرامط بود که نام او بر آن گروه نهاده شد . این مجمع سری مخفی در اواخر قرن نهم میلادی تشکیل گردید و مبادی و اصولی شبیه به اصول شیوعی (کمونیزم) دارا بود و موفق شده مدت زمانی سلطنتی مستقل در سواحل غربی خلیج فارس بوجود آورد و از یمن تا حدود عراق در تحت استیلای آنها فرار گرفت . این دولت انقلابی توانست که وضع استقلال خود را باکمال قدرت در برابر خلفاء بغداد حفظ کند و در یکی از مهاجمات قابل توجه و حیرت انگیز قرامطه شهر مکه را در موسم حج فتح کرده و غارت نمودند در همین هجوم که بآن وادی مقنس نمودند سنگ آسمانی حجر الاسود را از جای خود کنده بنزد خود بردند و همچنان مدت بیست سال آن سنگ در تصرف ایشان بود تا آنکه خلیفه فاطمی مصر که المنصور لقب داشت و آن نیز خود از شیعه اسماعیلی بود از ایشان درخواست کرد که سنگ مقنس را بمحل خود باز گردانند .

۱ - عبدالله بن میمون از ایرانیان اهواز متوفی به سال ۸۷۴ م . از پیروان شیعه و اصحاب جعفر الصادق و ناشر دعوت به امام غائب صاحب الزمان است که فرقه اسماعیلیه در مصر و شام و ایران از او شروع میشود .

۲ - فاطمین « Fatimides » نام سلسله خلفاء شیعی از ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ م . در شمال افریقا و مصر حکومت کردند و چون از عبدالله مهدی علوی شروع شد ولی انتساب بفاطمه زهرا کرده آن سلسله را باین سبب فاطمیه خوانده اند .

قراططه در طول مدت دولت خود همه ساله شاه راه عراق را به مکه قطع می کردند و حجاج و زوار بیت الله مجبور بودند که یا باج د خراج گزافی بایشان بپردازند یا اینکه بموطن خود بازگردند . مدت يك قرن بعد دولت قراططه که زمانی آمیخته با انقلاب و عصیان و خونریزی میباشد بگذشت تا آنکه عاقبت از یادر آمده منقرض شدند ، ریشه این نهضت انقلابی دريك شورش انتقام جوئی و کینه خواهی عجم بر علیه عرب مستور است که در لباس عادی دین و مذهب در آمده بود . ولی ظاهراً مدعی بودند که مطیع اوامر اراده ائمه معصومین از اولاد محمدص میباشد .

دیگر از فرق اسماعیلیه که از دیگر فرق کمتر خطرناک ولی بیشتر مقرون بجرئت و جسارت بودند همانا فرقه باطنیه (حشاشون Assussins) می باشند . ایشان مظهر نبایفیات نوینی بودند که در آن عمل قتل خفیه یعنی ترور بمقتلهای شدت رواج یافت . پیروان این فرقه نهانی بحضور بزرگان اسلام راه یافته و با جامه مبدل خنجری زهر آلود در آستین قصد جان رجال و امرا و ائمه و بزرگان دین می نمودند . هرگونه مجامع عمومی - چون در مسجد موقع صاوة جمعه یا در دربار هنگام بارعام فرصت مناسبی بر آن فدائی قابل بدست می داد که بی مهابا بهدف خود روی آوردند و شمشیر می کشیدند و بعد از آنکه گرفتار می شدند به شنیع ترین وجهی کشته میشدند . یا اینکه خویشتن را هلاک می کردند - این عمل را پیروان باطنیه از روی ایمان و به امید وصول باعلی علیین دنیل به فردوس برین که با آنها نویدهاده شده بود بجا می آوردند .

بانی و پیشوای این سلسله مردی بود بنام حسن صباح (متوفی ۱۱۲۴ م .)^۱ احتمالاً ایرانی نژاد ، ولی خود مدعی بود که از اقطاب سلاطین جنوب عربستان است . وی بر آن شد که در قتل جبال شامخه الموت (قزوین - ایران) ماوی مستقری فراهم سازد و در آن تنگنا بر فراز صخره مرتفع به سه ربع میل طول و چند صدگزر عرض قلعه استوار بنا کند و آنرا خود و بیروانش با استحکام و رزانت تمام آماده ساختند چندانکه معت دو قرن ازگزند لشکر و دولت رسمی اسلام محفوظ و همچنان بر قرار و پایدار ماندند . آنها در دامنه آن کوه و قلعه مزارع و بساطین چند احداث کرده و زندگیانی می نمودند . این جماعت اهل علم و تحقیق و مطالعه نیز بوده و کتابخانه ای مشحون از نسخ علمی و دینی در آن قلعه رفیع فراهم ساختند لیکن اساس مطالعات و تحقیقات و پایه نبلیفیات ایشان این قضیه بوده است که اصول مخرب اجتماعی (نهلیزم Nihilism) و اساس شك شبهه را در ذهن ساده هر تازه وارد راسخ و مستقر سازند . حسن صباح امام آن جماعت رسالات چند نوشته است و دارای قوت احتجاج و نیروی استدلال بوده بعدی که امام غزالی مجبور شد بررد آنان مقالاتی چند به تحریر در آورد .

شهرت و شان در نزد خودشان همانا بسته به مسئله قتل نفوس و قصد جان اشخاص بوده است . ایشان خود را مؤمن راسخ عقیدت و پیرو با حارات امام غائب میدانستند و تنها آموزان و مبتدیان که هنوز در نردبان ترقی فکری و ایمانی در مراحل اولیه بوده اند مأومر میشده اند که بخارج رفته

۱- حسن صباح الاسماعیلی و وفات ۵۱۸ھ = ۱۱۲۴ م . زعیم ملاحده ایران اصلا از اهل اصفهان است در مصر جزو دعوات خلیفه المستنصر فاطمی در آمد و برای نشر دعوت او بشام و دیار بکر و آسیای صغیر مسافرت نمود سپس به خراسان ، ماوراءالنهر و کاشغر رفت پس قلعه الموت را در واحی طالغان قزوین بنیاد نهاد و در آنجا سلطنت ملاحده را مستقر ساخت .

دشمنان دین را که مراضی عقاید شان بودند به قتل برسانند و ظاهراً این نوکیشان را آموخته باستعمال ادویه مخدره و ممتاد بداروهای بیهوشی می‌کرده‌اند

اینکه این جماعت را حاشاشون یعنی استعمال‌کننده حشیش^۱، نامیده‌اند در السنه اروپائی به شکل و تلفظ «اساس» Assassans درآمده است از حکایتی مستفاد میشود که مارکوپولو^۱ و نیز سیاح معروف در ذیل سفر خود بایران در سال ۱۲۷۱ م تا ۱۲۷۲ م در سفرنامه خود ذکر کرده است. گرچه ظاهراً به صحت این حکایت اطمینان نیست مملکت عین آنرا نقل می‌کنم و آن چنین است،

در دره‌ای بسیار با صفاکه از هر طرف دوکوه بلند آنرا احاطه کرده او (امام جماعت فدائیان) باغی با شکوه بنیاد نهاده و در آن از هرگونه اثمار لذیذ و اشجار بار آورده و گیاهها و گل‌های مطرب‌رورش داده، قصرها و عمارات باندازه و صورت‌های گوناگون برپا ساخته، و آنها را با زر و سیم‌زینت کرده. انهار چند از شراب و شیر و شهد و نیز آب‌های گوارا از هر سو روان کرده و در این‌ها قصور عالیه دوشیزگان زیبا روی خوش اندام جای گرفته‌اند. . . این دخترکان زیباکه جامه‌های گران قیمت بر تن دارند، در آن کاخ‌ها و بستانها پیوسته به عیش و نوش و خوش کامی سرگرم‌اند . . .

منظور امام جماعت فدائیان از بنیاد این باغها و بوستان‌های دلفریب آن است که همانگونه که محمد به اصحاب و مؤمنان خود وعده فرمود که از حور و قصور در فردوس برین بهره‌مند خواهند گردید و در آنجا از انواع لذائذ جسمانی متمتع خواهند شد، و جاویدان در آغوش حوریان بهشتی بسر خواهند آورد، همچنان امام می‌خواهد اتباع و پیروان خود را مطمئن کند که او نیز می‌تواند مقربان درگاه خود را همان بهشت موعود در آورد. . . . همچنان در دربار خود این پیشوای فدائیان گروهی از جوانان که ۱۲ سال تا ۲۰ سال از عمرشان بیش نگذشته از میان نخواستگان مردم کوهستان اطراف که بهوش و قریحه و شجاعت ممتازند جمع آورده است. . . پیوسته برای آن جوانان دربار بهشت موعود و نعیم جاودان سخن می‌رانند. . . و در مواقع معینه آنها را بافیون سرخوش می‌سازند^۲ و چون ده تا بیست تن از ایشان از اثر معجون مست و مخمور افتاد ایشانرا به قصور زیبا و آن‌باغ دل‌آرا حمل میکنند چون از آن عالم بیهوشی و خواب عمیق اندکی بخود آیند. . . خویش را در آن بوستان بهشت نشان درکنار مهرشان و خوش‌روشان می‌بینند که برای ایشان نعمات دل‌برامیسرایند. و به‌مزات و عشوات از ایشان دل‌ربائی می‌کنند پس آنانرا به ماکولات لذیذ و مشروبات گوارا خدمت مینمایند تا حدی که از فرط عیش و نوش از خود بیخود شده و باور میکنند که در فردوس موعود مقام دارند.

۱ - مارکوپولو Marco Polo متولد در ونیز ایتالیا به سال ۱۲۵۴ م. متوفی به ۱۳۲۳ م. از معاریف سیاحان جهان است که از اروپا تا ایران و شرق اقصی مسافرت کرده و از طریق سومطره و جاوه باروفا بازگشته. سفرنامه او از بهترین آثار و منابعی است که اوضاع آن ممالک را در آن عصر نشان میدهد.

۲ - افیون. ایبوم Opium از ریشه کلمه لاتینی اوپونوم نام شیره خشخاش است مقصود مارکوپولو از این کلمه در سفرنامه حشیش است که شیره شاهده‌انه باشد.

پس چون چهار يا پنج روز بر ايشان اين چنين سيري شد دوباره آنها را بحالت اغما و بيهوشی مي‌اندازند و ديگر بار آنها را از آن باغ و مرغزار به بيرون نقل مي‌سازند همين كه بهوش باز آمدند، امام بر آنها ظاهر شده ميگويد اين است آنچه كه بينمير ما بما بشارت داده و گفته است آنكس كه در مقام دفاع از دين شمشيرزند و اوست بهشت علين خواهد شد هم چنين تونيز اگر با خلاص امر ما راگردن نهي و فرمان ما را اطاعتكني هر آينه همان عاقبت محمود نصيب تو خواهد شد

نتيجه اين مقدمات آن است كه هروقت يكي از امرا و ملوك همسايه يا ديگران امام را رنجانيده باشد يكي از آن جوانان فدائي را بقتل او مأمور مي‌سازد و آن جوان بدون اندك بيم و هراس و بي آنكه از جان خود اندبشه‌كنند فرمان او را بعمل مي‌آورد.

در چند كرت گروه فدائيان از مواقع مستحكم كوهستاني خود بيرون ناخته و اماكن استوار در شمال ايران را تسخير کرده‌اند و همچنين مبلغان و دعوات بشمال شام فرستاده و در آنجا نيز جنبش‌هاي قوي بوجود آورده‌اند كه احياناً به تاسيس سلطنت‌هاي كوچك كوهستاني در آن نواحی منتهی گردیده است و قلاع و رزين و دزهاي مستحكم در آن سرزمين بدست آورده‌اند . هم در اين مأمناهاي محكم و سخت بوده‌كه در هنگام جنگ‌هاي صليبي نصاري مهاجم (صليبيون) با ايشان سروكار پيدا کرده از اعمال آنان بهراس افتادند . و نام امير ايشان رشيد الدين السنان^۱ كه به «شيخ الجبال» ملقب بود ارزه بر اندام ايشان مي‌افكنند .

در اثنای حمله مغولان كه ايران و عراق را در قرن سيزدهم ميلادي ويران كردند سلطنت فدائيان الموت را نيز منقرض ساختند يكي از سلاطين مملوك (مصر) در ۱۲۷۳ م . اسماعيليه شام را از پای در آورد . گرچه ميگويند كه هنوز در حدود ۲۰ هزار تن ارايشان در جبال شام مانده‌اند و اينك مردمانی آرام و صلح جويندگي در جبال لبنان پس ميبرند . در ايران نيز عدد اسماعيليه بسيار تقليل يافته ولي گروه بسياري از ايشان هنوز در زنكبار افريقا و مخصوصاً در پاكستان و هندوستان عددي كثير از ايشان موجودند كه افزون تر از ۲۵۰ هزار تن احصاء شده اند . نيمي از ايشان آقاخان مردافسانه‌اي معروف را بر ياست و امامت خود قبول دارند و روز سالگرد ميلاد او را هم وزن تنه اش الماس نثار ميكنند او مدعي است كه سلسله نبيش با آخرين امراء اسماعيليه الموت ايران منتهی ميگردد ليكن درخشندگي او در اروپا در سايه شهرتي است كه به عبايش و خوشگذراني و مصافقه‌هاي اسب‌دواني دارد و همان طوركه در جهاني كه اكثر پيروان او موجوداند معروف است در ممالك اروپا نيز شهرت و معروفيت بسيار بدست آورده است .

تحولات اخير

اين منعه‌ي اسلام هميشه جنبش‌هاي تازه ولي نيرومند در درون خود ايجاد کرده است - جنبش‌هائي كه عامل شفاق و خلاف بوده است - از وقايع هر فرني از قرون تاريخ اسلام مشهود ميشود .

۱ - رجوع شود بسفرنامه ماركوپولو ترجمه انگليسی ص ۷۴ لندن ، ۱۹۰۹ .

۲ - رشيد الدين السنان مردی ايراني الاصل تولد ۱۱۹۳ م پيشواي اسماعيليه شام است وي جماعتي از بزرگان و سلاطين مسيحي را بوسيله فدائيان خود بقتل رسانيد .

بهترین مثال و شاهد بر این مدعا همانا جنبش جماعت دروزیه^۱ میباشد که گروهی متمصب در دوره اسماعیلیه شام هستند این نهضت در افراط در مبالغه است که دوتن از وزرا خلیفه دیوانه مزاج مصر - ابو منصور الحاکم^۲ - ششمین سلطان از سلاله فاطمی درباره او قائل شدند و مدعی شدند که وی غیبت کرده و بار دیگری در جسد جسمانی به این عالم رجعت خواهد کرد و مظهر تجسم ذات الهی است. در ۱۰۲۰ خلیفه الحاکم ناگهانی ناپدید و مفقود الاثر شد. با احتمال قوی بعضی از دشمنان درباری او را «خفته» بقتل رسانیدند. و همان غیبت او موجب ظهور فرقه «دروز» گردید که گفتند وی امام بحق و مظهر حق است که بمصلحتی از انظار غائب گردید و در زمان مقدر مجدداً مانند مهدی المنتظر بمالم رجعت خواهد کرد. از آن زمان تاکنون چندین «مت مهدی» مدعی مهدویت شده و جماعت دروز را به عصیان و قیام برانگیخته اند از آنجمله در قرن نوزدهم بخاطر داریم که شخصی بنام محمد احمد^۳ در سودان بهمین داعیه قیام کرد و با لاردر کیچنر Lord Kitchner فرمانفرمای انگلیسی سودان در خرطوم بچنگ پرداخت.

جنبش‌ها و نهضت‌های متعددی که منتهی بر مبنای عقلانی میبود همچنان در عالم اسلام بظهور رسیده و هنوز نیز ظاهر میشوند. قبل از آنکه درباره بعضی از آنها تحقیق کنیم، ذکر بعضی نکات ضرورت دارد.

باید در نظر داشت که بعضی مقررات و قواعد جدید که درون جامعه اسلامی بتازگی وضع شده در نتیجه ضروری سریان افکار تازه و اعمال نوین است که از مغرب اروپا و امریکا بممالک مسلمان نفوذ یافته و شکی نیست که اثر این افکار و اعمال بسیار یرممنی و پراهمیت بوده ولی در همان حال در پیدایش فقط قسمتی از اوضاع فعلی تأثیر داشته اند. بیشتر خود مسلمانان اند که در داخله محیط ایمانی خود خواه و نخواه تغییر و تحولی بوجود آورده اند و این تحولات اصولاً ناشی از دو نوع تحقیقات و تفکرات در مراحل مذهب اسلام است، اول - تجدید حیات و اصلاحات تازه که بمال و اسباب سیاسی در داخله کشورهای اسلامی از قرن ۱۴ میلادی بپد بظهور رسید دوم - عکس العمل تدافعی که از اصول مسلمة و حقایق اصلیه اسلام در برابر تجاوز و تندی ممالک مغرب زمین جدیداً بوجود آمده و منظور و هدف آن بوده که از مداخله و تأثیر افکار بیگانگان ساحت منزه اسلام را ایمن و محفوظ نگاهدارند. آری علوم (تکنالوژی) فرنگستان مدتی است که بدرون محروسه اسلام شروع به سرایت کرده ولی افکار فلسفی مغرب تا آن درجه در عالم اسلام نفوذ نیافته است.

۱- دروزیه، نام فرقه‌ای از بقایای اسماعیلیه که رئیس آنان درزی نام از دعاه الطایفه بوده و در زمان خلیفه الحاکم، با مرالله الفاطمی بلینان و شام آمد و مذهب ایشان را نشر داده در سال ۱۰۱۹ وفات یافت. هم‌اکنون آتذایفه بمده زیاد در جیل حوران اقامت دارند و عدد نفوس ایشان تقریباً دوهزارتن احصا کرده‌اند.

۲- ابو منصور الحاکم با مرالله ششمین خلیفه فاطمی مصر تولد ۹۸۵ توفی ۱۰۲۱ م. که- گویند ناگهان ناپدید شده و غایب گردید و از او حکایات غریبه نقل میکنند.

۳- محمد احمد المتهدی - تولد به ۱۸۴۳ و توفی، ۱۸۸۵ م. از اهال سودان جنوب مصر که خود را مهدی منتظر اعلام کرد و بسیاری از قبایل سودان گرد او جمع شدند و شهر خرطوم را فتح کرد و بالاخره از قوای انگلیس شکست یافته در بلاد امر درمان وفات یافت.

مطالعه بيگانگان درفضيه مرگ و زندگانی و مباحثه آنان در عالم وجود گاهی بصورت بيانات دعوات مسيحي بمنظور تبليغ دين عيسوي بوده وگاهی بصورت تحقيقات فلسفي فيلسوفان ازسنت تماش اكيناس^۱ گرفته تا كارل ماركس^۲ كه فلسفه مبادی ديالكتيك را وضع كرد، هريك بنوبت خود اثر محرکی درسراسر جامعه اسلام داشته است و هريك بقدری وسعت گرفته كه بيم آن ميرفته اصول ديانت اسلامي را بكلي واژگون سازد .

نمونه و تمثال بارزی از نوع اول كه نهضتی ناشی از تجدید حیات و اصلاح مذهبی درقلب کشورهای اسلام میباشد همانا آن حرکتی است كه در قرن هیجدهم در داخل کشورهای عربستان بوقوع پیوست . و آن عبارت از نهضت وهابیه است كه درفوقبدان اشارتی رفت . این اصلاح مذهبی بكلی مایه مبادی قدیمه اسلامي و برای محو صور و نقوش قرار گرفته و امرا و ملوك خاندان سودی^۳ درنجد هواخواه و معتقد آن بوده اند و آن تركیبی است از مبادی پیچ در پیچ متفكران اهل كلام و دیگر ائمه فلسفي شرك با عقاید ساده حنبلیه . اعمال و افكار ایشان بیشتر بواسطه تعلیم یکی از مشایخ ومؤلفین كه ازعدد صوفیه كه درقرن ۱۴ بظهوررسیده وموسوم است بهابن تیمیه^۴. این نهضت را بنام مبتدع وبانی آن محمدبن عبدالوهاب^۵ نام گذاری کرده و آنها را وهابیه گفته اندكه قاعده رجعت به نص صریح قرآن مجید و سنت محمدی را تعلیم میدهد . و ازینرو تمام مبادی متنوع وگوناگون فرق اسلام و اعمال ایشان را كه برخلاف قاعده (اجماع) است طرد می كند مگر آنچه كه به صدر اسلام یعنی دوره زندگانی اسلامي در مدینه درست بعد از وفات پیغمبر برگردد . اقوال صوفیه را همه بدعت دانسته انكار میکنند بنا براین « اخوان » یا برادران وهابی هرگونه رجعانی نژاد و نسب و برتری آباء و اجداد را حرام دانسته و تقوی و طهارت و سادگی را بحكمال می ستایند و لب به الكل و یا تنباكو نمی آلاینند - درطول زمان علاقه ایشان به وحدت اسلامي و خدای

۱- سنت تماش اكيناس St. Thomas D'Aquin از علماء لاهوت ومتمكلمین نصارا تولد ۱۲۲۵ م توفی ۱۲۷۴ م كه از او كتب در مسائل عدیده در اصول دين عيسوي بجای مانده است كه ملاك و مأخذ كلام مذهب كاتوليك است.

۲- كارل ماركس Karl Marx فيلسوف وعالم سوسياليست آلمانی تولد ۱۸۱۸ توفی ۱۸۸۳ رئیس فرقه سوسيالیسم (اول) كتاب معروف او بنام مانیفست كومونیزم و كاپیتالیزم معروف است .

۳- السعودیة « المملكة العربیة السعودیة » شامل ديار نجدو حجاز متجاوز از ۸ میلیون نفوس جمعیت دارد و پایتختش شهر «الریاض» درنجد بین سواحل مکه و مدینه درآنجا واقع است. دروقت حاضر ملك سعود بن عبدالعزیز ازسلاله آل مسعود درآن مملکت سلطنت می نماید .

۴- ابن تیمیه شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن تیمیه الدمشقی الحرائی متولد به ۱۲۶۳ م متوفی ۱۳۲۸ م ازرقله فقهاء حنبلیه است و علوم فقه و تفسیر وحديث وكلام را بسبك احمد ابن حنبل احیا نمود و از او مؤلفات كثیر باقی مانده است .

۵- محمد بن عبدالوهاب النمیمی النجدی متولد ۱۷۰۳ م . و متوفی ۱۷۹۲ م. از اجله پیشوایان حنابله است. ملوك آل سعود در نجد باو گرویده وعقاید او را كه احیاء سنن قدیمه حنبلیه هاست قبول نمودند و از او مؤلفات كثیره موجود است.

قوت گرفت و بغض و نفرت ایشان نسبت به عقاید صوفیه بعدی رسید که بعضی ادعیه و مناجاتهای ایشان را که در مقابر اولیا به قصد شفاعت ارواح در پیشگاه حق خوانده میشود بدعت شمرده منع کردند و میگویند که احترام باولیا و قبور ایشان خود نوعی دیگر از شرک است. بهمین سبب نخستین بار که در ۱۸۰۶ م بر شهر مکه معظمه دست یافتند مقابر بزرگان و صحابه که زیارتگاه حاج زوار بود ویران ساختند. و چون دومین بار در سالهای ۲۵- ۱۹۲۳، سلطان حجاز^۱ را خلع کرده و دولت سعودی عربی در آن بلاد قائم گشت خانه‌ای را که محل میلاد پیغمبر بود خراب کردند و آثار و علائم ائمه خاندان و اصحاب کبار پیغمبر را (در قبرستان بقیع) مدینه محو نمودند، و بالاخره گفتند هر عقیده و مدئی که در اسلام مطابق نص صریح قرآن و احادیث صحاح نباده کفر محض است. ازینرو خانه و اثاث البیت و لباس بایستی بکلی ساده و زاهدانه باشد، مزاج موسیقی و استعمال زر و زیور حرام است هرگونه قمار (میسر)، شطرنج که مانع ذکر حق و مانع اوقات صلوة خصمه است ممنوع میباشد.

هرچند تا این اندازه افراط و میانه در مبادی خشک و هابیه مطلوب عامه مسلمانان جهان واقع نشد، لکن خلوص عقیدت و علاقه مندی ایشان به طهارت و تقوی شبیه صدر اسلام صیغه اصلاح مذهبی پیدا کرده حتی در شمال آفریقا و در هندوستان و هندشرقی (اندونزی) پیروان و هواداران بسیار پیدا کرد. ضمناً باید گفت که جنبش هابی در حقیقت علامتی از تجدید عهد قدرت سیاسی فنس عربی در اسلام میباشد.

خالی از طنز نیست که مشاهده میشود چگونه هابیه در کشور سعودی عربی در زمان حاضر اجازه داده‌اند دنیای خارج بشدت بی‌هرچه تمامتر در تمام مظاهر زندگانی ایشان نفوذ کند. پیشوایان ایشان قسارداها و مهادتات استخراج منابع سرشار نفت که در زیر ریگ زارهای آن بلاد مستور است منمقدس‌ساخته‌اند و ثروت بی‌پایانی بداخله آن کشور سرازیر گردیده و با خود مقداری شماری از مخترعات و مصنوعات دنیای غرب و وسائل رفاه و تجمل برای آنان امرمان آورده‌است. اتومبیل‌ها و وسائل نقلیه سریع السیر هواپیما و وسائل حرارت و تصفیه هوا را دیوها ایلیم هابیمارستانها و تجهیزات صحن و جاهای ارتیژن و هزاران مخترعات نوین از این قبیل سراسر آن کشور را فرا گرفته معلوم نیست که مردم متعصب عربی سعودی با آن زهد و تمسک به عقاید قدیمه ایشان بود این اصول را حفظ خواهند کرد یا نه؟

اما با این حال که هابیه بر علیه صوفیه این چنین بمخالفت برخاسته در آن جماعت ضعف و فتوری روی نداد و مبادی تصوف همچنان باکمال قوت نزد طبقات عامه کشورهای اسلامی باقی و استوار ماند. در تحت انجام مناسک و آداب خاص خود که از ایام دیرین برقرار معمول بوده است صوفیان همچنان تعلیم قاعده تزکیه نفس و الهام قلب را پیروی نموده در معابد و مراکز خود نظامات و رسوم دیرین خود را بشدت رعایت و پیشوایان و مشایخ خود را که اولیاءاله میدانند در گذشته و حال مورد احترام قلبی قرار میدهند مخصوصاً قوت تعالیم صوفیه در ممالک عجمی مانند ایران و ترک و بربر

۱ - سلطان حجاز، ملک حسین از اشراف و بزرگان هاشمیه و اعیان حجاز که در اواخر جنگ جهانی اول استقلال حجاز و انتزاع آنرا از عثمانیها اعلام داشت ولی خود مغلوب عبدالعزیز بن سعود پادشاه نجد گردید در سال ۱۹۲۶ م. سلسله ملوک هاشمی در عراق و اردن از اقباب او هستند.

وهندوستان بکمال شدت است ولی باید گفت که زهد و اعتقادات وهابیه باعث شده که سوفیه نیز مبادی خود را تهذیب و تصفیه نمایند و در نتیجه بسیاری از اعمال و رسوم که قدیمآ نزد ایشان متبع و مجری بوده اکنون ترک کرده‌اند .

هنگامیکه اغلب خاک اقلیم آفریقا و قسمت عمده قاره آسیا در تحت تصرف واستملاک دول معظمه اروپا در آمد بحکم اجبار مقتضی شد که کتب و مجلات غربی و مدارس و مکاتب بسبک جدید در آن کشورها معمول و متداول گردد و از آنها مهمت نظام اداره امور اجتماعی و مدنی در ممالک مستعمرات قهرآ همراه و مقارن باتغییراتی بود که در امور اقتصادی و سیاسی روی داد بالنتیجه در ممالک مستعمره عقاید و افکار جدیدی نسبت به قانون شرع و سازمانهای قضائی و سیاسی و همچنین روشهای تازه‌ای در سبک تجارت و صنعت و وسائل اسباب حمل و نقل بری و بحری و هوائی و ترقیاتی در فنون زراعت و طب بطرز علمی پدید آید و ثروتی که قبلاً اکثر مردم ، خواب نمیدیدند از استخراج منابع طبیعی جدیدالاکتشاف آن ممالک درجامه ایشان جریان حاصل کرد . بدیهی است طبقات ارتجاعی (کنسروانور) که به اسلوب و روشهای دیرینه یابست بودند باین تحولات با رعب وهراس و بدبینی نظر میکردند .

در این وقت تمام طبقات مسلمین ازهر مشرب و مکتبکه بودند و متعدد و مرتجع همه مشاهده کردند که آنها نیز میتوانند از فن طباعت و صنعت چاپ استفاده کنند . ازینرو در اواسط قرن نوزدهم در تمام ممالک اسلامی کتب و مجلات و جرائد تدریجاً بطبع رسید و در سراسر مشرق و غرب ممالک مسلمانان منتشر گشت . بطور کلی منظور از این مطبوعات آن بود که اسلام را بوسیله متحد ساختن مسلمانان جهان حمایت کرده و آنها را مستعد و آماده مبارزه و نزاع در دنیای جدید بسازند . هر چند که این نشریات و کتب اختلاف نظر و تباین آراء شدیدی بین ایشان ایجاد کرد . شاید مهم ترین قضیه‌ای که در این باب بوجود آمده این باشد که مسلمانان دیگر بار در صدد برآمدند که برخلاف روش بعضی قرون ماضیه خود بحکومت عقل و منطق اذعان کنند فی الحقیقه علماء قدیم یعنی دانشمندان روحانی (کنسروانور) اسلام برای تجدید دوره فرمانروائی یادین عقلانی دچار اشکالات کلامی گشتند ، مخصوصاً قضیه فاعلیت مختار و مسئله آزادی شخصی برای انسان مشکلی غامض بوجود آورد .

برای تحقیق در جزئیات اموری که در اثر تحولات چند در عالم اسلام اخیرآ روی داده شاید ساده ترین و روشن ترین راه آن باشد که وقایع را در هر ناحیه از نواحی بزرگ کشور مسلمانان جداگانه بحث نماییم .

از آنجمله برجسته ترین و جالب ترین تغیرات سیاسی و فرهنگی در کشور ترکیه روی داد . در آنجا جوانان ترک در تحت قیادت مصطفی کمال رزیم خلافت آل عثمان را در سال ۱۹۲۴ ملنی کردند و به یک سلسله اقدامات و تبدلات انقلابی دست زدند بمنظور اینکه کشور ترکیه را از قید مذهب آزاد ساخته و آنرا بصورت ممالک غرب در آورند . تفکیک قوای روحانی از سیاسی یا تجزیه مسجد از دولت وضع قوانین مدنی در باب زواج ، طلاق ، روابط خانوادگی و وضعیت مدنی زنان و جامعه و لباس

۱- مصطفی کمال ، اناتورک زرنال و قائم ملی ترکیه نولد ۱۸۸۱ م . توفی ۱۹۳۸ م . موسس حزب کبیر ناسیونالیست ترکیه در ۱۹۲۳ م . به مقام ریاست جمهور آن کشور انتخاب گردید و مؤسس و بانی مملکت ترکیه جدید میباشد .

ایشان ، تعلیم و تربیت و بطور کلی سراسر امور مربوط بحیات عمومی همه تنبیرات اساسی بود که در آن کشور بعمل آمد که نتیجه آن جدائی ترکیه در روابط سیاسی بین‌المللی از سایر ممالک عالم اسلام بود.

مملکت دیگر مصر است آن کشور در مدت یکمده سال اخیر صحنه تحولات مهم سیاسی و مذهبی بود که از مد نظر اسلامی دارای اهمیت بسیار میباشد. تجدید حیات و ظهور نوین نفوذ مصر در عالم اسلام وقتی شروع شد که یکی از علماء اسلام بنام سید جمال‌الدین افغانی^۱ (۱۸۹۷ - ۱۸۳۹) مساهی جمیله بمنول داشت. وی مؤسس نهضت (پان اسلامیزم) و وحدت اسلام میباشد و هدف او آن بود که تمام اقوام اسلامی را در برابر سلطه و استیلاء اروپائیان با یکدیگر متحد سازد و آنها را برانگیزد که از ارتکاب بعضی اشتباهات و خطاهای مذهبی و اجتماعی بپرهیزند و خود را برای مقتضیات و ضروریات عصر جدید حاضر و آماده سازند. شاگرد معروف او شیخ محمد عبده^۲ (۱۹۰۵ - ۱۸۴۹) در باب این اصلاحات اجتماعی بعد از او مخصوصاً با فشاری بسیار کرد. ویکی از مشایخ و مدرسه‌سین مدرسه بزرگ الازهر است. وی نه تنها لزوم تجدید نظر و تحقیق سبک نوین در کتب و مؤلفات کلامیه قدیم اسلام را خاطر نشان کرد بلکه در برنامه دروس آن دانشکده مواد جدید از علوم جدیده و جغرافیا و تاریخ علم ادیان اروپائیان را وارد فرمود. وی بر این عقیده جازم بود که اصل سنت و دیانت بر پایه وحی الهی برخلاف و مابین با عقل نمیتواند باشد بلکه آنرا تأیید و تأکید میکند. بملاوه عقل در افعال بشری قاطعیت دارد نه تنها در امور اخلاقی و در طریق سعادت و فلاح که طلب آن وظیفه هر انسان است بلکه برای درک حقایق و مشکلات عالیّه قرآنیّه نیز کلید اساسی عقل است.

یکی از نتایج تعالیم شیخ مذکور آن بود که تمایل مسلمانان را بطرف تجدید «مدرنیزم» تقویت کرد و تعالیم و افکار متداول در غرب را در علوم اسلامی داخل کرد بطوریکه آنرا بسوی تعالیم دنیوی (Secularism) سوق داد از طرف دیگر تمایل بمبادی و هابیه و رجعت بمصر مدنی محمد و اصحاب او در مصر گروهی مذهبی که در صف قدما (کنسروانورها) قرار داشتند و موسوم به «سلفیه» بود بوجود آورد. جماعت سلفیه را یکی از شاگردان شیخ محمد عبده بنام سید محمد رشید رضا^۳ از

۱ - سید جمال‌الدین افغانی متولد در قریه اسدآباد همدان بسال ۱۸۳۸ م و متوفی در استانبول بسال ۱۸۹۸ از پیشوایان نهضت فکری جدید اسلام در قرن نوزدهم و بانی فکر اتحاد اسلام علیه دول اروپا بوده است. خطیب و سخنور و دارای قوت منطقی و استدلال فوق‌العاده. بایران نیز مسافرت فرموده است.

۲ - شیخ محمد عبده تولد در مصر بسال ۱۸۴۹ و توفی به ۱۹۰۵ م از علماء اسلام و از پیشوایان نهضت اصلاح و تجدید اسلام است وی از تلامذ سید جمال‌الدین افغانی است. رساله ردطبیعیون (نیچر) صد را از فارسی بمرسی ترجمه کرده است. تقریرات او در تفسیر در مدرسه الازهر بطبع رسیده.

۳ - سید محمد رشید رضا تولد ۱۸۶۵ توفی ۱۹۳۵ م از اهل لبنان ولی ساکن مصر است و از تلامذ شیخ محمد عبده در «مدرسه العرب الاسلامی» ریاست فرمود و تفسیر قرآن شریف را که تقاریر استاد او بود جمع و تألیف و طبع کرده است.

اهل سوریه رهبری میفرمود. وی مؤسس و ناشر مجله‌ای بود بنام «المنار» که در زمان خود در سراسر عالم اسلام انتشار بلوغ یافته همه جا مورد مطالعه و قرائت علماء اسلام قرار گرفت. جنبش عقیده سلفیه از مصر به دیگر بلاد نیز نفوذ یافته و در هندوستان و هند شرقی نیز رواجی بسیار حاصل نمود. دیگر از مظاهر تحول افکار را در کشور مصر در صورت تشکیل مجامع و انجمنهای مذهبی میتوان یافت که در آرمیان یکی جمعیت شبان المسلمین (Y. M. M. A) میباشد که شبیه است به تشکیلات جوانان مسیحی (Y. M. C. A) و دیگری جمعیت «اخوان المسلمین» است که در سیاست در این اواخر هم قبل و هم بعد از استقلال مصر نقش مهمی بازی کرد.

اکنون بازگردیم بچگونگی احوال مسلمانان هند قبل از تجزیه آن ناحیه عظیم به کشور (هندوستان - پاکستان). مشاهده میشود که هم در آن زمان در میان بعضی از پیشوایان اسلامی یک عکس العمل تجدد طلبی بظهور رسیده است که شبیه است بهمان که در میان هندوها در آن عصر بظهور رسیده و منجر بتأسیس «برهاسماج»^۱ گردید. طبقه منور و دانشمند هندوستان همیشه در طی اقران و سنن باسسه صدر و نظر روشن بین به هرگونه مبده و تعلیم جدیدی نظر میکردند. همین خاصیت در این زمان مابین پیشوایان مسلمانان و در شخص روشن فکر و دوربینی بنام (سر سید احمد خان)^۲ (۱۸۹۸ - ۱۸۱۷) طلوع نمود. عجب آنکه سرعت انتشار مبادی نهضت و هابیه در میان مسلمانان هند بنهن وقاد او کمک و یاری کرد بجای آنکه آنرا تاریک سازد و یا اندیشه او را عقب اندازد. زیرا چنانکه گفتیم آنجماعت مبادی احساناتی صوفیه را انکار میکردند و بر سر رجعت به ظاهر اسلام بهمان عقیده‌ای که در عصر محمدی و مدنی رایج بوده است پافشاری می نمودند ازینرو عقل را در مشکلات علوم دینی و حل فواض مذهبی بهترین دلیل و راهبر می شناختند.

سر سید احمد خان نیز قطعاً مقام عالی را به تعالیم قرآنی محمدی و سنن احادیث صحیحه داده و مدعی شده هم طبیعت وجود هم منطق و فکر انسانی هر صاحب عقل سلیم و دین مستقیم را بالطبع دارای همین عقیده می‌سازد. زیرا هم طبیعت و هم الهام قلبی از مبده فیض الهی سرچشمه میگیرند و عقل مابین آنها رد و تباین و تناقض مشاهده نمی‌کند. ازینرو علوم طبیعی یعنی مطالعه و فحس در قوانین خلقت و نوامیس طبیعت اگر بطریق صواب و نهج صحیح مورد مطالعه و تدریس قرارگیرد باقرآن تعارض و اختلافی نخواهد داشت بلکه تعالیم الهی را تأیید و تحکیم خواهد کرد. با این مقدمات سید احمد خان مدرسه عالی (اوتیورسیته) را در قصبه الیگره در سال ۱۸۷۵ بنیاد نهاد و برای آن برنامه و دستور تعلیمی مقرر داشت که در عین آنکه مشتمل بر علوم دین بود بر دوره دروس «علوم اجتماعی و طبیعی نیز اشتمال داشت.» و این کار یک وضع مترقی برای آن مدرسه بوجود آورد

۱ - برهاسماج Brahma Samaj و «آرما سماج» نام دو فرقه متجدد است که در میان هندوها در اوایل قرن بیستم بظهور رسید و هدف آنها تجدید هندوئیسم و تلفیق آن با ظواهر و مقتضیات تمدن جدید است.

۲ - سید احمد خان - در دهلنی سال ۱۸۱۷ تولد یافته و در سال ۱۸۹۸ در الیگره وفات و در مسجدی که در مدرسه (کالج) در آن شهر بنیاد نهاده بود مدفون گشت. از مصلحان و پیشوایان نهضت ترقی خواهان جدید مسلمانان هند است. آثار الصباوید در شرح آثار تاریخی دهلنی و هم چنین تفسیر قرآن شریف بزبان اردو از آثار قلم اوست.

که متأسفانه آن دانشگاه که فعلاً در پاکستان واقع شده از آن منزلت فرو افتاده است.^۱

دیگری از پیشوایان وزعماء فکری مسلمانان هند که او نیز نهضت تجدیدخواهی مترقی را که مولود انتشار تمالیم فرهنگ اروپائی بود تشویق میکرد شخصی است بنام (سیدامیر علی) . وی از سادات شیعی هند است و کتابی نوشته است بنام «حیوة و تمالیم محمد» که اولین بار در سال ۱۸۹۱ م بطبع رسید. از اسلام مانند یک مذهب و آئین مترقی (لیبرال) که بر شخصیت کامل اخلاقی محمد و استحکام عقلی مبانی قرآنیه مبتنی میباشد دفاع کرده است. کتاب او در نزد متجددین مسلمانان هند حکم یک سندکلاسیک پیدا کرده است. و حتی قدما و مترجمینی که بخواهند از مبادی اسلام مدرن واقف گردند بآن مراجعه مینمایند. پس از آن یک سلسله مقالات و خطابات است که بزبان انگلیسی در سال ۱۹۲۸ م. شخصی دیگر بنام سر محمد اقبال (لاهوری) ایراد کرده است و مجموعه آنرا بنام (تجدید بنای فلسفه دینی اسلام) - The Reconstruction of Religious Thoughts in Islam منتشر نموده اند.

این مرد بزرگوار که شاعری ملهم از مبادی عرفانی صوفیه بود برای اصلاح و تجدید بنای مبادی دین روشی دیگر غیر از طریقه وهابیه پیش گرفت و گفت آنچه که ارزش و قیمت حقیقی دارد عمل و فکر نفسانی مرد مؤمن است و ایمان به بقاء و ابدیت حق و قوه خالقه او بناموس تکامل باسواب مکتب برگسن^۲ فرانسوی و بروز انسان کامل بمکتب نیتشه^۳ فیلسوف آلمانی. عقاید اقبال بقدری قاطعیت داشت که ظاهراً در خارج از کشور هند (پاکستان) پیروان بسیار پیدا کرد.

لیکن نباید در میزان تأثیر این زعماء فکری اسلام در هندوستان طریقه مبالغه و اغراق به پیائیم بلکه باید با مستر گیب^۴ هم عقیده باشیم و بگوئیم که برای عامه و طبقات جاهل و بی سواد ساکنین قراء و دهات هیچگونه خطری ملحوظ نیست اگر باشد برای مردمان تحصیل کرده و عالم شهر نشین میباشد تا دنبال متجددین نروند زیرا در کلمات ایشان چیزی که بکار آنها بیاید کمتر یافت میشود. زندگانی روحانی و مذهبی اینگونه طبقات بهتر بوسیله فرق اخوانیه صوفیه بهر صورت که باشد بوسیله

۱ - مؤلف در اینباب دچار سهوی فاحش و غلطی آشکار گشته است اولاً مدرسه سید احمدخان کالج بود نه اونیورسیتیه و ترفیع آن دانشکده بصورت اونیورسیتیه بعد از معات او انجام گرفت. ثانیاً الیکره قصه ای است در ۱۵۰ میلی جنوب دهلی و جزو ایالت P. U. در هندوستان است و ابدأ و اصلاً بی پاکستان ارتباطی ندارد. ثالثاً آن مدرسه را دولت جمهوری جدید هندوستان بهمان صورت حفظ کرده و در همین آنکه آنرا مدرسه علوم اسلامی قرار داده اند شعب علوم صحیحیه و تاریخ و طبیعیات نیز در آن به تفصیل تدریس میشود.

۲ - برگسن Henri Bergson فیلسوف فرانسوی تولد در پاریس بسال ۱۸۵۹ و توفی ۱۹۴۱ م و مبتکر مکتب خاصی در فلسفه و صاحب کتاب ماده و حافظه Matière et Mémoire است.

۳ - نیتشه Friedrich Nietzsche فیلسوف آلمانی تولد بسال ۱۸۴۴ و متوفی ۱۹۰۰ صاحب مکتب خاصی در فلسفه اخلاقی است و مبادی او در ترقی عقاید نژاد پرستی آلمانها تأثیر فراوان داشت.

۴ - مستر گیب H.A.R. Gibb صاحب کتاب «Modern Trends in Islam» ۱۹۳۷ «روشهای

جدید در اسلام».

ارشادات امام جماعت در مسجد قریه ومواعظ ساده واعظ محلی تأیید میشود .

اما متجددین و مبتدعین در اسلام - یکی از آنجمله نهضتی مذهبی بوجود آورده که در نظرس عامه مسلمانان کفر والحاد شمرده میشود و آن مذهبی است که میرزا غلام احمد قاریانی^۱ (متوفی ۱۳۰۸) ابداع نمود . اصحاب وی را در عشره آخر قرن ۱۹ بدرجه مهدی موعود بالا بردند . وی چون کتب المقدس (توریه وانجیل) Bible را مطالعه کرد معتقد شد که هم از مسیح موعود نیز هست و نفس عیسی است که در رحمت ثانوی ظهور کرده . در ۱۹۰۴ خود را مظهر جدیدی از مظاهر کریشنا Krishna بمذاق هندوان معرفی کرد . ولی با آنهمه روابط اصلی خود را با اسلام باقی نگاهداشت و خود را پیغمبر صاحب دعوت نشمرد بلکه هواره از پیروان محمد نبی عربی بحساب می آورد و در تمالیم خود بالصراحه اعلام نمود که جنگ مقنس «جهاد» نباید بوسیله حربه وسلاح انجام گیرد . بلکه جهاد آن است که بوسیله احتجاج واستدلال باید بصورت پذیرد از این سبب جماعت احمدیه که پیروان اویند بر حسب این اصل هم طرفدار صلح وسلام و هم مبلغین با ایمان بر حرارتی هستند . بعد از میرزا غلام احمد آنجماعت به چند شعبه منقسم گردیدند . شعبه اصلی که (قاریانیه) باشند هم طرفدار وحدت افکار Syncretism میباشند و همه را در حیطه جامعه اسلام داخل میدارند . گروه دیگری به شعبه (لاهور) معرفی شده است اصولا به اسلامیت پای بست و علاقه مند میباشند و درجات مبالغه آمیز میرزا غلام احمد را که درباره خود ادعا کرده است انکار میکنند . گرچه باز او را مردی نابغه ومصلح اجتماعی مجدد دین می شمارند . مبلغین احمدیه از هر دو شعبه اکنون در بلاد انگلستان و امریکا و افریقا وهند شرقی به فعالیت سرگرم هستند . وایشان از نشر وطبع آثار استفاده بسیار کرده و کتب ورسائل بسیار بیچاپ می رسانند و بر علیه زعماء مسیحیت که آنها را خصم عمده خود میدانند بمجاهده ومجادله می کوشند وغالباً در آن دیار مساجد مخصوص بنا کرده اند ، از جمله در یکی از محلات اطراف لندن مسجدی دارند که در آنجا از دیگر فرق مسلمان و اهل سنت وجماعت بادی وحرمت پذیرائی مینمایند .

اما در ایران نیز فرقه ای که به طرفداری از وحدت دینی اختصاص دارند بظهور رسیده اگر چه از ریشه اسلام متفرع اند ولی مانند سیکهیزم که شاخه ای از هندوئیسم بوده ولی خود دین مستقل وجداگانه گردیده آن نیز برای خود اصول وفروع جداگانه ای ایجاد کرده است . و آن دین بهائی نامیده میشود ابتدای پیدایش آن در تمالیم یکی از مشایخ فرق جدید شیعه - روسوم به شیخ احمد احسانی نشأت گرفت این شیخ پیشتر مبدئی گردیده بمقیده ائمه اثنی عشر هم مظهر ازلی فصل الهی هستند در واقع همه ایشان در مبده آفرینش موجودات قرار دارند و آنها بمنزله «باب» ورود مؤمنین به عالم حقیقت الهی میباشند . در ۱۸۴۴ یکی از شاگردان او بنام سیدعلی محمد شیرازی خود را یکی از ابواب وصول بحقیقت اهلام نمود و بلقب (باب) ملقب شد . وی برای اصحاب و تابعین خود دینی تشریح نمود که مشتمل بر یک رشته عقاید و اعمال است علی الظاهر مدهی اصلاح و تجدیدی در اسلامیت شده است ولی فی الواقع ترکیبی از یک سلسله مطالب و عناصر مقتبس از تصوف و عرفان غیر اسلامی

۱ - مؤلف در تلفظ اشتباه کرده ولذا قادرانی Caderani ثبت کرده است و حال آنکه غلام احمد به قاریانی از آنجهت موسوم است که در قره قادیان Qadiān در پنجاب شرقی تولد یافت .

میباشد. پس از آنکه این سید در سال ۱۸۵۰ در نتیجه قیام و عصیان مسلحانه پیروان خود^۱ محکوم بقتل شد فرقه او «بابیه» به دوشنبه منشمبگشت اکثریت آنها که ظاهراً معتدل تر و متین تر بودند در تحت قیادت شخصی بنام بهاء اله (۱۸۹۲ - ۱۸۱۷) قرار گرفتند وی بنام «بهاییه» دینی بنیاد نهاد و تعالیم باب را بصورت مذهبی عمومی درآورد و مبادی صلح و سلام و محبت را جزو اصول و قواعد خود قرار داد. این دین نوین هم اکنون مدهی وحدت ادیان است و سعی میکنند که تمام پیروان مذاهب جهان را متحد ساخته و سراسر ابناء بشر را در حیات جدیدی در عالم منتقادات ایمانی و اخوت روحانی منسلک سازد. و مدعی اند در هر مذهبی شمه ای از حقیقت موجود است زیرا تمام انبیاء شاهد یک منی و طالب یک حقیقت اند - و بهاء اله مظهر کامل آن حقیقت است. مذهب بهائیزم فعلاً در مملکت ایران که مولد آن است تحریم و برخلاف قانون شناخته شده ولی پیشوای آن جماعت در بندر حیفا یکی از بنادر فلسطین قرارداد و از آنجا سعی میکنند در ممالک دیگر مخصوصاً در کشور متحده امریکای شمالی مبادی خود را نشر داده و پیروانی بدست آورند. خلاصه کلام آنکه بسیاری از ارباب نظر مشاهده میکنند که در بیست و پنج سال اخیر اسلامیت از هر طرف در معرض تمدی و تجاوز نفوذ فرهنگ و ثقافت غربی فرنگستان قرار گرفته است اما بازایشان برآینده نظر میکنند تا ببینند که حوادث جهان چه تأثیراتی در تحول دینی ملل اسلام خواهد داشت. از آنجمله تأسیس دولت اسرائیل در فلسطین تأثیر خاصی نموده و یک دوره جدیدی آغاز شده که در نتیجه عالم اسلام را یکدیگر نزدیک تر ساخته و وحدت کاملی بین مسلمانان ایجاد کرده است و این دین قدیم در برابر هر تغییر و تحول جدید مقاومت مینماید.

خلاصه براین قضیه باید اقرار کرد که در تمام ادوار تاریخ هیچوقت دین اسلام از جنبشهای داخلی مصون نمانده و همیشه عوامل تغییر و تنوع و تحول مانند سایر مذاهب بزرگ جهان در آن راه یافته است.

پایان

۱. محکومیت به قتل میرزا علی محمد معروف به «باب» بر حسب تکفیر فقهاء تبریز بمدان مجادله و مباحثه در اصول عقاید او به سال ۱۸۵۰ م. اتفاق افتاد. و هنوز قیامی مساحانه از طرف پیروان بوقوع نه پیوسته بود چنانکه مؤلف تصور کرده است.

فهرست اعلام

اتروریا، ۶۴	اتا، الهه آب‌ها، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰
اتروسکان، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱	اُتس، رب سیده‌دم، ۹۴
آتشی، ۳۰۹	اُتین میترا، ۷۳
آتشکده، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۰؛ نیایش در، ۳۲۲	اب، خدای شمالی، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۵۷
آتش مقدس، ۱۷۴، ۱۷۸، ۳۲۱، ۳۲۲	ابراهیم، پیغمبر، ۳۲۹، ۳۳۰، ۴۸۰؛ ظهیر، ۳۲۸
اتما (اتمان)، ۱۰۲، ۱۰۳	ابن، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۵۷
اتو اول، پادشاه آلمان، ۴۳۸	ابن تیمیه، ۵۲۹
اتوسوم، امپراطور مقدس آلمان، ۴۴۰	ابوبکر، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۲۲
آتوم، ۳۸	ابوحنیفه، مؤسس فرقه حنفی، ۵۰۸
آتون، ۳۲، ۴۴، ۴۵	ابوسفیان، ۳۸۸
آتی‌سا، راهب نبی، ۱۶۷	ابوطالب، عموی پیغمبر، ۴۸۲
آفاروادا، ۹۷، ۹۸	ابولؤلؤ نهندی، قاتل عمر، ۵۰۱
اجداد، برستش در چین، ۲۲۸	ابومنصور الحاکم، ۵۲۸
اجیوا، ۱۱۶	ابونیت (ناصری)، ۳۱۰
اخلاقیات بودائی، ۱۳۳	ایتیموس مکزیموس (ژوبیتز)، ۶۹
اخیا، نبی، ۳۴۱	ایس، روح حافظ انبارها و مخازن، ۶۶، ۶۸
ادومی‌ها، ۳۴۲	ایسو، رب میاه شیرین، ۴۷، ۴۸
آدونیس (ادوتی)، خداوندگار، ۳۲۸	آپولو، خدای کماندار، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
آدمخواری، ۲۳	۶۱، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
آدی‌بودا، ۲۳	اپولوژیست، ۳۱۹
ادین (ودان)، ۷۸، ۷۹	اپونا، خدای باروری و فراوانی نعمت، ۷۶
آراهی، اقوام، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۸	آپیس، ۳۵
ارامی‌تی (اسفندارمند)، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴	ایستومولوژی، ۱۵۹
اراهات، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱	ایکوریان، ۷۳
۱۴۴، ۱۵۸	امینین، جبال، ۶۶
ارنا، ۱۷۳، ۳۰۱	انانامیوس، اسقف اسکندریه، ۳۲۵
ارتاناسترا، ۱۷۳	اشیزم، ۲۰۲
ارتاگزرسی (اردشیر)، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۹، ۳۵۵	

- همچنین - انگزرس
 ارتemis، ۵۶، ۶۷
 ارتواس، ۷۶
 ارتودکس، ۱۷۵، ۴۲۰
 ارتودکسی جدید، ۴۷۱
 آرتور شاه، افسانه حماسی، ۷۶
 ارجان، ۲۱۴
 ارجونا، شاهزاده، ۱۸۰ تا ۱۸۲
 آرس، ۵۴، ۵۷، ۶۹
 ارسطو، ۶۴، ۴۴۲
 ارسطو، احیای تحریرات، ۴۴۳
 ارشلوس، ۳۷۴
 ارکرینال، ۶۹
 ارمستان، ۷۴
 ارمیاء، نبی، ۳۴۶ تا ۳۴۸
 ارنست رنان، ۴۶۹
 ارواح اجداد، ۲۷
 ارواح، اموات، ۱۷۵
 ارواح، پرستش، ۲۷۱، درجین، ۲۲۷ و همچنین
 - آتیمیزم
 ارواح خبیثه، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۲۵، ۴۷۹
 ارواح، داخل شدن به، ۲۹
 ارواح سرگردان، ۸۳
 ارواح شریره، ۲۶، ۵۱، ۲۲۸، ۲۴۲، ۳۲۷
 ارواح مضر، ۲۹
 ارواح موزیه، ۸۳، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۳۶۱
 ارویا، ۷۳
 ارورو، الهه، ۴۶
 اروولا، ناحیه، ۱۲۴
 آریا، (نجیب)، ۲۰۳
 آریائی، ۵۳
 آریان، مورخ رومی، ۷۷
 آریانها، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷
 اریحا، شهر، ۳۳۶
 آریسدیس، ۴۱۹
- اریستوکرات، ۲۷۴
 اریستوکراسی، ۲۶۴
 اریسیا، جنگلهای، ۶۵
 آریوس، کشیش، ۴۲۴
 ازیریس (اوزیریس)، ۳۶، ۳۸، ۷۳، افسانه، ۳۷
 تا ۱۴۸ سرزمین، ۴۲، ۴۳، سلطنت، ۴۲
 اسارت بابلی، ۳۵۵، ۳۶۲، ۴۴۶
 اساطیر، پیدایش، ۱۸، ۱۹
 اسانا، جلوس بطرز معین، ۱۸۵
 آسیانیا (آسیائی)، ۷۵، ۴۶۳، ۵۰۲
 استارت، الهه کتمانیان، ۳۳۹
 استرالیا، سحر و مذهب در - سحر و مذهب در
 استرالیا
 استریبوگ، خدای باد، ۸۳
 استویا، ۱۴۶
 اسحاق، پسر ابراهیم، ۳۳۰
 اسرائیل، دین، ۳۵۷، ۳۶۲، قوم، ۳۴۷، ۳۵۰،
 ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۷
 اسرائیلیان (آسیائی)، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۰،
 ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۷۷
 اسطوره، ۱۹، ۴۹
 اسکانهها (سکاندها)، ۱۳۱، ۱۵۹
 اسکاندیناوی، ۸۲
 اسکر، مرد، ۸۱
 اسکندر، ۳۵۷، ۳۵۸
 اسکندریه، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱
 اسکولاپوس، خدای یونانی، ۷۱
 اسکولاستیسزم، ۴۴۲
 اسلام، ۱۶۶، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۳۲۰، ۳۵۷،
 ۴۷۴، احادیث، ۵۰۲، اصول دین، ۱۴۹۰
 انتشار دین مبین، ۱۴۹۷، تحولات اخیر، ۱۵۲۷،
 تحولات در ترکیه، ۱۵۳۱، تحولات در مصر،
 ۱۵۳۲، تحولات در هند، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، تکالیف
 شرعی، ۴۹۳، تنوع مبادی و مقاصد، ۱۵۱۹
 دوره تصفیه، ۱۵۰۴، هین، ۴۸۹، هینه ۵۱۷

- منازعات در اوائل تاریخ، ۱۴۰۴ نفود عرب، ۵۲۸ و همچنین - مذهب
اسلاوها، ۸۲، ۷۵، ۸۳
- اسماعیل، فرزند امام ششم، ۳۲۳، ۳۲۴
اسماعیلیه، تعالیم، ۵۲۴، ۵۲۷
آسمان (توسیت)، ۱۴۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۳
پرستش، ۲۴۶، ۲۵۷
- اسنوری، نامه باستانی، ۸۰
اسن‌ها، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱
اسوس، خدای سلتی، ۷۶
اسوین، ۳۰۱
آسیای سنیر، ۵۳، ۷۵
آشا (اردیبهشت)، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۴
اشنار، الهه، ۴۰، ۳۵۰
اشتر، الهه بابلی، ۳۳۹
اشراق، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۵۸
اشمری، ابوالحسن، ۵۰۷، ۵۱۰
اشعیاء، نبی، ۳۴۳، ۳۴۴؛ دوم، ۳۵۱ تا ۳۵۳، ۳۵۷
اشکانیان، ۳۷۰
اشواگوشا، ۱۶۰، ۱۶۱، و همچنین اشواگوشه
آشوری‌ها، ۳۴۴، ۳۴۷
آشوکا، ۱۴۱ تا ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸
اشیاء، احترام به، ۳۲۷
آشیان‌ها، ۵۳
اشیرات، زوجه ال-عال، خدا
اشیلوس، غم‌نامه، ۶۲
اصلاح مذهب، ۲۵۴
اصلاح مذهب، در آلمان، ۴۴۹ تا ۴۵۲؛ در
انگلستان ۱۳۵۵، در سوئیس، ۴۵۲ تا ۴۵۳؛ در
فرانسه و هولاند، ۴۵۴، رادیکال‌ها، ۴۵۶
- اصحاب، اصنام ثلاثه، ۳۷۹، آنیمیزم، ۳۷۹
فتوحات ۴۹۹، ۵۰۰، معتقدات مذهبی، ۳۷۸
اعراف، ۳۱۹
آفتاب، عبادت، ۳۸، ۳۹
آفرودیت (الهه عشق)، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۷۱
آفریقا، سحر در-سحر و مذهب در آفریقا
آفرینش، داستان، ۳۷۱، دستگاه، ۱۰۴
افسانه‌های رامایانا، ۱۹۴
افسوس، شهر، ۵۶، ۳۹۰
افغانی، جمال‌الدین، ۵۳۲
افلاطون، ۶۴، ۴۴۲؛ جمهوریت، ۴۳۲
افلاطونیه جدید، فلسفه، ۴۳۲، مکتب، ۴۳۱
آفاخان، امام فرقه اسماعیلیه، ۵۲۷
اقانیم ثلاثه، ۴۳۲
اقبال (لاهوری)، محمد، ۵۳۴
اکمنه، (اندیشه بد)، ۳۱۶
اکبر بن همایون، پادشاه، ۲۱۳
اکروبول‌ها، ۵۸
اکومنیک، شورای، ۴۶۵
اکزرس - ارناگزرس
اگستوس سزار، ۳۸۴
اکموتیک‌ها، ۷۳
اگنی (خدای آتش)، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۳۰۱
اگو (نفس)، ۱۴۱
ال، خدا، ۳۳۰، ۳۳۸
الاه (خدای واحد)، ۳۲۸
الهه و تمدد، ۲۷۹، ۳۱۵
البرتوس، گتوس، ۴۴۱
البلادری (مورخ‌الضام)، ۳۹۹
الپ، کوه‌های، ۶۹
الپین، نژاد، ۷۵
ال شده، خدای جبال، ۳۳۰
اللات، خدا، ۳۷۸
المأمون، خلیفه عباسی، ۵۰۶، ۵۰۹
آلمان‌ها، ۷۸، ۵۵۱

- الموت، جبال، ۵۲۵
 الواقدی، رأی اخبار اسلامی، ۳۸۵
 ال، والوهیم، ۳۲۸
 الورشن، رسم، ۶۰
 الوزینیان، ۶۱
 الویس، ۶۰
 الله، ۲۱۱، ۳۷۹، ۳۸۱
 الههآباد، شهر، ۱۹۷
 الهه، اختلاط و امتزاج، ۳۷، ۴۰، بابلیها، ۴۷ تا
 ۱۵۲ بدری، ۳۲، تجسم، ۵۳، تعدد، ۴۰؛
 خاندان، ۱۵۸، سلتی، ۷۶؛ سومریها، ۴۵ تا
 ۱۴۶ نزد تیوتن‌ها، ۷۸؛ نزد رومیان، ۱۶۵؛ نزد
 مصریان، ۳۵ تا ۴۰؛ نزد یونانیان، ۵۳ تا ۵۷؛
 و تعدد، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۲۸
 الیاس ویلتائی، دانشمند یهود، ۳۷۸
 الیشع، نبی، ۳۴۱
 الیمیوس، کوه، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۹۴ و هم‌چنین الیمب
 ام، ۱۷۸، ۱۸۱
 آمان‌راسو، الهه شمس، ۲۷۸ تا ۲۸۰، ۲۸۳،
 ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۳
 امامان، نسب، ۵۲۲
 امانوئل کانت، ۱۵۹، ۱۸۶
 امیرازو، ۴۳۰، ۴۳۱
 امیلا، زن، ۸۱
 امیراطور، عبادت، ۷۶
 امیراطوری روم، ۱۷۴، عهد، ۶۴
 امرانات (امرداد)، ۳۰۷، ۳۱۴
 امریتسار، شهر، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶
 امشاسپندان (امشاسپتا)، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۵
 اموات، ۱۲۲۹؛ احترام به، ۱۶ تا ۱۸؛ اعتقاد به زنده
 بودن، ۱۱۷، انتقام، ۱۱۷؛ بازگشت به زمین، ۲۲،
 ۲۳؛ پرستش، ۱۵۴؛ پرستش ارواح، ۸، ۱۵۰،
 ترس از، ۸، ۹، ۱۷؛ تقدیم قربانی به، ۱۹،
 تقدیم هدایا به، ۱۱۸؛ تلافی، ۱۱۷؛ خدای، ۵۰؛ دفن،
 ۶ تا ۹، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۳۰، ۳۱۶؛ دفن در
- جین، ۱۲۲۹؛ در مصر، ۴۱، ۴۲؛ سوزاندن
 جسد، ۹، ۱۹، ۱۹۵؛ نارضایتی، ۳۰
 آمورت، ۴۶
 آمون، خدای نیس، ۳۵، ۳۹، ۴۵؛ رع، ۳۹، ۴۶،
 هوتب، ۴۳
 اموی، خلفای، ۵۰۲
 امویان، ۳۸۷، ۵۰۴
 آمیتابها، ۱۶۹؛ بودها، ۱۶۲
 امید، ۱۶۲، ۱۶۶
 امیل پروتر، ۳۷۲
 انایرنا، ۶۷
 انات تا، ۱۳۲
 اناجیل اربمه، ۳۸۲
 اناکسیماندر، ۶۲
 انالکت، ۱۲۴۷؛ هم‌چنین لون‌یو
 انانتا (شیشا)، ۱۹۳
 اناندا، ابن هم بودا، ۱۲۹
 اناهیتا (ناهید)، ۴۶، ۳۱۵
 انشاس، ۷۲
 انبیاء، پیدایش نزد عبرانیان، ۳۴۰
 انتقال روح، ۱۳۰
 انتی‌یاتر، ۳۶۴
 انجیل، لوقا، ۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۵؛ متی،
 ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲؛ مرقس، ۳۸۳، ۳۹۰
 تا ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۱۸
 یوحنا، ۳۸۳
 اندار، (خدای امید)، ۳۱۶
 اندرستا، ۷۶
 اندریاس، حواری، ۳۹۱
 اندلس، ۳۷۳
 انسان، تعلیم منحوب بودا، ۱۳۰، ۱۳۳
 انسانیت—انسان، تعلیم
 انطونیوس، راهب، ۴۲۸، ۴۲۹
 انطیاکوس ایفانس، ۳۵۹
 انقلاب دهقانان، ۴۴۸

- انکار، ۱۳۰؛ دنیا، ظهور عقیده، ۱۰۷
 انکیمینس، ۶۲
 انکی، رب میاه، ۴۶
 انگاد، ۲۱۱
 انگرامنی نیو، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹ تا ۳۱۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸
 انگلستان، ۴۵۸
 انگلوساکسون، ۷۸
 انلیل، ۴۶، ۴۷
 انو، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۷۶
 آنوبیس، ۳۶، ۴۰، ۴۳
 آن هیل، ۴۴
 اینتار، ۳۰۰
 آنی تیس، آناهیتا، ناهید، ۳۰
 آنی کا، ۱۳۲
 آنی مشی، ۱۶۵
 آنی می، ۴۶
 آنیمیزم، ۶، ۱۴، ۳۳، ۱۴۵، ۱۸۸، ۳۶۲
 ۱۴۷۹ ارواح پرستی، ۲۸۰؛ پرستش ارواح، ۳۲۶
 ر همچنین - پرستش اموات، آدانار، ۱۹۴، ۲۰۱؛ تمدد وجودی، ۱۴۸؛ هیبوط، ۱۹۳
 اولوکیتا، ۱۵۶، ۱۶۷ تا ۱۷۰
 اودنسی شاد، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۲۳
 اودنی شاداها، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۷۵، ۱۹۹، فلسفه، ۱۰۱
 اودنایش تیم، ۴۹، ۵۰
 اودوم لا، ۸۰
 اودین، ۸۰، ۸۳
 اودرائیل، ملک، ۳۶۲
 اور، ۴۵، ۴۶، شهری در بابل، ۳۲۹
 اوراداناشیل، ۳۰۱
 اوریمنس، ۶۲
 اورشلیس، ۳۱۱، ۳۳۶، ۳۳۹ تا ۳۵۲، ۳۵۲ تا
- ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۷، ۴۰۱
 تا ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۹۹؛ شهر
 ۳۸۵، کلیسا، ۴۰۸، ۴۱۲؛ معبد، ۳۶۴،
 ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۹۲؛ یوسیان، ۳۳۷
 اوریسم، ۶۱
 اورگا، شهر، ۱۷۰
 اورمزد، ۳۱۳
 اورنگتزیب، پادشاه هند، ۲۱۵
 اوزیریس - اوزیریس
 اوستا، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۳، آئین
 درادوار بعد، ۳۱۱ تا ۳۲۰
 اوشا، ۳۱۴
 اوشاسی، ۹۴
 اوشنار، ۱۳۱۹، ماه، ۳۱۹
 اوضاع جلیل، کشور، ۳۸۵
 اوکاریست (شکرگزاری) - عشاء ربانی
 اوکاریستیک، کنکره، ۴۶۵
 اوکرانی، ۷۵
 اوگارد، ۸۱
 اوگوستوس، ۷۳، ۷۴
 اوگوستین، ۴۳۱، ۴۳۲
 اولیمپ - الیمپوس
 اولیور کرامول، ۴۵۸
 اوم، ۱۶۸، ۱۸۵
 اوما، همسر شیوا، ۱۹۱
 اونام سانکتام، فرمان، ۴۴۶
 اونتیا، تل، ۷۰
 اوهاری، ۲۸۹
 اوید، ۷۲
 آوینیون، شهر، ۴۴۶
 اهاب، پادشاه، ۳۴۱
 اهورامزدا، ۴۶، ۳۰۳ تا ۳۱۴، ۳۱۴، ۳۱۹
 اهیما، ۱۱۷، ۱۱۸، قاعده، ۱۱۳، عدم آزار
 ذوی الحیات، ۱۷۲
 ای (عدالت و فضیلت)، ۲۷۴

- ایجاد باران، ۲۲
ایختاتون، خدا، ۳۴
ایران، ۷۴، ۱۶۶، ۳۰۶
ایرنیوس، ۳۲۲
ایزابل، ملکه، ۲۳۱
ایزاناکی، ۲۸۷
ایزاناگی (خدای نرینه)، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷
ایزاناگی (خدای مادینه)، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰
ایزه، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸، معبد امپراطور در، ۲۸۹
ایزیس، ۴۳، ۷۳، ۳۳۹، افسانه، ۳۷ تا ۳۸
ایسلند، ۷۸، ۷۹
ایسیس، ۴۵
ایشتار، ۵۷، ۳۱۵
ایشتر، ۳۶، ۴۹، ۱۵۰، داستان هیبوط بر زمین
اموات، ۳۹، ۵۰
ایشوارا، ۱۸۷
ایطالیا، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۷۳، ۷۵
ایگناتیوس لویولا، ۶۶۲
ایگنیس، ۹۶
ایل، بیت، ۳۴۲
ایلخان، ۱۶۶
ایلیا، نبی، ۳۴۱
ایلیاد، ۵۵
ایمان باروآج، ۱۸۸
ایمان بیدارکننده، ۱۶۱
ایمانوئل کانت - امانوئل کانت
ایناری، خدای مریخ، ۲۹۳
ایناری - اروپاه
ایندرا (ربطوفان)، ۹۴، ۹۹، ۳۰۰
اینو، ۲۸۱
اینوسنت سوم، پاپ، ۳۴۰
ایونی، ۵۶
ایونیا، ۵۳
- بابار، ۴۶
بابل، (بین‌النهرین)، ۴۷، ۳۲۹، ۳۴۶، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۷۶
بابلی، ادیان بدویه و منقرضه در، ۴۵ تا ۱۵۲
اساطیر، ۴۷ تا ۵۰، بنای معبد، ۵۱ تا ۱۵۲
کاهنان، ۵۱، ۱۵۲، مناجات، ۵۲
بابلی‌ها، ۳۴۷، ۳۴۸
بایستیست‌ها، جامعه، ۴۴۸
بادریانا، ۱۸۶
بارتاباس، ۴۱۴، رساله، ۳۱۹
بازیل، اسقف شهر قیصریه، ۲۲۹
باست، ۳۶، ۳۸
باغ خزالان، ۱۲۷
باکوس، خدای شراب، ۷۲
بالدر، ۷۹، ۸۲
بالفو، اعلامیه، ۳۸۰
بالی، ۱۹۳
باونداه، ۲۸ تا ۳۱
بایزید بسطامی، ۵۱۲
بت پرستی، منخب، ۱۴، ۲۰۹، ۲۱۲
بخت‌النصر، ۳۴۷ تا ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۷۰ و همچنین - بنوکدنسار
بدبینی (پسینیزم)، ۱۳۳، نزد هندوان، ۱۰۷
بدوی، زودباوری، ۱۰ صفات عمومی مذاهب ملل، ۹ تا ۳۱
برج خاموشان، ۳۲۱، ۳۲۳
برسوم، ۳۰۲
برما، ۲۱۶
برمه، ۱۴۶
برنارد، اهل کلرود، ۳۴۵
برهما، ۹۶، ۱۰۰ تا ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۲
برهما آتمان، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۷
برهما، ۱۸۳، ۱۸۹
برهمانا، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۸۳، سیانی، ۹۷

- برهن، ۱۰۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۲
 برهنان، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۹۳، قدوسیت، ۱۹۸
 برهنی، عصر، ۸۹
 برهنیزم، ۹۹ تا ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۰۲
 بریجیت، ۷۶
 بریتانیا، ۷۵، ۲۰۵
 بریندبان، ۱۹۵
 بطلمیوس‌ها، ۳۵۸
 بیج، ۳۰، ۳۱
 بعل، خدای مالک زمین، ۳۲۸، ۳۳۸ تا ۳۴۰، ۳۴۲
 بغداد، ۵۰۲
 بل - بعل
 بلوغ، مراسم، نزد دیریا، ۲۴
 بلونوز، ۷۶
 بمبای، ۲۰۴
 بن جبرائیل، ۳۷۳، عزرا، ۳۷۳
 بنارس، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۹۷، ۲۱۰
 بندیکت، قدیس، ۳۲۹
 بنگال، شهر، ۲۰۴
 بنگاله، خلیج، ۲۴۱
 بنو قریش، قبیله، ۳۸۲
 بنوهاشم، قبیله ینمیر، ۳۸۷
 بنی اسرائیل، ۳۳۰ تا ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۰
 بنی اسرائیلیان - بنی اسرائیل
 بنی امیه، ۳۸۲
 بنی خزاعه، ۳۸۲
 بنی سام، ۳۷۶
 بنی عباس، ۵۰۲
 بنی همون، ۳۴۸
 بنی هاشم، ۳۸۲
 بوت، ۱۴۵، ۱۴۶
- بودا (گوتاما)، ۱۲۳، ۱۲۷ تا ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶
 احکام عشره، ۱۲۸، انسجیل، ۱۵۴
 بازگشت به عقل سلیم، ۱۲۵؛ تحولات در مذهب، ۱۳۹؛ تمالیم، ۱۲۹ تا ۱۳۳ همچنین -
 گوتاما
 بودا، چهار حقیقت اصلی، ۱۳۳، ۱۴۳؛ دوره
 ترک نفس، ۱۲۴؛ دوره کودکی و جوانی، ۱۲۲؛
 رسیدن به مرتبه اشراق، ۱۲۶؛ ریاضت، ۱۲۵؛
 بودا شدن، استمداد، ۱۵۸؛ مجسمه، ۱۵۲؛
 مذهب، ۱۲۱؛ مذهب در برمه و سیام و سیلان و
 کامبوزیا، ۱۴۳، ۱۴۴؛ هشت قدم نجات،
 ۱۳۵
 بودائی، ۱۱۰، ۱۶۷، ۱۷۰، انتشار در هندوستان،
 ۱۴۱؛ تأسیس، ۱۲۷؛ در مراحل اولیه، ۱۲۱ تا
 ۱۴۷
 بودائیزم، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۲؛ در تبت،
 ۱۶۶؛ در چین، ۱۴۹؛ در ژاپون، ۱۵۲؛ در
 شمال غربی هند، ۱۴۷؛ در کوره، ۱۵۲؛ در
 مغولستان، ۱۵۴؛ فرقه‌های، باطنیه، ۱۶۲؛
 زمین پاک، ۱۶۱؛ سیاسی و اجتماعی، ۱۶۵؛
 فرقه‌های، عقلانی، ۱۶۳؛ مرموزه، ۱۶۴
 بوداسانوا، ۱۵۶ تا ۱۵۸
 بوداگایا، ۱۲۶
 بودای دهیانا، ۱۶۵
 بودای دینانی، ۱۶۵
 بودها، ۱۵۹
 بودهی، ۱۲۶، ۱۵۲؛ دارما، ۱۶۳؛ سانوا، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۱۶۵ تا ۱۶۸
 بودیزم، ۱۹۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۹،
 ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳ تا ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴،
 ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۰۰ تا ۲۰۳، ۲۶۷، ۲۶۸،
 ۲۷۳ تا ۲۷۵، ۲۸۶؛ انحطاط، ۱۶۱
 بودیسانوا، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۵۳

- بوزوزازی، ۲۷۴
 بوری، ۸۰
 بوسفور، تنگه، ۵۰۲
 بوشیدو، قانون، ۲۹۰، ۲۹۱
 بوکاسیو، ۴۴۷
 بونی‌فاس هشتم، پاپ، ۴۴۶
 بهاء‌الله، مؤسس فرقه بهائیه، ۵۳۶
 بهادرشاه، ۲۱۵
 بهارات، ۲۱۶
 بهاگواگیتا، نعمات کربشنا، ۱۸۰ تا ۱۸۳، ۱۹۴
 بهشت، ۲۴۱، ۳۶۵، ۴۹۳، ۵۰۷
 بهکتی، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۷؛ (خلوص)، ۱۳۰؛
 مارگا(طریقه خلوص)، ۱۷۹، ۱۸۲؛ مرگ‌گاه، ۱۸۲
 بهیکوس، ۱۳۳
 بهودت، ۳۵
 بیابان تیه، ۳۷۷
 بیت‌المال، ۴۹۴، ۵۰۱
 بیت‌المقدس، ۳۴۷، ۳۵۳؛ سوختن، ۳۶۷، ۳۶۸
 ممبد، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۷۰
 بیشتام‌ها، ۲۰۴
 بیرهورها، ۲۵ تا ۲۸؛ تابو در قبائل، ۲۷
 بیفرست، ۸۱
 بین‌النهرین، ۴۷، ۷۴
 پائو، مذهب، ۲۲۸
 پاپ، ۴۳۰، ۴۵۵؛ دستکام، ۴۲۷؛ پاپ‌ها، ۴۳۸، ۴۳۹
 ۴۳۹؛ لئون اول، ۴۲۸؛ گریگوری کبیر، ۴۲۹
 انحطاط دستکام، ۴۴۵؛ بونی‌فاس هشتم، ۴۴۶
 ۴۴۶؛ پال‌روم، ۴۶۱، ۴۶۳؛ پیوس نهم، ۴۶۴
 پیوس دهم، ۴۵۶
 پانان جالی، ۱۸۴
 پانریک قدیس، ۷۶
 پادشاهان، کتاب، ۳۵۷
 پاراتیاهارا، ترك محسوسات و مدرکات، ۱۸۵
 پارالایا، ۱۰۴
 پارباتی، همسر شیوا، ۱۹۱، ۱۹۲ و همچنین
 پراباتی
 پارس، مذهب، ۹۱
 پارسیان هند، ۳۲۲، ۳۲۳
 پارشوا، ۱۱۸
 پاریا (نجس)، ۱۰۶، ۲۰۳، ۲۱۵
 پاکستان، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۶
 پالس، ۶۶، ۶۸ و همچنین (پالانوا)
 پالی، ۱۴۴
 پالیست‌ها، ۴۶۵
 پانت‌کت، ۳۵۶
 پانتئون، ۴۵، ۷۶، ۲۳۹
 پانتیزم، ۷۳
 پانچانان تارا، ۱۷۳
 پانداوا، خاندان، ۱۸۰
 پان - کو، آدم نخستین
 پتاج - سوکار، ۳۶، ۳۹؛ و همچنین پتاج
 پتیارک، ۳۶۹، ۳۷۲
 پراباتی - پاریانی
 پراج پاتی، ۹۸، ۱۰۱
 پراکریتی، ۱۸۳؛ قوای طبیعت، ۱۸۴
 پراگ بهارا، ۱۱۶
 پرام امن، ۱۰۳
 پراناپاما، تنظیم تنفس، ۱۸۵
 پرستان - پروتستان
 پرتقال، ۴۶۳
 پرستی‌انزین، مذهب، ۴۵۹
 پرستش، اجداد، ۱۶ تا ۱۸؛ ارواح (آتمیزم)،
 ۳۳؛ آفتاب، ۳۸؛ اموات، ۳۰؛ جانوران، ۳۵،
 عناصر، ۱۵ تا ۱۶
 پرسفون، الهه مادر، ۵۷، (توره)، ۶۰
 پرناس، ۵۶
 پروتستان، اصلاح، ۴۴۸؛ انشقاق، ۴۷۰؛ تشکیل

- شوراها، ۴۷۳؛ مذهب در امریکا، ۴۶۸، در
انگلیس، ۴۵۶؛ مکاتب روز یکشنبه، ۴۶۹ و
علم، ۱۶۹ تا ۲۷۲؛ قتل‌عام ۴۵۴ و همچنین
پرستان
- پرونتانیزم - پروستان، مذهب
پرودیالس، ۶۹
بری، امیرالبحر آمریکائی، ۲۸۵
بریتوی‌مانار، ۹۳
بطارک، ۴۴۷
بطرس، حواری، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۷،
۴۲۸، ۴۲۷
پکن، ۲۲۷
پلین، ۶۹، تل، ۷۳
پلاسجیان‌ها، ۵۸
پلوپونوس، ۵۳
پلینی، ۷۵
پنات‌ها، ۶۶
پنجاب، ۱۴۷، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶
پو، رود، ۲۳۶
پوئیزم، ۱۶۸
پورانان، داستانهای باستانی، ۱۸۹، ۱۹۶
پورتونوس، ۶۸
پوردش، ۹۸، ۱۸۴
پوریم، عید، ۳۷۷
پرزیدون، الهه دریاها، ۵۷، ۵۸
پولس، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸؛ حواری،
۳۷۱، ۳۹۵، ۴۱۴؛ رسول (شاؤل)، ۳۰۷،
۳۱۰، ۴۱۶، قدیس، ۳۹۰، ۴۲۱، ۴۲۷
- پولوتینوس، ۴۳۱
پولی‌نیزم - الهه و تمدد
پومپئی، سردار رومی، ۳۶۴
پومون، ۶۶
پومونا، ۶۸
پونا، ۱۳۸
پوتنی فیس، ۶۷
- پهلوانی، عصر، ۵۹
پیتار، ۹۲
پیتون، ۵۶
پیتیزم، ۴۶
پیرامن مقدس (سدره)، ۳۲۱
پیلایس، حکمران رومی، ۳۶۷، ۴۰۴، ۴۰۵
پیلایس یونینوس، ۴۲۲
پیتارا، ۲۱
پیتدا، ۱۷۵
پیوریتان‌ها، فرقه، ۴۵۸
پیوس، دهم، پاپ، ۱۴۵۶؛ نهم، پاپ، ۴۶۴
- نا، منشاء نیروی هستی، ۲۳۱
ناثو، (قانون طبیعت وجود)، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹،
۲۳۱ تا ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴،
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸؛ فاسفه، ۲۶۶
مذهب، ۱۵۱، نظریه، ۲۲۵
ناثوئیزم، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۴،
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶
تا ۲۶۸، ۲۷۰؛ جنبه سحر، ۲۳۷؛ سحر در،
۲۳۸؛ صورت فلسفی، ۲۳۰؛ مبادی، ۲۶۱
ناثوئیست‌ها، ۲۶۳، ۲۶۴؛ تمالیم، ۲۵۹
ناثوت چینگ، ۲۳۱ تا ۲۳۷، کتاب ۲۵۹
تابو، ۱۳، ۶۷؛ احترام‌به، ۲۸۰
تابوت میتاق، ۳۴۸
تابا، ۱۱۷
تانگانا، ۱۲۷
نات توام‌اسی (همه‌تونی)، ۱۰۳، ۱۸۷
نانوا، ۱۸۴
نات، ۳۶
نارا، ۱۶۷
ناراننا، ۱۷۰
ناسیتوس، مورخ رومی، ۷۵، ۷۸

تعمید، ۴۱۶، ۴۳۷	تاگور، ۱۹۲
تفتیش عقاید، ۴۶۲	تالار وال‌هالا، ۸۰، ۸۱
تقیه، کتمان عقاید باطنی، ۵۱۹	تالواندی، قصبه، ۲۰۹
تلمود، ۳۶۹ تا ۳۷۷، ۳۷۴ تا ۳۸۰؛ تدوین، ۳۶۸	تامبا، ۱۸۴
تلوس، ۶۶، ۶۸؛ و همچنین یاتومینوس	تاموز، ۴۶
تماس اکنیاس (توماس اکویناس)، ۲۷۱، ۴۴۱، ۴۴۳	تامی‌امیتوفو، ۱۶۲
تماسیزم جدید، نهضت، ۳۶۵	تاننارا، ۱۶۷؛ رشته‌تعالیم، ۱۸۹؛ مذهب بودائی، ۱۶۹
تموز، ۴۹	تانناریسم (تانناریزم)، ۱۶۷، ۱۸۹؛ فلسفه، ۱۹۵
تناسخ، ۱۵، ۶۳، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۵۹، ۱۳۱	تاندی، ۱۶۴، ۱۶۵
۱۶۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۱؛ پدایش نظر، ۵، ۱۰۵	تانگ، خاقانها، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۶۸
توالد پیایی، ۱۸۶	تانها، کمال شوق، ۱۲۶
توتانیس، ۷۶	تانیان، ۳۱۹
توت عنخ‌آمون، ۴۴	تای‌تسونگ، ۲۷۳
توتم، ۱۹؛ نزد هندوهای آمریکا، ۲۰	تای‌شان، کوه، ۲۳۸
توتها، ۵۸	تایلند (سیام)، ۱۳۵
توتنیزم، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۳۷۹؛ دراسترالیا، ۲۱	تئودروس، ۴۸۹
همچنین - پیرستراواخ	تبت، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸
توتمیست، ۳۴	تجدید حیات (تولد ثانوی)، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶
توحید، ۹۴، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۳	تذهین میت، ۴۳۷
ظهور عقیده به، ۳۲۵؛ مبداء، ۴۷۴	تراس، ۶۱، ۶۳
تور، ۷۹، ۸۲؛ شهر، ۵۰۰	ترافیم؛ تمائیل سنگی، ۳۳۰
توریا، ۱۰۴	ترک دنیا، ۱۲۱
توریو، شاگرد کنفوسیوس، ۲۵۶	ترمینوس، ۶۶
توریه، ۴۷، ۴۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۱	ترنت، شورا، ۴۶۱
۳۵۷، ۳۶۸ تا ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۹۲	تروزانها، ۵۶
توکی‌یومی (الله قمر)، ۲۷۸، ۲۷۹	تروی، ۵۶
تولد ثانوی، ۱۳۱، ۱۷۵، ۱۹۸	تری‌پیتاکا، ۱۴۱
تولدو، شهر، ۴۶۱	تریه‌وتی (تالوت)، ۱۸۹
تونگ چونگ‌شو، ۲۶۶	تروسو (تروسو)، ۲۵۸، ۲۶۱
تویو اوک‌هیم (الله طعام)، ۲۸۹	تزوکنونگ، ۲۵۸
تیاخت، ۴۷، ۴۸	تسانگ خایا، ۱۶۹
تیانو، نمایش و مبارزات پهلووانی، ۴۱۵	تسوسو - تروسو
تیپیر، رود، ۶۴	تعداد آلهه، ۳۳، ۴۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۲۶

- تیرینوس، ۷۲
 تیرنان کارا (راهنما)، ۱۱۸
 تیشب، ۳۴۲
 تی (شانگتی)، ۲۲۶
 تین (آسمان)، ۲۶۵، ۲۲۷
 تین نیرو (پسر آسمان)، ۲۲۷
 تیوتن‌ها، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱ تا ۸۳
 تیه، بیابان، ۳۳۶
- ثات، ۴۳
 ثالوت، ۱۸۹، ۴۵۷
 ثنویت (دوالیزم)، ۱۰۱، ۱۸۳، ۴۲۰، ۴۷۲
 ثور، کوه، ۴۸۸
- جابور، رود، ۳۵۰
 جاپتی، ۲۱۰
 جاد (سنگ)، ۴۶۸
 جاسون، ۵۵
 جان بیست و سوم، باب، ۲۶۵
 جان فیسک، ۴۷۱
 جانور پرستی، ۱۵، ۱۸۸، ۳۲۷
 جان وزلی، ۴۶۷
 جانوس، ۶۶
 جان ویکلیف (جان کلیف)، ۴۴۷، ۴۶۱
 جان‌هوس، ۴۴۷، ۴۶۱
 جاوه، ۱۵۷
 جایگاه خدایان (اسگارد)، ۸۱
 جب، ۳۷
 جبرائیل (جبرئیل)، ملک، ۳۶۲، ۴۸۵، ۴۹۲
 جبهه، شهر، ۳۴۰
 جدیدیون، ۴۷۰
- جرج فاکس، ۴۵۹
 جگنات، ممبد، ۲۱۰
 جلال‌الدین رومی، ۵۱۳
 جلیل، شهر، ۳۶۹، ۳۸۶، ۳۹۳، ۴۰۷
 جننا، رود، ۱۹۷
 جمهورییت، عصر، ۶۴
 جنانامرگا، ۱۲۹
 جن، اعتقاد به، ۱۵
 جنگهای صلیبی، ۳۷۵
 جوستن ملقب به شهید، ۴۱۹
 جوکیان، ۱۲۴، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۲
 جولوس سزار، ۴۶۴
 جهانگیر، پادشاه، ۲۱۴
 جهل (اویدیا)، ۱۷۶، ۱۸۴
 جیدیو، ۲۱۳
 جیلکات، ۳۲۶
 جین، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۷۲، ۲۵۰، ۲۵۱
 ۲۵۴، ۳۵۵؛ مذهب، ۱۲۱
 جین‌ها، پیمانهای دوازده‌گانه، ۱۱۸، مناسک، ۱۱۹
 جینیزم، (مذهب ریاضت)، ۹۰، ۱۱۰ تا ۱۲۰
 ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳
 جیوا، ۱۱۶
- چاندرآگوتیا، ۱۴۱
 چاندی، همسر شیوا، ۱۹۱
 چانگه‌ناتولینگک، ۲۳۸
 چانگ‌چو، ۲۳۸
 چانگ‌ها، قوانین و تفاسیر، ۲۵۸
 چشم‌زخم، ۲۶
 چن‌تسونگ، خاقان، ۲۴۰
 چو، ایالت، ۲۳۰، ۲۶۴، تمدن، ۲۳۷؛ دستگاه
 اجتماعی، ۲۵۹، سلاطین، ۲۲۶؛ شاهزاده، ۲۵۲
 ۲۵۷؛ نظام سلطنتی، ۲۵۸

- جوآنک تزو، ۲۳۱ تا ۲۳۴، ۲۳۷ تا ۲۵۹ و همچنین
 - شوآنک تزو
 جون - تزو (انسان کامل)، ۲۵۴
 چون جیو، کتاب سالنامه بهار و پائیز، ۲۴۶
 چوندا، ۱۲۹
 چون یونگ، کتاب تعالیم مین، ۲۴۷
 چوهسی، ۲۶۹ تا ۲۷۱
 چهار منظره، داستان، ۱۲۳
 چی (قوه حیاتی)، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰
 چیانگ کاینگ، ۲۷۴
 چیه کئی، راهب، ۱۶۴
 چی کانگ تزو، ۲۵۴
 چین، ۱۴۹ تا ۱۵۲، ۱۵۶ تا ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۶ تا
 ۲۶۸، ۲۷۲، اساطیر، ۲۲۲، سلاله، ۲۴۷
 چینیان، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷، پیدایش جهان در
 نزد، ۲۲۳ همچنین - تائوئیسم
 چینگ تو، ۱۶۲
 چینوات (بل جداکننده)، ۳۱۰، ۳۱۸
 چاپرو (عابرو) قوم، ۳۳۷
 حادس، سرزمین اموات، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸
 حیوانات پرشته (مودرا)، ۱۹۲
 حه، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۳، طواف، ۴۹۵
 حجر الاسود، سنگ آسمانی، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۵،
 ۵۲۴
 حجر جدید، عصر، ۲۰، قدیم، ۲۰
 حجه الوداع، ۴۸۹
 حجبی، ۳۵۷
 حدیث، ۵۰۲
 حرا، جبل، ۴۸۴
 حزقیای، پادشاه اورشلیم، ۳۴۴
 حزقیال نبی، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷
 حسن، امام، ۵۱۸
 حسین، امام، ۵۱۸
 حلاج، منصور، ۵۱۲، ۵۱۳
 حمص، شهر، ۴۹۹
 حنبل، احمدابن، مؤسس مکتب حنبلی، ۵۰۹
 حنبلی، مکتب، ۵۰۹
 حنوخ، عید، ۳۷۷
 حواریون، ۴۰۳ تا ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸
 حوریب، جبل الله، ۳۳۲
 حویان، ۳۳۲
 حیات، ابد، ۲۳۸، ۲۳۹، آئینده، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۷۸، قبلی، ۱۰۷
 خاشاوترا - خاشترا
 خاشترا (شهریور)، ۳۰۷، ۳۱۴
 خاصه، دین، ۱۷۱
 خاقان، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۸، دوک چنگک،
 ۲۴۷، زیرجدین، ۲۳۰، ۲۴۱، شون، ۲۲۶،
 شی هونگ تی، ۲۶۱، فوهسی، ۲۲۱، ۲۳۷،
 لی شی مین، ۲۳۹، مینگ تی، ۱۴۹، ۱۵۰،
 هان ووتی، ۲۴۱، وو، ۲۵۲
 خالدین ولید، ۴۹۸
 خاندادی باهول (غسل در زیر شمشیر)، ۲۱۵
 خاندان یانداوا - پانداوا، خاندان
 خیر، ۳۸
 ختنه، ۲۴
 خدا (ی)، ادیان خاور نزدیک، ۲۹۷ تا ۲۹۸
 افلاطون، ۱۶۳، اوگوستین، ۳۳۲، پولس، ۳۱۳،
 حزقیال، ۳۵۰ تا ۳۵۳، درجین، ۲۲۶ تا ۲۲۷
 در زاپون، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۳، در
 مبادی هندو، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲،
 سیکها، ۲۲۱، ۲۱۳، زردشتی، ۳۰۵، ۳۰۶

- ۱۳۱۳ عیسی، ۳۹۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، محمد،
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۵۰۵، ۵۰۹، موسی، ۳۳۳،
 خدایان، اسلاوها، ۸۲، ام‌سراب قبل از اسلام.
 ۱۴۷۸ ایرانیان، ۳۰۰، بابلیها، ۴۷ تا ۵۲،
 بدوی‌ها، ۲۶ تا ۲۷، تیوتن‌ها، ۷۸، چینی، ۲۲۶
 تا ۲۲۸، رومی، ۶۵ تا ۶۸، زردشتی، ۳۱۳،
 سلتی، ۷۵، سیکها، ۲۱۱، ۲۱۳، شینتو،
 ۲۸۱، عبرانیها، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۳،
 ۳۳۸، عدم قبول از طرف جینیزم و بودیزم،
 ۱۳۰، ۱۳۲، مصری، ۳۵ تا ۴۰، ودیک، ۹۳
 تا ۹۷، وظایف آنها در امصار قدیم قبل از هومر،
 ۵۳ تا ۵۴
- خدیجه، زوجه پینمبر، ۳۸۳، ۳۸۷
 خط تصویری، ۳۴
 خلقت، ۴۷، ۴۸، اسطوره، ۸۱
 خلیج، بنگاله، ۱۴۱، فارس، ۳۷
 خوارج، طوایف، ۵۰۳، ۵۰۵
 خودکشی، ۱۶، ۲۹۰
 خونو، ۳۹
- داروین، ۳۷۰
 داگدا، ۷۶
 دالائی‌لاما، ۱۶۹، ۱۷۰
 دانو، ۷۶
 دانیال نبی، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵
 دراوید، ۷۵، ۷۷، ۷۸
 دراویدیان‌ها، ۹۰، ۹۲، ۱۱۹
 دراویش، ۵۲۰
 درخت بودها، ۱۶۲
 درخت جهان، یاگ در اسبیل، ۸۱
 دروغ، ۳۱۶
 دروید-دراوید
 دزی باگ، خدای آفتاب، ۸۳
- دستور، پیشوایان بزرگ، ۳۲۲
 دستور و نیروی نانو، رساله، ۲۳۰
 دلفی، ۱۵۶، کاهن، ۵۶
 دمتریوس، ۳۳۹
 دموز، اشباح خیالی، ۸۳
 دمیش، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۱، الهه‌خاک حاصلخیز، ۵۷
 دمی‌تیان، ۷۴
 دنیا، ترک، ۱۰۸
 دوآدانا، پسر م بودا، ۱۲۹
 دوآلیزم (دوگانه پرستی)، ۳۱۵
 دورگا، همسر شیوا، ۱۹۱، ۱۹۲
 دوریان‌ها، ۵۳
 دوزخ، ۶۱، ۸۰، ۱۹۳، ۲۳۱، ۳۱۹، ۳۶۵،
 ۳۹۳، ۵۰۷
 دوسیوس، امپراطور، ۳۲۳
 دوکها، ۱۳۲
 دولیب، سینگ، مهاراجه، ۲۱۶
 دومار (نار)، ۷۸
 دونار (نور)، ۷۹
 دویداستراس، ۳۶۹
 دهارانا، توجه کامل، ۱۸۵
 دهارما، شریعت حق، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۷۳
 دهامایادا (مزامیر بودا)، ۱۷۳
 دهایانا، مراقبه و تفکر، ۱۸۵
 دهلی، ۲۱۰
 دهیانا، ۱۶۳، ۲۷۱
 دهینا بودا، ۱۵۶، ۱۵۷
 دیانا، ۷۲، ۱۶۲، معبد، ۶۵
 دیر ساکیا، ۱۶۶، ۱۶۹
 دیرها، زندگانی در، ۳۲۹
 دیرهای بندیکتین، ۴۲۹
 دیری‌ها، ۲۰ تا ۲۵، مرگ در نظر، ۲۱، ۲۲
 دیساتر، ۷۵
 دیسترس-دمیش
 دین (یل)، ۳۱۸، نوما، ۶۵

- دیو، ۳۰۰، ۳۱۰
دیوا انگرو نا، ۶۸
دیودیوس سیکولوس، مورخ یونانی، ۳۷۹
دیوس پیتار، ۹۳، ۷۸
دیوکلتیان، امپراطور، ۴۲۳
دیونیسوس، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۷۲
دیوها، ۳۰۹، ۳۱۷
- رب، رابی، ۳۲۸
ربی عقیبه، ۳۶۸
رسولان، اعتقاد نامه، ۴۲۲
رشیدالدین السنان، ۵۲۷
رع، خدای آفتاب نیمروز، ۳۸، ۴۲
رعمسیس، فرعون، ۳۳۱
رفائیل، ملک، ۳۶۲
رفاعی، شیخ، مؤسس فرقه رافعیه، ۵۲۰
رقص غله، ۱۳
رم-روم
رموس، ۷۲
رنسانس، ۴۴۷
رراقیون، ۱۷۳، حکماء، ۶۴، فلاسفه، ۴۴۲
روان، ۳۱۸
روانا، ۲۸
روابه، خدای میوه و غلات، ۲۸۸
روح، انتقال، ۴۲، ۲۷۵، تطهیر، ۱۶۱، جاویدانی،
۳۱۵، خارج کردن، ۱۲، ۱۳، در اشیاء، ۱۱۵
کلی (برهماآتها)، ۱۸۷، ناپاکی، ۱۰
روح‌القدس، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۵،
۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۷
رودرا، ۹۴ تا ۹۶، ۱۹۰، ۳۰۵
روزه، ۱۱۱۷، رمضان، ۴۹۴
روم، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳
روم، دوره جمهوری، ۱۷۳ طبقه عالیه، ۷۳
مذهب دوستی، ۱۷۳، قدیم - مذهب دولتی، ۶۷
رومولوس، ۷۲
رومیان، ۳۶۴ تا ۳۶۹، افکار مقتبس از
مشرق زمین، ۷۲ - ۱۷۳ اقتباس از مذهب
یونانیان، ۷۱-۷۲، باستانی، دین، ۶۵ تا ۱۷۳
تأثیر انوسکانهها در عقاید، ۱۷۰ خدایان،
۶۶ تا ۱۷۰، سه‌گانه، ۷۱، عقاید نهائی، ۷۳
رومیه الکبری، شهر، ۴۱۵
رهبانیت، ۱۷۸، ۱۴۲۹، در قرون وسطی، ۱۴۴۱
ظهور، ۴۲۸
- زوالنون، ۵۱۱، مصری، ۵۱۲
- رابیندرانات تاگور، ۲۰۱
راجا (راجا)، ۹۲
راجا، حالت شوق، ۱۸۳
راجاگا، شهر، ۱۲۴
راجایوگا، ۱۸۴
راجاگه، شهر، ۱۴۱
راجی، ۸۳
رادها، همسر کریشنا، ۱۹۵
راشنو، ۳۱۸
راکیل، ملک، ۳۶۲
رالوهیم با، ۳۱
راما، ۱۸۷، ۱۹۳ تا ۱۹۶، ۲۱۱
راماکریشنا (رام‌کریشنا)، ۱۹۲، ۲۰۲
راماناندا، ۲۰۸
رامانوجا، ۱۸۶ تا ۱۸۸
راماپانا، ۲۸، ۹۳
رام مهانتری، موسس فرقه برهموجا، ۲۰۰
راوانا، پادشاه اهریمنان، ۱۹۴
رای بوحدار، ۲۰۹
رباب، ۲۱۰
ربابیون، ۳۵۶، ۳۵۷

زمین، پرستش، ۲۲۶	رهی، الهه، ۵۴، ۵۸
زن-بودیزم، ۲۹۰	ریاضت، ۱۱۷؛ شاقه، ۱۹۹
زن، محبت، ۱۱۷	رینا، ۹۶، ۳۰۱
زندگان، تدفین، ۲۲۹	ریتا-آشا
زنوفون، ۶۲	زیتشل، ۴۶۸
زو، ۴۷	ریچارد ملقب به (قلب الاسد)، ۴۴۰
زودو، ۱۶۲	ریسمان مقدس، ۳۲۱
زونیکلی، اولریش، کشیش، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴	ریگ ود، ۹۳ تا ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۸۱، ۳۰۰
۴۶۱	۳۱۴
زهره، ۴۶	ریوبو، شینتوئیزم ترکیبی، ۲۸۳
زید، غلام خدیجه، ۴۸۴، ۴۸۷	
زیری، ۳۱۶	
زیگورات‌ها، ۵۲	
زیو، ۷۸	زاگزیوس دیونیوسوس، الهه حزن و مرگ ← دیونیوسوس
	زان (چان)، ۱۶۳، ۱۶۴
	زئوس (دایوس پیتار)، ۳۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷ تا ۶۰، ۶۹، ۷۸، ۳۵۹
زایون، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱ تا ۱۶۶، ۲۱۹، ۲۲۰	زردک، ۳۶۳
۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۲ تا ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲	زردشتیان (زردشتیان)، ۹۶
نفوذ افکار عرفانی از غرب، ۲۷۶	زرد، معبد، ۱۶۹
زانوس، ۶۷، ۷۰	زردشت، ۳۰۰، ۳۰۴ تا ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱
زانویه، ۷۰	تا ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳؛ حیات و تعالیم، ۳۰۲-۳۱۱، دین ایرانیان قبل از ، ۳۰۰-۳۰۲
زوزیت‌ها، ۴۶۲-۴۶۳	زردشت‌نامه، ۳۱۳
زنی، ۷۳، ۷۴، ۳۰۷؛ (روح الهی)، امپراطور، ۴۱۵	زردشتی، پیدایش، ۲۹۹ تا ۳۲۴
زوبیتر (زئوس)، ۳۲، ۵۳، ۶۶ تا ۶۸، ۷۲، ۷۵	زردشتیان، ۳۲۱ تا ۳۲۳، ۳۷۰، ۳۷۲؛ در زمان معاصر، ۳۲۰
۳۶۸، ۷۸	زرداستر، زرتشت، ۳۰۲
زوتها، ۷۸	زردان، ۳۱۶
زولیس سزار (دیویس جولیس)، ۷۳	زردین، معبد، ۲۱۶
زونو، ۶۶، ۶۸، ۷۰ تا ۷۲	زکات، ۴۹۴
۴۶۹	زکریا، نبی، ۳۵۴، ۳۵۷
زیوونو، ۲۷۹، ۲۸۲	زعمز، جاه، ۴۸۰
زینزاشینتو، ۲۸۸	
زینوس، ۶۶، ۶۷، ۷۰	

- ساوشیان، ۳۱۱
 سابی‌تو، دوشیزه دریا، ۵۰
 ساین، ۶۴
 ساتوا، حالت سبکی و سعادت، ۱۸۴
 ساتورنوس، ۶۶، ۶۸
 سادوها، ۱۹۸، ۱۹۹
 ساراواتی، رود مقدس، ۱۹۷
 ساسانیان، ۳۲۰، ۳۷۰
 ساکتی، ۱۵۴
 ساکونها، ۷۸
 ساکیاس، ۱۴۰
 ساکیامانی (گوناما)، ۱۵۵، ۱۵۷ و همچنین -
 ساکیامونی
 سالی‌ها، ۶۹
 سامادی، فنا و استغراق مطاق، ۱۸۵
 ساماودا، ۹۳، ۹۷، ۱۸۱
 سام بودهی، ۱۳۶
 سامریان، ۳۵۴
 سامسارا (تناسخ)، ۱۰۵ تا ۱۰۷
 ساموئیل، ۳۳۷
 سانگرا (غریزه)، ۱۳۰، ۱۸۶، ۱۸۷
 سانگها، دیربودائی، ۱۲۷، ۱۲۸
 سان‌هین‌شان (جزایر متبرکه)، ۲۴۱
 ساوانارولا، ۴۴۷
 ساورگ، خدای آتش، ۸۳
 ساوتیا، خدای شمع آفتاب، ۹۵
 سبت، یوم، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۷
 ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۸۰
 ۴۰۷
 سبینی، ۲۶۱
 سبتیهوس سوروس، امپراطور، ۴۲۳
 سینتامشین‌یو، ۳۰۷
 ست، ۳۷
 ستورلسون، ۷۸
 ستی، (سوزاندن زن بیوه)، ۳۰۱
 سحر، ۹، ۱۲، در بابل، ۵۱-۵۲، عوامانه، ۱۲
 و مذهب در استرالیا، ۲۰ تا ۲۵ در افریقا،
 ۲۸ تا ۳۱ در هندوستان، ۲۵ تا ۲۸
 سخمیت، الهه، ۳۶
 سراپیس (سرایس)، ۳۶، ۷۳
 سرافیل، ملک، ۳۶۲
 سرافیم، خدایان روزنده، ۳۲۷
 سرس، ۶۶، ۶۸
 سرنگ‌سان‌گام‌یو، ۱۵۴
 سرنوشت، ۸۳
 سرنونس، ۷۶
 سرو، ۳۱۶
 سروش، ۳۰۷، ۳۱۸
 سزار، قیصر، ۷۵
 سعدیابن یوسف، دانشمند یهود، ۳۷۳
 سفخت، الهه، ۴۰
 سفسر، پیدایش، ۳۲۹، تشنیه، ۳۵۰، خروج،
 ۳۳۳-۳۳۴
 سقراط، ۲۷۲
 سکا: ناهاه-اسکاندها
 سلت‌ها، ۶۴، ۷۵، ۷۸، کاهنان، ۷۷، اقوام، ۷۷،
 ۸۲
 سلطان‌پور، ۲۰۹
 سلمان پارسی، ۴۸۹
 سلوکیه‌ها، ۳۵۸
 سمادی، غرقشدن در برهما، ۱۷۸
 سناکریب، سردار آذوری، ۳۴۴
 سنت، اوگوستین، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۴۳، دمی‌نیک،
 مؤسس فرقه دمی‌نیکان، ۴۴۱، فرانسیس
 اسیسی، مؤسس فرقه فرانسیسکان، ۴۴۱،
 هوبن، ۱۶۲
 سنکاهایا، ۱۰۱
 سنکاپور، ۲۱۶
 سن‌یاسی، ۱۹۹
 سن‌یاسین، مرحله فقر و قدوسیت، ۱۷۷

سیتا، ۱۹۴، ۲۰۲	سو، کوه، ۱۶۳
سیداحمدخان، ۵۳۳	سوادشی، ۲۰۵
سیددارتا، ۱۲۲	سوارگا، آسمان، ۱۸۱
سیروس (قبرس)، ۵۴	سوامی دیاناند، مؤسس فرقه آریاسماج، ۲۰۱
سیروس کبیر، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۱۲	سوانارولانو، ۳۶۱
سیریل، اسقف اسکندریه، ۴۲۶	سوئد، ۷۹
سیکها (سیکها)، ۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲ تا ۲۱۵	سوئی جن، ۲۲۱
قوم، ۲۰۷، هند، ۲۰۵	سوترا(ی)، ۱۶۳، ۱۶۴، برهما، ۱۱۶۱، سرزمین
سیکھیزم، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، تاریخچه	پاک، ۱۶۱، گوهر، ۱۶۱
سیاسی، ۲۱۳	سودرا (پاک)، ۲۰۳
سیمونی، ۴۳۹	سودراها، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷
سینا، کوه، ۳۳۲، ۳۳۶ و همچنین—هورب	سوریا، خدای آفتاب، ۹۵
سیلان، ۱۶۴	سوسانور، خدای طوفان، ۲۷۹ تا ۲۸۱، ۲۷۸
سین، ۳۶، ۲۶۱	۲۸۷
سینگک، ۲۱۵	سوسل لوس، ۷۶
	سوسیالیستی، ۲۷۴
	سوشیان، ۳۱۵، ۳۱۹
	سوفوکلیس، ۶۲
شائول(شاول)، اولین پادشاه اسرائیل، ۳۳۷، ۳۴۰	سوق عکاظ، ۴۸۳
شارل اول، پادشاه انگلیس، ۳۵۸	سوکا، ۱۵۲، ۱۵۳
شارل پنجم، امپراطور، ۴۶۱	سوکور، ۱۹۷
شارل مارنل، ۴۳۳، ۴۳۴، ۵۰۰	سوما، شراب، ۹۴ تا ۹۷، ۳۰۱، شراب الهی،
شارلمانی، ۴۳۸	همچنین—هوما
شافعی، مؤسس فرقه شافعی، ۵۰۸	سوماچین، مورخ، ۲۳۸
شاکتی، ۱۶۸	سومر، ۴۷، ۳۲۹، سومریان، ۴۸، آلهه، ۳۵،
شاکتی، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶	۳۶، سلطنت، ۴۵
شاکتیزم، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۲	سوندو، ۱۵۲
شام، شهر، ۴۹۹	سونگ، ایالت، ۲۴۴، ۲۵۹
شانکتی، ۱۶۷	سونگ، سلاله، ۲۴۰، سونگها، ۲۶۹
شانگهایا، مکتب، ۱۸۳، ۱۸۴	سونیاتسن، پدر چین جدید، ۲۷۴
شانگتنی، (سلطان آسمان)، ۲۴۰، ۲۶۰	سویکو، امپراطور، ۱۵۳
شانگها، سلاله، ۲۱۶	سه گوهر، ۲۳۱
شانگهای، شهر، ۲۲۶	سیام، ۱۴۶
شانگپانگک، ۲۶۰	سب، ۲۸
شاول، هاویه، ۳۶۱، ۳۶۲	سبیل، ۷۲

- شرادها، ۱۷۵
شلیماسر، ۴۶۸
شمش، خدا، ۴۶
شمعون (پطرس)، حواری، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۱۴
شمزیم، ۱۲، ۱۸۸
شموئیل بینمیر، ۳۵۷
شن، ارداج تیک، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸
شن، امپراطور، ۲۵۷
شن تاؤو، ۲۶۰
شن تونگ، ۲۲۲
شو، عمل متقابل، ۲۵۰، ۲۵۱
شوانگ تزو - شوآننگ تزو
شوتوکوتشی، امپراطور، ۱۵۳
شورای، کستانس، ۴۴۷، ۴۵۱؛ لاتران، ۴۴۰
شوگان، ۲۸۵
شوگون، سلاله، ۱۵۳
شی، خالکریز مرتفع، ۲۲۶
شیتاراما، ۲۸
شیخ محمد عبده، ۵۳۲
شیطان، ۳۰۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۹۲
یرستی، ۱۵۴، ۱۸۸
شیعه، مذهب، ۵۱۷، ۵۲۳
شیاوه، شهر، ۳۳۹، ۳۴۷
شیلهن یو، سومعه، ۱۶۹
شیتای، ۲۹۲
شینتو، ۱۵۳؛ اسطوره در تاریخ زاین، ۲۷۹؛
پیدایش، ۲۷۷؛ تأثیر مذهب و فرهنگ چینی
در، ۲۸۱؛ حیات نوین در قرن هفدهم، ۲۸۴
تا ۲۸۶؛ مذهب پرستش وطن در زاپون، ۲۷۶-
۲۹۳
شینتوئیزم، سابقه اجتماعی، ۲۸۰
شینتوئوری، ۲۹۲
شیران، ۱۶۲
شینگون، ۱۶۴
شیوا، خدای سرگ، ۹۴، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۸۷
- ۱۸۹، ۱۹۰ تا ۱۹۳، ۱۹۵ تا ۱۹۷، ۱۹۹،
۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۰۵
شیوائیزم، ۲۰۰
شبه (حیات و عزت نفس)، ۲۷۴
شبه هوانگ تی، اولین خاقان مستبد، ۲۴۱، ۲۶۱،
۲۶۸، ۲۷۲
صابیان، ۴۷۸
صباح، حسن، ۵۲۵
صاحح النجاری، کتاب، ۵۰۳
صحف عهد عتیق، ۳۵۱
صدقیان، سلطان یهود، ۳۴۸
صدوقیان، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۰۲
۴۰۴، ۴۰۸
صفا و مروه، تل، ۴۸۰
صفوره، زن موسی، ۳۳۲
صفوریه، شهر، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱
صندوق عهد، ۳۳۹
صنهار ریم (صنهاردیم)، شورای مشایخ یهود،
۳۶۳، ۳۶۸
صوفی، ۵۱۲
صیهونیزم، ۳۸۰
- طاروس، شهر، ۴۱۰
طاروس، جبال، ۴۹۸
طالیس، ۶۲
طایف، شهر، ۴۸۷
طبریة، شهر، ۳۸۵
طبیعت، پرستش مظاهر، ۱۴ تا ۱۶
طراس (ترودی باستانی)، ۴۱۱
طریقه علم (جنانامارگا)، ۱۷۶

- طلا، معبد، ۲۱۵
طوفان، داستان، ۴۸ تا ۴۹
- در، ۶؛ سحر در، ۷، ۸
علی، ابن عم پیمبر، ۴۸۷، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۲
عمامه زوال، ۲۳۸
عمر، ۵۲۲؛ فتوحات، ۴۹۸
عمونیان، ۳۴۲
عمونیت‌ها، ۳۵۴
عنازوت، شهر، ۳۴۶
عوبدما، ۳۵۷
عهد خمسه، ۱۱۷
عید، پوریم، ۳۷۷؛ خسوخ، ۳۷۷؛ خمین
(بنطیکاست)، ۴۰۸، ۴۰۷؛ راث هشانه، ۳۷۷؛
سایبان ۳۷۷؛ سدر، ۳۷۶؛ شابعوت (عید
خمین)، ۳۷۶؛ فصیح، ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۷۶،
۴۱۶؛ کتیبه‌ها، ۳۷۷
عیسی مسیح، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۰، ۳۸۲ تا ۳۸۴،
۳۸۶، ۳۹۰ تا ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲،
۴۱۳، ۴۱۹، ۴۳۶؛ آغاز بهشت در جلیل، ۳۹۱؛
برخاستن از مردگان، ۴۰۷؛ یسرخدا، ۴۱۸،
۴۲۵؛ تعالیم اخلاقی، ۳۹۸؛ تعالیم دینی، ۳۸۸
تا ۴۰۵؛ تمسید و آزمایش، ۳۸۹ - ۳۹۱،
سرگذشت، ۳۸۸ تا ۳۹۳؛ ماهیت، ۴۲۶؛
مصلوب شدن، ۴۰۳
- غزالی، ۵۱۶؛ مسلک جمعی، ۵۱۴ تا ۵۱۷
غزالاغزال، ۳۵۷
غزنوی‌ها، ۲۰۸
غزوات محمد، احد: ۴۸۸؛ بدر، ۴۸۸؛ خندق،
۴۸
غسل، ۱۹۷، ۳۱۷، ۳۱۸
غلام احمد قاریانی، مؤسس فرقه احمدیه، ۵۳۵
غیبگوئی، ۵۲
غیرنمندان، ۳۶۵، ۳۸۶، ۳۷۸، ۳۹۰، ۴۰۳
- عاموریان، ۳۲۹، ۳۳۲
عاموس، نبی، ۳۴۲، ۳۴۴
عامه، دین، ۱۷۱
عایشه، دختر ابوبکر، ۵۰۱
عبادت، دوخدائی، ۳۶؛ سخدائی، ۳۶
عبدالقادر گیلانی، مؤسس فرقه قادریه، ۵۲۰
عبدالمطلب، جد پیمبر، ۴۸۲
عبدالوهاب، مؤسس فرقه وهابیه، ۵۰۹
عبدالله بن میمون، ۵۲۴
عبرانی، قوم، ۳۳۵
عبرانیان، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷،
۳۴۹، ۳۶۱، ۴۱۸؛ مذهب، ۳۲۶
عفمان، ۴۸۷، ۵۰۱، ۵۲۲
عدم، ۲۷۰
عرب، قوم، عقاید قبیل از محمد، ۴۷۶؛ وحدت
قوم، ۴۹۷
عربستان، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱
عرفان (اگنوس-زم)، ۷۲، ۹۰، ۱۰۳
عرفانی، ۱۰۷، ۱۰۸
عرفه، ۴۹۵
عروسی، ۳۳۷
عزرا، ۳۵۵، ۳۵۷
عزی، صتم، ۴۸۱
عزرا، پادشاه، ۳۴۳
عشاء رسانی، ۳۳۸، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۳۷، ۴۵۲،
۴۵۳، ۴۵۵
عصر، اهرام، ۳۹؛ برنز، ۵۳؛ برهنه، ۸۹؛
جمهوریت، ۶۴؛ نئولیتیک، ۹۰، ۹۸، ۳۴؛ ودیک
۹۸، ۹۹، ۱۹۰
عصر حجر، ۸، ۳۴؛ جدید، ۲۰؛ قدیم، ۲۰؛ دین

- فارس، خلیج، ۴۷
 فانس، ۶۶
 فاطمه زهرا، دختر پینمیر، ۴۸۴
 فانتاسباگوریا، ۱۸۶
 فاهین، ۱۶۰
 فتودال، ۲۶۱، ۲۵۸
 فتودالینم، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۳
 فتیش، ۹، ۱۲، ۲۸۰، ۵۸۱
 فتیشیزم، ۱۸۸
 فجار، حرب، ۴۸۳
 فراس یاگویا، ۱۴۶
 فراغه، سلاطین مصر، ۳۳۰، ۳۳۷
 فرانسه، ۷۵، ۷۷، ۴۵۴، ۴۶۳
 فرانسیس زاویر، ۴۶۲
 فرانک‌ها، ۷۸
 فرعون، ۳۳۱، ۳۳۲
 فرقه، اثنی عشریه، ۵۲۲؛ احمدیه، ۵۳۵؛ آریا سماج، ۲۰۱، ۲۰۲؛ اسماعیلیه، ۵۲۳؛ اسن‌ها، ۳۶۶؛ اناباتیست، ۲۵۶؛ بابیه، ۵۳۶؛ باطنیه (حشاشون)، ۱۶۲، ۵۲۵؛ برهموساج، ۲۰۰، ۲۰۱، ۵۳۳؛ بندیکتکان، ۴۴۱؛ بهائیه، ۵۳۶، پیورتیان، ۴۵۸؛ تین‌نای، ۱۶۳، ۱۶۴؛ جبریه، ۵۰۶؛ جین، ۱۱۹؛ حنفیه، ۵۰۸؛ دروزیه، ۵۲۸؛ دمسی‌نیکان، ۱۴۴؛ رافیه، ۵۲۰؛ زان (جان)، ۱۶۳، ۱۶۴؛ زنده، ۲۲؛ سافیه، ۵۳۲؛ سیستریکان، ۴۴۱؛ شافیه، ۵۰۸؛ شبیه، ۵۲۱؛ شین، ۱۶۲؛ شینگون، ۱۶۵؛ صدوقیان، ۳۶۳؛ صوفیه، ۵۱۰، ۵۳۰؛ عقلانی، ۱۶۳؛ غیرتمندان، ۳۶۵؛ فاطمیه، ۵۲۴؛ فرانسیسکان، ۴۴۱؛ فریسیان، ۳۵۷، ۳۹۹؛ فاردیه، ۵۲۰؛ قارئان، قارتیه، ۳۷۲، ۳۷۳؛ قدریه، ۱۵۰۶؛ قرامطه، ۵۲۴؛ گنوستیک، ۴۲۰؛ مالکیه، ۵۰۸؛ مرجیه، ۵۰۴؛ مرصونیه، ۴۲۰؛ مرموزه، ۱۶۴؛ ممتازله، ۵۰۴؛ مولویه، ۵۲۱؛ مهاپانا، ۱۵۴، ۱۶۰؛ نحمانيه، ۳۸۴؛ واحدیون، ۴۵۷؛ وهابیه، ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۷۲۹، ۱۷۳۰، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۴۴، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱

- قانون، پارشوا، ۱۱۲، خون‌آلود، ۱۴۵۵، سیمین،
 ۲۵۰، طبیعت در عالم روحانیت، کتاب، ۴۷۱،
 کرما، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۲
 قانونیون، ۲۶۰ تا ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶
 قبول سلسله مقدس، ۴۳۷
 قدوسیّت، ۱۷۸
 قرآن، ۲۱۳، ۳۷۵ تا ۳۷۶، ۴۹۰، ۵۰۵، ۵۰۹؛
 ازلیت، ۵۰۶، ۵۱۰، مجموعه وحی محمدی،
 ۳۹۲، آو حدیث، ۵۰۸
 قربانی، ۱۳، ۱۶، ۲۰۱، ۲۷۱، ۳۳۵، ۳۳۸ تا
 ۳۳۹، ۳۴۵، تقدیم، ۹، ۱۷۴، در برابر
 امیراطور، ۴۲۳، ۴۲۴؛ در بابل، ۵۰ تا ۵۱؛
 رسم، ۱۹۶، نزد سلطنتها، ۷۷
 قریش، قبیله، ۴۸۲، ۴۸۶
 قرینت، شهر، ۴۰۷، ۴۱۱
 قسطنطین - کنستانتین امیراطور روم
 قسطنطنیه، ۴۲۸، ۴۳۳، ۵۰۲
 قوانین، شرایع (مانو)، ۱۷۵؛ صنفی، ۹۰، منو،
 ۱۷۳، ۱۷۷
 قوای غیبی، ۲۷، ۳۱، مر موز، ۳۲۸
 فوبلای خان، ۱۶۶
 قوم، لائین، ۶۵؛ هند و آریائی، ۹۲
 قیامت، ۳۱۰، ۳۹۲
 قیصریه، شهر، ۴۰۳، ۴۰۴
 کاجک، شلوار کوتاه، ۲۱۵
 کارا، دستبند، ۲۱۵
 کاراکالا، امیراطور، ۴۲۳
 کارناژ، کارناژها، ۶۵، ۲۱۱
 کارل بارت، ۴۷۲
 کارما، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰،
 ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۷، قانون، ۹۱،
 علت و معلول، ۱۰۷
 کارتا، ۶۷
 کارمانما، ۶۷
 کارهانا، ۳۱۳
 کاسایا، ۱۴۱
 کاست، ۹۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸،
 ۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵؛
 سیستم، ۲۰۸
 کاشاتریاهها، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۹؛
 کشاتریا، ۱۹۴
 کاتب چاندراسن، ۲۰۱
 کاگوتسوشی (خدای آتش)، ۲۷۸، ۲۸۰
 کالاکاکرا، ۱۶۷
 کالسرون، شهر، شورای، ۴۲۶، ۴۲۷
 کالفا، ۱۰۴
 کالکی، ۱۹۴
 کالوین، زان، ۴۵۳، ۴۵۴
 کالی (مادر کل)، ۱۵۴، ۲۰۲، همسر شیوا، ۱۵۱
 کالیگولا، ۷۴
 کاما، ۱۷۳
 کاماتورا، ۱۷۳
 کامی، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۸۴، ۲۸۷؛ الهه، ۳۸۱؛
 دانا، ۲۹۳
 کاندا (شمشیر)، ۲۱۵
 کانوسا، قصر، ۴۳۹
 کانیشا (مصاحب شیوا)، ۱۹۲
 کائوتسو، ۲۷۲
 کابالی، ۱۶۷
 کابلیزم، ۳۷۴ تا ۳۷۵
 کاپادوشیا، ۷۳
 کایی تولین، ۶۹، نل، ۷۰، ۷۱
 کاپیلا، ۱۸۳
 کاشیزم، ۴۶۹
 کاتولیک، ۴۱۹، ۴۲۰

- کانشکا، ۱۴۷، ۱۴۸
 کانکا (شانه)، ۲۱۵
 کادی‌ها، ۳۱۳
 کاهانان، ۳۶۳؛ به‌وجود آمدن، ۱۶؛ تأسیس دوات، ۳۵۵؛ عقیده به، ۱۰
 کبودیشی، مؤسس فرقه مرموزه، ۱۶۴
 کبیر، ۲۰۹، ۲۱۳؛ پانتیس، ۲۰۸
 کتاب، احیاء علوم‌الدین، ۵۱۶؛ ادا، ۸۰؛ استر، ۳۷۷؛ اصل‌الانواع، ۴۷۰؛ اصول مین، ۲۵۶؛ انالکت، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۸؛ انجیل، ۳۸۳ تا ۴۱۸؛ اوستا، ۳۰۰ تا ۳۲۳؛ ای‌چینگ، ۳۴۶؛ یوندهشن، ۳۱۸؛ پادشاهان، ۳۵۷؛ تائوت چینگ، ۲۵۹؛ تاه‌سوئه، علم بزرگ، ۲۴۷؛ توریه، ۳۳۱، ۳۳۳؛ جاناکا، حکایات، ۱۲۳؛ چون چیو، سالنامه بهار و بائیز، ۲۴۶؛ چونگ یونگ، تعالیم مین، ۲۴۷؛ حیات و تعالیم محمد، ۵۳۴؛ شوچینگ، تاریخ، ۲۴۵؛ شی‌چینگ، شعر، ۲۴۵؛ صحاح‌البخاری، ۵۰۳؛ عهد جدید، ۳۸۳، ۴۲۲؛ عهد عتیق، ۳۲۵؛ قانون طبیعت در عالم روحانیت، ۴۷۱؛ قرآن، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۲؛ گراندمصاحب (گرائنت)، مذهبی، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵؛ لی‌چی، آداب، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱؛ لسی‌شی، شعائس، ۲۴۶؛ مجموعه ولکات، ۴۲۹؛ متیکوس، ۲۴۷؛ مه‌ایهارانا، ۱۸۹، ۱۹۴؛ میشنا، ۳۶۹؛ نهج‌البلاغه، ۵۰۳؛ نیلوفر قانون، ۱۶۵، ۱۶۶؛ وداهای اریهه، ۹۵، ۱۰۷، ۲۰۱، ۲۰۲؛ هدایه‌المضلین، ۳۷۴؛ هنر و چینگ، ۲۵۸
 کتب مقدسه، تحقیق در، ۴۶۹
 کرت، ۵۳
 کرمل، کوه، ۳۴۱
 کشتی (کمر بند مقدس)، ۳۰۲
 کشیشان، به‌وجود آمدن، ۱۶
 کج، ۴۰، ۴۱
 کرومانیون‌ها، ۶، ۷، ۸
 کره، ۱۵۶
 کریستف کولومبوس، ۳۳۷
 کریشنا، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
 کرینوس (الهه)، ۶۸، ۶۹
 کرینوس، حکمران رومی، ۳۸۶
 کعبه، ۴۸۰
 کفر ناحوم، شهر، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۲
 کلدانیان، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸
 کلکته، ۲۰۰، ۲۰۲
 کلمه، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۶، ۱۴۵۷؛ حق، ۱۶۴
 کلمان دوم، ۴۱۹؛ رومی، ۴۱۹
 کلیسا (ی)، اخذ مالیات، ۴۴۷؛ ارتودوکس شرقی، ۴۳۵، ۴۳۶؛ امپانیا، ۴۶۱؛ اصلاح لوتو، ۴۵۰؛ انشقاق در، ۴۳۳؛ انگلند، ۴۵۵، ۴۵۸؛ پروتستان، ۴۶۸، ۴۷۳؛ تحولات در، ۴۶۳؛ دست‌کاه فساد، ۴۸۸؛ روس ۴۳۷؛ روس، ۴۲۲، ۴۲۷؛ روم کاتولیک، ۴۳۸؛ شرقی، وضع کنونی، ۴۳۷؛ ظهور اختلاف بین شرق و غرب، ۴۳۷؛ قدیم کاتولیک، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۴۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵؛ کاتولیک از قرن شانزدهم، ۴۶۰؛ مسیح، کنفرانس جهانی، ۴۷۳؛ متدیست، ۴۶۷؛ معادله امسوال، ۴۲۴؛ نهضت اتحاد، ۴۷۲
 کمونیزم، ۲۰۲، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۵
 کستاننتین، امپراطور روم، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۲۵ و هم‌چنین قسطنطین
 کنگان، کشور، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰
 کنگامیان، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴
 اعیان نلازه، ۳۳۹
 کنفوسیوس، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶ تا ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۷ تا ۲۷۵
 اصول اخلاقی، ۲۴۸، مکتب، ۲۶۷ تا ۲۶۷
 کنفوسیائیزم، ۱۵۱، ۲۳۹، ۲۵۷ تا ۲۷۵؛ دین

- دولتی، ۲۷۲ تا ۲۷۵
 کنبه، ۳۵۶، ۳۹۲، ۴۰۹؛ آغاز پیدایش، ۳۴۹
 کنبه‌ها، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۱
 کوالا، ۱۱۴
 کوانگ، ۲۵۷
 کوانین، ۱۵۶
 کوبو، ۱۶۵
 کوچی، ۲۱
 کوشیه، ۱۶۶
 کورد، ۱۸۰
 کورونوس، ۵۸
 کوره، ۶۱
 کوژیک، ۲۷۷، ۲۷۸؛ تاریخ وقایع گذشته، ۲۸۲
 کوسی نارا، ۱۲۹
 کوشان، قوم، ۱۴۷
 کوکوتی، ۲۷۶
 کوگوشوئی، ۲۸۲
 کومونی، ۵۳
 کمونیزم - کمونیزم
 کومیان سیبل، ۷۱
 کومین‌تانگ (حزب ملی چین)، ۲۷۴
 کونسوس، ۶۶، ۶۸
 کونکی، ۲۱، ۲۲
 کونومو، ۳۶
 کوه‌نور، ۲۱۶
 کوه‌نگ (نویسنده)، ۲۳۸، ۲۳۹
 کوی (ارواح‌بد)، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸
 کویکرها، ۴۵۹، ۴۶۰
 کهالسا (پاکان)، ۲۱۵
 کیتان‌ها، ۲۶۹
 کیشوش، شراب، ۳۷۶
 کیرینوس، ۷۰
 کس (نبردن‌مو)، ۲۱۵
 کیش، ۲۱۱
 کیمبی، امپراطور، ۱۵۲
- کینگ‌ون، مؤسس سلسله‌چو، ۲۵۷
 کیوه‌اشینتو، ۲۸۸
 گات، ۱۹۷
 گانا، ۳۱۷
 گاناها، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲
 گاروتمان (خانه نعمات)، ۳۱۹
 گاریبالدی، ۴۶۴
 گالاتیا، ۷۵
 گالها، ۷۵
 گالی، ۱۹۲
 گاندی، ۱۹۸
 گانش، ۱۹۵
 گاو، افسانه‌ای نخستین، ۳۱۲؛ حرمت به، ۱۹۷، ۲۰۰، ۳۰۰
 گایامانر، ۹۳
 گیرها، ۳۲۱
 گدو، محله‌های یهودی، ۳۷۸
 گرانت‌گروی دهم، ۲۱۴
 گراورجان، معلم پنجم، ۲۱۳
 گرو (معلم)، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۱
 گروامرداس، ۲۱۳
 گروتمان، ۹۹
 گریگوری دوم، پاپ، ۳۴۴
 گریگوری هفتم، ۴۴۰
 گجرات، ۳۲۰
 گمارا (علوم تکمیلی)، ۳۷۰، ۳۷۱
 گنکو، ۱۶۲
 گنگک، رود، ۱۹۶، ۱۹۷
 گنوستیزم، ۲۸۶، ۳۲۲
 گنوستها، ۳۲۰، ۳۲۹
 گواوروا، ۳۰۷

لوترا، اصلاح منہجی، ۳۷۷، ۳۳۹، ۳۶۱	گوتاما، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
لوترمارتین، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۵۱۶	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
لود، اسقاعظم، ۳۵۸	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۳، همچنین - بودا
لوکان، ۷۵	گوتھا، ۷۸
لوکی، الہستر، ۸۰	گونا، ۱۸۴
لوگ، ۷۶	گونولفو، کاخ تابستانی، ۳۶۳
لوگوس (کلمہ)، ۳۶۱	گویندسینک، ۲۱۲، ۲۱۶
لومباردها، ۷۸	گیاہ پرستی، ۱۵
لونبو انالکت	گیلگامش، اسطوره، ۱۳۸، داستان سفر، ۵۰
لوانھا (تمائیل)، ۲۳۹	کینونکا، ۸۰
لوہیانگ، ۲۳۰	
لہاسا، شہر، ۱۵۳، ۱۷۰	
لسی، قاعدہ، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹	
۲۷۰، ۲۷۳	لائوتزو (لائونان)، بانی تائوئیزم، ۲۲۱، ۲۳۰
لیانگ، سلسلہ، ۱۶۳	۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
لیبر، ۶۸	لات، صنم، ۳۸۱
لیز، ۷۶	لائران، ۳۶۳
لیسو، ۲۶۶	لائونا، ۷۲
لیشو-چین، فالگیر، ۲۳۸	لائین، قبایل، ۶۴، ۶۵
لین (امانت)، ۲۷۳	لائیوم، ۶۴، ۶۵
لینگام، ۱۹۰	لارس، ۶۶، ۶۸
لیلیت، روح موذی، ۳۲۷	لارنتا، ۶۸
لینگکپاٹو، ۲۳۱	لارھا، ۶۶
لینگکاپات، ۲۰۳	لاکی، خدایض، ۸۱
	لاما، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
	لامائیزم، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۹
	لامارک، ۳۸۰
	لاہور، ۲۰۹، ۲۱۶
ما، منجھ، ۷۳	لئون سوم، امیر اطور، ۲۳۳
مائوتسہ تونگ، ۲۷۵	لکشمین، ۲۸
مات، ۳۹	لکسمی، ۱۹۳
مانار، ۹۲	لنوتزو، ۲۶۸
ماناتیاس، کاهن یہود، ۳۵۹	لونو، کو، ۲۳۹
ماتر، الہہ، ۶۸، ۷۲	لونی چھاردھم، ۳۵۳، ۳۶۳
ماتریالیزم، ۲۰۲، ۲۷۳	

- ماتونا، الهه، ۶۸
 مادر، ایالت، ۳۱۱
 مادهاوا، ۱۸۸
 ماردوخ، خدای بابل، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۳۱۲، ۳۹
 ماردوک، ۳۲
 مارس (مریخ)، الهه جنگ، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶
 مارسالها، ۶۹
 ماریون، ۴۲۱
 مارسیونیزم، ۴۲۲
 مارکس، کارل، ۵۲۹
 مارکیسیم، ۲۰۲
 مارکوپولو، ۱۶۶، ۴۴۷، ۵۲۶
 مارکوس اوریلیوس، امپراطور، ۴۲۳
 ماروت، ۹۴
 مازینی، ۴۶۴
 مازلان، ۴۴۷
 مازسترانت، ۶۷
 مازیک، ۳۱۲
 ماکیاولی، ۱۷۳
 ماگادها، ۱۴۱
 ماگنا، اعتقاد به، ۷۲
 مالک ابن انس، مؤسس فرقه، مالکیه، ۵۰۸
 ماما، ۴۶
 مانا، اعتقاد به، ۱۱، ۱۲
 مانچو، سلاطین، ۲۷۳
 مانسا، ۱۹۲
 مانسیوس، پیشوای مکتب اصولی، ۲۶۱ تا ۲۶۳
 مانو (قانون)، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۳
 ۱۳۰۵، وظیفه زن در قانون، ۱۷۵
 مانویان، آئین، ۴۳۰
 ماوراء آلپ، ادیان، ۷۴
 ماهیندا، شاهزاده، ۱۴۳، ۱۴۴
 مایا، نیروی فریبنده، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۱۲
 میلنن، ۴۶۷
 متدیسیم، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸
- مجسمه بودا، ۱۴۶
 محمد، پیغمبر اسلام، ۲۰۲، ۴۷۵، ۵۱۸، بعثت،
 ۴۸۴؛ تأسیس دولت الهی، ۴۸۸؛ تعالیم، ۴۹۶
 خاتم الانبیاء، ۴۹۱؛ دست یافتن بر مکه،
 ۴۸۹؛ رسول الله، شکستن بت‌ها، ۴۸۹؛ ظهور
 اندیشه نبوت، ۴۸۴؛ ظهور در مکه، ۴۸۶
 وفات، ۴۸۹؛ هجرت، ۴۸۸
 محمد بن عبدالوهاب، ۵۲۹
 مدراش، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳
 مدهاوا، ۱۸۶
 مدین، سرزمین، ۳۳۲، ۳۳۳
 مدینه، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۷؛ همچنین یشرب
 مدیج، ۳۲۶، ۳۳۸
 مذهب، در اقوام سالفه و منقرضه، ۵ تا ۸۳
 هندوئیسم، ۸۹ تا ۱۲۰۶؛ سیکهیزم، ۲۰۷ تا
 ۲۲۱؛ تائوئیسم، ۲۲۱ تا ۲۴۲؛ کنفوسیائیزم،
 ۲۴۳ تا ۲۷۵؛ شینو، ۲۷۶، ۲۹۳؛ زردشتی،
 ۲۹۹ تا ۳۲۴؛ یهود، ۳۲۵ تا ۳۸۱؛ مسیحی،
 ۳۸۲ تا ۴۷۳؛ اسلام، ۴۷۴ تا ۵۴۶
 مرتاضان، ۱۱۲
 مرتبه بودهی ساترا، ۱۶۰
 مرجیه، ۵۰۴
 مردانا، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
 مرکوری (خدای تجارت)، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۸
 مرگ، زندگانی پس از، ۸، ۸۰، ۱۹۰، ۳۱۶
 ۳۱۸؛ در مصر، ۳۰ تا ۳۲؛ نزد اقوام تبتوتی،
 ۱۸۰؛ نزد مذهب، هندوان، ۱۵۱
 مرموز، مذاهب ۵۹ تا ۶۱
 مریم عنبرا، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۵۷، ۴۶۴
 مزدلفه، ۴۹۵
 مزدیسینیزم، ۳۶۱
 مزوح، ۳۸۷
 مسجدالاقصی، معبد بزرگ اورشلیم، ۳۳۷، ۳۶۸
 مسلمان، سلاطین، ۲۰۸
 مسلمانان، ۴۷۵، ۴۸۸، ۴۹۰؛ اصحاب حدیث یا

مقدسات سببه، ۳۳۷	اهل سنت، ۱۵۰۷؛ اصحاب رایب یا عقلیون، ۱۵۰۵؛ رابطه با یهودیان، ۴۷۶
مقدسه، اشیاء، ۱۱	مسیح، ۲۰۲، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۶۶؛ آئین، ۱۷۴
مکابیان، ۳۵۷، دوره، ۳۵۹؛ عصر، ۳۶۲	مذهب، ۸۲
مکتب، چنان، ۱۶۳؛ زمین پاک، ۱۶۲؛ ودانتا، ۱۸۵؛ یوگا، ۱۵۹	مسیحا، انتظار ظهور، ۳۶۴؛ ظهور، ۳۶۵، ۳۸۹، ۳۹۰
مکرموس، ۴۲۳	مسیحیان، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۰۰؛ قتل عام، ۴۱۵
مکشا (کمال نفس)، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷	مسیحیت، ۱۸۸، ۳۸۲؛ پولوزیست ها، ۴۱۹
۱۷۴	اختلافات آریسن و اعتقادنامه نیقه، ۴۲۴
مکه، شهر، ۲۱۱، ۴۷۹، ۴۸۱	اختلافات اصولی، ۴۲۵؛ اختلاف با یهود، ۴۰۹
مگادا، ۱۶۱	ارتودکسی جدید، ۴۷۱؛ پولس، ۴۱۰
مگادها، سلاطین، ۲۱۴	تحولات، ۴۰۶؛ تحولات عقاید تا اواسط قرن دوم، ۴۱۷
ملا، ۱۹۷	تحول در اصول عقاید، ۴۶۳
ملائکه، ۴۹۲	دئیزم، ۴۶۶؛ رسم عبادت و تشکیلات کلیسا، ۴۱۶
ملاکی نبی، ۳۵۷	عرفان، ۱۴۴۵؛ غلبه قطعی و رسمیت، ۴۲۳
ملک حسین، ۵۳۰	کلیساهای قدیم، ۴۱۴، ۴۲۰؛ متدسیم، ۴۶۷
ملکه ویکتوریا، ۲۱۶	مخالفت امپراطور روم، ۴۲۳؛ مذهب پرودستان، ۴۶۶
ملیتوا، اسقف ساردیس، ۴۱۹	مقاومت و جفا، ۴۱۵؛ نهضت اتحاد کلیساها، ۴۷۲؛ و پولس، ۴۱۴
منا، ۴۹۵	و دستگاه پاپ، ۴۲۷؛ و رومیان، ۴۱۵ و گنوستیک و مرصونیه، ۴۲۰
منات، صنم، ۴۸۱	مصر، ۷۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۸، ۴۲۹، ۴۹۹
مناجم، ۴۱۵	ادیان ابتدائی در، ۳۳ تا ۴۵؛ اوضاع اجتماعی در، ۳۳
مناسک حج، ۴۹۵	مصریان، ۳۳۳
منتر، ۹۳، ها، ۱۰۰	مصطفی کمال (انانورک)، ۵۳۱
منترها، ۳۱۷	مباریه بن ابی سفیان، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۸
منزادار (میلیندا) ۱۴۷	معبد، اورشلیم، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۰؛ ایزه، ۲۸۹
منوشی بودا، ۱۵۵	جگنات، ۲۱۰؛ دانا، ۶۵؛ زرد، ۱۶۹؛ زرین، ۲۱۶
منوفریت، ۴۲۷	زوبیتر، ۶۹؛ شینتو، ۲۹۱، ۲۹۲؛ طلا، ۱۴۱۵
موآبیان، ۳۴۲، ۳۴۸	۱۴۶ وات، ۱۴۶
مواقه جنسی «میتوفا»، ۱۹۲	معزله، ۵۰۶، ۵۰۷
مویدان، ۳۲۲، ۳۲۳	معصیت جبلی، ۴۳۲
موت، ۳۹	معی، ۴۸۰
موتزو (موتی)، ۲۵۹، ۲۶۷	منول، ۱۶۶، ۲۶۹
موتوری، دانشمند بزرگ ژاپونی، ۲۸۴، ۲۸۷	منولستان، ۱۶۹، ۱۷۰
مورامورا (مورامورای)، ارواح پهلوانان داستانی، ۲۱، ۲۲، ۲۳	
موردز (دیری ها)، ۲۱	

- موسای میمونى، ۳۷۴
 موسیل-هیم، ۸۰
 موسى، نبى، ۳۳۲ تا ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۹، ۳۷۴؛ احكام عشره، ۳۳۳؛ داستان، ۳۳۱؛ ميثاق يهوده، ۳۳۱؛ و همچنين - مذهب
 موسى مندلسون، دانشمند يهود، ۳۷۸
 موعظه باغ غرالان، ۱۳۳
 مونيزم (مونيسم) (توحيد)، ۹۸، ۱۰۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۴۷۰
 و همچنين - وحدت وجود
 مونوتيزم (توحيد)، ۳۱۵
 مهاجران، ۹۲، ۱۹۳؛ رزنامه باستانی، ۱۸۰
 كتاب، ۱۸۹، ۱۹۴
 مهانتا گاندى، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵
 مهادوا (شيوا)، ۱۹۰
 مهاذريان، مؤسس جينيزم، ۱۱۱ تا ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱ تا ۱۵۴، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۳۹؛ اخلاقيات
 مكتب، ۱۵۷؛ انجيل كامل، ۱۵۴ تا ۱۶۰؛ ۱۵۸
 پيدايش، ۲۶۷؛ فرقه، ۱۵۷؛ فلسفه مذهبى
 مكتب، ۱۵۸؛ گوتاما، ۱۵۵؛ مذهب، ۱۵۸
 مهائينزم، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۴۷ تا ۱۴۹؛
 در چين و ژاپون، ۱۶۰
 مهدى المنتظر، ۵۱۹
 مهيزم، مبادى، ۲۵۹، ۲۶۰
 ميثاقى، ۳۰۱
 ميثرا (خدای مهر)، ۹۳، ۹۹، ۱۵۷، ۳۰۰ تا ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۳
 ميتريا، ۱۴۵، ۱۴۶
 ميتولوژى، ۱۸
 مى جى، امپراطور، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱
 مى چين، ۱۶۶
 مى سنا، ۵۵
 ميثنا، كتاب، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴
 ميكاو، نبى، ۳۴۵
 ميكايل سردتوس، ۴۵۷
 ميكايل، ملك، ۳۶۲
 مى لوهو، ۱۵۵
 مين، كتاب قانئون، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۵۸
 مينروا، الهه رومى، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵
 منيگنى، خاقان، ۱۴۹، ۱۵۰
 مينوثانها، فرهنگ، ۵۸
 مينوكلوس فليكس، ۳۱۹
 مى راء، سرنوشت، ۵۹
 نابو، ۴۷، ۴۹
 ناپلئون، ۴۶۴
 ناتايوتواردامانا، بنيانگذار جينيزم، ۱۱۲
 نانان، نبى، ۳۴۱
 نانياساترا، ۱۷۳
 نازيسم، نهضت، ۳۸۰
 ناصره، شهر، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱
 ناگارجونا، ۱۵۹
 نامدو، ۲۱۳
 نامه هاى رسولان، ۳۸۲
 نانا، ۴۶
 ناندى، مصاحب شيوا، ۱۹۲
 نانك، ۲۱۰ تا ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۵، ۲۱۵؛ تعاليم، ۲۱۱
 زندگانى وآثار، ۲۰۹؛ شارع سيكهيزم، ۲۰۸
 نتوليتيك، عصر، ۸، ۹، ۳۴
 نشون هيتا (خدای ناسانيا)، ۳۱۶
 تثبيت، ۴۰
 نيوكودنارسه بخت النصر
 نيتون، ۷۱، ۷۲
 نيتونوس، ۶۸

- نجات مطلق، ۱۸۲
 نجس، صنف، ۱۸۸، ۱۳۰۳ همچنین—پاریا
 نجوم، در بابل، ۵۲
 نجمیا، ۳۵۵، ۳۵۷
 نداویدیان‌ها، ۱۰۵
 نرتوس، ۷۸، ۷۹
 نروژ، ۷۹
 نرون، امپراطور، ۷۴، ۳۶۷، ۴۱۶
 نژد، خدای ثروت، ۷۹
 نستوریوس، اسقف قسطنطنیه، ۴۲۶، ۴۲۷
 نصرانیت، ۱۶۶
 نظریه لیل، ۴۷۰
 نفس (اگو)، ۱۵۹؛ تزکیه، ۱۹۹
 نفتیس، ۴۳
 نماز، ۴۹۳
 نهمطار، ۵۰
 نعمی، دریاچه، ۶۵
 نوت، ۳۷، ۴۱
 نورس ساگا، ۷۸
 نوزن، ۸۱، ۸۳
 نوزینو، ۲۸۹
 نوشابه بهشتی «تکتار»، ۲۱۰
 نوگی، ۲۹۱
 نوم، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۳
 نومنا، ۷۰
 نومی‌نا، ۶۵، ۷۰
 نهج البلاغه، کتاب، ۵۰۳
 نیاما، رعایت نظامات، ۱۸۵
 نیاندرتال، انسان، ۶، ۷
 نیسپور، ۳۵، ۴۶، ۴۹
 نیپورتا، خدای جنگ، ۴۷
 نی‌جیرن، راهب بودائی، ۱۶۵
 نیروانا (فنا)، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۵
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳
 ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۲
 ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۱۲
 نیسیر، سرزمین، ۴۹
 نیکه، شهر، اعتقادنامه، ۴۲۴، ۴۲۵
 نیل، رود، ۳۳
 نیلوفر قانون‌حق، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵
 نین‌اورتا، ۴۷
 نین‌تود، ۴۶
 نینوا، شهر، ۳۳۶
 نین‌هورساک، ۴۶
 نی‌نی‌گی، ۲۷۹، ۲۸۹
 وات، معبد، ۱۴۵، ۱۴۶
 واتیکان، ۴۶۴
 واراسموس، ۴۶۱
 وارنا، ۱۰۰
 وارونا، خدای نظم‌و‌ترتیب، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰
 ۳۰۵
 والاسکیالف، ۹۷
 والترنوس، ۶۶
 والرین، امپراطور روم، ۴۲۳
 وال‌هالا — تالار وال‌هالا
 واندالها، ۷۸
 وانگک تونگک، ۲۶۸
 وانگک یانگک‌مینگک، ۲۷۱، ۲۷۲
 وایو، خدای باد، ۹۴، ۳۰۱، ۳۱۴
 وجوویس، ۶۸
 وحدانیت، ۲۰۸
 وحدت وجود (مونیزم)، ۱۹۰ عقیده، ۴، ۶۲
 ودا، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۹
 ۲۰۹، ۳۰۰
 ودائی، مصر، ۹۰، ۹۲
 ودانتاسوترا، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸
 ودانتیزم، ۲۰۱، ۲۰۲، ۱۸۸

- ودانتیک، فلسفه، ۱۰۳، ۱۶۰
 وداها، ۲۰۱، ۲۰۲
 ودیک، ۲۹۹؛ اساطیر عصر، ۹۸، ۹۹، ۱۹۰
 ودیکتوس، ۶۹
 ورقه، ابن عم خدیجه، ۴۸۴، ۴۸۵
 ورناکولار، ۲۰۹
 وریترا، ۹۴
 ورسایان، ۳۶۷
 وستا (هستیا)، ۵۳، ۶۶، ۶۸
 ولترینوس، ۶۸
 ولکنوس، ۶۸
 ولکات، کتب مقدسه، ۴۴۲، ۴۴۷
 وندیبار، ۳۰۰
 ونوس، ۶۸، ۷۱، ۳۳۹
 وو، امپراطور، ۲۵۷
 ووتسونگ، امپراطور، ۱۵۱
 رون، خاقان، ۱۶۳، ۲۳۸، ۲۶۶، ۲۷۲
 رو-روی (سکون نفس) ۲۳۳
 وهابیه، نهضت، ۵۲۹
 وهومنه (بهمن)، ۳۰۴، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۳
 ویرجیل، ۷۲
 ویروگانا، ۱۵۶، ۱۶۵
 ویسیرد، ۳۰۰
 ویسیاها، ۱۰۰، ۱۰۶
 ویشتاسب، ۳۰۴، ۳۰۵ و هم‌چنین ویشتاسپا
 ویشتو، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲؛ پروردگار آفتاب، ۹۵؛ خدای حیات، ۱۸۹؛ هیوطان، ۱۹۳
 ویشتوئیزم، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۸
 ویشتواکارما، ۹۸
 ویکتور، ۶۹
 ویکتور امازوتل، ۴۶۴
 ویلز، ۷۶
 ویلیام‌کاری، مبلغ مسیحی، ۴۶۸
 وینه، شهر، ۵۰۲
- ویوکانادا، ۱۹۱، ۲۰۲
 هاتور، ۳۵، ۳۶
 هادریان، قیصر، ۳۶۸، ۳۶۹
 هادس، الهه عالم تحت‌الارض، ۵۸، ۶۰
 هاراکیری (خودکشی)، ۲۹۱
 هاردوار، ۱۹۷، ۲۱۰
 هارگویند، ۲۱۴
 هازیدیم، ۳۶۳
 هامورابی، ۴۷
 هان، سلاله خاقانی، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۲۹، ۲۳۸
 ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۲
 هانزی چهارم، پادشاه آلمان، ۴۳۹، ۴۴۰
 هانزی دروموند، ۴۷۱
 هانزی هشتم، ۴۵۵
 هان-فی، ۲۶۱، ۲۶۴
 هانومان، پادشاه بوزینگان، ۲۸، ۱۹۴، ۱۹۵
 هان‌یو، ۲۶۸، ۲۶۹
 هاویه، ۳۶۲
 هبل، صنم، ۴۸۱
 هدایا، تقدیم، ۶۳
 هدایه‌المضلین، کتاب، ۳۷۴
 هدر، ۸۲
 هرا، همسر زویپتر، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۰
 هراکلیتوس، ۶۲، ۱۹۶
 هربرت اسپنسر، فیلسوف انگلیسی، ۴۷۰
 هرقل، امپراطور روم، ۴۹۸
 هرکول، الهه، ۷۸
 هرکولس، ۷۲
 هرم، ۵۶
 هرمان فرانک، ۴۶۰
 هرمس، الهه، ۵۴، ۵۸، ۷۱
 هرمس رومی، ۴۱۹

- هروانات (خرداد)، ۳۰۶
 هرداگریبا، ۳۶۷
 هرداننی‌پاس، حکمران جایل، ۳۶۴، ۳۶۵
 هندو، ۱۰۱
 هندو آریایی، ۵۳، ۶۴، ۷۴
 هندو آریایی، ۶۹، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶
 هندوایرانی (آریانها)، ۴۲۹
 هندوئیسم، ۱۸۹ تا ۱۰۹، ۱۰۱، ۱۰۹ تا ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۴، ۲۱۴، ۱۹۹؛
 تأثیر علوم غرب در، ۲۰۰؛ خدایان سه‌گانه،
 ۱۸۹؛ در قرون اخیر، ۱۷۱؛ طریق نجات،
 طریقه اخلاص، ۱۷۶؛ طریق نجات، طریقه
 علم، ۱۷۶؛ طریقه نجات، طریقه عمل، ۱۷۴؛
 عقاید عامیانه، ۱۸۸؛ فلسفه، ۱۰۵؛ معتقدات
 عوام درخانه، ۱۹۵؛ مقاصد اربعه ازنا، ۱۷۳؛
 مقاصد اربعه دهارما، ۱۷۳؛ مقاصد اربعه‌کاما،
 ۱۷۳؛ مقاصد اربعه‌مکشا، ۱۷۴؛ مکاتب فلسفی
 شانکهایا، ۱۸۳؛ نظریه لامذهبی، ۲۰۲
 هندوستان، ۹۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۴،
 ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷،
 ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳؛ اصلاحات
 اجتماعی در، ۲۰۲؛ تغییرات سیاسی در، ۲۰۵؛
 زواج خردمالان در، ۱۲۰۴ سحر در— سحر
 و مذهب در هندوستان
 هنگ‌کنگ، ۲۱۵
 هنوتیزم (رب‌الارباب)، ۹۴
 هو، خدا، رب ذاتی، ۴۰
 هوان، امپراطور سلاله‌هان، ۲۳۹
 هوانگ‌تی، خاقان، ۲۲۲، ۲۳۸
 هورب—سینا
 هورتونانی (خرداد)، ۳۱۴
 هوروس، افسانه، ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۳۸
 هوریان‌ها، ۳۲۹
 هوژنوت، یروئت‌نهای فرانسه، ۴۵۴
 هوماس، شراب مقدس، ۹۲، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۲،
 ۳۱۷
 هروس، ۳۶
 هروله گردن، یکی از مناسک حج، ۴۹۵
 هرولن‌الرشید، خلیفه عباسی، ۵۰۲
 هری (خدا)، ۲۱۱
 هن‌توچینگ، کتاب، ۲۵۸
 هن‌زود، ۵۲
 هستیا، الهه، ۶۶
 هسوان شوانگ، ۱۶۰
 هسون‌نزو، بزرگترین مبتدع، ۲۶۴ تا ۲۶۶
 هسون‌شی، ۲۶۳
 هسون‌شینگ — هسون‌نزو
 هسود، ۵۹، ۶۲، ۶۵
 هفت‌توس، الهه، ۵۸
 هکت بولوس، ۵۶
 هکسالی، طماس، فیلسوف انگلیسی، ۴۷۰
 هکل، فیلسوف آلمانی، ۴۷۰
 هلاد، ناحیه، ۵۴
 هلادیک، ۵۳
 هلایس، ۵۳، ۵۹
 هلن، ۵۶
 هلنیزم، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۱
 هلیوپولیس، ۳۸
 هلیوس، خدای آفتاب، ۵۶
 هشتگان (اعراف)، ۳۱۹
 همورانی، مقنن، ۳۲۹
 همه‌خدائی، ۲۲۰
 هند، ۷۴، ۹۰، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴،
 ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۹۹؛
 پارسیان، ۳۲۱؛ کتب مقدسه، ۹۳؛ حدود
 آریانها، ۹۱

- هومر، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۵؛ اساطیر،
 ۶۳؛ حماسه‌های، ۱۵۹؛ خدایان، ۵۷؛ منظومه، ۵۸
 هوندون، ۲۹۲
 هوسین‌کو، الهه مقدسه چینی، ۲۴۱
 هوپوان، دانشمند و مبداء چینی، ۲۶۹
 هینایانا، فرقه، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴
 اصول عقاید، ۱۴۴
 هینایانیزم، ۱۴۵
 هیت‌ها، ۳۲۲، ۳۲۹، ۹۳
 هیروگلیفیک مصری، ۳۴
 هیکسوس‌ها، ۳۵
 هیکسوس، قبیله، ۳۲۹، ۳۳۰
 هیل‌دوبراند (گریگوری هفتم) باب، ۴۳۹
 هیمالیا، کوه، ۹۴، ۱۹۶، ۲۱۰
 هیدال، ۸۱
 هیوم، ۴۶۹
 یائو، خاقان، ۲۲۶، ۲۵۷
 یاجورودا، کتاب، ۹۳، ۹۷، ۱۸۱، ۱۹۰
 یازانا، ۳۱۴
 یاما (انسان نخستین)، ۹۵
 یاما (اجتناب از امیال)، ۱۸۵
 یاما، خدای، ۱۹۵
 یامانو، ۱۵۲
 یامی، ۱۷۸
 یانگ، نیروی مفکر، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۶۵
 ۲۶۹، ۲۷۰
 یانگ‌جو، حکیم، ۲۳۱
 ییوسیان، ۳۳۲
 یثرب - مدینه
 یحیی‌ای، دمشق، ۴۳۶؛ ممدان، ۳۸۹، ۳۹۰
 ۳۹۱، ۳۹۴
 یرماتیل، ملک، ۳۶۲
 یرمیا، قدیس، ۴۲۹
 یسنا، ۳۰۰
 یشت، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹، یشت‌ها،
 ۳۰۰
 یمقوب، حواری، ۳۹۱
 یمقوب، نوه ابراهیم، ۳۳۰
 یمین، ۸۰، ۸۱
 ینگک، ۲۲۸
 یوحنا، حواری، ۳۹۱، ۴۰۷، ۴۰۸
 یوحناحیراکانوس، ۳۵۹، ۳۶۴
 یوچاؤو، ۲۲۱
 یوشع، نبی، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۵۷
 یوشیا، پادشاه یهود، ۳۴۶
 یوگا، فلسفه، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴
 یوم سمخات، ۳۷۷؛ کپیور (عید کفار)، ۳۵۶،
 ۳۷۷
 یومی، ۲۷۸
 یونان، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۷۴، ۷۵؛ خدایان، ۵۳ تا
 ۶۲؛ فلاسفه، ۶۲ تا ۶۴؛ فلسفه در، ۷۳
 یونانیان، ۵۸، ۵۹، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱،
 ۳۶۳؛ شعرای ترازیک، مذهب، ۶۲ تا ۶۴؛
 مذهب در، ۵۳ تا ۶۴
 یونی، ۱۹۰
 یوهوانگ (الهه)، ۲۴۰
 یهود، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲،
 ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۹
 ۳۸۰؛ در آسیایا، ۳۷۲؛ مذهب، ۳۲۵؛ همچنین
 - مذهب
 یهودا(ی)، اسخر بوطسی، ۴۰۵؛ جلیلی، ۳۶۶؛
 مکانی، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹
 یهودیان، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۵،
 ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۸، ۴۱۰؛
 آزادی، ۳۷۸ تا ۳۸۰؛ آزار، ۳۷۲، ۳۷۵،
 ۳۷۸ امارت، باطلسی، ۳۴۸ تا ۳۵۳؛ ایجاد در

